

سہ ماہی



باہتمام
ڈاکٹر محمد باقر

انتشارات پنجابی ادبی اکادمی

۱۱

3275



ذمیرہ کتب
معیار صیغہ الحسن فیہم
نمبر: 3275

عبرت نامہ

منقذ علی الدین خلف منقذ خیر الدین لاہوری

مجلد اول

۱۹۶۱



(جملہ حقوق بحق پنجابی ادبی اکیڈمی محفوظ)



بار اول
قیمت

ملنے کا پتہ :
پنجابی ادبی اکیڈمی
۱۲- جی ، ماڈل ٹاؤن
لاہور (پاکستان)

چاپ : رین پریس ، لاہور

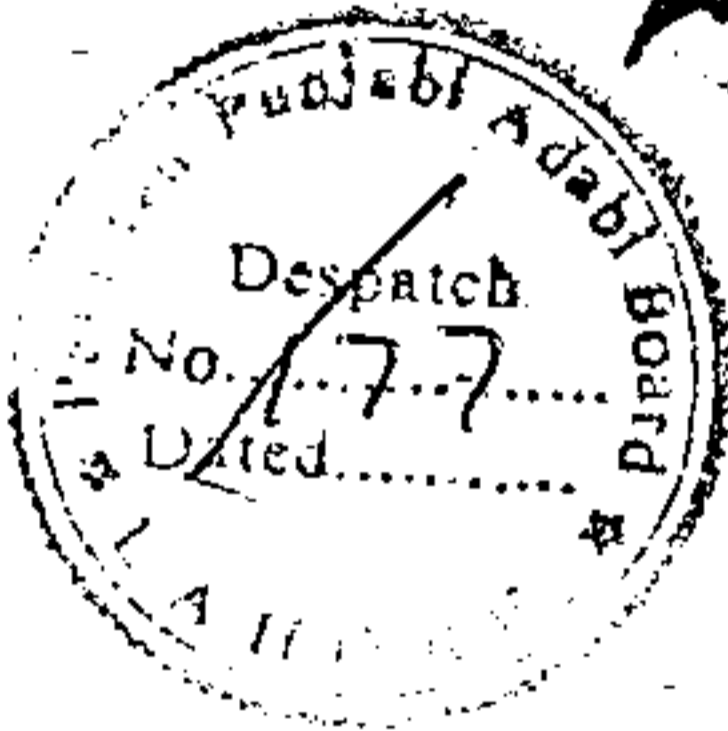
انتشارات پنجابی ادبی اکادمی



دکتر محمد باقر

۱۱

عبرتنا



۱۱

منقہ علی الدین خلف منقہ خیر الدین لاہوری

مؤلف سال ۱۲۷۰ ہجری قمری

۱۹۵۴ میلادی — ۱۹۱۱ مس

مجلد اول

۱۹۹۱



لاہور

تشکر

پنجابی ادبی اکیڈمی

وزارت فرہنگ دولت پاکستان

کی ممنون ہے

جس نے اکیڈمی کو مناسب مالی امداد دے کر

اس کتاب کی طباعت کے لئے

اسم وسیلہ ہم پنچایا ہے

انتساب

ڈاکٹر محمد جمالی خان صاحب

کے نام

جن کے

علمی شغف، ہمشفاۓ مشوروں، پر خلوص تنقید اور مستین تحسین

سے ہم نے ہمیشہ رہنمائی حاصل کی



پنجابی ادبی اکیڈمی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین

والصلاة والسلام
على من لا نبي بعده

اللهم صل على محمد عبدك
والمسلمين

اللهم صل على سيدنا
محمد وآله الطيبين



والطاهرين

فهرست مندرجات

شماره موضوع صفحه

دیباجه

-۱

باب [دفتر] اول

-۲

در وجه تسمیه و چار حدی و آب و هوا و توصیف هر پنج
دوآبه و منبع همه دریاها جاری مملکت پنجاب و ما يتعلق بها

| | | |
|----|-----|--|
| ۶ | ... | فصل اول : در وجه تسمیه و غیره |
| ۱۱ | ... | فصل دوم : در بیان منبع هر یک دریا |
| ۱۶ | ... | فصل سوم : در فهرست انهار ممالک پنجاب |
| ۱۶ | ... | نهرهای واقع در دوآبه سندھ ساگر |
| ۱۹ | ... | فصل چهارم : نهرهای واقع در دوآبه رچنا |
| ۲۲ | ... | فصل پنجم : تشریح نهرهای که در دوآبه باری جاری اند |
| | | فصل ششم : در بیان نهرهای که در دوآبه بست جالندر جاری میباشد |
| ۲۳ | ... | |
| ۲۴ | ... | فصل هفتم : در بیان کولا بهای کلان |
| ۲۵ | ... | فصل هشتم : در بیان نقشه زمین |

| | | |
|----|-----|--|
| ۲۶ | ... | فصل نهم : در توصیف کوهسار واقع چار حدی مذکور |
| ۲۶ | ... | توضیح جبال واقع دوآبه بست جالندهر |
| ۲۷ | ... | در توصیف کوه های واقع دوآبه باری |
| ۲۸ | ... | توصیف کوهسار دوآبه رچنا |
| ۲۹ | ... | توصیف کوهسار واقع دوآبه چنیت |
| ۲۹ | ... | توصیف کوهسار واقع دوآبه سنده ساگر |
| | | فصل دهم : در بیان لیاقت و لطافت سر زمین واقع |
| | | هر پنج دوآبه |
| ۲۹ | ... | توصیف و لیاقت زمین دوآبه سنده ساگر |
| ۳۰ | ... | توصیف و لیاقت زمین دوآبه چنیت |
| ۳۰ | ... | توصیف و لیاقت سر زمین دوآبه رچنا |
| ۳۱ | ... | توصیف و لیاقت زمین دوآبه مسمی باری |
| ۳۳ | ... | توصیف و لیاقت زمین دوآبه مسمی بست |
| | | جالندهر |
| ۳۳ | ... | فصل یازدهم : در بیان اقسام مزروعات |
| ۳۳ | ... | ذکر مزروعات فصل ربیع |
| ۳۳ | ... | ذکر میوه و بقولات |
| ۳۶ | ... | قسم تشریح نباتات که سکر می آرد |
| ۳۷ | ... | تشریح اقسام ادویه |
| ۳۸ | ... | ذکر مزروعات فصل خریف |
| ۳۹ | ... | فصل دوازدهم : در بیان گلبن ها |
| ۴۱ | ... | بیان گلها که خوشبو ندارند |
| ۴۲ | ... | فصل سیزدهم : در بیان نهال میوه دار موسم ربیع |
| ۴۲ | ... | بیان گلها که در اخیر موسم خریف |
| ۴۳ | ... | نشو و نما می یابند |
| ۴۳ | ... | بیان نهالهای بی میوه |
| ۴۴ | ... | بیان پرورش نهالهای مذکور |
| | | فصل چهاردهم : در بیان کانهای که در سر زمین پنجاب |
| | | و احاطه مذکور واقع اند |
| ۴۶ | ... | |

| | | |
|----|-----|-----------------|
| ۴۶ | ... | کان آهن |
| ۴۶ | ... | کان سرمد و سرب |
| ۴۷ | ... | کان مس |
| ۴۷ | ... | کان نمک |
| ۴۹ | ... | کان سنگ چقماق ✓ |
| ۴۹ | ... | کان شوره |

فصل پانزدهم : در بیان پیدایش دواب سواری و

| | | |
|----|-----|---------------------------|
| ۴۹ | ... | باربرداری و شهردار و وحشی |
|----|-----|---------------------------|

| | | |
|----|-----|--|
| ۵۱ | ... | فصل شانزدهم : در تشریح جانوران یعنی طیور شکاری |
|----|-----|--|

باب [دفتر] دوم

-۳

| | | |
|----|-----|----------------------------------|
| ۵۶ | ... | فصل اول : در تشریح تقسیم چار حدی |
|----|-----|----------------------------------|

| | | |
|----|-----|---------------------------------------|
| ۵۷ | ... | فصل دوم : در بیان آب و هوای ملک پنجاب |
|----|-----|---------------------------------------|

| | | |
|----|-----|------------------------------------|
| ۵۸ | ... | فصل سوم : در بیان تاریخ بنای لاهور |
|----|-----|------------------------------------|

| | | |
|----|-----|--|
| ۶۱ | ... | فصل چهارم : در تشریح عمارات عالیہ واقع لاهور |
|----|-----|--|

| | | |
|----|-----|-----------|
| ۶۲ | ... | مسجد شاهی |
|----|-----|-----------|

| | | |
|----|-----|---------------|
| ۶۳ | ... | مسجد وزیر خان |
|----|-----|---------------|

| | | |
|----|-----|---------------------------|
| ۶۷ | ... | فصل پنجم : در توصیف باغها |
|----|-----|---------------------------|

| | | |
|----|-----|------------------------|
| ۶۹ | ... | قلعه عالم پناه لاهور ✓ |
|----|-----|------------------------|

| | | |
|----|-----|---|
| ۷۲ | ... | فصل ششم : در آغاز بنای امرتسر و گوبند گره |
|----|-----|---|

| | | |
|----|-----|--|
| ۸۲ | ... | فصل هفتم : در تشریح دیگر قصبہ جات معمورہ پنجاب |
|----|-----|--|

| | | |
|----|-----|-------------------------------------|
| ۹۰ | ... | در تعریف شهر و قصبہ های معروضہ واقع |
|----|-----|-------------------------------------|

| | | |
|----|-----|-------------------|
| ۹۰ | ... | دوابہ بست جالندھر |
|----|-----|-------------------|

| | | |
|----|-----|------------------------------------|
| ۹۳ | ... | تشریح شهرهای گزیده واقع دوابہ رچنا |
|----|-----|------------------------------------|

| | | |
|-----|-----|------------|
| ۱۰۰ | ... | دوابہ چنہت |
|-----|-----|------------|

| | | |
|-----|-----|-----------------|
| ۱۰۰ | ... | دوابہ سندھ ساگر |
|-----|-----|-----------------|

| | | |
|-----|-----|------------------------------|
| ۱۰۱ | ... | فصل هشتم : در تشریح قلعه جات |
|-----|-----|------------------------------|

| | | |
|-----|-----|--|
| ۱۰۵ | ... | در بیان احوال قلعه جات دوابہ بست جالندھر |
|-----|-----|--|

فصل نهم : در شرح اقاویل هر ده گروه اعنی اهل اسلام
و هنود که سنگهان ازین گروه اند

۱۱۰ ...

فصل در تعریف سنده

۱۱۶ ...

فصل دهم : در تشریح نسب قوم افغان و بنای مسجدالمقدس

۱۱۷ ...

فصل یازدهم : در تشریح آمدن سلاطین غزنویه در پنجاب
و قصبه او شان

۱۱۹ ...

فصل دوازدهم : ذکر سلطنت غوریان

۱۲۹ ...

فصل سیزدهم : خلجیها

۱۳۶ ...

فصل چهاردهم : ذکر تغلقها

۱۳۷ ...

فصل پانزدهم : ذکر امیر تیمور در هندوستان

۱۳۹ ...

فصل شانزدهم : در ذکر سلطنت سلطان بهلول لودی

۱۴۳ ...

فصل هفدهم : آغاز سلطنت چغتائیه

۱۴۵ ...

فصل هیجدهم : در ذکر حسب و نسب شیر شاه

۱۴۷ ...

ذکر سلطنت هایون بادشاه

۱۵۲ ...

جلوس حضرت شاهجهان

۱۵۳ ...

باب [دفتر] سوم

فصل اول : در تمهید

۱۵۶ ...

فصل دوم : در تشریح تولد گورونانک و وفات مشاراً الیه

۱۵۷ ...

فصل سوم : در بیان گدی نشینی گورو انگت

۱۶۲ ...

بیان احداث تالاب امرتسر

۱۶۵ ...

فصل چهارم : در ذکر گورو گویند سنگه

۱۷۲ ...

فصل پنجم : در تشریح گورو بنده

۱۷۸ ...

فصل ششم : در سبب بی انتظامی سلطنت محمد شاه بسبب

۱۸۲ ...

آمدن نادرشاه

۱۹۷ ...

فصل هفتم : در تشریح ترقی دولت احمد شاه درانی

۱۹۸ ...

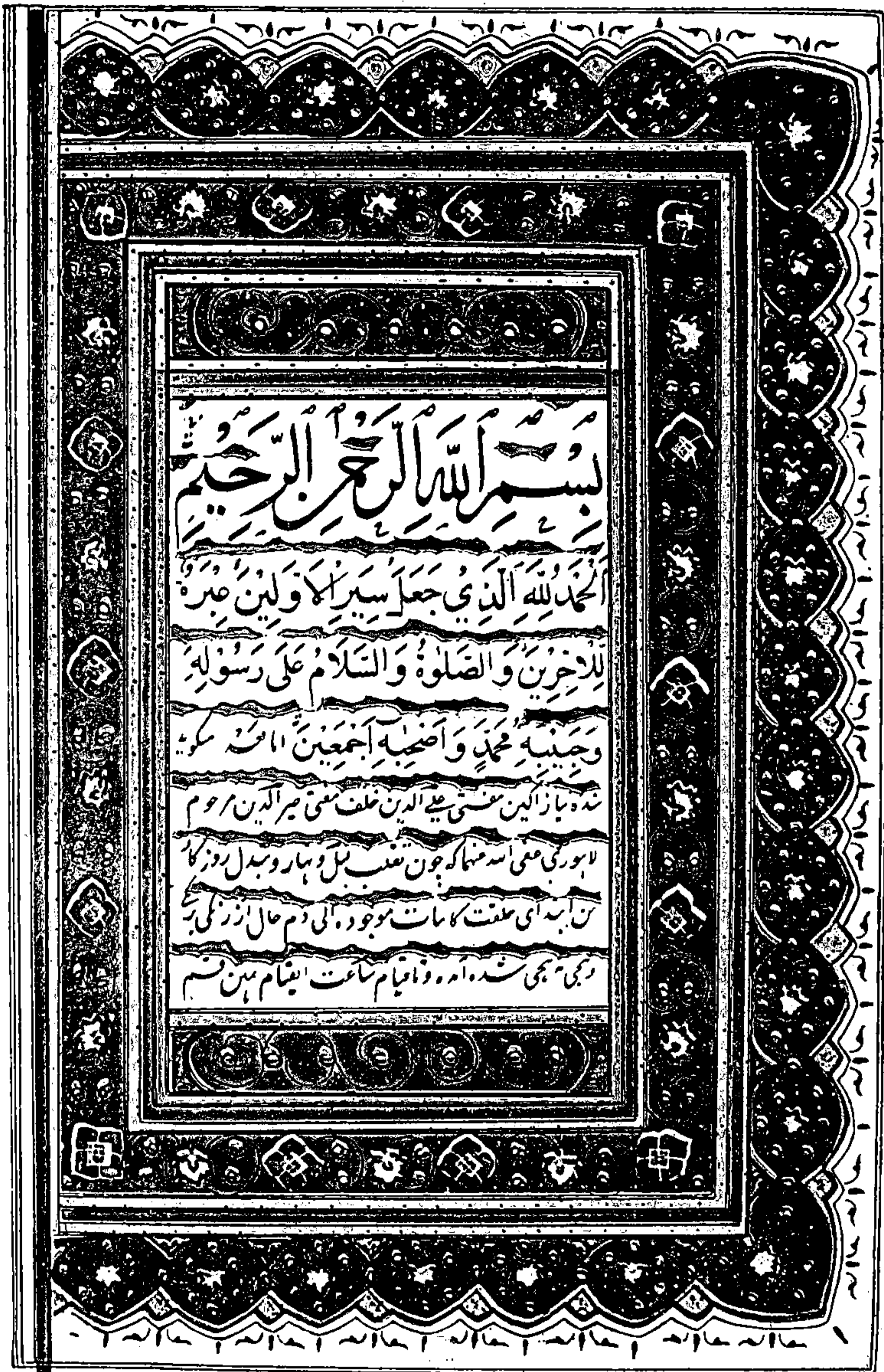
فصل هشتم : در تشریح هنگامه فرزندان خان بهادر یحیی خان

- فصل نهم : هنگامهٔ احمد شاه درانی با احمد شاه
۲۰۳ ...
- فصل دهم : در تشریح شورش گروه سنگهان در پنجاب
۲۰۷ ...
- فصل یازدهم : در بیان یورش آوردن احمد شاه درانی
بر معین الملک
۲۰۸ ...
- فصل دوازدهم : در بیان یورش آوردن احمد شاه درانی
در ۱۱۶۵ هـ بر لاهور
۲۰۹ ...
- فصل سیزدهم : در بیان نمک حرامی وزیر غازی الدین خان ...
۲۱۱ ...
- فصل چهاردهم : در بیان شورش سنگهان
۲۱۲ ...
- فصل پانزدهم : در ذکر تشریف آوری احمد شاه
مرتبۂ چهارم
۲۱۵ ...
- فصل شانزدهم : در تشریح نیک ذاتی و عدالت پڑوہی
تیمور شاه
۲۱۸ ...
- فصل ہفدہم : در تشریف آوری احمد شاه درانی از
قندھار
۲۲۳ ...
- فصل ہیجدهم : روانہ شدن احمد شاه متعاقب مرہتہ ہا
۲۲۳ ...
- فصل نوزدہم : روانگی احمد شاه
۲۲۸ ...
- فصل بیستم : در ذکر هنگامہ آرای برجندیالہ گورو
عاقلداس نرنجنہا و آمدن احمد شاه
۲۲۹ ...
- فصل بیست و یکم : در بیان تاراج نمودن سنگهان قصور
۲۳۵ ...
- فصل بیست و دوم : متصرف شدن لاهور را سرداران
لہنا سنگھ و گوجر سنگھ
۲۳۷ ...
- فصل بیست و سوم : تشریف آوردن احمد شاه در لاهور
در سنہ ۱۱۸۱ ہ
۲۳۹ ...
- فصل بیست و چہارم : در بیان اینکہ بادشاہ معاودت
ولایت کرد
۲۴۰ ...
- فصل بیست و پنجم : آمدن احمد شاه
۲۴۱ ...
- فصل بیست و ششم : هنگامہ آرائی سنگهان راجہ
رنجیت دیو
۲۴۶ ...

- فصل بیست و ہفتم : در بیان متصرف شدن سنگھان
بر ملتان ۲۴۷ ...
- فصل بیست و ہشتم : در ذکر فوت شدن گندا سنگھ ۲۴۹ ...
- فصل بیست و نہم : ملکہا سنگھ ۲۵۱ ...
- گور بخش سنگھ ۲۵۳ ...
- ناہر سنگھ ۲۶۸ ...
- سردار گور بخش سنگھ ۲۷۰ ...
- احوال سرداران نکي ۲۸۳ ...
- احوال سوہا سنگھ ۲۸۹ ...
- تشریح حسب و نسب سردار کرم سنگھ ۲۹۵ ...
- تشریح ملک قدیمہ صاحب سنگھ دودیہ ۳۰۱ ...
- فصل سی ام : در تشریح ترقی دولت صاحب سنگھ بہنگی ۳۰۲ ...
- فصل سی و یکم : در ترقی دولت سردار جسا سنگھ
رامگہریہ ۳۰۴ ...
- فصل سی و دوم : در تشریح ترقی دولت سرداران اہلووالیہ ۳۱۰ ...
- فصل سی و سوم : در تشریح ترقی دولت سردار تارا سنگھ
غیبہ ۳۱۷ ...
- احوال سردار ہری سنگھ و دیر سنگھ ۳۲۲ ...
- احوال حسب و نسب سردار
ہری سنگھ ورک ۳۲۷ ...
- فصل سی و چہارم : در ترقی دولت نظام الدین و
قطب الدین خان قصوریہ ۳۳۳ ...
- فصل سی و پنجم : در بیان انساب گروہ سنگھان کہ
در پنجاب فرمانروا و سپاہ پیشگان بودند ۳۳۳ ...
- تشریح ذات ۳۳۷ ...
- تشریح دیگر قومہا ۳۳۸ ...
- فصل سی و ششم : در بیان اندازہ ہر سہ گروہ یعنی اہل اسلام
و ہنود و سنگھان پنجاب ۳۳۹ ...

- ۳۴۹ ... در بیان عادت گروه سنگهان
- در بیان روزهای بزرگ هندوان قدیمی
- ۳۵۴ ... و گروه سنگهان و اهل اسلام
- ۳۵۸ ... در بیان تیرته‌های گروه سنگهان
- بیان فقیران گروه سنگهان و محل
- ۳۶۰ ... ادب سنگهان
- تشریح طریقهٔ مذهب سنگهان و
- ۳۶۲ ... پیر طریقت ایشان
- ۳۶۶ ... فصل سی و هشتم : در مصطلحات سنگهان
- فصل سی و نهم : در حسب و نسب مه‌اراجه
- ۳۶۷ ... رنجیت سنگه بهادر
- فصل چهارم : در بیان احوال چودهری نوده والد سردار
- ۳۶۹ ... چریت سنگه جد مه‌اراجه صاحب بهادر
- ۳۸۲ ... تشریح محاصرهٔ رسول نگر
- قایم مقام پدر شدن مه‌اراجه در ۱۸۴۴
- ۳۹۰ ... مطابق سن ۱۲۰۳ هجری ۱۷۸۸ عیسوی
- ۳۹۲ ... تشریح احوال دیوان لکھپت را
- ۳۹۵ ... در تشریح شادی مه‌اراجه
- لشکر کشی مه‌اراجه دفعه اول بر
- نظام الدین خان قصوریه و فتح یافتن
- مه‌اراجه بر خان مشاراً الیه در
- ۴۰۲ ... ۱۸۰۱ عیسوی
- در بیان فراهمی بهنیت بر هنگانه مه‌اراجه
- ۴۰۲ ... رنجیت سنگه جیو در سن ۱۸۰۱ عیسوی
- لشکر کشی کردن مه‌اراجه نوبت دوم
- بر قصور و عدم تسخیر قصور در ۱۸۵۸
- ۴۰۴ ... بکریاجیتی موافق ۱۸۰۲ عیسوی

| | |
|-----|---|
| | در سن ۱۸۰۸ عیسوی مطابق سمت ۱۸۶۳ |
| | بکرماجیتی لشکر کشی مہاراجہ برملک |
| | شرق روی ستلج و آمدن مت کلف صاحب |
| | بہادر بطریق رسالت |
| ۴۱۱ | ... |
| | آمدن مہاراجہ در ساہیوال |
| ۴۱۹ | ... |
| | فصل چہل و یکم : در بیان شروع فساد سنگھان |
| ۵۲۵ | ... |
| | فصل چہل و دوم : در بیان جنگ اول سنگھان با فوج |
| | انگریزی در مقام مدکی |
| ۵۲۷ | ... |
| | تشریح جنگ دوم کہ با فوج انگلشیہ |
| | بمقام پھیرو شہر بوقوع آمدہ |
| ۵۲۹ | ... |
| | در بیان جنگ سوم در مقام علی وال |
| ۵۳۲ | ... |
| | در بیان کیفیت جنگ چہارم |
| | در مقام سوہراؤن |
| ۵۳۸ | ... |
| | عہد نامہ اول بین سرکار انگریزی و |
| | سرکار لاہور |
| ۵۴۹ | ... |
| | عہد نامہ دوم بین سرکار انگریزی |
| | و رئیس لاہور |
| ۵۵۲ | ... |
| | نقل عہد نامہ فیما بین سرکار انگریزی |
| | و راجہ گلاب سنگھ |
| ۵۵۳ | ... |
| | تشریح دوبارہ سر بفساد برداشتن فوج |
| | سنگھان با سرکار انگریزی در سنہ |
| ۵۵۸ | ... |
| | ۱۸۴۸ء |
| | در بیان سبب نزاع و جنگ کردن |
| | افواج انگریزی با دیوان مولراج |
| ۵۶۳ | ... |
| | کیفیت جنگ رام نگر |
| ۵۷۵ | ... |
| | خلاصہ اشتہار نواب گورنر جنرل |
| | لارڈ دلہوزی بہادر مرقومہ ۲۹ |
| | مارچ سنہ ۱۸۴۹ عیسوی |
| ۵۹۱ | ... |



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل سير الأولين عبرة

للآخرين والصلوة والسلام على رسوله

وجيبه محمد وأصحابه أجمعين آمين

شده باز این عفتی علی الدین خلف معنی میر الدین / حوم

لاهوری معنی اسد منما که چون نقب بل و ہار و بدل روزگار

من اسد ای عفت کلمات موجودہ الی دم حال از زلمی بر

رہی مہجی شدہ آمدہ و نامیام ساعت ایضام ہین قسم

عکس برگ اول کتاب عبرت نامہ

نسخہ خطی متعلق بکتابخانہ دیوان ہند لندن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دیباچہ

و الحمد لله الذي جعل سير الأولين عبرة لآخرين والصلوة
والسلام على رسوله وحببيه محمد و أصحابه أجمعين.

اما بعد ميگويد بنده نياز آگين مفتي علي الدين خلف مفتي خير الدين
مرحوم لاهوری عفی الله عنهما که چون قلب لیل و نهار و تبدل روزگار
من ابتدای خلقت کائنات موجوده الی دم حال از رنگی برنگی و نهجی به نهجی
شده آمده و تا قیام ساعت القیام همین قسم [برگ ۲ الف] بوجود خواهد
آمد، پس از آنکه شدايد روزگار و مکاید دور دوار بسیار از بسیار و زیاده
از حصر و شمار کشیدم و دیدم و بخدمت صاحبان عالیشان انگریز بهادر،
که درین زمانه در سخاوت و شجاعت و علم و هنر و عقل و فکر بی عدیل
و بی نظیر اند، از بدو سن ۱۸۲۳ عیسوی - مطابق سن ۱۲۳۹ هجری
موافق سمت ۱۸۸۱ بکرماجیتی، مع والد مرحوم خود از لاهور که وطن
آبایی و اجدادی و زاد بوم بود، بسبب ظلم سنگهان برآمده بلو دهیانه
رسیدم و از آن روز الی یومنا هذا که سن ۱۸۵۳ عیسوی مطابق سن ۱۲۷۰
هجری موافق سمت ۱۹۱۱ بکرماجیتی است بجناب اکثری از صاحبان
ذیشان که تشریح اسامی شان درین جزو مختصر مندرج نمودن خالی از
[برگ ۲ ب] تکلف نیست، حاضر بوده بعلاقه فیروز پور و لودهیانه
و بهاولپور و سندھ و ماروار^۱ و ملتان و دیره جات^۲ و پنجاب
و هزاره و کشمیر و پشاور و دره خیبر و کابل تا حدود غزنی

1. ماروار (Mārwar)

2. دیره جات (Derajāt)

ہر نامراد کہ بدامن فیض میامنش متمسک گردید بہ ادنی خدمت
در چشمک زدن ہمراد خود رسید و ہر ناشاد کہ بسایہ ہا پایہ وی درآمد
از آسیب دہر دون پرور مصئون و مامون بؤدہ دیری نکشید کہ بشادکامی
و مقضی المرامی فائز گردید۔ غرض کہ در شان سخاوت و شجاعت و علم و
حلم وی ہر چہ گویم و نویسم همچون بہ قلم و قلم خواہد بود۔ زہی
عالیجہ صاحبی کہ صباحت بصاحبی اش می نازد و خہی عمدہ نژادی کہ
نژاد عالی نژادان بہ نژاد فیض مفادش نرد مفاخرت می بازد حاضر شدم۔
در دلم گذشت کہ اگر چہ نذرانہ لایق و تحفہ فایق کہ مستوجب پذیرایی
آن یگانہ دفتر دانش و بینش بودہ باشد بدست خود موجود ندارم، لیکن
حتی الامکان در آن کوشم کہ چیزی پیشکش مثل پای مور پیش سلیمان
و تنیدہ زیمان بقیمت یوسف علیہ السلام بخدمت بارفعتش بگذرانم۔
ہمدین اثناء از ملہم غیب بخاطرم گذشت کہ اگر چہ سابقاً چندین از
مولفان سخنندان کتاب تواریخ سنگہان بموجب رسای فکر خود تصنیف نمودہ :
مثلاً لالہ سونہن لال^۱ نامی مکنہ لاهور کتابی درین ضمن نوشتہ کہ
بہ تطویل انجامیدہ و بسبب ہم مذہبی در اکثر مقامات رعایت نمودہ از
نفس الامر بر کنار مانده و دران سوای ایجاد او ذکر ملک گیری سنگہان
دیگر چیزی مندرج نمودہ و ہم دیوان امر ناتھ^۲ پندت کاشمیری دہلوی
کتابی نوشتہ کہ آن مثل وقایع سالیانہ بعبارت مختصر و مغلق بودہ کہ
مطالعہ اش در بر آوردن مطالب شایق را بدقت می اندازد۔ و نیز
بوٹہ شاہ^۳ نامی اوان مکنہ لودھیانہ کتابی نوشتہ کہ [برگ ۳ ب]

1. Lāla Sohan La'l Suri, son of Lāla Ganpat Rāy, was *Wakil* at the court of Ranjīt Singh for twenty-seven years, and he held the same position during the reigns of his successors until the deposition of Dalip Singh in 1849. He died in 1852. He wrote the *Umdatut Tawārikh* (Storey's, *Persian Literature*, Section II, Fasciculus 3, p. 671).

2. *Dīwān Amar Nāth Akbari* was the son of *Dīwān Dinā Nāth*, Ranjīt Singh's Finance Minister. He was born in 1822-3 and wrote *Zāfarnmah-e-Ranjīt Singh*, a history of Ranjīt Singh to the year 1835-6. (Storey's *Persian Literature*, I, 668-9).

3. *Ghulām Mohiyud Dīn*, surnamed *Būṭe Shāh* wrote his *Tārikh-e-Panjāb* in 1258/1842 at the request of Captain Murrey, Resident at Ludhiāna. (*Journal of the Panjāb Historical Society*, v. iv, Dec. 1935, Article on *Tārikh-e-Panjāb* by M. Baqir).

با وصف مطانت و رنگینی فقرات بسبب تطویل اکثر مطلب دران مہمل مانده و سامع را جز سمع خراشی ازان حاصلی نیست۔ پس ازین چیزی بہتر نخواهد بود کہ کتاب عبرت نامہ را کہ والد ماجد مرحومم بعبارت ماقل و دل ، بیت :

بلفظ اندک و معنی بسیار

در کوائف اربعہ حدود ممالک قسمت آباد پنجاب و منبع دریاها یعنی ستلج و بیاسا و راوی و چناب و جہلم و دریای ہندی و اباسین کہ آن را اٹک و ہم دریای سندھ میگویند و دیگر انہار کہ از کوهسارهای ملحقہ می برآیند و چشمہ زارہا کہ درین سر زمین میخیزند و تعداد اقسام مزروعات ربیع و خریف و معدنیات و نباتات و وحوش و طیور پیداوار این ملک و رسومات اہل اسلام و ہنود و سنگمان و فقرای ہر سہ گروہ و بنای قصبہ جات مشہورہ و بلدہ ہای معمورہ و تصرف بادشاہان اسلام و آغاز راج سنگمان و احوال ملک گیری ایشان حسب فرمائش صاحب والا مراتب کرنیل¹ سی ۔ ایم ۔ وید صاحب بہادر پتی کل ایجت لودھیانہ بطریق مسودہ تالیف و تصنیف نمودہ ۔ و آن کتاب بچندین وجوہ یعنی اولاً اینکہ صاحب ممدوح دران زمان بمہم افغانستان مامور بودہ ، بعد از فتح کابل جلد تر تشریف فرمای ملک اندور گردیدند ، وثانیاً والد ماجد مرحومم بعد از رسانیدن حرم محترم شاہ شجاع الملک پیش از اتمام راج سنگمان بکابل ودیعت حیات بمودع حقیقی سپرد ، ثالثاً این راقم آثم از گردش زمانہ بوقلمون خاطر و قرار دل در یک جا قرار گزین نمائندہ ، رابعاً کدام کس را خریدار این بضاعت سنگین ندیدم تا این سکہ را بہ اسم ہایون وی می زدم نا تمام و اوراق پراگندہ افتادہ بود بنام ناسی و اسم گرامی کمشنر صاحب بہادر ممدوح ترتیب و تالیف تمام تا بر صفحہ روزگار یادگار نام نامی آن صاحب حلم و اوقار [برگ م الف] باشد مصرع :

گر قبول افتد زہی عز و شرف

1. Colonel C. M. Wade.

امید از جناب کبریای بی همتا آنکه بالفعل که دامن دولت اینچنین صاحب دولتی و ذی شوکتی بدست افتاده ستاره طالعم به اوج سعادت و اقبال صعود نماید و شاهد بختم که تا حال بسیه خواب ادبار هم آغوش افتاده بود به نیکوترین وجه بیدار گردد و رجا از والا فطرتان طبایع بلند و دانشمندان نکات پسند آنکه بر کم بضاعتی این نالیقت هیچمندان خورده گیری نفرموده جائیکه شهو و خطا در عبارت بینند بقلم اصلاح قبح آنرا بحسن مبدل فرمایند مطابق مقوله بیت :

بیوش گر بخطای زشتی و طعنه مزین

که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود

والله الموفق والمعین ومنه البداء والیه المعاد

باب اول

در وجه تسمیه و چار حدی و آب و هوا و توصیف هر پنج

دوآبه و منبع همه دریاها جاری مملکت پنجاب

وما يتعلق بها -

فصل اول در وجه تسمیه و غیره

پوشیده نماند که آنچه ملک در احاطهٔ دریای ستلج که شرقی آنست و دریای سندھ، که غربی آن جاری می باشد و کوه شالی برفانی از اواخر حد کلو و بیہکنند¹ و راج چنبہ و کشمیر الی تبت ها و جنوبی تا جای ملحق شدن هر دو دریای مذکور کہ کوت مٹھن² والا باشد، و در وسط آن چار دریای دیگر رسمی بیاسا³ و راوی و چنہت⁴ و بہت⁵ جاری اند، و بسبب اجرای این هر چهار دریای دیگر در وسطش پنج دوآبه شدہ اند ازین وجہ پنجاب میخوانند۔ شکل این ملک سه گوشہ است زیرا کہ بسبب ملحق شدن هر دو دریای مذکور متصل کوت مٹھن عرض جنوبی مفقود شدہ۔ طول آن از حدود واقعہ کوهستان الی کوت

1. Biahkund

2- مٹھن کوٹ (Mithankot)

3. The Biās or Biāh, the Bihasis of Ptolemy, the Hypasis of Pliny and Arrian, and the Vyasa of the Sanskrit.

4- این اشتباه است۔ کلمہ صحیح "چناب" است۔

The Chināb, the Sanskrit Chandra Bhāgā, or moon destiny, the Chāndarbhaka of the Āin-e-Akbarī, the Acesines of Arrian and Sandabilis of Ptolemy. It is also called Janda Bālā and Shantrā in different portions of its course through the mountains.

5. The Jhelum, the Sanskrit Vidasta; in the dialects it is known as Vayat and Beht, the Kashmiri Veth and Hyaspes of the Greeks.

مذکورہ طرف دریای سندھ سیصد و نوے کروہ¹ و از سمت ساحل ستلج سیصد و ہفتاد کروہ تخمیناً میباشند۔ و عرض از روپر² راست سمت کندیان مضاف منکیرہ دو صد و شصت کروہ مقرر است۔ و دانایان باستان [برگ ب] نام ہر پنج دوابہ مقرر نموده اند چنانچہ س و ت از نام ستلج و ب از نام بیاسا پر گرفته دوابہ بست مقرر ساختند۔ و چون شہر مشہور در دوابہ مذکور جالندھر است لہذا این دوابہ را در دفاتر دوابہ بست جالندھر مینویسند۔ و ثانیاً ب و الف از نام بیاسا و ر و ی از اسم دریای راوی پر گرفته مسمی بہ دوابہ بناری کردند۔ و ثالثاً را از اسم دریای راوی و حرف جیم و نون و الف از اسم دریای چناب گرفته دوابہ رچنا نامیدند۔ زابعا حرف جیم و نون از اسم دریای چناب و ہ و ت از اسم دریای بہت کہ حال آن جہلم سیخواند استنباط نموده موسوم بہ دوابہ چنہت³ کردند و دوابہ مابین دریای بہت و دریای سندھ را بی استنباط حروف بطور دیگر دوابہ ہا موسوم بہ سندھ ساگر⁴ ساختند و وجہ تسمیہ این دوابہ بدون اینکہ ساگر بزبان ہندی دریا را میگویند دیگر چیزی بدریافت نرسیدہ۔ و تقسیم چار حدی این ملک در عہد سلطنت چغتائیہ بر دو نیم صوبہ بودہ۔ چنانچہ تمام صوبہ لاہور و تمام صوبہ کشمیر و زیادہ از نصف صوبہ ملتان و نصف صوبہ ملتان ملحق ریاست نواب بہاول خان والی

1. The Province lies between 27° 39' and 34° 2' N. and 69° 23' and 79° 2' E. and with its Native States has an area of 133,741 square miles (Thompson, J. P., *Imperial Gazetteer of India, Punjab*, i, 1.).

2- روپر (Ropar)

3. Lying between 31° 10' and 33° 0' N. and 74° 3' E., comprising Gujrat and parts of Shāhpur and Jhang Districts this doāb is now named as Chaj Doāb (*Imperial Gazetteer, Punjab*, i, 220). Var. Jhat and Chhat, (under list of Sarkārs Chenhat) more commonly known as the Jech of Jechnā Doāb (Jarrett, ii, 311).

4- سندھ ساگر

بهاولپور و امیران سنده الی قلات مانده - چنانچه مفصل ذکر این معنی بجای ذکر صوبه مذکور بتحریر خواهد آمد - و آب و هوای این ملک از مساحان ربع مسکون و سیاحان کوه و هامون نحوی بسمع در آمده که اگرچه لطافت و نزاهت ایام بهار ملک هندوستان را از دیگر بلاد ربع مسکون بسیار خوشگوار و پسند نموده اند ، اما آب و هوای ملک پنجاب را زیاده از آن برگزیده و پسند نموده اند ، چنانچه بزرگی در وصف آن خوش گفته ، بیت :

چه پنجاب انتخاب هفت کشور

قسم خورده بخاکش آب کوثر

بالتخصیص خواص شناسان [برگ ه الف] اراضی و مزاجدانان عناصری

بنای شهر لاهور در سرزمینی نهاده اند که طراوت هوای آن تازگی دل‌های ارباب ذوق و نضارت اشجار و آزارش طرب افزای اصحاب شوق و عبارات عالیہ جنت مثالش و باغهای دلکشایش مطابق مقوله قایل ، بیت :

زهی صفای عارت که در تماشایش

بدیده باز نگردد نگاه از دیوار

نهایت ابواب فرح و سرور بر روی انظارگیان میکشاید - هانا دریای

راوی که بپایش جاریست الوف انواع بهجت و انشراح بچشم تماشائیان

می بخشد - و سیر روشنی ماهتاب در سرزمین ملک ماهجه صنوف اسباب

بشاشت بر ضوائر سیاحان می افزاید - بی شائبه ریب و بی غائبه تکلف

شهریست بزرگ و مصریست سترگ در ایام ماضیه و هنگام بالیه بوسعت

آبادی و انبوهی مردم سکنایش مثل این بلده کم نشان میدادند - گوناگون

هنر پیشگان هر دیار و صانعان هر امصار و نقاشان مانی نگار سکونت

میداشتند - و اجناس هفت کشور و اشیای بحر و بر به بیع و شرا می درآمد -

مصدقش در خلاصه التواریخ¹ به اینگونه مندرج است : "که هرگاه

اسلام شاه بن شیر شاه لودی از آمدن همایون شاه خبریافت قیاس

کرد که شهر لاهور چنان شهریست که در اندک فرصت اسباب سلطنت

1. Compiled by Munshī Sujān Singh Dhīr of Bātālā in 1107-1695-6. (Storey's Persian Literature, i, 453-4).

از ادوات و آلات محاربه و مجادلہ ازان بہم میرسد۔ مناسب است کہ آنرا
ویران کردہ مکان لایق سلطنت در کوه سوالک بنا باید کرد تا راہ آمد
مغول از ولایت مسدود باشد۔ بناء علیہ چنین بعمل آورد والحق، بیت :

چنان در دور پیشین بود معمور

کہ وصفش هست بالاتر ز مذکور

چنانچہ چندی ویران ماند۔ بعدہ جلال الدین اکبر بادشاہ
[برگ ہ ب] و اولادش معموریش بکمال رسانید۔ قضاکار هنگام تشریف
آوری احمد بادشاہ درانی و خروج سنگھان آبادیش از پا در افتادہ و از
آنروز کہ مہاراجہ رنجیت سنگھ بہادر در تصرف خود آوردہ باز بہ
آبادیش پرداختہ۔ فی الجملہ آبادی واقع شہر کہ ہشتم حصہ از آبادی
سابقہ است چیزی رونق پذیرفتہ، چنانچہ بجای خود مفصل ذکر آن بتحریر
خواہد آمد۔ اما بعد پوشیدہ نماید کہ مقصد اصلی از تصنیف این کتاب
دریافت چگونگی ترقی دولت سنگھان باستان و مہاراجہ رنجیت سنگھ
و اولاد شان کہ نتیجہ ہنودان و راجہ ہای ماسبق است میباشد، لہذا مجملہ
ذکر سنگھان مذکور و مہاراجہ موصوف درینجا بہ تحریر آوردہ و مفصل
بجای ما یستحقما ذکر خواہد شد۔ چون مشیت قادر بی نیاز تقاضای آن
کرد کہ ملک پنجاب از دست سلاطین ہند بدر رود و اہل اسلام محکوم
کشاورزان پنجاب بشوند، بنابراین چنان بفعل آورد کہ بکشاورزان سیوک
گورو گوبند سنگھ آن داعیہ بخشید کہ کلبہ رانی و خاک بیزی را
گذاشتہ کمر ہمت بتاخت و تاراج مکنہ پنجاب بستہ بعمل شاهی بہ
مجادلات پرداختہ بعد جانبازی و جان نثاری بیشمار تمام پنجاب یعنی
صوبہ لاہور و ملتان و باونی سرہند¹ الی کرنال و دریای جمنا

1. The present ruins of Sarhind consist almost entirely of Muhammadan buildings of a late period; but it must have been a place of some consequence in the time of the Hindus, as it was besieged and captured by Muhammad Ghorî, the first Mussuliman king of Delhi. The name of Sarhind, or "frontier of Hind" is popularly said to have been given to the city at an earlier period.

ادار تصرف آورده کلاه گوشه افتخار بفلک افراختند۔ تا کہ قسمت نیک و طالع سعید مساعدت باوشان نمود بخوبی و کامرانی اوقات گذرانیدند۔ هر گاه زمانه زهر تلخ کانی در کاسه زندگانی اوشان ریختن تجویز کرد پس در سمت ۱۸۲۷ بکرماجیتی نیز وجود مهاراجه در کاشانه سردار مها سنگه بن سردار چرہت سنگه^۱ بن نودہ سنگه^۲ از بطن والدہ ماجدہ طلوع نمود۔ چون مالکان قضا و قدر فرمانروائی ملک پنجاب و کشمیر و ملتان وغیرہ ملکہا بنام مهاراجہ موصوف در دیوان [برگ ۶ الف] ازل ثبت نموده بودند لهذا سردار مها سنگه در عمر سی سالگی ودیعت حیات بمودع حقیقی سپرد و مسند ریاست بمہاراجہ رنجیت سنگه کہ درانوقت بعمرشش سالگی بود گذاشت۔ هر چند کہ مهاراجہ خرد سال بود کفیل امورات ریاست والدہ ماجدہ مهاراجہ و مصاحبان سردار مها سنگه می بودند۔ هر گاه مهاراجہ بعمر یازده سالگی پیوست بانتظام مهام مالی و ملکی پرداخت و والدہ خود را بمقام ما یستحقہ رسانید۔ هر وقت کہ کوکب طالع کدام سردار از اوج اقبال رو بہبوط ادبار می آورد مهاراجہ ملک او را بتصرف خود آورده از بستر نرم بجا کستر گرمش می نشانید۔ همچنین تا امضای سمت ۱۸۹۰ بکرماجیتی مطابق ۱۸۲۳ عیسوی موافق ۱۲۰۵ ہجری تمام ملک صوبہ لاهور و کشمیر و اکثر ملک صوبہ ملتان و پشاور و

when it was the boundary town between the Hindus and the later Muhammadan kingdom of Ghazni and Lahore. But the name is probably much older, as the astronomer Varāha Mihira mentions the *Sairindhas* (Dr. Kern's edition of the *Brihat Sanhitā*, b. XIV, 29, 30) immediately after the *Kulūtas*, or people of Kullu, and just before *Brahmapurā*, which, as we learn from the Chinese pilgrim, was the capital of the hill country to the north of Haridwār. The *Sairindhas*, or people of *Sirindhā*, must, therefore, have occupied the very tract of country in which the present Sarhind is situated, and there can be little doubt that the two names are the same (Cunningham's *Ancient Geography of India*, p. 167).

۱۔ چرہت سنگه

2. Nodha was the grandfather of Charat Singh and great-grandfather of Ranjit Singh. Budha Singh was the father of Charat Singh and grandfather of Ranjit Singh. (See Appendix XL to Cunningham's *History of the Sikhs*).

دیرہ اسماعیل خان¹ و دیرہ غازی خان¹ و بنو² و تاک³ الی
مرحد شکار پور کہ کن و کشمور باشند و بعض ملک از سنگمہان
باونی سرہند شرقی ستلج مضاف صوبہ شاہجہان آباد کہ حال در تصرف
صاحبان انگریز بہادر است بتصرف خود آورده خود را بادشاہ میخوانند۔
چنانچہ مفصل ذکر این معنی در جای خود مذکور خواهد شد۔

فصل [دوم] در بیان منبع ہر یک دریا

منبع دریای سندہ کہ در نواحی چہچہ و ہزارہ آنرا اباسین
میخوانند اکثر از ملک کاشغر است و دریای لندی⁴ کہ متصل قلعہ
اتک بنارس⁵ باہم آمیزش یافته از دارالملک کابل است۔ این دریا از
کالہ باغ⁶ و دیرہ اسماعیل خان¹ و دیرہ غازی خان¹
در گذشتہ متصل کوت متہن بہ دریای ستلج و بیاسا و راوی
و چناب و جہلم کہ از طرف بہاولپور و ملتان بنواح مذکور
میرسند متصل کہورہ باری در دریای شور سی آیند۔ و پوشیدہ نماند کہ
از عرصہ چہل سال مجری دریای [برگ ۶ ب] مذکور از شہر سلطان
بود و از آنجا در گذشتہ متصل اوچہ گیلانیان بہ دریاہای مذکور سی
آمیخت۔ چون ارادہ الہی تقاضای آن کرد کہ مجرای مذکور خشک گردد

۱- دیرہ

2. Bannū بنو

3. Tānk تانک

4. Lunda R.

5. اٹک. It is now called by the Muhammadan historians in
contradistinction to Katak Benares in Orissa at the opposite
extremity of the empire I. G. On his return from Kābul, on the
14th Safar 989 A.H. (20th March 1581), Akbar crossed the Indus
at Attock and ordered the building of the fort of mortar, and stone
in order to control that part of the country and called it Aṭak
which signifies in the vernacular 'hindrance' or 'prohibition', it being
forbidden to the Hindūs to cross the Indus. Ferishta (Jarrett,
ii., 311 f.n.).

6- کالا باغ

و مجرای دیگر پیدا شود پس چنان بظهور رسید که شیخ راجو سیت پوریه
 نهری از دریای مذکور برآورده به املاک خود بطرف راجر برده بود -
 در آن نهر دریا مجری خود ساخت - آب این دریا بسیار صاف بمثابه
 آب چاه است و در هر موسم سرد و پر قوت و هاضم - و چون این دریا پائین
 قلعه اتک میرسد بسبب مجری تنگ بسیار تند و تیز و روان میباشد - و معبر
 پشاور متصل قلعه مذکور است و در آنجا دو سنگ کلان که یکی را
 جلالیه و ثانی را کمالیه می نامند بدریای مذکور واقع اند - ملاحان بوقت
 عبور نهایت خائف بوده بحفاظت بیغایت کشتی را از آنجا میگذرانند تا ضرب
 سنگهای مذکور نخورد - و گاه گاه زمام اختیار را از دست ملاحان میرباید
 و کشتی بدان کوه ها ضرب خورده پاش پاش میگردد - و ملاحان از آن
 بالای کشتی بطرف کشمیر بسبب وفرت سنگها که سد راه کشتی ها
 باشند کشتی نمیدارند و ساکنان سواحلش اکثر بخیگ چرمی از آن گذر
 می نمایند - و متصل بعضی مواضع چنانچه باتصال موضع تریلا که محاذی
 غربی و شمالی موضع کهبل است آبش عمق بسیار دارد - و از سنگهای
 کلان اندکی زمین خالی است - در آنجا زمینداران یک کشتی برای عبور خود
 داشته اند و همچنین بالاتر ازین که چنین مکان واقع است میدارند - و چون
 این دریا از کالا باغ در گذشته بزمین صاف میرسد بسیار فراخ می باشد -
 و از دریای ستلج پهنایش دو نیم حصه زیاده فراخ می شود - زمین افکنده این
 دریا بعد از مدت ممتد قابل کاشت و زراعت میگردد و اکثر زمین
 سواحل را می اندازد و آبادی [برگ ۷ الف] مواضع و درختها بر سواحلش کمتر و
 شکارها بسیار و از وفرت سردرختی که اکثر خاردار میباشند گذر مشکل -
 سرداران شایق شکار در آنجا یک مکان بلند برای نشست گاه خود تیار گردانیده
 بر آن می نشینند و مردمان عام شکار را از اطراف نمائش داده متصل سردار
 بر دو سه قدم می رسانند - سردار از آنجا بندوق سرمیکند، صید
 اجل گرفته بضرر گوله بندوق می میرد و الا رسیده نیز می رود - و عامه شکار
 بازان پایاده نیز شکار در آن نواح می نمایند و جائیکه همه دریاها فراهم

می شوند شکار از هر قسم جانوران بی شمار است -
 منبع دریای بہت از سری نگر دارالملک کشمیر است و اکثر از
 تبت برمیجوشد - و پاستانیان آن را بدتا گفتندی از شهر کشمیر گذشته
 بہ باران موله و مظفر آباد میروند و از میرپور چومہک از کوهستان
 برآمده بر زمین نرم فراخ میگردند - و چومہک نام نہر کہ متصل
 کوتلی تہروچی آنرا نہر قہر سینامند از کوهستان برآمده بدریای مذکور
 می پیوندد ، و دریا فراخ میگردد - و این دریا نسبت دریای ستلج قدری
 فراخ و تیز است ، آبش سیاه رنگ ، چیز افتاده دران بدریافت میرسد - و بر
 ساحلش دیہات قریب قریب بسیار و سر درختی های بی شمار - و شکست و
 ریخت در مجزی قدیمی دارد ، گاهی بہ این ساحل و گاهی بان ساحل رجوع
 می نماید و زمین افکنده اش در عرصہ ہفت ہشت سال بہ ہیئت اصلی میگراید ،
 بل وصف در کاشت زیادہ تر پیدا میکند - شکارگاہ ہا بر ساحلش کمتر -

منبع دریای چناب از دارالملک چین است - گویند دراصل نامش
 چندرہا گاست و وجہ تسمیہ اش اینکہ در ملک چین دو کولاب فراخ
 واقعہ اند ، یکی را چندر و دویم را ہا گامی نامند - دریای مذکور از آن
 ہر دو کولاب برمیجوشد و زیر کوه کہتوار¹ [برگ ب] کہ زیادہ از پنجہ
 کروزہ از کشتوار² دو امتزاج می یابد - از پونربن بہارک و کانگری
 رسیدہ بہ شاخ دیگر کہ از دارالملک راجور بر آمدہ و از نوشہرہ و
 منگلا دیوی در گذشتہ متصل قلعہ کانگری باہم آمیختہ از کوه
 عالی دہک بر آمدہ متصل حمید پور در ملک پنجاب رسیدہ در او
 می آمیزد - و همچنین یک نہر از طرف جمون آمدہ نزد چک کاتہہ در او
 مخلوط میگردد ، و بہ آمیزش این شاخہا دریای مذکور مثل دریای سندہ

1. Var. Khatwārāh. Another variant is *Kishtwarah* and undoubtedly the true reading (Jarrett ii, 310 f.n.)

2- کشتوار *Kishtwār*

بسیار فراخ می شود - و از پائین قلعهٔ اکهنور و وزیر آباد و رسول نگر و پندی بہتیاں¹ و چنیوت در گذشته متصل موضع علیانہ کہ نہ کروہ از جہنگ سیال میباشد بدریای جہلم می افتد آتش سرخ رنگ و مکدر و در تاثیر پر قوت و ہاضم و شوخی پارچہ سرخ رنگ و بوی گلاب را می افزاید ، و تیزی و جوش در اجرا بسیار دارد - و بر سواحلش رونق آبادی بسیار و زمین انداختہ اش بزودی در عرصہ دوسہ سال لایق کشت میگردد ، و انداخت زمین سواحل کم می سازد - و شکار گاہ ہا بر سواحلش بسیار -

منبع دریای راوی از کوه بہدروال است و پاستانیان آن را ابراوتی می گفتند - متصل جسروٹہ چند شاخہای دیگر کہ از کوه جسروٹہ² و بسوہلی و امان کوت و بہلو بر می جوشند رسیدہ بدریای مذکور می آیند - بدینصورت دریای مذکور فراخ میگردد اما از نسبت دریای ستلج بسیار کمتر است - و زمین سواحل بسیار می اندازد ، و انداختہ اش بزودی در عرصہ یک دو سال قابل زراعت بہتر از ماضی میشود - بر سواحلش رونق آبادی و سردرختی بسیار - و پیچ و تاب بی شمار دارد ، از جسروٹہ و مسرور و دودہ و جسر و دیرہ بابانانک و رمداس و سوڈیان و لاهور و شرقپور و سیدوالہ و کوت کمالیہ و تلہنبہ و چیچی وطنی در گذشتہ [برگ الف] متصل سرای سردار پور کہ ہفدہ کروہ شرقی و شاہی ملتان می باشد بدریای چناب و جہلم کہ ہر دو یک جای می آیند آمیختہ بفاصلہ چہار پنج کروہ غربی از ملتان و جلال پور خاکی در گذشتہ زیر کوتلہ اباہا و رسولپور جنہانو کہ سہ کروہی از اوچہ می باشد در ستلج و بیاسا می ریزد و شکار گاہ ہا از جسروٹہ تا شہر لاهور و ملتان و خانگرہ و جلال پور خاکی بسبب آبادی کمتر -

1- پندی بہتیاں Pindi Bhatian

2- جسروٹہ Jasrota

منبع دریای بیاسا از نزد کوه کلو متصل سلطان پور برمی جوشد۔
 از پائین کانگرہ و تہرہ و نادون و دادہ سبہ و ترہارا و تلوارہ و
 مکیریاں و سری گوبند پور و جلال آباد و میرو وال و فتح آباد
 در گذشتہ متصل اندریسہ بدریای ستلج می افتد۔ و در زمان قدیم از
 قصور و دیپال پور و جلال پور پیروالہ در گذشتہ متصل بیت لنکاہان
 کہ ہفت کرورہ از اوچہ می باشد بدریای مذکور می آمیخت۔ سنگ کلان
 کہ سد راہ کشتی باشند در مجریش کمتر اند۔ لہذا از کانگرہ و نادون و
 ہری پور دادہ سبہ عبور از کشتی می نمایند۔ و اگر یک لخت از
 نادون روانہ کنند تا گذر ہریکی میرسد۔ و از سبب وفرت آبادی شکارگاہ ہا
 بر سواحلش کمتر۔ و چون آبش سراسر عمیق نیست لہذا کشتی ہای او مثل
 کشتی ہای دریای راوی و چناب وغیرہ نمی سازند۔ مثل تخت فراخ ساختہ
 تکیہ ہا از سہ طرف بقدر یک یک دست کہ عبارت از نیم ذرع باشد و بطرف
 چہارم سہ گوشہ دور دار بلند مثل غنچہ گل قایم می سازند، و بر آن بیرق
 پارچہ می بندند۔ در موسم برشگال از مہر تیزی دریا عبور بسواری کشتی
 نہایت محل خوف است و در ہر سال یک دو کشتی درین دریا غرق می شود۔

منبع دریای ستلج متصل لداک^۱ است۔ دریای مذکور و دریای
 جمننا از یک [برگ ۸ ب] کولاب واقع آنجا برمی جوشند۔ شاخی کہ باین
 طرف بشہر و گورو کوت می آید آنرا ستلج نامیدند۔ و چون دریای
 مذکور از کوه نند پور ما کہووال برمی آید بر زمین نرم فراخ می شود۔
 و از روبروی ماچھی واڑہ و لودھیانہ در گذشتہ متصل اندریسہ بگذر
 ہری کے میرسد و شرقی و شمالی بفاصلہ تخمیناً۔ بدریای بیاسا می آمیزد۔ و از
 فیروز پور و بہاول پور و ناہر والی و آدم واہن علاقہ ملتان در
 گذشتہ متصل۔ رسولپور جنہانو کہ سہ کرورہ از اوچہ سید محمد غوث

1. Ladakh.

گیلانی که یکی از فرزندان حضرت عبدالقادر جیلانی است شال رویه میشود بدریای چناب و جهلم و راوی که مذکور شد آسپخته از اوچه مذکور در گذشته سی کروه بیشتر متصل کوت متهن واله بدریای سنده پیوسته غرب رویه رفته بدریای شور می ریزد در جای ملحق شدن این همه دریاها شور و تنیدی شان تعلق بدیدن دارد - اگرچه از سردار پور از ملتان و اوچه تا کوت متهن گرداب ها در دریای مذکور واقع می شوند و کشتی را پریشان و انسان را حیران می سازند ، اما هرچه در گرداب می افتد مخلصی هر دو ازان مشکل خصوصاً پیش از کوت مذکور که هر شش دریا جمع می شوند و در آنجا گرداب سخت تر واقع و از دور مرد شناور و کشتی را در موسم برشگال سمت خود می کشد ، و اگر ملاحان غافل باشند کشتی را زود غرق می سازد - در آنجا بر سواحل دریاها جنگل که آن را بهندی بیله میگویند فراخ فراخ واقع و چراگاه گاومیشان بسیار - گله دو دوسه سه صد گاومیش و ماده گاؤ یکجا در زمین بیله مذکور میچرانند - و راعیان بسرائیدن نی که آنرا بزبان هندی ونجھلی میگویند که اصلش از بانس و از نر انگشت دو نیم چند سطر و دراز از باسری باشد سحر سامری بظهور می آرند - انسان چه چیز است که بر آن فریفته نشود ، بل حیوانات واله شده دهان [برگ و الف] چریدن باز داشته دیوانه وار سر را بلند کرده و به آواز ونجھلی گوش میدارند ، علی الخصوص گاومیش که بر آواز آن عاشق است - و صید مثل گوین و گوزن و آهو و خرگوش و شیر و خوک در آن سرزمین کثیر می باشد -

فصل [سوم] در فهرست انهار ممالک پنجاب

سواى دریا های مذکور که از کوهستان و دریاها بر آمده در زمین صاف جاری بوده فواید بمزروعات وغیره میرسانند واقع هر پنج دوآبه - در دوآبه سنده ساگر بسبب وقوع بسیاری جبال انهار بسیار و بی شمار اما گزیده تر در همه صفات از انهار نهر مسمی سوئن است - آبش بسیار

صاف و قوت و ہاضمہ و طراوت بسیار دارد۔ و اسپ کہ در آنجا می شود در دیگر جای نمی شود۔ لہذا اسپ متولد آن سر زمین را برہمہ اسپان متولد پنجاب ترجیح و شرف میدہند۔ نہری دیگر غرب رویہ قلعہ روتاس^۱ بسیار فراخ جاری میباشد۔ اما فائدہ بمزروعات ہیچک نمی رساند، مگر آب نوشی مویشی وغیرہ بہایم بسا نافع۔ از روتاس در گذشتہ بدریای جہلم می آسزد۔ در دوآبہ چنہت چومہک نام نہریست نزد میر پور بدریای جہلم می آسزد و سوای آب نوشی جانوران و دیگر اشیای آبی بمزروعات ہیچ فائدہ نمی بخشد۔ نہری دیگر متصل مندی بلوت از کوہ عالی دہک بر آمدہ نزد قصبہ بہنبر کہ مکان دارالملک راج قوم چہان کہ راجہ سلطان و اسلافش باشند و حال فیض طیب خان پسر راجہ مذکور در قید حیات و پنشن خور سرکار گردون وقار انگریزیست جاری می باشد۔ و ازین رو آن نہر را نیز بہنبر می نامند و شاخی دیگر از کوہ مذکور جوشیدہ در او می آسزد و از موضع کلیارا وغیرہ در گذشتہ در بار یعنی جنگل موضع دنکا بر زمین گسترده تمام می شود۔ و در بعض جای فواید بمزروعات و اکثر بہ آب نوشی جانوران و اشیای آبی می بخشد [برگ و ب] ایضاً نہری از کوہ عالی دہک برآمدہ متصل موضع دندوت کہ موضع بہنبر است در گذشتہ بہ جلال پور و اسلام پور می رود و از آنجا بدریای چناب می افتد۔ و در موسم برشکال بسبب افراط آب اکثر جاری می باشد و گذر ازو بدشواری میشود۔ و آن نہر در میان راہ گجرات و جلال پور واقع است و اکثر برای آب نوشی مویشی فائدہ میدارد و بمزروعات کمتر مفید می افتد۔ و نیز نہری خردک متصل بہنبر دارالامارہ چہان از کوہ عالی دہک برآمدہ بدریای چناب می رسد۔ و نیز نہری دیگر از دامن کوہ متصل بہنبر برآمدہ شرق رویہ قریب گجرات مابین شہر و خانقاہ حضرت شاہ دولہ۔ بر آن سہ

پل بسته است - در ایام سابق بسیار پهناور بود که بدون جسر ازو عبور نمی توانست شد و الحال بخاک انباشته گردیده ، در موسم برشکال البته روان می باشد متصل قضبه گجرات به بعضی مزروعات مفید بوده تمام می شود - و نیز نهر دیگر از آن سر زمین کوهستان جوشیده و بر زمین نرم فرش می آید - چون غربی و شالی گجرات میرسد عمیق میگردد که در موسم برسات گذر از آن به قافله زونده اتک و پشاور و غیره بدون کشتی مشکل می افتد - اما کشتی بر گذرش نیست - هر گاه که فرو می شود عابرین بر آن گذر می نمایند - و بعضی اوقات جمپوران یعنی نان پزان دیهاتی برای حصول منفعت خود گهر ونجی که چار چوب را باهم مربع بسته درمیانش یک چوب متصل باهم بسته و بر آن چیزی هیمه باریک گسترده مردمان صاحب ضرورت را میگذرانند - و چون نهر مذکور پیشتر از آن میگذرد کشاورزان بر سواحلش جهلارها یعنی مثل چرخ چاه بسته آب بمزروعات میدهند - درینصورت منفعت بسیار بمزروعات از آن میرسد زیاده تر از آب چاه بل دو چند مفید است - پیشتر بعرضه پانزده کوه رسیده [برگ ۱۰ الف] در نهر جلالیه آمیخته بدریای چناب می آمیزد - جلالیه نام نهریست که اکثر از دریای چناب برمیجوشد و برخی از سر زمین موضع گورالی و گوراله که متصل گجرات مضاف به تعلقه کالره که در جاگیر جمعدار خوشحال سنگه می بود بر می آید ، و به تیزی آب برسات پهنایی و عمق پذیرفته در هیچ موسم خشک نمی شود بل مدام جاری می ماند - و در موسم برشکال ملاحان بر آن کشتی میدارند و اگر کشتی نمیباشد مردمان شناور که در آنجا برای عبور کنانیدن مترددین حاضر می باشند بردوش خود و نیز بذریعه گهرونجی عبور میکنند و مویشی را پایاب میگذرانند - و گاه خیک چرمی را بعمل می آرند و عالم انات را درین محل دقت فراوان می شود - دیگر نهر درین دوازه نیست مگر بر وقت باران در بعضی جا آب روان میگردد -

فصل [چهارم] نهرهای واقع دوآبه ر چناب

پلکھو نام نهری از کوه جمون و اکثری از دریای چناب بر میجوشد - و غرب رویه سیالکوت بفاصله دوسه کروه روان می باشد و همچنین از سنہریال و سودہرہ در گذشتہ پائین وزیر آباد میرسد و نزدیک تر بدریای چناب ملحق میگردد - و آب این نهر بسیار صاف و خنک و آرام گاہ خاص و عام است - و مہاراجہ بر آن نشستگاہ بنا کرانده بود - چند منزل آسیای آبی بر آن جاری می باشند - اگرچہ نهر مذکور لائق جہلار بندی است و در ہر موسم آب وافر میدارد اما چونکہ کنارہایش بلند واقع شدہ اند و زمین زرعی دور تر بلند واقع شدہ ازین سہر جہلارہا بر او جاری نمی باشند - ایضاً ایک نام نهری ہم درین دوآبہ از کوه جمون بر می خیزد پائین سیالکوت رسیدہ پہناور و عمیق میگردد - و آبش نہایت صاف چنانچہ کاغذ گران مصالحہ کاغذ بہ آب مذکور پاک و صاف میسازند - و بخاصیت آب آن نهر سفیدی کاغذ چنان می برآید کہ اگر ہمان کاریگران بجای دیگر رفتہ کاغذ تیار نمایند بدان مشابہہ سفید [برگ ۱۰ ب] نتواند شد - سوداگران این کاغذ را بہ ملتان و ملک محفوظہ وغیرہ بہ تجارت می برند و در دفاتر مہاراجہ رنجیت سنگھ بہادر ہمین کاغذ سیالکوتی را بکار می آرند - و نویسندگان کتابہا ہمون کاغذ را بہر جای می برند - و بمزروعات بصورت جہلارہا سیرابی و فواید رسانیدہ و در سواد پرگنہ ستراہ کہ دوازده کروه جنوبی از سیالکوت منتشر شدہ تمام میشود - ایضاً دیگر نهر از کوه جمون برآمدہ از موضع کد کور و چاہر و چونندہ در گذشتہ بہ زمین مزروعہ بصورت جہلارہا وغیرہ فواید رسانیدہ تمام میشود - و در موسم برشکال عبور از آن بہ اشکال می شود - و جہپوران گہرونجی بستہ عابران را بران نشانیدہ میگذرانند - ایضاً درین دوآبہ نهری کلان دیو کہ نام کہ باظہار اہل ہنود از جتا یعنی سوی سر مہاندیومی برآید از کوهستان جمون متصل پرمندل بر میجوشد و از سانہ

و ظفر وال و قلعه سوہا سنگھ و صوبا سنگھ و تلوندی و ننگل دہنا سنگھ و بہادر علی و بہمنانوالہ کہ ہفت کروہ غربی لاہور می باشد پائین شرقپور و شیخوپورہ و فرید آباد و سید والہ در گذشتہ پدربای راوی می افتد۔ زیادہ از صد کروہ طول دارد۔ در اول از ظفر وال فائدہ بمزروعات نمیرساند، اما در بعضی حدودش کشاورزان از آن نہر های خرد کاویدہ آب بمزروعات خود می برند۔ و سیلاب آن بعضی زمین ها را کہ ریگ می اندازد خراب میکند، و در بعضی جا کہ سیل یعنی گل می اندازد بسیار فائدہ می بخشد۔ چنانچہ در جوار نوکران و سبز کوت و رای پور کشاورزان بصورت آبشارها جا بجا آبش می برند، و سیرابی بمزروعات ربیع و خریف می رسانند۔ و آبش تا حدود قلعه صوبا سنگھ و لورگی و گجرانوالہ وغیرہ می رود غربی و شالی لاہور۔ بر آن شاه دولہ صاحب کہ مرقد ایشان در گجرات پنجاب است [برگ ۱۱ الف] جسر عظیم الشان بنا کنانیدہ بودند۔ قضاکار آب شیلابی چندان بطغیانی رسید کہ جسر مذکور منہدم گردید۔ فقیر موصوف در شاہجہان آباد بحضرت بادشاہ رسیدہ مستدعی تعمیر جسر مذکور گردید۔ چونکہ امر ثواب بود حکم شد کہ بہ داروغگی فقیر جسر تیار کنانیدہ دهند۔ اہل کاران حسب الحکم بجا آوردند۔ چون جسر تیار شد فقیر مذکور ودیعت حیات بمودع حقیقی سپرد۔ ہر گاہ این نہر از سواد لاہور میگذرد کشاورزان جہلارها بر سواحلش درست نمودہ آب بمزروعات می رسانند۔ و از لاہور تا سید والہ برج قسم بیگمی کہ عمدہ تر از آن در حدود پنجاب پیدا نمیشود الا در کوهستان۔ برج قسمت باسمتی مساوی این برج میباشد و دیگر اقسام برج درین سر زمین پیدا میشوند۔ در موسم بر شکل عبور ازین نہر از جد منبع تا مردانہ و میرو وال وقتیکہ آب بطغیانی جاری باشد بسیار مشکل میباشد۔ زیرا کہ از سبب فراخی موقع بستن پل نیست و سواری گہرونجی و خینگ چرمی و سواری اسپ و عرابہ و فیل و پیادہ گذشتن نمیشود زیرا کہ ریگ در میانش آنچنان بافراط است

کہ بمجرد زدن پای ریگ بالا می آید و رونده را از پای می افکنند و غرق می سازد ، حتی کہ زمینداران مویشی خود را برای چرانیدن گیاه ازین روی بان روی عبور نمی نمایند - و هندوان میگویند کہ در شرف دریای گنگا کم از هفتاد سال باقی آمد بعدہ شرف این نہر بصفات گنگا خواهد شد از پور مندل و سانہ این نہر را دیو کہ می نامند و از آنجا تا ظفر وال بستتر میخوانند و از قلعه صوبا سنگھ تا پل دیک نامند و از ننگل بہادر علی تا کوت پنیداس با گہہ بچہ میخوانند - و از کوت پنیداس این نہر یکجا میرود - و از موضع اودیرہ دو شاخ می شود شاخیکہ [برگ ۱۱ ب] طرف پوجہ کہ میرود آن را فقط دیک میخوانند از آنجا گذشتہ متصل موضع کر کہ از سید والہ غر بروہہ پانزدہ کروہ می شود بدریای راوی میافتد - و شاخ دیگر بطرف مانگتانوالہ میرود تا عرصہ سی کروہ موضع جلال سرا فراخ شدہ پیشتر کم کم شدہ بر زمین فرش گردیدہ چہنبہ میگردد - این شاخ را جترانک می گویند و شاخ دیگر از پور مندل کہ منبع نہر مذکور از ہانجا است جدا میشود از کمرواہ و کنجروہ و دودہ و جسر در گذشتہ بہ دریای راوی می افتد - این نہر را نیز دیو کہ و بستتر می نامند - وصفش در موسم پرشکال وصف نہر مذکور الصدر میدارد - و از شاخ جترانک نہری مسمی نانگ واہ متصل جلال سرای احداث کردہ بہ پندی کنجی بردہ اند و آن نیز پنج شش کروہ رفتہ بر زمین ہموار فرش شدہ در کولاب یعنی چہنبہ می افتد - و سد نہر دیگر از دریای راوی مسمی بہنی والی و لیلا و بہید می بر آید و بفاصلہ دو نیم کروہ از شاہ درہ جاری میباشد - در موقع پرشکال عبور ازیشان از سرپل کہ حضرت شاہ دولہ بنا نمودہ می شود - و یک نہر متصل ظفر وال از زمین بر میجوشد و بفاصلہ دہ پانزدہ کروہ رفتہ بہ نہر دیو کہ مذکور می آمیزد - سوای ازین نہر های دیگر نہر درین دوآبہ نیست -

فصل [پنجم] تشریح نہرہائیکہ در دوآبہ باری جاری اند

واضح باد نہرہای کہ درین دوآبہ جاری می باشند از کوهستان نمی برآیند بلکه از سرزمین ملکی جوشیده اند و خرد خرد می باشند۔ مگر علی مردان خان برای باغ شالا مار واقع لاهور یک نہر از نہر چکی احداث کرده آورده۔ استادان وزن زمین گرفته بہ پست مکان گل انداختہ بلند نموده و بلند مکان را کاویدہ نہر ساختہ۔ و آمدن نہر مذکور فقط برای باغ شالا مار است [برگ ۱۲ الف] کہ از آبش باغ نظارت میگرفت۔

وامانند ساهوکار نہری از نہر مذکور احداث کنانیدہ در تالاب امرت سر انداختہ۔ و بعدہ مہاراجہ رنجیت سنگھ بہادر از نہر قدیمی مذکور نہری کاویدہ برای رام باغ واقع امرت سر آورده در خندق شہر امرت سر انداختہ متصل پل کنجری در نہر قدیمی آمیختہ اما حالا جاری نیست۔ و نیز مہاراجہ از جای ثانی متصل سوهیان از نہر قدیمی نہری احداث کنانیدہ متصل بیرووال و بہدری در نو احداث و باوی آمیز کنانیدہ، اما آنہم جاری نمی باشد۔ و نہری دیگر از کولاب پنوار غرب رویہ متصل دینا نگر برمیجوشد و آنرا سکی می نامند و از بہرام و شہ پور جاجن والہ و رمدا س و اجنالہ و سودیان و موضع موہلی کے و کوت دیوان لکھپت رای و از موضع توت کہ سہ کر وہ شالی از گذر ککران می باشد پدیریای راوی می آمیزد۔ و نہری دیگر از نہر علی مردان خان در قدیم کدام عامل لاهور احداث کنانیدہ و نہر مذکور از دھرم کوت بنگہ و میان و نالہ و جہندہ^۱ و جندالہ و مانانوالہ و ترن تارن در گذشتہ بقصور میرفت۔ حال آن نہر در ہر موسم جاری نمی باشد اما در موسم پرشکال بہ افراط جاری می باشد۔

فصل [ششم] دریان نہرہای کہ در دوآبہ بست جالندر جاری

می باشند

در کوهسار کہ منبع انہار است نہرہای بی شمار و پائین آن متصل ہشیار پور و بہادر پور و ہریانہ و شام چوراسی وغیرہ مکان کہ ہستند بسبب آب روانی این ضلع را سمپروال می نامند و اقسام قند و شکر و شکرتری مثل این قطعہ در کدام جای پیدا نمیشود۔ و نہر کلان کہ آن را وٹین میگویند منبع اش از گہر شانگر¹ است۔ [برگ ۱۲ ب] و احوال منبع اش سواکن آن نواح چنین میگذازند کہ در زمان پاستانی درویشی مستجاب الدعوات درین سر نواح رسیدہ آب برای وضوء نماز از سواکن جوار آن چشمہ نہر مذکور طلب داشت۔ حاصلش نشد۔ نومید شدہ رو بہ یادیہ نہاد۔ و در آن سر زمین رسید کہ حال سر چشمہ نہر مذکور است۔ نمازش قضا می شد لہذا چند لکد بر زمین زد۔ بحکم قادر مطلق آب از آنجا بدر آمد۔ از آنروز آب از آنجا جاری گردید و رفتہ رفتہ نہر شد۔

القصبہ مابین سرزمین جالہندر² و پہگوارہ³ متصل پائین دکہنی و ملسیان و مریدوال و غریبہ موضع کنک ہری سنگھ والہ و شرقیہ باندرینہ در گذشتہ بدریای ستلج می افتد۔ و نہر ثانی از کوه جیجون⁴ بر میجوشد و پائین ریانہ⁵ و امرتاندہ⁶ و ایانگر بفاصلہ دو کروزہ غریبہ کپورتہلہ متصل غربی سلطان پور در گذشتہ قریب اندرینہ بہ وٹین مذکور الصدر بی آمیزد۔ و نہر ثالث از ہمین نہر سردار فتح سنگھ آلہووالیہ احداث کرانده

1- گڑھ شنکر

2- جالندر

3- پہگوارہ

4- جیجون

5- ہریانہ

6- ٹانڈہ ارمہ

Jaijon
Hariāna town in the district and tahsil of
Hoshiārpur

Tānda Urmar

پائین کپورتپله آورده - در مجری آب قدیمی که آنرا چواعت نامند بفاصله چهار پنج گروه به نهر مولده خود می آمیزد - در بعض جای زمینداران جهلارهای احداث کرده آب بمزروعات می رسانند - و دیگر برای آب نوشی جانوران مفید است -

فصل [هفتم] در بیان کولابهای کلان که در زمین پنجاب واقع اند

در دوآبه سنده ساگر کولایست مسمی کتاس دوره آن بمسافت یک گروه است - و عمق چندان دارد که غواصان عمیق غوطه خور را انتهایش بدریافت نرسیده - و تالاب مذکور پرستش گاه گروه هندوان و سنگهان مقرر است - باندازه یک صد ذرع آب تالاب از اوسط سفید براق می نماید ، و سوای آن در تمام تالاب گل کنول و نیلوفر رسته اند - شاخ نیلوفر و کنول نیز بسیار دراز می باشد اما در انتهای تالاب مذکور هیچ انتها بر نمیرسد - [برگ ۱۳ الف] و بدین صفت بر کوه عالی دهک کولابی متصل قصبه بهنبر متصل قلعه سران واقع است - اما فراخی بمثل کتاس ندارد و کولابی فراخ در دوآبه رچنا متصل موضع ستراه که باب نهر واقع شده و در دوآبه باری سه کولاب عظیم لایق شکارگاه واقع اند - چنانچه کولابی مسمی کاهنووآن نزد کناره پیاہ متصل موضع گهرتل تخمیناً بدوره بست گروه واقع - شکار جانوران در و بسیار و مردمان بر کشتی ها سوار بوده صید میزنند - دیگر زراعت سنگهاره و کنول و نیلوفر در وافر - و دیگر کولاب مسمی به نلوکه متصل موضع پنوار و از قصبه بهرام پور بفاصله دو گروه واقع است و در آنجا هم شکار ماهی و مرغ و غیره بر کشتی ها سوار بوده میکنند - و ماهی از آن کولاب بسیار می آید - و دیگر دو کولاب در میان کوهستان از پرمندل که فیما بین سانبه و جمون است شش گروه مسافت دارند مسمی مان سر که در شش گروه آب دارد و عمق آن بسیار

و آب صاف دارد - و گرد و نواح آن درختان پر اشجار - و سه گروه از کولاب مذکور کولاب دیگر مسمی بسنگوهی سر در پنج گروه آب دارد - و گویند که عمق آن بکسی دریافت نشده و دیگر قسم سفید پیخ از کول که مشهور در آن ضلع به بهین اند می بر آید و برای ترکاری گرفته میشود - کولابی دیگر جنوبی دینانگر که بعض از قدیم بود و بعضی را سهاراجه تیار کنانیده - درین هر دو کولاب نیز سنگهاره و کول و نیلوفر بافراط اند - در دوآبه بست جالندهر کولابی فراخ لایق شکارگاه مثل کولاب های بالا و خرد از آنها نیز هست - مگر متصل بعضی مواضع که کدام صاحب دولت احداث کنانیده [برگ ۱۳ ب] بصورت چهنب پنا گردیده یا دریا که یک کناره گذاشته بکناره ثانی رجوع نموده - مجری اول که عمیق از بعضی جاسی شود و دهانش از اطراف ابتدا کنانیده آن نیز صورت جهیل می پذیرد - در آن قسم سنگهاره ها و کول و نیلوفر می روید و جانوران میانند - و مردمان عامه درین ها صید میکنند و در سواد ملتان و اوچه و دیره اینچنین مکانها بسیار و شکار جانوران و ماهی روهو وافر می باشد -

فصل [هشتم] در بیان نقشه زمین

یعنی صورت ظاهر زمین واقع چار حدی مذکور چگونه است و چه قدر تحت کوه ها است و چه قدر مملو بکوهستان و چه قدر ناهموار بدانند و چه قدر ملحق بمواضع و زیر بادیه ها یعنی آنرا باز نامند است و چه قدر مملو بریگستانست - پوشیده نماند که در دوآبه سند ساگر از اواخر حد کشمیر الی مکان کان و عیسی خیل این سر زمین که طولاً فاصله یک صد گروه و شصت و هشت گروه عرض دارد همه مملو بکوهستان مگر بعضی مکانها در کشمیر کوچک کوچک و چهچه هزارا و پتی کهاتری و زمین دهنی و کهبی و سیدپور و پوتپوهار و ملک کیچی و گره مگهیانه اندک فسحت دارند - و از موسی خیل تا لیه و اوچه کل امام همه زمین پر از ریگستان و از آن بعد همه زمین لب دریای قدیمه

پر از ریگ شده و مثل زمین تپل آن زمین نشو و نمایش میدهد - نقشه زمین
 دوابه چچ از اواخر حد خطه کشمیر جنت نظیر به تبت های خرد و
 کلان می چسپد تا اکهنور و بهنبر و میرپور چومپک تا دریای
 چناب که آن امتداداً یکصد و پنجاه گروه و مسافت مابین هر دو دوابه
 یعنی رچنا و چنبت از بهنبر چهل گروه بوده باشد همه زمین مملو بکوه است -
 و من بعد آن تا فاصله هفت هشت گروه دامان کوه زمین ناهموار و آنرا زمین پی
 نامند - و از آن بعد الی فراهمی هر دو دریا زمین دوابه ناهموار است - و تخمیناً
 خواهد بود [برگ ۱۳ الف] نقشه زمین دوابه رچنا از اواخر حد راج بسوهلی
 و بهید و دوویلا و بهندرالنه و جبرین و بهوتی که ملحق بکوه بهدر واه
 مضاف راج چنبه است تا جسروته و جمون که بر اواخر حد کشمیر
 آباد اند - طولاً مسافت آن ¹ گروه و بعده زمین دامان کوه تا پنج شش
 گروه ناهموار و این زمین را پی میگویند - نقشه دوابه بست جالندهر از
 اواخر حد سوکمیت مندی و سجان پور تیره که ملحق به کوه کلو
 و چنبه می باشد تا کاته گره و جیجون و دتار پور و حاجی پور و
 گذر تلوار مابین دریای ستلج و بیاه مملو ببال است و مسافت آن امتداداً
¹ گروه و عرضاً ¹ گروه - بعد ازان تا فاصله ده ده گروه زمین ناهموار
 و این زمین را کهنندی میگویند -

فصل [۴۳] در توضیف کوهسار واقع چار حدی مذکور

بحکمت حکیم کامل و صنعت صانع ازل وصف جبالهای واقع سمت
 غربی شالی ملک پنجاب و مشرقی شالی جداگانه است - موافق فعل الحکیم
 لا یخلوا عن الحکمه توضیح جبال واقع دوابه بست جالندهر و آنچه
 از عجائبات دران واقعه اند بحکمت حکیم ازی رونق آبشار و آبادی انسان و
 میوه و سر درختی و خوبی صورت و جمال بوجه احسن دارند - و جبالها که

1. Distances are omitted in the original text.

از کوه برفانی دور تر اندر در تابستان گرمی بسیار و در زمستان بزودت کم در آنها واقع و جبلها که متصل جبل برفانی اند در آنها گرمی و سردی بسیار و بعضی مکان عجیبه که در آن [برگ ۱۳ ب] واقع اند و غرائب آن چنین بملاحظه درآمده چنانچه تالاب روال سر متصل سو که پیت پر از آب واقع و بالای آب کولاب دو کوه کلان که بر آنها چیزی نونهال و گبن ها نیز هستند شناوری دارند و مردمان ارادت مند نذر بهینت بز کناره کولاب برده آن کوه ها را میخوانند گاهی هر دو کوه بیکدفعه از کناره ثانی پیش طالب حاضر آمده نذر و بهینت خود گرفته واپس میروند و گاهی یک کوه آمده نذر خود گرفته واپس می رود حکما آن را طلسم میگویند و هندوان دیوتامی نامند، والله اعلم بالصواب - ایضاً متصل آن کوهیست بسیار بلند و مجاوران قوم برهن پائین آن نشسته اند - هر ارادتمندی که در آنجا می رود نذر پیش مجاوران میگذراند - وقت شام آواز ساز چهینه که هندوان از پیتل مدور بقدر یک بالشت و سطر موافق دو سه کاغذ ساخته بهردو دست گرفته بوزن مقرری بر یکدیگر می زنند - و ازو صدای بر میخیزد و نشان یعنی علم از بالای کوه نمایش میدهد - مجاوران مکان مذکور را آرامگاه شیوان بیان می نمایند - و زایران را بالای کوه رفتن نمیدهند - از آنجا نذر بهینت گرفته ارداس یعنی دعای خیر گفته رخصت مینمایند - و ایضاً کان آهن درین کوهسار متصل قصبه مندی می باشد و کیفیت آن در باب آنها نوشته خواهد شد -

در توصیف کوه های واقع دوآبه باری

کوه کانگره و چننه بلند تر و میوه جات و سر درختی و آبشارهای خنک و حسن و جمال درین کوه سار بسیار و اکثر بی نظیر - چنانچه مقوله اهل پنجاب است که جاویگا نادون پهر آویگا کون جب موریکی قسمت رکهی گا کون چه یعنی در نادون چندان حسن و جمال و دل بردگی است که اگر مردی در آن جا برود بسبب دل بستگی و فریفتگی [برگ ۱۵ الف] به عشق خوبان و گرفتگی و دل چسپگی آنجا و محبت محبوبان کرا یارا که آن را از آنچنان دارالحسن باز آرد، مگر قسمت و

آنچورد که غالب تر بر همه چیز است. ملوفاق. قول قید الیاء باشد من قید الحدید خواهد آورد. و از عجائبات درین کوه مکان جوالا موهی¹ است که آتش بمثل نائزه چراغ از آسب جای دیوار و یکی از قرش که در پهنای چار پنج گز خواهد بود سر بر میکشد. و اهل اسلام در کتبه این آتش جهان جهان تجویز و عالم عالم دریافت نموده اند، اما جز طلسم محقق نشده. چنانچه جلال الدین اکبر بادشاه که اهل اسلام بوده برای تحقق و انطفای این آتش مہری آورده در میانش انداخته. اگرچہ آتش از آنجا موقوف شده مگر بجای دیگر یعنی مقام آجال کہ بفاصله کمین واقع است سر بر کشیده. هندوان برای زیارت آن از فاصله صدها کروزه بندر و نیاز می رسند. و مستثنی نذر بزغالہ است کہ آنرا ذبیح کرده سرش در میان بہون کہ اسم آن مکان است می اندازند و بعضی بہ پوجاریان کہ قوم برہمن اند میدهند، و بعضی خود میخورند. و زنان و پوجاریان و دختران ایشان را کہ کنجکان دیوی میگویند گوشت و شراب می خوراندند. و از خوارق عادات و کرامات آنجا هندوان چنین بیان مینمایند کہ ہر بشر کہ سر و زبان خود پریدہ تصور دیوی نماید باز بصورت اصلی زندہ می شود، و شرط مصممہ ہم بظہور می آید. چنانچہ بعضی مردمان بدینگونه عمل کرده اند و همچنان بظہور آمدہ. و بعضی از هندوان درین باب نیز صنعت و طلسم بیان می نمایند، واللہ اعلم بالصواب.

اگرچہ آبادی [برگ و آب] و سیوہ دارند اما نزہت و رونق و آبشارها مثل کوه کانگرہ ندارند. و از عجائبات اینکه در

توصیف کوهسار دوآبہ رچنا و کوه چنبہ و بہدر واہ و کشتوار² کہ واقع حد صوبہ پنجاب است

کوه شمالی این کوه ها کوهی است بلند کہ مکان پیشو دیوی می نامند متصل رہاسی³ درین کوهسار واقع بمقدار چار کروزہ مرتفع ہزارها هندوان برای زیارت آن میروند. چنانچہ مفصل ذکرش در تیرتہ های ہنود مرقوم خواهد شد. و بالای آن کوه کوه دیگر است. راہ رفتن پر فراز آن دشوار.

1- جوالا موهی Jawālāmukhi

2- کشتوار Kishṭwār

3- ریاسی Riāsi

میگویند که در آنجا سرگین تازه اسپ یافته می شود - و سه میخ های چوبین دو پیشین و یک پسین همچو بستن اسپ در آنجا کوییده اند - و بالای آن کوه کوهه دیگر است که بهر کیف رفتن آنجا ممکن نیست - از آن آوازی باضغا می آید که عرصه یعنی ظنهور ما عنقریب رسیده - مردمان آن صدای را ندای حضرت امام مهدی آخر الزمان علیه السلام مقرر کرده اند -

| | |
|--------------------------|---------------------------------------|
| توصیف کوهسار واقع دواآبه | بدرجه اول که درین کوهسار ریاست |
| چنیت و عجائبات آن | بهنبر است رونق و آبادی و آبشار و میوه |

سر درختی ندارد، و درجه دوم که ملک راج راجور واقع است - البته میوه و رونق آبادی و آبشار و حسن و جمال دارد - درجه ثالث که خطه کشمیر واقع است - آن کوه بهمه صفات موصوف چنانچه مفصل اوصاف در احوال صوبه کشمیر نوشته خواهد شد -

| | |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| توصیف کوهسار واقع دواآبه | بدرجه اول که کوه روتاس و بکراله و |
| سندھ ساگر و عجائبات که دران اند | کراال و مارگله و گندگره واقع است |

رونق آبادی و حسن البته میدارد، و از میوه و آبشار و سر درختی معرا - و بدرجه ثانی متصل حسن ابدال و هزاره قدری رونق میدارد و همچنان ملک چچ - و بدرجه ثالث آبادی و میوه و آبشار و حسن و سر درختی و غیره اجناس [برگ ۱۶ الف] القصه بهمه صفات موصوف است -

فصل [دهم] در بیان لیاقت و لطافت سر زمین

واقع هر پنج دواآبه

از وجه پیدایش مزروعات و کانهها و غیره پوشیده نماند که بحکمت خالق مطلق تاثیر زمین این هر پنج دواآبه جداگانه است - محک امتحانش اینکه در زمین این دواآبه ها مزروعات بیک قسم و سیر حاصل یکسان نمی باشند، و نه الهائی مثمر و غیر مثمر بیک نوع پیدا نمی شوند - و اگر کسی بکارد بیشک نتیجه آن موافق تمنا بل مطلق بوقوع نمی آید - چنانچه احوال هر همه دواآبه مفصل نوشته می شود -

توصیف و لیاقت زمین دوآبه^۱ | میوه نغزک و خرما و جامن و پیدانه و شاهتوت
 سنده ساگر و فالسه و ترنج و متهه و سنگتره و از قسم غله
 برنج باسمتی و چهوره و بینگمی که اقسام برنج عمده است نمی باشد. و عدس
 و نخود هم وافر نمی کارند زیرا که بار موافق اعمال و کشت مناسب حال
 نمیشد. میوه انجیر و انگور ترش و کشته و آمله و انار اکثر ترش پیدا
 می شود و در سر زمین پوتهوهار و دهنی و کهبی و سید پور
 زراعت برنج و نیشکر و مکی یعنی جوار کلان بالکل پیدا نمی شود و کسی
 نمی کارد و زراعت گندم و جو و سرشفت در ربیع و زراعت باجره و ماش و
 مونگ و پنبه در خریف بسیار می کارند، و بار حسب المراد می آرد، و پرورش
 به آب بارانی می یابد. در تمام دوآبه تا حد کندیان و در زمین راوا
 که منگیره در آن سر زمین واقع است باران اکثر نمی بارد و سکنای
 آنجا چاهان دولابی تیار کرده مزروعات هر دو فصل را از آب شان پرورش
 می نمایند و آب چاه های این دوآبه نسبت چاه های دوآبه چنپت یک و
 نیم چند بل زیاد عمیق است. و از [برگ ۱۶ ب] کنده و مهنا نوآباد
 محمود کوت تا انتهای دوآبه مذکور تمام مزروعات به آب دریا که
 به انشقاق نهرها و سیلاب و بارش پرورش می نمایند. و از قسم میوه جات
 سوای کنار و انار و متهه درین سر زمین نمیشد. و از قسم درختها اکثر
 درخت جالی و ون و کریر و لانه که چاره شترانست درین سر زمین وافر
 چنانچه افضل رقم مالیه از چراگه شتران و گوان و غیره داخل بسرکار
 می شود.

توصیف و لیاقت زمین دوآبه^۲ | در زراعت و میوه و سر درختی توصیف کوهسار
 چنپت قبل ازین قلمی شده و از داسان کوه تا انتهای
 دوآبه مذکور میوه هر قسم اندک و مزروعات هر قسم در هر دو فصل
 بخوبی پیدا می شود مگر برنج باسمتی درین کوه عمده و اعلی پیدا نیست.
 و نیشکر در بعضی مکانها میکارند و در اکثر نی و بسیاری مزروعات بآب باران
 پرورش می یابند. و بعضی جای بآب چاهان دولابی پرورش می سازند.
 و از صنف درختها اکثر درخت مغیلان و کنار و شیشم و

دیگر درختان خال خال - و متصل ساهی وال بادیه ایست فراخ طولاً هشتاد کروه و عرض چهل کروه که آن را بار کراران و گوندلان و چاویکی ولکان می خوانند - در موسم برشکال به بارش باران گیاه عمده و پر قوت درین سر زمین می روید - گاؤ میشان و ماده گاوان و گوسپندان بچریدن آن گیاه دیگر مرغزار دو چندان و پر قوت و در دهنیت مضاعف از روغن دیگر سوادها می برآید - ساکنان آن سر زمین را چنتر می نامند - و این مردم بچرانیدن مال مویشی در آن بادیه ها بصورت خانه بدوشی سکونت میدارند و کسب کشت کار [برگ ۱ الف] کمتر می نمایند - و برای سایه اوقات گذاری خود سائبان ازنی همراه میدارند که آنرا سرگی و گل مینامند در هر سر زمین که گیاه دار باشد همان سایه را ایستاده کرده گذران خود مینمایند - و آذوقه خود بدزدی و راهزنی و شیر گاؤ میشان و ماده گاوان حاصل مینمایند - و این قوم چنتریک قوم نیست بلکه چندین اقوام اند که تشریح آنها بجز مطربان میراثی شان دیگری نمیداند - غرضکه اکثری از آمدنی روغن و کرایه شتران و صنفی بدزدی و راهزنی کار دارند - و نیز مالیه سرکار ازین وجوه ادا میکنند و قریب سواحل دریا یک دو موضع برای فرودگاه وقت ضرور آباد کرده در تصرف خود میدارند و کم و بیش زراعت دران سر زمین میکارند - و در بار هرگز زراعت نمی کارند -

| | |
|-----------------------|--|
| توصیف و لیاقت سر زمین | در کشت مزروعات و پیدایش میوه جات و |
| دوآبه رچنا | درختها و غیره واضح باد که در کوهستان این |

دوآبه سیوه سیب بمکان بهدر واه که مضاف است براج چنبه پیدا می شود و در ملک ها بهدایا می رود - و نغزک و انار اکثر ترش و برنج باسمتی و غیره اقسام برنج لک و مکی از قسم غله و هلبله و بلبله و آمله و بنفشه و عناب و پرسیاوشان قسم دوا پیدا میگردد - و در دیگر زمین تمام دوآبه هم در بعض مکان چنانچه در سیالکوت و سوده ره و وزیر آباد و رسول نگر و سوای آن در همچنین مکانها حاصل میشود - و در بعض جای بالکل مفقود و در زمین درپ و کالر که سواد ظفر وال و قلعه سوبها سنگه و صوبا سنگه و تلوندی و لورکی و دوده و جسر و نار و وال و فتح گره

و داؤد نیشکر خوب لایق قند و شکرتری و مصری و شکر سرخ پیدا میشود۔
 اما ما حاصل آن درین قدر زمین یکسان نیست۔ مثلاً در سواد ظفر و ال و
 دوده و جسرو و سنکھتره و تار و وال تا لاهور ما حاصل نصفی میشود، و
 در لورکی و قلعه سوہا سنگه و صوبا سنگه و نواح ایمن آباد و
 پسرور [برگ ۱۷ ب] دو چند تجاوز ما حاصل معلوم میگردد۔ و در
 میرو وال و ننگل و مردانه زراعت نیشکر میکارند۔ شش پنج چار سه روپہ
 فی بیگہ محصول در سرکار میدهند۔ و بیش از لاهور درین دوآبہ زراعت
 نیشکر کم میکارند، بلکہ در بعضی جاها بالکل نمی کارند، زیرا کہ خسارہ
 میشود۔ و در سنہریال و سودہرہ و وزیر آباد و گہرتل و گوجرہ
 نیشکر بیش قرار میشود۔ از دوازده روپہ فی بیگہ زیادہ تر محصول نمی
 گیرند۔ و دیگر مزروعات ہمہ قسم میکارند، بار موافق تمنا میدہد۔
 یک قطعہ زمین در موضع میترانوالی کہ مسکونہ سردار منگل سنگه
 خسر پورہ شہزادہ کھرک سنگه¹ جیو است و آن را فقیری میکارد۔
 برج آن مکان بز برج بارہ شرف دارد و خوبی بسیار میدارد۔ بر دیگر اقسام
 چہ نوشتہ شود۔ من بعد آن بر کنارہ دیو کہ کہ بالا ذکر شدہ و از لاهور
 بقاصلہ دہ کروہ غربی و جنوبی است در آنجا بزج مسمی بیگمی عمدہ قسم
 اول و قسم دوم سموجہ و سون پت پیدا میگردد۔ مثل این بزج سوای بزج
 میترانوالی دیگر جا در ہمہ دوآبہ های مذکور پیدا نمیشوند۔ و مزروعات
 این دوآبہ اکثر بآب بارش و بعض بسیرابی چاہ دولابی پرورش می یابند۔
 و چاہ چرسہ دار بالکل مفقود است و متصل شیخوپورہ ساندل بار
 شروع میشود تا چنیوت و جہنگ منتهی میشود۔ امتداد زیادہ از ہفتاد
 کروہ دارد و عرضش از چہل کروہ کمتر۔ درین بار ہمہ اشیا موافق
 صدر پیدا میشود۔ و دیگر صفات مرقومہ الصدر دارد۔

در توصیف و لیاقت زمین | از وجہ ما حاصل مزروعات و پیدائش میوه جات
دوابہ مسمی باری و درختها وغیرہ اجناس در کوهستان این دوابہ

سیب موافق کوه بہدر واہ پیدا نمی شوند - و نغزک و انار و برنج باسمتی
و در بعض جا اندک و در بعضی [برگ ۱۸ الف] جای مفقود ، چنانچہ
در مکان طالب پورہ پندوری کہ بفاصلہ پنج کروزہ از دریای بیاہ و از
قصبہ مکیریان ہشت کروزہ غرب رویہ واقع است و پائین مکان مسطور
کولابی است ملحق بحدود کولاب کاهنواوان بل همین کولاب پائین
کاهنواوان و موضع بتر است - درینجا برنج باسمتی قسم اول و خوشبوی دار
وغیرہ اجناس همچو ثعلب دیسی در آنجا پیدا میشود - چنانکہ در دینا نگر
و بتالہ^۱ و کالانور و لاهور میوہ ہرگونہ یعنی نغزک و دیگر میوہ بسیار
و خرما در دیپال پور و در پاک پتن و تلبہ و بلدہ ملتان فراخ و
زراعت برنج لک و در بعض مکان کہ نشیب دار است برنج باریک پیدا
البتہ میشوند - و دیگر مزروعات ہمہ اقسام کاشت مینمایند و لیکن زراعت
نیشکر در ملک بالا یعنی طرف شمالی امرت سر^۲ در سواد سری گوبند پورہ
و بتالہ و بلاقی چک و دھرم کوت و ودالہ در سواد دیرہ و دھرم کوت
رندھاوہ و رمداس و سودیان بسیار می کارند و منفعت خوب و شائستہ
میدہد - و در امرت سر و لاهور نیز میکارند - اما قند و شکر ازان بر
نمی آرند ، اکثر در چارہ فیلان و بیازارہا میفروشند و از بعض فقط قند
بدائتہ شور می بر آید - و پائین لاهور جنوبی اصلا نمی کارند زیرا کہ
منفعت موافق صدر نمی دہد - و در بعض مکان نیشکر پونہ کہ برای مکیدن
انسان بکار می آید می کارند ، و آن خوب می شود - و پختگی مزروعات درین
دوابہ اکثر باب چاہی دولابی میگردد - و رسم چرسہ درین ملک از اصل
موقوف است و بر کنارہ نہر دیک وغیرہ مکان کہ آب بصورت جہلار

Batala
Amritsar

1. بتالہ
2. امرتسر

بمزروعات رسانیدن میتوانند چهار بسته آب بمزروعات میرسانند -
و در بعضی جا از تالاب ها بصورت جهتت میرسانند -

در بیان توصیف و لیاقت زمین | از وجه [برگ ۱۸ ب] روئیدگی مزروعات و
دوابه مسمی بست جالندهر | میوه جات و سردرختی ها در کوهستان این
دوابه میوه نغزک و انار ترش و باسمتی وغیره بافراط میباشد و در سر زمین
پائین کوه مذکور الی انتهای دوابه میوه نغزک وغیره در بعض جاها
وافر و در بعض جاها اندک، چنانچه در داتا پور و حاجی پور و بوله و
گره دنباله و نوان شهر و راهون و هریانه و هشیار پور و امر تانده
و پهگواره و جالندهر و کرتار پور و سلطان پور و نور محل میوه
هرگونه و غله تمام قسم فراخ میباشد و سوای این در مکیریان سابق الذکر
و عالم پور کوتله و علاولپور و کپورتله و دهکنی هم فی الجمله
می باشد - و سوای این در تمام دوابه مزروعات هرگونه شائسته میشوند -

فصل [یازدهم] در بیان اقسام مزروعات که در چار حدی

مذکور به بحکمت حکیم ازلی پیدا میشوند

پوشیده نماید که پیدایش مزروعات در چار حدی مذکور در سه فصل
میشود - و مشهورتر ازین هر سه فصل دو فصل اند: فصل ربیع و فصل
خریف - فصل ربیع آنکه در موسم سرما میکارند و در موسم گرما می دروند و
فصل خریف آنکه در موسم گرما می کارند و در موسم سرما درو میسازند -
و فصل سوم را فصل میانه میگویند - و آن در اول ربیع و آخر خریف
می باشد -

ذکر مزروعات فصل ربیع که | قسم غله گندم و آن پنج قسم میباشد - قسم
کدام کدام غله میباشد | اول: ودانک که دانه اش دراز و سطر و

اکثر سفید و بعض سرخ نیز میباشد - نان این گندم در خوردن و تاثیر
لطیف نیست زیرا که اصلش سخت است - اکثر بکار شیرینی می آید،
ازینکه بسبب سختی روغن براین کمتر خرج می شود - و قسم دوم:

داؤد خانی: نان این گندم لطیف و سفید امرا پسند میناشد، اما قوت ابدانی ندارد. و قسم سوم: کهوپی و آن در رنگ و سختی و قوت ابدانی درجه اوسط دارد. و قسم [برگ ۱۹ الف] چهارم گندم سرخ رنگ و خرد دانه و قوت ابدانی بدرجه اوسط هم میدارد. نان این گندم اگرچه سرخ رنگ می باشد اما استلذاز در خورش خوب دارد. قسم پنجم: سرخ و سفید قدری جو دارد. مردم عوام اوسط در باب خورش این گندم بسیار راغب اند مسمی بکوچی و سوای این دیگر یک حصه گندم و یک حصه جو و یک حصه نخود یکجا هر سه غله را کرده بل زراعت همین مجموعه می باشد. مردم غربا می خورند. این قسم غله در وقتیکه زمین میکارند هر گاهیکه زراعت فصل خریف را می دروند من بعدش باران رحمت الهی باغاز موسم زمستان نازل شود در زمین مذکور که زراعت مسطور بود قدری کلبه رانی کرده تخم پاشی می نمایند، و بعد مرور سرما که ماه چیت می آید اینچنین قسم غله را زمینداران اولاً در ما محتاج می آرند و این هر سه غله را بایکدیگر و یا جدا هم میکارند. و مردمان هندی این را پرره می نامند. قسم دوم غله جو و قسم سوم نخود و این هر دو غله را نیز پیش از وقت که بارش شود کاشت می نمایند و بشرط بارش خوب بار میدهد. و بزکاشت نخود چندان محنت برای درستی زمین نمی شود. فقط یک مرتبه آخردو مرتبه کلبه رانی کرده تخم می پاشند و اگر بوقت ظهور گل او باران بارد و برق لمعه اندازد برای ما حاصل زراعت نخود ضرر بسیار دارد. و قسم چارم غله عدس است و این عدس را بر دو نوع میکارند: نوعی فقط خالص و نوعی مع جو آمیز کرده میکارند. و این قسم را نیز پیش از وقت برای جلدی حصول ما حاصلش یا عندالضرورت پس از وقت میکارند: اگر باران شود بر خوب می شود. زمینداران این غله را نان پخته [برگ ۱۹ ب] کرده می خورند و برای دانه تر گاوان نیز بکار می آید. و اگرچه فقط عدس خوراکی زمیندارانست اما دال آنرا برای لازمه نان دیگر غربا نیز بکار می برند. و قسم پنجم غله چورال و سراست. بزکاشت این نیز چندان محنت نمی شود. بصورت نخود میکارند. برای چپاره تر گاوان و خورش غریبان

و زمینداران و هم بصورت دال بکار می آید - قسم ششم : غله تارا میرا که از روغن میکشند برای ادویه اسپان - و فقط غله اش سائیده و در آرد جو یا گندم خمیر کرده ناسپ میخورانند - نفع از خارش بسیار می بخشد -
 قسم هفتم : غله خردل و آنرا در هر گونه اچار سوای نغزک و لیمون می اندازند - و برای ادویات هم بکار می آید و قسم هشتم غله ها : لیمون که آنرا بفارسی تره گویند - روغنش برای قوت و زور هر جانور را میدهند ، بسیار مفید میشود - و قوت در ایام معدوده می بخشد - قسم نهم غله : سرشف است و آن فقط برای کشیدن روغن چراغ بکار می آید و سوای مزروعه گندم و جو این مزروعات باب چاه و جهلار یا باب بارش و سیرابی دریا پرورش می یابد -

ذکر میوه و بقولات

در فصل مذکور بوقت نزهت و تازگی بکار خورش می آیند - چنانچه خربوزه باب چاه و باران

پرورش می یابد - اما عمده و شیرین تر قسم رای است - و دیگر قسم آنکه دراز بقدر دو دو بالشت و سطر باشد که کهری و پهوته است - اما بی مزه باشد - مردمان عام میخورند - و بادرنگ و ترکه دراز می باشد و قسم دیگر ازین بقولات که اکثر به پخت آتش بنا بر لازمه نان می آیند پادنجان و کدو و توری و حلوا کدو و پیتها و کريله و تینده و ساگ چولای و کرم و لونک و چوکا و تره تیزک می شود - و این همه بقولات ساده و مع گوشت می پزند ، لازمه عمده و نمکین تیار می شود - مگر از حلوا کدو شیرینی و دیگر حلوا می سازند [برگ ۲۰ الف] و پیتها را در شیرینی و بریان که در پنجاب و هندوستان دال ماش یا مونگی را تر کرده و مقشر نموده بسنگ ها آنرا سائیده و دیگر مصالحه گرم و پیتها مذکور را بریده ریزه ریزه ساخته دران انداخته غلوه غلوه کرده خشک نموده میدارند - وقت حاجت از آن ادام پخته بکار می آرند - این همه بقولات باب چاه و بارانی پرورش مییابد ، و سوای این دیگر بقولات اند که در زیر زمین باشند و باب چاه و بارش پرورش می یابند - اصل ایشان در پرده زمین می باشد و برگش نشو و نمایش دارند ، ازوی و کچالوو زمین قند که شکر قندی این همه را اکثر مردمان هنوز در باب لازمه نان بکار میبرند -

و شکر قندی را در آب جوش داده جمیع مردم میخورند - خوب شیرین و مزه دار می باشد - اما این همه چیزها ثقیل اند - و قسم اروی اگرچه بسبب لزوجت ثقیل است اما اهل اسلام در گوشت پخته میخورند ، مثل آلو مزه دار می باشد - و قسم کهمب که سفید و دراز می باشد خود بخود در بادیه می روید ، و افراط آن در موسم برشکال است - مردمان از بادیه ها آورده در گوشت و ساده پخته میخورند - قسم دیگر بقولات ربیع سیر و پیاز میباشد که بویش ناپسند اما دافع بوی گوشت و ماهی است - زیاده ازین بوی دیگر چیزی نیست - اکثر هندوان استعمال این هردو چیز ندارند - و اهل اسلام پیاز را در وقت بریان کردن گوشت قطع کرده در میان دیگ می اندازند - هر گاه در روغن سرخ شود من بعد آن گوشت را انداخته بریان می سازند - و آب از سیر برآورده بر گوشت بریان پاشیده باز بریان میکنند ، تا که خوب سرخ شود - هر آئینه مزه گوشت زیاده میگردد - و دال و ساگ را [برگ ۲۰ ب] نیز همین طور ازین هردو چیز خوشبو می شود - اما برای این کار آب از سیر نمی کشند ، بلکه بعضی اجزایش را کوفته در روغن بریان انداخته در دال می اندازند - و دیگر قسم مصالحه میشود که در لازمه نان بکار می آید ، زرد چوب که کوفته و پیخته بدان گوشت و ماهی و دال را رنگ می دهند - و این زراعت آب بسیار می خواهد و در ملک پنجاب اکثر بمکان بجوات که واقع است بر کناره دریای چناب و آب دیوانه وار در آنجا بر زمین غلطان و روان می باشد پیدا می شود - و همچنین قسم ادراک که آنرا جوشانده زنجبیل می سازند باب وافر پیدا می شود - و آنرا مردمان برای دفع سردی و بادی اکثر در روغن بریان کرده میخورند ، نفع کثیر می بخشد - و در لازمه نان و در قسم اچار اکثر داخل میکنند - و اکثر آن در مصالحه اسپان بکار می آید - و فلفل سرخ اکثر باب چاه ها پرورده می شود - اهل پنجاب دهند و سنده آنرا بطریق چاشنی مصالح ازان لازمه ها سازند - و اسپان را برای دفع باد بسیار مفید -

قسم تشریح نباتات که سکر | بنگ که سبز رنگ و خود رو در بادیه و می آرد - کوهسارها می باشد آنرا خشک کرده نگاه

میدارند و آنرا بکتکه چوبی در آورند - [ظرف] سنگین یا گلی که آنرا بزبان هندوستان و پنجاب دندا کوندا میگویند سائیده آن آب را از پارچه صاف کشیده می نوشند - بزودی سرشار می نماید ، مگر نشه اش بسیار ترش و وا همه پیدا میکند - و چرس ازین بنگ بهم می رسد - و پوست یعنی کوکنار که آنرا خواهندگان بدست پاره پاره کرده در آب مطلوبه ترمی سازند - هر گاه خوب ترمی شود نحوی بدست می مالند که اثرش تمام و کمال بر آید - باز آن را جامه بیز نموده می نوشند - بسیار نشه میدهد - و نشه آن اکثر کهولت می آرد - و افیون ازین بهم می رسد و همچنین جوز بویا¹ و جوز مائل² که در هندی آنرا دهتورا سیاه و سفید [برگ ؛ الف] می نامند بخوردن دانه اش نشا می شود - و در افراط دیوانه می سازد - و تمباکو سیاه اکثر در پنجاب و فم ککر³ اکثر بجانب کوهستان و ملتان می باشد - چنانچه تمباکو سیاه را بقندا سوم حصه خوب آسیخته در حقه می کشند - و ککر را در آب حقه تر کرده بجهت می کشند -

تشریح اقسام ادویه که بحدود آن ملک پیدا می شوند در کوهستان هلیله ، بلیله و آمله و عناب بنفشه بالتخصیص و با شتال - یعنی هم در کوه و هم بر زمین پائین مازو و الاچی خورد اما اندکی در کدام باغ بطریق تحفه بالنگو³ واسپغول و کاهو و کاسنی و خرفه و خشخاش یعنی تخم کوکنار و بادیان اجمود و زیره سفید کور و ایلون که دانه های سیاه مثل فلفل می باشند و نیلوفر و کشنیز پولیان یعنی تخم معصفر بارتنگ ، شه تره ، پودنه ، زیره سیاه ، خیار شنبلیله [چمبر⁵] ، قسمت شیرین و تلخ که برای ادویه بکار می آید بر درختان می روید ، و آن را به هندی آکاس بیل می نامند - گاؤ زبان ، استخودوس⁶ ، پرسیناوشان ، سپستان ، حنظل و بادرنگ مالکنگنی تروی و گل معصفر که بکار رنگ سرخ می شود -

1. *jauzi bumā (būyā)*, Nutmeg (Steingass)

2. *jauzi māsil*, The thorn-apple (Steingass)

3. *bālingū*, A species of sweet basil ; a citron (Steingass)

4. *khiyār-e-chambar*, Cassia fistularis (Steingass)

5. *ustūkhūdūs*, French lavender (Steingass)

ذکر مزروعات فصل خریف

غله مکی یعنی جوار کلان و جوار خرد و برنج و گال و مندل و کوهدره و ارزن را به آب جوی

و جهلار نیز پرورش مینمایند - و ماش سیاه و مونگی و نخود سیاه را دال ساخته بکار لازمه می آید - و موته که اکثر برای دانه اسپان و قدری برای دال بکار می برند - اما بر اینچنین زراعت ها چندان محنت بوقوع نمی آید - و قسم غله باجره و شاماخ زمینداران اکثر این غله را میخورند - و نیز برای دانه اسپان بکار می آرند - این نیز باندک محنت توان کاشت و همه اوقات و همه سال و بآب بارانی پخته می شود - گاهی بآب چاهی زیرا که زمین کاشت این زراعت ها سوای چاهان بارانی می باشد - و غله سواک بی کاشت خود بخود با آب بارش [برگ ۲۱ ب] و دریا طیار می شود - گاهی آن را باسپان و غیره مال مویشی میچرانند - و غله آن که کوفته مثل برنج می برآرند زمینداران میخورند - و هندوان از قسم غله نمی شمارند لهذا بروز اکادسی نان همین غله میخورند - و گاهی کاشت نیز می نمایند - و همچنین غله سیتل در کوه می شود - بروز ورت اکادسی هندوان بریان کرده و قند آمیخته غلوه ها کرده میخورند - و در آخر و آغاز هر دو فصل که آنرا فصل میانه میگویند غله ارزن و کال طیار می شود - و زمینداران اکثر میخورند و کوهدره و هندل بآب بارانی و چاهی پخته می شود - زمینداران برنج این اجناس بز آورده تناول میکنند - و برنج چند قسم است - اعلی از آن بیگمی در سواد لاهور بر نهر دیک میکارند ، و باس متی چنانچه ذکر شد قسم دوم و سوم و چهارم و پنجم می شود - و ازین جمیع اجناس گزیده تر غله گندم و برنج بیگمی و باس متی است - و غله کنجد و توریا برای روغن کشی مطلوبه چراغ و مشعل بکار می آید - و قسم دیگر بقولات که به پختن در دیگ بکار لازمه می آید شلغم در گوشت عمده ترین لازمه می باشد - چونکه ماش در هندی گونگلو است و حرف ککه از اسم هندیش ظاهر می شود لهذا هندوان قدیمی نمی خورند - و ترب را ادانی و اقاصی خام و پخته میخورند - زردک خام و هم پخته تناول میکنند ، و اچار و مر به ازان نیز می اندازند - دیگر قسم بقولات خریف پالک و پیتمی و سویا و کرم و

سرفش و چولائی و ساگ خرفه که فارسیان آنرا بقده الحمقا میگویند۔
هر گاهی که شلغم و ترب بارسی آرد آنرا بهندی سنگره می نامند۔ و آن را
گرفته لازمه و هم اچار طیار میکنند۔ و قسم سنگهارا در ته آب عمیق می
روید و ثمرش بالای آب می باشد۔ چون پخته میگردد شناوران بالای سبوجه
در آب رفته دانه سنگهارا را از شاخ شکسته میگیرند۔ پوست آن از سه پهلو
خاردار [برگ ۲۲ الف] آن را دور کرده و خشک نموده، نگاه میدارند۔
هندوان آن را نیز غله نفهمیده بروز اکادسی و غیره جلوا و یا دیگر چیز پخته
میخورند و همچنین در آب جوش داده میخورند۔ و در ایام هولی که بمه
پهاگن می باشد آرد آن کرده رنگ بقم داده گلال می سازند۔ آن را
الته می نامند و در وقت تماشا به بزم [های ایام مسطوره باهم گردیده
بر سر هم یکدیگر می اندازند۔ و تخم سنگهارا بوقت موسم نقرری میکارند و
بکبه رانی برایش احتیاج ندارد۔ و تخمش همچنین در آب عمیق می اندازند۔
و دوم قسم کول [کنول] است و آن نیز به تخم اندازی از ته آب می روید و
برگش مثل طشت کلان بر آب گسترده می ماند و خوشه و ثمره آن بسیار
زیبا می نماید۔ و تخم آن را کول دوده^۱ می خوانند۔ آن تخم را بوقت
پختگی از خوشه اش بر آورده نگاه میدارند و پوست بالای آن سیاه و نهایت
سخت می باشد بلکه بضرر میانه شکسته نمی شود۔ و مغزش به تر کردن
در آب هنگام خشک شدنش از پوست می برآرند و اگر سبز و تر باشد احتیاج
به تر کردن ندارد۔ چون آن مغز را دو نیم میکنند تلخه بغایت تلخ و سبز
رنگ از اندرون او می برآید۔ او را مردمان می اندازند و گاهی برای معالجه
میدارند۔ و مغز اول را در بعضی امراض بقسم ادویه میخورند۔ و دیگر
قسم نیشکر پونه یعنی از نیشکر دیگر نرم می باشد و اقاصی و ادانی آنرا
تراشیده می مکند و حلاوتش راحت افزای مزاج است۔ و دیگر قسم آن
سخت است آنرا در شکنجه داده عرق میکشند۔ بعد از آن در کزغان
[کزغان^۲] کلان آهنی می پزند۔ چون بغلظت می رسد خشک میکنند، هرچه
ازین سخت می باشد از آن شکر می سازند۔ و هرچه نرم آنرا بسته
[برگ ۲۲ ب] مثل کلوخ کرده آنرا نگاه دارند۔ آن قند می باشد۔

1. The edible seed of the lotus.

2. Cauldron

و حقیقتش بعد از جوش بدزیافت می آید - آنچه قابل شکر عمده است برای درستی شکر تری آن عرق جوشیده در خمهای کلان انداخته مردمان اجاره دار آن را بجای خود آورده قریب یک صد و یا کم و یا زیاده جمع نموده آن خم ها را بر جای کج که در زیرش مغاک یعنی کهاته¹ می باشد می شکنند - و بر آن گاه که در هندی جاله میگویند و آن بسبب مگس بر روی آب پیدا می شود می پاشند - و بر آن آب اشخار و آهک یعنی سچی و چونه را جوش داده عرقش کشیده می اندازند - و عصاره ای که از آن بر می آید در آن مغاک مسطور جمع می شود - بهمین طور دو سه مرتبه میکنند برنگ سفیدی می گراید - از آنجا بر آورده جای کج تیار می باشد در آن انداخته بدست و پای خود می مالند - همچو آرد باریک و سفید رنگ می شود خشک نموده نگاه میدارند - این شکر تری می باشد - و عصاره مذکوره برای تمباکو بکار می آید و از شکر تری مصری یعنی نبات می سازند و آن سه قسم است : اول ، دوم و سوم - و زراعت دیگر از پنبه می باشد - برای تیاری ملبوسات بکار می برند - وقتیکه بارش وافر پیش از وقت خود یعنی در ماه پهاگن می بارد و در زمین شالی آب جمع می شود در آنجا شالی می کارند - و همچنین یکی را برابر شالی مذکور و گاهی در اول چیت و هار میکارند - و همچنین ترب را میکارند - این مزروعات است که پس و پیش فصل ربیع و فصل خریف تیار میگردند و کال و ارزن نیز ازین مزروعات است - این را فصل میانه میگویند -

فصل [دوازدهم²] در بیان گلبن ها

بعضی از آنها گل در موسم پهاگن و چیت که اول فصل ربیع است می آرند - و بعضی از آنها در ماه اسو و کاتک و عین سرما می بر آرند - تشریحش اینست : بهار ربیع بموسم یعنی آغاز ربیع ماه پهاگن که هم غایت [برگ ۳ الف] ابر بهار دایه طفلگان شیر خوار نهال و پیرایه آرای دختران دوشیزه وار نبات صاحب جالست گلبن ها و درختها شگوفه بر می آرند ،

1- مغاک - A ditch

2- در متن نسخه خطی اشتباهاً فصل چهاردهم مندرج شده -

چنانچه گل ورد که بدیدن راحت افزای مزاج و بپوئیدن فرحت پیرای دماغ و عرق آن منطقی ساز حرارت اجسام و عطرش قوت بخش قلب و مشامست و خوردن خمیر آن که بمصری و شکر تری و قند میکنند و آن را گل قند می نامند مقوی معده و قاطع ریاح و بدیگر امراض مفید، و استعمال ورد خشک و تر آن ممتزج اخلاط بلغمیه و صعوط عطسه آور - القصه گلیست عدیم المثال - و بعد ازین گل سیوقی تشمیمش مشام جان و استشامش فرحت روان می افزاید - و گل قند و عطرش برای امراض مفید و بروح میگراید و بعده گل موتیا و راییل لطافت و نزهت دیگر دارد - از ابشام گل و عطر آن مشام جان نکهت می پذیرد - و بعده گل صد برگ و مرتبان و چنبیلی و چنبا که آنرا یاسمین و یاسمن میگویند - و کرنا و هارسنگار به نکهت رسانی دماغ شهره آفاق - و ازین گلهای یعنی موتیا و راییل و چنبیلی و کرنا تیل میسازند، که آنرا باصطلاح هندی پهلایل میگویند - صاحبان شوق و نو عروسان با ذوق تدهین زلفها بدان مبرهن نموده رونق چهره دوبالا می نمایند - شامه آن از شامه عنبر تیز تر و رایحه آن از رایحه مشک از فر خوشتر - و بعده گل بید مشک که آغازش از کشمیر است و حال در پنجاب بافراط پیدا می شود، و در تاثیر از آن بهتر ظهور یافته عرق آن برای چند امراض مفید است - و گل ریحان که در هند آنرا نازبو میگویند خوشبوی مست دارد و در امراضها مفید است - و گل شبو و گل نرگس -

| | |
|--|---|
| بیان گل ها که خوشبو ندارند و در چشم نظارگیان راحت صد گونه می افزایند | سدا گلاب که فقط رنگ موافق [برگ ۲۳ ب] گلاب مذکور الصدر دارد، نرگس، گل حنا، گل عشق پیچه، گل عنبر، گل زنبق |
|--|---|

گل خیری، گل عباسی، گل انار، گل بادام، گل کنگه [کلغا] گل بستنی، گل فرنگ، گل کتیره، گل معصفر، گل رتن جوت، گل کچکی، لاجوتی، گل شه پسند، گل نافرمان، گل تکمه، گل هزارا، گل لاله -

فصل [سیزدهم]¹ در بیان نهال میوه دار موسم ربیع

سرآمد و عمده ترین میوه های ملک پنجاب اینه است که در استلذاز از قند و نبات فائق تر است و رنگش زرد سرخی آمیز و بعضی سبز

1- در متن نسخه خطی فصل یازدهم اشتباهاً مندرج شده -

زردی انگیز - جامنون [جامن] ، کمهرنی ، سنگتره ، متمها ، ترنج ، فالسه ، شفتالو یعنی آرو و بهی ، بادام تلخ ، کهمته ، لیمون ، گلگل ، آلوچه ، انجیر ، سیب ، کیلا که شیرین و نرم از حلوا می باشد و بیدانه و شه توت که از شهد و نبات در شیرینی فایق است و همچنین خرما در پنجاب کم و بسمت ملتان بیشتر و خنبانی [خوبانی] و ناشپاتی و اکهروت [اخروث] و چلغوزه و کمهرنی هم در شیرینی نظیر خود ندارند - انگور ترشن و سپستان و گوندی و کسمبه و فالسه و کنار دو قسم است - و در بادیه ها پیلون و کوکن بیر و پهجون می شود -

بیان گله که در اخیر موسم خریف نشو و نما می یابند

گل لاله ، گل هزارا ، اسدالکلاب ، و از گله گل گلاب فرنگ که خوشبوی موافق گلاب پنجابی و زیاده تر خویش اینکه همیشه می باشد ، گل اشرفی ، گل صد برگ ، گل جعفری ، گل داودی ، گل زنبق ، گل سورج مکھی ، گل دوپهری ، گل شبو چهار قسم زرد و سفید و سرخ و بادنجانی ، گل نرگس ، گل عباسی ، گل نیلوفر در کولاب ها و گل کول و سنگهاره نیز در کولاب ها می باشد -

در بیان نهالهای بی میوه و بعضی میوه دار که چوبهای آنها بکار می آید و سایه دار می باشد

مثلاً پیپل ، بوهر ، رنیل و انبه : چوب اینها بحکم ضرورت در عمارت بکار می برند و الا نه مگر از چوب هر سه درخت ولسوره و گوندی

زین های اسپان و نیامهای شمشیر [برگ ۲۳ الف] و دهل درست می سازند . و چوب درخت سرس که کلانتر درختهای مشهوره است در عمارت محس می شمارند - و درخت نم [نیب] اگرچه کلان می باشد اما وافر نیست - برگش در ادویه ها بکار می برند - بکاین و ذیک و چنتر اگرچه وافر است اما چوب اینهارا هم در عمارت پخته معتبر نمی شمارند - و درخت شمشاد و سفیده و سرو و بید مجنون و بید در رسل باسه اگرچه در باغها وافر اگر به تقدیر از پا در آید.....¹ چوب این درخت ها بعمارت پخته معتبر نیست - و درخت توت دو قسم می باشد : یک قسم بی میوه و قسم ثانی میوه دار است ،

آن را قطع نمی سازند - و هر چه کاتمه است چوبش بکار می برند - و چوب درخت کنار هم دو قسم است و همین اعتبار دارد یعنی یکی کاتمه و دومی پیوندی - هر چه کاتمه است چوبش بکار می آید، و آنکه پیوندیست چوبش ناکاره - سوای سوختن در کار عمارت نمی آرند که پختگی ندارد - و چوب سوهانجنا ناکاره - و چوب درخت پهلوان در کار عمارت و غیره زمینداران می آید - و چوب شیشم و مغیل و پهلای که از پنجاب میخیزد در همه کارها مضبوط و معتبر میباشند، علی الخصوص در عمارت و ساخت تخت توپ ها نظیر خود ندارند - و سوای این درخت چیل و دیار و بیار و چنار و دهنر و ونجی و تن و مالکنگی و بقم و بانس که از کوهسار می آید بالتخصیص برای سقف عمارت و ساخت کشتی های دریائی بسیار معتبر میدانند و طیارئی تخت ها و سردابه یعنی چوکاتمه ازین چوب ها بضرورت میکنند بشرطیکه تخته ها سطر باشند - زیرا که دیگر چوب اینقدر وافر [بزرگ ۲۴ ب] و کلان در پنجاب نیست که از آن طاقهای کلان سازند - و چوب چند و کریر و ون و چنچره و مله و اک و کنیر سفید اکثر بکار سوزانیدن می آرند چنانچه همیشه سوختنی بهتر از چند نیست - لیکن عندالضرورت دیگر چوبها را نیز میسوزانند - و مصالح توپ را ضرور بچوب کریر میگذازند و همچنین آهن را بزغال کریر و ککر گداز می سازند - وصف آن یکی تیزی و دوم چون از دمیدن لحظه ای توقف کنند منطفی میشود - و چوب ون و هلمه را عندالضرورت می سوزانند - و زغال بانس و انجیر و بید و اک جزو اعظم بازودت است، مگر در پنجاب از زغال اک تیار مینمایند -

| | |
|---|--|
| <p>پوشیده نماند که تعمیر چاه بر چند نوع مقرر است: اول زمین سخت نا آب را کاویده در آن عمارت برپا کرده فرو می برند - و در</p> | <p>در بیان پرورش نهالهای گلبن های مذکور و نهال ها باب جهلار و سیلاب دریا و نهرها و تالاب و باران</p> |
|---|--|

زمین ریگ دار یعنی کچای دریا احداث چاه نمی شود - لهذا بر زمین خشک اول عمارت چاه بر پای می سازند و بعده فرو می برند - ثالث زمین پخته که آب نزدیک داشته باشد چاه خام احداث کرده بعضی در آن کوتهی لیخ فرو می برند - و آن تالاب آب می باشد و بجائیکه چوب لیخ نباشد از چوب جهلار کوتهی ساخته فرو می نهند، و بر آن چاه چرخ چوب انداخته جاری میکنند -

چهارم چاهک خرد بر کناره نهر ها یا جای دیگر که آب نزدیک باشد زمینداران احداث مینمایند، و در آن کوتهی از چوب جهاؤ انداخته قدری [برگ ۲۵ الف] فرو می برند و تالب زمین بالا درست می سازند. و بر سر چاهک دو پیل پایه گلی برپا میکنند. و بعده یک چوب دراز بموجب عمق آن چاهک بل قدری زیاده گرفته و در میان آن چوب جوف کرده چوبی دیگر بقدر یک و نیم ذرع از آن جوف بر آورده بر سر پایهای مذکوره می نهند. و گرد چوب که در جوف است بر سر هر دو پایه گلی سیخچه ها دو طرفش می کوبند. و آن میخ ها چوب مذکور را پس و پیش شدن نمیدهند. بعد از آن بر سر چوب دراز که سرش به زمین پیوسته می باشد چیزی بار گران بقدر پانزده شانزده آثار پخته می نهند. و بر طرف بالایش رسن بمقدار عمق چاه بسته و بدان رسن دول یعنی آوند گلی می بندند. و در آن آوند آب بموجب بار که زیرین آن چوب است بر می آرند. یک آدم جهت انصرام این کار بر سر چاه آن رسن را گرفته ایستاده می ماند و تیکه دول مذکوره پر آب از چاه بر می آید آن را سر نگون انداخته باز او را در چاه می اندازد و همین نوع بر آورده در نهر زرع می ریزد. بقدر یک کنال زمین در تمام روز با آن آب تر می شود. و این را در هندی تمپنگلی می نامند. و از چاه چرخ چوب باندازه یک بیگمه زمین سیراب میگردد. و رواج چرسه در ملک پنجاب کمتر مگر در دوآبه بست جالندهر بعضی چاه چرسه دار اند. اگر نر گاوان خوب و جوان باشند تا بسه بیگمه زمین آب می رسد. زیرا که از چرخ چوب در چرسه آب بسیار می بر آید. و زمین در ملک پنجاب دو قسم است [برگ ۲۵ ب] یکی بیت و دوم دهایه. زمین بیت بسه نوع تر میشود اولاً باب سیلاب دریا و ثانی بیاران و ثالث به آب چاهای پخته و خام. و زمین دهایه را در بعضی مقام باب چاه سیراب می نمایند و اکثر جا به آب باران تر میکنند. رابعاً نزد هر موضعی که کولاب باشد آب آن را بطریق نهر نزدیک زرع برده بجهته (بفتح با و جیم و های مخفف و تالی مشدد و های مخفف) یعنی سید را بریسان در اندازند، و شاخه که هر شاخش از هر دو طرف دو دو

دست می باشد از طرفین سرریسمان را گرفته سبید را در آب غوطه داده آب در رود زراعت می اندازند - بدینصورت نیز یک بیگمه زمین را چار جوان سیراب می سازند - چهارم جهلار یا چرخ چوب بر سر آنها قائم کرده آب بمزروعات میدهند - و آب جهلار نیز بدرجه اول بمقدار یک و نیم بیگمه بدرجه ثانی چهار بیگمه سیراب مینماید - و درین دوآبه های پنجاب قدری مزروعات با آب نهرها سیراب می شود ، چنانچه در ذکر نهرها مرقوم شده و اینقدر مزروعات باب جهلار و جهت پرورش می یابند - زراعت گندم و جو و توریبا و سرشف و کنگنی و جوار هر دو و بقولات یعنی جمیع قسم ساگ و بادنجان و بادرنگ و خربوزه و کریله و توری و کدو و فلفل سرخ و کشنیز و بادیان و اجمود و سیر و پیاز و اروی و شکر قندی و ترب و گذر و شلغم و نیشکر -

فصل [چهاردهم] در بیان کانها که در سر زمین پنجاب و

احاطه مذکور واقع اند

در دوآبه بست جالندهر بحدود سکیت مندی کان آهن عمده و وافر است - [برگ ۲۶ الف] و طریق بر آوردن آن چنین بیان می نمایند : که از مکان کان آهن گل که مثل سنگ نرم می باشد مزدوران آهنگران بر آورده در کوره می اندازند - و زیر و بالایش زغال داده بکهلونک که آلت دمیدن است بیست نفر سخت میدمند - چون گل مذکور بنرمی میگراید بفلام آهنی آن را ریزه ریزه کرده خاک از وی دور میکنند - آنچه آهن باشد مثل سنگ منجمد می شود و آن را از کوره بر آورده در دوکان آهن سازی انداخته باز خوب می دمنند - از آنجا قدری قدری بر آورده بر سندان نهاده سخت میکوبند - بدین طور هزارها من آهن می سازند - و دیگر ظرف تاب و مجمر و قزغان تیار میکنند - و در ملک محفوظه و کوهستان و پنجاب و ملتان و کشمیر تجار می برند - در دوآبه باری کافی نیست - و در دوآبه رچنا در مقام ریاسی مضاف جموں در کوهستان غاریست ، از آن غار سرمه و سرب می بر آید - از طرف

سرب مزدوران گل احداث کرده در کوره می اندازند، و به کنهلونک سخت می دمنند و بفلام آهنی آن را ریزه ریزه میکنند تا که آن گل مثل آب رقیق گردیده از سیزاب بیرون می آید - زیر آن سیزاب بوتهای می نهند - چون بوته ها باندازه پر می شوند غلیظه [علیچده] می دارند - دوم کان مس است - آن گل را نیز در کوره انداخته سخت می دمنند و گل سرش منجمد میگردد - آن را از کوره بر آورده بر سندان نهاده به تپک سخت میکوبند و باز در کوره دکان انداخته گرم کرده می کوبند - چون از گل پاک میگردد چکی ها از درست ساخته می نهند - و در پنجاب آن مس می ارزد - اما اندک حاصل و خرج بر آن بسیار میگردد - لهذا چندان سعی در بر آوردن آن ندارند - سوم کان سمره است و کاریگران از کان سمره بر آورده از گل و گرد پاک کرده [برگ ۲۶ ب] نگاه میدارند، تجاران خریده می برند - و در دوآبه چنهنهت کان آهن است متصل پونی بهارک که مساکن قوم جرال هم کفوراجه اغرخان راجورواله است - و مضاف براج بهنبر کوهی است که از آنجا نیز آهن بطور مذکور می بر آرند، اما آهن این کان عمده نیست و مثل آهن سکیت مندی قدر و قیمت ندارد - در دوآبه سنده ساگر کان نمک است که آن را در هند و غیره اطراف نمک لاهوری میگویند و مکان برآمد نمک را کهاوه می نامند - و آن از هفت مکان می بر آید - و این مکانها متفرق اند - چنانچه دو کهاوه زیر قلعه مکھیاله و دیگر کهاوه زیر کشک چوتاران شش گروه از مکھیاله و یک کهاوه متصل احمد آباد مکهراج نامی کهاوه و هفتم کهاوه نامزد بساهیوال برنگ گلابی و در نمکینی کمتر از دیگرانست - و از مدتهای دراز کانهای مذکور بظهور پیوسته اند - مزدوران برای بر آوردن نمک مقرر می باشند - لهذا هر کهاوه بعمق زیاده از ده دوازده ذرع فرو رفته - مزدوران برای آمد و رفت بالا و پائین زینه ها بقدر یک یک پا در همان غارها کاویده اند - و فراخ باندازه دوسه ذرع می باشند تا دو دوسه سه مزدور یکدفعه بالا و پائین آمد و رفت کردن بتوانند - و برای حفاظت فرو افتادن سفت بفاصله سه سه گز ستون گذاشته اند - و بقدر یک یک من

بل تا سه سه من پخته یک یک نمک سنگ از کان جدا میکنند و آن را در آریسان پیچیده و بعضی مثل چارپایی بی پایه برداشته بالای آن می آرند و آلت کردن بمشابه نوک زاغ که آنرا زاغ نول میگویند و سبل و سبوجه و گینتی که هم آلت کردن می باشد - پیش از تصرف مهراجه که نمکسارها در تصرف دیگر سرداران بودند نمک را بارزانی می فروختند - چنانچه ده دوازده من پخته یک روپیه را نمک فروخته می شد و بابت محصول راهداری فی صد من پخته چار روپیه تا امرت سر بتفاریق می گرفتند - و مصنف آئین اکبری می نویسد که آنچه از کان حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک حصه دست مزد برآرندگان - [برگ ۲ الف] و بازارگان از نیم دام تا دو دام منی خریده دور دستها می برند - زمینداران سر مزدی ده دام برگیرد و بازارگان در هفده من یک روپیه بدیوان دهد فقط - از روز تصرف مهراجه در آغاز یک روپیه را شش من و ده آثار پخته و بابت فیصد من پخته محصول بدستور می گرفتند - و از روز غلبه قرار واقعی فی صد من را پنجاه و پنج روپیه در موسم برشگال یعنی تا اسوج و کاتک شصت و پنج روپیه مع محصول قیمت مقرر شد - و چون چند مدت برین بگذشت در ۱۸۸۶ مطابق ۱۸۲۳ عیسوی مصررلیا رام لوازم خیر اندیشی بتقدیم رسانیده - کمان افسر انتظام معامله نمکسار - مع بهیا سنگه کرنیل گردید - یک روپیه چار آنه نرخ فی من پخته مع محصول مقرر نمود - چنانچه معامله آنجا بسال آینده تضاعف پذیرفت - آخرالامر غرضگوئی بحضور مهراجه حاضر شده غمازی کرد که مشار الیهها مبلغ بسیار از آمدنی نمکسار خورد برد نموده اند - درینصورت بی اثبات محبوس گردید - آنچه نصیبش بود دید و چشید و مبالغ موافق طلب سرکار ادا کرد - و کرنیل هر چند بر کران بود اما بیست و پنج هزار روپیه از مشار الیه راجه وصول نمود - و در ۱۸۸۷ معامله نمکسار امانی مقرر شد و برای انتظام معامله راجه گلاب سنگه و رامداس منشی کمان افسر مقرر گردید - مشار الیهان بهر طرف نمک را بار کرده می فرستادند و باندازه آبادی هر مکان نمک بر دوکان کهتریان انداخته دو نیم روپیه فی من پخته می گرفتند - و هر که بیویاری در آنجا می رسید یک من پخته - را یک روپیه دوازده آنه قیمت مع

صوبل میگرفتند۔ اما بمثل سابق نمک در فروش نمی آمد۔ هزارها من نمک از نمکسار بر آورده در زمین دفن میکردند۔ پنجم کان از سنگ چقماق است که بکار بندوق می آیند و هم بعضی میدان برای برآوردن آتش نزد خود میدارند۔ این کان نیز در همین کوه است که نمک میرآید۔ [برگ ۲۷ ب] غربی جنوبی آن بفاصله بیست و پنج کوه متصل موضع لمن لاوہ۔ این سنگ سوای سرکار دیگر کسی نمی طلباند۔ و سہاراجہ اجارہ ساخت سنگچہ های مطلوبہ بندوقها و طمنچہ و قرابین میکنانید۔ چنانچہ در وجہ ساخت یک لکھہ پتھری دو ہزار روپیہ نانکشاهی همگی وجوہ عنایت میفرمود۔ داروغہ سنگ مذکور را از کان بر شتران و نر گاوان و پابوہا آورده حوالہ پتھری سازان سینمود۔ کاریگران اول سنگ را بسلاخ آہنی می شکنند۔ ہر پتھری و سنگچہ کہ بشکستن از ہمہ وجوہ درست برآمد آنرا همچنان نگاہ میدارند۔ و باقیہا را بہ سنگ فسان می تراشند و پتراشیدن درست می سازند۔ ششم کان شوزہ کہ در باب بارود توپہا و بندوقها وغیرہ بکار میآید۔ سازندگان شوزہ ہر مکانہا کہ زمین آن شور دار باشد بران سر زمین رفتہ بدرجہ اول کہ چندان کار آمدنی نمی باشد بہ دیگر کار می سازند و قسم اعلیٰ در قزغان های آہنی انداختہ جوش دادہ صاف و سفید و براق می نمایند و بکار می برند۔ و نمک شوزہ ہم از زمین های شورابہ واقع سمت جہنگ و ملتان و بہاولپور و دیرہ جات درست می سازند۔ و دران سواد اکثر ہمین نمک بکار می آرند۔ و در عہد سہاراجہ رنجیت سنگہ راجہ گلاب سنگہ داروغہ کانہا طیاری نمک شوزہ را در ہر طرف از اطراف ممالک محروسہ سہاراجہ موقوف کردہ ہمین نمک کافی را جابجا بار کردہ میفرستاد و بدو ونیم روپیہ یک من پختہ میفروختند۔ و نمک شوزہ فی روپیہ پنج پنج من پختہ می ارزد۔

فصل [پانزدہم] در بیان پیدائش دواب سواری و باربرداری

و شیردار و وحشی در چار حدی مذکورہ

بلاشبہ و قاطر و شتر و مرکب و نر گاؤ لائق سواری و باربرداری در ہر سہ صوبہ یعنی کشمیر و ملتان و صوبہ لاہور پیدا میشوند۔

و بعضی مختص بیک مکان اند - چنانچه اسپ پیداوار سر زمین کشمیر که آنرا اسپ تبتی و کوت میگویند پیسته قد و فربه و پر زور و کوه نورد پیدا می شود - در صوبه لاهور و ملتان نمی شود - و شتر و قاطر و نر گاو و مرکب عمده در کشمیر پیدا میگردد - و در سر زمین پنجاب [برگ ۲۸ الف] یعنی صوبه لاهور و ملتان و منکیره اگرچه اسپان پاکیزه پیدا میشوند اما برگزیده در صورت و تیز روی و سبک خیزی در تگ و چهور و پویه و جست که در سر زمین تهنی کهپپ و سوئین و پوتپوهار مضاف صوبه لاهور پیدا میگردد دیگر در تمام پنجاب پیدا نمی شود - و همچنین قاطر عمده بارکش در ملک مسطور پیدا است و بقیمت کفایت بدست می آید - و شتر خوب و عمده و بارکش و بلند قامت و لک استخوان در سر زمین منکیره که آن را تهل و زاوا مینامند بر سر زمین بارها که آنچه زمین در هر دوآبه واقع شده و ماهیتش قلمی گردیده پیدا می شود - اسپ و قاطر و شتر این ملک را تجار بهندوستان به تجارت می برند و شتر لائق سواری نیز حال حال بهم میرسد - قسم نر گاو اگرچه در زمین دوآبه های مذکور خوب پیدا می شود اما بمثل سر زمین روهی واقع ملک محفوظه مضاف انباله و لودهیانه و کرنال و رجنهان و سر زمین بهاکناری مضاف قلات دارالملک میر محراب خان بروهی پیدا نمی شود - و لائق کارروای چاه و کلبه و اعرابه البته خوب می باشد - قسم مرکب که آن را در فارسی خر میگویند در سر زمین چهچه و هزاره و دهنی و کینی و پوتپوهار خوب شکل و قوی هیکل و باز بردار می باشد - زمینداران آن طرف بر اسپ ماده های میانه راس بی اندازند - آب و هوای دیگر دوآبه بحر مذکور چندان موافق نمی باشد لهذا آن خر درین ملک دیر و فانی میکند - جانوران شیر دار از قسم گاو میش و ماده گاو و بز قسم عمده خوبصورت و شیر دار و دیر پای که در ملک پنجاب پیدا می شود البته در دیگر ملک همچنین راس بهم نمی رسد - چنانچه

گاو میشن که بیست آثار پخته لاهوری شیر میدهد و شاخهایش پیچدار و خوب شکل می باشند ضد ضد رویه قیمت دارد و همچنین ماده گاو بلند قامت فرجه خوبصورت و شیر دار که باندازه ده پانزده آثار پخته شیر میدهد قیمت چهل پنجاه رویه می باشد و اکثر ماده گاو ان [برگ ۲۸ ب] اینگونه از بار بدست می آیند و گویند که آنرا بربری مینامند و بز و میش شیر دار در تمام ملک پنجاب وافر می باشد و آن را بربری مینامند و ازین قسم بهید و که از قسم بز و میش باشد و آنرا چمتر میگویند که شاخهای پیچدار و سطر مثل گاو میش بر پیشانی دارد و باهم سری خود جنگ شان عمده می باشد و امرا و غربا پرورش آنها حسب الامکان مد نظر می دارند و تماشای جنگ اوشان می بینند و قسم گوسفند چکی دار از طرف پشاور و افغانستان اکثر در پنجاب می آیند، اما بسبب تاثیر سر زمین خود دیر نیایند، لهذا تولد و تناسل آنها در زمین پنجاب افراط نمی پذیرد - قسم جانوران وحشی در پنجاب نیز مثل هندوستان می باشد - چنانچه اقسام اینها عندالاهل الاسلام خلال مثل آهو و گوزن و کوبین و نیلا و سرکا که اکثر در جبال شامخات واقع پنجاب می باشد - و باران سنگا و مار خور اکثر در کوهسار می باشد و گور خر و خر گوش و دیگر قسم جانوران سباع وغیره در چار حدی مذکور می باشند - شیر هژبر یعنی شیر کلان و اوسط و خورد و یوز و سیاه گوش و کفتار و شغال و گرگ و گربه و روباه و خار پشت و موش خانگی و جنگلی و راسو و سگ و گریه خانگی و موش خرد و گهیش و سوسار و هربه و بهگیلا پیدا می شود -

فصل [شانزدهم] در تشریح جانوران یعنی طیور شکاری

و خوگیر بانسان و باشندگان خانگی و وحشی که در

چار حدی مسطور پیدا می شوند

باز و باشه و جره از کوهستان دور دست می آیند و بعضی درین ملک پیدا می شوند - گویند که باز جانور ماده است و جره نر جفت

واژگون کرده می اندازند، او مثل جانور بسمل بازی کنان بیهوش می شود. و کبوتر بازان که می پرانند هنری بکبوتران می [برگ ۲۹ ب] آموزانند که کبوتر شخص را ورغلائیده بخانه خود می آرد و برین نزاع واقع می شود. و عداوت بر کبوتر منحصر می باشد. و سوای کبوتر سفید رنگ کبوتران دیگر رنگ را عادت نیست که خانه مالک خود را فراموش نمی سازند، از هر جا که واگذارند بخانه مالک یا مسکونه خود می رسند. و دیگر جنس موسومی لقه است که دمش فراخ دور دار از میانه خالی و سینه اش به نهایت پیش برآمده گردنش بر آن خمدار می باشد تا که سر با دم متصل میماند. و بوقت آبنوشی و دانه چیدن دراز میکنند. و قمری جانور است خوش آواز و باحسن الوجوه می پروازد که بطبائع نهایت مرغوب می باشد. و تولد این طائر از دو جنس می شود چنانچه ماده کبوتر و نر فاخته. و طاؤس که در نقش و نگار نظیر خود درین سر زمین مذکور ندارد بیضه اش از جنگل آورده زیر ماکیان بچه دار مینهند. پرورش نموده در خانه و باغها و خانقاه می گذارند، و خوش آواز است و اکثر در راغ ها می باشند. و گنجشک و ابابیل و مرغ سیحا یعنی شپره اکثر در خانه ها مسکن میدارند و عقل هنر آموزی نیست. و سوای این جانوران سرخ و چمونه جانور است کوچک تر از گنجشک که یک فلوس وزن ندارد. جانور سرخ خالهای سرخ و سفید و سیاهی و نول سرخ دارد. و چمونه رنگ خوشی و نول سیاه دارد. و این هر دو جنس جانورانرا در قفس میدارند. جانور سرخ لحن خوش آواز دلکش میکنند. سرخ بازان بوقت بازی پنجره نر دو طرفی و قفس ماده در میان نموده سرخان را از پنجره رها میکنند. مذکور خوب باهم رزم میکنند. و جانور گنجشک هم دو قسم است یکی خانگی، دیگر دشتی. و جانور تیمه یعنی بتیره آن نیز جانور است خرد تر از کبوتر خال سیاه و رنگ خاکستری بر بدن دارد، و به آموزش انسان با جنس خود خوب نول بازی ولکد زنی مینسازد. و زاغ دو قسم است یکی خانگی، دیگر جنگلی. و این احقر العباد یعنی مفتی علی الدین در ملک هزاره و راول پندی و بطرف بنیر دیگر دو قسم زاغ دیده. از کوهستان هنگام نزول برف می آید و باز هنگام تموز واپس می رود. شباهت شان به این قریب که یک قسم بمقدار کبوتر

کلان در جسامت و آواز شان مثل بچه های زاغان می باشد، و قسم ثانی از زاغهای وطنی مقدار سوا یا زیاده می باشد - و رویتش اینکه نول او مع متاخر بینی از ابتدا الی انتها سفید خاکستر نما می باشد - مگر این دو قسم بر جیفه نمی نشینند - و بلبل هزار داستان و پدا و چندور و بی جوهر گویائی در سردارند، اما چون بقید آدمی می آیند از گویائی بند می شوند - انسان بحکمت آموخته حکیم ازلی بمعالجات در گویائی می آرد - و گویائی چندین جانوران مزاج مستمعان را شوق آمیز و ذوق انگیز میکند - و بلبل دیگر که در زیر دم او پر برنگ زرد می باشد و بیره و شینه باز و نگر تول که آنها هم برابر گنجشک اند به تعلیم انسان چیزی افکنده بجانب چاه و حلقه بینی از بینی و قشقه پیشانی که بر پیشانی انسان یعنی عالم نسا باشد و می چسپانند در نول گرفته باز بدست پرورش کننده می آرد - و همچنین دراج سیاه و سفید و کبک و طوطا و مینا و کستوره را گرفتار در پنجره مینمایند - دراج هر دو و کبک گویائی که در سرشت دارند در قید کردن نمی توانند - اما انسان بمعالجه خوف ایشان دور کرده بر گویائی سرشت می آرد - و طوطا و مینا را از ایام خردی به آموزش گویائی انسان بمحبت و شفقت گویا مینمایند - چون آموخته آموخته خوش گویا بطور انسان میکنند - چونکه گویائی انسان از زبان جانور لهجه دیگر دارد لهذا باستماع طبع منشرح می شود - گویند که در وقت حضرت عالمگیر اورنگزیب شخصی طوطا را قرآن مجید یاد کنانیده رو بروی بادشاه برد - بادشاه بمجرد استماع آن بر آموزاننده نهایت بهم برآمده گفت که : اگر درباره فرزند آدم چنین محنت و جهد از تو بظهور آمدی ثمره ثواب در عقبی و نیکنامی در دنیا بتو عاید شدی و ازین مشقت پر ترا ماسوای حسرت و افسوس چه حاصل و غیر از ندامت و ملامت بچه واصل خواهی شد؟ [برگ ۳۰ ب]

آخرالامر حکم قضا توام شرف نفاذ یافت که وابستگان او را وجه ما محتاج مقرر کنند و او را بردار کشند - ماسوران همچنین بعمل آوردند - و دیگر جانوران که در ویرانه میباشند شکار بازان شکار میکنند و نزد اهل اسلام حلال اند - چنانچه دراج سیاه و سفید و تیهو و بکپر و شارک و صعوه و توتنو و هدهد و ابابیل و ستمهر و هکمهک و پندراک ، گرز،

چکور، لات، چیپو، جکی، کوره، دهاود، وچپی، سبزک، هیرا،
 هدورو و سانکره یعنی لم و هربوه، هریل کاغذی، ریته، کوکله، بدیبه،
 شکر خوره، پیلک، زردک، پتمتر، ابلع لوه سنکمهانا، پسک، بجن،
 کونج، رنجینی، بچک، نبعنا، نیلا، سارس، کرتابی، کلکه، جماگی، کائره،
 کرم نخور، ترکیلا، شامان، بوزه.

مراغابی، بگله، بتک [بطک]، چکوی،
 چکوا، تهتری، دنپگ، بوزه، کورنگ،

ذکر جانوران ساکن ساحل
 دریا

تغدری، سرخره بکلی، جل مانتره، جل مور، هرین، ساره، کونج، پرین،
 کوکره، سونکره، نکیره، دبه چینه، کرهمک این جانوران نزدیک
 اهل اسلام خلال اند. سوی این جانوران شکاری باز، باشه، باشین،
 جره از کوهستان درین ملک می رسند و بهری و بهری بچه و شاهین، لکر،
 چرخ و چرغیله، شکره، سجانده، ترمتهمی، چپک، مار خور در چار حدی
 هذا پیدا می شوند، دیگر جانوران که عند اهل اسلام مردود و
 حرام اند: غلیواز، زغن، بادپیر، زاغ، تبک، تهنک، زاغ جینگی
 و خانگی.

دفتر دوم

فصل اول در تشریح تقسیم چار حدی مذکور

آنچه ملک در احاطه دریای ستلج که شرقی و دریای سنده که غربی آن ملک جاریست در عهد سلاطین مقسوم بر سه صوبه بود. چنانچه تمام صوبه کشمیر که محتوی است بر سی و شش محال و راج کشتوار و قوم کهس ساکن کوه برفانی اعنی پیر پنچال و مضاف آن در کوه های دیگر و تمام راج بهنبر و مکهر وال و راجور و پونچه [برگ ۳۱ الف] و مظفرآباد که مسکن قوم گهگر و بنیا است. شرقی شمالی آن ملحق به تبت های غربی دریای کشن گنگ غربی جنوبی ملک گهگران. و طول از بهنبر تا دریای کشن گنگ یک صد و بست کوه و عرض از ده تا بیست و پنج کوه چنانچه مفصل ذکر آن در دفتر کشمیر مرقوم خواهد شد. و تمام صوبه پنجاب یعنی لاهور مشعر است بر پنج سرکار و دو صد و سی و چهار محال محدوده است بدین حدود اربعه. شرقی آن ملحق است به ادانی سرهند سرحد دریای ستلج غربی آن پیوسته است بصوبه کابل سرحد دریای سنده و حد شمالی آن لذیق است به بهنبر و غیره مذکور الذیل و حد جنوبی آن ملحق است به چوکهنندی موضع وادی دیک در دوآبه بست جالندهر باواخر سرحد کلو بیمکند و سکیت مندی و در دوآبه باری و رچنا و بکوه برفانی و آخر حد چنبه در دوآبه سنده ساگر به بهنگلی دهمتور و حد جنوبی آن ملحق است در دوآبه سنده ساگر به نورپور توانا متصل خوشاب و منکیره و در دوآبه چنپت بموضع بهروکی

ضلع جهنگ و در دوآبه رچنا باواخر سرحد جنوب و فرید آباد و چوکهنندی و مواضع دیک راوی و در دوآبه باری بخت پور و غیره مضاف سرکار دیپال پور و اکثر صوبه ملتان - و تمام صوبه مذکور در عهد بادشاه محتوی بود بر پنج سرکار و نود و هشت محال و شانزده ضلع - شرقی آن پیوسته است آنروی دریای ستلج باخر حد فیروز پور و ممدوت و ولاهر و مروت و بیگم پوره متصل اند به بیکانیر و جیسلمیر مضاف صوبه اجمیر و باولی سرهند و غربی آن پیوسته بود بدیره غازبخان و هرند و والج و کیچ مکران بر ساحل دریای شور که داخل سرکار پنجم سویستانست است - اما سرکار مذکور از قدیم در جاگیر بلوچان است لیکن از آنجمله شاهزاده معزالدین دیره غازبخان را از جاگیر بلوچان مرابی و بهکر و لیا را از جاگیر بلوچان هوت [برگ ۱۴ ب] بر آورده بار سرکار پنجم ساخته - سرحدش غربی در کوه ها و آخر حد هرند و داخل شکار پور مقرر گردید - و شالی آن محدود است به لاهور که بر صدر ذکر شده و جنوبی آن پیوسته بود بصوبه تهته باخر سرحد قلعه بهکر و جیسلمیر از سرکار بیکانیر - دراز از رخت پور تا سرحد بهکر واقع پایین دریای سنده سیصد و پنجاه کروه و در پهنای یک صد و شصت کروه -

فصل [دوم] در بیان آب و هوای ملک پنجاب یعنی صوبه لاهور

مساحان ربع مسکون و سیاحان کوه و هامون اگرچه لطافت و نراحت ایام بهار ملک هندوستان را از دیگر بلاد ربع مسکون بسیار پسند و خوشگوار دانسته اند، اما آب و هوای ملک پنجاب را زیاده از آن برگزیده و پسند ساخته - چنانچه بزرگی در تعریف آن چه خوش گفته :

چه پنجاب انتخاب هفت کشور
قسم خورده بخاکش آب کوثر

بالتخصیص خواص شناسان اراضی و مزاج دانان عناصری بنای شهر لاهور در سرزمینی بنا نهاده اند که طراوت هوای آن تازگی بخش دلیهای ارباب ذوق و نظارت اشجراز و ازهارش طرب افزای اصحاب شوق - هانا دریای راوی پنایش بقسمی جاریست که آواز جنات تجری من تحتها الانهار میدهد - و الوف ابواب بهجت و شادمانی بر روی نظار گیان می کشاید - و سیر روشنی ماهتاب در سر زمین ماهجه صنوف اسباب مسرت و کامرانی بر ضائر سیاحان می افزاید - بی شائبه ریب و تکلف شهر است بزرگ و مصری است سترگ - در ایام ماضیه و هنگام بالیه بوسعت آبادی و انبوهی مردم مانند این بلده کم نشان می دادند - گوناگون هنر پیشگان هر دیار و هر گونه صنعت گران مانی نگار سکونت می داشتند و اجناس هفت کشور و اشیای بحر و بر بفروخت می رفتند -

چنان در دور پیشین بود معمور که وصفش هست بالا تر از مذکور بتحقیق آنچه انسان آرزو داشت فرازش می رسیدی بی کم و کاست نبالیدی کس از جور ستم گر که نامش محو بود الحق ز دفتر خدا لاهور را آباد دارد و با و قحط زینجا دور آید آباد بود آباد دائم شهر لاهور

فصل [سوم] در بیان تاریخ بنای لاهور

مورخان هند آغاز بنای لاهور به لہو پسر راجپند و بنای قصور به قصو پسر ثانیث نسبت میدهند - و احوال پیدایش قصو چنان بیان مینمایند که چون راجه راجپند سیتا را از راون آورد از برخاسته رفتن او براون مکدر خاطر گردیده او را حکم بن باس یعنی باسکانت بادیه ویران داد ، تا که سیتا بخدمت رگهپیری بود و باش اختیار کرد - روزی سیتا فرزندش لہو را در گهواره داشته به رگهپیر مذکور سپرد کرده به دریا رفت - رگهپیر موصوف بعبادت چندان مشغول و مشغوف

می‌بود که هیچک خبر از عوارضات دنیاوی نداشت - درین حال سیتا از دریا
 بذریافت خبر پسر آمده دید که در گریه است برداشته برد - رگه‌بیر
 را از بس استغراق چیزی خبر نشد - من بعد آن چون رگه‌بیر چشم ظاهرین
 بکشاد و دید که پسر سیتا در سهد نیست متفکر شد که کدام سباع و
 بهایم برداشته برد و یا که آفتی خورد و چه شد؟ و سیتا را چگونه از این
 چنین واقعه استقرار خواهد شد و مارا هم چه خواهد گفت؟ این معنی
 مناسب نیست - چیزی فکر باید کرد - القصه از خس و خاشاک یک شکل
 بت تیار کرده و بمنتری درو جان انداخت - آن بت موافق طفلک سیتا
 زنده گردید - چون درین اثناء سیتا از دریا واپس آمد چه می بیند که در
 سهد صنم صورت طفلک خوابیده است - استفسار این حقیقت سیتا از رگه‌بیر
 کزد و رگه‌بیر ماقع پیشش بیان نمود - سیتا ازین معنی خوشی کرده
 آن طفلک را نیز پرورش کردن گرفت و مسمی به قصو نمود - چون لهو و
 قصو هر دو بسن شعور [برگ ۳۲ ب] فائز شدند در جوار لاهور
 استکانت داشتند - لهو بنای لاهور بر نهاد بنامش مشهور شد - و قصو
 اساس قصور برپا کرد لهذا با اسم او معروف گشت - آبادی این هر دو
 شهر را بدین دو برادر نسبت میکنند - وقوع این معنی را لاکها سال منقضی
 شده - من بعد آن مدت دراز خراب و ویران مانده نشان آبادیش نماند -
 دارالملک پنجاب سیالکوت گردید - و مورخان اسلام آغاز آبادیش
 بملک ایاز بر میگذارند ، والله اعلم بالصواب - چون سلطان محمود غزنوی
 تسخیر پنجاب نمود دارالحکومت سیالکوت بود - ملک ایاز کیف
 بالتفق در نواح لاهور رسید - چون اراده ازلی در آبادی این سر زمین بود
 همین مکان لاهور بی نظیر بنظرش در آمد - یعنی درین سر زمین میشی
 بگرگ مقابله داشت بدین جهت این مکان مرد خیز معلوم شد - قلعه پخته
 احداث کرده به معموری آن توجه فرمود - چون نیک نیت و عدالت دوست
 و رعیت پرور بود در عرصه اندک رونق آبادی گرفت - بعده دارالحکومت

فرمود - وقوع این معنی در سنه ۱ هجری - بعد رجعت سلطان محمود موصوف
در سنه ۳۲۱ هجری ملک ایاز استکانت لاهور اختیار کرد و چون ملک ایاز
داعی اجل را لبیک گفت و سلطان خسرو نبیره سلطان محمود مرحوم از
سلطان علاء الدین غوری گریخته در لاهور آمده استکانت ورزید
بعد امضای بیست سال ایام سلطنت غزنین و لاهور ودیعت حیات سپرد -
بعده پسرش ملک خسرو بود و باش در لاهور داشت - لاهور
دارالحکومت این هر دو ماند رونق آبادی زیاده تر شد - چون بعد امضای
مدت مذکور در تصرف سلاطین غوزی در آمد آبادیش چندان رونق پذیر نماند -
پس از مدت دراز تاتار خان امیر سلطان بهلول لاهور را دارالحکومت
ساخت - البته آبادیش رونق گرفت - چون سلطنت هند پادشاه
[برگ ۳۳ الف] رسید مرزا کامران خلف الصدیق پادشاه موصوف درین مصر
اقامت ورزید - آبادیش زیاده تر رونق پذیر گشت - چون سلطنت
بسلیم شاه خلف شیر شاه قرار یافت سلطان را خبر رسید که همایون شاه بعد
دستگیر کردن کامران مرزا از ساحل دریای سندھ باز بکابل مراجعت
کرده داعیه تسخیر پنجاب و هندوستان دارد - بخاطر خطیرش این
خطور کرد که لاهور شهریست بزرگ در اندک فرصت تجمعات پادشاهی
و سامان لشکر و سپاه فراوان و یراق و سلاح وغیره اسباب بی پایان بهم
میرسد و محل درآمد مغل از کابل است این شهر را خراب کرده مانکوت را
در کوه سواالک قلعه احداث کرده دارالسلطنت نمود - پس ازان
جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی در عهد خلافت خویش به آبادی آن
توجه نموده بهر چار طرف شهر قدیمی که هر چهار دیوارش همگی سه هزار و
یکصد و هشتاد و هشت قدم مع دیوار شالی قلعه مسکن شاهی
ظول و عرض دارد مع چار دیوار قلعه مسکن شاهی و تختگاه وغیره مکانات
عالی پائگاه لایق استراحت پادشاهان احداث کرده بتازگی رونق آبادی بخشید -

فصل ۱ [چهارم] در تشریح عمارات عالیہ واقع لاہور مع

تفصیل طول ہر چہار دیوار شہر موصوف

دیوار شرقی پانصد قدم بنایش ہژدہ برج ہر یک بفاصلہ سی قدم و یازدہ قدم دورہ - و سہ دروازہ مسمی اکبری و دہلی و یکی بر یک گوشہ و دو برج کلان بدورہ بیست و ہشت قدم بر فرو واقع و دیوار غربی پانصد و دوازدہ قدم طول دارد - و بنایش ہژدہ برج ہر یک بفاصلہ و دورہ مذکور و ایک دروازہ مسمی تکسالی و دو برج کلان بہر دو گوشہ واقع - برج شمال رویہ شہ برج دورہ چہل قدم - و برج جنوب رویہ سی قدم مسمی تمامان بھانجا و دیوار شمالی از برج [برگ ۳۳ ب] گوشہ یکی دروازہ تاشہ برج مذکور دوازدہ صد و بیست و شش قدم طول دارد - و بدین تفصیل از برج مذکور تا دیوار قلعہ شاہی ہفتصد و پنجاہ قدم و دیوار شمال رویہ قلعہ دو صد و سی و پنج قدم تا مشمن برج - و همچنین سبہ دیوار دیگر اطراف اند و از مشمن برج تا دیوار مسجد شاہی ہفتاد و سبہ قدم و مابین آن مسجد یک صد و دہ قدم و باز از دیوار شہر پناہ تا شہ برج یکصد و شصت و دو قدم و دو برج و یک دروازہ کوچک بی معلوم - و از یکی تا دروازہ مستی بیست برج و مسافت یک صد و سی و یک قدم و دورہ ہر یک سی قدم دارد - و پنج دروازہ مسمی خضری و کشمیری و مستی و در دیوار کہ مابین قلعہ و مسجد دروازہ مسمی روشنائی و پس پشت مسجد یک دروازہ کوچک بی معلوم زینہ دار واقع و دیوار جنوبی ہفتصد و پنجاہ قدم بنایش سی و پنج برج ہر یک مسافت سی و یک قدم و دورہ یازدہ قدم و پنج دروازہ مسمی بہائی و موری و لوہاری و شہ عالمی و موجی دروازہ - بعد ازان حضرت نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی عمارات عالیہ مثل خوابگاہ کلان مقابل تختگاہ شمال رویہ و حمام وغیرہ کہ بالفعل موجود است تعمیر فرمودہ مدتی بہ نزول اجلال اقبال خویش باعث از دیاد رونق معموری شدند - و از عمارات

۱- در نسخہ خطی اشتباہاً فصل پنجم مندرج شدہ -

عالیه شهزادگان و امرای عالیشان بعد از آبادی شهر پناه خارج از حصار
از دیادی رونق به تعمیر حویلی ها گردید - و بعده در عهد خلافت حضرت
شهاب الدین شاه جهان در قلعه شاهی از تعمیر مشمن برج و خوابگاه
خرد و حوضهای سنگ یشم و عقیق و مسجد از سنگ مرمر سفید در قلعه
و دیگر عمارات عالیشان خارج از حصار مثل بارگاه و محل سرای داراشکوه
که در عالم شاید مثل آن نه خواهد بود و دیگر امرای عالیشان رونق بازار
معموریش افزودند - و پس از آن حضرت عالم گیر اورنگ زیب
در زمان سلطنت خویش در قلعه شاهی مسجد [برگ ۳۳ الف] از
سنگ مرمر و تسبیح خانه و نشیمن عبادت سیمی نولیکه در صحن مشمن
برج عمده خالی از نقاشی از سنگ مرمر ساختند -

مسجد شاهی | و مقابل قلعه مسجد عالیشان فراخ از هر طرف

یکصد و ده قدم هر قدم یک و نیم گز موافق

مسجد شاه جهان آباد احداث کنانیده و استادان نادره کار را طلبانیده - سجده گاه
بدیوار غربی قلعه تمام عمارت از خشتهای پخته و گچکاری دارد - مگر چارمینار
که بر دو طرف خانه مذکور واقع اند و بر هر سه دیوار محل میانه از
سنگ سرخ بتمام پختگی و مستحکمی غلاف نموده، و در آن گل و غیره از سنگ
مرمر و غیره استادان تعبیه کرده، و همچنین از اندرون تمام و کمال منقش
برنگهای پاکیزه و عمده و خوش رشک گلستان نموده، و بالای خانه مذکور
سه گنبد فراخ و بلند که فرق بفلک می رساند از خشت ها تیار کرده بر آنها
غلاف از سنگ مرمر پوشانیده، و بر آن کس ظلای برپا گردانیده - گرد
سبوجه میانه پتکه هفت گز پیچیده می شود و از پائین مثل یک بالشت
معلوم میگردد - و پیش خانه مذکور حوض رده در رده و هر چهار طرف
حجره های او صفاها - برای نشست مغلان و متعلمان و یک دروازه
عالیشان غلافی بسنگ سرخ و بعض کار در آن از سنگ مرمر - و بر هر چهار
گوشه مسجد مینار چهار منزله غلافی بسنگ سرخ بفلک کشیده، و یک
دروازه ساده جانب جنوبی تعمیر شده - چون در سنه چهارم جلوس والا
دریای راوی بجانب شهر رونهاد و از صدمات آن اکثر عمارات و باغات

آسیب می رسید لهذا در سنه مذکور برای تعمیر بند مستحکم حکم اقدس که سد انهدام عبارات عمارتش بتواند بود بصددور پیوست - بمجرد حکم فرمان پذیران به درازی دو گروه الی خانقاه حضرت شاه بلاول باستحکام تمام بند بستند - و بمحافظت شهر سد عالم گیری بسان سد سکندری بروی کار آوردند - و در اکثر جا مانند تالاب زینه آراسته لب دریا را بمثل لب لعل خویان دلفریب ساخته و خوانین والا شان نشیمن های دل کشا [برگ ۳۴ ب] و منازلهای فرح افزا احداث نموده زیب فرمای شهر شدند - و از ابتدا تا انتهاء انتظام سلطنت در هر سال ترمیم و تعمیر از سرکار بادشاهی میشد و بنای بند مذکور چنین بر نهاده اند که تا دیر جنبش نگیرد - یعنی چاهک ها مثل چاه آبداز کلان متصل یک دیگر در زمین فرو برده بالای آن آثار بند بستند و پیش روی از چوبهای کلان وسطبر تا عمق چاهک ها در زمین دفن کرده - و من بعد آن در عهد بهادر شاه و فرخ سیر بادشاه زیاده از تعمیر سابقه عبارات عالیشان مزید گشت - از آن رونق شهر گردید -

و در وسط شهر لاهور مسجد جامع طولاً¹
ذرع و عرضاً¹ ذرع - نواب وزیرخان

مسجد وزیرخان

عرف حکیم علم الدین شاه جهانی بر رخ مصر خال زیبا همچو نقطه صفر بر الف از یک ده زعنا نهاده مبنی از خشت پخته است اما اوستادی معمار چنان عمارت پخته و پاکیزه لائق ملاحظه ساخته اگر در جهان کسی تعریف پختگی و صفای عمارت فرضاً بمعرض تبیان آرد هر آئینه به یقین باید دانست که زیاده ازین بل همسر این نخواهد بود - بر دو گوشه حرم میانه دو مینار بزرگ و بر گوشه صحن دو مینار بلند باندازه چهل چهل گز اند، و بر مینار و دیوارها گلکاری و تحریر از قسم چینی زمردی و چینی زرد و غیره الوان تعبیه کرده و ارقام کلام حضرت رحان یعنی قرآن مجید و درود شریف و غیره کلام لطیف بدان سان خوشخط و زیبا نمط یعنی همه خط بنقط بر شان عرب تحریر و تسوید نموده که دیده عقل دورین بمشاهده آن حروف عطارده رقم حیران

و چشم خرد خردہ گزین بملاحظہ آن مرقوم بنانی قلم پریشانست۔ عقل اعتبار نمی کند کہ این کار بیرون از اندیشه و افکار است۔ انسان را چہ یازا کہ بکند۔ و بر هر چہار حجرہ ہا و دو دروازہ شرقی و شمالی کلان و جنوبی خوردک۔ و از دروازہ شمالی تا دروازہ جنوبی دو رویہ بست منزل دوکان صحافان بعمل آورده۔ اگر تمام وصف این عمارت قلمی شود تا عمارت سر بطوانت میکشد، بر صاحبان [برگ ۳ الف] ذی شان تکرر خاطر استیلا یابد، ختم برین فرد کرد؛ [برگ ۳ الف] زہی صفای عمارت کہ در تماشایش بدیدہ باز نگردد نگاہ از دیوار

و علاوہ ازین برای مصارف امام و دو مدرس و متولی کہ هر یک ازیشان یک رویہ روزینہ داشت و ششم حصہ از آمدنی اوقاف برای مصارف اولاً در وجہ مرمت شکست و ریخت و چرخیان چاہ مطلوبہ حوض مسجد و تیل چراغ و کلوخ استنجا آور و حلال^۱ خور و غیرہ مستحقین تعمیر نموده، برآمد کرایہ آن روزینہ و حصہ هر یک مقرر فرمودہ، از عرصہ یک ہزار و چہل و پنج (۱۱۳۵) ہجری این فیض جاری شدہ تا دوازده صد و چہل و ہفت (۱۲۳۷)۔ و بر دروازہ شرقی مسجد شریف نوشتہ: سنہ ۱۰۲۵۔ افضل الذکر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ۔ در عہد ابوالمظفر صاحب قران ثانی شاہ جہان بادشاہ رغازی اتمام یافت۔ بنانی بیت اللہ ثانی فدوی با اخلاص مزید خاص الخاص قدم الخدمت وزیر خان۔ هو الجامع: این خانہ کہ هست چون فلک مظهر فیض دارد چون حریم کعبہ سر در سر فیض بر چہرہ اہل قبلہ این در براد تا حشر کشادہ باد همچون درون فیض

1- اشتباہاً ہلاک خور نوشتہ شدہ۔

تاریخ و سال تاریخ بنای مسجد عالی مقام

از خرد جنتم بگفتا سجده گاہ اہل فضل
 بنائے عالیہ شہرہ و سال ۱۰۶۲ ہجری

**تاریخ این بنای چو پرسیدم از خرد
 گفتا بگو کہ بانی مسجد وزیر خان**

رباعی: درین محلہ میں بانی مسجد عالی مقام ذوالفقار علی خان بانی
 رباعی: درین محلہ میں بانی مسجد عالی مقام ذوالفقار علی خان بانی

دھقان درود بچش ای نیک سرشت

در مزرعہ جہان ہر آن چیز کہ کشت

در باب عمل بنای خیری بگذار

کاخ ہمہ را رہست زین در بہ بہشت

جنت آشیان خلد مکان بکہاری خان خلف طرہ باز خان

محمد شاہی امیر کبیر در حضور نواب معین الملک خلف الصدق وزیر

قمر الدین خان در سنہ ۱۰۶۲ ہجری در چار سوی بازار مسجد قدری

فراخ بگنبد طلائی و حیوض کدہ در زده و دکانین ہر سہ طرف غربی و شمالی و

جنوبی پائین مسجد مذکور تعمیر کنانیدہ وقف نمودہ و فراخ کرایہ دکانین

مذکور بدر وجہ خدام مسجد خطیب و امام و امثولی و مدرس و موذن و

چرخیان و جاروب کشن و کاوخ انداز و تیل و چراغ مقرر ساختہ و تا ایضاً

سنہ ۱۰۶۲ [برگ ۳ ب] این فیض جاریست و سوای این مسجد پختہ یکی

مسقف و ثانی گنبد دار سفید در چار سوی بازار متصل کوتوالی حیوثرہ

نور محمد سراج قوم کلان المشہور نور ایمان والا وقف نمودہ و در مشہور

بیرونی بسیار عمارات مساجد پختہ مثل مسجد وزیر خان تیار بودند و امام

سپہا را چہ مسار کنانیدہ بالفعل مسجد عید گاہ و مسجد دانی انگہ

شکستہ احوال برپا اند بر آن ہر دو مسجد بارود موکاری نبود دیگر
 مقبرہ انار کلی کبیر بادشاہ عمارتی بلند و عالی شان بنا نمودہ

وابستگان و نظورا صاحب^۱ در آنجا استکانت و ورزیده شکست و ریخت
از سر نو نموده رونق افزود۔ و دیگر عمارات عالیشان و باغ و فواره ها
در جوار گنبد مذکور بتفاوت دوپله بندوق از آن باغ و عمارت عالیشان
خوش قطع و منقش و پاکیزه۔ و دیگر مقبره صبیہ الاردم^۲ صاحب فراسیس
تیار کنائیدہ۔ و متصل باغ خانقاہ سید موج دریا بخاری بگنبد بلند۔
و متصل خانقاہ مسجد پختہ گنبد دار عالیشان۔ و خوابگاہ حضرت
سید چراغ شاہ اولاد حضرت محبوب سبحانی کہ حال در سلطان پور
دوآبہ بست جالندھر اولاد ایشان می باشد هست۔ و سوائی این
روضہ منورہ پختہ گنبد دار حضرت شاہ ابوالمعالی قدس سرہ و بفاصلہ
یک کروہ بگوشہ شرقی و جنوبی لاہور خانقاہ حضرت پاکدامن بی بیان
آل حضرت رسالت پناہ علیہ السلام۔ و متصل آن نور محمد مسطور
مسجد عالی بنا کنائیدہ۔ و بفاصلہ یک کروہ جنوبی از آن خانقاہ حضرت
میانمیر صاحب مرشد دارا شکوہ بنا کردہ حضرت عالم گیر
از سنگ مرمر خوب پاکیزہ موسس است۔ و متصل آن خانقاہ بیگم
شاہ جہان بس عمدہ و تالاب فراخ طولاً و عرضاً دو صد گز و چار دینواری
پختہ است۔ و درین زمان سنہ ۱۲۳۶ ہجری ابی طویلہ^۳ صاحب و قرط^۳
صاحب فراسیسان شرقی لاہور بفاصلہ دو کروہ متصل عید گاہ کوتھی های
عمدہ و پختہ منقش زیباور با احاطہ فراخ مع باغها بنا کنائیدہ۔ و متصل
آن مقبرہ گنبد دار بسیار کلان و بلند انداز وزیر ابوالحسن خان جہانگیری
بس عمدہ از سنگ مرمر و غیرہ تیار بود۔ اکثر سنگ آن

1. M. Ventura, the Italian officer of the Sikh government, who converted the tomb of Anarkali into a private residence (Latif, Lahore, 187).

2. M. Allard, the French officer, in the service of Ranjit Singh built the tomb of his deceased daughter Marie Charlotte (Latif, Lahore, 196).

3. Monsieur Court (who had received his training at the Polytechnic Institution at Paris, and was at one time Aide-de-Camp to Marshall Bessieres in Spain) and Monsieur Avitable were made generals in the Sikh army (Latif, Panjab, 427).

میردار [برگ ۳۶ الف] فتح سنگه اهل و الیه فرو کنانیده برده و باقی عمارت خشت های پخته برپا بود که آن را هم خشت کنان انداخته برده و متصل آن مقبره گنبد دارد از علی مردان خان بس عالیشان تیار و در آن نزدیکی مقبره کلان از حضرت ایشان اولاد شیخ بهاؤ الدین نقشبند و خوابگاه زکریا خان مشهور به خان بهادر عمده و پاکیزه مبنی است.

فصل [پنجم] در توضیف باغها

باغ در جواز لاهور فرح بخش و دلکشای فراوان هستند اما بمثابه باغ شالا مار که حضرت شاهجهان بتقلید باغ کشمیر احداث فرموده احدی نمی رسد - باغ مذکور بعد از رفع انتظام سلطنت چغتائیه اکثر بسبب انقلاب زمانه مسار شده بود - چنانچه سردار لهناسنگه فواره های باغ مذکور را کنانیده فروخته بودند - مهاراجه رنجیت سنگه خوابگاه هر سه طرف و محل میانه را که بالای درجه اول باغ مذکور است تیار کنانیده - قطار های فواره باغ بالا و وسط و پائین مع دیگر شکست و ریخت درست کنانیده - سوای این در وقت خرابی باغ باغبانان چاهی فراخ برای پرورش زراعت واقع باغ بالا متصل محل میانه احداث کرده بودند - باتصال چاه مذکور مهاراجه سرد خانه و بالایش چار دری و حوض فواره دار بنا کنانیده - و بر هر چهار گوشه باغ چهار برج چهاری دار واقع اند - تخمیناً سه صد ذرع مربع است - و فواره ها سوای حوض و خوابگاه بعدد هشتاد و هشت اند - و باغ ثانی که پائین از آن است یعنی وسط در دوری محل میانه که چادر لهردار از سنگ مرمر عمارت قدیمی نصب است - و متصل آن فواره و تحت دو گز دراز و یک گز پای بالا پهنای مع تکیه گاه از یک تخته سنگ مرمر تیار است - و حوض کلان و مقام چراغان و حوضی که آنرا ساون بهادون می نامند هم درین درجه واقع اند - و گز آن چمن های پخته از عمارت سابقه واقع - اگرچه سنگهان فواره های آنجا را شکستانده برده بودند اما مهاراجه مجدداً درست کنانیده - و بر حوض ساون

بهدون دو باران ادری [بر گیاه پ] از سنگ و مرمر تیار بودند. آن
 هر دو را مهراجه کنعانیده با مرت سر در رام باغ فرستاده و بجایش
 باره دری خشتی تیار کنانیده. باغ مذکور سه صد ذرعه طول و صد ذرعه
 عرض دارد. و در حوض کلان یک صد و شصت و چهار فواره اند.
 و باغ ثالث یعنی پائینه: در آن چهار نهر پخته فواره دار تیار بودند. چوک
 و خوابگاه شالی آنرا که منهدم شده بود مهراجه صاحب از سر نو بمرمتش
 اشتغال ورزید. دو دروازه کلان به گل کاری چینی دار از جانب
 شمال و جنوب باغ مذکور اندر لیاقت باغ مبنی است. و این باغ سیصد

ذرع مربع است. آب از چاه دوازده رخت ساخت قدیمی که بیرون دیوار
 قدیمی است می رسد. و هم از چاه متصل این باغها چهار باغچه
 علی مردان خان تیار کنانیده. حوض آنجا دو صد و پنجاه گز طول،
 همین موجب عرض. و برای اجرای فواره های چهار نهر و حوض های چار
 چوک باغ و چاه میانه که باغبانان ساخته اند می رسد. و آب بنا بر اجرای
 چادر و فواره های هر دو باغ پائین را از شاه نهر که علی مردان خان
 احداث کنانیده می رسد. و بسبب آمدن این نهر دیگر باغهای فراوان
 در جوار باغ شالا مار از امرا و شهزادگان ترتیب یافته. حال مهراجه
 و نجیب سنگه آن باغها را با مرای خویش بخشیده. هر یک امیر و
 فرزندان مهراجه مرمت شکست و ریخت صدها سال درست کنانیده باز
 بر رونق آورده. و در جوار لاهور که عمارت بیرونی و بعضی باغچه ها
 خراب و مسار گردیده مثل گلخن ها و گریوه ها از دست تعدی
 احمد شاه درانی و سنگهان پاستان شده بودند امرای مهراجه
 حسب الحکم آن گریوه های عمارت افتاده قدیمه را هموار کنانیده باغها
 و بوستانها و نشیمن گاه تعمیر کنانیده. و همچنین مهراجه بمقابل قلعه
 بادشاهی تا سرحد بند اورنگزیبی چند جا باغها و نشیمن های
 عالی مرتب کنانیده. بدینصورت گرد و نواح شهر را رونق افزود. و مرمت
 شکست و ریخت باغ عبدالرحیم خان که بر بند مذکور مابین شرقی و
 شالی متصل لاهور است اول حسب الحکم مهراجه سردار فتح سنگه

[برگ ۳ الف] آلهو والیه کرده، بود - من بعد گریختن سردار، موصوف
 بسمت ملک محفوظه شرق زولیه در یای ستیج خود، مهراجه مله باغ - مذکور
 را به و نورا صاحب بهادر بخشیده - اگرچه دار باغ مسطور عمارت سابقه
 بطور دستور بود اما صاحب بهادر عمارت سابقه را مرمت کنانیده دیگر
 عمارت عالی برای خود بنا نموده - زو بروی محل میانه و باغ اندرون حوض
 فراخ و نهر و قطارهای فواره بتقلید باغ شمالا مار در آن نصب کنانیده -
 قلعه عالم پناه لاهور

ساخته جای که بسبب کهن سالگی افسرده شده بود - مهراجه بعضی مکان
 از سرنو عمارت و اکثر را مرمت فرموده - آثار فصیل سابقه که لائق
 گردش توپ نبود از جانب اندرون باندازه سه گز آثار دیگر بفصیل مذکور
 تعمیر چسپانیده فصیل لائق گردش توپ کنانیده - اگرچه مردمان که
 مکانها متصل قلعه داشتند تکلیف بسیار رسید اما قلعه بسیار مضبوط و مستحکم
 گردیده - سوای آن از جانب بیرون خندق فراخ و عمیق گچ کاری و بر لب
 اندرون او سینه پناه و اندرون خندق بروجهای جنگی در ابتداء به ده آنه
 مزدوری فی ذرع طیار کنانیده بود - چون چونه دران عمارت بقدر یک خشت
 را بقدر دو سه خشت تجویز کرده بود اجاره دازان کم خرج کرده بود لهذا
 عمارت چندان پختگی نداشت - از اکثر جاها فرو افتاده بعد ملاحظه این
 حالت باز مهراجه با اجاره مبلغ یک روپیه فی ذرع برای عمارت افتاده و دیگر
 مجدده مقرر فرموده که از عمارت سابقه پخته و بز جسته گردد - اما بموجب
 پختگی عمارت قدیمه بادشاهان بعشر عیشین نمی رسد - و سوای این مقابل
 بر دروازه قدیمه دروازه های عالی و دمدمه لائق ایستادگی دو ضرب توپ و
 مابین فاصله هر دروازه دمدمه و بر هر چهار گوشه شهر دمدمه ها و بمقابل
 قلعه شاهی دو دیوار کمر کوتاه و پائین آن توپخانه مظهر علی کمیدان
 و همچنین روبروی هر دو کمر کوتاه مذکور دو دمدمه عالیشان لائق
 گردش سه ضرب توپ و روبروی مستی دروازه اندرون کمر کوتاه متصل
 قلعه بادشاهی چهاونی توپخانه اسپنی و بیرون آن پلاتن بخیمان و اندرون
 یکی دروازه تا دروازه حضرتی که مکان بارگاه او دولتخانه نواب خان بهادر

بود چهاونی پلاتن و توپخانه و زو بروی دروازه شرقی قلعه شاهي مابین گوشه غربی جنوبی قلعه مذکور چهاونی توپخانه سلطان محمود و ثانی توپخانه میر امام شاه کرنیل که حال حواله میگه سنگه کا کر است - پس پشت مسجد بادشاهی تا دیوار قلعه شهر پناه چهاونی توپخانه شیخ الهی بخش و اندرون دروازه تنگسالی برابر مکانهای فقیر عزیز الدین جیو چهاونی پلاتن متعینه کرنیل امیر سنگه مان و بیرون بهاتی دروازه چهاونی توپخانه امیر اتونی و متصل انارکی چهاونی پلاتن صاحبان فراسیس و در باغ وزیر خان مرحوم چهاونی توپخانه تابع الهی بخش کمیدان تعمیر کنانیده رونق بخش آبادی شهر گردیده - و متصل عیدگاه چهاونی پلاتن متعینه ای طویل صاحب بهادر و قرط صاحب بهادر و در بیگم پوره چهاونی پلاتن کرنیل گلاب سنگه پوهو ونديه تعمیر فرموده - چنانچه در ابتدای وقت تسخیر شهر لاهور مهاراجه بهادر از نواح قلعه بعضی خانه و بعضی گریوه که بافتادگی عمارت اهل شهر شده بودند مسبار و هموار کنانیده گرد قلعه شاهي تا مسجد جامع خندق احداث کنانیده - و بر لب اندرونی آن کمر کوته بنا کنانیده اما حال کمر کوته و خندق خراب است - و زمین که از گردا گرد صد صد قدم بل زیاد صاف بود بر همگی تعمیر حویلی های راجه دهیان سنگه و بازار و مندی و فرو کشی همزم های مطلوبه عمارت و فیله خانه معمور و آباد شده - و چون توپخانه ها و پلاتن از شهر کوچ میکنند چهاونی و توپخانه خراب میاند و آبادی شهر و رونق بجای کمی میگرفت - و در گوشه غربی و شمالی لاهور مقبره حضرت جهانگیر بادشاه آن روی دریای راوی متصل شاه دره مبنی است - و دیوار باغ مقبره مذکوره سیصد و بست قدم از چهار طرف است و چبوتره از چهار طرف پنجاه و هفت قدم - و در میان آن عمارت [برگ ۳۸ الف] مقبره از چهار طرف سی و شش قدم و درها از هر طرف یازده - اندرون محل دیگر..... دره دره میانه از چار سو فراخ و از هر جانب راه بجزره اندرون که مرقد گاه است می رود - اما بدر حجره سمت مشرقی و جنوبی و شمالی پنجره

از سنگ مرمر نصب کرده اند و غرب رویه دروازه طاق قفل دار -
 و حجره مرقد گاه و مرقد از غلاف سنگ مرمر تیار است - و در آن از
 سنگ عقیق و غیره سنگهای عمده گل و ازهار تراشیده تعبیه کرده رشک
 افزای ارم برین نموده اند - و بر مرقد نود و نه نام به نهایت خوش خطی
 از سنگ سیاه در سنگ مرمر نشانده اند - تعریفش در احاطه قلم نیاید ،
 تعلق بدیدن دارد - و بر هر چهار گوشه عمارت مذکور چهار مینار سه منزله
 و تا کس چهار منزل و از چبوتره پائین پنج منزل و چبوتره پائین تا نوک
 کس سی و دو گز تخمینا بلند و پانزده قدم هر مینار دوره دارد - زینه
 چبوتره محل میانه از هر طرف دو دو زینه تا سقف از چهار طرف بست و چار
 اند و زینه هر مینار پنجاه و شش و سه سه روشنندان - و منزل اول مینارها
 از سقف چار چار زینه پایه بلند است - و از سنگ سیاه و زرد سنگ تراشان
 لهریه ها تراشیده مینارها را غلاف کرده اند - و بالای آن چهرتری از
 رخت چینی اوستادان نقاشی کرده بالای کس به ملمع طلای کشیده ، و
 پائین هر مینار سقف - و در وسط آن چبوتره بسته بر آن نیز تعوید بمثابه
 تعوید پائین از سنگ مرمر درست نموده داشته بودند - بهادر شاه فرزند
 اورنگ زیب آن تعوید را دور کرده آنقدر سقف را برابر تعوید کندانیده
 بخمال اینکه مرقد پائین از بارش بازان رحمت بی نصیب نمی ماند - و بر
 صدر و بالای سقف فرش از سنگ های ابری و مرمر و موسی نصب کرده -
 و هر چهار طرف سقف مذکور و گردونه های زینه پایه ها و هر سه منزل
 مینار تکیه های جالیدار پاکیزه و عمده تعبیه یافته بودند - بهاراجه آنها را
 کندانیده بیاران دری مابین سرا که در میان قلعه و مسجد جامع واقع
 است [برگ ۳۸ ب] تعمیر کنانیده گردا گرد آن چسپانیده و قائم
 نموده - و بهر چهار طرف عمارت محل میانه غرافهای پخته و چار حوض و سه
 نشست گاه و غرب رویه دروازه عالیشان و بیرون دیوار باغ بشرقی شمالی
 جنوبی دو دو دهنه چاه هر یک چهار چرخه و بر هر چهار گوشه چهار برج
 چهرتری دار و دروازه کلان را غلاف از سنگ سرخ و در آن سنگ مرمر
 بطریق گل کاری تعبیه یافته - و مقابل آن بمفاصله یک صد و بیست و هفت
 قدم همین مسجد در سرای مینی و هر دو دیوار سرای شمالی جنوبی یکصد و

بیست و هفت قدم است - و غربی شرقی دیوار یک صد و چهل قدم است -
 اینجاه حجره سمت شرقی و همین قدر غربی و سنی و شش حجره در دیوار
 شمالی و اینقدر بدیوار جنوبی است - اوایل پس از شرابی مقبره آصف خان
 ابوالحسن چهل گزی است - در حوالی لاهور مثل آن مقبره گنبد دار
 عالیشان نیست - استادان چنان صنعت ها در نصب کردن سنگ مرمر
 بالا و اندرون گنبد بکار برده بودند که در تحریر راست نمی آید ، اما مهراجه
 کندهار بر عمارت باران دری حضوری باغ که در میان قلعه بادشاهی
 پائین مسجد عالی تعمیر شده است خرج کرده - و متصل آن مقبره
 نور جهان بیگم است - استادان بنا نهاده بودند اما بکمالیت نرسیده
 و هر قدر که تیار شده بود همون قدر ماند - مهراجه سنگ آن هم کندهار
 بود مهراجه شد - و متصل آن باغ دلکشا و باغ بیگم بوقت سلطنت
 چغتایه بودند و از سردرختی و گلبن های گوناگون و عمارت عالیشان
 تعمیر بود اما تمام و کمال خراب و ویران شده - مهراجه بر آثار عمارت
 قدیمی عمارت نو عالیشان از خشت و چونه احداث نموده و هر قدر عمارت
 بادشاهان در قلعه بادشاهی و بیرون شهر بحسن و خوبی بنایافته بودند
 عمارت بیرونی از دست سنگهان بالکل خراب و مهراجه شده - و عمارت واقع
 قلعه شاهی آنچه حرم سرای اکبر بادشاه [برگ ۳۹ الف] بود همگی و
 تمامی مهراجه شده مگر عمارت تخت گاه قائم است - و خوابگاه کلان و خرد و
 مشن برج از عمارت قدیمه برپاست و دیگر اکثر عمارت حرم سراها و غیره
 مهراجه شده - مهراجه مرمت شکست و ریخت تخت گاه کنانیده و نقاشی عمده و
 تصویرات پاکیزه بر آن زیب تحریر فرموده - و همچنین مشن برج را رشک
 باغ ارم ساخته دیگر مرمت دیواریها و طویله و غیره بسیار نموده - والله اعلم
 بعد مهراجه مثلش از مکن بطون بفعل شهود در آید یا نیاید -

فصل [ششم] در آغاز بنای امرت سر و گویند گره

سابقه گورو رامداس بوقت استیانت مکان گویند وال شخصی خبر
 رسانید که فیما بین سلطان و نکر یک کولاچه است - دو زاغ

سینه بافسرده و کله و بازو شکسته از طرفی بر کولاچه رسید، و در کولاچه
 خود را افکندند. چون از کولاچه برآمدند سفید براق و اجوان و تیز پرواز
 شدند و در یک چشم زدن از نظر غائب گردیدند. گورو مشار الیه بمجرد
 سبوح و سموع این رویداد بطرف کولاچه مع سهنی سوار گردیده بمنزل مقصود
 رسیدند و برای بود و باش خود ازدیاد کولاچه تجویز کردند. و قیاس نمودند
 که آن دوزاخ در اصل دیوتا یا ملائکه الهی خواهند بود. برای اظهار و
 اشتهار این کولاچه چنین بعمل آوردند که رخت اقامت درینجا باید نهاد.
 بناء علیه در آنجا قدری عمارت بنا کنانیده استقامت خود در آنجا فرمودند.
 و برای ترقی کولاچه از روی ریاضت و تیمنا باحتیاط باحداث آن بدست
 مبارک اشتغال ورزیدند. و برای آبادی آن مکان عظیم الشان مردم را صلاح
 دادند و دعوت نمودند. چونکه آبادی مکان امرت سر در علم ازل باین
 درجه رسیدنی بود مردم از اطراف و جوانب در آنجا رسیده طریقه بود و باش
 و تعمیر مکانات در پیش گرفتند. و خلایق بتائید سہوی بارادہ الهی
 به نذر و نیاز بخدمت گورو معزی الیه روی بارجاع آوردند. در معدودۃ الایام
 بر کبیری و دیوتگی مشهور و معروف گردیده صاحب ثروت شده خدمت
 [بزرگ ۳۹ ب] فقراوان و سادہان. آغاز کرده و شیوہ ورزیدن بکار برد.
 و معتقدان گورو معزی الیه دربارگاہ بادشاہ جلال الدین اکبر بادشاہ غازی
 اظهار احوال گوروی موصوف کردند. چونکہ بادشاہ بفقراے هر گروہ الفت
 کمال داشتند بنا بران حکم داد کہ پانصد بیگمہ زمین از مواضع اطراف
 تالاب مذکور گرفته بگورو مشار الیه چک بسته دهند. ماموران همچنین
 بعمل آوردند. بجهت معموریش مخلوقات از هر طرف آمدن گرفت و نام
 مکان چک گورو مشهور شد. چون گورو ارجن داس بعد وفات
 گوروی معزاً الیه مسند نشین گردید آثار بزرگی و بزرگ نوازی و خدمت
 فقراے گوروی مشار الیه بر صفحہ روزگار اظہر من الشمس والایض
 من الامس بود. مردان و زنان زیادہ از پدر بزرگوار بخدمت ایشان ارجاع
 ورزیدند. بمحصل مایہ دنیوی اساس تالاب مذکور در عہد جہانگیر
 بادشاہ بر انہام و مابین چبوترہ پختہ بستہ و عمارت حجرہ گنبد دار برہا کرد.

و راه آمد و رفت بطریق جسر از غرب رویه تعمیر کنانیده مکان عبادت خود
مقرر فرمود - و آبادی روز بروز مزید گردید - چون گورو مشار الیه بصورتی
که مفصل ذکر خواهد شد ودیعت حیات بمالک اجل سپرد و گورو
هر گوبند سنگه بود و باش رحیله که حال گوبند پور مشهور است
اختیار فرمود ، من بعد آن کیفیت مالتفق ترک آن مکان کرده در کیرت پور
استقامت پوشیدگی فرمود - آبادی این مکان از پا در افتاد و چندی فقیران که
باسم اکالی مشهور اند اقامت داشتند - معتقدان گورو های مذکور در آنجا
رسیده چیزی خدمت می نمودند - و کدام کدام دکان نمک تیل و الا در آنجا
می ماند - چندی بدین طور بگذشت - تا پنج پشت از اولاد گوروهای مسطور
باز احدی در آنجا تشریف نیاورده و استقامت نورزیده - چون به پنجم
پشت گورو گوبند سنگه مذهب سنگهان اختراع فرمودند [برگ . م الف]
و بعضی ها از قوم هندو که کشاورز بودند اقتدای مذهب مذکور کردند -
این مجاوران امرت سر و غیره معتقدان پهل از گورو معز الیه گرفته
سکه گردیدند - تا بمقدور طریقه جان نثاری و شرائط خدمتگذاری و حق
سیوکی بجا آوردند - بعده در ملک پنجاب و امرتسر چندان غلو و وقور
گروه سنگهان نمود - وقتیکه گورو گوبند سنگه از اند پور ما که پور و ال
روپوشن شده بسمت مکت سر متوجه گردید ، و از جابجا سنگهان او
سیوکان را طلبداشت همگی و تمامی سی و پنج تن بگفته گورو فراهم
شده بودند - در زمانیکه گورو بنده موافق تلقین گورو گوبند سنگه
در سلطنت فرخ سیر بادشاه بر باولی سرهند و پنجاب یورش آورد
و ملک از افواج ها خالی بود از غارت هر مکان همراهیان مشارا الیه
را دولت و ملبوسات و زیور و سلاح بهم رسیدند - کشاورزان پنجاب
از وقوع این معنی رشک بی شمار خورده پهل از اکال بنگه و بعضی ها از
گورو بنده گرفته بقزاقی و ترکتازی پرداختند - درینوقت مکان امرت سر
محل استقامت سنگهان قزاق گردید و از اطراف و جوانب مال و اموال
بقزاقی آورده در اینجا نشسته میخوردند - چون لشکر اهل اسلام در اینجا

می رسید زمینی گریختند - بجبالهان و مواضع هل متواری می شدند - چون سنگهان محاصره بجندیاله گوز و والا نمودند احمد شاه بتائید گوز و در رسید - و سنگهان گریخته شرق روی دریای شتلیج در مکان متصل رای پور گوجر وال استقرار ورزیدند - و احمد شاه بی خبر در آنجا شبخون زده قتل هزارها سنگهان که درین وقت آن قتل را گهلو گهارا میگویند نموده وارد امرت سر شد - بطریق آزردهگی مزاج حکم داد که تمام تالاب و مکان هرمندل را از یخ و بنیاد مسار نمودند - باز مراجعت بولایت کابل ساخت - درینصورت آنچه آبادی امرت سر بود بی رونقی پذیرفت - چون احمد شاه ادعی اجل را لیک گفت [برگ . م . ب] سنگهان آن زمان که هری سنگه و چندا سنگه و گندا سنگه و چرنت سنگه و دیوی سنگه و دیوان سنگه و تارا سنگه و کمر سنگه بهنگی و جسا سنگه رام گرهیه و لهنا سنگه و گوجر سنگه و جسا سنگه اهلو والیه و بگهیل سنگه چبالیه و ناگهه سنگه اهلو والیه و کپور سنگه فیض الله پوریه و تارا سنگه چین پوریه و ستانول سنگه سوربن و تارا سنگه غیبه و حقیقت سنگه و جی سنگه گنیه و غیره سنگهان خوشدل شده تالاب و هرمندل که تمام مسار و خراب شده بود زیاده تر از سابق فراخ و طول و عرض یکصد و هشتاد ذرع مربع و عرض و طول خانه میانه یعنی هرمندل نه ذرع و یازده گز از هر چهار طرف بیرون و پهنای جسر بیست گز و طول نود ذرع تخمیناً واقع است و هریک سرداران مذکور الذکر کتره ها و بنگه ها بنام خود طیار کنانیده - بخواست ایزد متعال در عرصه اندک رونق آبادیش از حد زیاده گردید - و از روزیکه مهاراجه صاحب در قبضه و تصرف خود آورده بجای که قلعه سردار گوجر سنگه بنا یافته بود مهاراجه آن قلعه را مساز نموده از سر نو قلعه گویند گره اول خام احداث فرمود - چون آن عمارت را قیام ملاحظه نکرد اندرون و بیرون غلاف خشت های بخته مع چونه بر نهاد و هشت عدد برج

لایق گردش دو دو ضرب توپ و مابین قلعه یک دمدمه عالیشان بلند تر از
 قلعه و بروج، بفرآخی، در خور ایستادگی توپ کلان بود. گرد قلعه مذکور
 کمر کوته خام و گرد آن خندق پخته و بر کنار خندق نیز برجهای
 جنگی و غربی و شرقی دو دروازه عالی، اما دروازه شرق بس عالیشان و بران
 عمارت از چوب و بران نقاشی و کس بلمع طلائی و بیرون آن دیودهی و
 هور کوت و بیرون آن دمدمه کلان و همچنین بر دیودهی غربی عمارت
 و دمدمه اما بموافق دروازه شرقی نیست احداث کشانیده [برگ ۱۴ الف]
 بمشابه سد سکندری گردانید. و علاوه بر آن توپها باین صورت قایم فرموده
 بر دمدمه کلان که اندرون قلعه تیار است پنج ضرب توپ بر آن قایم کرده،
 و جمعدار گوله اندازان این هر پنج ضرب الهی بخش و فاضل بیگ
 و احمد بیگ و بر دمدمه دروازه شرقی رویه بیرون قلعه خندق که
 منفذ هر دو یک است چهار ضرب و جمعدار گوله اندازان سهند رام سنگه
 و سوپها سنگه و شهادت ایگ بر دمدمه غربی نیز سه ضرب جمعدار
 لهرنا سنگه و بشن داس، و ثلاث بر برج شمالی یک ضرب جمعدار
 پیر بخش و بر برج گوشه غربی یک ضرب جمعدار نور محمد و بر دیودهی
 غربی یک ضرب جمعدار واصل بیگ و بر برج غربی رویه یک ضرب جمعدار
 واصل بیگ و سکندر خان افغان و بر برج میانه غرب رویه یک
 ضرب جمعدار سلطان محمود و بر برج گوشه جنوبی یک ضرب جمعدار
 سلطان بخش قانون گوی ساکن، قصبه کلان نور و همچنین بر دو برج
 دو ضرب جمعدار رجب علی و فخر الدین زکی زنی ساکن اندرون قلعه
 لیس و تیار بر تخت ها سوار چارده ضرب و یک هزاره و سی نفر مع گوله
 اندازان و سپاه و توشه خانه و معمار و مزدور و فقیر امام الدین جیو و تهلیه
 ها در قلعه ها می بودند بدین تفصیل:

متعینه جمعدار گندا سنگه (۱۰۰) نفر - جمعدار زین سنگه
 (۱۰۰) نفر - دیا رام دیودهی و واله (۲۰) نفر - جمعدار
 ویر سنگه (۱۰۰) نفر - سوپها سنگه (۱۰۰) نفر - حکم سنگه

(۳۰۰) نفر - کمندان اگنگا سنگه (۲۲۰) نفر - صورت سنگه
 جمعدار (۲۰۵) نفر - جمعدار خدا بخش (۳۰) نفر - گوله
 انداز جمعدار مذکور (۱۰۰) نفر - آدمان متعینه فقیر جیو
 (۳۰۰) نفر - آدمان مصر بیل برام توشه، خانه (۲۰) نفر -
 آدمان لچواهر سنگه بستی (۳۰) نفر - مزدور معمار (۳۰) نفر -
 اسپان لگاھی و افز و گاهی کم - سائیسان همچنین (۱۳۰) نفر -

و تالاب هر مندل را از طلا کاری و گچ کاری زیاده تر زینت داده و
 آبادی شهر [بزرگ] [ب] زیاده از سابق رونق پذیرفته و در سنه ۱۸۲۹
 گردنر گرز شهر دیوار از گل سهاراجه رنجیت سنگه بهادر زیاده با آبادی
 سابقه احداث کنانیده - تفصیل - تعداد ۱۲ دروازه های امرتسر
 باین طور است:

- ۱ - دروازه لاهوری - ۲ - دروازه خزانه مشهور کشمیری -
- ۳ - دیودهی حکیم - ۴ - دروازه کلوانی - ۵ - دیودهی
- رنگهر انگلیان - ۶ - دروازه رام گهریان - ۷ - دروازه
- آلهو والیان - ۸ - دروازه دو برجی - ۹ - کلان دیودهی
- دروازه - ۱۰ - دروازه رام یاغ - ۱۱ - دیودهی شاهزاده -
- ۱۲ - دروازه لوه گره -

۹ - بر دروازه هفتصد سپاهی معین می ماندند و مواجب از سرکار در کلان
 افشتری دیسنا سنگه و دروازه لاهوری و لوه گره در تحویل کوتوال
 شهر لیک صد و پنجاه نفر بر هر دو دروازه و نگاهبانی شهر - و یک درجه
 ماسوای دیو زده دروازه برای مدخل و بخرج کلان و فراخ یا نقد در که در قیل
 مع عاری و دو عرابه برابر بگذرند مقرر فرمودند - وقت بنای شهر انداختن
 در ابتدا هر یک سردار کتزه ها و دروازه ها بر اسم خود نهاده اند
 باین تفصیل:

کترہ حکیم : آمدن فروعی - کترہ نخرانہ انژدہ ہر سنگہ : آمدن
 فروعی - پزاوہ (۱۴۰۰) - آمدن کترہ لچتہ شو راجہ - صاحب :
 (۵۰۰) - کترہ سنت سنگہ گیانی : (۱۰۰) - کترہ بنگلہ
 بدن مزاری - کترہ و دیو نوور بدن - لوه گرہانہ نزد جمعدان صاحب -
 کترہ تیک سنگہ : نزد شاہزادہ - کترہ برجہا و معہ چاہان -
 کترہ گہنا (کنہیہ) : نزد جمعدان - کترہ : نزد مصر بیلی رام -
 ہاتھی دروازہ : آمدنی نزد بیلی رام - کترہ کنہیان نوور بدن -
 کترہ شیر سنگہ : (۴۰۰۰) - کترہ بہنگیان : نزد سردار دل سنگہ -
 کترہ چیل سنگہ : ہزاری - کترہ مہان سنگہ : نزد راجہ -
 کترہ رنجیت سنگہ : نزد راجہ - رادیو دھی کرمون : ادوا ہزاری -
 دروازہ جھیوریان - کترہ آلہو والیان : (۵۰۰) - کترہ اباولی
 آسا سنگہ حویلی سوکھدیال - کترہ سدا کور - اکایرہ
 پریم داس - درشنی دروازہ - دروازہ مغلان - کترہ فیض اللہ
 پوریان - کترہ ہرسا سنگہ - گورو کا بازار - چوک پانسیان -
 کترہ لہنا سنگہ - کترہ سوہن سنگہ - میدانی دروازہ -
 کترہ بہنگی - مندی آہن فروشان - کترہ چرت سنگہ -
 تالاب شوندا - مندی نمک - مندی منجیشہ - مندی گندم
 کلوی - کترہ متہ سنگہ - کترہ نہال سنگہ - کترہ دل سنگہ -
 در کترہ شکری چاہی : کہ ناس سیان - کترہ وستی رام -
 [برگ ۴۲ الف] کترہ کشمیری : بہوچہ ساز - چوک ناتہا سنگہ -
 کترہ رام گرہیان : کہ حصہ چہارم حصہ دارد - نمک مندی -
 قلعہ بہنگیان - کترہ چکی والا : متصل نمک مندی - کترہ
 کھربا سنگہ - بازار توکری - کترہ بہنگیان - کترہ کرم سنگہ -
 کوتھی فرنگی کترہ آلہو والیان - کوتھی فرنگی بیرون -

گورو کی محل - کترہ جوالا سنگھ - کترہ ہمت سنگھ -

کترہ گندا سنگھ - [ب] کترہ گندا سنگھ - کترہ گندا سنگھ -

تفصیل معبد گاہ معروف دربار صاحب یعنی تمامی بونگا ہا در لغت

فارسی دیوانخانہ:

بونگا اکال - بونگا گرنتھان والہ - بونگا مہا سنگھ -

بونگا سرودیان - شہید گنج - بونگا نگین - بونگا دیپ سنگھ -

بونگا پردھان سنگھ - بونگا گہریالی - چہندا بونگا -

بونگا سنت سنگھ گیانی - بونگا جیو سنگھ - بونگا مان سنگھ -

بونگا سیالکوٹیان - بونگا گوندلانوالہ - بونگا مچھی والا -

بونگا میان سنگھ - بونگا مہا سنگھ - بونگا لادوا والہ -

بونگا سیندانوالیان - بونگا گلاب سنگھ - بونگا مہر سنگھ -

بونگا چندانوالیان - بونگا دوابے والیان - بونگا شیر سنگھ -

بونگا دلی والیان - بونگا سودھیان - بونگا املوی -

بونگا سندوک - بونگا پریتم داس - بونگا رام گرھیان -

بونگا ندالی سنگھان - بونگا اکرتار پوریان - بونگا وستی رام -

بونگا پہنچی والیان - بونگا صاحب سنگھ - بونگا عطر سنگھ -

بونگا بہائی ہرنام - بونگا شہید - بونگا فجا سنگھ -

بونگا حکما سنگھ - بونگا بہنگیان - بونگا ترن تارن -

بونگا ناسان - بونگا ناہر سنگھ بوندیالہ -

تو عرض دیوار شہر پناہ ہژدہ دست ہر یک دست دو بالشت و ارتفاع

ہشت گز دور پنجہزار و سیصد و دوازده ذرع محیط است و متصل

ہر دروازہ زمین و یسار دو برج و سوای آن سی و نہ برج دیگر ہر یک

باحاطہ بست بست قدم و گرد آن علی هذا القیاس کمر کوتہ - بست و بلند

بجدیکہ ارتفاع او از جانب بیرون چار گز و از اندرون فصیل یک ذرع

و سینه پناه لایق سر پوشیدگی سپاهی - و برای محافظت صدامه رغنیم و پیش
هر دروازه بیرون از کمر کوت [برگ ۴۲ ب] دمدیه های لایق استیادگی
چار چار ضرب توپ با اندازه ده گز چار بالشته مع سینه پناه بدوره شصت قدم
احداث فرموده - چون گل آن جای در پیش بارش باران هیچ جرأت
قائمی ندارد لهذا اول تدبیر که گل از گل برای دیوار مذکور فرموده بود
چون آن نیز تا سال دیگر حفاظت کردن دیوار نتوانست ناگزیر بموجب
بیرون آن به تعمیر غلاف خشت پخته با آثار یک گز حکم داده - چنانچه
دیوذهی ها تمام بعمارت پخته تعمیر یافته و برج های شین و ایستار دروازه ها
تا سنه ۱۸۸۹ اکثر با تمام رسیده و آغاز غلاف دیوار مابین بر وجه آن نیز
چون خرج کثیر است از سبب عدم هم از سی همیشه سوختنی و غیره استباب
بر پخت خشت های مطلوبه عارت مذکور که بهم میرسد لهذا تعمیر غلاف
دیوارهای شهر پناه مذکور بسهولت می شد - پیش هر دروازه
بنای دیوذهی های دل کش و خوش و گچ کاری گردیده و حال زینا
بر رخ شهر امرت ستر نهاده الغرض مثل امرت سر در ستر زمین پنجاب
بفراخی و رونق و آبادی شهری نیست بکنه از آن هر جنس چیز مطلوبه با اندازه
هزارها بدست آید - بناء علیه تجار هر آید در آنجا موجود و استکانت گزین
درباره رونق بیویار شاهجهان آباد بدو نیر ستر و مابین غرب و شمال
سپاراجه باغ بتقلید باغ شالا مار واقع لاهور احداث کنانیده و مسمی به
رام باغ نموده ، اما از روی مراتب بلندی و پستی و فرشی پخته و دیگر
چندی به شالا مار مطابقت ندارد - فراخیش هشت صد قدم از چار
دور است و گردش چار دیواری پخته با آثار سه ذرع و بر هر چار گوشه برج
چهاریدار - و بالای از مری سامانی بنا بر استحصال ما محتاج و خیر گیری
شوهر را در سبد انداخته ملک ملک و شهر بشهر میگردیدم چون سعادت
رهبری کرد و بخت یاوری نمود بر تالابی رسیدم و سبد که مکان مسکنت و
آرام شوهرم بود از سر فرود آورده بر سر تالاب نهادم و خود بچاجت رفتم -
چون از حاجت فراغت یافته بر سر تالاب رسیدم شوهر خود را در سبد
نیافتم حیران و پریشان شده از شخصی نوجوان خوش شکل پرسیدم که

1- رگان می رود که از اینجا فصل راجع به بنای تارن آغاز میشود در قسمتی
ازین فصل افتاده است -

چنین کس را در آنجا گذاشته برای ضروریات رفته بودم کدام درنده او را برداشته برده یا آفتی و بلای او را تنها دانسته خورده - معلوم نیست آنکه چه شد که نشان او هم بنظر نمیآید - آن شخص تبسم کرده گفت که شوهر تو هان منم - استفسار کردم که در همین یک چشم زدن چنین شفای غیر مترصده چگونه عاید حال تو گردیده؟ گفت بقضای الهی نامتناهی بخیالم رسید که باین صورت عمر مستعار را تاکی در چنین رخ و عنا خواهی گذاشت - باید که درین کولاب غرق شوم - بنا بر آن خواستم که از سید برآیم چونکه پهلو به پهلو غلطیدم ناگهان بحرکت من سید هم بغلطید و من غلطان غلطان در همین تالاب افتادم - بمجرد تر شدن بدن بآب تالاب بالفعل تمام اعضایم و رنگم و قوتم بحال اصلی گرائید - از تالاب برآمده ادای شکر و سپاس بجناب ساسی بیهمال بجا آوردم - من نیز باستماع این معنی شکر آلف آلف و حمد اصناف اصناف بجناب شاقی قاضی الحاجات مودی ساختم و بحضور فیض گنجور بنا بر بیان این امر سترگ شتافتم تا بقیض آن چشمه حیوان خلایق مستفید شود - اگر مرضی مبارک اقتضا فرماید ما رهبر بوده حضور را بر آن تالاب میرسانیم - گورو ممدوح را بمجرد سَنوح توصیف تالاب شوق معاینه آن بخاطر شریف نهایت اقصی استیلا یافت - و همون ساعت مع مظهران مسافت پیمای بنسبت تالاب مذکور شدند - چون بر سر تالاب رسیدند بخاطر خطیر گورو موصوف اینخیال خطور کرد که این کولاب متبرک را از اطراف افزوده تعمیر زینه از هر چهار جانب کرده شود - بمجرد وقوع این خیال باحداث تالاب و تیاری خشتها پرداخت - چون آثار یک طرف بانجام رسید [برگ ۳۳ ب] بدرستی خشتها پرداخت - چون آثار یک طرف شد کاریگران تعمیر را طلب داشته آغاز بنا کنانید - هنوز زینه یک طرف بکمال نرسیده بود که مابین گورو و

کپتری قوم ساهی مقرب بادشاه جهانگیر بسبب عدم اقبال نسبت دخترش نزاع و مخاصمه واقع شد - القصة پیاس و غازی کپتری مذکور گوروی معز الیه گرفتار در سرکار ساهی حاضر شد - و در قید جان بحق تسلیم نمود - چنانچه ذکر مفصل این معنی در بیان احوال گوزو معز الیه نوشته خواهد شد - القصة آنچه خشتها برای تیاری تالاب گوروی موصوف تیار کنانیده بودند بحکم بادشاه کارکنان خشتها را از آنجا برداشته بتعمیر دیوار

سرای نور الدین خرج کردند - منتقم حقیقی که رب العالمین است بعد
 امضای دو صد و هفت سال همان خشت های مصروفه بر سرای مسطور
 باز برای تالاب مذکور معز الیه آورده تیار کنانیده بود - مهاراجه
 رنجیت سنگه در سنه ۱۲۲۶ هجری موافق سنه ۱۸۱۲ عیسوی به تعمیر
 زینه سه طرف دیگر تالاب مذکور توجه فرموده بکار کنان ارشاد شد که
 چنانچه بادشاه جهانگیر خشت ها تیار کرده برای تالاب گورو ارجن
 بنحو آن بادشاه را بنا بر تیاری سرای نور الدین از آنجا برداشته برده بودند
 همچنان شا هم سرای نور الدین را مسار کرده خشتها را بار نموده بر تالاب
 مذکور رسانید - حسب الحکم بعمل آمد فاعتبروا یا اولی الابصار - در
 بارگاه قادری نیاز حسب و نسب و مذهب امتیاز ندارد - صدق ارادت در آنجا
 بکار است - جبر از سلاطین روزگار بر احدی مرغوب نیست - بوقت زور
 زور آور هر چه کند می تواند اما از پاداش آن هرگز معفو نماند - چنانچه
 جهانگیر بادشاه خشت های مطلوبه تالاب ترن تارن از گورو ارجن بزور
 غصبیده بر تعمیر سرای نور الدین خرج کرد منتقم حقیقی بعد از دو صد
 سال تا که اراده اش بود خشتهای مذکور باز بجنس بر تالاب
 مذکور رسانید - القصبه مهاراجه بخشتهای [برگ ۴۴ الف] نو زینه های
 تالاب مسطور احداث کنانید و دیگر عبارات نیز در آنجا تعمیر یافتند -
 حال مثل آن تیرتهه و امرت سر دیگر تیرتهه در گروه سنگهان نیست -
 در تحت تالاب مذکور زمین چهل و دو بیگمه ، اما مربع نیست طول بگز
 شاه جهانی چهار صد ذرع و عرض سیصد گز دارد -

[فصل هشتم] در تشریح دیگر قصبه جات معموره پنجاب

قصبه بتاله هژده گروه از امرت سر شرق رویه قدری مایل شمال
 قصبه ایست دلکشا و قطعه ایست خوش آب و هوا - بانی این شهر
 رای رام دیو پتی زمیندار کپور تهله در قوم خود رئیس بود - و گویند
 که نوبتی بحکمت الهی درینجا نوعی طوفان آب جوش بر زد که از
 دریای ستلج تا دریای چناب تمام زمین آب نشین شد و عبارات و

قصبهات منهدم و بسیاری رذی حیات معدوم گردیدند - بعد رفع آب مدتی
 این سر زمین ویران ماند - و بعد چند مدت در بعض جا آبادی صورت گرفت -
 چون مغول بلخ و کابل در هر سال برین ملک ترکتازی می نمودند
 ازین جهت این ولایت خراب و ویران و عالم عالم زمین بی چراغ می ماندی
 و حاصلات زیر زمین مزروعات چندان نبودی - در عهد سلطان بهلول لودی
 که تاتار خان صوبه لاهور مقرر شد رای رامدیو بهتی به نه لکبه تنگه
 تمام پنجاب را از تاتار خان باجاره گرفت - و باتفاق که رو داد
 بشرف اسلام مشرف گشت که باعث پیش آمد او شد - و در سنه ۸۷۷ هجری
 مطابق سمت ۱۵۲۵ بکرما جیتی مشارالیه باجارت تاتار خان مذکور قصبه
 بتاله را آباد نمود - چون در زبان پنجاب بتاله را تبدیل میگویند بنا بر
 تبدیل یافتن قصبه مذکور از چند جا موسوم به وتاله گردید - و جنگل ها
 مقطوع ساخته در جوار قصبه مذکور مواضع آباد و معمور نمود رفته رفته
 بجای [برگ ۳۳ ب] رسید که حاصلش به گنج پرویز دم مساوات می زد -
 و دیگر نقلی است که بتالیه پسر زای رام دیو بهتی مذکور بود باسم پسرش
 وتاله مشهور و معروف گردیده - در بدایت حال آبادی این قصبه چندان نبود
 شیر خان خواجه شرای که در زمان اکبر شاه عامل این پرگنه بود
 عمارت دل نشین و تالابی قراخ و باغی مطبوع احداث نموده رونق
 افزای گردید - روز بروز آبادی شهر افزونی پذیرفته معموره دل فریب گشت
 بعده در عهد عالم گیر بادشاه مرزا محمد جان که خطاب وزیر خانی
 داشت در زمان بودن خود بر خدایت امینی پرگنه مذکور در سنه ۱۰۰۷ هجری
 جلوس بادشاه دکن کین بازار پخته ساخته و زبانکی رای و سجان سنگه
 قانون گوی و پسر ایشان منازل کاروان سرا و پوره تعمیر نموده - و نیز قاضی
 عبدالحق عمارات مسکنی و بازار و کاروان سرا و مسجد جامع و باغ احداث
 کرده باعث رونق و افزونی معموری شد - و گنگا دهر خلف هیرا نند
 چاه پخته بز چهره بازار همچو چاه ذقن محبوبان دلفریب جادو ادای بنا فرمود -
 و نیز چاهی زینه دار در سواد قصبه مذکور بر سر راه لاهور احداث نموده -

در حوالی شهر حدائق مطرا و ریاض فرحت افزای بسیار و بی شمار اند. اما امر سنگه قانونگوی باغی بتقلید باغ شمالا مار تیار کرده است و بلند مشتمل بر سه مراتب بغایت مطبوع ساخته و مرتبه بالا مشرف بر تالاب شمشیر خان است و از طراوت و نظارت راحت افزای نظارگیان و فرح بخش تماشاگران بود، اما بوقت آمد و رفت احمد شاه درانی بسبب تاخت و تازاجی قصبه مذکور روبه ویرانی نهاد. اگرچه جیسنگه گنبدیه و سنه اش سردارانی سدا کور به آبادی آن زیاده از حد توجه فرمودند اما بحالت اصلی نگرائید بل تابه تصنیف و چهارم باو نشد. از روزیکه در تصرف مهاراجه درآمد از آن قدر هم کمی پذیرفته. چون مهاراجه بوقت آمد و رفت دینا نگر که منزل گاه است شکست و ریخت تالاب شمشیر خان و صدر وسط [برگ هم الف] تالاب که محل مرقد است مرمت شائسته فرموده و در حوالی آن دریاغیچه حقایق و معارف آگاه حضرت میان صاحب احمد شاه نشیمن گاه برپا فرموده اند. و سوای این زیارت گاه بزرگان در آنجا بسیار مثل شاه شهاب الدین بخاری و شاه خراب شاه و اسماعیل و شاه نعمت الله و شیخ الله داد که هر یک در زمان خود مرتبه ولایت داشتند و دو نیم کروه از قصبه مذکور الذکر شرق بر رویه در موضع مسانی مزار متبر که شاه بدر الدین است و سلسله ایشان به پیران پیر حضرت غوث الثقلین، انوار ماه بدر حنین، آل جد الحسن والحسین، خواجه عالم کونین، محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر، جیلانی قدس سره العزیز می رسد. و چهار کروه از قوتاله دینیانی و آل تابع کلاننور، مزار مظهر انوار شاه شمس الدین درینائی است که از اصلان دژ گاه احداثت بودند و از خوارق عادات ایشان عجائب و غرایب انقلهای حیرت افزائی میکنند. از آنجمله آنکه در زمان حیات ایشان دینیانی بنام هندوان از خدمت و نزدیکان ایشان بود. نوبتی ایام غسل درینای پگتنگ در رسید. طائفه هندوان روانه شدند. دینیانی منته کور هم مبارک حضرت ایشان استدعای

رخسنت غسل گنگی نمود۔ آنحضرت؛ اقرئوہنذا روزیکہ مردمان برای غسل بر دریای مذکور جمع شوند ایشان روز معہود را یاد آید ہائید۔ چون آن روز در رسیدن دینیانی التماس نمود۔ فرمودند کہ چشم خود بپوش۔ چون او چشم بپوشید خود را بر کنار گنگ دید و با برادران و خویشان خود کہ پیشتر رفتہ بودند ملاقات کردہ باتفاق غسل نمود۔ و دیگر برادران کہ در آنجا بودند او را دیدہ متحیر شدند و پرسیدند کہ تو در اینجا چگونه رسیدی۔ بہ لیت و لعل بیان کردہ چشم خود بپوشید و چون وا کرد چہ می بیند کہ در حضور آن حضرت است۔ بمجرد دیدن این اعجاز حیران کار خویش گردید۔ [برگ ۵۴ ب] بعد از آنکہ برادرانش از سفر گنگا باز آمدند او را پیشتر در وطن خویش دیدند۔ گفتند کہ ہمہ ہا با دینیانی در سفر ہمراہ نہ بودیم۔ اما ہر ہمہ معاً غسل دریای گنگ کردہ ایم و در سفر ہمراہ نرفتہ و نہ مراجعت کردہ و نہ از کسی شنیدہ شد کہ این ہم ہمراہ ما رفتہ بود و آمدہ است۔ آخر کار از حقیقت واقف گردیدہ بر ظہور خارق عادت آن ولایت پناہ حیران شدند۔ باعث ازدیاد اعتقاد طائفہ انام بجناب آن زبدہ اولیای عظام و اوتاد ذوالاکرام از یک دہ گردید۔ اکنون آن مزار انوار زیارت گاہ صغار و کبار است و در ہر شب جمعہ علی الخصوص جمعہ ماہ نو خلائق اکثر مؤنث و مذکر از دور و نزدیک بطواف می آیند۔ و ندورات نقود و اجناس و شیر برنج و مالیدہ یعنی چوری روغن و شکر میگذارند۔ و ہر کدام بہ آرزوی حصول ماسول نذر آنجناب می بندد و بارادت الہی مرادش حاصل می شود۔ و برخلاف مزارات اولیای دیگر خدمہ و مجاوز این مزار جامعہ ہنود اولاد دینیانی مسطور می باشند۔ ہر چند اہل اسلام باندفاع جامعہ ہنود سعی کردہ اند و می کنند چون نظر خاص آن حضرت بر دینیانی مزبور بود پیشرفت نمی کرد و تا حال ہان جامعہ ہنود بہ مجاوری قیام دارند۔

و دوازده کروزہ از بتالہ مابین شمال و غرب شہر متقدمین کلانور مشہور است۔ شہری است دلکش و معمورہ ایست راحت افزا۔ آب و ہوایش بموجب مزاج خوش و بسیر باغہا و عمارت دلکش و سردرختی های

سایه دار، در جوارش نهر آب های بسیار - باینکه همایون بادشاه شاهزاده
اکبر - زانه برای تسخیر مانکوت و گرفتاری سنکندر خان لودی
مأمور فرمود - و پس از چندی بادشاه موصوف به داعی اجل لبیک گفت و
بیرم خان پسر، خان موصوف باینظام سهام سلطنت و ملک داری و
رگرد آوری سپاه خود بخود پرداخت - شاهزاده ممدوح درین مکان مینو نشان
[برگ ۶ الف] بقایم - مقامی پدر بزرگوار بر تخت جلوس فرموده فتح ایاب نهر
بیرم خان شده تمام ملک را در قبض و تصرف خود آورده بادشاهی
بالاستقلال کرد -

مقام دیره معموره بابا نانک بر ساحل دریای راوی از عهد سلطنت
لودیان است و دخمه بابا نانک گرو اول گروه سنگهان درین مکان مذکور
مبنی است - و متصل آن مسجد از عهد بابا مینو نیز بنایافته است -
و بابا نانک در اینجا استقامت میداشتند - ذکر معموری قصبه قصور:
قبل ازین نظری در معموری لاهور مذکور شد - اما مفصل این است که
مورخان هند معموری اول او را به قصو پسر راما اوتار چنانچه صفت
پیدایش در مہان بہارت قلمی شده و درین کتاب نیز بتحریر درآمده -
و آغاز معموری آن مورخان اهل اسلام از وقت سلطان محمود غزنوی
نوشته بودند چنانچه لہور را از سر نو ملک ایاز آباد کرده و شهر قصور
را افغانان عیسی زئی که مع بادشاه موصوف درین سر زمین رسیده قطعه
زمین را پسندیده آباد کردند - و افغانان دولت زئی اول در موضع متا
متصل رکہانوالہ استقامت ورزیده من بعد آن قصور رفته آباد شده اند
تا نواب عبدالصمد خان کہ حسین خان خلیف زئی ریاست قصور
داشت خوب آباد بود - چون حسین خان در جنگ نواب ممدوح از دست سید
حسین علی خان بضر تیر کیان جان بحق تسلیم نمود شهر قصور
بسبب افتاد جریمانہ خراب گردید - و من بعد آن سردار ہری سنگھ و
گندا سنگھ و جہندا سنگھ یورش آورده تمام شهر مذکور غارت

کرده سوزانیدند۔ من بعد آن ناچار نہ بصورت اختیار افغانان صاحب ثروت و صاحب۔ داعیہ کہہ بودند ہر یک جداگانہ بنام خود ہا قلعہ ہا انداختہ ذخیرہ ہر چیز ہا نمودہ انداختند و رعایای ذیل خود را در آنجا آوردند افغانان از جنگ سنگہان وغیرہ مامون و مصئون و دلیر گردیدند۔ سنگہان مقابلہ پسند نداشتہ [بزرگ ہم ب] مشارالیمہان را مطلق العنان گذاشتند۔ قلعہ ہای افغانان قصور کہ حال آباد اند مشارالیمہان بعضی از موضع متا و بعضی از مساکن اصل قصور اند۔ اول قلعہ جات افغانان ساکن شہر قصور از قدیم الایام و از روز تہلکہ سنگہان سکونت در قلعہ ہا داشتند کوت بودیخان، ایضا کوت بودیخان نزد محی الدین پورہ، قلعہ دمدہ مینیہ نواب حسین خان خلف زئی، و کوت پیرو گری عزت اللہ خان اکی زئی و قلعہ محمد خان عیسی زئی و قلعہ تبک زئی، کوت مراد خان، قلعہ ہائی افغانان کہ از موضع متا من پرگنہ رکہان والہ در قصور رفتہ آباد شدند۔ این است: کوت خواج حسین خان دولت زئی، کوت غلام محی الدین خان پسر حسین خان، کوت بدر الدین خان پسر حسین خان، کوت عثمان خان پسر حسین خان، کوت رکن الدین خان پسر حسین خان، کوت اعظم خان، کوت جلی خان دولت زئی، کوت صدر خان، کوت فتح الدین خان پسر نظام الدین خان، کوت محمد خان فرزند جلی خان عرف مشہور محی الدین پور، کوت عبدالرسول خان از قصور سہ کروہ فاضلہ دارد، قلعہ لطیف خان مشہور بکہدیان مینیہ مشارالیہ دامادش نور برہانخان۔ و این ہمہ قلعہ و کوت ہارا سردار و مالک ہر یک جداگانہ بود۔ اما سر زمین این قطعہ قصور مرد خیز است۔ اہل حرفہ ساکن آنجا تہور شعاع و شجاعت آثار اند۔ و نیز درین دوآبہ قصبہ بہشت بود۔

پتی شہریست قدیم مضاف لاہور۔ رونق آبادی قدیمہ او در زمان از پا در افتادہ قدری آبادی از نسبت سابقہ دارد۔ مواضع ملاحظہ قدیمہ اش

بجا گیرداران داده و چندی مواضع - مضاف آن - بالفعل هستند - و در آئین اکبری پرگنه نولکبه می نویسند و حال همگی و تمامی حاصلات آنجا مع مواضع پنج هزاری باشد - آبادی او اکثر از قوم مغل [برگ ۲۴ الف] و انصاری نوکری پیشه است - و بعضی از کهنترین و کشاورزان اند - رحیله پرگنه ایست قدیم مضاف پتیاله و درینوقت گوروی سنگهان بسبب بود و باش گورو هرگویند فرزند حقیقی گورو ارجن که باصطلاح سنگهان بادشاه ششم سری گویند پوره میگویند در ایام ماضیه آبادی فراخ داشت و حال از نسبت سابقه بقدر چهارم حصه در احاطه چار دیواری است - عبارات و دیوار عالم پناه پخته دارد و هم در موسم برشکال فضای دلکش دارد - و دریای بیاہ زیر پایش جاری می باشد، زراعت نیشکر از همه مزروعات درین سر زمین عمده می شود و بری یعنی آمد قند شکر از یگه زیاده تر میباشد - دینا نگر آباد کرده آدینه بیگ خان است - بوقت خان ممدوح باحاطه کثیر آباد می بود و عبارات مبنیه خان عالی داشت - در دور سنگهان پاستان رونق آبادیش از پا در افتاده بود - از زمانیکه در حیطة تصرف مهاراجه بهادر در آمده و هر سال دو ماه گرما ضرور در آنجا بطریق سیر تشریف فرما شده استکانت می فرماید ازین وجه آبادیش رونق تازه گرفته - و مهاراجه محترم الیه بر هر دو ساحل شاه نهر که در باغ شالا مار میزود نشیمن گاه وسیع و چهارها بنا بر آب دهی باغات احداث فرموده و باغها بمصاحبان و پسران به کنوز شیر سنگه و کهرک سنگه و مصر بیلی رام و جوالا سنگه و غیره عنایت فرموده رونق آبادی زیاده گردیده و معموری بعضی از خشتهای پخته و بعضی خام و شهر پناه هم خام دارد - سجان پور شهریست معموریش بعضی از خشت پخته و بعضی ها خام - از دینا نگر بفاصله دوازده کروه مابین شرق و شمال و بگرد و نواح آن قسم برج ها بنا عمده پیدا می شوند - و نور پور شهریست قدیم بر بلندی کوه بر یک قطعه سنگ سیاه که در هندی نیل مینامند بدوره چهار کروه آبادی دارد و متصل آن

مابین شرق و شمال، خائقاہیست مشہور بہ شاہ [برگ ۷۳ ب] عبدالرحمان
 کہ صاحب ولایت در زمان خود بودند۔ و پائین این شہر نہریست مسمی
 بجر۔ و در میان ہر دو کوه و این شہر عارتیست پختہ از سنگ سیاہ مذکور۔
 و قلعہ ہم از شہر بطرف شمال و غرب مبنی از سنگ مسطور۔ و زیر این
 قلعہ جانب غرب مسطور نشیب ہزارہا گز دارد و نہر جسر از آنجا گذشتہ
 پائین قلعہ شدہ در نہر چکی می افتد۔ و راہی فراخ و پہنا لایق رفتن سوار
 طرف شہر مذکور نیست مگر زینہ های ساختہ کہتری اہل دول در زمان
 سابقہ بعدد یک صد و سی و ہفت با طول سہ پاو کروزہ و پہنای
 پنج ذرع دارد۔ و بر تعداد بیست بیست یا کم ناودان ہا اند مثل آبریز۔
 و ہر دو جانب مولد بیمون ہا بسیار و بی شمار است۔ و متصل قلعہ
 تالابیست آبش را ہمہ مردمان ہنود و اہل اسلام چہ خاص و چہ عام در
 تصرف خود ہا می آرند۔ و یک تالاب دیگر ملحق بہ ناز پورہ۔ ساکنان
 ناز پورہ گاہی آب از پائین کوه کہ در آنجا چاہیست خوش مزہ می آرند
 و گاہی از تالاب مذکور می نوشند و کارروای می کنند۔ و مال پشمینہ در آنجا
 بسیار تیار می شود۔ و دوشالہ تیار شدہ آنجا در زمان سابقہ بہ یک و نیم
 صد روپیہ و صد روپیہ و ہفتاد و ہشتاد روپیہ می ارزید۔ و مکان مندی
 است۔ دیگر ما حصل کوهستانی در آنجا وارد گردیدہ در لاهور و
 امرت سر می آید۔ گویند کہ در ہمہ کوهستان مثل این شہر دیگری
 نیست، فقط۔ بہرام پور قصبہ ایست متصل دینا نگر بطرف غرب مشعر
 بعارت پختہ شہر پناہ۔ گردا گرد این شہر ہمیشہ آب ایستادہ می ماند
 و بانقدر کہ آدمی مع اسباب خود عبور نتواند کرد۔ و دو قلعہ دارد
 اندرون و بیرون۔ در قلعہ اندرون لواحقان و وابستگان شامہ وزیر راجہ
 نور پور والا۔ و در قلعہ بیرون اسباب و ملازمان سرکار سندھان والیہ۔
 و بانی این شہر بہرام خان افغان آمد ولایت [برگ ۷۸ الف] در سنہ ۸۲۳
 تعمیر کردہ۔

فصل در تعریف شهر و
 قصبه های معروفه واقع
 دوابه بست جالندهر

درین دوابه چند شهر معروف اند بعضی
 از آنها در ایام سابق یعنی سلطنت سلاطین دهلی
 قرار واقعی آباد بودند حال ویران و بعضی
 آباد اند، چنانچه جالندهر قصبه ایست پاستانی - معموری وی را بجالندهر

جوگی نسبت می نمایند - و این جالندهر بسبب بسیاری ریاضت هنر استدراج
 از پریدن و خلع بدن کردن می توانست و عمر داز داشت - در عمر اخیر وی
 وقت تشریف داشتن سلطان ناصر الدین سبکتگین حضرت امام ناصر
 که پیشرو سلطان بودند همراه سلطان تشریف ارزانی داشتند - چون سلطان
 را محاربه بجالندهر روی داد وی بامور استدراجی غالب آمد - سلطان
 التماس فتح آن از خدمت شیخ موصوف نمود - شیخ مخدوم بطریق
 رسالت پیش وی رفت و هنرهای استدراجی وی را از روی امتحان ملاحظه
 کرده کمال تحیر یافتند - آخر یک نعره اشهد ان لا اله الا الله وحده
 لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله زدند - جالندهر
 بموجب استدراج پرید و به تعاقب آن شیخ نیز پریدند - در غاری از
 مضافات کوه کانگره رفته گسیخت و شیخ نیز دنبالش رفتند - در آن غار
 جالندهر را کشتند - والله اعلم بالصواب - بعده قصبه مذکور مسخر شد

و شیخ موصوف آرام گاه خود در آنجا فرمودند تا که درین مکان داعی اجل
 را لبیک گفتند - حال در ایام تابستان آلف در آلف بزیارت مزار شریف
 ایشان خلائق بندر و نیاز می رسند - الغرض قصبه ایست راحت افزا و
 شهر است فرحت پیرا - در جوارش باغهای گزیده و حمیده و شاداب
 تر و تازه بودند - و در زمان در سنه ۱۲۳۸ از مثابه دیگر قصبه های
 برگزیده پنجاب از باغات و غیره سر درختی های بسیار بالتخصیص میوه
 نغزک [برگ ۳۸ ب] وافر و شیرین درینجا بهم می رسد، و بر همه
 میوه جات برگزیدگی دارد - گردا گرد قصبه مذکور آبادی قوم افغان و
 انصاری اند، چنانچه دوازده بستی ازین قوم آباد و معمور اند - و از جهت
 باغات و میوه و سایه داری همردیف جالندهر اند - و پانزده گروهی
 ازینجا قصبه سلطان پور می شود - در ایام سابق رونق آبادی بسیار داشت

لیکن درین زمان آبادیش از پانزده در افتاده زیرا که سردار فتح سنگه
 الهو والیه که بالفعل فرمانروای آن مکان است مکانات پخته آن مقام را
 بسیار کرده خشتهای شان به کپور مهله که دارالملک خود ساخته برد
 در زمان سلیم شاه - بن شیر شاه شیخ عبدالله بفضائل و کمالات و
 بخطاب شیخ الاسلامی مشهور بود و در عهد خلافت همایون بادشاه و
 اکبر شاه مخدوم الملک خطاب یافته بود - و چھینت دولای و کار بادلہ درین
 مکان بہتر می شود و حال تیز بہتر است - و در زمان شاہی و دورہ سنگھان
 حضرت شیخ چراغ شاہ اولاد حضرت پیر دستگیر محبوب سبحانی قطب ربانی
 شیخ عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز درین مکان آرام گاہ فرمودند -
 و حال در سنہ ۱۲۷۰ هجری خلف الرشید آنحضرت سید فتح اللہ شاہ
 بعمر شصت سالگی تشریف شریف درینجا ارزانی میدارند - و باعث ہدایت و
 محل اعتقاد تمام اہل اسلام ساکن پنجاب بیغائلہ ریب ہستند - و ہشش
 کروی ازینجا قصبہ کپور مهله واقع ، اگرچہ در قدیم محل استکانت رای
 ابراہیم قوم بہتی بود - و رونق آبادی داشت از آن بعد کہ دارالملک
 جسا سنگھ الهو والیہ مقرر شد آبادیش از پانزہ افتاد - و چون باز وارد
 مکان مذکور گردید بر تعمیرش متوجہ شدہ البتہ رونق پذیر شد -
 و از آمدن ساہوکاران روز بروز ترقی شد - و بعد کوچیدہ رفتن سردار
 فتح سنگھ و ساہوکاران پریشان گردید و بآمدن ایشان باز معموری عمارت
 و باغات رونق شد - ریگ در سوادش بانقدر افراط دارد کہ ہجو آن خارج
 از تحریر و تقریر است - و درین نزدیکی قصبہ بجوارہ و ہوشیار پور
 و بہادر پور نیز معمورہ قدیم اند - در ایام سابق [برگ ۹۰ الف] رونق
 آبادی داشته باشند - درینوقت آبادی شہریت از پانزہ افتادہ مگر پارچہ
 کر پاس از قسم بافتہ و سریصاف و اورس و دوریہ پنجتولیہ و جہونہ و
 دستار چیرہ کہ قسم پارچہ ہای لطیف بزبان پنجابیست موافق پارچہ اینجا
 در تمام پنجاب یافتہ نمی شود - اگرچہ این پارچہ ہا ملامی بطور پارچہ
 ولایت و دہا کہ ندارد اما در استعمال از آن دو چند خدمت میکند - و دیگر

سر درختی میوه و سایه دار درین مکان ها این بسیار است و درین نزدیکی قصبه
 دیسوهه نیز از قدیم است - بعض مورخان هند این قصبه را شهره راجه
 برآمده مقرر کرده اند و بعضی اکتونون را که بر کناره غربی دریای جناب
 متصل کوهستان شهر راجه مندرکوری می نویسند - و آن راجه در زمان
 پاندوان بود - چون جرجودهن ببردن قار بازی تمام ملک از پاندوان
 گرفت و پاندوان بصورت گدایان در ملک ها رفتند و غریب الوطن شدند
 در سرکار راجه برآمده درویتی خود را راجی رامکی اشتهار داده در
 خدمتگاری رانی های راجه می بود - و جد هشر که در قار بازی دسترس
 داشت خدمتگاری راجه اختیار کرد - و بهمین با وصف آن شجاعت خدمت
 مکتب خوانی در پیش گرفت - و ارجن بچرانیدن گوان شهر و راجه
 اشتغال ورزید - چنانچه مفصل ذکر این معنی در پوهی مهابارت
 مرقوم است - در ایام سابق معموری اینجا البته رونق داشته باشد و درین
 زمان رو بویرانی است - دیگر سر درختی میوه دار ندارد مگر نیشکر پونا
 مشهور و معروف اند بوفوری که نهایت نیست - و درین دوآبه نوشته
 قصبه قدیم است رونق آبادی خوب دارد و گردش دیوار شهر پناه پخته و
 باغ مع خوابگاه خوش قطع و تالاب بر دروازه اش خال بر رخساره شهر
 بسا زیبا افتاده - قصبه راهون واقع بر ساحل دریای ستلج از زمان پاستانی
 است و عماراتش اکثر پخته و سر درختی سایه دار خوب دارد - اما درین زمان
 رونق آبادیش از پا در افتاده و زمینداران اینجا خود را راجپوت کمپوری واه
 می خوانند - و پهگواره معموره قدیم از زمینداران است - درین
 [برگ ۹ ب] زمان که فرمان روای اینجا سردار فتح سنگه الهو والیه
 و بعد ازان مهال سنگه می باشد رونق و آبادیش روز بروز میفزاید -
 و درختان سایه دار و باغ در جوارش البته خوب واقع - و هم درین دوآبه
 در ضلع کوه قصبه جسوان معموره قدیم پیش ازین در عمل راجه
 امید سنگه رونق آبادی خوب داشت - و از روزیکه در تصرف خاص مهاباراجه

درآمده رونق آبادیش روز به روز و به تنزل است - دیگر سردرختی میوه دار در جوارش بسیار است و همدرین نزدیکی - قصبه پونه محل استکانت بابا صاحب سنگه بیدیش - سابق ازین موضعی بود - کوچک لیکن بتوجه استکانت بابای موصوف علی التواتر آبادیش میفرزاید - و همدرین نزدیکی قصبه نادون من مضاف الملک راجه سینسار چند کوچ که حال مهاراجه رنجیت سنگه در وجه جاگیر بجوده بیر که پسر راجه از بطن قوم کدیان است عنایت فرموده معموره قدیم است - و حسن و جمال نسوان در آنجا بغایتی است - بر ساحل دریای بیاه واقع - و همدرین نزدیکی قصبه سنجان پور ثیره معموره پاستانیست و از اسلاف راجه سینسار چند رونق آبادی فراوان داشت ، و من بعد آن نیز رونق آبادیش کم نشد ، اما چون پسرش راجه انوردهن چند از خوف مهاراجه رنجیت سنگه بطرف گنگا گریخته تا حال رو بویرانی دارد - و همدرین دوآبه قصبه حاجی پور معموره قدیم است - تا زمانیکه تعلق فرمان روای مائی سدا کور و خسرش جیسنگه و راجه سینسار چند داشت آبادیش خوب بود - از یومیکه بقبضه مهاراجه در آمده از رونق آبادی در افتاده - و همدرین نزدیکی قصبه رهانرا که بعد از رفع عمل سلاطین فرمان روای نواب بگهیل سنگه تعلق داشت معموره قدیم است در جوارش آبشارها روان و سردرختی میوه و سایه دار بسیار و مسکن سکنایش تمام پخته و بلند - الحق مکانیست دلگشا و قصبه ایست راحت افزا - و همدرین دوآبه سکیت مندی قصبه ایست معموره قدیم و رونق آبادی فراوان دارد ، بالتخصیص کان آهن که در آنجاست یوناریان برای خریدن فراوان میروند - و همدرین دوآبه دتار پور قصبه ایست قدیمی - پیش ازین که در قصبه راجه سکیت می بود رونق معموری بسیار بود [برگه الف] و از روزیکه در تحت مهاراجه درآمده رونق آبادیش از پان دوا افتاده - و همدرین نواح قصبه مکیریان معموره قدیم است در جوارش سایه درختان فراوان و باغهای احداث کنانیده جیسنگه گهنیه و مائی سدا کور در اینجا خوش داند -

چندی مهراجه در زمان قید کردن مائی موصوفه در تصرف خود آورده اما باز بشهزاده شیر سنگه نواسه سردارنی سدا کور عنایت فرموده و همدین دوايه شهر نکودر اگرچه کوچک است رونق آبادی و عمارات بسیار بود - حال علامات آنها موجود و باغهای پخته و سر درختی و تالاب پخته از نسبت سابقه در دوازده گهانو زمین احداث شده - درین وقت ویرانست اما در قدیم بتصرف تارا سنگه گهنبه می بود - مهراجه در جاگیر بسندهانوالیه داده - و سرای نور محل که نور جهان بیگم بر منزل گاه بعارت بی نظیر و مستحکم و باغ احداث کنانیده بود بوقت تسخیر ملک پنجاب گروه سنگهان چرخت سنگه در قبض خود آورده بود تا زیست در دست خود داشت ، اگرچه مشارالیه نابینا بوده است - بعده پسر او قبضه سنگه نصفی آن در تصرف خود داشت و نصفی مهراجه در قبضه خود آورده در حالصه داشته بود - سر درختی بسیار و دو تالاب پخته کلان از عمارات مجوده در آنجا موجود - و عمارات پخته خوبصورت در آنجا بنا یافته - و شهر تلون در ایام پاستانی خوب آبادی داشت و عمارات عالیه و پخته و ساهوکارها اکثر استکانت و زریده انداء و سر درختی چندان اندارد - سابق در تصرف بیگمیل سنگه و محمود خان راجپوت بود - چونکه از اولاد بیگمیل سانیکه اجددی نبوده متبنی اشن سوکها سنگه ماحصل مشتری که محمود خان گرفته مانند اشیا و بعد از آن شهباز خان خلف محمود خان و واجا سنگه ولد سوکها سنگه مسطور حاصلش گرفته مانند - و از روزیکه در قبضه مهراجه آمده در وجه جاگیر بسندهانوالیه عنایت فرمودند و رونق آبادیش کمی پذیرفت - و حال سلطانخان پسر شهباز خان مرحوم مذکور در سلک [برگ . ه . ب] ملازمان بسندهانوالیه منسلک است - و از تشریح شهرهای اگریده - سیالکوٹ شهر نیست قدیمه قریب ساحل واقع دوايه رجنای است و در ریای چناب و هژده تکروه از کوه جمون جنوب رویه - در اویمان راست گفتار و مخبران صداقت آثاره آغاز معیوریش برانجه سبیل عم زاده گروه پاندوان - منسوبه میبایند - چنانچه در کتاب

مہا بھارت کہ از تصنیف آن قریب شش ہزار سال میگذرد ذکر معموری
 راجہ مسطور مندرج است - قلعه پختہ ازو یادگار است - در آن زمان معموریش
 باخاطہ فراخ عرضاً طولاً الی پانزدہ پانزدہ کروزہ برابر بیان مینمایند و
 دارالحکومت ولایت پنجاب بودہ - و در هنگام یورش سلطان محمود غزنوی
 امام ولی الحق و پیر سرخ و پیر کلک بمددگاری سلطان موصوف
 درینولایت رسیدہ محاصرہ سیالکوت فرمودند - چون قلعه مذکور بغایت
 قلب و مستحکم بود یعنی بر تہمتان و دلیران فوج بادشاہ افتتاح آن مشکل
 نمودہ آخر کار بدرجہ ظہور کرامات صاحبان موصوف رسید - چنانچہ پیر سرخ
 بز دروازہ قلعه رسید و سر خود را از تن تراشیدہ بذکر لا الہ الا اللہ
 بدروازہ زد - بمجرد ضرب سر بدروازہ از ہم جدا شد و فوج اسلام
 داخل گردید - راجہ وقت تاب مقاومت ندیدہ بکوه اکھنور گریخت -
 پیر کلک تعاقب نمود - در کوه اکھنور بموضعی بوقت شب بدو پیوست
 و آوازی چنان ہیبت ناک زد کہ ہمہ سکنای آنموضع بیجان و مثل
 سنگ گردیدند - از آن روز احکام اسلام در آنجا رواج یافتہ - بعد از آن
 بوقت ملک خسرو نیرہ سلطان محمود و سلطان شہاب الدین غوری
 چون مرتبہ پنجم در سن ۸۰۰ ہ بمقابلہ ملک خسرو یورش بر لاهور
 آورده محاصرہ کرد و دست نیافت بعدہ بر قلعه سیالکوت یورش آورده
 از ملازمان ملک خسرو مسخر نمودہ و تعمیر شکست و ریخت قلعه کردہ
 تہانہ خود در آن گذاشتہ بغزنین رفت - از آن بعد بحکومت لاهور
 مضاف گردید - در زمان اکبر بادشاہ کہ فوجدار جموں و سیالکوت
 عبداللہ خان گردید بمرمت قلعه و آبادی شہر توجہ برگاشت - و بعد از آن
 کہ قائم مقام او [برگاہ الف] صفدر خان گردید قلعه و بروج را
 بتازگی عمارت کرد - بعدہ ہر کہ بتصرف آورد برای امن خود مرمت
 قلعه مینمود - در جوار آن باغہای فراوان و فرحت افزای بودند و بہ تعمیر
 عمارات عالیشان و اہل علم و فضل و حکما و دانایان آراستگی بسیار داشت -
 و از روز شورش سنگھان و تاخت و تاراجی نامبردہ ہا رونق آبادیش از

نسبت سابقه بدرجه عشر عشر نیست - و آنچه دیهات و پریگنات قیمتی نده لک روپیه مضافتن بودند - مهراجہ رنجیت سنگھ بہادر ہمگی بجایگیرداران متصرف دادہ حال چہارڈہ پانژدہ مواضع بیش معاملہ گذار نمی باشند - و کاغذ عمدہ و خوب لائق تحریر کتابہای مطلوبہ دفاتر در آنجا تیار می شود و با طرف ہا بطریق ارمغان سوداگران بہ تجارت سپرند - لطافت و قاش و سفیدی کاغذ مذکور بتاثر آب و ہوا و نہر مسمی ایک کہ پایش جاریست و بر آن جسرعظیم حضرت شاہ دولہ دریابی است کہ خوابگاہ ایشان در گجرات آن روی آب چناب واقع است - و خوابگاہ امام ولی الحق و پیر کلک در شہر بجانب جنوبی واقع و روز عاشورہ ہزارہا مردمان بزرگ عرس ایشان حاضر می شوند - و مزار پیر سرخ موصوف بر دروازہ قلعہ حال موجود و محل عزت والعظم -

چکہ جمون شہریست قدیم بر دامن کوهستان - در ایام ماضیہ فراخ آباد بود و در ایام سلطنت سلاطین اسلامیہ آبادیش از پای در افتاد - چون در انتظام سلطنت سستی روی دادہ او سنگمان جلالت نشان و احمد شاہ درانی شہر لاهور را ویران و خراب کرد چکہ جمون را محل امن و امان استماع نمودہ اکثر امرا و عوام لاهور کوچیدہ رفتہ در آنجا استکانت ورزیدند - حتی کہ ملکہ زمانی و سلطان بیگم اہلیہ نواب معین الملک وغیرہ در آنجا رفتہ اقامت نمودند - بدینصورت رونق آبادی جمون چہار چند گردید - گویند در عرصہ سہ کرہ آبادی عمدہ بود - در سمت ۱۸۳۰ مطابق سن ۱۱۹۸ ہجری موافق سن ۱۷۸۳ عیسوی سردار مہا سنگھ تاراج کردہ سوزانید و شہر مذکور ویران و خراب [برگاہ ب] گردید - در سمت ۱۸۷۸ مطابق سن ۱۸۲۰ عیسوی موافق سن ۱۲۳۶ ہجری چکہ بلدہ مذکور مع ملک مضاف برآجہ گلاب سنگھ برادر راجہ دھیان سنگھ را بخشیدہ از نسبت سابقہ

1- در نسخہ خطی این جا ۱۸۸۳ میلادی اشتباہا مندرج شدہ

رونق آبادی پذیرفته - و اکثر آمد و رفت تجار کشمیر و کشتوار و تبت ها وغیرہ بامرت سر ازین راه است - شہر سودھرہ در وقت حضرت شاہجہان بادشاہ بسعی علیمردان خان رونق معموری پذیرفته - مکانیست دلکشا و راحت افزا بر کنارہ دریای چناب - در ایام ماضیہ معموریش باعث رشک اکثر بلدہ های واقع پنجاب بود - از روز تہلکہ گروہ سنگھان معموریش از پا در افتادہ - بوقت قابض شدن ملک صوبہ لاهور را شہر مذکور در تصرف سردار گوجر سنگھ در آمدہ - در سمت ۱۸۶۶ مطابق ۱۸۰۹ عیسوی موافق ۱۲۲۴ ہجری کہ مہاراجہ رنجیت سنگھ بہادر از سردار صاحب سنگھ پسر سردار گوجر سنگھ مذکور ملک مقبوضہ اش گرفتند این شہر مذکور را بدیوان مصر دھنو خلف مصر راجکور دیوان قدیمی سردار ممدوح در وجہ جاگیر فوج متعینہ اش بخشیدند - از آن روز در تصرف دیوان می بود - در سمت ۱۸۸۶ دیوان ممدوح بازار طبعی در عہد دیوانی کنور کھرک سنگھ فوت شدہ - من بعد آن در جاگیر فوج مذکور سپرد برادرش دیوان نوبت رای گشت - درینحال آبادی شہرش و باغہای سواد از پا در افتاد - شہر وزیر آباد بر ساحل دریای چناب آباد کنانیدہ نواب وزیر خان وزیر مختار شاہ جہان بادشاہ بود - در ایام ماضیہ رونق آبادی در احاطہ کثیر داشت - و از روز ملک گیری سنگھان در قبضہ مہاراجہ سردار چرت سنگھ در آمدہ - سردار ممدوح بچودہ سنگھ خسر پورہ خود بصیغہ جاگیر دادہ - مشارالیہ مدت عمر کامران ماند - چون ساغر کامرانی و زندگانی چودہ سنگھ موصوف لبریز شد و بر سنگ فنا فتادہ پارہ پارہ گشت مہاراجہ بلدہ مذکور را از پسرش گندا سنگھ بکمان افسری فقیر عزیز الدین گرفتہ داخل فرمودہ - درینوقت سمت ۱۸۹۰ مطابق ۱۸۳۴ ع مطابق ۱۲۴۹ ہجری بعمل داری ابو طویلہ^۱ صاحب بہادر مہاراجہ سپردہ - اگرچہ

1. Vide f.n. 3 p. 66

از نسبت [برگ ۵۲ الف] سابقه رونق آبادیش بسیار کم شده اما هر قدر که هست خوبست - عبارات مساکن مردمان اکثر پخته واقع شده و در جوارش سر درختی میوه دار بسیار - و بفاصله یک گروه شالی از شهر مذکور خوابگاه قدوة السالکین زبدة العارفين حضرت شیخ المہند بعارت شائسته مبنی - در زمان خود شیخ موصوف مستجاب الدعوات بود - امروز صاحب سجاده اش نیز مرد صالح و محل ادب اقصی و ادانی است - و بفاصله سه گروهی از وزیر آباد موضع دھونکل واقع است - و در آنجا مولوی عبدالحکیم در زمان حضرت شاہجہان مسجد پخته تعمیر نمود - و سبب تعمیر مسجد چنین بیان می نمایند کہ مردمان عقیدت مند بجناب حضرت سلطان سرور کہ خوابگاه ایشان بفاصله بیست و چہار کرورہ غرب رویہ دیرہ غازی خان بدامن کوهستان واقع است از ہندوستان و دیگر اطراف ہا در اخیر موسم سرما باندازہ لاکہا زن و مرد می روند - چون در مکان دھونکل مذکور حضرت موصوف چندی استکانت فرمودہ بنا برآن معتقدان درینجا لاکہا می رسند و سجده بمکان استکانت حضرت موصوف می نمایند - مولوی عبدالحکیم سیالکوٹی موافق مسائل شرع شریف بسیار مکروہ و زنون این معنی را منی پنداشت و بخلاق از سجده کردن منع میکرد - سودی بظہور نمی پیوست - ناگزیر درینجا مسجدی بنا فرمود - تا ہر کہ بیاید دوگانہ نماز بگذارد و طریقہ ادب بجا آرد تا آئین شرع بجا ماند کہ زور اسلام بود - مردمان ہمچنین بعمل می آوردند - و از روزیکہ در رسوم اسلام ضعیفی رو دادہ مردمان جہلا دوگانہ نماز گذاشتہ همچنان سجده میکنند - باری بطفیل بنای مسجد بسمت قبلہ سجده می نمایند و حصہ از آمدنی نذر حضرت خانقاہ سلطان سرور و دھونکل داخل خزانہ عامرہ مہاراجہ نیز می شود - و گوجرانوالہ از قدیم موضعی بود مضاف ایمن آباد - چون زمینداران آنجا از قدیم قوم سہنی اند و در جوار آن یازدہ موضع دیگر از قوم سہنیان آباد اند بسبب این پیوستگی قومیت در آغاز جد مہاراجہ ہمین مکانات را در تصرف آورده چنانچہ [برگ ۵۲ ب] در تشریح تسخیر ملک سنگہان پاستان مفصل حقیقت این معنی مرقوم خواهد شد - چون

دارالحکومت بہاراجہ ہمیں مکان مقرر گشت لہذا آبادیش روز مزید رونق می‌گرفت رفتہ رفتہ بصورت شہر گردید۔ ہرگہ بہاراجہ بلدہ لاہور و امرت سر را دارالحکومت فرمودہ چندی آن مکان داخل ملک خالصہ ماند۔ من بعد آن در وجہ جاگیر بسردار ہری سنگھ نلوا مقرر فرمودہ۔ حال دارالحکومت سردار ہری سنگھ مکان مذکور مقرر است۔ مشار الیہ مکانات عالیشان در شہر مذکور بنا فرمودہ و دیگر عمارات عالیشان از ساہوکاران و دیگر سرداران بنا یافتہ۔ بالفعل رونق آبادیش از نسبت سابقہ بسیار و چار دورش یک و نیم کرہ خواهد بود۔ شہر رسول نگر کہ حال بہاراجہ رنجیت سنگھ بہادر رام نگر میخواند معروف است۔ و سید نگر و احمد نگر بر کنارہ دریای چناب چوہدری پیر محمد زمیندار قوم جت و علی محمد و سید محمد و احمد خان در زمان سلطنت سلاطین دہلی بنام خود ہا آباد کردہ و ساوای امن و امان از دست برد سنگھان ساختہ۔ در زمان احمد شاہ بہ ہوا روزی رسیدہ مالیہ گزار پرگنہ در لاہور بودند۔ چون مکانہا قریب بدارالحکومت سردار چرہت سنگھ جد بہاراجہ بودند دست چیرگی سردار ممدوح بر مکانہای مذکور می کشود و حتی المقدور جت ہا خوب جنگیدند۔ چنانچہ در تمام پنجاب مثل ایشان از دیگری شجاعت و دلاوری و ہنگامہ آرای باسنگھان بعمل نیامدہ۔ و من بعد ایشان نظام الدین خان و قطب الدین خان بہاراجہ دوسہ جنگ نمودہ۔ القصہ کہ سردار چرہت سنگھ با وصف ہنگامہ ہای شبانروز بہ ملک مقبوضہ مشار الیہان فرمان روای نیافت و من بعد آن سردار مہا سنگھ رسول نگر را برام نگر موسوم آکرده مثل گوجرانوالہ دارالحکومت خود مقرر فرمودند۔ و سردار دل سنگھ گل مامون سردار ممدوح علی پور را با کال گرہ موسوم ساختہ دارالحکومت خود مصمم نمودہ۔ [برگ ۳ الف] درینصورت آبادی مکانہای مذکور رونق زیادتی پذیرفت۔ امروز ہر دو مکان مذکور از نسبت بانی ہا خوب

شائسته آباد اند ، فقط - و متصل آن پندی بهتیان است - دایم خان
 بهتی در عهد حضرت شاه جهان آمده در موضع پندی مسکنت اختیار کرده
 در سرکار نوکری هزار سوار دادنی کرده مضافش یک صد و بیست
 مواضع نمود - بعد چندی گرد آن قلعه پخته بنا نمود و دوکانهای بقالان
 بدلا سای تمام و تشفی عام آباد کنانیده - فی الجمله آبادی شهرت خوب دارد -
 چنیوت واقع ساحل دریای چناب از قدیم وزیر سعدالله خان
 که متوطن اینجا بود در عهد وزارت خویش و دستگاه با بادیش توجه فرمود -
 در آن زمان آبادیش خوب رونق داشت و بچسپیدن مواضعات بسیار محال
 مقرر کردند - عبارات پخته و عالی دارد -

دوآبه چنیت | گجرات شهری است معموریش حضرت
 جلال الدین اکبر فرمود و گردش و پائینش

قلعه حاکم نشین بنا کنانیده - و پنج گروهی از آنجا شهر جلالپور معموره
 قدیم است و پیشتر خوب بود - و بدرجه اوسط ویران گردید - از روزیکه
 دیوان محکم چند که از سکناى آنجا بود بوقت سر بلندی خود بیایه رفیع
 باغ و تالاب و عبارات عالی در آنجا احداث فرموده آبادیش رونق شائسته
 گرفت - و مکان بهیره و ساهیوال معموره قدیم و مسکن ساکنان آنجا بعارت
 خشت پخته بنای عالی تعمیر یافته - درینوقت نیز خوب آباد است و بازار و
 دوکانهها وافر دارد - گرهی گهربائی اگرچه محال و معموره از قدیم است
 اما درینوقت آبادیش از پا در افتاده -

دوآبه سنده ساگر | احمد آباد و خوشاب در ایام پامستانی
 رونق وافر داشته و درین وقت خراب - و

همدرین دوآبه زاول پندی قصبه ایست قدیم و آمد و رفت بیوپاریان و
 خریداری و فروش مال بیوپار در آنجا بسیار می شود - اگرچه در ایام سابقه
 چندان رونق نداشت اما از روزیکه پشاور ولایت طوار مکاتب شاهوان
 [همین] [برگ ۵۳ ب] از تعدی ناظران عاجز آمده اکثری مساکن آنجا
 گذاشته درینجا رسیده استکانت ورزیده اند - لهذا رونق آبادی گرفته -

[فصل هشتم] در تشریح قلعه جات

در بیان قلعه های گزیده که مهراجه رنجیت سنگھ بهادر در آنها ذخیره هر چیز وافر انداخته و سوای آنها قلعه بی سامان بسیار پوشیده نماند که در دوآبه سنده ساگر قلعه در بند واقع بر ساحل دریای سنده بنای قدیم است - اما از روزیکه مهراجه بهادر آن ملک را بزور بازو در تصرف خود آورده استحکام آن از وجه عمارت و داخله ذخیره اجناس توپچه و زنبورک ها و لایچهرها و گوله ها و بارود بسیار فرموده و سپاه وافر بتابعداری سردار هری سنگھ نلوا در آنجا تعین ساخته - امروز خوب استحکام دارد و سوای قلعه کهنند گره و تارا گره و تر بیله و غازی گره و نیز قلعه های مبنیه مهراجه بهادر اند - و ذخیره نیز در آنجا البته دارد - اما استحکام سپاهیان تهور شعار ممکن است - پختگی عمارت چندان نیست - قلعه اتک بنارس مبنیه سلطان بر لب دریای اتک بر کوهه فراخ مبنی از سنگ رخام است هم سری بسد سکندری دارد - و اوستادان کامل فن عمارت پخته آب دریای اتک را اندرون گرفته باب دزد نامیدند - و جانب شرقی آن بفاصله بعید شهر آباد - برج مسمی بیودی واقع آنروی آب دریا بر کوه بلند است بندوق از آن بمردمان قلعه می چسپد - لهذا کوهه مذبور بر قلعه اتک غالبست و هر که هر دو قلعه را بدست آورد نگهداشت هر دو قلعه نیز بر آن واجب - مهراجه رنجیت سنگھ بهادر بر کوهه های مذکوره برج انداخته حفاظت بروج و قلعه های اتک نگاه داشت آن قرار واقعی نموده - قلعه حضرو و مهراجه بهادر عمارت خام بسیار محکم بنا نموده ذخیره هر جنس در آن انداخته - پانصد برق انداز در قلعه اتک و دو صد برق انداز در قلعه حضرو می باشد - دیگر قلعه های خام مبنیه جاگیرداران برای حفاظت خود از مبادرت زمینداران درین دوآبه بسیار - اما گزیده از آنها قلعه روتاس مبنیه حضرت شیر شاه لودهی است - [برگ الف] و بادشاه موصوف یک کوهه فراخ باحاطه عمارت سنگین گچ - کاری فرو گرفته از هر طرف بلندی آن بسیار است و یک طرف بلندی

از نسبت دیگر اطراف کم دارد مگر آب درمیانش کم است ازینوجه پختگی آن اعتبار ندارد - یک باولی کلان بادشاه موصوف احداث فرموده بود اما آن نیز آب کم دارد - جای بود و باش پنجاه هزار سپاهی است - و در آن نزدیکی قلعه سنگلا دیوی ساخته زمینداران کرمانی است - خیلی پخته و محکم است - و نیز در آن نزدیکی قلعه دیور و بکیاله و نیله و سیدو گره و خوشاب قلعه های خام و پخته مستحکم اند - اما لایق سامان هنگامه آرای سلاطین نیستند - در دوآبه چنبت قلعه اسلام گره بعارت خام بسینه چودهری رحمت خان و رایج است بلند و پخته و البته ذخیره کم و بیش نیز در آن میباشد - دیگر قلعه نیست - در دوآبه رچنا در سر زمین صاف قلعه سیالکوت بنای اولین او را منسوب براجه سیل می نمایند و بنای ثانی قلعه مذکور را بسططان شهاب الدین و بدرجه ثالث که جیون سنگه و غیره بتصرف آورده مرمت نمودند - و درین زمان مهاراجه رنجیت سنگه بتصرف خود نموده مرمت آغاز کرد و ذخیره جنگی در آن نمیدارد - و قلعه مذکور مبنی است از خشت پخته و آثار فراخ بر بلندی گریوه و از اندرون چار پنج گز بلندی دارد - و در کوهستان سوالک متصل جمون سلیم شاه پسر شیر شاه سوری و این قلعه را یک احاطه نیست - چار کوهه فراخ آبدار را جدا جدا احاطه دیوار سنگین گچکاری گرفته مکان بسیار فراخ است زیرا که بادشاه موصوف برای بود و باش خود در پنجاب مامنی ساخته چنانچه ذکر این معنی سابق در تحریر احوال لاهور مرقوم شده - و امروز مهاراجه رنجیت سنگه بهادر در تصرف راجه سوچیت سنگه جموال بخشیده و همین راجه سوچیت سنگه را راج بهند راهه بخشیده و در آن سر زمین راجه مشار الیه قلعه سنگین گچ کاری بسیار پخته و فراخ که از روی بلندی [برگ ۳۵ ب] دیوار و بروجش سر بفلک می نماید بنا ساخته و ذخیره جنگی از ضرب اتواب و زنبورک و لاجمهر آهنی و بارود و گوله اسباب خوردنی چندان در آن انداخته که اگر درمیانش جوانان صاحب حوصله محصور شوند محاصره کنند و مدت العمر جواب دهند و مسمی

برام گره نموده و به آبادیش بسیار توجه خاطر مصروف دارد - و همچنین برادر کلانش راجه گلاب سنگه قلعه باهو و رهاسی و کشتوار مستحکم ساخته - دیگر قلعه جات در جا گیرات خود بعارت گل و لا بنا نموده اند آنها را انحصاری نیست - قلعه شیخوپوره بفاصله سه گروه از هنر مناره باندازه چهل دست بلند و تالاب پخته صد در صد گز برای فرود گاه ایام شکار مبنی کنانیده - و امروز مهراجه رنجیت سنگه بهادر بقدر یک لک روپیه را ملک مضافش فرموده در وجه خرج بیوتات رانی صاحب والده کنور کهرک سنگه جی فرموده - رانی موصوفه گردش کمر کوتاه بنا نموده بسیار مستحکم ساخته و ذخیره از هر جنس خوراک و جنگی و از توپ و زنبورک و بارود در آن انداخته - محاصره کننده را تا ابقاءالعمر جواباً کافست - و قلعه پوجا بانی روپ سنگه است اگرچه درمیانش ذخیره نیست اما پخته است - در دوابه باری قلعه جات بسیار اما قلعه لاهور را مهراجه بسا محکم از خشت ها نموده چنانچه بر قلعه عالم پناه توپ بکشادگی میگردد و بیرون آن قلعه و هور کوت بر سر خندق پخته که فراخ است بنا کنانیده و نیز بر هر دروازه و هر دیوار که مابین هر دو دروازه است و بر برجها چهار گوشه دسدمه ها بس فراخ و عالی تعمیر کنانیده - اگر فوج مستعد و آماده در آن باشد ثانی قلعه بهرت گره گردیده - و بهر دسدمه توپها سوار اند و ذخیره بارود و گوله و خوراک و خزانه درمیانش بسیار، اما بالفعل سپاه درمیانش مستعد و آماده و خوشدل است - ذکر قلعه گویند گره و عالم پناه شهر امرت سر: اگرچه ما قبل ازین در ذکر عبارات امرت سر نوشته شده و در اینجا که موقع ذکر قلعات است [برگ ه ه الف] اندکی نوشته می شود که قبل از تصرف مهراجه بهادر گرد شهر قلعه نبود - همین دیوار کتره ها متصل یک دیگر کشیده بودند قایم مقام قلعه شدند و دروازه ها نیز برین مثل دروازه های کتره بود - مهراجه بهادر بجای قلعه گوجر سنگه گجرات والا همتای قلعه گویند گره بعارت گل و لای بسیار فراخ آثار

آغاز فرمود - چون گل تمام ناقص بود از طرفین آنرا در عمارت خشتی گچکاری
 گرفت و بیرون آن قلعه کمر کوتاه با آثار فراخ و بلند و بروج بعمارت گل و لا
 و خندق را به پخته گچکاری احداث فرموده - و جنوبی و شمالی باز بیرون
 خندق دلمه ها مع خندق لایق ایستادگی چار چار ضرب توپ تعمیر کنانیده
 ذخیره جنگی و خوراک و اتوای و سیوه هر جنس به آنچه انسان را ضرورت
 افتد از همه اقسام در آن انداخته - و همچنین بنای شهر پناه امرت سر
 آغاز فرموده، اما تمام آنرا مدتی باید زیرا که خشت ها بشهولت
 تیار نمیشود و ثانیاً عمارت نیز بسرعت نمیگردد - و شانزده گز شاهجهانی آثار
 دروازه شهر پناه امرت سر هفت گز بلند است - و آثار قلعه گوبند گره
 ازین قدری کم است و پنج گز آثار و هور کوت فقط - سوای این
 قلعه های مذکور در بتاله و ستری گوبند پوره و ملک رام گهریان
 قلعه های وافراند، اما مهاراجه ساتان جنگی در آنها نداشته بودن نبودن
 اوشان یکسان است، مگر در کوهستان کوت کانگره در اصل نام
 نگر کوت است و عمارت از سنگ لاج بسیار بلند و آثار فراخ دارد و از
 چهار گوشه عمق بسیار مابین دارد - از هیچ طرف بر او جای حمله نیست
 و در میانش آب بسیار - دو کوه بر سر آن غالب یکی را کنیش کهانی
 دویم را ... کهانی میخوانند - پادشاه اکبر بر کنیش کهانی توپ تو
 تیار کنانیده بود و باش قلعه مذکور بر سپاه مشکل نموده تسخیر قلعه
 کرده بود - مدة العمر در تصرف سلاطین دهلی ماند و در زمان غلبه سنگهان
 پاستان از نواب شیخ الدین خان بفریب در قبضه سردار جی سنگه
 گهنیه در آمده و از سردار موصوف بعوض حاجی پور باز راجه
 سینسار چند کهتوج گرفت - و در سمت ۱۸۴۰ امرت سنگه سپاه
 بر قلعه مذکور یورش آورد محاصره [برگ ه ه ب] تا چار سال گرفت
 قریب بود - که تسخیر نماید ناگزیر راجه ممدوج استمداد طلب ساز مهاراجه
 رنجیت سنگه گردید - چون مهاراجه برای امدادش تشریف فرما شد
 بزور سر پنجه جلادت رفع محاصره گور گهنیه نموده قلعه را بتصرف خود آورد

و علاوه بر آن ملک هفتاد هزار روپیه از ملک مقبوضه راجه مدوخ گرفته
مضاف بقلعہ مذکور فرموده - از هر قسبم ذخیره خوراک و سامان جنگی
و سپاه معتبر سردار دیسا سنگه مجتبه در آن داخل نموده - از آن بعد تا حال
که سن ۱۸۳۲ عیسوی منقضی می شود در تصرف مهاراجه مجتشم الیه است -
قلعه کوتله متصل قلعه کانگره می باشد و مضاف است بهری پور اکلیز -
یک سنگست بفرانجی دوازده بیگه که هر یک بیگه چهل و پنج گز طول
و شش گز عرض دارد و صدها گز بلندی و از سه طرف راه بالا
شدن ندارد و از یک طرف زینہ پایه در سنگ لاخ اوستادان تراشیده راه
بالا رفتن ساخته اند - و عین و یسار زینہ های مذکورہ چند تا بروج جنگی
بنا نموده ، مابین آن دروازه مدخل و مخرج داشته چند منزل بالا برده اند -
بر هر مکان برج و دیودهی تہانہ جداگانه نشانیده اند - و بر صدر آن مکان
راجہ ہری پوریہ بود اما آباد نمی ماند - و آب در میان آن اگرچه در ایام
برشکال بر می آید الا در زمستان از دو جا خشک می شود ، و از یک مکان
جاری نمی باشد - و برج و دیودهی مابین منازل قراخ یک صد آدم
تہانہ دار می باشد - تسخیر این چنین قلعه بدون ارادت ازلی و محاصرہ
سالها بعقل خطور نمی کند - چونکہ بتصرف مهاراجہ ازادہ ازلی
مطابق آمد - ظاہراً اسباب آن از قوه بفعل چنین درآمد کہ وزیر دھیانو
و راجہ ہری پوریہ بخدمت مهاراجہ بملاقات بصدقت و ازادت آمدند -
مہاراجہ ہر دو را بقید سخت گرفته بر تسخیر قلعه فوج مامور فرمود -
چون تسخیر آن ممکن نبود راجہ و وزیر را تنگ کردہ علامت اوشان بہ
تہانہ دارا فرستادہ - تا گزیر تہانہ دار قلعه خلاص کردہ دادہ - از سن ۱۸۱۲
عیسوی در تصرف مهاراجہ می باشد - و ہمدین نزدیکی قلعه ہراجہ
نور پوریہ [برگ پورہ الف] بسیار قلیب بکانت بجان نیز بتصرف ہراجہ
موصوف بفریب درآمدہ - [برگ پورہ الف] [برگ پورہ الف] [برگ پورہ الف]
در بیان احوال قلعه جات [درین دوآبہ نیز قلعه جات ساخته جا گیر داران
دوآبہ بست جالندھر] [برگ پورہ الف] [برگ پورہ الف] [برگ پورہ الف]
قلعہ ہاتی کوچک - کوچک برای حفاظت خود ساخته - از

قلعه جات گزیده از آنها در کوهستان اند. قلعه سجان پور تیره واقع
 کوهستان ساخته بزرگان راجه سینسار چند از سمت ۱۸۸۶ در تصرف
 مهاراجه بهادر در آمده. چنانچه مفصل ذکر تسخیر این هر دو قلعه در دفتر
 تسخیر ملکی مهاراجه خواهد آمد. اما تسخیر این قلعه ها نیز بمهاراجه
 بتقدیر ایزدی شده نه بچنگ. چنانچه راجه انور دهن چند از فریب قید
 شدن خود قلعه ها را خود بخود خلاص کرده بهندوستان گریخت و قلعه جات
 بتصرف مهاراجه فرو گذاشت. قلعه کتاجهر واقع همین کوه بتصرف
 راجه انور دهن چند. و راجه موصوف عداوتی داشت بصلاح صوابدید
 انور دهن چند سپاه وافر بکن افسری جماعه دار خوشحال سنگه
 مهاراجه مابور ساخت. چون تسخیر قلعه مذکور بسبب قلب مکانی
 ممکن نبود و چون راجه را به بابا صاحب سنگه بیدی اخلاص مندی
 بود از راه فریب بابای موصوف قلعه مذکور بتصرف مهاراجه درآمد.
 قلعه جسوان واقعه همین کوه نیز قلب مکان است. این نیز بمهاراجه
 بفریب در تصرف آمده. چنانچه مفصل ذکر این معنی در دفتر تسخیر ملکی
 مهاراجه تحریر خواهد شد، و شمه اش اینکه راجه امید سنگه مالک
 قلعه مذکور بخدمت مهاراجه برسوخ عقیدت حاضر بوده لشکر کشی میکرد.
 در سمت ۱۸۷۲ که بدستور مستمره حاضر بود بمهاراجه راجه را قید نموده
 بر مالکش و قلعه مذکور افواج مابور کرده. بعلامت راجه معز الیه کن
 افسر قلعه از تهانه دار باز گرفت. موضع درونی از قدیم مکان محال است.
 در زمان نواب بگمپیل سنگه در اینجا قلعه بود، اما درین زمان که
 مهاراجه صاحب بهادر سردار دیشا سنگه محیتمه در وجه جاگیر عنایت
 کرده است مشارالیه در آنجا قلعه بعبارت خام بمشابه قلعه گوبندپگره
 تیار نموده. و قلعه داده سیه واقع همین کوه نیز قلب مکان است. دیوان
 محکم چند [برگ ۵۶ ب] موافق فریب صدر از راجه دیوی سنگه
 تسخیر نموده. حال مهاراجه به راجه دهیان سنگه جموال سپرد نموده.
 راجه موصوف سامیان جنگی در آن بسیار انداخته. و دیگر قلعه جات

کوچک - کوچک مثل تیخت گره و بلاس پور و غیره کا تمه گره و بیگون و حاجی پور و مکیریان و درین قلعه سامان می باشد زیرا که در تصرف شهنزاده شیر سنگه است - و قلعه پهگواره و جالندهز بسیار اند اما سامان جنگی مهاراجه درینها نداشته - قلعه پهلور واقع همین کوه نیز قلب مکان است که از قدیم چهار دیواری سرای ساخته ملاطین دهلی بود - از روزیکه پهلور در تصرف مهاراجه درآمد گندا سنگه نامی از مصاحبان گریخته در مقام پهلور رسیده مستقر گردید - مهاراجه بهادر دیوان محکم چند را بر تهانه داری قلعه پهلور تعین فرموده - دیوان مذکور این مکان سرای را شمال قلعه جنگی ساخته بروج بنا نموده و گوشه اش دمدنه ها لایق ایستادگی توپ و کمر کوتاه هم لایق گردش توپ مستحکم ساخت و سامان جنگی در آن بسیار انداخت - از آن بعد قلعه مذکور بمقابل لودھیانه گردید - چون ترتیب تحریر اسامی قلعه جات چنان مقرر بود که از ذکر قلعات هر صوبه در هر صوبه بیان کرده آید هر گاه بر صدر مقدم تحریر تصرف مهاراجه بquam در آمده لهذا نبذی از اسامی قلعات واقع صوبه ملتان و کشمیر و غیره واقع ساحل غربی دریای سندھ و شرقی دریای ستلج که در تصرف مهاراجه درآمده برای ترتیب درینجا نوشته میشود - و مفصل ذکر در هر صوبه خواهد شد - قلعه ملتان خشتین است و عمارت چندان پخته ندارد - اما سبب اشتهار پختگیش اینست که بانی گریوه بلند گلی را باحاطه گرفته - لهذا از بیرون بسیار بلند و از اندرون تمام پور [پر] - اگر خشتهایش فرو افتند تا هم مثل کوه می نماید و خلاصه سپاه یک دل و متهور توده خاک را نگهداشت کردن می توانند و بیدل سد سکندری را فرو میگذازند - حال که در تصرف مهاراجه از سمت ۱۸۷۳ در آمده آنچه عمارات [برگ ۷ الف] در اندرون قلعه بودند سوای خانقاه حضرت بهاؤ الدین و شاه رکن عالم و حویلی نواب مظفر خان غازی شهید و غیره بقدر ضروریات داشته دیگر همه مساز کرده - و سامان جنگی در آن وافر انداخته بسیار مستحکم نموده اند - قلعه

شجاع آباد: سبب احداثش اینکه چون نواب شجاع خان را در حوالی قلعه مذکور جاگیر از حضور احمد شاه رعایت شد در آن بر سر زمین قلعه مذکور بخندق پخته مربع احداث نمود. و چهار دروازه مقابل دروازه یکدیگر بر سر هر بازار بر نهاده. و رعایا از هر طرف آورده آباد نموده. در آن سامان جنگی بسیار داشت. در سمت ۱۸۷۳ که بتصرف مهاراجه رنجیت سنگھ درآمد استحكامش از سابق بر فزوده. و همچنین در جاگیرات دیگر خویش آن روی دریای چناب قلعه خان گره و مظفر گره و غضنفر خشتین بنا نموده. سامان جنگی البته در آنها میداشت و مهاراجه نیز میدارد. و قلعه تلنبه و سرا و کتھر خشتین است. در وقت مظفر خان قدری سامان جنگی در آن می بود و حال مهاراجه نیز قدری میدارد. و قلعه سرکار دیال پوره و ستگره مضاف ملتانست. بنا از خشت پخته از دیر دارد و پیشتر در تصرف جلال الدین افغان و حال در تصرف مهاراجه است. گاهی بخالصه میدارد و گاهی بجاگیرداران عنایت میکند. در جهنگ سیال و احمد پور سیال قلعه خام مبنی از گل و لاست برای حفاظت ملکی. از طرف مهاراجه در آن تھانه دار و البته سامان جنگی می باشد. و قلعه منگیره در سر زمین چولستان که بمسافت دوازده کروه و نود کروه آب نزدیک ندارد ساخته حیات خان بلوچ هوت سه دیوار گرد بر گرد یکدیگر از خشت پخته و در زمان تیمور شاه که صوبه داری قلعه مذکور به نواب محمد خان عنایت شد نواب ممدوح گرد آن سه دیوار یک دیوار خام بغرض دوازده گز بطول بیست و پنج گز بنا نموده سامان جنگی از اتواط نو ساخته و زنبورک و لاجپھر و گوله بارود [برگ ۷۰ ب] و غیره لازمه در آن وافر انداخته بسیار مستحکم نمود. از سمت ۱۸۷۸ که در تصرف مهاراجه درآمد مهاراجه زیاده مستحکم از ذخیره و غیره امور درین قلعه از دیگر قلعه جات کوچک که در هر ضلع نواب محمد خان احداث کنانیده بود ساخت. مفصل ذکر آنها در ذکر صوبه ملتان خواهد شد. و در خطه کشمیر قلعه ایست بسیار محکم بر سر کوه مازان. اول اکبر آباد شاه قلعه

بسیار محکم بنا کرده چنانچه برای تعمیر و آراستگی قلعه مذکور یک کرور و ده لکمه روپیه از مخزن خاص نوشته و من بعد آن عطا محمد خان خلیف وزیر شیر محمد خان تیمورشاهی کابل در احاطه قلعه سابقه قلعه کوچک بسیار مستحکم نمود - و ثانیاً وزیر شیر محمد خان مذکور بوقت تسخیر از عبدالله خان صوبه دار قلعه شیرگرهی بر ساحل دریای مهت بنا کنانیده - و نیز بر هر گذار کوه عطا محمد خان قلعه ها برای استحکام محصول و غیره حریف [همین] تعمیر کنانیده - و سوائی این خود راجه های مضاف کشمیر راجه های جاگیردار برای سلامتی خود بسیار قلعه ها برپا کرده اند - چنانچه در ملک کبکه و بنه قلعه مظفر آباد بنای سنگین دارد - بسیار محکم و سامان جنگی بیشمار و باندازه پانصد توپچی تهنانه دار در آن می باشد - همچنین در حد پونچه در قلعه کوپناه سنگی است که صدها گز بلندی دارد - در آن چاهی است فراخ باندازه یک گز - از طریق احداث آن بدین طور نشان میدهند که چون پاندوانرا کوروان از ملک خارج کردند چندی بر سر سنگ مذکور اوقات گذاری بسر بردند - در آن حین که والده ایشان ضعیف بود از استیلائی تشنگی عاجز آمد - بهم پاندو در سنگ مذکور تیری زد منبع آب پیدا گردید - آب از آنجا بر آورده بما در نوشانیدند - باندازه دو صد دست در آن ریسبان می رود ، والله اعلم بالصواب - قلعه پونچه در حدود تهل قلعه محمد علی ، در حدود راجور قلعه عظیم گره ساخته راجه اغر خان و در حدود راج مهنبر قلعه کانگوی و منگلا دیوی و دهرال و کوپناه و قلعه پلاهل خیلی مستحکم بنا دارند که از هیچ طرف راه بالا شدن بر آنها سوائی زینه پایه [برگ ۸۰ الف] نیست - چنانچه مفصل ذکر اینها در دفتر صوبه کشمیر بتحریر خواهد آمد و همچنین در حدود پکهرالان قلعه کوتلی تهر و چی و غیره بر سر هر کوه بلند که جای مواسات ملاحظه کرده قلعه ها برای حفاظت خود هر زمیندار ساخته -

[فصل نهم] در شرح اقاویل هر دو گروه اعنی اهل اسلام

و هنود که سنگهان ازین گروه اند

در پیشگاه صاحبان دانش و بینش مخفی و مستور نماند که هر دو گروه مذکور در آغاز پیدایش خویش تقریر بمخالفت یک دیگر بیان می نمایند - چنانچه گروه هنود پیدایش خویش از ابتدای ابداع عالم ظاهر می سازند و از بعثت و رسالت حضرت آدم که مبدای پیدایش اهل اسلام است بالکل منکر و مطعون بگمراهی منجمله گروه خویش میکنند - و این قول ایشان بنا بر آن است که از زمان بعثت آنحضرت آدم علیه السلام تا تشریف آوری نواب خلقای بنو امیه و عباسیه و سلطان ناصر الدین سبکتگین و سلطان محمود غزنوی و سلطان غور و سلطان تیمور گورگان و اولاد امجادش در ولایت هندوستان هیچ پیغمبر درین سر زمین مبعوث نشده تا بمشعل افروزی هدایت ره روان تیرگی ضلالت را سالک مسلک اسلام میفرمود - بمصداق :

کس نباشد در سرای و موش باشد که خدا

و نحویکه این گروه ناهج مناهج کفر گردیده اند در اقاویل اهل اسلام بتحریر خواهد آمد - مؤرخان هنود حقیقت پیدایش خویش چنین بمعرض تقریر و تحریر می آرند که در آغاز ابداع کائنات فسحت زمین پر از آب بود - خالق در تحت آب مسکنت داشت - بمشیت خالق از ناف خالق گل نیلوفر بالای آب آمد و از بیخ گل مسطور باراده خالق برهما که وسیله آفرینش است پیدا شد - و بحکم خالق بالای گل مذکور برآمد، چون هر طرف دید بدون تاریکی و آب هیچ بنظرش دریافت نشد - متحیرانه باز در شاخ گل غوطه زد و چون بانتهایش پیوست بجانب خالق عرض داشت که بر سطح گل همه اطراف را آب [برگ ۵۸ ب] فرا گرفته مقام بود و باش کجا نمایم؟ و اوقات تنها چگونه بسر رسانم؟ از جناب خالق مطلق حکم درباره برهما شرف نفاذ یافت که پیدایش زمین و آسمان و خورشید و ماهتاب و نیرات و دیوتاها برای هم نشینی و انیسی تو پیدا خواهم ساخت - برهما باصغای نوید هذا باز بالای گل آمد و بامر خالق بر حق و قادر

مطلق از آب مذکور حبابی پیدا شدہ بشگفت۔ از بخار آن هوا و آسمان و آتش، از کدورت آن تخته زمین ظاہر و پیدا گردید۔ بعدہ برہما بحکم خالق برحق اول اہنکار آفرید۔ و از اہنکار پنج بہوت یعنی پرتھوی و اوک یعنی آب و تیج یعنی آتش و آکاش یعنی آسمان و پون یعنی باد پیدا شد۔ باز وجود برہما سے پاره شد۔ از یک پاره رجوکن یعنی برہما و از پاره ای ہست کن یعنی ہشن پرورندہ خلائق و ثالث تموکن یعنی مہا دیو مالک صور و قیامت و موت۔ و باز بحکم خالق چہار شخص دیگر پیدا شدند: وسنت، کمار، شنک، شناتن۔ بر این کسان برہما حکم کرد کہ ذریعہ آفرینش خلق شوید۔ این کسان بہ پیدایش خلقت نپرداختہ بگوشہ ای بہ پرستش خالق رفتند۔ برہما بر اینہا بہم برآمد۔ باز برہما نیل ہست کمار آفرید۔ این را برای پیدایش حکم کرد۔ این شخص پیدائش جن و بہوت و دیو کہ از دیدن آنہا خوف طاری بشود پیدا کرد۔ او را از اینچنین پیدایش برہما منع کرد۔ مشارالیه پر غصہ شدہ بہ پرستش رفت۔ باز برہما دہ تا کس دیگر پیدا کرد۔ اچار یعنی گریہ۔ بینای یعنی تواضع۔ بدیہ یعنی علم۔ روپ یعنی حسن۔ گن یعنی ہنر۔ بیرج نام آدم۔ ورجہ نام آدم۔ باز برہما چہار کس دیگر پیدا کرد۔ رکہہ شدند پلاہا نام۔ پولت نام۔ ہشت نام۔ نارد نام۔ باز برہما سین بہب سو مرد شتر با زن پیدا کرد و باینہا حکم داد کہ با خود بہوگ کردند۔ فرزندان نرینہ و مادینہ دو جفت در یک روز ازیشان بوجود آمدند و با خود ہا عقد ہر جفت مربوط می نمودند۔ ہم برین نمط خلائق روز بروز مزید شدن گرفت۔ برہما پیدائش این ہر دو کس را [برگ ہ ہ الف] چار قسم مقسوم ساخت: اول را برہمن ثانی را کہتری ثالث را بیش رابع را شودر۔ و بنا بر ہدایت ایشان چار بید از چہار سرکہ برہما دارد مضمون جداگانہ کہ ہر یک مخالف یک دیگراند و خال کہ ہزاراں سال از تالیف آن منقضی شد در ہندوستان و پنجاب رواج دارد فرسود۔ و حقیقت پیدایش اہل اسلام بزبانی خود ہنودان بدین تقریر بمعرض بیان می آرند۔

که منجمله ده اوتار مذکور بهر گه که فرزند برها بود به پرستش یزدانی بطرفی از اطراف فرا رفت - و چندی بعبادت اشتغال داشت - چون کائنات زیادتی پذیرفت بخاطر مشارالیه این معنی خاطر کرد که برای من نیز اگر انیس باشد بغایت مستحسن است - و لهذا دو بت از خس تیار کرده - بحکم ربانی بدعای مشارالیه بت های مذکور حیات یافتند - مشارالیه یکی را کدو نام کرد و ثانی را کدم نام نهاد - و مسمی مهرگه را عادت بود که هر روز گاؤ را ذبح کرده هوم می نمود و باز خاک گاو را فراهم نموده زنده می ساخت - روزی کدم تکه گوشت از گاو مذبوحه گرفته خورد - چون مهرگه بموجب عادت از هوم فراغت یافته باز گردید ، اما از یک پایش که کدم تکه اش خورده بود لنگ ماند - مهرگه متحیر شد - آخر بعد تفتیش و تحقیق دریافت که این معنی از خوردنش بظهور رسیده است - مهرگه بر آن ناراض گشته کدم را از خود عاق و دور نمود و گفت که برو مسلمان شو - مشارالیه برای پرستش ایزد متعال لایزال فرا رفت و چندی بعبادت اشتغال ورزید - بعد مدت مدید بخیالش گذشت که از یک بسیاری شود و آئینی ورزد - لهذا نزد برهما رفته احوال ماضیه بیان نمود و درخواست شدن بسیاری و آئین مذهب خود نمود - برهما یک زن و یک مرد پیدا کرده حکم کرد برو بهوگ باوشان کن - ازوشان فرزندان نرینه و مادینه پیدا خواهند شد - باز برای آئین مذهب عرض کرد - برهما اتمربید فرموده خود باو عنایت کرد - [برگ ۹۰ ب] مشارالیه بر آن استحکام ورزید - بدین صورت ایشان آغاز اهل اسلام بیان می نمایند فقط - مخبران اهل اسلام و مورخان ذوالاکرام پیدایش خود از قدیم مینویسند و گروه هنود را بگمراهی طریقه ضلال را راست میدارند - همچنین وجه بیان مینمایند که باعث ایجاد کائنات مفخر موجودات احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مطابق آیت قدسیه لولاک لما خلقت الافلاک در آغاز در جسم نورانی بیاد رب العزت و هدایت و رهنائی ملائکه ها اشتغال میداشتند - چون اراده خالق مطلق و قادر بر حق تقاضای آن کرد که در وجود بشریت ظهور آنحضرت شود - بناء علیه وجود

حضرت آدم علیہ السلام و اہلیہ ایشان را از اربع عناصر بشہود آورده عادت توالد و تناسل بدین طور مقرر فرمود - ہر بار کہ حوا حاملہ گشتی پسر و دختری آوردی - اول فرزند کی کہ زازو متولد گشت قایل بود یا توام خود اقلیما نام و دیگر ہاییل یا اخت خویش لیوو - اقلیما ہاییل داد و اخت ہاییل کہ در حسن ازو فایق بود بقایل داد - حضرت آدم بموجب دستور وحی فرزند نرینہ صبحی را با دختر مسای و دختر مسای را با فرزند صبحی مربوط بارتباط زوجیت فرمودن خواستند - قایل بخدمت پدر استدعا کرد کہ دختر صبحی و مسای ہر دو از بطن شا ہستند جفت مرا بمن و جفت ہاییل را باو مسلم دارید - حضرت فرمودند کہ این معنی خلاف حکم حق تعالی است برخلاف این بعمل آوردن کفر است - مشار الیہ بموجب نص کہ من یضللہ فلا ہادی لہ تابع صلاح نفس امارہ شدہ بیفرمانی را بر فرمان برداری ترجیح دادہ روزی ہاییل را خفتہ یافتہ سنگی بر سرش کوفت ، بیک ضرب روانش را از گرانباری قالب عنصری سبکدوش گردانید - اما طریق اخفای این افشای یعنی دفن نیاد نہاشت - ناچار لاش ہاییل را بر دوش برداشتہ میگردید تا کہ عفونت از لاش کشتہ برخاست - اندرین اثنا بحکم قادر مطلق [برگ ۶۰ الف] دو فرشتہ بصورت زاغان متمثل گشتہ ظاہر شدند - یکی دیگر را کشتہ بمنقار یعنی بنول حفرہ کندہ کشتہ مذکور را دفن کرد - قایل آن را معاینہ نمود همچنان کرد - چون از دفن ہاییل قایل فراغت یافت زنش را گرفتہ بدین سرزمین ہندوستان روی نہاد و در مکانی طرح اقامت ورزید - لیکن از مرفرت والدین و بی فرمانی اوشان بسیار غمگین و اندوہ ناک زیادہ از حد می بود - ناردمن اوتار کہ در اوصاف مانند شیطان بل از شیطان زیادہ است با قایل ملاقی شد - یعنی شیطان بنا بر حصول استرضای والدین و پروردگار چنین تلقین نمود کہ بصورت والدین دو بت تیار کردہ آراستہ بمکان صاف و پاک باید نہاد ، و وقتی کہ طعام خوردنی تیار شود اول بدہن ہر دو بت آشنا کردہ من بعد آن شا و فرزندان شا بخورند - وقت صبح و مساء رو بروی ہر دو بت بعبادت و سجدہ اشتغال باید داشت - درینصورت والدین و پروردگار از شا بسیار خوشنود خواهد شد - قایل

موافق تلقین نازدمن کاربند گردید - و از قاییل نیز اولاد مثل آدم
 بوجود آمد - حضرت آدم علیه السلام باصغای این معنی تو فرار شدنش
 هندو و کافر میگفت یعنی اوشان ما کن هند شدند - و کافر برای این معنی
 که نافرمانی پدر و پروردگار نمود یعنی دزد و بیفرمان - لهذا اسم مکان
 مسکونه اش هندوستان گردید - چنانچه گلستان و بوستان و کوهستان و
 نیستان - بدلائل و براهین اینچنین الفاظ اهل اسلام دلائل خود را مضبوط
 و مستحکم تصور مینمایند - و نیز در دیگر ولایت ها اولاد چهار برن مذکور
 و مظهر هنود یعنی برهمن و کهتری و ویش و شودر موجود نیست ،
 و احیاناً اگر بجای بوده باشد اوشان نیز ازین ملک رفته باشند - و نیز دیگر
 ولایتها را هندوستان نمی خوانند - و دیگر ولایتها که کفران می باشند
 آنها مذهب و آئین از هنود هند جداگانه دارند و اوستاد تلقین اوشان نیز
 نازدمن [برگ ۶۰ ب] یعنی شیطانست - چون از بارگاه ربی مطرود گردید
 رهنا بخلاق بطریق ضلالت و کفر و رسوم جداگانه گشت - و بالتخصیص
 هر دو گروه یعنی هنود و مسلمین بخلقت دیوان مقر و مصراند و از روی
 تیره باطنی پرستش دیوان و بتان اختیار کرده اند و بمعبودی گرفته اند -
 چنانچه ایسر مهادیو در هندی و فارسی مها سردار را میگویند - یعنی
 سردار دیوان - و فی الواقعه پیش از خلقت انسان بادشاه ملک دیوان بوده اند
 و مهادیو سردار دیوان بود - و انتظام مهام بالهام غیبی میکردند و از
 مها دیو قصه های عجائب بر میگذازند - گویند روزی مهادیو با پارتی
 نرد می باخت - پارتی در شرط مشروطه بر مهادیو غالب آمد و وفای
 شرط ازو خواست - بدین سبب فیما بین مخاصمه روی داد - پارتی ترسول که
 سلاح ایسر بود غصبیده گرفت - ایسر در خشم آمده بکوهی بگریخت
 و در غار بنشست - چون اولاد معاینه این حال کردند پارتی را
 سلامت نمودند - آخر همه فراهم شده نزد مهادیو رفتند و برای باز آمدن
 در عشائر التماس بسیار نمودند - سودی نداشت - مایوس شده باز آمدند -
 نازدمن پارتی را گفت : که از ایسر مهادیو عضو مخصوص بخواه که او
 زن دیگر کرده است - او عاجز آمده از آن غار بیرون خواهد آمد - اما
 مهادیو همراه آمدن با او منظور نکرده عضو رئیس اعنی ذکر بریده داد و خود

عبادت ربانی مشغول شد۔ پاربتی و اولادش انرا گرفته بخانہ آوردند و بہ تعظیم انرا نگاہ میداشتند و گل و ریحان بر آن افشانند و پرستش او آغاز کردند۔ چون مضغہ گوشت بود در عرصہ سه روز عفونت و گدازگی گرفت۔ متحیر شدند۔ ناردمن در رسید۔ اوشان را تلقین کرد کہ بصورت عضو مذکور عضوی از سنگ بتراشید و آداب او بدان اقتضا بجا آرید، و این را بسوزانید، پاربتی و اولاد همچنین کردند و خاکسترش را بر پیشانی قشقہ کشیدند۔ درینولا ہندوان آن را لنگ مہادیو [برگ ۶۱ الف] میگویند۔ چون پاربتی از شہوت بشریت عاجز آمد از ناردمن صلاح خواست۔ وی گفت کہ مہادیو دانا و مجتہد بود ذکر برای آن بریدہ کہ غرض تو حاصل باشد۔ درین معنی رخصت بتو دادہ کہ از وی یا نقل او غرض خود حاصل کردہ باشی۔ پاربتی موافق تلقین ناردمن در مکان لنگ مذکور رفتہ بر آن نشست و برخواست کردی تا کہ انزال شدی بیرون آمدی۔ اولاد و دیگران برای پرستش آن می رفتند، غلاظت را بر او دیدہ می شستند۔ از آن روز این عمل در گروہ ہندوان باقی و بجاست۔ دیگر قصص غرائب از مہادیو و پاربتی بسیار اند مگر بسبب طول کلام در قید قلم نیاوردہ۔ اگرچہ با مردم نیز ہندی ایم اما چونکہ حق تعالی بیا نور ایمان بخشیدہ فرق حق و باطل معلوم کردیم۔ بنا بر آن قلمی نمودہ می شود کہ الاسلام حق والکفر باطل۔ علی ہذا القیاس حقیقت دہ اوتار کہ ہندوان آنها را نظیر حق تعالی تصور می نمایند ہست۔ بہر کیفیت در ہندوستان از آغاز عالم عمل کفار مقرر شد و الی امضای سن ہزار و شصت و یک ہجری المقدس بحالہ ماند۔ ازین کہ مشیت قادر بر حق و خالق مطلق برین بود۔

مورخان ہند فرمانروایی گروہ ہنود از آغاز عالم بیان می نمایند و گویند کہ پیش از آبادی لاهور دارالحکومت پنجاب سیالکوٹ و بعد بتہندہ بود۔ چون مشیت قادر بر حق و خالق مطلق تقاضای آن کرد کہ سلسلہ فرمان روایی این ملک از فرقہ ہنود بدر رود و شیرازہ جمعیت ایشان پراگندہ گردد و ملک مذکور در قبضہ اہل اسلام در آید پس از جلباب حقا بعرصہ شہود چنین آورد کہ سلاطین اہل اسلام از دور دست آمدہ بزور بازوی اقبال و قوت سر پنجہ عدو مال وجود فرقہ ہنود را کہ ابا عن جد رئیس و فرمانروای این ملک بودند از صفحہ روزگار پاک شستہ و خرمن

هستی آنها را بزق شیوف خانیستان خاکستین کرده ملک مذکور را در قبضه
و تصرف خود آورده رواج شعار اسلام را درین سر زمین [برگ آ ب] دادند

فصل در تعریف سنده
قاضی اسماعیل بن علی موسی طایب چنین
آورده که در زمان خلافت بنی امیه

ولید بن عبدالملک حجاج بن یوسف ثقفی که بنا بر تنبیه خیره
سزان ولایت کرمان و غیره مامور بود معلومش کردند که در زمان

خلافت عبدالملک ابن مروان بعضی مامورین جهت خرید امتعه واقمشه
تا ملک سنده رفته بودند و بعد خرید اجناس بسبیل دریا معاودت نمودند -

چون بدر بندر لاهوری^۱ رسیدند جمعی از قطاع الطریقان بر آنها یورش
آورده بسیاری را مقتول و بعضی را اسیر کرده مال و اسباب اوشان

بغارت بردند و نبدی بساحل نجات رسیده چگونگی واقعه را بحضور خلیفه
ظاهر کردند خلیفه بتهمیه و تحریک عسا کز فرمان داد - مقارن این حال
خلیفه داعی اجل را لبیک گفت - حجاج این معنی را بخدمت خلیفه معروض

داشته از پیشگاه خلیفه ارشاد شرف نفاذ یافت که محمد بن قاسم
پسر عم و داماد خود را برای انتقام مامور به سنده نماید - در آن زمان

داهر بن چیچ پرهمن پدارالملک ابوهر که دست فرمان روایی الی کشمیر
داشت فرمانروای سنده بود - چون مشار الیه را خبر ورود لشکر اسلام

در ملک خود رسید لشکر بمقابله کشید - چند مرتبه محاربه فیما بین عسا کرین
بوقوع درآمد - آخر کار نسیم فتیح و فیروزی بر لوای اهل اسلام وزید -

محمد موصوف بعد حصول فتح ملک و اموال رای مذکور را بتصرف آورد -
بعد انتظام مهام آنجا لشکر بر ملتان کشید - اعیان با استقبال آمده مشار الیه

را ملازمت کردند و خراج بر ذمه خود گرفتند - داؤد بن نصیر بن ولید
عثمانی را بامارت ملتان نصب نموده عازم دیالپور شد و آنجا را در تصرف

آورده خزیم بن عبدالملک بن تمیم را مامور نظامت آنجا کرده بر

۱- بندر لاهوری

قنوج یورش آورد - همه فرمان روایان آن دیار اطاعت و ادای خراج بدمه
 [برنگ ۶۲ الف] خود نگرفتند - دزین - عراضه - بغازی - دختران - رای - چچ
 مشار الیه بحضور خلیفه طلب شد - بعد روانگی مشار الیه اهل هند از
 قرار واقعه برگشته - تا هم از دیپالپور تا شور در تصرف اهل اسلام ماند -
 و چون در سن ۹۶ قمری خلیفه داعی اجل را لبیک گفت بعد از وی
 سلیمان بن عبدالملک بر تخت خلافت بر آمد - عامر بن عبدالله
 را بولایت سند مامور و مقرر نمود - بعد از وی مروان ابن محمد را با ایالت
 سند تعیین فرمود - در سن ۱۳۲ قمری خلافت از بنی امیه انتقال کرد
 و بر بنی عباس قرار گرفت - عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس
 که بسفاح مشهور است اول خلیفه بنی عباس او بود - فوجی از دایر الخلافه
 بسند فرستاده ملازمان خلفای بنی امیه را بتمامه از ملک بیرون کردند -
 در سن ۱۷۰ هجری هارون رشید بن مهدی ابوالعباس را بحکومت
 سند فرستاد - در زمان هارون و مأمون رشید از مملکت هند بعضی در تصرف
 ایشان درآمدند و انتهای حکومت عباسیه تا زمان ابوالعباس احمد
 بن اسحاق المقتدر بالله بود و من بعد دور حکومت سلاطین ملتان و سنده
 و دیپالپور سلاطین غزنوی راجع گشت -

[فصل یازدهم] در تشریح نسب قوم افغان و بنای مسجد المقدس

که در حدود کابل شعار اسلام از قدیم است

مورخان اسلام تفصیل این اجمال چنین بمعرض بیان می آرند
 که قوم افغانه بروایتی بنی اسرائیل اند - یعنی حضرت یعقوب علیه السلام
 و ملک طالوت و پس از آن در زمان حضرت شمویل پیغمبر علیه السلام
 و داؤد پیغمبر و حضرت سلیمان دینی که بود برهان دین و آئین عبادت
 پروردگار برحق و خالق مطلق اشتغال میداشتند - و بروایتی نسب گروه
 افغان با بنی یامین بن حضرت یعقوب میرسد - و بروایتی نسب این

[بزرگ ۶۲] - گروه افغانان به پسران کیلانی حضرت یعقوب که یهودا نام داشت مربوط می شود - القصبه در زمان حضرت سلیمان علی بن نبینا و علیهم السلام با آصف بن برخیا و افغنه بن ارمیا که غم زاده بودند آصف بمرتبه وزارت حضرت سلیمان افتخار و اعزاز داشت و مهات مالی و ملکی را منظم می ساخت و افغنه را بمرتبه سپه سالاری حضرت موصوف سرفراز و ممتاز فرموده بودند - چون شکل افغنه بسیار مهیب و خوفناک بود بنا علی هذا در تعمیر مسجد بیت المقدس افغنه را مختار فرمود و جمیع دیوان را مطیع و منقاد او گردانید - بنا علی هذا حکم افغنه بر جن و انس و دیوان نافذ بود و در تعمیر مسجد موصوف هر قدر از افغنه لوازم سعی و مزایم جهد بتقدیم رسیدند مقدور دیگر قوم بشر نبود - و در مدت چهل سال عمارت مسجد بیت المقدس با تمام و انصرام رسید و دیوان سنگ و جواهرات نفیسه و پارکیزه عازا دریا و کانهای آورده بجای سنگ و نخست و سنگریزه در عمارت مسجد موصوف نصب میگرددند و دیوارهای عالیشان بلند تر بنا نموده بران احدی عشر گنبد که هر یک شاز روی ارتفاع سرفلک می کشید تعمیر ساختند و در هر گنبد صد و هفتاد قندیل طلایی افروخته میشد و یازده گنبد دارد فقط - انتظام سهام بنی اسرائیل بعد وفات حضرت سلیمان در قبض اختیار آصف و افغنه بود - چون هر دو برادر در عرصه بیست و نوزده پیش از ادعای

اجل را لبیک گفتند اولاد و احفاد ایشان در ملک شام استقامت داشتند - چون بختنصر را حق تعالی بر بلاد شام استیلا داد بیت المقدس را خراب کرد - بنی اسرائیل را به بندگی و اسیری گرفت و اکثری را بجلا وطن نمود - منبر دانیال و حضرت عزیز در بند گرفتار بودند - بعده به دوازده هزار کس بنی اسرائیل که عالم و اوزع بودند حکم به پرستش ذات خود را داد - او شان بر دین خود قایم بوده [بزرگ ۶۳ الف] جواب دادند همه ها - را بقتل کرده اند و کشیدند - و حضرت عزیز و دانیال را بجهت بزرگی خلاص کرد - اولاد افغنه و آصف را در کوهستان

غوریا و غزنی تا فیروز کوه و قندھار برسانید۔ از آن روز این قوم
افغانہ درین کوه مسکنت دارند و اسلاف خالد بن ولید بمکہ
معظمہ رسیدہ استکانت ورزیدند۔ چون حضرت سرور کائنات بر مکہ
فتح یاب شدند۔ بہدایت ازلی خالد مشرف باسلام گردید۔ قیس را کہ
در نواح غور از زمان بخت نصر مسکنت داشتند در مکہ معظمہ

طلب داشت و مشرف باسلام کرد۔ روزی آنسرور موجودات از روی کرم
قیس را بعد الرشید مسمی فرمودند۔ چون عبدالرشید در قوم خود رسید
بدعوت اسلام تمام اولاد خود را در نواخت و تمام گروہ مشرف باسلام شدند۔
بعده خلفای عباسیہ در سن ۱۷۳ ہجری سلطان ناصر الدین سبکتگین
در محدہ ملتان و پنجاب وارد شدہ۔ پراچہ جچیان والی بتمہندہ را کہ
فرمان روای ہند و پنجاب بود بازہا ہنگامہ آرائی کارزار نگردید۔ آخر
روز راچہ مسطور غالب و منصور شدہ سکہ او خطبہ بنام خود جازی فرمود
و بنای مساجد و شعائر اسلام برپا نمود۔
[فصل یازدہم] در تشریح آمدن سلاطین غزنویہ در پنجاب و

قبضہ اوشان۔ قبضہ اوشان در ہندوستان است۔ اوشان در ہندوستان
تفصیل این اجمال آنکہ سلطان ناصر الدین از غلامان
نصیر الدین و فیقی ساسانی فرمان روای خراسان بود۔ بعد نصیر الدین
بجدیت منصور بن سہل پینوشہ بمقتضای آثار و رشاد او کار آگہی کہ از
ناصیہ احوال اوشیوع و بنادیر انوار کونکت کہ از افق سطوح داشت
بمترتبہ امیران امرایی و سپہ سالاری و مصلحت امور استراک۔ سون کارہائی
شگرف گردید۔ و در آخر حال از جانب ابو اسحاق والی بخارا بمحکومت
نصب گشت۔ بعد از آنکہ شمارہ زندگی ابو اسحاق بہبوط فنا در آمد
آفتاب بخت ناصر الدین از شرق دولت طلوع نمودہ اوج گیر جہانبانی گردید۔
یعنی ابو اسحاق [برگ ۶۳ ب] نیز وارثی کہ قلم بمقاسش تواند شد

نداشت و از امیر صاحب شوکتی که نظم امور مملکت بتواند نمود، نبود.
 سپاه و رعیت چون انوار بختیاری از لوحه پیشانی او لایح و آثار تاجداری از
 خطوط دست او واضح دیدند همگنان رجوع آورده کمر اطاعت بر بستند،
 بیت :
 بکاری که اقبال یاری کند
 ز اول اساسی بجوئی نهاد

در سنه ۳۶۷ هجری بر سریر خلافت جلوس نموده باصابت فکر و
 رزانت رای مهام جهانداری انتظام آورده باحیای مراسم عدل و داد و رفع
 لوازم فتن و فساد پرداخت، و زایت عالم گیر در هر صحنه دلاوری بر افراشته
 در سنه ۳۷۱ هجری اکثر بلاد مشخر گردانید. اول کسیکه در هندوستان
 رواج اسلام داده و بنیاد نهاد او بود. چون او از انزاد ترک بود همین
 سبب مسلمین را در هند ترک میگویند و ازین جهت حکام را ترک
 می نامند. القصه سلطان همواره بر بلاد هند ترکتازی میکرد. ساکنان این
 دیار از جهت تاخت علی التواتر عجز و ستوه می شدند، و اموال و امتعه
 و زن و بچه بغارت می گرفت. سهم تاخت بر هند بهر ثواب شدی و هند
 از ترک و تازش خراب گویند. در آن زمان راجه جیپال به ممالک هند

حکومت داشت. اگرچه مؤرخان دهلی در جمله فرمان روایان دهلی راجه
 جیپال را درج نکرده اند اما ازینجهت که دارالایالت او قلعه پتهنده
 بمطالع در آمده ظاهر ولایت سامانه و پنجاب و غیره ذالک سوی
 دهلی در تصرف او خواهد بود و ترکتازی سلطان ناصرالدین ازینجهت
 پیش میرفت که در آن ایام در هندوستان طوائف ملوک شده بودند. القصه
 راجه مذکور بقصد مدافعه با بسیاری لشکر و فیلان ضفدر بر سر
 غزنین رفت. سلطان بدریافت آنچه با لشکر بسیار و میارزان جرار بر حدود
 ولایت خویش رسیده دلاوران جنگ جو و متهوران پرخاش خواهمت را
 با شجاعت هم آغوش و پردلی را با مردانگی دوشا دوش نمود. کارزار
 مردانه نمودند، بیت :

چنان خواست رزمی که بالا و پست

قتاده یلان [برگ برگ الف] همچو از باده مست

از پیش و پس از بردلان خاک از پیش و پس از بردلان خاک
 در وقت بروز دروغ دل ز نمایان چو مرغ از غش
 اکثری از طرفین جنگ مردانه کرده بر خاک هلاک افتادند - راجه
 چیپال بزور مردانگی و قوت صمصام غالب آمد - سلطان چون دید که
 کار بیوشمشیر پیش نمی رود خرد را پیشوای دلیری - و تدبیر را رهنمای
 دلاوری ساخت ، بیت :

چو نتوان عدو را بقوت شکست
 به تدبیر باید در فتنه بست

یعنی در آن نواجی چشمه‌ای بود که بحسب اتفاقات چربک یا قارورات
 در آن افتادی برف عظیم باریدی - سلطان فرمود تا در آن چشمه قارورات
 انداختند - بحکم قادر مطلق که در وسعت آباد حکمتش وقوع مثال این
 نوع رموز بدیع نیست - باد و برف سخت گردید - وزیدن تند باد و غریدن
 رعد و آبر زو باشتداد و امتداد کشید - از وقوع این خال لشکریان راجه
 چیپال بعضی از تند باد زندگی برباد دادند و بندی از شدت باران غرق اسیل
 فنا شدند و برخی از کثرت برف زندگی گذار شدند و بعضی از زیر برف
 بمات خرمین حیات پاک سوخت - بدین آئین اکثری از آدم و فیل و دیگر
 ذی حیات تلف گشتند و کسانی که ماندند چون هندوستان دیگر با خود
 نداشتند مغلوب جنود سرما شدند - از شدت هوای سرد جواس از احساس و
 قوا از کار خود باز ماندند - دست را دستگاه کار و پارا پامردی رفتار نمایند -
 القصه سلطان باین تدبیر ضایب غالب مطلق گشت - راجه چیپال
 مغلوب شده و احوال لشکریان خود بدین منوال دیده از روی اضطراب ناچار
 در مصالحت زده قرار داد که پنجاه زنجیر فیل با نقد فراوان بخدمت
 سلطان بفرستد - برین قرار داد چندی از معتبران خود بزسم یرغال پیش
 سلطان گذاشته معتمدان سلطان را برای تسلیم [برگ ۶۴ ب] وجه پیشکش
 همراه گرفته رجعت پاولگه خویش نمود - و پس از رسیدن از پیشکش
 قرار داد برگشته کسان سلطان را که برای سپردن فیل و مال همراه
 آورده بود بمبادله مردم خود که نزد سلطان گذاشته آمده بود
 گرو بندی کرد - سلطان باستماع این معنی بعزم انتقام و پاداش بدعهدی

راجه لشکر کشید - راجه سید کور با لک سوارز و پیاده زهشیار و فیلان
 بی شمار بمقابله شتافته و هر دو لشکر در نواحی لمقانات جنگ عظیم کردند -
 دلیران شجاعت همیشه و مبارزان شهنشانت اندیشه از طرفین داد مردانگی و
 مردی داده کارنامه رستمانه بجای آوردند - آخر کار سلطان امرایت البفتح
 برافراخته غنیمت بسیار از برده و قیل و ملک بدشت آورده بغزنین
 مراجعت کرد - و راجه جیپال هزیمت نموده هندوستان آمد و تا
 لمقانات بتصرف سلطان درآمده سکه و خطبه اش رواج یافت - از آنجا که
 فنا لازمه ممکنات و بقا خاصه واجب ذات پروردگار است بالآخر ستاره زندگی
 سلطان در هبوط ارتحال انتقال بیافت و بعد از میر اسماعیل خلیف سلطان
 محمود سرباز آرا شد و سلطان محمود با برادر کلان جنگیده بچیره دستی
 در سنه ۳۸۷ در خطه غزنین بر سر اورنگ نشست - در چار سال ملک
 تمام خوارزم و ترکستان و عراق و خراسان و سایر بلاد ایران و
 توران و بغداد بتصرف آورده در سنه ۳۹۰ هجری در قصد رتسخیر
 پنجاب و هندوستان کمر همت چسبست بسته نهضت اعلام ظفر الحشام
 بنسنت سید کور فرمودند راجه جیپال والی بتمنده با ستاع این خبر اسباب
 کارزار از همگی وجوه بهمرسانیده کوچ بمقابله سلطان نمود - حتی که در
 پشاور پیوسته در آنجا معرکه آرای گردید - داد شجاعت و دلاوری طرفین
 قرار واقعی دادند - آخر کار سلطان محمود مظفر و منصور گشت [برگ ۶۵ الف]
 و راجه هزیمت را غنیمت شمرده بعد طی مراحل و قطع منازل کرده وارد
 دارالملک خود گردید - بعده سلطان محمود مرتبه اثنای عزیمت تسخیر
 ملک هندوستان نموده از راه سنوستان در حوالی تهمته رسید - راجه پنجه را و
 فرمانروای تهمته با وصف کثرت لشکر و فیلان کوه پیکر و متانت قلعه و
 صعوبت مکان از روی بی همی و بی تدبیری لشکر خرد را بمقابله سلطان
 گذاشته خود بجانب سنده روان گردید - لشکر سلطان با ستاع این معنی
 تعاقب کرده دستگیر نمودند و بخیجری آبدار سرش را از تن جدا کرده پیش

Marfat.com

سلطان حاضر آوردند - سلطان بمشاهده این جان بسنار خوشحال تگردیده
 خلقت بی شمار را در آن نواح علف تیغ بیدریغ ساخت و غنیمت فراوان بدست
 آورده مراجعت بدارالملک خود فرمود - منجمه مال غنایم فقط دو صد و
 هشتاد زنجیر فیل کوه بیکر بود و دیگر ازین گونه - القصبه بعد از فراغت
 از آن مکان عزم حوالی ملتان در پیش فرمود - در آن زمان اولاد داؤد
 بن نصیر بناظمی ملتان کلاه گوشه افتخار را بفلک الافلاک می افراختند -
 سلطان را حمیت دین بران داشت که از او ملک انتزاع نناید - ناگهان راجه
 انند پال ولد راجه جیپال که بر سر راه بود سد باب گردید - درین صورت
 سلطان را بمقابله باو روی داد - مشار الیه بعد از دست آزمائی هزیمت را
 غنیمت شمرده بکوه کشمیر گریخت - سلطان از تعاقبش دست باز داشته
 حاکم ملتان را منطیع و منقاد خود کرده احکام شریعت را رواج داده
 بدارالملک خود تشریف فرما شد - در سنه ۹۰۹ هجری مرتبه سوم باز
 سلطان لشکر بزر پنجاب کشید و بدر راجه انند پال کار زار نموده او را
 شکست داده سی زنجیر فیل و موزر فراوان بدست آورده قلعه بهمیم نگر را
 محاصره کرده انتزاع ساخت - چند [برگ ۶۰ ب] تحت طلا و نقره و خزانه
 فراوان و دیگر نفائش بدست آورده در آنجا جشن فرموده مراجعت بدارالملک
 خود نموده - در سنه ۹۱۰ هجری باز قصد تسخیر ملتان نموده نهضت فرموده
 در حوالی ملتان رسید - تمام ملک مضافه آنرا بتصرف آورده و بعد
 دست آزمائی داؤد بن نصیر حاکم ملتان گرفتار آمد - در قلعه غوک
 محبوس نموده فرستاده شد و هانجا در گذشت - مرتبه پنجم در سنه ۹۰۲ هجری
 باصغای بادشاه موصوف رسید که در تهانیسر تالایست عظیم - اهل هنود
 باعتقاد تمام هزاران در آنجا میروند و تقییل آنرا موجب نجات اخروی
 می شمارند و بتخانه عظیم و جکر سوم نام بیت در آنست که پرستش آن
 می نمایند - بادشاه بقصد جهاد لشکر فراوان فراهم آورده متوجه
 تهانیسر گردید - در راجه ترو این راجه جیپال ازین حال واقف گشته
 تریلوچن پال بن انند پال بن جیپال

1- The correct version should be انند پال بن جیپال

بصحابت ایلچی پیغام نمود که پنججاه زنجیر سفیل و دیگر خزانه پیشکش می نماید بادشاه ازین عزیمت باز نگردد بادشاه قبول نکرده در تمهائیسر وارد شده راجه مذکور تاب مقاومت در خود ندیده عزیمت را غنیمت شمرد بعد وقوع این معنی سپاه بر شهر تمهائیسر تاخته غنیمت فراوان بدست آورد بعد حصول فتح بادشاه جگر سوم بت را از آنجا گرفته مراجعت بدارالملک خود فرمود و بت مذکور را بر در درگاه خاص بجای زیننه نهادند تا پی سیر خلیق باشد مرتبه هشتم در سنه ۳۰۰ هجری بر سر قلعه نندنان¹ که بر کوه بالا ناتھ است لشکر کشید راجه ترو بن جیپال سپاه در قلعه مستقل کرده بکوه کشمیر گریخت بعد از چندی سپاه امان خواسته قلعه حواله بادشاه کردند بعد تسخیر قلعه و بدست آوردن اسباب و اموال رو براه کشمیر بتعاقب راجه مذکور نهاد اما راجه فتح یاب نشد و احکام شرع را دران رواج داد مرتبه پنجم در سنه ۳۰۹ هجری بن سز قنوج لشکر کشید [برگ ۶۶ الف] کوره نام حاکم آنجا اطاعت قبول کرده پیشکش داد از آنجا در برن رسید هردت رای آنجا قلعه را بسپاه سپرده بگوشه خزید اهل قلعه تاب مقاومت نیاورده هزار هزار درم که یک لک پنججاه هزار روپیه می باشد و چند فیل پیشکش داده امان یافتند سلطان از آنجا بر قلعه مهابن بر کناره دریای جمنا رسیده کل چند حاکم آنجا فیل سواری خواست که از آب بگذرد لشکریان سلطان رسیده او را دستگیر کرده قتل کردند بعد بر متھرا مولد گاه کشن جی هیچ کس مقابل نشد تمام شهر را غارت کردند و یک بت زرین را شکستند که نود و هشت هزار و سیصد مثقال وزن داشت فقط مرتبه هشتم در سنه ۳۱۴ هجری متوجه هندوستان گردید راجه ترو بن جیپال سد راه شده بمقابله لشکر برآمد آخر الامر شکست یافته رو بهزیمت نهاد مرتبه نهم در سنه ۳۱۴ هجری سلطان قصد کشمیر نموده قلعه لوه کوت را محاصره کرده

1. Nandnau is situated in Lat. 32° 43' N. and Long. 73° 17' E. See Haig's - Cambridge History of India, ii. 171 f.n.; Punjab District Gazetteer, xxvii, A, 1904, 467-7; Imperial Gazetteer of India, xviii, 349 and Raverty's Tr. of Tabaqāt e Nāsiri, 536-39, f.n.

اما مسخر نشد بجانب لاهور روان شد و غنیمت فراوان بدست آورده مراجعت نمود. مرتبه دهم در سنه ۳۱۳ هجری باز قصد ولایت راجه نندا کرد. بعد رسیدن بقلعه گوالیار محاصره نمود، لیکن مسخر نشد و حاکم آنجا مصالحه کرده سی و پنج زنجیر فیل پیشکش گرفته متوجه قلعه کالنجر مسکن راجه نندا گردید و محاصره کرد. چون مدت محاصره رو به امتداد کشید راجه نندا با وجود محکمی قلعه عاجز شده سیصد زنجیر فیل پیشکش نموده زهار خواست و فیلان پیشکش را بی فیلبانان از اندرون قلعه سر دادند. بفرموده سلطان ترکان شهنامت نشان بچستی و چالاکی بران فیلان سوار شده و منقاد و ایلی کردند. از نظاره این جرأت و جسارت ترکان اهل قلعه تعجب نموده عبرت پذیرفتند. راجه نندا شعری بعبارات متین و اشعارات رنگین در مدح سلطان نوشته فرستاده. زبان دانان هندی مضمون آنرا بعرض رسانیدند. سلطان مسرت اندوز گشته تحسین نمود و بجلدوی آن بنشور حکومت یازده قلعه ضمیمه کالنجر نموده با تحفه دیگر مرحمت فرمودند. راجه نندا نیز مال بسیار و جواهر بی شمار در عوض [برگ ۶۶ ب] آن بخدمت سلطان مرسل نمود و سلطان بعد صلح بغزنین مراجعت فرمود. مرتبه یازدهم باز لشکر بطرف هندوستان بقصد تسخیر سومنات کشید. این سومنات شهریست بزرگ بر ساحل دریای محیط و بتخانه مشهور بمعبد براهمه. بتان زرین در آنجا بسیار و بزرگ ترین بت را منات میگویند که در زمان پیغامبر آن بت را از کعبه برآورده در آنجا گذاشته بودند. بعد طی مراحل سلطان بسومنات رسید. اهل آن شهر دروازه قلعه بر سلطان مشدود کردند و آماده جنگ شدند. بهادران لشکر و یلان صفدر بقدیم همت و علم همت در معارج قلعه کشایی شدند. بچنگ و تبر و بنسیر مفتوح کردند الوارم نذارات و تاراج بعمل آمد. مخلق کثیر قتل و اسیر گشت و بتخانه ها از پا در افتاد و سنگ منات را پارچه پارچه کرده آن را بغزنین برده در جامع مسجد گذاشته تا پی سیر خلائق گردد. القصه سلطان از آنجا مراجعت فرمود. بر م دیو راجه عظیم الشان بر سر تراز بود.

از آمد سلطان آگاه شده سد راه گشت و انواع دست برد نموده اکثری را کشته و سوخته و مال و امتعه فراوان تاراج نمود - چون لشکر سلطان از مسافت بعید آمده بود امتداد ایام سفر و بسیاری جنگ که در سونمات و دیگر جاها روی داده بود عاجز شده بودند - سلطان بمقتضای وقت صلاح جنگ ندیده براه ریگستان متوجه ملک خود گردید - مرتبه دوازدهم در سنه ۳۱۷ هجری عزیمت هنگامه راجه برم والی سنده فرمود تا چهار هزار کشتی ساختند و بر هر کشتی سه شاخ آهن در کمال جدت و قوت مضبوط کردند - چنانکه یکی بر پیشانی و دو بر پهلو نصب کردند تا هر که بمقابله این شاخها در آید فی الفور بعرضه عدم شتابد - ناموران همچنین بعمل آوردند - چون کشتی های مذکور تیار شدند جوانان با تیر و کمان و بندوق و قارورات در آنها نشانید و از راه ملتان متوجه استیصال بنیان معاندان گردید - راجه مذکور ازین معنی خبردار شده اهل و عیال و غیره خود را بجزائر فرستاد - جریده طور بمقابله بنشست - چون بادشاه موصوف بدین سامان در آن نواح [برک ۶۷ الف] رسید راجه مذکور از مقابله قاصر نیامد - درینصورت جنگ عظیم فیما بین واقع شد اکثری از جماعه راجه بمقابله کشتی آمدندی و کشته شدند یا غرق بحر فنا گشتندی - بدین تجویز بادشاه موصوف بر راجه مذکور ظفریات شده آن ملک را بید تصرف خود آورده عمال از طرف خویش در آنجا مامور نموده متوجه دارالملک خود گردیدند - همچنین سلطان موصوف بیورش های پیهم و محاربه های اعظم دژ ملک پنجاب و هندوستان شعاز اسلام را زواج داد و بعضی اهل اسلام که بهمراه رکاب سلطان موصوف درین سر زمین رسیدند بقید الماء رخت اقامت درین سر زمین انداختند - چنانچه جماعه سادات و قریشی و افغان و کپه و کپز و آوان و مغول و بلوچ از آنوقت درین سر زمین رسیده اند - و درین عرصه آمد و رفت بادشاه موصوف ملک ایاز که از غلامان دل خواه بادشاه موصوف است گویند که موافق امر بادشاه در سنه ۳۱۷ هجری بنای شهر لاهور بر نهادند - گویند بنای لاهور از ملک ایاز است - و بخبران صادق گفتار احوال نسب بانی مذکور یعنی ملک ایاز چنین بیان نمایند

که در اصل خلف الصدق والیه کشمیر است۔ بوقت خرد سالی کیف
 بالتفق در شکار گاه از پدر دور افتاده بدست دزدان درآمد۔ دزدان مذکور
 مشارالیه را در بدخشان برده بدست سودا گری بفروختند۔ و سودا گر مذکور
 مع دیگر اجناس تجارت مشارالیه را در غزنین برده بدست سلطان محمود
 غزنوی بفروخت۔ چون در حسن و جمال یعنی نیکو صورت و نیکو سیرت
 ملک ایاز نظیر خود نداشت لهذا سلطان فریفته و والای حسن او گردید۔
 و بنا بر آبادی لاهور اکثر درین آمد و رفت بادشاه و من بعد آن استکانت این
 مکان را مرغوب میداشت۔ درینصورت شهر مذکور رونق آبادی زیاده تر پذیرفت
 و حضرت مخدوم گنج بخش علی هجویری قدس سره العزیز که مرقد گاه ایشان
 در گوشه غربی جنوبی قلعه لاهور واقع است برای استمداد بادشاه
 مذکور از درگاه یزدانی مامور بودند [برگ ۶۷ ب] درین وقت بهمراهی
 سلطان موصوف تشریف شریف ارزانی داشتند، و سلطان موصوف تسخیر ملک
 پنجاب و دیگر بلاد هندوستان را از ین برکات ایشان تصور می نمود۔
 من بعد ازین دیگر اولیا درین سرزمین رسیده مسکنت اختیار فرموده هادی
 گمراهان گردیده شعار اسلام را رواج دادند۔ چنانکه فنا لازمه جمیع
 مخلوقات است بناء علیه سلطان موصوف در ۴۲۱ هجری داعی اجل را لبیک
 گفت۔ پیهم رحلت بادشاه موصوف ملک ایاز از وفور هموم و غموم فراق
 بادشاه استکانت عالم فنا را پسند نداشته رخت هستی بر بسته رحلت بدارالبقا
 نمود۔ القصه بعد وفات بادشاه موصوف خلف الصدق امیر مسعود¹ زینت
 افزای تاج و تخت گردید۔ سلطان مذکور بعد انتظام ملک ولایت دو مرتبه
 در لاهور رسیده یورش بر هندوستان آورد بر بعضی مکانها دست قدرت
 یافته معامله گرفته و شعار اسلام را رواج داده معاودت بدارالملک خود
 فرمود۔ چون ایام عمر طبعی بسر برد لهذا مدعوی اجل گشت پسرش

1. Muhammad succeeded Mahmud and Masud succeeded Muhammad (Gardizi, 92-5; Firishta, i, 40; and Baqir's Lahore, 43).

بهرام شاه 1 قایم مقام و اورنگ نشین چیمابانی گردید. چند دفعه وارد لاهور شده یورش بر هندوستان آورد. بر بعضی مکانات که آب و جوش دست چیرگی نیافته بودند بزور شمشیر مسخر نمود. عیال خود را در آن مکانها مستحکم کرده رواج افزای قوانین اسلام گردید. کتاب کیلیه دمنه و مخزن اسرار در عهد او تالیف و تصنیف شده. آخر در 2 هجری ازین جهان فانی درگذشت. بعده پسرش خسرو شاه قایم مقام و زینت دیهم و سرپر گردید. چون مشیت قادر مطلق و خالق برحق تقاضای آن کرد که ملک محروسه سلطان محمود از تصرف اولاد او بدرود بناء علیه از جلیاب اختفا چنان بعرصه بروز آورد که سلطان علاء الدین بادشاه غور را داعیه تسخیر غزنین بسرافتاد. و چند مرتبه بر غزنین یورش آورد آخر استیلا یافته [برگ ۶۸ الف] از سلطان خسرو مستخلص کنانیده بتصرف خود آورده. خسرو شاه تاب مقاومت در خود ندیده هزیمت را غنیمت شمرده در لاهور رسید. تا عرصه هشت سال به تنظیم و تنسیق مهیات این دیار پرداخت. چون کاسه زندگانش لبریز شده بستگ فنا افتاده بشکست. بعده ملک خسرو قایم مقام وساده پدر بزرگوار گشت. سلطان شهاب الدین غوری که نیابتاً از قبل بردار خود 3 سلطان علاء الدین موصوف کفیل مهیات غزنی می بود داعیه تسخیر پنجاب و ملتان و کشمیر بخاطر آورده علی التواتر و توالی بر لاهور یورش آورده ملک خسرو را عاجز گردانید. حتی که در یورش اخیر در سنه ۷۳۰ هجری دست چیرگی یافته

1. Bahrām was the son of Mas'ūd III (1099-1114) and 13th ruler in descent of the house of Ghaznavis. (Cf. Firishta, i, 87; *Tabaqāt e Nāsiri*, 23 and Baqir's *Lahore*, 56).

2. Bahrām died in the year 547/1152 (Cf. Firishta, i, 90; *Tārīkh e Guzida*, i, 406; and *Tabaqāt e Nasiri*, 24-25).

3. Shihābud Dīn Muḥammad was the nephew of 'Alāud Dīn.

4. Lahore was finally conquered by Shihābud Dīn Muḥammad Ghūrī in 582/1186 (Cf. Firishta, i, 90-1; *Tabaqāt e Nāsiri*, 26-27; and *Futūhus Salātīn*, 66-8). Hence the rule of Ghaznavis lasted for nearly 210 years.

ملک خسرو را اسیر کرده بغزنین برد مشارالیه در آنجا پذیرد سپنجی سرای نمود۔ مدت سلطنت غزنویان بر ملک پنجاب از سنہ ۳۶۷ ہجری آغاز آمد سلطان ناصرالدین تا عرصہٴ دو صد و شش سال است کہ ۱۰۷۳^۱ آخرش مییاشد۔ دران زمان لاهور رونق تازه داشت۔

فصل [دوازدهم] ذکر سلطنت غوریان

در سنہ ۵۰۳ هـ سلطان شہاب الدین عرف معزالدین محمد بن سام و برادر کلان او سلطان شمس الدین مشہور بغیاث الدین ولد سلطان علاء الدین حسین^۲ خلافت غور داشت۔ سلطان شہاب الدین از جانب برادر کلان خود بر غزنین لشکر کشیدہ در سنہ ۵۶۲ هـ فتح نموده نیابتاً در آنجا استقامت ورزید۔ چون با دل شجاع بود قصد جہانگیری نمود۔ مرتبہٴ اول بر ملتان آمدہ از فراسط؟ و اوچہ را از قوم بہاتیہ بہ تسخیر در آورده عمال خود را در آنجا نشانیدہ باز مراجعت بغزنین فرمود۔ بار دوم از راه ملتان و اوچہ عزیمت گجرات کرد، با رای بہیم دیو اتفاق مقابلہ افتاد۔ اگرچہ طرفین داد قرار واقعی دادند اما بادشاہ موصوف تاب مقاومت نیاورده معاودت بہ ملک خود کرد۔ مرتبہٴ سوم در ۵۷۵ ہـ بر پنجاب یورش آورد۔ فرمان روای [برگ ۶۸ ب] ملک پنجاب ملک خسرو بود۔ مشارالیه یک زنجیر فیل و غیرہ اجناس تحائف بطریق پیشکش فرستاد و صلح کرد۔ آخر الامر بادشاہ موصوف باز بمستقر ملک غزنین شد۔ مرتبہٴ چہارم بہ سردیول کہ بہ تہتہ مشہور است لشکر کشید و جنگ نمود۔ حکام خود را در آنجا تعین فرمودہ رفتند۔ مرتبہٴ پنجم در سنہ ۵۸۰ ہـ باز بر پنجاب نہضت فرما شد۔ سلطان خسرو تاب مقابلہ در خود نیافتہ مستحصن قلعہٴ لاهور شد۔

1. Lahore was finally conquered by Shihābud Dīn Muḥammad Ghūrī in 582/1186 (cf. *Firishta*, i, 90—1; *Tābaqāt-e-Nāṣirī*, 26-27, and *Futūhus Sālātīn*, 66-9). Hence the rule of Ghaznavīs lasted for nearly 210 years.

2. The author is again confused here. Ghiāṣud-Dīn Muḥammad and Shihābud Dīn Muḥammad were the sons of Bahāud Dīn Sām, the brother of 'Alāud Dīn Ḥusain (Lane-Poole, 292).

شهاب الدین نواحی لاهور را غارت و تاراج نموده بر قلعه سیالکوت لشکر تاخت و بعد از چندی مسخر و مفتوح کرده نائب خود را در آنجا گذاشته ملک غزنین را بقدم میمنت لزوم رشک افزای ارم برین ساخت - درین اثنا ملک خسرو با اتفاق جماعه کپه و کهران و غیره مدتی محاصره سیالکوت نمود - یک سر موی سود و منفعت میسر نگردید - آخر وارد قلعه لاهور گردید - مرتبه ششم پادشاه موصوف از غزنین بلاهور آمد و مستعد تسخیر قلعه لاهور گشت - خسرو ملک طاقت همسری در خود ندیده مجبور گردیده بسططان ملازمت کرد و سلطان موصوف با خود بغزنین برد و در لاهور نائب مناب خود گذاشت - مرتبه هفتم سلطان لشکر به تسخیر هندوستان کشید - فی الفور قلعه سرهند که در آن زمان دارالایالت راجه ای عظیم الشان بود بدست آورده - یک هزار سوار در آنجا بموضع تراین^۱ که حال تلاوری میگویند تعیین نمود - رای پتهورا فرمانروای هندوستان لشکر فراوان و توپخانه بیکران بمقابله آورد - محاربه بزرگ و مجادله سترگ بوقوع آمد - آخر الامر بر لشکر سلطان شکست آمد بلکه سلطان هم زخمی گردید - تا باین حال که از اسپ فرو افتاد - آخر دمی چند از حیات مستعار بودند که درین وقت خلج بچه در رسید و بر اسپ عقب سلطان نشسته از رزمگاه بیرون رفت و سلامت بمنزلگاه رسانید - ازین پس سلطان صلاح جنگ موقوف نموده بهزار رنج و محن بدارالملک غزنین وارد شد - [برگ ۶۹ الف] و رای پتهورا قلعه سرهند بمفتوحه سلطان را بعد از یک سال محاصره تسخیر کرد - مرتبه ششم در سنه ۵۸۸ باز سلطان در همان موضع تراین بمقابله پتهورا پرداختند - جنگ عظیم بوقوع آمد و رای پتهورا در رزمگاه به تیغ بی دریغ جان عزیز بسپرد - و کهناندی رای برادر رای مقتول فرار را استقرار جان انگاشته بصد

1. The name is plainly and correctly written in the different texts of *Tabaqāt-e-Nāṣirī* (p. 120) and *Firishṭa* (i, 99) as Tarāin. It is also called *Tarāurī* and the present author has corrupted the first r (ر) into l (ل) calling it تلاوری (Talāaurī).

جد و جهد از آن تهلکه سلامت رفت و چنان بیمناک و هراسان گریخت که زنار را از گرانی گسیخت - غنایم بسیار و تاراج بی شمار بدست لشکر ظفر پیکر قضا توان سلطان درآمد - و ضلع هانسی و اجمیر که در تصرف رای پتهورا بود بقبضه بادشاه عالم پناه در افتاد - چند روز ایتلاف رعایا و برایا و سرداران و رئیسان آن سواد کرده و سپاه و رعیت بمملک قطب الدین که برگزیده غلامان زرخریده بود در قصبه کهرام که مفاصله هفتاد کروهی از دهلی دارد نائب سلطنت گذاشته خود از راه سوالک اکثر محلات کوهستان غارت کرده و مال فراوان بدست آورده رونق افروز غزنین شد - بعده سلطان قطب الدین نیابتا در سر انجام سهام جهانبانی گردید - در اسرع اوقات قلعه دهلی و میرتمه و دیگر قلعه ها مسخر کرده برگجرات لشکر کشید - انتقام شکست سلطان از بهیم دیو گجراتی گرفته بجلدی مراجعت کرد - خطبه و سکه در دهلی و غیره بنام نامی سلطان جاری ساخت - ازین تاریخ شهر دهلی دارالخلافت سلاطین مسلمین گردید - مرتبه نهم در ۶۰۹ هجری باز سلطان شهاب الدین از غزنین متوجه هندوستان شد - ولایت قنوج را مفتوح کرد - چون سلطان غیاث الدین برادر کلان سلطان که مراسم سلطنت بنام او بود جهان فانی را پدرود کرد از روی جوانمردی و جهانگیری ولایت غور و ترکستان و خوارزم [برگ ۶۹ ب] و دیگر ممالک بلوازیان تقسیم کرده داده خود بر ولایت غزنین قناعت نمود - مرتبه دهم در سنه¹ چون سلطان شنید که در نواحی لاهور طائفه کپو کهران² عصیان ورزیده فتنه و فساد برپا کرده اند لهذا برای تنبیه - این گروه از غزنین بلاهور آمد - ملک قطب الدینخان حاضر شده باتفاق یکدیگر گو شال آنجاعه بی اعتدال کردند - سلطان بعد تنبیه آن فرقه معاودت بغزنین فرمود - چون نزدیک

1. No year is mentioned in the text; but it should be 601 A.H. (1205 A.D.) (cf. Firishta, i, 105; and *Jāmi' ut Tawārikh*).

2. Gakhkhars.

دیہی از دیہات تابع غزنین رسید از دست فدایی کمپو کمپو کہ همراه رکاب بود باتفاق کہ روداد درجہ شہادت یافت۔ گویند کہ خزانه بسیار از طلا و نقرہ و جواهر زواہر ازو باقی ماند۔ از آنجملہ پانصد من الہاس کہ از جواهرات نفیسه است بقلم درآمد۔ باقی اموال ازین قدر قیاس باید کرد۔ و سلطان شہاب الدین سی و دو سال¹ سلطنت نمود۔ از آنجملہ یازده سال و دو ماہ بانتظام سلطنت ہندوستان گذشت۔ بعدہ سلطان قطب الدین در ۶۰۲ ہجری خطبہ و سکہ دہلی را بنام خود رواج داد۔ سلطان غیاث الدین محمود² برادرزادہ سلطان شہاب الدین از فیروز کوه چتر و تجملات شاہی برای ملک قطب الدین فرستادہ بخطاب سلطانی مخاطب ساخت۔ این سلطان فیض بخش خاص و عام بود۔ در ۶۰۷ ہجری در چوگان بازی از اسپ فرو افتادہ جان بحق تسلیم نمود۔ مدت بیست³ سال سلطنت ہندوستان کرد۔ بعدہ آرام شاہ پسر خواندہ قطب الدین بہ خطہ لاہور در ۶۰۷ ہجری براورنگ شاہی جلوس دادہ آرام شاہ نام کرد۔ یک سال سریر آرای سلطنت شد۔ بعدہ امیر اسماعیل حاکم دہلی نافرمان شد۔ طرفین لشکر آراستہ بمقابلہ درآمدند۔ آرام شاہ بمجرد اندک محاربه روی بفرار نہاد۔ بعدہ سلطان شمس الدین کہ غلام زر خرید و داماد سلطان قطب الدین بود و درینحال امارت گوالیر [برگ . الف] داشت باتفاق امیر اسماعیل بخطاب شمس الدین مخاطب شدہ۔ در ۶۱۸ ہجری⁴ اورنگ نشین و قائم مقام آرام شاہ گردید۔ چون مرد شجاع و سخا بود بالاستقلال شد۔ در ۶۳۶ ہجری⁵ رخت ہستی بر بست۔ بعدہ پسرش سلطان رکن الدین فیروز شاہ در سنہ مذکور اورنگ آرای جہانبانی گردید۔

1. 582—602 A.H. : 20 years only

2. Mohmād was the son of Ghiāṣud Dīn.

3. Only 4 years and a few months.

4. 607/1210 (correct)

5. 633/1236 (correct)

چون سلطان از انجام امورات سلطانی لیاقت نداشت والده اش بی بی ترکان که کنیزک بود بدانانی و زیرکی انتظام مهام مینمود ، اما هم چشان و امرا را ضرر رسانید - آخر بعضی امور ناشائسته که لائق خاندان شاهی نبود ازو بظهور آمد - القصه همه امرا متفق شده بی بی و سلطان را بقید گرفتند - بی بی رضیه دختر کلان شمس الدین را که دانا و هشیار بود در ۶۳۸ هجری^۱ اورنگ نشین کردند - آخر ملک عزیز الدین ایاز^۲ حاکم ملتان سر از اطاعت پیچیده باغی شد و لشکر بر دهلی کشید - بی بی ملکه باجناد وافر در سرهند رسید - امرا بیوفایی در پیش نموده ملکه را در قید گرفتند و بدہلی رسیده معز الدین بن بہرام شاہ برادرزادہ^۳ سلطان شمس الدین را بہ بادشاہی برداشته در ۶۴۱ هجری^۴ بر تخت نشانیدند - ملک اختیار الدین حاکم سرهند قابو یافته بی بی رضیه را از قید بر آورده منکوحہ خود ساخت - و دو مرتبہ لشکر آراستہ با سلطان معز الدین مقابل شد - بالاخر شکست یافته مع منکوحہ دستگیر شد و بروز دوم بقتل رسید - در ۶۴۳ هجری^۵ مقارن این حال لشکر چنگیز خان بر لاهور یورش آورد - نظام الملک برای مقابلہ مامور شد - مشارالیه نمک حرامی وزریدہ بمقابلہ نپرداخت و بہ سلطان نوشت کہ لشکر منافق آمدہ است خود بدولت تشریف آرند - سلطان در جواب نوشت کہ وقت قابوسزا دادہ خواہد شد - نظام الملک این نوشتہ را سند گرفتہ ہمہ امرا را ملاحظہ کنانیدہ از سلطان برگردانید - سلطان ازین امر مطلع بودہ زیدہ اولیای کرام شیخ قطب الدین بختیار کاکی را برای تشفی امرا روانہ نمود - اما امرا تسلی پذیر نشدند - باتفاق امرا [برگ . ۷۰ ب] نظام الملک در دہلی رسیده

1. 634/1236 (correct)

2. ملک اعز الدین کبیر خانی (Malik A'izud Din Kabir Khāni) (Tabaqāt-e-Nāsirī, 188; Firishṭa. i, 119).

3. He was the son of Shamsud Din Īltutmish.

4. 637/1240 (correct).

5. 639/1141 (correct)

سلطان را بقید گرفته بقتل رسانید۔ مدت سلطنت سلطان معز الدین دو سال و یکماہ و پنج روز بود۔ و علاء الدین مسعود شاہ بن رکن الدین بن سلطان شمس الدین را از قید بر آورده بر سریر جہانبانی اجلاس دادند و ناصر الدین و جلال الدین پسران سلطان شمس الدین را از قید بر آورده ناصر الدین را بولایت بہرایچ و جلال الدین را بقنوج نامزد کرده رخصت نمودند۔ چون امرا سلطان علاء الدین را از طریقہ راستی منحرف دیدند متفق شدہ ناصر الدین را از بہرایچ طلبداشتہ سلطان را قید کردہ ملک نظام الملک را بقتل رسانیدند۔ و ناصر الدین را در ۶۴۷ ہجری¹ تاج خلافت بر سر نهادند۔ ملک غیاث الدین بلبن را کہ بندہ و داماد شمس الدین بود منصب وزارت دادہ بخطاب الف خانی و چتر دور باش سرفراز کردہ مدار سلطنت کردند۔ این سلطان بسیار انصاف دوست و حق شناس بود۔ حتی کہ قرآن مجید بدستخط خاص خود نوشتہ از ہدیہ آن اوقات شباً نروزی میگذرانید و طعام دو وقتی زوجہ اش بدست خود می پخت۔ روزی زوجہ مذکورہ بسطان موصوف گفت کہ دست از پختن طعام سوختہ شدہ چہ خوش باشد کہ کنیز کی خریدہ شود و او طعام بپزد۔ بادشاہ فرمود کہ بیت المال حق سپاہ و مساکین است مرا نمی رسد کہ برای آسودگی خود چیزی ازان گرفتہ صرف کنم۔ القصہ بعد امضای عمر طبعی داعی اجل را لیک گفت۔ مدت سلطنت او نوزدہ سال و سہ ماہ و ہفت روز بود۔ چون سلطان مذکورہ فرزندی نہداشت ارکان دولت ملک غیاث الدین موصوف را خطاب بسطان غیاث الدین دادہ در ۶۶۶ ہجری² قائم مقام و اورنگ نشین سلطان مغفور کردند۔ گویند کہ سلطان موصوف بسیار دانا و شجاع بود۔ جانوران خوش آواز را و شکار را بسیار دوست میداشت چنانچہ تمام روز بشکار مشغول بودہ وقت شب بارگاہ می نمود و بانتظام مہام می پرداخت۔ ہلا کوخان این [برگ ۱۷۰ الف] تقسیم اوقاتش اصغا کردہ بسیار پسند داشتہ می ستود۔ و فرزند مہین شاہزادہ محمد حسین را بہ تنظیم و تنسیق مہام ملتان

1. 644/1246 (correct)

2. 664/1266 (correct)

مامور فرموده بودند - و امیر خسرو در خدمت شاهزاده حاضر بوده - و شیخ
 مصلح الدین سعدی شیرازی را از شیراز طلبداشته شیخ مذکور از ضعف
 پیری حاضر نشد - کتاب گلستان و بوستان بدست خود نوشته فرستاد -
 روزی شاهزاده با اهلیه خود رنجیده طلاق داد و باز اراده نکاح کرد - شرط
 حلاله بشیخ بهاء الدین زکریا مقرر گشت - چون اهلیه مسطوره در نکاح
 شیخ درآمد بنهایت معتقد گردید - وقت مفارقت اهلیه نیک بخت بخدمت شیخ
 درباب عدم اصدار طلاق مستدعی شد - شیخ بهاء الدین التماس او را
 عجیب فرموده بآدمان شهزاده جواب داد - شهزاده رنجیده شده قصد هلاک
 شیخ کرد و بظهر الهمی گرفتار آمد - مقارن این حال لشکر هلاکو خان رسید -
 شهزاده بمقابلہ اش عساکر کشید آخر شکست یافته بقتل رسید - و
 امیر خسرو بقید رفت ، فقط - گویند که روزی باستماع افراط جاگیرات
 حکم داد که جاگیرات بند بکنند - مردمان بخدمت حضرت نظام الدین
 عرض کردند - حضرت بدر بارش آمده دور تر غمگین استادند - بادشاه سبب
 غمناکی آنحضرت پرسید - فرمودند که اگر روز جزا پیران را رد کنند احوال ما
 چه خواهد بود - بادشاه را ترحم آمد و همه جاگیرات را مرفوع القلم
 وا گذاشت - بعد امضای بیست سال دور سلطنت او برحمت حق پیوست -
 درین عرصه ناصر الدین خلف سلطان که به بنگاله بود پسرش منسی
 معز الدین کیقباد در عمر هژده سالگی اورنگ نشین گردید ، و امور
 جهانبانی باختیار خود گرفته زیاده تر تسلط پیدا کرد - القصه سلطان
 امیر الامرا فخر الدین را کشت [برگ از ب] و ملک جلال الدین
 فیروز را از سامانه طلب داشته مدار علیه سلطنت ساخت - درین اثنا سلطان
 بغلو مرض لقوه از انتظام سهام ملک داری معطل شد - امرا باتفاق یک دیگر
 کیومرث پسرش را که خرد سال بود از دولت سرا طلب داشته بر تخت
 نشاندند و مخاطب به خطاب سلطان شمس الدین نمودند اما ملک
 جلال الدین را مطبوع نیامد - بصلاح امرا شهزاده ها را قید کردند و
 سلطان را دست و پا بسته در دریای چمن انداختند - مدت سلطنت او سه سال و

سه ماه بود - از سلطان شهاب الدین تا معز الدین کیقباد یا زده تن از نسل و نائبان غوریان مدت یک صد و یک سال و یازده ماه و هفت روز¹ سلطنت کردند -

فصل [سیزدهم] خلجیها

در سنه ۲۶۹² سلطان جلال الدین فیروز از نسل خالنج خان داماد چنگیز خان که عارض ممالک بود اورنگ آرای جهانبانی شد و کارهای نمایان کرد - بعده سلطان علاء الدین که پرورده و دامادش بود سلطان جلال الدین را قتل کرده در سنه ۳۶۹³ اورنگ نشین گردیده امورات را بعمل آورد، و خواست که مثل سکندر رومی به تسخیر اقالیم ربع مسکون پردازد - فرمود که سکندر ثانی در خطبه اش خوانند و در سکه نیز همین نمط نوشتند - آخر الامر ملک نائب که مدار علیه سلطنت بود قابو یافته ملک را مسموم ساخت - مدت سلطنت او بیست و سه سال و سه ماه⁴ بود - در سنه ۵۷۲⁵ پسرش را سلطان شهاب الدین لقب داده تخت نشین گردانیدند - چون امرا از ملک نائب ناخوش بودند باتفاق او را قتل کرده سلطان را گرفته در گوالیر محبوس کردند - مدت سلطنت او سه ماه بود - بعده سلطان قطب الدین برادرش را در سنه ۶۷۲⁶ سریر آرای خلافت کردند - سلطان حسن خان خدمت [برگ ۷۴ الف] بچه را که در حسن و جمال نظیر خود نداشت بخسرو و خان ملقب کرده بمعشوقی برگزیده بدرجه وزارت رسانید - آخر الامر بعد امضای مدت چار سال و چار ماه خسرو و خان سلطان قطب الدین را با عیال و اطفال کشته بر اورنگ جهانبانی جلوس نمود و مدت

1. $\frac{582-689 \text{ A.H.}}{1186-1289 \text{ A.D.}} = 103 \text{ years.}$
2. 689/1289 (correct).
3. 695/1295 (correct).
4. $\frac{695-715 \text{ A.H.}}{1295-1315 \text{ A.D.}} = 20 \text{ years.}$
5. 715/1315 (correct)
6. 716/1316 (correct).

سلطنت خلجیان از جلال الدین تا قطب الدین سی و چهار سال و یازده ماه^۱ بود۔ سلطان خسروخان یازده ماه سلطنت کرده بود کہ غازی المک از امرای کبار سلطان علاء الدین خلجی مذکور بمقابلہ خسروخان لشکر کشید۔ خسروخان باندک کارزار شکست یافته گرفتار آمد۔ غازی المک وی را بقتل رسانید۔

فصل [چهاردهم] ذکر تغلقها

غازی الملک خود را بسلطان غیاث الدین تغلق شاه ملقب کرده اورنگ نشین گردید۔ او در اصل غلام زر خرید غیاث الدین بلبن بود۔ مادر او از قوم جت بود۔ بسیار کارهای ستوده و نمایان کرد۔ آخر چون بمهم بنگالہ رفت نائیش در دہلی شاہزادہ الف خان عرف فخرالدین در تخت گاہ ماند۔ اوسہ کروی تغلق آباد قصری مطبوع ساخت۔ سلطان بحضرت نظام الدین اولیا رنجیدگی داشت۔ بوقت مراجعت از دور پیغام فرستاد کہ اگر از دہلی بدر خواهد رفت وارد دہلی خواہم شد۔ حضرت فرمود کہ هنوز دہلی دور است۔ مقارن این حال سلطان وارد تغلق آباد گردید۔ و بعد از فراغت طعام ہمگنان رخصت شدند۔ درین اثناء حضرت شاه رکن الدین کہ از حاضران مجلس بودند ہر چند اشارات بخواستن کردند برخواست :

چونکہ رسد دشمن جانستان بہ بندد اجل پای مردی دوان

دیگر بمطابق قول خواجہ حافظ شیرازی :

تہی دستان قسمت را چہ سود از رہبر کامل

کہ خضر از آب حیوان تشنہ می آرد سکندر را

آخر قصر فرو نشست و سلطان راہگرای عالم جادوانی شد۔ مدت سلطنت او

1. $\frac{689-720 \text{ A.H.}}{1289-1320 \text{ A.D.}} = 31 \text{ years.}$

چار سال¹ [برگ ۲ ب] و دو ماہ بود فخرالدین مذکور خود را
 بسطان محمد شاہ خطاب گرفته در ۷۹۲² سریر آرا شدہ بسیار از کارہای
 نمایان کرد۔ بخشش و ظلم سلطان را حدی نبود۔ مدت سلطنت او بیست و
 سہ سال شد³۔ سلطان فیروز شاہ بنی عم سلطان محمد شاہ بن کنار دریای
 سندھ سریر آرا گردید۔ بنای آبادی قلعه فیروز شاہ بر کنار دریای
 ستلج نہاد۔ و نہر ہای بسیار احداث کنانید۔ چنانچہ نہر کلان از کرنال
 کاویدہ بحصار برد۔ و بوقت کندن از میان نہر ہشت گز طویل
 استخوان فیل و سہ گز طویل استخوان دست آدمی برآمد۔ الغرض کہہ بسیار
 کارہای نمایان و شائستہ کرد۔ چون بعمر نود سال رسید طاقت حرکت نداشت۔
 ناگزیر در سنہ ۷۹۷ شہزادہ محمد خان را ناصرالدین محمد شاہ
 خطاب دادہ و کیل السلطنت و موتمن الخلافت ساخت۔ از بعضی وجوہ سلطان
 فیروز شاہ از محمد شاہ رنجیدہ از نیابت موقوف کرد و شہزادہ
 تغلق شاہ بن شہزادہ فتح خان نیرہ خود را سلطان غیاث الدین
 تغلق شاہ ثانی خطاب دادہ در سنہ ۷۹۳⁴ در قصر وزیر آباد بر سریر
 فرمانروایی متمکن گردانید۔ مدت سلطنت فیروز شاہ سی و ہشت⁵ سال بود۔
 بعضی امرا بسطان غیاث الدین ناموافق شدہ بقتل رسانیدند و شہزادہ
 ابوبکر را در سنہ مذکورہ⁶ سریر آرا کردند۔ مدت سلطنت غیاث الدین
 پنجاہ⁷ سال بود۔ و مدت سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماہ گردید۔
 در سنہ ۷۹۰⁸ سلطان محمد شاہ بن سلطان فیروز شاہ اورنگ خلافت را

1. 1320—1325=5 years.

2. 725/1325 (correct).

3. $\frac{725 - 752 \text{ A.H.}}{1325 - 1351 \text{ A.D.}} = 26 \text{ years.}$

4. 790/1388 (correct).

5. $\frac{752 - 790 \text{ A.H.}}{1351 - 1388 \text{ A.D.}} = 37 \text{ years.}$

6. 791/1389.

۷۔ این اشتباہ است۔ مدت سلطنت غیاث الدین بیش از یک سال طول نکشید۔

8. 792/1390 (correct).

با جلاس زینت پذیر گردانید - بعد شش سال و هفت ماه^۱ بمرگ طبعی فوت شد - بعده سلطان علاء الدین خان سکندر شاه در سنه ۸۰۱^۲ بافسر جہانبانی و دیہیم سلطانی سر بر افراخت بامضای اندک مدت باجل طبعی و دیعت [برگ ۳ الف] حیات بمالکان ایزدی سپرد - مدت سلطنت او یک ماه و شانزده یوم - بعده سلطان ناصرالدین محمود شاه ابن سلطان محمد شاه برادر خرد سلطان علاء الدین سکندر شاه در سنه مذکور تخت نشین فرمان روایی گردید - سکہ و خطبہ بنام خود نمود - ہم درین سال لشکر گران بدفع شیخا کہو کہر بلاهور ماسور شدہ محاربه عظیم پیوست - آخر شیخا مذکور بکوه جمون گریخته خزید -

فصل [پانزدہم] ذکر امیر تیمور در ہندوستان در سنہ ۸۰۲^۳

درینوقت مرزا پیرمحمد نبیرہ امیر تیمور صاحبقران از جانب خراسان از آب سندہ گذشتہ حصار اوچہ بدست آورده چند روز در ملتان توقف ورزید - حضرت امیر تیمور از طرف کابل یورش بر ہندوستان نمودند و کسانیکہ بدست مرزا دستگیر بودند بقتل رسانیدند - چون این خبر باقبال خان در دہلی رسید فوج فراہم ساختہ تیار بمقابلہ شد - حضرت امیر تیمور از ملتان براہ ریگستان در تہانیسر رسیدہ قلعہ لاش مسخر نمودہ بعد طی مراحل وارد دہلی شدند و در راہ ہر کرا یافتند بہ تیغ کشیدند و بسیاری را بقید گرفتند - تا رسیدن دہلی پنجاہ ہزار کس اسیر شدہ بودند - اقبال خان صفوف لشکر بمقابلہ کشید - درینوقت بعرض رسید کہ اسیران فتح اقبال خان استدعا می نمایند - حکم قتل برای تمام صادر شد - جوی های خون روان گردید - و اقبال خان باندک جنگ روی بفرار

1. $\frac{792-795 \text{ A.H.}}{1390-1394 \text{ A.D.}} = 4 \text{ years.}$

2. 795/1394 (correct).

3. 801/1398 (correct).

نہاد - حضرت امیر تیمور رونق بخش شهر مذکور شدند - از مردمان شهر
 بی اعتدالی بوقوع آمد لهذا حکم قید و قتل اجرا یافت - اکثر خلق بیگناه علف
 تیغ بیدریغ شدند و تا آنقدر اسپر گشتند کہ بدست هر سپاهی پنجاه کس
 گرفتار بودند و ادنی بیست کس داشت - پانزده روز غارت و نہیب ماند -
 گویند کہ تا دو ماه بعد روانگی امیر تیمور دہلی خراب بود - [برگ ۳ ب]
 القصہ از دہلی کوچ کردہ بہ ہردوار تشریف فرما شدند - قضا کار در
 روزیکہ تشریف فرمای ہردوار شدند روز میلہ بیساکھی بود - ہزارہا
 ہنود برای اشنان رسیدہ بودند - امیر موصوف بمجرد ملاحظہ و فور ہنود حکم
 قتل عام داد - درینصورت ہزارہا کس عرضہ شمشیر آبدار گردیدند و
 بقیۃ السیف بکوهستان گریختند - بعد وقوع این معنی از راہ میرتہہ و بدامنہ
 کوه سوانک از ہر رودخانہ عبور کردہ در چکلہ جمون رسیدند، و
 راجہ جمون را دستگیر کردہ مشرف باسلام کردند - در آنجا سید خضر خان
 و دیگر امرای ہندوستان حاضر آمدہ بشرف استیلام مشرف شدند - از راہ
 مہربانی کہ سید خضرخان مصروف میداشتند بایالت لہور و ملتان
 سرفراز ساختہ فرمودند کہ سلطنت ہندوستان نیز بتو بخشیدیم - و دیگر امرای
 اجل رسیدگان را حکم قید شد - بعدہ خود بدولت روانہ ولایت گردیدند - سید
 خضرخان وارد لہور شدہ بانتظام مہام ملکی و آبادی شهر پرداخت -
 و در عہد سید موصوف شهر مذکور رونق تازہ گرفت - بعد ازین از
 اقبال خان وغیرہ فساد ہای عظیم بوقوع آمد - بعد امضای سلطنت پست
 سال و دو ماہ سلطان ناصرالدین ودیعت حیات بمودع حقیقی سپرد -
 القصہ از ابتدای غوریان تا این زمان بیست و چہارتن دو صد و چہل و سی
 و ہشت و سہ سال جہانداری کردند - بعد از رحلت سلطان ناصرالدین
 امرا باتفاق یک دیگر دولت خان را کہ از امرای کبار بود سریر آرا
 کردند - سید خضرخان بمجرد استماع این خبر بردہلی لشکر کشید -
 آخرالامر خضرخان تسخیر دہلی وغیرہ نمودہ در سنہ ۱۸۲۱^۱ سکہ و خطبہ

1. 817/1414 (cf. Firishṭa, i, 293 and *Tārīkh-e-Mubārakshāhi*, 181).

بنام امیر تیمور جاری کرد و بعده بنام خود ساخت - بعد هفت سال بعمر طبعی جهانبانی را پدرود کرد - در سنه ۱۸۲۶^۱ پسرش سلطان مبارک شاه سریر آرا گردید - درینحال شیخا کهوکهر بر پنجاب و لاهور حکومت میکرد - [برگ ۴ الف] سلطان علی شاه مرزبان کشمیری که از تپته غنیمت فراوان آورده بود شیخا مذکور سلطان موصوف را بقید گرفته همگی و تمامی احوال و ائصال او بقبض و ضبط خود آورد - بعده از غرور ثروت لشکر بر دهلی کشید - از رود خانه ستلج عبور کرده تلوندی رای کمال را غارت کرد - و از لودیانه تا روپر و سرهند تمام ملک به تحت تصرف خود آورد - چون این خبر سماع افروز سلطان مبارک شاه گردید لشکر بر شیخای مذکور راند - چون مقابله طرفین رو داد شیخا مذکور روی بفرار نهاد - بعده سلطان موصوف باجل طبعی رحلت بدارالبقا فرمود - من بعد سلطان محمد شاه خلفالصدق مرحوم در سنه ۱۸۴۱^۲ زینت افزای تاج و تخت هندوستان گردید و کارهای نمایان کرد - چنانچه در ۱۸۴۸ به بلده ملتان رفته زیارت مرقد های بزرگان آنجا نموده فوجی بر سر جسرتا کهوکهر پسر^۳ شیخا مذکور تعیین نموده مراجعت بدهلی فرمود - بعد از معاودت سلطان از ملتان جماعه لنکا هان در بلده ملتان باغی شدند - همدزین اثنا سلطان محمود والی مالوه باغوای قوم میواتیان لشکر بر دهلی تاخت - سلطان موصوف پسر خود را مع ملک بهلول لودی بچنگ مدعی مذکور مامور نمود - اما پسر سلطان موصوف موجب استیاز خویش جنگ فیما بین مناسب ندیده از در اصلاح درآمده صلح کرد - ملک بهلول مذکور را این معنی پسند خاطر نیامد - از روی شجاعتی که داشت تعاقب سلطان محمود نمود - و از روی چیره دستی تمام

1. 624/1421 (correct).

2. 838/1434 (Philip's Handbook, 88).

3. He was the brother of Shaikhā cf. Firishta, i, 297 and Tārīkh-e-Muhārakshāi, 193).

احال و ائقال او را بقبض و تصرف آورد۔ سلطان محمد شاه را این جرات
 ملک قبل الذکر بسیار پسند خاطر آمد و او را بخطاب فرزندی و خان خانان
 ستوده ولایت لاهور و ملتان در وجه جاگیرش ارزانی داشته برای رفع
 شورش قوم لنگاهان مذکور و جسرتا مزبور نامور فرمود۔ چون ملک موصوف
 در حدود پنجاب در رسید جسرتا مذکور تاب مقاومت در خود ندیده در
 صلح کوفت۔ ملک موصوف نیز موجب [برگ ۳۴ ب] صلاح وقت التماس وی
 را پذیرا نمود۔ چون فیابین رافعین موافقت و مراقت کما ینبغی بوقوع آمد ملک
 بهلول باغوای جسرتا مذکور هوای بادشاهی هندوستان در سر آورد۔
 بناء علی هذا از اطراف و جوانب قوم افغانان و غیره سپاه را طلب داشته ملازم
 میداشت۔ در اندک مدت فوج کثیر از افغانان و غیره برو گرد آمد۔ بعد
 دریافت چیره دستی خود بعضی پرگنات سوای جاگیر بدست آورد۔ سلطان
 محمد شاه را این حرکت ملک مذکور ناپسندیده آمد و اظهار رنجیدگی خاطر
 بملک موصوف کرد۔ ملک موصوف تحمل اینقدر رنجیدگی بادشاه ممدوح نکرده
 لشکر بر دهلی کشید و محاصره قلعه بادشاهی نمود و بی نیل مقصود
 بازگشت۔ اما از وقوع این معنی انتظام سلطنت موصوف یوماً فیوماً بی انتظامی
 پذیرفت۔ چنانچه ارکان دولت همه بی فرمان شده بودند که سلطان درین
 عرصه انتقال از دار فنا بدار البقا نمود۔ مدت سلطنت او یازده سال و یک ماه و
 چند روز بود¹۔ در سنه ۸۵۲² سلطان علاء الدین نبیره سید مبارک شاه
 مرحوم بصلاح صوابدید بعضی ارکان سریر آرای پدری گشت۔ چون همگی
 ارکان متفق درین صلاح نبودند لهذا ارکان هواخواه چندی متابعت داشته
 آخر برگشتند۔ و هریک جا بجا دم استقلال و بیفرمانی زد۔ سلطان بعد ملاحظه
 این حال در سنه ۸۵۳³ بدارالملک بدایون نهضت فرموده در آنجا استکانت
 ورزیده باندک ملک قناعت نمود۔ و ملک آبانی را برای مدعیان در گذاشت۔

1. 838—849 A.H.
 1434—1445 A.D.

2. 849/1445 (correct).

3. 852/1448 (correct).

ہشت سال¹ مع حکومت بدایون حکومت نمود۔ جملہ چہارتن اولاد سید
خضر خان سلطنت ہندوستان در مدت سی و نہ سال کردند²۔ بعدہ ملک
بہلول لودی سریر آرای ہندوستان و پنجاب و ملتان گردید۔

فصل [شانز دہم] در ذکر سلطنت سلطان بہلول لودی در سنہ ۸۵۳³

مخبران صادق و حقائقان فایق حقیقت حسب و نسب سلطان
بہلول لودی چنین بیان می نمایند کہ ملک بہرام جد بہلول لودی
مزد سقہ بود۔ در سلطنت فیروز شاہ از برادر رنجیدہ در ملتان
[برگ ۵۷ الف] آمدہ نوکر ملک مردان کہ از امرای فیروز شاہی بود
گردید۔ او را پنج پسر بودند۔ ملک شہ و ملک کالا و ملک خسرو
و ملک محمد و ملک خواجہ۔ بعد رحلت پدر این ہر پنج در ملتان
سکونت داشتند۔ ملک شہ کہ از ہمہ کلان بود نوکر خضر خان گردیدہ
و در جنگ اقبال خان کہ با خضر خان واقع شدہ بود تردد نمایان بجا آورده
اقبال خان را کشت۔ و بجلدوی این خدمت خطاب اسلام خان
یافت۔ روز بروز بمرتبہ بلند تر فایز گردید۔ آخر بحکومت سرہند سرفرازی
یافت۔ و برادران دیگر ہم ہمراہش بودند۔ ملک کالا پدر سلطان بہلول
از جانب برادر خود حاکم دورالہ تابع سرہند گردید و بافغانان نثاری
جنگ کردہ بقتل رسید۔ در آنوقت سلطان بہلول در شکم مادر بود۔ بارادت
الہی در نزدیکی ولادت ناگہان سقف خانہ فرو افتادہ مادرش زیر خانہ آمدہ
جان بحق تسلیم کرد۔ چون از ہشت ماہ چند ایام گذشتہ بود انشقاق
در شکمش کردند۔ سلطان بہلول کہ رمقی از حیات داشت زندہ برآمد۔

1. $\frac{849-855 \text{ A.H.}}{1445-1451 \text{ A.H.}} = 6 \text{ years.}$

2. $\frac{817-852}{1414-1449} = 35 \text{ years.}$

3. Bahlol Lodi actually ascended the throne in 855/1451.

چون یک ماهه شد نزد اسلام خاں در سرهند آوردند - از آنجا که سلطنت هندوستان نصیب او بود انتظام بخشان در سر تربیت و پرورش شدند - اسلام خاں برای پرورش حواله دایه کرد و به بهلول موسوم گردانید - افغانان او را به حقارت بلو گفتندی - چون مجد تمیز رسید اسلام خاں دختر خود را در نکاحش داد و روز بروز پایه اش سر بارتفاع کشید - گویند که روزی ملک بهلول با دو رفیق خود بسامانه رسید ، و با درویشی صاحب کمال در آنجا اقامت ورزید - آن درویش از روی کرامت احوال یآوری اقبال دریافت کرده بملک بهلول و غیره گفت : از شما کسی است که خرید سلطنت نماید ؟ بمجرد استماع الهمام غیبی ملک بهلول فی الحال یکمزار و سیصد تنگه که موجودش بودند پیش درویش نذر نهاد - درویش قبول نمود و گفت که سلطنت هندوستان بتو مبارک باد - همراهانش که ازین معنی مطلع نبودند خندیدند - بهلول جواب داد و گفت ، بیت :

خاکساران جهان را بحقارت منگر توجه دانی که درین گرد سواری باشد
اگر فرموده [برگ ه ۷ ب] درویش بعینه بظهور رسد زهی طالع و فہوالمراد -
والا خدمت درویش بجا آوردم - القصہ ملک را از صغرسن موجب بشارت
درویش که بخاطر داشت باغواي جسرتا کمہو کمہر چنانچہ ذکرش در صدر
گذشت مرغ هوای سلطنت در آشیان دماغ بیضہ نهاد - چون در جنگ
مبارک شاه اسلام خاں عرف ملک شہ شہادت یافت ملک بهلول
قائم مقام گردیده عارج معارج دولت گشت - آخر کار بمرتبہ
امیر الامرای رسید - چون سلطان محمد شاه زینت افروز سریر
خلافت گردید ملک بهلول را مستجشع دانستہ خازخانان خطاب دادہ فرزند
خواند - باندک امر از سلطان رنجیده رو گردانید - بعد ہنگامہ های بسیار
سریر آرای سلطنت گشت و کارهای نمایان بعمل آورد - مدت سلطنت اوسی و
ہشت سال و دو ماہ بود¹ - بعدہ پسرش سلطان سکندر در سنہ ۸۹۸² اورنگ

1. 855—894
1451—1489
2. 894/1489 (correct).

خلافت را باجلاس رونق گیر ساخت و باجل طبعی درگذشت۔ من بعد هذا ولده سلطان ابراهیم فی سنه ۹۰۵^۱ سریر آرای گردیده کارهای نمایان کرد۔ بعد هفت سال از سلطنت سلطان بابر شاه او را در کارزار کشته بر تخت نشست۔ از سلطان بابلول تا ابراهیم سه تن مدت هفتاد و یک سال و پنج ماه و هفت یوم^۲ سلطنت هندوستان کردند۔

فصل [هفدهم] آغاز سلطنت چغتائیه اعنی ظہیرالدین بابر بادشاہ

ز ابتدای سنه ۹۰۵ هجری در هندوستان

راویان راست گفتار و مخبران محقق اخبار حقیقت سلطنت سلاطین چغتائیه چنین بمعرض تبیان آورده اند کہ حضرت ظہیرالدین بابر بادشاہ بن شیخ عمر بن سلطان ابو سعید بن سلطان محمد مرزا بن مرزا جلال الدین میران شاہ بن امیر تیمور حضرت صاحبقران چنانچہ تاریخ تولد و سلطنت و وفات ازین رباعی بدریافت میرسد، رباعی :

سلطان تمر کہ مثل او شاہ نبود در هفصد و سی و شش آمد بوجود
در هفصد و هفتاد و دوم کرده جلوس در هشتصد و هفت کرد عالم پذیرود
در عمر دوازده سالگی زیب افزای بقدم میمنت لزوم در خطہ کش گردید۔
و یازده سال در ماوراء النہر بوده با سلاطین [برگ ۶ الف] اوزبک
مخاربات سخت نمود۔ سه نوبت بر سلطان احمد مرزا عموی غالب آمده
فتح سمرقند کرد۔ از آنجا مشیت ازلی بر آن رفته بود کہ گوهر یکتای اقبال
آنحضرت بتاب حشمت مقرون شود و کشور هندوستان بہ پرتو آفتاب اجلال
مشرق دولت گردد۔ آخر کار در آن دیار فارغ البالی در خور ہمت آنحضرت نگشت۔
ناگزیر از سمرقند برآمده با آدمان معدودی روان شدہ در بدخشان رسیدہ

1. 923/1517 (correct)

2. $\frac{855-932}{1451-1526} = 75$ years

3. Bābur marched towards India in 930/1524.

4. These dates are not correct.

جنگ نموده فتح یافت۔ و از آنجا بکابل آمده از محمد مقیم ولد ذوالنون ارغنون کہ با عبدالرزاق مرزا الغ بیگ مرزا بن سلطان ابو سعید مرزا عم زاده آنحضرت مظفر شده از مدتی بر کابل تصرف داشته مستخلص نموده و محمد مقیم شکست خورده از کابل پیش شاه بیگ مرزا برادر خرد خودش کہ آن حکومت قندهار میداشت رفت۔ و آنحضرت باستقلال تمام مسند آرای حکومت کابل و بدخشان گردیده بعیش و عشرت مشغول گردیدند۔ درینولا آنحضرت خود را بادشاه خطاب کرده بچشم مسرت و کامرانی مسرور گشتند۔ من بعد آن بمقتضای دلاوری کمر به تسخیر هندوستان بر میان همت بستند و پنج مرتبه از کابل یورش فرمودند۔ مرتبه اول در سنہ ۹۱۲¹ تا تربیلہ از توابع ملتان، مرتبه ثانی در سنہ ۹۱۲ و براہ خورد کابل تا نواحی مندر اور عرف لمقان، مرتبه ثالث در سنہ ۹۱۵ تا بہیرہ و پنجاب، مرتبه چهارم فی سن [۹۳۰]² تا لاهور و دپالپور، مرتبه خامس ۹۲۲ تا دہلی و هندوستان۔ آخر بابر شاہ بسعی بسیار و جہد بی شمار این ولایت بحیطہ تصرف خود آورده پنج سال فرمانروایی فرموده داعی اجل را لبیک گفت۔ بعدہ سلطان ہمایون در سنہ ۹۳۷⁴ بعمر بیست و پنج سال در آگرہ بر اورنگ سلطانی متمکن گردیدند و از پدر بزرگوار در بسیاری کار سبقت بردند۔ چون با شیر شاہ افغان شراخیل [۹] مشہور بہ سور ہنگامہ ہا رو دادند قضا را ہم شکست یافته بعد امضای مدت دہ سال⁵ روی بجانب سندہ و ولایت نہادند۔ شیرخان بالاستقلال بر تخت ہندوستان نشست، فقط۔ [برگ ۷۶ ب]۔

1. Bābur marched towards India in 923/1504.

2. The year is missing here, which is actually 930/1524.

3. 932/1525 (correct) (cf. *Memoirs of Bābur*, ii, 152; and *Firishṭa*, i, 376).

4. 937/1530 (correct), *Ṭabaqāt e Akbarī* (in E. & D.), v, 188.

5. In 947/1540.

فصل [هیجدهم]^۱ در ذکر حسب و نسب شیر شاه

و بیان تشریح این اجمال آنکه شیر شاه در زمانیکه سلطان بهلول لودی زیب افروز تخت هندوستان بود ابراهیم خان جد فرید خان یعنی شیر شاه تجارت اسپان میکرد، و از ولایت آمده نوکری امرا اختیار کرد۔ و در موضع نماه توابع نارنول، توطن گزید۔ در عهد سکندر شاه پیش جمال خان حاکم جونپور نوکر گشت۔ بعد فوت شدن ابراهیم خان پسرش حسن خان قایم مقام شد و زن مشارالیه بخواب دید که ماه منیر از آسمان فرود آمده بکنارش جا گزید۔ زن حقیقت این خواب پیش شوهر بیان نمود۔ حسن خان بمجرد استماع چار پنج تازیانه بر بدنش زد۔ آن عقیقه حیران شده موجب این معنی پرسید۔ حسن خان جواب داد که این خواب بژده میدهد بر مقدم خلف قوی طالع که بزرگان گفته اند که اگر خواب نیک نمودار گردد بقیه آن شب نباید خفت تا نتیجه آن زایل نگردد۔ ازین جهت تازیانه زده ام که از تصدیقه اش ترا بقیه شب خواب نگیرد۔ القصه در حین سعادت تزئین آن خلف مسعود بعالم وجود سر بر آورد۔ چون چهار ساله گردید روزی طفلانه گریه کنان از پدر فلوس بنا بر خرج درخواست۔ درویشی صاحب تجمل بجنده فرمود که بادشاه هند برای درسی می گزید۔ حسن خان باوجود شنیدن این کلام بغایت مسرت اندوز گشت۔ چون شیر شاه مجد تمیز رسید جمال خان حاکم جونپور حسن خان را پیش آورده پرگنه بهرام و تانده در وجه جاگیرش داده نوکری پانصد سوار بدنه او مقرر فرمود۔ فرید خان یعنی شیر شاه داروغه جاگیرش از روی تدبیر صائب متکفل آن مهات گردید و به تحصیل علوم پرداخت۔ چون حسن خان فوت شد فرید خان را مع برادران مدتی بر سر جاگیری مناقشه برپا ماند۔ چون فرید خان از همه کلان و دانا بود خدمات بجا آورده مورد تحسین گشت۔ بعد از آن که حضرت پابرشاه سلطان ابراهیم را کشته سریر

۱۔ توی متن نسخه خطی اشتباهاً "یازدهم" مندرج شده۔

آرای هند گردید روزی جونپور [برگ ۷۷ الف] بتصرف آورد - فرید خان
اعنی شیر شاه پیش بهادر خان ولد دریا خان که ولایت تہتہ در تصرف
داشت روزی شکار و سیر سیکرد - بہادر خان مشارالیه را خطاب شیر خان
داده پیش آورد - روز بروز مرتبہ او زیادہ مقرر نمود - بعد چند گاہ وکالت پسر
خود بشیر خان مقرر کردہ بجا گیر ہا فرستاد - چون صحبت شیر خان درست
نیامد نزد سلطان جنید برلاس کہ از اعظم امرا و خواہر بادشاہ بابر
در حبالہ زوجیت او بود در ناگپور رفتہ نوکر گردید - اتفاقاً جنید خان
در حضور بادشاہ حاضر شد و بوقت ملاقات بادشاہ شیر خان را با دو
افغانان دیگر مشرف حضور گردانید - حضرت از روی علم قیافہ دریافتہ
جنید خان را پیش خواندہ فرمودند کہ ہچشان این افغان شوخ می نمایند
ابن را دستگیر کنید - شیر خان بآموزش اوستاد ازل این معنی را دریافتہ
پیش ازانکہ گرفتارش کنند گریختہ نزد سلطان محمد در پتنہ رسیدہ کسب
نوکری اختیار کرد - چون سلطان محمد وارث سلطنت نداشت شیر خان
مندان الملک او گردید - و اطراف ہا را بزور شمشیر در تصرف خود آورد -
و حشمت و شوکت پیدا کردہ ارادہ تسخیر بنگالہ نمود - در ساعت سعید
نہضت آرای طرف مذکور گردیدہ مسخر نمود - چون تاج خان افغان حاکم
چار کہرہ پسران مشارالیه او را بسبب کشتند شیر خان مسات لاد بیگم
منکوچہ تاج خان را بفریب و افسون در نکاح خود آوردہ بر قلعہ مذکور
متصرف شد و برطرف شرقیہ تمام ملک استیلا آورد - مقارن این حال
ظہیرالدین بابر شاہ مرتحل مرحلہ بقا شدند و نصیرالدین ہمایون شاہ
بعمر بیست و پنج سالہ در سنہ ۹۳۷ ہجری قمری قائم مقام پدر بزرگوار گردیدہ
بقدم میمنت لزوم زینت پیرای سریر سلطنت ہندوستان گردید - در این
عرصہ سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی بہ پتنہ آمدہ مسند آرای
حکومت گشت - شیر خان متابعت او را اختیار کردہ باتفاق یک دیگر در
جونپور رفتہ آن نواحی را از امرای بادشاہی مستخلص کنانیدہ و بعد چند گاہ

لشکر بادشاهی جونپور را ازو باز گرفت - چون سلطان محمود در سنه ۹۴۵ در اورپسه بمرگ طبعی در گذشت شیرخان بلا مشارکت غیری در پتنه و بنگاله دست تصرف در آورده قوت و مکتت بهمرسانید و بر ملک بادشاهی تاخت نمود - باصغای این معنی همایون بادشاه بدفع شیرخان متوجه شده بفتح باب الصلح گشته - قطب خان عرف عبدالرشید پسر خود را بافواج بملازمت بادشاه موصوف گذاشت که در خدمت حاضر ماند - چنانچه قطب خان در سهم گجرات برکاب حاضر بود و از آنجا گریخته پیش پدر آمد - چون بادشاه را در سهم گجرات مدت مدید گذشته شیرخان فرصت یافته اکثر بلاد بتصرف در آورد - چون گجرات مسخر به بادشاه گردید بعده لشکر بمقابله شیرخان کشید - اول محاصره بچار کهر نموده مسخر ساخته بعده متوجه بکنگ شیرخان بسمت بنگاله شد - شیرخان که در آن وقت در بنگاله بود تاب مقاومت در خود ندیده بطرف پرگنه چهار کهر گریخت و در جوار قلعه رھتاس رسیده براجہ چنتامن فرمان روی آنجا پیغام کرد که لشکر بادشاه همایون از عقب من می رسد اگر از روی مروت و فتوت در قلعه رھتاس بجهت اهل و عیال جا دهید مرهون احسان تمام عمر خواهید ساخت - راجہ سادہ لوح را زمان ادبار رسیده فرمان داد تا اهل و عیالش اندرون قلعه در آیند - بعد حصول اجازت شیرخان یک هزار دوی بهم رسانیده در هر یک دوی جوانان مسلح نشانید و در چند دوی که به پیش روی تجویز کرده بود عالم نسا نشانیده روانه ساخت - چون دوی های مذکور در دروازه قلعه [برگ ۷۸ الف] رسیدند دربانان قلعه در پی تفحص دوی ها شدند - شیرخان براجہ پیغام کرد که مستورات خود را برای ناموس داری بجایت شما فرستادم اگر ملازمان ایشان به هتک ناموس ما پرداختند پس این معنی را از چه تصور توان کرد و باعث کدام نیکنامی خواهد بود ؟ راجہ سادہ لوح که نیر دولتش قریب بہبوط رسیده بود از سادہ لوحی حافظان دروازه قلعه را منع کرد که مزاحم و متعرض دوی های

مذکور نشوند - چون همگی دوی ها اندرون قلعه در آمدند جوانان از دوی ها برآمده متوجه مکان استکانت راجه شدند - درین اثناء شیرخان نیز با فوج همراهی مستعد و آماده بدروازه قلعه رسید - از اندرون جوانان دوی نشین بر حافظان دروازه قلعه حمله آورده دروازه را وا ساختند - بدین صورت شیرخان اندرون قلعه داخل شده بسیار کسان را غلب تیغ بی دریغ نموده قلعه را بتصرف آورده راجه را گرفتار کرد - این چنین قلعه که فرمان روایان باستان هیچگاه بران استیلا نیافته بودند در هندوستان بمثل آن قلعه کم نشان میدهند - شیرخان کلید بیت المقصود بدست آورده اهل و عیال خود را در آن بامن بگذاشته بجمعیت خاطر دلی انتظام کار نموده برای مقابله بادشاه مستعد و آماده گردید - گویند چون بادشاه همایون بنگاله را به تسخیر در آورده از هیچ سومدعی لایق بمقابله خود نه تصوریده بعیش و عشرت پرداخت - و بملازمان موکد اجازت داد که اصلاً و مطلقاً هیچگونه خبر را بسمع عالی نرسانند - شیرخان باستماع اینگونه خبر دور فلکی را موافق مقصود خود دریافته راه رسیدن رسد و اخبار ملکی وغیره را مسدود ساخته بعد از آن ملازمان متحیر شده ناگزیر بسمع بادشاه حقیقت ما وقع را رسانیدند - بادشاه [برگ ۷۸ ب] پنبه تغافل از گوش بر آورده لشکر بر شیرخان کشید - در مقام بهوج پور بر کناره دریای گنگ اتفاق اقامت افتاد - درین عرصه شیرخان نیز لشکر عظیم آراسته بمقابله رسیده دیره انداخت و بحرف و حکایات صلح آمیز بظاهر بصلح پرداخته روزها میگذرانید ، و در باطن خنگ جنگ را جولان میداد و منتظر وقت می بود - تا که روزی جمعی از پیادگان زبون صورت را باسباب آتشبازی روبروی لشکر بادشاهی گذاشته خود دو منزل عقب رفته دیره کرد - از وقوع این منصوبه شیرخان لشکر بادشاهی آگاهی نیافته در گان غفلت پرداختند - شیرخان از آگاهی این معنی بغتة روزی شبگیر زده بر خیمه بادشاهی در رسید - تیغ بی دریغ بخون ریزی لشکر از نیام همت و دلاوری بر آورده بر کشاد ، و لشکر بادشاهی را فرصت زین کردن نداد تا بجنگ پرداختن چه رسد - آن خفتگان بستر بی پرواهی و نشستگان خیام بی نیازی اکثر بخوابگاه فنا غنودند و بسیاری بیابان

نورد هزیمت شدند۔ بدینصورت بفرمان بادشاه حقیقی فتح غیر مترقبه نصیب حال شیرخان گردید۔ بادشاه شکست خورده بہزاران تعب و محن در آگرہ رسید۔ بعد یک سال افواج فراہم آورده در مقام قنوج بمقابلہ شیرخان نہضت فرمود۔ قضا را درین مرتبہ نیز شیرخان فتح یاب شد۔ بادشاه ناگزیر عطف عنان از مقابلہ مدعی نمود۔ در آگرہ و دہلی اقامت ممکن ندانستہ رونق بخش لاهور شد۔ شیرخان نیز لشکر بہ تعاقب کشید۔ بادشاه ازین معنی مطلع شدہ قطع منازل بسمت تہتہ در پیش گرفتند۔ بعد معائنہ این حال شیرخان خواص خان غلام [برگ ۹۷ الف] خود را کہ مقدمہ الجیش و قوت بازوی او بود بتعاقب بادشاه مامور فرمود۔ مشارالیه تا بملتان بتعاقب رفتہ معاودت نمود و شیرخان تا بسر حد بلک گہکراں رفتہ برگشت و متصل کوه بالا ناتھ چوکی قلعہ روتاس را بنیاد نہاد۔ چنانچہ آن قلعہ را اسلام شاہ پسرش با تمام رسانید۔ القصبہ بعد تنظیم و تنسیق مہات آندیار بہ آگرہ رسید۔ در سنہ ۹۴۷ خود را بشیرشاہ مخاطب نمودہ سکہ و خطبہ بنام خود جاری گردانید۔ چنانچہ این بیت از سجع اوست، بیت:

شہ اللہ حیاتی ترا باد دایم ہمان شیرشاہ بن سورقاہیم [ہمین]

زمان ترقی دولت و بادشاہی شیرشاہ پانزدہ سال است ازین جملہ دہ سال زمان شورش و تسخیر ملکی و پنج سال^۱ زمان بادشاہی اوست۔ درین عرصہ قلیل بسیار کارہای نمایان و نیک کرد۔ چنانچہ احداث سراہا برای فرود گاہ مسافران منزل بمنزل از تجویز اوست و قلعہ روتاس مذکور برکنارہ جہلم بنا بر انسداد راہ آمدن مغول ولایت بنا فرمود۔ و تاریخ بنایش بر کتابہ دروازہ قلعہ بدین مضمون ثبت شدہ:

بہ نصد چہل ہشت آمد جلال شہنشاہ شیر است عالم شغال
چون شیرشاہ موصوف داعی اجل را در سنہ ۹۵۲ لہیک گفت بعدہ خلف الصدقش

1. $\frac{945-952 \text{ A.H.}}{1538-1545 \text{ A.D.}} = 7 \text{ years.}$

مسمی جلال خان خود را باسلام خان خطاب داده سریر آرای هندوستان گردید و کارهای نمایان بعمل آورد۔ بعد امضای هشت¹ سال بحکم کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ مرحله فرسای جهان جاودانی شد۔ در سنه ۸۶۰² پسرش فیروز شاه سریر آرای گردید بحکم اِذَا جَاءَ اَجْلُهُمْ لَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ بعد سه روز خالوی حقیقی فیروز شاه را کشته خود را محمد عادل خطاب کرده سریر آرای هندوستان و پنجاب گردید و سکه و خطبه بنام خود جاری نمود۔ اما انتظام فرمان روایی از مشارالیه بقرار واقعی بعمل نیامد۔ حضرت همایون شاه باستماع بی انتظامی مشارالیه از دارالملک کابل برو لشکر کشید [برگ ۹۷ ب] و پزور سر پنجه جلادت و نهمتی ملک هندوستان ازو انتزاع نموده بتصرف خود آورد۔ مدت سلطنت شیر شاه تا محمد عادل شانزده سال است۔

ذکر سلطنت همایون بادشاه

در سنه ۹۶۱ بمرتبه دوم چون همایون از محمد عادل ملک هندوستان مسخر نموده در قبض و تصرف خود آورده تا امضای مدت یک سال و دو ماه سریر آرای خلافت هندوستان بودند۔ در زمانیکه محمد اکبر شاهزاده را برای گرفتاری سکندر لودی ماسور به پنجاب و مانکوت فرموده بودند قضا را از سر مسجد فرود افتاده جان بحق تسلیم نمودند۔ تاریخ رحلت بادشاه موصوف ازین مصرع بدریافت می رسد:

همایون بادشه از بام افتاد خلل در کار خاص و عام افتاد
بادشاه موصوف به آبادی لاهور توجه فرمود هر چهار طرف شهر قدیمی
بر بنیاد مسمار شده مع قلعه شاهی و تختگاه و غیره مکانات عالی احداث نمود۔
هر افسرده تازه ساخت۔ بعد از ان محمد اکبر بادشاه در سنه ۹۶۳ در عمر

1. $\frac{952-961 \text{ A.H.}}{1545-1554 \text{ A.D.}} = 9 \text{ years.}$
2. 961/1554 (correct).

سیزده سالگی در کلانور کہ از طرف پدر مامور مانکوت بمہم سکندر خان بودند زینت پیرای تحت جہانبانی گردیدند و کارہای ستودہ بعرضہ اعلان آورده۔ چنانچہ معروف است بعد انقضای پنجہ و یک سال و دو ماہ و نہ روز پدرود جہان نمودہ برحمت حق پیوست۔ در سنہ ۱۰۱۳ حضرت شاہ جہانگیر در عمر سی و ہفت سال سریر آرای خلافت شدند۔ بعد امضای مدت بیست و دو سال از جلوس والا در راہ کشمیر بمقام چونگی مہتہ وقت چاشت روز یکشنبہ بیست و ہفتم^۱ شہر صفر سنہ ۱۰۳۰ در عمر شصت سالگی روح قدس از آشیان خاک بال افشان بر ساکنان افلاک گردید و نقش وجود آنحضرت را آن روی دریای راوی در مقام شاہدرہ در باغ مہدی خان^۲ بجاک سپردند۔

جلوس حضرت شاہ جہان

در سنہ ۱۰۳۰ بر اورنگ [برگ ۸۰ الف] جہانبانی اجلاس فرمود و در سنہ ۱۰۷۹ ودیعت جہان بمودع حقیقی سپرد و مدت سلطنت بیست و یک سال و سہ ماہ و مدت اعتکاف در قلعہ آگرہ یازدہ سال و چار ماہ۔ این بادشاہ زیادہ تر از سوائف در آبادی شہر و تعمیر عمارات عالیہ کنانید۔ من بعد آن حضرت عالم گیر اورنگ زیب در سنہ ۱۰۶۹^۳ در عمر چہل سالہ سریر آرای جہانبانی گردیدند۔ مدت پنجہ و یک سال در انتظام مہام سلکی بسر آمد در سنہ ۱۱۲۰^۴ پدرود جہان کردند۔ در سلطنت این بادشاہ محی الدین ازدیاد آبادی از تعمیر مساکن امرا و افراط مساجد و مقبرہ های اولیا و امرا و علما و توفیر عالمان باعلم و دین رونق بسیار و ترقی بی شمار از ایام سابق تازہ گرفت۔ بعدہ محمد اعظم بادشاہ مشہور بہ بہادر شاہ خلف الصدق عالم گیر زیب افزای تحت سلطانی گردید۔ درین دور فتنہ و فساد در برادران بوقوع پیوست۔ بہر کیف عرصہ شش سال در گذشت بعدہ، محمد معزالدین بن بہادر شاہ بر تحت خلافت متمکن شد۔ با امرا

1. 27th Şafar according to Mu'tamad Khān Iqbāl-nāma-e-Jahāngirī, 294).

2. Jahāngir himself calls this garden Dilāmiz (Tūzuk, Eng. Tr. i, 135).

3. 1068/1657 (correct)

4. 1118/1707 (correct).

مخالفت زوداد - امر خطیر سلطنت بر او قرار نگرفت - مدت سلطنت او چند ماہ بود - بعد از آن بتجويز پسر حسين علي خان و عبدالله خان سيدان بارہ فرخ سير بن عظيم الشان بن بہادر شاہ در سنہ ۱۱۲۳ در قلعه دہلی اورنگ نشين گرديد - بمتابعت اسیران مزبور ميل در چشم بادشاہ کشيدند - آخر بہمين درد فوت شد - رفيع الدرجات بن رفيع الشان بن بہادر شاہ را اورنگ نشين کردند - او ہم بازار بدنی بعد از سہ ماہ انتقال بدار باقی فرمود - بعدہ رفيع الدولہ بن عظيم الشان بن بہادر شاہ سریر آرای جہانبانی و شد بعد از چند ماہ بغارضہ نشہ کوکنار رحلت از جہان فانی فرمودند - بعدہ در سنہ ۱۱۳۱ ہجری [برگ ۸۰ ب] محمد شاہ بادشاہ بن جہاندار شاہ بن بہادر شاہ اورنگ نشين گرديد - از آغاز سلطنت جلال الدين اکبر کہ در سنہ ۱۹۶۱¹ زيب افزای سرير و ديہيم گرديد الی امضای ۱۱۶۱ ہجری در عرصہٴ اين دو صد سال ہر بادشاہ کہ سریر آرا گرديد رونق آبادی لاهور برافزود - و چون فلک کج رفتار نقش از خود زيادہ ديده رشک آورده برای رونق اندازی آن چسان بعمل آورده کہ مذکور می شود کہ در سنہ ۱۱۶۰² بادشاہ موصوف داعی اجل را لبیک گفت بعدہ در سنہ ۱۱۶۰² احمد شاہ بن محمد شاہ اورنگ آرای سلطنت گشت - پیک اجل اعنی نواب غازی الدین خان ارادہٴ جان بر آری بادشاہ موصوف مصمم کرد - آن نمک حرام بادشاہ را از بيناي عاقل ساخت - آخر بہمين درد بادشاہ ممدوح جان بخرق تسليم نمود - در سنہ ۱۱۶۷ نواب نمک حرام عالم گیر ثانی را بر تخت نشانيد - چون نواب کور باطن بشاہ موصوف نیز از روی نمک حرامی در سنہ ۱۱۷۲ از دست فقيران ساخته خود قتل کنانيد ، بعدہ محی السنہ را از قيد بر آورده اورنگ نشين کرد - چون مرہتہ بر نواب مذکور يورش آورد نواب تاب مقاومت در خود ندیدہ بوادی ادبار شتافت - و بعدہ محی السنہ بدستور بقيد خانہ فرستاد - عالی گہر خلف صدق بادشاہ

1. 963/1556 (correct)

2. 1161/1748 (correct)

شہید را زیب پیرای تاج و دیہم سلطنت ہندوستان ساخت۔ در سن ۱۱۷۵ھ چون بادشاہ موصوف بعد چہل و شش سال داعی اجل را لبیک گفت، در سن ۱۲۲۱ھ جری اکبر شاہ خلف الصدق شاہ بر اورنگ شاہ جہان آباد جلوس فرمود۔ وزرای با تدبیر و مختار کار در حضور بادشاہ صاحبان انگریز می باشند الی سن ۱۲۵۰ بدستور صدر چون مشیت خواہش خالق بی نیاز و قادر بی انباز کہ در بارگاہ والایش حسب و نسب اعتبار ندارد تقاضای [برگ ۸۱ الف] آن کرد کہ فرمان روای پنجاب کشاورزان دیہات لاہور گردند، پس از جلیاب اختفا بعرضہ شہود چنین آورد۔

دفتر سوم^۱

در تدریس مدرس قلم افادت شیم در مدرسه - احوال هر ده
گورو های سنگمان من ابتدای تولد بابا نانک الی دسوان
بادشاه که گورو گوپند است

فصل اول در تمهید

ایزد بی نیاز و قادر بی انباز فاعل مختار است بظهور چیزی که خواهش
او می باشد از پرده حفا بمنصبه بروزی آرد و به اعلان امری که ارادت
اوسی شود از مکن قوه بمجلای فعل می آید، و هرچه میخواهد برسی
گزیند - بدرگاه کبریایش حسب و نسب اعتبار ندارد و به بارگاه بی زوالش
دین و مذهب منظور نیست - فروغ آفتاب عنایت او بر صفحه خال هر که
می تابد ظاهر و باطنش نورانی میگردد - دست نوازش او بر فرق روزگار
هر کس که میرسد از حسیض خمول و استکانت باوج افتخار و شرافت عروج
می نماید - از آفریده ها که ظلوم و جهول و مجبور و معذور اند کرا قدرت
آنست که دست بر روی قدرت آفریدگار تواند زد و از قبول ارادت صمدی زبان
عدول تواند کشود - یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید مصداق این
احوال ندرت اتصال برین منوال که چون مشیت قادر مطلق جل جلاله و
عم نواله اقتضای آن کرد که سلسله فرمان روایی ملک پنجاب از سلاطین
اهل اسلام که از مدت مدید و عهه بعید فرمان روایش بودند منقطع گردد،
و در خود تصرف اهل هنود قرار گیرد و درین ضلع اسلام آباد بنیاد رواج
کفر پدید آید و حکام را محکوم رعایا گرداند دهقانان ساکن پنجاب
که هیچ نسبت و استحقاق فرمان روای نداشتند از موضع سریشورش و
فساد برداشته در اندک فرصت بزور بازوی اقبال این ملک از عمل سلاطین
دهلی که ابا عن جد [برگ ۸۱ ب] مسند آرای حکومت و سلطنت بودند و
بر صفحه روزگار احدی را نکته مقابل خود نمی دانستند و بتائید یزدانی
سربلک می سودند انتزاع نموده در قبض و تصرف خود آوردند -

۱ - توی متن نسخه خطی اشتبهاً "دوم" مندرج شده -

فصل دوم در تشریح تولد گورو نانک و وفات مشارالیه

تشریح این اجال : پید خوانان کہن اخبار و راویان بدیع افکار از روی تحقیق چنان بیان می نمایند کہ در سنہ ۱۸۷۳^۱ ہجری مطابق ۱۳۶۸ عیسوی موافق ۱۵۲۵ بکراساجیتی زمان سلطنت ہندوستان سلطان بہلول لودی و از نسب چغتائیہ سلطان شیخ عمر نیرۂ ابرہ [کذا] امیر تیمور صاحبقران جنت مکان بخانہ کالونامی کہتری عرف بیدی ساکن تلوندی رای بہوا^۱ قوم بہتی مضاف صوبہ لاهور غرب رویہ بمسافت بست و پنج کروہ واقعہ دوآبہ رچنا در بار دولہ بہتی متصل نبی پور قریشان بموہبت ایزدی دو فرزند جلوہ ظہور یافتند - نرینہ را نانک و صبیبہ را بہ نانکی موسوم نمود - و بعد اسضای دوازده سال نانک را یخانہ مولا نامی کہتری ساکن بتالہ مضاف صوبہ مذکور شہال رویہ بفاصلہ چہل کروہ منسوب نمود - و صبیبہ را بہ جی رام نامی کہتری ساکن سلطان پور واقع دوآبہ بست جالندھر مضاف صوبہ مذکور کد خدا ساخت - بعد انصرام این معنی بابا نانک بصحبت فقرا و گوشہ نشینی رغبت و ایتلاف می ساخت - و کالو بشغل کاریکہ وجہ مایحتاج از آن حاصل شود بوی امر میکرد - و اما گویند کہ بابا نانک آن را بسمع رضا نشنیدہ بامور مرغوبہ خاطر خود ہمگی توجہ مصرف میداشت ، و دمی از یاد حق غافل نمی بود - مردمان نادان بابا نانک را بچنون منسوب نمودند - پدرش را بہ تداوی او نصیاح آغاز کردند - بناء علیہ پدرش حکیم را برای تداوی طلب داشت - حکیم چون دست بر نبض نانک نہاد بابا نانک بدین مضمون گفت :

آگاہ نہ ای تپ درون را نشتر چہ زنی رگ برون را

حکیم باستماع اینگونه کلام پیدرش گفت کہ پسر ت مریض نیست بلکہ آن [برگ ۸۲ الف] شیفتہ محبت حق دارد و نظری بعشق مطلق - کالو از اصغای این معنی دست از تداوی باز داشت - من بعد آن مادرش برای

1. 864/1468/1526 (Khazan Singh, *The Sikh Religion*, i, 55)

1. Talwandi of Rai Bolar.

اختیار امر روزگار نصائح گوناگون فرمود، اما سودی نداشت - ناگزیر والدین مشارالیه را مطلق العنان گذاشته - جیرام زوج همشیره اش شنید که بابا نانک از مرضی والدین متعترف شده طریقه آوارگی اختیار کرده بامید اصلاح که شاید درینجا رسیده بصلاح در آید بابا نانک را نزد خود طلب داشته - چون جیرام مذکور شغل خدمت سودی خانه دولت خان داشت بابا نانک را نیز بدین شغل مشغول ساخت - اما بابا نانک احتیاط در امور سودی خانه اصلاً بعمل نمی آورد - چنانچه بوقت وزن ترازو به تعداد سیزده که آن را بزبان هندی "تہیران" میگویند میرسید متواتر همین حرف میگفت و آرد در دامن مردمان می انداخت - از روی معرفت معینش اینکه بجناب باری عرض می نمود که "تیراهاں" و چندین ها آرد بدین لفظ وزن میکرد - جیرام از وقوع این معنی به تنگ آمد - چون بابا نانک مزاج جیرام از خود منحرف دید اراده خروج از آنجا مصمم نمود، اما متمل برای رفیق طریق می بود - مقارن این حال مردانه مطرب از سمت والدین برای دریافت اخبار شعار روزگار او در رسید - بابا نانک رسیدن مردانه را غنیمت شمرده همراهش از آنجا روانه گردید - تا عرصه بیست و چهار سال مع مردانه در سیاحی بود و در هر مکان رسیده استنباط امر مذهب ساخت - آخر برای پاس مردانه بخانه رجوع آورد، اما بخود داخل موضع نشد و مردانه را برای ملاقات مردمان خانگی اجازت داده گفت که از آمدن من والدین را نشان ندهی - مشارالیه قبول کرد لیکن برفتن مردانه در موضع غلغلہ افتاد که بعد از چندین سال مردانه باز آمد - همه کسان برای دیدن او آمدند - مادر بابا نانک نیز برای استفسار خبر پسر خود آمد - چون از مردانه پرسیدند که کجاست و چگونه است او از دروغ گویی خاموش ماند - بقیاس دانستند که بابا نانک نیز آمده است [برگ ۸۲ ب] چون مردانه بطرف بابا نانک روان شد مادرش نیز دنبال او رفت - چون بفاصله یک دو گروه رفت دید که زیر درختی نشسته است - طعنه و شکوه مادرانه کرده برای همراه بردن بخانه بسیار فہانید - و از دنبال پدر بابا نانک نیز در رسید و

هر چند باتفاق والدین زبان به نصائح و اندرز بر کشادند سودمند نیفتاد ،
 و بابا نانک اتقیاد امر والدین نکرده مرخص شد - والدینش ناگزیر بخانه
 باز پس آمدند و بابا نانک پیاک پتن رفت و ملاقات بشیخ ابراهیم
 صاحب سجادۀ حضرت بابا شیخ فرید نمود ، و گفتگوی طریق فقر بمشارالیه
 در میان نهاد - بعد حصول مطلب مر کوز خاطر از شیخ مذکور مرخص شده
 بامرسیاحی پرداخت - روزگار وافر در حصول طریقه مذهب و فقر بسر برد -
 در هتگامیکه ظهیرالدین بابر بادشاه از طرف ولایت بر هندوستان یورش
 آورد بابا مشارالیه داخل اردو گردید - چون طریقه ذکر و شغل بخواندن
 تصنیفات خود در نغمات داشت و نشو و نمای هر که در راه ایزدی می باشد
 قول و فعل او البته خاطر پسند خاطر هر کس می باشد بنا بران فعل بابا
 مذکور نیز مرغوب خاطر هر کس می بود ، تا که از شیوۀ بابای مشارالیه
 بحضور بادشاه اطلاع رسید - چون اهل دول را بوقت رو بکاری مهیات اکثر
 رجوع بفرقه فقرا می باشد درینصورت بابای مشارالیه باریاب حضور گردید -
 بادشاه دعا خواست گویند مشارالیه دعای شرطیه نمود : که ما دامیکه
 اولاد بادشاه با اولاد سیوکان فقیر طریق جباری و قهاری نخواهد وزرید بادشاهی
 بکمال جاه و جلال خواهد بود - بادشاه رضا مند شد و خلاف بابای مشارالیه
 روا نداشت - بناء علیه بابا نانک هر چه قول و فعل در لشکر بظهور می آورد
 متعرض او کسی نمی شد - آخر از حضور بادشاه مرخص شده و ارادۀ مسکنت
 و آمیزش مردمان نمود - بناء علی هذا [برگ ۸۳ الف] برکنارۀ دریای
 راوی دربادیه سکونت پذیر اختیار کرد - در چند روز بقرب و جوار غلغلہ
 گردید که فقیری مستجاب الدعوات درین نواح سکونت پذیر گردیده است -
 مردمان به نذر و نیاز رجوع آوردند - در آن سرزمین اهل کار بعهده کرور
 بندی مقرر بود - باستماع غلغلہ بابای مشارالیه رنجیده گفت که عجب ققبر پیدا
 شده که خلل انداز در مذهب هندو و مسلمان گردیده، این را از اینجا بدر
 باید کرد - بدین اراده سوار شد قضا را در اثنای راه اسپش شورش کرده و
 نامبرده فرود افتاد و ضرب خورد - مردمان افتادنش را حاجتی از کرامات بابا
 مقرر کرده گفتن گرفتند که بابا نانک فقیر کامل است برای بدی او اراده

نباید کرد - نامبرده آن روز متوقف شد روز دوم باز اراده دو شینه نمود -
 قضا را آن روز نیز نقشه روز اولین در پیش آمد - مردمان نیز لفظ دیروزه
 بر زبان آوردند - مشارالیه خائف شده بگفته مردمان پا پیاده بخدمت
 بابا حاضر آمده و بسیار آداب و انکساری نمود - بابا از او رضامند شدند -
 نام برده عرض نمود که اگر حکم شود بنام شما یک موضع آباد کنیم -
 بابا رضا داد - مشارالیه موضع کرتارپور آباد ساخت و برای سکونت بابا
 دهرم ساله بنا نمود - بابای مذکور در آن سکونت نمود - و بعضی گویند که
 کهتری مذکور مکان دیره آباد کرده داد و صحیح همین است ، زیرا که
 سکونت و وفات بابا معزالیه در آنجا شده و حال اولاد و دیره بابا در آنجا
 موجود - بهر کیف من بعد آن والدین و زوج و غیره اقربا را طلب داشت
 و مذهب موحدی اختیار نمود - در امضای اندک زمانه صاحب مال و عزت
 گردید و به اوتاری و رکھی در ملک معروف گشت - بخانه اش دو فرزند
 نرینه و یک صبیبه پیدا شد - پسر کلانی را مسمی [برگ ۸۳ ب] لکھی داس
 و کوچک را به سریچند کرد - چون هر سه بسن شعور پیوستند بنا بر
 کد خدای هر سه متوجه شد - نسبت ها خاطر خواه بهم رسیدند - چون از فقرا
 اعزاز یافته بود و زمره مطیعانش را اعتقاد و اعناد بر او کلی آمده ازین
 سبب آئینی مجدد از خود اختراع کرد - چنانچه پیش از پوشش لباس عروسی
 لباس فقر به پسر کلانی خود پوشانید و گفت بدان لباس بریدگی درخت جندی
 که رسم هنود است نماید من بعد آن لباس عروسی پوشانیده بر اسب سوار
 کرده بکد خدا شدن روانه ساخت - چون شادی لکھی داس به انصرام
 رسید بعده تیاری شادی کد خدای سری چند در پیش آورد - چون
 سری چند را تاج فقر بر سر و کفنی در بر و دلوق بر دوش و زنبیل گدایی و
 براکن در دست داده برای درو کردن نهال جندی بردند ، بخاطرش همین
 جلوه گر شد که در عالم کون و فساد مستغرق است لذا از خط نفسانی بودن و
 خود را در فتنه و فساد و اندیشه انداختن بر امر فقیری چه ترجیح دارد -
 نحویکه پدر بزرگوار از امر فقر اعزاز یافته بهتر و انسب است که بامر فقر
 پرداخته فخر خود از آن حاصل نمایم - برین صلاح عمل نموده چون بدرخت

چندی رسید آن را باین قدیمی نبرید و مسکن خود تحت آن ساخت و
 همراهیان را جواب داد - هر چند رفقا ابواب نصائح از هر سو مفتوح نمودند
 سودی بظهور نه پیوست - ناگزیر اقتدای مرضی او نموده باز گشتند و
 نامبرده بامر ریاضت پرداخت و سبیل فقیری جداگانه اختراع کرد - چنانچه
 تراشیدن موی سر و بغل و زهار منع کرد و موی های سر را دراز کرده بجای
 دستار پیچیده بر سر داشتن و پوشش پاجامه و دھوتی موقوف نموده به پوشش کچھه
 که پیجامه خرد نامند و به پوشش لنگوت امر کرد و ورد بانی یعنی کلام پدر
 مقرر کرده نام او اوداسی فقر نهاد - چنانچه این فرقه جای موجود و اولاد و
 پسر کلانی بابا صاحب سنگه بیدی پونه والا [برگ ۸۳ الف] وغیره باوه
 و سادها در موضع دیره غرب رویه امرتسر پانزده گروهی بر کناره
 دریای راوی سکونت میدارند - چون بابا مشارالیه از انصرام امر کد خدایی
 فرزندان پرداخت چندگه بیاد ایزدی بسر برد - وقت انتقال ازین سپنجی سرای
 بر عنقریب بدریافت بابا جی رسید پسران را بدم واپسین طاب داشت - ظاهر
 کردند که موجود نیستند افسوس کرد - در آن وقت انگت نامی کمتری
 عرف ترین ساکن کهدور متصل گویند وال بر ساحل راوی بموجب
 دستور مستمره که در خدمتش خاطر بود و استر ضایش حاصل میکرد
 حاضر شد - بایا لباس فقر و قایم مقامی خود به او ارزانی داشته بزور
 اکادسی اسوجه سمت ۱۰۹۵^۱ بکرماجیتی مطابق ۹۴۴ هجری موافق
 سنه ۱۵۳۲ عیسوی در عهد اول شیر شاه لودی این جهان فانی را پدرود
 کرد - بعد وفات مشارالیه هر دو فرقه هنود و مسلمان جمع شده لاش بابا را
 بخود کشیدند - گویند که لاش از میان هر دو گروه غائب شد - و مدت
 عمرش هفتاد و یک سال دو ماه و هفت روز بود - و سبب کشیدگی لاش و
 باعث مخاصمه اهل اسلام این بود که بابا مشارالیه متصل مکان مسکونه
 مسجد بنا کرد و امام برای مسجد مقرر نمود و چون مسلمانان برای نماز مشغول
 می شد ، فقط -

فصل سوم در بیان گدی نشینی گورو انگت بعد از گورو نانک

۹۲۲ هجری چنانچه گورو انگت و گورو امرداس و گورو

رامداس و گورو ارجن و گورو هرگوبند و گورو هرکشن

و گورو تیغ بهادر

چون وقت وفات بابا گورو انگت مستفید بگوریای شده بود بعده ساده پیرای فقر گردید از آنجا که روبروی [برگ ۸۳ ب] پسرانش مشارالیه مسند نشین شدن مناسب نه پنداشت - پس از انقضای مدت قریبه در مقام خود که کمهدور بود استکانت و رزید و مدت چارده ساله و شش ماه و شش مسند آرای فقر بود - هرگاه وقت سپردن ودیعت حیات خود نزدیک یافت فرزندان خود مسمی دانو^۱ و اسارا که پیش از مستفید شدن در فرقه فقر بسن شعور رسیده بودند طلب فرمود - از اتفاقات تقدیر حاضر نشدند - امرداس کمهتری قوم بهلا ساکن موضع باسرکی از مدت ممتد در خدمت گورو مذکور حاضر بوده سعادت می اندوخت ، چنانچه مفصل ذکر آن نوشته خواهد شد - بیاوری طالع و تائید بخت درینوقت بخدمت گورو مذکور بهره اندوز گردید - گورو معزالیه از روی الطاف که در حق وی داشت لباس فقر بدو ارزانی فرمود - بتاریخ چهارم چیت سدی سمت ۱۶۰۹ موافق ۲۹۶۱ هجری مطابق ۱۵۵۳ عیسوی در عهد اسلام شاه بن شیرشاه رخت حیات ازین دار فنا بر بسته ره گرای عالم بقا گردید - گویند که گورو امرداس بادشاه سوم بن تیججو ساکن موضع باسرکی روزگار بکرایه کشی یابو می نمود - روزی که طلوع نیر اقبال از افق سعادت و هدایت بود از ماندگی تردد در راه زیر سایه درختی پا برهنه در خواب که عین بیداری تصور توان نمود رفته بود - درین اثنا درویشان واقف اسرار یزدانی کاشف اسرار ربانی که در علوم خطوط شناسی دست و پا وغیره و اعضای انسانی دخل کمال داشتند از آن ره گذر کردند -

1. Khazan Singh gives their names as Dāsū and Dātū (p. 108).

۲ - در متن نسخه خطی اشتباهاً ۸۷۶ قمری هجری و ۱۵۸۵ میلادی مندرج شده -

یکی را از فقرا نظر بخطوط پای امرداس افتاد بیازان طریق صلاح کرد کہ این شخص خواب رفتہ را از خطوط مذکور خبردار [برگ ۸۵ الف] باید نمود تا بقیہ عمر بخیر و سعادت بگذراند۔ چون هنگام طلوع کواکب و ظہور طالع و بخت گورو معزالیہ رسیدہ بود صلاح یاران برآن مصمم شد کہ گورو را از آن مطلع باید نمود۔ امرداس را بیدار کردہ گفتند کہ از طلوع نیر اقبال و سعادت و طلوع کواکب افادت اطلاع می نمائیم، اما نوشتہ بدہ کہ چون بمنصب رفیع فایز گردی بما سلوک نیک نمایی۔ گوروی مشارالیہ اقرار کرد کہ اگر بمن خیر و سعادت زہری نمود ذریعہ استرضای شا درآنچہ خواهد بود حاصل خواہم نمود۔ بعد استحکام قرارداد ہذا فقیران بہ امرداس گفتند کہ در نصیب تو امر گوریای در علم ازل مقدر است۔ برو بزودی گوریای اختیار کن۔ مشارالیہ برہبری فقیران مذکور بخدمت گورو انگت حاضر شدہ مرتبہ سیوکی بمعنی مریدی اوشان کما حقہ بجا آورد۔ در خدمت گورو معزالیہ چنان بصدق دل مشغول گردید کہ در تحریر تفصیل آن کتابی دیگر تصنیف می شود۔ شمشہ ای از خدمتش چنان بیان می نمایند کہ روزی امرداس در عین بارش و تاریکی کہ از شب دیجور بیاد میداد و افراط سرمای بوقت شب برای پر کردن سبوحہ آب جهت اشنان گورو یعنی غسل کنانیدن گورو بر چاہ رفت و وقت پس آمدن پای امرداس بلغزید و در دوکان بافندہ در افتاد و سبوحہ بشکست۔ از جدای افتادنش بافندہ بیدار شدہ بزن خود گفت : کہ این کیست ؟ زنش گفت : کہ ہمین امر "تھاوان" یعنی بی مکان خواهد بود۔ حاصل کلام آنکہ امرداس سبوحہ ثابت آورده نہاد۔ گورو انگت آنچه کلام بافندہ ہا استماع فرمودہ بود از امرداس پرسید : کہ بافندہ ہا بشا چہ گفتند ؟ امرداس انکار کرد کہ من از آن اطلاع [برگ ۸۵ ب] ندارم۔ گورو انگت ازین انکار بسیار رضامند شدہ فرمود : امرداس نتھا و یاندی تھاوتے نمایاندا مان، یعنی برای

بی مکان مکانش مکان خواهد بود و برای بی پناهان پناه خواهد شد -
 بموجب این مضمون بیت :
 هر که خدمت کرد او مخدوم شد هر که خود را دید او محروم شد
 از سبب خدمت گذاریها که کرد بمرتبه عالی فایز شد که
 در عالم اظهر من الشمس است - بعد از انتقال گورو ازگت امرداس
 مسند آرای فقر گردید - مروت ، فتوت و افادت و افاضت بخلاق
 بسیار اشغال ورزید و بنام نیکو در آفاق اشتهار یافت - چون پیش
 از مستفیض شدن به امر رفیع فقر دو پسر نرینه مسمی موهری و موهن
 و یک صبیبه مسات بهانی داشت پسران را بجای لائقه کتخدایی فرمود و برای
 که خدای صبیبه حجام را بلاهور نامور کرد که بجای لایق منسوب نماید -
 حجام مذکور در لاهور بخانه سودهیان مساوی الوزن گوروی مذکور
 دریافت و تجویز نسبت صبیبه مذکور بفرزندان او شان کردن خواست - چون
 سودهیان مذکور وفور ثروت و حشمت دنیوی مغرور بودند از اقبال نسبت
 جواب دادند که بخانه فقیری نسبت نمی کنم - قضا را والده گورو رامداس
 قوم کهنتری سودهی از غایت فلاکت از لاهور کوچیده در گویند وال
 رفته بمحنت و مشقت پرداخته اوقات خود میگذرانید - هر گاه که نیر سعادت
 رامداس از افق هدایت طلوع نمود روزی بموجب عادت معهود که نخود
 را در آب پخته و در هندی آن را گهنگیان گویند میفروخت فروخته فروخته
 نزد گورو امرداس رسید و امرداس مذکور با حجام همین قصه داشت
 تو که به لاهور برای انضباط نسبت رفته بودی طفل را که دیدی چه قدر
 بود؟ در آنوقت که رامداس [برگ ۸۶ الف] بشغل روزگار خود در آنجا
 حاضر بود حجام نشان داد که اینقدر طفل بود - بمجرد گفتن حجام که اینقدر
 بود گوروی موصوف رامداس را نزد خود طلب داشته پرسید که چه کسی؟
 رامداس از حسب و نسب خود نشان داد - گوروی مذکور بعد از وقوف
 مشاراً الیه را بامادی قبول کرده قشقه بر پیشانیش داد - بدین طریق
 نسبت گورو رامداس گردید - من بعد آن بساعت سعید کدخدای شد و

بود و باش در یک خانه مقرر گردید۔ مسہات بہانی برہبری ہادی ازلی سعادت خدمت پدر بزرگوار از دست نداد و حقوق شوہری را نیز فرو نگذاشت ، اما در خدمت پدر غافل و عاظل نمی بود۔ شمه ای از خدمتش اینکہ روزی پدر بزرگوار را برای اشنان آب میداد کیف ما التفق دست بی بی زیر چوکی غسل گوروی معزالیہ درآمد و میخ چوکی از دستش بدر شد و ہای نکرد و چین برجین نینداخت و ہم گدوہ کہ آلات غسل بود از دست او نہ افتاد۔ بدستور آب دادہ رفت۔ چون گوروامر داس بعد اشنان از چوکی بزیر آمد مسہات بہانی دست خود از زیر چوکی کشید۔ گورو مذکور دستش خون آلودہ دید پرسید۔ مسہات مذکورہ کہا ہو بیان احوال نکرد۔ آخر گورو دریافت و برو بسیار رضامند گردید۔ ہرگاہ ہنگام وفات گوروامر داس نزدیک دریافت پس امر گوریائی بمسہات مسطورہ بخشید۔ مسہات بہانی قبول نمودہ استدعا کرد کہ ہرگاہ بہ امداد این چنین عطیہ عظمی این جزو محقر را برضای خاطر خویش سرفراز فرمودہ اید التماس از پیشگاہ الطاف بزرگان آنکہ بعد ازین این عہدہ بخانہ دیگر نقل نکنند و مادام بخانہ سودھیان باشد۔ گورو مذکور چنین اقرار کرد۔ آخر الامر بعد امضای مدت بیست و دو سال و یکماہ و یازدہ روز باشغال امر گورو [برگ ۸۶ ب] بطور فقیری مربع مرنجان بخیر و سعادت گذرانیدہ بتاریخ بہادرزن سدی پورن ماشی سمت ۱۶۳۱¹ ۹۸۸ ہجری ۱۵۷۲ عیسوی ودیعت حیات سپردہ بہ سرگ برین مسکن گزید۔ بعد ازان گورو رامداس مسند آرای و سادہ پیرای فقر شد۔ گوروی مذکور از روی استعداد ذاتی و صفاتی کہ بدان موصوف بود در خدمت فقرای یزدانی بسیار توجہ ارزنی داشت۔ صاحب کمال را زیادہ از حد کرامت سی نمود۔

بیان احداث تالاب امرتسر

درین عرصہ کستی بگورو معزالیہ بعرض رسانید کہ متصل سلطان وند و موضع تنک کولا بیست دو زاغ سیاہ در آنجا رسیدہ در کولاب غسل کردند، چون بدر آمدند رنگ او شان سفید براق بود۔ بعدہ در چشم زدن

1. 982/1574/1631 (correct).

از نظر غایب شدند۔ گوروی مشاراً الیہ باستماع چنین خازق عادت بر کولاب مذکور رسیده مکان را پسندیده جای بود و باش بر آن تیار کرده به افزائش کولاب اول بدست خود پرداخت۔ و مسمی به امرت سر ساخت۔ چنانچه در سرکار حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی صاحبقران ثانی نیز ازین معنی تذکره شد۔ از حضور بادشاه موصوف فرمان قضا تو امان بناظم صوبه لاهور شرف نفاذ یافت کہ پانصد بیگہ زمین در وجه اخراجات فقیر گوروی مذکور از مواضعات جوار گرفته چک بسته دهند۔ ناظم احسب الحکم بجا آورده گوروی مشاراً الیہ در آن زمین رسیده مکان عزلت نشینی بنا کرده اول بدست خود به احداث تالاب پرداخت۔ چون اراده ازلی در آبادی این مکان بود مردمان خود بخود از قرب و جوار آمده آباد شدن گرفتند۔ در اول بچک گورو نامی شد چنانچه بازار اولین را بازار گورو میگویند بعد از آن بتادی ایام زیادہ آباد شده به امرت سر [برگ ۸۷ الف] اشہار یافت و گوروی مشاراً الیہ مدت هفت سال بر مسند فقر اقامت پذیر بوده آخر تاریخ بہادرون سدی پنج سمت ۱۶۳۸ مطابق ۹۸۹ ہجری موافق ۱۵۸۱ عیسوی وداع دارفانی نمود۔ بعدہ گورو ارجن خلف الصدق مشاراً الیہ قائم مقام گردید۔ ہومی الیہ از پدر خود در ریاضت و قابلیت و کمالات انسانی زیادہ تر مشہر گشت و گروہ گروہ خلائق از روی اعتقاد بحضورش مع اشیای بدیعہ و نفیسہ و نقدی ارجاع گرفتند۔ چون گوروی مذکور بسیار جزو رس و ہوشیار بود اولاً بجمع کردن کلام بابا نانک و دیگر کلام سہ گورو و دیگر فقرای کہ تبع کلام بابا معزالیہ بود و تعمیر کردن زینہ پایہ تالاب امرت سر و ہر مندل مشغول شد۔ و پس از آن بہ تعمیر تالاب ترن تارن بہ استیلائی شوق و رغبت دادن زنی پرداخت۔

و اوصاف ترن تارن چنین بیان می نمایند کہ دو شخص اجنبی نا محرم زن و مرد از طرفی بخدمت گورو حاضر آمدہ بیان نمودند کہ این مرد من بمرض جذام از مدتی مبتلا بود و از شدت مرض لنج شدہ در سبہ انداختہ میگردیدم۔ چون سعادت و خیر بما روی نمود در سواد تالاب رسیده شوہر را در سبہ در آنجا گذاشته خود بموضع برای استحصال رزق رفقہ۔ این شوہر من افتان خیزان خود را در تالاب مذکور

انداخت ، چنانچه می بینید شفا یافت . - مینکه از موضع رسیدم شوهر را بدین صفات که هست دیده حیران شدم . چون از شهر هر ما وقع شنیدم بیقین دانستم . بنا بر بیان این معنی بخدمت رسیدم نحویکه مرضی مبارک باشد بعمل آرند . گوزوی مذکور بمجرد استماع این معنی آن هر دو را همراه گرفته بر تالاب رفت . ملاحظه کرده آغاز افزونی عمارت زینہ او نمود . هنوز عمارت زینہ یک طرف با تمام نرسیده بود که کہتری قوم ساھی ساکن لاهور کہ بزمرة دیوانیان جمہانگیر بادشاہ در لاهور ممتاز بود با شہار رفعت و بزرگی [برگ ۸۷ ب] گوزوی بسطور درخواست اقبال نسبت دختر خود بفرزند مذکور نمود . گوزو دست را بر سینہ ایلچی زد . هر چند کہتری مذکور مرہ بعد آخری و کرہ بعد ثانی التماس اقبال این معنی نمود پیرایہ اجابت نیافت . ازین معنی آتش غضب در کانون سینہ کہتری اشتغال یافت . او وقت یافته بحضور بادشاہ غازی کرد کہ ارجن نامی فقیر مذهب جدید برپا کردہ مردمان را از جادہ قدیم منحرف ساختہ بمذهب مخترع خود تلقین می نماید و خود را سچے بادشاہ میگویاند ، یعنی دیگر بادشاہان کاذب اند و برحق و تصدیق توی [کذا] بادشاہ صادق . ہدم بنیاد اینکس اگر بزودی در عمل آید موجب دفع فتنہ است و الا یک فتنہ عظیم روزی برپا خواهد شد . از اینگونه کلمات خفگی بخاطر خطیر عاید شد . میر غضب را در گرفتار آوردن گوزو ارشاد شد . میر غضب گرفتار آورده محبوس داشت . آخر بتاریخ جیتہہ در سمت ۱۶۶۳ موافق ۱۶۰۶ عیسوی مطابق ۱۰۱۵ ہجری بغازی کہتری مذکور حکم قضا توام در باب قتل گوزو جی شرف اصرار یافت . جلاد حاضر شد . گوزو جی استدعای غسل دریا کردند . پذیرا شد . چون بدریا رفتند چنان در دریای راوی غوطہ زد کہ باز سر بیرون نیاورد . هر چند جستند نیافتند . مدت گوزویاش بیست و چہار سال و نہ ماہ بود ، واللہ اعلم بالصواب . دبرہ گوزوی مذکور در لاهور متصل قلعہ بادشاہی بگوشہ جانب کہ مکان حبس بود بسنی است . بعد از آن فرزند گوزو جی مسمی ہرگو بند قایم مقام پدر گردید . شمشیر بستن اختیار کرد و آتش غضب از قتل پدر بخاطرش برای انتقام گرفتن زیادہ از حد ملتبہ شد . اما از خوف شاہی دم

1- در متن نسخہ خطی اشتباہاً ۱۰۲۱ مندرج شدہ .

زدن نمی توانست - در سنه ۱۰۳۷ حضرت شهاب الدین شاه جهان
 زیب افزای سریر سلطنت شدند - بادشاه موصوف صلح کل و رحیم
 [برگ ۸۸ الف] زیاده از تقریر و تحریر بودند گورو هرگوبند عبث مصدر
 قتنه و فساد گردید - چنانچه دزدان عیار تعین نموده اسپ و باز سرکار بادشاهی
 دزدانیده نزد خود داشت - چون خبر اینگونه مبادرت گوروی مذکور بسمع
 بادشاه رسید افواج قاهره برای گرفتاری گورو معزالیه تعین شد - آخر الامر
 گورو در خود تاب مقاومت ندیده گریخت - شرق رویه ستلج در کیرت پور
 متصل اند پور ما که هووال بطور فقیران برفت و اوقات حیات خود بسر
 برد و بعد امضای سی و دو^۱ سال مدت گوریائی بتاریخ جیته پنجمی
 در سنه ۱۶۹۵^۲ مطابق ۱۶۳۷ موافق ۱۰۵۶ جان بمتقاضی اجل سپرد -
 گوروی معزالیه از بطن سه اهلیه خود پنج فرزند داشت - چنانچه از بطن
 مسات دمودری بابا گوردتا و از بطن مسات نانکی گورو تیغ بهادر و از
 بطن مسات مرواهی انی را و اتل را و صورت سنگه^۳ که اولادش
 سودهیان اند پور هستند - بابا گوردتا فرزند کلانی دو فرزند داشت :
 کلانی مسمی هررا و ثانی دیرمل - امر گوریائی که از روی ورثه در نصیبه
 خود داشت اختیار نکرده بفرزند کلانی گورو هررای عنایت نمود - چون
 گورو هررای مسند آرای فقر گردید درین عرصه مزاج بادشاه از روی
 کبر سن اکثر به انتظامات مهات مالی و ملکی رغبت نمی فرمود - دارا شکوه
 را که رغبت مزاج از همه فرزندان زیاده داشت ولی عهد خود فرمودند -
 و شاهزاده موصوف به انتظام مهات پرداخت - و این شهزاده به فرقه فقرای
 هر گروه افراط محبت داشت و سست دین بود و اکثر اقوال خود را ترجیح
 دادی و از فرقه که فقیر صاحب رشد شنیدی طلبانیده ملاقات می نمود -
 بناء علیه گورو هررای را نیز طلب فرمود - چون گوروی مذکور استعداد

1- سی و هفت سال -

2. 1055/1645/1701 according to Khazan Singh (p. 139).

3. Khazan Singh calls him Suraj Mal (p. 140).

هر گونه داشت لهذا بوقت مشرف شدن [برگ ۸۸ ب] مقرب بادشاه گردید ،
 و در هر جا و هر مکان همراه رکاب می ماند - هر گاه حضرت عالم گیر
 اورنگ زیب در سنه ۱۰۶۸ مطابق سنه ۱۶۶۸ عیسوی موافق حقیقت
 کار پردازی دارا شکوه در مهم دکن استماع نمودند آتش غضب از روی
 داعیه دارا شکوه که بسرکشی و چیره دستی داشت در کانون سینه مبارکش
 اشتغال یافت - از آنجا مراجعت نموده قریباً کبرآباد رسیده مقابله جنگ
 بدارا شکوه روی داد - از آنکه در مشیت قادر مطلق اورنگ آرای
 سواد اعظم هندوستان نصیب اورنگ زیب بود دارا شکوه از حربگاه
 رو بفرار و بجانب پنجاب نهاد - در لاهور رسیده لشکر آرای نمود -
 گورو هررای نیز درینوقت مامور بفراهمی لشکر گردید - گورو مذکور
 از هر طرف لشکر فراهم کرده آورد - چون سرداران لشکر ملاحظه کردند که
 دارا شکوه پای استقلال مستحکم ندارد همه ها کناره گزین گردیدند -
 بدینصورت گورو مشاراً الیه بخانه خود رفت و حضرت اورنگ زیب
 در عین موسم بر شکل متوجه پنجاب شدند - چون بر گذر بپاه رایات عالیات
 رسیدند دارا شکوه تاب مقاومت در خود ندیده بملتان گریخت - حضرت
 اورنگ زیب وارد لاهور شده همه رفقای دارا شکوه را طلبداشته، از انجمله
 گورو هررای نیز طلب شد - مشاراً الیه از طور افعال خود خائف شده خود
 را بر فرش تمرض انداخت و پسر کلانی مسمی رام رای را برای حضور بادشاه
 روانه نمود - چون پسرش خواننده و با لیاقت بود منظور طبع حضور گردید و
 مدت مدید در حضور حاضر ماند - بعد انقضای بست و سه سال^۱ در سمت
 ۱۷۱۶^۲ موافق ۱۶۵۹ مطابق ۱۰۷۳ هجری گورو هررای بتاریخ کاتک در
 کیرت پور از دار فانی انتقال [برگ ۸۹ الف] نموده - ارادت مندان پسر
 کوچک مسمی هرکشن را قایم مقام پدر بزرگوار بر ساده و فقر مستقر

۱. هفده سال -

۲. 1072/1661/1718 (Khazan Singh, 145).

نمودند - چون رام رای ازین امر مطلع شد نذر حضور بادشاه عرض نمود که ولی عهد پدر همواره پسر کلانی می باشد بنده در حضور حاضر ماند و برادره کوچک مردم عامه را رشوت داده رفیق خود ساخته غاصب حق من شده بنسند نشین فقر گردیده - بادشاه موصوف حسب الاستدعای مشاراً الیه هرکشن را طلب حضور فرموده - نذر گزیر مشاراً الیه حاضر شده بدت یک سال در شاهجهان آباد ماند - آخر بازار جدری بمقام مذکور در سنه ۱۰۲۶ هجری مطابق ۱۲۲۱ بکرماجیتی موافق ۱۶۲۰ عیسوی فوت گردید - چنانچه دهیره اش در بهار گنج مبنی است - چون از وفات مشاراً الیه در کیرت پور خیر رسید هر یک صاحبزاده اولاد باوه های پاستانی گوریایی بخود خواست - هنوز این شورش در میان بود که چندو لعل از شاهجهان آباد برای آدای نذر وارد کیرت پور گردید ، و معائنه احوال ما وقع نموده بخاطر خود چنان مقرر کرد پیش هر گورو که مدعی گوریایی گردیده رفته دو دو روپیه نذر گذارد هر یک نذر گرفته دعا گفت و از ضمیرش کسی آگاهی نداشت - چون نزد گورو تیغ بهادر فرزند گورو ارجن موصوف آمد دو روپیه نذرانه نهاد - مشاراً الیه گفت که نذرانه مقرری چرا نیاوردی و چرا حاضر نمیکنی - نام برده باستماع این معنی تمام نذر پیش گورو تیغ بهادر فرزند گورو ارجن موصوف آورد و دو روپیه نذرانه و رسم جبهه سایی بجا آورد - بدینصورت گوریایی به تیغ بهادر مقرر گشت - باشهر این معنی بیشتر در عرصه شهر شد و خلقت بی شمار بدو رجوع آوردند - گورو رام رای در حضور بادشاه [برگ ۸۹ ب] بعرض رسانید که بعد از وفات گورو هرکشن تیغ بهادر که ارث گوریای بوجهی ندارد مردمان مرثشی را رشوت داده رفیق خود ساخته قایم مقام این بنده شده و خلائق را گمراه کرده خود را سچے بادشاه و صاحب کرامت می گویند و بنده بحق خود فائز نشد بناء علییه تیغ بهادر طلب حضور شد - گورو مذکور دانست که مدعی قویست و در خانه نیز مدعیان بسیار اند زنده آمدن بخانه خود ممکن نیست قبائل خود را همراه باید برد - بدین ضلع وابستگان را همراه برد - چون گورو مشاراً الیه

در دہلی رسید فرودگاہ متصل حویلی راجہ جیسنگہ جی پوریہ - بدست آورد -
 رام رای خیر آمدنش بحضور بادشاہ عرضداشت - از حضور حکم باحضارش
 صادر شد - راجہ معزالیہ بدریافت این معنی در حضور عرض کرد کہ فقیر
 حال بزیارت تیرتہہا می رود ہمین کہ واپس می آید در حضور خواہم کرد -
 عرض مشارا الیہ پذیرا شد - گورو مذکور مع قبایل روانہ تیرتہہا گردید و
 مدتی در آنجا اقامت داشت - گورو گوہند سنگہ در آنجا از مکن بطن بمنصبہ
 تولد درآمد و بسن شعور پیوست - بعدہ گوروی مشارا الیہ قیاس کرد کہ
 آتش فتنہ حال فرونشسته باشد و وقت بادشاہ را مدت منقضی گردید
 بناء علیہ از آنجا کوچیدہ باز در وطن مالوفہ وارد شد - رام رای ازین معنی مطلع
 شدہ باز در حضور عرض کرد - از حضور برای طلب مشارا الیہ حکم شد -
 حسب الطلب حاضر گردید - بادشاہ پرسید کہ فقیر تو خود را سچہ بادشاہ
 و صاحب کرامت میخوانی ہر کدام کرامات کہ داری ظاہر کن - گوروی
 مشارا الیہ بخاطر خود تجویز کرد کہ از ظہور سرفدای سر مستحسن است -
 بناء علیہ ظاہر نمود کہ تعویذی یاد دارم کہ اگر در گلو بندم هیچ سلاح
 اثری بر من نخواہد کرد - از حضور برای امتحان این معنی حکم صادر
 شد - بہر کیف روز مگھر ۱۳۳۳ سنہ ۱۷۳۳ بکرماجیتی مطابق
 ۱۶۷۷ ۱۰۹۲ ہجری [برگ ۹۰ الف] تعویذ یکہ گفتہ بود نوشتہ
 بگلو بست و وقت دوپہر معموران بچوترہ کوتوالی شاہجہان آباد آوردند -
 جلاد ہلاک خور شمشیر بر سرش رہا کرد - بیک ضرب سرش از تن
 جدا شد و جان بحق تسلیم نمود ، سر گوروی معزالیہ ہلاک خور در
 آنند پور رسانید و بدن را بعضی ارادتمندانہش در شاہجہان آباد بعد از
 دو سہ روز در بہار گنج بنسکار نمودند ، یعنی سوزانیدند - چنانچہ دیرہ
 گوروی مشارا الیہ در کوتوالی چبوترہ و بہار گنج و آنند پور مبنی است و
 زمینقدن رہرنتش آن مینایند - بعد وقوع این معنی رام رای از شرمندگی و خوف
 قصاص و دشمنی برادری جرأت برفتن وطن نکرد و در حضور بادشاہ استدعای

1. 13th Maghar, st. 1732 (A. D. 1675). (Khazan Singh, ? 158)
 =1086 A.H.

وجه ما محتاج نمود - سوالش پیرایه اجابت یافت و از حضور جاگیر عنایت شد - مسکنت در آنجا اختیار کرده دیره آراست چنانچه مکان بدیره رام رای مشهور است - و سنگهان گور گویند سنگه اوشان را بیدی یاد کنند -

فصل [چهارم] در ذکر گورو گویند سنگه

چون بگورو گویند سنگه رویداد به قتل رسیدن پدر معلوم شد آتش غضب در کانون سینه اش مشتعل گشت و اراده انتقام خون پدر بخاطر مصمم کرد - بهر کیف موافق اراده در اند پور ما که هووال قلعه آراسته بود و باش خود در آن اختیار نمود - مردمان ارادتمند قدیم در کم مایه فرصت مع هدایا و تحایف نفیسه حاضر آمدند - درینصورت گوروی مذکور صاحب حشمت و ثروت گردید - هرگاه مشارالیه انبوه خلائق ارادتمند گرد خود ملاحظه کرد داعیه ای که در مکن خاطر داشت به اعلان آورد - چنانچه روزی در میدان وسیع نشسته و ارادتمندان حاضر آمده را جمع نموده فرمود که اینجانب تجویز مذهب جدید کرده است - حاضران مستفسر کیفیت آن شدند - چنان بعرضه تبیان آورد که کشیدن قشقه به جبین و بدن و کحل در عینین و انداختن ربقه زنار در رقبه و خواندن بهجنها [برگ . ۹۰ ب] و گاتری و بید پران و غیره پوتیههای شاستری و بت پرستی و خوردن و پختن نان در چوکه و گوشت مذبوحه اهل اسلام و پوشش دھوتی و پاجامه و حجامت سر و قطع شعر لحيه بمقراض و رنگ خام و رسم بپیدن [کذا] یعنی موی تراشیدن همه بدن بوقت زائیدن از زنار و مردن و این همه امر را موقوف داشته هر وقت دستار بر سر داشتن و بند شمشیر در گردن و کچھه و پاجامه که تا زانو باشد و پوشاک سفید و کبود و خورش جهتکا و بتکا و خواندن کلام بابا نانک را بوقت صبح و شام و استماع آن به ریاب عادت گیریم - و پھول کمندا دھاری بتفضیل ذیل بجای تلقین یوم زنار پوشی مقرر نمائیم - این طریق ورزیده انتقام خون پدر از بادشاه بگیریم - بعضی حاضران مجلس از استماع این سخن منحرف شده بخانه ها رفتند و بعضی از آنها این معنی را اختیار کردند - بعد از گروه

منقاد پنج کس را انتخاب نمود و صاحب سنگه جهور و همت سنگه قوم راجپوت و ¹هیرا سنگه و کرپال سنگه قوم جت زمیندار را پیش نشانند و شربت و کرهایه پرشاد یعنی حلوا طلبانیده رو برو داشته و چپ جی که کلام بابا نانک است خوانده و بر شربت دم کرده و شمشیر در آن شسته از آن جرعه جرعه اولاً بهر پنج کس نوشانید بعده خود نوشید و حلوا تقسیم نمود - و بجای "اشیر باد" و رام رام که رسم قدیم این گروه است بولو جی واهگوروجی کا خالصه ، واهگوروجی کی فتح به او شان گفت - و همچنین خود و زسیما پهل گرفت و این طریق را تسمیه به پهل کهنیندا دهاری و اجرای مذهب سنگهی ساخت - بعد از آن برهمنان را طلب داشته گفت : ما که اختراع مذهب مجدد چنین نموده ایم اجرای این مذهب بر بادشاه چیره دستی خواهد شد یا نه ؟ این قوم برهمنان از تقویم نجومی دریافته گفتند که در تقویم حصول این [برگ ۹ الف] دولت غیر مترصده بنام شامی نماید و حیلہ هوم سوای این هست - اگر آن بعمل آرند امید است که بقوت تاثیر منترها و هوم ظهور دیوی بر شا خواهد شد ، درینصورت هر چه حرف مقدر است در زبان دیوی بعرضه شهود خواهد آمد - از آنجا که داعیه قصاص پدر باقصی الغایت در خاطر مستحکم داشت بموجب فرموده برهمنان فراهمی اسباب هوم را متدارک شد - از آنجمله یک پسر مشارالیه برای انداختن در هوم برهمنان گفتند - مشارالیه از دو اهلپه خود که چار پسر داشت چنانچه از مسات سندری یک فرزند مسمی چیت سنگه و از بطن مسات بها جی یک فرزند خواست - او ازینها نا امید شده ماوقع برهمنان گفتند که یکی از سیوکان خود بیندازند - چون گوزوی مذکور سوال این معنی بسیوکان داد از آن چهار کس یکی زمیندار سنگه این معنی قبول نمود - هرگاه که تیاری اسباب هوم فن کل الوجوه شد پس برهمنان به افسون خوانی نشستند و ماموران رسم هوم به انصرام آن پرداختند - چون وقت سرانداختن در هوم رسید برهمنان

1- دهرم سنگه و دیا سنگه و حکم سنگه (تصحیح بخط دقتی علی الدین)

بگورو گفتند که بجای خلاصه بنشینید و خوف را بخاطر خود راه ندهید، دیوی برشا ظهور خواهند فرمود - گورو همچنان کرد، در جای تنها نشست - هرگاه سر در هوم انداخت ظهور دیوی بر گورو گوبند سنگه شد، لیکن بمشاهده دیوی لرزه براندام نثار الیه افتاد و عرض احوال کردن نتوانست - آخر دیوی اینقدر بیان کرد که اگر سر نسل خود در میان هوم می انداختی حصول این دولت بشما می شد چون چنین بعمل نیامد حصول دولت مستدعیه بشما بعد خوف و خطر بی شمار بسیوکان شما که دهقان خواهند بود خواهد شد - بعد اظهار این کلام دیوی متواری شد - گورو از استماع اظهار دیوی متحیر و مایوس شده بهر کیف بطریقه سلاح پوشی اشتغال ورزید - راجه کهلوریه [برگ ۹۱ ب] و غیره به استماع حقیقت ما وقع درآمد اشیای ممنوعه و غریبه نزد گوروی مشار الیه بطریق دوستی و اهل اعتقاد آمدند و بکنایت طلب بعض اشیاء نمودند - سیوکان گورو مذکور از ظهور این سخن سخت رنجیده مستعد نزاع شدند - راجها نیز قادر نشدند بر مسکن خود رفته مستعد هنگامه آرای شدند - هرگاه مشاراً الیه ازین معنی اطلاع یافت پناه راجه ناهن واله گرفت - راجه مذکور راجه کهلوریه مخالفت تمام داشت - بگورو در جواب فرستاد که درین نواح رسیده بچنگ راجه ها پردازید تا مددگار شما خواهم شد - گورو برین جواب پر دل شده در نواح ناهن کوچیده رفتند و قلعه ساخته در آن مسکن گزیدند و ذخیره اندوخته بدامن کوه بنشستند - راجه کهلوریه و غیره فراهی افواج کرده بر گوروی مذکور یورش آوردند - القصه گوروی مشاراً الیه در جنگ بر راجها غالب آمد و راجها فراری شدند - ازین صورت گوروجی تسلی ازوشان نموده باز در آنند پور رسیده و افواج دیگر ملازم داشته بدلیری ملک راجها در تصرف آورد - چون خود راجها برابر افواج گوروجی ندیدند ناگزیز بحضور بادشاه عالم گیر مستغاثی شدند و عرض کردند که گورو گوبند سنگه مذهب جدید برپا ساخته بداعیه انتقام پدر مقابل حضور را اراده دارد - از حضور بوزیر خان ضوبه دار سرهند فرمان قضا توامان شرف نفاذ یافت که گوروی مذکور را در حضور محبوس ساخته رساند -

صوبه دار مشارا الیه حسب الحکم فوج بر گورو مذکور مامور نمود۔
گورو باطلاع این معنی ذخیره هر چیز در قلعه انداخته مستعد جنگ شدند۔
درین عرصه فوج مذکور در رسید قلعه را محاصره کرد۔ تاکه سامان
خوب وفا نمود ارادتمندان گورو جی خوب کارزار کردند چون سامان به آنها
رسید [برگ ۹۲ الف] رفیقان و ملازمان رو بهزیمت نهادند۔ درین صورت
مسات بها جی سه فرزندواله ناامید شده فرزندان خرد مسمی زور آور سنگه
و فتح سنگه را همراه گرفته بسرهند گریخت۔ چون وارد سرهند
شد سوجانند کهتری بانیا بصوبه دار خبر آمدن مسمیان مذکور رسانید۔
صوبه دار هر سه فرزند را قید کرد۔ بعد از چند روز کهتری مذکور
بصوبه دار گفت که این افعی بچگان را چرا زنده داشته اید؟ صوبه دار
گفت: دشمن ما گویند سنگه است از قتل این بچه های شیر خوار چه
حاصل؟ کهتری عرض کرد که این بچگان را روبرو طلب داشته پرسید
اگر شہارا خلاص کرده شود چه خواهید نمود؟ صوبه دار بچگان را
طلب داشته پرسید۔ جواب دادند که فوج نگاهداشته بشا خواهیم جنگید۔
صوبه دار چون این حرف شنید بیقین دانست۔ بعدہ، هر سه را بقتل رسانید
در قلعه سرهند دفن کردند از خوف این معنی:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

پس ازان مع گورو چهل و پنج تن باقی از سپاہ ماندند تاب مقاومت در
خود ندیده اراده فراری شدن بخاطر آورد، تا آنکه روزی اولاً هر دو فرزند
مسمی جوجہار سنگه و چیت سنگه و مسات سندری اہلیہ خود را
همراه گلاب سنگه وغیره سی و چار تن مرخص نمود۔ چون نامبرده ها
نزدیک چمکور رسیدند فوج صوبه دار ہم پیہم رسید۔ آن اجل رسیدگان
مخلصی خود از معاندان در الحاح و عاجزی تصور نکرده لاچار بجنگ پرداختند
وداد شجاعت و مردانگی داده ذریعہ سرخرویی در خون جان خویش تصوریدہ
ہمہ ها به آتش خون خود سوخته داعی اجل را لبیک گفتند، و دزدامن اجل
بجواب ناز غنودند۔ هر کبرا اجل این نوع رسید سنگهان و ہنودان آن گروه را

مکتبہ خوانند یعنی از عذاب عاقبت [برگ ۹۲ ب] و ارستہ - لہذا سنگمہان
اولاد این چنین اجل رسنیہ گان را ہم مکتبہ میخوانند - چنانچہ دیرہ پسران
مشارا الیہ در آنجا موجود - بعدہ، گوروی مذکور مع پنج کس از راہ نقب
برآمدہ فراری شدند - در اثنای راہ بدست غنی خان و نبی خان کہ الحال
اولاد او شان بحکم نامیہ مشہور اند گرفتار شدند - بمزاعات و استمالہ و عجز
و الحاح او شان را ہمراہ گرفتہ در بہلول پور بخانہ قاضی پیر محمد اوستاد
نخود رسید - قاضی گفت : کہ آدمان حکام در نجسس و تغحص شا سعی میدارند
بہتر آنست کہ تبدیل لباس نیلگون و قطع بروت بکنند تا از دست آنہا نجات
یافتہ بجای کہ رفتنی باشید بروید - گورو همچنان بعمل آورده و درینوقت
کسی از آمدن گورو بحکم خبر رسانید - حاکنان قاضی را طلب داشتہ پرسیدند -
قاضی گفت کہ از گورو هیچ خبر ندارم، چند نفر حاجیان در خانہ ام
آمده اند - حاکم گفت کہ آنہارا بیارید - چون حاضر آوردند حاکنان رونق
اسلام از چہرہ حاجیان مذکور ہویدا ندیدہ حکم کردند کہ با ما طعام
مشروط اہل اسلام بخورند - گوروی مشاراً الیہ قبول کرد - ہر گاہ طعام
آوردند سنگمہان ہمراہی گفتند کہ حال چہ باید کرد؟ گورو فرمود کہ
کارد در میان طعام گردانیدہ بخورند عیب ندارد - ہمہ ہا همچنین بعمل آورده
خوردند - بعد انقراغ بہ دزدی از آنجا بہ ماچہمی وارہ بخانہ گلابا
کہتری آمدہ شب باش شدند - ناسپردہ گوسپند حاضر آورد گورو آن را
جہتکا کردہ استخوان را در مسجد انداخت - ملازمان نزد حکام شدند و خبر
آمدن گورو ہم گفتند - اما گورو پیش از آمدن سپاہیان آنجا بخانہ نائیشن
آمده ستواری گردید - سپاہیان گلابا را بقید گرفتند - چون گورو در آن روز
قلیان بسیار سی کشید برای آوردن [برگ ۹۳ الف] آتش یکی از ہمراہیان را
فرستاد - اتفاقاً فی الفور مشاراً الیہ بدست حکام آمد و بقتل رسید، اما از گورو
نشان نداد - بعدہ، گوروی مذکور بوقت شب از آنجا بدر آمد بکوٹ کپورا
رفت - بہ آدمان حکام خبر شد تعاقبش کردند - برتالاب مکتبہ سر جنگ از طرفین
بوقوع آمد - درینوقت مع گوروسی و پنج تن ہمگی جمع شدند - آن اجل رسیدگان
در سرکہ گاہ جہد نمودند، اما ہزارہا را بچگونہ و بچہ طور و تا کجا با تمام

رسانند۔ ناچار اکثری فوت شدند و بقیۃ السیف کہ هنوز برات حیات شان
 در دیوان قضا باقی بود رو بفرار نهادند۔ در مکانی کہ حال بدمدامہ مشہور
 است در ملک روہی رسیدہ متواری شدند۔ و عریضہ در حضور بادشاہ مشعر
 بر احوال کشتگان ماضی و اہل و عیال خود و مسکینی و جلاوطنی خویش
 بصد عجز و انکسار معروض داشت۔ در زمان رسیدن عریضہ مزاج بادشاہ
 کسلمند بود، بسنوح مضمون عریضہ حکم دادند کہ بصوبہ دار سر ہند
 بنویسند کہ اگر گورو گوہند سنگہ بطریق فقیری اوقات بسر برد بہتر و
 اگر فساد کند محبوس کردہ در سرکار رسانند۔ و بہ گورو ارشاد صادر شد کہ
 بسبیل فقیری اوقات گذاری بکنید مزاحم شا کسی نمی شود، و اگر
 داعیہ فساد بخاطر داشتہ باشیند پس انتقام آن ضرور خواہند یافت۔ چون این
 فرمان بگورو رسید باستماع ماندگی مزاج بادشاہ سر بفساد کشیدن خواست،
 لیکن زمیندار کوت کپورا مانع آمد و بہمراہی ہمراہ نشد۔ از معاینہ احوال
 مشاراً الیہ دیگر سیوکان نیز جواب دادند۔ چون گوروی مذکور کسی را
 از سیوکان وغیرہ ہمراہ ندید لاچار ہمدوش هموم و غموم گردید۔ زیرا کہ
 از نعیم دنیا گزیدہ تر اولاد می باشد ہمہ روبرو بقتل رسیدند و پس از ان
 دولت و اسباب می باشد آن ہم برباد رفت، ثالث برای ہر امری کہ
 [برگ ۹۳ ب] چندین جد و جہد کردہ بود حاصل نشد، چارم رفقای از
 خوف فوج های بادشاہی و ویرانی شبانروزی و عدم حصول مراتب بہ کرامت
 و تدبیر سالک مسالک اختلاف و بی رفاقتی شدند۔ کم از یک سال گوروی
 مشاراً الیہ در مقام دمدامہ اقامت ورزید۔ آخر چون بکسی وجہ پانہادی
 در آن ملک تصور نکرده ناگزیر بالوف اندوہ و صنوف پریشانی ظاہرا اسباب
 نوکری بہادر شاہ ساختہ و از افغانان ولایت اسپان خریدہ رہ نورد ملک دکن
 گردید۔ و تمنای خاطر گوروی مشاراً الیہ این بود کہ کدام مرد صاحب
 داعیہ و دولت بہ ارادتمندی منقاد شود تا از ارشاد دیوی مطلع کردہ شود۔
 درین تفکرات بہمان گورو بندہ پیراگی کہ مالدار و سحر کار بود بگوروی
 مشاراً الیہ ملاق گردید۔ مشاراً الیہ را از خود و فرمودہ دیوی نام برہد
 بیان نمود۔ گورو بندہ باستماع این معنی از دل و جان ارادتمند شد، و پھول

گرفته مستعد هنگامه و محاربه گردید۔ بعدہ گوروی مسطور نیابت خود بہ گورو
بندہ سپردہ طمانیت خاطر حاصل نمود، و مع افغانان روانہ ملک دکن
گردید۔ پس از طی منازل وارد قصبہ اچپلا نگر گردیدہ رخت اقامت
انداخت۔ مردمان فقیر صورت دیدہ اعزاز و اکرام نمودند۔ چون گوروی
مشاراً الیہ بسبب یاد آوری احوال ماضیہ هموارہ ملول خاطر می بود ازین
رہ گذر بہ افغانان ہمراہی گاہیگاہ بقسم میگفت کہ من خون وابشگان و کلاتی
شما بسیار کردہ ام بانتقام آن مرا بکشید، من خون خود شما معاف نمودم۔
افغان بسبب حق نمک رفاقت باستماع این سخن ہاتہاون میگردند۔ روزی
کہ پیک اجل در رسید مشاراً الیہ مع افغانان مذکور بازی نرد می باخت۔
بسبب وقوع امر خلاف در بازی مذکور عمدتاً برای حصول تمنای خود گوروی
مشاراً الیہ کار بمخاصمہ کشید، و چوپر بستہ را بر سر افغانان زد و دشنام
پلا تھاشا [برگ ۹۴ الف] داد۔ افغان از غصہ خنجر کشید در شکم گورو
گو بند سنگہ زدہ تا ناف بدرید۔ شور افتاد و ارادتمندان از ہر سو دویدہ
در پی انتقام شدند۔ گورو منع کرد۔ بعدہ جراح را آورده زخم را دوختند و
بتداوی پرداختند۔ پس از چند روز رو بہ بہی آورد۔ چون مشاراً الیہ
استرضا بزندیگی کم داشت آخر بتاریخ کاتک سدی پنجمی در سمت ۱۷۹۶¹
مطابق ۱۱۲۳ موافق ۱۷۹۰ عیسوی در سلطنت بہادر شاہ گوروی مشاراً الیہ
کمان را بکشید و دوخت زخم شکم بشکست۔ درین صورت معالج ناچار شدہ
و دست یتغابن و خسرت و افسوس بز یکدیگر مالیدہ نا امید برخاست و
داعیان اجل باستقبال روح آن سرچشمہ مذهب گروہ سنگمان شتافتہ از
دار فنا بدار بقا بردند۔ بعد وقوع این حادثہ جانکاه و مصیبت روح فرسا چرخ
نیلو فوری حادثہ دیگر برپا ساخت۔

فصل [پنجم] در تشریح گورو بندہ

چون حضرت فرخ سیر پادشاہ بن جہاندار بن بہادر شاہ در سنہ
۱۱۲۳ بتاریخ ہایون و روز سعید زیب افزای وزینت پیرای سریر سلطنت

1. 1120/1780/1765 (according to Khzaan Singh, i, 204).

هندوستان شدند و تا عرصه شش سال جهانبانی و گیتی ستانی چنانچه شاید بعمل آوردن بعد آن از روی نمک حرامی میر حسین علی خان و میر عبدالله خان سیدان باره در انتظام سلطنت بی انتظامی رو داده، زیرا که سیادات موصوف بادشاه ممدوح را از بصارت در لاهور عاقل ساخته بدھلی بردند و محمد شاه بن جهاندار بن بہادر شاه را بر سریر متمکن ساختند. ظهور اینچنین بی انتظامی را گورو بنده از یاوزی بخت تا فرجام خویش تصوریدہ بالقوه کہ داشت همگی و تمامی صرف در تیاری اسباب کارزار و محاربه نموده از همگی وجوه مستعد و آماده گردیدہ از سواد دھلی کوچ کردہ تاخت و تاراج کنان در بلده سرھند رسیدہ سکناي آنجا را از بستر نرم بجا کستر گرم خوابانید و قدم اشتر براہ تردد و تاراج پنجاب نہادہ بہر شہر و مکان کہ میرسید مثل نادر شاہ قتل و غارت می نمود۔ بدینصورت تا چکلہ جمون رسید و در آنجا متصل رھاسی^۱ [برگ ۹۴ ب] قلعه بہنبر نام احداث کرد۔ چنانچہ اولادش بنام مکان مشہور و اکثری در آنجا استکانت دارند۔ و بعدہ متصل دینا نگر قلعه گورداس پورہ خیلی مستحکم بنا نمودہ استکانت خود را داشت۔ درین اوقات کہ بادشاہ را مہم دکن روی داد و لشکر از ہمہ مکناہ بزرگاب بادشاہ حاضر بودہ درینصورت احدی بیاداش مشاراً الیہ نپرداخت۔ مگر اکبر و اضاغر لاهور از ظہور حادثہ مذکور سخت پیچ و تاب خورده برای حصول ثواب غزا و شہادت نشان اسلام برپا کردند۔ چون در آن وقت ہر یک شخص صاحب برکت و حشمت و بر شعار اسلام مستحکم بود بناء علیہ برای جنگ گورو بنده سلاح بندگان را نوکر داشتہ و دیگر از ہمہ وجوہ سامان کردہ برای مقابلہ مشاراً الیہ روانہ شدند۔ و جامعہ کہو کہران و بہتی وغیرہ زمینداران گرد و جوار لاهور نیز رفیق کار غازیان مذکور گردیدند۔ چون فیما بین مقابلہ رو داد کارزار و محاربه قرار واقعی دادند، اما آخر کار گورو بنده ہزیمت یافتہ رو بملک کوہستان نہاد۔ غازیان لاهور بفتح و فیروزی

۱. (Riāsi) ریاسی.

وارد لاهور شدند - گوروی مشاراً الیه در بود و باش کوهستان باز فراهمی سپاه محاربه کرده رو به پنجاب آورده آغاز بنای سابقه نهاد - اکابران و غازیان لاهور که گوروی معزالیه را از خود مغلوب بوقوع جنگ سابقه یافته بودند درین مرتبه زمینداران قرب و جوار لاهور را برای رفاقت خود طلب نداشته خود را بر دشمن غالب تصوریده بعزیمت مقابله رو براه تردد نهادند - گوروی مذکور نیز درینباب قاصر نیامد حتی که مقابله فیما بین رو داد - اگرچه غازیان لاهور داد جنگ قرار واقعی دادند اما آخر کار رو بفرار نهادند - درینصورت اکثری شربت شهادت چشیدند و بقیة السیف جان بسلامت بخانه ها رسانیدند - درینصورت گوروی مذکور بغایت اقصی دلیری ورزیده بنای معامله گیری از رعایای صوبه لاهور بر نهاده انتظام [برگ ۹۵ الف] صوبه داری به بی انتظامی رو نهاد - مقارن اینحال بادشاه موصوف از مهم دکن فراغت یافته بفتح و فیروزی وارد شاه جهان آباد گردید - از احوال پر اختلال گوروی معزالیه اطلاع یافته نواب دلیر جنگ مشهور نواب عبدالصمد خان را مع افواج قاهره برای تنبیه و گرفتاری گوروی معزالیه مامور فرمود - نواب معزالیه وارد لاهور شده سامان کارزار از سپاه وغیره امور قرار واقعی بهم رسانیده بمقابله گوروی معزالیه متوجه گردید - حتی که فیما بین مقابله بجنگ رو داد - گوروی معزالیه را تا که سپاه رفاقت کرد با فوج نواب ممدوح خوب جنگید - چون سپاه پشت داد ناگزیر در قلعه گورداس پوره متحصن گردید - نواب موصوف تلفی لشکر پسند نداشته گرد قلعه دیگر قلعه احداث کرده چند دروازه داشته بر هر دروازه چوکی و پهره مقرر نمود - درینصورت راه رسیدن رسد و مدد بند گردید - تا که رسد ذخیره بمحصوران وفا کرد داد کارزار دادند ، چون ذخیره باتمام رسید سپاه اندرونی طریقه اخراج در پیش گرفته هر کس که از اندرون خارج شدند زهار از لشکریان میخواست هر کرا ایام حیات و عیش باقی و موید بودند التماس نزد لشکریان محاصره پیرایه اجابت می یافت و محصور راه وطن در پیش میگرفت - و هر کرا کاسه زندگانی لبریز شده بود کاسه سرش را بر سنگ فنا

می زدند، و هر کرا طالع نامسباعت میکرد بقند میرفت - درینصورت با گوروی
 و معزالیه اشخاص معدوده ماندند - آخرالامر گوروی مشاراً الیه تنگ آمده مع
 چند نفر در عجز و الحاح در آمده نزد نواب حاضر آمدند - نواب مشاراً الیه را
 پیاداشن ظلمش در پنجره آهنی انداخته روانه بشاه جهان آباد نمود - چون
 در حضور پادشاه حاضر شد حکم قضا توام در باب قتل مشاراً الیه
 [برگ ۵۰ ب] شرف تفضیل یافت - در سنه ۱۱۳۱^۱ هجری مطابق ۱۷۲۶
 عیسوی موافق ۱۸۸۲ بعد امضای چند سال از خروج بقتل رسید - نواب
 موصوف در آغاز نظامت نظم و نسق سرقت و قطاع الطریقی قرار واقعی داشته
 اما آخر کار در ایام سلطنت حضرت محمدشاه عیش دوست بحکم الناس علی
 دین ملوکهم دوستی عیش مقدم داشت - درین صورت امر دزدی و
 قطاع الطریقی دزدان و سنگهان بقیه السیف دو چند گردید و آتش فتنه و
 فساد زیاده از سابق مشتعل شد - حتی که دزدان از راج گهات پارچه ها
 از گذران و غیره می بردند و تدارک این معنی بعمل نمی آمد - چون بهم
 خبر ما وقع پنجاب در حضور پادشاه موصوف بعرض رسید بنا بر حفاظت و
 پاسبانی رعایا پادشاه موصوف نواب عبدالصمد خان را از عهده نظامت
 لاهور معزول و بناظمی ملتان مامور فرمود و بجایش پسر کلانیش
 زکریا خان مشهور به خان بهادر و شوهر خواهر نواب وزیر قمرالدین خان
 مقرر و منسوب گردید - نواب خان بهادر^۱ دیوان لکھپت را و لاله
 جسپت رای دیوانان پدر بزرگوار را بنا بر سرشته دانی معامله نزد خود
 بدستور بحال داشته در استیصال بیخ دزدان و هدم بنیاد قطاع الطریقان چندان
 سعی و شجاعت بکار برد که نام دزدی و رهزنی سنگهان معدوم و مفقود
 گردید - چنانچه از چند سرقه پیشه گان را مثلاً معمور یخان زمیندار
 اولیا پور و نورنگ زمیندار سبز کوت مضاف ظفروال و تارا سنگه
 رندهاوا ساکن موضع دهرم کوت واقع دوابه باری که سرآمد دزدان

1. 1154/1741/1798 (according to Khazan Singh, i. 226).

2. Zakariyā Khān had the title of Bahādar Jang and not that of Khān Bahādar, which was actually the title bestowed upon his brother-in-law, Nawāb Wazīr Qamarud Dīn Khān.

و قزاقان معروف و مشهور بودند معموراً و نورنگی را بردار، کشتانید -
و تارا سنگه را اول دعوت باقبال اسلام فرمود، اما مشاراً الیه از بس استقلال
قبول نکرد هر چند ماموران به افزودگی مناصب دنیوی دادند پیشش بجوی
نیرزید - آخر کار نواب موصوف حکم داد که از سرتا پا پوست او را بکشند -
ماموران بدین امر قیام ورزیده آغاز امر مستر شده کردند [برگ ۹۶ الف]
و هر قدر که پوستش می کشیدند ترغیب باقبال اسلام می نمودند - اما
در مزاج سنگ لاج او اثر نمی کرد حتی که درین عذاب و دیعت حیات
بمودع حقیقی بسپرد - اما محل عبرت و خوف برای دیگران قرار واقعی شد -
چندی دزدان چون موش در تله خانها خزیدند - مقارن این حال نواب
موصوف لاله جسپت رای را تحصیل معامله کوهستانیان موقوف کرده بجایش
آدینه بیگ خان را که پرورده نعمت میر مومن خان بود و بیاوری
طالع بدرجه مصاحبت نواب موصوف ممتازی یافت مامور فرمود -
آدینه بیگ خان بکوهستانیان از در سلوک درپیش آمده چنان انتظام
تحصیل معامله و دزدی و رهزنی نمود که باعث انشراح خاطر خطیر نواب
گردید - بناء علیه اکثر گاه نواب از انتظام آدینه بیگ خان در بارگاه
رطب اللسان می شد - و این معنی باعث نمک پاشی بر جراحت دل لاله
لکھپت را و جسپت رای می گردید - درینصورت لاله لکھپت رای
بزمینداران کوهستان بنای اغوای در پیش کرد و باصغای آن
آدینه بیگ خان بزمینداران پنجاب که اکثر سنگهان بودند اغوامی
داد - درین صورت آتش فتنه و فساد باز اشتعال یافت و زیاده ازین زمانه
ناهنجار و دور دوار چنان نائره فساد برپا ساخت که تمام انتظام سلطنت را
پاک بسوخت -

فصل [ششم] در سبب بی انتظامی سلطنت محمد شاه بسبب

آمدن نادر شاه - در سنه ۱۱۵۱ مطابق سمت ۱۷۹۵ وقوع

فساد الی چار ماه رمضان سنه ۱۱۵۲ -

تفصیل این اجمال اینکه مرزایان قندهار بر ملک ایران دست تاخت
و تاراجی دراز کردند - نادر شاه برای انتظام این فساد محمد خان چپار

را مع مراسلہ بخدمت بادشاہ محمد شاہ از ایران فرستاد۔ بادشاہ عیش دوست از روی شغل عیش و تماشا بینی چندی ضدور جواب مراسلہ را و امتناع مرزایان قندهار را از تاخت و تاراجی ایران در حیرت توقف داشت۔ بعد سالی نواب نظام الملک را از دکن برای مشورت این معنی [برگ ۹۶ ب] وغیرہ امور طلب فرمود۔ نواب ممدوح حاضر گردید۔ درین اوقات حضرت محمد شاہ تبدیل لباس از دستور بنوعی کہ حال لباس در هندوستان مروج است فرمود۔ پوشش جامہ و نیمہ موقوف داشته و نواب موصوف پوشش لباس بموجب وضع عالمگیری میداشت۔ القصہ چون نواب موصوف در شاہجہان آباد رسید و بشرف استیلام مشرف شد بعد ساعتی نواب عز ترخیص یافته آداب بادشاہانہ بجا آورد۔ چون نقد ترخیص باز بکف آورد باز آداب تسلیات بعمل آورد۔ القصہ بعد روانگی نواب خاندوران تمسخرآ گفت کہ نواب بمثل بوزنہ خوب دور می زند۔ ہر گاہ این خبر بہ نواب رسانیدند نواب را رسیدن این خبر چون اخگر در خرمین پنبہ افتاد و آتش فساد دوبالا گردید۔ بناء علیہ نواب از روی خفگی بر زبان آورد کہ نام من ہر گاہ در زمانہ نظام الملک باید خواند کہ بر کنگرہ کنگرہ دہلی رقص بوزنہ کنام۔ چون محمد خان وکیل مذکور از عرصہ سال تمام بنا بر انتظام بہام مرزایان قندهار چنانچہ بر صدر ذکر شد حاضر بود نواب ممدوح بوکیل مذکور طریقہ موافقت و مراقت در پیش آورده مشورت کرد کہ اگر بادشاہ نادر تشریف شریف بدین ملک ارزانی فرمایند ہر آئینہ در وجہ مدد مصارف لکھہ روپیہ در کوچ و پنجاہ ہزار روپیہ در وقفہ داخل خزانہ خاص شاہی خواہم ساخت، و ثانیاً افواج محمد شاہ تمام و کمال مطیع و منقاد من اند بدون ایمای من نفسی بمحاربتہ نخواہد پرداخت۔ درینصورت این ملک نیز بہ بادشاہ نادر مسلم و مقرر خواہد شد۔ وکیل مذکور ازین معنی اطلاع بحضور بادشاہ خود [برگ ۹۷ الف] نادر شاہ کہ از خفگی عدم ضدور جواب مراسلہ خویش و ترخیص وکیل بہ نہایت در پیچ و تاب بود برسیدن این نوید دور فلکی را بکام خود تصوریدہ بعد تسخیر اصفہان عازم تسخیر ہندوستان گردید۔ در مبادی حال چند

وکیل بنا بر رفع فساد و مال اندیشی مرزایان مذکور از ایران روانه فرمودند
 بعده خود بدولت بقشون بی شمار بر ملک قندهار جلوه ریز شد و باندک
 فرصت مسخر نمود - سپس بر غزنین و کابل یورش آورد - ناظران هر دو مکان
 ناصر خان تاب مقاومت در خود ندیده مکالید قلعبجات به پیشگاه نادر شاه
 رسانیده امن و امان گزید - من بعد آن باز ناصر خان در پشاور رسیده سی
 هزار قشون فراهم آورده بمقابله نهاد و آخر کار شکست فاحشه یافت - احوال و
 اقبال باو چاق نادری سپرده خود نیز گرفتار آمد - بعد حصول چنین
 فتح و نصرت بادشاه بر رود اترک جسر تیار کنانیده عبور فرمود - بعد طی
 مراحل و قطع منازل بر رودخانه چناب نزول اجلال فرموده مضرب حیام
 و نصب اعلام ساخت - قلندر خان که بشش هزار کس از طرف نواب
 زکریا خان مامور بمقابله افواج نادر شده بود بشرق رویه چناب
 فرود بود - اول مشاراً الیه را بمقابله بقراولان افواج نادری روداد
 حوصله نوززیده راه فرار در پیش گرفت - بادشاه موصوف از رودخانه
 مذکور عبور فرموده متوجه لاهور گردید - رود راوی از گذر ککران
 عبور نموده عازم لاهور بود - مقارن این حال فوج کثیر از جنود هند
 پسر کردی زمیندار آدینه نگر سلسله جمعیت را انعقاد داده که بامداد خان
 زکریا خان آمده بودند در ملک پور شش گروهی شرقی لاهور
 مقابل بجنگ افواج نادری شدند - از آنجا که مالکان قضا و قدر هزیمت درباره
 فوج هند ثبت کرده بودند بناء علیه فوج مذکور نیز از دست برد افواج
 نادری رو بفرار نهاد و بعضی عرضه شمشیر شدند - بعده نادر شاه فرودگاه
 باغ شالا مار فرمود - نواب ممدوح در خود حوصله مقابله ندیده اول
 کفایت خان را بطلب امان بدربار نادری فرستاد - روز دیگر خود مع
 بیست لکپه رویه نقد و چند زنجیر فیل کوه پیکر محموله بانفائس هدایا پرشم
 پیشکش همراه گرفته بشرف استحصال انتیلام بادشاه بر درگاه حاضر آمده
 بهره یاب گردیده بحصول خلاع فاخره بعد اختیار متابعت مفتخر گردید و

پسیر خود حیات الله خان مشهور به شه نواز خان را به همراهی نوکب نادری سپرد و فخرالدوله ناظم کشمیر را و نواب ناصر خان را زکریا خان باز با یالت کشمیر و کابل سرفراز فرموده سامور ساخت. بعد انتظام مهام هذا بسمع نادر شاه رسید که پادشاه گردون وقار محمد شاه افواج فراهم آورده عازم مقابله نادر شاه است. باصغای این معنی نادر شاه رقیمه بنام محمد شاه بدین مضمون قلمی فرمود که نواب هایون چون ما ترکمانیم و آنحضرت نیز از خاندان ترکمانیه و سلسله عالیہ گورگانیہ هستید لهذا مراتب دوستی مرکز خاطر بود. بنا بر آنکه از افغانہ قندهار پیشتر با اهل ایران بی اعتدالی واقع شده بود مظنون خاطر ما اینکه البته تنبیه آن طایفه مرغوب طبع امنای آن دولت خواهد بود. باین عقیده ایلچیان فرستاده در باب سد راه فساد آن طائفہ اظهار نمودیم. متعهد گشتند باز بایلچی یاد آوری کرده همان جواب را شنیدیم و ثانی الحال که خلاف آن ظاهر شد محمد خان را روانه کردم. یک سال او را نگاه داشته بجاوب آن نه پردازا ختند. از قراریکه معلوم می شود جمعی از سرزمین آن دولت ریشه تصرف ذوانیده، آن پادشاه والا جاه را برین امور بتکلیف می سازند [برگ ۹۸ الف] والا آنحضرت را بمقتضای بزرگی بدینگونه مواد مضایقه نخواهد بود. اعیان آن دولت در اراده راسخ بوده جمعیت خود را درست نمایند و آن والا جاه نیز از خزانه و لشکر تقویت و امداد ایشان کرده در استعداد کوشیده انشاء الله تعالی بعد از آنکه خود آزمای کرده و آب دهشت ضرب جنود را دریا بند و آنچه از معرکه را سلامت در پیش گیرند باز اگر عقود دربارہ ایشان بعمل آمد بنا بر خواهش و التماس آنحضرت خواهد بود. بعد روانه کردن این نوشته بتاریخ بیست و ششم شهر شوال سنه ۱۱۰۱ روز جمعه نادر شاه از لاهور فرود خانه های بیاہ و ستلج عبور کرده وارد لودھانہ گردیده حکم قتل داد. یک هزار و هفتصد آدم بیگناه عرضه شمشیر شد. هفتم ذیقعدہ وارد نیرھند شد. و در آنجا بسمع نادر شاه رسید که محمد شاه با سیصد هزار سوار نانی و دو هزار زنجیر فیل و

سه هزار عرابه توپ و دیگر اسباب و اثاثه رزم و آلات جنگ در مکان کرنال توپخانه ها را محیط خود کرده بعزم مقابله توقف دارد - نادر شاه باستماع این معنی شش هزار سوار را بقراولی تعیین نموده که تا حوالی اردوی محمد شاه دستبرد زده تحقیق اردوی محمد شاه نموده چگونگی را عرض رسانند - بعد از روانگی قراولان بادشاه مذکور چند سر و چند نفر از توپخانه محمد شاه اسیر آورد در سرای عظیم آباد دیره کرد و اسیران و سرها را روانه بحضور بادشاه نمودند - فرستاده ها حاضر آوردند - نادر شاه از اسیران دریافت اخبار اردوی محمد شاه نمود - بوضوح پیوست که محمد شاه از دست برد قراولان پا بدامن حصن کرنال کشیده همان مکان را که جای مستحکم است ما من عافیت ساخته باز از مکان جنگ نشان خواست - نشان دادند [برگ ۹۸ الف] که شرقی نهر مابین پانی پت و کرنال زمین مسطح لایق نزول عساکر و مقام رزم گاهست، دیگر تمام جنگل است - نادر شاه بعد طی منازل بمکان نشان داده اسیران و قراولان خود رفته مضرب خيام و نصب اعلام فرمود - درین عرصه خبر رسانیدند که برهان الملک سعادت خان باسی هزار قشون بمددگاری آقای خود حضرت محمد شاه از دکن در پانی پت رسیده - نادر شاه بقراولان حکم داد که سدرا هاش شده دست آزمایی نمایند - حسب الحکم قراولان بر سر راهش رفتند - نواب محمد ممدوح ازین معنی مطلع شده از راه دیگر وارد اردوی محمد شاه گردید - و قراولان بر بنگاه او رسیده بسیار کسان را مع اسباب اسیر آوردند و بعضی عرضه شمشیر شدند - من بعد آن حضرت سوار شده در تلاش مقام جنگ و آراستگی صنف ها پرداختند - مقارن این حال نواب سعادت خان از غارت اسباب و اسیری رفتن از فوج خود خبر یافته آماده جنگ گردید - خاندوران و اصلی خان سردار قشون خاص بادشاهی از احوال سعادت خان اطلاع یافته بمددگاریش رفتند - محمد شاه نیز با نظام الملک که قمرالدین خان وزیر الممالک و دیگر خوانین نامدار از معسکر گاه بیرون آمده تیب برتیب

صفوف بستند۔ صفوف سپاہ در مسافت نیم فرسخ بودند و همین قدر عرض
میداشت۔ نادر شاہ نیز آراستگی صفوف نموده مقابلہ و کارزار پرداختہ۔ بیت:

ز بس تعداد لشکر بیکران بود
شرانگشت کواکب جویکان بود
برون رفت از هجوم صف کشیده
مژہ برہم زدن از جنگ دیدہ
شد از آمد شدن مرد سپاہی
غبار خرمن مہ گاو ماہی
فلک چندانکہ بر دامن کشیدہ
سر انجم بنوک نیزہ دیدہ



غریوخم روئین ولولہ در چرخ ہفتمین انداخت و پرچم رایت گلگون پرند
سپہر را شفق گون ساختہ نخست چرخچیان طرفین مانند فتنہ جو [برگ و الف]
بہ شرانگیزی پرداختہ مبارزان جرار و بہادران خونخوار دست باستعمال حرب
کشادند۔ سرہای دلیران مانند گودرخم چوگان قوایم اسپان غلطان شدند
و رؤس سرکشان مانند حباب در دریای خون گردان۔ ہر ماشہ [کذا] کہ
سوار می شد چابک سواری را از موکب ہستی پیادہ می ساخت و ہر اژدہای
توپی کہ دهن آتش فشان میکشاد بزبانہ شرر برق خرمن ہستی خشک و
تر میگردد۔ القصہ از ابتدای ظہر تا انقضای چہار پنج ساعت نائزہ حرب و
آتش ظعن و ضرب اشتعال و سیف و سنان دلیران سرفشانی و خصم افگنی
اشغال داشت، تا آنکہ سعادت از لشکر ہند رو بر تافت۔ یکبارہ بجانب
انہزام شتافتند۔ سعادتخان کہ در ہودج قیل قرار داشت مع برادر زادہ
و دیگر اقربا زندہ گرفتار لشکر نادری گردید و خانہ دوران مجروح پسر او با
مظفرخان برادرش مقتول و عاشورخان ولد دیگرش بقید رفت۔ و
اصلی خان سردار قشون خاص محمد شاہی با شہداد خان افغان و
اشرف خان و اعتبارخان و عاقل بیگ خان و علی حامدخان کہ از

امرای معتبر بودند قریب صد نفر از خوانین نامدار و دیگر پنجاه هزار تن از
 لشکریان ایشان زین قدری کم از لشکر نادر شاه غرضه شمشیر شدند -
 محمد شاه با نظام الملک و وزیر قمرالدین خان بمسکر گاه خود باز
 گشتند - تمام اسباب کارزار و احوال و احوال بید تصرف نادری گذاشتند - بوقوع
 این معنی فوج نادری محاصره بمسکر گاه محمد شاه نمود - چون کار محمد شاه
 باضطرار انجامید نوشته ای که نادر شاه از لاهور فرستاده بود همان نوشته را که
 بدین مضمون بود که چون فیما بین حضرتین نسبت ترکمانی سلسله جسمانی محقق
 دارد بعد از جنگ و خود آزمائی عفو درباره اعیان آن دولت بالتاس [برگ ۹۹ ب]
 آنحضرت خواهد بود همان نوشته را وثیقه شفاعت و وسیله اعتذار ساخته
 مصحوب نظام الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم روانه بخدمت نادر شاه
 فرمود - بعد از مشاهده و استیذان مراجعت بکرنال کردند - روز سوم
 محمد شاه خلع خلعت سلطنت از خود کرده و افسر شهر یاری از سر بر گرفته
 با خوانین و امرا باشتظهار تمام وارد اردو گاه نادر شاه شدند - باستماع
 این معنی نادر شاه شاهزاده نصرالله مرزا را تا خارج اردوی باستقبال
 فرستاد - و هر گاه محمد شاه قریب دیره آمد نادر شاه تا سرادقات خود آمده
 محمد شاه را از دست گرفته در خرگاه خاص خود برده بر مسند برابر خود
 نشانید و زمام اختیار تمام ملک هندوستان محمد شاه بدست نادر شاه
 سپرد - چاشت آن روز محمد شاه در خیمه گاه نادر شاه گذرانیده بوقت ظهر
 بمسکر خود مراجعت فرمود - روز ثانی محمد شاه با امرای که داشت از
 اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی نادر شاه مع سرا پرده حرم محترم
 شدند - عبدالله خان که از اعظام امرا بود با جمعی نادر شاه مامور فرمود
 که همه جا بهمراهی بادشاه حاضر بود لوازم مهانداری و شرایط خدمت گذاری
 بجا آرد - وقوع جنگ بروز دو شنبه یازدهم ذوالحجه بود - روز
 دو شنبه هیجدهم از آنجا کوچ بشاهجهان آباد شد - روز چهارشنبه
 هفتم محرم مقر کوکبه دولتین باغ شالا مار گردید - روز دیگر در آنجا

نادر شاه توقف نمود - محمد شاه برای تدارک لرازم مهبانی مرخص شده پیشتر بشاهجهان آباد روانه گردید - و روز جمعه نهم ماه مذکور نادر شاه و غازیان بسامان بسته از باغ سوار شدند - از باغ تا در دولت سرای خاص محمد شاهی پا اندازهای قیمتی زربفت گران و اقمشه نفیسه از سرکار محمد شاه انداخته شد و قلعه را که از متجدثات طبع بادشاه معدلت بنیان شاهجهان و دارالخلافت سلاطین و خواقین هندوستان بود مقر کوکبه دولت ساخته محمد شاه را نیز [برگ . . . الف] در همان قلعه جادادند - و از روز ورود کوکب نادر شاه محمد شاه سفره افتادگی در بزم ضیافت گسترده - نادر شاه در انقضای مجلس بدلجوی حضرت محمد شاه پرداخته فرمودند که موافق عهدهی که روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان باز بجناب محمد شاه تعلق داشته باشد و آنچه شرائط امداد و رسم و داد است بمقتضای رابطه ترکمانی درباره دولت ابد پیوست گورگانی بعمل خواهد آمد - محمد شاه مراسم تکریم و تسلیم بتقدیم رسانیده شکرانه این موهبت که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت تمام جواهر و خزائن و اثاثه بادشاهی و ذخائر سلاطین سلف را که در دستگاه او بود مفصل ساخته بمعرض عرض در آورده برسم نیاز ایثار کرد - اما نادر شاه اگرچه زیاده از حد در قبول آن ابا آورده اما آخر کار از استبداد مبالغه محمد شاه پذیرا نمود و معتمدان را بنا بر ضبط آن تعیین فرموده شب شنبه دهم محرم الحرام که نوروز مقارن افتاده بود نادر شاه بمنزل محمد شاه تشریف فرما شد - و تمام آن روز را بعشرت بشب آوردند - شب یکشنبه بقضای کردگار فتنه عجب به بروز رو نهاد - چنانچه جمعی از عوام و اوباش با فوج نادر شاه که در شهر فرود شده بود در آویخته در دست درازی کوتاهی نکردند - صبح آن روز نادر شاه بکمال خفگی از قلعه سوار شده در جامع آمده تحقیق از مسکنات فتنه انگیزان فرمود - حکم بر آن محله ها بقتل عام داد چنانچه از اجمیری دروازه تا مسجد مسطور و چند محله های دیگر عرضه

شمشیر شدند - از هنگام طلوع آفتاب تا زمان غروب زبانه این شعله پرسوز و شر در اشتعال بود - در هدم بنیان و قتل انسان و زوت و اسیر کردن تقصیری نشد - هنگامی که نصف آن معموره لکد کوب جنود قهر و آتش نادانی عوام و برق خرمن زندگانی سی هزار [برگ ۱۰۰ ب] تن از خرد و بزرگ شهر شده بود امانی آنجا در مقام استیخان و بادشاه والا جاه بوساطت نظام الملک و قمرالدین خان وزیر در صدد شفاعت درآمده التهاب آتش جانسوز غضب بادشاه بالتجای تمام محمد شاه از هر خفگی در گذشته بزال عفو منطقی فرمود - چون در شب شورش سید نیاز خان داماد فخرالدین خان و شمسوار خان که از اعظم هند بود بر سر فیله خانه رفته مرتکب قتل علی خان فیلباشی و بردن فیلان شد در خارج حصار شهر در جای مستحصن شده بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعظم دولت گورگانیه بودند بحکم والا هنوز بگرفتن ایشان مانور نگشته چهار صد نفر ازیشان گرفته بدربار حاضر کردند - همگی عرضه شمشیر شدند و از وقایع بهجت افزا اینکه مخدره - سرا پرده گورگانیه بجهت مرزا نصرالله خطبه کرده به تهیه اسباب سوز و آرائش بزم سرور پرداختند - روز پنجشنبه بسنت و پنجم ماه مذکور شاهزاده بدیدن محمد شاه رفته بعد از احضار مجلس موافق سلسله غله جفان مروارید و زمرد باشد بجواهر شاهوار مت شاهزاده والا تبار ساخته چند قطعه الیاس نیز تکلف و سه زنجیر فیل و پنج راس است با ساخت زرین موضع سواری شاهزاده به پیشگاه حلقو کشیدند - و شب دو شنبه مقارن لوزین واقع شد - الحاصل در عرضه چند روز که ضابطان خزائن و بیوتات از آنجا شغل مقرر فارغ شدند حاصل بحر و کان و ظروف زرین و سیمین و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه چندان بضیط قلم آمد که محاسبان اوهام و دفتر نویسندگان افهام از حصرو احصای آن عاجز آمدند - از آنجمله تخت طاؤس بود که کنوز کیکاوسی و خزاین دقیانوسی و تمامی جواهر شاهوار آن را می بایست بمخزن نادر منتقل گشت - و دیگر امرا و خوانین و اعیان دارالخلافة و رایان خود را و صوبه [برگ ۱۰۱ الف] داران ممالک آرا نیز مال کرورها و لکه ها از نقد و جنس و جواهر و مرصع آلات و نقایس اسباب برسم

پیشکش هدیه بدرگاه نادر ساختند - بعد از فوت سعادت خان محصل بصوبه او فرستاده مساوی چهل الف نقد و اجناس و اسباب بیکران بخرانه عامره رسانیدند و دیگر صوبه داران دور و نزدیک مساوی پانزده کرور از جواهر و اسباب و کارخانجات و آثار سلطنت مقدار خطیر که افزون از حوصله باشد بسرکار نادر رسانیده عهد نامه برین مضمون تحریر یافت: قبل ازین که بنه گان عالی حضرت، کیوان منزلت، بهرام صولت، مریح سطوت، شاهنشاه جهان، سلطان سلاطین دوران، بادشاه بادشاهان ظل الله، اسلام پناه، خاقان سکندر نشان، آسمان بارگاه السلطان الاکرم و الخاقان اعظم نادر شاه خلد الله ملکه ایلچیان بجهت بعضی امور روانه حضور این نیازمند درگاه اله فرموده بودند این نیازمند متوجه آن مطلب نگشت - بعد از آنکه محمد خان ترکمان از قندهار برای یاد آوری وارد گردید اسنای کارگذاران این دولت در صدد توقف ایلچی و در تعطیل جواب نامه کوشیدند و در مقام تغافل گذرانیده محرک ماده مخالفت گردیدند، تا آنکه ورود سوکب اعلی حضرت بحدود هندوستان اتفاق افتاده در قصبه کرنال بمقتضیات قضا تلاق طرفین و جنگ طرفین سلطانی واقع گردید - و نیز جلی الظهور فتح و ظفر از مشرق آن دولت بی زوال طالع شد - چون اعلی حضرت بادشاه جمشید جاه بزرگ اهل ترکمان و سرچشمه مردمی و احسان بودند به فتوت ایشان مستظهر و از فیض ملاقات و مجالست بزم ازم نظم هایون ایشان بهره ور گشته بالاتفاق وارد دارالسلطنت شاهجهان آباد شدند و تمام خزائن و نفائس و کنوز سلطنت هندوستان را برسم پیشکش [برگ ۱۰۱ ب] بموجب تفصیل علیحده منتقل بان سرکار عز و شان ساخته آنحضرت حسب الالتماس این نیازمند درگاه الهی بعضی را بحیطه قبول وصول و در عالم اتحاد و جنسیت که مراعات سلسله گورگانیه عالیه و مراقب باین نیازمند درگاه الهی بود کماکان مفوض و سوکول فرمودند - این نوع عطیه که از پدر درباره فرزند و از برادر نسبت به برادر بعمل نمی آید از آن شاه بلند جاه درباره این نیازمند درگاه الهی بوقوع پیوست - لهذا در آرزوی این معنی تمامی ملک سمت غزنین و اتک و دریای سنده و ناله سنگره تشعب از دریای سنده

که عبارت از پشاور و بنگشات و دارالملک کابل و غزنین در کوهستان
 ساکن افغانان و هزاره جات و قلعه بهکر و سکهر و خدایار و باقی
 آنگای سنده و دیره جات و ساکن جوگیه و بلوچ و غیرهم و صوبه تهته را
 با جمیع قلاع و مواضع و قرا و مزارع و پرگنات و بنادر و قصبه بدین و پرگنه
 چون و پرگنه سمواتی و کبیرا و سائر پرگنات متعلق بتته از ابتدای منابع
 رود خانه اتک باکل درها و اماکن که از آب مذکور منشعب شده آنها
 قرار گرفته باشد تا حدی که دریای سنده و ناله سنگهره واقع شده باشد
 مخصوص آن دولت نادره و ضمیمه ممالک محروسه آن سلطنت قاهره نمودیم
 که گاشنگان آن دولت خداداد و بندگان سپهر بنیاد می باشد - ضبط و ربط
 ولایات و پرگنات مذکوره و متوجه حل و عقد سهات جزئیه و کلیه اهالی و
 سکنه رعایای ایلات آنها بوده مرفوع دانسته بهیچ وجه دخل در امور ولایات
 و پرگنات مزبوره و سکنه و رعایای آنها نه نمایند و اصل قلعه اتک و
 شهر لویری و سنده و اوچه و سایر ولایات که در جنب شرقی رود
 اتک و دریای سنده و ناله سنگهره واقع شده باشد متعلق بملک
 هندوستان خواهد بود - در چهارم ماه محرم الحرام سال [برگ ۱۰۲ الف]
 یک هزار و یکصد و پنجاه و دوم و سال بیست و یکم جلوس والا نوشته
 شد - و در همان مجلس تمامی امرا و اعیان آن دولت گورگانیه را بخدمت
 گذاری و رضا جوی خاطر مقدس بادشاه ترغیب و لالی شاهوار نصایح
 مشفقانه که بکار ملک و دولت ابد آویزه گوش بادشاه و اعیان آن دولت
 ساخته مقرر فرمودند که سکه و خطبه را در ملک هند بنام نامی محمد شاه
 جاری سازند - به همگی امرا و خوانین دولت گورگانیه خلاع فاخره عنایت
 شده بدست مبارک خود بر تارک محمد شاه افسر شهریاری و شمشیر
 مرصع زینت کمر فرموده بر و دوش را بجواهر گران بها چنانچه معتاد سلاطین
 هند است زیب دادند - روز دوشنبه هفتم ماه مذکور مراجعت فرمودند و
 همه جهت پنجاه و هفت روز توقف نادر شاه در شاه جهان آباد اتفاق
 افتاد - و الحاصل بیست و هفتم ماه صفر بر کناره رود چناب مشهور بوزیر آباد

مضرب خیام شد۔ بعد از آنکه بادشاه بر سواری کشتی ها از دریا عبور نمود و بعد از چهل روز نواب بزکریا از آنجا شرف ترخیص یافته وارد لاهور شد و نادرشاه بعد طی منازل و قطع مراحل از راه پشاور و غرنی و جلال آباد غره رمضان المبارک وارد کابل گردیده چهل هزار از افغانان نوکر داشته مامور مہرات فرموده و شش روز در کابل طرح اقامت داشته صوبہ داری آنجا کماکان بناصرخان مقرر گشت۔ و از آنجا نہضت بسند فرمودند۔ پیش ازین خدایارخان عباسی یعنی میان نورمحمدخان بدربار طریقہ ارادت داشت و بعد از تسخیر ہندوستان منحرف گشته۔ لہذا ہفتم رمضان از کابل کوچ کردہ براہ دیرہجات بنا بر انتظام ملک عازم سند شدند۔ اسماعیل خان و غازی خان بدستور بہ زمینداری دیرہجات خود فائز و مشمول عاطفت و احسان شدند۔ و از آنجا بادشاہ کوچ کردہ بعد طی منازل بتاریخ چہار دہم ذیقعد لارکانہ مخیم سرادقات گردید۔ تمام [برگ ۱۰۲ ب] بنہ بار مع شاہزادہ نصراللہ در آنجا گذاشتہ بیست و یکم ماہ مذکور از آنجا یلغار حرکت و برکشتی ها عبور دریای سندہ فرمودہ مسافت شدید را در ہفت روز قطع کردہ در شہداد پور وارد شدند۔ و در آنجا بوضوح پیوست کہ خدایارخان اصلاح پذیر نیست و عمر کوت نام محلی را کہ سی فرسخ از آب و آبادی دور است بتصور آنکہ در این چنین مکان ورود موکب بادشاہ ممکن نیست لہذا قلعہ را پناہ عافیت خود ساخت۔ نادرشاه روز ہشتم آن ماہ سپاہ را بہر داشتن آب و آذوقہ امر کرد۔ ہنگام صبحی بیلدی لطف الہی از شہداد پور روانہ و آن روز و شب یلغار و روز یکشنبہ بیست و نہم^۱ ساعت از روز گذشتہ بحوالی عمر کوت رسیدند۔ باوصف اینکہ خدایارخان از مدتی رخت ہزیمت بقلعہ مزبور کشیدہ تمامی خزاین و جواہرات و ذخائر خود را در چاہها کہ خیال و وہم

بقعر آن مشکل رسیدی مدفون ساخته پپای فرار بود۔ چون خبر آمدن بادشاہ سامعہ افروز شد چاره جز این ندانسته کہ خود را در حضور حاضر سازد۔ لہذا با سران خود بر در درگاہ حاضر آمدہ و تمامی خزائن و سیم و زر و لالی بچیٹہ ضبط درآمد۔ بہر جہت متجاوز از یک کروڑ بہ تحویل گنجینہ داران درآمد۔ روز پنجم از عمر کوت عطف عنان فرمودند۔ خدایارخان نیز بہمراہی رکاب گشتہ شانزدہم ماہ مذکور وارد لارکانہ شدند۔ و ازینجا خدایارخان را ولایت سندہ و تہتہ با بعضی از محال دیگر مرحمت فرمودہ بشاہ قلی مخاطب و سرفراز ساختہ رخصت کردند۔ یک سمت سندہ کہ بہ بلوچستان اتصال داشت بمحبت خان رئیس بلوچستان [برگ ۱۰۳ الف] عنایت شد و لارکانہ و شکارپور و بعضی مواضع سندہ را کہ جانب علیا واقع است بخوانین داؤد پوترہ تفویض شد۔ چون حیات اللہ خان ولد زکریا خان درین سفر شاہ جہان آباد بہ نیابت والد خود بصوبہ داری ملتان سرفراز گشتہ بود درین اثناء مجدداً لارکانہ بخدمت والا پیوستہ در سفر عمر کوت نیز طریق سلازمت پیمودہ۔ در چینیکہ بادشاہ عازم عمر کوت بود زکریا خان بحکم والا میر مومن خان را نائب خود و آدینہ بیگ خان را بفوجداری تمام صوبہ و تابعداری میر مشارا الیہ مقرر نمودہ بعد طی منازل در لارکانہ حاضر شد و مطالب کہ مکنون خاطر داشت بہمگی موصول گشتہ در باب خدمت و انقیاد محمد شاہ ارشاد شرف نفاذ یافت۔ حیات اللہ خان کہ استدعای غلامی نمودہ بود مخاطب بہ شہنواز خان گردیدہ شرف ترخیص یافت۔ چون خان بہادر وارد لاہور گردید آدینہ بیگ خان حاضر گردید۔ قضا را در غیبت نواب مابین میر مومن خان و آدینہ بیگ خان بسببی مخاصمتی پیدا شدہ بود۔ میر مومن خان بخدمت نواب عرض کرد۔ نواب بعد تحقیق آن آدینہ بیگ را قید کردہ و جرمانہ گرفت۔ آخر سفارش میر ممدوح خلاص فرمود۔ ازین وجہ فیما بین میر و آدینہ بیگ

مخاصمت ما دام واقع شد - الخاصل نادر شاه عازم ولایت شد و بسیار کارهای نمایان بعمل آورده - نهضت داغستان فرمود - چون از داغستان در سنه ۱۱۵۲ هجری مراجعت فرموده بنا بر استیلای وساوس و توهمات چند قره العین جهانبانی شاهزاده رضا قلی خان میرزا که فرزند و ولی عهددار شده بود ذیذمه جهان بین او را از بینائی معطل ساخت - از غم این معنی تغیر در احوالشن راه یافته حرکاتش از نظم طبیعی افتاد - در خلال این احوال از اهالی [برگ ۱۰۳ ب] ایران که پرورده حقوق دولت بودند نیز از امور چند که بعمل آمد بیشتر سبب تغیر اعتقاد و تحریف نیت گشتند و ورق سلوک برگردانیدند و از آن بکنار در هند رایت افراز بجانب روم گشته - اهالی فارس و بنادر عموماً با تقی خان شیرازی که تربیت یافته آنحضرت و برتبه ایالت فارس سرفراز گشته بود اتفاق نموده حکمت علی خان که خالوی شهزادگان بود قتل نموده لوای مخالفت برافراشتند - و همچنین اهالی شروان حیدرخان افشار حاکم خود را مقتول نموده سام بینی بریده را به شروان آورده بنای فساد گذاشتند - اهالی تبریز نیز سام مجهول الحال را که کیفیت حالش در طی وقایع سال قبل نگارش یافت به سلطنت برداشتند و هم با ترکان اتفاق ورزیده سر سرکشی بر آوردند - ظهور این امور علاوه جلال از اطراف اسباب وحشت و نفرت آماده کرد و کار بجای رسید که دهم محرم در ۱۱۶۰ سوکب بادشاه از اصفهان بجانب خراسان آمد - بهر منزل و مملکت که وارد می شد بنای گله از رؤسا و سکنایان ترتیب می ساخت - و اهالی سیستان سر از طاعت باز زدند - علی قلی خان برادرزاده آنحضرت که پرورده تربیت می بود باتفاق طهماسب خان جلائر سردار کابل سامور به تنبیه آنجماعت گشته - علی قلی خان بعد از ورود آن حدود باسیستانیان متفق گشته آغاز مخالفت نمود - چون از گلزار علی قلی خان

استشام رائحه نفاق شد جاعه افغانان را که در موکب بادشاه بودند از کرمان ماسور بمحمد خان ابدالی نموده روانه نادرآباد ساخت که در نادرآباد جمعیتی منعقد ساخته [برگ ۱۰۳ الف] بدفع فتنه علی قلی خان پردازد - هزار نفر از افاغنه باتفاق احمدخان ابدالی برادر ذوالفقارخان ابدالی را از ملتزمان رکاب نصرت انتساب ساخته - اما علی قلی خان رفته رفته پرده از روی کار برداشته با طمهاسپ خان که از بد و حال هرگز خیال خیانت پیرامون خاطرش نگشته بود در صدد منع او درآمد - بعد از چند روز علی قلی خان او را مسموم ساخته بهرات آمد و رایت استبداد برداشته و داعیه خود را باطراف عالم منتشر ساخت - جمعی که از بیم سطوت بادشاه سر بگریبان گمنامی کشیده کناره گیری سامانی بودند بااعلان تمرد پرداخته در مقام طغیانی درآمدند - از آنجمله اکراد خوبشانی بودند که متحمل تجملات گشته و یک بار ترک ارادت و اطاعت کردند - چون بادشاه قبل از وقت که نظم دولت را گسیخته و نقد خلوت را بشوب غش آمیخته دید شاهزادگان را تمام درموکب شاهزاده شاه رخ مرزا و جواهرخانه و نفائس اسباب از ارض راه روانه کلات ساخته بعد از ورود به ارض فیض نشان بلا توقف بعزم تنبیه اکراد خوبشان روانه گشت - در شب یکشنبه جهادی الثانی سنه ۱۱۶۰ در منزل فتح آباد دو فرسخی از خوبشان محمدخان آبروانی و موسی بیگ آبروانی افشار خلیجانی و کوندرلوی افشار روسی باشاره علی قلی خان و تمهید محمد صالح خان قرق لوی ایوردی و محمد علی خان افشار روسی باهمدستی جمعی از کشیکچیان افشار که پاسبان سرا پرده بودند نیم شب داخل سرا پرده گردیده سری که از بزرگی در عرصه جهان نمی گنجید در میان اردو گوی طفلان ساختند - [برگ ۱۰۴ ب] بیت:

سحرگه نه تن سر نه سرتاج داشت سر شب سر قتل و تاراج داشت
 بیگ گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجا ماندنی نادری

صبحگاہان کہ این خبر انتشار یافت اردوی ہایون بر ہم خورد۔ طائفہ افغانان و ازبک با احمد خان ابدالی کہ هوا خواہ دولت نادری بودند پاس نمک آن اوچاق را مرعی داشته باقواج اردو آغاز ستیزہ کردند۔ لشکر اردو نیز بمجادلہ پرداختہ ایشان را از پیش برداشتہ پس نشانیدند۔ احمد خان چون تلاش خود و سعی خود را بیہودہ یافت افغانہ و ازبک را برداشتہ از راہ ہرات روانہ قندہار شد۔ بعدہ، علی قلی خان یکران زمانہ را در زیران دیدہ سہراب غلام خود را بسپاہ بہ قلات فرستادہ شہزادگان را مقید ساختہ در آن حصن کہ از غرایب روزگار بود تصرف نمودہ تمام خزائن و جواہرات را در قبضہ خود آورد۔

گویند کہ قبل از گسیختن نظام دولت نادر شاہ در عالم رویا بخواب دید کہ یک چراغدان طلایی بطرف بالین روشن است و ثانی چراغدان سیمین بطرف پائین روشن است۔ چراغدان بالین را قباد خان عموی فتح علی شاہ کہ نادر شاہ او را خواجہ کردہ بود و پائین را احمدخان ابدالی برداشتہ بردند۔ صبح نادر شاہ ہر دو را روبرو طلبداشتہ فرمود کہ شاہ ہر دو پس از من بادشاہ خواہید شد، پیش بیائید تا بر شاہ داغ غلامی نہم۔ ہر دو نزدیک شدند بادشاہ بر گوش ہر دو نشان غلامی خود نہاد۔

فصل [ہفتم]^۱ در تشریح ترقی دولت احمد شاہ درانی و خود را

بیادشاہی ستود

الحاصل چون احمد شاہ وارد قندہار شد جمعی از ہم قومان حاجی محمد جمال بارکزی و شہ ولی خان مصلحت کردند کہ کسی بسخاوت و شجاعت و مروت و فتوت و حیا و پاسداری از ما مستثنی باشد [برگ ۱۰۵ الف] در میان خود بیادشاہی اختیار نمائیم۔ شہ ولی خان و حاجی محمد جمال گفت کہ احمدخان بدین صفات موصوف است بیادشاہی چرا اختیار نمی نمایید۔ برین امر ہمگنان رضا دادند۔ شاہ ولی خان تاجی

۱۔ در متن اشتباہاً "نہم" مندرج شدہ۔

از خود ساخته بر سر احمد شاه نهاد و باداب شاهی سلام کرد - من بعد همگنان سلام کردند و بیادشاهی ستودند - بعد انتظام لشکر احمد شاه بر کابل یورش آورد و در اندک فرصت کابل از قبضه نواب ناصرخان برآورده در تصرف خود آورده لشکر بر پشاور کشید - این ملک را نیز در قبض و تصرف خود آورد - درین عرصه سنه ۱۱۵۸ هجری -

فصل [هشتم] در تشریح هنگامه فرزندان خان بهادر یحیی خان و شه نواز خان و هنگامه سنگهان و کشته شدن جسپت رای

برادر لکھپت رای

نواب زکریا خان مشهور به خان بهادر نقی حیات بصراف اجل سپرده داخل گنجینه رحمت ایزدی گردید - نواب مرحوم دو فرزند داشت کلانی یحیی خان و ثانی حیات الله خان مشهور به شه نواز خان - در وقت رحلت نواب یحیی خان پسر کلانی حاضر بود و شاهنواز خان بصوبه داری ملتان افتخار داشت - یحیی خان موافق قانون مسند آرای صوبه داری گردید - لاله لکھپت رای دیوان بدستور پدری بر عهده برقرار داشت - مقارن این حال لاله جسپت را برادر حقیقی لاله لکھپت رای که فوجدار ایمن آباد بود بتقریب تحصیل زر معامله در موضع گهگران که بفاصله ده کروه از آنجا بود سکونت داشت - رعایای موضع گوندلان والا نزد مشاراً الیه رفته داد و بیداد کردند که قریب دو هزار سوار سنگهان ناگهان از طرفی وارد شده گله گوسپندان دیه غارت کرده بر روهری بابا نانک متصل قصبه ایمن آباد دائر شده کباب کرده میخورند - لاله مذکور بسنوح این معنی بسنگهان مذکور گفته فرستاده که بهتر در حق شما اینست که گله گوسپندان را واپس حواله مالکان کرده از آنجا کوچیده بروید والا نتیجه [برگ ۱۰۵ ب] نیک نخواهید یافت - سنگهان در جواب فرستادند که ما از دوسه روز سوخته آتش مخمصه هستیم گوسپندان را کباب کرده می خوریم

لیکن شبِ درمیان است فردا روانہ خواہیم شد۔ باز بالتکرار پیغام فرستاد کہ اینجانب را استقامت شا یک لحظہ منظور نیست ہمین وقت برخواستہ بروید۔ سنگہان جواب دادند کہ امروز اصلاً رفتن نمی توانیم و فردا نمی مانیم۔ قضا را جسپت رای بطیش جوانی فی الحال بر فیل مادہ سوار شدہ بجمعیت موجودہ در رسید و بر سنگہان گولہ های زنبوک زد۔ سنگہان کہ پاکل و شرب و نان مشغول بودند یک یک مسلح شدہ بمقابلہ پرداختند۔ درین اثنا یک رنگہریتہ از جامعہ سنگہان بر آمدہ بکمال چستی و چابکی و دلاوری و دلیری دم فیل گرفتہ بالا بر آمد بشمشیر آبدار سر جسپت رای از تن جدا کردہ برد۔ بوقوع این معنی حادثہ ہزیمت در فوج دیوان افتاد و بعضی ہا گریختہ رفتند و اکثری علف تیغ بی دریغ شدند۔ سنگہان نیز از پاداش خصم ایمن نبودند فرصت وقت دیدہ و جای عافیت اندیشیدہ رو بجانب کوهستان نہادند۔ بابا کرپا رام نام فقیر ساکن موضع بدوکی ازین واقعہ آگاہی یافت و سر جسپت رای را از سنگہان بخواست۔ او شان عذر بمیان آوردند القصبہ بعوض سر پانصد روپیہ گرفتہ او را بسوزانیدن دادند۔ دیگر کشتہ های ہمراہ دیوان را فراہم نمودہ ہندوان را سوخت و مسلمانان را مدفون ساخت۔ دیوان لکھپت رای چون خبر کشتہ شدن برادر خود شنید از غایت غم و غصہ مانند مار بر خود پیچیدہ گفت کہ اگرچہ گوبند سنگہ کہتری فرقہ سنگہان پیدا کردہ است لیکن من لکھپت را تا باشم کہ تخم ایشان نگذارم۔ چنانچہ مشاراً الیہ یحییٰ خان را ہمراہ گرفتہ کوچ بکوچ پیش کوهستان رفت و بضلع جمون و یاہو محاصرہ بسکھان نمودہ بسیاری را کشت و بقیہ را زندہ دستگیر [برگ ۱۰۶ الف] کردہ و کلاہ های کاغذی پوشانیدہ و دو دو نفر را بر یک یک شتر سوار کردہ در لاهور آوردہ و متصل نخاس کہ بشہید گنج معروف است قطع رؤس آنها کنانیدہ در شہر منادی بگردانید کہ اگر کسی نام گورو خواہد گرفت شکم چاک خواہم کنانید۔ پس کسیکہ ازین فرقہ بدست او می آمد بکشتن یا بدار کشیدن تلافی او میکرد۔ بعد امضای دوسہ ماہ شہنواز خان از ملتان کوچ کردہ و

بعد قطع مراحل در سواد لاهور رسیده متصل خانقاه حضرت ایشان
 فرود آمد - و به برادر سوال جواب حصه متروکه پدر معرفت دیوان
 لکھپت را و صورت سنگه در پیش کرد - مقارن این حال روز عید رسید -
 نواب یحیی خان برای خواندن نماز عید بعیدگاه رفت - درین عرصه خبر
 رسید که شه نواز خان نیز بجهت نماز گذاردن در عیدگاه می آید - چون
 یحیی خان را از طرف برادر خوف بخاطر بود بناء علیه بزودی از نماز فراغت
 کرده سوار شد - چون بدروازه ای مسمی موندنا رسید فوج برای استحکام عدم دخل
 شهبه نواز خان در آنجا گذاشت و خواجه یوسف الله خان را که یکی از برادران
 بود بر گذر خلیفه جنید مستحکم ساخته داخل نشیمن گاه گردید - بعد دو سه
 گھری شهبه نواز خان در عیدگاه رسیده منبر دیگر برپا کرده دوگانه نماز ادا
 کرد و بدریافت رویداد انسداد هر دو راه شهر برهم شده بمنازعت برخواسته
 تا بحدیکه بازار محاربه گرم شد و خریداران جان اعنی گوله توپ و زنبورک
 و بندوق به استعجال تمام درآمد شد گردیدند و از هر سو بیع و شرای جانها
 بعمل آمدن گرفت - چون مالکان قضا و قدر رقم فتح و فیروزی بنام نامی
 شهنواز خان و هزیمت و نکبت بنام یحیی خان ثبت کرده بودند بناء علیه
 شهبه نواز خان فتح یاب گردید - یحیی خان را در قبضه اقتدار خود
 آورده محبوس ساخت و خود بر مسند صوبه داری نشست - چون بر دولت کثیر
 دست یاب شد چشمه نگاه داشت فوج جاری کرد [برگ ۱۰۶ ب] در اندک
 ایام قریب پنججاه و یک هزار سوار و پیاده جمع نمود و چهار صد توپ تیار
 کنانید و خلعت دیوانی بکوره مل اروره قانونگوی ملتانی ارزانی داشته - بعد از
 چند روز احمد یار خان افغان قصوریه بصلاح میر مومن وغیره مع نه
 ده سوار متصل روضه شاه ابوالمعالی قدس سره العزیز آمده متواری شد -
 و دایه یحیی خان را که همیشه طعام می برد طلبیده بر این راز مطلع
 کردند - آن شعبده باز جادو طراز حیلہ ساز سبد از تربوزها پر کرده بزنندان
 شتافت یحیی خان را بجای تربوزها در سبد داشته و چادر بر آن انداخته خود

را بر مکان معهود رسانید۔ خان مذکور کہ منتظر وقت نشسته بود فی الفور او را بر اسب سوار کرده راه قصور در پیش گرفت۔ بعد چهار گھری خبر گریختن او بہ شہنواز خان رسید۔ دیوان کورا مل را فرستاد تا کہ یحییٰ خان را ہرجا کہ یابد بیارد۔ مشاراً الیہ پی سراغش بقصور رفت۔ پس معلوم شد کہ یحییٰ خان را از همان راه احمد یار خان افغان بہ شاہجہان آباد برد و دیوان مشاراً الیہ رکن الدین خان را و مراد خان و غلام محی الدین خان وغیرہ بیست و دو کسان افغانان قصوریہ را قید کردہ آوردہ۔ از آنجا کہ شہنواز خان را از طرف ایشان و میر مومن خان وغیرہ رفقای خان بہادر سبب اختیار کردن رفاقت یحییٰ خان بخاطر عناد بود، علاوہ اش باستخراج یحییٰ خان از قید موجب خفگی و عتاب دو بالا گشت چنانچہ میر مومن خان و میر امین خان و میر نعمت خان را مع افغانان قصورینہ در تہ خانہ محبوس گردانید۔ و بمقتضای حدائق سن و نشہ نوخیزی و بی ہنری بسودای دیگر پیچید کہ احمد شاہ ابدالی را از ولایت طلبیدہ بہندوستان برم و سلطنت محمد شاہ برہم زم۔ او بادشاہ و من وزیر المالک [برگ ۱۰۷ الف] شوم، بیت :

چو طالع بد کسی را پیش آید کند کاری کہ کردن را نشاید
فی الجملہ بر ہمین ارادہ نا استوار در سنہ ۱۱۶۰ ہجری مطابق ۱۷۴۷ عیسوی موافق ۱۸۰۱ بکرمی محمد نعیم خان معتمد خود را بطلب احمد شاہ فرستاد۔ چنانچہ بادشاہ موصوف بمجرد استماع پیام بکوچ یلغار در ضلع خیبر رسید و بوغرا خان درانی پوپل زئی را مع محمد نعیم خان بلاہور روانہ ساخت۔ بوغرا خان کہ مرد جاہل و فضول گوی بود بعد حصول ملاقات جواب سوال نامعقول نمود۔ بسنوخ کلام افغان غول سرشت مزاج شہنواز خان متغیر شد و بہم بر آمد، مگر ایلچی مذکور از گفتہ خود نادم شدہ در تلافی در آمدہ ارتخاص رفتن دیرہ خاست۔ طوعاً کرہاً حاصل کردہ بدیرہ رفت۔ اما از روی دانایی برہمی مزاج شہنواز خان معلوم کردہ

دیگر بودن آنجا صلاح ندید - بناء علیہ صبحی براسپ صبا رفتار سوار شده
بسمت احمد شاه شتافت - بعد طی مسافت چون بحضور احمد شاه فائض
شده گذارش بدسزاجی و ما وقع از شهنواز خان بیان نمود - پادشاه بعد
اصغای آن کما حقہ آن را بمیزان خاطر بشنجیدہ صابر شاه پیر زاده را کہ
از بس معتقد آن بود بن مقام قلعه روتاس برای دریافت احوال مزاج و
اشتہالت و فہمایش بعضی مراتب سمت شهنواز خان روانہ فرمود - چون
شهنواز خان از مسئول بوغراخان جہول ملول خاطر بود دریافت فوج پادشاه
کہ ہمگی ہفت ہشت ہزار سوار و پیادہ ہمراہ میداشت از عہد و پیمان خویش
منحرف شدہ بود - وقتیکہ صابر شاه وارد لاهور شد استحصال ملاقات
نمود - شهنواز خان بطریق ظرافت پرسید کہ برادر احمد خان بخریت
است ؟ پیر زاده جواب داد کہ او پادشاه ولایت و خراسان است و نیز
داعیہ تسخیر ہندوستان پیش نہاد خاطر خطیر دارد - تو کہ صوبہ دار
یک مکان و ملازم و تابعدار دیگر باشی باز همچو [برگ ۱۰۷ ب] حرف از
زبان میگویی ؟ شهنواز خان بمجرد اصغای این سخن در غضب آمدہ
مرزا یادگار میر غضب را طلب داشتہ حکم داد کہ در دهن این فضول
پیر زاده سکہ بریز - وی همچو بعمل آورد - بمجرد وقوع این معنی نقد حیات
بصراف اجل سپرد - چنانچہ در پس مسجد بادشاہی عالم گیری در گنج خاک
مدفون است - من بعد آن شہہ نواز خان گرد شہر مورچہ ہا استوار کنانیدہ
آمادہ جنگ و پیکار گردید - بعد دوسہ روز چون دیرہ احمد شاه متصل
شاه درہ بموضع کہو کہر فرود آمد بدریافت احوال پراختلال پیر زادہ
مرحوم سخت بر آشفت و جان نثاری خود درینباب لازم و واجب انگاشتہ بقدر
پنج شش گہری روزماندہ بود متوجہ عبور دریای راوی گردید - ازین طرف
شهنواز خان مرزا عصمت بیگ خان بخشی فوج خود را بمقابلہ
احمد شاه ہامور نمود - اگرچہ فوج احمد شاه بمشابہ یک رسالہ دار
شهنواز خان نبود مگر بمشیت ازلی و ثمرہ ظلم کہ بر پیر زادہ کردہ بود و

نیک حرامی بمصداق بیت :

چو نیز و فرستد به تقدیر پاک ز موری ہماری بر آرد هلاک
 گه به نیروی مور ضعیف فیل کوه پیکر را از پا در آرد - علی هذا القیاس چون
 احمد شاہ از طرف باغ شمالاً مار در رسید هنگامہ کارزار بشمشیر آیدار
 انجام بر گرفت - بخشی مذکور تاب مقاومت در خود ندیده پای ہمت و فرار
 برکاب ہزیمت نہاد ، و ہمین طور دیگر مردمان مورچہ ہا گذاشتہ منہزم
 شدند و اکثری بدریا افتادہ غرق شدند - بعد حصول فتح و فیروزی برای
 پرورش عساکر و فوج ظفر موج حکم بغارت شہر لاهور داد - لشکریان
 مغل پورہ را کہ باندازہ یک کروہ بیرون شہر لاهور است لاهور
 تصور کردہ دست غارت و قتل در آن بر گشادند - و نواب شہنواز خان
 کہ دم بہ نخوت و استقلال میزد بیک لطمہ تقدیر از پا درآمد - و پیاداش
 [برگ ۱۰۸ الف] اعمال ہمگی احوال و ائصال و توپخانہ و خزائن بدست
 احمد شاہ سپردہ خود مع یکصد سوار از لاهور بر آمدہ براہ قصور مغرور
 ہندوستان گردید - سن بعد میر مومن خان و سید جمال الدین خان
 و میر امین خان و میر نعمت خان و افغانان قصوریہ وغیرہ از قید نجات
 یافتہ بہرہ یاب بملازمت بادشاہ شدہ قتل و غارت معاف کنانیدند - بعدہ
 احمد شاہ ضبطی احوال و ائصال شہنواز خان نمودہ دیوان لکھپت رای
 را و جمعہ خان افغان قصوریہ را بصوبہ داری لاهور مامور ساختہ و چند
 اضراب توپ از اینجا ہمراہ گرفتہ روانہ ہندوستان شد -

فصل [۴۴] ۱ در بیان هنگامہ احمد شاہ درانی با احمد شاہ

خلف محمد شاہ و فوت شدن وزیر قمرالدین خان بضرب گولہ

توپ بالاخر شکست یافتن احمد شاہ درانی و ماموری معین الملک

بصوبہ داری

چون از آنطرف وزیر قمرالدین خان مع شاہزادہ بلند اقبال قوہ
 باصرہ عظمت و اجلال احمد شاہ خلف حضرت محمد شاہ و نواب

۱- در نسخہ خطی اشتباہاً چہارم مندرج شدہ -

منصور علی خان صفدر جنگ وزیر ثانی مع اسناد صوبہ جات لاہور و ملتان و کشمیر و تہتہ و سنندھ نیز ہمراہ آمدہ بود، ہردو احمد شاہ باہم دوچار شدند و از طرفین قایمی مورچہ ہا بعمل آمد۔ روزی نواب قمرالدین خان از سراچہ بیرون آمدہ در جلوی چوک استادہ بود و امیران پیرامون حلقہ میداشتند۔ مقارن اینحال شہ نواز خان نیز وارد شد و داروغہ اہتمام دست او از فرد شال بستہ در سلامگاہ استادہ نمود۔ ہرگاہ کہ نواب وزیر متوجہ آن طرف گردید چوہداران و نقیبان معروض داشتند کہ نواب نامدار سلامت اللہ خان حیات اللہ خان نذر دولت شہ نواز خان دوتا شدہ آداب بجا آورد کہ سر بسجود شد۔ بعد ازان برای قدسبوسی شتافت۔ نواب قمرالدین خان دست او از دست خود گرفتہ بر پیشانی بوسہ داد و فخرالدینخان پسر صغیر را ارشاد کرد کہ مہانداری برادر حیات اللہ خان ذمہ شہاست۔ چنانچہ حسب الحکم بعمل آمد۔ اما چون حرکتی ناشائستہ و امر ناملایم از بوضوح [برگ ۱۰۸ ب] رسیدہ بود بجهت سرخروی خود روز دوم او را بشاہجہان آباد فرستاد۔ چون جنگ توپ و تفنگ ہر روز از طرفین جاری بود یک ماہ بہمین عنوان در گذشت۔ تا آنکہ روزی نواب قمرالدین خان در خیمہ خود نشستہ بعد خواندن نماز صبح مطالعہ صحیفہ می نمود و حافظ سعادت استاد حاضر بود۔ خواجہ محرم خان پردہ خیمہ برداشتہ گذارش کرد فلان منبتی بضرب گولہ توپ تصدق شد۔ نواب موصوف صحیفہ از دست بر تکیہ نہادہ فرمود کہ سلامتی من از درگاہ رب العزت درخواست نمایند منبتی بسیار خواهند شد۔ درین ضمن گولہ دیگر از توپ بچوب خیمہ خورد و در پشت وزیر جا گرفت۔ و فی الفور ہان گولہ پیک اجل برای بردن جان وزیر آمدہ بود ودیعت حیات تفویض نمود۔ نواب معین الملک خلف دومی وزیر با صغای این واقعہ مع فراست خان خواجہ سرای اندرون خیمہ در آمد۔ بادل ملتہب اول تجویز تکفین پدر بزرگوار نمودہ لاش را در صندوق داشتہ بزمین امانت سپرد۔ بعد ازان بر فیل جنگی نواب مرحوم سوار شدہ و حافظ محمد سعادت را در خواصی نشانندہ متوجہ میدان کارزار گردید۔ از آنجا کہ بعد وفات نواب

قمرالدین خان اکثر مردمان لشکر منتشر شده بودند همگی دوازده سواران در جلوی فیل نواب معین الملک حاضر بودند۔ ازین معنی نواب صفدر جنگ وزیر ثانی بحضور شاهزاده عالمیان معرفت سید صلابت خان که در خواصی شاهزاده نشسته بود از راه مخالفت خبر رسانیده که کار متعلقه نواب معین الملک بسیار اتر بنظر می آید، اگر فیل نشان پشت پناه این غلام باشد بنده جان نثاری بعمل خواهد آورم۔ شاهزاده بسید صلابت خان پشت پازده فرمود که حیات و ممات من باین شخص صادق الاعتقاد است۔ پس حکم شد که توپخانه خاص [برگ ۱۰۹ الف] پیش فیل نواب معین الملک شود۔ مشاراً الیه باستقلال از آنجا روانه شد و بمقابلہ حریف قدم دلیرانه فشرده۔ از آن طرف درانیان نیز فرس زمین شدند و نائره محاربه سربفلک کشید و بسیاری از اجل رسیدگان طرفین علف تیغ بی دریغ و جان نثار بگوله توپ شدند۔ آخر احمد شاه درانی تاب مقاومت در خود ندیده هزیمت را غنیمت شمرده رو بفرار تهاد و کوچ بکوچ متواتره از گذر ککران عبور دریای راوی نموده بقندهار رفت۔ نواب معین الملک فتح یاب شده بحضور شاهزاده بهره یاب گردیده مورد آفرین ها و نوازش ها گشت۔ من بعد آن نواب موجودات فوج را ملاحظه کرده تنخواه دو ماهه پیشگی تقسیم نمود۔ درین اثنا از روی وقایع خبر رسید که مزاج بندگان حضرت بادشاه خیلی علیل است۔ شاهزاده احمد شاه بصلاح نواب صفدر جنگ عازم شاهجهان آباد شد و نواب صندوق لاش پدر را مع فتح الدین خان و فخرالدین خان برادران روانه به شاهجهان آباد نموده خود موافق ارشاد شاهزاده موصوف کوچ بکوچ بتعاقب احمد شاه درانی و انتظام مهام صوبه لاهور و کشمیر و ملتان و تہتہ در لاهور رسید۔ و فوج بتعاقب احمد شاه مامور کرده خود بانتظام مهام صوبه داری لاهور پرداخت۔ بعد مرور یک ماه خبر رسید کہ حضرت محمد شاه ودیعت حیات بمودع حقیقی نموده آشیان گزین به بہشت برین شدند و شاهزاده احمد شاه زیب افزای دیہیم و سریر گشتند۔ و نواب غازی الدین خان خلف الصدق نظام الملک بوزارت سرفرازی یافته و نواب معین الملک کہ مرد شجاع و دلیر بود باش او در حضور بادشاه انست نہ دانسته خلعت

و فرمان صوبه داری لاهور و کشمیر و انتظام حدود ولایت مذکور
 بنام نواب معین الملک صادر فرمود. نواب موصوف بعد وصول فرمان های
 مذکور طوعاً و کرهاً بنظم و تحقیق سهام صوبه داری توجه فرمود و خلائق
 را بعدالت و بعنایت بی ثغایت اقصی مسرور و مشکور گردانید. گویند
 بوقت ورود لاهور سوای نقدی دو کروڑ روپیه فقط جواهرات همراه داشت.
 ازین وجه بگرد آوری مال بطور جرمانه و جبر چندان توجه نمیداشت و همگی
 سعی در حق رسائی غربا مصروف می فرمود. و مهاراجه کورا مل را که
 دیوان شهنواز خان بود بدیوانی ستود. مقارن این حال خبر رسید که
 شهنواز خان بوساطت نواب غازی الدین خان رقم صوبه داری
 ملتان از جناب بادشاه حاصل نموده و فوجی آراسته روانه ملتان گردیده.
 چون هنوز نائب شهنواز خان جد نواب محمد مظفر خان در ملتان
 قائم بود بمجرد ورود مبتب رای [کذا] در قلعه دخل داد و شهنواز خان
 بانتظام سهام پرداخت. نواب معین الملک که سابق از دست رفتن عهده
 وزارت در لاپیچ و تاب بود از اصغای این خبر بنهایت ملول و رنجیده خاطر
 گردید، اما از روی داعیه دلاوری که داشت مهاراجه کورا مل
 را برای انهدام بنیان شهنواز خان و تسخیر ملتان مامور فرمود.
 شهنواز خان نیز در مقابله راجه کورا مل که دراصل نواخته
 شهنواز خان بود قاصر نیامده زاهد خان سدوزئی نائب خود را مع
 تمام گروه افغانه و دیگر افواج خود را تربیت داده و آراسته بمقابله در آمد
 و چندی فیما بین بازار کارزار گرم ماند. آخر کار نواب [برگ ۱۱۰ الف]
 شهنواز خان را غلوه تفنگ در پیشانی جا گرفت و جان بحق تسلیم
 نمود و مهاراجه کورا مل بعد حصول چنین فتح غیر مترقبه وارد ملتان
 شد و لاش نواب شهنواز خان را تلاش کنانیده بعد تکفین و تجهیز
 بطور امیرانه در احاطه مقبره حضرت شمس تبریز بمرقد سپرد. زاهد خان
 بسیت پور گریخت و شا کر خان پسرش باتفاقی که روداد سابق در
 لاهور رسیده بود و با مهاراجه کورا مل ارتباط دوستی مربوط داشت. بسبب
 کثرت بود و پاش افغانان و اکثر معامله متعلقه اوشان نائی از قوم

افغانان ضروری بائست [کذا] - لهذا شا کر خان را از لاهور طلب داشته به نیابت بر ستود - درین وقت در نواح پنجاب باعث فتنه و فساد و قطاع الطریق این کسان بودند -

فصل [دهم] در تشریح شورش گروه سنگهان که درین وقت در پنجاب مصدر فساد بودند

هری سنگه بهنگی ساکن موضع پنجور که گدوئی یعنی خدمتگار بیبا سنگه از طبقه سابق بود بعد فوت مشاراً الیه قایم مقام گردید - و از روی شجاعت ذاتی سردار نام آورشده - و همچنین چندا سنگه و گندا سنگه پسران چودهری سلا از بطن مسات راجی ساکن پنجور که بعد نتمها سنگه و گلاب سنگه سردار نام آور شدند و چرت سنگه و دیوان سنگه که برادران علاق جهمندا سنگه بودند و قس علی هذا گوجر سنگه و گرجا سنگه و نباهو سنگه ابنای ناتما از بطن مسات لالان ساکن موضع بهوی اصل دوازده گروه شرقی جنوبی لاهور و مسمی لهنا سنگه قوم کهالیون ساکن موضع مستایا و جلر واله واقع دوآبه بست جالندهر متصل کرتار پور، بهولا سنگه رورانواله و سانول سنگه رنداوا مشهور پورین ساکن موضع بکها و گور بخش سنگه ساکن موضع دودی بر کناره دریای راوی متصل دیره بابا نانک و مسمی دهناسنگه [برگ ۱۱۰ ب] ساکن موضع کللال واله در دوآبه رچنا تارا سنگه چین یوریه باگهه سنگه کلان ساکن موضع سید محمود متصل امرت سر و حقیقت سنگه و مسهتاب سنگه پسران چودهری بگهیللا قوم جلاگا ساکن موضع جلاگام گهناسنگه و چندا سنگه پسران خوشحالی قوم سینهندو ساکن موضع کنها و تارا سنگه و جهوتر سنگه هر دو برادران پسران بطنی مسات هر سو ساکن موضع گهننا و سوپها سنگه و بهیم سنگه برادر زاده ثالث چیسنکه گهپیه و امر سنگه نکمهه ساکن موضع بکها و صوبا سنگه بهیکا متصل اجناله و نواب کپور سنگه ولد نتمو ساکن موضع فیض الله پور و نواب بهگیل سنگه ساکن موضع جهپال متصل امرتسر و سردار هری سنگه دلی والیه و جسا سنگه رام گرهییه پسر بهگوانا درود گر ساکن اچوکن نه گروه شرقی لاهور و جسا سنگه اهلو والیه و

نوہد سنگہ سکر چکیا ابوالجد مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر و گلاب سنگہ
خسر نوہد سنگہ و مہتاب سنگہ پسر ماہی بچتر۔ این ہمہ سرداران
نام آور و دیگر خرد اسامیہا مثلاً مل سنگہ اواترا والا و کپور سنگہ
سوریانوالہ و امر سنگہ کنگرہ و صاحب سنگہ و جیون سنگہ سکنہ قلعه
جیون سنگہ و نتہا سنگہ شہیدیدہ و موہر سنگہ و بہان سنگہ رانیانوالہ و
باگہ سنگہ لنگہ فرنگنیہ و جہندا سنگہ سلطان وند و مرزا سنگہ کالہون و
شام سنگہ مان و مالا سنگہ بلاقی چکیہ داروویل سنگہ و امیر سنگہ
شیخو پوریہ و ہیرا سنگہ و گنگا سنگہ و لعل سنگہ و اتر سنگہ و
مہتاب سنگہ و روپ سنگہ و انوپ سنگہ سکھان بکی و در سر زمین سرہند
چودھری ہمیر سنگہ و والا سنگہ و دلجیت سنگہ و تارا سنگہ غیبہ و
دھرم سنگہ کہتری امرت سریہ و دیگر خرد اسامی کہ در تعداد اسامی ہای
ایشان کلام طول می شود لہذا اسامی ہای ایشان درینجا بتحریر نیامدہ۔
القصبہ نواب معین الملک در ہدم بنیان این گروہ سعی بلیغ بکار می برد۔
چنانچہ صدہا سکہ بہ قتل در آورده از سر ہای اوشان [برگ ۱۱۱ الف]
چاہ ہا پر کنائیدہ و مقولہ سنگھان است در ہندی :

میر منوں اساڈی داٹری اسان میر منو دے سوئے

جون جون میر منو وڈھا دا اسین گھنیرے ہوئے

بدین دستور نواب معین الملک در خورد بسنگہا در پیش آورد۔ چون
احمد شاہ درانی را ہزیمت از احمد شاہ بن محمد شاہ بغایت اقصی ناخن زن
خاطر بود و از بس غیرت و شجاعت و داعیہ خویش نمی آسود بناء علیہ
تسخیر پنجاب و ہندوستان ہر آن و ہر لحظہ پیشہاد خاطر میداشت۔

فصل [یازدہم] در بیان یورش آوردن احمد شاہ درانی بر

معین الملک در سنہ ۱۱۶۲ ہجری و برگشتن احمد شاہ بصلح

و سوزانیدن سکھان شہر بیرونی لاہور را

اول مرتبہ فراہمی افواج بحر مواج کردہ یورش بر پنجاب آورد
و نواب معین الملک از این معنی مطلع شدہ سامان فراہمی افواج پیش از
ورود مدعی قرار واقعی نمودہ با احمد شاہ نیز از دست برد سابقہ و سامان حال

اطلاع ساخت و نهضت بسمت راه آمدن مدعی نموده راه بر احمد شاه بسدود ساخت. احمد شاه درانی بشجاعتی که داشت منتظر بهمرسی کشتی ها نشده پایاب از دریای چناب عبور کرده در کوپره مقابل نواب مسطور مضرب خیام نمود. بعد رد و بدل بسیار و جواب و سوال بی شمار که مشعر طلب زر چار محال بود انجام کار بکارزار رسید. طرفین درینباب قصور بعمل نیاوردند چنانچه تا عرصه یک ماه هنگامه کارزار گرم ماند. چون طرفین از محاربات سیر شدند و استیصال یک دیگر از خود ممکن ندیدند ناچار ابواب صلح بر رخ یکدیگر کشودند. چنانچه نواب معین الملک زر چار محال بوعده سال آینده دادنی کرده و اجناس لائق تحفه بادشاهانه در آنوقت پیشکش بادشاه ساخت و احمد شاه نیز خلعت های فاخره برای سرفرازی نواب فرستاده مرخص شد. [برگ ۱۱۱ ب] همدین اثنا سنگهان بجمع غفیر یورش بر لاهور آورده شهر بیرونی را تاراج نموده پاک بسوختند. نواب معین الملک بوقت مراجعت اگرچه بغور این معنی قرار واقعی پرداخت. و هزارها سنگهان را علف تیغ بی دریغ نمود، اما تیر از کمان جسته و وقت از دست رفته باز نمی آید. شهر ویران شد و در عرصه سال زر چار محال با احمد شاه نرسید.

فصل [دوازدهم] در بیان یورش آوردن احمد شاه درانی در

سنه ۱۱۶۵ بر لاهور و وقوع محاربه بامعین الملک

بمرتبه سوم یورش بر پنجاب آورد و نواب ممدوح درین وقت بعارضه بدنی مبتلا بود. به پیش رفتن مدعی طاقت ندید و استحکام محاربه در جوار لاهور نمود. بناء علیه احمد شاه بی مزاحمت بحوالی لاهور رسید و آن روی شرقی باغ شالامار محل نزول اردو فرسوده کشیدگی برای مبالغ چار محال در پیش ساخت. نواب معین الملک ابا آورد. کار منجر به فساد گردید. درینصورت هنگامه کارزار گرم گردید و آمد و شد ایلچی و گوله توپ و زنبورک و تفنگ جاری شد. حتی که همچنین تا عرصه چار ماه فیما بین محاربه گرم ماند و احمد شاه با وصف مسافری از روی داعیه که داشت

قاصر و بی حوصله نگشته و جوار لاهور تا دور دور که دستگاه فوج احمد شاه بود بتاخت و تاراجی ویران و خراب کردند - چون درین مهم راجه کوزامل مرجع کار و صاحب اختیار بود گویند که آخر کار کسی نمک حرام باغوی آدینه پیگ از اشکریان خود بر مهاراجه مذکور تفنگ رها کرد - قضا کار غلوه تفنگ بر پیشانیش نشست - جان بحق تسلیم نمود - بدینصورت بر لشکر نواب هزیمت و شکست عاید گردید و بعداً احدی حوصله برای مرجع کاری محاربه نکرد - نواب از معاینه این حال و عدم استمداد پادشاه خویش از شاهجهان آباد بغایت بی دلی در پیش کرد - [برگ ۱۱۲ الف] و گویند که باعث عدم رسیدن مدد لشکر از پادشاه این است که مابین غازی الدین خان وزیر تازه و نواب معین الملک بسبب امر وزارت نقاری بود وزیر غازی الدین خان برای ملاحظه جوانمردی و مدبری و نمک حلالی نواب معین الملک مشورت چنان داد که بدرجه اول جوانمردی نواب ملاحظه کرده لشکر برای مددگاری باید فرستاد - این نباشد که جانفشانی لشکر این طرف به عمل آرد و نام فتح بنام نواب معین الملک اشتهار پذیرد - و درین دارومدار پادشاه را که مغلوب دست وزیر بود مسترضی ساخت - درینصورت نواب ناچار شده از در صلح با احمد شاه در آمد و صلاح وقت چنان دید که خود مع معدوده معتبران بی ایما و اجازت بر درگاه احمد شاه درانی مدعی حاضر شدند - حاجیان در دولت سرای پادشاهی ازین معنی اطلاع بحضور پادشاه رسانیدند - احمد شاه وزیر شه ولی خان را برای استقبال نواب موصوف فرستاد - وزیر موصوف برای آداب شاهی هر دو دوست نواب بفرد شال^۱ بسته روبروی سریر خلافت مصیر برده به آداب شاهی شرائط تسلیات بجا آورد - بعد احمد شاه فرمود که اگر مابدولت اینطور بدست شما می آمدیم شما بامن چه سلوک درپیش می آوردید؟ نواب عرض کرد که در پنجره آهنی انداخته بحضور پادشاه خود می رسانیدم - پادشاه باستماع این معنی فرمود که حیف باد بر آن پادشاه که برای این چنین مرد نمک حلال استمداد نه نمود - باز پادشاه فرمود حالا

۱- این کلمه در متن نسخه خطی هر بار "فرد شال" نوشته شده است -

که شہر بدست من گرفتار آمده آید۔ بشا چه پاداش گستاخی و اہنگامہ آرای و قتل صدہا مردان بدہم؟ نواب در جواب عرض کرد کہ اگر تاجری [برگ ۱۱۲] زر بگیر و اگر ظالمی قتل کن و اگر پادشاہی بہ بخش۔ پادشاہ باستماع این معنی جسارت معاف فرمودہ بلقب فرزندى نواختہ قبولیت مشعر ادای معاملہ چار محال سال بسال کہ از قدیم در وجہ نداد خرج تہانہ کوریند [کذا] مقرر فرمود نویسانیدہ و مبلغ پنجہ لکہہ روپیہ نقد و دیگر قسم جواہرات و اشیای نفیسہ کہ از عجائبات روزگار بودند مع چند زنجیر فیل و اسپان تازی نژاد و سلاح ہای عمدہ گرفتہ خلعت فاخرہ عطا فرمودہ باز بدستور بر صوبہ داری لہور از طرف خود مقرر کردہ و عہد نامہ مشعر عدم اختلاف و عہد نویسانیدہ و از طرف خود نوشتہ دادہ مراجعت بولایت نمود۔ من بعد این نواب موصوف طوعاً و کرہاً بانتظام مہام صوبہ جات پرداخت۔ چون درین عرصہ فیما بین احمد شاہ و وزیر غازی الدین خان اختلاف طبایع بنہایت واقع شدہ بود طرفین در صدد انہدام بنیان یک دیگر شدند۔ آخر حیلہ و فریب غازی الدینخان غالب آمد احمد شاہ را محبوس کرد و از بینای عاطل ساخت و عالم گیر ثانی خلف جہاندار شاہ بن بہادر شاہ را از قید برآوردہ در سنہ ۱۱۶۷ ہجری ۱۷۵۴ء سمت ۱۸۱۸ بکرماجیتی بر تخت نشانید۔

فصل [سیزدہم] در بیان نمک حرامی وزیر غازی الدین خان

باحمد شاہ و وفات نواب معین الملک

چون وزیر پادشاہ عالم گیر ثانی را در سنہ ۱۱۶۷ بر تخت نشانید و خود مختار کار گردید درینصورت پادشاہ از خوف جان در ہمہ امور استرضای وزیر مقدم میداشت لہذا نفاق در امرا و ارکان سلطنت بدرجہ اتم واقع شد۔ قضا کار مقارن این حال نواب معین الملک برای استیصال بنیان سنگہان و بنای قلعہ در موضع اوان کوچ کرد و موافق تدبیر در آنجا قلعہ احداث کرد۔ روزی کہ از روزہای واپسین زندگانی اجل رسیدہ بود

[برگ ۱۱۳ الف] برای سیر صیدگاه اجلی بر یکران بد تند خو و سرکش که پیک جان او بود سوار شد - اسپ مذکور سیخ پا گردید یعنی بر دو پا ایستاده شد - نواب موصوف ضبط آن کردن نتوانست ناگزیر نواب فرو افتاد - اگرچه خدمت تلافی آن صدمه بعمل آوردند سودی نداشت رخت رحلت بر بسته از دارفانی بجهان جاودانی شتافت - بعد وقوع این واقعه در ۱۱۶۹ هجری مطابق ۱۷۵۶ء -

فصل [چهاردهم] در بیان شورش سنگهان

در سنه ۱۱۶۹ وفات روشن الدوله بکهاربخان که بعمل آمد سنگهان گردش فلکی را بکام خود دیده تاخت او تاراج ملک به نهایت جسارت آغاز کردند و بیگم صاحبه نواب مرحوم مسات سلطان بیگم صبیئه محمد امین خان فرزند نواب مرحوم که در آن وقت عمر دوسه ساله داشت بکاروبار انتظام صوبه جات پرداخت - و سید جمیل الدین خان و میر مومن خان و میر نعمت خان و نواب بکهاربخان و دیوان لکھپت رای و آدینه بیگ خان که ارکان درگاه نواب مرحوم بودند از خود روی های بیگم موصوف به نهایت تنگ آمدند - زیرا که رای بیگم و رای مشاراً الیهها باهم موافقت نمی نمود - بیگم موصوف درینباب دست سبقت بکار برده بحضور احمد شاه درانی مکتوبی مشعر حقیری خود و گستاخی نواب بکهاربخان و غیره فرستاده - از حضور احمد شاه سردار زمانبخان برادر سردار جهان خان بتائید بیگم مسطوره در رسید و بخدمت بیگم صاحبه حاضر شده - موافق فکر بلند بیگم صاحبه مشاراً الیه روشن الدوله بکهاربخان را گرفتار کرده بضرع شلاق به دارالبقا فرستاد و در خندق انداخت - وفات بکهاربخان بضرع شلاق در سنه ۱۱۷۰ واقع شد - دیگر امرا و ارکان و اهلکاران بمد نظر وقت متابعت سردار زمانبخان و بیگم صاحبه اختیار کرده بکتهان بحضور بادشاه عالم گیر و وزیر غازی الدین خان [برگ ۱۱۳ ب] عریضه های مشعر جرأت و جسارت بیگم مسطور و سنگهان

نوشته ارسال داشتند۔ بادشاہ موصوف بہ نفس نفیس خود مع وزیر
غازی الدینخان و فوج بیکران بجانب پنجاب تحرک فرمود۔ چون خبر
ورود رایات عالیات بادشاہ در مقام ماچھی وارہ بہ بیگم صاحبہ مسطورہ
بہ ارکانان و سنگھان رسید بیگم صاحبہ و سردار را از خوف جان تہلکہ
عظیم روی داد۔ سردار زمانخان چارہ جز این نہ داشت کہ راہ ولایت پیش گیرد۔
ناچار گرفت۔ و سنگھان از بیم سطوت بادشاہ چون موش در ثلہ خانہا
گنجیدند و بیگم صاحبہ منفرد مانده علاج طلب از ارکانان مسطور گردید۔
آدینہ بیگ خان کہ مرد باہوش و تیز طبع و تہور شعار بود معروض
داشت کہ اگر درین وقت نسبت صبیہ خویش بوزیر غازی الدین خان مربوط
نمایند ہر آئینہ باعث امن و امان متصور است۔ در صورت دیگر معلوم نیست کہ
وزیر موصوف از سبب کینہ ہای ماضی چگونه پیش آید۔ بیگم صاحبہ
از خوف جان صلاح آدینہ بیگ خان پسند داشته مشاراً الیہ را بنا بر انتظام
این معنی و اصلاح دیگر امور مالی و ملکی بخدمت وزیر مسطور روانہ
ساخت۔ بعد قطع مسافت چون مشاراً الیہ در حضور وزیر غازی الدین خان
حاضر شد بعد گزارش دیگر معروضات عرض کرد کہ در یکتای وحیدالعضر
اعنی صبیہ معین الملک مرحوم را احمد شاہ برای فرزند ہمین خود
تیمور شاہ درخواست نموده مرضی بیگم صاحبہ بران اقتضا نماید۔
خلاصہ ارادہ اش اینکہ ذات اقدس و شخص مقدس حضور در لاهور رونق
بخش شدہ بانعقاد در آورده بارتباط و انتظام آن منشرح و منفرح شوند۔
[برگ ۱۱۴ الف] وزیر موصوف فرمود کہ از وقوع این معنی عار و ننگ
نیست مگر علائقات سلطنت و انتظام مہات ملکداری متعلق این نیازمند
درگاہ الہی اند چندان فرصت دست نمی دہد کہ تا لاهور رفتہ بسر انجام
این امر شریف پرداختہ شود۔ سید جمیل الدین خان کہ مرد شریف و
عمدہ بارگاہ است ہمراہ بردہ آل درۃ التاج بختیاری را در ہودج عصمت نشانیدہ
مع سید موصوف روانہ شاہجہان آباد نمایند۔ چون آدینہ بیگ خان مزاج
وزیر موصوف از رفتن لاهور منحرف دید ثانیاً ہمین عرض کرد کہ تا تشریف
آوری حجلہ آن عصمت قباب خود بدولت درینجا تشریف شریف آرزائی

دارند - وزیر موصوف قبول گردانید - آدینه بیگ خان بعد انتظام تمامی امورات و نوید پذیرای انعقاد مذکور شرف ترخیص بخلاع فاخره یافته بعد طی مراحل وارد لاهور گردید، بخدمت بیگم صاحبه حاضر شده از مآوقع مطلع ساخت - بیگم صاحبه نیز باستماع این معنی ظاهراً فرحت اندوز شده به تهیه اسباب جهاز پرداخت - چون باستعجال تمام اسباب مذکور تیار و مهیا گردید آن گوهر یکتای عصمت را در حجله عفت نشانیده مع سید جمیل الدین خان و میر مومن خان و آدینه بیگ خان بخدمت نواب وزیر غازی الدین خان روانه نموده فارغ البال گشت - چون حجله موصوف مع معتبران معزالیه در مقامگاه وزیر موصوف پیوست انعقاد از روی شرائط شریعت غرا و ملت بیضا بجا آورده شادی طوی و انتظام کد خدایی نمود - من بعد وزیر موصوف سید جمیل الدین خان را به نیابت بیگم صاحبه روانه بلاهور نمود و خود بدولت برکاب بادشاه کوچ بشاه جهان آباد فرمود - مقارن این حال میر مومن داعی اجل را لبیک گفته رخت حیات از جهان فانی بر بسته رحلت بجهان جاودانی نمود - سید جمیل الدین خان تابوت میر مومن خان را همراه آورده در جوار خانقاه مرقد حضرت مخدوم گنج بخش هجویری مدفون کنانیده من بعد بانتظام مهام صوبه داری پرداخت - بیگم مسطور را رسیدن سید موصوف زیاده تر گرانباری نمود به عذر و بهانه سیر جمون به پشاور رفت و معرفت سردار جهان خان باحمد شاه پیغام مآوقع از روی تحیر و نمک حرامی میر مومن خان و آدینه بیگ خان و احوال مختاری سید جمیل الدین خان و اینکه در شاهجهان آباد مال کروورها از نقد و جنس در حویلی خسرمن معلوم من مدفون است و تیر بندی های سقف همه سپر از طلا و نقره اند و مابین غازی الدین خان و بادشاه عالم گیر ثانی و دیگر امرا و ارکان بالکل نفاق واقع است، اگر این وقت حضور تشریف فرما به پنجاب و هند شوند پس بیخروج سلطنت هند و دولت کروورها بی مزاحمت بتصرف حضور خواهد آمد -

فصل [پانزدہم] در ذکر تشریف آوری احمد شاہ مرتبہ چہارم

در لاہور بہ تحریر ص سلطان بیگم در ۱۱۷۰

چون پادشاہ احمد شاہ فریفتہ فسو نہای بیگم مسطورہ گردید عزیمت
 اہتزاز پرچم رایات عالیات بجانب پنجاب و ہندوستان فرمود و بعد طی
 مراحل و قطع منازل متواترہ قریب لاہور رسید۔ سید جمیل الدین خان
 و خواجہ میر مومن خان و آدینہ بیگ خان و دیگر اہل کاران مغول
 از آنجا گریختہ روانہ ہندوستان و کوہ شدند و احمد شاہ [برگ ۱۱۵ الف]
 وارد لاہور گردیدہ چند روز در آنجا قیام فرمودہ انتظام سہام صوبہ لاہور
 نمودہ عازم شاہجہان آباد مع سلطان مراد بیگم گردید۔ از آن طرف
 بادشاہ عالم گیر و وزیر غازی الدین خان از فتنہ انگیزی بیگم مسطور
 زبانی سید جمیل الدین خان و خواجہ میر مومن خان آگاہ شدہ آراستگی لشکر
 بسرعت سریعہ نمودہ بنا بر مقابلہ احمد شاہ کوچ از شاہجہان آباد نمودہ
 هنوز در پانی پت بفاصلہ چہل کروہ رسیدہ بودند کہ احمد شاہ درانی چون
 باز بر صید اجل گرفتہ در رسید۔ مقابلہ طرفین در آنجا گردید۔ چون در امراء
 و ارکانان سلطنت بی اتفاقی واقع شدہ بود بمتابعت سخن وزیر غازی الدین خان
 احدی تن دہی بکارزار و مقابلہ مدعی نمیکرد و آخر کار احمد شاہ از
 ما فی الضمیر امراء و ارکانان ہند اطلاع یافتہ حملہ آورد۔ سپاہ بادشاہ ہند
 ہزیمت را غنیمت شمردہ راہ فرار در پیش گرفتند و بادشاہ عالم گیر بمثل
 محمد شاہ کہ نزد نادر شاہ رسیدہ بدربار احمد شاہ حاضر آمد۔ و بدان
 موجب احمد شاہ نیز از مروت و فتوت بہادشہ و وزیر موصوف پیش آمد و روز
 سوم از آنجا کوچ کردہ عازم شاہجہان آباد گردید۔ احمد شاہ اول بمثل
 نادر شاہ در باغ شالا مار نزول اجلال فرمود و بادشاہ عالم گیر ثانی برای
 تیاری ضیافت و میزبانی بشاہجہان آباد رفتہ طریقہ ضیافت و پا اندازہا بمثل
 محمد شاہ در پیش گرفتند و بسر انجام رسانیدند۔ روز دوم احمد شاہ وارد
 قلعہ معمورہ سپینہ شاہجہان شد و عالم گیر ثانی را نیز از لطف در قلعہ

جا دادند۔ روز سوم احمد شاہ بارعام فرمود [برگ ۱۱۵ ب] و عالم گیر را برابر خود نشانید و با ہم اتفاق ورزیده ضابطان خزانہ را برای ضبطی مال و اسوال وزیر قمر الدین خان بصلاح صوابدید سلطان مراد بیگم مامور نمودند و سردار جہانخان را مع افواج قاہرہ جہت گرد آوری زر و غارت ملک بجانب مہرا و ہودل و پلول و فرید آباد و اکبر آباد وغیرہ روانہ کردند۔ و از عجائبات سوانح اینکه بعض دختر سلطان مراد بیگم قرۃ باصرۃ شہر یاری اعنی نصیبۃ عالم گیر برای شہزادہ تیمور بعقد گرفتنی فرمود و نصیبۃ حضرت محمد شاہ را کہ متبنی ملکہ زمانی بود در سلک ازدواج خود در آورده و بتاریخ معہود و آوان محمود مخدرۃ سرا پرده عالم گیر را در عقد مناکحت شہزادہ تیمور در آورده پہ تمہید اسباب سور و آرائش بزم سرور پرداختند۔ بتاریخ اسعد شہزادہ مذکور بنارگاہ عالم گیر رفت۔ خدمتگذاران شادی بعد احضار مجلس موافق سلسلہ عالیہ چغتائیہ اسباب جہاز از مروارید و زمرد و جواہرات و چند اسپان پیراق طلائی و مرصع و چند زنجیر فیل با ہودج و ساز طلائی بنظر شہزادہ گذاردند۔ مقارن فرین سعدین واقع شد۔ من بعد احمد شاہ الی باؤلی سرہند سرحد مقرر کردہ از حد تہتہ الی کوهستان عہد نامہ فیابین مشعر عدم انحراف از قرارداد و استمداد یک دیگر از دشمن اجنبی در ترقیم آمد۔ در وقوع این امور فرصت دو ماہ روداد۔ سردار جہانخان قتل و غارت مہرا وغیرہ کردہ و مال پیشار بدست آورده در حضور بادشاہ حاضر آمدہ مورد آفرینہا گردید۔ بعدہ احمد شاہ معہ منکوحۃ خویش کہ دختر صاحبہ محل کہ اہلیہ محمد شاہ بود و اہلیہ شہزادہ تیمور و سلطان مرزا بیگم اہلیہ نواب معین الملک از آنجا نہضت فرمودہ وارد سرہند شدند۔ و عاملی آنجا بہ سمندر خان درانی تفویض نمودہ وارد لاہور شد۔ و چند روز از رنج راہ بر آسودہ شہزادہ [برگ ۱۰۶ الف] تیمور را مع سردار جہانخان و مراد خان و سلطان مرزا بیگم و صاحبہ محل بصوبہ داری لاہور گذاشتہ خود بادشاہ کوچ بولایت نمود۔ چون فیابین بادشاہ عالم گیر و وزیر غازی الدین خان بنہایت بی اتفاق بسبب خود روی نفاق و بیمزگی بنہایت بوقوع آمدہ بود بناء علیہ بادشاہ موصوف برای تنبیہ

وزیر اتفاق بہ بہاؤ مرہتہ پیدا کرد۔ وزیر مسطور ازین معنی نبذی آگاہی یافتہ در صدد ہلاک پادشاہ گردید۔ چون حضرت ممدوح بفرقہ فقرا بسیار الفت و محبت داشتند بناء علیہ وزیر مذکور چار پنج مغل بچہ جوان سال زبردست آوردہ فقیر فریبی ساختہ در قلعہ کهنہ دہلی نشانیدہ بخدمت شاہ عرض کرد کہ فقیر مستجاب الدعوات در قلعہ مذکور فروکش شدہ اند۔ ہر چند اوشان را تکلیف آمدن شہر شدہ اما نمی آیند۔ اگر حضرت تشریف فرما شوند اختیار است۔ بادشاہ اجل رسیدہ از روی سادہ دلی بکنہ این معنی نرسیدہ بمجرد استماع این معنی تشریف فرما بخدمت فقرا گردید۔ چون در مکان فقرا رسیدند و با فقرا ملاقی شدند فقیر مذکور فرصت وقت یافتہ پادشاہ را بدرجہ شہادت رسانیدہ پائین انداختہ خود از راہ مکان دیگر فراری شدند۔ وزیر ظاہراً از وقوع این معنی بسیار افسوس کرد۔ ناگزیر لاش شاہ را از آنجا برداشتہ بعد تکفین و تجهیز در مقبرہ ہایون شاہ دفن گردانید۔ من بعد آن شاہزادہ جہاندار کہ از سلاطین در قیدخانہ بود بر آوردہ بمحی السنہ ملقب کردہ بر تخت نشانید۔ و نواب نجیب خان روہیلہ را از بندیل کہنند طلبانیدہ جمعدار فوج ساخت۔ چون شاہزادہ عالی گہر در حین حیات پدر بزرگوار اعنی حضرت عالم گیر ثانی شہید مرحوم از خوف وزیر غازی الدین خان از شاہ جہان آباد در لکھنؤ تشریف فرما شدہ [برگ ۱۱۶ ب] نزد نواب شجاع الدولہ مکان الہ باس در وجہ اخراجات گرفتہ در الہ باس مقر اجلال داشتند۔ در آن زمان نواب نجف خان پیشکار آنحضرت مقرر بودہ۔ بعد از سنوخ واقعہ ہائلہ حضرت عالم گیر نواب شجاع الدولہ شہزادہ عالی گوہر را ملقب بہ شاہ عالم نمودہ در قلعہ الہ باس بر تخت نشانید۔ درین عرصہ مرہتہ از شہادت عالم گیر مطلع شدہ مع لشکر کثیر در شاہ جہان آباد رسید۔ وزیر غازی الدین خان تاب مقاومت در خود ندیدہ رو بفرار نہاد۔ بادشاہ محی السنہ جہان شاہ گرفتار آمد۔ مرہتہ او را نایبنایش نمودہ۔ بادشاہ موصوف فرمود کہ ما بداعیہ خود بر سریر سلطنت جلوس ساختہ و بقتل عالم گیر نپرداختہ ایم۔ شخصی مرا از قیدخانہ

بر آورده بر تخت نشانیده شما که از آنروز در رسیدید باز داخل همون قید خانه نمائید - گناه ما درین باب چیست؟ ملکه زمانی بمرهته پیغام کرد که مالک تخت موافق آئین پسر کلانی می باشد و آن بالفعل در اله پاس است - مرزا جوان بخت را ولی عهد مقرر نمایند - مرهته همچنان بعمل آورد و بذات خود مرتبه فایض ملک گردید و مبلغ شصت هزار روپیه برای مصارف بادشاه فی ماه مقرر ساخته و نجیب خان روهیله باز بمکان خود در بندیل کهنه رفت - و مشاراً الیه هر چند از نواب شجاع الدوله و غیره برای جنگ رفاقت طلب شد احدی بر فاقتش مستعد نگردید - بوقوع این حال هر صاحب استعداد در هر جا و مکان که از طرف بادشاه مأمور بود یا جا گیر داشت استحکام و حفاظت خود نموده آماده پیکار گردید و از بادشاه نیز بغی و بیفرمان شد - و بعضی ها عذر اخراجات سپاه و غیره در میان آورده دست از مالیه گذاری بل از پیشکش نیز کشیدند -

فصل [شانزدهم] در تشریح نیک ذاتی و عدالت پژوهی

تیمور شاه و اراده [برگ ۱۱۷ الف] قید نمودن آدینه بیگ خان را

باغوای غرض گویان و مطلع شدن مشاراً الیه و طلبانیدن مرهته

را از هندوستان و گریختن شاهزاده تیمور از لاهور

از آنجا که شهزاده تیمور خیلی نیک ذات بود بناء علیه غور پرداخت رعایای لاهور بسیار می نمود - چون هر یکی را از کافه انام بدربار شاهزاده دخل دست نمیداد و بی وساطت گیری عرض احوال داد خواه بسمع شاهزاده نمی رسید مشاراً الیه بر دروازه تدبیر جرس بندی فرمود - هر کسی که از داد خواهان می آمد جرس را می جنبانید فی الفور بداد و مطلب فائز میگردد - پیش ازینکه گروه سنگهان از سبب سستی عمل بیگم صاحبه و عزل و نصب نائبان سنگهان غلیه گرفته بودند شاهزاده تیمور آنچنان بند و بست ایشان فرمود که هیچکس را مجال شرارت و شورش نمانده - و نواب آدینه بیگ خان که از عهد نواب خان بهادر فوجدار دوآبه بست جالندهر و باری بود اکثر سکونت در جالندهر داشته سرانجام

معاملات میگرد۔ بادشاہ احمد شاہ نیز بدستور قدیم فوجدار و محصل مالیه کوهستان و دوآبہ مقرر داشت۔ خون آدینہ بیگ خان از بس زیرک و هوشیار بود بناء علیہ ہر کارہ های خبر رسان نزد ہر امیر و وزیر و راجہ و سردار تعین میداشت۔ درینصورت مطلع از فریب ہر یک بودہ بدام فریب احدی نمی آمد۔ درین وقت بخدمت شاهزادہ از جان و دل سعی بودہ در آغاز ہر ماہ نو ہندی یا نقد لکہ روپیہ بجزانہ شاهزادہ می رساند۔ غرض گوی بحضور شاهزادہ عرض نمود کہ آدینہ بیگ خان مال لکہہ ہا روپیہ دارد و از احضار دربار شاہی احتراز کلی دارد اگر مشاراً الیہ یاد حضور فرمایند البتہ حاضر نخواہد شد بدین تقصیر او را محبوس نمودہ زربہ شمار بگیرند و نیز انتظام ملک خاطر خواہ خواهد شد۔ این معنی بشاهزادہ پسند خاطر آمد و بہ [برگ ۱۱۷ ب] سردار جہانخان برای احضار خان مشاراً الیہ ارشاد صادر شد۔ سردار موصوف نیز بسادہ دلی بکنہ این حقیقت فرسیدہ برای طلب خان مشاراً الیہ معتبری بہ بسیاری ترفیق و تملق و استمالہ مع مراسلہ موافق تقریر مامور نمود۔ ہرکارہ پیش از رسیدن معتبر مذکور بخدمت خان مشاراً الیہ خبر ما وقع و مجوزہ رسانید۔ خان مشاراً الیہ از مافی الضمیر شاهزادہ مطلع شدہ ظاہرا برسیدن معتبر مذکور بسیار شادمانی و تلاحی او بداد و دہش نمودہ بامید روانگی او را نزد خود داشته بتدارک تہیہ اسباب فرار پرداخت۔ چون بدین صورت معتبر مذکور را دیر کشید و سخن بہ تحقیق انجامید سردار مذکور فریبی دیگر انگیخت۔ چنانچہ غلام حسین پیر زادہ را کہ خان مشاراً الیہ از معتقدان او بود بہ بسیاری موافقت و استمالت بدام فریب خود آوردہ برای آوردن خان مشاراً الیہ مامور و روانہ نمود و خود بہ تیاری فوج پرداخت۔ ارادہ اش اینکہ پیر زادہ آدینہ بیگ خان را باشتغال محاکات فریبی بی خبر خواہد داشت و با پی خبر بر سر وقتش رسیدہ بعتہ گرفتار خواہیم نمود۔ چون پیر زادہ نزد آدینہ بیگ خان رسید از روی اعتقادی کہ داشت تلاحی او زاید الوصف نمود۔ درین عرصہ ہرکارہ خبر رسانید کہ ہلا بر خیزید و خبردار شوید کہ اینک سردار جہان خان بفوج پیشار یلغار می رسد۔ خان مشاراً الیہ بمجرد سماع این معنی سوار شدہ از دریای سبلج عبور نمودہ در کوه نالہ گرہ رفت و سردار مذکور بخسراں

دست تحیر مالان واپس بلاهور آمد - آدینه بیگ خان بمرهته پیغام نمود که
 ملک پنجاب از فوج خالی است اگر یورش بدین صوب آرند هر آئینه بیخرج
 این ملک بتصرف ایشان خواهد آمد و من نیز شرائط خدمتگذاری بجا خواهم
 آورد - سروران مرهته که از تارا جی متھرا سوخته خاطر بودند رسیدن این
 خبر را از مغتربات انگاشته بجناب استعجال شتافتند و بعد از قطع منازل وارد
 سرهند شدند - و سمندر خان فوجدار تاب مقاومت در خود ندیده رو
 [برگ ۱۱۸ الف] بفرار نهاد - من بعد این مرهته ها در دوآبه بست جالندهر
 رسیدند - آدینه بیگ خان حاضر آمد و از هر وجه شرایط میزبانی بجا آورد و بسردار
 جهان خان پیغام کرد که مرهته ها تسخیر تمام هندوستان کرده و بتسخیر
 پنجاب یورش آورده - اگر طاقت مقابله دارند آراستگی لشکر نموده رو بمقابله
 آرند و در عدم استطاعت خدمت تمامی من اینکه چندی مرهته ها را بنا بر
 بندوبست کوهستان در اینجا گردیده میدارم - شاهزاده و حرم سرای را
 بسهولت بولایت ببرند - باز ما را بدنام نفرمایند که از آفت ناگهانی
 عرض نکرد - چون پیغام هذا بسردار جهان خان رسید ظاهراً منت پذیر
 شده تاب مقاومت در خود ندیده مع شهزاده و حرم سرا راه ولایت پیش
 گرفت و سلطان مرزا بیگم اہلیہ نواب معین الملک بطرف جمو راہی
 شد - چون شاهزاده موصوف بسرعت سریعه از دریای جہلم عبور نمود و من
 بعد آن مرهته ها وارد دوآبه بازی گردید بصلاح صوابدید آدینه بیگ خان
 تہانجات جا بجا مامور کرده در امرت سر رسیدہ حرمت تالاب امرت سر بجا
 آوردند - و سرخیلان سنگمان مذکور آمدہ ملاق شدند تعظیم یافتند - من
 بعد آن وارد لاهور گردیدند - آدینه بیگ خان چبوترہ لکھہ رویہ بستہ
 را گھوجی مرهته را بران نشانیدہ بتصدق داد و فوارہ های پراز گلاب
 کنانیدہ جاری کنانید و شرائط ضیافت کما حقہ بجا آورده و چہنکو جی را
 مع فوج شایستہ روانہ اتک نمودند و خود خلعت فوجداری جالندهر گرفته
 روانہ شد - چون چہنکو را و مرهته تا لب دریای اتک تاختہ اکثری
 قزلباشان و افغانان را دستگیر کرده بعد یک ماہ برام جی و اشام جی

را بصوبه داری ملتان فرستاده و صاحباً پتیل را بجمعیت بیست و پنج هزار سوار بضلع اٹک تعین ساختند و خود متوجه سمت دکهن شدند۔ [برگ ۱۱۸ ب] و خوجه مرزا خان که صوبه دار لاهور بود اکثر خوجه سعید خان برادر حقیقی خود را در لاهور گذاشته خود برای تسلط ملک و تحصیل از طرف وزیر آباد و گجرات وغیره می رفت۔ آن کوتاه اندیش خدای فراموش بر خلق الله بنحوی جور و تعدی میکرد که هر روز یک دو کس را بدار می کشید و دست تطاول بمال رعیت دراز کرده یک قلعه متصل شهر بنام خود تیار کنانیده۔ رفته رفته بعد مدت یک سال احوال ظلم و زیادتی او بسمع صاحباً پتیل رسید او بدریافت این معنی باپو راو و دادو را و شیشا پندت را بصوبه داری لاهور فرستاد۔ چنانچه مشاراً الیہان کوچ بکوچ داخل قلعه بادشاهی شده در باب احضار خوجه سعید خان حکم دادند۔ اتفاقاً او از غنوده بختی خود در خواب بود۔ موکلان دست بدست او را گرفته برهنه سرو پا خر سوار کرده سر بازار آورده۔ مردمان شهر که ستم رسیده بودند بر سر او گل و خار می ریختند۔ چون پیش آنها حاضر شد او را قید ساخته بخدمت صاحباً پتیل روانه کردند۔ بوقت رسیدن آنجا پتیل موصوف گفت که اگرچه جزای اعمال شنیعه و افعال قبیحہ کہ از تو بوجود آمده اند لازم و واجب بود یک سزای تو همین است کہ ازین ملک بدر روی دیگر ترا هیچ نگویم۔ نام برده خسته و حیران روانه سمت شاهجهان آباد شد و خوجه مرزا خان برادر او در سیالکوٹ بود۔ باستماع این خبر از آنجا گریخته بجمون رفت۔ درین اثناء گروه سنگهان کہ شیوہ قطاع الطريق نمیگذاشتند لهذا قرب بسرکار مرهتہ نداشتند و زمینداران ذیل در سرکار مرهتہ و بحضور آدینه بیگ خان بسر آمده بودند۔ زمینداران قوم گکر و جنجوهان و گیہا در دوآبہ سندھ و چودھری رحمت خان و رائج در دوآبہ چچ و راجہ رنجیت دیو جموال از کنارہ دریای راوی تا کنارہ دریای [برگ ۱۱۹ الف] چناب و از کوهستان تا قلعه سوبہا سنگہ وغیره زمینداران و چودھری پیر محمد چتہ در منچر و رسول نگر و

عزت بخش در پرگنه تارله و مراد بخش بتی در دوآبه رچنا کلاه
گوشه افتخار بفلک می سودند و مالگذاری در سرکاز می نمودند - علی هذا القیاس
راجه کههیم چند و ندهان سنگه رنداوها و مرزا محمدانور قادیانواله و
افغانان قصور و علاقہ دول پور و اتاری و گروه سنگهان مذکور در دوآبه
باری و افغانان جالندهر و علاولپور و رای ابراهیم در کپورتھله و رای
بنگاله و و دسوتھه و کھر و بتاله و پھگواره و راجپوتان رھون وغیرہ
مالگذاری در سرکاز می نمودند - و مابین گروه سنگهان و زمینداران مذکور
اکثر محاربه و مجادله واقع می شد - گاهی زمینداران مذکور چیزی بصلح داده
مخلصی خود میکردند و گاهی بمردانگی نجات می یافتند - مقارن این حال
زمینداران دوآبه باری سواد دینا نگر و بتاله از تعدی سنگهان نزد
آدینه بیگ خان مستغاثی رفتند - خان مشاراً الیہ دیوان ہیرا مل و
جسا سنگه رام گھریہ و اھلووالیہ را بتابعدازی دیوان و گورو عاقلداس
ماسور بچنگ سنگهان نمود - متصل قادیان مقابلہ طرفین شد - در عین
گرمی هنگامہ دیوان مشاراً الیہ بقتل رسید - فوج رو بفرار نہاد و اسباب کثیر
بتصرف سنگهان درآمد - و آدینه بیگ خان ملول خاطر گردید - بمقتضای
غیرت از جالندهر در لاهور رسیدہ فوج وافر گرفته عازم کارزار گردید -
سنگهان مذکور بجسا سنگه اھلو الیہ پیغام کردند کہ آخر تو ہندوہستی
مازا درینوقت چه صلاح میدھی ؟ مشاراً الیہ جواب فرستاد کہ درین وقت
مع نواب سامان و فوج بسیار است درین ولا مقابلہ شا نیک نمی نماید
[برگ ۱۱۹ ب] متفرق شوید - بنا علیہ سنگهان بمقابلہ پرداختند و متفرق
گشتند - مقابلہ موقوف ماند - ہمدین اثنا افغانان کوتلہ وغیرہ باغواي
سمند خان سرھندی و بسبب فتور اندازی آدینہ بیگ خان درین ملک
بسامان وافر بمقابلہ آدینہ بیگ خان درآمدند - قریب بود کہ خان رو بفرار
نہد اما جمال خان کوتلہ والہ بقتل درآمد - سمند خان پس پا خورده
رو بفرار نہاد - درین زمان خان معز الیہ سنگهان را بسیار حیران و سرگردان
نمود - در ۱۸۱۶ سمت مطابق ۱۱۷۳ ہجری درین ملک پنجاب قحط سالی

افتاد چنانچه در زمین ماهجه دو آثار پخته فی روپیه گندم بدست نمی آمد -
 آدینه بیگ خان غله از ملک مالوه برای گرسنگی سنگهان آمدن نمیداد -
 درینصورت غله در پنجاب بنهایت در گرانی رسید حتی که غربا بجان آمده
 وطن را گذاشته باطراف رفتند و سنگهان بخواست ایزدی روز بروز مزید
 می شدند - آدینه بیگ خان را مرض بغایه عاید حال گردید - هوای جالندهر
 را مخالف انگاشته در بتاله آمد - بعد از چندی جان بحق تسلیم نمود و سنگهان
 از وقوع این حادثه نهایت انشراح ورزیدند - همگی مدت دو نیم سال کسری
 زیاده حکمرانی کرد -

فصل [هفدهم] در تشریف آوری احمد شاه درانی در لاهور و

گریختن مرهته ها از لاهور و ملتان و تفویض نمودن صوبه داری

لاهور بیحاجی کریم داد خان

در سن ۱۱۷۰ هجری مطابق یکم هزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی
 احمد شاه درانی از قندهار لوای عزیمت بسمت این دیار برافراخت -
 صاحبان پتیل و صوبه داران لاهور و ملتان تاب استقامت نیاورده رو بجاناب
 هندوستان نهاده - چنانچه شاه بوصوف داخل بلده لاهور شد - صوبه داری
 آن مکان بیحاجی کریم داد خان برادر زاده شاه ولی خان تفویض نمود و
 خدمت گذاری و فوجداری گجرات [برگ ۱۲۰ الف] و اورنگ آباد
 وغیره چهار محلان به زین خان عطا فرموده و هزارها بار اجناس غله و
 باروت و گوله از آنجا بار کنانیده روانه هندوستان گردید -

فصل [هیجدهم] روانه شدن احمد شاه متعاقب مرهته ها و بعد

عسرت و محنت فتحیاب شدن بر مرهته ها در مقام پانی پت

در سن ۱۱۷۳ ماه جمادی الثانی روز چارشنبه درین فرصت
 سنگهان لاهور را بار دوم غارت کردند و اکابران شهر سی هزار از خزانه
 بادشاهی بسنگهان داده رخصت کردند - نواب شجاع الدوله دوندی خان

بنام بیکس و نواب بخت خان روهیله و دیگر سرداران آن ضلع در
مقام پانی پت و کرنال به نیل ملاقات بادشاه در رسیدند - بادشاه بوقت
ملاقات بنواب شجاع الدوله گرمی عنایت کرد - گویند از اقبال بادشاه
لرزه بر اندام نواب افتاد و سخن کردن نتوانست - مرهته که صاحب فوج
بی شمار بود بتوپها لشکر بادشاه را محاصره نمود و راه رسیدن رسد بند کرد -
ازین واقعه در لشکر بادشاه تنگی رسد روداد و آخر بادشاه به تنگ آمده روزی
مستعد و آماده شده بکارزار پرداخت و داد شجاعت چنان داد که ازان
روز نام درانی به بهادری و شجاعت مشهور شد ، اما لشکر مدعی بی شمار
آمده بود تاکی اینقدر لشکر را بکشد - قضا کار در عین کارزار و گرمی محاربه
بخاطر بهاؤ مرهته در آمد که سواری فیل گذاشته بر اسپ سواری کرده
شود - لهذا از فیل فرود آمده سوار بر اسپ شد - بحکم آنکه کم من فئته قلیله
غلبت فئته کثیره باذن الله سپاه که بر نشان علامت فیل و چور مرهته
کارزار نمایان داشتند چون آن نشان نیافتند، تاریخ هندی :

یاران سی پر سن چوهتر پانی پت میں هوآ چلتر
'چھتی شهر جمادی الثانی ہار مرهته جیت درانی

سن ۱۱۷۳ کہ بهاؤ مرهته بقتل رسیده [برگ ۱۲۰ ب] بدین قیاس فوج
دور دست رو بفرار نهاد و باقی فوج را بادشاه مساوی الوزن دیده حمله آورد -
بسیاری را علف تیغ بی دریغ نموده و بقیة السیف رو بگریز نهادند - درینصورت
بسیاری اسباب مرهته بدست فوج احمد شاه درآمد - بادشاه مظفرانه
تعاقب مرهته کرد و در سواد متھرا باز بمرتبہ پیوست - کارزار کثیر بعمل
آمد و مردم افاغنه آنچه داد شجاعت بود دادند - آخر مرهته تنب مقاومت
نیاورده رو بگریز نهاد - بادشاه مظفر و منصور سرشته حکم بتاراجی متھرا
داد - و مکان مذکور از چند سال از خدمات محفوظ و محظوظ و مثل دریای
برشکال لبالب از زر و نقره و جواهر بود - غازیان لشکرها از غارت
آن سیر شدند - درینولا حضرت شاه عالم بادشاه از شاه جهان آباد

متوجہ الہ باس شدند۔ احمد شاہ بعد حصول چین فتح و فیروزی غیر مترقبہ بشاہجہانآباد تشریف فرما شدند۔ بادشاہ حقیقت شاہ عالم بادشاہ معلوم نموده رخت اقامت چند روزہ در آنجا انداختن خواست۔ چون شاہ از بسیاری مدت کہ عرصہ سال تمام باشد و در مسافری و محاربه عاجز آمده بودند ارادہ ہمگنان بمراجعت منصم شد۔ بادشاہ بدریافت این معنی سید یعقوب علی خان ناظم و نواب نجیب خان را سپہ سالار در شاہجہان آباد مقرر گردانیدہ مراجعت فرمودہ در مقام سرہند رونق بخش شد۔ زین خان را بحکومت سرہند مقرر نمودہ وارد لاہور شدند۔ چون بوقت نہضت و یورش شاہجہانآباد در مقام سرہند نواب سر بلند خان از ہندوستان رسیدہ بہ بادشاہ ملاقی شدہ خلعت صوبہ داری لاہور با و عطا فرمودہ ارشاد کردند کہ از باولی سرہند تالب دریای سندھ تمام آن ملک بشا تفویض نمودیم، باید [برگ ۱۲۱ الف] کہ زود تر خود را درینجا رسانیدہ بہ تنظیم و تنسیق مسہات ایالت پردازید۔ نواب ظاہر نمود کہ بالفعل شاہجہان آباد بیروم و ساز و سامان خود درست نمودہ روانہ لاہور خواہم شد۔ من نواب بعد سر بلند خان از صدیق بیگ خان و بخشش اللہ بیگ خان مقربان آدینہ بیگ خان مرحوم مخاطب شدہ گفت: کہ اینجانب را در تیاری اسباب عرضہ بسیار می باید، اگر کسی شخص معتمد و کار آزمودہ بہم رسد تا رسیدن خود او را بہ نیابت روانہ کردہ شود۔ او شان گفتند کہ همچو آدم کارکن دو کس در لاہور بودند۔ یکی دیوان لکھپت رای فوت شد و دیوان صورت سنگہ حی المقام۔ سر بلند خان گفت کہ اشاراً الیہ از قدیم نوکر خاندان اینجانب است اگر او باشد ازین چہ بہتر است۔ چنانچہ پروانہ بدیوان مذکور بدین مضمون نویسانیدہ مع جوری ہرکارہا روانہ نمودہ کہ درینولا خدمت صوبہ داری لاہور از حضور بشا مقرر و مفوض است تا آمدن من شاہ بکارو بار آنجا متعمد و سرگرم باشید۔ دیوان صورت سنگہ بدریافت مضمون پروانہ مسطورہ مصحوب لالہ بشن سنگہ نبیرہ خود نزد حاجی کریم داد خان صوبہ دار فرستاد۔ اشاراً الیہ بمجرد ملاحظہ چون شعلہ آتش بر افروخت و گفت کہ تا نوشتہ حضور مزین بمہر خاص بنام

صادر نخواهد شد این مکان را زهار خالی نخواهم کرد - چنانچه مشاراً الیه سه ماه با و دخل نداد - بعد از آن چون نوشتجات مهتری بادشاه درباب طلب صوبه دار و زین خان فوجدار پسرور و غیره چار محلات شرف اصدار یافتند هر دو از آنجا روانه لشکر شدند ، و دیوان صورت سنگه بعمل و دخل خود پرداخت - بعد دو ماه نواب سر بلند خان از شاهجهان آباد کوچ کرده [برگ ۱۲۱ ب] در دوابه رسید و بدیوان نوشته فرستاد که من چند روز برای بند و بست ملک دوابه و تدارک مفسدان درین قلعه متوقف هستم - ایشان بکار ماسوره خود خبردار و هوشیار باشند - او بجوابش معروضداشت که بدون معتمد سرکار اجرای کار اینجا دشوار است کسی را به نیابت خود باین صوب روانه فرمایند - سر بلند خان امیر محمد خان پسر مومن خان متوفی را بجمعیت پانصد سوار و پیاده بلاهور ترخیص کرد - مقارن اینحال ۱۱۷۳ هجری سمت ۱۸۱۷ مطابق ۱۸۰۷ درین فراغت وقت که فوج حافظ پنجاب و لاهور و افغانان قصور همه برکاب بادشاه حاضر بودند - سنگهان وقت چنانچه جسا سنگه اهلو والیه و چیت سنگه گهنیه و هری سنگه بهنگی و گجر سنگه و لهنا سنگه و غیره تمامی سرداران سنگهان به تقریب اشنان بر موقع سیله بیساکهی بامرت سر فراهم شدند و باتفاق در هر مندل پیش گرنته صاحب رفته ارداس غارتی لاهور نمودند - چون ایام سیله منقضی گردیدند از آنجا تاخته لاهور را غارت کرده تا یازده روز فرود بودند ، تمام شهر بیرونی شهر پناه را سوختند - من بعد سردار لهنا سنگه سدا کهنهت سنگه ناسی معتمد خود را نزد امیر محمد خان نایب صوبه فرستاد که اگر چیزی بطریق کراهه گورو خالصه بدهند کوچ ایشان کنانیده شود - هر چند خان مذکور چیزی پیش خود نداشت لیکن گل محمد خان خزنجی احمد شاه چهار لکبه روپیه بابت آمدنی پسرور و غیره چهار محلات تحویل یعقوب خان کرده رفته بود - منجمله از آن سی هزار روپیه معرفت شاه غلام حسین پیرزاده سرهندی و میان محمد تقی و میر نتهو شاه و میان شهر یار و حافظ قادر بخش پراچه [برگ ۱۲۲ الف] و غیره ارکانان شهر از مشاراً الیهان گرفته سنگهان را

داده رخصت نموده - مگر خزانچیان از ارکان مذکور کواغذ بطریق صورتحال بدین مضمون نویسانیدہ گرفتند کہ این مبالغ بحضور مجرا و محسوب شدند فہوالمراد والا بسبیل مصادره از شہر تحصیل کردہ خواہم داد - بعد از آن یعقوب خان و عظمت خان چون این سرگزشت بہ بادشاہ معروض داشت بجوابش ہمین نوشتہ آمد کہ مبلغ مذکور را از شہر وصول کنانیدہ بگیرند - نامبردہ ہا ارکانان شہر را طلبیدہ باز خواست مبالغ نمودند - او شان گفتند کہ بوقت مراجعت دولت بندگان اقدس اگر معاف کنانیدہ خواہم آورد بہتر و الا از شہر وصول کردہ دادہ خواہد شد - بعد انقضای ایام معدودہ بادشاہ از ہندوستان معاودت کردہ وارد دوآبہ شد و از نواب سر بلند خان طلب زر معاملہ کردہ - خان مسطور خوجہ عبید خان را برسم وکالت فرستادہ معرفت وزیر شاہ ولی خان عرض رسانید کہ از آن روزیکہ بخدمت صوبہ داری رخصت شدہ آمدہ ام بتدارک سنگہان و تادیب مفسدان مصروف ہستم پس آنچہ کہ از معاملہ ملک در تحصیل آمد بسپاہ خرچ شد و در صورتیکہ ہنگامہ در پیش نمی بود خزانہ کم و بیش داخل سرکار می کردم - احمد شاہ شنیدہ خاموش ماند - بارکانان شہر ہم خبر رسید کہ بادشاہ از ہندوستان مراجعت نمودہ دز دوآبہ رسیدہ است مگر در امروز فردا وارد امرت سر شدہ از گذر ککران عازم ولایت خواہد شد - نام بردہ ہا از آنجا روانہ شدہ بمقام امرت سر رفتند - وقت شب [برگ ۱۲۲ ب] معرفت شہ ولی خان یک یک پنجسورہ نظر گذرانیدہ شرف ملازمت دریافتند - شاہ موصوف متوجہ شدہ باعث آمدن برسید - او شان گذارش کردند کہ سنگہان تمام شہر را غارت نمودہ آتش دادند و ہزار ہا قرآن مجید بسوختند و اکثری را گرفتہ بردند - شاہ کہ بادشاہ دین باشید باوجود گذشتن این مہم حادثہ باز از شہر مصادره می خواہید؟ فرمودند کہ معاف نمودیم - چنانچہ مشاراً الیہان کاغذ معافی سی ہزار روپیہ بنام یعقوب خان و عظمت خان بمہر خاص نویسانیدہ رخصت شدند - من بعد بنواب سر بلند خان حکم شد کہ بالفعل شاہ بملتان بروید وقتیکہ باز در پنجاب خواہم آمد ایشان را طلبیدہ بایالت کسی مکان مامور کردہ خواہد شد - غرض کہ او را بانصوب مرخص ساختہ و صوبہ داری لاهور بخوجہ عبید خان و فوجداری سرہند بہ زین خان تفویض نمودہ متوجہ ولایت گردید -

فصل [نوز دهم] بعد از روانگی احمد شاه سنگهان در عملداری

خواجه عبید از مواضعات جاننداری گرفتن آغاز کردند ۱۰۷۲

بعد روانگی احمد شاه درانی هنگامه سنگهان بجای برپا شد که تحصیل از معامله از جا بجا مسدود گشت - خوجه عبید خان قلم نگاهداشت فوج جاری کرده قریب نه ده هزار سوار و پیاده جمع نموده و صاحب سنگه گور بست را مع چهار پنج صد سوار سنگهان نوکر گذاشته میخواست که اول بهیم سنگه و سروپ سنگه سکنه مانکه را که اکثر گردونواح لاهور ترکتازی میدارند بسزا رساند - بعده بطرفی دیگر متوجه شده بگرد آوری زرو انطفاء نائره شور و شر پردازد - و دران ایام سردار چرھت سنگه بقصبه گوجرانواله [برگ ۲۳ الف] یک گهری متصل سرای گنجه بنا ساخته بود و در آنجا بوده مدار معاش براه زنی و قطاع الطریق میگرد ، عنان عزیمت بدانصوب معطوف داشته مع جمعیت موجوده و اده دوازده ضرب توپ از لاهور کوچ کرده و معامله شرقپور و دیگر مکانات تحصیل کنان متصل گوجرانواله فرود آمد - بعضی زمینداران آن ملک مثل چودھری ندهان سنگه بتاله واله و شام سنگه بن مهر سنگه رامداس پوریه و نور محمد قادیان واله وغیره اسیر و یرغمال صوبه دار مذکور بودند جسا سنگه اهلوالیه و هری سنگه بهنگی و گجر سنگه وغیره چند سردار بجمعیت یکتیم هزار سوار بفاصله سه کروه از لشکر صوبه دار فرود آمدند - در مقدمه مخلصی شام سنگه که بحقیقت او را مرشد خود می انگاشتند سوال و جواب در پیش میداشتند - و سردار چرھت سنگه با بست و پنج سواران همراهی در گرهی مذکور قایم بود - قضا را وقت شب در لشکر خوجه عبید خان هراس از شبخون سنگهان در افتاد - صاحب سنگه گور بست که ازین فرقه نوکر او بود از راه نمک حرامی و پاس ملت با ایشان پیوسته فراری شد - بقیه مردمان لشکر نیز پی بحقیقت نبرده لازمه هوشیاری از دست داده رو بگریز نهاده و سنگهان چون باضطرابی لشکر غنیمت و قوف یافتند از چهار طرف بر فرودگاه مخالف افتاده دست غارتگری بمال و اسباب دیره و خیمه وغیره

دراز کرده دیوان صوبه رای قوم کپتري و هری رام چوبدار و اکثر مردمان دیگر کشته شدند۔ خواجه عبید خان با معدودہ حند کسان از آنجا گریخته شباشب بموضع جو کالیان [برگ ۱۲۳ ب] عملہ چودھری میازخان چتہ و قریب پانصد سوار و پیادہ از چودھری مذکور و اسمعیل خان کپہرل ہمراہ گرفته وارد شرقپور شد، و از آنجا معرفت جمال ارائین زمینداران مکان کم و پیش مردمان فراہم نمودہ داخل بلدہ لاهور گشت و در پناہ دیوار ہا سکونت داشتہ مدت یک سال بہ کشکمش بسر برد۔

فصل [بیستم] در ذکر ہنگامہ آرای بر جندیالہ گورو عاقلداس

نرنجنہا و آمدن احمد شاه درانی بمددگاری در سن ۱۱۷۷ و

گریختن سنگہان از جندیالہ در باولی سرہند و تعاقب کردن

احمد شاه تا گوجروال و استقامت داشتن۔ تا چہار ماہ و قتل

ساختن سنگہان بضلع رای پور و فرستادن نورالدینخان بایالت

کشمیر و تفویض نمودن صوبہ داری لاهور بدیوان کابلی مل

چون در سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و ہفت (۱۱۷۷) ہجری مطابق یکہزار ہفت صد و شصت و سہ (۱۷۶۳) عیسوی سنگہان تجویز کردند کہ دشمن کلان بہ فضل ستگورو جی دفع شدہ یعنی آدینہ بیگ خان فوت شدہ و دشمن ثانی گورو عاقلداس جندیالہ والہ زندہ است تدبیر استہلاک او باید کرد۔ جسا سنگہ اہلوو الیہ و جسا سنگہ رام گرہیہ کہ بعد وفات آدینہ بیگ خان رفیق کار سنگہان شدند بگورو مذکور خبر رسانیدند و گورو مذکور عزیزہ بحضور بادشاہ مشعر وقوع محاصرہ خودنوشت۔ بادشاہ اگرچہ در انتظام بہام ولایت بسیار متوجہ بودند، اما پیاس دستگیری یلغار نہضت فرمودند۔ چون در قلعہ روتاس رسیدند عریضہ دیگر گورو مذکور بدین مضمون از نظر گذاشت، بیت:

بلبم رسیدہ جانم تو بیا کہ زندہ مانم

پس ازانکہ من نماتم بچہ کار خواہی آمد

که درینولا سنگهان دست بگریبان این بنده عقیدت نشان انداختند اگر
رایات عالیات باینصوب جلوه نمائش پذیرد هر آئینه ازین بلیه نجات یابد -
جسا سنگه اهلوالیه را بسبب آمیزش طرفین از تشریف آوری بادشاه خبر
رسید - بسنگهان اطلاع داد که بادشاه بشا شبخون ضرور خواهد زد - اگرچه
سنگهان باستماع این معنی جان گداز تجویز گذاشتن محاصره کردند ، چونکه
جسا سنگه را دوست گوروی مذکور نیز میدانستند لهذا متغافل شده محاصره
نگذاشتند - و بادشاه بمجرد استماع مضمون عریضه اش مردمان بهیر و بنگاه
را حکم داد که شا بطور سهولیت وارد لاهور شوید و خود بدولت بادشاه
بر اسب باد رفتار سوار شده و همراهیان نیز از رکاب جدای اختیار نکردند
دریای جهلم و چناب و راوی پایاب عبور کرده در عرصه هشت و نه
پس مسافت هشتاد گروه طی کرده برسنگهان پیخبر شبخون زد - چون
سنگهان را قدری پیشتر خبر رسیده بود در عین تیاری و سواری بودند بعضی
ها علف تیغ بی دریغ شدند و اکثری رو بگریز نهادند - بادشاه بسبب تردد راه
تعاقب اوشان کردن نتوانسته از آنجا مراجعت نموده داخل لاهور شدند و
چند روز سکونت داشته - من بعد بعرض رسید که تمامی سنگهان ولایت
پنجاب از آنجا گریخته متصل رای پور گوجروال فراهم شده اند - آنحضرت
بدریافت این معنی حرم های خود را در قلعه گذاشته عنان عزیمت بانصوب
بگردانید و در دو نیمروز بر سر وقت آن اجل گردیده وارد گردید - قریب
سی هزار را بقتل رسانید که در اصطلاح زبان پنجاب تا هنوز قتل آنروز به
گهلو گهاره مشهور است - چون مهم سنگهان بکفایت رسید سردار
آلا سنگه پتیاله والا را دستگیر نموده باز ستوجه لاهور گردید - روزی که
شاه ولی خان که در حقیقت مربی او بود بحضور بادشاه عرض کرد
[پرگ ۱۲۳ ب] که آلا سنگه زمیندار کلان مالگذار بادشاهان است او را
باز سرفراز کردن صلاح دارد - چنانچه یک لک و بیست و پنجمهزار روپیه
بابت جریمانه سوی سر و پنج لکه روپیه دیگر گرفته و چیزی مالیه بطریق
سالیانه بدمه او مقرر نموده بعد عطای خلعت فاخره مرخص گردانید - راجه
سکه جیون قوم کهتری ساکن بهیره خوشاب صوبه دار کشمیر

بود و از جادۀ اطاعت و انقیاد انحراف داشت - سردار نورالدین خان حکم شد که ایالت کشمیر بتو باشد و راجه سکمهه جیون را گرفتار کرده بحضور بفرستید - نانبرده معروض داشت که اگر راجه رنجیت دیو جمون والہ رفیق بنده شود هر آئینہ تسخیر خطہ کشمیر صورت پذیرد والا گرفتن آن مکان خیلی دشوار است - چنانچہ بوزیر شاه ولی خان حکم شد کہ راجه رنجیت دیو را زود بطلباند - وزیر مذکور حاجی نواب خان پسر خود را معہ تعلیقچہ متضمن برین مضمون بجمون روانہ کرد کہ درینولا یاد آن عقیدت بنیاد بحضور بندگان اقدس اعلیٰ شدہ است می باید کہ زود و شتاب خود را نزد اینجانب رسانید - در صورتیکہ چیزی و اہمہ در دل باشد حاجی نواب خان را بطریق یرغمال بجمون گذاشتہ خود بحضور حاضر شوید - خدا نخواستہ اگر از طرف آنحضرت بہ نسبت شاہ مضررت رسد ہر چہ در دل آید با پسر من باید کرد کہ درینولا یاد آن عقیدت بنیاد بحضور بندگان اقدس اعلیٰ شدہ است بیاید کہ زود و شتاب خود را رسانند - اگرچہ راجہ رنجیت دیو بدریافت مضمونش ارادہ روانگی آنصوب بدل مصمم نمود لیکن بسبب ناخن زنی بعضی مصاحبان وقت عذر و حیلہ های چند در چند بمیان آورد - حاجی نواب خان بوزیر نوشتہ فرستاد کہ ہر چند راجہ صداقت کیش حسب الطلب سرکار عزم در پیش میداشت [برگ ۱۲۵ الف] مگر بعضی از مصاحبان وقت سطنہ در دل او انداختہ - وزیر شہ ولی خان شیر محمد خان خلف دومی را نیز بجمون روانہ کردہ براجہ نوشتہ فرستاد کہ ہر دو پسران اینجانب را در آنجا نگاہ داشتہ شاہ بدلجمعی تمام بحضور بیائید و نوعی خوف و اندیشہ را بخاطر راہ نہدہید - راجہ رنجیت دیو ناچار شدہ بمقتضای مصلحت حاجی نواب خان و شیر محمد خان را ہمراہ گرفتہ وارد لاہور شد و بحضور ملازمت وزیر ذخیرہ اندوز افتخار گشت - وزیر مسطور توجہات موفورہ در باب او منظور داشتہ بدیوان کابل مل ارشاد کرد کہ تاوقتیکہ راجہ جمون والا درینجا متوقف است مہانداری او ذمہ شہاست - بعد یک ہفتہ چون راجہ رنجیت دیو معرفت شرفیاب ملازمت گیہان خدیو گردید حکم شد کہ شاہ ہمراہ سردار نورالدین خان رفیق شدہ بکشمیر بروید و راجہ سکمہ جیون را دستگیر کردہ

هندو بست او کنانیده بیائید - راجه مذکور گذارش کرد که بحسب الحکم
 بعمل خواهد آمد - چنانچه خلعت فاخره با و عطا فرموده مع نورالدین خان
 رخصت ساختند - راجه رنجیت دیو بوقت رسیدن جمون برج راج دیو
 پسر خود را همراهش تعیین کرد و خودها نجا سکونت داشت - چون از آن
 طرف راجه سکه جیون ناظم کشمیر هم باستماع رسیدن خبر افواج برگهات
 جمون فرود آمده بود چند روز باهم مقابله جنگ ماند - مردم کشمیر
 که از ستم و تعدی راجه سکه جیون نا گزیر اوقات بسر می بردند با سردار
 نورالدین خان پیوسته از گهات دیگر او را داخل کشمیر نمودند - سردار
 مذکور او را گرفتار کرده ناپینا ساخت و بعد تسلط آن مکان حقیقت حال
 بعرض بادشاه والا شان معروضداشت - شاه موصوف نواب سر بانده خان
 عموی خود را از ملتان طلبیده در ۱۱۷۷ هجری بصوبه داری آنجا
 [برگ ۱۲۵ ب] مرخص کرده و سردار نورالدین خان را مع راجه
 سکه جیون بحضور طلبداشته راجه مسطور را از جان بکشت - چون ایام
 دیوالی عنقریب رسیدند سنگهان بتقریب اشنان بر امرتسر جمع شدند -
 احمد شاه ابدالی طور جریده بر او شان تاخت آورد - سنگهان خبر یافته گریخته
 رفتند - باز بخاطر گذشت که هر مندل و تالاب امرتسر معبدگاه ایشانست
 مسهار کنانیده شود - شه ولی خان عرض نمود که مدعا از استیصال بنیان
 جماعه سنگهان مخاف دین اسلام است و انهدام اینچنین مکان محض لاجاصل -
 باری آنحضرت شنید خاموش ماند - درین ضمن یعقوب علی خان برادر
 شاه ولی خان که از عهد بعید در شاهجهان آباد سکونت میداشت مع
 نواب نجیب خان روهیله وارد امرتسر و شرف اندوز ملازمت حضور اقدس
 شد - ثانی الحال بصلاح مشاراً الیهها دبه های باروت زیر دیوار هر مندل
 داشته یک یک خشت پرانیدند و هیمه انداخته بسوختند و زینه
 پایه تالاب و تمام کانات گرد و نواح برابر ساختند - بعد انقضای عرصه
 یک ماه نواب نجیب خان و یعقوب خان رخصت طرف هندوستان یافتند و
 خود بدولت از آنجا کوچ نموده قریب دو ماه بقصد دینا نگر رخت اقامت

افگندند - بعده از آجا معاودت کرده باز بلاهور آمدند و هر دو جفت طاق دروازه قلعه شاهی و مسجده پادشاهی بلزهای برنجی سنگین منصوب بودند - هر سه جفت کشیده و کنده اند و دیگر بمشایخ مدرسه گرفته دو ضرب توپها مسمی به زمزمه و دهمده تیار کنانیده و در آغاز ۱۱۷۸ خدمت صوبه داری لاهور بدیوان کابلی مل مرحمت فرموده متوجه ولایت شد - بعد کوچیده رفتن احمد شاه فرقه سنگهان بسیار غلبه و شورش برپا کردند - مقارن اینحال سردار هری سنگه و جهندا سنگه [برگ ۱۱۶ ب] و گندا سنگه و جیسنگه و حقیقت سنگه و جسا سنگه اهلو والیه و جسا سنگه رامگرهیه و نواب کپور سنگه و نواب بگمپیل سنگه و سنگت سنگه نشانه والا و هری سنگه دهولیه والیه و تارا سنگه غیبا و بهاگ سنگه و بهنگا سنگه و مست سنگه بتزیه فراهمی افواج نموده بر ملک باولی سر هند یورش آوردند - زین خان ناظم نیز فراهمی افواج نموده بمقابله سنگهان چست در آمد و داد جنگ طرفین قرار واقعی دادند - آخرکار زین خان شهید گردید و سنگهان مذکور ظفریاب شده شهر سر هند را پاک غارت کردند، و قلعه پادشاهی را که در آن هر دو فرزندان گورو گوپند سنگه و مادرش مدفون بود مسار نموده دیره هر دو فرزندان گورو موصوف تعمیر کنانیده مردم اکالیه ها بمجاوری نشانیدند - بعده بر پرگنه مضاف سر هند غلبه آوردند - چودهری آلا سنگه و کبجیت سنگه و مهر سنگه و رای احمد مسیح و افغانان کوتله واله و زمینداران کوت کپوره و فرید کوت که سر آمد وقت بودند تاب مقاومت در خود ندیده همه ها بادای نذرانه ما وجب متابعت سنگهان مذکور اختیار کرده خود را مامون و مصئون داشتند - و چودهری آلا سنگه مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بابت کراه پرشاد بابا نانک بسنگهان مذکور دادنی کرده قصبه سر هند مع چندین مواضعات در گرفت - و در تعلقه شاه آباد و انباله و سانجه وال و چرا سنگه مشهور نشانه والا لعل سنگه و گور بخش سنگه عزیزان

خود را در انباله و همت سنگه را در شاه آباد و تارا سنگه غیبا بهاگ سنگه
 و مست سنگه و بنگا سنگه عزیزان خود را در تهانیسر و هری سنگه را در
 روپر و سیالیه و صاحب سنگه در شام گهر متصل کرنال و
 گوردت سنگه سکر چکیه را که داماد اوست در لادو تهانه دار مقرر
 ساخته و سردار هری سنگه بنگی و جهندا سنگه [برگ ۱۲۶ ب]
 و گندا سنگه راج سنگه و بها سنگه و بهاگ سنگه بنگی را در بوریا
 سهارن پور به تهانه داری مقرر کرد - و جسا سنگه اهلووالیه در طرف خود
 تهانه داران در نرائن گهر و بسی و روپر و نواب بگمیل سنگه دیوا سنگه
 در جهجر ولی و خان پور و نواب کپور سنگه فیض الله پوریه ملازمان
 خود را در چهننت بنور و غیره قلعات واقع بر کناره دریای ستلج
 متصل روپر مامور کرده نشانیدند و چود هری آلا سنگه رفاقت سنگهان مذکور
 جواهر سنگه و دیپ سنگه و بیر سنگه عزیزان خود را در بهدور بدر
 گوپال سنگه بارتباط سنگهان در منی با حره و دسوندی سنگه تعلقه
 اندری و جوهر سنگه در دیره بسی و گوردت سنگه در مست آباد
 و پنجاب سنگه در سدهوره و در آند پور سودهیان اولاد گورو
 گویند سنگه را سرداران به تهانه داری نشانیده معاودت بسواد لاهور نموده
 بدستور بترکتازی و قبضه ملک پرداختند - و کابلی مل ناظم لاهور را تصرف
 بر پرگنات لاهور نماند - لا جرم بغارت و تاراجی شهر به پرداخت - هر کسی
 را که متمول میدید از و مصادره گرفته اوقات گذاری می نمود - بعد چندی
 هری سنگه بنگی و غیره سرداران آن عصر بصوبه دارمذکور گفته فرسته ده که
 اگر بهتری خود میخواستی قصابان که ذبح گاوها میکنند بدار کشیده
 گاؤ کشی از شهر موقوف ساز و الا نتیجه نیک نخواهی یافت - هر چند دیوان
 کابلی مل ازین امر عذر بمیان آورد که من نوکر تابعدار بادشاه دیندار هستم
 در ارتکاب این معنی بغضب سلطانی گرفتار خواهم شد، لیکن بواسطه خودداری
 بعضی ارکانان شهر را رهین منت و رفیق خود ساخته دو سه قصابان را

دست و بینی [برگ ۱۲۷ الف] بریده۔ تپک چند نامی قوم کمہتری با برہمن و کیل سردار ہری سنگھ بنگی را طلبیدہ نزد خود نگاہ داشتہ بود۔ و دہ روپیہ یومیہ باو میداد و صوبہ داری میکرد۔

فصل [بیست و یکم] در بیان تاراج نمودن سنگھان قصور و

صوبہ دار لاہور شدن داورخان باز صوبہ دار شدن کابلی مل

در سنہ ۱۱۷۹ سنگھان بعد سیلہ دیوالی بچنگ یک ماہ قصبہ قصور را غارت کردہ بہ کوت غلام محی الدین خان سور چال میداشتند۔ درین ضمن سردار جہان خان بجمعیت دہ ہزار سوار قزلباش ولایتی از گجرات مع سند مختاری اورنگ آباد وغیرہ چار محالات وارد روتاس گرہ شدہ از آنجا تاخت نمودہ ہمزوہ بگوجرانوالہ آمدہ۔ سردار چرہت سنگھ کہ در آنجا اقامت پذیر بود و چہار گہری پیشتر آگاہ شدہ منہزم گشت۔ من بعد مشاراً الیہ سند صوبہ داری لاہور بنام داورخان و نیابت بہ دیوان کابلی مل مع دو سہ سوار یساولان روانہ کردہ بسیال کوت کوچیدہ رفت۔ و از آنجا قریب شش ہفت ہزار سوار بسرکردگی یکی از سرداران بجمہت گرد آوری معاملہ بطرف شہرہا تعین ساختہ خود بکاروبار محلات مشغول و مشغوف شد۔ چون سند صوبہ داری نزد داورخان رسید او بدیوان کابلی مل ملاحظہ کنانیدہ گفت کہ در اینجا تشریف آرید و بصلاح یک دیگر کار بکنیم۔ کابلی مل بجوابش ہمین گفت کہ شا بدیرہ من بپائید بطوریکہ خواهید گفت بعمل خواہم آورد۔ غرض کہ خان مذکور بدیرہ اش رفت و بمہر عطا و ہزاری نند رام جاعہ داران متعینہ قلعہ متفق و ہم صلاح گردید۔ مشاراً الیہا یک و نیم ہزار کسان رفیق داورخان شدند [برگ ۱۲۷ ب] و بمقاومت فوج آراستہ۔ چنانچہ باہم جنگ عظیم شد۔ رام سنگھ برہمن عامل ایمن آباد از ہمراہیان دیوان کابلی مل بکار آمد۔ و از آن طرف ہزاری نندی رام بغلولہ تفنگ خونبار اجل خورد۔ از آنجا کہ ہزاری موصوف در شطرنج بمعرکہ مہرہ کلان بود

بمجرد کشته شدن او بازی داور خان برده شد - ناچار تاب استقامت
 نیاورده مع وابستگان خود در مسجد بادشاهی قایمی گرفت - من بعد آن
 دیوان کابلی مل بلطایف الحیل ارکان شهر را طلبیده گفت : که از من
 قصور بزرگ بظهور آمده است شا نزد داور خان رفته بعد اظهار عذر
 گستاخی اینجانب او را درینجا بیارید - آینه هرچه که او خواهد گفت
 همان خواهم کرد - او شان حسب الحکم روانه شده بهر کیف او را بدیره
 کابلی مل بردند - مشاراً الیه زبان عذر بکشاد و به تملق و چاپلوسی غبار
 کدورت از خاطرش دور ساخت - روز دیگر چون خان مذکور باز بدیره
 کابلی مل رفت مشاراً الیه او را محبوس کرد - میان فتح محمد و خوجه
 جانی و جیون خان با برادرزاده ها برای استقامت بسپالکوت روان
 شدند - دیوان کابلی مل بکار خود شاغل شده بسنگهان نوشته فرستاد که
 ایشان بخاطر جمع در آنجا نشسته اند و مخالف شا در سپالکوت رسیده - او شان
 بصلاح یک دیگر از کوت غلام محی الدین خان کوچ نموده با سردار
 جهانخان جنگ کردند - قضا را چشم زخمی بهمراهیان او رسید -
 مشاراً الیه دیره و خیمه و هم وابستگان خود را در آنجا گذاشته بطرف
 روتاس گهر منہزم شد و در چشم زدن افزایش مال و اسباب و ائقال
 او بزوال آمد ، اما از آنجا که سنگهان پیشین زمان از طایفه [برگ ۱۲۸ الف]
 نسوان احترام تمام میداشتند متعلقان او را بجمون روانه کرده خود با وطن
 متفرق شدند - چون در سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و نه ۱۱۷۹ هجری
 مطابق ۱۷۶۵ عیسوی احمد شاه ایرانی از قندهار باز آمد سردار جهانخان
 که بضلع روتاس گهره اوقات بسرمی برد بوقت رسیدن دایره دولت مستعد
 ملازمت گردیده احوال در خورد کردن کابلی مل با سنگهان و بریدن دست
 و بینی قصابان و دیگر سخنان اختلاف گزارش بشرح کرد - شاه موصوف
 ارکانان شهر را طلبیده استفسار این مقدمات فرمود - او شان معروض داشتند
 که کابلی مل هیچ کاربرد نساخته غرض گویان حرف پنهان مینایند - و هم
 قاضی ادریس وزیر ثانی عرض نمود که دیوان کابلی مل مرد دانا و عاقل

بود کہ بحکمت عملی این مکان تحت نشین را از آشوب حوادث سنگھان کوتاہ بین باز داشته۔ خدا نخواستہ اگر اوشان دست قابو می یافتند شہر لاهور را متصرف می شدند۔ آنگاہ سوای قتل و غارت چگونه بتصرف می آمد۔ پس با وصف اینگونه خدمتگاری بالفعل کہ حضور والا باغواہی بعضی نافرمان اورا متہم نمی فرمایند این معنی بعید از قدردانی است۔ غرضیکہ بادشاہ ملتہم ایشان را مقرون صدق دانستہ خلعت صوبہ داری لاهور باز بکابلی مل عطا فرمودہ متوجہ سرہند شد۔ و حسب الحکم حضور مشاراً الیہا امر سنگھ ہمیشہ زادہ بخشی فوج و جگن ناتھ داماد خود را در لاهور گذاشتہ ہمراہ رکاب رفت۔ بعد چند روز بحسب اتفاق بادشاہ براہ کلانور از آنصوب مراجعت نمودہ قریب یک و نیم ہزار سوار سنگھان را متصل موضع بلاقی چک بقتل رسانیدہ عازم ولایت گردید۔ و دیوان کابلی مل بنظر ہنگامہ و غدر سنگھان بمنزل مقصود رسیدن نتوانست در جمون توقف [برگ ۱۲۸ ب] و رزید و ہزار دو ہزار نفر بندوقچیان از آنجا نوکر داشتہ روانہ لاهور شد۔

فصل [بیست و دوم] متصرف شدن لاهور را سرداران لہنا سنگھ

و گوجر سنگھ

سرداران لہنا سنگھ و گوجر سنگھ کہ طرح بود و باش رنگہر وینی کی میداشتند فرصت وقت غنیمت شمرده بجمعیت دو ہزار کسان در آغاز سن ۱۱۸۰ ہجری مطابق سمت ۱۸۲۳ متصل باغبانپورہ فرود آمدند، و پور بیان قلعہ بادشاہی بسبب مخالفت کہ بکابلی مل داشتند بناء علیہ سنگھان پیوستگی معرفت دیال سنگھ یہائی گفتہ خواستند۔ پوریتہا ظاہرا جواب دادند۔ من بعد آن گوجر سنگھ و لہنا سنگھ نقرہ جت و مہر سلطان و غلام رسول و اشرف و چنون و باقر ساکن باغبان پورہ کہ در قلعہ عہدہ باغبانی داشتند با خود آمیختہ فرمایش نقب

۱۔ یا رنگہرو بنی کی -

کردن بقلعه نمودند - نام برده بعد حصول نیل مقصود گفتند که بهتر است -
 چون شب پرده ظلمت بر روی آفاق فرو هشت و شبگردان پیشه عیاری
 برخواستند سردار گوجر سنگه به لهنا سنگه گفت : که شما همین جا فرود
 باشید و من همین طور جریده میروم هنگامی که بدیوار نقب داده اندرون قلعه
 خواهیم رسید بنگه چوبی که در کمال رفعت احمد شاه ایرانی مرتب
 ساخته است آنرا آتش خواهیم داد - آنوقت شاهم زود تر خود را برسانید -
 چنانچه بعد پختگی سخنان یک دیگر سردار گوجر سنگه با پنجاه مردمان
 چیده و کار آزموده از آنجا روانه شد و برهنمونی خطا کیشان متصل قالیخانه
 بایوان اکبری نقب داده دلیرانه باندرون قلعه در آمدند و دروازه
 هتمپا پور و اکنانیده به بنگه مذکور آتش [برگ ۱۲۹ الف] دادند -
 سردار لهنا سنگه که گوش بر آواز بود و چشم انتظار بانصوب بازمی
 داشت بمجرد شنیدن شور و غوغای و افروخته شدن آتش از آنجا شتافته
 از دروازه مذکور داخل قلعه گشت و باتفاق بندوبست کردند - چون صبح
 شد امر سنگه بخشی فوج از خواب غفلت بیدار شده بجمعیت پنج هزار نفر
 بندوچیان بطرف قلعه شتافت - یک ضرب توپ آهنی متصل مستی دروازه
 بر فصیل شهر پناه چسپیده بود از قاضی اجازت گرفته چند گوله بر قلعه زدند -
 درین ضمن تارا سنگه مزنگ والا مع بیست و پنج سوار برای خود وارد
 شد - چون همراهیان امر سنگه که کسی نداف و بوریا باف و غیره قوم اراذل
 بدو دو سه سه روپیه نوکر بودند بمجرد دو چار شدن رو بفرار نهادند -
 مشاراً الیه یعنی تارا سنگه، امر سنگه و جگن ناتھ را دستگیر کرده راه
 موضع مذکور سر کرد - چهار پنج گهری روز بر آمده بود سردار سو بها سنگه
 هم بجمعیت دو صد سوار و پیاده از نیاز بیگ در رسیده در حویلی میگهراج
 کهتری برادر زاده دیوان لکهپت رای استقامت ورزید - چون سپاهیان
 همراهی هر سه سرداران بشهر در آمدند دست بغارت گری کشادند و هم
 زمینداران دیهات گرد نواح بجهت تارا جی بهم شده آمدند - چودھری روپا
 و لاله بٹن سنگه و مهاراج سنگه نیرہ های دیوان صورت سنگه
 و میر نٹھو شاه در قلعه رفتند و بعد حصول ملاقات بسردار گوجر سنگه

و لہنا سنگہ گفتند کہ این شہر را کوتہہ گورو می نامند اگر آباد خواہند داشت شاہم آرام خواہید یافت در صورتیکہ خراب و ویران خواہند کرد بایشان ہیچ فلاح [برگ ۱۲۹ ب] و فائدہ نخواہد شد۔ چنانچہ ایشان دروازہ ہای شہر پناہ مسدود کنانیدہ منادی گردانیدند کہ اگر کسی بز رعیت دست تعدی دراز خواہد کرد گنہگار خواہد شد۔ بعد از آن ہر دو سرداران سوار شدہ و چوب ہا در دست گرفتہ اندرون شہر در آمدند ہر کسی غارتگر را بکوچہ شہر یافتند زد و کوب ساختہ بدر ساختند۔ و بسردار سوبہا سنگہ گفتہ فرستادند کہ حالا شاہم مالک سومی حصہ این مکان شدہ اید۔ ایشان نیز سوار گردیدہ محافظت شہر نمایند۔ غرضکہ ہر سہ سرداران بجد و جہد تمام رعایا را امان دادند و وابستگان دیوان کابلی مل را در قید داشتند و بدل جمععی بکاروبار پرداختند۔

فصل [بیست و سوم] تشریف آوردن احمد شاہ در لہور در

سنہ ۱۱۸۱ و گریختن سنگہان و طلبداشتن بادشاہ آنها را برین

وعدہ کہ شاہ را صوبہ داری لہور عنایت مینایم و رسیدن

احمد شاہ در موضع پتیالہ و نواب سر بلند خان را فوجدار

روتاس ساختہ در لہور رونق افزا شدن و مقرر نمودن داور خان

را بصوبہ داری در سمت ۱۸۲۲ مطابق ۱۱۸۱

بعد انقضای عرصہ شش ماہ احمد شاہ متصل موضع پتیالہ یازدہ کرورہ از رسول نگر بان روی درزبای چناب واقع است آمدہ فروکش گردید و فوجداری روتاس بنواب سر بلندخان عموی خود مقرر فرمودہ بسبب ضرورت مراجعت نمودہ۔ در سن ۱۱۸۱ ہجری سمت ۱۸۲۲ باز بادشاہ در حراع [؟] بفاصلہ ہفت کرورہ از جمون فرود آمدہ۔ دیوان کابلی مل کہ از مدت یک سال بجمون نشستہ بود آمدہ شامل لشکر شد۔ چنانچہ شاہ موصوف لکہہ روپیہ سالیہ از راجہ رنجیت دیو گرفتہ داخل بلدہ لہور گردید۔ سردار لہنا سنگہ وغیرہ حاکیان لہور با یکدیگر سنگہان [برگ ۱۳۰ الف]

این ملک بطرف مالوه و کوهستان کانگره فراری شدند - بعضی ارکانان شهر در اثنای پیکار و تذکار سنگهان بحضور بادشاه عرض نمودند که لهناسنگه بسیار نیکذات و خیرخواه خلاق بود که باوجود اقتدار و آئین عناد دار این هر دو طایفه هنود و مسلمین نبود - روزیکه یوم مبارک عیدالضحی می آمد بقاضی و مفتی و امام مسجد دستارها میداد و اعزاز و اکرام عالمیان بسیار میکرد - بادشاه فرمود اگر همچنین مرد ثالث بالخیر بود پس چرا گریخته رفت من از دست غور و پرداخت او میکردم - باری بادشاه به لهناسنگه نوشته فرستاده که شما بخاطر جمع تمام بحضور بیائید صوبه داری این مکان بشما داده خواهد شد - مشاراً الیه معرفت رحمت الله بیگ ساکن موضع موده عرض رسانیده که اگرچه عنایات حضور اقتضای آن میکند که قدم از سر ساخته باستیلام حاضر شوم لیکن لاچارم ازاینکه بحضور حاضر شوم از فرقه سنگهان دور میافتم - چنانچه بعد یک هفته شاه مسطور دادن خان برادر مولوی عبدالله را و رحمت خان روهیله را بجمعیت یک و نیم هزار سوار و پیاده بصوبه داری لاهور مقرر ساخته متوجه بجانب سرهند شد - دیوان کابلی مل که همراه رکاب بود در اثنای راه بمرض اسهال ارتحال یافت - اتفاقاً چهار پنج صد سوار درانیان بی اجازت از لشکر جدا شده از راه قصور و پاک پتن و ملتان روانه ولایت شده بودند - باستماع این خبر مظنه بر دل بادشاه مستولی گشت که ایشان اینطور بی اطلاع رفته اند شاید که از شهزاده تیمور چیزی پرخاش نمایند - غرض که آنحضرت از همان راه مراجعت نموده در ملتان رسید شکم علی محمد خان صوبه دار ملتان چاک کرده و ایالت آنمکان به شجاع خان عطا فرموده رفت [برگ ۳۰ ب] فصل [بیست و چهارم] در بیان اینکه هرگاه بادشاه معاود ولایت شد سنگهان معاود شده قبضه لاهور و دیگر مکانها

نمودند در سن ۱۱۸۲

سنگهان که بطرف مالوه و کوهستان گریخته رفته بودند از جا بجا بمکانات خود ها آمده قائم شدند - و سردار گوجر سنگه و لهناسنگه و

سویہا سنگہ حاکن لاهور نیز متصل شالا مار باغ فرود آمدہ بہ دادن خان صوبہ دار پیغام کردند کہ لاهور را خالی کردہ برود و الا بچنگ مستعد شود۔ نامبرده ارکانان شہر را طلبیدہ گفت کہ حالا چہ تدبیر باید کرد۔ اوشان گفتند کہ رعایا از علمداری سنگہان بسیار راضی و شاگرد مبادا کہ وقت شب دروازہ ہا وا نمودہ یا بہ دیوار نقب زدہ آنها را اندرون شہر در آرند و تو ناحق گرفتار پنجہ آنجاعہ خونخوار شوی، پس صلاح آن می بینم کہ بشا از و شان ملاقات و چیزی وجہ معاش مقرر کنانیدہ میدہیم۔ مشاراً الیہ بسبب وطن داری این معنی قبول کرد۔ رحمت خان روہیلہ متابعت سنگہان منظور نکرده ہمراہیان خود را ہمراہ گرفتہ روانہ ولایت شد۔ چون دادن خان معرفت ارکانان رفتہ ملاقات سنگہان نمود نامبرده ہا اعزاز و احترام او بسیار کردند۔ من بعد باتفاق یکدیگر از آنجا کوچ نمودہ داخل شہر شدند و بیست روپیہ یومیہ بدادن خان مقرر کردہ دادند و بعمل دخل پرداختند۔

فصل [بیست و پنجم] آمدن احمد شاه

بعد امتداد عرصہ یک و نیم سال در سن ۱۱۸۳ ہجری سمت ۱۸۲۶ احمد شاه آن روی آب چناب در جوکالیان تشریف فرما شد و از آنجا بملتان انتہاض فرمود۔ احمد شاه تا موضع جوکالیان دوازده کرہ از رسول نگر لب دریای چناب فرود آمد و از آن سولب دریای مذکور براہ ملتان روانہ [برگ ۱۳۱ الف] ولایت شد۔ چون پیمانہ عمرش لبریز گشتہ بود در قندہار رفتہ بعد چندی بعارضہ ناسور ازین سرای فنا رھگرای عالم بقا گردید۔ سنگہان باستماع خبر ہذا کہ باعث افسوس و تاسف و اندوہ و ملال اہل اسلام بود بغایت اقصی مسرور و شادمان و دور فانی را موافق تمنای بخود دریافتہ کلاہ گوشہ اقبال را بفلک الافلاک نمودند۔ واحدی را در پنجاب مساوی القدر خود از تہانہ داران بادشاہی ملاحظہ نکرده بطمانیت خاطر باخراج تہانہ ہای بادشاہی کہ ہنوز در بعض مکانہا مستحکم بودند قرار واقعی پرداختند۔ بمشیت ازلی کہ منشور لامع النور "توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل

من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر، صاحب جرات و داعیه در پنجاب احدی نماند که یکروز مقابلہ سنگمان پردازد۔ لہذا در عرصہ قلیل تمام تہانہ داران باقی مانده را از مکانات تہانہ خارج کرده در قبضہ اقتدار خود در آوردند۔

تشریح در بیان قبضہ ہای گروہ سنگمان و کسانیکہ صوبہ دار لاهور بودند و در تصرف آوردند

فصل [اول] در تشریح احوال طبقہ اول

بر رای عالم آرای عبرت پذیران عالم کون از بی نیازی پروردگار مکتوم نماند کہ گروہ سنگمان از آغاز مذهب سنگہی کہ مخترع آن بابا نانک در سمت ۱۵۲۵ در عالم وجود نشو و نمایش یافتہ تا سمت ۱۸۸۹ حال کہ مدت سیصد و شصت و چہار سال منقضی شد درجہ بندرجہ شش طبقہ بودند۔ طبقہ اول: یعنی گور دیوان معز الیہان کہ پیش از گورو گوہند سنگہ مسند آرای فقر بودہ اند چنانچہ ذکر شدہ۔ طبقہ ثانی: کہ گورو گوہند سنگہ کہ بانی مذهب گروہ [برگ ۱۳۱ ب] سنگمان مذکور است و بر کنارہ شرقی دریای ستلج در آند پور ما کہہ و وال پای استقامت محکم افشردہ بعد قتل پدر خود سلاح بندی اختیار کردہ حتی المقدور بعد قتل گورو تیغ بہادر پدر خویش ہنگامہ آرای بودہ چنانچہ ذکر شدہ۔ و طبقہ ثالث: گورو بندہ موافق تلقین گورو گوہند سنگہ لشکر آراستہ از سواد دہلی در سرہند رسیدہ غارت شہر مذکور چنانچہ شاید کرد۔ همچنان در دوآبہ بست جالندھر و دوآبہ بازی و رچنا ہنگامہ آرای بودہ جان درین سودا باخت چنانچہ ذکر حسب و نسب این گروہ بر صدر مجملہ قلمی شدہ۔ و ذکر طبقہ رابع و خامس و سادس درینجا نوشتہ می شود۔ مخفی نماند کہ سرداران طبقہ رابع گروہ سنگمان بعد گورو بندہ در عہد مشارالہہ نیز این کسان بودند مسمی جیجا سنگہ و بیہیا سنگہ و نیا سنگہ ساکن موضع بحور جنوب رویہ امرت سر۔ بفاصلہ شش کرویہ المشہور بہنگی و مہان سنگہ و جگت سنگہ و گلاب سنگہ ساکن موضع سوہل شرقی شالی امرت سر شش کرویہ و کرورا سنگہ ساکن موضع جنہال جنوبی امرت سر۔

بفاصله شش کروهی و سانول سنگه رندهاوا مشهور بورین ساکن موضع
 هکا متصل دیره نند سنگه شهید و ساکن موضع روزانواله متصل بشته
 اتاری، در ماهجه تها کرسنگه ساکن موضع روسیانواله واقع ماهجه
 قریب امرت سرو بهاگ سنگه ساکن موضع اهلوالیه - ایضاً در ماهجه
 شش کروهی جنوبی شرقی از لاهور و باگهه سنگه ساکن موضع
 سید محمود واله متصل امرت سرو و صاحب سنگه دودیه ساکن موضع
 دوده برکناره دریای راوی در دوآبه رچنا و اگر ساکن موضع
 جی سنگه واله متصل میرووال شالی لاهور وغیره سنگهان غیر مشهور
 تا زمان انتهای سلطنت [برگ ۱۳۲ الف] محمد شاه و صوبه داری خان بهادر
 در لاهور باعث فتنه و فساد و قطاع الطریق برپا کرده سنگهان بودند و
 طبقه خامس در سن ۱۱۶۱ بعد از انتقال محمد شاه و خان بهادر در آغاز
 سلطنت احمد شاه خلف محمد شاه موصوف و پسران نواب خان بهادر مذکور
 اعنی یحیی خان و شه نواز خان و بعده، در عهد صوبه داری نواب
 معین الملک و بعده، در عهد محمد امین خان فرزند نواب معین الملک و
 اهلیه نواب مرحوم و بعده، در عهد احمد شاه درانی - اگرچه عهد مختاری
 احمد شاه از وقت شه نواز خان و نواب معین الملک بوده اما بانتظام رتی وفتق
 مهات مالیه نشده - بعد از رفع شدن بیگم نواب معین الملک دست انداز
 معامله مالیه و انتظام مهات صوبه داری از آغاز سن ۱۱۷۰ هجری گردیده -
 طبقه مذکور تا آمد و رفت بادشاه باعث فتنه و فساد در ملک پنجاب
 بوده بل اخیر آمدن احمد شاه متصرف لاهور و بعضی ملک دیگر گردیدند
 تا انتهای بادشاه موصوف، یعنی چون بادشاه انتقال از دار فنا بدار بقا فرمود
 چنانچه بر صدر ذکر شده - بعد از آن از طبقه مذکور بعضی ها تا امضای
 عرصه بیست و یک سال در قید حیات بوده حکم رانی بر ملک مقبوضه خود ها
 و جنگ و جدل فیما بین خود ها نموده و تسخیر ملک یک دیگر کرده مانده -
 و منجمله ملک پنجاب که در تصرف بعضی زمینداران اهل اسلام بوده گروه
 آخره گرای ملک فنا گردیدند و سرداران این گروه و این طبقه خامس بدین
 نامها اشتهار داشتند: سردار هری سنگه بهنگی و سردار جهندا سنگه و
 گندا سنگه و چرت سنگه و دیوان سنگه و دیسو سنگه هر پنج برادر عینی و
 علاقی و گوجر سنگه و گرجا سنگه و نباهو هر سه برادران و لهنا سنگه

و گور بخش سنگہ رورانوالہ و با گہہ سنگہ کلان اہلو والیہ و سانون سنگہ پورین وغیرہ زیر سرداران گروہ بہنگیان و جی سنگہ و جہندا سنگہ ہر دو [برگ ۱۲۲ ب] برادر و حقیقت سنگہ و مہتاب سنگہ و تارا سنگہ و پدر ہم سنگہ رکنہانوالہ و امر سنگہ بہکہ و امر سنگہ کنگرہ و گور بخش سنگہ بہکا و سوہا سنگہ گہنیہ از گروہ گہنیہ ہا و نواب کپور سنگہ فیض اللہ پوریہ و نواب بہگیل سنگہ جہالیہ و ہری سنگہ ولی والیہ و تارا سنگہ غیبہ و بہاگ سنگہ و بہنگا سنگہ ساکن ہریالی تارا سنگہ ساکن چین پور بربل شرقی دریای راوی بہاگو سنگہ ساکن موضع بہنگا تارا سنگہ ، کرم سنگہ ، چین سنگہ باد فروش سورجن سنگہ ارداسیہ ، مرزا سنگہ کالہون دہنا سنگہ کلاتوالیہ ، جہندا سنگہ سلطان وندیہ ، چرہت سنگہ اجداد مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر اولاد طبقہٴ خامس و سردار فتح سنگہ اہلو والیہ و ہری سنگہ نلوا وغیرہ - طبقہٴ سادس : چون دانشمندان سلف کہ انتظام سلطنت سلاطین دہلی و بعدہ، داعیہٴ احمد شاہ درانی برائے العین معاینہ میگردند قیاس او شان بدین امر تقاضا نمیکرد کہ گروہ سنگہان صاحب ثروت و حشمت شدہ ملک پنجاب و ملتان بتصرف آورده بادشاہ وقت خواهند شد۔ لہذا بتحریر احوال حسب و نسب گروہ مذکور متوجہ نشدند و من بعد آن چون این گروہ مالک ملک و حشمت گردید موافق بادشاہان و امرایان سلف بنویساندن احوال خویش و ہنگامہ آرای اسلاف توجہ نفرمودند۔ بنا بران کہ ہوا سامی ماتقدم ایشان بدریافت نمی رسد۔

اسابقدر وسع سعی بلیغ بکار بردہ زبانی محققان صادق گفتار و سخن را نان راستی آثار بہ تحقیق و تنقیح معلوم نمودہ بتحریر آورده شد۔ تشریح حسب نسب و اسامی سنگہان پاستان کہ از عہد گورو گویند سنگہ باقیانندہ و مؤید و معین گورو بنندہ شدند من بعد آن باعث فتنہ و فساد و ہنگامہ آرای در ملک پنجاب ماندند۔ اول ذکر گروہ بہنگیان کہ از ہمہ گروہ ہا کلانتر بودہ اند نوشتہ می شود و طبقہٴ اربعہ - [برگ ۱۴۳ الف] گویند جیجا سنگہ قوم دہون^۱ ساکن پنجور^۲ پہولینہ گورو گویند سنگہ بودہ۔ چون مشاراً الیہ

1. According to Khazan Singh 'a Dhillon Jat of Hung, in the Parganah of Badhri in Malwa,' (vol. i, p. 266).

2. Panjwar

بهنگ بسیار می نوشید لهذا او را بهنگی می گفتند و برادرش بهها سنگه و تنها سنگه پهول از برادر گرفته رفیق کارش گردیدند و دیگر اوباشان و دزدی پیشگان دیهات جوار را مثلاً مها سنگه و جگت سنگه و گلاب سنگه را از موضع سوهل شرقی شالی امرتسر فاصله شش کروه و گور بخش سنگه نند سنگه سدو ساکن موضع رورانواله متصل نشنه اتاری و اگر سنگه کنکهپور ساکن جی سنگه واله غربی میرووال و سانول سنگه رندهاوا ساکن موضع بهکه بعضی را خود پهول داده و بعضی را از اکال بنگه پهول دهانیده رفیق کار خود نموده - بتصدیق بچن گورو گویند سنگه که معزالیه را دیوی ارشاد کرده بود که حصول ریاست پنجاب بسیوکان شما که قوم دهقان خواهند بود خواهد شد بداعیه ملک گیری مشاراً الیه کمر چست بر بست و بشیوه رهزنی و تاخت تاراجی دیهات پرداخت - مشاراً الیه درین داعیه جان باخت - بعد از انتقال مشاراً الیه بهها سنگه برادرش قایم مقام گردیده آئین متوفی را رواج داد - هری سنگه ساکن موضع پنجور که گدوی بردار مشاراً الیه و بتائید اقبال خدا داد اول گهور چرها و مختار کار بهها سنگه گردیده - چون بهها سنگه لاولد بود از روی شفقتی که درباره هری سنگه داشت قایم مقام ذات خود گردانیده مال و اثاث البیت خانگی تفویض بوی نمود - مشاراً الیه رفیقان دیگر را باستماله و مواسات رفیق و تابع فرمان خود داشته شیوه بهها سنگه را رونقی برافزود و در طبقه رابع سنگهان سردار ذوی الاقتدار گردید و کارهای نمایان کرد -

ذکر طبقه خامس که قبضه ملک صوبه لاهور و غیره نموده

نوشته می شود

مقارن زمانش [برگ ۱۳۳ ب] جهندا سنگه و گندا سنگه هر دو برادر عینی چرخت سنگه و دیوان سنگه و دیسو سنگه برادران علاق یعنی پدری جهندا سنگه و گندا سنگه بودند و هر پنج پسران صابی چودهری ملا ساکن موضع پنجورند - اول رافعان گدوی تنها سنگه پنجوریه و منهان سنگه و گلاب سنگه ساکن موضع سوهل بودند - بیاوری طالع گهور چرها مختار کار پیش او شان شدند - بعد انتقال مشاراً الیه جهندا سنگه و گندا سنگه سرداران ذوالاقتدار شدند و هر سه برادران دیگر نیز سرداری داشتند - از روی شجاعت ذاتی

و بتائید ساوی برفاقت هری سنگه مذکور در طبقهٔ رابع کارهای نمایان نمودند -
 در هنگامهٔ احمد شاه درانی سرآمد و مختار کار گروه سنگهان این کسان
 بودند و تسخیر سرهند پیش از قبضهٔ لاهور و نیز تارا جی قصور
 و قبضهٔ بلاد پنجاب و ملتان و کوهستان اول مشاراً الیهان نموده اند -
 بعد تسخیر سرهند که آلا سنگه پهل کلانی راجه کرم سنگه پتیاله واله
 نذرانه به هری سنگه و غیره داده قبضهٔ ملک سرهند و غیره گرفته بود - بعد
 انتقال آلا سنگه پسرش راجه امر سنگه پیمان پدري بسنگهان گسیخته در
 صدر تسخیر ملک از کسانیکه سنگهان از طرف خود تهانه دارها در آن ملک
 نشانده معاودت کرده بودند گردید - عندالاطلاع سردار هری سنگه فراهمی
 تمام لشکر برادری کرده بر راجه امر سنگه پتیاله والا یورش آورده - راجه
 مشاراً الیه نیز درین باب قاصر نمانده - لشکر که داشت فراهم کرده صف
 بمقابله کشید داد کارزار طرفین قرار واقعی دادند - اما آخر کار سردار
 هری سنگه بضر ب غلوله تفنگ در آن معرکه گاه ودیعت حیات سپرد -
 چون مشاراً الیه چراغ در دود مان خود نداشت یعنی فرزند - لهذا قایم مقام
 خود نیز جهندا سنگه و گندا سنگه را نمود -

فصل [بست و ششم] هنگامه آرای سنگهان راجه رنجیت دیو

راجه جمون در ۱۱۸۵^۱

چون کاسهٔ کامرانی و فرمان روای و زندگانی [برگ ۱۳۳ الف]
 جهندا سنگه سلب شد از جلیاب خفا چنان بعرضهٔ شهود درآمد راجه
 رنجیت دیو جموال را با پسر خود مسمی برج راج دیو مخصوصه و مخالفت
 واقع شد - برج راج دیو اعانت طلب از سردار چرھت سنگه جد مهاراجه
 رنجیت سنگه بهادر گردید - سردار معزالیه که سردار جیسنگه گهنیه
 و حقیقت سنگه گهنیه دوستی داشت طلب ساخت حاضر شدند - چون
 سرداران مذکور باتفاق در ملک مضافه جمون در رسیدند - راجه رنجیت دیو
 از روی داعیه و غیرت و خفگی نر می پیش فرزند پسند نداشته برای اعانت
 خود جهندا سنگه و غیره بهنگیان را طالب داشت - چون سردار جهندا سنگه از

دریای راوی عبور کرد سردار چرہت سنگہ و جی سنگہ و حقیقت سنگہ سد راہ جہندا سنگہ وغیرہ گردید۔ مبارزت طلب شدند۔ بدین صورت بازار کارزار فیما بین گرم شد۔ راجہ رنجیت دیو خود در جمون استکانت داشت۔ دلیل سنگہ پسر خود را بطرف جہندا سنگہ فرستاد و راجہ برج راج دیو فراہمی افواج کردہ در لشکر مؤید ان خود در رسید۔ چنانچہ مقابلہ در مقام دسواہ متصل ظفروال و دودہ برلب بسنتر واقع شد۔ تا مدت مدید فیما بین ہنگامہ کارزار و جنگ و خونریزی یک دیگر گرم ماند و احدی بریک دیگر غالب شدن نمی توانست۔ چون داعیان اجل سردار چرہت سنگہ و سردار جہندا سنگہ فرا رسیدند ظاہر اسباب آن چنان از کتان قضا بعرضہ شہود در آمد کہ روزی درعین کارزار تفنگ دستی سردار چرہت سنگہ ترقید و فقرہ فقرہ گردید۔ قضا را فقرہ ای بر شقیقہ سردار معزالیہ نشست و رگ زندگانیش واقطع ساخت۔ بوقوع این معنی جنگ طرف سردار ہڑبر صولت مغلوب گردید سردار جیسنگہ و حقیقت سنگہ وغیرہ رفقای سردار متوفی از مغلوبی خود پشیمانی [برگ ۱۳۴ ب] کشیدہ از راہ فریب و دغل و عذر باہم چنین تجویز کردند کہ یک سنگہ را زری پیش قرار دادنی کردہ از و سردار جہندا سنگہ را قتل کنائیدہ شود۔ چون ہمہ رفقا برین صلاح مستعد شدند یک سنگہ قوم ہلاک خور بطمع مال برین امر آمادہ گردید۔ نامبردہ جویای وقت می بود چون وقت دریافت بضر ب غلولہ تفنگ کار جہندا سنگہ با تمام رسانید۔ و رشتہ زندگانیش قطع گردانید۔ بعد کشتہ شدن ہردو سرداران مذکور یک لکھہ، بیست و پنج ہزار روپیہ سردار جیسنگہ و حقیقت سنگہ گہنیہ بر ذمہ راجہ جمون مقرر کردہ گرفتند، چون از عہد سردار جہندا سنگہ پرگنہ جہنگ و چنیوت و تخت ہزارہ سردار گندا سنگہ در تصرف داشت۔

فصل [بیست و ہفتم] در بیان متصرف شدن سنگھان بر ملتان

در ۱۱۸۶ در صوبہ داری تکلو خان

مقارن این حال در سن ۱۱۸۳ ہجری نواب تکلو خان کہ از طرف احمد شاہ بنظامت ملتان مامور بود باستعاش رسید کہ بادشاہ ناظمی

1. According to Khazān Singh, Jhandā Singh was shot dead in 1831 Sambat (1774 A.D.) (vol. i, p. 266).

ملتان برای دیگر کس مقرر فرموده و وی از آنجا روانه شده چنان تدبیر صائب باید کرد که صوبه داری درباره من بحال بماند - برین تدبیر جهندا سنگه و گندا سنگه را لکمه روپیه نذرانه دادنی کرده طلب داشت - سنگهان بر این طمع آمده گرد ملتان فروکش شدند - صوبه دار نو آمده از محضره سنگهان مطلع شده واپس رفت - سنگهان لا اوبالی بخاطر خود خیال کردند که این ناظم از آقای خود باغی است و سامان نیز ندارد بتدبیری ملتان از تصرفش باید گرفت - برین تدبیر بصوبه دار گفته فرستادند که اندرون قلعه مکان بهلا و جی از دیوتا های ماست سنگهان برای زیارت آن آرزو دارند ، فریق فریق شده اندرون رفته زیارت کرده واپس بیرون خواهند آمد - صوبه دار بر آن امر رضا داد - هر فریق شصت نفر مقرر شد - هر فریق که اندرون میرفت ده نفر از آن اندرون می ماند - چون مسجد که آن زیارت گاه میگویند بسیار [برگ ۱۳۰ الف] فراخ بود باندازه هزار جوان در آن جمع شد - من بعد این سنگهان بر دروازه به بهانه جلدی زیارت فراهم آمدند - دربانان خبر این معنی بناظم رسانیدند که هزار سکه اندرون شهر است و دیگر سنگهان از بیرون شهر حمله آورده اند - ناظم بند و بست اخراج آنها و دروازه ها نکرده و آزردهگی ظاهر کرده قلعه را بگذاشته بیرون از قلعه شده گفت که : من شما را برای استمداد خود طلبیده بودم شما با من غدر کردید ، این معنی بشما مناسب نبود - بمجرد بر آمدن ناظم سنگهان حمله کردند و اندرون قلعه شدند و بناظم گفته فرستادند که تو ما را طلب داشته بودی بدین موجب بتو خوبی میکنیم - آنچه اسباب داری از قلعه بیرون بکش و بار برداری گرفته بهر صوب که مرضی باشد برو - و ناظم مذکور همچنین بعمل آورد - بعده سردار معزالیه انتظام مالیه و ملکداری نموده دیوان سنگه برادر خود را مع سپاه بنا بر بند و بست و ملک داری و تحصیل معامله ملکی مقرر کرده برای نظم و نسق معامله جهنگ وارد جهنگ گردید ، و به تنظیم و تنسیق معامله آنجا نموده وارد پندی بهتیان شد چون از آنجا کوچ کرده از راه موضع دهارا که در قبضه چرخت سنگه جد مهاراجه بود گذشت سردها سنگه برهن تهانه دار آنجا تفنگ ها سر کرد ، چون مزاج سردار گندا سنگه بسبب تسخیر ملتان بلندی گرا شده بود و ثانی افسوس فوت شدن جهندا سنگه بخاطرش بود

مکان را بی مالک دیده محاصره کرد - در ابتدا اگرچه تہانہ دار استحکام ورزید اما آخر کار مدد خود از طرفی ندیده مطیع و منقاد شدہ حاضر گردید - سردار موصوف تہانہ دار را سرفراز کردہ از طرف خود باز بحال بہ تہانہ داری قلعه مذکور [برگ ۱۳۵ ب] نمودہ از آنجا کوچ کردہ در موضع احمد آباد رسید - احمد خان تہانہ دار را طلب فرمود - مشاراً الیہ حاضر شد - سردار مشاراً الیہ با احمد خان فرمود کہ سردار چرہت سنگہ توپ کلان از ما بعاریت آورده بود حال توپ مذکور نزد شہاست و داشتن آنگونہ در قدر شا نیست ، بہتر است کہ توپ حوالہ ما سازید - مشاراً الیہ از روی اندیشہ مال انقیاد امر نمودہ توپ کلان حاضر آورده تفویض ساخت - سردار مشاراً الیہ مع توپ و فتح ملتان وارد امر تسر شد و بہر سو کہ نگاہ کرد کسی تاب نگاہ او را متحمل نمی شد - غرض کہ در دور خویش رئیس تمام پنتہ سنگہان بود - اکثر صوبہ پنجاب و تمام صوبہ ملتان و منگیرہ در تحت تصرف داشت - چون پیمانہ حیاتش لبریز شد و بلندی اقبالش بانہا رسید از پردہ تقدیر طرفہ تماشای عجب غنیمتی بناء استر داد ملک زندگانیش بظہور آمد -

فصل [بیست و ہشتم] در ذکر فوت شدن گندا سنگہ در سن

۱۱۸۸ و هنگامه گهنیا ها

مقارن این حال منسا سنگہ بہنگی مالک پتہان کوٹ رخت ہستی بر بستہ رھگرای عالم فنا گردید - اہلیہ او جوان سال و صاحب مال بود - تارا سنگہ برادر حقیقت سنگہ گهنیا را جوان و صاحب حسن و قوت دیدہ بشعبدہ بازی و بیان عاشقی و مبتلابی و توفیر مال و اموال در دام محبت خود آورده و نزد خود طلبانیدہ نفس خود را در عقد مزاجت تارا سنگہ در آورده کلاہ ناز بفلک سرور و کامرانی علی حسب التمننا باختن گرفت - چون این خبر وحشت اثر بسمع سردار گندا سنگہ رسید از کمال بلند مزاجی بسردار حقیقت سنگہ پیغام کرد کہ درستی و پیوستگی ما و شا درین است کہ تارا سنگہ را مع اہلیہ منسا سنگہ بہنگی در حضور حاضر کردہ دهند والا [برگ ۱۳۶ الف] نتیجہ آن نیک بظہور نخواہد پیوست - حقیقت سنگہ

باستماع پیغام جواب فرستاد که اگر برادر من بر زن برادرش زور کرده یا بزور کشیده آورده است هر گاه اینگونه پیغام فرستادن مناسب بود و اگر اهلیه برادرش برادر ما را ورغلائیده در دام آورده پس این پیغام فرستادن چه مناسبت داشت - گندا سنگه از روی عالی جاهی حوصله نوزیده پیچ و تاب خورده بر پتهان کوت فوج کشید و توپ کلان نیز همراه برد ، و پتهان کوت را محاصره نموده و قلعه داران را تنگ گرفت - چون فضل الهی شامل حال گهنیه های محصور بود بعد مرور یک ماه تیر تفنگ پیغام اجل گرفته بر پیشانی رسید ، بناء علیه جامه کفن پوشید - بعد از دیوان سنگه برادر کوچکش قایم مقام گردید - توپ زمزمه یعنی کلان که مشهور به پهنکیان است بهزار حيله در امرتسر آورده بکامرانی و فرمانروایی پرداخت - اما مدعیان از هر طرف غلبه آورده دست انداز ملک مقبوضه ایشان شدند - درین اثنا خبر مسخر نمودن قلعه ملتان رسید - بادشاه موصوف اول سردار جهانخان را مع افواج قاهره برای اخراج سنگهان از ملتان مامور فرمود از مشاراً الیه این مهم موافق مرام سرانجام پذیر نشد - من بعد آن سردار مدد خان را بادشاه تعیین بتسخیر ملتان فرمود - از مشاراً الیه نیز انصرام این مرام نگردید - بعده بهاول خان مع دیگر داؤد پوتره ها بصلاح صوابدید نواب شجاع خان بر ملتان لشکر کشید و محاصره نمود - مقارن این حال گندا سنگه بدو رسید - اگرچه لشکر سنگهان اندک و داؤد پوتره ها بسیار سه چند بودند اما فتح من جانب الله است - خان موصوف از روی مصلحت بدارالملک خود ها سلامت رسیدند - بعد امضای عرصه چند سال ظل سبحانی تیمور شاه درانی به نفس نفیس مع لشکر بی قیاس از کابل نهضت فرموده بسرعت سریعه بسر زمین ملتان رونق بخش گردید و بحکمت تمام لشکر را بنظر سنگهان [برگ ۱۳۶ ب] عرض نمود - سنگهان لشکر را دیده هیبت ناک شده به عبدالکریم خان بابر که دسته دار پنج شش صد سپاهی جرار در قلعه ملتان بود مصلحت نمودند - آخر کار صلاح برین قرار گرفت که معرفت عبدالکریم خان سنگهان از بادشاه

امان خواسته از قلعه بیرون شدند ، و قلعه بتصرف بادشاه درآمد ۔ بعدہ نواب شجاع خان را ناظم مقرر کرده مراجعت بکابل نمود ۔

فصل [بیست و نہم] در بیان اینکه ملکها سنگه موصل جہنداسنگه

در سن ۱۱۹۰ سپرد مہا سنگه جی نمود و سردار موصوف دیگر

ملک بہنگیان بتصرف آورد

ملکها سنگه ساکن تہہ پورہ کہ تہانہ دار راولپندی بود بنفاق وابستگان سردار چرہت سنگه آمیزش کردہ راولپندی را بہ تصرف سردار مہا سنگه در آورد ۔ و این دیسو سنگه ہم عصر طبقہٴ خامس سردار مختار کار بجای سنگہان ملک نومذکور ہیچ یک بقبضہ نیاورد از روی کم ہمتی کہ موافق تقدیر داشت ملک فراہم آوردہ را بقبضہٴ دیگران سپرد ۔ علیٰ ہذا لقیاس پندی بہتیاں و ساہی وال و بہیرہ و عیسی خیل و جہنگ و تخت ہزارہ در قبضہٴ سردار مہا سنگه گذاشت و حصہٴ قصور و دیگر مضاف آن در قبضہٴ نظام الدین خان قصوریہ سپرد ۔ چون مشارالہیہ مرحلہ فرسای بادیہ فنا شد بجایش گلاب سنگه پسرش قائم مقام گردید و بجائی چرہت سنگه و دیوان سنگه گرم سنگه دولو سردار گردید ۔ اگرچہ ہمت درنگ داشت باقی ملک مقبوضہ سعی قرار واقعی نمودند اما ہر سال چیزی در تصرف ایشان بدر میرفت ۔ درین عرصہ اقبال طبقہٴ سادس از اوج حشمت و اجلال و عظمت و اقبال اعنی مہاراجہ رنجیت سنگه طلوع نمود و تمام صوبہٴ پنجاب و ملتان و کشمیر وغیر آن از کنارہٴ غربی دریای سندھ الی مضافات صوبہٴ کابل و ساحل شرقی دریای ستاج عن ملحقات باولی سرہند از قبضہٴ سنگہان مذکور و افغنہ در تحت تصرف آوردہ از بستر نرم بر خاکستر گرم خوابانید ۔ چنانچہ اولاد تمام سنگہان طبقہٴ خامس فراہم شدہ [برگ ۱۳۷ الف] بر مہاراجہ رنجیت سنگه لشکر کشیدند ۔ در مقام بہسین فراہم شدہ تجویز کردند کہ سعی بازوی جلالت گل شگفتہ

اقبال مهاراجه را بیاد خزان سپرده مالک ملک خود بشوند - چون بمشیت ازلی در تزیید و صعود اقبال مهاراجه و رقم هبوط اقبال حسودان دیر فلک نگاشته بود از جلاب خفا بعرضه اعلان چنان جلوه گر شد که چون تمام پنته سنگهان فراهم شد هنوز سردار گلاب سنگه بهنگی در امر تسر رفت - چیت سنگه فرزند مها سنگه صوبه سوم حصه لاهور برای طلب سردار مذکور بامر تسر رفت و سردار موصوف را بداعیه مذکور از آنجا کوچانیده آورد - چون سردار مذکور بفاصله چار گروه از امر تسر در خمیند پور رسید بوقت شب بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد - بعد وقوع این واقعه سنگهان تمام پنته منتشر شده بدارالملک خودها رفتند - بعد وفات سردار گلاب سنگه مذکور پسرش مسمی گوردت سنگه و زوجه اش مسات دیسان قایم مقام سردار مذکور در قلعه امر تسر که قلعه بهنگیان واله مشهور است گردید - چون در حین حیات سردار متوفی پسرش گوردت سنگه بصبیه صاحب سنگه گجرات واله که از بطن مسات راجکوران عمه مهاراجه رنجیت سنگه بهادر منعقد بود تا عرصه چار سال بیاس خاطر عمه موصوف بابقیه قسمت حکم رانی و کامرانی کرد - و بز امرت سر و بعض ملک دیگر قابض و متصرف ماند - چونکه پیانه کامرانی و حکم رانی معزالیها لبریز شد فلک کج رفتار قطرات زهر ناکامی بر آن مزید نمود - بخاطر مهاراجه همین امر مخطور شد که نام برده ها را از قلعه بدر کرده و از ملک ما بقیه دست بردار و خارج کرده شود - بناء علیه در سن مذکور روزی از روزها که باران در موسم سرما در عین بارش بود مهاراجه حکم داد که مائی دیسان اهلیه سردار گلاب سنگه همگی و فرزندش گوردت سنگه را از قلعه بدر سازند - و ملک مقبوضه اش بتصرف [برگ ۱۳۷ ب] سرکار آرند - ماموران همچنین بعمل آوردند - چون چاره مسات پیش نرفت ناگزیر در عین بارش از قلعه موروثه صد ساله بدرآمده بدروازه جوده سنگه را مگهریه رفته نشست - سردار مذکور خدمت لایقه سرداری بجا آورد - بعد از چند روز سردار موصوف وقت یافته در حضور مهاراجه برای تقرر وجه معیشت رافعه ها

عرض کرد - مهاراجه بہادر عرض سردار موصوف پذیرا فرموده موضع پنجور کہ مکان مولد گروہ بہنگیان بود مع چار موضع دیگر بقدر کفالت مصارف ضروریہ عنایت و گوردت سنگه پسر سردار گلاب سنگه را حکم شد کہ در فوج سردار ہری سنگه نلوا نوکری پنج سوار دادہ ششاهی لایقہ گرفتہ باشد - مشاراً الیہ همچنین بعمل آورد - چند سال بدینصورت مادر و پسر اوقات گذاری میکردند - آخر زخت حیات از دار فنا بر بستہ رھگرای عالم بقا گردید - از وی دو پسران یادگار بماندند : مسمی گندا سنگه و بول سنگه حال ہر دو نزد نانی می باشند - چون کرم سنگه ودیعت حیات سپرد ازو جسا سنگه نامی پسری در چنیوت یادگار ماند - در سن ۱۸۱۲ موافق سنہ ۱ ہجری مطابق سنہ ۱ عیسوی مهاراجہ چنیوت از جسا سنگه گرفتہ چار پنج موضع در وجہ مصارفش نزد پنجور عنایت فرمودہ چنیوت را داخل خالصہ فرمودہ - و از سردار گندا سنگه موصوف پسری امر سنگه نام از پالنج یادگار مانده بود و برادران حقیقی یعنی دیسو سنگه و کرم سنگه دولو تعلقہ میرووال در وجہ مصارفش مقرر کردہ بودند - مشاراً الیہ در تعلقہ مذکور بودہ اوقات گذاری بر فاقیت بسر می برد - چون پیک اجلش در رسید ناچار مرحلہ فرسای ملک عدم گردید - و مهاراجہ ملک مقبوضہ اش در تصرف خود آورد -

تشریح ترقی دولت سردار گور بخش سنگه

بید خوانان جراید اخبار و حقیقت شناسان دقایق احوال ترقی دولت سردار مشاراً الیہ چنین بیان می نمایند - چون مشاراً الیہ با مہا سنگه بہنگی آمیختہ و پھول کہندا دھاری از مشاراً الیہ گرفتہ بداعیہ ملک گیری رفیق درکار نیک و بد بہنگیان گردید ، از روی دلاوری و شجاعت کہ داشت و نصیبہ نیک ازلی بسیار کسان فرزندان کشاورزان رابداعیہ ملک گیری موافق بچن [برگ ۱۳۸ الف] گورو گوبند سنگه ورغلانیدہ رفیق کار خود گردانید - نامبرده نیز از روی اظہارشن مترصد حصول امر ریاست و

ملک گیری گردیده از متروکه پدران اکثر کسان باخفای و بعضی ها
 مرضی والدین یراق و اسپ خریده از بستن یراق و سواری به نسبت قلبه رانی
 رونقی دیگر یافته مستعد و آماده رونق افزای شیوه مرشدانه یعنی به رهزنی
 و دزدی و تاراجی مواضع که شیوه اولین قوم سنگهان بود پرداختند،
 و رونق کار از آن خود بر گرفتند - از آنجمله سه کسان مسمی گوجر سنگه
 و گرجا سنگه و نباهو سنگه پسران صلبی چودهری ناترا و بطنی مساه
 لالان قوم سندهو ساکن بهوی اصل در زمین و مکان مشهور و معروف
 دوازده کروه از لاهور جنوبی شرقی بودند، و موافق صدر مرضی والدین
 اسباب سپاه گری بهم رسانیده رفیق و بازوی گور بخش سنگه مذکور
 شدند - بامر قطاع الطریق و تاراجی از روی تهوری و دلیری ذاتی اشتغال و
 گوی سبقت درینباب از رفقای و اخوان الزمان در ربودند - چون سستی
 در عمل سلاطین دهلی بسبب آمدن متواتره احمد شاه و عدم استقرار
 بادشاه و افواج آشکارا شدن مشاراً الیهها گوجر سنگه و گرجا سنگه و نباهو سنگه
 بامر و اجازت گور بخش مذکور که درین روزها بسبب کبر سن ضعیف
 و نحیف شده بود طاقت سواری نداشت قلعه رن گهر متصل رورانواله
 و نشیته اتاری برپا و بنا نمودند، و ما بین و بود و باش خود دران مقرر
 نمودند، و رونق کار خود از شیوه مذکور دریافته لحظه از آن متغافل نمی
 ماندند، و هر وقت و هر لحظه در خانه زین اسپ بوده در مقابله افواج
 بادشاهی و زمینداران دیهات باختن گوی سر را داو اول می شمردند -
 و قبضه هر یک ملک بنموداری سستی سلطنت روزمزد در زیر نظر پنداشته
 چون نیر طالع مشاراً الیهها در صعود بود و کوکب بخت عمال سلاطین در عین
 هبوط شد و آمد و رفت احمد شاه [برگ ۱۳۸ ب] و هنگامه آرای او باین
 طایفه سودی نمی بخشید - چنانچه پیش ازین در احوال صوبه ها قلمی شده
 که چون در سنه عیسوی مطابق سن ۱۲ هجری موافق سمت ۱۸ بکرماجیتی
 احمد شاه یورش آورد و مرهته تاب مقاومت در خود ندیده هزیمت را غنیمت
 شمرده رو باوطن خود نهاد - احمد شاه بتعاقب او جوشان و خروشان چون شیر

1. Dates are omitted.

هژبر بر شکار ضعیف بطریق یلغار نهضت نمود - و آدینه بیگ خان و سید جمیل الدین خان از خوف افعال خویش بکوهستان گریخته رفته بودند - سنگهان ملک را خالی و بی فوج دیده شهر لاهور بیرونی قلعه را پاک بغارت کرده سوزانیدند و همچنین احوال بقصور و غیره مکانات در پیش آوردند - و سنه هجری که بادشاه کابلی مل را ضوبه لاهور مقرر کرده مراجعت بکابل نمود سنگهان مثلاً هری سنگه و غیره نزد کابلی مل آدم به پیغام فرستاده گاؤ کشی موقوف کنانیده علاوه چند قصابان را بدار کشانیدند - چون غلبه سنگهان باین درجه رسید و از بادشاه بمشیت ازلی و اسباب ظاهری بی تدبیری بوده بوجه تدارک دفع ایشان بعمل نیامد بناء علیه سردار گوجر سنگه مذکور و سردار لهنا سنگه که احوال او نوشته خواهد شد و گوجر سنگه که در موضع رن گرهو بود و لهنا سنگه که در موضع ونری کی بود فرصت وقت دریافته دو هزار کسان گروه خود را فراهم آورده متصل باغبان پوره فرود آمدند - بپیه نندرام پوریه تهمانه دار قلعه بادشاهی بسبب مخالفت که به کابلی مل داشت به سنگهان مذکور آمیزش کرده معرفت دیال سنگه سپاهی گفته فرستاد که اگرچه شما را از دروازه های قلعه داخل کردن موجب بدنامی است لیکن جای که نشان سیدهم وقت شب در آنجا نقب زده اندرون قلعه در آید - سردار مذکور این معنی قبول کرد - چون شب پرده ظلماتی بر روی آفاق فرو هشت سرداران مذکور این معنی قبول کرده چنانچه پیش ازین ذکر شده داخل شدند [برگ ۱۳۹ الف] - بعد از یک سال احمد شاه باز به پنجاب یورش آورد - سنگهان مذکور یعنی گوجر سنگه در قلعه لاهور اقامت داشتن نتوانست - ناچار رو بفرار نهاد - بادشاه پاندازه یک ماه در لاهور اقامت داشته روانه سرهند شد - کیف ما التفق بادشاه از آنجا براه ملتان مراجعت بولایت نمود - سردار گوجر سنگه مذکور اول تخت سنگه را که یکی از اقربای قریبه سردار مذکور بود برای انتظام معامله مقرر فرموده سپاه و مشلداران خود را فراهم آورده ابر ملک گجرات

تاخت آورد - در آن زمان که چودھری رحمت خان و سکندر خان ورائچ از طرف احمد شاه ناظم بود بجمعیتی کہ داشت باغواي مددگاری احمد شاه مقابلہ بہ سردار مذکور نمود - بحضور احمد شاه عریضہ ما وقع نوشت - تا آمدن جواب عریضہ حتی المقدور مقابلہ بطرز شائستہ داشت - چون از طرف بادشاہ هیچ مددگاری بوقوع نیامد ناچار تن برضا دادند - قلعہ اسلام گہرہ کہ ما من در تصرف داشتند حوالہ سردار مذکور نمودند و متابعت اختیار نمودند - سردار موصوف نیز دربارہ مشاراً الیہ مہربانی کردہ پنج شش موضع و آمد دھرت جلالپور در وجہ مصارف چودھریان موصوف مقرر فرمود و زمینداران قصبہ گجرات کہ قوم گجر بودند در متابعت خود آورده نوع رفاهیت ایشان نیز از وجہ انعام و بخشش دوسہ موضع مقرر کردہ داد - پای استقلال در جلال پور و گجرات مستحکم نمودہ باز خبر گیری لاهور متوجہ و بزور پنجہ جلادت و قوت بازوی حشمت مضاف لاهور دیرہ دھرت گہرہ نمود - چنانچہ تشریح آن نوشتہ خواهد شد - من بعد آن باز بگجرات رسیدہ بر راجہ ہندو خان وغیرہ کہ ما من قلعہ منگلان و ضلع گرہی گہریالی در تصرف داشت آورد - اگرچہ راجہ مشاراً الیہ چندی مقابلہ داشت اما آخر تاب مقاومت در خود ندیدہ متابعت اختیار کرد - سردار محمود نیز ضد پرور نشدہ طریقہ سہولیت از وجہ مالگذاری و لشکر کشی بمشاراً الیہ مقرر کرد - و همچنین برسلیمان خان پدر راجہ سلطان خان راجہ بہنبر یورش آورد - مشاراً الیہ نیز چندی مقابلہ داشت آخر کار منقاد و مطیع شد - سردار معز الیہ در ملک دامن کوه کہ بہنبر است چہارم معاملہ آمدنی برای خود مقرر کردہ و چہارم را ثانی در ملک کوهستان در وجہ راجہ مسطور بحال داشتہ لشکر کشی بدمہ راجہ مذکور مقرر نمود - و همچنین دیوان کرم اللہ و منصور علی خان قوم گجر کہ از برادران گجر وان کلی و خان پور و بہنبر والہ و روتاس والا کہ نور خان وغیرہ باشد هستند گکہہران میر پوریہ را خطاب دیوانی از طرف بادشاہ بود - گکہہران وان کلی وغیرہ را از قدیم لقب سلطانی بود چنانچہ در وقت

شیرشاه و همایون شاه بهادر سلطان مقرب راجه این قوم بود و بسیار سرآمد شده بود سجع مشاراً الیه است^۱ - در میان اتمک و جهلم خود مقرب بادشاه است - مطیع و منقاد نموده بر سرزمین پوتوهار یورش آورد و از آن سرزمین نیز بزور شمشیر چندین تعلقات مثل برسالی و سرک و هن و جلباری و بشن دور و غیره در قبض و تصرف آورده کلاه گوشه فخر بر فلک الافلاک سود - بعده مع تمام گروه سنگهان چنانچه جهندا سنگه و گندا سنگه و جیسنگه و حقیقت سنگه گهنیه و جسا سنگه رام گرهیه و نهال سنگه بر قصور یورش آورد - بموجب رسد قلعه غلام محی الدین خان واله گرفت - درین عرصه سه فرزند و یک دختر درجه بدرجه متولد شدند - فرزند کلانی مسمی بصاحب سنگه و ثانی را به سوکها سنگه و ثالث را به فتح سنگه گردانید - [برگ ۱۳۰ الف] صاحب سنگه را اول تزویج بصبیه سردار چرمت سنگه متوفی که راجکوران نامدارد عمه حقیقی سهاراجه رنجیت سنگه است نموده ، من بعد آن به صبیه راجه گجپت سنگه چیند واله نمود و بعده سوکها سنگه و فتح سنگه را بجای لایقه و مساوی الوزن کد خدا کرد - بعد انصرام این سهام داعی اجل را لبیک گفت ورهگرای عالم فنا گردید - بعده صاحب سنگه پسر کلانیش قائم مقام پدر شجاعت شعار شد - چون مشاراً الیه دانای کمال بود بناء علیه تمام روز درنشای شراب مخمور و مستغرق بی ماند و انتظام سهام اکثر بدمه دیوانیان بود - از بس دانایی در زندگی پدر بجایت دامادی سردار مها سنگه با پدر مخصوصه پرداز شد و تقسیم ملک خواست و همچنین بعمل آورد - چنانچه تعلقه سودهره سردار معز الیه بجایت برای سردار مها سنگه جیو عنایت نمود - و بعد چندی سردار مها سنگه از روی دانایی مشاراً الیه کینه ور گردیده بر سودهره لشکر کشیده محاصره نمود - قریب بود که سردار مها سنگه جیو خلاص کنانیده بگیرد اما ملک الموت فرصت نداد - چون کاسه عمر سردار گوجر سنگه لبریز شد و باده حیاتش بر خاک فنا ریخت و صاحب سنگه قائم مقام شد توفیق زیاده کردن ملک نداشت - بهر کیف چند سال آن ملک

1. Omitted in the text.

موروثه را در قبضه داشت بعده بر پسر صلابی مسمی گلاب سنگه و اهلیه که دختر گجیت سنگه چینه واله مخاصمه رو داد و تصفیه و رضانامه آن بحضور خود کردن نتوانست - بدین صورت آتش فتنه مشتعل شده نواترات آن سر بفلک کشیدند - حتی که اهلیه سردار مشاراً الیه استغاثه بحضور مهاراجه رنجیت سنگه نمود - مهاراجه اول بنصایح لسانی بسیار مرتبه بر استرضای اهلیه که خاله حقیقی مهاراجه بود پیغام بدست معتبران فرستاد - اما مشاراً الیه آنرا بسمع رضا نشنود - آخرالامر مهاراجه برای صلاح تسخیر محاصره ملتان و غیره سردار [برگ ۱۳۰ ب] مشاراً الیه را بحضور خود طلب فرموده - چون سردار معز الیه وارد لاهور شد در ضمن مشورت دیگر در باب استرضای اهلیه و پسر جوان سال مهاراجه بسردار موصوف ایماء بسیار فرمود - اما سردار معز الیه هیچ قبول خاطر نیاورد - چون مهاراجه بعزیمت تسخیر ملتان از لاهور نهضت نمود کیف مالتفق گذر از ان راه افتاد - اهلیه سردار معز الیه ازین معنی اطلاع یافته بسر راه سواری مهاراجه حاضر شده ما وقع و تنگی مصارف و جوان سالگی خلف سردار مشاراً الیه و مطلوب بودن او را همه لوازمات موافق هوای سرداری بعرض عا کفان مهاراجه رسانید - مهاراجه بزبانی سرداران معتبر بسردار معز الیه پیغام کردند - در اینوقت سردار معز الیه سواری مهاراجه در ملک خود ملاحظه نموده بعطای قلعه جلالپور مع قلعه اسلام گهره طوعاً و کرهاً تن در داد - اما اهلیه را بر سخنش اعتماد نیامد بمهاراجه همین معروض داشت که قلعه مذکور از تهانه داران سردار معز الیه خلاص کنانیده بمن بدهند ، هر گاه پیشتر تشریف فرما شوند - مهاراجه درین خصوص طلب نذرانه فرمود - آخر سی هزار روپیه ضرب گجراتی که آن را پهروی شاهی میگویند از ضرب نانک شاه دادند و انه و ته دارد [همین] وجه نذرانه مقرر شد - بعد تقرر نذرانه مهاراجه گرد دیره سردار صاحب سنگه پهره ها نصب فرموده حکم داد که پروانگی خود مشعر و اگذاری قلعه بدست معتبری بعلاصت مقرری نزد تهانه دار قلعه اسلام گهر فرستاده قلعه خلاص کرده حواله فرزند خود نمایند - مشاراً الیه سوای تحویل قلعه مخلصی خود ملاحظه نکرده نشانی مقرری بدست معتبری نزد تهانه دار فرستاد و ازین طرف مهاراجه

بفوج حکم داد که قلعه را در محاصره توپ و بندوق باید آورد - سپاه همچنان بعمل آورد - القصه که بعد امضای دو پاس قلعه خلاص شد و تهانه مهراجہ درو داخل گردید - و سردار صاحب سنگه برای تیاری اسباب سفر [برگ ۱۳۱ الف] از مهراجہ روانہ گجرات شد - هنوز دیرہ مهراجہ در جوار اسلام گہر واقع بود کہ منہیان بشارت رسانیدند کہ سردار صاحب سنگه بوقت سه پہری وارد گجرات شد بہ تہیہ بار برداری مساعی شدہ آنچه برداشتن توانستہ برداشتہ رو بفرار آورده بجانب دیوا و قالہ مکان بہا و چہتان باسید قلب مکان رفتہ اقامت گزین خواهد شد - مهراجہ وقوع این معنی منجملہ کم بختی سردار معزالیہ تصور کردہ برای نگہبانی رعایا و ضبطی اسباب باقی ماندہ سردار معزالیہ فقیر صاحب فقیر عزیز الدین جیو را مع سردار لہنا سنگه اتاری والہ مانور بگجرات فرمودند و خود بدولت مهراجہ از آنجا کوچ بقصبہ دنگہ نمودند - اہلیہ صاحب سنگه از وقوع این معنی مثل مگس دست افسوس و حیرت بریکدیگر مالیدن گرفت کہ یکی برپادی ملک و دولت و شوہر بر ذمہ ام آمد و ثانی برای حصول مطالبی کہ چندین جہد و خرچ نمودہ بود حاصل؟ در ہمین تحیر و افسوس افتان و [خیزان] دنبال سواری مهراجہ روان شد و در منزل دنگہ پیوست - حکم شد کہ مبلغ سی ہزار روپیہ مقرری در توشہ خانہ سرکار رسانیدہ و قلعہ تہوتہانوالہ کہ یک ضلع جای آمدہ ہزار روپیہ از فقیر صاحب گرفتہ استکانت خود دران نمایند - و پسر خود را مع سردار نہال سنگه اتاری والہ کہ یکی از معتمدان و ملازمان سردار گوجر سنگه و صاحب سنگه بود از صاحب سنگه آزرده خاطر شدہ بحضور مهراجہ حاضر شدہ بیایہ رفیع سرداری بمثل سردار صاحب سنگه فائز شدہ بود بہ بست سواری در نوکری حاضر باشد - زن مذکور ناچار بصورت اختیار همچنین بعمل آورد - بعدہ سردار صاحب سنگه از ہر بی خر جی و مکان نا ملایم و ناسواقت ہوا بہ تنگ آمدہ بواسطت وسیلہ دیوان محکم چند کہ آن ہم چندی بعہدہ دیوانی سردار معزالیہ بود بعرض غرض گویان سخت در قید گرفت - آخر بشفازش اہلیہ محبوبہ سردار معزالیہ از آن [برگ ۱۳۱ ب] عذاب الیم نجات یافتہ بحضور مهراجہ قلائز شدہ

بمرتبه ارفع رسید ، بحصول مهاراجه احوال خود بعرض رسانید . مهاراجه تعلقه بجوات که جای آمد بیست و پنجمهزار روپیه مقرر است و هم نزهت و نظارت بسبب اجرای آبشارها و سایه درختان و ما حصل مزروعات نظیری ندارد در وجه استکانت و مدد مصارف مشاراً الیه عطا فرمود . بقیه زندگانی در آنجا بسر برد . چون داعی اجل لبیک گفته ودیعت حیات بمودع حقیقی سپرد . از خدمت دو اهلیه محبوبه مسہات دیا کور که مربی دیوان محکم چند بوده از عذاب خلاص کرانده بود و ثانی رتن کور در بجوات ماندند . مهاراجه از بسکه مشتاق دیدن حسن ایشان بود . بعد وفات سردار معزی الیه هر دو مسہات را طلب داشته در عقد مزاجت خود آورد . چنانچه سه فرزند از بطن ایشان بعرضه شہود در آمده و موسوم بدین نامها هستند : پشورا سنگه ، کشمیرا سنگه و ملتانا سنگه و بالفعل مسکنت هر سه ولدان مع والدہ ایشان مهاراجه در سیالکوت فرموده و معامله آنجا در وجه مصارف ایشان مقرر داشته . برادر ثانی سردار گوجر سنگه مسمی گرجا سنگه پهلویہ سردار گور بخش سنگه رورانوالہ چنانچه ذکر شده گردیده و رفیق کار برادر موصوف بود . دقیقه از دقایق تابعداری فرو نمیکداشت . چون سردار معز الیه ملک در قبض و تصرف آورد حصہ گرجا سنگه جداگانه مقرر نمود . چنانچه تفصیل آن در ذیل نوشته خواهد شد . از مشاراً الیه یک پسر بعرضه شہود در آمد موسوم بچیت سنگه نمود . این نیز در عهد خود استوار بوده ، ملک پدری را در قبض و تصرف داشته کامران و شاد کام زیست . از مشاراً الیه یک پسر مسمی رام سنگه بعرضه وجود آمد تا قیام سرداری صاحب سنگه گجرات والہ مشاراً الیه بر ملک موروثہ قایم و کامران ماند روزیکہ ملک صاحب سنگه واصل بسرکار مهاراجه شد از آن بعد از رام سنگه مذکور نیز تمام ملک مقبوضہ اش مهاراجه گرفته [برگ ۱۳۲ الف] یک قلعه موسومہ احدیان مع پنج شش موضع که همگی جائداد چار هزار ندارد عطا فرموده نوکری چار سوار بذمه اش داشته . از توابعین جاعدار صاحب جاعدار خوشحال سنگه واصل گردید . مشاراً الیه

دو تا فرزند داشت : مسمی پرتاب سنگه و مہتاب سنگه ۔ در عمر خرد سالی فوت شدند ۔ بردار ثالث سردار گوجر سنگه نباهو سنگه عم زادہ مشاراً الیہ بدستور برادران از سردار گور بخش سنگه رورانوالہ پہول گرفته رفیق کار برادران گردیدہ در رتی و فتق مہات بتابعرداری برادران سعی موفورہ بکار بردہ ، ملک موافق رسد سواران در قبضہ خود آورده کامران گردید ۔ از صلبش پسری بوجود آمد موسوم بگور بخش سنگه نمود و از گور بخش سنگه چہار پسر بوجود آمدند : سہ از یک عورت و یک از یک عورت ، کلانی دنا سنگه و ثانی را جی سنگه و ثالث را دہنا سنگه و رابع را کہ از عورت ثانی بود سرویر سنگه نام نہاد ۔ این چہار کارہای نمایان بعمل آوردند ۔ از ہر سہ برادران حقیقی اولاد کہ موجب یادگار باشد نماند ۔ فقط اہلیہ دہنا سنگه برادر لچہمن کور بنت رای سنگه بوری والہ کہ حال بامداد صاحبان انگریز در فیروز پور کامروا می باشد ماند ۔ و سرویر سنگه بنفسہ در فوج سرداران اتاریوالہ نوکری سہاراجہ می نماید ۔ و پنج موضع از ملک قدیمی خویش در وجہ جاگیر داشت ۔ و سردار گوجر سنگه را کہ سہ فرزند بودند فرزند کلانی مسمی صاحب سنگه بود احوال او بتحریر در آمدہ ۔ و احوال دو پسران باقی درینجا نوشتہ می شود کہ فرزندان اوسط سردار موصوف سوکھا سنگه نام جلالپور و اسلام گہر وغیرہ ملک مقبوضہ داشت بسیار سعادت مند و دانا از متابعت پدر ہرگز سرتابی نمی نمود و در تہوری و شجاعت نظیر خود نہداشت ۔ از فوج احمد خان شاہینچی کہ سردار خاقان شاہ زمان بادشاہ بود تمام پنتھ سنگھان خایف و لرزان بود ۔ چون مشاراً الیہ بر گجرات یورش آورد در آن وقت صاحب سنگه برای طلب استعانت نزد سرداران بہنگی و گہنہیہ ہا در امرت سر رفتہ بہ سرداران تلاقی شد و خاطر دار ، [برگ ۱۳۲ ب] ظاہری سردار موصوف میداشتند و کمر بستہ احدی باستمداد سردار مذکور روانہ نمی شد حتی کہ سردار شاہینچی بر قلعہ گجرات بفاصلہ پلہ بندوق در رسید ۔ سردار سوکھا سنگه از کثرت فوج ولایتی ہراسان و لرزان نشدہ جمعیتی کہ از فوج داشت بہانقدر رو بمقابلہ آورد و مردانہ و دلیرانہ خوب جنگید و مردان دلاوران بدلا سہای ہر ساعت تقویت می افزود ۔ چون نیز طالع ولایتی

رو بهبوط بود مقارن این حال گوله زنبورک سوکها سنگه بر پشت سردار شاهینچی نشست یا از فوج خود کسی نمکجرام دو تیر تفنگ بمشاراً الیه زد. پیک اجل همان تیر بندوق بود و جاننش از قالب در ربود. بمجرد افتادن شاهینچی تمام فوج همراهش رو بفرار نهاد. چنان بی حوصله شده گریختند که چاه و کهال را از پیش نمی نگریستند. بدین صورت تمام اسباب شاهینچی از توپ شاهی و خیمه جات و اسپ و یراق فوج بدست سردار سوکها سنگه در آمد. بعد حصول فتح غیر مترقبه تهنیت نامه ها به برادران قوم و اطراف و جوانب روان کرد. هر کس ما وقع شنید بر همت و جوان مردیش آفرین ها کردند. آخر در هنگامه مهاراجه که بر سر کالره واقع شده بود غلوه تفنگ ملک الموت جان او شد. لاولد بود. و فرزند ثالث سردار گوجر سنگه که فتح سنگه نام داشت تاحین حیات سردار گوجر سنگه مع مادر بخدست پدر حاضر می ماند. چون سردار موصوف ودیعت حیات سپرد و سردار صاحب در وجه مصارفش و مادرش ضلعه رن گهره مقرر کرده داد من بعد آن بود و باش رن گهره اختیار کرد. از صلب مشاراً الیه دو پسر بوجود آمدند. احدی را جیمیل سنگه و ثانی را شیر سنگه نام نهاد. مهاراجه در وجه جاگیر او مع رن گهر پنج موضع را چهارم هفت موضع نایب داده. در فوج شام سنگه اتاریواله ادای نوکری سرکار گرفته ماند. سردار شام سنگه اتاریواله ولد سردار نهال سنگه و سردار جگت سنگه ولد سردار تیک سنگه برادر حقیقی سردار نهال سنگه هستند و پرتاب سنگه و کرپال سنگه ولد سردار جیسنگه کلان [برگ ۱۳۳ الف] و سردار جیسنگه خرد ولد حکم سنگه متوفی بن سردار تیک سنگه مذکور از اقربای قریبه گورو بخش سنگه رورانواله قوم سندهو هستند. اول در مثل سردار گوجر سنگه بوده خوش گذران می کردند. بوقت سرداری صاحب سنگه تیک سنگه ودیعت حیات سپرد. سردار نهال سنگه مع برادر زاده حکم سنگه و جگت سنگه از صاحب سنگه مذکور آزرده خاطر شده در حضور مهاراجه حاضر گردیدند. مهاراجه از راه قدزدانی بسیار پرورش سرداران موصوف فرموده مثل سردار صاحب سنگه مسطور قدر و منزلت هر یک افزود. و یکی

از مثل داران سردار گوجر سنگه قمر سنگه دهوریا واله بود - سردار
 لهنا سنگه قوم کالهنون ساکن کهدیواله کالهنوانه شم مستاباد چکراله
 متصل کرتار پور در دوآبه بست جالندهر مرد بسیار غریب و افسرده
 احوال بود - و اکثر پیشه چرانیدن مواشی داشت - چون ازین پیشه نیز وجه
 ما محتاجش بهم نرسید ناچار در گروه او باشان یعنی سنگهان و تهلیه شم گدوئی
 شم پھولی سنگه از دست گوربخش سنگه روزانواله گزیدید - مرد شجاع و
 دلاور بر آمد - شم گهور چهره گردیده بشیوه مرشدانه اشتغال ورزیده گوی
 سبقت از حصول رضامندی گوربخش سنگه و در باب شجاعت و دلاوری و گرد
 آوردن سواران بهمراهی خود از او باشان دیهات در ربود - سردار گوربخش سنگه
 چون از کهن سالگی قطاع الطریق و تاراجی دیهات بذات خود کردن نتوانست
 یکی از گهور چرهای خود لهنا سنگه را سردار مقرر فرموده و حکم داد که
 در مقام موضع ونیکی که حال موجود است قلعه احداث کرده بود و باش
 خود در آن مقرر نمایند - مشاراً الیه همچنین بعمل آورد - چون طالعش
 سازگار و بخشش مددگار هر روز قدرش بر مزید میشد - چون سستی بدرجه
 کمال در عمل عمال بادشاهی روداد مشاراً الیه برفاقت سردار گوجر سنگه
 هزار سوار پیاده فراهم آورد در باغبان پوره مسمی نقره جت و مهر سلطان
 و [برگ ۱۴۳ ب] غلام رسول و اشرف و جیون و باقر ارائین را بهر صورت
 رفیق کار خود نمود - چون نامبرده ها در قلعه بادشاهی نوکری باغبانی
 داشتند لهذا از رطب و یابس قلعه اطلاع کما هو داشتند - پیشوای سردار
 مذکور و گوجر سنگه گردیده بقلعه بادشاهی آوردند - چون زینه های چوبی
 همراه داشتند بمجرد رسیدن متصلی قلعه زینه ها را بپچه های عمارات اکبری
 که درین حال تھانه داران بخشهای پخته به لای و گل چسپانیده بودند
 به آلات آهنی آن خشت ها را بسیار ساخته اندرون قلعه در آمدند - بخشی
 تھانه دار برادرزاده کابلی سل صوبه دار که دران حال مستغرق تماشه بینی
 رقاصه ها بود بمجرد وقوع شور سنگهان سوای گریختن چاره دیگر نداشت
 بگریخت - صبح از شهر بیرونی چیزی تدارک مخلصی قلعه کرد - اما همراهمان
 سرداران موصوف جوق جوق رسیدند - حتی که بهاگ سنگه لنگ مزنگ واله
 مشاراً الیه را قید کرده همراه برد - چون سردار لهنا سنگه بدین صورت

مالک قلعه گردید از روی کبرسن و دانایی و تنهایی و نیز سوای این مکان عمده مکانی جای آمد لاکنها مثل گوجر سنگه و سرداران بهنگی بتصرفش نیامد لهذا به بود و باش این مکان اکتفا کرد. و در شمار بمثل بهنگیان می بود. مشاراً الیه در قلعه تهنانه دار می بود که درین عرصه بعدیک سال احمد شاه درانی باز به لاهور یورش کرد. این مرتبه سنگهان بمشابه گذشته پیوسته دور ترنگریختند. همین در جوار لاهور و امرت سر ماندند. چون بادشاه وارد لاهور گردید اکابران شهر لاهور برای ملازمت بادشاه عندالتذکار از در خورد سنگهان بسکنای شهر استفسار فرمود. اکابران شهر تعریف سردار لهناسنگه از کبرسن و دانایی و رفیق کار بودن با اهل اسلام زیاده از حصه داران دیگر روز عید خلعت ها دادن بقاضی و مفتی و امام مصلاهی عید را وغیره خوبیهای مشاراً الیه بسیار بیان نمودند. بادشاه بمجرد استماع خوبیهای سردار مذکور زیاده تر از صوبه داران خود مشتاق دیدن [برگ ۱۴۴ الف] لهناسنگه گردیده فرمود که اگر او همچنین کس است چرا گریخت؟ او را حاضر باید کرد، ما او را از دست خود صوبه این مکان مقرر مینمائیم. بناء علیه اکابران تعلیقچه برای حاضر آمدن سردار مذکور در حضور بادشاه و دیگر تسلی نامه ها از خود بوساطت خویش بجانب سردار لهناسنگه که در امرت سر بود روان کردند. چون تعلیقچه نزد مشاراً الیه رسید آداب شاهانه بجا آورده در جواب مرقومات معروض داشت: که از بندگان اشرف اعلی دربارۀ این ضعیف مور زیاده از حد نوازشات و عنایات خسروانه شرف اصدار یافته لایق و ارادۀ این کس این بود:

کنم از فرق پا در دیده نعلین شوم در حضرتت بالراس والعین
 اما ظاهراً ناچاری این معنی در پیش است که داخل طریق سنگهان می
 باشم، اگر این چنین فعلی که نزد دانایان عمل بران سراسر صوابست و نزد
 جاهلان و بیهوشان بالکل ناصواب و محل عتاب است بعمل آرم تمام پنته
 سنگهان دشمن جان من خواهد بود. درینصورت اقامت من و قرابت داری
 در وطن مشکل خواهد بود. التماس از پیشگاه عنایت بادشاهانه آنکه جسارت
 عدم احضار خاکسار معاف فرموده بشرف اصدار دیگر کار خدمات معزز و
 مباحی بوده باشد. چون عریضه مشاراً الیه بدین مضمون از نظر حضور بادشاه

بگذشت دست تعدی خود از انهدام بنیان سنگهان کمزور و کوتاه ملاحظه کرده چند روز در لاهور اقامت داشته مولوی دادن خان را بصوبه داری دیوارهای لاهور مقرر کرده نهضت بسمت سرهند فرمود. کیف ما التفق بوقت مراجعت از گذر فیض پور عبور دریای نموده بپاک پتن و ملتان تشریف فرما شد. و سنگهان مذکور یعنی سردار لهناسنگه و گوجر سنگه و سوبها سنگه سهم سوم حصه لاهور که احوال آن در گروه گهنیه ها بتحریر خواهد آمد وارد باغبان پوره شده به اکابران شهر که درین وقت میان محمد عاشق و میر نتهو شاه مرحوم [برگ ۱۳۳ ب] و حافظ قادر بیخس تاجر و لاله مهاراج خلف الصدق دیوان صورت سنگه وغیره بودند پیغام کردند که اگر مولوی دادن خان خلع صوبه داری از خود کرده بملاقات ما برسد هر آئینه این معنی شمر ثمرات بهبودی مولوی معز الیه خواهد بود. و اگر دلیری هنگامه آرای دارد اختیار اوست. پس مستعد و آماده بوده بمقابله در آید. چون پیغام هذا نزد اکابران موصوف رسید نزد مولوی معز الیه رفته بیان نمودند. بمجرد استماع پیغام حواس و هوش از سر مولوی پرید. چون طاقت مقابله نداشت ناچار تن بمتابعت سپرد. و برفاقت اکابران نزد لهناسنگه و گوجر سنگه در باغ شالا مار حاضر شده خلع صوبه داری از خود نموده متابعت اختیار کرد. سنگهان موصوف بتواضع و تکریم پیش آمده مبلغ بیست روپیه روزینه مولوی معز الیه مقرر فرموده بی خرج و هرج برفاقت اکابران و مولوی مسطور وارد شهر لاهور شدند. و بعد ازین تادم واپسین لهناسنگه در قلعه لاهور مستقر ماند و بر ملک مقبوضه چنانچه نوشته می شود قابض و متصرف ماند. چون مودعان قضا و قدر و دیعت حیات از مودع مذکور که لهناسنگه باشد طالب کردند بدون سپردن چاره ندید، بسپرد و رهگرای عالم ملک عدم گردید. دیگر پسرش چیت سنگه قائم مقام گردید، اما مشاراً الیه بسیار عیش دوست بود بسرائیدن غنا بسیار الفت میداشت و از بس شوق هنر رقاصی نیز آموخت. و پسر ثانی سردار معز الیه متوفی سنگت نام داشت. چندی بقیه حیات مانده آخر وداع ازین سپنجی سرا نمود. سردار چیت سنگه در عیش و عشرت شب و روز اشتغال ورزید. فلک که از قدیم حاسد این چنین امور است

اول دو مرتبه بلای ناگهانی از تشریف آوری شاه زمان بر سر عیشش
تاخت آورد - ناچار خلع کرده بگریخت - چون بادشاه موصوف چند روز در
لاهور اقامت داشته مراجعت بولایت فرمود بوساطت اکابران باز وارد قلعه
گردید - مرتبه ثالث زمانه زهر ناکامی چنان در ساغر عیشش ریخت که
باز آن عیش و استکانت قلعه دست نداد و خاک مذلت بر فرق روزگارش
پیخت - چنانچه مهاراجه رنجیت سنگه [برگ ۱۴۰ الف] بر روزگار عیشش
یورش آورد و مشاراً الیه در عیش مستغرق بوده از آمدن مهاراجه بوجهی
مستنجر نگردید - در عرصه یک روز قلعه از مشاراً الیه مهاراجه مسخر نمود
سرگردان بوادی ادبار ساخت - چنانچه مفصل ذکر این معنی در کتاب
تسخیر ملکی مهاراجه قلمی است - اما آخر کار مهاراجه بسفارش مائی سدا کور
تعلقه ونیکی در وجه مصارفش عنایت فرمود - در آنجا استکانت نمود - لیکن
قدر این نعمت خدا داد نشناخت باز بظهور جوانمردی و دغل بازی پرداخت -
چنانچه تمام گروه سنگهان را برای مخلصی قلعه لاهور از دست مهاراجه
رنجیت سنگه بهادر فراهم آورده اما سودی نداشت - بعده بقیه العمر بحسرت و
حسد این معنی بسر برده آخر جان درین سودا باخت - پس از وفاتش مهاراجه
تعلقه ونیکی از اهلیمه و پسر مشاراً الیه در گرفته دو موضع مسمی
چک دھیدو و چک تیلیان در وجه مصارف شان عنایت کرد - حالانکه
زنکه و پسرش در آنجا می بود و دیسو سنگه خاله زاده سردار گوجر سنگه
بود تاحین حیات سردار معز الیه در تابعداری او بسر برد - ازو پسری بوجود
آمد موسوم به مل سنگه نمود - دیسو سنگه فوت شد - بعد ازو مل سنگه
قائم مقام او شد - تعلقه اوان را که شش گروه شرقی لاهور کناره دریای راوی
می باشد که مواضعش بهر دو ساحل دریا واقع اند در قلعه ساخته نواب
معین الملک مسکن گزید - مدة العمر کامران ماند - در زمانیکه چیت سنگه
پسر لهنه سنگه و گلاب سنگه بهنگی بر روز افزونی دولت مهاراجه بهادر حسد
برده تمام پنته سنگهان را در مقام بهسین فراهم آورده بمهاراجه هنگامه پرداز
شدند مل سنگه مذکور در پرده خیر اندیشی بمهاراجه رجوع مقابله
و زمینداران دلیری میداد - و غرضش این بود که طرف بهنگیان انبوه لشکر
بسیار است نحوی مهاراجه بر زمینداران بر آید یک لحظه تاب جنگ نیاورده

خواهد گریخت - بعد از رفع هنگامه چنانچه در کتاب تسخیر ملکی مهاراجه مفصل ذکر خواهد شد مهاراجه از فریب و غرض مل سنگه واقف شده تعلقه اوان را غصبیده جلاوطن فرمود، فقط - [برگ ۱۳۵ ب] و همچنین بهان سنگه ولد دسوندی ساکن رانیان قرابت دار و مثلدار سردار گوجر سنگه بود و تعلقه رانیان که شرقی دوازده کروه از لاهور بر کناره دریای راوی و موضع مضافش هردو طرف دریا واقع اند پسری ازو بوجود آمد، موسوم بگندا سنگه نمود - چون ایام کامرانیش منتهی شد مهاراجه رنجیت سنگه تعلقه مذکور را در گرفت - و همچنین ماهی سنگه ساکن موضع سجاوه مثلدار گوجر سنگه اگرچه بود اما بسر خود مستعد و آماده بود - بوقت تصرف سنگهان مشارا الیه نیز ملک در تصرف آورد - ازو مسمی دهرم سنگه و جیون سنگه بوجود آمدند - تعلقه کریال مع دوازده موضع بوقت تصرف سنگهان در تصرف و همراهی سردار گوهر سنگه سوریانواله در متابعت گوجر سنگه اوقات گذاری برفاهیت بسر می برد - در سمت ۱۸۸۶ که مهاراجه ملک از نییره گوهر سنگه و مسمی امیر سنگه غصبیده بشیر سنگه عنایت فرمود نییره مائی سنگه رام سنگه نامی بحاله ماند - مهاراجه بمتابعت کنور شیر سنگه سپرد فرمود - و یکی از قرابت داران و مثلداران سردار گوجر سنگه سردار کیور سنگه بن بدها سنگه قوم سمهندو ساکن بندوتبه شم موضع سجاوه مشهور سوریانواله بود - مشاراً الیه نیز پهل از گوربخش سنگه رورانواله گرفته بشیوه مرشدانه برفاقت سردار گوجر سنگه اشتغال ورزید - چون تمام سرداران سنگهان ملک پنجاب در قبضه در آوردند مشاراً الیه نیز تعلقه سوریان در قبض خود آورده کامران شد - بعده هر کس که ازو رفاقت طلب می شد بدو رفاقت می نمود - از صلب مشاراً الیه سه پسر بوجود آمدند: کلانی را جوهر سنگه و ثانی را لکها سنگه و سومی را سوکها سنگه نام نهاد - تالب ریزی کاسه عمر کامران و کام روا بود - آخر چون ایام وفاتش عنقریب رسید ملک مقبوضه را سه سهم نمود بدارالملک سوریان مواضعات مضاف کرده بفرزند کلانی مسمی بجوهر سنگه سپرد -

همچنین چند مواضع بموضع اوان ملحق کرده بلکهها سنگه تفویض کرد -
و علی هذا القیاس مواضع به اوتهان [برگ ۱۴۶ الف] مربوط کرده به
سو کهها سنگه حواله نمود - فتنه که آینده برخاستن میخواست برخاستن نتوانست -
چون جوده سنگه فرزند کلانی بدامادی سردار گوجر سنگه رتبه داشت
در ترقی دولت مهاراجه رنجیت سنگه دامن مهاراجه بگرفت و بیپایه ارفع اعلی
پیوست - چنانچه تماشای برادران را مهاراجه بمتابعت او سپرد - و دیگر
سرداران کوچک مثل بهنگیان و لهنا سنگه را تابعدار مشاراً الیه فرمود - و
منجمله ملک گرجا سنگه برادر حقیقی گوجر سنگه مثلاً غازی گمگه
و لیان واله و شریف پور و جگرای متصل و یرووال بدو عنایت فرمود -
چون مشاراً الیه ایام عمر پوره کرد و رخت هستی بر بسته رهگرای عدم
گردید بعده امیر سنگه پسرش قائم مقام او شد - چون مشاراً الیه احسن الوجه
دلیر و متهور و شجاع بود بیپایه پدری سر فراز بوده دقیقه از دقایق نوکری و
نمک حلالی و جانفشانی دریغ نمیداشت - لهذا در حضور مهاراجه عزیز ترمی
بود - چون در دیوان قضا مالکان قضا و قدر ایام حیاتش زیاده از سی سال
قلمی نفرموده بودند ناچار زیاده از آن در عالم کون و فساد استکانت کردن
نتوانست ، بناء علیه در سمت ۱۸۸۰ بکرماجیتی رخت حیات بر بسته بعالم
مات شتافت - مهاراجه رنجیت سنگه بعد وفات او چراغی در خانه اش روشن
یعنی فرزند نرینه ملاحظه نفرموده - ملک مقبوضه اش در گرفته بتصرف
خود آورد - ملک مقبوضه قدیمی سردار کپور سنگه من بعد آن مهاراجه
رنجیت سنگه بجوهر سنگه بخشش فرمودند -

تشریح ترقی دولت تاهر سنگه

احوال دانان ترقی دولت تاهر سنگه چنین بیان می فرمایند که
مشاراً الیه از طبقه اول است از نتهو سنگه پهل کهندا دهاری گرفته برفاقت
بهان سنگه بهنگی پرداخت - بزور بازو و تهوری که در سرشت داشت شیوه قزاقی
بکار برده هنرهای رستخانه و اسفندیار بظهور آورد - آخر سردر همین آرزو
باخت - بعد از وفاتش پسری کوچک مسمی گوردت سنگه ماند - امر قزاقی

[برگ ۱۳۶ ب] بر او راست نیامد - نام سنگه قوم زندهاوا ساکن موضع چک ابدال متصل دیره بابا نانک که مشاراً الیه افلاس و عدم بهم رسی مایحتاج عاجز آمده بخدمت سائول سنگه حاضر شده - اول بخدمت گروه برداری مشاراً الیه مسلط شد - و بعده پهل گرفته گهور چرها مشاراً الیه گردید - از روی تهور ذاتی و شجاعت صفاتی مشاراً الیه در گهور چرهای سائول سنگه مستثنی گردید - و نظیر او در گهور چرهای متوفی دیگری نبود - بناء علیه تیکه سرداری گهور چرها مذکور تمامی لواحقان متوفی مذکور به تاهر سنگه ارزانی داشتند - در زمانی که جمیع سرداران گروه سنگهان ملک در قبضه و تصرف آوردند مشاراً الیه نیز ملک ذیل در قبض و تصرف خود آورد و در اخوان الزمان سرآمد گردید و مدة العمر بر ملک مذکور قابض و متصرف بوده کامران و کام روا ماند - از کهن سالگی در دور طبقه چهارم بوده و در خامس طی کرده و در دور سادس رخت حیات بر بسته رهگرای عالم بمات گردید - وارث ملک و سال سه پسر دو زوجه گذاشت : مسمی رام سنگه و هری سنگه و جی سنگه و مسات ملکهان و غیره - تا غایب گیری مهاراجه چندی بعیش و عشرت گذرانیدند - چون مهاراجه غلبه گرفت مساهة ملکهان که دانا و هوشیار بود چندی بمتابعت مصاحبان مهاراجه کوشیده ملک موروثه را بر خود مسلم داشت - چون ایام فرمان روایی ایشان از ملک مقبوضه بموجب سر نوشت ازل با تمام رسید بخيال راجه همین خيال خطور کرد که ملک مقبوضه معزالیه در تصرف دولت قاهره آورده شود - ناگزیر همچنین بعمل آورده و برای وجه مصارف ایشان تعلقه چمیاری و نصف سنکهمتره و دهوکی و بویک عنایت فرمود - چون فرزندان سردار متوفی جوان سال بودند مهاراجه بکار خدمات او شان را منسوب نمود - چون ایام حیات او شان سپری شد از رام سنگه مذکور پسری ماند مسمی گوردت سنگه نام حال در اردلی ها مع افسری صد سوار [برگ ۱۳۷ الف] تابعدار جمعدار صاحب والا اقتدار - و چون هری سنگه از دار فنا بعالم بقا شتافت از وی پسری ماند ایسر سنگه نام خانه دار در سنکهمتره و تابعدار ابی طویله صاحب می باشد - جی سنگه که برادر ثالث بود حال بذاته موجود در سنکهمتره خانه دارد - و تابعدار ابی طویله صاحب می بود - فقط -

تشریح ترقی دولت سردار گور بخش سنگہ

برین نہج بدریافت رسیدہ کہ گور بخش سنگہ قوم ہاتھ ساکن موضع ہاتھ والہ متصل تعلقہ ریا بر لب دریای راوی بیست و پنج کروزہ از لاهور شرقی شالی مرد غریب و مفلس بود۔ ہر چند سعی برای حصول مایحتاج کردی بدستش نیامدی۔ چون قضا و قدر قسمت او از وجہ رهنی و دزدی و تاراجی مواضع در دیوان قضا ثبت نموده بود ناگزیر قضا کشان کشان بر آن راہ آورده مستحکم ساخت۔ بناء علیہ مشاراً الیہ بخدمت سانول سنگہ حاضر شدہ پھول گرفت و بطریق دزدی چیزی از خانہ یا جای دیگر حاصل کردہ اسپ و یراق ہا خریدہ در جرگہ گھور چہرہ ہا مشاراً الیہ درآمد، در امر قزاقی مابین اخوان الزمان نام آور شد۔ وقتیکہ گروہ سنگہان قبضہ ملک صوبہ لاهور آغاز کردند مشاراً الیہ نیز تعلقہ ریا و دھودہ کہ متصل مکان مسکونہ خویش داشت در قبضہ و تصرف خود آورد، تا سرنوشت بتابعداری سردار نادر سنگہ حکمرانی کرد۔ چون پیمانہ عمرش لبریز شد جان شیرینش بر خاک فنا ریخت۔ بعدہ پسرش مسمی آسا سنگہ قائم مقام شد تاحین حیات در ہر دو تعلقہ بتابعداری تارا سنگہ فرمان روا ماند۔ چون او نیز بعالم فنا شتافت دو پسرش لعل سنگہ و گلاب سنگہ بتابعداری مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر قابض و متصرف ہر دو قلعہ کہ بشرط آبادی جای آمدہ ہزار روپیہ مقرر است ماند۔ چون ایام حکم رانی از روی دفتر قضا و قدر و اصل شدند و باقی یومی و ساعتی نماند بناء علیہ بخاطر خطیر مہاراجہ خیال غصب ہر دو تعلقہ مذکور از نامبردہ ہا خطور کرد۔ همچنین از قوہ [برگ ۱۴۷ ب] بفعل آمد و ہر دو برادران را بتابعداری کنور کھڑک سنگہ جیو حکم شد۔ حسب الحکم نزد کنور مشاراً الیہ حاضر شدند۔ چون لعل سنگہ جوان وجیہہ و زیبا رو بود و سرو قد بود کنور ممدوح او را سر آمد دو صد سوار فرمود۔ چون پیمانہ عمرش لبریز شد فنا کہ لازمہ ہر چیز است ناگزیر بر سنگ فنا بشکست۔ برادرش گلاب سنگہ در قید حیات و در سپاہ نقدی مواجب دار نوکر می بود۔ و موہر سنگہ ولد سکھ سنگہ ساکن نتر و و مثلدار تارا سنگہ بود۔ چون

مشاراً الیه قوت مهاراجه نداشت از پسرش غصبیده به چرہت سنگه چررانوالہ داد کہ مشاراً الیہ تا حیات خود اوقات گذاری بران نموده ماند۔ مستخبران راست گفتار و منہیان صداقت آثار حقیقت حسب و نسب یعنی روز افزونی گروه سنگہان کہنہ چنین بیان می نمایند کہ سردار جی سنگه و جہندا سنگه ہر دو برادر عینی والدان چودہری خوشحالی قوم سندیو و ساکن موضع کہنا از مہ مصارف بہ تنگ آمدہ در جرگہ سنگہان طبقہ ثالث در آمدند۔ و از نواب کپور سنگه فیض اللہ پوریہ پھول گرفتہ اسپ و یراق بہم رسانیدہ سوار گردیدہ رفیق کار نواب مسطور در امر قطاع الطریق و تاخت و تاراج مواشی و مال و اموال مواضع گردیدند۔ چون طالع یار و بخت مددگار بود روز بروز اسباب ثروت و حشمت کہ جزو اعالی آن گرد آمدن رفقای صادق الاتحاد است مزید می شد شد۔ بعدہ جہندا سنگه رانسبت اہلیہ خاطرخواہ در خانہ زمینداران ساکن موضع لوهیان غربی شمالی امرت سر بفاصلہ شش کرہ بہم رسید کتخدا گردید۔ جای بود و باش گاہ بیگاہ میسر آمد۔ بعدہ جی سنگه مذکور را نسبت جفت مسہات دیسان بنت . . . دست داد کتخدا شد۔ چون سستی عمل در سلطنت چغتائیہ بالکل روی داد و احمد شاہ درانی گویا کہ یکی از مثل سنگہان ویران کار و غارتگر بود کہ از یک طرف زمینداران قوم [برگ ۱۳۸ الف] سنگہان ویران میکرد و از طرف فوج احمد شاہ گرسنہ وار در رسیدہ پختہ و خام فصل ہمہ میخوردند و مالیہ جدا طلب میداشتند۔ درینصورت تمام ملک ویران شد۔ درین عرصہ نواب کپور سنگه نیز فوت شد۔ مشاراً الیہا سر آمد شدند۔ چندی بدین صورت در امر قزاقی و جنگ و جدل با فوج احمد شاہ اشتغال داشتند۔ چون بانداژہ بیست ہزار سوار و پیادہ باین گروہ متفق شد بویرانی شہر ہای کلان پرداختند۔ چنانچہ ذکر این معنی در ذکر صوبہ داران لاهور شدہ۔ القصہ چون تمام گروہ سنگہان بقبض و تصرف ملک پرداختند ایشان نیز برفاقت سنگہان تاخت بر ہر جامع رفقای صمیمی کہ ذکر آن ہر یک نوشتہ خواہد شد آورده ملک ذیل در قبض و تصرف آورده حکمران و کامران گردیدند۔ چون اسباب رزق از وجہ ملک و دولت و ثروت خاطر خواہ بہم رسید ضبط

کردن آن نتوانستند - بر حصول تنعم یکدیگر حاسد شده برای اخذ ملک یک دیگر و سرسبزی سخنهاى دولت یکدیگر هنگامه و مخاصمه پیرا گردیدند - چنانچه سیف علی خان تهانه دار قلعه کانگره از طرف سلاطین دهلی بود فوت گردید - راجه سنيسار چند کتوچ را این اراده بخاطر خطور کرد که نحوی قلعه کانگره بقبض خود در آرد - بر این اراده قلعه را محاصره نمود ، اما هزاری سهج رام و زور آور سنگه چاعه دار مستعد و آماده گردیدند بیحوصله وار قلعه را حواله راجه نکردند - چون راجه مشاراً الیه تسخیر قلعه از خود ممکن ندید ناگزیر از سردار جی سنگه گهنیه بطمع عطای نذرانه رفاقت طلب گردید - سردار موصوف که بنواب بگهیل سنگه هریانه واله ارتباط اخلاص داشت سردار موصوف را طلب داشته این راز در میان نهاد - معزالیه رفاقت و استمداد منظور کرده بعده سردار جی سنگه پسر خود گور بخش سنگه را که جوان وجیهه و تهور [برگ ۱۳۸ ب] شعار و مدبر بود مع دو هزار سوار و پیاده رفیق کار و تابعدار سردار بگهیل سنگه که کهن گرگ بود نموده روانه ساخت - چون نزد راجه پیوستند راجه معزالیه به پیشوای آمده در دیره خود برده دیره کنانیده و دو نیم هزار روپیه یومیه برای استمداد وجه مصارف معاونان مذکور مقرر کرد - روز دوم معاونان جای مورچال تجویز کرده مورچه بندی نمودند و از روی مصلحت بمحضوران پیغام کرده که حال قلعه نزد شما نمی ماند ، زیرا که مددگارشما از هیچ طرف اجدی نیست تا بکی خواهید جنگید - چیزی وجه گذران شما از راجه مقرر کنانیده میدهم - نامبرده ها مال اندیشی کرده گرویده صلاح سرداران ممدوح شدند - چون سرداران را از طرف تهانه داران تسلی عاید شد بر راجه گفتند که چیزی وجه مصارف تهانه داران مقرر کرده دهید ، قلعه شما خلاص کنانیده میدهم - راجه برین امر راضی شد - از راجه وجه اوقات گذاری بقسم دهرم نویسانیده بدست معتبر خویش نزد تهانه داران فرستاده مشورت کردند که اول تهانه ما داخل نمایند - چون راجه تسلی شما از وجه اوقات گذاری خواهد کرد موافق رسید شما قلعه حواله راجه کرده خواهد شد - مشاراً الیهها قبول کردند - چون سردار گور بخش سنگه و بگهیل سنگه داخل قلعه شدند تهانه داران را از قلعه بدر کردند و راجه را نیز جواب

دادند - هر دو شخص مثل مگس دست حسرت بر یکدیگر مالیدند - چون بدین تقریب قلعه کانگره بتصرف سردار موصوف درآمد تمام راجه ها و کوهستانیان قرب و جوار قلعه متابعت سردار جی سنگه اختیار کردند - چون راجه های جوار قلعه قبل ازین تابعدار و مالگذار نزد سردار جسا سنگه رام گرهیه بودند سردار معزالیه را ازین معنی آتش غضب در کانون سینه بر افروخت و در صدد هنگامه پردازی گردید - از آنجا که مزاج سردار جی سنگه از تسخیر قلعه کانگره بس بلند رفته بود بعد استماع خبر هنگامه آرای جسا سنگه موصوف نهایت غضبناک شده در فراهمی افواج گردیده و در عرصه قلیل تمام سرداران سنگهان و راجه های کوهستان را فراهم [برگ ۱۴۹ الف] نموده بمقابله جسا سنگه مذکور یورش آورد - جسا سنگه از اطراف آتش افروخته دید قرار گاه خود بجای ملاحظه نکرده ترک وطن مالوفه و خلع ریاست ملک از خود کرده میان دو آب کوچیده رفت و از آنجا به هندوستان رفت - چنانچه مفصل ذکر این معنی در ذکر جسا سنگه رام گهری نوشته خواهد شد - القصه سردار جی سنگه قابض و متصرف جمیع ملک رامگهریه گردید و آنچه ملک رامگهریه در میان دو آب بود اکثر سردار بگمیل سنگه در تصرف آورد - از وقوع این فتح گوشه دستار سردار بمدوح بفلک الافلاک سود - مقارن این حال در مقام حاجی پور سردار موصوف بارگاه آراسته بود - تمام راجه های کوهستان در بارگاه حاضر بودند - بر سردار مروحه خدمتگاری نمود - امر سنگه بهککه که پرورده نعمتش بود در آن وقت حاضر بوده چوری بر سر خود به بی امتیازی می کراند - ازین رهگذر نهایت خفگی بخاطر سردار عاید شد زیرا که این شخص تابعدار باشد و اینچنین گستاخی بالمشافه بوقوع آرد - این خفگی هنوز در خاطر بود که سردار در امرت سر وارد شد - امر سنگه از بلندی مزاج در امرت سر احداث کتره نمود - سردار را بخاطر این خیال خطور کرد که این کس دعوی هم سری دارد بهتر آنست که استیصال بنیادش کرده شود - قضا کار سردار این راز بکسی در میان نهاد - رفته رفته خبر بامر سنگه رسید - چونکه مشاراً الیه دانا بود فهمیده که سردار کینه ور شده مبادا در بیخبری گرفتار نماید ، از روی عاقبت اندیشی نسبت دختر خود به سردار فتح سنگه

ولد سردار مهتاب سنگه برادر حقیقی سردار حقیقت سنگه داده بظل حمایتش درآمد و خود را نگاهداشت - چنانچه ذکر ترقی دولت و نسب سردار امر سنگه بجای دیگر مفصل نوشته خواهد شد - و گویند که در ابتدا مابین سردار مهتاب سنگه و سردار جی سنگه نهایت موافقت و مراقت بود - چنانچه انصرام شادی کتخدای سردار موصوف بصبیه راجه گجیت سنگه جیند واله خود همراه گرفته و مبالغ کثیر از مال خود صرف نموده ساخته [برگ ۱۴۹ ب] بود و همچنین در دیگر مدارجات پاس خاطر سردار موصوف مقدم الامور مرعی داشتی، مگر بعد وفات راجه رنجیت دیو برج راجدیو به سردار مهتاب سنگه طریقه اخلاص منوط و مربوط نموده استدعای استخلاص تعلقه کریانواله کرد - سردار معزالیه پذیرا نشد - بعده بسردار حقیقت سنگه و جی سنگه همین پیغام بادای نذرانه سی هزار روپیه معرفت سردار موصوف نمود - اگرچه سرداران موصوف ظاهراً پذیرفتند اما در باطن اخذ نذرانه معرفت سردار موصوف پسند نداشتند بهر کیف رسیدند چون محاصره کریانواله گردید از که و مه مذکور تندی نکردند، اما کریانواله بسعی سردار مهتاب سنگه جی خلاص شد همه جا بجای رفتند - راجه بصلاع سردار مهتاب سنگه جی از نذرانه در می داد - این معنی باعث تقار فیما بین جیسنگه و مهتاب سنگه جیو گردید در حالیکه سردار مهتاب سنگه جی متوجه سفر چنیوت و غیره تعلقات بودند - چنانچه مفصل ذکر این معنی در تذکره تسخیر ملکی سردار مهتاب سنگه تحریر خواهد شد - سردار گوجر سنگه بسردار حقیقت سنگه و باگه سنگه اهل و والیه و کرم سنگه دولو اتفاق پیدا کرده طلبانیده، مشاراً الیه در رسیدند - سردار گوجر سنگه دیگر لشکر خود و مثلداران خود فراهم آورده کریانواله بمحاصره گرفت - بعد از تسخیر کریانواله بر ملک جمون تاخت آورده سواد جمون را تاراج کردند و بعده بشکر گهر محاصره ساختند - راجه برج راج دیو سردار مهتاب سنگه را خبر از ما وقع کرد - سردار چون باز بر راجه برج راج دیو رسید و شباً شب تاخت کرده بر دیره سردار حقیقت سنگه افتادند - یک گهری پیشتر مدعیان را خبر شد مستعد بچنگ گردیدند - قضا را بدینصورت سردار مهتاب سنگه را شکست فاحش روداد - سردار حقیقت سنگه غالب آمده طلب سی هزار روپیه نذرانه سابقه و آنچه ملک کرم سنگه دولو مع چنیوت و غیره سرداران مهتاب سنگه جیو درین سفر تسخیر نموده بود طلب

کردند۔ ناچار ہر دو چیز ادا کردہ [برگ ۱۰ الف] خلاص شدہ رفتند۔ سردار حقیقت سنگھ وغیرہ بمکانات خود ہا رسیدند۔ بعد انقضای عرصہ شش ماہ راجہ برج دیو معرفت راجہ جسروتیہ سوالجواب معاملہ جمون بسردار جی سنگھ گہنیہ مقرر نمود و از سردار حقیقت سنگھ منحرف گردید۔ سردار موصوف بمہا سنگھ نوشتہ فرستاد کہ درینولا راجہ برج راجدیو ازین جانب روگردان شدہ زر معاملہ بسردار جیسنگھ دادنی مقرر نموده و شہارا ہم از دوستی او سوای ذلت و پشیمانی چیزی حاصل نشدہ۔ اگر آن عزیز را دوستی بما منظور است بجمعیت موجودہ بطرف سیالکوٹ کوچیدہ بیاید و ازین طرف من می رسم، باتفاق راجہ کوتہ اندیش را بسزا رسائیم و جمون را غارت کنیم۔ ہر قدر کہ مال و زر و ملک خواہد آمد تقسیم بہ نصفی کردہ خواہد شد۔ چون سردار مہا سنگھ را بطفیل راجہ مذکور مخالفت بہ جیسنگھ واقع شدہ بود برین سخنہای قرار بستہ در سن ۱۱۹۸ ہجری و سمت ۱۸۴۰ بکرماجیتی و سن ۱۷۸۳ عیسوی از مقام گوجرانوالہ کوچ کردہ وارد چرار شد و سردار حقیقت سنگھ از فتح گڑھ کوچ کردہ در ظفروال رسید۔ سردار مہا سنگھ سبقت کردہ بر جمون تاخت آورد۔ راجہ مذکور اعانت از کدام طرف ندیدہ رو بفرار نہادہ و سردار موصوف دولت لکہ ہا روپیہ غارت کردہ و اکثری جموالان را دستگیر ساختہ بگجرانوالہ فرستادہ و مکانات راجہ و تمام شہر را آتش داد۔ بعد دو سہ روز چون سردار حقیقت سنگھ وارد چرار شد از سنوخ ما وقع سخت پیچ و تاب خوردہ بسردار موصوف پیغام کرد کہ بامن نرد دغا باختہ چندان مال و اسباب غارت کردہ بخانہ فرستادید خوب نکردید۔ آخر سردار حقیقت سنگھ کہ کلانتر سردار بود سد راہ سردار مہا سنگھ گردید و مواخذہ تاراج و یرغمالان جمون ساخت، اما چون بخت سردار مہا سنگھ یاور بود درین نخمصہ دو سہ روز منقضی شدند و درین عرصہ سردار حقیقت سنگھ را مرض ذات الجنب و داد قبای حیات پارہ نمودہ [برگ ۱۰ ب] ملک دو لکہ و پنجاہ ہزار در تصرف مالکان گذاشت۔ بعد فوت شدن سردار موصوف اگرچہ جام آرزوی سردار مہا سنگھ لبریز بادہ نشاط گشت، اما بظاہر داری بہ جیمیل سنگھ پسر متوفی سردار سخنان چاپلوسی و گرم جوشی در میان آوردہ پنجہزار روپیہ یومیہ باو میداد و

مجاز آن شد که همراه من مع فوج بگوجرانواله کوچیده بروند و مراسم ماتم داری در آنجا بتقدیم رسانند - درین روزها سردار جیسنکه گهنیه که در حاجی پور اقامت میداشت چون خبر غارت جمون و فوت شدن سردار مذکور شنید سخت خشمناک و اندوهناک گردید و گفت که من مها سنگه را فرزند خود تصور نموده رعایت مینمودم ، مگر این طفل ریش مرا رسوا ساخت - چنانچه سردار گوربخش سنگه پسر خود را بجمعیت یک هزار سوار بانصواب چرار روانه کرد که بسرعت تمام رفته جیمل سنگه را همراه خود بیارد - چون مشأراً الیه در چرار رسیده به جیمل سنگه ملاقی شد و فهمانید - هر چند جیمل سنگه به ترغیب مها سنگه جیو بگوجرانواله تیار بود لیکن بر وقت رسیدن گوربخش سنگه آن صلاح موقوف شد و گوربخش سنگه بالمواحه بسردار مها سنگه گفت که اگرست گورو جی خواست یک کرور روپیه بابت تاراج جمون از شما گرفته خواهد شد - غرض که همچنین جواب سوال گوربخش سنگه نمود ، بعده خود مع جیمل سنگه متوجه دارالملک خود گردید و سردار بدارالملک خود کوچ کرد - بعد ورود هر دو سردار جیسنکه و جسا سنگه اهلوالیه و گوجر سنگه و غیره فراهم شدند و سردار مها سنگه بسبب برهمی مزاج سردار جیسنکه که شمه ای زبانی گوربخش سنگه شنیده بود آمدن خود در فتح گره صلاح ندیده دیوان دیا رام رامع اسباب ماتم پرسى فرستاد - چون بساط ماتم داری در نوشتند و باتفاق جیمل سنگه را بعمر سیزده سالگی بر مسند ریاست نشانده بمکانات خود ها مرخص شدند ، مگر سردار جیسنکه قریب دو ماه ها نجا سکونت داشت و در ترویج امورات خانگی و تنظیم مهات ملکی رهنمونی می ساخت - درین ضمن سردار جسا سنگه اهلوالیه فوت شد و بهاگ سنگه که از اقربای او بود جانشین گردید - در آن سال بامساک باران گرانی [برگ ۱۵۱ الف] غله در ملک بسیار بود که فی روپیه سه آثار غله نرخ داشت و سردار جیسنکه مع معتمدان جیمل سنگه به فتح آباد رسید و مراسم عزا پرسى بجا آورد و تجویز کوچ بجانب نکه و ملتان و غیره بجهت گرد آوری زر و چرانیدن خوید با سپان باو مقرر ساخته به مکیریان آمد - اما خلاصه خاطر سردار جیسنکه این بود که سنگهان ماهجه را همراه گرفته بطرف نکه یورش نماید - اگر سردار

سها سنگه بنظر رشته داری بکمک نکیان رسید با او جنگیده تا بعد از خود سازم - بعد گرفتن معامله ملتان وغيره مع کرم سنگه دولو در ملک سها سنگه رسیده او را بسزا رسام یا قید بکنم - چنانچه سردار موصوف تمامی سر کرده های خود را جمع کرده بعد درستی اسباب سفر در سن ۱۱۹۹ هجری و سمت ۱۸۳۱ و سن ۱۷۸۳ عیسوی از آنجا کوچ کرده در ضلع چندیاله فرود آمد - از آن طرف سردار بهاگ سنگه اهلو والیه بجمعیت موجوده خود شامل لشکر سردار موصوف گشت - غرضکه باتفاق یکدیگر ضلع رسول پور و چندیاله را تاخت کرده و از کلان تلمونه و داسووال و جهمن وغيره دیهات قزاقان قریب یازده هزار روپیه بطریق نذرانه گرفته و گور بخش سنگه سهجره والا و پیم سنگه رکهانواله و سوبها سنگه گهنیا لاهوری و گلاب سنگه را که به بضلع قصور آقامت پذیر بود رفیق خود گردانیده هنگامه در ملک نکه انداخت - وزیر سنگه و بهگوان سنگه نکی که رشته دار سها سنگه بودند چون از آنطرف امداد او شان نشد لاچار شده در عالم اسباب متابعت او اختیار نمودند - بعد رجوع شدن نکیان سردار جیسنگه از آنجا کوچیده وارد ضلع ملتان گردید - و کم و بیش از نواب مظفر خان گرفته از آن روی آب دریا عبور کرده بنواح جهنگ و چنیوت رسیده - بعد ملاقات به کرم سنگه دولو در مقدمه جهنگ با سردار سها سنگه مشورت کرد - از آنجا که وزیر سنگه و بهگوان سنگه نکی از دل رفیق سردار سها سنگه بودند و از راه مصلحت وقت حرف ظاهر داری با سردار جیسنگه میداشتند لهذا بصلاح یکدیگر این مقدمه را بر میله دیوالی مقر داشته وارد امرت سر [برگ ادب] گردیدند و بعد اشنان هر یکی متوجه خانه خود شد - چون ایام دیوالی عنقریب رسید سردار بهاگ سنگه اهلو والیه و کرم سنگه دولو و بگهیل سنگه و تارا سنگه غیبه و گوجر سنگه وغيره بموجب طلب سردار جیسنگه در امرت سر فراهم شدند - از آنطرف سها سنگه نیز مع فوج وارد امرت سر و در قلعه فرود گردیده برای ملاقات سردار جیسنگه رفت و شیرینی غذا گرفت - سردار موصوف که برهم خاطر بود عتاب آغاز نهاد و شیرینی پذیرا نساخت - هر چند سردار سها سنگه عذر جسارت نمود مگر چین از چین سردار جیسنگه نکشود - روز دیگر باز سردار سها سنگه حاضر

شد و بعد اظهار مراتب عجز و انکسار عرض کرد که فی الواقعه اگرچه
 قصور از من بوجود آمده است اما شما از بزرگی خود معاف فرمائید که از
 خردان خطا و از بزرگان عطا گفته اند - سردار جیسنگه باوهیج گفتگوی
 نکرد و چادری بر سر گرفته بالای پلنگ خود دراز کشید - سردار مها سنگه
 تا چهار گهری حاضر ماند ، آخرش ناچار شده بدیره خود رفت - روز دیگر
 سردار جیسنگه معرفت سردار بهاگ سنگه اهلو والیه و تارا سنگه چین پوریه
 به سردار مها سنگه گفته فرستاد که از یک کرور روپیه بابت تاراج جمون
 تسلی سازید و بعضی مکانات سنگهان که بتصرف خود آورده اید وا گزار کرده
 دهید والا از اینجا رفتن نخواهید یافت - ازین معنی سردار مها سنگه خیلی
 مضطرب شد - وزیر سنگه و بهگوان سنگه نکى را که پانزده صد سوار همراه
 داشتند طلبیده وقت شب از آنجا باتفاق یک دیگر بصوب مجیته کوچ کرد -
 سردار جیسنگه باستماع این معنی بسرداران و سرکرده های همراهی خود
 ارشاد کرد که این طفلک رقاص را رفتن ندهند و دست بدست گرفتار کرده
 بیارند - غرض که او شان بسردار مها سنگه پیوسته جنگ کنان تا موضع مجیته
 رفتند ، اما قابو نیافتند واپس آمدند - درآنوقت سردار جسا سنگه رامگرهیه
 از پنجاب خارج شده و از هندوستان معاودت نموده بنواح ستلج
 [برگ ۱۵۲ الف] رسیده بود - سردار مها سنگه بصلاح راجه سینسار چند
 کتوچ بوساطت رای احمد منج با و نوشته فرستاد که من از دل رفیق
 شما هستم آمده ملک خود بگیرید - چنانچه مشاراً الیه بعد پختگی عهد و پیمان
 کوچ بکوچ در رسید و بمجرد رسیدنش در ضلع پتیاله هنگامه برپا گردید -
 و از آن طرف سردار مها سنگه مرتکب شورش و فساد گشت - و امر سنگه
 پهگه از خوف و رجا فرصت وقت غنیمت شمرده مع فتح سنگه پسر مهتاب سنگه
 داماد خود با سردار مها سنگه پیوست - و هم راجه سینسار چند موافق صلاح
 او شان بدامن کوه فرود آمد - سردار جیسنگه اولاً گوربخش سنگه را
 بجمعیت شایسته برای تدارک جسا سنگه رامگرهیه روانه کرد و خود در پتیاله
 ماند - چنانچه مقابله طرفین متصل موضع راهه پور چار کروه از پتیاله
 بعمل آمد و تا دو پاس جنگ عظیم شد - قضا را غلوه تفنگ در
 سینه گوربخش سنگه دودیه چسپید جان بحق تسلیم نمود - و در جنگ دوم

ہاں طور غلولہ سردار گور بخش سنگہ خانہ جیسنگہ چسپید جان بحق تسلیم نمود۔ بعد وقوع این معنی پشت ہمت سردار جیسنگہ بشکست و تمام ملک رامگہریہ سوای پتیالہ از دست او بدر رفت۔ سردار مسطور ناچار شدہ قلعہ کانگرہ براجہ سینسار چند دادنی کردہ و نسبت صبیہ گور بخش سنگہ بمہازاجہ رنجیت سنگہ ولد سردار مہا سنگہ ساختہ طرح آشنایی بنمود۔ اما از مہاجرت گور بخش سنگہ فرزند رشید و عدم وجود پسری دیگر آنچنان غم و الم لاحق حال او شد کہ حلاوت حیات تلخ از سکرات گشت، لیل و نہار شراب نوشی آغاز کرد کہ غم غلط گردد و جائیکہ مقدمہ کارزار در پیش می آمد پروانہ وار خود را برد اندیش میزد کہ کسی غلولہ تفنگ نصیب من ہم گردد کہ ازین رنج گوناگون رھائی یا ہم۔ از آنجا کہ کردگار مرہم بخش دل ایشان و چارہ گر حاجت طلبان است در ہاں زمان بخانہ سردار مذکور از بطن راج کور فرزند تولد شد، ندہان سنگہ نام کردند۔ چون دو سال گذشت پسری [برگ ۱۵۲ ب] دیگر بوجود آمد بہ بہاگ سنگہ موسوم نمودند۔ از ظہور این ہر دو نور چشمان باری دیدہ رمد^۱ رسیدہ او را روشنی حاصل شد و افسردگی خاطرش بہ شگفتگی نشاط مبدل گشت۔ مہتاب سنگہ و جیون سنگہ برادران سردار حقیقت سنگہ پنج شش سال پیشتر از ارتحال او فوت شدہ بودند و تارا سنگہ در پتہان کوت بکار خود اشتغال میداشت و سردار بدارالملک خود کامرانی می نمود و دیوان لچمہن داس کہتری مختار کار او بچسرو تہ بود۔ سردار مذکور باغواہی بعضی غرض گویان وابستگان او را آنچنان سخت محبوس کرد کہ پسر او در قید فوت گردید۔ چنانچہ نام بردہ بخدمت سردار جیسنگہ رسیدہ معرفتش پنجہزار روپیہ مصادرہ نشان نمود و متعلقان خود را خلاص کنانید۔ اسباب وجہ معاش ہمراہ فتح سنگہ پسری مہتاب سنگہ مقرر کرد و از جیمل سنگہ خدمت دیوانی بہ دہنیت رای تفویض نمودہ سر رشتہ عدالت بدست خود داشت و دولت بسیار جمع داشت۔ در سن ۱۲۰۵ سردار جیسنگہ شادی کد خدای بہ صبیہ گور بخش سنگہ بارجیت سنگہ پسر سردار مہا سنگہ نمودہ فارغ البال شد و بسیاری زر بر شادی خرچ کرد۔ ہمدران سال

1. ramad, A disorder in the eyes, ophthalmia (Steingass) رمد

ندهان سنگه پسر کلان جیسنگه با صبیہ تارا سنگه کنک که بعینه مشهور بود منسوب شد و نسبت بهاگ سنگه پسر دوسی بخانه خوشحال سنگه فیض الله پوریه قرار یافت - از التیام هر دو رشته ها سردار جیسنگه را دلدهی کہا ہی گشت که الحال بازوی من قوی شدند البته مخالفان را بسزا خواهم رسانید و عوض خون پسر خود خواهم گرفت ، اما اجل فرصت انداد در سن ۱۲۰۷ هجری در سمت ۱۸۱۹ بمقام قصبه پتیاله نقد حیات مستعار را به ودیعت آفریدگار نهاد و آنچه مراد دلی بود در دل ماند - جمله ملک ما حاصل سه لک روپیه در تصرف خود داشت و مراد صاحب اقبال بود - چونکه ندهان سنگه و بهاگ سنگه پسران سردار مذکور خرد سال بودند راجکوران والدہ او شان را و سدا کور را سردار جیسنگه ملک انصافاً عند الرحلة [برگ ۱۵۳ الف] تقسیم کرده داده بود - چنانچه وفات سردار مشاراً الیه هر دو بر مکانات مقبوضه ریاست میکردند - و همشیره فتح سنگه خلف مہتاب سنگه به پسر تارا سنگه چین پوریه کد خدا شده بود - بعد یک سال چون سوکلاوه اش بعمل آمد سرداران گهنیه برسوق رخصت در چتور گره فراهم شدند و سردار جیمل سنگه نیز مع پارچه های پوشاکی و زیور و غیره اشیای داد و دهش در آنجا رفت - فتح سنگه بصلاح سردارنی سدا کور و دیوان لچھمن داس سردار جیمل را محبوس کرد - اہلیہ سردار موصوف بمجرد استماع این خبر مع دیوان دھنپت رای باستحکامی فتح گره و دیگر مکانات پرداخته بعد فراہمی فوج مستعد جنگ گردید - و از آن طرف صالح کنور صبیہ زاده امر سنگه پتیاله والا مع چیزی فوج وارد دوآبہ شد - سردار تارا سنگه غیبہ و بگمہیل سنگه باقرار ہشتاد ہزار روپیہ ہمراہ گرفته بصلح فتح گره رسید - در آن ایام فتح سنگه دختر خود را بسردار گلاب سنگه بہنگی داده بود - بدریافت رسیدن افواج تاب استقامت نیاورده مع سردار جیمل سنگه شباً شب روانہ امرت سر شد - روز دیگر سردار بگمہیل سنگه و غیرہ نیز دنبالش کوچ کرده بامرت سر فرود آمدند - بہ فتح سنگه گفته فرستادند کہ باوجود احدیت حسب و نسب سردار جیمل سنگه را کہ دستگیر کردہ است خوب نکرده بلکه در فرقه سنگھان تا ہنوز هیچ کس مرا تکب چنین کار نگردیدہ ، پس می باید کہ مشاراً الیہ را حوالہ این جانب کردہ دهند و

آنچه مطالبات شاها باشد از من بگیرند؛ اگر این سخن منظور نباشد برای چندی او را در بلده امرت سر که گور دواره ماوشاست بیارند، بعد ملاقات و بعضی سخنان باز حواله ایشان کرده خواهد شد۔ هر چند گلاب سنگه و فتح سنگه این معنی قبول نمی کردند لیکن سردار بگمپیل سنگه را در امرت سر طلبانیده اول باتفاق بغسل تالاب [برگ ۱۵۳ ب] پرداختند، بعده سبک از آنجا برآمده و او را بر فیل سوار کرده داخل دیره خود شدند۔ سردار گلاب سنگه و فتح سنگه خاموش ماندند۔ در سن ۱۲۱۱ سمت ۱۸۵۱ سردارنی سدا کور جهت انتقام خونها گور بخش سنگه شوهر خود ندهان سنگه و بهاگ سنگه پسران جیسنگه و تاراسنگه غیبه و خوشحال سنگه فیض الله پوریه و باگمه سنگه اهلو والیه و بگمپیل سنگه و بهاگ سنگه اهلو والیه و غیره سرداران و رشته داران خود را فراهم آورده بتجدید هنگامه بجسا سنگه رامگرهیه برپا کرد و تمام ملک ماهجه را خلاص کنانیده از قلعه میانی که آن روی لب دریای بیاس واقع است مورچها آورده وهم نوشتجات در باب طلب مهاراجه رنجیت سنگه فرستاد۔ و از آنطرف مهاراجه در امرت سر آمد۔ سردارنی استخکامی مورچه ها کرده نیز در امرت سر آمد۔ ملاقات طرفین به اتفاق بابا صاحب سنگه بیدی در امرت سر شد۔ و کیل جیسا سنگه بخدمت بابا جی حاضر شده عرض نمود که گمپیان سخت گلو گیر این جانب شده اند، من تاب جنگ ایشان ندارم، نوعی آشتی و صفائی یکدیگر کنانیده دهند، آئینده متابعت اینها خواهم کرد۔ روز دیگر چون مهاراجه بملاقات بابا مذکور آمد بابا گفت که شاها سنگه بابا نانک و گورو گویند سنگه هستید، عقل شاها چه شد که باهم جنگیده می میرید و بخون ریزی یک دیگر گنه گار می شوید؟ لعنت بر دهرم ایشانست که افغانان قصوریه بر سینه گروه ازینجا گواکشی میکنند و هندوان را ایذا می رسانند شاها را شرم نمی آید و هیچ تدارک ایشان نمی شود؟ می باید که سردارنی سدا کور را فتمانیده بمعقول نمایند، و جیسا سنگه رامگرهیه را من درینجا می طلیم فیما بین ایشان صلح و صفای کنانیده باتفاق یک دیگر بطرف قصور کوچ نمایند، اول افغانان آنجا را قتل ساخته بعد ازان داعیه تسخیر ملتان یا پشاور سازند، من پیشوا خواهم شد۔ اول دل سنگه و

جودہ سنگہ ہمراہیان سہاراجہ [برگ ۱۵۳ الف] دست بستہ معروض داشتند کہ آنچه صاحب می فرمایند بواقعی درست است، هر آئینه بموجب ارشاد سردارنی سدا کور را قہانیدہ خواہد شد۔ چنانچہ مشاراً الیہان پیش سردارنی مذکور رفتند و ہمگی مراتب زبانی بابا جی گذارش کردند۔ او ہمین جواب داد کہ معتمدان جسا سنگہ پیش بابا جی آمدہ باشند لهذا سفارش او سبب سازند، چون ما را راج کردن است این سخن منظور نیست کہ وقتیکہ جودہ سنگہ پسرش از دست ما کشتہ شود و زن او همچومن بیوہ گردد باز آشتی خواہم کرد، و الا من جسا سنگہ را بوجہ احسن قلعه بند کردہ ام، اگر درین معنی ہا رنجیت سنگہ رفاقت کند فتح بنام او خواہد شد و الا نہ، ثانی الحال او را گرفتار خواہم کرد۔ غرض کہ سردارنی مذکور ازین معنی پہلو تہی کردہ روز دیگر بقدر چار گہری شب مانده کوچ سہاراجہ کنانیدہ ہمراہ خود بمیانی برد و بر جسا سنگہ تنگی بسیار کرد۔ چون صبح شد و کیل جسا سنگہ رامگرہیہ بخدمت بابا جی حاضر آمد و از کوچ سردارنی و سہاراجہ خبر داد۔ بابا جی فرمود کہ شا نزد جسا سنگہ رفتہ از طرف ما تسلی نمائید کہ بہ استقلال تمام در قلعه قائم باشد و نوعی بیدل نشود، از جناب ستگورو جی امداد شا میرسد و مدعیان نادم شدہ متفرق خواہند شد۔ بعد سہ روز برضای الہی نا گہانی وقت شب همچون سیل آب دریا در لشکر ایشان رسید کہ اکثر مردمان و اسپان غرق شدند و مدعیان او اسپان را گذاشتہ گریختند۔ سہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر بطرف رامگرہ کوچیدہ رفت و ندھان سنگہ و بہاگ سنگہ پسران راج کوران بسوہیان آمدند و رانی سدا کور بہ پتیالہ رفت و دیگر سرداران بدارالملک خود مراجعت کردند و تمام ملک جسا سنگہ باز باو پیوست۔ بناء علیہ سردارنی مذکورہ را ندھان سنگہ گہنیہ وغیرہ گہنیان ہا بد باطنی گشت مگر وقتیکہ سہاراجہ صاحب اقبال گردید و تمام پنتھ سنگہان متابعت او اختیار کردند [برگ ۱۵۳ ب] البتہ سردارنی سدا کور خورسند گردید و رانی مہتاب کور دختر سردارنی سدا کور را امیدواری گشت۔ در سن ۱۲۱۹ سمت ۱۸۵۹ ازو فرزندی تولد شد، نامش ایسری سنگہ کردند۔ چون بعمر یک و نیم سالگی رسید با ضبیہ مہر سنگہ وزیر سنگہ زکی

منسوب کردند ، لیکن عمرش وفا نکرد ، بعد چندی از دایه اجل شیر ناکامی خورد . بعد انقراض مدت چهار سال پسران تو امان از بطن رانی مهتاب کور بوجود آمد مسمی بشیر سنگه و تارا سنگه نمود . اهلیه مهر سنگه در چو نده رفته نسبت دختر خود بشیر سنگه نمود . بعد یک سال آن دختر فوت شد . بعد از آن سردارانی مع دختر برای اشنان سری گنگا جی رفت و با زیب النساء بیگم و شمر و صاحب فرنگی که در آنجا فرود بود ملاقات نموده استحکام مراتب های یگانگت به تبدیل لباس نمود . بعد انقراض اشنان معاودت به پتیاله کرد . باستماع ما وقع مظنه بر خاطر مهاراجه مستولی گشت و بمصاحبان فرمود که این مسات چه اراده دارد ؟ چون اولیای دولت از سخت گویی سردارانی بجان آمده بودند عرض کردند بالای حکم خود را از حکم سرکار می خواهد . در سن ۱۲۲۶ هجری رانی مهتاب کور بعارضه بدنی ودیعت حیات سپرد . در سن ۱۲۲۷ بصلاح سردارانی سدا کور مهاراجه به تعلقه حاجی پور و دسوهیان وغیره مکانات که نصفی از حصه ندهان سنگه و بهاگ سنگه بودند ضبط کرد و تعلقه پدها پیر جایداد دوازده هزار روپیه بمشاراً الیه داد . بعد یک سال در سن ۱۲۲۸ ندهان سنگه بسبب کثرت نشای مل آبگینه حیات را برسنگ فنا زد . بعضی سیگویند که سدا کور زهر دهانیده . بعد مهاراجه تعلقه پدها پیر ضبط فرموده بعوض آن هفت هشت موضع کوچک در تعلقه جندی به بهاگ سنگه و راجکوران والده اش که حیات است مرحمت فرمود .

احوال سرداران نکی

هیرا سنگه ناسی قوم سندهو ساکن موضع بیرووال پرگنه وزیرآباد در سن ۱۱۶۳ از قوت محتاج بوده در جرگه سنگهان در آمد پهل گرفته بشیوه قطاع الطریقی پرداخت . چون دیر ارادت در دیوان ازل بنام وی ثبت کرده بود در اندک ایام دو صد سوار سنگهان رفیق [برگ ۱۵۵ الف] کار اوشدند و به تردت شبانروزی در بیرووال وغیره بعضی دیهات جائدادی خود مقرر ساخت و آنچه مواضع مسلمانان در آن ضلع بودند مواشی آنها تاراج کرده میفروختند و آینده نذرانه بدمه اوشان مقرر نموده گذران معاش خود میکردند . در سن

۱۱۶۴ مکان سنکتهره و بعد شش ماه مکان چونیان را تاخت و تاراج کرده دولت فراوان از هر دو مکان بغارت آورد - چنانچه سلاح و اسبان و غیره اسباب بهم رسانیده طریقی بر آراستند و رفته رفته قریب سه هزار سوار و پیاده همراهش جمع شدند - غرض که در پیر و وال و فرید آباد و چونیان و غیره ملک از لب دریای راوی تا سرحد دو گران و وتوان که بر ساحل دریای ستلج می باشد عمل و دخل خود نموده و روز بروز در کثرت حشمت و شوکت می افزود - چون در پاک پتن شیخ سبحان مسند نشین می بود و یک هزار سوار و دو هزار پیاده نوکر خود میداشت و ملکرانی میکرد در سن ۱۱۸۰ هجری سمت ۱۸۰۸ بکرماجیتی سردار هیرا سنگه جیو یورش آورد و جنگ خوب واقع شد - آخر غلوه تفنگ بر پیشانی هیرا سنگه خورد فی الحال و دیعت حیات سپرد و همراهیان لاش او را برداشته در پیر و وال آورده سوختند و رسمیات ماتم داری در پیش گرفتند - اگرچه دل سنگه نامی پسری شیر جوان بخانه سردار هیرا سنگه بود لیکن سنگهان جمع شده بصلاح یک دیگر نار سنگه نامی عموی زاده او را قائم مقام کردند - چون عرصه نه ماه بر آمد برضای الهی فوت شد - بعد ازان اتر سنگه نامی برادر خرد جانشین او شد و بندوبست ملک بطور خود قرار گرفت - دران حین سردار قمر سنگه بر قصبه سید واله و سنکتهره و کوت کمالیه قابض و متصرف می بود و بجمعیت چار صد سوار ریاست آنجا میکرد ، و گنگا سنگه گل بر موضع بوجلی کی و بگا سدها کامرانی می ساخت و دو صد سوار داشت ، و لال سنگه در موضع جمشیر بندو که از قدیم وطن مالوفه او بود استقامت میداشت و با یکصد سوار مهمات عملداری [برگ ۱۵۵ ب] بتقدیم رسانید - بعد چندی این همه سرداران یکجا شده تجویز کردند که هفت صد سوار همراه قمر سنگه و گنگا سنگه و لال سنگه هستند و یک هزار سوار همراه قمر سنگه و وزیر سنگه مهر واله هست باهم اتفاق کرده تسخیر ملک دیگر نمایند موافق حصه تقسیم کرده بگیرند پس درینصورت ملک آباد و پیدایش سیر حاصل شود و اوقات باشودگی و فارغبالی صرف گردد - چون سردار رتن سنگه پهرواله پیشتر در دیون کهدیان

بخانه جیا ناسی زمیندار عرف کهنندی منسوب بود همدریں اثناء شادی او روبکار شد - از آنجا که زمیندار غریب بود مشاراً الیه مع بیست و پنج سوار و سی نفر پیاده همراه برده گرمون ناسی دختر را کد خدا کرده داد و سردار قمر سنگه سید و والہ دختری بخانه خود داشت او را بادل سنگه پسر سردار هیرا سنگه متوفی کد خدا نمود - من بعد ازین مابین قمر سنگه و وزیر سنگه مخاصمه پیدا شد - لعل سنگه پنتھی همراه رتن سنگه شد و گنگا سنگه گل برفاقت قمر سنگه پیوست - امیر ناسی سردار جن [جن؟] سردار دوسه هزار از قدیم رعیت و مالگزار پیش قمر سنگه بود - مشاراً الیه ازو منحرف شده طریق مرافقت سردار رتن سنگه نمود چنانچه تا مدت سه سال این هنگامه برپا ماند و اکثر اوقات جنگ طرفین می شد، تا آنکه سردار قمر سنگه بر رتن سنگه غالب آمد و سوای قصبه سید والہ و سنکھتره و دیگر دیہات ہنگی عملہ بتصرف خود در آورد - آخر الامر سردار قمر سنگه لاچار شدہ در سن ۱۱۹۱ ہجری سمت ۱۸۲۳ بکرماجیتی پیغام دوستی با امیر سردار قوم چنان [چنان؟] در پیش نمود - نامبرده گفته فرستاده حالا این طور آمدن نمی توانم مگر بشرطیکہ شاہ تشریف آرید بعد رفع خلل خاطر بدستور در خدمت گذاری حاضر می شوم - چون سردار قمر سنگه غرضمند بود بانوزده سوار خاصگی از سید والہ در رسیدہ بمنزل او نقل فرمود - آن مردک ناہموار بعجز و انکسار در پیش آمد و مراسم سہانداری بجا آورد - وقت شب در خواب غفلت سر او را بریدہ و سلاح و اسپان ہمراہیش گرفتہ [برگ ۱۵۶ الف] زندہ رها کرد - سنگمان لاش او را در سید والہ آورده سوختند و بعد ادای رسوم ماتم داری دل سنگه داماد او را بر صدر ریاست نشانیدند - اما از آنجا کہ وزیر سنگه داماد ہمیشہ قمر سنگه صاحب اقبال بود اکثر مقدمات مالی و ملکی با او رجوع می نمودند دل سنگه را کسی نمی پرسید - بمرور ایام چون سلسلہ ہمگی اسورات ریاست بطور مشاراً الیه صورت انتظام پذیرفت فوج کشی نموده بجهت انتظام سردار قمر سنگه باجہاعہ جن [جن؟] ہا نکوہیدہ انجام هنگامہ پرداز گشت، تا مدت دراز این معرکہ برپا بود - ثانی الحال امیر مذکور را از تیر تنگ در عرصہ کارزار بدار البوار فرستادہ دیرہ آن نابکار را از صندل باز خارج نمود - چون از آن مہم اطمینان خاطرش روداد

بنای هنگامه با سردار رتن سنگه پهرو واله برپا گردانید - قضا را بعد چندی سردار موصوف باز از سردار پهرو وال جان بحق تسلیم کرد و بهگوان سنگه پسر کلان او جانشین شد - سردار وزیر سنگه باو بچنگ پیوسته تمام ملک خود خلاص کنانیده گرفت و بر اکثر دیهات و عمله او قابض و متصرف گشت - سردارنی اهلیمه سردار رتن سنگه ناچار شده بهگوان سنگه و گیان سنگه و خزان سنگه هر سه پسران خود را همراه گرفته در باغ سید واله فرود آمد و متابعت سردار وزیر سنگه اختیار نموده دیهات خود را واگذار کنانیده آورد - چون عرصه چند روز منقضی شد سردارنی مسطور بصلاح یکدیگر راجکنور نامی دختر خود را معرفت دیوان تیک چند پسر سردار مها سنگه که مهاراجه باشد منسوب کرد - وزیر سنگه باستماع این خبر با خود اندیشید که رشته داری ایشان بسردار کلان شده مبادا که سردار موصوف امدادش کند و مرا خراب سازد و هر چند مشارا الیه سردارنی گرمون را فریب داده که این قوم عرف سندهو بر دیگر اقوام ترجیح دارد و عرف ساهنسی [برگ ۱۵۶ ب] از همه فرقه ها فرو تر است بیاید که نسبت دختر خود را از آنجا موقوف نمایند و شخصیکه در عرفیت کلان باشد در آنجا مقرر سازند ، مگر سردارنی مذکور بر گفته او عمل نکرد - آخرش سردار وزیر سنگه سکنت رای نامی وکیل خود را بجهت تمهید رابطه یگانگت بخدمت سردار مها سنگه فرستاد و اقرار بمیان آورد که یک هزار سوار تابع این جانب است وقتیکه یاد خواهند کرد حاضر شده نوکری بجا خواهیم آورد - سردار مها سنگه که دانا و هوشیار بود این معنی را غنیمت دانسته با و دار مدار بسیار نمود بلکه برای انضباط مواد یگانگت مصادقت نونهال نامی برهمن معتمد خود را همراهش مرخص فرمود - فی الجمله چون اساس محبت و اختصاص از طرفین بوجه احسن استحکام یافت سکنت رای وکیل سردار وزیر سنگه بر سمیل مداومت بخدمت سردار مها سنگه حاضر می ماند و نونهال برهمن از طرف سردار مها سنگه نزد وزیر سنگه حاضر بوده خدمات ساموره بتقدیم می رسانید - گنگا سنگه گل سابق در جنگ کشته شده بود و لعل سنگه بهتی از رفاقت سردار بهگوان سنگه پهلوتهی ساخته در خانه خود بآرام اوقات بسر می برد - بعد ازان در سنه یکهزار و یک صد و نود و هشت هجری سمت ۱۸۳۰ سردار وزیر سنگه و بهگوان سنگه و روپا سنگه

برادر گنگا سنگه گل و غیره فراهم شده بر دیال پور پورش آورد و همگی دیهات مضافش را بتصرف خود آوردند - چون جلال الدین خان افغان حاکم آن مکان بجمعیت پنجاه سوار می بود مشاراً الیه بایشان گفته فرستاد که این همه دیهات تابع قلعه هستند تا که آن حصن حصین نزد این جانب است متصرف شدن دیگر کسی اصلاً امکان ندارد ، و وقتیکه شما ازینجا کوچیده خواهید رفت باز مواضع مذکور را وا گذار کنانیده خواهم گرفت ، در صورتیکه خلاص شدند بغارتگری و آتش افروزی دریغ نخواهم نمود پس می باید که چیزی از معامله این مکان شما هم بگیریید و ازینجا کوچ کرده بروید - سردار وزیر سنگه و بهگوان سنگه بصلاح یک دیگر بعضی معامله خود [برگ ۱۵۷ الف] قرارداد نموده وارد برکی و مرکی شدند و آصف والا و معروف والا و غیره مکاناتها حاصل قریب پنجاه هزار روپیه به تسخیر در آورده مراجعت بخانه ساختند - آنچه زر معامله از ملک جدید در تحصیل می آمد پنجم حصه به روپا سنگه برادر گنگا سنگه می دادند و بقیه هر دو سرداران نصفاً نصف تقسیم کرده می گرفتند - بعد چندی سردار جیسنگه گهنیه فوج کشی نموده در ملک نکه فرود آمده و سردار وزیر سنگه و بهگوان سنگه را پیغام رجوع شدن در پیش خود فرستاد - چون ایشان بجز متابعت او چاره دیگر ندیدند چارنا چار همراهش شده از راه ملتان و جهنگ باز بچنیوت رسیدند - ایضاً سردار جیسنگه بصلاح یکدیگر از آنجا روانه سمت امرتسر شدند و ایشان معاودت کرده بمکانات خود آمدند - در سمت ۱۸۳۲ و سن ۱۲۱۱ سردار جیسنگه گهنیه بمقام امرتسر از سردار مها سنگه مواخذة تارج در پیش ساخت و تمامی سرداران ماهنجه و دوآبه را فراهم آورده کوچ سردار موصوف شدن نمیداد و ازین معنی سردار مها سنگه ناچار شده بنام سردار وزیر سنگه خط بدین مضمون نوشته فرستاد که بسرعت هرچه تمامتر خود را اینجا رسانید - سردار مسطور چون برین ساجرا وقوف یافت بسبب عسرت خرج قصبه حیره را ضبط و غارت نموده مع سردار بهگوان سنگه و غیره کوچ بکوچ کنان پنج گروه این طرف امرتسر دیره ساخت - سردار مها سنگه بدریافت این خبر از دیره خود سوار شده برای استقبال او رسید و خوان شیرینی نذر گذرانیده فرحت اندوز ملازمت

گردیدہ - سردار وزیر سنگہ باتفاق سردار مہا سنگہ از آنجا کوچ نموده بدیرہ اش فرود آمدند و رفاقت سردار موصوف واقعی نموده سردار جیسنگہ گمہنیہ را برباد کرد و سردار مہا سنگہ موبموی مرہون احسان او شدہ اسپان و پوشاک های عمدہ تواضع نموده بہ اعزاز و اکرام تمام او را مرخص کرد - و سردار بہگوان سنگہ کہ خسر پورہ حقیقی مہاراجہ بود با او چندان التفات نفرمود - ازین معنی بسردار مذکور عبرتی عظیم دامن گیر حال شد و بوقت رسیدن بیرووال مہتاب سنگہ اسل و دھرم سنگہ بہیہ [ہرگ ۱۵۷ ب] و روپا سنگہ جاتری والا وغیرہ را رفیق خود ساختہ بسردار وزیر سنگہ ہنگامہ برپا کرد - سردار مہا سنگہ باستماع این خبر از گوجرانوالہ در رسید و فیما بین ایشان صلح و اصلاح نمودہ رخصت شدہ رفت - اما ازینجا کہ غبار کدورت از جانبین دور نشدہ بود بظاہر باہم حسن باقی داشتند و در باطن مخالفت را نمیگذاشتند تا آنکہ بعد انقضای ایام معدودہ آتش ہنگامہ باز مشتعل گشت و سردار بہگوان سنگہ در جنگ بکار آمد - چون رسوم ماتم داری بتقدیم رسید بسبب لاولدی متوفی گیان سنگہ برادر خرد جانشین او گردید - بعد چند روز پسر بخانہ گیان سنگہ بوجود آمد ، مسمی بہ کاہن سنگہ نمودند - درین اثنا دل سنگہ پسر سردار ہیرا سنگہ کہ ہمراہ وزیر سنگہ سی بود جوان شد ، قابو یافتہ در وقت شب سر او برید و در فرید آباد عمل پھر والیان گریختہ رفت - بوقوع این شخصی از خدمتگاران وزیر سنگہ دنبالش تاختہ از راہ دغا او را ہم بجان کشت - چون در خانہ وزیر سنگہ ، مہر سنگہ^۱ و مہر سنگہ^۲ دو فرزندان بودند سنگمہان دیرہ جمع شدہ مہر سنگہ پسر کلان را قایم مقام پدر خود نمودند - چنانچہ مشاراً الیہ تعلقہ سید والہ و کوت کمالیہ نزد خود داشت و مکان سنگمہترہ بہ مہر سنگہ برادر خرد تقسیم کردہ او و راجکنور دختر سردار وزیر سنگہ پھر والیہ کہ بمہاراجہ منسوب بود بعد فوت شدن سردار مہا سنگہ گیان سنگہ برادرش او را ہمراہ مہاراجہ کتخدا نمود - چون اقبال مہاراجہ روز بروز ترقی پذیرفت و ملک سرداران سنگمہان گرفتن آغاز کرد - و سردار مہر سنگہ سید والہ دختر خود با ایسرا سنگہ خلف مہاراجہ

1. Mehr Singh.

2. Mohr Singh.

کہ نواسہ سردارنی سدا کور بود منسوب گردانید۔ اما از آنجا کہ طفل مذکور نا برخوردار بود بعد یک و نیم سال در گہوارہ اجل بخواب ناز غنود۔ و دران ایام سردار گیان سنگھ پھرو والیہ ازین جہان فانی در گذشت۔ خزان سنگھ برادر خرد مسند آرای ریاست گشت۔ چون در سنہ [برگ ۱۵۸ الف] مہاراجہ رنجیت سنگھ قصور را مفتوح ساخته از راہ نکہ متوجہ ملتان شد، جلال الدین خان حاکم دیپال پور پیش از ورود دائرہ مہاراجہ مع عیال و اطفال گریختہ رفتہ بود۔ مہاراجہ آن مکان و ملک سنگمان ضبط نمودہ بخزان سنگھ و کاهن سنگھ خسر پورہ خود عنایت فرمودہ عازم پیشتر شد۔ در آن سال بخانہ سردارنی سدا کور نواسہ توامان پیدا شدند۔ اہلیہ سردار مہر سنگھ سید والہ بعد فوت شدن شوہر خود بچونندہ رفتہ دختر خود را بشیر سنگھ نواسہ او کتخدا کردہ آمد۔ پس از امتداد عرصہ یک سال آن دختر جان بحق تسلیم نمود۔ مہاراجہ موضع سید والہ و دیگر مکانات اہلیہ مہر سنگھ و مہر سنگھ پسران وزیر سنگھ ضبط نمودہ موضع نوکرہ وغیرہ ہفت دیہات در وجہ جاگیر باو شان داد و ہم تمام ملک خزان سنگھ و کاهن سنگھ خسر پورہ ہا بتصرف خود آوردہ حلقہ نوان کوت ما حصل دوازده ہزار روپیہ تخمیناً سال تمام در دوابہ رچنا متصل شرق پور بخزان سنگھ و پسرش نجوسنگھ نام داد، و تعلقہ بیرووال و سرائی بجمع پانزدہ ہزار روپیہ بہ کاهن سنگھ پسر گیان سنگھ مرحمت فرمود۔ چنانچہ مشاراً الیہمان تا حال قابض و متصرف اند و در آنجا سکونت دارند و روپا سنگھ گل پسران خود را نیز مسمی بخزان سنگھ و گیان سنگھ کرد۔ حال پسر خزان سنگھ کہ جمعیت سنگھ نام دارد و پسر گیان سنگھ کہ چیت سنگھ نام دارد در گروہ گہور چہرہ ہای مہاراجہ بہادر انعقاد جمعیت دارند۔ قلعہ بوجیکی در دوابہ رچنا و متصل شیخوپورہ احداث کردہ روپا سنگھ مذکور است۔

احوال سویہا سنگھ ساکن موضع کاهن حاکم سوم لاهور
سویہا سنگھ ولد چودھری ملکی قوم جت عرف سندھو ساکن موضع
... عملہ پرگنہ پتی مضاف صوبہ دارالسلطنت لاهور بعد فوت شدن والدین

1. The year is missing in the manuscript, but it is 1807 (Cunningham's Sikhs, 135).

در عمر ده سالگی از رنج افلاس بیکسی در ۱۱۶۵ از خانه برآمده در جماعه سنگهان همراهی تنها کر سنگه روسیان والا که به پانزده کسان در ملک ماهجه ترکتازی میکرد [برگ ۱۵۸ ب] و به رهزنی و بدرقه رسانی اوقات بسر میبرد در آمد و بکار خدمتگاری او مقرر شد. روزی سوپها سنگه بخدمت تنها کر سنگه عرض نمود که ده پانزده روپیه را زیور سیمین و زر نقد از خانه عمه خود دزدیده آورده بودم و پیش خود موجود دارم، اگر یک راس یابو برای سواری بنده خریده دهند بهتر است. چنانچه تنها کر سنگه اسپ لاغر بقیمت سی روپیه خریده داد و در امور خدمتگاری هوشیار دانسته او را عزیز میداشت. در آن ایام تنها کر سنگه بطرفی تاخته قافله را غارت کرده آورده بود منجمله آن سوپها سنگه عنایت فرمود. پس مشارا الیها بسرخنان خوشامد آمیز پیش هر یک در آمده باموختن هنر اسپ تازی و تفنگ اندازی هامیکوشید و بهنگامه تاخت و تاراجی شامل حال آن جماعه میگردد. بعد چندی تنها کر سنگه برمیله بیساکمپی عازم امرت سر شده بود و بسر داران سنگهان ملاقات بظهور پیوست. بعد سوپها سنگه نوعی از تنها کر سنگه آزرده خاطر شده از رفاقتش پهلوتهی کرد و از جهندا سنگه بهنگی پهول گرفته در مدت هم رهیش بسر می برد. چون لیاقت سوپها سنگه منقوش تنها کر سنگه بود بناء علی هذا او را بارزوی تمام از آنجا آورده نایب خود مقرر نمود. روزی تنها کر سنگه بر موضع میتران والی تاخت آورد. زمینداران آن دیه متفق شده بچنگ پیوستند. قضا را غلوه تفنگ بر پهلویش خورد و جان بحق تسلیم نمود. جهند سنگه نام پسری شیرخوارش بود، بعد کشته شدن او سوپها سنگه سردار آن جماعه غارتگران گردید. چنانچه در ملک ماهجه بوده قطاع الطریق میگردند و گاه عبور دریای راوی نموده مال و مواشی دیهات ضلع ایمن آباد غارت و تاخت کرده می آورد، تا آنکه رفته رفته بودها کرایه و غیره قریب بیست و هفت دیهات که چهارده گروه جنوب رویه از ایمن آباد واقع است جانداد خود مقرر نموده و با سردار چهرت سنگه که در گوجرانواله اقامت میداشت طریق دستار بدلی نمود. چون در ۱۱۷۵ خوجه عبید خان [برگ ۱۵۹ الف] صوبه دار لاهور بر قصبه گجرانواله لشکر کشی کرد سوپها سنگه که در تعلقه

بودہا گرایہ اقامت پزیر بود بمجرد استماع مع بیست نفر سنگھان ہمراہی خود شباشب شامل حال سردار چرت سنگھ شد۔ از آنجا کہ قدرت کاملہ ایزدی در صدد کارسازی این طایفہ و خرابی مسند آریان سابق بود باوجود حشمت و شوکت بسیار ہان شب لشکر صوبہ دار خود بخود رو بشکست آورد و ہمگی مال و ائقال او دستبرد سنگھان بی پر و بال گردید۔ سویہا سنگھ نیز چند راس اسپان و چیزی نقد و جنس از آنجا غارت کردہ در موضع کانہہ آمد و از سلاح و پارچہ وغیرہ اسباب مرفہ الحال شد و بدستور داران نواح تاخت و تاراجی میکرد۔ ظاہر فیہا بین زمینداران کانہہ و نیاز بیگ بسبب قرب مسافت از قدیم الایام مخالفت بود، لہذا سویہا سنگھ اکثر مواشی دیہ مذکور تاراجی کردہ می آورد و بسا کتان آنجا تکلیف میداد۔ اگرچہ موضع شرقپور و نیاز بیگ وغیرہ دیہات پرگنہ ہنجر وال جائداد سردار جسا سنگھ اہلو والیہ بودند اما چونکہ سردار موصوف برساہجہ و دوآبہ وغیرہ دیہات بسیار تسلط میداشت اکثر ہان طرف در عملداری خود مشغول می بود، گاہی آمدن این سمت نمی افتاد و ازین معنی سوندهی خان و معموری خان بتی زمینداران نیاز بیگ لاچار شدہ در سن ۱۷۹۱ سمت ۱۸۲۰ سردار سویہا سنگھ پیغام فرستادند کہ ایشان در ہنجر وال آمدہ عمل و دخل خود نمایند ما رعیت گری شا اختیار می کنیم۔ سردار موصوف در جوابش ہمین گفتہ فرستاد کہ این طور مرا بر ایشان اعتماد نمی آید مگر اینجانب بمدرسہ کہ دو کروزہ از نیاز بیگ متصل خانپور واقع است فرودمی آیم، شہادر آنجا رسیدہ ملاقا شوید، بعد رفع کدورت و صفای یکدیگر قسمیکہ صلاح خواهد بود بعمل آورده خواهد شد۔ اوشان گفتند کہ بسیار بہتر است۔ چنانچہ سویہا سنگھ بجمعیت موجودہ در آن مکان فرود آمد۔ زمینداران مذکور یک راس اسپ پیشکش کردہ ملازمت نمودند [برگ ۱۵۹ ب] و عرض نمودند کہ شہارا پرگنہ سابقہ مدنظر داشتن است بندہا حاضر اند، ہرچہ بصلاح آید بکنند، والا بدل جمعیتی تمام در اینجا رفتہ بندوبست خود نمایند، بہر عنوان رعیت تابعداری شا خواہیم کرد۔ فی الجملہ بعد عہد و پیمان یکدیگر سردار سویہا سنگھ از آنجا کوچ کردہ

داخل نیاز بیگ شد و نظم و نسق آن مکان حسب دلخواه بظهور آورد. بعد از آن زمینداران خانپور هنجروال و بیگی وال و مزید وال دیهات گرد و نواح آمده رجوع کردند و شیوه رعیت را شعار خود ساختند لیکن بعضی زمینداران نیاز بیگ بسوندهی خان و غیره مقدمان میگفتند که در جائداد جسا سنگه اهل و والیه سردار کلانست ثانی الحال خرابی و پشیمانی عاید حال نگردد و هم چودهری جبال ارائین زمیندار شرقپور که در آن عرصه از هم چشمان خود بسر آمده بود متواتر پیوست که شما از راه کوتاه اندیشی سوبها سنگه گمنیه را که در آن دیه دخل داده اید نتیجه نیک تجویز نخواهید یافت. تا آنکه بعد انقضای سه ماه سردار جسا سنگه اهل و والیه برین ماجرا وقوف یافته لدها سنگه و ماهی سنگه کانه والا سر کرده های خود را روانه کرد که سوبها سنگه را فہمائیدہ نیاز بیگ و غیره دیهات خلاص کنانیدہ بگیرند، و در صورت بصلاح چودهری جبال بچنگ پرداختہ او را از اینجا خارج نمایند. غرضکہ نامبرده وارد شرقپور شدہ باتفاق چودهری مذکور سوال و جواب واگذار کردن موضع از سردار سوبها سنگه در پیش نمودند. مشاراً الیہ در جوابش گفت کہ بالفعل این سخن مرا منظور نیست، مگر وقتیکہ سردار جسا سنگه باین صوب تشریف خواهد آورد بموجب ارشاد او بعمل خواہم آورد او شان این معنی منظور نداشته بعد فراہمی ہفت ہشت ہزار سوار و پیادہ مستعد بچنگ شدند. سردار سوبها سنگه بایمائی منجمی کپور سنگه نامی سرگروہ خود را بجمعیت دو صد کسان بمقابلہ او شان فرستاد و خود در نیاز بیگ ماند. چنانچہ افواج طرفین بان روی دریای راوی متصل موضع بہوا دہکہ [برگ ۱۶۰ الف] فرود آمدند، و جنگ روبکار شد. اتفاقاً در اول حملہ غلولہ تفنگ چودهری جبال چسپید، نامبرده شربت مرگ چشید. بعد کشتہ شدن او فوج سردار جسا سنگه فراری شد و قریب پنج دیہات ضلع شرقپور بتصرف سوبها سنگه در آمدند. چون سردار موصوف معاملہ یک فصل تحصیل کرد لدها سنگه و ماهی سنگه باز در رسیدہ ظاہر نمودند کہ آن مکان را خلاص کردہ دهند والا سردار جسا سنگه فوج کشی خواہد کرد. سردار سوبها سنگه اصلاً قبول نکرد. آخر الامر او شان گفتند کہ موضع شرقپور مع دوازده

دیہات تعلقہ اش و گذار ساخته باقی نگہدارند۔ سویہا سنگھ گفت کہ تعلقہ شرقپور خلاص کردہ میدہم لیکن چنان نشود کہ سردار جسا سنگھ باز ہم برسد۔ غرضکہ بعد از عہد و پیمان سردار سویہا سنگھ تعلقہ تفویض او شان نمود و بقیہ دیہات در عمل خود آورد۔

در آنوقت دیوان کابلی مل از طرف احمد شاہ ابدالی صوبہ دار لاهور شد۔ آنچه غلہ وغیرہ مال ستودا گری از ہر طرف غارت کردہ میگرفت۔ دیوان کابلی مل لاچار شدہ پیغام کرد کہ یک کس متصدی شاہ ہم بر دروازہ شاہ عالمی بودہ بدل جمعی تمام محصول چوکی نیاز پیگ از بیوپاریان بگیرد و در اثنای راہ ہیچ کس مزاحم و متعرض او شان نگردد۔ سردار سویہا سنگھ این معنی را غنیمت دانستہ بال سنگھ معتمدی را برای تحصیل محصول بر مندی دروازہ شاہ عالمی معین کردہ از آمدنی محصول آنجا کارروائی خود می نمود۔ در ۱۱۱۸ سردار سویہا سنگھ برسوسی حصہ لاهور چنانچہ ذکر شدہ متصرف شد، بعد از ان تعلقہ داران قلعہ تہتہ و ممدوت بایک صد و چہل دیہات تسخیر نمودہ کامرانی میساخت۔ از آنجا کہ سردار موصوف در ضلع پی بخانہ راجو سنگھ تتلا نامزد شدہ بود مہر سنگھ و مہر سنگھ از ہان زنکہ رامون نامی متولد شدند بخانہ دیا سنگھ شیخوپوریہ و ہری سنگھ گہر شانکر والہ منسوب ساخت۔ بعد از ان دختری بخانہ او متولد شد بچہندا سنگھ بلاقی چکیہ کتخدا کرد۔ چون رفتہ رفتہ عروج دولت و اقبال سویہا سنگھ [برگ ۱۶۰ ب] مزید شد بموضع لودری کلان و لودری خرد و موضع باتتہ و ہند و چک وغیرہ نامزد شد۔ از زوجہ بانہتہ والی و ہندوچک والی دختران متولد شدند، بہ سنگت سنگھ پسر دہنا سنگھ و جودہ سنگھ پسر سردار بہاگ سنگھ میرالی والہ منسوب و کتخدا کرد۔ در ۱۱۹۳ و سمت ۱۸۲۵ ظاہرا سروسو نامی زنکہ از خاندان بہنگیان در اچہرہ تسلط داشت۔ نام بردہ بخدمت سردار سویہا سنگھ در رسیدہ گذارش ساخت کہ زمینداران اچہرہ در ادای معاملہ واجبی شرارت می نمایند، اگر سعی شدہ زر معاملہ وصول کنائیدہ دہند بعید از آئین مروت نخواہد بود۔ سویہا سنگھ معتبری را ہمراہش تعیین فرمود،

جهت تحصیل معاملہ و تادیب زمینداران حکم داد و در پردہ در مقدمہ آن
 دیہ اشارت کرد - چنانچہ مشاراً الیہ رفتہ ہمراہیان مسات سوسو را از دیہ
 بدر کردہ و خود بر آن مکان قابض و متصرف شد - ازین معنی زنکہ مسطورہ
 سراسیمہ شدہ نزد سردار نہال سنگہ قوم ارورہ و سردار گوچر سنگہ برای داد
 خود رفت ، اما چون هیچ عقدہ کشای او نشد ثانی الحال عازم امرتسر
 گشت - قضا را بسبب حدت گرما در راہ فوت شد - بعد انقضای عرصہ
 شش ماہ کرم سنگہ دولہ نزد باغ وزیر خاں بیرون لاہور وارد شد و
 سردار بہاگ سنگہ اہلو والیہ و تارا سنگہ چین پوریہ و بنا سنگہ و گوچر سنگہ
 وغیرہ را طلبیدہ بنای فساد برپا کرد - اتفاقاً در آن ایام فوج سردار
 سوہا سنگہ بسر کردگی کپور سنگہ رامگرہیہ در ملک دوگران رفتہ
 بود - قدری مردمان در موضع راجگرہ و گنبد انار کلی قائم نمودہ خود
 با بیست و ہفت سواران در نزد پناہ دیوارہای نوان کوت کہ در آنوقت
 آبادیش در پیش کردہ بود فروکش گردید ، و تفنگ ہا زدن آغاز کرد سردار
 کرم سنگہ دولہ تہانہ راجگرہ و گنبد انار کلی را قتل کرد و ارادہ آن
 داشت کہ فردا دیرہ اش غارت نمودہ [برگ ۱۶۱ الف] تمام ملک و مکانات
 اوبگیرد - درین ضمن بقدر چہار پنج گہری روز باقی ماندہ بود و فوج
 سردار جیسنگہ گہنیہ بسر کردگی مجلس رای برادر دیوان شرم پت شامل
 حال سردار سوہا سنگہ گردید و صباح آن کپور سنگہ رامگرہیہ از طرف
 دوگران دانش سنگہ بجمعیت موجودہ رسیدند و دیوان کابلی مل صوبہ دار
 لاہور قریب یک صد نفر بندوقچیان مع چیزى باروت بامدادش فرستاد
 و ہم تہانہ دار کانہہ و خطپور و ننکانہ وغیرہ آمدہ رجوع شدند - غرض کہ
 تا شام موجودات دو ہزار سوار و پیادہ بملا حظہ درآمد و از پناہ دیوارہای
 نوان کوت خیمہ بدر کرد - سردار کرم سنگہ دولو کہ بوقور حشمت و جاہ
 مغرور بود از رسیدن فوج جوق جوق ہراسان شدہ سردار بہاگ سنگہ
 اہلو والیہ را پیش سردار سوہا سنگہ روانہ نمود کہ شا گہنیہ ہستید
 و بمراتب بہنگیان نمی رسید ، پس بی باید کہ موضع اچہرہ را واگذار
 کردہ دهید و از سر ستیزہ برخیزید - سردار سوہا سنگہ گفت کہ من پہول
 از سردار جہندا سنگہ بہنگی گرفتہ ام البتہ حق دار بہنگیان نیز ہستم - ہر

چند درین باب مبالغه بسیار در میان آمد اما سردار سوہا سنگه وا گذاری
 اچہرہ منظور نشاخت - آخرش سردار کرم سنگه دولو بصلاح یکدیگر از
 موضع مذکور دست بردار شد و باہم طریق آشتی کردہ بطرف امرتسر
 کوچیدہ رفت - سردار سوہا سنگه بخاطر جمع تمام بر مواضع اچہرہ دست
 یافت و مدت بیست و نہ سال کامرانی کردہ در ۱۲۰۶ سمت ۱۸۳۸ اشہب
 زندگانی را از جہان فانی بشہرستان جاودانی تاخت - ملک ما حاصل نود
 ہزار روپیہ و جمعیت یک ہزار سوار میداشت - وی دلاور خوش نوا بود -
 بعد فوت شدن او نابین مہر سنگه و مہر سنگه پسران مخالفت افتاد - مدتی
 باہم جنگ کردند و پرخاش داشتند تا آنکہ مہر سنگه قابو یافتہ برادر
 خورد را کشت - سردارنی رامون ازین واقع خستہ خاطر شد دستار سرداری
 بہ دیسو سنگه برادر خود دادہ ہمراہ مہر سنگه [برگ ۱۶۱ ب] بدستور
 هنگامہ آرا شد - درین اثنا لکھو دیوان سردار مہا سنگه متصل موضع
 بہوہ و مکھوہ دیہات بہاگ سنگه میرالی والہ سرگروہ خود او فرود آمد -
 سردارنی رامون دیوان مذکور را طلبید تا مہر سنگه را زبر و زبر بکناند -
 سردار مہا سنگه کہ دانا و ہوشیار بود درون اندیشید کہ مشاراً الیہ در آن
 ضلع سردار کلانست آمدن او در حق ما خوب نیست - چنانچہ بعد تکرار
 و مبالغہ موضع راجگرہ و نیاز بیگ بسردارنی رامون از مہر سنگه دہانیدہ
 با یکدیگر صلح و صفائی کنانید - چون در ۱۲۱۳ مہاراجہ رنجت سنگه
 بربلدہ لاهور تصرف یافت ہمگی ملک و مکانات مہر سنگه و ہم والدہ
 اش را ضبط کرد بعد از چندی مہر سنگه از جہان فانی رخت ہستی بر بست
 و سردارنی رامون جی در موضع پتی در خانہ برادر خود نشستہ اوقات
 بسر میبرد -

تشریح حسب و نسب سردار کرم سنگه قوم کنکورہ ساکن موضع
 جیسنگه والہ غربی میرووال از طبقہ رابعہ گروہ سنگہان

گویند سردار مذکور در اصل از قوت شبانروزی بغایت اقصی محتاج
 بود - چون از کسی وجہ قوتش بہم نرسید ناچار بگروہ سنگہان در آمد -
 اول بخدمت سردارہان شیوہ خدمت گاری اختیار کرد و من بعد آن پھول

گرفته سنگہ گشت - کیف ما التفق اسپ و یراق مشاراً الیہ را بہم رسیدند در جرگہ گہور چہا یعنی سواران داخل شد - چون قوت طالع بدین صورت روز مزید ملاحظہ کرد لہذا در امر قزاقی و رھزنی زیادہ از دیگران کوشیدن گرفت ، لہذا سر آمد سواران گردید - آخر جان را درین آرزو قربان نمود - چون از دار فانی در گذشت پسر ی گداشت دیدار سنگہ ناسی - کوچک تر لیاقت قزاقی و افسری سواران نداشت - نورنگ سنگہ ناسی گہور چہا قوم زندہاوا ساکن موضع تہبہ متصل چمنیاری دانا و ہوشیار و در علم قزاقی شاگرد کرم سنگہ بود - تمام وابستگان سردار معزالیہ ہم صلاح شدہ بہ نورنگ سنگہ تیکہ سرداری دادند - مشاراً الیہ شیوہ قزاقی [برگ ۱۶۲ الف] ورزیدہ مورد آفرین، اخوان الزمان گردید - اما دیر نپائید بعد امضای عرصہ دو سال جان بحق تسلیم نمود - مردمان این گدی را نا مبارک مقرر کردند ، لہذا فرزندش را زوجہ اش قائم مقام کردن - باگہہ سنگہ کلان قوم پورین ساکن موضع سید محمود از گہور چہا اگر سنگہ مذکور بعد از امتحان مہام چست و چالاک برآمد وابستگان اگر سنگہ تیکہ سرداری بدو عنایت کردند ، قائم مقام نورنگ و اگر گردید - نا مبردہ در میان قوم در امر قزاقی بہ برگزیدگی نام بر آورد - آخر اجل او را رخصت نداد کہ زیادہ از مقدر حکم ران و کامران باشد ، نا چار جان بملک الموت سپرد - چون پسر ی نداشت وابستگان صلاح تیکہ سرداری دادن بہ دیدار سنگہ پسر اگر سنگہ کردند ، اما دیدار سنگہ از جہت نا مبارکی گدی روانداشت ناچار تیکہ سرداری بہ مصدا سنگہ قوم زندہاوا ساکن موضع تہبہ مذکور کہ گہور چہا نام آور از گروہ اگر سنگہ بود دادند - مشاراً الیہ دو سال سرداری کرد آخر ودیعت حیات بمالکان قضا و قدر سپرد و بعد ازو باگہہ سنگہ کالہون ساکن موضع کپاس پور کہ یکی از گہور چہای مصدا سنگہ بود بہ عنایت تیکہ ریاست سرفراز کردند - از ہدایت احوال این سردار باگہہ سنگہ زبانی معزالیہ در سن معمری چنین بسمع در آمدہ کہ در زمان طفولیت مشاراً الیہ از سرکل و بسبب عدم بہررسی قوت از خانہ بدرآمدہ در موضع ظفر وال برہمنان عرف [؟]

1. Some matter is missing here.

دت متصل میرو وال آمده ملازم کشاورزی بعهده بز چرانیدن نوکر شد. روزی بزهایش آیشار چاه حسن خان راجپوت میرو واله شکستند حسن خان مذکور مشاراً الیه را ضرب شلاق کرد لهذا از آنجا گریخته در لشکر مصدا سنگه مذکور رسید خدمتگار گهور چرها سردار مذکور گردید. اول چندی بخراب احوال اوقات گذرانید آخر گدوئی سردار معزالیه گردید. بیاوری طالع باز گهور چرها شد. چون کوکب اقبالش از افق خوش نصیبی مشاراً الیه طلوع کرد گدی نا مبارک باین کس مبارک شده مدت [برگ ۱۶۲ ب] چهل سال بر ملک مقبوضه باگه سنگه کلان ریاست بعیش و عشرت و حکمرانی نمود. و این سرداران از ابتدا تابعدار و فرمانبردار گروه بهنگیان بودند. یک دفعه سردار مها سنگه پدر مهاراجه در دینا نگر فرود بود. کیف ما التفق سردار باگه سنگه مذکور و تارا سنگه چین پوریه در قید سردار مها سنگه در آمدند. سردار موصوف هر دو را در قید داشته به رسول نگر برد. آخر الامر عهد نامه متابعت خود از سردار باگه سنگه نویسانیده مرخص نمود و از تارا سنگه تعلقه نوبر بنا برین از مشاراً الیه گرفته در قبض و تصرف خود آورده خلاص کرد. هر دو سردار بدار الملک خود رسیده کامران شدند. چون سردار باگه سنگه عادت بجمایت کسی که رقی با طرف ثانیس نیز پیوستگی بمحاکات داشتی، چون کاسه حکمرانیش لبریز شد از جلیباب خفا چنان بعرضه شهود در آمد. مهاراجه از بی اعتدالیهای ندهان سنگه ابتوکه مفصل ذکر آن در کتاب تسخیر ملکی مهاراجه بتحریر خواهد آمد آزرده خاطر شده بقلعه دل سنگه که مسکن او بود محاصره فرمود و باگه سنگه رانیز بنا بر بجاآوری خدمت طلبداشت. مشاراً الیه باجمعیت فوجی که داشت حاضر شد. بعد چندی در حضور مهاراجه بوضوح پیوست که فوج سردار باگه سنگه اندرون قلعه نیز می باشد. چون ازین معنی بسردار معزالیه مطلع نمودند منکر شد. آخر بگواهان این معنی باثبات رسید مهاراجه در قید گرفته دیوان محکم چند ونهال سنگه اتاریواله را بنا بر تسخیر ملکش مامور نموده. تمام و کمال ملک مشاراً الیه در عرصه چند روز ماموران در قبضه و تصرف خود در آوردند. آخر الامر بموضع هلووال که مکان بود و باش سردار مشاراً الیه

بود مواضع آمده هزار روپیه مضاعف نموده در وجه مصارفش عنایت فرمودند - بقیه عمر در آنجا گذرانیده آخر رخت حیات بر بسته رهگرای عالم ممات گردید - بعده سو بها سنگه نامی پسری ماند آنچه مشاراً الیه بالقوه داشت چیزی پیشتر و چیزی درینوقت از و گرفته یک موضع مهمی در وجه مصارفش عنایت فرمودند - چون [برگ ۱۶۳ الف] سو بها سنگه نیز ازین سپنجی سرای درگذشت از و پسری ماند کرم سنگه نام مشاراً الیه چندی بر موضع مذکور قایم ماند - بعده بر مزاجش مرض سودا استیلا یافته بسمتی که رفت نشانش کسی ندید - پخته اینست که جانش بحق تسلیم شد - گویند قبیله اش نزد عمه حقیقی اش که اهلیه سردار جهد سنگه کلالوالیه خوشدامن او باشد از و فرزندی پیدا شد - از سردار اگر سنگه موصوف که حلف الصدق مسمی دیدار سنگه مانده بود از صلب مشاراً الیه یک دختر و دو فرزند بوجود آمدند دختر را به سردار جیمیل سنگه پسر حقیقت سنگه گهنیه کتخدا نمود - من بعد آن پسران را بجای لایقه کتخدا نمود - چون ایام حیاتش سپری شد رخت هستی بر بسته ره نورد عالم فنا گردید - هر دو پسرانش باقی ماندند ، اما کنور کهرک سنگه که ملک در تصرف داشته بقبضه خود آورده در جرگه سواران نقدی موجب دار ملازم نموده بهر کیف اوقات گذاری میکردند - ملکهها سنگه قوم بهتی و ند ساکن موضع چین پور بر ساحل دریای راوی متصل رمداس از ممر تنگدستی عاجز آمده بهر صورت که رزق بهم رسد بهم رسانی آن مقدم الامور تجویز کرد - چون در امرتسر رفته از اکال بنگه پهل گرفته به لشکر سرداران بهنگی آمیخت - کیف ما التفق اسپ و یراق مشاراً الیه را هم رسید سوار شده مع اخوان الزمان بشیوه قزاقی و رهزنی اشتغال ورزید - بدین سبب صاحب ثروت گردید - از و دو تا پسر بوجود آمدند - کلانی را صاحب سنگه و ثانی را تارا سنگه نام کرد - چون ایام حیات پوره کرد رخت حیات بر بسته رهگرای عالم ممات درید - صاحب سنگه پسر کلانش قایم مقام شد و هنگامی که سنگهان زمام بقبضه ملک پر داختمند مشاراً الیه نیز ساعی شده ملک ذیل در تصرف آورده کامران گردید - از و یک

1. پوره is obviously a Panjabi construction, which means (completed) باتمام رسانید.

دختری بوجود آمد به باگه سنگه خرد کالمهون کتبخدا کرد - چون در نصیبتش ایام حکمرانی قلیل از قلیل ثبت دفتر ازل شده بود آن قدر پوره کرده داعی اجل را لبیک گفت - تارا سنگه برادرش قایم مقام گردید ملک مقبوضه قدیمه را در تصرف آورده چیزی بران مزید نمود و موافق قسمت نیک در اخوان الزمان معزز و مکرم گشت و در مثل بهنگیان بوده انتظام مهام نمود - [برگ ۱۶۳ ب] از مشاراً الیه سه پسر بوجود آمدند: کلانی را جسسه سنگه، ثانی را سوکها سنگه، ثالث را جمعیت سنگه نام نهاد - چون ایام حکمرانیش در دیوان همگی و اصل شدند و باقی یومی نماند ناگزیر جان به تقدیر سپرد - بعد از مشاراً الیه پسر کلانی مسمی چیسنگه قایم مقام و چندی حکم رانی نمود - اما فلک کینه ور حاسد قدیم این معنی پسند نفرمود - مقارن این حال نظام الدین خان قصوریه با قبال خدا داد بلند پرواز گردیده آنچه تارا سنگه ملک دران نواح داشت همگی در قبض و تصرف خود آورد - درین عرصه مهر سپهر حشمت و اجلال مهاراجه رنجیت سنگه از افق اقبال لایزال طلوع گرفت ثوابت اقبال جمیع سرداران بی نور و معدوم گردیدند - از آنجمله ستاره اقبال چیسنگه مذکور نیز بی نور گردید - مهاراجه اکثر ملک ازو گرفته در قبض و تصرف خود آورد و در وجه مصارفش قلعه بنجلی و چین پور ساکن قدیمی بمشاراً الیه عنایت نمود - مشاراً الیه دو دختر داشت، مهاراجه حسن احدی مسموع کرده طلبگار ازدواج گردید - مشاراً الیه در انصرام این معنی سعادت خود تصویریده بسرعت حجله عصمت مرتبت تیار ساخته باسباب جهاز هر قدر که مقدار داشت روانه بحضور مهاراجه نمود - و دختر ثانی بکاهن سنگه پسر دیسا سنگه مان کتبخدا کرد - بعد سر انجامی این مهام خود نیز بعد چندی رخت حیات بر بسته رهگرای عالم فنا گردید - گویند که مابین پدر و پسر یعنی تارا سنگه و جی سنگه بسبب معلومی نبذی امر گستاخی به نهایت خفگی بخاطر واقع و قابو یافته مشاراً الیه یعنی چیسنگه که بقید گرفته در پنجره آهنی انداخت و تا حین حیات بسفارش احدی مخلصی اش روا نداشت - چون مشاراً الیه فوت شد هر گاه چیسنگه از آن عذاب الیم نجات

یافت - و سوکها سنگه پسر ثانی تارا سنگه تاحین حیات پدر بتابعذاری
ماند و بعد از پدر او نیز بجلدی فوت شد - از وسه پسر ماندند سردول سنگه،
پنجاب سنگه و گلاب سنگه - و سردول سنگه [برگ ۱۶۴ الف] دو
پسر مسمی هیرا سنگه و جواهر سنگه یادگار گذاشت - سردول سنگه خود
از دیر به تیرته ها رفته نبیره تارا سنگه جان بحق تسلیم نموده -
لعل سنگه و غیره هر دو در گهور چهره ها ملازم سردار اند - جمعیت سنگه
پسر تارا سنگه مذکور در گهور چرها ملازم سهاراچه و در نوکری کوتله
دومانواله جاگیر دار تخمینا جایداد چار پنج صد روپیه را هست - سردار
دهنا سنگه قوم بهکه همشیره زاده سانول سنگه پورین مشهور کلانوالیه
در طبقه رابعه گروه سنگهان در آمده پهل از مامون خود گرفته بامر قزاقی
پرداخت - چون قابض ملک شدند مشاراً الیه نیز ملک ذیل در تصرف
آورد شاد کام و کار فرما گردید - بعد از وفاتش جوده سنگه نامی پسرش
قائم مقام گردید تا که حکمرانی و کامرانی در دیوان قضا بنامش مرقوم
بود بوجه احسن و طرز مبارک گذرانید - سهاراچه رنجیت سنگه کنور
کهرک سنگه رابصبیه اش کتخدا کرد - ملک موروثه مقبوضه اش در تصرف
خود آورد و در وجه مصارفش یک تعلقه کلا نواله عنایت و واگذار
فرموده - سردار گور بخش سنگه قوم بهکه متصل او بهتیان جسر وال
همشیره زاده سانول سنگه پورین شم مثلدار نار سنگه پسروریه از وجه
مصارف تنگ آمده نزد سانول سنگه مذکور در امر قزاقی پرداخت - چون
سانول سنگه ملک در قبضه آورد مشاراً الیه همراهش می بود - چون
سانول سنگه روشنی چشم یعنی فرزند نداشت ناگزیر نصفی ملک مقبوضه
خویش به تارا سنگه رندهاوا ساکن موضع چک ابدال عنایت فرمود
و نصف ثانی همشیره زاده گور بخش سنگه مذکور تفویض نموده رخت حیات
بر بسته رهگرای عالم فنا گشت - تا سر نوشت خود گور بخش سنگه در
دیوان قضا حکم رانی و کارفرمائی کرد - چون ایام مذکور پوره کرد
گور بخش سنگه نیز جهان فانی گذاشته بعالم جاودانی شتافت - صوبه سنگه و
جوده سنگه فرزندان را وارث مال ملک گذاشت - مشاراً الیه از روی تقسیم

کرده [برگ ۱۶۴ ب] سانول سنگھ نصفی در تحت تصرف نوکری مینماید و موضع نانوکی سدھار متصل چمیاری جا گیر دارد۔

تشریح ملک قدیمہ صاحب سنگھ دودیه ساکن موضع دودہ واقع بر کنار دریای راوی متصل دیرہ بابا نانک جیو

از جهت افلاس بجان آمده در گروہ سنگھان طبقہٴ رابع در آمد و از اکال بہنگہ پھول گرفتہ در جرگہٴ بہنگیان آمیختہ با سہ قطع الطریقہ و تاخت و تاراجی اشتغال ورزید۔ چون گروہ سنگھان در سنہ قبضہٴ ملک آغاز کردند مشاراً الیہ نیز در جوار خود رسیدہ ملک ذیل در تصرف آورده حکمرانی و شاد کاسی آغاز کرد۔ چون تا سر نوشت حاصل ساخت وداع قالب عنصری نمود۔ وارث ملک و مال خلف الصدق گور بخش سنگھ گذاشت۔ مشاراً الیہ ملک مقبوضہٴ پدری در تصرف داشتہ با سیزش بہنگیان و گہنیاں گاہی باین و گاہی بان رفاقت داشتہ ایام حیات بسر برد۔ در عمر جوانی رشتہ زندگانی اش گسیخت، خاک اندوہ بر فرق روزگار وابستگان بیخت۔ تفصیلش اینکہ چون سردار سہا سنگھ پدر سہاراجہ رنجیت سنگھ را با سردار جیسنگھ بالتفصیل زیب تحریر گرفتہ در آن هنگام سردار گور بخش سنگھ مذکور را با سردار جیسنگھ رابطہٴ مرافقت و موافقت بدرجہٴ نہایت واقع بود۔ چون سردار جیسنگھ را مخاصمہ سردار مذکور در پیش آمد سردار گور بخش سنگھ را طلب داشت۔ مشاراً الیہ بجمعیت لشکر خویش در خدمتش حاضر گردید طریقہ دوستی را بسرحد رسانید و نام خود در طریقہٴ دوستی پروری و سخن پروری تا عاقبت روشن گردانید۔ چنانچہ در عین کارزار کہ گویا هنگام رستخیز بود غلولہٴ تفنگ بمثل باز اجل در رسید و صعوۃٴ جانش را در ربود۔ بعدہ پسرش سہد سنگھ قائم مقام خود جوانا مرگ در طبقہٴ سادس گردید و ملک مقبوضہٴ اب وجد بہر کیف در تصرف داشت۔ اگرچہ رعایا را خورسند داشتی اما زمیندار نام آور را کہ بی تقصیرش تقصیر مقرر کردہ در قید گرفتہ تا بقیہ عمرش نگذاشتی [برگ ۱۶۵ الف] و بعداب الیم گرفتار داشتی۔ چنانچہ جدا یار زمیندار بہوپال والہ کہ نام آور بود بی تقصیری در گرفت و تا حین حیات خود خلاص نکرد، و گویند مسک دولت آنقدر بود کہ

از گروه سنگهان وقت قریب رسیدن اجل هر کس چه دولتمند و چه بی‌کس بموجب مقدر خود برای نجات اخروی خیرات میکنند. مشاراً الیه را نیز بعضی مصاحبان بگستاخی عرض کردند که درین حال چیزی خیرات باید کرد. مشاراً الیه جواب داد که برشوت دادن از اجل خلاصی دست بهم نمی‌دهد، حتی ادر که الغرق یعنی در بحر غرق شوید و دیعت حیات بمالکان قضا و قدر سپرد. خانمانش را روشنی چراغ فرزند نبود. مهاراجه که وارث ملک و مالش بود از استماع نوید و قاتش بسرعت سریعته نهضت فرمود در موضع دوده رونق بخش شد. خزانه که سردار متوفی مثل مار نگهبانش بود و از طرف مالکان قضا و قدر در اسراف آن اجازت نداشت مهاراجه همتی و تمامی مقبوضه اش در تصرف آورد و باهلیه هایش در وجه مصارف چیزی داد که وجه کفاف و مایحتاج شان گردید.

فصل [سیم] در تشریح ترقی دولت صاحب سنگه بهنگی

صاحب سنگه برادرزاده چیت سنگه و جیون سنگه و نتها سنگه و موهر سنگه ساکن قلعه جیون سنگه متصل امرتسر و زمین ماهجه قوم کهانرو ساکن موضع سیکهو وال متصل سری گوبند پوره بسر خود سنگه گردید و در موضعی که حال بقلعه جیون سنگه مشهور است عند الافلاس در جرگه سنگهان بهنگی در آمده از اکال بنگه پهل گرفته در ترکتازی و قطاع الطریقی رفیق طبقه رابع از سنگهان گردید. چون در سن ۱۱۰ هجری سمت ۱۸ [؟] بکرماجیتی سردار جهانخان برای انتظام معامله مالیه وارد سیالکوت شد و رقم صوبه داری بنام مولوی داورخان و نائی بنام کابلی مل فرستاد و با بین هر دو ناظم قدیم و جدید اختلاف واقع گردید و سردار [برگ ۱۶۵ ب] چرخت سنگه و غیره بر سردار مذکور فتحیاب شده بر تمام مال و اموال سردار قابض و متصرف شدند بر قلعه نیز فائز گردیدند. بید گروه خود مسمیان را تهانه دار نمودند. از آن روز سیالکوت در قبضه سنگهان در آمد و من بعد آن بر مواضع اطراف یورش آورده از دست بعضی سنگهان خلاص کرانده در تصرف خود آوردند.

و همچنین سرجن سنگه ارداسیه در جرگه سنگهان در آمده پهل گرفته
 بقطاع الطریقى پرداخت - و چون سنگهان را از کش مکش بادشاه فرصت داد
 و به تسخیر و قبضه ملک پرداختند آن وقت سرجن سنگه مذکور بعضی
 مواضع از مضاف سیالکوت در تصرف خود آورده کامران گردید - چون
 مشاراً الیه وقت غروب آفتاب کلام بابا نانک که آن را چپ جیو میگویند
 در حضور سنگهان می خواند و وقت تمام آن درباره خالصه دعا میخواند و آن
 دعا را سنگهان ارداس میگویند - و همچنین جهندا سنگه سلطان وندیه
 متصل امرتسر چون سنگهان را در حشمت و ثروت نگاه کرد حوصله نورزیده
 در جرگه سنگهان در آمد و پهل گرفته سنگه شد و موافق آئین سنگهان
 بقزاقی پرداخت - چون سرداران سنگهان بقبضه ملک پرداختند مشاراً الیه
 نیز بعضی مواضع بتصرف خود آورده کامران گردید - چون داعی اجل را
 لبیک گفت دو پسر مسمی شام سنگه و تارا سنگه یادگار گذاشت -
 شام سنگه اوصاف سنگهان و بهنگیان و اکالیه اختیار کرد و تارا سنگه
 بدستور سنگه ماند - هر دو برادر ملک را تفریق کرده گرفتند و همچنین دیگر
 زمینداران که ساکن موضع کوچک بودند و چندان امتیاز بسرکار حکام
 بادشاهی نداشتند یا از موضع کلان ها که هم قوم چودهریان و غیره
 زمینداران کشت کار پیشه بودند از کار کشت آزرده شده یا از مهربی سامانی
 و بی امتیازی مثل فقیرانی که باوصف زور و قوت از مشقت دل تنگ شده
 فقر اختیار [برگ ۱۶۶ الف] میکنند، یا مثل دزدی پیشه ها که اوشان
 را عادت دزدی عاید می شود و بانساب خود نگاه ندارند از والدین و خانمان
 از ممر لاچارى برآمده در جرگه سنگهان آمیخته بقزاقی پرداختند - و چون
 سنگهان سردار بقبضه ملک پرداختند این اسامی ها نیز در مواضع مسکونه
 خود ها وارد شده یک یک دو دوسه سه سه چار چار پنج پنج موضع در تصرف
 آورده وجه اوقات گذاری بفراخی حاصل نموده گاهی بمتابعت کسی سردار
 خود را ناسزد کرده از سر دیگری محفوظ بوده اوقات بخورسندی و خوش وقتی
 و خوش خوئی بسر می برند - زمیندار کلانی که آموخته اطوار حکام بادشاهان
 بودند باین مذهب نگرویده و شدنی ندانسته خود را به بزرگی می ستودند -
 بقضای کردگار اوشان رعیت او باشان شدند - چون این طبقه دور عمر خود

در نوشتند آن مقبوضه را در تصرف اولاد خود گذاشتند - من بعد آن در اولاد بعضی مقبوضه در قبض ماند و از بعضی ها سردارانی که زور آور نیستند در تصرف خود از روی تابعداری آوردند یا قدیمی را بدر کرده و آواره ساخته بدیگری سپرده -

فصل [سی و یکم] در ترقی دولت سردار جسا سنگه رامگهریه

روایان اخبار از روی تحقیق چنین بمعرض بیان میسرسانند که جسا سنگه مذکور ولد بهگوانا درودگرساکن موضع ایچوکل شرقویه لاهور بفاصله ده گروه متصل ساحل دریای راوی در ابتدای عمر بکسب نجاری اشتغال میداشت - چون مالکان قضا و قدر در قسمتش ریاست و امارت ثبت نموده بودند طور فتح مندی گروه سنگهان ملاحظه کرده مشاراً الیه نیز در جرگه سنگهان در آمده از گور دیال سنگه قوم درودگرساکن پنج گره متصل امرتسر پهل گرفته سنگه گردید - و بعضی گویند که این نیز پهل از نند سنگه رورانواله گرفته بقزاقی و رهزنی پرداخت - [برگ ۱۶۶ ب]

روزی بوکالت سنگهان بحضور آدینه بیگ خان حاضر شد ادای تقریر بنحوی نمود که پسند طبع خان معز الیه در آمد ، فرمائش نوکری نمود ، جسا سنگه اختیار کرد - از روی یاوری طالع مقرب بساط گردید و بکاروبار محل اعتبار شد بناء علیه بکفالت مهات دستوری می یافت و نیز در امر تنبیه سنگهان مامور گردیده ذریعه سرخرویی و اعتماد حاصل سینمود و در بعضی مکانات تهانه داران محل اعتماد و فرمایشی سنگه مشاراً الیه تعیین می شدند - چون بمشیت ازلی و اراده لم یزلی آدینه بیگ خان وداع جهان فانی نموده نشیمن بجهان جاودانی ساخت و مردم محتاجان و فقیران و طالب العلم در وادی حیرت و حسرت گذاشت سردار مذکور بطریق نگهبانی از گروه سنگهان در هر تعلقه بشهر و زمینداران معین و مستحکم گردید - بدینصورت فیما بین گروه سنگهان مخاصمه و منازعت گشت و همچنین در هنگام زندگی آدینه بیگ خان بقلعه رام نگر مکان ساخت برای بود و باش خود بوقت اصلاح سنگهان و در امرت سر بوقت وقوع اختلاف طبایع محاصره کرده داخل شدند - من بعد افواج از خود و نواب معین الملک طلبانیده محاصره کرده خلاص کنانیده

داده بود من از آنوقت بودن مشاراً الیہ را بحضور خان مشاراً الیہ و مشرف
 شدن بمذہب سنگہان موجب منافع و رفاقت خود ہمی انگاشتند۔ چون
 وقت تسخیر ملک پنجاب برای سنگہان در رسید مشاراً الیہ بر ملک کہ از
 روی حفاظت چیزی در تصرف داشت بتامہ در قبض خود آورد۔ از وقوع این
 معنی کہ مثل امر تسرو مثل شہر بتالہ و رمیلہ کہ حالا بسری گوہند پورہ
 مشہور است وغیرہ مکانات شایستہ چنانچہ ذکر آن خواہد شد باندازہ ہفت
 و ہشت لک روپیہ در قبضہ آورده محل خاصہ می بود۔ اما چون جسا سنگہ
 مرد دانا بود از گروہ سنگہان بکسی صلح و بکسی فی الجملہ خاصہ داشت
 اوقات گذاری برفاہیت [برگ ۱۶۷ الف] و امارت میساخت۔ ہر گاہ سردار
 چیسنگہ گہنیہ بمدد گاری و معاونت راجہ سینسار چند بنا بر خلاص کنانیدہ
 دادن قلعہ کانگرہ از تہانہ داران بادشاہان دہلی حسب الطلب
 راجہ مسطور رفت و بہ دغل بازی قلعہ مذکور را در تصرف خود آورد و از
 متصرف شدن سردار مذکور بر قلعہ مذکور راجہا کہ تابع جسا سنگہ
 مذکورہ بودند بجای ثانی سردار چیسنگہ گہنیہ را منتقل و مستحکم
 در قلعہ مذکور دیدہ از متابعت جسا سنگہ منحرف شدہ اطاعت و مراقت
 سردار جسا سنگہ اختیار نمودند۔ از ظہور این امر عجیب مابین سردارین
 مذکورین آتش مخاصمت بدرجہ کمال اشتعال یافت و سردار جسا سنگہ
 اگرچہ دانا بود اما بنظر زور بازوی خود و امید دوستی بعضی سنگہان مثل
 گلاب سنگہ و گرم سنگہ بہنگی چیسنگہ خاصہ پرداز گردید۔
 سردار چیسنگہ اول برای مقابلہ مدعی تابعداران و ہم قومان خود یعنی
 گہنیہ ہا را فراہم آوردہ فوج وافر جمع کردہ و رین بعد آن بگروہ بہنگیان
 اطلاع کرد کہ آخر ما و شاہ از یک اجزم ہستیم و گرفتن نسبت ہا از من بشاہ
 و ما را از شاہ ملیزید و درست است۔ نہ از انجار شاہ خواہید گرفت و نہ انجار
 شاہ را خواہد داد، و نہ در عرف و نہ در شاستر این معنی درست است۔
 پس بہارتباط اینگونہ مذکور شاہ را رفاقت با زید نہ بہ انجار بچہ۔ بعد رسیدن
 اختلاط ناسہ بدین «ضمون» و ثانیاً بہ نظر قوی دستی و ہم قوتی سنگہان
 بہنگی و سردار مہا سنگہ و سردار نیکی و سردار جسا سنگہ کہ از اہل مخلصان

سردار جیسنگه و حقیقت سنگه بودند. بتامه پنتمه سنگمیان رفیق کار سردار جیسنگه گردیدند که هر یک در صدد و تیاری اسباب محاربه و پیوستن به دیره گاه سردار جیسنگه گشت. سردار جیسا سنگه را بگریه از استماع این معنی لرزان و ترسان شده هر چند برای انطفای آتش سعی کرد سودی [برگ ۱۶۷ ب] نداشت. ناچار بصورت اختیار خلع ملکداری از خاطر نموده بجمعی که داشت عبور از دریای پیاه نموده بضبط و حراست ملک مقبوضه از دوآبه بست جالندهر پرداخت. اما مدعیان بدان طرف دوآبه بست نیز عبور کردن خواستند. سردار جیسا سنگه با استماع این معنی در دوآبه نیز استحکام و قیام خود ممکن ندیده عبور از دریای ستلج نموده قرار گرفت و بعضی ها رفاقت کردن خواستند. چون فیاپین راجه امر سنگه پتیاله واله و جیسا سنگه وقتی بهر کیف که رو داد بنهایت مخاصمه واقع شد. جیسا سنگه با امر سنگه گفت من جیسا سنگه آنگاه باشم که ترا بدستور قدیم قلبه بدست دهم، و امر سنگه بمشاراً الیه گفت که من از نسل بول و براز هر گاه باشم که بدست تو بدستور تیشه نه بگیرانم. از وقوع این چنین جواب سوالها راجه امر سنگه ناموس دروازه رسیدن اینقدر داشت که قبائل و عشائر مشاراً الیه را در ملک خود جا داد و مشاراً الیه را به پیشتر مرخص نمود که حال هندوستان رفته ملک مجدد بقبضه خود آورند و ملکی بطفیل کشاورزان که بدست شما آمده بود حالا باز بدست شما آمدن مشکل می نماید. القبه مشاراً الیه قبائل را در لکمه پور شاهان در دوآبه بست نشانیده خود به هندوستان رفت. و اکثر ملک مقبوضه مشاراً الیه جیسنگه در تصرف آورد و بعض سردار بگمپیل سنگه و سردار جیسا سنگه اهل و الیه و غیره ها بتصرف خود آوردند و کامران و شادمان گردیدند. و سردار جیسا سنگه قزاقانه در ملک هندوستان وارد شدند بتاخت و تاراج پرداخته اوقات بسز می برد حتی که یک دفعه آن روی گنگا عبور کرده بر شهر چندوسنی که چون دریای بر شکل لبالب از دولت بود تاخت آورد غارت کرده مال هزارها روپیه بدست فوج همراهی مشاراً الیه در آمد و هر یک بسیری دولت شادمان گردیده [برگ ۱۶۸ الف] اراده پر حاجتی بخاطر آورد و ثانیاً وزیر نجف خان

از مہمات دیگر فراغت یافته با ستاع خبر تاخت و تاراجی مشاراً الیہ در تردد استیصال بنیان فتنہ مشاراً الیہ ازین ملک شد۔ مشاراً الیہ برفقای خود مشورت کرد کہ اگر همچنین شیرازہ جمعیت ازین ملک بدر شویم آنگاہ سلامت با وطن خود رسیدن می توانیم۔ در صورت سلامت رسی ما امکان ندارد۔ ہمہ ہا پسند داشتند و بہیئت مجموعی مردانہ و دلیرانہ از آنجا روانہ شدہ بعد طی منازل در ملک رای احمد منج جگراٹوان والا در رسید۔ قضا را درینوقت فیما بین چیسنگہ گہنیہ و سردار مہمان سنگہ سکھر چکیہ چنانچہ در ذکر سردار چیسنگہ مجمل و در ذکر سردار مہمان سنگہ مفصل مرقوم شدہ باقصی الغایت مخاصمت واقع چنانچہ یک دو دفع مابین سردارین موصوفین ہنگامہ کارزار نیز گرمی یافت، اما طرفین مساوی ماندند۔ راچہ سینسار چند را کہ بہ چیسنگہ نہایت مخالفت بود بسردار مہمان سنگہ مصلحتاً قلمی نمود کہ درینوقت خبر رسیدن سردار جسا سنگہ رامگہریہ در ملک رای احمد نزد ما رسیدہ و اینوقت مشاراً الیہ شکستہ بال گسیختہ احوال است، اگر او را برفاقت خود طلب دارند ہر گاہ من نیز رفیق شدہ و گروہ بہنگیان را ایضاً رفیق کار خود ساختہ استیصال بنیان سردار چیسنگہ از میان نمائیم۔ سردار مہمان سنگہ این صلاح را پسند داشت رقیمہ بجانب سردار جسا سنگہ مشعر طلب داشت۔ سردار معزالیہ مینوشت کہ رقیمہ از طرف رای احمد منج نزد سردار مہمان سنگہ جیوشعر احوال پر اختلال سردار جسا سنگہ و با ہم اختلاط ورزیدن یعنی سردار مہمان سنگہ و سردار جسا سنگہ بقرار داد مستحکم و من بعد آن حاضر شدن سردار جسا سنگہ بحضور سردار مہمان سنگہ و برسوخ ارادت حاضر بودہ شرایط خدمات [برگ ۱۶۸ ب] بجا آوردن سردار جسا سنگہ و منحرف نشدن سردار مہمان سنگہ از وجہ حق رسانی مشاراً الیہ و ناحق رسی سردار جسا سنگہ قلمی در رسید۔ سردار مہمان سنگہ موافق مرقومہ رای مشاراً الیہ از ہمگی و شوق و مضبوطی قرار داد کردہ و در وثیقہ نوشتہ بدست معتبری فرستاد۔ چون سردار جسا سنگہ چشم بر راہ بود بمجرد ورود وثیقہ محکمہ دست آویز شگرف بدست گرفتہ بجناب استعجال پریدہ بسرعت سریعہ بملازمت سردار مہمان سنگہ در رسید۔ چون طرفین بملاقات یکدیگر مبتہج شدند سردار چیسنگہ از ورود جسا سنگہ در ملک و یک جہتی ورزیدن بسردار مہمان سنگہ بر خاطرش نہایت دشوار و نارناہموار واقع شد،

گویا شران در پنبه افتادنی بی در باروت فتاده جهانی را بشوخت بدین مثال
 حوصله انورزیده فراهمی افواج نموده دایره توپها همراه گرفته در غرضه چار
 پنج روز بمقابله در رسیدن فتنه بیدار گردید و اصلاح و تصفیه خوابید
 درین صورت آتش غضب از طرفین ملتفت گشت و بازار کارزار گزنی
 گرفت غلوه تفنگ و تیر کمان و گوله شمشیر و لا چنبر و توپ برای اخذ
 جان لشکر یکدیگر آمد رفت جاری کرده و تسخیر ملک جان ها کرده
 یکدیگر فرحت و نکبت می افزود - قضا کار در جنگ دوم یا سوم غلوه تفنگ
 بوکالت خریداری جان سردار گور بخش سنگه دودیه از قبل سردار
 آنها سنگه در رسید و بمجرد رسیدن اشترای جان عزیز او کرده بمالکان قضا و قدر
 سپرد و بوقوع قضیه اینچنین سردار کلان سپاه طرف جیسنگه نهایت بیدل و
 شکسته خاطر شدند - اما چون پسر سردار جیسنگه ستمی گور بخش سنگه نهایت
 اقصی دلیری و شجاعت شعار بود از وقوع این معنی بیدل نشده تمام سپاه را تقویت
 [برگ ۱۶۹ الف] داد و مستعد کارزار گردید بعد هنگامه سوم غلوه تفنگ
 ملک الموت جان او در رسید - بدینصورت مشاراً الیه ودیعت حیات سپرد -
 چون واقع پسر سردار جیسنگه بوقوع آمد کمر او بشکست دیگر تاب مقاومت
 در خود ندیده رو بفرار نهاده در بتاله رفت و از غایت غیرت اقامت در بتاله
 پسند نداشته قلعه کازگره رفت - چنانچه مفصل ذکر این معنی در تشریح
 احوال سردار جیسنگه و ثانیاً در تذکره سردار آنها سنگه جیو مفصل قلمی
 شده - چون سردار جیسنگه جی چنین بوقوع آوردند سردار جیسا سنگه
 رامگرهیه مظفر و منصور گردیده تمام ملک مقبوضه قدیمی سوای بتاله در
 قبض و تصرف خود آورده کامران و فرمان روا بدستور گردید - بعده نای
 سدا کور بنت دسونده سنگه قوم دهاریوال ساکن موضع الکوان در اصل
 ساکن موضع چونگ جنوبی لاهور هشت گروه بانتمام خون شوهر تمام پنتمه
 سنگهان را فراهم کرده بتجدید هنگامه سردار جیسا سنگه مذکور برپا کرد و
 تمام ملک ماهجه از مشاراً الیه خلاص کنانیده در تصرف خود آورد و در قلعه
 میانی که وابستگان مشاراً الیه اقامت داشتند افواج آورده محاصره نمود و خود
 سوار شده در امر تسر آمد و برای طلب مهاراجه رنجیت سنگه بهادر معتبری
 مع رقیمه فرستاده - مهاراجه پیاس سرداری سدا کور بر ملک مشاراً الیه

تاخت آورد بقلعه میانی محاصره نمود - درین وقت سفارشی سردار جوده سنگه باوا صاحب سنگه بیدی گردید - اما سردارنی موصوف قبول نکرده گفت که وقتیکه پسر جسنا سنگه مسمی جوده سنگه از دست ما کشته شود و زنش مثل ما بیوه نشیند باز آشتی خواهم کرد - غرض که افواج از قلعه میانی برنداشت - اما چون فضل [برگ ۱۶۹ ب] ایزدی آمد و معین سردار مذکور بود همچنان سیلاب از کوهستان فرو ریخت که تمام جوارانیانی را آب عمیق فراگرفت جای اقامت یک دیره در جوار میانی نماند - همگی سرداران جا بجا کوچیده رفتند - مهاراجه بسمت رام نگر مذکور کوچ فرمودند - اکثر مردمان و اسباب سرداران در آنجا غرق شد و سردارنی وارد سودهیان شد و تمام ملک سردار جسنا سنگه بنوبت دوم بتائید ایزدی پیوست - چنانچه هر کمالی را زوالی و فنا لازمه بنی نوع انسانست و کل ذی حیات را بتقدیر ربانی مرد نست سردار جسنا سنگه رخت هستی از دار فانی بر بسته رهگرای عالم جاودانی گردید -

خلف الصدق کلانش قائم مقام گشت و پیش از غلبه مهاراجه رنجیت سنگه بهادر در ملک داری و فرمان روای باختیار خود بود و روزی که مهاراجه بر تمام سنگهان غلبه گرفت مطیع و متقاد خود گردانیده لشکرکشی دنبال خود و حکم خود بدمه هر سردار نمود - سردار جوده سنگه نیز احوال اخوان الزمان ملاحظه کرده متابعت مهاراجه اختیار کرد و بقیه عمر بدینصورت بسر برد - چون ایام حیات و کامرانی موافق سرنوشت منتقضی کرد ناچار نه بصورت اختیار ودیعت حیات به آفریدگار سپرد - بمجرد سپرد ودیعت حیاتش فیابین ورثای مشاراً الیه که دو تا زوجه هایش و دو تا برادرانش مسمی بیرسنگه و دیوان سنگه بودند بابت تقسیم حصص مخاصمه واقع شد - مهاراجه برای تصفیه نمودن فیابین او شان هر دو سردار موصوف و مسات مسطوره را بحضور خود طلبانیده رهنمون باصلاح شدند - فرموده مهاراجه در پذیرای طرفین نیامد ، ناچار مهاراجه صلاح وقت درین دید که آنچه چیز محل نزاع فیابین ایشانست آن را بقبضه خود در آورده آنچه از ازل نصیب ایشان است حواله کرده شود - اول احوال تمام سپاه ملازم سردار جسنا سنگه و جوده سنگه معلوم فرمودند -

بدریافت رسید که سرداران مدوح وجه ششاهی بسواران کمترک میدادند [برگ ۱۰۰ الف] بعنایت طلب وافر سپاه ملازم سردار جسا سنگه راضیامند کرده گرویده بخود نموده دیره از دیره پیر سنگه و دیوان سنگه جدا کنانیدند و من بعد آن بزگرد رافعان پهره ها قایم کرده بقید گرفتند ، و علامات او شان بدست کمان افسران خود فرستاده بسرعت سریع تمام ملک خلاص کنانیده در قبض و تصرف خود آوردند - و بعد بسفارش بعضی معتبران چار موضع در وجه اوقات گذاری اهلیه های سردار جوده سنگه عنایت نموده مرخص فرمودند - و دیوان سنگه را بر ساله داری پنجاه سواران در مواجب داران نقدی و پیر سنگه را دهرم کوت رندهاوا واله در وجه مصارف سر خویش عنایت کرده از نوکری معاف داشتند -

فصل [سی و دوم] در تشریح ترقی دولت سرداران اهل و الیه

واضع باد بهاگو نامی قوم کللال ساکن موضع اهل و مشرق جنوبی شش کر وهی از لاهور از وجه اوقات گذاری به تنگ آمده وارد لاهور گردیده در مقام گنج دوکان شراب بیا راست - چون در حکم اسلام رواج این معنی کم بود ازین وجه نیز مشاراً الیه و اصل بمرام خود نشد - ناچار بصورت اختیار در گروه سنگهان در آمد و اسپ برای سواری و یراق بهم رسانید - از نواب کپور سنگه فیض الله پوریه پهل گرفته بشیوه سنگهان که قزاق و قطاع الطریق بود پرداخت و درین باب مابین گروه مذکور به برگزیدگی نام بر آورد و چندی سواران بهم رسانیده دیره دار مثل فیض الله پوریان گردید - همشیره مشاراً الیه بیوه بود و در خانه برادر اقامت داشت - برگزیدگی برادر خود در گروه سنگهان دیده او نیز بدین آئین رغبت نموده و بانی های بابا نانک جیو آموخته بمضراب رباب بمشابه مردانه که در حضور بابا مسطور می سرانید وظیفه خود مقرر نمود - چون آوازی مؤثر داشت اکثر مردمان گرویده سماع آن میشدند - کیف مالتفق [برگ ۱۰۰ ب] سردار کپور سنگه مذکور در خانه بهاگ سنگه مهان شد ، ورد همشیره اش شنیده متاثر گردید - و به همشیره بهاگ سنگه گفت که این فرزند را نیز داخل گروه سنگهان بکن ، سنگه خوب و صاحب اقبال خواهد شد - مسات

مذکورہ روا داشت و بازوی جسا سنگھ سپرد سردار مشاراً الیہ نمود۔
 اول همچنان ہیئت اصلی بحضور خود داشت و من بعد آن پھول دادہ داخل
 گھور چرھا کرد۔ مشاراً الیہ جوان شایستہ برآمد در امر قزاقی و قطاع
 الطریقہ کہ شیوہ برگزیدہ گروہ سنگھان بود اسم بعمدگی بر آورد، و چندی
 سواران بہمرسانید۔ این نیز مثل بہاگ سنگھ بمزید مہربانی نواب کپور سنگھ
 سردار نائل گردید۔ چون سردار بہاگ سنگھ مذکور ایام حیات خویش در شیوہ
 مذکور بسر رسانید و از جمع و خرچ کہ ودیعت حیات بذمہ خود باقی داشت
 بدقت مالکان قضا و قدر سپرد از آنجا کہ وارث مال و منال و مصباح دودمان
 خود اعنی فرزندہ نہداشت لہذا وقت سپرد ودیعت نقد جان ہمگی
 متروکہ و سواران موافق سردار بہاگ سنگھ باطاعت و فرمان بری مشاراً الیہ
 پرداخت۔ لہذا فرزندان ذیل مشاراً الیہ متابعت سردار جسا سنگھ اختیار
 کردند۔ بدینصورت دیرہ سردار جسا سنگھ نیز کثیر الاقتدار ہمسر سرداران
 روزگار گردید۔ چون احوال سنگھان کہ در ہر زمان و آوان پر اختلال
 می ماند چنانچہ شب بجای و روز بجای اقامت داشتہ اوقات گذاری گاہی بفاکہ و
 گاہی بغذای بقولات و گاہی بگوشت و گاہی بطعام مینمودند۔ تجویز کرد کہ
 بنوعی زفاقت بحکام اہل اسلام کردہ درین مذہب و آئین بودہ وجہ مصارف
 ہم رسانیدہ اوقات گذاری کردہ شود و منتظر وقت یعنی تسلیخیر ملک باید
 بود۔ بناء علیہ مشاراً الیہ بوساطت جسا سنگھ رامگہریہ وغیرہ بخدمت
 آدینہ بیگ خان ارتباط پیدا کرد۔ خان مشاراً الیہ نیز انفکار گروہ سنگھان
 و گردانیدن بخود میخواست۔ بناء علیہ بنوکری پنجاہ سوار قبول فرمود۔
 چنانچہ جسا سنگھ بدین دانائی در مذہب سنگھان بودہ اوقات
 [برگ ۱۲۱ الف] گذاری بخدمت اہل اسلام میکرد و شرائط خدمات بجای
 آوردی۔ مدت ہفت سال بدین طور بسر برد۔ چون آدینہ بیگ خان رخت حیات
 بر بستہ رہگرای عالم جاودانی گردید سردار جسا سنگھ زور اہل ولایت
 ملاحظہ کردہ دیگر بودن درین گروہ نہ پسندید و در گروہ سنگھان
 درآمد۔ اینا بگور و عاقلداس نرنجنان ساکن جودھا نگری اعنی جندیالہ
 کہ مخالف مذہب گورو گوبند سنگھ بودہ و رواج مذہب خود را آرزو
 میکرد طریقہ ارتباط مزبور طداشت، زیرا کہ اگر همچنین حادثہ در پیش

را برای رفاقت خود طلب داشت و سردار موصوف حق دوستی و دستار بدلی و آ
 مهاراجه مد نظر و مرگوز خاطر داشته برای مددگاری سردار گلاب سنگه
 نرفت - درین صورت خار جسم و چشم تمام گروه سنگهان گردید، و هر گاه
 مهاراجه یورش بر ملک مضافه باولی سرهند شرق دریای ستلج آورد راهبر
 و خبردار هر نیک و بد مهاراجه سردار فتح سنگه و سردار بهاگ سنگه
 چند واله و رای لعل سنگه کینتهل واله بودند - بناء علیه ملک جگرانوان
 و ایسر و نرائن گره و غیره از مضافه باولی [برگ ۱۷۲ ب] سرهند
 مهاراجه سردار ممدوح عنایت کردند - مدت العمر بدینصورت منقضی شد -
 چون زمانه ناهنجار و روزگار ناهموار که همگی دور یکسان نمی باشد
 بر دوستی نیرین سعدین برد و بر عرصه روزگار چنین بظهور آورد که
 در سمت ۱۸۸۲ که چودهری قادر بخش موصوف بحضور مهاراجه
 حاضر بود مهاراجه طاحب بهادر مشاراً الیه را قصبه چندیاله که بطریق
 اجاره سردار فتح سنگه داده بودند طلب فرمودند - چون سردار ممدوح
 باعتقاد مهربانی سرکار از خود مقرر کرده بود طلب آن از نا مهربانی چودهری
 مشاراً الیه معلوم کردند و مقارن اینحال دو پلتن مهاراجه در دوآبه
 بست جالندهر فرستاد و سبب ماموری آنها هیچ بدریافت نرسید - و علاوه بران
 پلتن های مذکور در جوار کپور تهله فروکش آمده دست تعدی بر رعایای
 سردار ممدوح دراز کردند - و اینچنین امر گاهی از آغاز تا انجام این زمان
 بوقوع و بظهور نیامده بود - و سوای این سردار بجوالا سنگه بهرانیه نیز مع
 پانصد سوار در سواد جالندهر فرود آمد و محافظان گذرهای که از سپاهیان
 توابعین صاحبان فراسلیس برای حفاظت گذرها مامور می بودند زیاده تر
 رسید و مورد مزید قرق عابران شدند - بعد وقوع اینچنین امور سردار موصوف
 چودهری معزالیه برای دریافت اسرار این ظهورات قلمی فرمود - چودهری
 معروف داشت که مهربانی مهاراجه بدستور بوجدان نمی رسد وقوع این چنین
 امورات باعث توهمات و تخیلات و حفاظت و احتیاط درین باب شرط عقل
 است و مقارن این حال طلب نامه سردار معزالیه از پیشگاه مهاراجه
 ورود فرمود - چون در خاطر سردار معزالیه قبل ازین خیلی تخیلات معاید
 بودند و ورود عریضه چودهری مشاراً الیه باعث مزید توهمات و تخیلات

گردید۔ چاره کار جز این تصور نکردند که بدستور قدیم برای سیر و شکار به آن روی دریای ستلج بقصبه جگرانوان رفته شود۔ چون سردار موصوف بدینصورت [برگ ۱۷۳ الف] بعمل آورد، لواحقان را توهمات قید و بند و غارتیدن خود بخاطر عاید شد، در رفاقت سردار معزالیه یا بجائیکه هر یک را فلاح خود نمود رو بچانب آن نهاد۔ افسران پلاتن از وقوع این معنی مطلع شده، اطلاع بحضور مهاراجه صاحب بهادر رسانیدند۔ مهاراجه به افسران مذکور در باب حفاظت و نگهبانی شهر کپورتله و حویلی های سردار ممدوح قلمی فرمودند و من بعد آن خلیفه نورالدین برادر فقیر عزیزالدین انصاری را برای ضبطی اسباب باقیانده سردار ممدوح و تحصیل زر معامله فصل و انتظام آینده ملک سردار موصوف مامور ساختند۔ خلیفه مشاراً الیه تمام بندوبست ملک متعلقه سردار موصوف نموده بحضور مهاراجه عرض نمود کارداران قدیم سردار معزالیه آن ملک را باجاره گرفتند۔ القصه چون سردار معزالیه به آن روی آب شرقی ستلج در قصبه جگرانوان تشریف فرما شده استکانت ورزیدند، و با صاحبان عالیشان اطلاع احوال خویش نموده برای تسخیر ملک آن روی آب ستلج استمداد طلب کردند، از پیشگاه صاحبان ارشاد شد که آنچه ملک پید تصرف خویش باین روی آب دارند بران قابض و متصرف بوده کامران و شادمان باشند و ملک آن روی آب بدون مهربانی و سلوک مهاراجه بهادر ممکن نیست۔ سردار موصوف باستماع این جواب خاطر از محبت آن ملک برداشته برای آبادی ملک این روی آب متوجه شده قناعت گزین شدند۔ مهاراجه صاحب بهادر بعد وقوع امورات مرقومه الصدر بچودهری قادر بخش طعنه دادند که سردار شا چنین از چه رهگذر بعمل آورده؟ نامبرده عرض کرد که تقدیر چنین رفته بود، بیت:

هرچه هست از قامت نا ساز و بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

مهاراجه فرمود درباره سردار فتح سنگه چنانچه الفت و محبت از روز اول

بخاطر سرکار واقع است حال نیز همچنان [برگ ۱۷۳ ب] خواهد بود، اگر

الحال نیز سردار موصوف در سرکار بیاید چنانچه بوده است همچنان خواهد بود ، شما بروید و سردار را اطمینان داده بیارید - مقارن این حال چودھری را مرض دامنگیر شده بود - صحت یافت از مہاراجہ رخصت خواست ، حاصل شد - چون مابین جندیالہ و ویرووال رسیدن جان بحق تسلیم نمود - من بعد آن مہاراجہ ہادی چوہدار را بسمت سردار ممدوح برای استفسار خیریت مزاج و استمزاج باز آمدن بملک خویش باعتماد سرکار مہاراجہ مامور فرمود - مشاراً الیہ حسب الحکم مہاراجہ بہادر بخدمت صاحب سردار حاضر شدہ معروضات مفوضات کردہ جواب خواست - چندی سردار موصوف در تجویز جواب بودہ و صلاح طلب از دانایان روزگار شدہ درخواست معتبری از حضور مہاراجہ فرمود - چون ہادی چوہدار مشرف بحضور مہاراجہ گردید مسئلہ سردار موصوف بعرض رسانید - مہاراجہ بہادر پذیرا فرمودہ منشی شیودیال را مافی الضمیر والفت و مرافقت مد نظر و حقوق دوستی فہمائیدہ مع چوہدار مذکور بسمت سردار موصوف روانہ فرمود - بعد قطع منازل منشی معزالیہ بخدمت سردار موصوف حاضر شدہ مفوضات را معروض داشت - بعد مشاورت بسیار و طلب صلاح و صوابدید دانایان روزگار از مافی الضمیر خویش منشی معزالیہ و لالہ سوداگر مل معتبر خود را روانہ بحضور مہاراجہ نمود - مشاراً الیہا تمام مفوضات را گذارش بحضور مہاراجہ نمودند - چون سردار موصوف من کل الوجوہ متابعت مہاراجہ اختیار نمود در حینیکہ معتمدان مہاراجہ بہادر اعنی دیوان موتی رام و فقیر امام الدین و لالہ رامدیال و کیل برای ملاقات جناب نواب مستطاب، معلی القاب، قمر رکاب، خورشید انتساب، مقرب الخاقان انگلستان، نواب گورنر جنرل لارڈ امہرست صاحب بہادر بمقام شملہ رفتہ بودند دران زمان کہ از آغاز سمت ۱۸۸۳ بکرماجیتی و ۱۸۲۶ عیسوی بود راجہ [برگ ۱۲۳ الف] راجگان راجہ دھیان سنگہ از روی استدعای سردار موصوف برای ہمراہ بردن خود سردار موصوف را در جگرا نو تشریف فرما شد - چون شوق راجہ ممدوح برای اشنان سری گنگا جی زاید الوصف بود لہذا بسردار موصوف گفت کہ ایشان بہ تیاری خود مشغول و در ہشت روز اشنان سری گنگا جی نمودہ باز پس می آیم - سردار موصوف جائز فرمود - چون راجہ مشاراً الیہ واپس

آمد برفاقت راجه صاحب بملازمت مهراجه صاحب بهادر فائض گردید۔
 مهراجه صاحب بهادر از روی پاس دوست نوازی ملک واقع شرقی ستلج
 جگرانو و تهاره ایسر و بسی و نرائن گره و ملک موروثه واقع دوآبه
 بست جالندهر و پنهگواره که اول مهراجه سردار ممدوح عنایت فرموده
 بود و بالفعل به سردار نهال سنگه فرزند سردار موصوف که پهلویه مهراجه
 بهادر است معاف و بحال درباره سردار موصوف داشتند۔ و ملک واقع دوآبه
 باری و کتره واقع امر تشر که آمد موافق تفصیل ذیل دارند سرکار خود
 ضبط فرمودند و آنچه ملک سرکار نزد سردار موصوف بطریق اجاره بود باز
 بطریق اجاره سردار موصوف عنایت فرمودند۔ چندی سردار موصوف نزد خود
 داشت چون ادای مبالغ اجاره از خود بهمرسانیدن ممکن ندید حواله سرکار
 نموده نوکری چار صد سوار و دو توپ اسپه بزمه سردار موصوف سرکار مقرر
 فرموده بهر کیف خوش اوقات میگذرانید۔ بعده در سمت ۱۸ هنگام موعوده
 داعی اجل را لیک گفت۔ دو پسر نرینه گذاشت یکی سردار نهال سنگه نام فرزند
 کلان و دومی امر سنگه۔ چنانچه بعد از وفات پدر پسر کلان بهان ملک
 قایم مقام پدر خود گردید و برادر خود را چیزی ملک بقدر کفاف داد،
 اما برادرش بران اکتفا نکرده دائماً همراه برادر کلان خود مخاصمه پرداز
 و در سرکار سنگهان سستیغاشی [برگ ۱۷۳ ب] می بود تا که در سمت ۱۸
 روزی همراه مهراجه شیر سنگه بهادر برای سیر دریای راوی بکشتی سوار
 شده میگردیدند۔ هر گاه کشتی برابر گذر ترگهر رسید ناگاه چپه شد و
 سردار زاده مذکور غرق بدریا گردید۔ هر چند لاشش راجستند کمتر یافتند۔
 چنانچه از مشارالیه دو پسر ماند و سردار نهال سنگه اهل و والیه تا انقضای ایام
 معهوده و ساده پیرای ریاست کپورتهله مانده آخر ودیعت حیات را
 در سمت . . . بکرماجیتی بمودع حقیقی سپرد۔ حال فرزندانش بدین اساسی
 موجود اند و از آنجمله سنگه وارث مسند ریاست بجای پدر و نیاگان خود
 است دیگر و برادران را چیزی گذاره مقرر نمود۔

فصل [سی و سوم] در تشریح ترقی دولت سردار تارا سنگه غیبه

مخبران دقایق و حاکیان فایق از حسب و نسب تارا سنگه غیبه

ولد ... عرف کنک زسینداز ساکن موضع کنک واقع بر ساحل غربی دریای
 ستلج چهل گروه غربی از سودی انبه چنان بیان مینمایند که او در بدو
 حال مرد غریب و مفلس بود و چند راس بز میش در ترکه داشت، و از
 آمدنی آن اجرای وجه مصارف می نمود و سبب کنیتش به غیبه یعنی
 معرونی او بدین حرف اینکه بجانب غربی موضع مذکور نهریست و عین
 نام بکسره و او ویای فارسی ساکن و همزه مکسوره و یائی تحتانی عربی و نون
 غنه که از کوه گرہ شانکر برسیجو شد و از بهکو و دهنکی در گذشته
 متصل موضع کنک بدریا میریزد، قبل از موسم برشکال بر نهر مذکور
 دو ریشمان مضبوط بسته بر آن چوب ترمع ریشمان از چهاؤ و غیره بسته بران
 گل انداخته در موسم طغیانی آب نامبرده بزها را از آن پل مذکور گذرانیده
 بدان روی آب برای چرانیدن می بزد - چون امر نادر اختراع از خاطر کرد
 بناء علیه او را مردمان غیبه که در پنجاب حرف استمزازست و مشتق از
 حرف غیب است میخواندند - چون مقارن این حال گروه سنگهان به نهایت
 پر زوری و چیره دستی فائز شده بودند و در ملک پنجاب تاخت و باخت
 و غارت و سوزانیدن [برگ ۱۷۵ الف] شهرها علانیه میکردند بمعاینه این
 حال اخوان الزمان بخاطر مشاراً الیه این معنی خطور کرد که این بزها را
 فروخته اسپی سلاح بهم رسانم و در امر تاخت و باخت رفیق سنگهان بآید
 شد - چونکه تدبیرش موافق تقدیر بود فی الفور صلاح مشاراً الیه کرسی
 نشین مدعا شد، یعنی از فروش بزهای مذکور اسپ و سلاح بهم آورده در
 مثل سنگهان دلی والیه (دال هندوی مفتوحه لام مشدد مکسوره یای تحتانی
 خفیفه نام و موضعی است نزد امرتسر که بورا دله میخوانند) و اول ازین
 موضع از گوردیال سنگه کهتری پهل گرفته داخل گروه سنگهان گردید -
 من بعد از آن هر که پهل از مشاراً الیه گرفت بدان نام و بدان مثل دلی والیه
 مشهور شده در آمد - و از گوردیال سنگه پهل گرفته موافق تلقینش مع
 فوجش بتاخت و باخت پرداخت - چون در سمت ۱۸۲۱ سردار
 هری سنگه بهنگی و جهندا سنگه و گندا سنگه و دیگر تمام گروه
 سنگهان بز تاراجی شهر قصور یورش آوردند تارا سنگه غیبه نیز همراه

بود۔ بیاوری طالع از آنجا مال کثیر بدست مشاراً الیہ در آمدہ بخانہ خود
 آورده اسپان و سلاح خریدہ دیگر غربائی مفلس برادران را دادہ پنج سوار
 خانگی ہمراہ گرفته بتاخت و تاراج بسر خود اشتغال ورزید۔ من بعد آن
 گوجر سنگه چودھری موضع کنک را کہ از اقربایش بود و سجان سنگه
 و دھرم سنگه و دیسا سنگه وغیرہ قوم زمیندار بندیچہ کہ ہمسایہ اش
 بودند تحریص بر این امر داد۔ مشاراً الیہان نیز بیاوری طالع رفاقت و
 متابعت اختیار کردند۔ درین صورت صاحب دیرہ و لایق پرسش و صلاح
 اخوان الزمان گردید۔ در سمت ۱۸۲۲ کہ سنگھان قابض و متصرف
 ملک پنجاب و باؤلی سرھند شدند تارا سنگه نیز پچیرہ دستی ملک سواد
 کنک سہنہ پور و سرای دھنکنی و نوان شہر [برگ ۱۷۵ ب] و راھون
 وغیرہ موافق تفصیل ذیل در تصرف بچنگ و جدل آورده کامران و کامروا
 گردید۔ چون سردار جسا سنگه اہلو والیہ از فتح آباد واقع ساحل غربی
 دریای بیاہ برفاقت اخوان الزمان بر کپور تہلہ کہ در فرمانروای رای
 ابراہیم ہتی بود یورش آورده مسخر نمود با تارا سنگه مشاراً الیہ ہمسایہ
 شد بنا علیہ فیہا بین بر سرحدات و مواضع مخالفت روداد۔ چونکہ تارا سنگه
 بسبب قبضہ ملک بسیار ازین روی و آن روی دریای ستلج سردار ذو
 اقتدار و چیرہ دست گردیدہ از نیروی ایام حیات جسا سنگه و بعد از و
 بہاگ سنگه والد سردار فتح سنگه در اندیشہ از و منقضی گردید۔ سردار
 فتح سنگه قائم مقام پدر خود گردید۔ و فیہا بین سہاراجہ و سردار ممدوح ارتباط
 و اتحاد کما حقہ روی داد سردار ممدوح از سرنقاریکہ من ابتدائی تسخیر ملک
 داشتند بخدیت سہاراجہ معرفت چودھری قادر بخش بنا بر قبضہ فتح گرہ
 واقع ساحل شرقی ستلج مدد طلب شد۔ چونکہ فیہا بین واسطہ دوستی بود سہاراجہ
 برای قبضہ فتح گرہ اجازت داد۔ چنانچہ مشاراً الیہ لشکر آراستہ اول بر ملک
 سواد فتح گرہ مذکور یورش آورده چند مواضع در قبض تصرف خود آورد
 و قلعہ فتح گرہ بنام خود احداث کرد۔ در بادی الامر تارا سنگه از جہت
 رفاقت سہاراجہ اندیشہ میکرد۔ ناگزیر اطلاع بمہاراجہ دادہ اجازت طلب
 ہنگامہ آرای سردار ممدوح گردید۔ سہاراجہ در پردہ فرمود کہ ما

اجازت نداده ایم ما را هر دو چشم برابر اند. از بعد آازا دریافت مافی الضمیر
 مهاراجه تارا سنگه فراهمی لشکر کرده فی الفور مواضع و قلعه رند کوره را
 بتصرف آورد. مدتی برین بگذشت. در سمت ۱۸۶۳ که تارا سنگه ودیعت
 حیات بمالکان قضا و قدر سپرد مهاراجه بهادر تمام ملک مقبوضه مشاراً الیه
 واقع هر دو طرف دریای ستلج بتصرف آورد. آنچه ملک مشاراً الیه تارا سنگه
 و برادران و بندیچه ها در وجه جاگیر [برگ ۱۷۶ الف] و حصه داده بود
 مهاراجه در وجه او شان بحال داشته لشکر کشی بمتابعت دیوان محکم چند
 بدمه آنها مقرر فرمود. و در وجه پسران مشاراً الیه دسوندا سنگه و جهندا سنگه
 و اهلیه هایش تعلقه مهته پور و تعلقه دهنکی مقرر فرموده مدتی مشاراً الیه
 قابض و متصرف جاگیرات ماندند. چون دسوندا سنگه فوت شد زوجه اش
 که از قوم باغبان بود چند مکان دهنکی در تصرف داشت. من بعد باوا
 صاحب سنگه بیدی مکان مذکور بفریب غصبیده گرفت و جهندا سنگه
 که تعلقه مهته پور در قبضه میداشت و اکثر جبر بر رعایا میکرد سردار
 فتح سنگه از تقار سابقه رعایا را در حضور مهاراجه فریادی کنانیده تعلقه مذکور
 در سرکار ضبط کنانیده اجاره شخصی کرده قبض خود آورد. و جهندا سنگه
 را در موجب داران نقدی مقرر فرمود مشاراً الیه چندی دران مسلک مانده
 آخر از عدم وصول موجب و خرج تنگ آمده استعفای نوکری داد و بالقوه
 که داشت کار تجارت و بیوپار اختیار کرد. در امر تسر حویلی پخته اخذات
 کرده بکار بیوپار اشتغال کرد. تفصیل ملک مقبوضه مشاراً الیه بدینگونه است
 پوشیده نماند که باوا صاحب سنگه بیدی بدینصورت تعلقه دهنکی از زوجه
 دسوندا سنگه گرفته. چون زوجه مذکور از نسل خاندان نبود و
 دسوندا سنگه زوجه مذکور را که اول زنکه نخستین نامی باغبان بود و
 ستمیلی نام داشت بسبب آراسته بودن او بیوز حسن و جمال عاشق شد و از
 زنان شرکا او را عزیز تر میداشت و هر چه از نقد و جنس در ترکه داشت
 تقویض زنکه مذکور نموده مدتی کامران ماند. چون کاسه حیاتش لبریز
 شد و بر سنگ فنا شکسته بخاک آمیخت. بعد اچندی بابا صاحب سنگه از در
 فریب در آمده با زنکه مذکور گفت که رنجیت سنگه پیش تو این
 مکان نخواهد گذاشت، شایان و بهتر در حق تو رایتست که چند تا آدم

داخل قلعه دهنکني کني تا اشتهار حفاظت و حمايت ما رنجيت سنگه از تو دست بردار باشد - از آنجا که زنان ناقصات العقل والدين مشهور [برگ ۱۷۶ ب] و معروف اند بناء عليه چند نفر سپاهيان بحمايت خود اندرون قلعه بر گرفت - چون سپاهيان مذکور موافق تلقين باوا موصوف منتظر وقت نسي بودند نهايت اعتبار خود پيدا کرده روزي چند سپاهيان ديگر را اندرون قلعه گرفته سپاهيان مذکور را از قلعه خارج کردند و زنکه مذکوره را بقيد گرفتند - چون باوا معزالیه بر زنکه مذکوره گمان مالداري بود اول آنچه از و بسهوليت بر آمد بر گرفت و بعد ازان ضرب و چسپانيدن سينخ های گرم آهنی بر بدنش و آويختن نگون بچاه که سرش تا دوش در آب غرق باشد اينگونه عذاب بوي آغاز نهاد ، آنچه نزد او بود بگرفت و بعده خلاص کرد - و او بعد از چند مدت فوت شد - و مسيات رتن کور مشهور به ابهر و اوجه تارا سنگه متوفی -

تفصيل ملک مقبوضه تارا سنگه مع مثل داران در دوآبه بست جالندهر

یکصد و پنجاه و سه موضع مضاف کنک از ملک مقبوضه رای ابراهيم از غربی و شرقی ستلج تارا سنگه نمود :

۱- موضع کنک مولد مشاراً اليه بر انتهای دوآبه بست

۲- لوهيان و پيريان جا گیر سجان سنگه بنديچه مال خالصه

۳- راسه پور بنديچه مال خالصه

۴- کوت شاه از بنديچه دردل سنگه و موهر سنگه

۵- قلعه دیال سنگه بنديچه کاله

۶- قلعه موهر سنگه بنديچه کاله

۷- کنک ثاني گوهر سنگه واله

۸- قلعه کاندهر که زاده تارا سنگه بود

۹- مهم پوره حال در سنت سنگه گیانی

۱۰- کنک در جوالا سنگه

- ۱۱- کنک رابع متصل قلعه ۳ کوه
 موریاں ۱۲- پاسلا حال در سنت سنگه کنہالی
 میان وال ۱۳- میان وال در مولونی و تیلسیان سندانوالہ ضلع
 ۱۴- کوت باول خان ضلع کوت باول خان
 ۱۵- نکودر ضلع خالصہ
 مہبت پور ۱۶- قلعه مہبتہ پور خالصہ [برگ ۱۷۷ الف]
 ۱۷- قلعه دھنکی باوا صاحب سنگه بیدی
 کھلوا ۱۸- ضلع فلورہر کا کران مثلش در لہنا سنگه وغیرہ
 ۱۹- نوان شہر خالصہ
 ۲۰- راہون خالصہ
 ۲۱- مورون سیہج سنگه مثلدار بحالہ
 ۲۲- تیک دیال سنگه مثلدار بحالہ
 ۲۳- خوشحال سنگه روران والہ بحالہ
 تشریح ملک مقبوضہ تارا سنگه واقع شرقی ستلج از مضافات باولی سرہند
 ۲۴- مورندہ اول در رای اجہر بود کرت والہ راجہ سنگت سنگه
 ۲۵- ماچی والہ اول در رای مذکور سودہر فوجدار وجیت سنگه
 ۲۶- بہرت گرہ در رای احمد بو خالصہ
 ۲۷- سنگہان کھانرو مثلدار بحالہ
 ۲۸- سنگہان لدھر بوا مثلدار بحالہ
 ۲۹- سنگہان سوٹھی والہ مثلدار بحالہ
 ۳۰- سنگہان بری والہ مثلدار بحالہ
 ۳۱- فتح گرہ وغیرہ خالصہ

احوال سردار ہری سنگھ و ویر سنگھ

ہری سنگھ و ویر سنگھ دو برادر بودند۔ ویر سنگھ لا ولد فوت شد۔
 ہری سنگھ زوجہ ویر سنگھ متوفی را در حق زوجیت خود آورده و از آنچہ
 موروثہ پدری آنجملہ ملک و نقود بوی رسیدہ بود آنرا نیز قابض و متصرف
 گردید۔ واضح باد کہ سردار ہری سنگھ ولد گوہر سنگھ چودہری موضع

کنک ثانی که یکی از قرابت داران قریه سردار تارا سنگه بود چنین بر میگذازند که چون تارا سنگه مسطور بداعیه ملک گیری برخواست مع سجان سنگه بندیجه و گوهر سنگه حصه مقرر نموده رفیق کار خود نمود. چون ملک از دوابه بست جالندهر بتصرف آورد یازده گروه از ستلج از غربی مضاف موضع کنک گوهر سنگه واله کرده داده و چون ملک شرقی ستلج از رای احمد منج در تصرف آورد شصت و یک موضع دهرم کوت و کوت عیسی خان منج واله در وجه حصه بگوهر سنگه داد. مهاراجه در وقت متصرف شدن ملک تارا سنگه این مواضع مذکوره را در وجه هری سنگه بن گوهر سنگه بحال داشته لشکر کشی مع دیوان [برگ ۱۷۷ ب] محکم چند بزمه اش مقرر فرمود. چون سردار فتح سنگه را با تارا سنگه و اقربایش از قدیم نقاری بخاطر واقع بود چنانچه از جهندا سنگه خلف تارا سنگه تعلقه مهته پور در سرکار مهاراجه ضبط کنانیده خود به اجاره گرفت. همچنان برای سردار هری سنگه تجویز نموده در حضور مهاراجه رنجیت سنگه بهادر صلاح داد و گذارش ساخت. مهاراجه موصوف از قرار صلاح سردار فتح سنگه اراده فرمود. اتفاقاً هری سنگه ازین معنی مطلع گردید صلاحی بهتر ازین ندانست که خود را بشرقی ستلج رسانیده بظل ظلیل اهالیان عالی شان انگلیس بهادر آمده قابض ملک موزوئه آن روی آب باشد. بدینگونه در عمل آورد. چون در سمت ۱۸۸۱ بکرماجیتی بدین روی آب در رسید بمستر مری صاحب بهادر که مختار کار و ناظم ملک محفوظه از سرکار موصوف بودند باستماع احوال و اطلاع مشاراً الیه از روی تقریر و تحریر در میزان عقل برابر آئین مجوزه سنجیده مشاراً الیه و کلایش را طمانیت افزای شده بظل خود جا دادند و بکثف حمایت خود در آوردند. چون نواب مستطاب گورنر جنرل لارڈ امهرست صاحب بهادر در سمت ۱۸۸۳ مطابق ۱۸۲۶ عیسوی در هندوستان تشریف فرما شده برای سیر کوه سپاتهو تشریف ارزانی داشتند و دیوان موتی رام و فقیر امام الدین و لاله رامدیال وکیل از طرف مهاراجه مع تحایف نفیسه برای مواصالت نواب موصوف حاضر آمده رونق اتحاد و وداد از سابق دو چند و سه چند

برافزودند التماس کردند که آنچه ملک و سرداران بعد از آئین مجوزه در تصرف و متابعت باشند هر آئینه باعث رونق و اتحاد و مهربانی خواهد بود - نواب موصوف حکم داد که همچنان باشد - بناء علیه سردار هری سنگه و غیره حکم صادر شد که بدستوز قدیم در متابعت مهاراجه در آیند - ناگزیر مشاراً الیه برین امر راضی شد - چونکه از بس غیور بود از آتش این اندیشه جگرش بسوخت و پیش از تسلیم آستان بمهاراجه بهادر رخت حیات بر بسته بعالم باقی رحلت نمود - من بعد آن مهاراجه بهادر تمام ملک واقع شرقی دریای ستلج را در تصرف آورده از غربی ستلج [برگ ۱۷۸ الف] دو موضع مع موضع کنک موروثه هری سنگه در وجه مصارف اهلیه اش داد - حال مسسات مذکوره خوش گذران میکنند -

تشریح نسب اولاد سردار دهرم سنگه قوم کنک لوهیان واله

مشاراً الیه را دو پسر بودند : دل سنگه و موهر سنگه و پسران چرخت سنگه کنک جواهر سنگه و جسونت سنگه و پسران سوجان سنگه بندیچه : باگمه سنگه و موهر سنگه و دیال سنگه و جوگاسنگه و جوده سنگه هر پنج برادر سرداران سرآمد و رفیق سردار تارا سنگه بودند - بعد از وفات پدر ملک در میان خودها تقسیم کرده گرفتند - اما چون جوگاسنگه و جوده سنگه خرد سال بودند لهذا یک یک موضع در وجه مصارف ایشان داده باقی علی السویه ساختند -

تشریح ملک مقبوضه سردار گوهر سنگه

بعد از وجه پسرانش رسیده یعنی ویر سنگه و هری سنگه و حصه زوجه وزیر سنگه بعد وفاتش در تصرف هری سنگه درآمد -

- ۱- وکن - ۲- فتح گره - ۳- وهمی شاه - ۴- سیدی شاه -
- ۵- باخیانواله - ۶- کمین - ۷- بپترین - ۸- توقی واله -
- ۹- شائل پور - ۱۰- فتح پور - ۱۱- کنبوه - ۱۲- کنبوه غوثی واله -
- ۱۳- مبلک - ۱۴- سنکمره - ۱۵- چابل - ۱۶- جانی -
- ۱۷- مزاج واله - ۱۸- دیول - ۱۹- مندیسبه - ۲۰- منداله -
- ۲۱- مدار پوره - ۲۲- کهنان - ۲۳- واره کالی زانو - ۲۴- واره

- ۲۵۔ کمپالی - ۲۶۔ مداھر - ۲۷۔ پتو -
 ۲۸۔ گوھر والہ - ۲۹۔ سلی وند - ۳۰۔ لالو والہ - ۳۱۔ بتی -
 ۳۲۔ مندی اکبر - ۳۳۔ دیبہ والا - ۳۴۔ مستی والا - ۳۵۔ ملی والا -
 ۳۶۔ سلیمی کی - ۳۷۔ قطبی والا - ۳۸۔ ماتری والا - ۳۹۔ نہال کی -
 ۴۰۔ یاریوالہ - ۴۱۔ ماچھی والا - ۴۲۔ شہان بار - ۴۳۔ نوان پند -
 ۴۴۔ نہلکی - ۴۵۔ داد گرہ -

ایضاً چہارمی سرکار شدہ بودند:

- ۱۔ جہندیانہ - ۲۔ نالا - ۳۔ پھلور - ۴۔ لنگہانہ - ۵۔ سکھیا -

ایضاً بسبب نزاع سردار فتح سنگہ اہلو والیہ ویران افتادہ:

- ۱۔ لالی والہ - ۲۔ کلی کی - ۳۔ ننگل - ۴۔ کینی وال - ۵۔ کانی والی -
 ۶۔ مندی - ۷۔ انت والا - ۸۔ دیول - ۹۔ ملک پور - ۱۰۔ الی والہ -
 ۱۱۔ وھندو - ۱۲۔ جوگی کی -

دو موضع آباد در تصرف سردار فتح سنگہ:

- ۱۔ موضع سدھارا - ۲۔ مستی والا -

ایضاً تعلقہ ہری سنگہ غربی ستلج مضاف کنک:

- ۱۔ کنک م - ۲۔ کنک م - ۳۔ کمال پور - ۴۔ بہگو پورہ -
 ۵۔ رھرو - ۶۔ پونیان - ۷۔ بیرار - ۸۔ نیازی پورہ - ۹۔ مکھی -
 ۱۰۔ سیندھر - ۱۱۔ سہجی والی - ۱۲۔ اوبی والی - ۱۳۔ کمہوی -
 ۱۴۔ کسل گرہ - ۱۵۔ مندھالہ -

تشریح تعلقہ بندیچہ ہا کہ از برادری ہری سنگہ مذکور بودند و دل سنگہ،

موھر سنگہ، موھر سنگہ، باگہ سنگہ پسران سوجان سنگہ فیما بین
 از روی منصفی تقسیم کردہ گرفتہ شد و تشریح حصہ دیال سنگہ پسر
 سوجان سنگہ بندیچہ غربی ستلج در دوآبہ بست جالندھر پسرانش

گوھر سنگہ و ہری سنگہ:

- ۱۔ ننگل - ۲۔ سیند پور - ۳۔ حاجی پور - ۴۔ کوت سوزج مل -

- ۵- سنبل - ۶- نورنگ پور - ۷- باجیکی - ۸- باجوی خرد -
 ۹- باجوی کلان - ۱۰- جاجو وال - ۱۱- بکھا - ۱۲- پدوان -
 ۱۳- ساند - ۱۴- دائی وال - ۱۵- تاسیان - ۱۶- اوان -
 ۱۷- ابدال پور - ۱۸- بانیان - ۱۹- پرچیان - ۲۰- لنکی والا -
 ۲۱- بہوانی پور - ۲۲- پھودی پز - ۲۳- خیراللہ پور - ۲۴- بہادر پور -
 ۲۵- قلعہ دیال سنگہ -

ایضاً مواضع شرقی ستلج محاذی آن بہودی پور، رسول پور کاوان
 جہام - توضیح حصہ باگہہ ولد سوجان سنگہ حال بہوپ سنگہ پسر
 بہاگہہ سنگہ قائم مقام می باشد۔

غربی ستلج

- ۱- دھند وال - ۲- بدن وال - ۳- پرچیان کلان - ۴- بلند پور -
 ۵- راسی - ۶- پوساریان - ۷- صالح پور - ۸- رانوت - ۹- سوپل
 ۱۰- گہکران - ۱۱- سندانوالہ - ۱۲- سند نوالہ ثانی - ۱۳- دمہی کی -

شرقی ستلج

- ۱- چہنب - ۲- ڈبئی وال - ۳- عبدالرحمن - ۴- مجلی - ۵- کنیان -
 ۶- تہبو والی -

توضیح حصہ موہر سنگہ ولد سوجان سنگہ حال کھرک سنگہ
 صاحب پسرانش قائم مقام پدر خود می باشند غربی ستلج مواضع از مشارالیه :

- ۱- کاکرہ خورد - ۲- کاکرہ کلان - ۳- سلالج - ۴- ضلار پور -
 ۵- سخی وال - ۶- جعفر والہ - ۷- طاہرپور - ۸- پتو - ۹- اکالی والہ -
 ۱۰- اکبر پورہ خرد - ۱۱- اکبر پورہ کلان - ۱۲- کنان -
 ۱۳- کنان ثانی - ۱۴- دھرمی وال - ۱۵- دھوکل - ۱۶- باؤ پور -
 ۱۷- سنگہ پور - ۱۸- سنگہ پور ثانی - ۱۹- موضع کال کی -
 ۲۰- قلعہ موہر سنگہ -

شرقی ستلج

در حصہ دو برادران خرد مسمی جوگا سنگہ و جوہد سنگہ

برادران یعنی بهاگ سنگه و دیال سنگه و موهر سنگه دو موضع دادند
موضع عبدالرحمن و محلی - جہندا سنگه پسر جوگا سنگه بعد وفات
باگمہ سنگه در سرکار فریادی شدہ از بہوپ سنگه پسر باگمہ سنگه سہ
چار موضع تعلقہ جواہر سنگه پسر چہرت سنگه غربی ستلج [گرفته]

۱- قلعه کا ندر - ۲- عالی والی - ۳- صادق پور - ۴- تلوندی -
۵- نوان پند -

در حصہ دل سنگه و موهر سنگه پسران دھرم سنگه کنک
تعلقہ لوهیان والہ بودہ، تمہا راجہ غضبیدہ گرفته اول امانی فرمود بعدہ
در وجہ رنجیت سنگه خلف الصدق راجہ جسوزت سنگه عنایت فرمودہ۔
چون مشاراً الیہ فوت شد باز در خالصہ فرمود در وجہ پسران دھرم سنگه
مواضع

احوال حسب و نسب سردار ہری سنگه قوم ورک ساکن
موضع ورک متصل امرت سر

والد سردار دیوا سنگه و چرت سنگه کلان از روی تحقیق و تنقیح
چنین بیان می نمایند کہ سردار مشاراً الیہ در بادی العمر نہایت مفلس بود -
چون دران زمان وسیلہ رزق سنگہان او باش و مفلس قطاع الطریقی بود
بناء علیہ مشاراً الیہ نیز اسپ و یراق بہم رسانیدہ در گروہ سنگہان دلی
والیان در آمدہ از ... سنگه بہول گرفته بامر قطاع الطریقی و رھزنی و جنگ
و جدل پرداخت - چون مالکان قضا و قدر در نصیبش امر رفیع ریاست ثبت
کرده بودند رفتہ رفتہ دوسہ ضد سوار در متابعتش در آمدند - چون دران
زمان سنگہان برای تزاہد گروہ و مذہب دل شکنی هیچ کس نمی کردند
بناء علیہ سنگہان آئینی مقرر کرده بودند کہ در ہر موضع و مکان کہ می
رفتند از زمیندار آنجا رویہ ، و اگر رویہ از زمیندار آنجا بہم نمی رسید ، قند
و در عدم بہم رسی قند ، نان از زمیندار آنجا میگرفتند ، و خود را ملک و
عامل آنجا مقرر نمودہ و زمینداران دانا دفع شرش از خود کردہ برگفتارش

استمها میگردند - چون ملک بتصرف آوردند از موضعی که هر کدام سنگه سردار پیش ازین وقت چیزی از چیزهای مذکور گرفته بود بهمان دعوی با دیگری هنگامه کرده آن موضع و مکان را [برگ ۱۸۰ الف] بتصرف می آوردند - برین صورت انفصال عدالت درین گروه می شد - القصه چون سنگهان دیگر ملک بتصرف آوردند سردار هری سنگه نیز ملک مفضله ذیل گرفت :

تفصیل ملک مقبوضه سردار مدوح :

در دوا به بست جالندر :

- ۱- گره شانکر - ۲- پیگوان - ۳- مالپور - ۴- پتی مانسوال -
- ۵- بنگری در دونه - ۶- نور پور بیدی صاحب - ۷- بهلا پور - ۸- پرمون -
- ۹- از پرگنه کوله چهارمی -

شرقی ستلج از مضافات باولی سرهند

- ۱- روپیه - ۲- خضر آباد از راجه پندوریه گجا سنگه - ۳- ایضا
- اوان نو جانب مجهولی - ۴- بدیان - ۵- سیالیه -

در زمانیکه سردار هریسنگه مع گروه سنگهان بر هندوستان رفتند خوشحال سنگه برادر زاده نواب کپور سنگه خود را به تملق بر بستر تمارض انداخته بهمراهی سنگهان به هندوستان نرفت ، در غیبت سردار هریسنگه خوشحال سنگه براجه گجا سنگه پندوریه مذکور آمیزش کرده بز ملک مقبوضه سردار هریسنگه یورش آورده تمام تعلقه راجه مذکور که سردار هری سنگه در قبضه خود آورده بود از تهانه دارانش خلاص کرانده گرفت - از آنجمله تعلقه کهولی و اوان بتامه نزد خود داشت و تعلقه بدیان و مجهولی و پرمون بتامه براجه مذکور بسپرد - و مواضع پرگنه کوله بدستور هری سنگه فیما بین مشترک داشتند - و هریک شخص تهانه های خود در مکانات مذکور مستحکم و مضبوط نمود - چون سردار هری سنگه از طرف هندوستان واپس شد هر چند در استخلاص مکانات مذکور سعی بکار برد سودی نداشت - هر قدر که ملک در تصرفش درآمد بران فرمان روا

بوده کامران و کام روا ماند - در حین حیات سردار مشاراً الیه چهرهت سنگه
پسر کلان او که که در عشق بازی بسیار اشتغال داشت [برگ ۱۸۰ ب]
آخرین نقد حیات درین سودا باخت - چنانچه روزی در موضع بهر وواله
بخانه بازیگران بود کیف ماالتفق قزاقان و شب گردان بطریق انبوهی برای
غارت بازیگران یورش آوردند - سردار چهرهت سنگه که در آنجا بمعشوقه در
خواب استراحت بود از دست قزاقان بقتل رسید - بعده سردار هری سنگه
نیره خود را که بهوپ سنگه نام داشت قصبه روپر بخشید - چنانچه
سردار موصوف ازان هنگام در آنجا فرمان روا و کامران می باشد - بعده سردار
ممدوح داعی اجل را لبیک گفت - سردار دیوان سنگه پسر خرد قائم مقام پدر
خود گردید - مدتی بسر خود فرمانروای کرد، بعده چون خورشید اقبال مهاراجه
رنجیت سنگه از اوج ابهت طلوع و به اشعه خویش عالم را فرا گرفت
در سمت ۱۸۶۱ بکرماجیتی بمتابعت مهاراجه زیر حکم دیوان محکم چند
در آمد - چون دیوان مذکور در ۱۸۷۲ فوت شد مشاراً الیه دیوان سنگه
زیر حکم لاله رامدیال نیره دیوان متوفی که قائم مقام دیوان مذکور
گردید بفرمان مهاراجه زیر حکمش ماند - در سنه ۱۸۷۷ که لاله رامدیال
در جنگ کهنه گره از دست افغانان ناگهان مجبرانه بوقت روداد تاریکی شب
بقتل رسید و قائم مقام او کرپا رام کوچک که بسوم درجه بود گردید -
سردار ممدوح بفرمان مهاراجه زیر حکم کرپا رام گردید - چونکه دیوان
محکم چند و رامدیال متوفیین حفظ مراتب از هر وجه سردار دیوان سنگه
کا حقه نگاه میداشتند ازین رو سردار ممدوح خوش گذران میکرد - کرپا رام
که مرد نوحیز و بوالهوس بود در حفظ مراتبش فرق آورد و نیز مهاراجه از
ملک سردار ممدوح بخشش آغاز نمود - درینصورت مشاراً الیه هر وقت تنگ و
رنجیده می ماند - چون در ۱۸۸۱ که کار کرپا رام ابر شد مهاراجه فوج
دیوان سنگه مدنظر سازش در کشمیر نزد موتی رام فرستاد - مقارن این
حال سردار مشاراً الیه در فکر قید دیوانی مل دیوان خود گردید - دیوان
مذکور فرصت و اطلاع یافته رو بفرار آورد و بحضور مهاراجه رسیده
عرض کرد که سردار ممدوح [برگ ۱۸۱ الف] ملک دو لکمه روپیه

میخورد و باندازه دو صد سوار بوقت لشکر کشی همراه نمی آرد و نیز در قلعه بکهن دولت بسیار مدفون دارد - مهراجو اظهارش را از روی طمع گرد آوری مال قرین صدق تصویریده معتبران بوده سنگه سندهانوالیه تعین مشاراً الیه نموده بر قلعه بکهن مانور فرموده دیوان مذکور در قلعه رسیده از دست پیلداران عارت عالیشان مسبار کنانید دانسی و درسی بر نیامد - از خوف و شرمساری وقت یافته فراری شده در ناله گره و از راجه ناله گرهیه به رسالت در انباله رفت - من بعد آن به سردار مدوح پیدلی زیاده تر روی داد و علاوه بران تنخواهان مبالغ بهم بر مشاراً الیه صادر شدند - از ادای آنها سرتابی نموده مهراجو رنجیده شده فوج برای اخذ تعین فرمود سردار مشاراً الیه دیگر بود و باش خود در ملک مقبوضه موروثه مستحسن ندیده احوال و ائقال را بحکمت های عملی این روی آب فرستاد و بعده خود بر سواری خینگ ها باین روی آب رسیده در سنه ۱۸۸۶ در مکان سیالیه مقبوضه موروثه خویش اقامت ورزید، و بظل رافت و مهربانی صاحبان عالیشان در آمده بامن و امان و بی حرج و مرج خوش گذران میکند - سردار بهوپ سنگه برادر زاده اش بوقت بود و باش سردار دیوا سنگه به آن روی آب بفرمانروای و کامرانی چندین خوش نمی بود کامرانی او را پسندیده نمیداشت - لهذا هر وقت بخدمت مهراجو صاحب التماس نو کری بنا بر اخذ ملک مینمود و من بعد آن نیز . . . میساخت، اما مهراجو هیچگاه پیرایه اجابت نه بخشید، و دیوانی مل مذکور بعد فرار شدن سردار مذکور برای بندوبست ملکش از ناله گره طلبید - و دیوانی مل مذکور آن ملک مذکور را بعد وضع جا گیرات بعوض یک لکمه و بیست هزار باجاره گرفت و فرمان روا گردید - از آنجا که چاه کن را چاه در پیش باشد مهراجو بوقت فهمید حساب کدام رقم ها غیر واجبی افکند چندی از روی و اصالت بران افزود - [برگ ۱۸۱ ب]

دیوان مشاراً الیه از وقوع این معنی بعذاب گرفتار گردید - بعد از چاشنی یافتن الحال خلاصی یافت - دیال سنگه کمتری قوم سنکر ساکن امرتسر از بطن زنکه جت قوم کلانی گرم سنگه ثانی دهرم سنگه ثالث بردم سنگه داشت - چون مالکان قضا و قدر در نصیبش شیوه سنگمی و رهزنی و قطاع الطریق ثبث نموده بودند برخلاف آن هر قدر در امر بیویار جهد

میگرد سودی نداشت - ناگزیر در گروه سنگهان بسک پنج گرهیان در آمد
 و بهول گرفته سنگه گردید - بعد ازان از بالقوه که داشت سلاح و اسب
 خریده شخص سوار شده در قزاقان آمیخته برای تاخت میرفت و اوقات بسز می
 برد - بالاخری از غارت میران کونت بالقوه کثیر بدست هر چهار شخص که
 بکسب جان خریده بودند در آمد صاحب ثروت و وحشت گردید ، دیره خود
 جداگانه آراست - بعد چندی دیال سنگه باجل طبعی جان بحق تسلیم نمود
 قایم مقامش پسر کلانی گردید - مشاراً الیه نیز در گروه سنگهان پنج گهرهیه
 سر آمد شد و در هر هنگامه جانبازی و جوان مردی بظهور می آورد - چون
 سنگهان آغاز ملک گیری کردند مشاراً الیه نیز ملک مفصله ذیل در
 تصرف آورد - مشاراً الیه یک دختر داشت به رامون سنگه کهتری لاهوری
 گدوئی پدر (که نیز بعنوان صدر شیوه سنگهی ورزیده بوقت متصرف شدن
 سنگهان مکان کناجورو موضع کمام مع دیگر مواضع بتصرف آورده سردار
 شده بود - مشاراً الیه دو پسر داشت : یکی نرائن سنگه و ثانی رامون سنگه
 مذکور) متزوج نموده بعد سپری شدن ایام حیات داعی اجل را لبیک گفت -
 بعده قایم مقامش دهرم سنگه مذکور گردید - مشاراً الیه زوجه کرم سنگه
 برادر کلانی را در عقد خود آورده - از سه پسر متولد شدند : احد هم رای
 گورسا سنگه و ثانی رای هرسا سنگه و ثالث رای جیسنگه نام نهاد -
 باز بخانه گورسا سنگه دو پسر متولد شدند : اول را جوده سنگه و دوم را
 سپاها سنگه [برگ ۱۸۲ الف] نام نهاد و بخانه هرسا سنگه نیز دو پسر متولد
 شدند : اول رای . . . و ثانی را گندا سنگه نام داشت - جیسنگه در هنگامه
 کهلوریان و کهلورکیان بقتل رسید - وی لا ولد بود - باز دهرم سنگه
 مذکور زنکه بیوه کهترانی را در عقد آورد ازو یک پسر متولد شد مسمی
 بگجا سنگه نمود - بخانه گجا سنگه چهار پسر بوجود آمدند : اول را
 گلاب سنگه ، ثانی را مهتاب سنگه ، ثالث را دربار سنگه ، رابع را
 قندهارا سنگه نام نهاد - باز دهرم سنگه زنکه بیوه کهترانی را در تزویج آورد
 ازو یک پسر متولد شد مسمی به نهال سنگه ساخت - چون این پسرش جوان سال

شد همگی بالقوه خویش ملک بدو بخشید - مقارن این حال آفتاب اقبال مهاراجه
 [رنجیت سنگه که شعیشه انوار خویش ملک صوبه لاهور را گرفت هر یک
 سردار متابعت مهاراجه اختیار کرد - بعد چند ماه دهرم سنگه رخت حیات
 بر بسته راهگرای عالم باقی گردید - نهال سنگه را که پدر در حین حیات خویش
 قائم مقام مختار کار نموده همگی ملک را و متروکه بدو ارزانی داشته بود -
 بدینصورت نهال سنگه مختار کار بوده و دیگر برادران و برادر زادگان و
 دامادان را در متابعت و رافت و الفت خود آورده - سردار نهال سنگه نیز اول
 بسر خود یک و دو سال لشکر کشی به پیروی اختیار کرد - چون مهاراجه
 بهادر دیوان محکم چند را مامور به تهازه داری قلعه پهلور فرمود نامبرده
 بمتابعت دیوان چارده سال لشکر کشی کرد - بعد وفات دیوان در سنه ۱۸۷۶
 از مشاراً الیه قصور در نوکری بعمل آمد - دیوان رامدیال باستمزاج مهاراجه
 بهادر بر قلعه دنکه لشکر کشی کرد - چند روز خوب جنگید آخر تاب مقاومت
 نیاورده به پوشیدگی بخدمت بابا صاحب سنگه پیدی گریخت - من بعد آن
 دیوان مشاراً الیه قصبه دنکه وغیره ملک مقبوضه اش در وجه مصارف
 گجا سنگه چار موضع ذیل عنایت فرمودند و بمتابعت کنور کهرک سنگه
 نوکری میناید :

تشریح ملک مقبوضه کرم سنگه و دهرم سنگه در سمت ۱۸۷۶

| | | | |
|--------------------|-------------------|--------------|-----------|
| دنکه اجاره سال اول | سال دوم سوم چهارم | سال پنجم ششم | قلعه برپا |
| پچانوی هزار روپیه | بیاسی هزار روپیه | لکمه روپیه | |

قلعه بحرور قلعه سنتو کهره گره قلعه تخت گره توتو مجاره رور مجاره
 بر لب ستاج
 ۶ موضع

چون مهاراجه ملک صدر در قبضه خود آورد در وجه پسران
 گجا سنگه که گلاب سنگه و مهتاب سنگه و دربارا سنگه و قندهارا سنگه
 هستند در وجه مصارف داده در متابعت کنور کهرک سنگه لشکر کشی
 مینایند - کرم متصل دنکه ایضاً پیرو وال ککرارین بهار و مجادا معامله
 ۲ کوه
 کوه

فصل [سی و چهارم] در ترقی دولت نظام الدین و

قطب الدین خان قصوریه

مستخبران راست گفتار و وقایع نگاران بدایع نگار احوال ترقی دولت مغفرت نشان نظام الدین خان و قطب الدین خان قصوریه ابنای معز الدین خان حسن زئی مشهور قندهاری چنین بیان مینمایند که پدر معز الدین خان مسمی سلطان خان برادرش غلام محی الدین خان بخدمت صدیق بیگ ناظم سرهند در عهد محمد شاه پادشاه رنگیله نوکر اعتباری بودند - اکثر زر معامله از چودهری آله سنگه تحصیل می نمودند - بعد از وفات صدیق بیگ خان مشاراً الیهها نیز رخت حیات بر بسته رهگرای عالم جاودانی شدند - بعده معز الدین خان در قصور بوده اجرای وجه مصارف از ذخیره پدری و نو حاصل خویش میکرد - در زمان محمود آوان مسعود بخانه مشاراً الیه دو نیر ساطع صاحب اقبال اعنی دو فرزند نرینه از مکن بطن یک اهلیه اش متولد شدند کلانی را نظام الدین خان و کوچک را قطب الدین خان نام کرد - چون هر دو مشاراً الیه جوان سال و هوشیار شدند شیوه نوکری پیشه اختیار کردند قلعه کهدیان که هنگام تسخیر [برگ ۱۸۳ الف] ملکی جیسنگه گهتیه بتصرف خود آورده بود و من بعد آن نور حسین خان که آخر خسر قطب الدین خان گردید بفریب و جنگ بتصرف خود آورد ، و بجایت گلاب سنگه بهنگی در قبضه خود داشت - در زمانیکه نظام الدین خان برای تلاش نوکری بشاهجهان آباد رفت در حضور پادشاه در خاص فوج ملازم گردید و قطب الدین خان نزد نور برهان خان در کهدیان می بود - کیف بالتفق نور برهان خان از قطب الدین خان رنجیده خاطر شده مشاراً الیه را از قلعه بدر کرد - در آن هنگام نبی بخش بودله ساکن موضع کهمی متصل قصور بفاصله گروه غرب زویه بر ساحل دریا سر آمد بود مع دو سیصد سوار تاخت و باخت می ساخت - قطب الدین خان نزد وی رفته علاقه پذیر شد و به نظام الدین خان از احوال خود خبردار - از آنجا که مشاراً الیه صاحب داعیه بود بجزد

اصغای تعدی نور برهان خان آتش غضب در جگرش ملتهب گشت و در حضور ماجرای و داعیه خود بعرض رسانیده رخصت طلب شد. از حضور باستماع احوال و داعیه اش مبالغ برای مدد خرج عنایت شد. مشاراً الیه مع دوازده سوار شائسته همراهی خود از شاهجهان آباد سوار شده در مقام کبھی نزد برادر خویش جمعیت مذکور رسید. نبی بخش بودله که مرد قزاق بود رسیدن این چنین مرد را نزد خود غنیمت انگاشته و تلافی و موافقت به نظام الدین خان بسیار نمود. از آنجا که مالکان قضا و قدر هبوط ستاره اقبال نبی بخش مذکور در دیوان قضا ثبت نموده بودند و صعود نیز اقبال و اجلال خان مشاراً الیه. بناء علیه کیف ما التفق دران ایام نبی بخش مذکور بر موضع سیدانواله تاخت آورد و محاصره کرد. از طرف محصوران غلوله تفنگ برسالت جان گیری مشاراً الیه رسیده بر پیشانی نشست و جانش همراه بجهان جاودانی برده بدرجه شهدا رسانید. بعد از وقوع این واقع در متابعین قدیم و اقربای او چنین مرد کسی نبود که فوجش و دیره اش را [برگ ۱۸۳ ب] قایم مقام دارد. بتدبیر صائب مدیر ازل نظام الدین خان و قطب الدین خان فوج مذکور را دلاسا و محاسبات نموده و داعیه افزوده مطیع و منقاد بخود ساختند. چونکه تدبیر شان موافق تقدیر بود موافق مدعا کرسی نشین گردید. از غارت همون موضع محصوره رفقا را بهمگی وجوه رضا مند ساخت و طمع کشیدگی مال بخود نکرد. در ینصورت همگی فوج گرویده اخلاق خانان مذکور گردید. بناء علیه مالک تمام دیره و موضع مقبوضه نبی بخش مرحوم هر دو مشاراً الیه گشتند و بمثابه مشاراً الیه بتاخت و تازاج پرداختند. چون بموافقت تقدیر چنین جمعیت مشاراً الیهها را در معدوده الایام دست داد من بعد آن در صدد تسخیر قلعه جات قصور که اکثر در تصرف و فرمان روای گروه سنگهان بهمگی بود گردیدند. چنانچه اول افغانان ساکن همه قلعه هارا از داعیه خویش خبر داده برفاقت خود التماس کردند. همه افغانان این معنی را ظاهراً پیرایه استجابت بخشیدند و به باطن مرکز داشته که اگر فتح مشاراً الیهها شد پس فتح ماست و اگر شکست خوردند ما بحاله بمساکن خود ها خواهیم بود. بعد چنین سررشته بندی خان مشاراً الیهها اول تسخیر قلعه غلام محی الدین خان در پیش نمودند و بدین

فریب و منصوبه تدبیر تسخیرش کردند که روزی نظام الدین خان و قطب الدین خان بجمعیت سپاه موجوده که همگی دوصد سوار کم و بیش بود مستعد و آماده بود بزقلعه مذکور چنین طور یورش آوردند که چون متصل قصور رسیدند تمام فوج را در کمین گاه ده‌هاه‌ها یعنی کناره دریای بیابان استاده کرده فہمائیدند کہ ما ہر دو برادر و سہ سوار دیگر فلان و فلان کہ جوان شائستہ و شجاعت مند بودند اول بر دروازہ قلعه می رویم - اگر دروازہ قلعه در تصرف ما در آمد بالای آن کہ نقارہ داشتہ آنرا خواهیم نوازید - شاہ باستماع آن بجناب استعجال یعنی بر اسپان باد خرام بریدہ نزد ما بر دروازہ برسید - ہمہ ہا پذیرا شدند - من بعد تشخیص این تدبیر پنج جوان مذکور بر درقلعه مذکور رسیدند - چون در آن از منہ معمول چنین بود کہ دروازہ کلان را عندالاحتیاج [برگ ۱۸۳ الف] جہت مدخل سوار اعتباری و شتر بار بردا و اعرابہ و بہل دربانان می کشادند و الاہمہ روز بند می داشتند و دریچہ کہ در طاق دروازہ ہای کلان می باشد مفتوح می نمودند - نظام الدین خان مع ہر چہار نفر ہمراہی نزد دروازہ قلعه رفتہ اندرون شدن خواست - غلام محمد خان شموزی کہ چاہہ دار فوج متعینہ دروازہ مذکور بود بمجرد وادید نظام الدین خان از مدخل سد باب شد - مشاراً الیہ بہ تلین گفت کہ چاچا میان بسنگہ صاحب کار تہانہ دار ضروری در پیش دارم مرا مدخل بدہید - چون مشاراً الیہ از سرکار بسبب نوکری بیشقرار و اعتبار از سرکار واقف بود و دیگر برادریش کہ تابعش بودند از اصل کار اطلاع داشتند درین وقت کہ روز بہ استوا رسیدہ بود بموجب عادت بخواب بودند اگرچہ جواب سوال ہر دو مشاراً الیہا شنیدند اما خود را ظاہراً در خواب غفلت میداشتند - درین منع کردنش نظام الدین خان اندرون دریچہ شد و غلام محمد خان شمشیر کشیدہ بر نظام الدین انگیخت - از دنبال قطب الدین خان برای منع ہر دو از فساد اندرون شد - دنبال اوسہ جوان دیگر اندرون آمدند شمشیر و دست شمشیر والای غلام محمد خان قطب الدین خان بر گرفت، و نظام الدین خان بر رویش شمشیر زد آہستہ کہ بینداخت و خود برسقف زفتہ نقارہ نوازید - سپاہ ہمراہیش بجناب استعجال در رسید - یورش بر تہانہ دار لہنا سنگہ و گوجر سنگہ کہ در آنجا بودند

آوردند. در وقوع این شور و غوغا تهمانه داز که مع همراهیان بخواب غفلت رفته بود بیدار شد و در فکر سلاح بندی و آمادگی بود که نظام الدین خان بر دروازه اش رسید. چاره جز این ندانست که بگریزد. ناگزیر از در دیگر بگریخت. بدینصورت قلعه غلام محی الدین خان در تصرف آورد و استحکام خود نمود. چون در هر یک قلعه افغانان سکونت میداشتند در معدوده الايام بتائید ایزدی [برگ ۱۸۳ ب] بعضی از آنها در تصرف آورد و نور برهان خان که قطب الدین خان را ناکاره تصورینده از قلعه کهدیان بدر کرده بود بوادید اینگونه قدرت الهی نسبت دخترش بصد آرزو بقطب الدین خان داد و بطل حمایت خان مشاراً الیه از شر و هتگامه سنگهان مصئون شد. بدینصورت مالک کهدیان نیز خان مشاراً الیهها گردید. هم درین اثنا شاه زمان از طرف ولایت وارد شد سنگهان جا بجا بگریختند و نظام الدین خان و قطب الدین خان که سابق در تاخت باخت ملک متغافل نبودند در ینوقت زیاده از سابق بتاخت تاراج پرداخته از اطراف قصور که اکثر در سنگهان نکی و تارا سنگه چین پوریه و غیره ریزه اسامی بود مع کنکی پور و حویلی و معروف و اتاری و ندیان و مهمون کی و کهم کرن الی رکها نواله و چونهان بچنگ و یورش در تصرف خود آورد، و نیز در حضور بادشاه مشرف شده از روی اشتهار شجاعت و تهوری معزز و مباحی گردید. هنوز اهالیان دربارشاهی در فکر بند و بست مهام پنجاب بودند که مکارن این حال از طرف ولایت خبر رسید که بابا خان قاچار باراده دور از کار اعنی تسخیر ولایت کابل لشکر آراسته میخواهد که بیک شبگیر ملک ولایت و خراسان و کابلستان و زابلستان بتصرف آورد. بادشاه بمجرد استماع این خبر دیگر توقف درین ملک انصب ندانسته مراجعت بولایت فرمود. من بعد این معنی باز سنگهان در ملک منتشر شدند و ملک مقبوضه خودها بتصرف آوردند. اما آنچه ملک بتصرف نظام الدین خان از مقبوضه سنگهان در آمده بود هر چند سنگهان برای تسخیر آن جهد کردند سودی نداشت. مقارن این حال سلطان و برهان موهن کادو که باقطب الدین خان طریق دستار بدلی که شرط دوستی استحکام در ملک

پنجاب و هند است نموده بصلاح برادری بخان مشاراً الیه گفت که قلعهٔ
 ممدوت اول صوبه سنگه گهنیه در قبض خود آورده بگهور سنگه
 [برگ ۱۸۵ الف] نهوکا داده بود، چون مابین قوم ما و وطریق آشتی نماند رای
 احمد منج را رفیق کار خود نمود، او را از ملک دور کردیم و عمل برای
 احمد اختیار نمودیم. حال هفت هشت سپاهی در قلعه ممدوت تمانه دارمی باشند
 و بسبب کمزوری داد دهی داد خواه کردن نمی توانند، صلاح ماست که
 شما عمل و دخل آنجا بکنید. صلاح هر دو برادر برین موافقت نمود.
 قطب الدین خان اختیار از فریب بازی بخوب وجه نموده همراه هر دو
 مشاراً الیه رفت بیرون قلعهٔ ممدوت رسیده سپاهیان را از قلعهٔ مذکور خارج
 کرده استحکام قلعه از عمارت و ذخیره قرار واقعی نموده بدانصوب نیز تاخت
 و تاراج آغاز کرد. چنانچه تعلقهٔ کههائی از فیروز پور و تعلقهٔ بهمی والا
 از بهائی لعل سنگه کینتمهل واله در تصرف آورده باز بدستور سلطنت
 دارالعمل نمود. بر هر دو ساحل دریا الی ساحل کوه دراز و فراخ ده یازده
 پانزده بیست گروه فرمان روا گردیدند، اما از تاخت و تاراج دمی و روزی
 نمی آسودند و با سنگهان بکسی دوستی و بکسی هنگامه جاری می داشتند.
 من بعد ازین آفتاب دولت اقبال مهاراجه صاحب رنجیت سنگه بر سواد
 شهر لاهور تافت یعنی شهر لاهور از سردار چیت سنگه بن گهننا سنگه
 در تصرف آورد. چون هر دو طرف صاحب داعیه بودند لهذا باصلاح یکدیگر
 نگرائیدند سه مرتبه فیابین طرفین مقابله و مقاتله و محاربه واقع شد آخر مهاراجه
 ملک خان مشاراً الیه بتصرف آورد و خان مشاراً الیه در تعلقهٔ ممدوت بود
 و باش خود اختیار نمود. مجملًا از مفصل ما وقع خان مشاراً الیه اینکه چون
 در سمت ۱۸۵۶ مها راجه رنجیت سنگه ملک لاهور را مسخر فرمود اخوان
 الزمان گروه سنگهان درین باب نهایت حسد بردند و از هر طرف در صدد
 این معنی شدند که طوری اقبال مها راجه بکاهد. چیزی را که حق تعالی
 بیفزاید مجال کیست که زوال دولت او بکنند. مصداق این معنی اینکه فوج خان
 مشاراً الیه گلهٔ شتران مهاراجه صاحب [برگ ۱۸۵ ب] بهادر تاخت نمودند.
 زبان سار بان پیک چوب دست از گلهٔ مذکور نصفی خلاصی کرانده گرفت و نصفی
 را فوج برد. و من بعد آن خان مشاراً الیه بر قضیهٔ چونیان که مکان

خسر پوره های سهاراجه بود غارت و قتل کرد ازینوجه سهاراجه بنهایت
رنجیده خاطر شده در فکر انهدام بنیان خان مشاراً الیه گردید - فوج از هر
طرف طلبانیده بر خان مشاراً الیه یورش آورد - خان مشاراً الیه درین باب
قاصر نیامده هفده صد سپاهی از طرفین درین جنگ شهید شدند و بقتل رسیدند -
آخر کار با خودها صلح کردند و بعد ازین برادران افغانان بر روزگار خان
مشاراً الیه حسد برده شهید کردند - چنانچه روزی که بجانه قطب الدین خان
از بطن صبیبه نوردین خان مسمی کالی خان پسر متولد شده بود
بو بوفاطمه اهلیه نظام الدین خان شهید بنا بران بکهدیان رفته بود -
صبحی خان مرحوم نیز تیار بود - و اصل خان خلف نور برهان
کهدیان واله خسر پوره قطب الدین خان و حاجی خان همشیره زاده خان
مشاراً الیهها و نذر خان و بخت خان فرصت وقت یافته بجانه نظام الدین
خان در قلعه غلام محی الدین خان مذکور نزد خان رفتند - چنانچه
خان شهید دران وقت بر چهار پای دراز شده بود - دو قاتل بمحاکات مطلب
مشغول شدند - آخر و اصل خان شمشیر خان شهید برداشته شهید کرد و
قابض و متصرف اثاث البیت شد - و جمیع افغانان قلعه به بخشش و دلاسا
از خود کرده در قلعه مستحکم گردیدند - خیر خواهان ازین معنی خبر
بقطب الدین خان که در عین خوشی تولد فرزند بود رسانیدند ، بر جان
مشاراً الیه آن شیرینی سم گردید و جهان روشن در چشمانش تاریک نمود ،
بجای عنبر خاک برفرق روزگار بیخت ، صورت شادی مرگ بر او نمودار
گشت ، آری ، بیت :

حکم حکم اوست ما محکوم او
گاهی موجود او گمی معدوم او
گرهمی خواهد که غم شادی کند
عین بندی های آزادی کند
ورهمی خواهد که شادی غم کند
عین شادی نوحه ماتم کند

یفعل الله ما يشاء و يحکم ما یزید - [برگ ۱۸۶ الف] القصة هموندم
 قطب الدین خان سوار شده در قصور بیرون قلعه مذکور رسید و بمحاصره
 فرا گرفت - دلاوران همراهِانش طاق دروازه از بیخ کنده اندرون قلعه شدند -
 قاتلان پای استقلال بگذاشته جا بجای متواری شده و همراهِیان اوشان به
 بیخبری خود در عذر خواهی درآمدند - در آن حال نذر خان که سپاهی
 بی نظیر بود بر اسب نقره سوار شده در قلعه پناه در رسیده اسب را خیزداده، اسب
 نیک چابک زدنش از قلعه و هور کوت و خندق بیرون آمد، اما یک پای
 اسب لغزش خورد در خندق افتاد - سوار مذکور در عین افتادنش خود را از
 زمین بر آورده بر ساحل خندق آمد و افتان خیزان راه فرار پیش گرفت کسان را
 خبر شد تعاقبش کردند، بر فاصله دو کوه بنامبرده پیوسته قتل کرده بدارالبوار
 فرستادند - و حاجی خان در آن هنگامه پوشیدگی برآمده بلاهور رفت -
 و اصل خان و بحیب خان در کوهه بهس بدست آمدند بقتل رسیدند -
 من بعد آن قطب الدین خان تلاش لاش برادر کرد - آخر معلوم شد که
 قاتلان شهید کرده در بغچه کمبل بسته در خندق انداخته، از آنجا بدر
 آورده بهمون پارچه ها موافق قانون شهدا بجاک سپرد - اگرچه وقوع این
 واقعه هائله پشت راست قطب الدین خان را دو تا کرد اما از آنجا که
 در شیوه سپاه سالاری و دلاوری وحیدالعصر بود، خاطر پراکنده را مجموع
 نموده به انتظام والتیام سهام ملکداری و سپاهداری متوجه شدن پرداخت -
 چون از فریب اخوان افغان باقصی الغایات سرد خاطر و از استظهار اوشان
 ناامید و مایوس مطلق شده بود بتدریج سیف الدین شاه و غیره گروه سادات
 را خارج کرد - و فاجو خان پدر حمید خان و کالی خان که بقاتلان
 هم مشورت بودند بخدمت سهاراجه شتافتند و حاضر شده عرض ما وقع کردند
 و ترغیب دادند که حال وقت تسخیر قصور است زیرا که نظام الدین خان
 که مرد شجاع و دلیر بود و مدبر بود به قتل رسیده و [برگ ۱۸۶ ب] گروه
 افغانان دست قطب الدین خان بر سر خود گوارا نمیدارند - چون سهاراجه را
 در آن زمان از هر طرف مهبات کثیر روی داده بودند لهذا صلاح لشکر کشی
 درینوقت موقوف ماند - قطب الدین خان باستماع این گونه حمید خان و کالی خان
 فرزندان فاجو خان را با بچولان کرد و دزنیهای خرابی و تنگی داشت چون

از مهمات دیگر نبذی تسلی حاصل کرد و دور نهایت لشکر بر قطب الدین خان کشید ، خان مشاراً الیه نیز قاصر نیامد - اگرچه لشکر از نسبت مهاراجه بسیار اندک داشت اما از آنجا که فتح من جانب الله است بحکم آیت کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله خان مشاراً الیه فتحیاب شد - و علاوه بر آن جان بخشی چندین سرداران نامدار نمود - چنانچه سردار چیت سنگه بهرانیه پدر جوالا سنگه و امیر سنگه نهالیه و امیر سنگه سندهانوالیه و کرم سنگه چاهل و نهال سنگه اتاریواله بر قلعه رکن الدین خان یورش آورده اندرون قلعه شدند و بالای یک قصر برآمده بندوق رانی آغاز کردند - مقارن این حال از آنطرف فتحیاب شده روی بشهر آورده در راه احوال پنین دیده سرداران را بمحاصره گرفت - بمعائنه این حال سرداران مذکور که فقط تنها بودند از زندگی نا امید شدند - بعضی سپاه سالاران میگفتند که ایشان را بزیر آورده قتل باید کرد - خان مشاراً الیه از فراخی حوصله از خاطر این معنی روانداشت و صلاح طلب بود که کسی دیگر هم بدینگونه صلاح بدهد یا نه آخر سلطان خان باهین واله که سرگروه چهل سوار و دانا و هوشیار بود نبذی از قیافه خان مشاراً الیه ما فی الضمیر معلوم کرده پیش آمده صلاح داد که این سرداران را بامان سلامت بدیره باید رسانید - خان صلاح او را پسند داشته اجازت احضار سرداران داد - و دیگر افغانان صلاح کردند و قتیکه سلطان خان سنگهان مذکور را روبرو خواهد آورد قتل خواهم کرد - سلطان خان احوال افغانان دریافته نزد همراهیان خود رفته ظاهر کرد [برگ ۱۸۷ الف] که احوال چنین است ، شما چطور رفاقت خواهید کرد ؟ همه ها گفتند که بیشک زیر بیار هر گاه کسی ما را خواهد کشت آنگاه نوبتش بسرداران مذکور خواهد رسید - سلطان خان این معنی را گوش گزار قطب الدین خان نمود مع دسته فوج زیر قصر رفته سردارانرا آوازه کرد - چونکه سرداران بر پختگی اقرار مشاراً الیه اعتماد کلی داشتند بمجرد آوازش بزیر آمدند - سلطان خان در محاصره همراهیان سردارانرا گرفته نزد خان آورد - همه ها را تعظیم کرده خلعت های سنگین داده مع سلطان خان روانه بدیره مهاراجه نمودند - مشاراً الیه از دیره های خود بیرون برده قریب لشکر گاه مهاراجه رسانیده واپس آمد - بر این

دلیری خان مهراجہ و دیگر سرداران آفرین کردند۔ و روز دوم و سوم مهراجہ از آنجا کوچ فرمود۔

چون مهراجہ را شکست خوردن از خان مشاراً الیہ بدو دفعہ از روی داعیہ کہ داشت نہایت ناگوار و ناخن زن خاطر بود بعد دو سال دیگر از نہایت دیگر فراغت حاصل کرده در سمت ۱۸۶۰ بکرماجیتی بہاگ سنگہ و بہنگ سنگہ را از تہانیسر و تارا سنگہ غیبہ را و دیوا سنگہ دوآبیہ و جودہ سنگہ کلسیہ را مع سدا کور اہلیہ نواب بگمیل سنگہ و سردار فتح سنگہ اہلو والیہ را و جسا سنگہ رامگرہیہ را و جیمیل سنگہ کتہہ و سدا کور خوشدامن را و باگہہ سنگہ اہلو والیہ را و سنگہان نکی و امیر سنگہ شیخو پوریہ را و دیگر افواج خود را و سردار بدہ سنگہ فیض اللہ پوریہ و عطر سنگہ پوریہ را و دھرم سنگہ کتہتری وغیرہ سرداران کوچک را طلبانیدہ۔ از آنجملہ سرداران سردار بہاگ سنگہ و بہکا سنگہ و تارا سنگہ غیبہ و بودہ سنگہ فیض اللہ پوریہ یک ہزار روپیہ روزینہ می گرفتند۔ اگرچہ در طرف مهراجہ باندازہ لکمہ جوان فراہم آمد و بطرف قطب الدین خان ہمگی چار ہزار جوان سپاہ سالار بود چون ترقی دولت مهراجہ ازینہا سوای فوج مهراجہ میخواست لہذا داد کارزار نمی دادند، و افغانان فرق هیچگونہ در محاربہ بعمل نمی آوردند۔ چندی فیما بین کارزار ماند، آخر سرداران آن روی آب پناہ از خان مشاراً الیہ [برگ ۱۸۷ ب] چیزی نذرانہ درخواست کردند۔ خان جواب داد کہ من سپاہی مفلس ہستم۔ بہر کیف خرابی خان مشاراً الیہ نیز میخواستند، لہذا بی اجازت مهراجہ کوچ کردہ رفتند۔ ازینصورت تمنای مهراجہ موافق درخواست حاصل نشد۔ مهراجہ نیز بلاہور کوچ کردہ آمد۔

در سمت ۱۸۶۱ مشاہتہ جسونت رائی ہولکر و لارڈ لیک صاحب بہادر در تعاقبش در پنجاب آمدند۔ آن سال در اصلاح جائین بگذشت۔ و در سنہ ۱۸۶۲ مهراجہ شرق رویہ ستلج نہضت فرمود۔ در اخیر سمت ۱۸۶۳ باز مهراجہ عزیمت یورش بر قطب الدین خان فرمود۔ از آنجا کہ ارادہ ازلی در تزايد ولت مهراجہ و ہیوط نیز بخت افغانان بود ظاہرا اسباب آن چنین بظہور آمد کہ پخانہ خان مشاراً الیہ نفاق پیدا شد۔ چنانچہ

ینگه اش بو یو فاطمه مادر فتح دین خان کامرانی و متابعت خان مشاراً الیه پسند نداشته در اخفاء بمهراجہ پیوستگی ساخت و سید سیف الدین وغیره سادات را بامید افزودگی بخدمت مهراجہ فرستاد۔ مهراجہ بز خان مشاراً الیه لشکر کشید۔ چند روز بازار گرمی کارزار ماند۔ من بعد آن بازار گرمی رسولان گردید۔ چنانچه از طرف خان مشاراً الیه سیف الدین شاه و همت خان افغان به رسالت بحضور مهراجہ صاحب بهادر حسب الطلب حاضر شدند۔ مهراجہ بعد فهمید محاکات ظاہری سیف دین شاه مذکور را جدا گانه از همت خان بگوشه برده محاکات مطلب فهمیده رخصت فرمود۔ همت خان نزد خان مشاراً الیه رسیده ما وقع و نبذی فریب سید موصوف بیان نمود۔ از آنجا کہ :

قضا شیخست پنج انگشت دارد

چو خواهد بر کسی سختی گمارد

دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش

یکی بر لب نهد گوید کہ خاموش

بناء علیہ بخاطر خطیر خان مشاراً الیه همین امر خطور کرد کہ افغانان بسبب عدم مختاری خود و مختار بودن سادات بجای خود پسند نداشته بدینگونه افترا بیان میسازند و مرا از سادات و سادات را از من بد دل کردن میخواستند۔ بدین قیاس اظهار همت خان را بتصدیق نتصویرده سادات را بدستور محل اعتبار داشت۔ چون عرض و قیاس همت خان از روی راستی بود از جلیباب اختفا [برگ ۱۸۸ الف] بعرضه شہودا چنین در آمد۔ چهار قلعه کہ در تصرف تہانہ داری سید موصوف بودند مشورہ برای دادن آنها بخدمت مهراجہ نموده بود بدینموجب عند الاحضار آدیبان مهراجہ قلعه های سپرده خویش تفویض ساخت۔ بعد وقوع این معنی ثمره نفاق سادات در عرصه دور دور اظہر و این گشت و چنان مشاراً الیه اندوہگین و غمناک گردید کہ میخواست بنوعی خود را بکشد۔ چون فتح سنگہ کالیانوالہ بجان مشاراً الیه بعد از محاربه اول طریقہ دوستی و دستار بدلی داشت از غم و غصه خان مشاراً الیه مطلع شده بعد از محاربه گفته فرستاد کہ حال ملک از

قبضه شا بدر رفته و برادری شا تمام و کمال بمهراجہ اتفاق کرده حالاً سعی شا بشا شود نمی بخشد، اگر داعیه و شجاعت بر این میدارید که یک مرتبه جنگ کرده بمیرم پس قلعه کهدیان که در تصرف شماست در آن قایم شده بجنگ پردازید و در صورت دیگر شا را مایان سلامت در قلعه ممدوت میرسانم در آنجا بآرام نشسته اوقات گذاری بکنید - بعد ازین کسی مزاحم شا بوجه من الوجوه نخواهد شد - خان مشاراً الیه این معنی را فهمیده و سنجیده از قرار صلاح سردار مشاراً الیه بعمل آورد - از آن روز خان مشاراً الیه بود و باش ممدوت مع قبائل اختیار کرده - بعد از آنکه مهراجہ در سمت ۱۸۶۴ از گذر قصور مع ستر چارلس سافلس متکف صاحب بهادر عبور فرمود خان مشاراً الیه بجمعیت موجوده حسب الطلب حاضر شد - رفته رفته لشکر کش گردید - بعد از آن پسر نظام الدین خان فتح دین نام دو دفعه بداعیه ملک گیری ممدوت به اتفاق قوم دوگران خود لشکر کشی بر قطب الدین خان نمود - اگرچه قطب الدین خان را مجروح نمود اما ملک ممدوت به تصرفش نیامد - پس از آن مهراجہ رنجیت سنگه بهادر او را بزجر ازین داعیه باز داشت و از قطب الدین خان بابت باز داشتن آن چیزی نذرانه گرفته بر آن علاقه مطلق العنان گذاشت - چنانچه قطب الدین خان ایام زندگی خود بهمان دستور گذرانیده بروقت معهوده داعی اجل را لیک گفت - از اولاد او دو پسران یادگار ماندند: یکی جمال الدین خان خلف کلان که حال [برگ ۱۸۸ ب] وارث ملک است و دوم جمال الدین - اما جمال الدین خان دو پسر دارد یکی خان بهادر و دومی محمد خان نام دارد - و جلال الدین خان لا ولد است - و از روزیکه تصرف صاحبان عالیشان انگریز بهادر گردیده از آنروز نوکری سواران که از عهد سنگهان بدمه شان مقرر بود معاف گشته - بالفعل بلاوجه دادن نذرانه وغیره حکم رانی ملک خود می نمایند -

فصل [سی و پنجم] در بیان انساب گروه سنگهان که در پنجاب

فرمان روا و سپاه پیشگان بودند

منتخبان انساب و منہیان اصلا ب نسب گروه سنگهان از روی تحقیق و

تدقیق چنین بیان می نمایند که چون گورو و گویند سنگه جیو تجویز اختراع
 مذهب سنگهان جداگانه از دیگر مذاهب پاستانی نمود انحصار اختیار آن
 مذهب بر یک قوم نکرد - زیرا که اگر انحصار می فرمودند اینقدر افزودگی
 گروه سنگهان امکان نداشتی - لهذا صلاهی عام در داد هر کس که از چهار
 برن یعنی برهن و کھتری باین مذهب گرویدگی نماید و اختیار سازد بمثابه
 اهل اسلام که نو مسلم هر قوم مساوی خود تصور مینمایند شا نیز برای
 انگارید - بناء علی هذا از هر گروه یعنی برهن و کھتری و ویش یعنی راجه ها
 و بانیا و سورج بنسی و از گروه شودر قوم جت و حجام و چھینبه و درودگر
 و گذر و آھنگر مسگر و زرگر و صیقل گر و تیرائی و جھپور و هلاک خور
 کہ نسبش بہر چار گروه می پیوندد و بالفعل ادنی کسب اختیار کرده باین
 مذهب گرویدگی ساخته او را نیز بدون سنگه نمی خوانند ، بل بوجہی
 شرافت دارد زیرا کہ چون گورو تیغ بہادر بحکم پادشاہ اورنگزیب
 بغازی گورو رام رای شربت شمشیر نوشیدہ جان بجان آفرین سپرد گورو
 گویند سنگه خواست کہ بطوری لاش پدر بزرگوار بدست آید کہ آنرا
 بدست خود باین ہنود سنسکار نماید - لهذا بسیوکان موجود حکم بر این معنی
 نمود - از آنجملہ ہلاک خور سنگه متکفل این مہم گردیدہ روانہ
 شاہجہان آباد شد - چون بر لاش گورو مشاراً الیہ [برگ ۱۸۹ الف]
 حافظان تعین بودند بدین سبب ہلاک خور تمام لاش برداشتن نتوانست -
 ہنگام غنودگی پھرہ والاسر گورو معزالیہ کہ ازتن جدا افتادہ بود برداشته
 بخدمت گورو گویند سنگه در آنندپور حاضر آورده ما وقع بیان نمود - گورو
 معزالیہ بعد سnoch ما وقع ہلاک خور زابدین لقب ملقب فرمود کہ :
 رنگھریٹا گوروکا پیٹا - القصہ چون از قوم کشاورزان بسیار کسان
 بدین مذهب گرائیدند و درکارزار و محاریبات و تہانہ داران وسپہ سالاران
 سلاطین داد شجاعت و دلاوری کما ینبغی دادند ، درینصورت سرآمد مذهب
 مخترع گورو گویند سنگه این قوم کشاورزان و سنگه ہر یک قوم را بدین
 لقب ملقب میخوانند ، چنانچہ برهن سنگه را مصراسنگه و کھتری سنگه
 را کھتریٹا سنگه - تا در ہندی حرف تصغیر است یعنی کوچک حرف است -

و حجام سنگه را نه پیرنا سنگه و درودگر سنگه را تهو کا سنگه و نیز
 رامگهرهیا سنگه میخوانند - و باعث لفظ رامگهرهیا اینکه جسا سنگه
 که از قوم دزودگر بود اول قلعه مسمی رامگره متصل امرتسر بنا کرد -
 سردار مذکور را اخوان الزمان بنام آن قلعه ملقب ساختند - چنانچه جسا سنگه
 رامگهرهیا مشهور است - و حلال خور را رنگهریتا سنگه می نامند ، که
 قوم کهو کهر مفلس را در پنجاب اکثر رنگهر میگویند و تا که حرف تصغیر
 است یعنی کوچک رنگهر - و آهنگر سنگه را لوهار سنگه و مسگر سنگه را
 تمپیار سنگه و زرگر را سنیار سنگه و زمیندار سنگه را جت سنگه
 میخوانند - و نسب این قومهای مذکور را نسب خوانان پراجه سالباهن
 سیالکوویه منتهی میکنند ، و چنین بر میگزارند که از صلب راجه سالباهن
 هشتاد پسران بوجود آمدند - از آن جمله احدی هم مسمی تارا سینه است
 و از و پسرى متوله شد مسمی به پند کرد - و از بطن زوجه پند مذکور
 اینقدر پسران بعرضه شهود در آمدند احدی را هم مسمی دهاریوال و ثانیش
 را مسمی به کلس کرد - این هر دو شیوه زمینداری اختیار کردند و پشت
 به پشت فرزندان نامبرده های همین روزگار داشتند [برگ ۱۸۹ ب] بدان
 لقب زمیندار و جت مشهور ماندند - چنانچه مای سدا کور خوشدامن
 سهاراجه رنجیت سنگه بهادر بنت دسوندها سنگه قوم دهاریوال است ، و
 جوده سنگه پسرش سو بهاسنگه کاسیه چیچرولی واله به دهاریوال و کاس
 مذکور منتهی می شود - و فرزند ثالث مسمی کورا کهتری کار دوکانداری
 اختیار کرد - و در پنجاب کهتری آن را گویند که در داد و ستد بی اعتدالی
 بعمل آرد - چون کورا مذکور در داد و ستد بی اعتدالی ورزید بناء علیه او
 زا اکهتری گفتند - رفته رفته الف اکهتری محذوف شد و خود را سرآمد
 قوم مقرر نمود - و رابع مسمی کنداوی کار ساخت زیور اختیار کرد نامی به
 سنیار گردید یعنی زرگر - و خامس مسمی جسل وی روزگار رنگرز یعنی
 رنگ برآوردن ورزید و در پنجاب چهینه مشهور شد و سادس فرزند مسمی

کهل - وی کار مردار خوری اختیار نمود و اولادش بهمان روز کار خدمت برآز برداری و مردار خواری الی یومنا هذا اشتغال دارد بهلاک خور و در هندی چوهرها و بهنگی مشهور شد - و هلاک خوران احوال کهل مذکور چنان بیان میکنند که همه برادران یک جا نشسته بودند - مقارن اینحال بچه گاو فوت شد - چون کوچک از همه کهل بود لهذا همه برادران کلان بنامبرده گفتند که این را برداشته بیرون بینداز - نامبرده از روی فرمان برداری انداختد آمد - برادران از کشیدگی حقه و چوکه نشینی او را مانع آمده گفتند که در چهارم باز ترا شامل خود خواهیم نمود - معلوم نشد که آن چهارم کدام روز و کدام زمان تجویز کرده گفتند - و ثامن فرزند مسمی بتل است - چون او در کار موسیقی و یاد داری پشتها از روی تیزی عقل مهارتی کمال پیدا کرد او را میراثی نامیدند - اکثر میراثیان در پنجاب اولاد اویند و میراثیان چنین نیز بیان میکنند که از هر قوم میراثی می باشد هر که از آن قوم پشت یاد کرد [برگ ۱۹۰ الف] او را میراثی میخوانند -

و دوم فرزند راجه سالباهن مسمی سل است و از و جوسل و از و میتر و از و من و از و سیل و از و جوندهر متولد شد، و از جوندهر مسمی سدهو و سرا و چبتا و لیل و برار و لدهر و اچل متولد شدند - این همه ها کار زمینداری اختیار کردند - اولاد ایشان نسلا بعد نسل قوم خود را بهمین نامها میخوانند - و نیز از اچل مذکور جگپال والی و پهنند بوجود آمد - و از جگپال پدم رتبه و از و دهبورین و از و سهج پال و دیال و نهال و کونر پال جیسرا و از و منکر و سنکپیرا متولد شدند کار زمیندازان اختیار کردند - و از سنکپیرا بهومنیرا و از و هسپتال و از و کهوند را و پورپ پال متولد شدند - و از کهوند را توانبر و بیروی متولد شدند - و از بیروی ساهنسی متولد شد - و از کهوندرا چنانچه نسب مهاراجه رنجیت سنگه بهادر و سردار چیت سنگه لادوه و اولاد امیر سنگه سندها نوالیه و غیره بهره سمنشیان رکه در دوابه باری متصل راجه سمنشی و دیگر بهره در دوابه رچنا متصل گوجرانواله - بهره عبارت از دوازده موضع است

بدون منتهمی می شود - و زمینداران ذات اسم جد خود را میخوانند - و بعضی میزائیان چنین نسب مهاراجه بیان می نمایند که راجه سالباهن و سندی و غیره پسران ترون هستند و از سندی سمنسی متولد شده ، والله اعلم بالصواب و نسب بهتیان نیز چنین بیان میکنند که ترون مذکور پسر بیاس است بن کج و نریت و جت پسران بهتی پسر جادوان است ، الصدق والكذب علی رقاب راوی - چون اولاد راجه سالباهن که آنرا سالباهن و راجه شل نیز می نامند هشتاد پسراند اگر تشریح اولاد هر یک کرده شود کتاب جدا گانه تصنیف باشد - القصه نسبت اکثر زمینداران سکنه پنجاب و بهتی و دوگر و سال براجه مذکور درجه بدرجه منتهمی می شود - و زمینداران از دیگر اطراف ها [برگ ۱۹۰ ب] نیز درین جانب رسیده شیوه زمینداری اختیار کرده -

تشریح ذات

پوشیده نماند چون مخلوقات انسان اندک بود احتیاج بقومیت و علامت نبود - چون زیادتی پذیرفت شناسایی مشکل نمود لهذا دانایان وقت هر یک را بنام اب وجد خواندن گرفتند و فلانی پسر فلانی نبیره فلانی - رفته رفته در هوشیاری مخلوق آن اسم اب وجد قومیت مقرر گشت - حال بدین قومیت اولاد راجه سالباهن و غیره خوانده می شود و آنها را اکثر قوم جت و غیره اهل هنر هستند - مثلاً قومیت زمینداران جت بدین قوم مشهور اند : دهاریوال ، کلسیه ، سدهوسرا ، جیتها ، لیل ، میر ، کندن ، دهوت ، برار ، گل ، لدهر ، سندهو ، کهل ، کهنانی ، ساهنسی ، چیمه ، چپته ، وڑایچ ، گهون ، کرائی ، هجرا ، بسرای ، سپرا ، سلمی ، سیندر ، بهتی ، کالمون ، کنک ، دهر ، بویک ، مز ، چجریالی ، دباوتیه ، هندل ، چنگر ، پنون ، لکی ، بهوی ، دهریالی ، بهولر ، دهدی ، بهونه ، چندهر ، ورک ، بوجی ، ترگهر ، مهاس ، راجوب ، سلمهریه ، چارک ، سیال ، لبانری ، بجزیکی ، مان ، چاهل ، میریوال ، کهنگوری ، تارر ، هندسی ، کاکر ، کنکری ، اچل ، رندهاوی ، سنکھی ، سیکهون ، مورون ، دهلون ، بنس ، بوتھی ، گوچر ، دوگر ، ارائین ، کنبو ، پندیچی ، توت ، طور ، بهنکالی ، وریاه ، راجوت ، بنج ، راجپوت ، چندور ،

رانی پرجی ، کمنی ، چاچه ، کپرا ، کمبری ، کاندور ، جبلی ، ناکری ، ران ،
سیندهر ، سندی ، رپرو ، لدهر ، مداهر ، سوہل ، حیمت ، کانجون ،
و در کوهستان ، پتراکتر ، قوم چینہ ، و جرال و بکمرال ، و مالبی ،
و کنکر۔

تشریح دیگر قومها که از دیگر اطراف ها و عرب که در پنجاب
رسیده آباد شدند

این است چنانچه در دوابه سنده ساگر از دریای سنده الی کوه
مارگله که اکثر قوم افغان و غیره اقوام مکین اند بدین قومها اشتہار دارند
و در چہچہ کہ سواد قلعه اتک است اکثر افغان و غیره اقوام مکین اند
بدین نام : اول [ہرگ ۱۹۱ الف] عیب زیبی کہ آن را یوسف زیبی میگویند،
سہمند ، و خلیل و در ہزارہ اکثر افغان ترین و گوجر و غیرہ قوم نیز می
باشند۔ و در سواد سرای صالح قوم ترک و دلازاک و در تنول قوم
مغل کہ بتنولی مشہور اند و در پکھلی افغان صواتی و در نانک را قوم
نانک و در دہمتور افغان کا کر کہ آن را جدون گویند۔ و سادات قریشی
از طرف ولایت آمدہ اند و بر کوه مارگله اکثر قوم جنجوہہ ہا کہ از طرف
ملتان آمدہ و متصل کہات قوم گندا پور قوم افغان و مکھدی و در ملک
کیچہی داؤد خیل و موسی خیل و امیری خیل و قوم خٹک و تہہ خیل
از طرف ولایت آمدہ ، و در دہنی قوم های جت و درگی گیا و گویند
کہ گیا و توانہ و سیال از یک جد ہستند۔ و سہ برادر از ملتان آمدہ اند و
بدین نام مشہور بودند : گیہو ، تیو ، سیو۔ از گیہو گیا و از تیو توانہ
و از سیوسیال گکمر و مکہروال۔ و نندنہ کہ در جوار کوشک و دیور
و گرہ بکیالہ کہ راجہ اند از طرف اوچہ در اینجا رسیدہ و خود را راجپوت
میگویند و کہو کر خود را راجپوت میگویند زیرا کہ این گروہ در ایام ہاستانی
فرمان روایی ولایت پنجاب نمودہ۔ لفظ راجپوت ہندی است و نسب خود را
بحضرت مرتضیٰ علی میرسانند۔ استعمال حرف موافق محاورہ این ملک دارند۔

و قوم بلوچ ولایت آن نیز نسب خود را بحضرت موصوف میرسانند و قوم زمیندار باجوه و ارائین از طرف اوچه درین سر زمین رسیده و دیگر قوم میراثی و حجام را و درودگر و آهنگر و غیره که عهده خدمت زمینداران بدمه خود گیرد آن را سپی دار میگویند و ایشان کمین مشهوراند - میراثی و حجام و برهمن و پروخت اهل خدمت خود را ججهان میگویند ، فقط -

فصل [سی و ششم] در بیان اندازه هر سه گروه یعنی اهل اسلام

و هنود و سنگهان پنجاب

پوشیده نماید که بالفعل در پنجاب سه حصه اهل اسلام و یک حصه اهل هنود ، و ازین یک حصه قوم هنود جت زمیندار و ازین دو حصه را چهار برهمن و دیگر هنود و کهتری و بانیان^۱ و ارورا و کرار و چمیار و دهد و بتوال و دومره و هلاک خور خواهد بود - بدین قیاس که در دوآبه [برگ ۱۹۱ ب] سند ساگر از آغاز تا انجام هیچ دهی از زمیندار هنود و راجه مالک ملک نیست مگر هنودان که در بلدان و مواضع دوکانداری دارند ده دروازه هزار تجویز باید کرد - و در دوآبه چج نیز همچنین است - مگر در کوهستان چند دیه از زمینداران هنود قوم مالیه و چتهه و منهاس مقراند ، باندازه سه لکمه تجویز باید کرد - و در کوهستان و دوآبه رچنا تمام و کمال از هنود پر است بیست لکمه به قیاس می درآید - و پائین از کوه سه حصه مسلمان و یک حصه هندو و جت و کهتری دوکاندار و در کوهستان دوآبه باری و بست جالندهر تمام و کمال مقر هنود است - و پائین آن دو حصه قوم هنود و سوم حصه اهل اسلام خواهد بود - والله اعلم بالصواب -

در بیان عادت گروه سنگهان

گروه سنگهان را عادت است هر گاه که مطلب دینی و یا دنیاوی بر هر کس که مطمح نظر باشد بخدمت و تواضع بهر صورتیکه انجام مرام ایشان گردد رجوع شده میگیرند - چنانچه فقیر صاحب تصرف و یا صورتی

1. Bania.

فقیر از هر گروه که باشد بلا شائبه تکلف ننگ و ناموس و عار دین و مذهب خود بخندمتش حاضر می شوند و عطیه فقیر را بصدق تمام و یقین عام گرفته می خواند - و اهلیه هر که گمراه شده بدر رود و بخانه دیگر زمیندار آباد شده فرزندان بر آرد گاهی بمرضی خود مع اولاد بخانه شوهر قدیمی می آید و گاهی شوهر قدیمی رفته اولاد را از شوهر جدیدش تفریق نموده می آرد - و از سبب ساده لوحی و غیرت جائز نمیدارند - از آنجا که در هند زمیندار حقیقی چہتی (۳۶) پت مشہور است یعنی از سبب ساده لوحی سی و شش آبروی میدارد که معروف است زن مذکورہ را آباد میکنند بل آن اولاد متفرقہ را برکت خود می شمارند - و سہاراجہ رنجیت سنگہ و دیگر سرداران را عادت است کہ برای دریافت اجازت حصول مطلب خواهی و روانگی خود بطرفی و چہتی یکی مشعر حصول مطلب با اجازت و دوم عدم حصول مطلب بعدم اجازت خواهی بسفر از دستخط خود نوشته زیر غلاف گرتہہ صاحب میدارند و طفلی صغیر را برای برداشته آوردن یک چہتی از آن [برگ ۱۹۲ الف] هر دو چہتی میفریستند - طفلک مذکور یک چہتی را برداشته می آرد - آن را مطالعہ میکنند - اگر چہتی اجازت روانگی سفر باشد سہاراجہ و غیرہ سرداران روانہ می شوند، اگر چہتی توقف باشد پس توقف می ورزند - همچنین عمل بر چہتی مطلب می نمایند، اگر چہتی اجازت شروع مطلب می آرد آن کار را شروع میکنند و الا دست باز میدارند - و در خوردن چندان تکلف نمی دارند، هر چه ما حاضر شود میخورند - غلہ کہ هر چند کهنہ و بودار باشد اصلا حرف ناپسندیدہ بر زبان حال نمی رانند و چین بابر و نمی شوند - و طعام پختہ ہر یک ماسوای ہلاک خور و اہل اسلام می خورند - و بہر جا تناول می سازند و مطلقا عادت چو کہ مثل برہمنان و کہتریان نمیدارند - و اکثر سنگمان سپاہ پیشہ نان از لنگر یعنی از باروچی خانہ سرکاری میخورند - و ظروف عام نمی شویند، خاصان را طعام در ظروف و عامہ را بز دست میدهند، مثل کاسہ نمودن لوازمہ همچو دال در آن گرفته میخورند - آب اگر کتورہ بہم رسد در آن والا از مشک سقہ با دست یخلوعن الخبز مینوشند - و بعد از خوردن طعام شکر بنام اکال پور کہہ کہ دست گورو است بجای می آرد - و سوای دیگر گوشت مذبوچہ هرگز نمی خورند و بجای سلام و رام رام "واہگورو جی کی

فتح“ میگویند، و بجای کلام بید پران و شاستر بانیهای بابا نانک میخوانند - و بجای سبجه کلام سری جپ جی که بابا نانک گفته یک سنگه گزنتهی درمیان مجلس نشسته و بوقت تمامیت استاده شده رو بمشرق آورده هر دو کف دست باهم ضم کرده برابر پیشانی داشته ارداس یعنی دعا می طلبند - و سمائتا یعنی مدد از هر دو گورو بنام هریک و تیرتها یاد گرفته تمام میکنند - و باواز بلند میگویند ”واهگورو جی کا خالصه“، ”واهگورو جی کی فتح“ - همه حاضرین چنین باواز بلند میگویند و بوقت صبح اکثر کلام سوکمه منی [برگ ۱۹۲ ب] که بابا نانک گفته بجای کاری که وظیفهٔ هنود قدیم است میخوانند - و اشنان یعنی غسل پیش از خواندن میکنند و بعضی پنج اشنامه یعنی دست و پای و روی شوئیده میخوانند - و ثانیاً اگرچه بارگاه دو وقت میکنند اما تکلف در بارگاه نمی کنند، چنانچه رسم اهل اسلام قدیم است - در بارگاه مهاراجه رنجیت سنگه بهادر فرش گسترده می شود و مردمان برای سلام می آیند، اما نقیب که سلام هر یک باواز بلند میکنند حاضر نمی باشد - همچنین مردمان که می آیند ”واهگورو جی کی فتح“ گفته بهر جا که مرضی باشد و جای می یابند می نشینند - درجه و قرینه مقرر نیست - و دیگر سرداران تابع مهاراجه همچنین عادت دارند - و سرداران سنگه قدیم فرش شطرنجی ها نمی گسترده، بل نمی داشتند - کمبل های دراز بر زمین صاف هر چهار طرف فراشان میگسترده و میانه خالی میداشتند - هرکرا حاجت رسیدن نزد سردار می افتد از راه زمین میانه یا پس پشت می رسد و عرض مطلب کرده واپس می آید و بجای خود رفته می نشیند و یا بدیره می رود - و گروه سنگهان اکثر عادت سپاهگری را دوست دارند و شیوهٔ زمینداری را از دست نمی دهند - هر که صاحب دولت باشد مکان پخته یا چاه در ملک خود تیار می نماید و ملک دیگر از چاه و زمین و موضع خریده بران می افزاید و زمینداری و کشت کاری میکنند - و اکثر سنگهان نوکری پیشه چنین عادت میدارند که اگر یک کس یا دو کس در سرکار نوکر باشد باقی ماندگانش کار زراعت میکنند و ماحصلش در وجه نوکری اش ادا میکنند، و اگر کسی از مردان نداشته باشد پس شوهرش نوکر داشته کار زراعت و مواشی تفویض او میکند و زنش از کل الوجه خبر میدارد

و کار بندشدن ندهد - سنگهان متصرف زمین او نمی باشند و بعضی چرخ [برگ ۱۹۳ الف] بر چاه احداث میکنند متبالح ملک فراهم آورده میخورند - درینوقت که اکثر اسباب ثروت سنگهان میسر است عادت پوشیدن جواهرات بسیار میدارند و زیور سی سازند - سودی بصراف یا به زمینداران معرفت معتبران بعوض ملک یا زیور میدهند یا دفن میکنند و بکار تجارت صرف نمی سازند - گونر و گا و ماده و گومیشان و بز و اسپ ماده برای نگهداشت خانگی ضرور و مقدم الامور سی خزند - و عادت پوشیدن [لباس] لطیف ندارند و نمیدانند - اگر کسی را دولت فراخ بهم رسد آن کس البته پوشاک لطیف می پوشد - از عامه سنگهان کسی ندارد - مگر بزور مهاراجه و از سلاح ها باخذ دو سلاح شمشیر و بندوق عادت میدارند و بدیگر سلاحها نیزه و برچپی و تیر و کمان و قرابین و تمنچه و خنجر و پیش قبض و کتار گرفتن عادت هست الا بطریق نادر کدام سردار میدارد و عادت سواری اسپ و فیل اکثر دوست دارند - و رهزنی و دزدی که ازین شیوه بدین درجه فائز شده اند دوست تر دارند - و عادت بستن جواهرات مرصع بر دستار و نصب کردن کلاهی که اکثر پرهای سیاه و نکار جانور می باشد و یک پر کلان دوروهای هرگونه و برگ های سبز سنگهان جوان و اکثر راجه های وغیره مردمان میدارند - و جماع بسیار و شراب خوار و اکثر زانی و بحال معامله و خیرات بروزهای بزرگ میکنند - عادت بدرستی مطلب دارند - مردم اکالیه و نهنگ زیاده از حد متعصب و دیگر سنگهان مثل اهل اسلام و هنود قدیمی متعصب هستند - اگرچه برهمن پرستی در مذهب سنگهان موقوف است ، اما موافق عادات کشاورزان در همه امور متابعت باوشان میکنند - و بعضی هنودان که کیس یعنی موهای سر دراز بر سر و ریش میگذارند و بانها میخوانند و نمایش بطور میدهند و بدوکان نشینی [برگ ۱۹۳ ب] وغیره اکساب شغل دارند - او شان خود را "سنگه گوروجی" میخوانند و از خواندن سنگه عاردارند زیرا که سیوکی بابا نانک و اولاد بزرگوار مشاراً الیه اعتقاد و اختیار کرده اند - و پیش گرنته جی عادت سجده مقرر کرده اند و آن را "متها تیکن" نامند - یعنی کف هر دو دست باهم ضم کرده بر زمین فرو دارند و بالای آن پیشانی می نهند - و خط گورمکھی از مختصرات گورو ارجن است و برای تحریر گرنته از خط هندی مسمی لندا اکهر اخراج نوشتن و

خواندن هجای آن ثواب دانند، و بر دیگر خط‌ها شرف می‌دهند و گرتبه را بدان خط می‌نویسند و اکثر مواهیر بدان درست می‌سازند. چنانچه مهر خاص، مهاراجه رنجیت سنگه بدین خط مزین است و دیگر از طمع ملک‌گیری و جنگ و جدل با اهل اسلام نه پذیرفته اند.

مخنی و مستور نماند که افضل‌ترین قوم هند گروه برهمنان است و آن چند شاخ می‌شود چنانچه قبل ازین تحریر یافته و افضل تر از آن برهمنی است که علم شاستر یعنی بید و پران خواند. و از آن قدری پست پروت می‌باشند که خزانه اسلاف و اصلاب از کهتریان و برهمنان و شوم بنسی و شودر دارد. و عادات این هر سه برهمن بدین عنوان است که ظاهر حال بسیار آراسته دارند. چونکه نفس اماره و حرص و طمع بر تمام نوع بشر غالب است، اما اینها نیز از امورات مذمونه خالی نیستند. کلانی‌ها یعنی کهن سال گرچه زانی و شرابخور نمی‌باشند اما برای گردآوری مال به فریب و دروغ و مکر و حيله ساز می‌باشند. و هر که گمراه شود همه عیب مذموم دارد و از سوال عار ندارد. چنانچه کتوری یعنی ظرفی که از پیتل می‌باشد بدست گرفته بگار یعنی قدری روغن سیاه که باندازه چار پنج ماسه می‌باشد از هر دوکان می‌گیرند. و کلانی‌ها پوجا که تنها نشسته چیزی از کلام شاستر می‌خوانند چیزی در دھوپ یعنی گوگل می‌سوزانند و قشقه‌ها [برگ ۱۹۴ الف] برجین و بازو و غیره بر چهارده بند می‌کشند و آب ظرف قریب چاه پوجا نزد خود میدارند، بینک چمچه گرفته بر زمین می‌ریزند و گردا گرد گردیده دستک‌ها می‌زنند و هر دو کف دست بسته تواضع و پرستش شمس می‌نمایند. و چیزی کلام بوقت تنها نشسته می‌خوانند و آن را "سنجها" بفتح سین و نون مدغم و جیم مشدد و های خفیف می‌خوانند. اینقدر تکلف بسیار می‌کنند و درین وقت های عبادت و پرستش از مسلمان بسیار پرهیز میکنند. و لباس از همه جداگانه دارند چنانچه تشریح آن در ذکر لباسات خواهد شد و بان لباس شناخته می‌شوند. و پیشه دیگر برهمنان قبل ازین مرقوم شده. همه عادات که اهل علم همه گروه‌ها مذموم می‌نویسند عادات نیک بطریق نوادرات در آنها یافته می‌شود. و اکثرها عادت سپاهگری و سواری اسپ ندارند و سواری اعرابه را پسند میکنند. و بعضی

ازین گروه ها پهل نیز گرفته سالک مسلک سنگمیان گردیده و آئین شاستر قدیمی که آبابی او شان داشتند گذاشته اند -

و ثانی گروه کهتریان اکثر عادت دوکانداری و بیوپار دارند - اگر احدی از اولاد ایشان شیوه سپاهگری اختیار مینماید آنرا مذموم و ناپسندیده تصور می سازند و فریب و دغل و کذب و زیاده گرفتن و کمتر دادن و حق بیگانه را بدین نوع خوردن صلاح و مباح تصوریده آن را نیک می شمارند - سوای مطلب آشنای احدی نمی شوند - بدون اهل قرابت بمهمان نوازی عادت ندارند - در پوشاک و خوراک و نشست و برخاست تکلف ندارند و مسرف نمی باشند - خرج هرگونه به تمیز میکنند - چنانچه ذخیره قایم داشته از منافع آن اوقات گذاری کرده جمع را می افزایند - و طفلان و دختران را کتخدا در عمرشش و هفت و ده و یازده سال آخر میکنند ، و اگر زیاده ازین دختری در خانه ایشان بماند آن را بسیار زبون [برگ ۱۹۴ ب] میدانند - اگر باوصف توفیق پسر کسی تا آئین عمر نا کتخدا بماند آن را نیز عیب می شمارند ، و مردمان اقارب طعنه زن باو می شوند که در نسل فلانی یا عادت او چیزی تفاوت است که پسرش را نسبت بهم نمی رسد - و زن بیوه را باز کتخدا نمیکنند ، اگر نیک باشد یا بد بهمه وجوه خسراچپانش بخانه خود میدارند - رهنزان و دزدان درین قومهای مذکور یعنی برهمنان و کهتریان نمی باشند ، الا بنوادرات - سوای این در قوم شوم بنسی و شودهر هر که اهل روزگار یعنی محنت و مشقت و دوکانداری و بیوپار دارد ، اگرچه فریب و دغل باز و مکر و حيله ساز و خوردن مال بیگانه فرقی بعمل نمی آرد اما اکثر راهزن و قطاع الطریق نمی باشند - و آنچه ازین هر دو گروه راجه و سردار و سپاهی می باشد اکثر عادت خونخواری و ناحق شناسی و عداوت و زانی و شارب الخمر و عادت طفلداری و بدمعاملگی و راهزنی و خوردن مال بیگانه و تاخت و تاراجی و قید و بند و دوست مطلب و بخیل دارند -

در بیان روزهای بزرگ هندوان قدیم و گروه سنگمیان و

اهل اسلام

پوشیده نماند که روزها در گروه سنگمیان موافق آئین روزه رهنودان

قدیمی اند - چنانچه روز بیسا کهمی یعنی اول ماه بیسا کهمه که تحویل آفتاب به برج حمل می شود و اول سال ازین ماه آغاز میگردد که در گروه هندوان قدیمی هر که بر دریای گنگا نمی تواند رسید نزدیک مکان خود که دریا یا نهر داشته باشد بر آن برای غسل می رود - و گروه سنگهان را بمثل گنگا رسیدن در امر تسر لازم و واجب است - هر که از ناچاری رسیدن نتواند برسم دیگر هندوان بر دریا و نهر رفته غسل میکنند - و روز دیوالی که دیوتاها خوشی و چراغان کرده اند بدان اقتضا هندوان قدیمی خوشی و چراغان [برگ ۱۹۵ الف] میکنند و قارمی بازند - و این امر را درین شب نهایت ضوای تجویز کرده اند - گروه سنگهان نیز چنین بعمل نمی آرند و اکثر مثل روز بیسا کهمی در امر تسر می رسند - و روز دسهره که راجه رام چند راون را قتل کرد و زن خود مسات سیتا را ازو باز گرفته و راجه موصوف از وقوع این معنی بسیار خوش شده - چون راجه مشاراً الیه را اوتار یعنی بزرگ کرده ایزدی میگویند لهذا هندوان عموماً و طائفه کمترینان تمثال راون و سیتا و راجه را میسازند و همچنانکه در هندو مان ساخته هان ترکیب بعمل می آرند - گروه سنگهان نیز درین روز هان گونه تمایل ساخته و راون را قتل کرده خوشی میکنند - و مهاراجه رنجیت سنگه بعد ترکیب فتح دسهره به نهضت عادت مقرر کرده است - و روز چهارم روز هولی است - گویند در آن روز دیوتاها فتح بردشمن یافته خوشی کرده اند - هندوان نیز بدان اقتضا خوشی میکنند - گروه سنگهان نیز بدان موجب انشراح بیکران می نمایند - چنانچه مهاراجه رنجیت سنگه بهادر بسیار خوشی می ورزند و رنگ گلال می پرانند ، و رقص رقاصه ها ملاحظه می فرمایند - و در شهر برفیل سوار شده مع دیگر صاحبان می روند و مردمان شهر بلا تکلف آب رنگدار بر سرش میریزند و رنگ گلال می اندازند - و "بهروا" ، "بهروا" میگویند که در هندی دشنامی است یعنی "قلبان" به آواز بلند میگویند - مهاراجه صاحب بهادر از کمال حوصله هیچ میلالت بظهور نمی رسد بل از دست خوش و خرم میشود - و سنگهان یک روز زیاده از روز معهوده هوری میکنند و نام آن هولانهاده اند - پنجم روز بزرگ در هندوان ابتدای ماه مانگمه

است که آن را مانگی و لوزهی نیز میگویند - درین شب آتش می افروزند و کنجد در او می اندازند و خود هم کنجد و ترب میخورند و خوشی می سازند - سنگهان همچنین بعمل می آرند - [برگ ۱۹۵ ب] روز ششم بزرگ در قوم هندو روز جنم اشتمی است که سری کرشن از مکن بطن بعالم شهود آمده - هندوان قدیمی درین روز خوشی میکنند - مهاراجه و سنگهان نرد عشرت بر بساط عیش می بازند - بوقت تولد که برهمنان مقرر کرده اند حکم شلق توپخانه می شود - ایام نیسان که نصفی از ماه ساون گذشته می شود عالم نسا رسنها بردرختی و یا برستون که ترکیبش آنست یعنی دو ستون برابر بفاصله سه چهار گز زمین را کاویده ایستاده میکنند ، اگر ستونهای مذکور دو شاخه باشند در میان دو شاخهای بزبور چوب دیگر سطر و قوی می نهند و رسن سطر از هر دو سر رسن مذکور بر آن چوب بالا طولا بسته و مهد از چوب باریک بارسنها میبافند و زنان برای مهد رفته بقوت خود حرکت می کنند و از حرکت آن راحت می گیرند و راگ هم می سرایند - و اگر ستون قبل الذکر سوای دو شاخه باشد چوب بالایی را با رسن مضبوط همراه ستون های مذکور می کنند و همچنین بعمل می آرند - و در روز اخیر که نصفی ماه مذکور است آرد گندم در شربت حل کرده پوره یعنی نان می پزند - و بجای آب چنانچه بر سواحل تالاب و یا نهری رفته سرود و راگ می نمایند و با یکدیگر خود عشرت و عیش میکنند - و از نان مذکوره غریب غربا طفلگان را میدهند و قدری در آب می اندازند - و ایام سراهد که همیشه در ماه اسوج میباشد و ارواح اسلاف طعامها عمده پخته به برهمنان می خوراندند - مگر گوشت نمی پزند و بعضی باتفاق نقل میکنند که اگر برهمنان مذکور از خوردن سیرشوند و تا خوراندگان فی نان یا فی طشت چیزی نقد حسب المقدور مقرر میکنند خوراندگان بسبب طمع و بوجوب مصرع :

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار

چون از سیری بالکل برهمنان دست بردار می شوند بعده خوراندگان بنا بر خوردن یک یک لقمه مراعت نقدی مرعی می نمایند، و مدعای خوراندگان درین باب این است که زیاده بخوراندند که تا اگر احدی از خوردن

بسیار بمیرد سعادت و نجات [برگ ۱۹۶ الف] خوراندگان خود میدانند -
 غرض که خوراندن آنها برای همین مقصود که کسی بمیرد و عاقبت با
 بخیر گردد - و اشنان ایام کاتک را بسیار آنچه هندوان قدیمی اند معتبر
 میدانند ، سنگهان نیز متبرک میشناسند ، بالتخصیص عالم عورات بوقت
 نصفی یا پاسی از شب مانده برای اشنان بر دریا یا بر نهر و یا چاه میروند -
 زیرا که درین موسم اعتدال سری کشن مع گویها یعنی معشوقه ها
 بر سرکنار دریای جمنا بسیار خوشی کرده ، و گویان مذکور را راگ
 و اشنان روز چیت چودس - چنانچه هندوان قدیمی خوشی میکنند ، و برای
 غسل برب دریا و نهرها میروند - همچنین گروه سنگهان نیز بعمل می آرند -
 شب شیورات را چنانچه هندوان قدیمی معتبر میدانند سنگهان نیز متبرک
 میشارند و شب بیداری مینمایند - روز بسنت که آغاز موسم شگوفه
 درختانست و اول گل منجمله از بوته یعنی نهال سرشف می بر آرد و نام آن گل
 بسنت میخوانند - و مطربان و رقاصه ها آن چند گل را بدست گرفته نزد اهل
 دول می برند و انعام کثیر مینمایند و دیگر اشخاص نیز موافق مقدور میدهند -
 و در لا و درین روز هندو و مسلمان بسیار بسیار خوشی میکنند ، زیرا که
 مجاوران حضرت لعل حسین فقیر که متصل باغ شالا مار است این روز
 روز فاتحه وفات حضرت موصوف مقرر کرده اند - بنابراین هزارها مسلمان و هندو
 پارچه های نو و عمده پوشیده و نقدی برای خرج و نذر و نیاز گرفته
 برخانقاه حضرت مدوح میروند و نذر میگذارند - و رقاصه ها رفته جای رقص
 میکنند و انعام می یابند - و مهاراجه بهادر نیز برمیله مذکور می رود دو صد
 روپیه نذر بر مزار متبرک که میگذارد - بریک طرف خانقاه می نشیند - رقاصه ها
 برای رقص و دیگر مصاحبان و سرداران و سر آمدان مثلاً شاه ایوب خان
 وغیره و نواب سرفراز خان ملتان واله وغیره رئیسان در آنجا حسب الطلب
 حاضر می شوند - و رقاصه ها [برگ ۱۹۶ ب] وغیره سائلان انعام می یابند -
 و روز نوانترین اکادسی در گروه سنگهان نیز روز بزرگ است - مثل
 هندوان قدیمی ایشان نیز سبوجه ها و باد کش و میوه خربوزه وغیره به
 برهمنان و فقیران هنود و دهرم سالیه میدهند و زنان ایشان غسل کرده

پوشاک عمده پوشیده جای بجای میرسانند و مهراجه نیز همچنین اشیاء
به برهمنان عنایت میفرمایند.

در بیان تیرته‌های گروه سنگهان

تیرته‌های کلان این گروه یعنی سنگهان کولاب امرتسر است چنانچه
فضیلت آن ذکر شده و ثانی تالاب تین تارن که بفاصله هشت گروه جنوبی
امرتسر واقع است و برگزیدگی آن نیز تحریر یافته و مکان دیره که استکانت
بابا نانک بود و حال لباس بابا نانک موصوف در آنجا داشته و اولاد معزالیه
در آنجا استکانت میدارد. و بر روز کلانیهای مذکور گروه سنگهان مع زنان
که استکانت در آن قرب و جوارمی دارند میروند. و پندی بهتیان که در
دوآبه رچنا مذکور شد حال آن را گروه مذکور نانکانژان [ننکانه]
می نامند. و درخت کنار واقع دوآبه رچنا و متصل سیالکوت که در آنجا
بابا مشاراً الیه چندی نشسته مردم اکالیان بمجاوری در آنجا استکانت ورزیده
و عمارتها ساخته گروه سنگهان که قریب آن جوارمی باشند بروز های مذکور
و غیرهم مع زنان در آنجا رفته رسومات بجای می آرند. و دوکان واقع
سلطان پور و در دوآبه بست جالندهر که بابا مشاراً الیه چند روز برای
اجرای مودی خانه دولت خان بهتی در آنجا نشسته زیارتگاه این مکانهای
جای تیرته گروه سنگهان مقرر است. و درین روزها که مهراجه در اطراف
پنجاب و ملتان غلبه یافته مردم اکالیه ها مکان لطیف نگاه کرده آنجاها را
به نشستگاه بابا نانک اشتهار داده بمجاوری نشسته اند چنانچه در حسن ابدال
پنجه در سنگ کاویده پنجه بابا مشاراً الیه ساخته و در ملتان متصل خانقاه
حضرت شمس تبریز و حضرت بهاؤالدین زکریا جای نشستگاه بابا نانک
مقرر کرده اند. و سنگهان اتفاقاً [برگ ۱۹۲ الف] برای زیارت این مکانات
می روند و نذرانه میگذارند و مهراجه نیز میگذارد. سوای این تیرته‌ها
مذکور در جاهائیکه گورو گویند سنگه اقامت نموده آن مکانها را نیز
سنگهان مکان تیرته مقرر کرده اند. چنانچه اند پور ما کمه وال که محل
بود و باش گورو گویند سنگه بود در آنجا کار زاز بفرج بادشاهی کرده
از آنجا دو فرزند مشاراً الیه مع اهلیه بسرهند رفته در آنجا تیرانه دار زنده

دفن کنائیدہ و دو فرزند دیگر و یک اہلیہ بیچمکور گریختند۔ فوج شاہی تعاقب اوشان کردند باہم مقابلہ روی دادہ و ہر دو فرزندان و اہلیہ و سی و پنج تن دیگر از سنگھان در آنجا بقتل رسیدہ۔ و چون گورو گویند سنگھ از آنجا گریختہ در بہاول پور رسیدہ استقامت کرد و لباس حاجیان پوشیدہ و باز ازین مکان گریختہ در ماچھی واہ رسیدہ بخانہ گلاب کہتری استقامت کردہ باز از آنجا گریختہ در مکت سر کہ متصل کوت کپورہ واقع است در آنجا رفیق گورو مشاراً الیہ اسلی و پنج تن گردیدند۔ چون کولاب بتصرف ایشان در آمد و فوج بادشاہی بسیار بوقت گرما بر سر ایشان رسید مقابلہ کردند فتح یافتند۔ و از آنجا باز گریختہ در مکان کہ نواب معین الملک سنگھان را در لاهور بقید آورده قتل کرد و در چوک نخاس چاہ پر ساخت و ثانیاً احمد شاہ همچنین بعمل آورده و چاہ کلان متصل دروازہ شرقی قلعہ واقع است پر نموده و مکان چوپچہ یعنی حوض خرد کہ گورو رامداس آمدہ در آنجا استکانت ورزیدہ و قتل گاہ گورو ارجن واقع دروازہ شمالی قلعہ کہ از حضوری باغ برسی آید عمارت ساختہ دیرہ نموده اند جای آداب گروہ سنگھان است۔ باز از آنجا تشریف بملاک دکھن بردہ در اچپلا نگر رخت اقامت انداختہ از دار فنا بہ دار بقا رحلت فرمودند۔ و در امر تسرو دیرہ بابا اتل رای بن گورو رامداس کہ عمارت و بنای عالی شان در آنجا حال تیار شدہ و مکان کرتار پور و کیرت پور و گویند پور کہ درین جا گروہا و اولاد گورو ارجن استکانت نموده اند نیز جای آداب این ہمہ جاہای مؤدبہ و تیرتھوں ہا [برگ ۱۹۷ ب] گروہ سنگھان مقرر اند۔ و سوای این مکانہا کہ محل تیرتھوں گروہ سنگھان در پنجاب وغیرہ مقرر اند دیگر مکانہا تیرتھوں گروہ ہندوان قدیمی نیز ہستند۔ سنگھان آداب آنہا ہم بقرار واقعی می نمایند چنانچہ رام تیرتھوں کہ رام اوتار دران غسل فرمودہ و جوالا مکھی و تالاب روال سر نزد سوکیت مندی واقع و شنودیوی و تالاب کتاس و مکان پھیرو کہ سابق ازین باقلام رفت در دیال پور واقع مردمان برای زیارتش می رفتند۔ و امروز از آنجا خشتی برداشتہ آورده نزد

نیاز بیگ داشته زیارتگاه مقرر کرده اند - در ماه جیته هزارها مردمان برای زیارت آن می روند - و مکان پور مندل متصل اسانبه که نهر سمی دیک از آنجاسی برآید ، چنانچه ذکر فضیلت آن سابق بتجزیر در آمده ، و دیگر تیرتها که در هندوستان واقع اند چنانچه کور و کھشتر و نهر سزستی و نهر مارکنده و هر دوار و کانشی و پراگ و جگن ناتھ و گیاجی و دوار که و بیوا وغیره گروه سنگھان نیز آداب و حرمت این مکانها مثل تیرتھ کھتریان بجا می آرند ، و ادای رسومات این جاها موافق گروه کھتریان بودی می سازند - الایک نوع کھتریان همی کنند - چنانچه کھتریان بهیدن یعنی موی سر و تمام بدن تراش می سازند ایشان ازین معنی انحراف و انکار می ورزند -

بیان فقیران گروه سنگھان و محل ادب گروه سنگھان

پوشیده نماند که محل ادب و گورو یعنی هر مذهب و طریقت در گروه سنگھان اولاد بابا نانک سر آمد است و من بعد اولاد هر هشت گوروی مذکور و بعد اولاد گورو گویند سنگه سودھی است - و طریقه سیوکی درین گروه منقسم بدو قسم است : یکی را سکه و ثانی را سنگھ می نامند - هر چه سکه است اکثر سیوک اولاد بابا نانک و دیگر گوروها نیز می شوند - و رسم آغاز سیوکی بدین گونه بر نهاده اند که اولاد بابا نانک سیوک جدید را نرانگشت پای راست در شربت شسته بنوشیدن سیوک و بر چشان نهادن سیوک منی دهند و آن سیوک را می نوشانند و بر چشان می نهند - و من بعد آن پای گورو میگیرد و گورو نصیحت بفعل نیک می آموزد و پرهیز از امور بد بدعای خیر میکند ، و بر [برگ ۱۹۸ الف] پشتش دست می زند آن را تپایه میگویند - بعد از آن سیوک از چرن یعنی از پا بر میدارد و هر یک او را مبارک میدهد - و بشکرانه این موهبت عظمی شیرینی تقسیم می نماید - بوقت آمدن نذر میگذارد و بعده تا انتهای عمر بل الی ما توالد و ادای نذر بقدر توفیق بذمه خود واجب میگیرد - و مهاراجه رنجیت سنگه اولاد بابا نانک را بسیار اکرام میکند و برای اجرای وجه مصارف ایشان جاگیرات عطایای سنگھان سلف مرفوع القلم داشته و علاوه از خود نیز عطا نموده - نزد بعضی در وجه مصارف

وافر کہ اوقات گذاری کرده ذخیرہ نیز می ماند و نزد بعضی ها بقدر
 مایحتاج - و هرچه اولاد گوروهای دیگر اند کسانیکہ از ایشان جاگیر
 ندارند اجرای مایحتاج بامر تجارت و آمد نذرانہ مریدان و بہ پیشہ
 سپاہگری نیز میکنند - و بعضی از اولاد بابا نانک و گورو گوہند سنگہ سپاہ
 پیشہ نیز خود را فقیر میخوانند - و بعضی از اولاد بابا نانک تا کابل و
 قندھار و سیوستان و کیچ مکران و بندرہا و حیدرآباد سند و تہتہ
 و تمام ملک دکن و پورب ہا و دہا کہ و ہنگالہ و دور دست از آن زیادہ
 نزد ارادتمندان زفتہ صدها روپیہ اندوختہ می آرند و اوقات گذاری مینمایند -
 و سہاراجہ در بعضی مکانہا بوساطت باواہا کہ برای سیر ملک می روند
 ارتباطی پیدا کردہ چنانچہ بچندولعل دیوان نواب حیدرآباد معرفت آنها
 طریق ارسال رسل و رسائل جاری شدہ و همچنین بمیر محراب خان سویستانی
 و همچنین بمیران سند در آغاز و من بعد بطور خود جاری شدہ گذارہ می
 نمایند - و اولاد بابا نانک خود را باوا بیدی و نانک پوتری میخوانند و خود
 را افضل از اولاد گورو گوہند سنگہ جی می دانند - و اولاد گورو گوہند سنگہ
 اکرام اینہا میکنند و اولاد نانک بامر مستر شدہ گورو گوہند سنگہ عمل
 کم می نمایند - و از راہ غلو مذهب گوہند سنگہی البتہ بعضی کسان ظاہرا
 بامر مستر شدہ بران عمل می سازند - چنانچہ ترکیب ظاہری تمام اولاد
 بابا نانک موافق سنگمہان دارند و بعضی خوردان ایشان تمام و کمال اقتدار
 این مذهب گوہند سنگہی از وجہ پھول [برگ ۱۹۸ ب] و خوراک و پوشاک
 اختیار کردہ اند - و بعضی ہا عادت و عبادت بالکل موافق ہنودان قدیمی
 نان در چوکہ خوردن ، سنجہ و گاتری کہ عبادت صبح و شام ہنوداست
 بجا می آرند - و بانیمہای بابا نانک سوای کلام شاستر نیز در آن وقت میخوانند
 و زھراس کہ نام عبادت شام سنگمہانست می خوانند و می شنوند - یعنی ہر
 دو طرف آمیزش دارند و موافق عادت معنودہ بابا نانک متصل دیرہ جای
 کہ ملبوسات بابا نانک داشتہ اند ساختہ ملازم در آنجا برای نماز خوانی مقرر
 کردہ اند - و مذہب ترین بخلاف عادت بابا نانک اینگونہ دارند کہ دختر
 را زندہ نمی گذارند - و این رسم بعد از دو پشت بابا نانک جاری شدہ -
 چنانچہ بابا نانک صبیہ خود را بخانہ سہی کہتری ساکن بتالہ کہ خدا

کرد - کمترین مذکور از راه غرور ثروت و دولت چندان طعنه و سختی بر صبیۀ مذکوره روا داشتند که صبیۀ مذکوره بجان تنگ آمد - آخر در خاندان والدین رسید بالمشافه پدر بزرگوار چندان گریه زاری نمود که در تحریر نیاید - پدرش بجان رنجیده که پس ازین از اولاد ما احدی دختر را زنده ندارد که وبال آن بر گردن من است - گویند که بمجرد صدور این خطی سیاه بر گردنش افتاد - از آن بعد این اولاد نانک دختر را زنده نمی گذاردند و این اولاد نانک و دیگر گوروها پیش مهراجه نذر نقد نمی گذارند و چیزی الاچی در وجه نذرانه پیش می نهند و دعا بدین الفاظ میکنند که باوا نانک سها هووی یعنی باوا نانک مدد کننده شما باشد - و چون بر میخیزند میگویند که حال خوشی میکنم چه یعنی رخصت را خوشی میگویند و بنا بر علامت شناسایی خود را از گروه سنگهان چند رشته پشمین بافته بردستار ظاهر میگذارند ، تاهریک آن علامت را دیده دو دست را چسپانیده از طرف نر انگشت بر پیشانی بر میگذارند و حرف "متها تیکن" را [برگ ۱۹۹ الف] بر زبان بجا آورده بر زبان می آرند چه یعنی سجده میکنم - و باوهای بیدی اکثر در دیره و سواد آن بتاله و غیره و سودهیان اکثر در انند پور ماکه و وال و کیرت پور و بسمت دهرم کوت و در دوابه بست جالندرو کرتار پور و غیره سکونت میدارند - و در دوابه رچنا و جج و سنده ساگر مسکن باتفاق جاگیر اگر کسی چند روز مع قبایل برای سیر برود مضایقه ندارد ، اما سکونت دائمی ندارند -

تشریح طریقه مذهب سنگهان و پیر طریقت ایشان

پوشیده مباد که پیر طریقت که آن را این گروه گورو نامند اول بانی این مذهب گورو گویند سنگه سودهی و از بابا نانک بدرجه دهم گدی نشین گوریای شده - بناء علیه معزالیه را دشوان بادشاه میگویند - و معزالیه خود را فقیر میگفت و اولاد ایشان نیز خود را فقیر میگویند و تلقین مذهب سنگهی که آن را پهل کهندا دهاری می نامند - این گروه موافق تلقین گوروی معزالیه که مخالف مذهب هندوان قدیمی است عمل نمی آرند و این گروه سودهیان بعبادت و ریاضت چندان اشتغال ندارند - گاهی بوقت فراغت

گرنته می شنوند و ربا بیان که از قوم مطرب مسلمان می باشند و آنها را بهایی می نامند که ایشان چندی از معقولات بابا نانک یاد دارند و هر صبح و شام در طور راگ مع رباب این گروه می شنوایند - و مواجب ها و جایداد و جاگیر دارند - شنیدن این گونه سرود را که منجمله مقولات بابا نانک است منجمله عبادت مقرر کرده اند - و کدام کس که از اینها صبح خیز می باشد در آن وقت آنچه منجمله مقولات بابا نانک یاد داشته باشد میخواند - و دوم گروه فقیران سوتهره که اکثر استفاده از بابا نانک یافته اند و فقیر مسمی سوتهره بسیار راست و پرگو بود و برای فقیران مشرب خود آئینی جداگانه بر نهاد - چنانچه گرداگرد تمام سر تراشیدن و میانه موی سر از تراشیدن باز داشته بمقدار یک انگشت بر سر گذاشته - باز او را بمقراض قطع کردن و دستار اصلا بر سر نه و بستن پاجامه قطعانه پوشیدن و بجای دستار کلاه مطرز بر سر نهادن بارشته های پشمین [برگ ۱۹۹ ب] بافیده را بر سر بستن و بجای پاجامه لنگوت کشیدن و خط سیاه از پیشانی تا بینی کشیدن و برای استحصال وجه قوت دو چوبک بقدر یک هته که یک بالشت و ربع کسری زیاده ازین جانب می باشد گرد درست کنانیده آنها را بدست گرفته بر دوکانها رفته بر یک دیگر می زنند - و اول مقولات ادعیه بر زبان آورند - اگر بگفتن آن مقولات خیرات کسی داد گرفته بر دوکان دیگر میروند و اگر کسی نداد پس بخلاف دعا بدگویی آغاز میکنند - اگر کسی باین طور نیز نداد پارچه ملبوسه را در آنجا سوخته و مثل میت پیش دوکان دراز می شوند - و گاهی تمام بدن و روی را سیاه میکنند و خیرات نمی گذارند - چنانچه سیوکانش همین شیوه دارند و قانون برای حصول وجه قوت بطریق خیرات در شهر و مواضع ها هر یک شیخص ازین گروه مقرر کرده - علی الخصوص بوقت شادی کتخدائی و غیره از هندو و مسلمان موافق مقرری بقدر توفیق میگیرند - گروه سوم از فقیران گروه سنگهان مسمی اوداسی می نامند که سری چند فرزند بابا نانک اختراع آن گروه کرده موسوم به اوداسی نمود - چنانچه پیش ازین در احوال شادی کتخدائی سری چند و لکهمی داسر قلمی شده و حال آن گروه موجود و بنام اوداسی و اختراع سری چند مشهور - احوال ظاهری این گروه این است که موی سر دراز کرده و بر سر سی پیچند و بجای پاجامه دهوتی و لنگوت

می پوشند و ورد از نقولات بابا نانک دارند - و در هر شهر و مواضع
 دهرم ساله ساخته گرنته می نهند و اقامت دارند و اکثر خدمت صادر وارد
 از وجه قوت و غیره مینمایند - و در وجه مصارف این گروه زمین مواضع بصیغه
 دهرم ارته یعنی لاله از سرکار مهاراجه مقرر است و سر کرده این فقیران
 را مهنت می خوانند - چنانچه در هر دهرم ارته دهرم ساله یک مهنت ضرور می
 باشد - و در امر تسرا ازین فقیران چهار مکان است و آن مکان را اکهاره نام کرده
 اند: مثلاً اکهاره مهنت سنتوکه داس و اکهاره [برگ . . الف]
 مهنت پریم داس و اکهاره مهنت گنگا رام و اکهاره مهنت
 کانشی واله - و این سه مکان بر دو چهار اکهاره از سرکار مهاراجه رنجیت سنگه
 جاگیرت پیش قرار دارند و اسداد نقدی بایشان مینماید - و هر سردار بتوسل
 مهاراجه خدمت ایشان بقدر توفیق می نماید خوش گذران میکنند -
 و گروه چهارم از فقیران گروه سنگهان اکالیه و نهنگ اند:
 تشریح وجه تسمیه ایشان باکالیه اینکه چون نام مکان نشست گورو رام داس و
 گورو ارجن را گورو هر گویند اکال بنگه یعنی "جای خدا"، نهاد مجاوران آن
 مکان را اکال بنگه و اکالیه یعنی "خدا والی"، لقب ساختند - و لباس این فرقه
 از روز مرگ گورو ارجن بواسطه ماتم داری سیاه مقرر فرمودند - من بعد آن
 این قوم چکرا و غیره اسباب آهنی داشتن گرفتند و در وقت نفوذ بزور بیباکی
 اختیار کردند و در هر جا که باوا نانک چندی نشسته و یا گورو گویند سنگه
 روزی یا ماهی اقامت فرموده آن مکان تیرته مقرر کرده اند و هر یک از ایشان
 به آمد ندورات مکانهای جاگیرت عطا کرده مهاراجه خوش اوقات می
 گذرانند - و گروه ثانی ازین گروه بنهات بی باک نشو و نمایش یافته و
 مخترع آن پهولا سنگه اکالیه بوده و موسوم به نهنگ نموده بندش دستار
 وضع علاحده مقرر نموده تعلق بدیدن دارد و توصیفش و ترکیبش بتحریر
 راست نمی آید، اما شمه بقدر وسع می نگارد که اول دستار را بمثل سنگهان
 بسته در میان آن چوبک بانس سطر بقدر یک انگشت و دراز باندازه یک
 دست در آن میگذارند و گردا گرد آن دستار را بمثل گاودم پیچیده می

برند - چون بسر چوبک می رسند برابر نوک چوبک شمله بقدر یک دست دراز میگذارند - در سواری و پیاده آن شمله بحرکت مثل بیرق نشان جلوه میدهد - و بطرف پیشانی کره‌ها و چکر و غیره در آن دستار و در میان طولانی دستار چکر آهنی میدارند و شمشیر برهنه اکثر وقت [برگ ۲۰۰ ب] آخته در دست میدارند - و پهولا سنگه را عادت بود که وقت کوچ از هر راه که میگذشت تاراج کنان میرفت و من بعد آن که اهلیه اش قایم مقام شده اگرچه آنقدر جرأت نداشت اما متعلقانش که گروه اکالیه نهنگ اند از موت و عذاب پروا ندارند و از عادت مستمره باز نمی آیند - و چون تعظیم این گروه بسبب اسم فقیر البته در سنگهان واجب است از تکلیف رساندن و خون ریختن ایشان احتراز دارند ، بل گناه می پندارند - لهذا این گروه بیباکانه در هر امر گستاخی و مبادرت شعار دارند - مگر از آن روزیکه صاحبان از شرارت مکدر گردیده بمهاراجه برای عدم عبور این گروه بان روی شرقی ستلج سوال داده اند و فرمایش کرده اند مهاراجه تنبیه و تادیب ایشان پیشنهاد خاطر فرموده - معهدا چون گز سنه می شوند تکالیف بخلاق و غارت مال و اموال متمردان میکنند - چون فریاد از ایشان می رسد مهاراجه باز خواست می فرماید - در جواب نیگویند از سبب گر سنگی این کار میکنیم ، اگر شما استمداد بایحتاج نمائید چرا اینگونه کار بعمل آریم - بدینصورت مهاراجه البته استمداد خرج بایشان میفرماید - و هفت صد سوار ازین گروه تابعدار از سادهو سنگه مع اهلیه پهولا سنگه و خوشحال سنگه و هری سنگه و شام سنگه پتهان والا و غیره می باشد - با وصف متوسطی در سنت ۱۸۸۸ از دیره لاهور بهیه سرکار که کنگن دستی طلای و کینته طلا و بازو بند و چوکیان و غیره از طلا داشت حسبالحکم سرکار زیاده از هزار مدد خرج از توشه خانه سرکار گرفته نزد ایشان رفت - به ملاحظه مبالغ خوشدل نشدند - نگاه بجانب بهیه نمودند که پانصد روپیه را زیور دارد - چند اکالیان گرد او شده تمام زیور بهیه کشیده گرفته لیج نموده روانه کردند - بهیه در سرکار حاضر شده ما وقع ظاهر نمود - سرکار خنده کرده خاموش ماند - بهیه ظلم رسیده بعدالت فائز نشد - یک گروه [برگ ۲۰۱ الف] دیگر از نهنگان مشتق شده و این گروه را کرا سنگه مینامند و ایشان زیاده تر

از نهنگان بی باک اند - و علاوه ازین ازار بند زنان را قفل زده هر وقت همراه دارند بوقت حاجت قفل را واسی کشند و سوای آن هر وقت مسدود دارند -

فصل [سی و هشتم] در مصطلحات سنگهان

بجای رام رام واهگورو جیکی فتح و نام گوروی خود خالصه جی نهاده اند جای باورچی خانه رسوی و لنگر و باورچی را رسویه و لانگری و طعام مجموع را پرشاد و نان را پرشادی و حلوا را کراها پرشاد و پارچه پوشاک را بستر، بفتح بای تختانی و سلاح را شستر، بفتح شین فوقانی و شمشیر را سری صاف و بندوق را رام جنگه و سپر را تهاله و پیاله و کوندی را ستهرا و دیگ گلی را جگرنا تهی، پیاز را رپه پرشاد و شلغم را رام بتیرا و زر دک را رام بتیری، گوشت را مهران پرشاد، رومال را صافه و دارنده را صافی، بنج را سوکھ و ساقی را سوکھی، لوتہ مسی و پیتل را گروه و دارنده را گروئی و وضو را پنج اشنانه و آراستگی تن و پوشیدن پوشاک را سوچیته و غسل را اشنان و دستار بستن را سوچیت، و بزغاله را بیک ضرب سر از تن جدا کردن جهتکه و خروس را بر زمین زده بی جان میکنند پتکه سوار را گهورچرها و خود اسپه را را چهرنتیه، سائیس را تهلیه و خدمت را تهل، شتر سوار را ساهنتی سوار، مشت هائیکه برای آسائش سی زنند این مشت را رک جبکا و شعر را کیس و روزی که شعر را مع بدن می شویند آن را کیسین اشنان میگویند - حجام را نهیرنه، درودگر را تهوکمه، ریش را دهارا و شانہ را کنگها و حاجت رفتن را کاوا و بول کردن را چتا بهجاونان و کوداوانان، یک دست را لکمه باهیان و پالنگ را سوچابه و واحدالعین را پنج اکمه و سرگل را کلگه و آب را جل و نوشیدن را چهکنا و خوردن را نیز چهکنا و بخورید را چهکو و نوشان را که صیغه

امراست چہکا و چہکا و نان یعنی [برگ ۲۰۱ ب] و پیداری را سوچیت و دعا و عرض حال را ارداس -

فصل [سی و نہم] در حسب و نسب مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر
 سنہیان راست گفتار و مخبران صداقت شعار کیفیت نسب و حسب
 خدیو گیہان ، خسرو گیتی ستان ، نوشیروان زمان ، بکرماجیت آوان ،
 یدہشتر عظمت ، ارجن شوکت ، بہیم صولت ، فریدون فر ، جمشید منظر ،
 مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر و اجداد و امجاد مہاراجہ چنان بیان می نمایند
 کہ نسب مہاراجہ نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن براجہ سالباہن فرمان روا
 و بانی سیالکوٹ کہ الی کشمیر و ملتان و ساحل ستلج فرمانروایی داشت
 و یزنہ پاندوان کہ راجہ ہای دہلی بودند بود و در جنگ پاندوان و
 کورووان رفیق کار پاندوان بود ، منتہی می شود بدین تفصیل کہ از صلب
 راجہ سالباہن مذکور ہشتاد و چہار فرزند بودند و بعرصہ شہود درآمدند
 و اصلاب اکثر زمینداران پنجاب بدو میرسد از آنجملہ احدی فرزند
 مسمی بیل است کہ نسبت قوم بہتی و مہاراجہ بہادر بدو فائز میگردد -
 چنانچہ از بیل مسمی جونیل و انہ و مینسر و ازومن و ازو سیل و ازو
 چوندہر و ازو اچل و ازو جگپال و ازو ویم و ازو پدم رتھ و ازو
 بہورین و ازو سمہچپال و دیال و نیال کویر پال و از کویر پال جیسرا
 و ازو منکھیرا و ازو پھنسر و ازو بنس پال و ازو کھوندرا و پورب پال
 و ازو کوندرا تو وانبر و دبرودی و ازو راجہ ساہنسی و گویند کہ
 ساہنسی در ہندی حرف آل کہ در عربی ہست آن را کنیت گویند و کنیت ساہنسی
 ازینوجہ کہ در خانہ دبرودی ہر پسری کہ متولد می شد زندہ نمی ماند
 اہلیہ دبرودی زنکہ ساہنسی را با فرزندان ہشیار دیدہ رشک خورد و بخاطر
 خود قرار کرد کہ اگر از باروری حال فرزندی متولد شد عہد کردم کہ
 در دامن این زنکہ خواہم ساخت و نامزد بدو خواہم نمود - ہمیشہ ازلی
 کہ از بطنش فرزندی بعرصہ شہود درآمد موافق صدر بجا آوردہ - و بعضی
 گویند کہ از ساہنسی کہ اولاد بسیار بشہود آمد و در یک موضع گنجایش

مقر آنها ممکن نشد یازده موضع دیگر نزد راجه ساهنسی در دوابه باری
 [برگ ۲۰۲ الف] متصل امرتسر بمسافت هفت کوه بسکه اولاد خود را
 در آن آباد کرد - چون آزان مواضع نیز اولادش برافزود و نزد نوگجرا نواله
 زمین غیر آباد یافته دوازده موضع در آنجا اولادش بنام خودها آباد کردند -
 و چون در هندی دوازده را باران میگویند تا الیوم باره سهنسیان در دوابه
 باری و باره ثانی در دوابه رچنا مشهور و معروف - بهر کیف از راجه
 سهنسی که فرزندان بسیار شدند و از آنجمله یکی فرزندش مسمی جاتری
 بود که نسب مهاراجه بدو می رسد - چنانچه از و کهر و از و کیهو کهر
 و از و دهراج و از و بهبلا و از و غازی و از و عیدل و از و چودهری
 تحت مل و از و بهارامل و از و چودهری چندر بهان و از و چودهری
 بدها دو پسر داشت: یکی نوده سنگه جد کلان مهاراجه صاحب و یکی
 چندا سنگه و از چندا سنگه دیدار سنگه سردار امیر سنگه سندانوالیه
 و سردار امیر سنگه چهار پسر صاحب جاه و جلال برآمد - پسر کلان سردار
 عطر سنگه و سردار بده سنگه و سردار وساوا سنگه و سردار لهنا سنگه
 سندانوالیه و از و چودهری نوده که ثانیاً پهل گرفته نوده سنگه گردیده
 و از سردار چهرت سنگه و از خانه سردار موصوف سردار مهان سنگه
 و در کاشانه سردار موصوف نیز منیر وجود مهاراجه رنجیت سنگه از افق
 ابهت و اجلال طلوع نمود - و چون چودهری چندر بهان صاحب اولاد و
 ثروت گردید گنجایش خود در راجه سهنسی ندیده در اعمال پرگنه پتی
 رفته زمین ویران در آن نواح گرفته موضع سیمه موسوم به شکر چک ساخت
 اولاد خود در آنجا آباد کرد و وجه تسمیه اش بشکر چک اینکه در هندی
 روزهای جمعه را شکر میگویند - چون بروز جمعه بنای موضع نهاده بود
 لهذا نامش شکر چک ساخت - و چنین نیز روایت میکنند که مسمی علیا و
 سیرو و غازی بن چودهری بهلا در زمین مالوه رفته چندی در آنجا طرح
 اقامت کردند و از آنجا واپس آمده در دیه وهین پوئین متصل چندیاله
 گور و استکانت [برگ ۲۰۲ ب] ورزیدند - چون مکان مذکور لایق استقامت

و گنجائش خود نیا فتند از انجا علیا براجہ ساهنسی رفت و سیدو در آنجا ماند و غازی شکر چک آباد کرد ، والله اعلم بالصواب ، علی حسب التقدير راوی به تحریر آورده -

فصل [چہلم] در بیان احوال چودھری نودہ والد سردار

چرہت سنگہ جد مہاراجہ صاحب بہادر

چودھری مشاراً الیہ در سنہ ۱۷۷۲ ، ۱۸۱۶ عیسوی ۱۱۲۹ ہجری در کاشانہ چودھری بدھا مذکور متولد شدہ - رفتہ رفتہ چون بعمرنوزدہ سالگی فائز شد بجوانی و خوبروی نشو و نمایش یافت - و در ایام خشک سالی اکثر برای چرانیدن زراعت مینا و سینجی بمواشی خویش در موضع محبتہ میرفت و طرح اقامت بخانہ گلاب سنگہ قوم گل میداشت - چون گلاب سنگہ مذکور بدون استرضای اخوان بہ ملت سنگہان داخل شدہ بود و حکام اسلام باین گروہ عنادکلی داشتہ در قتل و اسیری و تاراجی سعی و متوجہ می بودند لہذا مردم برادری و اقربای مشاراً الیہ از خوف تاراجی مال و منال و آبرو نامبرده را دشمن خود تصور می نمودند - ازین وجہ مشاراً الیہ اکثر پوشیدہ می ماند و موافق نشان مقزری اہلیہ اش نان چاشت بمشاراً الیہ می رسانید بخانہ مشاراً الیہ دختری موسوم بہ لعلی بود - چون مسماۃ مذکورہ بسن ہژدہ سالگی فائز شد روزی پنجابا برادر گلاب سنگہ نزد گلاب سنگہ رفتہ گفت کہ دختر تو جوان سال شدہ درین عمر نشانیدن او در خانہ بی کتخدا مناسب نیست - گلاب سنگہ صلاح تزویجش پرسید - پنجابا مذکور گفت کہ نودہ خلف چودھزی بدھا سکرچکیہ جوان شائستہ و قابل است باو کتخدا باید ساخت - گلاب سنگہ گفت کہ او را روبری من بیارتا اوضافش معلوم نمایم - روز دیگر پنجابا نودہ را ہمراہ گرفتہ نزد گلاب سنگہ برد - مشاراً الیہ چہرہ او را مشاهده کردہ پسندیدہ بہ نودہ گفت کہ اگر تو مذہب سنگہان اختیار کنی ہرگاہ صبیبہ مذکورہ بتو کتخدا منی سازم - چون نودہ شیفتہ جمال او بود ازین وجہ شداید اہل اسلام [؟] برخوردار منظور نمودہ قول گلاب سنگہ را پذیرا نمود - بعدہ گلاب سنگہ اسباب

۱ - اینجا اشتہاء شدہ است - غالباً منظور بصنف "اہل سنگہان" است -

مطلوبهٔ پهل طلبداشته نود هچند را پهل داده موسوم [برگ ۳. ۳ الف] به نوده سنگه ساخت - من بعد آن نوده سنگه بخانه رفت و لاگیان شگون از قبل گلاب سنگه بخانه چودهری نوده بردند - چودهری مذکور بگرفتن شگون از خوف حکام رضا مند نشده جواب صاف داد نوده سنگه این معنی را از والدین شنیده گفت که اگر شاه شگون نمی گیرید من نزد گلاب سنگه برخواسته خواهم رفت - از مهر فرزندی بخاطر والدین این معنی بسیار دشوار افتاد و بمصداقت پرداختند - آخر والده نوده سنگه به چودهری مشاراً الیه سخن فرموده گورو گویند سنگه جی یاد دهانید - و آن چنین است که چون بخانه چودهری مشاراً الیه پسری که وارث مال و منال و مصباح دودمانش باشد در مدت ممتد متولد نگرددید لهذا مضطربانه بخدمت گورو موصوف رفتند و التماس از حصول فرزند نمودند - گورو فرمود که بحکم اکال پور کبه فرزند نرینه بخانه شاه پیدا خواهد شد، اما او را بملت سنگهان ما داخل خواهید ساخت که در نصیب او اولاد ریاست و فرمانروایی خواهد بود - چودهری این معنی را یاد کرده از محبت فرزندی و حصول دنیا قول پسر را منظور ساخت نزد حکام رفته و ما وقع را گوش گذار نموده اجازت یافته بخانه آمده شگون شادی از لاگیان گرفته از طرف خود نیز رسوم بجا آورد - بعده در سنه ۱۷۹۰ء شادی کتخدایی نوده سنگه صورت انتظام پذیرفت و مشتری با زهره سکونت یک برج اعنی خانه گلاب سنگه بیت الشرف تصویریده اختیار کرد - بعده گلاب سنگه به نوده سنگه گفت که حال تو فرزند من شدی و من پهل بتو داده ام بهتر آنست که این امر را مخفی داشته درینجا باشی و مال و مواشی ما را بخبر داری نگاه داری و من همراه سنگهان میروم هر چه بدست آید برای خرج شاه فرستاده خواهد شد، و این پنج سوار که من بهم رسانیده ام اینها را از خود شناسی - این بگفت و روانه شد - بعد از چندی که بمال تاراجی وارد خانه گردید شرکای مخالف حکام را از آمدن گلاب سنگه مطلع کردند - متوافق نشان داده مخالفان فوج حکام وارد موضع مجیته گردید و گلاب سنگه خبر یافته گریخت و در مغاک چاه متواری نشست - فوج در بادیه [برگ ۳. ۳ ب] دنبال سراغ نامبرده می گشت - درین عرصه لکمهمین نامی عیالی از گلاب سنگه نشان داد که در

فلان مگاک چاہ متواری نشستہ است۔ فوج حکام بر سر چاہ رسید و دریافتند۔ چون بر آوردن از انجا مشکل بود لہذا خس و خار و دیگر چوبہا از بالا در چاہ انداختہ آتش دادند و بدینصورت گلاب سنگہ رخت حیات بر بستہ بمکان ما یستحقہ فائز گردید۔ بعد در سنہ ۱۷۹۳ بکرماجیتی و ۱۷۹۹ عیسوی و ۱۱۵۲ ہجری سردار چرہت سنگہ از بطن مسات لعلی بخانہ نودہ سنگہ متولد شد۔ چون بسن چارده سالگی رسید درین عرصہ دشمنان برادری با فوج اہل اسلام از احوال نودہ سنگہ اطلاع دادند۔ فوج حکام اسلام در محبتہ رسید۔ نودہ سنگہ گریختہ مثل خس در قعر چاہ پی آب متواری گردید۔ سپاہ مذکور نشان یافتہ بر سر چاہ رسیدہ نودہ سنگہ را در آن ملاحظہ کردہ بخار و خس و چوبہا انباشتہ آتش دادند۔ بدینصورت مشاراً الیہ فوت گردید۔ بعدہ، والدہ وجدہ چرہت سنگہ از خوف برادری مع چرہت سنگہ گریختہ در امرتسر رفتہ نزد ہمت سنگہ برادر خود استقامت ورزیدہ خدمت سادہان و سنگہان اختیار کردند و در پیش ایشان ہر وقت حقیقت مظلومی خود بیان می نمودند و مشاراً الیہان ایشان را تسلی و دلانسا میدادند۔ و گاہ گاہ مشاراً الیہان سوار شدہ در موضع محبتہ رسیدہ تلفی زراعت آنجا میساختند و ہر کسی از سکنای آنجا بقابوی ایشان می آمد از جان می کشتند۔ ہمین طور سہ سال ویرانی و تاراجی موضع محبتہ بعمل می آمد۔ زمینداران محبتہ در سنہ ۱۸۱۶ء مطابق ۱۱۷۲ ہجری در بتالہ ازین معنی نظلم پیش آدینہ بیگ خان کردند۔ خان مشاراً الیہ دیوان ہیرا مل زا مع فوج کثیر بنا بر استیصال نہال وجود سنگہان ماسور نمود۔ سنگہان ازین معنی مطلع شدہ مستعد و آمادہ بچنگ گردیدہ از مقر روانہ شدند۔ آخر الامر متصل قادیان مقابلہ طرفین گشتہ۔ بعد از دست آزمایی دیوان مذکور بیک حبہ سرب نقد جان فروختہ رہ گرای عالم فنا گردید و بقیہ السیف رو بہزیمت نہادند۔ سنگہان از حصول این چنین فتح غیر مترقبہ زبان بشکر و سپاس باری تعالی کشادہ شادان و فرحان بدارالقرار رفتند و زمینداران محبتہ خائب و خاستر با سکنہ خودہا شتافتند و بجز اصلاح علاج امان یابی خود ندیدہ بعضی ہا را بطریق میلانزد جدہ و نادر سردار چرہت سنگہ فرستادہ بوقوع اقسام گوناگون صلح نمودہ باز بموضع در خانمان

خود بردند و از دستبرد روزمره سنگهان امان یافتند - من بعد آن جده و مادر چرخت سنگه در تزد پراهمی سواران برای همراهی سردار مذکور شدند - نوده سنگه بچهرتر مع پنج سوار در امر تسرمی بود و بگلاب سنگه و نوده سنگه طریقه دوستی داشتند - از روی التماس مسات مذکوره باوه‌ها رفاقت سردار چرخت سنگه منظور کردند و مادر و جده سردار یک اسپ عمده به چرخت سنگه خریده داده و به‌راهمی نوده سنگه تعیین ساخت - و به مسات دیسان دختر گور بخش سنگه و رایج سکنه جیندورائچه در دوآبه رچنا کتخدا ساخت - در سمت ۱۸۱۳ از بطن مسات موصوف سردار مها سنگه متولد شد - بمعائنه این حال شرکای مجتبه زیاده از حد حسد بر روز افزونی سردار چرخت سنگه برده نزد آدینه بیگ خان فریادی رفته ما وقع بیان نموده گفتند که بالفعل حاکم ما سردار چرخت سنگه و جده و مادر اوست تا که نامبردگان بقتل نرسند آبادی موضع و زندگی ما مشکل است - آدینه بیگ خان جسا سنگه رامگهریه را که ملازم خان مشاراً الیه می بود برای سرانجامی استدعای مستغیثان سامور فرمود - چون مشاراً الیه روانه شد سردار چرخت سنگه و جده و مادر مشاراً الیه ازین معنی مطلع شده بگریختند - اما مادر چرخت سنگه بدست گلاب سنگه برهمن همراهی جسا سنگه در آمد - برهمن مذکور فی‌الاصول قصاب بود - بر احوال مسات ترجم نکرده شکمش را بخنجر بشکافت باین صورت روح مسات بمکان مایسته حقه فائز گشت و سردار چرخت سنگه باز در مجتبه نیامد - و مع اهلیه [برگ ۳۰۴ ب] دیسان در امر تسرمی بود و بخدمت سادهان ساعی می بود و هنگام تاخت و تاراج مع سنگهان میرفت - بعده آدینه بیگ خان چند بار بر سنگهان یورش آورد، اما کاری نساخت - آخر الامر سنگهان قلعه جسا سنگه را مسخر نموده و در آن متحصن شده بآدینه بیگ خان جنگ می‌کردند - هر چند آدینه بیگ خان در تسخیر قلعه سعی بکار برد اما مسخرش نشد و گاهی بر سنگهان غالب نگردید - آخر الامر در ۱۸۱۸ - بکرماجیتی ۱۱۷۶ هجری سن ۱۷۶۰ عیسوی داعی اجل را لبیک گفت و در شهر بتاله بمهد زمین بر آسود - چون سنگهان را بمشاراً الیه عداوت قلبی بود ازین وجه لاش او از قبر بر آورده سوزانیدند - بعده در سنه ۱۱۷۷ هجری سنگهان بر میله

بیساکھی در امر تسر فراہم شدہ گنگایش کردند کہ دشمن کلان ما اگرچہ فوت شدہ اما حال گورو عاقلداس چندیالہ والہ دشمن کلان ثانی باقی است تدبیر استہلاک او باید کرد۔ درینوقت سردار چرھت سنگھ بقصبہ گوجرانوالہ یک قلعہ خام یعنی گڑھی متصل سرای کچہ بنا ساختہ معاش بہ راہ زنی و قطاع الطریق میگرد۔ درین عرصہ خواجہ عمید کہ صوبہ دار لاہور بود مشاراً الیہ بانداہ نہ دہ ہزار سوار پیادہ جمع کردہ برای تحصیل مالیہ از لاہور کوچ کردہ در ہر ضلع رسیدہ مالیہ بتحصیل در آورد۔ چون متصل گوجرانوالہ فرود آمد سنگھان از ہر طرف درین نواح فراہم آمدہ فیما بین سنگھان و صوبہ دار سخت محاربہ واقع شد۔ آخر الامر نسیم فتح بر پرچم لوای سنگھان وزید و صوبہ دار مذکور از آنجا بلاہور گریخت۔ اسباب حرب وغیرہ بسیار بدست سنگھان آمد۔ چون چرھت سنگھ چیزی ماوی از قلعہ مذکور در آنجا داشت دہ دوازده ضرب توپ را کشیدہ نزد خود آورد و از غارت جمعیت فراوان بہم رسانیدہ مساوی سرداران کلانی گردید۔ چون احمد شاہ در سنہ مذکور بعد از خلاص کنانیدن گورو عاقلداس بولایت باز رفت چنانچہ مفصل ذکر این معنی سابق مذکور شدہ سنگھان بر قصور یورش آوردہ مسخر نمودہ و مال بسیاری بدست آوردہ معاود [برگ ۲۰۵ الف] باسکنہ ہا شدند۔ در ۱۱۸۹ کہ سردار جہان خان برای تنبیہ سنگھان وارد قلعہ روہتاس شد و از آنجا تاخت نمودہ در گوجرانوالہ رسید۔ سردار چرھت سنگھ را چار گہری پیشتر خبر شد بگریخت۔ سردار موصوف از آنجا رقم صوبہ داری لاہور بنام دادن خان روانہ کردہ خود بقصبہ سیالکوٹ رفت۔ و از ان نواح مالیہ بہ تحصیل آورد۔ باز بہ روہتاس مراجعت نمودہ رخت اقامت انداخت۔ درین عرصہ دائرہ دولت بادشاہ باز وارد لاہور گردید۔ چندی اقامت داشتہ باز روانہ ولایت گردید۔ بعد روانگی شاہ سکھان در سنہ ۱۸۲۲ ، ۱۱۸۰ متصرف لاہور شدند، و سردار چرھت سنگھ متصرف ملک سواد گوجرانوالہ گردیدہ ہنگامہ آربی بزمینداران جت سکنہ رسول نگر وغیرہ گشت۔ در سنہ ۱۱۸۸ باز بادشاہ تا پتیالہ واقع دوآبہ رچنا تشریف فرما شدہ معاود گشت۔ وقت اعادہ نواب سر بلند خان او در خود را فوجدار روہتاس ساختہ رونق بخش کابل

شد - باز در سنه ۱۸۸۳ء بادشاه تا چپرا تشریف آورده از راجه رنجیت دیو لکهنه روپیه گرفته وارد لاهور شده و لهنه سنگه و گوجر سنگه را بایالت لاهور مامور نموده بسر هند رفت و ازان راه بملتان رفت و شکم ولی محمد خان صوبه ملتان چاک کرده شجاع خان را مامور بایالت نموده روانه کابل شد - من بعد آن در سن ۱۱۸۴ھ بادشاه تا موضع جوکالیان آنروی آب چناب آمده معاود شده و در سنه ۱۱۸۶ء داعی اجل را لبیک گفت - سنگهان باستماع خبر هذا کلاه گوشه فخر را بفلک رسانیدند و دور فلکی را بکام خود دیده بقبضه ملک دلیر شدند - درین ازمنه سردار چرھت سنگه در تسخیر ملک جت ها سعی شد و از سرداران بهنگی حصه از لاهور و امرتسر خواست - مشاراً الیه از روی استهزا گفتند که توپ کلان که در شمشیر پوره استاده است بگیرند - چرھت سنگه هان توپ را گرفته مع باگه سنگه بهرالی واله و دل سنگه خسر پوره اش در گوجرانواله رسیده بر احمد خان [برگ ۲۰۵ ب] احمدانگروالا یورش آورده - چون احمد خان را به چودھری پیر محمد چتھه عداوت بود مشاراً الیه باختلاط چرھت سنگه بر برادر غلبه تصویریده ملاق شده لشکر کشی دنبالش اختیار کرد - سردار چرھت سنگه ضرب توپ کلان برای تیاری تحت باحمد خان سپرد - چون مشاراً الیه تحت تیار کنائید و توپ بران سوار کرد بعدہ سردار موصوف توپ کلان همراه گرفته بر چند مواضع مضافه رسول نگر یورش آورد - بر هر موضع که یک دو تیر توپ همراه گرفته روان میکنانید مالک آن ديه في الفور ربقه ارادت در رقبه جان انداخته حاضر میشد - اگرچه چودھری پیر محمد رفیق سردار گوجر سنگه بود ، اما بملاحظه قزاقی و همراهی توپ کلان وغیره بقیاس اینکه بهمراهی اینگونه توپ سردار ممدوح رسول نگر نزد ما نخواهد گذاشت بهتر آنکه بسردار مشاراً الیه صلح باید کرد بناء علیہ پسر کلان مسمی غلام رسول رامع یک راس اسپ عمده وجفت کنگن طلائی مرصع بخدمت سردار معزالیه فرستاد - چون مشاراً الیه مع هدایا حاضر شد سردار ممدوح بسیار مہربانی دربارہ اش فرمود - وکیل تابعداری و لشکر کشی از قبیل موکل خود قبول نمود - بعدہ سردار موصوف غلام رسول را از خود تصویرید مہبات گاهی علاحدہ و گاهی مع سردار

دل سنگھ مامور میفرمود۔ مشاراً الیہ ہیچگاہ عذر بمیان نمی آورد۔ احمد خان از روی حسد برادری غلام رسول را پیشکار و مختار کار سردار ممدوح ملاحظہ کرده سر از متابعت و انقیاد بر تافتہ ماوا نزد گوجر سنگھ و گندا سنگھ بہنگی گرفت و در مکان خود بر روی سردار ممدوح بریستہ و توپ کلان کہ دران حال نزد مشاراً الیہ بود تختش را سوزانیدہ زیر انداخت۔ چودھری پیر محمد نیز حمایت گزین سردارین موصوفین گردیدہ سر از متابعت سردار چرھت سنگھ تافت۔ درینصورت فیہابین سردار ممدوح و چودھری پیر محمد و احمد خان مدت العمر مجادلہ و محاربه ماند، اما رافعان تا زیست سردار چرھت سنگھ باز اطاعت اختیار [برگ ۲۰۶ الف] نکردند۔ بعدہ چیسنگھ و سردار جہندا سنگھ و گندا سنگھ متوجہ تسخیر ملتان شدند۔ سردار چرھت سنگھ دیرہ آراستہ غرب رویہ دریای جہلم عبور نمودہ محاصرہ بقلعہ روہتاس نمود۔ بعد بحین متوافرہ قلعہ را مفتوح ساختہ نواب سر بلند خان اودر را در قید آورده مال و اموال بیشار ازان نواب موصوف در تصرف آورده نواب را محبوس داشتہ بگوجرانوالہ فرستاد۔ ہر چند ظل سبحانی تیمور شاہ درانی بنا بر مخلصی نواب بسردار ممدوح نوشت و ہدایا ابلاغ داشت سودی نہداشت۔ حتی کہ نواب در قید جان بحق تسلیم کرد۔ درین عرصہ بہگوان سنگھ برہمن کہ بہ بسیاری تہربانی سردار ممدوح بزور ظاہری فائز شد در بسیاری مقدمات خود روی اختیار کرد۔ سردار ممدوح ازین معنی اندیشہ مند شدہ بسر قتل او بصلاح بعضی خیر خواہان گردید، اما متعہد قتل کردن او کسی نمی شد۔ آخر الامر سبیل سنگھ حجام بر قتل برہمن مذکور قایم و مستحکم گردید۔ چون سبیل سنگھ کار بہگوان سنگھ بانصرام رسانید انوکمہ سنگھ و لجا سنگھ برادران مقتول بعد وقوف این معنی مع مال و اموال گریختہ بظل حمایت سردار چندا سنگھ و گندا سنگھ درآمدند۔ و سردار چرھت سنگھ بر کپاہوہ ہای نمک و پند دادن خان و احمد آباد و خوشاب و سوٹن و گرہ مکیالہ وغیرہ کہ مقتوضہ چندا سنگھ و گندا سنگھ بودند تاخت آورد و در قبضہ اقتدار خود در آورد۔ و سوٹن کلان بہ ویسا کہہ سنگھ

و سوئن خرد به فتح سنگه چهاچی و گهره مکیاله به دیسا سنگه همچین
 ملک مسخر سرداران همراهی موافق حفظ مراتب تقسیم کرده داد و بعض
 در تصرف خود داشت - هنوز سردار چرمت سنگه درین هنگامه مشغول بود
 که از جلباب اختفا چنان بعرضه شهود درآمد که سردار چندا سنگه از تسخیر
 ملتان فراغت یافته باستماع بی اعتدالی سردار ممدوح از عرض راه بر ملک
 مقبوضه اش تاخت آورده قلعه دهار را از سردها سنگه پدر فتح سنگه
 دهاری برهن بسازش گرفته در قبضه خود آورده دیره در جوار احمدانگر
 انداخته احمد خان چته را طلبید - [برگ ۲۰۶ ب] مشاراً الیه از روی
 اخلاص که داشت حاضر شد - سردار ممدوح توپ کلان امانت داشته سردار
 چرمت سنگه از مشاراً الیه خواست - اگرچه اول عذر بمیان آورد ، اما آخر کار
 حواله کرد - بدینصورت توپ کلان باز به بهنگیان رسید - چون سردار
 گندا سنگه مع توپ وارد امرتسر گردید ما وقع به جهندا سنگه بیان نمود -
 سردار مشاراً الیه را آتش غضب باشتعال درآمد و بزودی لشکر آراسته
 بنا بر هنگامه آرابی و تخلیه ملک مقبوضه خود که چرمت سنگه مسخر نموده
 بود کوچ کرد - سردار چرمت سنگه نیز باستماع این معنی کاهلی روا نداشته
 بمقابله جهندا سنگه انتهاز ساخت - در مکان سپاواره متصل ظفر وال
 مقابله طرفین گردید - در عین مقابله و وقوع کارزار کسی کینه دار از دفع
 خویش بندوق بطرف جهندا سنگه رها کرد - تیر بندوق از سر جهندا سنگه
 در گذشت بمجرد وصولش قالب از جان تپی ساخته بمقر ما يستحقه شتافت -
 و هم درین اثنا عندالرهایی تفنگ دستی سردار چرمت سنگه بشکافت - بضراب
 پارهایش و دیعت حیات بمودع حقیقی در ۱۸۲۸ تفویض نمود -
 القصه چون سردار چرمت سنگه جان بحق تسلیم کرد و پسر مسمی مها سنگه
 و سمیح سنگه و یک صبیبه مسمی راجکوران بطنی سائی دیسان و دو زوجه
 دیگر مردانه وار کمر بسته بمدعیان در جواب و سوال محاربات و اصلاح
 مساوی الوزن پرداختند و ملک مقبوضه سردار چرمت سنگه و مصاحبانش
 نگمداشتند - و نسبت صبیبه بصاحب سنگه پسر گوجر سنگه منظم نموده
 بازوی خود ساخت و فوج رابکان افسری دهرم سنگه سکر چکیه گاشت -
 مشاراً الیه کان افسری فوج نموده فوج را بخلق و دلاسا تابع دار ساخت و

ملک مقبوضه را در تصرف آورده باراده آن شد که قابض سرداری امرتسر شود - دیدار سنگه و مہیاسنگه و نودھ سنگه و دل سنگه و جودھ سنگه [برگ ۲۰۷ الف] کہ سرداران فوج بودند مائی دیسان را علیحدہ فہمائیدند کہ دھرم سنگه خرابی شاہ تجویز کردہ ، اگر سرداری کردن است ہوشیار و مستعد شوید ، اگر چرخہ گرفتن است اختیار دارید - مائی گفت کہ اگر شاہ نمک حلالی ورزیدہ رفاقت نمائید مستعد می شوم و در صورت مدعیان پر زور و پسران نادان و من زن بیوہ کدام طور بندوبست خواہم ساخت ؟ ہمہ عارضان عہد پختہ بمائی مسطورہ در باب رفاقت و نمک حلالی نمودند - بعد استحکام قرار داد مائی موصوفہ مستعد شد و صلاح قید کردن سردار دھرم سنگه مذکور مع کرم خان گوجر سردار قصبہ دنگہ واقع غرب رویہ گجرات بفاصلہ دو کروہ نیز نمود - مشاراً الیہ گفت کہ در اینجا در گوجرانوالہ افشای این امر نباید کرد مبادا فوج ہمراہی او نماید صلاح اینست کہ از اینجا دیرہ کوچ کردہ در موضع دنگہ باید انداخت و در آنجا بامن این صلاح باید پرداخت ، زیرا کہ اگر فوج ہمراہی او نماید بزادری ما اینقدر فراہم خواہد آمد کہ رفاقت فوج بسر نخواہد رسید ، و نیز سردار گوجر سنگه جی رشتہ داراند رفاقت طلب از و شان باید شد دریغ نخواہد نمود - برین قرار یافت مائی مسطورہ دیرہ کوچ کنانیدہ در قصبہ دنگہ رفت - سردار دھرم سنگه ازین معنی مطلع شدہ دیرہ خود از آنجا برداشتہ در واسوسوہا در آمدہ دیرہ انداختہ مقابل گردید - سرداران دیگر و کرم خان بمائی جیورفیق کار شدہ برہ مقابلہ اش نمودند و سردار گوجر سنگه بموجب استدعای مائی موصوفہ رفاقت فوج کردند - چون ارادہ ایزدی در خذلان و خسران سردار مذکور استقرار و روز افزونی سردار مہا سنگه جیو بود در حملہ اولین تیر تفنگ برپیشانی سردار دھرم سنگه رسید ، جان بحق سپرد و برادرانش بسمی دیوان سنگه و بہاگ سنگه از آنجا گریختہ نزد سردار گوجر سنگه جی مذکور باستدعای پناہ آمدند - مشاراً الیہ نزد خود جا دادہ [برگ ۲۰۷ ب] جاگیر در وجہ آرامی اوشان مقرر نمود - مائی موصوفہ بعد نموداری چنین ظفر مستعد و مستقل گردید و انتظام بہام ملکی و مالی بہتر از مردان فرمودن گرفت - عرصہ ۳۰ سال برین نظم و نسق منقضی شد - چون سردار مہا سنگه

بی بعمر هفده سالگی رسیدند مستعدا و آماده بانصرام مهرا م دیره داری و ملکداری شدند - اما از اطاعت مادر سرسوی تجاوز نداشته چندی مائی جیو دیره همراه داشتند - چون سردار معزالیه که حقه بانتظام ملک پرداخت پس والده را از سفر مانع آمد و بآرام نشستن در خانه که واقع گوجرانواله بود امر کرد - مائی مشاراً الیه همچنان بعمل آورد - شادی کتخدای بی بی را جکوران به پسر گوجر سنگه مسمی صاحب سنگه گجرات واله مربوط ساخت - من بعد آن شادی کتخدائی سردار موصوف بدختر گجیت سنگه جیند واله انصرام نمود - پس مابین گوجر سنگه و پسرانش مسمی صاحب سنگه و سوکها سنگه مخاصمه پیدا شد - آخر بصلاح سردار موصوف و مائی دیسان صلاح بسه حصه شد : گجرات بر گوجر سنگه و جلالپور و اسلام گره بسوکها سنگه و ستودهره و غیره بصاحب سنگه داماد متها سنگه مقرر گشت - بصلاح و صوابدید صاحب سنگه سردار متها سنگه ضلع کالرا را در اقتدار خود آورده بر دروازه گجرات برج انداخت ، و مقابل آن گوجر سنگه برج انداخت و فیاین جنگ شدن گرفت - گوجر سنگه و سر گروه متها سنگه جیو نیز فوت شدند ، بعده سردار متها سنگه جیو محاصره به اسلام گره که قلعه گوجر سنگه جیو بوده نمود و مکان چندان واله پیمینه پیر محمد چتبه که سردار متها سنگه جی در قبضه خود آورده بودند درین هنگام سردار گلاب سنگه جیو بخشیده دستار بدلی ساخت و دلسنگه مامون را مع فوج کثیر به تسخیر دهرم کوت و چنیوت و غیره مامور نمود - مشاراً الیه اول تسخیر دهرم کوت نموده من بعد آن به چنیوت رفته محاصره نمود - کرم سنگه دولو که مالک آن مکان بوده به مدد رسید قابو نیافته از آنجا در گجرات نزد گوجر سنگه جیو آمده رفیق خود ساخته بر سردار متها سنگه جی یورش آورد - [برگ ۲۰۸ الف] چون فوج سردار محمود جابجا متفرق بود ازین جهت فوج از محاصره قلعه اسلام گره برداشته بمکان خود آمد و دل سنگه بعد نه ماه تسخیر چنیوت نموده من بعد آن عنایت خان سیال را بسپارتن دیوان بهوانیداس کهتری در قبضه اقتدار خود آورده از تابعداری کرم سنگه وارهانیده بر پندی بهتیان مراد بخش بهتی و عزت بخش یورش آورد - هر دو مکان مطیع و منقاد خود نمود - سردار دل سنگه بحصول چنین

فتح و فیروزی حاضر شد ، مورد تحسین گردید - سردار مها سنگه برای سیر ملک مسخره سردار مذکور نهضت نمود - چون به چنیوت رونق بخش شد از آنجا دیوان سنگه تهانه دارملتان که از طرف بهنگیان بود حاضر شده بیان نمود که بنده الحال لایق نوکری بهنگیان نمانده بزیتر سایه خود جای دهید - سردار موصوف قبول کرد و ارشاد فرمود که برادر شما مها سنگه که در تعلقه داری می باشد او را بطلبید و هر دو نزد ما باشید - مشاراً الیه قبول کرده حسب الامر بجا آورد - من بعد ازان از آنجا خارج شده بر سیلان رفت - عنایت خان سیال پیشکش داده حاضر گردید - حکم شد که پانصد سوار شما در رکاب حاضر باشند ، دیگر تکلیف نخواهد شد - بعد ازان در تعلقه پندی بهتیمان رسیده دو صد سوار از چودهری مراد بخش گرفته و همچنین در تعلقه تارر رسیده دو صد سوار از چودهری ایزد بخش در تابعداری خود آورده در گوجرانواله آمده - و از آنجا به امر تسر رسیده بسردار گلاب سنگه بهنگی دستار بدلی شد و مکان جندان واله که از مشاراً الیه نیز در گرفته بود باز داد - و سال دیگر جسا سنگه اهلوالیه فوت شد - تمام سرداران برای معذرت که وارد امر تسر بوده حاضر آمدند - مها سنگه جیو بعد از ادای معذرت وارد امر تسر شدند و تدبیر تعمیر قلعه و بنگه بصلاح سردار گلاب سنگه بهنگی در مکان [برگ ۲۰۸ ب] امر تسر نمودند - چون کرم سنگه دولو بسبب غصبیدن چنیوت و جی سنگه گهنیه از جهت گرفتن ملک خود بمها سنگه جی نهایت عداوت داشتند هر دو معزالیه بمها سنگه جی پیغام کردند که اگر مکانات مقبوضه ما که بتصرف خود آورده اید خلاص سازید هر گاه تعمیر قلعه و بنگه ممکن است و در صورت قطعاً نخواهد شد - مها سنگه جیو که بسنگه یان نکی مسمی رن سنگه و غیره قرابت ارتباط نسبت سهاراجه رنجیت سنگه جیو داشتند بصلاح لاله مشاراً الیه در آنجا اقامت گزین گردیده بودند مستقر صلاح و زفاقت خواهد شدند - مشاراً الیه در جواب گفتند که ما بهر طور تابع صلاح شما هستیم اما درین مکان هنگامه آرای با جیسنگه و کرم سنگه جی مناسب نیست ، دیره در محلیتمه انداخته با اینها باید جنگید - برین صلاح قرار گرفت - چون مها سنگه جی از آنجا کوچ کرده بفاصله یک و نیم کروه رسیدند مدعیان را

خبر شد سوار گردیده تعاقب کرده بهم پیوستند - جنگ عظیم واقع شد -
 آخر الامر مدعیان رو بفرار نهادند - مها سنگه جیو از آنجا بفتح و فیروزی در
 مکان سوهیان رسیده بجویلی - جیسنگه گهنیه توپها زده اکثر منهدم ساخته و از
 آنجا به مجیتمه و از آنجا به گوجرانواله رونق افزا شدند - چون در مزاج
 مها سنگه جی از طرف جیسنگه نهایت کدورت و عداوت مر کوز خاطر شده
 بود باز بعزیمت جنگ مشاراً الیه سامان لشکر نموده نهضت فرمای بطرف
 امرتسر شدند - جیسنگه گهنیه بدریافت این معنی رفاقت طلب از سنگهان
 اهلووالیان و گور بخش سنگه دودیه و دیگر کسان گردیده همه ها
 را رفیق خود ساخته دیره در موضع چک انداخته و از آن طرف مها سنگه جیو
 وارد موضع نوشهره گردیده بفاصله دونیم گروه دیره کردند - روز دوم جنگ
 عظیم فیما بین بوقوع آمد - قضا را گور بخش سنگه دودیه که از رفیقان
 جیسنگه سردار عظیم الشان بود بضرر گوله زنبوره جان بحق تسلیم نمود و
 در وقوع این حادثه هنگامه معطل ماند - اما مها سنگه جی را
 [برگ ۲۰۹ الف] جوش طبیعت از هنگامه آرای فرونشد و در آن مکان فروکش
 بوده - جسا سنگه رامگرهیه که از تعدی گهنیان در هندوستان فراری شده
 بود در آن زمان خبر واپس آمدن مشاراً الیه در ملک مالوه بمها سنگه رسید -
 پیغام کردند که گهنیان برفاقت بهنگیان بما نهایت مخالفت ورزیده اند شا
 خود را بجلدی درین نواح رسانید که بایک دیگر رفیق شده استیصال گهنیه ها
 از ملک نمایم و ملک شا بدستور در تصرف شا در آید و ما را چیره دستی
 بدست آید - جسا سنگه بمجرد استماع این پیغام بجای که بود بجناح استعجال
 پریده وارد ملک ماهجه گردید - در موضع روپو والی متصل نوشهره
 مذکور دیره کرد - روز دوم بمها سنگه جیو بملاق شد - مشغول بضلاح و
 مشورت بودند که جیسنگه گهنیه آراستگی لشکر خود کرده و رفقاها را
 همراه گرفته متصل موضع مذکور رسیده شلک توپها و زنبوره ها نمود -
 مها سنگه و جسا سنگه بمعائنه این حال مستعد و آماده جنگ گردیده بمقابله
 متوجه شدند - جنگ عظیم واقع شد - قضا را گور بخش سنگه خلف جیسنگه
 گهنیه شوهر سردارنی سدا کور بضرر تفنگ جان بحق تسلیم نمود - درینصورت
 کمر جیسنگه گهنیه بشکست - چون رفقای مشاراً الیه صاحب شان و ناموس

بودند رو گردانی را بی حصول مقصد از آنجا مناسب ندانسته در آن مکان
 استحکام داشتند۔ سردار گلاب سنگھ بہنگی کہ دوست دستار بدلی سردار
 مہا سنگھ جیو بود بطور پوشیدگی نزد مہا سنگھ جیو رسید و گفت کہ اگرچہ
 شاہ را بر جیسنگھ چیرہ دستی حاصل شدہ اما کرم سنگھ دولو اینجا حاضر
 آمدہ بدون حصول مقصد خود واپس شدن نمیدہد، بہتر و مناسب اینکہ مکان
 چنیوت حوالہ کرم سنگھ نمودہ فیابین صلاح نمایند۔ ہر گاہ رفع ہنگامہ شد
 سردار مہا سنگھ از روی عاقبت اندیشی ہمچنین بعمل آوردند۔ چون ازین
 وجہ دیگرارقا خبر یافتند ہمہ ہا ہدارالمک خود کوچ کردند و جیسنگھ
 گہنیہ از ندامت خجالت درین ملک اقامت خود [برگ ۱۰۹ ب] متصور
 ندیدہ بکوت کانگرہ کہ بعد وفات نواب سیف علی خان از پور بیہ ہا
 بدست مشاراً الیہ در آمدہ بود فراری شدہ متواری گردید۔ سردارنی سدا کور
 کہ در آن زمان مع یک دختر مہتاب کور نام در مکان بتالہ اقامت
 میداشت بمعائتہ این حال بلجہ تحیر و گرداب حیرت فرورفت، زیرا سردار
 جیسنگھ جیو ملک ناموس را گذاشتہ بکوت کانگرہ گرہن زدن و دیگر بچاندان
 ما اہل شعور و مستعد احدی نیست کہ بملکداری پردازد و بمعاندان جواب دہی
 نماید۔ ناگزیر از روی دوراندیشی ہمین تجویز کردہ کہ خود از بتالہ
 سوار شدہ در مکان مجتہہ نزد سردار مہا سنگھ جیو رسیدہ انتظام امر صلح
 بوسیلہ ارتباط شادی صبیہ موصوفہ بمہاراجہ زنجیت سنگھ بہ سردار مہا سنگھ
 استحکام اصلاح نمود۔ بعد التیام این امر فرحت انجام مہا سنگھ جیو
 بسردارنی سدا کور گفتند کہ بفضل پروردگار شاہ مالک و قابض ملک خسر
 خود گردیدہ اید، من بعد ازین جیسنگھ جیو را بدین ملک غرضی و دخلی
 نماند، الحال بسردار جیسنگھ جی پیغام نمائید کہ قلعہ کانگرہ حوالہ
 ما بساز پس ملک دیگر عوض قلعہ مذکور از ما گرفتہ بود و باش خود در
 آنجا مقرر نما۔ بناء علیہ سردار مذکور را مطلع نمود، اما سردار ممدوح این
 معنی منظور نداشتہ لکہہ رویہ نقد و مکان حاجی پور از راجہ سینسار چند
 گرفتہ قلعہ کانگرہ حوالہ راجہ موصوف کردہ خود در امر تسر رسیدہ در
 حویلی مہینہ خویش استکانت و زریں۔ سردارنی مذکور وجہ مصارف ضروریہ
 بسردار ممدوح سی رسانید۔ سردار مہا سنگھ جیو بعد از انقراض مہم مذکور

متوجه بضع گوجرانوالہ شد و بر مکان چند انوالہ کہ سردار گلاب سنگہ بہنگی بطور اصلاح واپس دادہ بود یورش آورده مسخر نمود۔ من بعد آن بسیر سواد جمون عزم ت کرد۔ چون قبل ازین بہنگیان و گہنپہہا از آنجا نذرانہ می گرفتند سردار مذکور و رھانیدن مکان مذکور را از قبضہ ہر دو گروہ ارادہ مصمم نموده نہضت فرما شد۔ چون در سر زمین مناوور و چرار وارد شدہ بشکار بازی [برگ ۲۱۰ الف] پرداخت احدی مانع و مقابل نشد و از آنجا بموضع چاروا تشریف بردند۔ ناظر نامی دوگر از طرف بہنگیان در آنجا قلعہ دار بود۔ مشاراً الیہ زور تمردی در خود ندیدہ حاضر شد۔ سردار موصوف نامبرده را سرفراز کردہ مطیع بخود نمود۔ و راجہ برج راج دیو راجہ جمون بتلافی مہمانی سردار پرداخت۔ دست رسائی خود سردار موصوف از آنجا کوتاہ دیدہ کوچ کردہ در چتی موضع شیخ سنونڈھی خان رسید۔ مشاراً الیہ نیز بسلام حاضر نشد۔ از آنجا بکدورت تمام بسیالکوت آمدند۔ تسخیر قلعہ سیالکوت ممکن ندیدہ بسمت وزیر آباد روان شدند۔ در عرصہ راہ کلووال درآمد۔ کرم سنگہ سوہل قلعہ دار آنجا کہ از مثل بہنگیان بود سردار معزالیہ را دیدہ بندوق ہا روان کرد۔ سردار موصوف بغیرت این معنی بر قلعہ مذکور حملہ سپاہ کنانید۔ مسخر شد۔ مشاراً الیہ در خود تاب مقاومت ندیدہ حاضر شد۔ محبوس ساخت۔ قلعہ را بقبضہ خود آورده و تہانہ خود نشانیدہ وارد گوجرانوالہ شدند۔

تشریح محاصرہ رسول نگر

سردار موصوف محاصرہ بر رسول نگر نمود۔ پیر بخش چتہہ کہ گروہ بہنگیان را حامی و مدد خود میدانست درینوقت کمزور ملاحظہ کردہ تجویز چنان نمود کہ اگر مدعی بتلافی راضی گردد ازین چہ بہتر۔ بناء علیہ برادر خود غلام رسول و پسر خود را مع چند راس اسب و دیگر تحایف بحضور مہا سنگہ جیو فرستاد۔ سردار موصوف ہدایای مذکور گرفتہ ہر دو را قید نمودہ بگوجرانوالہ فرستاد و در جوار رسول نگر شصت برج تیار کنانیدہ ضد ضد پیادہ و دہ دہ سوار تعین بر ہر برج نمودہ راہ رسیدن رسد مسدود ساخت۔ مردمان محصور از وقوع این معنی بغایت اقصی تنگ شدند۔ ناگزیر غربا راہ فرار در پیش گرفتند و سرداران موصوف بچہت ناموس رفتن خود بجای

مناسب ندیدہ بہر کیف اوقات گزاری در آنجا کردہ می جنگیدند۔
 چون مہا سنگھ جی بدین وسیلہ تسخیر رسول نگر ملاحظہ نکرد حیلہ دیگر
 میان آورد۔ چنانچہ میان خان برادر پیر محمد را و غلام رسول را از گوجرانوالہ
 طلبانید۔ روبروی غلام رسول میان خان را بدھن توپ [برگ ۲۱۰ ب]
 بستہ پرانید و غلام رسول را گفت کہ اگر خیر خود میخواست
 مکان مقبوضہ خود خلاص کردہ دھد و الا بشا نیز ہمین احوال در پیش
 می شود۔ مشاراً الیہ عرض کرد کہ من درینجا قید و پدومن از غم فوت
 شدہ، سپاہ اسلام قلعہ را مستحکم نمودہ تابع من کسی نیست۔ اگر مرا
 خلاص سازید اندرون قلعہ رفتہ خلاص کردہ خواہم داد۔ مہا سنگھ جی
 باغواہی زور بازو اقسام گوناگون ازو گرفتہ روانہ کردہ فرمودند کہ اگر
 اندوہ عدم نمود تھوری بخاطر شاہا بودہ باشد آن غم و غصہ را بخاطر خود نداشتم
 بیشک بمقابلہ پردازید و اگر خرج موجود نباشد از سرکار باید گرفت۔
 مشاراً الیہ بہ عجز بظہور آوردہ بمکان مسطور رفتہ عرض کردہ فرستاد کہ
 بخاطر سپاہ من اینقدر غم باقیست کہ کدام جوان پہلوان از فوج سردار جی
 بمقابلہ ما پرداخت تا داد تھوری میدادیم، اگر حال این معنی بوقوع آید
 بعید از شجاعت و دلیری نخواہد بود۔ سردار موصوف اشہار این معنی در
 تمام فوج خود داد۔ آخر الامر قطب الدین خان نامی قوم بسال آمادہ این
 امر گشتہ روانہ شد و از طرف محصوران نیز سوار قوم چتہ بیرون آمد۔
 ہر دو زمینداران مقابل یکدیگر شدہ داد تھوری بقرار واقعی دادند۔
 آخر الامر قطب الدین خان فتح یاب شد و اسپ و یراق سوار چتہ بحضور
 سردار موصوف حاضر آوردہ مورد آفرین و خلعت و نوازش گردید۔ من بعد
 از ان غلام رسول چتہ گفتہ فرستاد کہ حالا داشتن مکان در نصیب مانیست
 اگر امان دھید تا اسباب خود ازینجا کشیدہ بمکان منچر رسیدہ سکونت پذیر
 شویم۔ سردار موصوف باستماع این معنی بکرات مرات حرف امان دھی ارشاد
 فرمود۔ غلام رسول بعد حصول این قرار داد اجمال و ائصال برداشتمہ مع
 وابستگان خود روانہ بمنچر گردید۔ چون از قلعہ بیرون آمدند سردار موصوف
 بسپاہ خود حکم داد کہ بر قوم چتہ ہا تاخت آوردہ اسباب او شان را بغاوت
 برند و کسی را زندہ نگذارند۔ سپاہ همچنان بعمل آورد۔ وابستگان چتہ ہا

که باستماع حرف امان [برگ ۲۱۱ الف] به تسلی تمام میرفتند اکثرها بدرجه شهادت پیوستند و بعضی ها جان سلامت برده داخل منچر شدند - من بعد آن سردار موصوف قابض رسول نگر شده مسمی برام نگر نمود - و چهارمکان را در تصرف چتهه باقی ماند : یکی منچر، دوم کوت بهاگا ، سوم علی پور، و چهارم گاجر گوله - و از سرداران چتهه رسول خان نامی چتهه مانده بود - من بعد آن سردار مها سنگه محاصره بمنچر و غیره نمود - تا امضای عرصه چهار سال هنگامه محاربه و مقاتله گرم داشتند - آخر از جای حمایت خویش دریافت نکرده امان خواستند - سردار موصوف امان داد - چون نامزدگان از مخالف میعاد سابقه پر خوف بودند لهذا گوجر سنگه جی را بسید نگر بضامنی گرفته مع احوال و ائصال از مکان بیرون شدند - سردار مها سنگه جی حکم بقتل همه ها داد - سردار گوجر سنگه هر چند در امتناع این معنی سعی کرد سودی نداشت - چنانچه اکثر مظلومان بدرجه شهادت پیوستند و بعضی بقید در آمدند - از آنجمله زوجه غلام رسول خان بود - سردار مها سنگه او را پنج شش موضع در وجه مضارف بطریق دهرم ارتهه عنایت کرد - علی پور و منچر بسردار دل سنگه ماموی خود داد - باقی خود داشت - من بعد ازین از گردش چرخ کجرفتار بعرصه شهود چنین درآمد که مائی دیسان اگرچه سنه خود را که والده مهاراجه و صبیئه زوجه گجپت سنگه چینه واله بود از هیچ وجه تنگ نمی داشت ، از آنجا که مختاری خود هر کس در عالم کون و فساد درخواست میدهد بناء علیه سنه موصوفه را بخوشدامن بیاطن تنازعه و مخاصمتی بود - بنابراین حیلها می انگیخت آخر الامر رامکی نامی کنیزک را محرم راز کرده درین باب استعانت کرد - وی نمک حرام گفت که اگر در مختاری خود مرا مختار سازی آنگاه انصرام این کار میکنم - رانی موصوف برین امر متعهد گردید - و سردار مها سنگه جیو از متابعت والده ماجده سرموی تجاوز نداشت بل وجه مضارف نیز از دست والده میگرفت - [برگ ۲۱۱ ب] سردار مها سنگه جی بر سید نگر که ما بین رسول نگر و علی پور واقع است - یورش آورده محاصره داشت - رامکی حرامکی ظاهرا از طرف مائی دیسان بنا بر رسیدن وجه مضارف و استفسار صحاح مزاج در محاصره مذکور بحضور سردار مها سنگه جی فائز شد -

بعد دیگر محاکات سردار موصوف از نمک حرام پرسید: کہ مزاج مائی جیو از طرف من چگونه است؟ آن نمک حرام گفت: کہ سخن لایق گفتن نیست و این ہم نمی خواہم کہ سرداری تو ضایع رود۔ سردار مہا سنگھ جیو از روی استعجاب پرسیدند: کہ چہ گفتی؟ گفت ہمچنین است۔ سردار وجہ پرسید۔ آن فاحشہ گفت: کہ الفت و محبت مائی جیو بمصر نودہا از حد تجاوز نمودہ، ارادہ چنین دارد کہ نحوی حجاب سردار جیو از میان رفع شود و حکم بہ نودہا مذکور قرار گیرد۔ بمجرد صفای این معنی بمزاج سردار مدوح نائرہ غضب آنچنان اشتعال یافت کہ جز بقتل مای انطفای آن حد امکان نبود۔ بزودی نمک حرام را رخصت فرمودہ خود بتعاقب او سوار شدہ بجناب استعجال وارد گوجرانوالہ گردید۔ از بو ابان و حافظان آستان والدہ ماجدہ استفہار کرد کہ آمد و رفت مصر نودہا در حضور مائی صاحبہ چگونه است و کدام اوقات می باشد۔ نامبردہ ہا عرض کردند: کہ ہر روز گاہ بیگاہ می رود و تا دیر اندرون می باشد۔ حکم کرد کہ حالا کسی را نزد مائی جیو دخل نہدند تا ہفت روز چنین بندش ماند۔ بعد آن سنذر نامی کلانوت و رامدیال برہمن و رامدیال جہیور و غاشا نامی بروالہ را سردار موصوف ہم صلاح خود ساختہ وقت شب ہمہ ہا آمادہ شدہ منع سردار بر بالین مائی جیو رسیدند۔ سردار امر کرد کہ بزنند۔ کسی جرأت نکرد۔ درین عرصہ مائی بیدار شدہ گفت: ای پسر چہ گفتی؟ بمجرد وقوع این چنین سردار شمشیر بر مائی رها کرد و دستش بریدہ شد۔ من بعد آن رفقای مذکور بر مائی شمشیر ہا رها کردند، جان بحق تسلیم نمود و خود سردار دروازہ بند کردہ اندرون بنشست قطعاً اجازت بہ کسی [برگ ۲۱۲ الف] نداد۔ آخر بکار و بار دنیوی پرداختہ۔ بعد از اتمام این مقدمہ سردار مدوح بزچکلہ جہون یورش آورد۔ جا کیان اخبار ماجرای ریاست آن عہد چکلہ مذکور چنین بیان می نمایند کہ راجہ رنجیت دیو سردار آنجا دانا و ہوشیار و کار آزمودہ بود۔ پسری داشت تسمی برج راج دیو بغایت نادان و کوتہ اندیش لہذا او را در قلعہ مناوہ جا دادہ بود رو بروی خود نمیداشت۔ و ہمچنین راجہ دلیل سنگھ باہلووالیہ مزاج تند داشت او را راجہ از باہلو

خارج نمود - او نزدیک سردار مها سنگه بطریق استغاثه رجوع میداشت و
 بهنگیان و گهنیان دیره بسته ملک ضلع جمون و سلهر و بشته و سید گره
 تاراج می نمودند و آباد شدن نمی دادند - و راجه بذات خود بهنگامه سنگهان
 از جمون فرود نمی آمد و دیگران را بجنک میفرستاد - آخر الامر برای هر یک
 اقسام نقدی مقرر نمود و کلای همه سرداران در جمون نشسته می ماندند -
 برج راج دیو به مها سنگه طریقه اخلاص پیدا کرده بود - چون وقت انتقال
 راجه جی نیز نزدیک رسید مصاحبان صلاح کردند که برج راج دیو را
 طلبداشته سپرد رعایا نماید - و فهمانید که ای پسر من اولاً راج تو نصیب
 تو بدریافت نمی رسد اما بهر کیف این نصایح ما را یاد داری : اول آنکه از
 گفته اهل کاران من تجاوز نسازی و در جمون نشسته مبلغی بسنگهان برسانی
 و از جمون بیرون رفته بجنک نپردازی - بعد ازین وصایا جان بحق تسلیم
 نمود - درین اثناء سردار مها سنگه جیو بر قلعه چپوار یورش آورده از
 کپور سنگه خسر پوره جیسنگه گهنیه مسخر نموده من بعد آن دیره
 در سیتل بر کنار توی ساخت - جوالا داس پسر پندی داس ساهوکار
 مع مالای مروارید از جمون آمده بشرف سلام مشرف شد - سردار گفت : که
 اگرچه راجه دوست من است اما امتیاز ملک داری ندارد - جوالا داس
 تصدیق کرد - مشاراً الیه استدعای غور [برگ ۲۱۲ ب] پرداخت خود
 نمود - فرمودند که قبائلان را در جمون دارند و دوکان در گوجرانواله
 بنا ساخته نشینند - مشاراً الیه قبول کرد - من بعد ازان سردار جی دل سنگه
 را بطور ایلچی گری نزد راجه فرستاد - راجه میان موتا جد راجه
 دهیان سنگه جیو را مع دل سنگه برای دریافت ما فی الضمیر سردار روان
 کرد - مشاراً الیه حاضر شده عرض کرد که راجه جیو حاضر می شود - سردار
 در جواب فرمود که مبادرت دو امر راجه جی رو بروی مینماید : یکی برابر نه
 نشیند و دوم چوری دار چوری نکند - میان موتا دریافت نمود که مرضی
 ملاقات نیست - بعد میان موتا سپرد خود عرض نمود - سردار تسلی
 افزود - من بعد آن میان موتا عرض کرد : که اگر راجه بجنک پردازد
 ما را غلام تصور فرمایند و اگر صلح نماید تا هم غلام
 انگارند - سردار زوا داشت و رخصت نمود - میان مسطور در جمون

رفتہ براجہ فہانید۔ راجہ بمجرد استماع این معنی قبائلان رامع سپورن دیو
 روانہ کوهستان نمود۔ متعاقب راجہ نیز گریخت۔ شہر جمون را کہ
 از چند سال آباد و پر از زر بود سردار از گریختن راجہ اطلاع یافتہ تاخت
 آورده حکم غارت و سوزانیدن داد۔ سپاہ همچنان بعمل آورد۔ و علاوہ ازین
 ساہوکاران و زنان بہ بندی رفتند۔ آخر الامر ہفتاد ہزار وجہ مخلصی بندیہا
 مقرر شد و یک مالای مرواریدی بہا از گوی رتن دیو برادر راجہ بدست
 سردار رسید۔ جو الا سہمای صراف زر مذکور تحصیل کردہ رسانید و خود
 صراف مذکور برای استمالہ سردار از جمون کوچیدہ سکونت گوجرانوالہ
 اختیار کرد۔ آخر الامر سردار او را نیز قید و غارت نمود۔ مہا سنگھ جیو
 بعد فراغ این معنی بہ تنبیہ مردم بسیالکوت رفت۔ راجہ برج راج دیورا
 میان بدن سنگہ و میان موتا دشمن جان بودند۔ چون در جمون باز آمدہ
 محاصرہ بقلعہ مذکور یعنی تلوک پور نمود ہر چند زور انداخت مسخر نشد۔
 درین عرصہ سردار دیسا سنگہ و ملکہا سنگہ باستمداد رسیدہ
 [برگ ۲۱۳ الف] مورچہ از قلعہ برداشتند۔ من بعد آن سردار گلاب سنگہ
 بہنگی یورش آورده قلعہ راج گرہ مہینہ راجہ موصوف را محاصرہ نمودہ۔
 راجہ نصیحت پدر فراموش کرد و خود برای مقابلہ سردار ممدوح جیو زیر شد۔
 ہنگامہ کارزار گرمی گرفت۔ قضا را تیر بندوق بسر راجہ چسپید جان بحق
 تسلیم نمود۔ میان موتا سپورن دیونکہ را بر گدی نشانید، میان بدن سنگہ
 را از ملک پدر کرد و مالک راج خود گشت۔ چند مدت کارروائی نمود۔
 سپورن دیو بازار چیچک مرد۔ راجہ چیت سنگہ بعد واقعہ سپورن دیو
 بر راج قائم مقام گردید و بمختاری میان موتا کارروائی میکرد۔۔۔۔۔
 بخاطر خطیر سردار موصوف اینخیال خطور کرد کہ ملک سودہرہ مقبوضہ
 سردار صاحب سنگہ جی غصبیدہ بتصرف آورده شود و برین ارادہ تیاری
 گولہ های توپ وغیرہ اسباب محاربه و محاصرہ تیار کنانیدہ بصاحب سنگہ
 گفتہ فرستاد کہ اگر سلامتی جان خواهید توہا در سودہرہ گذاشتہ دیگر
 اسباب برداشتہ بہر جا کہ مرضی باشد بروید۔ بمجرد استماع این معنی ہوش و
 ہواس سردار صاحب سنگہ جیو و ہمشیہ مہا سنگہ جیو منتشر شدند۔
 آخر الامر بی بی راجکور بزواج خود گفت کہ شا فکر نکنید من نزد برادر

خود رفته ازین اراده باطل باز خواهم داشت - بی بی مسطور بدین صلاح از آنجا سوار شده نزد برادر آمد - چون بها سنگه جیو خبر آمدن همشیره بنا بر استدعا فرو گذاشت محاصره سودهره شنید همشیره را گفته فرستاد : که اگر سلامتی جان خود میخواید بهمین لحظه مراجعت بخانه نموده مکان مذکور خلاص کرده دهید و الا من پیهم رسیده محاصره کرده خواهم گرفت - بی بی مذکور مایوس گردیده گریان و سینه بریان در سودهره نزد شوهر آمده گفت : [برگ ۳۱۳ ب] که نصیب بر گشته شد است ، اسباب خانگی برداشته روانه امرتسر باید شد - صاحب سنگه ازین معنی شنیده گفت : که من پسر سردار هستم اخوان الزمان مرا چه خواهند گفت که ده روز نیز مقابله نکرد و در قلعه نچنگید و تحقیق یک روز مردن است پس در حق خود مردن بهتر از فرار شدن است - مشأراً الیه کرم سنگه دولو را از چنیوت و گلاب سنگه بهنگی و دیگر مثلداران بهنگی را ما وقع گفته فرستاده هر کرا ننگ برادری است زود بیاید در صورت به سری مهاراج سپرد نماید ، هرچه بقسمت خواهد بود بوقوع خواهد آمد - درین اثنا سردار بها سنگه جیو یورش آورده از هر چهار طرف سودهره را بمحاصره گرفتند - قریب چهل روز سپاه صاحب سنگه جیو در حصار شهر پناه جنگید من بعد آن بمدعی سپردند - بعده سردار بها سنگه محاصره بقلعه کردند - چون بمحصوران نهایت تنگی روی داد و عاجز شدند و وقت آن رسید که امروز فردا حاکم نشین قلعه را حواله مدعی نمایند که مرض حرارت بر مزاج سردار موصوف چنان غلبه کرد که خون از بینی و دهان جاری شد و لفظ "سوختم" ، "سوختم" هر وقت میگفت - یک چادر سفید به آب تر کرده بر بدنش ملفوف می کردند - چون یک دو گهری چادر از بدنش می کشیدند چنان بدبو می آمد که نشینندگان متاخر سوراخ بینی بند میکردند - درین عرصه کرم سنگه دولو باستمداد صاحب سنگه بلشکر فراوان در رسید و نقاره کرد - بمجرد اصغای آواز نقاره سردار مدوح استفسار کرد : که این آواز نقاره کیست ؟ بی بی رام توشه خانیه عرض کرد که احوال حضور این طور و صاحبزاده نادان و مدعیان بچنین زور باستمداد صاحب سنگه رسیده اند - سردار بسنوخ این معنی حکم کرد : که کاغذ معامله گرفتنی بقایا از زمینداران و غیره از توشه خانه بیارید -

مشاراً الیہ حاضر آورد۔ سردار ممدوح کواغذ مذکور را پارہ پارہ کردہ تاکید نمود کہ پس از من احدی حساب گیر نشود۔ بمعائنہ این معنی ہمہ نوکران نا امید شدند۔ بعدہ ہمہ مصاحبان [برگ ۲۱۳ الف] و حکما را طلبیدہ گفت: کہ لکہہ دو لکہہ ہر چہ خرچ شود بکنید تا اینقدر بشوم کہ بر اسپ سوار شدہ دست از پا بکرم سنگہ دولو نمایم۔ حکما صحت از مرض ممکن ندیدہ دست از تداوی کوتاہ داشتند و خاموش ماندند۔ اگرچہ سردار معزالیہ از استیلای مرض بسیار عاجز شدہ بود اما از کرم سنگہ روگردانی را عاجز تر انگاشتہ آہی سرد از دل پر درد بر آورد و سپاہ را در آن حال تابعداری ازین کس کردن مناسب ندانستہ مہاراجہ رنجیت سنگہ جیورا از گوجرانوالہ طلبداشتہ تمام سر کردہ ہای تابع مہاراجہ نمودہ ہنگامہ بدستور آراستہ داشتہ و خود پالکی سوار گردیدہ وارد گوجرانوالہ گردید۔ اگرچہ از دو امراض نہایت ظہیر و عاجز بود اما گوش بر آواز فتح مہاراجہ باز می داشت۔ بتائید ایزدی کہ ہمہ حال شامل حال مہاراجہ بہادر است در آن عمر خرد سالی کہ بمقاتلہ حریف در حربگاہ تشریف فرما شد حریفان از قوت خورشید اقبال جہانگیر مہاراجہ ستارہ اقبال خود بی نور و در ہبوط دریافتہ منہج سلامتی بدون ہزیمت قیاس نکردند، بناء علیہ راہ فرار در پیش گرفتند۔ مہاراجہ و دیگر سرداران بسبب کسلمندی مزاج سردار مہا سنگہ دیگر محاصرہ بہ سودھرہ مناسب ندانستہ سردار صاحب سنگہ را ممنون از خود ساختہ محاصرہ برداشتند۔ چون این خبر نوید فرحت جاوید بمہا سنگہ جی در رسید ہزار ہزار شکر بجا آورد و سجدہ بدرگاہ پروردگار نمود۔ القصہ بعد استماع خبر ہذا سردار ممدوح بعرضہ یک دوروز جان بحق و ملک و مال بمہاراجہ رنجیت سنگہ تسلیم نمود۔ مہاراجہ بعد انقضای ایام گریہ زینت پیرای و سادہ و قایم مقام پدر بزرگوار گردید۔ طنطنہ شادی در عالم و عالمیان صدای مبارکبادی در جہان نمودار گشت۔ درین ہنگامہ چرہت سنگہ و سوندھیخان جتی والہ و دتا سنگہ لبانہ و چیت سنگہ از مثل بہنگیان بنا بر اتفاق سردار ممدوح بدین خیال آمدند کہ اگر این وقت مہم رفیق کار سردار [برگ ۲۱۳ ب] ممدوح خواہم شد طریقہ دوستی و یک جہتی فیما بین مستحکم نمودہ منوط و مربوط و روزمزید خواہد شد۔ چون بسردار ملاق

شدند هر چهار را قید کرده دیره آنها را تاراج ساخت - سوندهیخان بعد تفویض مکان چتی خلاص شد و چریت سنگه بحکمت عملی از قید گریخت و بر شکم دنا سنگه چوب سوها گه نهادند فوت شد - و چیت سنگه را نیز قتل کنانید -

قایم مقام پدر شدن مهراجه در ۱۸۲۲ مطابق ۱۲۰۳ هجری

۱۸۸۸ عیسوی

مهراجه رنجیت سنگه درینوقت عمر یازده سالگی داشت و دیوان لکمپت رای و سردار دل سنگه سامون وغیره سر کرده ها بودند - عهد حالت سردار ممدوح سپری شد و کاسه عمرش لبریز باده زندگانی آمد - تا چهار نقد حیات از کیسه کالبد بمقتضای اجل سپرد لبیک روی متوجه جهان جاودان گردید - بعد انقضای ایام معذرت والده مهراجه مستعد و آماده گردید رایات هنگامه آرابی بیرون کشید - اول هنگامه بریال سنگه ناسی که بیست و پنج موضع تعلقه سوهیان در تصرف خود از مهراجه میداشت و درین گردش زمانه به بهنگیان آمیزش کرده بود - چون نام برده از یورش مهراجه اطلاع یافت رفاقت خواه از بهنگیان شد - درین عرصه فوج مهراجه جیو بر قلعه اش رسیده محاصره کرد - چهار ماه مورچه ماند - و حامیان هم رسیدند - چون از رفاقت حامیان سودی و در خود قوت جنگ و خرج ندید لاچار مطیع و منقاد گشت - سپاه و سر کرده ها دانستند که مهراجه از جد و پدر اقبال زیاده دارد که با وصف وفرت انبوهی مدعیان فتح اولین عاید حال شده ، بفضل گوروجی همچنین روز مره نصیب حال خواهد شد - خیریت تا عرصه یک و نیم سال که آخر سنه [؟] باشد دیره مهراجه در همین سواد دائر و گردان ماند - والده مهراجه دیره آراسته بطرف دوگر کوچ کرده و محاصره بقعه متصرفه بهنگیان نمود - همه بهنگیان برای مدد رسیدند - در سمت ۱۸۳۵ سردار صاحب سنگه گجراتیه و باگمه سنگه اهلو والیه [برگ ۲۱۵ الف] و تارا سنگه چین پوریه و تارا سنگه پسر وریه و سهد سنگه دودیه سه چار صد جوان شائسته جنگ آزموده به تائیدش و توپخانه و باروت و گوله فرستادند و دیگر فوج از

دیگر سرداران در رسید - مشاراً الیه از رسد و غیره سامان قرار واقعی در قلعه کرده مستعد و آماده گردید مقارن این حال سردار دل سنگه گل مع چهارده ضرب توپ کلان بر قلعه سودهره یورش آورده محاصره کرده و روانگی گوله‌های توپ آغاز کرد - گوله انداز استاد کار گوله‌های قطار دار چنان بایک دیگر زدند که سینه پناه قلعه مذکور مسمار گردید و محصوران بدست خودها وقت شب آن را درست می‌کردند - بدین صورت تا عرصه سه ماه محاصره ماند - درین عرصه سردار گلاب سنگه بهنگی و دیگر سرداران مذکور و فتح سنگه گهنیه و امر سنگه بهکه و صاحب سنگه مذکور الصدر و غیره باستمداد دیال سنگه و سردار جیسنگه گهنیه باستمداد مهاراجه از قلعه بکیریان در رسیدند - معاونان مهاراجه دیره در لشکر مهاراجه کردند و سردار گلاب سنگه در موضع دها مونکی بلده سه کروهی دیره انداختند - مهاراجه محاصره گرد قلعه قایم داشته مع چندین توپ و لشکر نزدیک دیره بهنگیان رسید ، روانگی توپ و گوله‌ها نمود - درینصورت بدو مکان پیوست - بهنگیان قیاس کرده که محاصره از مارتع نمی شود از آنجا دیره برداشته در میدان بیندازیم بر این صلاح دیره از آنجا برداشته در سواد وریاه کی انداختند - مهاراجه محاصره بدستور قایم داشته بعد بیست روز باز دیره مقابل حریفان فرمودند - روزی فیابین جنگ عظیم واقع شد و چندین اسپ و جوان از طرفین عرضه شمشیر و بندوق و تیر شدند ، اما بر یکدیگر غالب نیاسدند - آخر الامر صلح بر برداشت محاصره از قلعه سوهیان مقرر شد - سردار دل سنگه بعد گرفتن شمشیر و بندوق و قرار داد تابعداری محاصره برداشت - چند روز طرفین در آن نواح اسپان خود چزانیده بسیر و شکار و انتظام معاملات خود سرگرم ماندند و گاه گاه بمقابله [برگ ۲۱۵ ب] نیز روپیداد - چند ماه بدین طور منقضی شد - در سمت ۱۸۳۶ موسم برسات مهاراجه مع والده دیره یمین ویسار میداشت و فوج را رخصت کرد زیرا که مدعیان مراجعت بمکان خودها نکرده بودند ، اگر فوج را رخصت نمایم و مدعیان یوزش آرند پس مقاومت مشکل خواهد بود - والده مهاراجه ششاهی فوج را داده و رضامند نموده محاصره بقلعه رتبه نمود - دیری نکشید که گلاب سنگه بهنگی و صاحب سنگه و امر سنگه بهکه باز فراهمی فوج کرده بمقابله درآمدند -

وقتیکه دیره بهنگیان متصل قلعه درگاه سنگه شش کر وهی سیالکوٹ در رسید قلعه رتبه مفتوح شد - ازین معنی بهنگیان در جوش آمدند - مهراجه از آنجا نیز دیره کوچ کرده بمقابلہ در رسید - بار دیگر فیابین بازار کار زار و فتنه و فساد گرم شد - قریب یکماه جنگ ماند - پای احدی از طرفین از جا نه جنبید - جیش من بعد آن بهنگیان دیره کوچ کرده در چهارده و دوازده کر وهی از جمون انداختند و مهراجه بفتح و ظفر از آنجا بچرا نهمضت فرمود -

این سال بدین عنوان گذشت - در سمت ۱۸۳۷ خلیفه الرحمانی شاه زمان را اراده تسخیر ملک پنجاب و هندوستان بخاطر خطیر مصمم شد - بر این اراده بادشاه نهمضت فرمای پنجاب شد - چون بمکان حسن ابدال رونق بخش شد از پس بابا جان قاچار بموجب طلب شاه محمود خلل انداز شد - بادشاه ممدوح بنا بر رفع فساد بابا جان واپس تشریف فرما شد و شاهینچی که مرد دلیر شجاع و مدبر بود بفوج کثیر مامور بسزای سنگهان نمود - مشاراً الیه از روی هوشیاری اول دوابه اتک و جهلم عمل و دخل نموده سال دوم در سمت ۱۸۳۸ بکرمی بعد ازان این روی آب جهلم شد - سنگهان باستماع این معنی قبایل و اسباب را روانه بطرف کوهستان نمودند و خود خبر گیر هنگامه شاهینچی جریده طور در ملک استقامت داشتند چون درین دوابه سردار عظیم صاحب سنگه گوجرانوالیه بود و دیگر همه زمینداران اهل اسلام بودند بخیریت اسلام رفیق بشاهینچی شدند - [برگ ۲۱۶ الف] شاهینچی یورش بر گجرات آورد - چند روز جنگ فیابین ماند - احدی از هم قومان یعنی سکهان بامداد صاحب سنگه نرسید - عنقریب بود که صاحب سنگه فراری شود چون اراده ایزدی درین نبود کسی منافق از فوج خود در عین پیوستگی جنگ بشاهینچی تفنگ رها کرد - تیر بسرش چسپیده بمجرد چسپیدن جان بحق تسلیم نمود و در فوج هزیمت افتاد و اسباب بتاراج سکهان در آمد - در لحظه چنان زور و شور درانیان زیاده از حد بود بعد لحظه نفسی از درانیها بنظر نیامد که کجا رفت - چون احوال سردار یعنی شاهینچی چنین بوقوع آمد زمینداران که ملاق بسردار موصوف شده بودند بوقت بحال سنگهان شرمساری باوشان روی داده - والده مهراجه رنجیت سنگه چو باتفاق دیوان لکمپت رای کوچ کرده به

تسلی و محاسبات رعایا پرداختند - آنچه معامله از کسی وصول شد بتصرف آوردند، جبر و تعدی بر احدی روا نداشتند - ملکها سنگه را بصلح راولپندی روانه نمودند - زمینداران که قابض و متصرف قلعات شده بودند حواله کردند، و مهراجه چهاونی در کتاس انداخت - درینصورت همگی یعنی بعضی زمینداران بچنگ و بعضی بصلح منقاد و فرمان پذیر گردیدند -

تشریح احوال دیوان لکمپت را

مهراجه هشیار شد و معامله بدانای خود کردن خواست - دیوان لکمپت رای که مختار بود مهراجه خواست که کدام طور دور شود - بناء علیه برای معامله گیری بطرف دهلی و کبی و کتاس فرستاد و بز زمینداران اشاره کرد که اگر مشاراً الیه بر شای چیزی کند قتل نمائید - چون دیوان مشاراً الیه برای تحصیل معامله رفت با سیدان تنگ گیری معامله کرد - سیدی رنجیده شده شمشیر بر دیوان رها کرد - بیک ضرب جان بحق تسلیم کرد - خود مهراجه از صلاح [برگ ۲۱۶ ب] مادر خود بیرون شد - سردار دل سنگه به آزار جلودهر مریض گردید و اقامت در علی پور نمود - برادران مائی سهجو زوجه دل سنگه جیو بصلاح دیوان محکم چند دیره و فوج همراه گرفته تابعداری مهراجه اختیار کردند - در بهنگیان کرم سنگه دولوسرکش بود - در چنیوت فوت شد - پسرش جسا سنگه قائم مقام شد و حقیقت سنگه گهنیه نیز فوت شد - پسرش قایم مقام شد - چندی مهراجه دیره خود در گوجرانواله داشت - سال آینده خبر آمد آمد بادشاه گرم شد - سنگهان قبائل و اسباب خود را روانه کوهستان کرده خود جریده طور در ملک ماندند - چون مابین مهراجه و بهنگیان نزاع کلی بود ازین اندیشه صلاح چنین مقرر شد که دیره در قلعه های سدا کور کرده شود بمبادا فوج افغانان تاخت آورده دیره را تاراج نمایند - درین عرصه بادشاه وارد لاهور شد - گلاب سنگه بهنگی بجمعیت یک صد سوار در موضع سرهالی اقامت کرد - جزیه بر سکنه شهر انداخت و خود بادشاه بآرام مسکنت گزین شد - مواضع گرد و نواحی کشکچی ها برای حفاظت برده بآرام نشسته ماندند و سکنه امر تسرتمام و کمال گریخته رفتند - سر آمد زمینداران بشرف استیلام حاضر شدند - چون طریقه ملک گیری نیافتند واپس رفتند و

نرنجنان جندیاله واله و رام چند پسر دهرم داس به امید سابقه و وکلای سنگهان نیز تا روانگی بادشاه در لاهور حاضر ماندند - هیچ کس را خوف و خطر از آمد بادشاه نبود - و باعث بی خوفی آنکه مابین خودها وزیر وفادار خان وزیر جدید و شیر محمد خان وزیر قدیمی مخالفت داشتند - شیر محمد خان سنگهان را دلاسا و انگیخت میداد و نوشت و خواند و غیره اطراف هندوستان جاری میداشت - هنوز جواب از کدام طرف رسید و از کدام طرف نرسیده بود [برگ ۲۱۷ الف] که باز محمود خان سر بشورش کشید - بادشاه بی تامل واپس سمت ولایت افغانستان روانه گردید - زمینداران که باسید امداد و صلاحیت بادشاه قابض مکان خودها شده بودند مهاراجه در پی آنها شد - از بعضی بزور و از بعضی بدلاسا خلاص کنانیده باز منقاد خود گردانید - مگر پسران غلام رسول چتمه رسول نگر را مستحکم داشتند - چون نام برده ها تهور شعار بودند بعد از شش ماه بمهاراجه رسول نگر مسخر شد و مکان که سابق در وجه رسد داشتند ضبط شد - اما بالتماس زوجه غلام رسول واگذار نمود - این سال بدین طریق گذشت -

اراده مهاراجه بسیر امر تسر و فتوحات غیبی گردید - بناء علیه تمام لشکر را از خانه ها طلبانیده خود رونق بخش رام نگر شد - برای طلب سردار دل سنگه جیو آدنان مامور نمود - سردار موصوف بازار جلوهر یعنی دنبل زیر خصیتین مابین مقعدین سخت مریض بود - زوجه اش مائی سهجو متردد شده جوده سنگه وزیر آبادی یعنی برادر دل سنگه جیو را طلبانیده مشورت کرد که مهاراجه رنجیت سنگه بزور و سرکشی آمده ما در خود را قید داشته و همچنین ما را بفریب در قید خواهد گرفت ، صلاح آنست که یک جزو و یک مشت بوده سپاه را بظاهر تابعدار رنجیت سنگه نمائیم و منتظر وقت بوده سر خود بشویم - مشاراً الیه قبول کرد - سر کرده های فوج را سپرد او کرد و حکما را به تداوی سردار مریض مامور کرده خود نزد مهاراجه آمده که سردار مریض و من عورت دیره بهمراهی کدام کس برکاب شما بفریستم - مهاراجه گفت اگر سردار ضعیف و مریض است پس شما جوان و تندرست هستید ، نصف ملک بخورید و دیره همراه دارید بعد رد و بدل بسیار دیره همراه کرد - مهاراجه اشنان ما گهنی در امر تسر نمود و سردارانی

سدا کور را طلبانیده مشورت انصرام شادی نمود - من بعد آن مائی گفت که رامگهریان مدعی ماهستند و اهلوالیان و گلاب سنگه و بگمیل سنگه [برگ ۲۱۷ ب] و غیره سنگهان دوا به را زیر خود کرده اند ، بکدام طور ایشان را زیر باید کرد - مهاراجه بر خرابی رامگهریان کمر بست - مائی سدا کور شمرد [؟] باهلوالیان کرده دیره بیرون - کتائید - مهاراجه تاخت بر ملک رامگهریان آورد - طرف ثانی طاقت مقابله در خود ندیده رفاقت طلب از راجه سینسار چند شد و قلعهجات را قایم ساخت - مهاراجه مورچه یعنی محاصره به قلعه بیانی فرمود - بعد سه ماه قریب بود که قلعه خلاص شود قضا را آب سیلاب طغیانی آورد - نا گزیر مورچه برداشتند قلعه قایم ماند -

در تشریح شادی مهاراجه

تیاری شادی کتخدائی مهاراجه بدختر سردارنی مائی سدا کور گردیدند - اما پیش از روانگی بمائی موصوف صلاح نمود که دل سنگه و جوده سنگه نصف ماهستند و بالفعل عناد از من بخاطر دارند ، مبادا ما درین امر مشغول شویم و اوشان فتور انداز شوند، بندوبست این معنی اول باید کرد - مائی گفت : که الحال پسر من تو هستی - این تمام چار پنج هزار آدم تابعدار شاست - اول متمردان را زیر دست کن و بعده انجام شادی فرما - برین صلاح بقسم و اقسام دل سنگه جیو را طلبداشته گفت که من نادان و شما دانا و کلان بهنگیان و رامگهریان و راجه سینسار چند مخالف ، نظم و نسق ملک خود چگونه باید کرد - دل سنگه گفت که : یکی ما را مرض دامن گیر و ثانی آزار کامل پیری عاید حال ، پیشتر ازین هر ملکی که بتصرف می آوردم پدر تو نصفی بمن می داد و نصفی خود میگرفت - حالا شما این طریقه موقوف نموده اید پسر و دختر ندارم که بعد من وارث خواهد شد - پس از من مالک من تو هستی - آخر الامر بصلاح مت سنگه بهرانیه و با گمه سنگه سهرالیواله و فتح سنگه دهاری رسم قدیمی که مها سنگه جیو سردار دل سنگه مرعی داشتند جائز و جاری نمودند - اما دل سنگه را از مختاری و مصاحبت خاطر کباب میشد و مائی استیصال دل سنگه بخاطر میداشت - من بعد آن انصرام شادی [برگ ۲۱۸ الف] بکمال فرحت و انشراح گشت - بعد از چندی مهاراجه معتبران نزد مائی سدا کور فرستاده سوال

کرد: که موکلاوه بدهند و مائی گفت: که سال آئینده خواهم داد -
و بعضی صلاح ضرور شمردن اند [؟] مهراجه خود تشریف آرند خانه
اوشانست و اگر ما را طلب دارند مضائقه ندارد من حاضر شوم - چون
معتبران واپس آمدند پیغام رسانیدند - مهراجه بمجرد استماع پیغام نهضت فرمای
بسمت مائی موصوفه شد - چند روز دیره در مکان موکیریان داشته - من بعد
آن برای درشن جوالا سکمی اراده کرده - سدا کور گفت: که کوهستانیان
ناموافق و منافق اند - در ملک اوشان جزأت نباید کرد - و ادوین عرصه از
طرف پندی قاصد فرستاده ملکها سنگه آمد که شاه زمان از دریای اتک
عبور فرموده و پیهم بلاهور می رسد - بمجرد استماع این معنی مهراجه از آنجا
سوار شده در هر قلعه که تهانه های خود داشت عبور نموده پخته و مستحکم
ساخته در مناور رسیده محاضره نمود - مسخرانشد - دیهانش را ویران کرده
وارد رام نگر گردید - بابا صاحب سنگه پیدی را طلبداشته مکان چپرار
بطریق بهینت گذرانیده دیره بابا مشاراً الیه در امر تسر کنانیده - گلاب سنگه
بهنگی اثاث البیت خود وغیره سکنای آنجا از شهر بدر ساخته جریده طور
در امر تسر مع سپاه استکانت داشت - و سرداران مسمی لهنا سنگه و سوبها سنگه
و کارپردازان گوجر سنگه چون عبور رایات عالیات بادشاه از دریای راوی
معاینه کردند بیرون از شهر لاهور گشتند - چون ورود رایات عالیات ظل سبحانی
شاه زمان درانی در دارالسلطنت لاهور گردید تا مرور یک ماه از عمر اختلاف
وزیر وفادار خان و وزیر شیر محمد خان نهضت اعلام و مضرب خیام
بنام شهنشاه و تحرک موکب سرداران بسمتی نگردید، زیرا که وزیر
وفادار خان سعی در استیصال گروه سنگهان داشت وزیر شیر محمد خان بخلاف
آن جهد در باب قیام قوایم سنگهان مینمود - [برگ ۲۱۸ ب] درینصورت
سنگهان بغایت اقصی بجزأت و مبادرت در آمدند و بنا بر اجزی مضارف
دربار شاهی تحصیلداران مالیه و کشکچی ها برای حفاظت رعایا بهر جانب
مامور شدند - و وکلای سنگهان سرداران وقت حسب الطلب بندگان شاهی
حاضر آمدند و طریقه جهتکای بزغاله و جهتکای خروس که آئین مذهب
سنگهان است عمداً جاری داشتند - کسی مانع نشدند و شهنامت نشان
نظام الدین خان قصوریه اراده و حسب الطلب در حضور فیض ظهور بهره یاب

گردیده و تجویز بخشش لاهور در مبادی بمشاراً الیہ اساطین بارگاہ شاہی فرمودند۔ اما هنوز فریمان زیب ارقام نیافتہ بود کہ بعد مرور عرصہٴ یک ماہ انتہای رایات عالیات حضرت شاہ زمان درانی بسبب تقاضای لشکر کشی محمود شاہ بجایت بابا خان قاچار سمت کابلستان گردید و مہاراجہ رنجیت سنگہ جیو مع فوج یمین ویسار موکب شاہی میرفت و وکلای مہاراجہ برای مرحمت و غایت لاهور بمشکل خود مستدعی بحضور فیض نشور بودند۔ درین عرصہ کہ عبور رایات از گذر دریای جہلم بوقوع آمد از کمال سرعت و آمد آب طغیانی دوازده ضرب توپ غرق دریا شد۔ در آنجا دستخط خاص بنام مہاراجہ شرف اصدار یافت کہ ہر گاہ آب دریا فرو شود توپها بر آورده روانہ حضور نمائید و صوبہ داری سلطنت لاهور بشا مرحمت فرمودہ شد، فائز آن شوید۔ و کلا دستخط آفتاب نمط بحضور مہاراجہ حاضر آوردند۔ بمطالعہٴ آن انشراح فراوان عاید شد۔ ہر گاہ آب فرو گردید مہاراجہ آدمان تعیین نمودہ ہشت ضرب توپ بر آورده روانہ ساخت و چار ضرب توپ از آنجملہ یک آہنی و سہ برنجی مہاراجہ داخل توپخانہٴ خود ساختہ مستعد در صدد تسخیر لاهور گردید۔ اما حیلہٴ رفاقت ارکانہا و زمینداران شہر لاهور میخواست بنا بر آنکہ بی خرج و بی خرج تصرف لاهور درینصورت بوجہ احسن بخاطر خطیرش منقوش شدہ بود۔ [برگ ۲۱۹ الف] در بہم رسیدن رفاقت ارکانہای مذکور مدت سالی یا کم و بیش منقضی شد۔ درین عرصہ لہنا سنگہ و سوہا سنگہ رخت ہستی ازین دار فنا بر بستہ براہ دارالبقا شتافتند۔ مہاراجہ وقوع این امر را از یاور پی طالع و رهنمونی بخت خود انگاشتہ بجلدی خواہان رفاقت ارکانہای لاهور گردید۔ مطابق اینکہ اذا اراد اللہ شیئاً فجی اسبابہ، درین عرصہ بمزاج سردار چیت سنگہ و سردار مہر سنگہ خلف سوہا سنگہ و کارپردازان گوجر سنگہ ارادہٴ قید و غارت چندی از قوم ارائیان لاهور کہ مستثنی بودند مانند مہر محکم و دیگر کسان قوم زمینداران مقرر و مصمم گشت۔ نامبردگان را کسی اطلاع داد۔ ایشان در پی اخراج ناظران مذکور شدند۔ درین روزها کد نظام الدین خان در عظمت و حشمت ممتاز بود اول نامبردگان بخان مشاراً الیہ پیغام کردند کہ همچنین برای مدخل شاہ دروازہ و آکرده خواہیم داد و بخیریت داخل لاهور

شوید و عمل و دخل خود نمائید - مشاراً الیه نیز برین امر مستعد گردیده موافق میعاد بیگانه رسید - مدعیان را از آمدن خان مذکور خبر شد مستعد هنگامه گشتند - خان مذکور دست تصرف خود کوتاه دید - باز گشت - چون در نصیب خان مشاراً الیه حکومت بلده لاهور نبود ناگزیر مشاراً الیه پیغام تصرف بلده لاهور بمহারاجه نمودند - چون مهاراجه از هر وجه مستعد و آماده بود بانصرام این معنی آرزو داشت و رسیدن این گونه پیغام را فوز عظیم انگاشته اولاً قاضی خان غلام را بنا بر بندوبست و ارتباط بسمت ناسپردگان مامور فرسود - اما معرفت مشاراً الیه انتظام این معنی نشد - زیرا که انتظام این معنی فقط از قوم ارائیان ممکن نبود - لهذا قاضی عبدالرحمن ساکن رسول نگر بنا بر استحصال تمنای مذکور تجویز فرموده طلبداشته بعد استماله تمام مترصد عنایات بی غایات نموده فرمایش کرد که بهر طریق که دانند و توانند صرف قابلیت خود و خیر خواهی سرکار بدرجه اتم کرده [برگ ۲۱۹ ب] ارکان شهر لاهور را رفیق سرانجامی مطالبات سرکار که مراد از آن تسخیر لاهور است باید ساخت - مشاراً الیه بحسب الحکم مهاراجه سرانجامی این خدمت را بذمه خود گرفته مرحله فرسای راه دارالسلطنه لاهور گردیده ، بعد طی مسافت و قطع منازل وارد شهر مذکور شد - آنچه ارکانان وقت مثل میان محمد عاشق جیو و میان جان محمد ساکن موضع لویریان که مرشد موران کنجری بودند و مهر محکم ساکن کوت نو و عابد خان اتاری والا و محمد عظیم و حافظ محمد ساکن باغبان پوره و مهر شادی کتار بند و احمد خان بهندر ساکن لاهور را جمع ساخته بحکمت عملی مستمال و مترقب عنایات مهاراجه کرده انکشاف مطلب کرد و استمداد انتظام آن خواست - چون مشاراً الیهان نیز از بی امتیازی و ظلم و خوف قید که درین روزها برای بعضی ازین کسان تجویز سرداران بود بغایت اقصی تنگ بودند لهذا اتفاق بر تحویل لاهور بمহারاجه نمودند - برین اراده مستعد و آماده گردیده در جواب بمقتضای در خواست حصول مدعای مهاراجه صاحب بقاضی مسطور نوشته داده مرخص کردند - چون قاضی معز الیه در حضور مهاراجه صاحب بذریعه نوشته ارکانان مشرف و بهره یاب شد و حقیقت ما وقع که بکمال قابلیت بانصرام رسانیده بود

مفصل بعرض رسانید - مہاراجہ باستماع آن نہایت مسرت اندوز گردیدہ دور فلک را یکام خود انگاشته چون غنچہ در پیرهن نمی گنجید و از ہبوب نسیم این نوید گل گل بشگفت - من بعد آن بقاضی مشاراً الیہ خلعت فاخرہ عنایت فرمودہ ارشاد شد کہ حال باز بصوب لاهور مرحلہ فرسا گردیدہ و بہ ارکانان موصوف ملاقا شدہ طریق تسخیر و مدخل شہر لاهور بعرصہ عنقریب مقرر باید نمود - قاضی مشاراً الیہ بمقتضای امر باز در لاهور آمدہ و بہ ارکانہا ملاقا گردیدہ از طرف مہاراجہ پیغام توجہات و عنایات رسانیدہ استمالہ و استرضای بدرجہ کمال نمودہ سلسلہ جنبان مقصد خود شد - [برگ ۲۲ الف]

بہر کیف ارکانان را بر سر سرانجامی مطلب آورده بعد از مشورہ ہای بسیار این صورت مقرر شد کہ لوہاری دروازہ وقت تشریف آوری مہاراجہ مفتوح کردہ خواہیم داد - ہر گاہ قاضی مشاراً الیہ صلاح مقرر کردہ واپس رفتہ در حضور مہاراجہ مشرف شدہ عرض ما وقع نمود و الوف ابواب ابتہاج بر مزاج و ہاج مہاراجہ مفتوح گردید و در فراہمی عسا کر بجلدی پرداختند و ہمدین اثنا برای گرفتن موکلاوہ و حسب الطلب سردارنی سدا کور بعد از مرور یک ماہ بندوبست تیاری بطرز شائستہ نمودہ از رسول نگر نہضت فرمودہ وارد مکان بتالہ گردید و در آنجا مائی صاحبہ سدا کور جیو را ازین صلاح مطلع کردہ رفیق شفیق خود ساخت و منتظر آمدن آدم معتبر از ارکانان لاهور بود کہ محمہ عظیم باغبان مذکور مرسلہ ارکانان لاهور در مجیبتہ در عین انتظار رسید - مہاراجہ رسیدن مشاراً الیہ را بروقت خیلی غنیمت انگاشته تلافی او زیادہ از حد فرمود - روز دوم مشاراً الیہ را پر فیل سوار کردہ ہمراہ گرفتہ رہگرانی منزل مقصود اعنی بصوب لاهور شد - بعد روانگی صلاح ارکانان مذکور چنین تقاضا نمود کہ بدروازہ کشادن بدنامی کمال عاید است ، مستحسن اینکہ قلعہ عالم پناہ فیما بین دروازہ خضری و کشمیری نقب دادہ مدخل مہاراجہ صاحب بافواج با آن راہ نمایند - ابرین صلاح آدم دیگر مامور آن صوب نمودند - اتفاقاً آدم مذکور در راہ بمہاراجہ ملاقا نشد و مہاراجہ بر دروازہ معہودہ رسید - از آنجا کہ صلاح ارکانان بطریق مرقونہ الصدر شدہ بود ازین ممر افتتاح دروازہ مذکور نشد و اجرای تفنگ و شہین از دروازہ مذکور و دروازہ شاہ عالمی

گردید - بعضی ها از بیرون مجروح شدند و از عدم مفتوح شدن دروازه و زخمی شدن چندین کسان و وفور گرفتن گرمای آفتاب سپاه بیدل شده سایه گزینی اختیار کرد - مهراجہ نزول بر مکان چاه میزان نمود و نا امید شده ارادہ [برگ ۲۲۰ ب] عبور کرد - متعهدان را ازین امر خوف بخاطر واقع شد و آدم نزد مهراجہ فرستادند کہ صبحی چیزی شب مانده بر لوهاری دروازه تشریف فرما شوید، دروازه کشاده خواهد شد - مهراجہ برین قرارداد رضا مند شده طمع بسیار دادنی بارکانان نمود و صبحی موافق قرارداد بر دروازه لوهاری تشریف فرما شد - در بانان موافق ایمای ارکانان مفتوح کردند - مهراجہ مع فوج مائی سدا کور جیو دفعته واحده حمله آورده داخل بلده لاهور شد - اول بر در حویلی لاله لکھپت رای کہ مسکنت مہر سنگہ پسر سوہا سنگہ سومی حصہ والا بود رسیدند - شلخ چند تفنگ از اندرون حویلی شد - آخر الامر مہر سنگہ خلف سوہا سنگہ کہ بعد انتقال پدر خویشن قایم مقام شده بود تاب مقاومت در خود ندیده راہ فرار در پیش گرفت و از نہایت بزدلی بجای رسیدن نتوانست و در حجرہ بهوس فروش متواری شد و بہ نشان دادن کسان از آنجا بدست سپاہ مهراجہ آمد - زوبروی مهراجہ آوردند - مهراجہ بوجهی چین بر جبین نیاورده فرمود کہ آنچه اثاث البیت شما در اینجا بوده باشد ہمراہ گرفته بجا گیر خود بروید - مشاراً الیہ حسب الحکم رخصت خود را غنیمت شمرده آنچه اسبابش بود بدست آورده راہ نورد بادیہ ادبار شد و بعد عرصہ معدوده در عرصہ قلیل از نان محتاج شده از دارالفنا بدارالبقا رحلت کرد - تازہ کننده نامش باقی نماند - القصہ مهراجہ مہر سنگہ را بانان رخصت کرده رجوع بطرف قلعه بادشاهی کرد - چیت سنگہ خلف لہنا سنگہ قلعه را قایم کرد - سنگہ موصوف مکان غالب بر قلعه سوای مینار مسجد شاهی دیگر ندیده سپاہیان تفنگ انداز را برای بالا رفتن آن و تفنگ اندازی در قلعه ماسور کرد - سپاہیان از عرصہ دوپہر تا غروب آفتاب تفنگ اندازی کردند - از اندرون قلعه نیز تفنگ اندازی می شد - چون شب شد نیز مشاراً الیہ در خود تاب مقاومت ندیده بوسیله مائی سدا کور [برگ ۲۲۱ الف] از قلعه بیرون آمده مع اثاث البیت بجا گیر

1. Hay-seller = بهوس فروش

خود و نیکی رفت - چون مکان مذکور بقدر بست هزار روپیه بود تاحین حیات چیت سنگه معترض احوالش مهراجه نشد -

صبحی مهراجه آگاهی یافته از منجهان بساعت نیک دریافت کرده وارد قلعه بادشاهی شد و ارکانان مسطور را طلب داشته نوازش ها نمود - مهر محکم را بخطاب حرف بابا سرفراز کرده میخواند و دیگر ارکان را نیز با ادب بحرف صاحب و مهربان خطاب فرموده مدارالمهام کاروبار شهر لاهور زمیندارن مهر محکم را نمود - بعد از چند روز مائی صاحبه را رخصت نمود - و مسکنت خود در قلعه نمی داشتند بخانه موران بیوی کنجی می بودند - و طعام وغیره ایشای مطلوبه در آنجا حاضر میشد - و هرگاه بر اسپ سوار می شدند بیوی مذکور را نیز پس پشت بر اسپ سوار می داشتند - بعد از چند گاه خطاب بابائی از مهر محکم موقوف نموده بزندان سخت گرفتار کرده مبلغ ده هزار روپیه جریمه مقرر کرده جولان پپایش انداخت و روانه رسول نگر کرد - اما در قید مشاراً الیه سر انجامی مبلغ نشد لهذا از رسول نگر واپس طلبانید - بعده مشاراً الیه مع دستک در یوزه گری نموده بصد خرابی ادای زر مقرره نموده باز بزمینداری خود پرداخت - تا زنده ماند کسی نمی پرسید که مهر محکم کجا می باشد - و دیگر رفقای مهر مشاراً الیه که بر صدر ذکر شده از هر وجه پهلوتی کرده بقیه عمر بهر حال بگوشه منقضی ساخته رخت هستی بر بستند - من بعد از آن حکومت در لاهور از آن بیوی موران کنجی گردید - حتی که ضرب مبالغ علامت آرسی او اجرا یافت - درین دور اشراف و بزرگ و کلان و عاقل در لاهور کنجیان می بودند - این درجه بیوی مسطور بود که بهائی لعل سنگه کینتمهل واله بیوی را همشیره خوانده مطالب خود می گرفت - و اکثر برآمد مطالبات احتیاج کار فرو بستگان بوسیله سفارش بیوی اجرا می یافت - القصه بعد از تصرف [برگ ۲۲۱ ب] تنظیم و تنسیق دروازهها از دست مدعیان کرده به تسخیر ملک جوار لاهور پرداختند - بعضی ها از خوف فراری شده و بعضی متابعت اختیار کردند - درین عرصه نظام الدین خان قصوریه بدلیری خود و اغوای بهنگیان متحرک جنگ و فساد شد - چنانچه گله شتران مهراجه بچرا گاه بدان صوب قصور رفته بود ، سواران خاص معزالیه بر شتران مذکور تاخت آورده پیش نهادند - زمان

نامی شتربان قوم بلوچ از راه تهوری بچو بدستی اکثر شترها را از دست سواران مذکور رهانید - مگر بقدر شصت نفر شتر سواران مذکور پیش نهاده بردند - هر گاه این خبر به مهاراجه رنجیت سنگه رسید بمجرد استماع این خبر نهایت غصه و خفگی آورده تجویز لشکر کشی بر خان مذکور نمود -

لشکر کشی مهاراجه دفعه اول بر نظام الدین خان قصوریه و فتح یافتن مهاراجه بر خان مشاراً الیه در ۱۸۰۱ عیسوی

چون خبر لشکر کشی سنگه جی گوش زد خان معزالیه گردید بتوکل ایزد بیهمال تدارک مقابل شدن بصلاح تهوری تجویز کرده لشکر از قصور بیرون کشید - حتی که در زمین کههیدیان و دهولن مقابله لشکرین شد - تعداد لشکر چنان بسمع رسید که باندازه پانزده شانزده صد سلاح بردار از طرف خان معزالیه در معرکه گاه حاضر شد و بقدر پنج شش هزار سپاه مهاراجه در نبردگاه موجود بود - اما فتح من جانب الله است ، بر قلیل و کثیر منحصر نیست « کم من فئۃ قلیله غلبت فئۃ کثیره باذن الله » - در داد جنگ اگرچه از طرفین قصور بعمل نیامد اما افغانان سبقت بردند - و نیز بهنگهان و غیره ، شلداران اوشان حصول فتح بمهاراجه بر خان معزالیه و غیره پسند نمی آمد لهذا صاحب سنگه گوجرانوالیه بر مکانات مهاراجه یورش آوردن خواست - مهاراجه بمجرد استماع این خبر اراده روانگی آن طرف نمود و فتح سنگه کالیانواله را مختار جنگ و اصلاح [برگ ۲۲۲ الف] خان معزالیه گذاشت - خان مذکور در غیبت مهاراجه یک دو مرتبه هنگامه نمود و داد تهوری داد - خان معزالیه سبقت برد - سردار مذکور بدون اصلاح چاره دیگر متصور نه پنداشته اصلاح اختیار کرد - چنانچه سردار مذکور بخان معزالیه استدعای بدستار بدلی نمود، مگر خان معزالیه برای خود دستار بدلی منظور نداشت و برادر قطب الدین خان را بنام بران فرستاد - مشاراً الیه بمجرد رسیدن قطب الدین خان دستار بدلی نموده و سپاه را همراه گرفته روانه لاهور شد ، از مهاراجه خلعت پیشین قرار بخان مشاراً الیه دهانیده و عهد و پیمان نموده روانه قصور ساخت -

در بیان فراهمی بهنیت برهنگامه مهاراجه رنجیت سنگه

جیو در ۱۸۰۱ عیسوی

گلاب سنگه بهنگی ولد دیسو سنگه برادر زاده جهمند سنگه و گندا سنگه

که سر آمد در بهنگیان و عزیز در دیگر سرداران بود مثلاً رامگهریه ها که جوده سنگه خلف جسا سنگه و جیمیل سنگه خلف حقیقت سنگه گهنیه و صاحب سنگه گجرات والا خلف گوجر سنگه و جسا سنگه پسر کرم سنگه دولو و مهر سنگه پسر تارا سنگه چین پوریه و با گهه سنگه اهلو والیه و سمند سنگه خلف گور بخش سنگه دودیه و امر سنگه و بهکه سنگه و تارا سنگه پسروریه و آسا سنگه ابه والا و تارا سنگه چین پوریه و موهر سنگه رکها نوالا و جوده سنگه کلا لوالیه و آسا سنگه سوریان والا و شودا سنگه سوکر وندیه و چیت سنگه پسر لهنا سنگه و نظام الدین خان قصوریه و غیره سرداران که بروز میله بیساکھی در امرتسر جمع آمدند۔ سردار گلاب سنگه مشوره کرد که رنجیت سنگه بزور ظاهری بسیار فائز شده اگر هم برین نسق روز بروز مزید شد پس مقاومت باو منجمله ممکنات نخواهد بود۔ القصه همه ها سر بر خط فرمان مشاراً الیه نهادند سپاه خود را بجلدی طلب داشتند۔ بعد فراهمی سپاه از امرتسر [برگ ۲۲۲ ب] کوچیده دیره در بهسین و دوکا بیچه که ده ده گروه شرقوریه لاهور می شوند انداختند و از لاهور مهاراجه مع دیره های مائی سدا کور و سنگهان نکی و دیگر افواج خود دیره کوچیده مقابل دیره مشاراً الیه در موضع گنجی سند هو انداخت۔ سه چار ماه دیره طرفین در آنجا افتاده ماند از آنجا که صلاح سرداران موصوف موقوف بر السنه بسیار بود هرگز تدبیر صائب نشد و هنگامه آرای یک روز نگردید۔ چون مهاراجه ملاحظه کرد که بسبب فراهمی بسیاری سرداران تدبیری از ایشان بسر نمی رسد پس بموجب عقل دور اندیش مشوره سنجیده چنین از مکمن خاطر بمنصبه اعلان آورد که سردار فتح سنگه کالیا نوانه و دیره مائی سدا کور و گیان سنگه نکی و جوده سنگه وزیر آبادیه و با گهه سنگه میرو والیه و فوج سردار فتح سنگه اهلو والیه مقابل سرداران مذکور گذاشته خود عبور از دریای راوی نمودند۔ بمجرد عبور مهاراجه بخاطر سردارانی که ملک آنها بان روی دریای راوی بود خوف بینهایت از وجه ویرانی و بدر رفتن ملک از تصرف خود استیلا یافت۔ و نیز با گهه سنگه را اعادات محاکات هر طرف بود۔ مشاراً الیه و صاحب سنگه گوجرانوالیه و سده سنگه دودیه و امر سنگه بهکه و نار سنگه پسروریه بی رخصت گلاب سنگه مذکور

ره نورد ملک خودها شدند - بمجرد روانگی مشاراً الیهان انتظام اصلاح و فوج
 بهنگیان شکست خورد - هر یک سردار باسرار پیوند اخلاص بفتح سنگه
 کالیانواله انداخته راهی دزدانه بمکان خودها شدند - از ظهور این معنی سردار
 گلاب سنگه مذکور بلجه حیرت فرورفته لاچار نه بصورت اختیاری نیل
 گوهر مقصور روانه به امر تسر شد - غم و غصه این معامله استخوانش را
 پوسیده [برگ ۲۲۳ الف] ساخت و بعد از چند روز از دنیا انتقال نمود - پس
 از انتقال گلاب سنگه اهلیه اش مسات سکهان مع گوردت سنگه پسر خود
 تا عرصه دو سال در امر تسر حکمرانی بدستور داشته بعد از آن در ۱۸۰۳ عیسوی
 سمت ۱۸۵۹ مهراجه مساه مذکوره را از قلعه بهنگیان بدر کرده تهانه خود
 نشانیده - درین صورت امر تسر بیخرج و بی خرج بتصرف مهراجه در آمد -
 و مساه مذکوره بر دروازه رانگهریان مسکنت گزین شد - آخر بسفارش
 را مگهریان مهراجه مکان پنجور مع پنج شش موضع دیگر که مولد بهنگیان
 بود عنایت کرد - بحکم کل شی یرجع الی اصله پسر گلاب سنگه چند گاه
 اوقات بگریده روی کرد - من بعد از آن عسرت بنامبرده عاید شد - ازین معنی
 بمهراجه اطلاع رسید - سپرد بذیل هری سنگه بنوکری جریده سواری فرمودند -
 تا حال گوردت سنگه بذیلش ادای خدمت و نوکری می نماید - وقوع
 این امر در ۱۸۰۲ عیسوی ۱۸۵۸ بکرماجیتی گردیده - بعد از تسخیر
 امر تسر زور مهراجه دو چندان شد - سرداران باقیاننده حیات خود در انقیاد
 امرش تصور فرموده سر بر خط رضا و فرمان مهراجه نهاده همه ها مطیع و
 غاشیه بردار شدند ، لشکرکشی در رکابش اختیار کردند - من بعد آن
 حکمرانی بر اطراف و جوانب را جهای کوهستان آغاز نهادند -

لشکرکشی کردن مهراجه نوبت دوم بر قصور و عدم تسخیر قصور

در ۱۸۵۸ بکرماجیتی موافق ۱۸۰۲ عیسوی

چون بنا بر تسخیر قصور داعیه مهراجه ناخن زن خاطر گردیده و دست
 برد شجاعت افغانان دیده بود بنابراین حيله می جست که نحوی بیخرج و
 و بیخرج قصور مسخرش شود ، اما حق تعالی چند روز زندگی افغانان باقی
 داشته چگونه آرزویش میسر شود - لهذا لشکر کثیر ملازم خود و دیگر

سرداران نامدار پنجاب سردار بهنگا سنگه تیسریه و تارا سنگه غیبه و بہاگ سنگه چیند والہ و بہاگ سنگه لادوی والا [برگ ۲۲۳ ب] و جہندا سنگه کاسیہ از سواد سرہند حسب الطلب ہمہ ہا از زاہ دوستی و طمع و غارت قصور حاضر شدند۔ سہاراچہ بعد فراہمی افواج دیرہ بطرف قصور کرد۔ نظام الدین خان نیز آنچه دسترس داشت فراہمی نمود، اما بقیاس نمک در آرد تصور توان کرد۔ از آنجا کہ فتح من جانب اللہ است بر قلیل و کثیر منحصر نیست ہر گاہ بمقابلہ لشکرین شد داد جنگ و تہوری طرفین بآئین شائستہ دادند، اما فتح بہ نظام الدین خان راجع گشت۔ باوصف چندین فراہمی افواج بسنگہان فتح عاید نشد۔ اما یک مکان دمدمہ و ثانی کوت مراد خان والا بتصرف سہاراچہ درآمد۔ بقدرزادہ پانزدہ روز دیرہ در آنجا داشت۔ بالآخرہ انصرام این مہم بروقت دیگر انداخت کوچ کردہ در لاہور وارد شد۔

بعد از چند روز لشکر کشی بر سیالکوٹ نمود۔ ملک ناز سنگه پسروریہ در راہ بود۔ پسرور و سنگہرہ کہ مکناہای بادشاہی مشہور و معروف اند بتصرف خود آورد و چمیاری و نونار و پوبیک کہ مواضع کلان و ضلع دروجہ زوجہ اش و پسرش مقرر نمود و مکان پسرور بہ نہال سنگه اتاریوالہ وغیرہم عنایت نمود۔ در راہ مثل مکان چونندہ و شاہزادہ باجوہ و بدبانند و جامکی آمدند۔ از سرداران خرد غصنیدہ بشامو سنگه نکی والا وغیرہ مثل داران عنایت کردہ۔ بجوار سیالکوٹ بہمنان والی بود و از آنجا شام سنگه نہنگ تہانہ داشت۔ اول مشاراً الیہ توپہا روان کرد۔ بالآخرہ معرفت باوہا در سرکار حاضر شدہ لشکر کشی قبول نمود۔ چنانچہ تا حال لشکر کشی بدستور میناید۔ بعد ازان در سیالکوٹ رسیدند۔ چون عالم پناہ نبود بر شہر تصرف روز اول شد۔ و قلعہ مکان قلب بود، محاصرہ کرد۔ و آدمان بسیار بکار آمدند۔ چنانچہ فتح سنگه دہاری کہ سردار کثیر الاقتدار پسرورشن کردہ خرہت سنگه بود بکار آمد۔ درین اثنا خبر وفات سردار دل سنگه ماسوی سہا سنگه رسید۔ [برگ ۲۲۳ الف] از سیالکوٹ مورچہ برداشتہ روانہ اکل گہر شد۔ مائی سہجو اہلیہ دل سنگه کہ حال موجود است قلعہ را

قائم کرد۔ مہاراجہ محاصرہ نمود۔ بعد از چند روز باصلاح قلعہ مفتوح شد۔
 ہمنوقت خوش خبری تولد شدن کنور کھرک سنگہ در آنجا رسید۔ بسیار
 خور سندی ہا کرد و از آنجا ڈر لاهور رسید۔ وقوع این شہم سن ۱۸۵۹
 بکرماجیتی مطابق ۱۸۰۲ عیسوی بودہ۔
 چندی روز مہاراجہ بعیش مشغول بود کہ خبر وفات نظام الدین خان
 قصوریہ بحضور مہاراجہ رسید۔ بعد از استماع این خبر دن سن ۱۸۵۹
 بکرماجیتی مطابق ۱۸۰۳ عیسوی مہاراجہ در میان دوآبہ تشریف آورده اولاً
 محاصرہ بہ ہوشیار پور نمودہ بعد از تسخیر از صاحب سنگہ را در وجہ جاگیر
 بہار سنگہ مان عطا ساختہ۔ سن بعد آن بدرشن آند پور ماکھو وال
 تشریف فرما شدند و از آنجا عزیمت اشنان گنگا جیو فرمودند۔ بعد حصول
 پروانگی لوی صاحب بہادر مختار کار مرہتہ بجمعیت صد سوار بہ ہردوار فائز شدہ
 بعد اشنان خیرات و تصدقات موفورا لحد نمودہ معاود شدند و از گذر بوزیا
 عبور کردہ برای سیر ملک و ملاقات راجہ بہاگ سنگہ چیند والہ کہ ماموی
 مہاراجہ بود تشریف فرمای ضلع چیند گردیدند۔ و چند روز در آنجا اقامت
 داشتہ صلاح تسخیر ملک شرق رویہ ستلج مصمم نمودہ از آنجا سوار شدہ
 از راہ ناہہ و پتیالہ بر گذر پھلور عبور کردہ در میان دوآبہ رسیدہ دیرہ در
 جوار پہگوارہ فرمودہ و دسوندہا سنگہ تہانہ دار را بدلاسا و اعتبار طلبداشتہ
 محبوس ساخت۔ و تہانہ خود را داخل پہگوارہ نمودند و دیرہ توپخانہ میان
 خزانوالہ در آنجا گذاشتہ نہضت فرمای ضلع موکیریان شدہ بمای سداکور
 ملاقات کردہ از آنجا بکرتار پور آمدہ درشن قدمبوسی گوروہا نمودہ عبور از
 دریای بیاب کردہ محاصرہ بچندیالہ ساخت۔ القصہ نذرانہ از گوروہا گرفتہ
 وارد لاهور شد۔ در شمت ۱۸۶۰ مطابق سن ۱۸۰۳ عزیمت تسخیر ملتان
 فرمود۔ [برگ ۲۲ ب] لہذا تمام سرداران یعنی جودہ سنگہ رامگھریا
 و جیمل سنگہ گھنپہ و مائی سداکور و سردار فتح سنگہ اہلو والیہ و
 تارا سنگہ غیبہ و بودہ سنگہ فیض اللہ پوریہ و فوج سردار بہگیل سنگہ
 رھانی والہ و جودہ سنگہ کاسیہ و صاحب سنگہ گوجراتیہ و دیگر سرداران
 مثل خود چنانچہ گیان سنگہ نکی و باگہہ سنگہ میرالی والہ و جودہ سنگہ
 وزیر آبادیہ و دیگر سردارہای ساختہ خود را طلب نمودہ تیاری بر تسخیر

قلعه ملتان و جهنگ نمود - بعد قطع منازل هرگاه بجهنگ رسید جهنگ را محاصره نمود - چند روز احمد خان جنگید - آخر الامر مکان را خلاص کرده داد و خود بدیره فتح سنگه کالیا نواله آمده امن گرفت - سرکارزا و سردار را ازاده جاگیر دادن بمشاراً الیه بود ، اما رجب سیال مدعی احمد خان در تسخیر جهنگ رفیق و صلاح کار مهراجه بود ، اسلوی اسورات احمد خان را پسند نمیداشت و حتی المقدور سعی در ابتری آن می نمود - احمد خان مدعی را پیشکار دیده بلا چاری بصوب ملتان نهضت فرما شد - چون بملتان در رسید تمام شهر و قلعه را محاصره کرد - هشت روز شهر پناه را محفوظ داشته بعد امضای هشت روز سپاه و دیگر غربا داخل قلعه شدند - در داد جنگ طرفین قصور بعمل نیاوردند ، اما افغانان در جنگ قلعه غلبه بردند و افغانی از موضع تهم بر اسپ باد پای سوار شده داعیه شهادت پخته بخاطر آورده ، راه تمام سپاه نوردید تا سواری مهراجه در رسیده اسپ را خیز داد و شمشیر بمیان راجه زد ، اما حیاتش دراز بود در حوضه چسپید - شمشیر قدری بر حوضه خورد بقدر یک بالشت بعمق و بقدر سه بالشت زخم به فیل ماده رسید و افغان از فوج بسلامت رفعت - همچنین بسیار افغانان بداعیه غزا در لشکری افتادند و اکثر را بقتل و نهیب رسانیده جان بسلامت می بردند - مهراجه را از دلآوری افغانان حیرت سخت بخاطر واقع شد - چون و کلاء برای اصلاح آمد و رفت بسیار میداشتند و تا که داعیه بخاطر واقع بود [برگ ۲۲۵ الف] صلاح قرار نمی گرفت - چون در داعیه قدری شکست بعمل آمد من بعد آن سوال نواب قبول کرده مبلغ پنجاه هزار روپیه و ده زاس اسپ در وجه نذرانه مقرر کرده دیره کوچ نموده بسرعت سریع داخل لاهور شدند - مولانه فقیر عزیز الدین را اولها از ملتان مع فیل ماده مجروح و دیگر هدایا بطرف بهاول خان روانه کرده تشریف فرمای لاهور شدند - بعد از رفتن میان مذکور و فیل ماده و غیره اسباب اقمشه صورت اتحاد مجددا پیدا شد - خان مشاراً الیه نوزده عنان اسپ عمده و ده نفر شتر باد رفتار و دیگر اقمشه لطیف و کثیف در جواب هدایا مع حکیم معزالیه و منشی و مهنهت رای بخدست مهراجه روانه کرد بعد روانگی مهراجه نواب مذکور پیاس احمد خان سیال لشکر کشی بر جهنگ نموده در تصرف خود آورده - چون

این خبر بمہاراجہ جیو رسید سردار فتح سنگہ کالیانوالہ را مامور بہ تسخیر جہنگ نمود۔ از آنجا کہ سردار مذکور دانا و رسا کار بود بحکمت و تمہید لسانی احمد خان را منقاد فرمان خود نمودہ بوقت ملاقات ظاہر ساخت کہ شما مردم زمیندار ہستید محکوم ہر کہ خواہید شد معاملہ از شما نخواہد گذاشت، تجویز نمائید کہ نواب غالب است یا مہاراجہ۔ پس بہ بی اتفافی مہاراجہ قدر شما ہست کہ ملک را بتصرف خود خواہید داشت۔ احمد خان فہمیدہ جواب داد کہ بمخالفت مہاراجہ نگہداشت ملک از ما نمی شود۔ القصہ بعد اینچنین گفتگو تشخیص معاملہ سال تمام مبلغ ہشتاد ہزار روپیہ بابت ملک جہنگ با احمد خان مقرر شد و سلطان خوجہ ساکن چنیوت کہ ساہوکار مشہور است و ناتہہ جوگی ساکن جہنگ مالدار و ہم فقیر است مال ضامن گرفتہ نوشت محکم نمودہ معاود بصوب مہاراجہ شد۔ احمد خان [برگ ۲۲۵ ب] معرفت سردار مذکور بسر کار یک جہتی پیدا کردہ رجب سیال مدعی خود را از نظر مہاراجہ دور و سکر وہ کنانید۔ و چون رجب مذکور دید کہ مدعی وقت یافتہ گرفتہ است لاچار ی دیدہ در خانہ رسیدہ بملتان گریخت و نواب از روی مہمان نوازی مشاراً الیہ را نزد خود جای دادہ۔ مہاراجہ کہ مرتبہ ثانی لشکر کشی بر ملتان کرد رجب مذکور را خلاص کنانیدہ ہمراہ آورد۔ سن ۱۸۶۱ بکرماجیتی مطابق سن ۱۸۰۵ عیسوی مہاراجہ در میان دوآبہ تشریف فرما شدہ بقلعہ مدالون کہ از آن دیوا سنگہ محاصرہ ساختہ مفتوح فرمودند۔ و بہ نذرانہ گرفتن از سردار دیوا سنگہ وغیرہ سرداران و مطیع و منقاد کردن آنها مشغول بودند کہ خبر آمد آمد مہاراجہ جسونت رای ہلکر رسید۔ دیوان محکم چند کہ از خوف مہاراجہ از رفاقت سردار دل سنگہ گریختہ نزد صاحب سنگہ گوجرا نوالیہ رفتہ بود و سردار موصوف دیوان خود گردانیدہ۔ و بعد از سه سال بیگناہ دیوان را قید نمود و دشمنان تاجدی سردار را بر دیوان رنجیدہ کردند کہ حکم قتل او داد، اما چند کور زوجہ صاحب سنگہ بر دیوان جیو رحم آوردہ سردار را ازین امر باز داشت و دیوان را خلاص کنانید۔ بعد مخلصی دیوان از آنجا گریختہ بحضور مہاراجہ آمد۔ درین حال مہاراجہ دیوان موصوف را در قلعہ پهلور تہانہ دار مقرر فرمودہ عدالت سرداران قرب و جوار و ملک متفرقہ در جاگیر

بدیوان مشاراً الیه داد و مستحکم در آنجا نموده خود در امر تسر آمد - و تمامی سرداران را از اطراف و جوانب طلب داشت - حاضر شدند - درین عرصه مهاراجه جسونت رای هلکر مع افواج متکاثره که باندازه لکمه نفر میگویند از دریای ستلج عبور کرده در میان دوآبه آمد - و از آنجا در امر تسر رسید - و از دنبالش لارڈ لیک صاحب بہادر مع افواج و افر چنانچہ گویند کہ لکمه نرگا و نخود بریان همراه داشت بر گذر دریای بیاب تشریف فرما شدہ پیغام بمہاراجہ کردند - کہ بہاراجہ جسونت رای را روانہ این صوب نمایند، و اگر بمشاراً الیہ اتفاق داشتن است [برگ ۲۲۶ الف] مضائقہ نیست - بہاراجہ از راہ دور اندیشی اتفاق بہاراجہ ہلکر مستحسن ندانستہ اصلاح ہلکر بہ لارڈ لیک صاحب بہادر بدینصورت کہ آنچه مقبوضہ قدیمہ بہاراجہ جیو موصوف است ایشان مزاحم آن نشوند و بہاراجہ ازین بعد ہنگامہ پرداز با ایشان نخواہد شد - و درین حال بہاراجہ ازینجانب روانہ بصوب ملک خویش می شوند در راہ معارضہ واقع نشود ایشان براہ دیگر روند و بہاراجہ براہ دیگر میرود - برین صلاح از جانبین قرارداد بعمل آمد - بہاراجہ ہلکر از راہ جوالا مکھی و امیر خان از راہ قصور روانہ ملک خود گردید - لارڈ لیک صاحب بہادر بدارالخلافت شاہ جہان آباد تشریف فرما شد - پیش از آمدن بہاراجہ ہلکر بفراہمی خزانہ و تعمیر قلعہ گوہند گرہ و لاہور و استحکام دیگر مکانات پرداختند - در سمت ۱۸۶۲ بہاراجہ عزیزت تسخیر ملک شرقیوہ ستاج مصمم شد - چنانچہ از گذر پهلور عبور فرسودہ دیرہ در لودہانہ کردہ تسخیر از تہانہ داران رای الیاس نمودہ نصفی ملک ملحق مضاف لودہانہ نمودہ براہ بہاگ سنگہ جیند والہ و نصف ثانی ملحق بدووال نمودہ بگوردت سنگہ لادوی والا کہ ہم جد بہاراجہ است بخشیدہ و از آنجا بقلعہ جگراؤں یورش آوردہ مسخر نمودہ باخذ نذرانہ مبلغ شصت ہزار روپیہ بخشش بسردار فتح سنگہ اہنوالیہ نمودند - بعد ازان در مالیر کوتلہ فائز شدہ وزیر خان را برای ملاقات طلب داشتہ - مشاراً الیہ حاضر شد نذرانہ برومقرر نمودہ راجہ صاحب سنگہ پتیالہ والا را ضامن گرفتہ خلاص ساخت - و از راجہ صاحب سنگہ پتیالہ والا

ضرب توپ مسمی کری خان گرفته تشریف فرما بشاه آباد گردیدند - بعد
 اخذ نذرانه بر قلعه نرائن گره بحسب فرمایش سردار فتح سنگه اهل ووالیه یورش
 آورده محاصره نمودند - چند روز محصوران و محاصران داد جنگ دادند - آخر
 یک روز [برگ ۲۲۶ ب] مهاراجه حکم حمله بسپاه و سردار فتح سنگه کالیانواله
 به طعنه و شکایت داد - حسب الحکم سردار مشاراً الیه مع سپاه حمله آورده
 قلعه را مفتوح ساخت و خود جان نثار گردید - بعد تسخیر سردار فتح سنگه
 اهل ووالیه بخشیده معاود شده - سردار تارا سنگه غیبه که درین سفر
 به بیماری بدنی همراه رکاب بود چون دیره در موضع مورندها رسید مشاراً الیه
 یعنی تارا سنگه جان بحق تسلیم نمود - و لواحقانش مخفی لاش مشاراً الیه
 برداشته بنوانشهر بردند - درین عرصه بمهاراجه خبر شد - پی در پی
 دیوان محکم چند وغیره را مع فوج کثیر بان روی غرب رویه دریا مامور
 نمودند - و دیگر سر کرده ها بر ملک شرقی ستلج مامور کرده در عرصه قلیل
 ملک هر دو رویه دریا در تصرف خود آوردند - و هشت لکه رویه نقد و
 دیگر اسباب بسیار تا زیور زنان در ضبطی در آمد - پیش ازان ذخیره نقدی
 در خزانه مهاراجه نبود - ازین مبالغ بنیاد خزانه قایم شد و روز مزید
 گردید - و سوندها سنگه پسر کلانی مشاراً الیه را تعلقه سترای دهکنی
 و جهندا سنگه پسر کوچک را تعلقه نکودر و مته در وجه جاگیر بصیغه
 لشکر کشی مرحمت کردند - و سنگهان کائرووالا سفارش مت سنگه
 بهرائیه و سنگهان لدهرانواله و سنوتی واله سفارش راجه نابهی واله و
 سنگهان گرهیواله سفارش راجه پتیاله والا و هریسنگه کنک و بندیچه
 سفارش دیوان محکم چند وغیره بدستور بر ملک خود قابض ماندند -
 و سوندها سنگه تا زندگی خود بر مکان مذکور قابض ماند - بعد از وفاتش
 بابا صاحب سنگه بر اهلیه اش غلبه بفریب آورده غصبیده گرفت - و
 جهندا سنگه مذکور بر رعایا تظلم آغاز کرد - بنا بران او را در جاگیرداران
 نقدی ملازم داشتند و ملکش بعضی سردار فتح سنگه اهل ووالیه بطریق
 اجاره دادند - نکودر به بده سنگه سندهانوالیه بجاگیر عنایت شد - و سنگهان
 گهانواله چند مدت تابعدار کرپا سنگه ماندند و روزیکه تصرف صاحبان
 انگریز بر ملک شرق رویه ستلج شده سنگهان گهانو وغیره تابعداری

مہاراجہ گذاشتہ و تابع سرداران آن ضلع گردیدہ۔ چنانچہ [برگ ۲۲۷ الف] سنگھان گہانوالہ و گرھیوالہ تابع راجہ پتیالہ ولدہرانوالہ و سونتی والہ و بندیکہ و کنک ملک آنہا غربرویہ ستلج بود بہ تابعداری دیوان محکم چند نوکری مہاراجہ سینمودند۔ ازین ہر دو ہری سنگہ و کنک نیز از مہاراجہ روگردان شدہ در مواضع شرق رویہ ستلج کہ از قدیم عہد تارا سنگہ در رسد خود داشت اقامت ورزیدہ۔ و دیگر ملک تارا سنگہ متل راہون و نوان شہر وغیرہ بدیوان محکم چند و بہرت گرہ بکریا سنگہ و کرم سنگہ و دہرم کوت در خالصہ داشتہ عنایت فرمودند۔ در سمت ۱۸۶۳ مطابق سنہ . . . دیوان محکم چندمع فوج کثیر بنا بر تسخیر ملک شرق رویہ ستلج از بعضی سرداران و اخذ نذرانہ از ہمہ سرداران سواکن این ملک مامور نمودند۔ مشاراً الیہ از گذر ہری عبور نمودہ مکان زیرہ از نشان برادران گورو گوہند سنگہ و کوت کپورا و ماری وغیرہ از تہانہ داران راجہ پتیالہ والہ تسخیر نمودہ تہانہ ہای خود نشانید۔ من بعد آن بر فرید کوت رسیدہ چند روز محاصرہ داشت۔ آخر الامر نذرانہ دل خواہ مع یک اسپ عمدہ گرفتہ محاصرہ گذاشتہ روانہ پیشتر شد تا شاہ آباد و کنج پور رفتہ نذرانہ دلخواہ از ہمہ سرداران و راجہا گرفتہ و ضلع تہاوت کہ قلعہ چندوری درانست از راجہ کملوریہ بعوض مبالغ نقدی در ضبطی آورده، زیرا کہ مبالغ نقدی مشاراً الیہ ندادہ و مراجعت بحضور پرنور مہاراجہ نمود و مورد الطاف گردید۔

در سن ۱۸۰۸ عیسوی مطابق سمت ۱۸۶۲ بکرماجیتی لشکر کشی مہاراجہ بر ملک شرق روی ستلج و آمدن مت کلف صاحب بہادر بطریق رسالت

موسم گرما مہاراجہ رنجیت سنگہ بطرف دینا نگر بنا بر تہدید راجہای کوهستانی گذرانید و باز بموسم اعتدال بصلاح راجہ بہاگ سنگہ و سردار فتح سنگہ اہلو والیہ و بہائی لعل سنگہ کینتہل والا بارادہ تسخیر ملک این روی آب الی شاہجہان آباد روان شد۔ هنوز دائرہ دولت

در مکان قصور [برگ ۲۲۷ ب] فرود بود و کشتی ها فراهم می شدند که خبر آمد مت کلف^۱ صاحب بهادر بصیغه رسالت از سرکار کمپنی بهادر بمسافت عنقریب رسید - بنا بر استقبال صاحب بهادر میان امام الدین برادر میان عزیز الدین را مع چندین سواران مامور فرمودند - مشاراً الیه پیشرفته صاحب بهادر را بصد تلافی آورده دیره کنانید و شرایط میزبانی موافق رفعت شان طرفین بعمل آمد - و بساعت سعید ملاقات صاحب بهادر بمهراجہ بعنوان شایسته بعمل آمد - درانوقت اظهار حرف شوق و اخلاص و گذارش خریطه لارد صاحب بهادر نمودند و اظهار مطالبات بر وقت دیگر منحصر ماند - مگر صاحب بهادر بیک دو ملاقات طریقه ارتباط منوط و مربوط ساخت - القصه بعد ملاقات صاحب بهادر عبور دریای ستلج گردید دیره اول در فرید کوت شد - محاصره بمکان مذکور بوقوع آمد - در عرصه چند روز مکان مذکور را تسخیر کرده پیشتر بمالیر کوتله رسیدند و مکان مذکور را از افغانان غصب نموده تہانہ گندا سنگہ صافی در آن نشانیده و بہ انبالہ و شاہ آباد و کنج پورہ ارادہ نمود - و گندا سنگہ صافی را بجمعیت دوازده ہزار دستہ فوج برای تحصیل مبالغ نذرانہ و تہانہ داری آن ضلع مقرر نموده نہضت پیش فرمودند و تا کنار جمننا دور دادہ مبالغ وجہ نذرانہ از بر مک سنگہ اہل مذہب خود و راجہای قدیمی گرفتہ خیال ضبطی تہانیسر مصمم نمودند - چون از دست تکلیف مہاراجہ کہ ہمہ ہا نزدش علی السویہ بودند و فرق بزرگی و خردی احدی مر کوز خاطر نبود ، ہمہ ہا بیکدیگر گردن کشتی گرفتند - کسی بعرض مہاراجہ رسانید کہ سرداران و راجہ ہا از بی اعتدالی بجان تنگ شدند ارادہ آمیزش صاحبان انگریز بہادر بخاطر مصمم نموده اند ، شایان اینکہ دست تعدی ازین ملک باز داشتہ تہانہ دار در انبالہ گذاشتہ سرکار مراجعت نماید - از استماع این حرف اول بمزاج سرکار گرمی عاید شد ، مگر من بعد آن احوال خراب شدن کلانی سردارہا از خود یاد کردہ بموضلہ کاربند شدہ مراجعت نمودند - و گندا سنگہ صافی را مع یازدہ [برگ ۲۲۸ الف] ہزار رسالہ در انبالہ بر تہانہ گذاشتہ روانہ بوطن

1. Sir Charles Metcalfe.

خود گشتند۔ و از گذر ہریکی عبور نموده مع متکلف صاحب بہادر وارد لاهور شدند۔ صاحب بہادر دیرہ بیرون شہر بر لب دریای کہنہ شمال رویہ لاهور نمود۔ و میان امام الدین برای تلافی میزبانی مقرر ماند و دیرہ نمودن مشاراً الیہ در دیرہ صاحب بہادر ارشاد سرکار گردید۔ در عرصہ ہفت ہشت روز ملاقات صاحب بہادر ارشاد سرکار گردید، اما انتظام صحبت بطرز شایستہ فیما بین بوقوع آمد تا باین درجہ بی تکلفی بعرصہ شہود آمد کہ صاحب بہادر بمہاراجہ در صلاح کاری و خیر اندیشی مہاراجہ امداد و اصلاح می نمودند۔ چنانچہ برای آراستگی فوج رکابی و پلتن ہا و درستی قلعہ ہا و فراہمی خزائن بسیار تلقین می نمودند و مہاراجہ بر آن کار بند شد۔ من بعد آن تعمیر عمارات قلعہ جات بعمل آورده نگاہ داشت پلتن ہا ازان روز شروع شدہ و صاحب بہادر بہ تحریر احوال لاهور پرداخت۔ مبلغ پانصد روپیہ خرج کردہ فقط احوال لاهور من ابتدای سلطنت چغتائیہ نویسانید۔ من بعد آن عریضہ نند سنگہ و کیل معرفت دیوان محکم چند بدین مضمون رسید کہ سرداران شرق رویہ دریای ستلج و کلای خود بنا بر اظہار این معنی نزد مدارالمہام شاہجہان آباد فرستادہ اند کہ مہاراجہ رنجیت سنگہ بر ما بسیار غلبہ آورده ملک آبای و اجدادی ما را از ما غصب کردن میخواید و بعد ازان فراغت این کار رجوع بطرف شاہجہان آباد خواہد کرد، اگر تدارک این معنی بحایت ما می شود موجب احسان و تمام عمر بدون انقیاد و فرمان برداری بخلاف بعمل نخواہد آمد۔ در صورت اگر مہاراجہ از مہم ملک ما فراغت یافت رجوع بان طرف خواہد نمود۔ پس البتہ سرکار برای خلاصی خود بمہم او متوجہ خواہد شد پس آنگاہ برای ما چہ سود۔ مدارالمہام عرض [برگ ۲۲۸ ب] بدین مضمون شنیدہ مع عرائض سرداران کہ مشعر احوال صدر و طلب کمک بودند بحضور صاحبان بکلیکتہ فرستاد۔ از صدر فرمان بنام جرنیل لونی اختر صاحب بہادر بنا بر کمک سرداران مذکور رسید۔ جرنیل صاحب بہادر مع چار پلتن متوجہ ملک پنجاب شدند۔ هنوز در انبالہ نرسیدہ بودند کہ گندا سنگہ سردار سرخیل حضور بی معائنہ افواج باستماع آمد۔ حوصلہ نورزیدہ ہزیمت را غنیمت شمرده و سواری جرنیل صاحب

مع چار پلتن بتعاقب مشارالیه در لو دهانه وارد شده بعد انتظام این ملک هرچه در سمت ۱۸۶۵ در سن ۱۸۰۹ عیسوی چهاونی انداخت - و مهاراجه باستماع این معنی ظاهرا گرمی بزچهره آورد گندا سنگه را به بدی یاد کرده بالاخره متوجه کمک و هنگامه شدند، و افواج از جا بجا طلب داشته روانه قلعه کمانون دیوان محکم چند نمودند، اما از اندرون بخوف هنگامه صاحبان انگریز چون دیوار ریگ قیام نمی گرفت و میریخت - لاچار صاحب بهادر را طلب داشته اظهار این معنی نمودند - صاحب بهادر در جواب فرمودند : که بنای هنگامه از هم قومان مهاراج شده - ما را درین تقصیری نیست - هرگاه هم قومان ایشان در حضور بادشاه صدر چنین بعرض رسانیدند که داعیه مهاراج بعد فراغت مهم ما برتسخیر شاهجهان آباد مصمم است ، بعد این چنین خبر کدام کس عاقل میباشد - بنا بر حفاظت ملک خود و کمک سرداران هم قومان ایشان و راجه های قدیمی البته تشریف فرما شده باشند و حال مرضی مهاراجه برصلاح راغب است یا جنگ ؟ بعد دریافت ما فی الضمیر حضور مهاراج صلاح و بندوبست این امر بگفتن خواهد آمد - آنوقت برین حرف گفتگو توقف یافت - سرکار در صلاح و تدبیر این معنی بسیار بلجه تفکر فرورفت و صلاح از هر یک اهل مذهب و اهل اسلام گرفت - عاقبت اندیشان صلاح جنگ ندادند و بی تمیزان البته سر بشورش بسیار برداشته ، اما مهاراجه صلاح عاقبت اندیشی بدور اندیشی پسند داشت - بعد از چند روز صاحب را طلب داشته آخر [برگ ۲۲۹ الف] در صلاح زدند - صاحب بهادر نیز این معنی را پسند داشته تسلی افزا شد - حرف صلاح بر این معنی قرار گرفت که حال هم قومان مهاراج قدم سرکار کمپنی الی کناره دریای ستلج آورده اند - ازینجا قدم سرکار کمپنی پس نمی شود ، لیکن نفع صلاح درین است که باین روی غربی دریای ستلج صاحبان انگریز قدم انداز نشوند و آن روی شرقی دریای مذکور مهاراج قدم گذار نشوند - و بر آنملک که حکم مهاراج پیش از آمدن ما بخدمت مهاراج شرق رویه ستلج نفاذ یافته حالا نیز بران نافذ باشد و بر آن ملک که تصرف مهاراجه بوقت حاضر شدن اینجانب گردیده آنملک که بتصرف است واپس حواله مالکان شود - مهاراج برین حروف رضامند شد و تحریر برین قرارداد گردید - بعد تحریر مذکور صاحب بهادر برای عمل نمودن بر این قرار داد

از خدمت مہاراج مرخص شدہ در لودھانہ وارد شدہ بخدیمت جرنیل صاحب بہادر حاضر شدہ از تمام حقیقت ما وقع مطلع نمودہ۔ تمام سرداران و راجہای این روی آب را اطلاع دادند۔ ہر کس باستماع این معنی خود را در دامن امن و امان یافتہ شکر گذار شدہ۔ چون بالمشافہ صاحب بہادر تصرف مہاراج بر فرید کوت و مالیر کوتلہ شدہ بود آن مکان ہا را از قبضہ مہاراج گرفتہ از راہ قرار داد و مہربانی حوالہ مالکان اصلی کردند و بر ملک رای احمد کہ تصرف سردار فتح سنگھ اہلو والیہ و بہاگ سنگھ چیند والہ و گوردت سنگھ لادوی والا شدہ بود ایشان نیز برای ملکداری خود اتفاق بصاحبان نمودند۔ چند تعلقات ازین روی دریای ستلج در تصرف مہاراجہ از روی قرار داد ماندند۔ چنانچہ تعلقہ کوت کپورا و جیرہ [زیرہ؟] و انبربر و چند مواضعات متعلقہ مضاف قصور و تعلقہ سانہ و چندی مواضعات متفرقہ در سواد لودھانہ و تعلقہ بہرت گرہ و کنکرانہ و مہلانوالہ و چندوری و اکال گرہ و بسوہلی و آنند پور سودھیان در تصرف مہاراجہ موافق قرار داد ماند۔ دیگر تمام ملک [برگ ۲۲۹ ب] شرق رویہ ستلج را خطاب بملک محفوظہ از سرکار صدر صادر گشت۔ ازان هنگام کہ بوساطت صاحب موصوف در سن ۱۸۲۳ عیسوی موافق سمت ... ۱۸ کہ سال ہفدہم منقضی می شود ہر یک سردار بموجب انقیاد فرمان بظل ظلیل امن و امان استراحت داشتہ خوش گذران میکنند و مواضعات و ضلع ہای مذکور در تصرف مہاراجہ بحال است۔ بوجہی من الوجوہ دران تبدل را تغیر نیافتہ و بسبب انتظام قرار داد صاحبان عالیشان ملک موصوف شرقویہ دریای ستلج از حد آنند پور ما کہوال الی فیروز پور و مملوت کہ جاگیر قطب الدین خان قصوریہ منجملہ ملک افغانیہ و مقبوضہ او و برادر او نظام الدین خان مرحوم برین کنارہ شرقی دریای ستلج واقع است و بشنر و تودود و کروہانس کہ مالگذار نواب صادق محمد خان داؤد پوترہ ہست و پیش ازان کہ تمام ملک در تصرف خان معزالیہ الی بہاول پور بل پیش ازان تا بسرحد رھوئی کہ ملک داؤد پوترہ میرسد و دست رنجیت سنگھ بدانجا قادر است، اما ساکنان و

سرداران و غیرهم از تعدی مهراجه امان یافته - اگر دست امن صاحبان عالیشان موصوف نبودی تا دیر بتعدی و تظلم مهراجه دشت پیمای ادبار گردیدندی - چون آمد و رفت مهراجه بهادر از عبور دریای ستلج باقبال صاحبان عالیشان موصوف موقوف شد و مزاجش اکثر راغب بشورش هر وقت و طی مسافت است برین تقدیر آرام و بیکار نشستن مهراجه منجمله محالات گردید - بنا بران در تردد و هدم بنیان اخوان الزمان یعنی ز سنگهان سلف آنچه اولاد بر امر حکومت کامروا بودند و غاشیه انقیاد حکمشن بردوش ارادت میکشیدند و سرموی از اطاعت امرش رقبه اطاعت نمی پیچیدند گردید - چنانچه اراده اش بخرابی و سرگردانی [برگ ۲۳۰ الف] سردار صاحب سنگه گوجرانوالیه مصمم شد - تشریح آن اینکه چون اراده حق تعالی در تخریب بنیان کسی تقاضا میفرماید پس اول ازو امورات ناشائسته که لایق شکایت کاینات بوده باشد بشهود می آید - بعد ازان در وابستگیش بفاق پیدا می شود - بدان اقتضای اول از صاحب سنگه امورات بی اعتدالی که موجب شکایت خلائق زمانه باشد بوقوع آمد و من بعد آن بخانه اش نفاق ظاهر گردید - چنانچه همشیره بهاگ سنگه جیندواله که اهلیه صاحب سنگه باشد بتولد پسر ممتاز بود و دیگر سه تا اهلیه مشاراً الیه داشت از آنجمله یکی عمه حقیقی - مهراجه بان الفت مزاجی نداشت و دو زوجه اش دیگر بودند بایشان الفت در غیبت بسیار داشت و مقرب حضورش این دو بودند - زوجه صاحب سنگه پسر از مختاری اینها رشک خورده برین داعیه کمر همت محکم بست که نحوی ملک شوهرش بنام پسرش مسلم گردد - بنابر انصرامی این داعیه ارتباط مسخر کرده دادن ملک صاحب خانه خود بمهراجه انداخت - از آنجا که مهراجه چنین بی اتفاقی را برای سند زمان نمایی از خدا میخواست باراده ازلی بی سعی حاصل شد - بنابر انتظام این معنی اراده تسخیر ملتان بعرضه اعلان آورده هر یک سردار را بموجب دستور تیاری طلب داشت - چنانچه صاحب سنگه چو نیز باین گونه طلب حاضر شد - هر گاه فراهمی سپاه از سرداران قدیمی و جدید بروز ماه دسپهرا موافق سمت ۱۸۶۵ ملاحظه نمود دیره از شهر بیرون کرده رو نورد ملتان از راه گجرات گردید - بعد تسخیر ملک صاحب سنگه و خوشاب و ساهپوال

و محاصره ملتان چون عبور از دریای چناب بر گذر وزیرآباد نمودند اہلیہ صاحب سنگھ مع پسر خود بموجب ایمای مہاراجہ بر گذر حاضر شدہ فریاد کرد کہ پسر سردار معزالیہ جوان شدہ و سردار با جنبی ہا مشغول مالک جان و مال خود آنہا را گردانیدہ [برگ ۲۳۰ ب] و بغور پسر خود توجہ فرما نمی شود ، تمام پنتہ درینجا موجود است کسی دیگر باولاد خود چنین کردہ کہ سردار موصوف بعمل می آرد - تمام پنتہ سنگمان از استغاثہ اش آگاہی یافتہ دست افسوس مالیدند - مہاراجہ ہریک سردار را بالمشافہ خود طلبداشتہ حقیقت ماوقع بیان نمود - ہریک سردار مرضی سرکار برضا نامہ اہلیہ صاحب سنگھ دریافت نمودہ صلاح دادند - کہ صاحب سنگھ ملک ملحقہ جلال پور و قلعہ اسلام گہرہ کہ تخمیناً سوم حصہ از ملک صاحب سنگھ بودہ باشد بگلاب سنگھ پسر خود واہلیہ خود بدہند - سرکار براین امر حکم نمود و صاحب سنگھ ہوای زمانہ و نزول لشکر را در حدود خود دیدہ منظور نمود - سرکار از آنجا سوار شدہ بجلال پور تشریف برد و صاحب سنگھ را بطریق نظر بندی ہمراہ داشتند - علامت از صاحب سنگھ گرفتہ بہ تہانہ دار اسلام گہرہ فرستادند - مشاراً الیہ منظور نکرده توپ زنی شروع کرد - سرکار خفگی کردہ بر صاحب سنگھ پھرہ برپا کردند و بر قلعہ تلاوہ دادہ محاصرہ را بنا نہادند - صاحب سنگھ دید کہ آبرو از دست می رود بہ تہانہ دار مذکور گفتہ فرستاد کہ آبرو و جان من بدان قلعہ اسلام گہرہ میانہ - بہر طوریکہ قلعہ فارغ شد تہانہ مہاراج در قلعہ داخل شدہ پھرہ از صاحب سنگھ برخاست - مشاراً الیہ فراغت وقت یافتہ اجازت از سرکار برای درستی اسباب سفر طلبیدہ بگجرات رفت - چون ایام عیش مشاراً الیہ سپری شدہ بودند بضمیرش ہمین صلاح جلوہ گر شد کہ مہاراجہ مرا زندہ نمی گذارد بطرف دیوا و تالہ کہ مکان قلب است رفتہ امن باید گرفت - بموجب سرنوشت ازلی مصاحبانش نیز ہمین صلاح دادند - چنانچہ برین صلاح عمل نمودند - آنچه برداشتن توانست شباشب برداشت و بصوب مکان مذکور رفتہ مامن گرفت - روز دوم مہاراجہ از فرار شدن صاحب سنگھ خبر شد - از جلالپور کوچ کردہ بہ گجرات آمدند - فقیر عزیز الدین و نہال سنگھ [برگ ۲۳۱ الف] اتاری والارا برای ضبطی اثاث البیت سردار مشاراً الیہ فرستادند -

مشاراً الیهما رفته آنچه قلیل کثیر بود بر کاغذ ثبت نموده آوردند - و تهانه داری آنجا
 بفقیر عزیزالدین مقرر فرمودند - و اهلیه صاحب سنگه برای تصرف جلالپور و
 اسلام گهره حاضر شد - حکم کردند که لکه روپیه نذرانه بدهند ، آنگاه بشا
 ملک عنایت خواهد شد - بعد رد و بدل بسیار بالآخر سی هزار روپیه مقرر
 شد - ساهوکاران را ضامن طلبیدند - مسماة مذکوره زیور و غیره حواله
 ساهوکاران نموده ضامن داد - من بعد آن بفقیر مشاراً الیه حکم شد قلعه
 تهوتیهان واله مع مواضع که دوازده هزار روپیه آمد سال تمام داشته باشد بمسماة
 مذکوره بدهند و موجودات بیست و پنج سوار گلاب سنگه پسرش بذیل
 نهال سنگه اتاریواله که یکی از ملازمان پدرش بود داده باشد - مسماة
 مذکوره بر فعل خود بسیار ندامت کشید که در تمام عالم بویرانی خانه
 شوهر بدنام شدم و بمطلب خود نیز کامیاب نشدم ، ازان سوراانده و ازین
 سو مانده ، لاچار نه بصورت اختیار مثل مگس دست تحسیر بر یکدیگر مالان
 ارشاد را قبول کرد و بر مکان مذکور رفته اقامت ورزید و پسرش
 گلاب سنگه بسفارش دیوان و غیره سرداران مکان بجوات که جای آمد
 بیست و پنج هزار روپیه بود عنایت شد - سردار معزالیه بعد از چندگاه در آنجا
 فوت گردید - بعد از وفات معزالیه هر دو اهلیه های منظور نظر معزالیه در
 حرم سرای خود سهاراجه داخل نموده سه پسر از آنها مسمی ملتاننا سنگه
 و پشورا سنگه و کشمیرا سنگه متولد شدند - القصة سهاراجه بعد
 بندوبست گجرات روانه پیشتر گردید - منزل اول در موضع دنگه در آمد -
 کهتریان از تعدی زوجه چودهری کرم داد خان فریاد نمودند و ظاهر
 کردند که زمینداران مذکور از ادای ده دوازده هزار روپیه تنگی و خفگی
 بوقوع می آرند - از نمایان چهل هزار سرکار بگیرد و ده هزار چودهریان نیز
 بگیرند - سرکار این معنی را پسند نموده خیراندیشی و رفاقت قدیمی چودهریان
 [برگ ۲۳۱ ب] مذکور را از دل پاک شسته مکان دنگه را حواله کهتریان
 ساختند - ازان پیشتر بواسوسهاوا رفتند - زمینداران آنجا متمردی ورزیده
 قطاع الطریق می نمودند - زمینداران رئیس فراری شده بودند - سهاراجه
 بسوزانیدن موضع حکم داد - بطفیل گناه کلانی غربا نیز تلف و غارت
 گردیدند - سرکار امتیاز نفرموده - من بعد آن هرگاه به بهیره وارد شده از آنجا
 نظام الدین خان افغان تزیین را برسالت نزد فتح خان بلوچ ساهو واله فرستادند

که مشاراً الیه را بحکمت در حضور حاضر نمایند و اگر حاضر شدن منظور نسازد لکه رویه نذرانه ادا نماید - و سرکار عبور از دریای جهلم نموده محاصره بخوشاب کردند - نظام الدین خان مذکور هرگاه نزد فتح خان رسید مشاراً الیه بطرز شایسته ارشاد حضور بیان نمود - در جواب گفت: که ملاقات هرگز منظور نیست و ادای اینقدر نذرانه را طاقت نداریم - بایمای سرکار بعد رد و بدل بسیار هشتاد هزار رویه وجه نذرانه بدست مشاراً الیه مشخص گشته در تدارک فراهمی آن شد - از توشه خانه اش چیزی ذخیره نیامد - خلاق که از خوف دیره مهاراجه در آنجا فراهم شده بود جریمه انداخت - زیور و پارچه های مردمان بفروش آمد - مبلغ سی هزار فراهم شد - القصه مع قیمت شتران چهل هزار سرانجام گردید و برای باقی سهلت طلب شد - سرکار یرغمال پسرش طلب فرمود - مشاراً الیه بنا بر امان یافتن خود پسر را مع سید سلطان احمد روانه بحضور مهاراجه نمود - درین عرصه قلعه خوشاب مفتوح گردید و جعفر خان بلوچ تہانہ دار بقرار امداد جاگیر و امان یافتن بیرون آمد - هیچ نیافت - سرگردان شده مرد - مهاراجه بعد بندوبست خوشاب متوجه به ساهیوال شد -

آمدن مهاراجه در ساهیوال

از دریای جهلم شرق رویه بدون کشتی عبور نموده یک و نیم پاس روز برآمده در جوار ساهیوال رسیدند - خان مشاراً الیه نیز چار ضرب توپ و [برگ ۲۳۲ الف] سپاه بمقابلہ کشید، اما با خدا دادگان بستیزیدگی هیچ کس بمطلب فائز نشده بشلک دو دست توپها از تحت فرو افتادند و سپاه که لاف تہوری و شجاعت ہی زد از غایت خوف سلاحها گذاشته تسبیح ها بدست گرفته تا پاس روز باقی مانده سپاه و توخانه سرکار فراهم شد - مهاراجه متوجه سورچه بندی گردید - پیاده وار تدبیر سورچه بندی و استادگی توپها مقرر می نمودند - درین عرصه بطرف ثانی دیوار شهر در سپاه غلغله افتاد که سرکار هله بر شهر نموده داخل قلعه شده - بدین قیاس تہلیہ ها هله نموده برکتف یکدیگر و چوبہای چاهی سوار شده اندرون شهر افتادند - سپاه از شرم و ناموس تعاقب آنها هله کرده اندرون شهر شدند - من بعد آن مهاراجه را خبر شد که چنین بعمل آمده - ازین طرف مهاراجه بسپاه اشاره هله نمود -

سپاه دروازه را شکسته داخل شهر شد - خان مشاراً الیه در حویلی خود داخل شد تا دو گمبری شب گذشته جنگید - آخر معرفت شامون سنگه نکه امان طلبید - مشاراً الیه و غیره امان کرده بیرون طلبیدند - بدین صورت خان بی تدبیر بیرون آمد پاره طلائی قیمتی دو هزار بدست داشت - شامون سنگه بفریب از دست مشاراً الیه کشیده گرفت و من بعد آن دست بسته در حضور حاضر گردید - حکم قید در توپخانه غوثی خان شد - و چهل سوار از میان حویلی فراری شدند و جان سلامت بردند - قبائلس را سردار دل سنگه جی به تصرف آوردند بسترداری و حفاظت داشتند - خان مشاراً الیه چند مدت در قید ماند - آخر بسفارش دیوان حکماً سنگه خلاص شد و برای تقرر ما محتاجش هر چند مشاراً الیه سعی بعمل آورد سودی نداشت - لاچار حیران شده بطرف بہاولپور رفت - صادق محمد خان مبلغ ده روپہ روزینہ بسفارش پسر قاضی عاقل محمد مرحوم ساکن کوت [برگ ۲۳۲ ب] متہن والہ خلیفہ مولانا فخرالدین صاحب ساکن شاہجہان آباد کہ ہزاران ہزار مردمان و علما را ہادی راہ طریقت و شریعت بودند مقرر کرد - بقیہ زندگانی مشاراً الیه در آنجا پورہ کرد - در سن ۱۸۱۲ عیسوی سرکار کہ بملک صادق محمد خان بدیدن و سیر ملک رفت لنگر خان پسر خان مرحوم در حضور حاضر شدہ احوال خود را بعرض رسانید - سرکار باستماع احوال او بزحالش مہربانی فرمودہ ہمراہ آورد و یک ہزار روپہ را جاگیر در وجہ خرج سر او و بیست و پنج سوار را نوکری در مواجب داران نقد مقرر فرمودند - القصہ چون مہاراجہ از انتظام امور ساہیوال فراغت یافت خبر تشریف آوری شاہ شجاع الملک رسید - مہاراجہ تا فاصلہ سہ کروہ بہ استقبال رفت - چون سواریان مقابل شدند مہاراجہ در حودج فیل استادہ سلام کرد - بادشاہ نیز رد سلام نمود و بعد ازان سواری بادشاہ پیش رفت و سواری مہاراجہ پس تا بدیرہ کہ مضر بخیام کردہ بود رسیدند - بادشاہ داخل مخیم گردید و مہاراجہ بخیام خود متوجہ شد - تلافی میزبانی موافق ہوای زمانہ بعمل آمد - چنانچہ پنج ہزار روپہ نقد و بزغالہ و بزنج و آرد و روغن وافر فرستادند - دو روز بادشاہ دیرہ داشت ہیچ مطلب کرسی نشین نشد - لاچار بادشاہ بہ راولپنڈ متوجہ شد و از آنجا بفریب رفاقت

عطا محمد خان خلیف وزیر شیر محمد خان به پشاور رفتند و مشاراً الیه از آنجا بفریب بکشمیر فرستاد و در قلعه کوه ماران قید نمود. چون مهاراجه از ملاقات شاه موصوف فراغت یافت متوجه ملتان شد. هرگاه در اچ گل امام رسیدند از سجاده نشین آنجا که ناگ سلطان نام داشت طلب نذرانه نمودند. بالآخره ده هزار روپیه نذرانه مقرر گشت. تنخواه دار برای تعیین نموده روانه ملتان شدند. از گذر ترمون که سه دریاها جهلم و چناب [برگ ۲۳۳ الف] و راوی فراهم می شوند پایاب عبور نموده بجوار ملتان رسیده محاصره نمودند. هشت روز سپاه در شهر پناه جنگیده. من بعد آن آنچه غربا در شهر از بی استطاعتی فرار شدن نمی توانستند مسکنت داشتند اندرون قلعه شدند. باندازه یک ماه کامل افغانان داد جنگ و تهوری و صنعت احداث سرنگها خوب دادند. صنعت سرنگها این طور بود: هر سرنگ که از بیرون می کاویدند صانعان اندرون پائین آن سرنگ می آوردند. غرض که بدین صورت سرنگ بیرون غرق میشد یا می پرانیدند. چنانچه یک سرداران اتاری واله کاویدند و تیار کردند. دبه های باروت بجای مطلوبه پرانیدن نهاده و فلیته دستار دار آمیز کرده بدان چسپانیده درست کردند. عطر سنگه تھاری نوعی که یکی از مصاحبان سرکار بود و مزاج لطیف داشت برای نظردید صنعت صانعان در سرنگ رفت. بمجرد اندرون رفتن مشاراً الیه صانعان اندرون قلعه سرنگ خود را آتش دادند. سرنگ بیرون که بالای آن بود پرید. عطر سنگه که در میان سرنگ بود مع چار آدم دیگر پریده در کمر کوتاه افتاد. نامبرده را محصوران بر چارپای انداخته و دوشاله سیاه بالای آن داده بحضور مهاراجه فرستادند. بمجرد ملاحظه لاشه عطر سنگه حوصله مهاراجه و دیگر سرداران پرید. گویا که هیبت حوصله همه ها عطر سنگه بود. هرگاه محصوران از تنگی محاصره و افتادن گوله غبار و توپها بسیار عاجز بودند امر صلاح را از خدا می خواستند. چنانچه و کلام بنا بر مشوره امر صلاح هر روز در لشکر می آمدند. بعد وقوع این حادثه سرکار التماس و کلا را پیرایه اجابت بخشید. القصه لکه روپیه وجه نذرانه مقرر شد. شرط ادای نصفی نقد و نصفی را جنس در قرارداد آمد. در آنوقت ادای نقدی و جنسی نشد. ابا بکر خان خسر پوره خود را نواب [برگ ۲۳۳ ب] بطریق یرغال

همراه سرکار داد و دیره کوچ شد. هنوز سرکار در موضع مهم که به فاصله ده دوازده گروه از ملتان می شود رسیده بود که خبر افتادن دیوار قلعه ملتان بحضور مهاراجه رسید. سرکار را حوصله واپس شدن نشد. مع ابا بکر خان مذکور بلاهور بسرعت سریعه وارد شدند. و چند روز آرام گرفته بودند که تاخت بر ملک امر سنگه بهکه آوردند. هنوز تسخیر آنجا در میان بوده که اکی خان و غیره وکیل های راجه سینسار چند جیو در سمت ۱۸۶۶ و در ۱۸ [؟] عیسوی مطابق سن ۱۲ [؟] هجری رسیده ظاهر کردند که امر سنگه تهایه بر ما بسیار غلبه کرده و قلعه کانگره امروز فردا از دست ما بدر خواهد رفت. هرگاه در تصرفش در آمد پس البته سرکار را نیز از خواب خوش هرج افزا خواهد شد، هنوز که در تصرفش نیامده چیزی علاج باید کرد. در صورت مختار اند. مهاراجه از وکلا درخواست قلعه نمود. و کلائیکه مختار انتظام کار بودند قرار دادن قلعه نمودند. مهاراجه بعد نوشت خواند و کلارا رخصت فرمودند که شاپیشتر رفته راجه جیو را در جوالا مکھی حاضر نمائید. و کلا روانه شدند و بعد از آن مهاراجه تسخیر ملک مکمه نموده نهضت فرمود. هرگاه در جوالا مکھی رسیدند راجه سینسار چند حاضر شد. باز تجدید قرار داد بعمل آمد، مگر مهاراجه این حکمت کرد که راجه را در دیره اول تهایه خود داخل قلعه کانگره نمود و تهایه را بر آورده راجه را از نظر بندی خلاص کرده مقابل فوج حریف شدند. کار مجادله فیما بین بسیار بوقوع آمد. آخر الامر فتح و نصرت بمهاراجه عاید گردید و امر سنگه مسطور رو بگریز نهاد. هرگاه خورسندی فرار شدن غنیم بخاطر مهاراجه جیو عاید شد قرار داد عدم مزاحمت بدیگر ملک راجه موصوف از صفحه خاطر فراموش نموده دست اندازی بدیگر ملک راجه آغاز کردند. راجه را از وجه مغلوبی جرأت دم زدن نماند. غرض که چون راجه سینسار چند را همه راجها عداوت تمام بنا بر عدم رفاقت [برگ ۲۳۳ الف] رو داده بود بمهاراجه برای اخذ نذرانه از هر یک راجه امر داد. همدرین اثناء دیوان محکم چند مامور برای اخذ نذرانه از مندی واله و انند سنگه و کهلوریه مامور شده. مشاراً الیه اول وارد ملک جسوان شده چهل هزار روپیه نذرانه بدو مقرر نموده من بعد آن ملک کهلوریه و کتلهر که غربی ستلج بود مثلاً قلعه پتو و غیره در

قبضه آورده و از آنجا بمندی رفت - پنجاه هزار روپیه از راجه ایسرسین گرفته پیشتر بکلو پندت رفت - در اول راجه هیچ دادن منظور نکرد - دیوان یورش آورد و دارالملکش را در قبضه آورده - من بعد آن راجه پنجاه هزار روپیه دادنی کرده یرغمالها تا ادای مبالغ مقرری همراه دیوان داده رخصت کرده و سلک هفتاد هزار روپیه را بضلع کانگره مضاف نمودند - دیسا سنگه مجیته را تهانه دار آنجا مقرر کرده به نور پور تشریف آورده نذرانه ازو گرفته و لشکر کشی برو مقرر نمودند و همچنین نذرانه و لشکر بزمه راجه هری پور کلیر و بهدو و بسوهلی مقرر ساخته بسجان پور و پتهان کوت آمده هر دو مکان را از تهانه داران سردار جیمیل سنگه خلاص کنانیده بتصرف خود آورده تهانه دار در آنجا نشانیده و انتظام و استحکام آنجا نموده وارد امرتسر شدند - در آنجا نذر و بهینت ادا کرده وارد لاهور گردیدند - چند روز دیره استقامت فرموده بدیوان محکم چند ارشاد شد که راجه سلطان خان متمردي اختیار نموده از جاده اطاعت و انقیاد سرکار انحراف دارد - یازده هزار سوار پیاده همراه گرفته بر او یورش باید آورد - اگر اطاعت قبول کرده حاضر شود فهو المراد ، در صورت بیاداش متمردي باید رسانید - مشاراً الیه حسب الحکم تیار شده سپاه ماموره سرکار را همراه گرفته روانه گردید - از راه اکهنور راهی شد - اول اکهنور را از راجه عالم سنگه خلاص کنانیده تهانه خود در آن نشانیده مشاراً الیه را موضع [برگ ۲۳۳ ب] بسوهلی که جای آمد پنج شش هزار بود در وجه جا گیرش داده روانه پیشتر بمملک راجه سلطان خان بهنبر والا متوجه گردید - اسلاف راجه مشاراً الیه هنوز بودند و بوقت اورنگ زیب عالم گیر مشرف باسلام گردیدند - خطاب راجگی بر مشاراً الیه از طرف بادشاه بدستور ماند و دیگر شرایط اسلام بدستور اهل اسلام قبول دارند ، اما در رسومات کتخدائی چیزی رسم کفر بجا آورده من بعد آن رسومات اسلام بجای آرند و سوای آن هندوان که بوقت هندوی اسلاف راجه را نسبت صبیبه ها میدادند حال نیز میدهند - و سوای راجه دیگر هندوان صبیبه بمسلانان مندیال که جبهه [کذا] هستند نیز ناطه داری می نمایند - بعضی دختران هندوان بخانه مسلمان زفته - غرض

بمرد بوقت استراحت دارند و دیگر اشتغال نان و آب ندارند و اگر زن مرضی مختلط شود والدین عیب میدارند و کدام کدام صبیبه مسلمان غریب ناطه داری بپندوان نیز میکنند ، همچنین احوال صبیبه او میباشد - القصه دیوان مشاراً الیه در ملک راجه مشاراً الیه داخل گردید - راجه منحرف گشت و مندیال که پایان درجه از راجه و برگزیده بر دیگر قوم بخطاب رای دارند ملاقی بدیوان شدند و پسر آن را همراه راجه داشتند - از حادثه دیوان امان یافتند - بالاخره دیوان وارد سرای نوشهره گردیده و راجه مشاراً الیه کوه ناتین دهک که قلب مکان است و بر سر نوشهره واقع و از بلندی آن تمام تماشای اندرون سرای و بیرون آن بخوب وجه معلوم می شود بالای آن ماسن گرفت - هر چند دیوان در هنگامه آرائی و تلافی راجه سعی کرد سودی نداشت - دیوان را دو مصیبت عاید شد : یکی سبکی عدم احضار راجه و ثانی بارش برف در سر زمین نوشهره که کهن سالان نه دیده و نه شنیده بودند در آنوقت آنقدر گردید [برگ ۲۳۵ ب] که در کشمیر البته شده باشد - درینصورت تلافی اسپان و شتران بی شمار گشت - دیوان نهایت لاجار شده به قلعه جات راجه مشاراً الیه که منگلا دیوی و وهرال و کونبا و پلابل و برچن محاصره کرده بجنگ موفوره در تصرف خود آورده و از نسب راجه اصالت خان اختیار خان نامی شخصی بود او را براجگی ملک راجه مذکور سرفراز بقشقه راجگی نموده راجه ساخت - حقیقت راجه شدن اصالت خان بدین عنوان است که مشاراً الیه اولاد یک جد بجد راجه سلطان خان بود بر راجه رنجیت دیو حصه دادنی کرده سلطان خان راجه مشاراً الیه را محبوس کنانیده و برفاقت راجه موصوف برگدی راج بنشست - تا که راجه رنجیت دیو بزور بود اصالت خان برونق ماند - وقتیکه راجه در لاهور قید گردید راجه مذکور از قید مشاراً الیه خلاص شده در اسلک خود رسیده راجه اصالت خان را قتل کرده بر راج خود قابض گشت - القصه دیوان مشاراً الیه قلعه جات راجه در تصرف آورده و راجه اختیار خان را قائم مقام راجه سلطان خان نموده از کوهستان فرود آمد و بخلیفه نور الدین برادر فقیر عزیز الدین از راه شکایت گفت که متمریدی راجه همگی باغواي شما بود - اگرچه ایشان ازین باب قسمها کردند سودی نداشت - القصه راجه سلطان خان بعد روانگی

دیوان در پی قتل راجہ ہمجشم خود گردید۔ چون ایام حیات مشاراً الیہ سپری شدہ بود بدست کسان راجہ مشاراً الیہ در آمد و بہ قتل رسید و بمیراث جدی فائز شد۔ چون راجہ سلطان از کار ہمجشم خود پرداخت اختلاط بخلیفہ مشاراً الیہ کہ در گجرات عامل بود پیدا کرد۔ خلیفہ مشاراً الیہ بحضور مہاراجہ معروض داشت۔ ارشاد شد در آنچه اسلوبی کار سرکار بنظر خیر خواہی در آید در آن سعی باید نمود۔ قصہ کوتاہ پسر راجہ مسمی فیض طلب خان کہ از بطن کنجری بود برای قدسبوسی سرکار بوساطت خلیفہ معزالیہ روانہ ساخت۔ چون پسرش مشرف [برگ ۲۳۵ ب] بحضور گشت سرکار بموجب صلاح وقت تقویم پارینہ او شان بر روی بروز نیاوردہ بذیل عفو پوشیدہ بعد تقریباً مبلغ شانزدہ ہزار روپیہ نذرانہ نصفی آمد ملک داخل خالصہ فرمودہ نصف باقی در وجہ راجہ ارزانی داشت۔ و مشاراً الیہ را خلعت فاخرہ عنایت فرمودہ رخصت ساختند و تفویض معاملہ بخلیفہ معزالیہ گردید۔ و مہاراجہ بعد روانگی دیوان بسمت راولپندی سمت ۱۸۶۷ بکرمی نہضت فرمودند۔ اول محاصرہ بقلعہ کسک و دلو و گرہ مکیالہ کہ نزد راجہ ہای جنجوهان بود نمودہ در عرصہ چند روز بہ بسیاری ہنگامہ بہ تسخیر در آوردند۔ و از آنجا بر کتاس رفتہ اشنان نمودہ معاودت بلاہور کردند۔ انتظام امور راجہ بوقت تشریف آوری سرکار از سمت مذکور گردید۔

در سمت ۱۸۶۷ ندهان سنگہ اتھو خسر پورہ سردار دل سنگہ متوفی مامون سردار مہا سنگہ جیو در قلعہ دسکہ کہ بنا کردہ خودش بود راہ زنی را وطیرہ خود ساخت۔ وجہ کنیتش بہ اتھو^۱ برای آنست کہ مادرش نوبت بہ نوبت ہشت شوہر کردہ بود بمکان ہشتم این ندهان سنگہ بود۔ درین سمت مذکور مشاراً الیہ قافلہ پشمینہ آمدنی از کشمیر زد۔ ساہوکاران فریادی نزد مہاراجہ شدند۔ مہاراجہ ندهان سنگہ اتھو را برای باز گشت اسباب قافلہ پیغام کرد۔ از راہ منزوی و تکیہ قلب مکانی پذیرای پیغام مہاراجہ نشد۔ لہذا خفگی بخاطر مہاراجہ راہ یافت۔ بر او لشکر کشی فرمودند۔ چون محاصرہ بقلعہ مشاراً الیہ شد او نیز از جنگ دریغ نکرد۔ غرض کہ تا عرصہ پانزدہ روز از شلک غبارہ و توپخانہ وغیرہ و حملہ سپاہ

سودی بظهور نه پیوست - آخر این صلاح از روی تجویز بیساکهه سنگه نامی مدارکارش مقرر شد که سپاهیان اندرون ازین قرب و جوار هستند - زنان سپاهیان را بسته آورده روبروی سپاهیان باید کرد - بدین حیلہ قلعه مفتوح خواهد شد - ہم چنین بعمل آوردند و نیز مشاراً الیه خبر داد که سپاه با گمہ سنگه اهل و الیه در میانست او را نیز باید طلبانید - [برگ ۲۳۶ الف] معتبر فرستاده سردار با گمہ سنگه اهل و الیه را طلبانیده - مشاراً الیه حاضر شد - استفسار سپاه که از و اندرون قلعه بود نمودند منکر شد - بیساکهه سنگه عرض کرد که اگر فلان فلان سر کرده از آن مشاراً الیه اندرون قلعه نباشند دست من قطع فرمایند - سردار با گمہ سنگه را حکم قید نمودند - هر گاه پهره‌ها گردش مساط شدند عرض کرد که تقصیر من معاف فرمایند سپاهیان که بی اجازت من از حدود من اندرون قلعه هستند آنها را می طلبام - سرکار به تقصیر معافی او قرار کرد - هر گاه پیغام با گمہ سنگه بسپاه خود رسید ندهان سنگه از آن مطلع شده حوصله گذاشته پیغام کرد که تقصیر من معاف شود و جای برای اجرای مایحتاج عنایت گردد ، قلعه میگذارم - چون این پیغامش از راه با گمہ سنگه در سرکار رسید سرکار با گمہ سنگه را منافی تصوریده خود نیز با و همین طریقہ مرعی داشته بحسب استدعایش قبول فرمودند - درینصورت ندهان سنگه از قلعه بیرون آمد و قلعه را حکم انهدام گردید و گرد با گمہ سنگه پهره‌های شدید مسلط فرموده حکم فرمودند که ملک خود خلاص کزده بده - چون بنامبرده لاچاری روداد ناچار معتبران خود را در سرکار حاضر کرد - سہارا جمع معتبران مذکور دیوان محکم چند و نہال سنگه اتاریوالہ را به تسخیر ملک سردار مذکور در سمت ۱۸۶۷ مامور نمود و خود تشریف فرمای لاهور شدند -

اول مشاراً الیہا بر قلعه صوبہا سنگه پسر سردار مذکور آمدند - مشاراً الیه اگرچہ لاف تهوری و شجاعت بزد ، اما بدیدن فوج‌ها حوصلہ اش پرید - کہترینان و معتبران خود را فرستاده از دیوان و نہال سنگه امان خواست - مشاراً الیہا امان دادند - معزالیہ اسباب متفرقه خود بخانہ کہترینان انداختہ از قلعه بیرون شد - هر گاه از قلعه بیرون شد گردش پهره‌ها استاده شدند - دیگر مکان‌ها چنانچہ قلعه ظفر وال و قلعه صوبہ سنگه و قلعه لورکی

و قلعه تلوندی و قلعه فتح گره کونه و داؤد و بدوملی و پسیانواله
 و سوگروند و چونر و گورایا [برگ ۲۳۶ ب] و کهدیان و غیره در عرصه
 پنج شش روز خلاص گشت - من بعد ازان هر دو مشاراً الیه یعنی
 باگه سنگه و سوپها سنگه را همراه گرفته در لاهور بحضور آوردند - چون
 مفلسی سردار باگه سنگه بر سرکار واضح بود مواضع قیمتی مبلغ ده هزار روپیه
 ملحق هلووال کرده در وجه مایحتاجش داده رخصت نمودند - و سوپها سنگه
 بالدار بود در قید ماند - چون پدرش رخصت شد بیحوصله گردید و گریستن
 گرفت - مهاراجه باستماع این معنی فرمود که لکه روپیه نذرانه بده ترا
 خلاص می سازیم - بالاخره مشاراً الیه لکه روپیه دادنی کرده عرض کرد که
 بابا صاحب سنگه پیدی ساکن دیره جیورا طلب نمائید گرفته میدهم -
 سرکار بجلدی بابا مشاراً الیه را طلب داشت - بابا مذکور تمسک خود گرفته
 هر قدر مبلغ که نزد او بود ادا کرد و ما بقی را از جای دیگر تسلی گرفته
 یک موضع مهیس بقدر آمد یک هزار روپیه در وجه مایحتاجش دهانید و
 رخصت کنانید - و یک موضع سرکار در وجه باوا مشاراً الیه عنایت کرد -
 من بعد آن سوپها سنگه در هلووال آمده سکونت ورزید - بعد از شش ماه
 فوت شد - و یساگه سنگه مذکور که از طرف مهاراجه بر عهده عدالت
 مقرر بود با وصف موجود بودن پسر متوفی و پدر مشاراً الیه و زوجهایش
 از طرف مهاراجه در ضبطی آوردند - باندازه لکه روپیه جمع نشد - در سرکار
 حاضر ساخت - بعد ازان باگه سنگه نیز فوت شد - زوجهایش در بدر
 خراب می شوند - جاگیر ده هزار که عنایت شده بود باز داخل سرکار شد -
 در همین سمت ۱۸۶۸ شامونسنگه نکه داروغه توپخانه و عطر سنگه
 سکمه پوریه مع سپاه کثیر برای تسخیر جالندهر مهاراجه روانه نمود -
 مشاراً الیهما بجوار جالندهر شده محاصره نمودند - یازده روز بده سنگه در قلعه
 جنگید - بعد ازان سردار بده سنگه متابعت اختیار نکرد بملک شرق رویه ستلج
 گرینت و بطل صاحبان انگریز بهادر در مکانات مقبوضه خود مسکنت گزین
 گردید و پرگنه اش در تصرف مهاراجه در آمد -

در سنه ۱۸۶۸ شادی [برگ ۲۳۷ الف] کتخدائی کنور کهرک سنگه
 بصبیه سردار جیمیل سنگه خلف حقیقت سنگه بانجام رسید و جرنیل صاحب

لونی^۱ اختر بهادر در جشن مذکور تشریف فرما شدند و وجه تنبول مناسبه در سرکار مهاراجه رسانیده خیرات بسیار نمودند۔ هنوز سرکار درین کار مشغول بود که کهترین گجرات رسیده در سرکار اظهار نمودند که خلیفه نورالدین برادر فقیر عزیزالدین در حویلی گاو کشی نموده ادای یازدهم پیر خود میناید و از خانه یک ارئین ران گوشت گاو مرده از هلاک خور افگنیدند و از دیگر طرف هندوان رفته پرداخت خانه اش کردند چیزی که افکنده بودند بر آورده شهره دادند که در عمل فلانی این چنین کارها می شود۔ اینگونه حرف باطل را دست آویز صحیح ساخته در سرکار مستغاثی رسیدند۔ دیوان محکم چند بحکم عزیزالدین پرخاش داشت، رفاقت هندوان که هموطن دیوان بودند زیاده از حد کرد۔ شور این معنی تا بحدی رسید که در امر تسرو لاهور و گوجرانواله و وزیر آباد و گجرات و جلالپور دوکان بندی شد۔ آخر الامر برین امر قرار گرفت که عامل هندو خاطر خواه هندوان در گجرات مهاراجه مقرر نموده و جالندهر بحکم مشاراً الیه بصیغه عاملی مقرر شد۔ در سنه ۱۸۶۹ ملک راجه سلطان خان به کنور کهرک سنگه بدستور عمل و دخل خلیفه نورالدین عنایت شد۔ صاحبزاده موصوف لاله کشن سهای ساکن سیالکوت را بخطاب دیوانی مخاطب فرموده مع چارپلتن نصفی پانصد را سوار و پیاده همراهش داده مامور بمملک راجه سلطان خان ساخت۔ هرگاه لاله مشاراً الیه وارد ملک گردید اول بحسب الحکم خلاصی قلعه جات از فقیر کنانیده من بعد آن بمعامله پرداخت۔ بعد چندی بخلاف مقرری سرکار دست انداز همه ممالک گردید۔ لهذا فیما بین منازعت و فساد برخاست۔ لاله کشن سهای در اول غلبه نمود قلعه دهرال و کوتباه که در تصرف راجه بودند خلاص کنانیده گرفت۔ بوقوع این معنی رعایا اکثر بظاهر مطیع و فرمان بردار لاله [برگ ۲۳۷ ب] مسطور شد۔ اوقات قوت گذاری راجه محض بر زور تاراجی ملک ماند۔ همین عنوان مدت هیجده ماه منتقضی گشت تا که راجه از وجه گذران و هنگامه روز و شب تنگ شد۔ و زمینداران که انعام خوار از راجه بودند و لاله مشاراً الیه امیدوار ساخته ملحق بخود کرده بود وفای عهد بدانها نیز نکرد آنها نیز روگردان شدند و

1. Sir David Ochterlony

براجہ آمیز کردند۔ ہر گاہ راجہ اتفاق رعایا دید پس مستعد شدہ رجوع بچنگ کرد۔ لالہ نیز ہراسان نشد جنگ بر مکان پر بدیسر بوقوع پیوست۔ آخر الامر لالہ موصوف شکست خوردہ بدیرہ باز رفت و در ترددات افتاد۔ درین عرصہ راجہ پیغام فرستاد کہ اگر بخیریت کوچ سازند بہتر و الا نہ در آنجا نیز حاضر می شوم۔ لالہ مشاراً الیہ تاب مقاومت در خود ندیدہ روانگی براہ آسودگی در پیش گرفت۔ باز راجہ پیغام فرستادہ کہ از راہ موضع مودی شاہ کہ تاجر است و اکثر بیوپار نمک می نماید روانہ شوند۔ لاجار لالہ از ہمان راہ روانہ شد۔ چون در مکان قلب لالہ مشاراً الیہ رسید راجہ مسطور از راہ نہانی بدانجا رسید، خود بر قلعہ کوه نشست و ملکیت و رعایا و سپاہ را بتاراجی حکم داد۔ ہر گاہ مردمان از یمین و یسار گروہ گروہ رونما شدند حوصلہ ہمہ سپاہ و لالہ مشاراً الیہ باختہ شد۔ ہرگز از احدی اجرای تیر و تفنگ نگردید۔ پوریہا ”جی سدا شیو“ گفتہ تفنگ بر زمین می زدند و از کوه پائین می افتادند۔ سر و پا و کمر و بازو بشکست۔ اکثر مردمان بدین طریق جان بحق تسلیم و بعضی ہا آب شمشیر و تیر و تفنگ چشیدہ رحلت می نمودند و بعضی راہ فرار سر میکردند، تاکہ تمام فوج آوارہ بادیدہ ادبار گشت و لالہ مشاراً الیہ مجروح شدہ محبوس بدست راجہ گردید۔ راجہ مشاراً الیہ بہ فتح غیر مترصدہ خوش دل شدہ بمکان خود باز پس شدہ و حکمرانی بکمال سر بلندی آغاز کرد و رعایا را از راجہ ہراس در دل پیدا شد و متابعت او از دل و جان اختیار کردند۔ ہر گاہ این خبر بمہاراجہ رسید سرکار کھرک سنگھ جیو را بنا بر پاداش رسانیدن امر فرمود۔ صاحبزادہ از [برگ ۲۳۸ الف] سرکار نیز اعانت طلب کرد۔ سرکار بکمان شامون سنگھ نگارہ ہزار سوار و پیادہ بتابعداری صاحبزادہ مامور فرمودند۔ صاحبزادہ مع بہیہ رام سنگھ از امر تسر از راہ فتح گرہ و جیمل سنگھ والہ وارد اکھنور شد و از انجا بکمان دیوان چیت سنگھ کلال کہ بعد از موقوفی دیوانی دیوان محکم چند مشاراً الیہ دیوان صاحب سنگھ جیو گجرات والہ شدہ بود و باز ملازم صاحبزادہ کھرک سنگھ جی شد بکمان افسری پنج ہزار کس مامور فرمودند۔ حاصل الامر بعد از وقوع جواب و سوال چند روزہ راجہ مدوح بشرطیکہ راجہ باہمہ سامان باشد و معتبران گورو مہاراجہ جریدہ

بوده باشند ملاقات مقرر شد بعد ملاقات فیض طاب خان پسر راجه ممدوح که از
 بطن کنجینی بود در حضور گورو جی و بهیه رام سنگه بمقام اکهنور حاضر شد -
 چون راجه سلطان خان و اغر خان را جوری والا بوقت هنگامه پردازی
 لشکر گورو جی بخدمت صوبه کشمیر که عطا محمد خان ولد وزیر شیر محمد خان
 باشد برای استمداد خود پیهم نگاشته بود هنوز ترخیص فوج مهاراجه نشده
 بود که علی التواتر و توالی خبر آمد افواج کشمیر عبدالکریم خان
 مع نائب صوبه ممدوح و متفق شدن بمشاراآلیه امیر خان پسر وزیر روح الله
 و راجه اغر خان رسید - بمجرد رسیدن استماع این معنی دیره گورو رانی صاحبه
 در اکهنور قائم ماند و بهیه رام سنگه مع افواج خود سوار شده در سرای
 نوشهره رسید و از آنجا بفوج ماموره مهاراجه عازم هنگامه عبدالکریم خان
 وغیره شده دیره کوچ کرد - چون دیره طرفین سرای کهاریان که
 شش کروه از نوشهره شمال رویه بطرف کشمیر می باشد پیوستند بخاطر عبدالکریم
 همین اراده مصمم شد که سرسواری حمله بر سنگهان آورده فتح حاصل
 کرده شود - همچنین بعمل آوردند - سنگهان پا بجا داشته و افغانان
 از حمله برگشتند - و چون قضا را تیر تفنگ به پیشانی [برگ ۲۳۸ ب]
 راجه امیر خان چسپید و از اسپ افتاد بمجرد افتادن راجه ممدوح افغانان
 عنان بفرار معطوف ساختند ، اما هر چند راجه اغر خان بنا بر استحکام پا بنهایت
 گفت ، اما نائب مذکور خود را کمزور و فوج سنگهان را در کثرت و زور
 دیده استقامت نکرد - کسان خود لاش راجه امیر خان را برداشته بملک خود
 بردند و اغر خان بر اجوری گریخت - و بمجرد ورود راجوری اثاث البیت
 بسبب جلدی قدری برداشت و اکثری گذاشته بجانب عظیم گره ساخته
 خود فراری شد - بهیه مشاراآلیه ازین معنی مطلع شده دیره کوچ کرده
 در راجوری رسید و بقیه اسباب راجه را بتصرف خود آورده مکانات راجه را
 آتش داد - بورود سواری قدری غارت مال رعایا نیز شد - چون هنگام رسیدن
 افواج کشمیر بهیه وغیره سرداران برای استمداد بحضور مهاراجه عرض کرده
 بودند مهاراجه بمجرد استماع این معنی پروانه طلب برای فوج جا بجا روانه
 کرده خود بطریق یلغار وارد بهنبر شدند و پیهم از حصول فتح مذکور مسرور
 و منشرح گردیدند -

درین عرصہ درسنہ ۱۸۶۸ وکیل وزیر فتح خان مختار شاہ ممدوح رسید و درخواست ملاقات وزیر نمود۔ سوال او سرکار منظور نموده مکان ملاقات میر پور چومہک مقرر فرموده مشاراً الیہ را رخصت فرمودند۔ و بہ بیہ رام سنگھ ارشاد صادر شد کہ در حضور حاضر شود و خود بجانب میر پور نہضت فرمودند۔ بیہ معزالیہ استقامت راجوری براجہ اغر خان برای ملاقات امر کرد۔ راجہ ملاقات خود را معافی خواستہ پسر خود بخدمت بیہ معزالیہ فرستاد۔ بیہ جیو او را ہمراہ گرفتہ کوچ کردہ در سرای نوشہرہ وارد شدہ ملاقات راجہ سلطان خان خواستند۔ راجہ عذر کرد۔ بیہ صاحب خفگی آورده سوار شدند۔ و مہاراجہ بوقت استقامت دیرہ دہ بہنبر پروانہ بنام راجہ سلطان خان مشعر مہربانی و طلب مشاراً الیہ در حضور بہر اعتبار کہ خاطرش خواہد روانہ فرمودند۔ راجہ معزالیہ بصلاح صوابدید از آنجا سوار شدہ بجانب [برگ ۲۳۹ الف] میر پور شد۔ در دیرہ اول میر احمد شاہ و بیجان باز از میر پور بمحصول تشریف مالای گلو حضور مہاراجہ بنا بر قیام اعتبار و تسلی راجہ ممدوح فرستادہ مہاراجہ رسیدند۔ بر این اعتبار صلاح ملاقات مصمم شد، و نیز رافعان بیان نمودند کہ فقیر عزیزالدین استقبال شاہ و دستگیری تا عرصہٴ چہار کروہ خواہد آمد و فی الواقع رسیدند۔ نصفی شب پروانہ بفقیر جیواز مہاراجہ رسید کہ صبحی پیش از آمدن راجہ در حضور حاضر شوند۔ مشاراً الیہ چنین بعمل آورده۔ القصبہ راجہ سلطان خان مع بیجان و احمد شاہ و اعتماد بالای حضور مشرف گشت۔ مہاراجہ بسیار تلافی نمود و حکم دیرہ کردن دادند۔ من بعد آن چند خوان شیرینی و پانصد روپیہ براجہ فرستادہ ماندند۔ راجہ آنچنان خوش شدہ کہ بزبانی خود گفتن گرفت کہ اینچنین خوشی در عمر خود ندیدہ ایم۔ من بعد آن خبر وزیر فتح خان رسید کہ در پای چومکہہ آمدہ۔ مہاراجہ از آنجا کوچ فرمودہ بعد قطع مسافت پنج شش کروہ عبور از دریای چومکہہ پایاب نمودہ دیرہ آن روی آب بقدری بعد مسافت از دیرہٴ وزیر فرمودہ۔ روز دیگر اول اہتمام بارگاہ و قیام فوج پلاتن و سنگہان دو رویہ کردہ۔ من بعد آن طلب وزیر برای ملاقات خواستند۔ وزیر بی تامل و دلیرانہ حاضر شد۔ مہاراجہ تائب فرش استقبال کردہ بر مسند فرش نشست فرمودند۔ وزیر استدعای حصول راہ کشمیر و استمداد

فوج خواسته نه لکه روپیه نقد و چندی اسباب پشمینه وجه نذرانه دادنی کرد۔ سہاراجہ قبول فرسودہ رخصت فرمودند و دہ ہزار روپیه نقد و چندی دوشالہ وغیرہ پارچہ ہای دو پتہ ہا و برنج و شیرینی و شیشہ ہای گلاب و بید مشک و عطریات برای ضیافت وزیر فرستادند۔ وزیر از وقوع این معنی مسرور [برگ ۲۳۹ ب] شد۔ روز دوم تجویز دیرہ دیوان محکم چند وغیرہ مثل ہا بانداڑہ دوازده ہزار فرسودہ بوزیر پیغام فرستادند۔ درین عرصہ دیرہ وزیر فراہم آمد۔ روز سوم سہاراجہ از آنجا کوچ فرسودہ عازم گجرات و لاهور شدند۔ وزیر مع دیوان عازم کشمیر شد۔ چون قدری مسافت طی کردند عطا محمد خان ناظم از آمدن ہر دو معزالیہ مطلع شدہ تاب مقاومت در خود نیافتہ اسباب جزوکل برداشتہ راہ خانہ خود گرفت و بسلاست پیوست۔ وزیر و دیوان بی وقوع ہنگامہ و خراشیدگی وارد کشمیر شدہ قابض و متصرف شدند۔ دران ہنگام شاہ شجاع الملک بفریب عطا محمد در قلعہ کوه ماران کہ مکان قلب است محبوس بود۔ پیش از فرار شدن مشاراً الیہ نزد شاہ بیامد و از آن حبس خلاص نمودہ در شیر گری آوردہ بر تخت نشانیہ تسلیات بجا آوردہ عفو تقصیر از شاہ کنانیدہ رو بفرار نہاد۔ شاہ نیز از خوف منافقی وزیر خوف خوردہ روانہ شد۔ سواری شاہ تا باران مولہ رسیدہ بود کہ وزیر ازین امر اطلاع یافتہ بنا بر واپس آوردن شاہ معتبران مامور نمود۔ معتبران وزیر از آمدن شاہ خبر یافتہ مع تمام فوج باستقبال رفتہ شاہ را آورد، اما شاہ بدیرہ دیوان فرود شد۔ جانداد خان برادر عطا محمد خان کہ در قلعہ اتک بود از فرار شدن برادر و کامیاب شدن وزیر برتسخیر کشمیر چون شنید بخاطرش این خیال گذشت کہ وزیر نزد ما قلعہ اتک نخواہد گذاشت، شایان اینکہ قلعہ حوالہ سہاراجہ نمودہ پناہ باید گرفت۔ لہذا معتبر خود نزد سہاراجہ فرستادہ تسلی حفظ ناموس و امداد مایحتاج معرفت فقیر عزیزالدین از سرکار گرفت و حکیم معزالیہ را طلبانیدہ قلعہ اتک حوالہ کردہ برفاقت معزالیہ مع اہل و عیال روانہ بحضور سہاراجہ گردید۔ ہرگاہ وارد وزیر آباد شد محکم [برگ ۲۴۰ الف] سہاراجہ مکان مذکور را پسندیدہ عیال را در آنجا گذاشتہ خود مع فقیر جیو بملاقات بحضور سہاراجہ حاضر شد۔ سہاراجہ بتلافی مشاراً الیہ را رضامند نمودہ و آنچه بابت طاب سپاہ قرار شدہ

بود ادا کرده مبلغ شش صد روپیه در ماه وجه خراج مقرر کرده تنخواه و پروانه علیحدہ بنا بر خدمت گذاری علاوه کہ در حفظ آبروی وابستگان مشاراً الیہ بنام عامل وزیر آباد نوشتہ دادہ رخصت فرمودند۔ چون خبر این فعل جاننادر خان بوزیر فتح خان رسیدہ از خفگی و غصہ بسیار پیچ و تاب خورد، اما سودی نداشت۔ دیوان محکم چند را وزیر طلب داشتہ گفت کہ مہاراجہ حال ہان قرار داد مع دہرم در میان آورده، اینچہ دغا بازی است کہ فی الفور بوقوع آورده اند۔ شاہ بنویسید کہ عہد و پیمان یاد داشتہ خلاف میعاد بعمل نیارند کہ نوازش یافتگان درگاہ ایزدی را خلاف میعاد در ہیچ حال زیب نمی دہد، اما دیوان آن وقت ہمین جواب داد: حال کہ قلعہ در تصرف مہاراجہ در آمدہ گویا کہ در تصرف شاہ است وقتیکہ بندہ درگاہ را مبالغ نذرانہ دادہ رخصت خواهید فرمود بندہ بحضور مہاراجہ فائز شدہ وفای سخن ایشان بوجہ احسن گوش گذار خواہم کرد، وقت ملاقات ایشان بموجب فرمایش شاہ قلعہ دریغ نخواہند داشت۔ وزیر گفت: وقتیکہ مہاراجہ قلعہ بما خواہد داد آنوقت ادای نذرانہ زیادہ از مقرری خواہم نمود۔ دیوان دید کہ ازینجا جان سلامت بردن غنیمت است۔ لاچار رخصت خواست۔ وزیر کم و بیش ہدایا دادہ رخصت کرد۔ شاہ شجاع الملک کہ دیرہ دیوان فروکش بود مع مشاراً الیہ تیار شد۔ وزیر بموجب خیر اندیشی بشاہ از رفتن لاهور بمبالغہ منع کرد، اما [برگ ۲۴۰ ب] شاہ از بی اعتدالی ہای سابقہ وزیر ہیچ سخن را بصدق باور نفرمودہ ظاہرا ہمین جواب داد: کہ حرم ہای ما پیش از رفتن کشمیر بلاہور رفتہ اند تا کہ خلاصی اوشان از آنجا نشود آرام خاطر بما چگونه عاید گردد و لاچار وزیر خاموش ماند و شاہ مع دیوان روانہ لاهور گردید۔ چون دیرہ در پونچہ رسید راجہ پونچہ و کہکہ بہیہ نیز بشاہ از رفتن لاهور منع کردہ عرض نمودند کہ خدمت تسخیر کشمیر بندہ ما فرو گذارند، انشاء اللہ ذریعہ سرخروئی حاصل خواہم نمود، اما شاہ بر آن اعتماد نکرده روانہ پیشتر شد۔

بعد قطع منازل چون دیرہ شاہ و دیوان در مکان مقبرہ شاہ جہانگیر رسید کنور کھرک سنگہ برای استقبال شاہ رفتہ در لاهور آورده در حویلی دلا رام کہ مکان کوچک بی صحن است دیرہ شاہ کنانید و رخصت بملاقات

حرم‌ها نداد - بعد از دو سه روز مه‌اراجه طلب هیره کوه نور که در قدر و قیمت ردیف خود در آفاق ندارد [کرد] - هنگامیکه نادر شاه از دست بعضی نمک حرامان ملازمان خود و مرتبه شهادت یافت هیره مذکور بتصرف احمد شاه درانی بنوعی درآمد - درینوقت که شاه شجاع‌الملک بطریق سمنانداری و اعتماد سخن پروری و سمنان نوازی که سجیه رضیه برگزیدگان درگاه ایزدی است در دارالملک مه‌اراجه رسیده ما من گرفت مه‌اراجه از غایت طمع هیچ امر مرقومه‌الصدر ملحوظ نداشته ارشاد نمود - شاه جواب فرستاد: که هیره مذکور بعوض سه لکه روپیه در قندهار گروی گذاشته ایم - مه‌اراجه بر این سخن اعتماد نیاورده پهره‌های پلتن گرد حویلی شاه مامور نموده میر ابو الحسن خان و ملا جعفر خاصان شاه را علیحده از شاه محبوس ساخته تا عرصه چهار ماه مه‌اراجه معرفت معتبران بخود بحسن سلوک برای گرفتن هیره مذکور جواب و سوال داشت ، اما بصورت تعظیم حاصل نشد - بالاخره بهیه رام سنگه متعهد این خدمت گردید و اجازت خواست بهر طوریکه هیره مسطور وصول شود حاصل نمایم - مه‌اراجه موافق [برگ ۲۳۱ الف] درخواست مشاراً الیه اجازت داد - بعده بهیه مذکور بخدمت شاه حاضر شده اول تلافی در پیش آورد - چون دریافت که بدینصورت نرمی وصول مطلوبه ممکن نیست ناگزیر سالک طریق سختی گشت - پهره‌های درشت کوشن بحضور شاه و بر جمیع ملازمان تعیین نموده حکم تسدید آب و نان و قلیان داد - کمیدان دهوکل سنگه حسب‌الایماء بهیه شاه را فرود کرسی نشانیده خود کرسی نشین گردید و از ملازمان شاه کسی را دستوری حضور بحضور شاه نداد - بوقوع اینگونه شدت شاه دریافت که مه‌اراجه هیره نزد ما نخواهد گذاشت لاچار نه بصورت اختیار قرار کرد که مه‌اراجه خود تشریف فرما درین مکان شوند، در آن زمان هیره بعدر حواله مه‌اراجه کرده خواهد شد - مه‌اراجه بمجرد سئوح پیغام هذا سوار شده بحضور شاه رسید - بادشاه عسرت مصارف خویش بمعرض بیان آورده استمداد خواست - مه‌اراجه پذیرای این معنی نمود و یک لکه و پنجاه هزار روپیه نقد ، و پرگنه جهنگ و کوت کمالیه دادنی کرد - چنانچه صره لکه روپیه از توشه خانه طلبانیده و پروانه وا گذاری پرگنات مذکوره بنام عاملان نویسانیده در همون جا مزین بمهر خود نموده بخدمت

شاه گذرانید و ادای پنجاه هزار روپیه را وعده کرد - بادشاه بر نقد مزبوره و پروانه متصله خاطر خوش فرموده هیره مذکور حواله بمهراجہ ساخت - مهراجہ بعد وصول هیره تسلیات بجا آورده و اجازت تشریف فرمای حرم سرای داده مرخص گردید - من بعد آن بادشاه نزد مهراجہ در قلعه رفت و روانگی آدمان شاه بطرف جاگیرات مذکور مقرر شد - معتبران شاه بر جاگیرات رفتند ، اما تصرف نیافتند - هرگاه این معنی شاه اظهار بمهراجہ نمود در جواب گفت : کہ اگر الحال تصرف آدمان ایشان در آنجا میشد معامله خراب میشد پس مناسب همین است کہ درین فصل مستاجران سابقه معامله برای شان رسانند و سال آینده [برگ ۲۴۱ ب] معامله باختیار آدمان ایشان خواهد بود - برین فریب هفت ماه آدمان شاه در جاگیرات ماندند - برای رسد روزمره چیزی بدست آدمان شاه نماند ، آخر باز آمدند - درین عرضہ جواب سوال مخلصی ملا جعفر و میر ابوالحسن در میان آمد - مبلغ ده هزار روپیه برنامبردهها جریمہ مقرر شد - شاه از مبالغ باقیمانده مجرا داده خلاص کنانید - ہم درین حال قاضی شیر محمد و محمد حسین و میان ذکر الله اولاد بزرگان سرهند والا کہ مجدد الف ثانی نام داشت و احمد شاه ابدالی از مریدان ایشان بود بناظم کشمیر رقیمہ جات نوشتند کہ اگر مبالغ کشمیر ارسال دارند کار رنجیت سنگہ را درینجا باتمام میرسانم - و آرندہ رقیمہ جات بمهراجہ رسانید - مهراجہ رقیمہها بجنس نزد شاه فرستاد و شاه منکر شد و قسم کرد کہ ما ازین اطلاعی نداریم - آخر نامبردهها را مهراجہ سخت قید کرد و هر روز زجر مینمود - آخر مبالغ کثیر وجہ جریمہ طلب ساختند و نزد شاه بعد از دوسہ روز باحوال شنیعہ می آوردند - آخر شاه مبلغ دوازده هزار روپیه از مبالغ باقی مانده مجرا داده نامبردهها را خلاص کنانید -

بعد ازان غرض گوی بمهراجہ بیان کرد کہ هنوز بسیار جواهرات نزد شاه هستند - بنا بر گرفتن آن مهراجہ شاه را ترغیب سیر باغ شالا مار داده مع حرم سرا دیرہ در شالا مار کنانیدہ و برای محافظت پھرہهای شادی خان گرد باغ مامور نمود - و شاه مع مهراجہ برای سیر امرتسر رفت - و از مهراجہ مع قبائل بطرف جاگیر رفتن رخصت خواست - مهراجہ بروانگی فریب داد - شاه آن را بصدق فهمیدہ آدمان برای درستی کجاوہها

بلاهور فرستاد - درین عرصه شاه مع مهاراجه وارد لاهور شد - شاه در شالا مار دیره کرد و مهاراجه به راولپندی روانه گردید - ماموران حفاظت شاه فرق در آمدورفت آدمان شاه کردند - آدمان شاه سپاهیان پهره والا را زدند - شادی خان این خبر بحضور مهاراجه نوشت - مهاراجه شاه را قلمی نمود [برگ ۲۴۲ الف] که جلد تشریف آرند - فوج همراه ایشان داده تسخیر پشور [پشاور] کرده میدهم - چون شاه حسب الطلب در راولپندی رسید معاود لاهور شد - و شاه را حکم کرد که مع کهرک سنگه تشریف آرند - و وقت شب دزدان تا خوابگاه شاه رسیده دست ببالین سر شاه انداختند - شاه بیدار شد دزد را بگرفت و فریاد بر آورد - پیش از رسیدن آدمان دزد خود را از شاه رها نیده و جست کرده از بالا خانه فرو افتاد - از پس آدم شاه بر کمزور افتاد و دزد بدست آمد - دزد یاران را بمدد خواست - یارانش در رسیده آدم شاه را زخمی نمودند - درین عرصه دیگر آدمان شاه در رسیدند - یک دزد ضرب خورده بدست آورده او را بسیار زدند و پرسیدند تو چکاره ای؟ نامبرده ظاهر کرد که ما پنج کس را بهیه رام سنگه مامور نموده که در تکیه و قبای شاه جواهرات هست برداشته آرید - شاه دزد را نزد بهیه فرستاد - بهیه گفت: از خوف نام ما میگردد - یک صد روپیه برای تصدق شاه فرستاد و دزد را نزد خود نگه داشت - بعد روز دوم کنور از آنجا سوار شد و شاه نیز سوار گردید - در راه بر شاه فوج افتاد - قاطر پر بار اسباب خاص شاه را مع اسباب متفرقه سواران بغارت بردند - ازینوجه شاه را خوف هلاک جان واقع شد - وقت شب در بشن دور شاه دیره نزد کنور نمود - بهیه را شاه طلب کرد - بهیه نیامد - ناچار شاه بجای خلاصه نزد بهیه رفته احوال باز نمود - بهیه گفت: که اسباب نوشته دهند تلاش دزدان نمائیم - شاه ملاحظه اینکه اگر اسباب گرفته دزدان قرار واقعی بنوشتن آریم مخالف خواهد ورزید بدین خیال اندکی اسباب نویسانیدند - چیزی ازان واپس شد - من بعد آن بهیه ظاهر کرد که مرا از سرکار حکم تلف ایشان رسید - اینک پروانه موجود است، اما من احسان بطوری میکنم که اگر شاه بالقسم وقوه خود بما نصفی نوشته بدهند - شاه از خوف نوشته داد - بعد ازان بهیه سپاه بیدرقی شاه داده بیشتر روانه نموده بگرهی کهریالی رفت - شاه وارد [برگ ۲۴۲ ب] لاهور گردید - دیره

شاه در شالا مار کرد - من بعد آن بپیه وارد لاهور شده نوشته شاه را در سرکار ظاهر کرد - مهراجہ حکم نمود کہ بگیرید - بپیه در شالا نار رسید - حرمان شاهی را یک طرف کرده تمام اسباب از حلقه بینی فراهم کنانید - بپیه آن اسباب وغیره را تا فرش قالین ها روبروی مهراجہ آورد - چون قدر اسباب بنظر مهراجہ هیچ نیامد بنا بران واپس داد - بپیه رام سنگه چیزی ازان موافق پسند خود داشت - چون بادشاه قیاس کرد کہ خلاصی ازیشان ممکن نیست از اقامت بادیه دیره در شهر خوب است - موافق خواهش شاه مهراجہ شاه را دیره در مبارک حویلی کنانیده از پهره پلتن ها خلاصی روی داد - بعد از چندی بوساطت بالک رام و عربعلی شاه اخراج حرم ها از لاهور مثل زنان سنگهان شکل ساخته گدوها در درست داده از طرف دروازه دریا بیرون برده در سواری بپلی ها روانه لودهانه نمود - و شاه بوابستگان منع کرد کہ بدون ایماي ما اظهار خود در آنجا نخواهند کرد - چون حرم ها در لودهانه رسیدند تا عرصه یک ماه بخانه سادات مخفی ماندند - هرگاه مهراجہ را از زنکه برهن خبر رسید کہ حرم های شاه از آنجا فراری شده اند - پس مهراجہ از کیفیت های حرم استفسار کرده بابت طلب حرم ها حکم نمود - آنوقت بادشاه بمهراجہ گفته فرستاد کہ حرم های ما رفته اند بطلب ما واپس نمی آیند ، هرچه بمرضی شما می آید بعمل آرید ، باک نیست - مهراجہ بر شاه پهره ها قایم کرد - هر وقت روبروی حویلی بر بامی می ماندند - ازان روز شاه حرم ها را بنا بر اظهار خودها اجازت فرستاد - و بادشاه در موسم گرما عادت داشته بود کہ تا چار گهری روز برآمده دروازه را اجازت وا کردن نبود - بعد هفت ماه روزیکه شاه فراری شد تا شش گهری روز برآمده دروازه وا نشد - پهره دارها مستعجب شده چشم بازی از شکافها نمودند - چون هیچ نشان نیافتند ازان نقب زده بدیگر حجره شدند و از آنجا نقب زده [برگ ۲۳۳ الف] ناچار در رالکد زده وا کردند و دریافتند کہ سقف را شکافته شاه پائین در حجره توشه خانه رفته و ازان نقب زده بدیگر حجره شد و از آنجا نقب زده در کوچه رفت و از کوچه بمکان افتاده درآمد - و از آنجا از پهره ها بیرون برآمده متصل حویلی نواب خان بہادر از میزاب قلعه بدرآمده بیرون شهر شد در آن جائیکه یک اسپ خردتیز رو مع آدمیان واقف راه و دوسه ملازمان حاضر بودند - شاه سوار شده روانه شد - از دریای راوی من گذر

نا مشهور عبور کرده براه کد کور جاهر در راجور و از انجا به کشتوار
 رفت - راجه تیک سنگه کشتواریه مسلمان بود - و سبب اشتغال اسم و خطاب
 او موافق هندوان آن است که اسلاف مشاراً الیه از هندو مسلمان شده -
 چون برهمنان و دیگر همقومانش براجه نو مسلم مصاحبت داشتند بموجب
 تاثیر صحبت اینگونه مردمان چند رسومات و اشتغال اسم و خطاب موجب
 قدیم از راجه بعمل آوردند - همچنین رسومات الی اتمام راج مشاراً الیه
 جاری ماند - و این راجه تیک سنگه اگرچه اسم و لقب موافق اسلاف
 داشت اما مرد مسلمان و از علم باخبر بود و طبع خوش داشت - و اکثر
 مصاحبت اهل علم و اسلام پسند داشتی - اکثر رسومات جدی از چوکه
 نشینی و نان پزی برهمن و درشادی اول رسومات کفر بجا آورده من
 بعد آن رسومات اسلام بعمل آورده آنرا فرو گذاشته بود - چون شاه موصوف
 نزد مشاراً الیه رسید بسیار آداب بجا آورده در انقیاد امر ذریعه سرخروی
 می اندوخت - بعده بادشاه را اراده تسخیر کشمیر بخاطر درآمد - بنابراین
 نگه داشت فوج در پیش کرد - و مبلغی بوقت اقامت لاهور نزد ساهوکار
 شکار پوریه امانت گذاشته بود - ازان مبالغ مهاراجه را خبر بود ، از ساهوکار
 طلبداشت - نامبرده ظاهر کرد که دستاویز ما نزد شاه است هر گاه تونبو
 یعنی تمسک ما برای طلب مبالغ خواهد رسید بسرکار اطلاع خواهم رسانید -
 [برگ ۲۴۳ ب] درین عرصه شاه تونبوی ساهوکار از کشتوار بدست معتبری
 برای طلب مبالغ ارسال داشت - ساهوکار موافق تونبو مبالغ
 حواله تونبودار کرده بسرکار خبر نمود - سرکار بمجرد وصول خبر
 مبلغ شصت هزار کم و بیش که نزد آدم شاه بود غصبیده گرفت -
 آدم شاه بی نیل مقصود پس رفت - بهر کیف شاه باندازه چار پنج هزار جوان
 سپاه پیشه فراهم نموده برفاقت راجه تیک سنگه تاخت بر کشمیر آورد -
 چون اراده حق تعالی در تسخیر کشمیر بشاه موصوف نبود نزول برف در راهها
 آنچنان شدت شد که طاقت رفتار در اسب و سوار نماند - از کمال سرما و
 تپیدن پاتش دست و پای اکثر مردمان لنج شد و فرو افتادند - بادشاه طاقت
 قطع منزل در احدی ندیده واپس در کشتوار آمد و دور فلک را مویده خود
 ندیده ازاده آمدن لودهپانه نمود - از راه کوهستان که نهایت دشوار و
 غیر آباد بود و اکثر عامه آشنای آن راه نبود ، در عرصه سه ماه شاه وارد

لودھیانه گردید - صاحبان انگریز بموجب آئین خویش که از روز اول در نوازش و پرورش دودمان عالیشان مصروف میدارند بادشاه موصوف را بطل امن خود جا داده وجه خرج روزمره در خور مصارف وقت مقرر کرده دادند - از آنروز بادشاه بآرام اوقات میگذرانید -

در سنه ۱۸۷۰ - سردار جیمیل سنگه پسر حقیقت سنگه گهنیه که از سرداران قدیم ممتاز و خسر کنور کهرک سنگه بود رخت حیات ازین سپنجی سرای بسته رهگرای ملک عدم شد - هرگاه این خبر بسمع سهاراجه رسید بمجرد استماع این خبر بهیه رام سنگه دایه کهرک سنگه را و فقیر عزیزالدین را بنا بر ضبطی ملک و مالش مامور نمود - مشاراً الیهها مبالغ کثیر از مال متوفی که نزد صرافان ساکن امرتسر سودی جمع بود بدست آوردند - سوای زیور هشت لکبه رویه نقد برآمد - و دولکه را زیور نیز خواهد بود - و ذخیره قلعه و توپخانه و زنبوره‌ها و باروت و سرب و گولی‌ها و اسپان و شتران و خیمه‌ها و دارالملک او [برگ ۲۴۴ الف] فتح گره و کپور گره و غیره که در دوآبه باری غربویه امرتسر بقاصله شش گروه واقع است بضبطی در آوردند - چند مکانات دیگر سنهیر یال و غیره که پیشتر از ملک متوفی در تصرف سهاراجه آمده بود آن ملک بدستور بخالصه ماند - و ملک مجدد را به کهرک سنگه بخشیدند -

در سنه ۱۸۷۰ چون وزیر فتح خان را از روز تسخیر اتک در دل خیلی تفکر و غیرت در خاطر بود داعیه آن داشت که نحوی قلعه اتک مسخرش گردد - بعد از فراغت بندوبست کشمیر و ناظم گذاشتن در آنجا برادر خود عظیم خان را وارد کابل شد - و با بادشاه شاه محمود هم صلاح گردیده لشکر کشی برای هنگامه سهاراجه و تسخیر قلعه اتک نمود - هرگاه در پشاور رسید بهائی حکما سنگه چمنی از خروج و اراده وزیر عریضه به بسیار تاکید استمداد در سرکار نوشت - سهاراجه بمجرد استماع مضمون عریضه دیوان محکم چند را کهان افسر فوج خاصه و بهیه رام سنگه را افسر فوج کنور کهرک سنگه مقرر نموده روانه کرد - و به کمک ایشان فوج علی التواتر روانه ساخت - چون فراهمی افواج در راولپندی شد من بعد آن افسران دیره پیشتر کوچ نموده بعد قطع منزل بحسن ابدال رسیدند - وزیر حضور و را پس پشت گرفته مضرب خیام ساخت - فوج سنگهان از حسن ابدال

وقت شب کوچ کرده از حد برهان گذشت - در مکانی که آب بود آن را در قبضه آورده دیره کردند - وزیر را خبر شد که فوج سنگهان بمقابله درآمد، لهذا به دسته پنج هزار حکم کرد که زود خبرداری مکان آب نمایند - چون مکان آب دران ضلع هان بود که سنگهان در قبضه آورده بودند افواج مهاراجه نمایش کرد - فوج مذکور صف های عساکر بمقابله آراسته مستعد بکارزار گشت و افغانان چنان حمله دلیرانه آوردند قریب بود که توپها بگیرند - اما چون توپها از چهره پر بودند یک دفعه شلک ده ضرب توپ و زنبوره رها شد - بدین صورت چند سران نامی از افغانان افتادند - حمله شکست - جمله رو بفرار نهادند - [برگ ۲۳۳ ب] و سنگهان باوصف هزیمت افغانان تعاقب نکردند - هر گاه خبر پخته از هر کاره های خفیه بدریافت رسید که وزیر اسباب سنگین گذاشته رو بفرار نهاده آن گاه فوج سنگهان پیشتر بدیره وزیر حرکت نموده اسباب باقی مانده حریف را بغارت آوردند و عریضه ای مشعر بر تهنیت این فتح غیر مترصده بحضور مهاراجه قلم بند ساخته ابلاغ داشتند - مهاراجه بوصول این گونه مژده خجسته خورسندی ها بعمل آورد و افواج را حکم باز گشت قلمی فرمود - راجه سلطان که برقرار دهرم مالای مهاراجه در خدمات حاضر بود ذریعه سرخرویی می اندوخت - هر گاه دیره عساکر معاود بحضور مهاراجه گردید بیه رام سنگه بموجب کدورت ماضیه که ذکر شده است راجه را در قید گرفت - و قرارداد مع دهرم مالا که مهاراجه معرفت آن پیمان بر اجه مسطور کرده بود همه از صفحه خاطر پاک شست - پنج سال در قید سخت داشت - و مهاراجه نیز از عهود خود هیچ یاد نکرد -

در سنه ۱۸۷۰ راجه جیت سنگه نییره راجه رنجیت دیو و میان موتا برادرزاده راجه رنجیت دیو که خیلی دانا و مختار کار بود و بخدمت راجه مذکور بود لشکر کشی باندازه هزار نفر و چهل هزار روپیه وجه نذرانه مهاراجه موافق ارشاد بدمه خود گرفته در هیچ حال از ان روگردانی نداشت، درین فصل ازاده مهاراجه در باب غصب تمام ملک راجه موصوف تقاضا نمود - چنانچه بیست هزار روپیه را جاگیر در وجه میان موتا مقرر فرموده دیگر تمام ملک به کنور کهرک سنگه عنایت گردید - بیه رام سنگه چون

بسر انجام کار آنجا پرداخت معامله در انتظام نیامد۔ باظہار دیوان سنگھ رھانی والہ خاطر نشین بھیبہ مشاراً الیہ این امر شد تا کہ میان موتا زندہ است درستی معاملہ ہرگز نخواہد شد۔ بھیبہ مشاراً الیہ دیوان سنگھ مذکور را برای قتل میان موتا تعین نمود۔ مشاراً الیہ کہ درین باب از راہ عداوت آرزو [برگ ۲۳۵ الف] داشت بندوقچی در زاہ بارگاہ بھیبہ متواری نشانید۔ چون موتا از آنجا گذر کرد دشمن متواری بندوق را آتش داد۔ گولی بندوق در پیشانی مشاراً الیہ چسپید در بارگاہ جان بحق داد۔ و مہاراجہ ازین وجہ بوجہ متعرض احوال بھیبہ نشد۔ چون بھیبہ ازین کار فراغت یافت بقدرت ایزدی میان دیدو و نورو از جموالان در کوهستان سر بشورش و فتنہ و فساد و رھزنی برداشتند۔ ہر چند بھیبہ و سرکار تدارک فرو نشانیدن آن فتنہ جد و جہد کردند سودی نداشت۔ تا مدت شش سال راہ بر رھروان و کارکشاورزی مسدود گردانیدند۔ آخر الحیل برای رفع فساد او پانصد سوار از ہمقومانش مہاراجہ نوکر داشت۔ ہر چند سواران مذکور در رفع فساد آنها بظاہر سعی می نمودند اما بکلی ہدم بنیان آنها را نمی خواستند، چرا کہ وسیلہ رزق ایشان ہان بود۔ رفع فساد آنها نشد۔ روزیکہ میان دھیان سنگھ منجملہ سواران مذکور مقرب بارگاہ مہاراجہ گردید چککہ جمون بنا بر پاداش دیدو بہ گلاب سنگھ برادر میان مسطور مع خطاب راجگی عنایت شد۔ ہنوز سپاہ تہانہ سابقہ در جمون بود کہ بیاوری طالع مشاراً الیہ از دست سپاہ سابقہ میان دیدو بقتل درآمد و سرفرازی و فتح بنام راجہ گلاب سنگھ راجع گشت۔ مشاراً الیہ در روز افرونی خود راجہ جیت سنگھ را از حویلی های خود نیز خارج و جاگیر مسدود نمود۔ بدینصورت راجہ معزالیہ بھیرانی و سرگردانی در سنہ ۱۸۸۷ جان بحق تسلیم ساخت۔

دیوان سنگھ قاتل میان موتا کہ ہم جد راجہ دھیان سنگھ است از روی روز افزونی منزلت مشاراً الیہ در سرکار مہاراجہ حاضر نمیشد۔ سرکار بھامنی باوا میہان سنگھ و مولک راج را در حضور خود بنا بر استرضای راجہ دھیان سنگھ ناموس باوہای مذکور و ناموس خود قرار داد۔ خود کہ بدھرم در حفظ آبروی مشاراً الیہ کردہ بود نظر نکرده قید داشت۔ ہر چند باوہای مشاراً الیہا برای استخلاص دیوان سنگھ سعی کردند سودی نداشت۔

زیرا که در نشاء کون و افساد مدعی [برگ ۲۳۵ ب] هریک مدعا علیه تیار است مهاراجه که از انحصاتی که مدعیان و باوه‌ها بایکدیگر داشتند، خبر داشت حمایت مدعیان در پیش گرفت. باوه‌های مذکور قصه دیوان سنگه را موقوف داشته در فکر مخلصی خود از مدعیان گردیدند. از آنجا که حق تعالی ناموس فقر هریک را نگاهدار است بدینموجب بر نگهبانان دیوان سنگه غفلت عاید گردید. مشاراً الیه فراری شده جان سلامت برد. حال در ملک محفوظه نزد راجه رام سرن می باشد. قضا را بهوپ دیو پسرش در هنگامه بدست راجه گلاب سنگه در آمد، قید کرده نزد مهاراجه فرستاد. چنانچه مشاراً الیه بیاس راجه دهیان سنگه محبوس ماند. باز پس از چند سال مخلصی یافت اما ملک سور و تیش مهاراجه نداد.

و مهاراجه ملک راجه باهو را که متصل جمون واقع و راجه آنجا را نامی و نشانی باقی نمانده به سوچیت سنگه برادر کوچک راجه دهیان سنگه مع خطاب راجگی مرحمت فرمود. درینوقت مزاج دیوان محکم چند ناچاق بود. مشاراً الیه را در لاهور گذاشتند. در سنه ۱۸۷۱ سمت موافق سنه ۱۸۱۵ء داعیه عزیمت و اراده مهاراجه بر تسخیر خطه کشمیر مصمم گردید. چون واقف راه و سرشته دان کوهستان ضرور می بایست و راجه آغرخان راجوری والا درین باب بسیار وقوف داشت بنیال سرکار همین صلاح پسند آمد که راجه مذکور را بهر صورت طلب داشته و رضامند نموده بدرقه راه کرده شود. پس معتبران را بنا بر حاضر کردن راجه مشاراً الیه بحضور خود روانه نمود. بتعاقب اوشان خود مهاراجه نیز سوار شده وارد بهنبر گردید. هر چند راجه مشاراً الیه از حاضر شدن در سرکار مهاراجه خوف بخاطر میداشت اما معتبران از راه قابلیت بهر کیف راجه را در بهنبر بحضور مهاراجه حاضر آوردند. وقت ملاقات مهاراجه فخر و تعظیم بسیار براجه معز الیه داد. چنانچه بر کرسی نقره نزد خود نشانید و محاکات مطالبات شمرده خلعت فاخره باندازه مبلغ لکه روپیه براجه بخشید و بنا بر بندوبست [برگ ۲۳۶ الف] راه پیشتر رخصت نمود. و خود بتعاقب راجه سوار شده وارد راجور گردید. بصلاح راجه روانگی فوج بر کشمیر از دوراه مقرر

گردید۔ چنانچہ فوج کنور کھرک سنگھ مع بہیہ رام سنگھ و دیوان رام دیال نبیرہ دیوان محکم چند و سردار دل سنگھ مہیرنہ و فوج سردار فتح سنگھ اہلو والیہ و دیگر کوچک سرداران بقدر یازدہ ہزار سوار پیادہ ازراہ پیر پنچال روانہ نمود۔ و این سپاہ پیش از مکان شپیان بانداڑہ پنج کروہ رفتہ دیرہ کرد و گرد خود خار بندی نمود۔ و ازراہ پونچھ خود مہاراجہ تشریف فرما شد و بعد طی منازل وارد پونچھ گردید و ارادہ پیشتر داشت کہ وزیر روح اللہ تمام سکناہ قلمرو خود را مع مردم کھکہ بہنبہ فراہم کردہ مقابل مہاراجہ گردید۔ اگرچہ فوج وزیر بانداڑہ چہارم حصہ از سرکار پیش نبود اما داد تہوری و شجاعت آنقدر داد کہ راہ رفتن کشمیر بر مہاراجہ مسدود کرد۔ و چندین سرداران نامدار مثل مت سنگھ بہرائیہ در ہنگامہ تصدق نمک مہاراجہ شدند کہ پیش ازین ہنگامہ کوهستانہا گاہی ندیدہ بودند۔ ہر گاہ دائرہ وار گرد مہاراجہ را کوهستانیان بہ تفنگ و تیر گرفتند بیحوصلہ شدہ راہ فرار سی طلبید۔ درین عرصہ راجہ آغر خان خبر فرستاد کہ سپاہ کشمیر ہزیمت خوردہ راہ فرار در پیش گرفتہ و فوج افغانان پیہم سی رسد۔ ناگزیر راہ فرار سر کرد۔ کوهستانیان از یمین و یسار تفنگ سی زدند و سپاہ را مجروح سی نمودند۔ در سپاہ مہاراجہ جرات نبود کہ کسی حملہ بر آنہا نماید۔ بدینصورت تا سرحد مگھرالان کہ بیست کروہ از میرپور اندرون کوهستان سی شود رسیدند۔ مگھرالان نیز ہواہی زمانہ دیدہ راہ بر مہاراجہ بند کردند و مہاراجہ مضطرب شد، و دید کہ راہ مخلصی بدست نمی آید۔ ناچار شدہ اہلیہ وزیر کرم اللہ را از میرپور طلبداشت۔ مسافت مذکورہ باین وقت نازک بدستگیری مہاراجہ رسید۔ [برگ ۲۴۶ ب] مسافت مذکورہ دختر مگھرالان و بخانہ گگھران کتبخدا بود۔ پس مگھرالان را آمدن صبیہ خود بسیار سنگین افتاد۔ ناچار شدہ راہ خلاص کردند۔ و در باب عدم تکلیف رسانی قسم گرتہ و دھرم مالا گرفتہ روانہ نمودند۔ مسافت مذکورہ و مگھرالان را امید آن بود کہ ہر گاہ رنجیت سنگھ بمکان خود کاسیاب گردید در خور این خدمت و عہد و فروگذاری ثمرہ مراد خواہیم یافت۔ ہر گاہ مہاراجہ کا میروا گردید ثمرہ آن عہد چنین ادا کرد کہ کوتلی تھروچی وغیرہ ملک از مگھرالان غصبیدہ گرفت۔ و چیزی نقصان بمسافت

سردار گلی مذکورہ از نسبت سابقہ دادہ آن را بی غل و غش از خود نمود۔ چون خبر بہ بی حوصلگی کوچ نمودن مہاراجہ از پونچھ بفوج ثانی رسید اوشان بہ تجمل و داعیہ از پیش مقابلہ عظیم خان کوچ کردہ بحوصلہ طی منازل نمودہ بہرہ یاب بحضور مہاراجہ در وزیر آباد شدند۔ سرکار بر مشاراً الیہا بسیار مہربانی فرمودہ۔

در ۱۸۷۲ سرکار وارد امرت سر گردید۔ از وکیل صادق محمدخان چہل ہزار روپیہ نذرانہ طلبید۔ چون سابق ازین شیوہ دوستی وارسال ہدایا و رسل و رسائل در میان بود این شق جدید بوضوح آمد۔ وکیل مذکور منحصر بر ایمای خاوندان این معنی را داشت۔ چون بہ خاوندان خود طلب نذرانہ و خبر کوچ بدانصوب قلمی نمود خان مشاراً الیہ این را قصہ تصور نمودہ بتحریر جواب نپرداخت۔ چون این معنی دیر کشید سرکار کوچ بدان سمت نمود۔ چنانچہ بعد طی مراحل وارد قصور گشت۔ از انجا بکان افسری فقیر عزیز الدین را بہ تمام لشکر روانہ بسمت ملک بہاول خان از راہ پاک پتن نمود۔ غرض کہ پتی لعل سنگہ رسیدہ محاصرہ کردند۔ و سرکار از انجا کوچ کردہ از راہ لاهور وارد وزیر آباد و بر نہر مسمی پلکو کہ عہارت نشست گاہ خاص تیار شدہ بود موسم گرما در انجا گذرانید۔ القصہ پتی لعل سنگہ بعد از ہنگامہ چند روز خلاص شد و بملک دیگر رجوع نمود۔ [برگ ۲۴۷ الف] آنگاہ خان معزالیہ حرف اختیار بوکیل قلمی نمود۔ آنوقت ہشتاد ہزار روپیہ نقد وجہ نذرانہ بابت ملک آن روی آب غربی دریای ستلج مشخص گردید و آنچه معاملہ بملتان میدادند ادای آن در انجا می نمودند۔ ہر گاہ معاملہ صادق محمد خان لسوق گردید بحکم معزالیہ ارشاد صادر شد کہ شاہ در حضور حاضر شوید و لشکر را از راہ بار روانہ جہنگ و ملتان نمائید کہ معاملہ ملتان گرفتہ و احمدخان سیال رامع وابستگان او ہمراہ گرفتہ در حضور حاضر سازند۔ حکیم معزالیہ و سرداران چنین بعمل آوردند۔ حکیم مشاراً الیہ در حضور حاضر شد و دیوان زامدینال و سردار دل سنگہ و اتاریوالہ ہا وغیرہ روانہ بار شدند۔ از مردمان سواکن بار نذرانہ گرفتہ بملتان رفتند۔ لکہ روپیہ معاملہ مقرری از انجا گرفتہ وارد جہنگ شدہ احمدخان رامع عیال و اطفال ہمراہ گرفتہ بعد طی مسافت

بغید مشرف با استیلام حضور شده و منع عیال و اطفال قید شد. او جهنگ از زوی تشخیص یک لکمه و شخصیت رویه حواله لاله سکهدیال گردید. مشاراً الیه ملک جوایا رام را بکارداری روانه جهنگ نمود و احمد خان مدت شش ماه قید ماند. من بعد آن ناتمه جوگی وارد لاهور گردیده ضمانت داد که اگر احمد خان بجای برود من ضامن درک شدم. سرکار ضامنی مذکور منظور نموده احمد خان را خلاص نمود. و ضلع میرو وال که آمد سال تمام بیشتر ده دوازده هزار داشت و حال پنج شش هزار دارد در وجه جاگیر بمشاراً الیه داد. خرج کلان داشت گذران به تنگی می نمود. بعد از چار سال مشاراً الیه فوت شد و پسرش عنایت خان قائم مقام پدر بنیشت. بهر طریق گذران کرده ماند.

در سنه ۱۸۷۳ جوڈھ سنگه و سردار رام سنگه رامگرهیه فوت شد و در پسندگان او نزاع افتاد. هر کسی خود را سردار کردن خواست. بهاراجه این معنی را از خدا میخواست. برای سیر بطرف [برگ ۲۴ ب] کوهستان رجوع نمود. چونکه رسم مستمره است که میان مناقشه تا که حکم مقرر نشود انفصال نمی یابد. طرفین سنگه صاحب را بمد نظر شیرین زبانی منصف گرفتند. سنگه صاحب بوقت رجوع طرفین را قید نمود و ملک آمد چار لکه رویه را با وصف مستحکمی اقلع بوفوره که ده به ده تجویز توان کرد در عرصه دوازده روز خلاص کنانیده گرفت. بعرصه ی قلیل ضامن نیکی و بدی رام گرہیه ها گردیده بخلاص کنانیده دیوان سنگه را در مواجب داران نقدی بملازمی داشت و پیر سنگه را در وجه موجودات دهرم کوت رندهاوا بمعامله بیست و پنج هزار رویه مشخص کرده داد. و زوجه های متوفی را چار موضع متصل سرتی گوبند پوره داد. چونکه مشاراً الیه ملک مذکور سپرد بمیان برادر فقیر عزیز الدین کردند.

چون مکان دینا نگر بسبب اجرای شاه نهر در میان باغها لطافت خنکی و سایه خوب دارد نیز از قدیم مختار صوبه دار لاهور در آنجا نشسته بمعامله ی کوهستانیان وغیره در انتظام می آورد بدین موجب بهاراجه بجهت انقضای موسم گرما در آن مکان عادت گرفته بود. و کوهستانیان بطلب و

عادت در آنجا در حضور مهراجاه حاضر می شدند - درین سنه همه راجها بموجب عادت قدیمه بحضور مهراجاه حاضر آمدند - مهراجاه سینسار چند که بسبب عدم اقبال نسبت براجه بیر سنگه نور پوریه و بعدم رفاقت راجه ابپه سنگه هری پوریه و راجه مید سنگه در هنگامه گورکمه ها مخالف داشت در باب غصب ملک هردو راجه معزالیه بمهراجاه صلاح داد - چون مهراجاه از راجه اندکی حیا داشت هرگاه او باعث این امر شد پس مهراجاه را دیگرچه می بایست - بمجرد صلاح دادن هردو را بناگهانی قید گرفته ملک موزوئه آنها را غصبیده گرفت - بعد از چند روز هردو را جاگیر ده هزار روپیه از ملک مقبوضه عنایت گردید - راجه هری پوریه بر آن قانع بوده بآرام بنشست - و راجه بیر سنگه قانع نشد - اما چند روز بران جاگیر قانع شده هرگاه سرکار بمهمی [برگ ۶۳۸ الف] دور رفت لشکر آراسته بز نور پور آمده محاصره نمود - دینا سنگه مجتهد که در کانگره بود کمک نمود - راجه مذکور بی جنگ فراری شد - ازان روز اقامت راجه در ملک خود نیز نشد - باین روی کناره شرقی دریای ستلج در کوهستان بخانه خسراچیان آمده مامن گرفت -

در سنه ۱۸۷۳ بکرماجیتی بعد وفات سردار بگهیل سنگه رهانه والا که ولد نرینه نداشت چند سال زوجه هایش بر ملک شوهر حکم رانی می نمودند و لشکر کشی دنبال راجه میکرد - چون ایام حیات عیش مساتها منتهی شد مهراجاه را اراده تسخیر ملک از مسات هاشد - هر داس سنگه بانبه را که نوکر قدیمی و خانه پرورده ایشان بود سرکار برای تسخیر ملکشان مانور کرد - نامبرده در رهانه وارد شده فوج ملازم آنها را استمالت نموده در قبضه تصرف مرضی خود آورد - من بعد آن مالک خود را از مکان خارج نموده و بجای تهانه های سرکار نشانیده حاضر بحضور مهراجاه شد - چند مکان از ملک مذکور در وجه نوکری صد سوار به هرداس سنگه عنایت شد - و بر دیگر ملک عامل امانی برادر فقیر عزیز الدین مامور شد -

در سنه ۱۸۷۳ بکرماجیتی نواب مظفر خان نواب ملتان نذرانه مقرری ادا می نمود - مهراجاه را باز اراده تسخیر ملتان شد و قتیاب گردیده ملک را در تصرف خود آورد - تفصیل آن این است که روزی مهراجاه دربارگاه صلاح و تدبیر تسخیر ملتان مینمود و میدید که کدام

کس از مصاحبان متعهد این خدمت می شود - مصر دیوان چند که از مصاحبان مجدد بود متکفل این مهم بشرط کمان افسری یعنی حکمش نافذ بودن بر تمام فوج گردید - و نیز تدبیر بر آمدن نخرج از بیرون و از توشه خانه ندادن چیزی عرض کرد - سرکار این معنی را پسند داشت - موافق تدبیر مصر پروانه ها مشعر نذرانه توپخانه بنام هر جا گیردار و عامل ملک خالصه صادر گشت که از زمینداران سوای معامله واجبی اینقدر نذرانه گرفته بمصر [برگ ۲۳۸ ب] مشاراً الیه رسانند - کسانیکه در راه ملتان بودند ازو شان تحصیل نمودند و بدور دست سپاهیان خود راه مامور نمود - و بساعت سعید موافق حکم مهاراجه روانه بصوب ملتان گردید و بتعاقب مصر سرکار سرداران را بمتابعت مصر روانه نمودن خواست - سرداران از متابعت مصر جواب دادند - لهذا سرکار کنور کمرک سنگه را روانه ساخت و ارشاد کرد که سرداران بمتابعت شا خواهند بود و شا بمتابعت مصر بوده دقیقه هیچ بی مرضی مصر بعمل نخواهید آورد - کنور مشاراً الیه همگی منظور نموده بساعت حمید گفته برهمنان روانه بصوب ملتان گردید - از روز روانگی شاهزاده دائره دولت نیز خود در آوان حمید بیرون شهر لاهور نمودند در باغهای جوار اقامت داشته باستعداد هرگونه یعنی رسد و بارود و سرب و گوله و سپاه همگی و تمامی توجه مصروف میداشت - و با خود عهد کرده بود روزی که خبر تسخیر ملتان بسمع هایون خواهد رسید آن روز وارد لاهور خواهم شد - چون افواج سرکار وارد ملتان شدند حسب الحکم مهاراجه محاصره نموده توپها جایجا درست کردند - و توپ کلان نیز سرکار روانه نموده بود - هرگاه توپ کلان را و غبارها را جایجا نصب کردند و شلک اینها جاری گردید گوش زمانیان گرشد - اما تا که طالع نواب و امرا وغیره ساکنان ملتان یاور و مدد بود اینقدر شور توپخانه و غبار و سپاه را هیچ می شمردند - و داد جنگ و شجاعت چنان میدادند که هرچه در توصیف آنها نویسم یکی از هزار و اندکی از بیشار نوشته باشم - اگرچه سپاه و کمان افسر را آرزو بود و از حق تعالی میخواستند که نجوی نواب و افغانان بر اصلاح کار بند شوند - و گاهی نواب را نیز آرزوی عاقبت اندیشی امر صلح پیشنهاد خاطر میشد -

لیکن افغانان را غرور شجاعت و قلب مکانی بر این ارادہ آمدن نمیداد۔ چنانچہ مصر بہ نواب پیغام کرد کہ شجاع آباد در وجہ جاگیر بگیریید و آنچه اثاث البیت شا بوده باشد الی سوزن [برگ ۲۳۹ الف] برداشته ببریید و باربرداری از ما بگیریید۔ و نواب نیز برین حرف رضامند شد۔ اما افغانان را تہوری و زوال اقبال بر اقبال این حرف نگذاشت۔ ناچار نواب نیز تن بتقدیر سپردہ و دقیقہ از دقائق حزم و احتیاط فرو نگذاشت۔ چون زمانہ کامرانی و خوشوقتی افغانان سپری شد و فلک شعبندہ باز کج رفتاری ورزیدہ زہر ناکامی بکام جان ایشان نمود۔ چنانچہ باوصف چندان احتیاط بیداری و خبرداری یک روز از روزها خواب غفلت بر افغانان غلبہ و استیلا آورد۔ تمام شب زندہ داشتہ صبحی بخواب رفتند۔ فوج سنگہان بسبب بیداری بخت باوصف شب زندہ داری بوقت صبح نیز خواب برایشان طاری نشد و از کمال بیداری دریافت غفلت محصوران می نمودند۔ چنانچہ از مورچہ سادہو سنگہ نہنگ را کہ قریب دروازہ کمر کوتہ بود از ممر عدم استماع آواز احد من الناس افغانان خیال آن شد کہ پیشتر شدہ احوال خاموشی افغانان معلوم نمائیم۔ بہمین ارادہ نزدیک تر شدند۔ آواز احدی بسمع ایشان نرسید۔ ایشان را دیدہ از پس دیگران در رسیدند۔ حتی کہ بر برج کمر کوتہ پیوستند۔ برج پست بود و بضر ب گولہ توپها رخنہ ہا داشت۔ پا را در رخنہ قراردادہ بالای برج رفتہ دریافتند کہ افغانان بخواب رفتہ اند و از بالای قلعہ نیز شلک بندوق نشد۔ کدام سپاہی ازین واقعہ نامبردہ نشان سپاہ خود بجلدی تمام برداشته آورده بہ برج نصب کرد۔ ہرگاہ نشان اکال تیکہ مردمان بر برج دیدند از ہر طرف حملہ آورده بیکدفعہ از کمر کوتہ در گذشتہ بقلعہ چسپیدند۔ قلعہ کہ بلند مثل کوه بنظر می آمد آن وقت در نظر تہور شعاران آنچنان پست نمود کہ دست بدست بالای آن شدند۔ ہرگاہ سنگہان اندرون قلعہ جستند۔ آنوقت افغانان را و نواب را خبر شد۔ حق نواز خان و شہ نواز خان پسران نواب [برگ ۲۳۹ ب] مع چارہ پانزدہ کس بر دروازہ رسیدہ جنگ کردند۔ آخر شہید شدند۔ من بعد آن نواب مع چارہ کس سپاہی بداعیہ غزا رسید و شربت شہادت چشید۔ در شہر غارت و قتل شروع گردید۔ و بعد از وقوع شہادت نواب

مصر دیوانچند و دیگر سرداران را خبر شد که ملتان مسخر شد - بجلدی سوار گردیده وارد قلعه شدند - هرچند مرادمان را از غارت و قتل منع کردن گرفتن سودی نداشت - بهر کیف برای تدفین نواب بلواحقان حکم دادند و پلتن ها را طلبداشته بر دروازه ها قایم نمودند - نواب زاده سرفرازخان ولی عهد نواب مظفرخان شهید در سرد خانه حویلی خوابیده بود - و ذوالفقار خان در خانقاه حضرت شیخ بهاوالحق واقع درون قلعه مجروح شده بدست آمد - و دیگر وابستگان نواب مرحوم را از مکانات متفرقه در یک مکان آوردند - تعداد همه وابستگان نواب گرفته در حفاظت داشته عریضه مشعر تهنیت این معنی در سرکار مهاراجه نوشتند - هرگاه عریضه تهنیت مذکور در حضور واصل شد بسیار خورسندی و بخشش نموده جایجا برای چراغان در علاقه خویش حکم فرستادند - و در جواب آن سرکردگان اول به بسیار سهربانی و آخر بوفور عتاب غارت اموال کرورها از ملتان و بازگشت آن بهر طور قلمی فرمودند - و علاقه بمصر و صاحبزاده بعد از سهربانی فراوان برای ارسال قبائل نواب مرحوم و نواب زاده ها بسرکار و متعاقب لاله سکهدیال بکارپردازی و بابو باج سنگه به تهازه داری آنجا مامور می شود هرگاه مشاراً الیهها در آنجا برسند ملک و شهر حواله نامبرده ها کرده حاضر بحضور شوند - قلمی رفت - القصبه سرداران ممدوح در باب بازگشت مال غارت شده بسیار جهد و سعی نمودند اما عشر عشر بدست نیامد - هرگاه اهل کاران مذکور در ملتان رسیدند کنور صاحب و مصر دیوان چند [برگ ۲۵۰ الف] موافق ارشاد مهاراجه ملک و قلعه حواله مشاراً الیهها نموده روانه بحضور شدند - بعد طی مراحل بجلدی مشرف بحضور گردیدند سرکار همه سرداران را خلعت فاخره عطا کرد - اما مصر دیوان چند را علیحده خلعت بقدر لکمه رویه عنایت فرمودند - و جاگیر وداله که معامله بیست و پنج هزار سال تمام داشت مع خطاب ظفر جنگ خیرخواه بهادر ما زاید ازان عطا شد - هرگاه وابستگان نواب مرحوم وارد لاهور شدند مکان مسکن بانها حویلی سوهما سنگه و دلآرام وغیره عنایت کردند - و نوابزاده ها را روبرو طلب داشته کرسی برای نشستن دادند و تلافی بی شمار کردند و فرمودند که یک جان نوابصاحب پیدا نمی شود و دیگر همه چیز سهیا

خواهد شد۔ و مبلغ دو هزار روپیہ در ماہ برای خرج ضروریہ شبانہ روزی مقرر نمودند۔ ماہ ہماہ و گاہی بدیر می رسانیدند۔

چون طمع کثیر و آئین بی تدبیر و خرخشہ خواہ مخواہ طلبیدن و کوه کندن و گاہی بر آوردن سلیقہ این قوم سنگمانست فوج سنگمان از روز تسخیر قلعہ اتک باندازہ دوسہ ہزار بدائی بر گذر خیر آباد می ماندند و از خراشیدگی بی موقع باز نمی آمدند۔ چنانچہ در سمت ۱۸۷۵ شامون سنگہ و امر سنگہ مجتہہ مع فوج تعین آن طرف بودند۔ مشاراً الیہان خراشیدگی ناحق بہ فیروز خان ختک کہ سردار عظیم الشان است و اکورا و جہانگیرا کہ مسکن مشاراً الیہ است در پیش نمودند۔ مشاراً الیہ تنگ شدہ بر مشاراً الیہان یورش آورد و فتح یافت۔ ہر دوسہ کردہ مذکور بقتل رسیدند و دیگر سپاہ بہزار حیلہ و مدد سپاہ قلعہ اتک این روی آب گردیدہ بعدہ فیروز خان بروج مسمی ہودی کہ آن روی ساحل غربی دریا بر قلعہ کوه واقع و بر قلعہ اتک غالب اند مسخر نمودہ سپاہ تہانہ را قتل کرد۔ چون خبر ہذا بہ سہاراجہ رسید فی الفور افواج را جمع ساختہ [برگ ۲۵ ب] نہضت بقلعہ اتک فرمود۔ بعد طی مراحل بر گذر دریای اتک فائز گردیدہ تلاش پایاب از ملاحان فرمود۔ چون ملاحان بوصول انعام کثیر از پایاب نشان عرض کردند سہاراجہ دیرہ توپخانہ و اکثر فوج بمقابلہ فیروز خان گذاشتہ خود بدولت بیگاہ از دریای اباسین پایاب عبور فرمودہ بان روی دریا مضرب خیام و نصب اعلام ساخت۔ فیروز خان ازین معنی مطلع شدہ شباشب در مکان جہانگیرا و اکورا رسیدہ آنچہ برداشتن توانست برداشتہ فراری گردید۔ و دیگر رعایا ہر جا کہ ماسن تصور نمودند رفتند۔ سہاراجہ صبحی از دائرہ مذکور نہضت کردہ در سواد و مکان گرہی کہ از یوسف زئی ہا بود رسید۔ قلعہ داران تفنگ ہا سر کردند۔ بہ باوا بیدی حکم شد کہ نزد قلعہ داران رفتہ بالطاف حضور امیدوار نمودہ حاضر آرد۔ نامبردہ حسب الحکم بجا آورد۔ چون نزد قلعہ داران بہ پلہ گردانی کہ آئین صلح داران است رسیدہ و قلعہ داران را باخبار الطاف سہاراجہ ظاہر استمال ساخت۔ قلعہ داران نیز بدر قریب و چاپلوسی و زور در آمدہ نزد خود خواندہ دست بستہ اول یک دوکس بامان خواہی نزدش آمدند۔ چون نامبردہ

ناکار آزموده بود بنا بران بفریب نامبرده ها درآمده همراه شان بر دروازه قلعه رفت - پنج شش کس پپای بوسیش رسیده از اسپ فرود آوردند و اندرون قلعه برده بعباد لواطت او را بیجان ساختند - چون سواری سرکار پیشتر رفته بود زبانی خدمتگار نامبرده بحضور مہاراجہ خبر شد - اما مراجعت بہ گریہ مذکور نکردند - پیشتر بمکان جہانگیرا و اکورہ رفتند - چون مکانہای مذکور فارغ بودند بی جنگ مسخر شدند - آنچه اجناس از منہرمان باقی مانده بود بدست سپاہ درآمد - از آنجملہ دو ضرب توپ و ده عدد زنبورہ واصل سرکار گردید و باقی اجناس خوردنی دروجہ سپاہ واگذار فرمودند - بعد حصول مکانہا و چیزہای مذکور جا بجا اہلکاران مذکور نشانیدہ نہضت بہ پشاور فرمودند - یار محمد خان و سلطان محمد خان ناظران پشاور در خود تاب مقاوت ندیدہ بمجرد [برگ ۲۵۱ الف] اصغای خبر آمد مہاراجہ ہزیمت را غنیمت شمرده در خیبر ما من گرفتند - بعد استماع خبر ہذا مہاراجہ بدون ہنگامہ و کارزار وارد پشاور گردیدہ در باغ وزیر فتح خان نزول اجلال فرمودند - پہولا سنگہ نہنگ قدری دست بغارت سکنای پشاور کشادہ بود - اما مہاراجہ این را روا نداشتہ بقدغن بلیغ مشاراً الیہ را ازین معنی منع فرمودند - و حکم امان درباب اقصی و ادانی ارشاد کردند - ہر متنفس بہ سnoch اینگونہ الطاف دست بدعا بر افراشت و رجوع بہ پیشکش و نذور بحضور مہاراجہ آوردہ بازیاب شدہ آلف آلف دعا کردہ مرخص شدند - بعدہ مہاراجہ حکم برای سوزانیدن بالاحصار دادند - ماموران حسب الحکم بجا آوردند - بعدہ جانداد خان ولد اوسط وزیر شیر محمد خان را کہ برکاب حاضر بود بناظمی پشاور سرفراز فرمودہ ادای نصفی ما حاصل نذر مشاراً الیہ کردند - سہ شبانروز درین انتظام در پشاور رونق داشتہ مراجعت بگذر خیر آباد فرمودند و برسواری کشتی ہا از دریا عبور نمودند - انتظام تہانہ قلعہ اتک ساختہ تشریف فرما بجانب چہچہ و تربیلا و ازانجا بہزارا و پکنہلی شدہ بہ تنبیہ و تادیب متمردان و سرفرازی فرمان برداران پرداختہ و ازان فراغت حاصل نمودہ معاودت بدارالملک خود یعنی لاہور و امرت سر فرمودہ بسرعت سزیمہ رونق بخش لاہور گشتند -

چندی بنظامت معاملہ ملک محرومنہ و جشن متوجہ شدہ عزیمت تسخیر کشمیر پیش نهاد خاطر خطیر کردند۔ چون بنا بر تنظیم و تنسيق کوهستانیان ساکن سبیل کشمیر و واقف سرشته ناظم کشمیر وغیرہ مدار اجابت درستی راہ و رسانیدن شخصی تدبیر الامور می بایست از مصاحبان استفسار اینچنین شخص فرمودند۔ همه مصاحبان یک زبان عرض کردند کہ باین صفات اگرچہ راجہ اغرخاں راجوری والا موصوف است اما مرتبہ منافقی ازین زیادہ تر دارد۔ چنانچہ وقوع شکست اولین از کشمیر محض بفریب راجہ مسطور بظہور پیوستہ بود و باستغنائی [برگ ۲۵۱ ب] حضور راجہ مذکور هنوز در راجور کامران و کامیابست۔ پیش از تسخیر کشمیر فکر خرابی و سرگردانی راجہ مذکور باید فرمود۔ من بعد آن نہضت بکشمیر واجب خواهد بود۔ بعدہ سہاراجہ فرمود کہ آخر کدام شخص را پیشرو باید کرد۔ عرض کردند کہ لایق این خدمت راجہ سلطان خان است۔ زیرا کہ مشاراً الیہ از عدم رفاقت خود با تمام راجہ ها و ناظم کشمیر کدورت بسیار بخاطر دارد۔ و بہ خفت و شکست همه ہا تمنا دارد۔ لاکن بالفعل مشاراً الیہ بختگی سرکار محبوس است۔ اگر بچیلہ ای راجہ مشاراً الیہ را ممنون داشته خلاص فرمودہ پیشرو فرمایند مناسب تر است۔ سہاراجہ این معنی را بسیار فراخور ہمت پسند فرمودہ بحکمت مخلصی راجہ متوجہ شدند۔ چون مادر راجہ وغیرہ و فقرا برای مخلصی راجہ مسطور ہر وقت و ہر لحظہ در سرکار سہاراجہ مستدعی بودند بایمای سہاراجہ مصاحبان بمعتبران راجہ صلاح دادند کہ مائی سدا کور جی را برای مخلصی راجہ در سرکار سہاراجہ وسیلہ در پیش آرند۔ ما ہم ہنگام سلسلہ جنبانی مائی جیو معاونت و استمداد سخن مائی جیو خواہیم نمود۔ امید است کہ مخلصی راجہ خواهد شد۔ لواحقان راجہ چنین بعمل آوردند۔ ہرگاہ مائی جیو برای مخلصی راجہ در سرکار عرض کرد سہاراجہ فرمود کہ سلطان خان آنچنان بی ادبی در سرکار بعمل آورده کہ تمام عمر در عذاب الیم او را گرفتار باید داشت۔ اما پاس شا سرکار را زیادہ از حد است۔ راجہ را از پیرہ ہای سرکار نروید خود آورده بحفاظت دارید۔ من بعد آن ہرچہ بصلاح اصلح خواهد نمود بہ عمل آورده خواهد شد۔ مائی صاحبہ این معنی را غنیمت انگاشته راجہ را از قید

سرکار نزد خود طلبانیده امید وار کرده بقلعه ی چوننده فرستاد - و خدمت از وجه خرج اخراجات مائی جیو بدمه خود گرفت - بعد از چندی مائی جیو برای مخلصی راجه در سرکار عرض کرد - چون ایام معدوده در مهورت روانگی کشمیر باقی مانده بود عرض مائی جیورا پیرایه اجابت بخشیده حکم باحضار [برگ ۲۵۲ الف] راجه دادند - چون راجه حاضر شد التزام عدم متمردی و منقاد بودن امر بحضور الی ما توالد و نناسل نویسانیده گرفته از حبس خلاص نموده خلعت فاخره امداد کرده بسپارش مائی صاحبه خدمت درستی راه کشمیر و جانفشانی در تسخیر آن تفویض فرموده هزار روپیه خرج راه عطا کرده مع پانصد نفر بیلدار برای درستی راه پیشتر روانه ساختند - و نیز حکم دادند که پانصد نفر سپاهی شایسته سوای فوج متعینه خود تو ملازم نموده بخدمت سرکار حاضر و سرگرم دارید - مواجب آنها از سرکار مرحمت خواهد شد - راجه بعد استماع ارشاد هذا مرخص شده در ملک خود وارد شده ذریعه سرخرویی که در بجاآوری خدمات مذکوره انگاشته سعی سونفوره بکار برد - سهاراجه فراهمی افواج ساخته بساعت سعید نهضت فرما بعزیمت تسخیر کشمیر بعد تحصیل شگن فتح روز ده سره گردید - از راه ظفر وال و سیالکوت و وزیرآباد عبور از دریای چناب نموده مضرب خیام قصبه ی بهنبر فرمودند و مصر دیوان چند را کبان افسر تمام افواج ساخته ماسور به تسخیر کشمیر گردانیدند - و خود بدولت موجودات فوج هر سردار سراسری گرفته مع هر گونه سامان کارزار روانه بمنزل مقصود می نمودند - مصر مشاراً الیه تا فراهمی افواج تا راجور آهسته آهسته قطع منازل میکرد - چون راجه آغرخاں از خوف افعال خود که بمهاراجه بمرتبه اول بوقوع آورده بود بقلعه عظیم گره گریخت - و رحیم الله خان بخدمت مصر معزالیه حاضر شده از هر وجه اعزاز یافت - بعده التماس کرد که اگر نکه راج راجور به بنده از حضور سهاراجه عنایت شود پس خدمت نمایان در تسخیر کشمیر و غیره خدمات بجا آورده مورد آفرین خواهم شد - مصر مشاراً الیه بذریعه عریضه خود که مشعر بحصول تمنای رحیم الله بود روانه نموده موسی الیه بسرعت سریعه قطع مسافت [برگ ۲۵۲ ب] نموده بهره یاب گردیده فائز بتمنای خود گشته مامور بخدمت

مصر معزالیہ شدہ وارد راجور گشتہ فی الفور انتظام عمل داری خود نموده
 بفراہمی فوج بخدمت مصر صاحب مشاراً الیہ حاضر گردید۔ درین عرصہ کہ
 اشتہال افواج و سامان ہر گونہ کارزار نزد خود مصر معزالیہ گشت ازراہ
 پیر پنچال گذر نموده پیش از مکان سپیان بفاصلہ پنج کروہ دیرہ کردہ
 گرد فوج خاربندی کٹانید۔ ناظم کشمیر جبارخان برادر وزیر فتح خان
 بفاصلہ دوازده کروہ بیرون از کشمیر آمدہ بمقابلہ دیرہ کرد۔ چند روز فیابین
 افواج ہنگام رزم فی الجملہ در گرمی ماند بروز آخر کہ منہی ایام انشراح او
 بود خود در معرکہ حملہ دلیرانہ آوردہ داد تہوری داد۔ قریب بود کہ بفوج
 مہاراجہ ہزیمت عاید شود اما از گردش فلک کج رفتار تدبیر صائب نہ افتادہ
 بگولہ زنبورک مجروح گردید۔ ناگزیر عنان اشہب عزیمت ہزیمت معطوف
 ساختہ وارد کشمیر گشتہ آنچہ برداشتن توانست برداشتہ راہ کابل در پیش
 گرفت۔ روز دوم مصر معزالیہ از احوال جبارخان مطلع شدہ بکمال خورسندی
 و خوشوقتی و انبساط وارد کشمیر گردیدہ عرضی مشعر بر تہنیت حصول این
 فتح و فیروزی غیر مترقبہ بحضور مہاراجہ قلمی نمودہ مرسل ساخت۔ چون
 عرضی مصر مشاراً الیہ بحضور مہاراجہ رسید دور فلکی را حسب مرام خود
 تصوریدہ بچشن و خیرات پرداختہ و بہ شہر انعام کثیر بخشید۔ و ارادہ
 سیر کشمیر بخاطر خطیر مصمم نمودہ روز دوم از مکان بہنبر نہضت فرمودہ وارد
 راجور شدہ و انتہاض پیش غفلت و دور اندیشی رخصت ندادہ از انجا دیوان
 موتی رام را ہمگی مراتب عمل داری کشمیر فہمائیدہ و سپاہ برای حفاظت
 کشمیر بتابعداری دیوان معزالیہ تعین نمودہ بناظمی خطہ [برگ ۲۵۳ الف]
 مذکور مامور فرمود۔ چون از سبب بی ادبیہای وزیر روح اللہ و آخر خان
 مزاج مہاراجہ خیلی مکدر بود بمصر مشاراً الیہ قلمی نمودند کہ سپرد
 خطہ مسطور بدیوان معزالیہ ساختہ در حضور حاضر شوید و بوقت معاودت
 راجہ میر باز پسر وزیر روح اللہ را بہر کیف ہمراہ باید آورد۔ و انتساق
 عملداری راجہ رحیم اللہ برادر آخر خان کا پنبغی خواہید ساخت۔ چون
 درینوقت بدرقہ فوج مہاراجہ راجہ سلطان خان مقرر بود میر باز خان از
 خوف انہدام بنیان خود براجہ مشاراً الیہ طریقہ دوستی و قرابت داری بارتباط
 نکاح عمہ خود کہ جدش وزیر روح اللہ براجہ سلطان منسوب نمودہ بود

و بسبب مخاصات دنیوی در توقف می ماند منوط و مربوط کرد - راجہ سلطان خان بمطلب خود فائز شدہ بمصر معزالیہ ملتجی گردیدہ بادای قدری نذرانہ تقصیر راجہ میر بازخان معاف کنانید - چون مصر معزالیہ مع راجہ سلطان خان مشرف بحضور مہاراجہ گردید مہاراجہ از استماع حقیقت مقدمہ میر بازخان بر احوال راجہ سلطان خان مکدر خاطر گشتہ دیوان دهنو را بکمان افسری فوج و راجہ شیر بازخان را بنا بر استحضار راجہ میر باز تعیین فرمود - چون دیوان معزالیہ بجوار پونچھ رسید براجہ میر باز خبر شد - تاب مقاومت در خود ندیدہ راہ فرار پیش گرفت - و دیوان معزالیہ بلا جنگ وارد قصبہ مذکور گردیدہ بانتظام معاملہ آنجا پرداخت - راجہ شیر بازخان خلف الصدق راجہ رستم خان قوم گجر بود وزیر روح اللہ یکی از ملازمان راجہ معزالیہ بود و بمہربانی راجہ بیایہ ارفع پیوستہ بشیوہ نمک حرامی پرداختہ کار راجہ رستم ابتر ساختہ خود راجہ گردید - بنا برحق رسی خویش از مدت العمر مستغاثی شدہ راجہ شیر باز سبنہ [ہمین] مہاراجہ داشت - درین وقت مہاراجہ راجہ مشاراً الیہ را جاگیر دہ ہزار روپیہ از ملک موروثہ اش بخشیدہ خدمت حفاظت آنجا [برگ ۲۵۳ ب] از دست برد راجہ میر باز بدمہ راجہ شیر باز داشتند -

و از رفاقت شاہ شجاع الملک بر راجہ تیک چند کشتواریہ مکدر خاطر بود - بعد تسخیر کشمیر راجہ گلاب سنگھ را بہ تسخیر کشتوار مامور فرمود - راجہ تیک چند شجاعت را کار بند نگردیدہ فکر کرد کہ تاب مقاومت ندارم ، انسب آنکہ بکارزار نہ پرداختہ پارچہ در گلو انداختہ بحضور مہاراجہ حاضر شدہ عفو تقصیر ماضی کنانیدہ در مستقبل بسملک ملازمان در آمدہ از ہر وجہ تابعداری اختیار نمایم کہ ممتازان در گاہ ایزدی پناہ خواہ را و آستان بوس را خراب و پر باد نمی سازند ، بناء علیہ آستان بوس مہاراجہ گردیدہ عرض صلاح خود نمود - راجہ بسنوح احوال راجہ مشاراً الیہ باندازہ دہ روپیہ روزینہ مقرر فرمودہ دلاسا دادند - و راجہ گلاب سنگھ بلا حرج وارد کشتوار گردیدہ نظم و نسق معاملہ آنجا نمودہ بحضور مہاراجہ عرض داشت - مہاراجہ بموجب التماس راجہ دھیان سنگھ با جاہ مبلغ پنجاہ ہزار روپیہ عنایت فرمودہ و چندی در وجہ راجہ تیک چند روزینہ

مقرری بحال ماند ، بعده نصفی شد ، سپس آن هم موقوف گردید - درینصورت
 راجه حیران و سرگردان شده در لاهور جان بحق تسلیم نمود - پسرانش
 زوراور و جمیل سنگه یتیم واربی سرو سامان ماندند - راجه دهیان سنگه
 بعزیمت قید رافعان گردید - اما مشاراً الیه را کسی از خدا ترسی خبر داد -
 باختفا رو بفرار نهادند - وارد لودهیانه شدند - حال شاه شجاع الملک در ضله
 بجا آوری خدمات راجه مرحوم غور پرداخت هر دو مشاراً الیه بوجه احسن
 می فرمایند -

در سمت ۱۸۷۷ ایام گرما در دینا نگر بسیر و شکار و انتظام تحصیل
 مالیه مقرره بذمه کوهستانیان گذرانیده بعد از فتح روز ده سرا برای سیر
 ملک ملتان و داؤد پوتره نهضت فرما شدند - چون رونق بخش
 [برگ ۲۵۳ الف] قصبه چنیوت گردیدند خبر از ابتری انتظام معامله افاغنه
 نواح تربیلا و جدون وغیره بتوسط الهمی بخش کلان گوله انداز و دیوان
 گنگا رام که مامور بشیرازه بندی مجموعه افاغنه بودند رسید - مهراجه بمجرد
 استماع این معنی از رسیدن هذا از سبب عدم پذیرایی بعضی مراتب آزرده خاطر
 بود - چون [دیوان گنگا رام] برای اشنان سری گنگا جی از مهراجه اجازت طلب
 کرد مهراجه از جهت بعضی موانعات ظنی براه دور اندیشی رخصت روا
 نمیداشتند - مهراجه صاحب فرمایش انصرام سهام افاغنه خاطر خواه نموده وعده
 کردند که هرگاه انتظام مدارجات افاغنه خاطر خواه نموده واپس می آید تمام
 مطالبات خاطر خواه ایشان سر انجام کرده خواهد شد - بدین صورت مائی جی
 تیاری آن صوب افاغنه خاطر خواه نموده در پیش کردند - من بعد آن مهراجه
 سردار فتح سنگه اهلوالیه و دیوان رام دیال و کپور سنگه و امیر سنگه
 سوریان واله و عطر سنگه سندهانوالیه و موهر سنگه ماریواله و نند سنگه
 زاول پندی واله وغیر را بتابعرداری مائی صاحبه روانه نموده بصوب
 کهنه گره و غازی و تربیلا ساختند - القصه چون مائی جیو مع سرداران
 بعد طی مسافت وارد منزل مقصود گردیدند دیوان گنگا رام و الهمی بخش
 بخدمت مائی صاحبه حاضر شده عرض احوال کردند - مائی صاحبه که از روی
 بزرگی حسب و نسب دیگری موجود را کم نمی پنداشت بمجرد حاضر شدن
 الهمی بخش فرمود : رحمت سنگه که این بازاری علاقه بندی ما آزموده کار

را بر این چنین کار های سترگ از روی بی پروایی ماسور فرموده آخر نتیجه آن همین بعرضه شہود پیوستنی بود کہ بظہور رسیدہ - نامبرده باستماع این کلام از روی نو دولتی و جوانی کباب شد و در سرکار عریضہ نوشت : کہ من آنچه بودم فراموش نکرده ام - این ہمہ رفعت از عنایات حضور است - اگر افغانان مرا قتل میکردند ازین شرمساری کہ بالمشافہ عامہ افغانہ بعمل آمده خوب بود - سرکار باستماع عریضہ مائی جیو را بد یاد کردند - و بمشاراً الیہ [برگ ۲۵۴ ب] بسیار مہربانی و دلاسا قلمی فرمودند - مائی صاحبہ از روی دانایی محمد خان ترین گل دھیری والا را در دام محبت آورده تمام افغانان متنفر را بحضور خود حاضر نموده انتظام معاملہ ساخت - و صلاح الہی بخش این بود کہ باوجود یورش چندین فوج باز بتلافی افغانان پرداختن چہ لطف دارد - باغواہی مہربانی سرکار بر افغانان سری کوت و نارہ یکروز بوقت سہ پہر تاخت آورد - افغانان پشت دادند و در ژرفان کوه سیاہ خود را بکمین گاہ نشانیدہ پیش پیش امی رفتند - مشاراً الیہ از فرار شدن افغانان بسیار خورسند گردید - دیوان رامدیال وغیرہ سرداران کمک نمودند - القصہ تمام فوج تانساکن افغانہا رفتہ آتش بخانہ ہا دادند - چون درین شغل و خورسندی شب دز گرفت رو بدیرہ نہادند - چون تاریکی شب بغایت بود فوج افغانان از کمین گاہ ہا برآمدہ بہ تفنگ زنی و قتل از یمین و یسار حملہ دلیرانہ آوردند - در فوج مہاراجہ شکست واقع شد - کسی از احوال دیگری خبر گیر نبودہ راہ نجات در پیش میگرفت - اقتان و خیزان سر و رو و زانو و پاشکستہ و سلاح انداختہ بذیرہ رسیدند - دیوان رامدیال با چندی سپاہیان بداعیہ - و حوصلہ برای گذرانیدن فوج بر قلہ کوه بایستاد و ہر یک سہزم را حوصلہ می افزود - و مشعل روبرویش منشعلچی گرفتہ بپا بود - بغتاً و فجاعتاً چند افغانان از کمین گاہ بر دیوان معزالیہ شمشیر رها کردند - زخم کاری افتاد - جان بحق تسلیم نمود - ہمراہیان تاب بارقہ شمشیر نیاوردہ لاشہ دیوان را تنہا گذاشتہ رفتند - و قاتلان جان بسلاست بردند - و سہ خدمتگار در گوشہ ستواری شدہ بودند - چون دیدند کہ قاتلان کار خود سرانجام کردہ مراجعت کردند بر لاش دیوان رسیدہ ہر یک را آواز دادند - چندی ملازمان دیگر نیز آمدہ لاش دیوان برداشتہ [برگ ۲۵۵ الف] آوردند - ہرچند مائی جیو از روی عاقبت اندیشی ہر یک را ازین ہنگامہ

منع کرده بود اما کسی عامل بر تجویز مائی جیو نشد - بعد وقوع این حادثه هر یک برای سلامتی جان خود بظاهر تابعدار صلاح مائی جیو شد - من بعد آن کرپا رام قایم مقام برادر خود گردیده الہی بخش و کرپا رام در سرکار بنا بر سرخروی خود معروض داشتند کہ وقوع شکست ہذای ما بایمائی مائی جیو بظہور آمدہ - مائی صاحبہ بحسن سلوک معرفت محمد خان مبالغ مالیه مقرری و اسپان عمدہ برای نذرانہ از ہر یک افغان معاملہ گذار گرفته و در مکان تربیلا و غازی تدبیر تعمیر قلعہ نمود - و چون مزدوران بہم نرسیدند صلاح بر این قرار گرفت کہ خود سرداران یک یک سنگ اگر برداشته بیارند ہرگاہ تمام لشکر بملاحظہ سرداران سنگہا برداشته خواهد آورد - بدینصورت قلعہ تیار شد و الہی بخش را درین باب رشک و خاریدگی بیشمار بود - یک روز از کمال مخفی سنگ بہ پیش مائی صاحبہ زد - مائی صاحبہ بظاهر دست از تنبیہ مشاراً الیہ کوتاہ دیدہ بسیار بیدل گردید - القصہ بعد حصول فراغت از بنای قلعہ مراجعت بلاہور نمود - مہاراجہ پیش از رسیدن مائی جیو رونق بخش لاہور شدہ بودند - وقت حصول ملاقات مائی جیو احوال بی ادیبہای الہی بخش بہ زبان آوردند - مہاراجہ متوجہ این معنی نگردید - لہذا مائی جیو آزرده شدہ بدیرہ رفتند - مہاراجہ دیوان بہوانیداس را بمحاکات فریبانہ برای استمالہ و رضای خاطر مائی جیو فرستاد - و مشاراً الیہ بدر چاپلوسی درآمده بطریق خس پاشی استرضای خاطر مائی جیو نمود - بعدہ مائی جیو ترخیص حاصل نمودہ بہ بتالہ تشریف فرما شد - و پیم مہاراجہ نیز برای سیر و شکار بسمت بتالہ نہضت فرمودہ موسم تابستان بر تالاب شمشیرخان گذرانیدند - درین عرصہ خبر شورش افغانان بسمع مبارک [برگ ۲۵۶ الف] فائز گردید - نہضت بدان صوب نمودند - تا بچہلم رسیدہ بودند کہ شورش افغان باصلاح انجامید - از آنجا در ماہ پوہ وارد لاہور شدند -

موہن لال میر غضب تازیانہ دار برای طلب روشن بیگ و پریم سنگہ و روشن خان کمیدانان ملازم سرکار و پسر راجہ جسونت رای ہولکر باستماع خبر تہوری مشاراً الیہا رفتہ بود - چون از سخت کلامی سردارنی سدا کور مزاج مہاراجہ و امرای دربار منغض شدہ بود و مائی

صاحبہ نیز از بعضی امور رنجیدہ شدہ باظہار اشتیاق گنگا جی از مہاراجہ رخصت طلب شد۔ مگر مہاراجہ رخصت او روانداشت و نیز شیر سنگھ از عدم اجرای مصارف تنگ می ماند۔ و سرداری موصوفہ آزرده خاطر شدہ از لاهور کوچ کرد۔ مہاراجہ اول معتمدان بنا بر واپس آوردن فرستاد نیامد۔ آخر پیارا سنگھ مکنہ را مامور نمودند۔ مشاراً الیہ رفتہ از مکان پل واپس آورد۔ در پھر پیارا سنگھ در حویلی دیوان محکم چند قید کردند۔ سردار دیسا سنگھ بنا بر تسخیر ملکش مامور شد تمام ملک سوی قلعہ مکیریاں بتصرف درآورد۔ و بعدہ سرداری را مع مصر دیوان چند فرستادہ قلعہ مذکور مسخر نمودند۔ بعدہ بعضی مکانات مثل مکیریاں و چوندہ و طالب پورہ و پندوری وغیرہ در وجہ جاگیر بہ کنور شیر سنگھ دادہ لشکر کشی سیصد سوار بدمہ اش مقرر گردید۔ من بعد آن بلالہ راجروپ کاردار دھرم کوت کہ تابع مصر دیوان چند بود نوشتند کہ قبضہ بدہنی نماید مشاراً الیہ زمینداران آنجا را در تصرف و قبضہ خود آورده بحضور مہاراجہ حاضر ساخت۔ زمینداران را مہاراجہ سرفراز کردہ سپرد راجروپ فرمودند۔ هنوز مشاراً الیہ بندوبست می نمود کہ لالہ لاجپت از سمت سرداری موصوفہ مستغاثی بخدمت مر یصاحب بہادر¹ شدہ استمداد قبضہ بدہنی خواست۔ صاحب ممدوح بمہاراجہ نوشتند۔ چون مہاراجہ اصلاً حرف اختلاف مرضی صاحبان بعمل نمی آورد بمجرد ورود خریطہ ہادی چوہدار را روانہ نمودند کہ زمینداران و قلعہ بدہنی را سپرد بادمان صاحب بہادر بجلدی کنانیدہ دہد۔ [برگ ۲۵۶ الف] مشاراً الیہ در حضور مر یصاحب بہادر حاضر شدہ حسب الحکم مہاراجہ بعمل آورد۔ چون این امر از صاحب ممدوح خلاف آئین مقرری صادر شدہ بود لہذا بوقت تشریف آوری گورنر جنرل لات

1. General Sir John Irvine Murray (d. 1902).

امہرست 1 صاحب بہادر بوساطت کپتان وید 2 صاحب بہادر مکان بدھنی از تصرف لاجپت اہلکار سردارنی رھانیدہ سپرد اہل کاران مہاراجہ گردید۔
بموسم گرمای سنہ ہذا صاحبان فراسیس کلانی الارڈ 3 و صاحب کوچک و نٹورا 4 صاحب نام وارد لاہور شدہ بودند۔ بوقت ملاقات مہاراجہ از صاحبان مذکور سبب آمدن استفسار فرمودند۔ در جواب بمعرض بیان چنین

1. AMHERST OF ARAKAN, WILLIAM PITT, FIRST EARL (1773—1857) Governor-General: born in Jan. 1773: sent on an embassy to China in 1816: arrived in Calcutta as Governor-General, Aug. 1, 1823: it devolved on him to allay the excitement caused by the action of the Government towards the Press and Mr. J. S. Buckingham (*q.v.*). In Feb, 1824, the Burmese having occupied countries near Bengal and attacked British territory, Amherst declared war and despatched an expedition, which captured Rangoon, Martaban and Prome: Peace was made by the treaty of Yandaboo, 1826, by which Assam and Tenasserim were ceded to the British. In Jan, 1826, the capture of Baharatpur by Lord Combermere took place, when the British Government restored the youthful Raja Balwant Singh, whom Government had recognized, to the throne, which had been seized by a cousin, Durjan Sal. Lord Amherst was made an Earl. He was the first Governor-General to spend, in 1827, the summer in Simla: left India March, 10, 1828: died March 13, 1857.

(Buckland, C.E. *Dictionary of Indian Biography*, 12).

2. See *Introduction*.

3. ALLARD JEAN FRANCOIS (1785—1839): General: born in France, March, 8, 1785: served in the Franch Cavalry from 1803: in Italy: A.D.C. to Marshal Brune: after Waterloo, went to Persia: thence through Kandahar and Kabul to Lahore: entered Ranjit Singh's service in March, 1822, and drilled Sikh cavalry for him on the European model: engaged in numerous campaigns: of high character and much liked and respected by Europeans: was General in the French Army, and Political Agent of the French Government at Lahore: died at Peshawar, Jan. 23, 1839, and buried at Lahore. (*Ibid.*, 11).

4. VENTURA (?-1858): General: one of the first of the foreign Generals who trained the army of Ranjit Singh on the European model: said to have been an Italian by birth: an Infantry Colonel in Napoleon's army: also (doubtfully) said to have been Jew, named Reuben-Ben-Toora: employed in Persia: reached Lahore, March, 1822: commanded a Brigade: with Allard (*q.v.*) helped to defeat the Afghans in 1823: received high pay (often in arrear) and grants of land from Ranjit Singh: constantly engaged in his campaigns and expeditions, sometimes, to stop the Sikh's jealously sharing the command with a member of Ranjit's family: in 1831-3, on service to Multan: made *Kazi* and Governor of Lahore: retired in 1843: died near Toulouse, April 3, 1858: a man of honour and high character, greatly respected. (*Ibid.*, 435).

آوردند کہ ماہر دو معتبرین ہونا پارت فراسیس کہ در تہوری و شجاعت نظیر خود ندارد بودیم۔ چند مراتب معزالیہ را بصاحبان روس ہنگامہ کارزار بمیان آمد۔ البتہ در ہنگامہ فتحیاب گردید۔ قضا کار در ہنگامہ اخیر شکست واقع شد۔ معزالیہ بدست مدعیان گرفتار آمد۔ از خوف ہلاکت جان ہریک متوسل رو باطرف نہادہ تقاضای آنخورد ما بندگان را بزیر سایہ حضور فائض گردانیدہ۔ در ہنرہای محاربہ صاحبان انگریز از شاگردان ماہستند۔ نامبرده ہا را چہ طاقت کہ یک لحظہ پیش ما قیام نمایند۔ اگر مہاراجہ صاحب را خواہش نگہ داشت ما بندگان باشد عین تمنا است۔ در صورت امیدوار رخصت ایم۔ مہاراجہ از ہر وجہ طہانیت خاطر معزالیہا فرمودہ امر بملاحظہ کنائیدن قواعد فراسیسی نمودند۔ ہر دو صاحبان از قواعد رجمنت اسپی و پیادہ کہ میدانستند نشان دادند۔ مہاراجہ بمعائنہ قواعد و چستی و چالاکی معزالیہا منشرح و مفرح گردیدہ حکم برای نگہداشت سپاہ بوساطت سردار بدہ سنگھ دادند۔

من بعد آن دیوان موتی رام را بناظمی کشمیر مامور و سرفراز فرمودند و سردار ہری سنگھ ناظم سابق را حکم صادر شد کہ سپرد معاملہ کشمیر دیوان موتی رام [برگ ۲۵۶ ب] نمودہ خود انتظام معاملہ پکھلی و دہمتور نمایند۔ سردار مشاراً الیہ همچنین بعمل آورد۔ چون از مدت ممتد داعیہ تسخیر ملک منکیرہ مراکوز خاطر بود بہ تہیہ اسباب این معنی متوجہ شدند۔ بعد حصول شگن فتح دہ سرا نہضت رایات عالیات بسمت وزیر آباد گردید۔ در مقام مذکور تمام افواج حسب الطلب حاضر شد۔ بعدہ از آنجا کوچ فرمودہ از راہ خوشاب و باؤلی بہچران و پیل و سچگرائین و دریا خان و قصبہ بہکر و از آنجا بخانیپور کہ بفاصلہ نہ کروفہ از منکیرہ واقع است و بسیاری چاہ پختہ و دولابی و آب شیرین دارد نزول اجلال و مضرب خیام فرمودہ حکم داد کہ واقفان این سرزمین طلبانیدہ بجای کہ آب شیرین نزد منکیرہ واقع باشد احداث چاہ ہا در آنجا نمایند۔ تابلسکر تکلیف از وجہ آب نرسد۔ کارپردازان همچنین بعمل آوردند۔ چون چاہان بفاصلہ سہ کروفہ تیار شدند مہاراجہ از آنجا تحرک نمودہ محاصرہ منکیرہ ساخت۔ و آب در

خیک ها بجمع سپاه می رسید - و در دیره نیز چاه ها هر کدام سردار تیار کنانید
 و بجنگ پرداختند - چنانچه اول شلک توپخانه از طرفین جاری گردید -
 چون باحفار یعنی کندیدن سلامت کوچهای مورچه بندی بود نزدیک
 بضر ب تیر و بندوق رسید - چند روز بدین صورت جنگ فیابین واقع ماند و
 مورچه راجه لال سنگه جسروته والا چندان قریب پیوست که دبی باروت
 افکنده سپاهیان قلعه بر سر راجه مذکور شکست - تمام بدنش بسوخت -
 سرکار باستماع این معنی بر راجه مسطور بسیار مهربانی مبذول فرموده
 چهل هزار روپیه که بابت معامله سال تمام از مشاراً الیه میگرفتند معاف
 فرموده بنا بر تداوی و علاج باچندی از سپاهیان مرخص بخانه نمودند -
 درین عرصه گرمی کارزار و نیز محاکات صلح تهدید آمیز مهاراجه درپیش
 داشت و هر روز پیغام به نواب احمد خان [برگ ۲۵۷ الف] میفرستاد که
 اگر با صلاح قلعه را خلاص کرده دهند پس از همه وجوه غور و پرداخت
 شما بعمل خواهد آمد - و اگر بمثل ملتان مکان شما بما مسخر شد پس مثل
 نواب ملتان تمام عمر بقید خواهید ماند - چون گردا گرد قلعه منکیره
 پنج دیوار پخته و دو خام بعرض فراخ و بلند بینی است و از اسباب محاربه
 مثلاً چهل ضرب توپ و صد عدد شاهین و ده تا لام چهره و دیگر بندوق ها
 سه پایه دار و غیره آلات محاربه هر یک چیز وافر بود لهذا نواب بدین امور
 تخویفات خوف را بخاطر راه نمیداد - و چون پیغام مهاراجه بسمع والد
 نواب رسید مسامت مسطوره از راه دور اندیشی امر صلح را بشرط اعتقاد بسیار
 پسند داشت - بناء علیه پیغام کرد که اول جاگیر مقرر فرمایند و تهانه ما
 دران داخل نمایند و من بعد آن باربرداری عنایت شود که اسباب بار
 کرده درانجا رسانیم - و من بعد بما عهد و پیمان فرمایند که الی ما توالد و
 تناسل در خرابی احوال ما بخاطر خاطر راه نخواهند داد - آن گاه امر صلح
 قبول و منظور است و اگر بیرون قلعه ساخته خراب فرمایند پس ازان خرابی
 درینجا مردن بهتر است - باستماع این پیغام مهاراجه همگی التماس های نواب
 را پیرایه استجابت بخشیده اجازت انصرام هر امر موافق درخواست
 نواب دادند - چنانچه دیره اسماعیل خان مع ملک آمد لکمه روپیه و
 باربرداری وافر و عهد نامه موافق درخواست نواب نوشته بنواب فرستاده

پیغام کردند که سوای توپخانه و توپها و زنبوره ها و سرب و بارود دیگر همه اشیای اسباب تا چارپائی و چرخه برداشته برند - و عهد کردیم که اگر نواب از انقیاد امر و غیره خیر اندیشی انحراف نخواهد کرد سرکار گاهی خیال خرابی نواب نخواهد فرمود - نواب باستماع این قرار داد رضامند شده تیاری خود نمود - چون بار برداری رسید تمام اسباب بار کرده مع قبائل و [برگ ۲۵۷ ب] فوج بآئین سپاه پیشه از همگی وجوه مستعد و آماده بوده از قلعه بیرون شده قبائل بسمت دیره اسماعیل خان روانه نمود - و خود بملازمت مهاراجه حاضر شد - مهاراجه بر آمد راه نواب دو رویه سپاه ایستاده نموده خود با تمکین بنشستند - چون نواب با چندی افغانان قوی هیکل در بارگاه درآمد مهاراجه تا بزانو ایستاده نواب را تعظیم کرده بر کرسی برابر خود نشاندند - دو گهری بنواب محاکات ترفق و استاله داشته بعده بعنایت خلعت فاخره رخصت نمودند - ازان پس سرکار سوار شده وارد قلعه گردیده بخوب وجه ملاحظه کرده نظم و نسق تهانه داری و معامله ساخته نهضت به بهکر فرمودند - از بهکر به لیه و از آنجا به محمود کوت و کچه حد ملک مقبوضه صادق محمدخان داؤد پوتره تشریف فرما شدند -

از آنجا جمعدار خوشحال سنگه رامع پنج هزار سوار و دو سه پلتن مامور به تسخیر دیره غازی خان نمودند - جبار خان برادر سردار یار محمد خان که ناظم آنجا بود باستماع این خبر تاب مقاومت در خود ندیده رو بفرار نهاد - جمعدار بی جنگ وارد بلده مذکور گردیده عریضه مشعر تهنیت بحضور مهاراجه ابلاغ داشت - سرکار بسنوح این معنی مسرور و مبتهج گردیده اجازت روشنی چراغان و شلک توپ دادند - ماموران همچنان بعمل آوردند - دیوان شهنانه تل سکنه دیره غازی خان که مالدار بود و از قدیم شغل دیوانی آنجا نیداشت در حضور مهاراجه حاضر شده سوال تقرر اجاره بدستور ناظران سابقه داد - و کلای صادق محمد خان نیز استدعای اجاره دیره مذکور نمودند - بعد رد و بدل بسیار مبلغ پنج لکمه رویه اجاره سوای خرج مقرر شد - چنانچه سپرد مکان مذکور بدینصورت بو کلای مسطور

نمودند - و قبولیت باقساط نویسانیده پته مهری خود مشعر عدم تبدیل بشرط ایفای مبالغ [برگ ۲۵۸ الف] اقساط نوشته داد - و مراجعت بلاهور فرمودند - چند روز بعیش و جشن و انتظام سهام ملکی پرداخته تشریف فرما به امرت سر شدند - قدری در آنجا رونق افزا بوده در سنه ۱۸۷۶ بکرما جیتی برای تنظیم معامله کوهستان و امضای موسم گرما بجنکی رونق بخش دینا نگر شده بعده وارد لاهور شدند -

درین عرصه خبر شورش افغانان نواح اٹک بسمع رسید - بعد حصول شگن فتح روز ده سره تشریف فرما براول پندی گردیدند - در آنجا تعریف اسپ کهار از مردمان شنیده فقیر عزیز الدین را برای استحصال اسپ مذکور نزد سردار یار محمد خان بارک زئی پشاوریه فرستادند - فقیر ممدوح در آنجا رفته حتی المقدور سعی در حصول اسپ مذکور موفور الحد بکار بردند سودی نداشت - القصه سردار یار محمد خان اسپ جعلی یعنی اسپ دیگر را مسمی بکهار نموده حواله مذکور نموده رخصت کرد - سرکار ازین فریب بازی بر سردار ممدوح بسیار خفگی و شکایت فرمود - چون درین سفر سرکار را از جای چیزی بدست نیامد لهذا بجا گیرداران حکم ادای موجودات در آنجا شرف اصدار یافت - چنانچه اول رو بکاری موجودات سردار دل سنگه نهیرنه در پیش نمودند - چون سپاه متعینه مشاراً الیه همگی در آنجا نبود بنا بران مهلت طلب گردید - سرکار ارشاد کرد که لکمه روپیه نذرانه بدهند بالفعل موجودات موقوف داشته خواهد شد - مشاراً الیه رد سخن نمود در جواب تنیدی و سختی بسمعش رسید - چون بسیار اهلیت پیدا کرده بود قیاس کرد که سرکار را طمع دامن گیر شده و آنچه طلب داشته بهر صورت موجود نخواهد شد - و موجودات نیز برابر شدن در امرضدیت بسا مشکل است - بناء علیه زهر خورده جان بحق تسلیم نمود - من بعد این راول پندی از نند سنگه ، که گویا مالک مکان مذکور بود ، زیرا که راول پندی در ابتدا از بهنگیان بود مشاراً الیهان ملکهها سنگه را از طرف [برگ ۲۵۸ ب] خود در آنجا گذاشته بودند و باستاله سردار چهرت سنگه جد مهاراجه صاحب مشاراً الیه از بهنگیان منفک شده بسرکار ممدوح آمیخته بودند و سردار ممدوح وعده کرده بود که گاهی بشمار اختلاف بعجل نخواهد آمد و

مزاہمت بہ پندی نخواہم ساخت ، غصبیدہ داخل خالصہ فرمودند ۔ و
مشاراً الیہ بسبب غازی غازان کہ بہ افغانان آمیزش دارد قید گردید ۔
مصر دیوان چند کہ بنا بر بندوبست معاملہ افغانان ساکن در بند و
یکہلی مامور شدہ بود بعد انتظام نہام آنجا مشرف بحضور گشت ۔
کنور شیر سنگھ و دہنا سنگھ ملوی را بنا بر صلاح بخدمت کنور ممدوح
بنظر حفاظت ملک بر گذر خیر آباد گذاشتہ مراجعت بلاہور فرمودند ۔

ہنوز عرصہ دو ماہ منقضی نشدہ بود کہ عریضہ کنور ممدوح پیہم
رسید کہ سردار عظیم خان مع فوج در خیبر رسیدہ ہنگامہ آرا گردیدہ
فتحیاب شدہ ۔ بر خیبریان این چنین فتح کسی را تا حال نصیب نشدہ ۔
و بعد نظم و نسق خیبر ارادہ بعبور دریای اتک برای ہنگامہ آرای
دارد ۔ و سوی قوم یوسف زئی و فقرا و علما و اہل ہنر و کشاورز
بقدر پنج شش ہزار نفر در ملک یوسف زئی ہا جمع شدہ عزم غزا دارند ۔
سرکار بمجرد استماع این خبر جا بجا بنا بر طلب سپاہ اردلی ہا مامور فرمودہ
خود بدولت بطریق یلغار نہضت فرما بسمت اتک شدند ۔ و فوج از جا بجا
بسرعت سریعہ برکاب پیوست ۔ بعد طی مراحل بر ساحل دریای اتک نزول
اجلال فرمودند ۔ بسمع رسید کہ بطرف نوشہرہ مع فیروز خان یوسف زئی ہا
و غیرہ اقوام جمع شدہ و در پشاور عظیم خان و یار محمد خان و سلطان
محمد بفراہمی افواج دائراند ۔ بنا بران مہاراجہ صلاح کوچ نمودہ بدانسو
از دریای اباسین مع افواج کثیر عبور فرمودہ متوجہ بہ اکورہ شدند ۔
و راجہ گلاب سنگھ و دیوان کرپا رام و الہی بخش گولہ انداز و
شام سنگھ و غیرہ اتاریوالہ از گذر خیر آباد عبور کنانیدہ ارشاد کردند
ہر جا کہ دیرہ سرکار [برگ ۲۵۹ الف] آن روی فرود شود این رو شاہا
دیرہ نمائید ۔ ناموران ہمچنین بعمل آوردند ۔ خود بدولت مہاراجہ باستماع
خبر فراہمی عامہ غازیان بمقابلہ نامبردہ نزد نوشہرہ رسیدہ نصب اعلام
فرمودند ۔ بعد امضای روز سوم بیگاہ جنگ بغازیان عامہ پیوست ۔ سردار
عظیم خان و غیرہم کہ این رو دریای ہندی بمقابل راجہ گلاب سنگھ
فروکش بود باستماع خبر بمقابلہ غازیان ارادہ عبور از دریا نمودند ۔ چنانچہ

بر کشتی اول چندی از سپاه که بعزم عبور سوار شدند در نصفی دریا رسیده غرق شد. از وقوع این فال بد سردار مدوح اراده عبور نکرد. و بسپاه مقابل خود نیز بجنگ متوجه نشد. غازیان عامه آنچه آنجا داد شجاعت و دلاوری دادند که قلم مقطوع اللسان جرأت تحریر آن ندارد. و باندازه بیست و پنج هزار مع فوج مهاراجه خواهد بود. اما هر کس ادانی و اقصی سردار هزیمت را غنیمت می شمردند. مهاراجه بمعائنه این حال بنفس نفیس خود نیزه گرفته هر کس را از فیل بمقابله حریف می راندند و پیش می نمودند. و می فرمودند که لاهور دور است و غازیان شما را تا آنجا رسیدن نمیدهند. لاچار طوعاً و کرهاً فوج در پیش می شد. اما بمقابله غازیان سلاح زنی جرات و دلیری نداشتند. و غازیان بالای فیلان رسیده سنگها را در هودجها می کشتند. چنانچه پهولا سنگه اکی که نظیر خود کسی را در شجاعت و تهوری نمیدانست و از غایت دلاوری دو شمشیر و دو کمان و دو بندوق هر وقت بر جان خود آراسته میداشت یک غازی رستم کیش بالای فیل پهولا سنگه بر آمده به چهره یعنی کارد کلان پهولا سنگه را از جان کشت و کمیدان مینها سنگه را یک امردی مجروح ساخت. و همچنین احوال به بسیار کسان در پیش آمد. درین گرمی کارزار وقت شام تاریکی رو داد طرفین بدیره ها برگشتند. بخاطر افغانان اینقدر [برگ ۲۵۹ ب] غرور بود که می گفتند که سنگهان را بگوشه کمان خواهیم گرفت و در خاطر سنگهان آنقدر خوف و خطر واقع بود که تمام شب نذر و نیاز پیش گوروهای خود برای سلامت رسی خود به پنجاب مقرر می نمودند. و درازی آن شب را از حق تعالی تا روز قیامت میخواستند. قضا کار کسی مخالف پیش عظیم خان بیان نمود که مهاراجه بنا بر قتل و حبس اهل و عیال شما فوج بموضع مچی که آن روی دریای لنده متصل کوه تتهره و آب خانه واقع است مامور فرموده، و دشمنان پیشرو شده در آنجا برده اند. بمجرد سبوح این معنی هوش و حواس سردار گم شد و عزیمت خانه رسی ناچار در پیش نمود. غرض چنان بی حوصله شد که توپها و خیمها و غیره اسباب در آنجا گذاشته بنا بر نگهداشت ناموس قبائل شباشب روانه گردید. چون سپاه مقابل آواز از دیره مدعی استماع نکردند هرکاره پوشیده فرستاده دریافت

احوال نموده صبحی بخورسندی و خوشوقتی قابض اسباب پس مانده گردیدند۔
و بحضور مہاراجہ صاحب از ما وقع اطلاع کردند۔ مہاراجہ باستماع این
نوید غیر مرصده بغایت اقصیٰ منشرح و منفرح گردیده نہضت بہ پشاور
فرمودند۔ یار محمد خان و سلطان محمد خان یارای مقابلہ در خود ندیدہ
بخیبر گریختند۔ مہاراجہ بی حرج و مرج وارد پشاور شدہ دائرہ دولت در
باغ وزیر فتح خان فرمودہ کنور شیر سنگھ را حکم شد کہ دیرہ پیشتر
بدرہ خیبر نمایند۔ کنور حسب الحکم بجا آورد۔ یار محمد خان و سلطان
محمد خان کہ طمانیت پذیر بر مستحکم قرار داد کنور شیر سنگھ استماعاً شدہ
بودند بنا بر طلب اصلاح بمہاراجہ صاحب بوساطت کنور ممدوح و کلا
فرستادند۔ کنور ممدوح بحضور مہاراجہ صاحب عرض داشت۔ ارشاد شد کہ
بہتر است۔ سردار عظیم خان باستماع سلوک مشاراً الیہا بمہاراجہ صاحب
رشک خوردہ ہفدہ عنان اسپان خوب و سر آمد بوساطت و کلا فرستادہ
اصلاح طلب گردید۔ القصہ مہاراجہ مابین ہر دو یعنی سردار عظیم خان و
یار محمد خان ملحوظ خاطر فرمودہ نصف پشاور در وجہ عظیم خان
[برگ ۲۶۰ الف] و نصف ثانی در وجہ یار محمد خان مقرر فرمودہ اول
بانداۃ دو لکھہ روپیہ وجہ نذرانہ خود بابت سال تمام طلبداشتند۔
مشاراً الیہا از ادای عذر در میان آوردند۔ آخر پنجاہ عنان اسپان عمدہ
ایرانی نسل و دو صد من پختہ برنج وغیرہ سرداران ممدوح بنا بر دفع الوقتی
بابت نذرانہ بذمہ خود گرفتہ نوشتہ دادند۔ چنانچہ اسپان دران وقت دادنی
کردند۔ تحصیلداران مقرر کردہ خود بدولت اسپ کہار از سردار یار محمد خان
دران حال گرفتہ مراجعت بلاہور فرمودند و بتاریخ پانزدہم بیساکھ
سنہ ۱۸۸۰ بکریا جیتی رونق بخش لاہور شدند۔

چند روز در بلدہ مذکور تشریف داشتہ بتاریخ بیست و ہفتم ماہ
مذکور بنا بر ادای نذر گورو باوا نانک جی کہ در معرکہ گاہ برای
حصول فتح و فیروزی بذمہ خود گرفتہ بودند تشریف فرما بموضع
دیرہ بابا نانک شدہ بعد از ادای یک لکھ بیست و پنجہزار روپیہ
روانہ بصوب دینا نگر گردیدند۔ چند روز در آنجا رونق افزا بودہ بتاریخ
پانزدہم ماہ جیتہ باز زینت پیرای بلدہ لاہور گردیدند۔ ماہ ہار در بلدہ

لاهور گذرانده باز تشریف فرمای ، امر تسر شدند و در آنجا ماه بهادون منقضی ساخته باز مراجعت بلاهور فرمودند .

بتاریخ بیست و یکم ماه اسوج روانه بسمت منگیره گشتند . چون نزولگاه قصبه بهکر گردید نواب احمد خان را از دیره اسماعیل خان طلب داشتند و معزالیه حاضر شد . بعد مشوره مشاراً الیه خود بدولت عبور از دریای اتک فرموده بصلاح نواب راجه گلاب سنگه راجه سید امام شاه که یکی از مختاران نواب ممدوح بود و در هنگامه منگیره به بیوفای از نواب منفک گردیده معتصم بدامن دولت مهاراجه گردیده بود برای تحصیل مالیه از ملک بنون مامور گردیده و جمعدار خوشحال سنگه را بنا بر استحصال مالیه از ملک تانک تعیین فرموده خود بدولت متوجه پرگنه سنگهر گشتند . سنه ۱۸۸۰ بکرماجیتی [برگ ۲۶۰ ب] پسر مسو خان بلوچ ننکانی تاب مقاومت در خود ندیده رو بفرار نهاد و در قصبه مذکور تهانه مهاراجه مسلط شد . من بعد آن وکلای صادق محمد خان داؤد پوتره بعرض رسانیدند که مکان مذکور از قدیم مضاف دیره غازی خان است آغازی ما بطریق اجاره گرفته است مرحمت شود . سرکار پیرایه اجابت بخشیده مبلغ شصت هزار روپیه بابت معامله بوکلا مقرر گشت . من بعد آن بلوچ مذکور التجا بحضور مهاراجه آورد که ما از قدیم مالک مکان مذکور ایم . این قدر جبر بر احوال ما مناسب نیست . سرکار از راه ترحم جاگیر مبلغ ده هزار بمشاراً الیه عنایت فرموده ادای پنجاه هزار روپیه بدمه وکلای صادق محمد خان مقرر داشته باز عبور شرقی دریای اتک فرموده از راه لیه و محمود کوت و کنجرو و دمر واله و مداله مضرب خیام شهر سلطان فرمود . صاحبان فراسیس برای نظر دید آبادی ملک و دریافت احوال سکنا به سیت پور و گلاب سنگه کپته بدین دستور تا کوت متهن واله مامور گشتند . چون لاله موهن لعل برای تبیان و تهدید رونق بخشی مهاراجه بجوار شکار پور و احضار وکلا مع خود در حضور مهاراجه پیشتر از لاهور زفته بودند مرقوم فرموده و متعاقب جوری هرکاره از منگیره مشعر تشریف آوری خود در منگیره و پیهم رونق افزا شدن بدان نواح بودند . مشاراً الیه بغایت سرعت مع وکلا در مقام مذکوره در حضور حاضر

گردیدہ درخواست اجارہ دیرہ غازی خان نمودند۔ اظہار این معنی ہو کلائی صادق محمد خان فرمودند۔ مشار الیہما بعد حصول ما فی الضمیر آغای خود لکھ روپیہ وجہ نذرانہ مقرر کردہ معافی این معنی کنائیدند۔ بعد مہاراجہ مع و کلائی مذکور رونق بخش بلدہ بیلتان شدہ روز ما گہی در آنجا گزار دہ بتاریخ یازدہم ماہ مذکور وارد لاہور شدند۔

و درین عرصہ راجہ سینسار چند انتقال از دارفانی کردہ بود۔ و خلف الصدقش راجہ انور دھن چند قایم مقام پدر گردیدہ در اخذ و جر مصاحبان پدر گردید۔ چنانچہ اہل طوائف را کہ منظور نظر پدرش بودند را بقید گرفتہ بقدر دو لکھ روپیہ از آنها [برگ ۲۶۱ الف] جزیمانہ [جریمہ] گرفت۔ و همچنین از ہر یک متوسل بقدر توفیق حاصل نمود۔ ازین معنی اطلاع بحضور مہاراجہ رسید۔ چون ضابطہ قدیم است کہ ضبطی خانہ متوسل سلاطین می نمودند و من بعد آن بجایش ہر کرا لایق و مناسب می انگاشتند قایم مقام میفرمودند۔ بناء علیہ و کلائی راجہ انور دھن چند را طلبداشتہ از دستور قدیم مطلع نمودہ طلب نذرانہ فرمودند۔ ارشاد فرمودند کہ تا ادای نذرانہ خواہد نمود تکہ راج براجہ مسلم نخواہد شد۔ و کلابہ پیغام ہذا مرخص شدند۔

و متعاقب در ماہ چیت ۱۸۸۰ خود بدولت از لاہور سوار شدہ رونق بخش امر تسر شدہ روز بیساکھی درین مقام گذرانیدہ بعد مضرب خیام و نصب اعلام بہ دینا نگر فرمودند۔ و از آنجا معتبران برای طلب راجہ معزالیہ مامور نمودند۔ چون معتبران نزد راجہ معزالیہ رسیدند ارشادات سرکار شنیدہ در جواب داد کہ اگر فقیر عزیزالدین جی را سرکار بدین صوب بفرستند پس مطالبات خود بفقیر ممدوح شمرده در سرکار معروض خواہم داشت۔ چون پیغام ہذا بسمع مہاراجہ رسید فی الفور ما فی الضمیر فہمائیدہ مرخص فرمودند۔ چون فقیر ممدوح نزد راجہ رسید از روی دانایی تمام مدارجات براجہ شمرده بر سر آن آورد کہ تمنای سرکار بود۔ چون تمام مدارجات از روی قرار داد انتظام پذیرفت فقیر جی از راجہ مرخص شدہ آنچہ مطالب خود سرکار ارشاد کردہ بود ثمرہ آن موافق درخواست سرکار و آنچہ راجہ معزالیہ التماس داشت در بہترین از منہ بحسن مضمون معروض نمود۔ سرکار پسندیدہ در بجا آوری

آن اجازت داد۔ چون خلاصہ مقصد راجہ بنا بر حصول عزت خود آمدن کنور کھرک سنگہ جاعدار خوشحال سنگہ بود مع فقیر جی سرکار کنور ممدوح و جاعدار مذکور را روانہ فرمود۔ کنور ممدوح بر جوالا مکھی رسیدہ اقامت فرمود۔ ازان طرف راجہ ممدوح بسرعت سریعہ در رسید۔ و بملازمت کنور کھرک سنگہ مشرف [برگ ۲۶۱ ب] گردیدہ ملتئم دستار بدلی شد۔ کنور کھرک سنگہ التماس او را پیرایہ اجابت بخشیدہ رسم دستار بدلی بجا آورد۔ چون طریقہ دوستی فیما بین مربوط قرار واقعی بعمل آمد من بعد آن وجہ نذرانہ مقرر کردہ دستار راج و تکه کہ شگن کلان در باب راج است کنور ممدوح براجہ ممدوح دادہ از ہر وجہ تسلی و دلاسا دادہ مع خود در حضور مہاراجہ حاضر آورد۔ بوقت ملاقات مہاراجہ صاحب کرسی نقرہ برای نشستن راجہ عنایت فرمودہ شرائط معذرت و تشفی و طمانیت چنانچہ شاید مودی ساخت۔ تا عرصہ دو گہری راجہ مشاراً الیہ بحضور مہاراجہ حاضر مانده مرخص شدہ بدیرہ رفت۔ بعد از سه روز بخلعت فاخرہ سرفراز شدہ بدارالملک خویش شرف ارتخاص یافت و مہاراجہ تشریف فرمای لہور شدند۔ درین سفر انتظام شادی کتخدائی راجہ دھیان سنگہ بصیبہ راجہ دیوی سنگہ سیبہ والہ بکمال سامان عظمت و حشمت بوقوع آمد۔

درسنہ ۱۸۸۰ و ہم درین سفر برہمن مفلس کہ بردیرہ میان صمدو کشمیری تاجر اقامت داشتہ، وجہ قوت للہ حاصل میکرد دعوی کرد کہ انور شاہ مرشد زادہ و الف شاہ خویش میان مذکور مرا بطمع دنیا اول دعوت اسلام میکرد، من قبول نکردم۔ من بعد آن مرا بزور طعام خورائیدہ رخصتہ کردند۔ و از گروہ اکالی ہا رفاقت خواست۔ اکالیان فراہم شدہ برای گرفتاری میان مذکور یورش آوردند۔ ساعتش نیک بود۔ از آنجا فراری شدہ در رام باغ وارد شدہ، حایت خواہ از راجہ دھیان سنگہ شد۔ راجہ تسلی داد۔ درین عرصہ بلوای ہنود رفیق اکالیان گردیدہ بر دروازہ رام باغ آمدہ فریاد کردند۔ مہاراجہ اول جاعدار خوشحال سنگہ را برائی استالہ عوام فرستاد۔ مشاراً الیہ برای انطفای آتش فتنہ بسیار سعی کرد، اما سودی نہاشت۔ عوام ہمین سوال داشتند کہ ہر دو نامبردہ حوالہ ما نمایند۔ تا دو گہری روز مانده در باب استعفای این امر از عوام

سعی کیا ینبغی مصروف شد [برگ ۲۶۲ الف] لاکن نتیجہ آن بظہور نہ پیوست۔ ناگزیر مہاراجہ حکم داد کہ ہر دو ناسپردہ را از میان صمدو گرفته نزد عامہ برند۔ و تقصیر او شان معاف کنانند۔ اگر معاف نکنند بینی ہر دو بریدہ پھرہ ہمراہ دادہ از شہر بدر کنند۔ و عامہ را دست درازی کردن ندهند۔ ماموران همچنین بعمل آوردند۔

در همین سن ۱۸۸۰ سنگھان از رسالہ دار ہری سنگھ زنی سید کہ صاحب حسن و جمال بود بسینہ زوری از موضعی گرفته آوردند۔ افغانان در باب مخلصی آن سعی موفورالحد بعمل آوردند۔ نتیجہ آن بظہور نہ پیوست۔ آخر افغانان بدزدی از قبضہ سنگھان بردند۔ سنگھان بدریافت این معنی تعاقب کردند۔ در آن حال افغانان اندک بودند۔ قدری از آنها شربت شہادت چشیدند۔ و زنکہ مذکورہ را سنگھان باز بزور غصبیدہ آوردند۔ بوقوع این معنی افغانان دو رویہ دریای اباسین فراہم شدہ بر سردار معزالیہ یورش آوردن خواستند۔ اما سردار معزالیہ ازین معنی مطلع گردیدہ بر انبوهی افغانان حملہ آورد۔ چندی افغانان بدرجہ شہادت پیوستند و بعضی رو بفرار آوردند۔ سردار معزالیہ در آنجا دیرہ کرد۔ وقت تاریکی شب باز افغانان فراہم شدہ بر فوج سردار شب خون زدند۔ سنگھان در آن حال از خورسندی فتح بخواب تغافل بودند۔ درین صورت بسیاری سنگھان علف تیغ بی دریغ شدند۔ کسانیکہ در کوتہہا بخواب بودند افغانان بر دروازہ خار و خس فراہم داشتہ آتش دادند۔ ہمہہا سوختند۔ و سردار معزالیہ و بعضی بعضی سنگھان ازان تہلکہ جان سلامت بردند۔ چون خبر این احوال و بکار آمدن چند سرداران نامی مثل سردار جمعیت سنگھ رنگہ رنگیہ و مولراج وغیرہ سر کردہہا بمہاراجہ رسید اگرچہ درین وقت ارادہ مہاراجہ بسبب استماع غلبہ راجہ برہا بر صاحبان انگریز و از قرار معروضہ [برگ ۲۶۲ ب] بطرفی نبود جا بجا ہرکارہا برای دریافت این خبر مامور فرمودہ بودند۔ چنانچہ چونی لعل در لودھیانہ و صاحب سنگھ پدرش بسمت کوت کپورا و پدر پیرسرام بوک را بکاهن پور و چہار جوری ہرکارہا را بمعرکہ گاہ فرستادہ منتظر اخبار می بودند۔ چون از وقوع شکست مذکور سردار ہری سنگھ بغایت بیحوصلگی در سرکار معروض داشت کہ اگر درین حال خود بدولت

نهضت ریایات عالیات بدینصوب نه فرمایند پس در چند روز قلعه جات و این
 ملک از تصرف بدر خواهد شد - مهراجہ صاحب ناگزیر بعد حصول شگن
 فتح روزده سرا نهضت بصوب اتک فرمودند - افغانان باستماع خبر هذا
 تاب مقاوت در خود ندیده راه فرار در پیش گرفتند - مهراجہ صاحب
 دران نواح وارد شده افواج بهرناحیه برای تاخت و تاراجی و سوزانیدن مکانها
 سکنای آن نواح و قتل افغانان تعین فرمودند - ماموران همچنین بعمل آوردند -
 و خود بدولت مابین تربیلا و غازی کوت مضر بخیام فرموده بودند که
 آن روی دریای ایاسین چندی افغانان جمع شده دهل می زدند - و آواز بندوقها
 می نمودند - راجہ باستماع آواز دهل و بندوقها بی حوصله عزیمت عبور از انجا از
 دریا نمود - چون آب دریا در انجا بس عمیق و تیز بود بدین صورت بسیار فوج غرق
 شد - بمعائنه این حال مهراجہ حکم داد که اسپان را سپاه فرو گذارد و سرداران
 بر فیلها سوار شده عبور نمایند - و برای عامه فیلها در دریا ایستاده کرده
 رسن بالای فیلان بر بندند و معتصم بحبل المتین مذکور گردیده عبور از دریا
 نمایند - و سلاحهای ایشان بر فیلها برسانند - ماموران همچنین بعمل آوردند -
 بدین صورت بسیاری فوج از دریا عبور نمود - چون فراهمی افواج و
 توپهای اسپی برکاب مهراجہ گردید بسپاه حکم دادند که در تمام ملک
 یوسف زئی منتشر شده هر جا که افغان و مکانی دریابند بقتل رسانند و
 بسوزانند - و برای طلب سردار پاینده خان [برگ ۲۶۳ الف] معتبری
 فرستادند - چون معتبر نزدش رفت خود حاضر نشد - و پسر کوچک را مع
 معتبر بحضور مهراجہ حاضر ساخت - مهراجہ بر رسیدن پسرش اکتفا نه
 فرموده باز معتبر نزد سردار به تسلی دهرم مالا عدم نقصان آبرو و ملک
 فرستادند - چون معتبر نزد سردار حاضر شده پیغام مهراجہ بیان نمود سردار
 معزالیہ باستماع آن جواب داد که اگر سودهی سادھو سنگه جی از مهراجہ
 تسلی خاطر خود در باب عدم نقصان هیچ یکی آئنده گرفته بیایند و تسلی من
 به دهرم خود نموده از دست گرفته ببرند بدینصورت حاضر خواهم شد -
 مهراجہ التماس سردار ممدوح را پیرایہ استعجابت بخشیده سودهی معزالیہ
 را همون دم مامور نمودند - چون سودهی معزالیہ نزد سردار مشاراً الیہ
 رسید اول سردار محاکات حسن سلوک بمعرض بیان آورده تسلی
 خود از سودهی گرفت - بعد ازان سردار گفت که اگر مهراجہ بمن به بدای

پیش آید شاہ برای نگاہ داشت آبروی من چہ حیلہ بعمل خواہید آورد؟ سودھی
 مشاراً الیہ را گفت کہ مہاراجہ در ہیچ حال اختلاف ما مذکور خاطر
 ندارد۔ سردار مدوح گفت کہ همچنین مصر دیوان چند ہم منی گفت۔
 محمد خان گل دھیری والہ برین اعتبارش در لہور حاضر شد و قید است۔
 خاطر بر اقوال کاذبہ شاہ اعتماد نمیکنند۔ چنانکہ سید زادی گوری ما بود و
 سنگھان بہ بی ادبی در پیش او آمدہ اند تو کہ گوری سنگھان ہستی همچنان
 ما بہ بی ادبی پیش تو آئیم۔ اما لاچارہ اینکہ از زبان خود ترا طلب داشتہ
 ایم۔ ہمہاں کسی از ما بہ بی ادبی پیش نیامدہ۔ بدین موجب ہیچ نمی توانم
 گفت۔ بزودی واپس شوید مبادا افغانان از آمدن شاہ مستخبر شدہ همچنان
 بہ بی ادبی نمایند۔ سودھی مشاراً الیہ بمجرد استماع حرف ترخیص بر اسب
 باد پاسوار شدہ چون باد بسرعت سریعہ در حضور مہاراجہ مشرف شدہ
 ما وقع بیان نمود۔ سرکار باستماع این معنی بغایت در خفگی آمدہ لشکر بکمان
 افسری جہا عدار دیسا سنگھ و عطر سنگھ و شام سنگھ اتاریوالہ وغیرہ علاحدہ
 برای قتل افغانان و سوزانیدن مکناہای ایشان و [برگ ۲۶۳ ب] تاخت و
 تاراج انوال شان مامور نمودند۔ و خود بدولت بر مکان شیر دل کہ سی کرہ
 از دریای اتک میان ملک یوسف زئی ہا می باشد نہضت راہات عالیات
 فرمودند۔ ماموران حسب الحکم بجا آوردند و مقابل مہاراجہ ہر موضعی کہ
 در آمد حکم بقتل و سوزانیدن آن میدادند۔ بعد طی منازل مضرب خپام
 مکان شیر دل فرمودہ برای طلب سردار یار محمد خان اول قاضی نیاز علی
 را فرستادند مشاراً الیہ نیامد۔ من بعد آن غلام علی داروغہ برای مطالبہ
 تنخواہ چارہ اسب توپخانہ مامور شد۔ مشاراً الیہ از روی دانایی اسپان از
 سردار مدوح گرفت و نیز او را ہمراہ خود در حضور حاضر آورد۔ بوقت
 ملاقات سرکار تلافی سردار معزی الیہ فرمود و برابر خود بر کرسی نقرہ ہر
 سہ برادر را جا دادند۔ بعد امضای ساعتی مرخص بدیرہ فرمودند۔ چون اسپان
 آوردہ غلام علی پسند خاطر مہاراجہ نیامدند لہذا تنخواہ دیگر مشعر بیست
 عنان اسپان معرفت داروغہ مذکور بر سردار معزالیہ صادر شد۔ چون
 داروغہ مذکور تنخواہ بملاحظہ سردار در آورد سردار از عدم بہم رسیدن
 اسپان چیزی عذر در میان آورد۔ داروغہ این معنی بحضور مہاراجہ بعرض

رسانید - حکم شد که یک کمپنی از پلتن همراه برده گرد سردار معزالیه
 بهره برپا سازند تا که سردار اسپان ندهد در بهره باشد - داروغه همچنین
 بعمل آورد سردار معزالیه بمعاینه این حال در عدم ادای تنخواه مذکور
 تنگ حرمت زیاده تر تصوریده اسپان سواری از زیر سواری ملازمان خود گرفته
 حواله داروغه نموده کمپنی را رخصت نمود - روز سوم سردار معزالیه باز
 بموجب طلب باریاب بحضور مهاراجه گردید - مهاراجه فرمودند که صلاح
 ما در باب بنای قلعه درین مقام مقرر است - سردار عرض کرد که مبارک،
 اما ظاهراً فواید بقیاس دریافت نمی شود - اخراجات سپاه زیاده از آمد خواهد
 شد و منافع اصلاً بنظر نمی آید، بیشتر حضور مالک اند - مهاراجه نیز
 [برگ ۲۶۴ الف] بخاطر خود این معنی را سنجیده صلاح تعمیر قلعه در آنجا
 موقوف داشتند - درین عرصه کسی بعرض رسانید که اسپ عمدۀ دو زبانه
 نزد سردار عبدالصمد خان برادر سردار معزالیه می باشد - مهاراجه فرمایش
 احضار اسپ بسردار معزالیه فرمود - چون روبرو مقام عذر نبود ناچار حاضر کرد -
 مهاراجه بملاحظه اسپ منشرح گردیده یک زنجیر فیل مع حوضه نقره و خلعت
 فاخره و دست واره طلائی مرصع بسردار یار محمد خان و مساوی این بسردار
 عبدالصمد خان برای استرضای حاضر کردن اسپ بعذر و دیگر برادران سردار
 معزالیه سوای زنجیر فیل خلعت فاخره عنایت کرده مرخص فرمودند - و بوقت
 ترخیص فرمایش احضار چهار اسپان دیگر کردند - مشاراً الیه ناچار ادا
 ساختند و روانه گزیدند - بعد از ترخیص سرداران مسطور مهاراجه بی اطلاع
 از آن مقام سوار شده همروزه بر ساحل دریای اتک رسیده شب باش شدند -
 روز دوم بدریافت گذر پاکیزه که آب در عمق کوچک داشت عبور فرموده
 وارد قلعه اتک شدند - چون بسبب دیر در وصول مواجب که مدت شانزده
 ماه باشد سپاه تهانه قلعه بسیار تنگ شده متمردی ورزیده بود بوقت
 در پیش بودن هنگامه افغانان مهاراجه متوجه این معنی شده کنور
 کهرک سنگه را نزد سپاه مذکور فرستاده تا واپس آمدنش وقفه نموده بودند -
 درینولا بمجرد ورود سپاه را حکم دادند که بیرون قلعه آمده موجودات
 بدهند - و تا لغایت حال تمام طلب خود ببقا کرده بگیرند - سپاه بدین
 خورسندی کمر بسته بیرون قلعه گردید - مهاراجه کمپنی سپاهیان همراهی را
 در قلعه مسلط نموده خود نیز بیرون آمدند و مع سپاه مذکور وارد دیره شدند -

بعد ازان هیچ حق رسی سپاہیان مذکورہ بعمل نیامد۔ همچنان حیران و سرگردان شدہ برباد رفتند۔ ازان دیرہ بطرف مصر دیوان چند و جودہ سنگھ موکل را بدین ارشاد فرستادند کہ محمد خان گل دھیری والہ را جولان آہنی بپا باید انداخت۔ مصر مذکور ناچار همچنان بعمل آورد۔ من بعد آن در حضور عرضی نوشت کہ محمد خان باعتقاد و اشفاق [برگ ۲۶۴ ب] حضور کہ بر بندہ می فرمایند در مقام گوجرانوالہ حاضر شدہ بود این مناسب نیست۔ و اگر مرضی حضور ضرور در قید داشتن است عذر چیست۔ اما نزد بندہ نباشد۔ مہاراجہ موافق التماس مصر محمد خان را طلبانیدہ در پلتن نرنجیان قید کنانیدند و بعد طی مسافت رونق بخش بلدہ لاهور شدند۔ بنا بر مخلصی محمد خان مذکور پیاس مصر معزالیہ کسان یک دو دفعہ عرض بحضور مہاراجہ کردند۔ چون سردار ہری سنگھ از فتنہ انگیزی مشاراً الیہ بغایت اقصی نالشی در حضور بدین مضمون کردہ بود تا کہ محمد خان مذکور در سرکار قید خواہد ماند امید است کہ هیچ فتنہ دران ملک برپا نخواہد شد۔ و این معنی نقش خاطر مہاراجہ گردیدہ بود۔ لہذا ارشاد شد کہ مشاراً الیہ وابستگان خود را در لاهور بطلبانند ہر گاہ مخلصی مشاراً الیہ بوقوع خواہد آمد۔ برین امید مشاراً الیہ قبائل خود را در لاهور طلبانید، بدین صورت نیز مخلصی مشاراً الیہ نگردید۔ علاوہ برآن وابستگانیش نیز قید شدند۔ بعدہ سردار ہری سنگھ بوستان خان برادر زادہ مشاراً الیہ را بحکمت در قید آوردہ بعد حصول پروانگی سرکار او را پیش توپ پرانید و خانمان محمد خان تمام و کمال ہارت نمودہ بسوزانید۔ مشاراً الیہ درین غم و الم جان بحق تسلیم نمود۔

در ۱۸۸۲ء مہاراجہ عزیمت لشکر کشی بر ملک صادق محمد خان داؤد پوترہ فرمودند۔ و کلای معزالیہ بعرض رسانیدند کہ معاملہ مشخصہ بی عذر و تعالی بموجب اقساط در سرکار واصل می سازیم لشکر کشی بدانصوب از بہر چیست؟ در جواب صادر شد کہ درین سفر اخراجات سرکار زیادہ تر شدہ دولکہ روپیہ بطریق پیش کشی و اصل سازند۔ لشکر کشی موقوف مینایم۔ و کلای مذکور چیزی عذر بمیان آوردند، حکم شد کہ سخت قید باید کرد۔ صادق محمد خان بمجرد استماع این ماجرا برعیت خود حکم بتاکید اکید داد کہ تمام مال و اسباب خود بہ شرق رویہ ستلج

فرستاده خود جریده طور در مساکن سکونت داشته [برگ ۲۶۵ الف] باشند -
هرگاه خروج سنگمیان بسمع شما رسد عبور از ستلج کرده آرام گزین شوید -
چون در سرکار اینگونه خبر رسید دست تصدیق و تعدی خود شرقویه ستلج
کوتاه دیده خیالی که مر کوز خاطر شده بود بتامه از خاطر رفع فرمودند -
چون دیوان کرپا رام درین سفر جریده طور بسبب کمی و خساره جا گیر که
موجب ششاهی بسپاه نرسانیده بود و سپاه بدون حصول ششاهی توفیق تیاری
اسباب سفر نداشتند از مر تھی دستی و بی سامانی از همراهی جواب داده
در سرکار بر گذراتک حاضر شده بود - باستماع احوال پر اختلال مشاراً الیه
پرداخته نواختگی قدیمی و خیر خواهی و نیک اندیشی جد و پدرش و برادرش
پاک از خاطر مبارک حق فرموده بازردگی تمام دیوان موتی رام را از کشمیر
طلب فرموده بعد فهمید حساب کشمیر چهار لکه روپیه وجه نذرانه از
مشاراً الیه طلب کردند - دیوان معزالیه در ادای آن عذر و تهاون بمیان
آورد - غرض گویان عرض کردند که دیوان معزالیه و لاله کرپا رام را
انقیاد امر حضور هرگز منظور و مرغوب نیست و الا آنچه حضور از
مشاراً الیه طلب فرموده بود پیش قدر او ادای اینقدر چه عذر داشت؟
بہتر آن بود کہ در پرده چیزی از سرکار معاف کنانیده باقی ادا می ساخت -
اما جاگیرش شرقویه ستلج اکثر واقع و بصاحبان انگریز از دیر همسایگی
دارند - دوستی و درستی مشاراً الیه بدانصوب مصمم - درینصورت انقیاد سرکار
باوشان چه مطلوب - مہاراجہ بمجرد استماع این بعدالت و تحقیق این سخن
متوجہ نشدہ چشم تلطف از احوال مشاراً الیہان گردانیدند - دیوان
کرپا رام بدریافت نامہربانی مہاراجہ اسباب ثروت گذاشته پارچہ فقیری
رنگ دار پوشیده راه ننکانہ یعنی تولد گاہ بابا نانک در پیش گرفت -
بمہاراجہ ازین حرکت کرپا رام اطلاع رسید - سواران بتعاقب مشاراً الیه
[برگ ۲۶۵ ب] دوانیدند گرفته آوردند - حکم شد کہ سپرد صاحبان فراسیس
نمایند و با حرمت در قید آنها دارند - آنها همچنین بعمل آوردند تا عرصہ
یک ماہ در قید ماند و بدانچہ سرکار امر کرد انقیاد ننمود - بناء علیہ سرکار
خفگی فرمودہ آنچه ملک شرقی و غربی ستلج در وجہ جاگیر نزد مشاراً الیه
بود از وغصبیدہ گرفتند - بدین صورت نیز کرپا رام بنرمی نہ گرائید و چند
در چند شوخ چشمی می افزود - آخر الامر ادای دونیم لکہ روپیه وجہ

نذرانه سرکار بدمه خود گرفت - ملک غربی ستلج در وجه جاگیر داشت موافق آمد آن موجودات سپاه دادنی نموده حاصل ساخت و آنچه ملک شرقویه ستلج در وجه جاگیر بتهنده و قلعه پهلور داشت مهاراجه باز عنایت فرمود - و سپاه مثل داران از متابعت مشاراً الیه بدر آورده تابعدار بوده سنگه سندهانوالا کردند و بناظمی کشمیر چونی لعل اهل کار مهاراجه کرم سنگه پتیاله والا که از خوف عدم ادای جریمانه مقرری گریخته بوجهی بحضور مهاراجه حاضر شده بمعتبری سردار همت سنگه جهلی والا مقرر گردید - ازان نسبت کار و درجه مشاراً الیه باندازه چهارم بود - سوی این لاله سکهدیال بانیه گاشته لاله راما نند بشغل بیوپار خوش گذران میکرد - و دوسه لکه روپیه در متروکه گذاشت - مهاراجه مشاراً الیه را بدیوانی تمام ملک محروسه سرفراز و ممتاز گردانید - بعد امضای سال کامل محاسبان ناحق شناس بنا بر فهمید حساب گاشته مشاراً الیه و بنا بر حصول و استرضای سرکاری موجب هفت لکه روپیه بدمه اش بر آوردند - چون ادای اینقدر مبلغ با سلوپی از مشاراً الیه نگردید لهذا حکم قضا توام بضرب شلاق شرف اصدار یافت - درین صورت مشاراً الیه آنچه از نقدی و جنسی و عمارات در تصرف داشت همگی و تمامی فروخته در سرکار واصل ساخت - معامله مقرری ادا نشد - معذبان زیاده از پیشتر بعذاب رسانی پرداختند حتی که جان بحق تسلیم نمود -

درین عرصه از لاهور کوچ فرموده وارد امرت سر شدند و چندی اقامت داشته عزیمت تسخیر کتلهر فرمودند ، لهذا نهضت بدوآبه بست جالندهر نمودند - در دوآبه مذکور [برگ ۲۶۶ الف] وارد شده سیر باغ ساخته دیوان کرپارام واقع نوان شهر فرموده بنا بر ملازمت بابا صاحب سنگه پیدی تشریف فرما شدند - بعد ترخیص از بابا معزالیه بدرشن جوالا مکھی رفتند - و در آنجا راجه انوردهن چند را طلبداشته صلاح تسخیر قلعه نمودند - چون راجه معزالیه را براجه کتلهریه عداوتی داشت مشاراً الیه درینباب رفیق صلاح بمهاراجه گردید - و همچنین راجه جیندواله را نیز رفیق کار ساخته جاعدار خوشحال سنگه را کمان افسر فوج فرموده برای تسخیر قلعه کتلهر مامور فرمودند - بعده بر سواری کشتی ها معاودت بلاهور فرمودند ، بعد طی منازل

رونق بخش لاهور گردیده فوج و غبارها برای کمک جماعدار پیمم روانه نمودند - چون قلعه مذکور بسیار قلب و فراخ بود و محصوران مستعد و آماده بودند و جهد و حمله سپاه بران اثر نمیکرد - ناچار بوساطت باوا صاحب سنگه پیدی پیغام کردند که اگر الحال قلعه باصلاح بدهند مکان در وجه مصارف خواهند یافت - و اگر مهراجه بزور مسخر نمود پس بصورت فقرا از ملک بدر خواهند رفت - یا مثل دیگر راجها تمام عمر در قید خواهند ماند - راجه مذکور باینگونه پیغام خائف شده بعد پختگی مطالب خود از قلعه بدر شد - و قلعه بحواله جماعدار نمود - من بعد آن جاگیر چهار هزار روپیه از ملک سردار دیوا سنگه در وجه راجه امداد کردند -

درین عرصه رغبت خاطر برای گرد آوری مبالغ نهایت زیاد شد بناء علیه بکنور کهرک سنگه و پسرش نونهال سنگه فرمودند که درین سال آمد مبلغی از جای نشده و مواجب سپاه دادنی است - و در اصل این افواج شما است - یکماهه سپاه بهر صورت ادا سازند - کنور مع نونهال سنگه متردد شد - آخر شصت هزار روپیه از کنور کهرک سنگه و بیست هزار روپیه از پسرش نونهال سنگه گرفتند - بعد ازان بابت موجودات سپاه بفرمایشات متقاضی بهر یک سردار شدند - سرداران که دیدند که در تیاری اینگونه فرمایشات هزارها روپیه بکار خواهد آمد چه چاره باید کرد - چون سردارانرا مهراجه زیاده از حد تنگ ملاحظه کرد آخر معافی موجودات به تشخیص نذرانه لائقه هر یک سردار گردید - هم درین اثناء مهراجه بمستوفیان دفاتر ارشاد فرمود که حساب مستاجران سائر به تنقیح و [برگ ۲۶۶ ب] تدقیق چنانچه دولتخواهی را شاید باید فهمید - حسب الحکم مستوفیان بحساب مستاجران مذکور پرداختند بی موجب فاضله کثیر بدمه نامبردهها بر آوردند - چون مستاجران مذکور معرفت ظفر جنگ خیرخواه باصفا مصر دیوان چند اجاره سائر گرفته بودند لهذا از ما وقع پیش معزالیه بیان طراز شدند - مصر معزالیه از راه استحقاق برای عدالت و اخذ واجبی معامله در سرکار عرض نمود - مهراجه صاحب بی نهایت رنجیده شدند و فرمودند هر قلیبان را که از روی مهربانی پیایه رفیع رسانیده می شود خسر مردمان که مال سرکار بزور و فریب میخورند می شود و خیرخواهی و دولتخواهی سرکار فرو گذاشته همگی

سعی و نقصان مالیه سرکار بجا می آرد - مهاراجه اینقدر سخن فرموده از بارگاه
 برخواسته بخوابگاه تشریف فرما شدند - مصر معزالیه از ظهور اینقدر خفگی بسیار
 نادم و پشیمان بسخن خود گردید - آخر از غم و غصه این معنی در عرصه
 دو روز جان بحق تسلیم نمود - مردمان درین باب سخن ها میگویند -
 والله اعلم بالصواب - هم برین نسق برای فهمید حساب دیوان بهوانید اس
 ولد دیوی داس پشاوریه ، که بر عهده دفتر و مستاجر مهر کلان اسمی
 مهاراجه بود و در ادای معامله اصلاً و مطلقاً قصوری بعمل نمی آورد و از
 صرافان زیاده تر در ادای زر سرخروی حاصل می نمود ، مستوفیان دفتر والا
 ارشاد شد - مشاراً الیه از قرار ارشاد مهاراجه بفهمید حسابش متوجه شدند -
 طوعاً و کرهناً از راه بی انصافی و بی اعتدالی بدست اش مبالغ کثیر باقی
 بر آوردند - دیوان عرض عدالت خود کنانید - پذیرا نشد - حکم قید سخت
 صادر شد - معذبان از روی احسانها و فیض رسانیش چندان احتیاط در حبس
 مشاراً الیه بعمل نیاوردند - وقت یافته نزد بابا پلکی ساده فقیر ، که مهاراجه
 ادب او زیاده از حد میکرد و بیست روپیه در وجه مصارف فقیران مشاراً الیه
 بعمل روز مره از توشه خانه عنایت میفرمود ، گریخته رفته مانن گرفت - و
 اهل و عیال مشاراً الیه در شهر متواری گردیدند - معذبان در وقوع این
 امر بعذاب سخت گرفتار شدند - [برگ ۲۶۷ الف] آخر یک روز مهاراجه
 بنا بر ملازمت بابا معزالیه تشریف ارزانی فرمودند - بابا معزالیه بعد بیان
 تمهید عدالت و نصفت و مردی و مروت مشاراً الیه بازویش بدست مهاراجه
 سپرده برای عدالت و غور پرداخت مشاراً الیه زیاده از حد عرض کرد -
 مهاراجه قسم دهرم درینباب پیش ساده بر زبان آورده بازویش از دست
 ساده گرفته بر سینه نهاده آوردند - مشاراً الیه بخورسندی وارد مکان خود
 گردید - روز دوم یک اهل کار سرکار برای تحصیل مبالغ بر آمده حساب
 رفت و مشاراً الیه را چیزی تعلل در میان آورده و قید کرده بر دیره خود برد -
 و ضرب شلاق آغاز نهاد حتی که ریشش پاک بسوزانید - مبالغ از دیوان
 بهم نرسید درین قید و غم جان بحق تسلیم نمود -

در همین سال ۱۸۸۲ بکرماجیتی انتظام سهام سرکار مهاراجه رنجیت سنگه
 بهادر اینکه مهاراجه در سمت مذکور موافق عادت معهود برای امضای

موسم تابستان استراحت تشریف فرمای بدینا نگر شده بانصرام استرداد
 معاملہ کوهستان متوجہ گردید۔ و چودھری قادر بخش مختار کار سردار
 فتح سنگہ اہلووالیہ در حضور مہاراجہ حاضر بود۔ بمشاراً الیہ حکم شد
 کہ تعلقہ چندیالہ گورو والہ حوالہ اہل کاران سرکار سازند۔ و
 مہنیا سنگہ بدو پلتن و سردار جوالا سنگہ را مامور بہ دوآبہ بست
 جالندھر فرمود و وجہ ماموری مشاراً الیہا باحدی دریافت نشد۔ و
 بنا بر طلب سردار فتح سنگہ بہادر پروانہ صادر گردید و چودھری مسطور
 بسردار مذکور قلمی نمود کہ سبب طلب چندیالہ و حضور یعنی سردار
 ممدوح و مامورین پلاتن و سردار جوالا سنگہ پرانہ و دست تعدی کشادن
 مشاراً الیہا دران موضوع هیچ بدریافت نمیرسید۔ سردار ممدوح را از ورود
 پلاتن و سردار جوالا سنگہ تخیلات و واہیات بخاطر میگذشت۔ رسیدن
 نوشتہ ہذا باعث پراگندگی حواس و حوصلہ گردید۔ از وقوع این معنی آنچه
 بجادی ہمراہ گرفتن توانست گرفته در ملک محفوظ بمقام تعلقہ جگرانوں کہ
 منجملہ بخشش مہاراجہ در قبض و تصرف معزالیہ بود وارد شدہ و ما وقع
 خود بخدمت اہالیان عالیشان گذارش ساخت۔ و بحصول طمانیت در مقام
 مذکور قرار گرفت۔

و فوج سردار معزالیہ کہ بکمان افسری چودھری غلام غوث
 مامور بخدمت مع کنور شیر سنگہ بسمت ملک بہاول خان بود بوقت احضار
 مہاراجہ مشاراً الیہ را دلاسا نمودہ بحضور خود داشت۔ درین اثنا کسی
 خبر داد کہ نزد سردار یار محمد خان اسپ لیلی نام بی نظیر است و پیہم و قایح
 تہانہ داران قلعہ اتک رسید کہ سردار یار محمد خان باغواہی سید احمد شاہ
 از موافق برگشتہ در فراہمی لشکر سعی است و درین روز ہا سید احمد شاہ
 بر قلعہ حضور تاخت آورد، اما بخیبرداری تہانہ داران قلعہ بسلامت ماند و شہر
 را پاک غارت کردہ عبور از دریای اتک کردہ باز بماواہی خود رفت۔
 مہاراجہ باستماع این معنی سردار بدہ سنگہ را بکمان افسری افواج مامور بحفاظت
 ملک جوار اتک فرمود۔ سردار معزالیہ بعد طی مراحل بساحل دریای اتک
 رسیدہ بی اجازت مہاراجہ عبور از دریای اتک نمودہ پائین قلعہ جکیرا و
 سیدو کہ فسحت نداشت دیرہ کرد۔ بنا بر حفاظت دیرہ از شب تازان

گردا گرد خود خار بندی کنانید۔ سردار یار محمد خان و سید احمد شاہ کہ آمادہ بودند بامتاع این معنی راہ رسیدن رسد کہ گذر کلی وغیرہ طریق بودند بر سردار معزالیہ بند نمودند۔ از وقوع این حادثہ سردار بدہ سنگہ سخت عاجز شدہ بحضور مہاراجہ استمداد پیم طلبید و معروضداشت۔ سرکار باصغای این معنی بسبب بی فرمانی مشاراً الیہ اگرچہ خفگی می فرمودند اما مقدمہ ناموس بود۔ لہذا راجہ گلاب سنگہ و راجہ سوچیت سنگہ را بکمان افسری دیگر مامور بمدد سردار معزالیہ ساختند۔ هنوز ہر دو معزالیہ درانجا نزد سردار نرسیدہ بودند کہ بکنور شیر سنگہ و صاحبان فراسیس کہ مامور بملک بہاول خان داؤد پوترہ شدہ بودند حکم صادر شد کہ بافواج ماسور پشاور بزودی از ہرچہ شامل شوند۔ هنوز کنور ممدوح و صاحبان فراسیس تا براول ہندی نرسیدہ بودند کہ جنگ اول بسبب سائیسان بوقوع آمد۔ و صاحبزادہ گودری اولاد حضرت مجدد الف ثانی و دیگر بزرگ زادہا و افغانان بمرتبہ شہادت پیوستند۔ و باقی ماندگان [برگ ۲۶۸ الف] رو بفرار نہادند۔ و سرداران سنگہان بفتح و فیروزی بدیرہ باز آمدند۔ روز ثانی بمعزالیہا خبر رسید کہ لشکر افغانان شب خون خواهد زد، لہذا سرداران مع تمام فوج درخانہ زین شب زندہ داشتند۔ صبحی فوج افغانان مع چہار ضرب توپ و چندی شاہینان مستعد بچنگ در رسیدند۔ کمان افسران پیش از رسیدن فوج مدعی صف بندی فوج کردہ ظاہر آمادہ رزم و بجای خود سپرد و ابستگان خود بیکدیگر نمودہ چہرہ زرد و دل پر خوف بودند۔ ہمین کہ افغانان حملہ آورده نزدیک رسیدند بیکدفعہ گولہ اندازان توپہا و شاہین ہا و تفنگ ہا را آتش دادند۔ قضا کار ہیچ تر خطا نرفت۔ بسیار از افغانان شربت شہادت چشیدند۔ و باقی ماندگان رو بفرار نہادند۔ و سید معزالیہ ازانجا روانہ بسمت یوسف زئی ہا گردید۔ و یار محمد خان بخیبر رفت۔ و کمان افسران بمصہول این چنین انصرت غیر مترقبہ وارد پشاور شدہ بسردار یار محمد خان بنا بر حوالہ کردن اسپان معمولہ و اسپ لیلی و احضار پسر در حضور مہاراجہ پیغام فرستادند۔ سردار قسم کرد کہ اسپ لیلی مردہ است و ادای اسپان معمولہ و احضار پسر قبول است۔ بعد از چندی اسپان مذکور را حوالہ نمودہ و پسر را ہمراہ داد۔

درین اثناء مهراجہ صاحب را آزار فتق عاید حال گردیده بود در آغاز برسات معالجان در علاج این معنی هر چند سعی بکار می بردند سودی بظہور نمی آمد - چون فیما بین سرکار فیض مدار کمپنی انگریز بہادر و مهراجہ صاحب مراتب یک جہتی و تواحدیت حناچہ باید مربوط بود بناء علیہ مهراجہ حکیم صاحب امام الدین را بنا بر ہمراہ آوردن داکتر مر یصاحب بہادر بخدمت کپتان صاحب بہادر فرستادند - کپتان صاحب بہادر از روی وثوق ارتباط با ستمزاج صاحبان صدر داکتر صاحب رابع حکیم مدوح روانہ بصوب مهراجہ صاحب بہادر نمودند - مدت ہفت ماہ داکتر صاحب بہادر بحضور مهراجہ صاحب بہادر حاضر ماند - و حکما بصلاح و صوابدید داکتر صاحب بہعالجہ می پرداختند - بفضلہ تعالی مهراجہ صاحب را شفای کامل رو داد -

و درین حال کہ کسلمندی بمزاج مهراجہ صاحب عاید بود قوم زمینداران موسی خیل و عیسی خیل ساکن ساحل دریای اٹک از راہ نادانی و ناعاقبت اندیشی بملاحظہ شورش افغانان پشاور و ناچاق مزاج مهراجہ صاحب بہادر و سرکشی داؤد پوتراہا سر بفتنہ و فسادہا برداشتند - اہل کاران رام سنگہ ملی و سردار عطر سنگہ را بہ بی حرمتی از ملک خود بدر کردند - مهراجہ باستماع این معنی کنور تارا سنگہ برادر خرد و کنور شیر سنگہ را سگھدیال بکمان افسری فوج ماسور بہ تنبیہ و تادیب زمینداران مذکور فرمودند - بسعی ہر دو افسر مذکور نام بردگان پیاداش عمل فایز شدند -

همچنین در ملک محفوظہ شرقی دریای ستلج چیت سنگہ کوت کپوری والہ کہ سابق از تسخیر مهراجہ مکان مذکور در تصرف میداشت - باستماع شورش اطراف و ماندگی مزاج مهراجہ صاحب فساد انگیز گردیدہ عاملان مهراجہ صاحب را از کوت کپورا بدر کردہ خود قابض و متصرف گردید - و نیز قطب الدین خان قصوریہ بمعائنہ احوال زمانیان از احضار حضور مهراجہ صاحب بہادر تعذر بعمل آورد -

و در سمت ۱۸۸۳ ہمدین اٹا نوای مستطاب معلی القاب نواب گورنر جنرل صاحب بہادر رونق بخش شاہ جہان آباد گشتہ بملازمت بادشاہ

فائز شدہ منشرح گردیدہ کرسی نشین شدند۔ مہاراجہ صاحب از نوید تشریف آوری نواب صاحب ممدوح دیوان موقی رام و فقیر امام الدین رابع دیگر سرکردگان فوج برای ملازمت و استفسار صحاح مزاج و گذارش تحایف از اقسام اقمشہ پنجاب و کشمیر و اسپان بی نظیر و دیگر زیورات خورشید تنویر و انتظام مواد یگانگت و انصرام مدارج متعلقہ ملک محفوظہ مامور فرمودند۔ چون مشاراً الیہا نزدیک بر کنارہ شرقی دریای ستلج رسیدند کپتان صاحب بہادر بنا بر اعزاز مشاراً الیہا تا ساحل دریای ستلج استقبال فرمودہ در لودھیانہ ہمراہ آوردہ طریق مہانداری بعمل آوردند۔ چون نواب صاحب ممدوح از شاہجہان آباد برای سیر ملک کوهستان نہضت فرمای ضلع سپاتو و شملہ شدہ بودند و در ماہ اپریل ۱۸۲۷ء [برگ ۲۶۹ الف] مطابق سمت ۱۸۸۳ بکرماجیتی معتبران مستوران بہمرکابی کپتان صاحب بہادر روانہ بصوب سنبہ شدند۔ چون بفاصلہ سہ کروہ سواری کپتان صاحب و معتبران مہاراجہ صاحب رسید نواب مستطاب از روی استحکام روابط دو صاحبان مصاحب خویش را الی فاصلہ مذکور بنا بر استقبال فرستادند۔ صاحبان موصوفان معتبران مہاراجہ صاحب و کپتان صاحب را بر دیرہ مقرری رسانیدہ بمساکن خودہا تشریف فرما شدند۔ من بعد ازان از سرکار نواب صاحب گورنر لوازم مہانداری و ضیافت چنانچہ می بایست بعمل آمد۔ دیوانچی و حکیم جی بوساطت کپتان صاحب فائز بملازمت نواب گورنر جنرل صاحب بہادر گردیدہ تحایف مذکورہ را از نظر مبارک گورنر جنرل صاحب بہادر گذرانیدہ تبیان اشواق و استفسار صحاح مزاج و ہاج از طرف مہاراجہ صاحب نمودہ ساعتی اظہار مراتب وفاق و انفاق اشتغال داشتند۔ بعدہ شرف ترخیص یافتہ بدیرہ مقرری رفتند۔ همچنین روز دوم معتبران مہاراجہ صاحب بوساطت کپتان صاحب بہادر استحصال شرف اسلام جناب عصمت مآب بیگم صاحبہ معظمہ مکرمہ اعنی اہل پردہ نواب صاحب ممدوح باریاب شدہ بدستور تحایف گذرانیدہ اظہار ماوجب از طرف مہاراجہ گردید۔ بعد حصول ترخیص بدیرہ رسیدند۔ روز ثالث نیز بوساطت کپتان صاحب بہادر بملازمت اشتارانگ صاحب بہادر و مکنجی صاحب بہادر سر دفتران نواب ممدوح فائز گردیدہ گذارش تحایف مناسبہ

واظهار لوازم عرفیات نموده مرخص شده بدیره آمدند - سپس اشتارلنگ صاحب بهادر بردیره دیوانجی و حکیم جیو تشریف فرما شده ساعتی لوازم عرفی مرعی داشته معاودت فرمودند - بعده اهلایان عالیشان نواب ممدوح بسر انجام مسؤلات معتبران سهاراجه صاحب که مشعر طلب شهود و عهد و موثیق بنابر استحکام مراتب اتفاق و وفاق و استحصال چندی مرام و مهمام متعلقه ملک محفوظه بودند پرداختند - و بحسب تمنا و استدعا [برگ ۲۶۹ ب] معتبران مذکور در چند روز زیب انتظام بخشیده بعطای خلعت های فاخره مناسبه سرکار سرفراز نموده تحایف لایقه از اقسام اقمشه ولایت وغیره و اسپان و زنجیر فیل برای سهاراجه صاحب بهادر و رانی صاحب سپرد کپتان صاحب بهادر و دیگر مصاحب نوابصاحب ممدوح نموده و مراتب تواحدیت و یگانگت فهمانیده بهمراهی معتبران مسطور مرخص فرمودند - چون خبر ترخیص معتبران خود مع کپتان صاحب بهادر و صاحب ثانی بمسهاراجه صاحب رسید جا بجا بنام اهل کاران خود که مابین راه لودهیان و امرتسر بودند قلمی فرمودند که از اقسام رسد هر چه باید بمقامات مهیا دارند - وقتیکه موکب صاحبان ممدوح برسد ضیافت نقدی اول در حضور صاحبان گذرانیده من بعد آن رسد هر گونه حاضر سازند - بعد طی منازل چون خبر نزول دیره صاحبان در میان چندیاله گور و در رسید کنور شیر سنگه را و حکیم عزیزالدین را مع بسیار فوج مسهاراجه صاحب برای استقبال روانه فرمودند - ازان طرف چندیاله دیره صاحبان مابین را تشریف فرما شد - و ازین طرف کنور موصوف در موکب بملازمت صاحبان عالیشان پیوست - و سرسواری استفسار صحاح مذاجات طرفین نمودند - بعده مسهاراجه حکم داد که تا فاصله چار گروه سپاه و سوار دو رویه را استاده شوند - بدین رسم و آئین صاحبان موصوف وارد امرتسر شدند - در مقامی که مسهاراجه صاحب مضراب خیم برای نزول صاحبان نصب کنانیده بود نزول فرمودند - بعده لوازمه ضیافت چنانچه می بایست حسب الحکم مسهاراجه اهل کاران حاضر آوردند - سپس مسهاراجه صاحب بنابر ملازمت راجه دهیان سنگه را بمخدمت صاحبان فرستاده دو رویه در راه سواران استاده کرده بحضور خود طلبانیده حصول ملازمت نمودند - و نزدیک خود بر کرسی نشاندند - و بی تکلفانه محاکات دوستانه فیما بین مرعی داشتند

همچنین تا چند روز جانیین را استحصالی مسرت [برگ ۲۷۰ الف] از ملازمت ساختند۔ و سوای این مہاراجہ صاحب بہادر تماشای قواعد پلا تن گونا گون و گہور چہرہ ہای گونا گون ذوقنون برای نزهت طبع صاحبان و موجودات سپاہ خود کنائیدہ ماندند۔ من بعد آن در باب انتظام مواد تواحدیت و یگانگت مجدداً مشورہ بصاحبان عالیشان فرمودہ و استحکام موثیق موافق تمنای خاطر خویش کردہ بعطای خلعت ہای فاخرہ مرخص فرمودند۔ و حکیم امام الدین را حکم شد کہ صاحبان ممدوح را بحفاظت تامہ در لودھیانہ رسانیدہ رضا نامہ بسلامت رسی از جناب صاحبان حاصل نمودہ در حضور حاضر شود۔ مشاراً الیہ چنین بعمل آورد۔ مدت این سفر سبب آمدن معتبران تا واپس تشریف آوری صاحبان بہادر در لودھیانہ سہ ماہ کامل بود۔ بعدہ مہاراجہ بانتظام مہام خود پرداختند۔

و از راجہ انوردھن چند، کہ از برای عیادت و مزاج پرسی حاضر شدہ بود، راجہ دھیان سنگھ وقت یافتہ متکفل انصرام امورات معزالیہ متعلق سرکار مہاراجہ گردیدہ سوال نسبت ہمیشیرہ اش برای خود نمودند۔ راجہ معزالیہ خیلی ازین امر سرتابی کرد۔ بعدہ متعلقان راجہ دھیان سنگھ آنچنان تحویفات برای انوردھن چند بیان نمودند کہ راجہ معزالیہ را سوای انتظام نسبت مذکور مخلصی خود ازان تہلکہ بدریافت نرسید۔ ناگزیر اقبال کردہ مرخص شد۔ و بدارالملک خود رسیدہ بصلاح عمومی فتح چند و مادر حقیقی بمعتبران راجہ از دادن شگون نسبت جواب داد۔ اول بازار گرمی وکالت معتمدان راجہ دھیان سنگھ ماند۔ چون ازان سودی بظہور نہ پیوست گذارش ما وقع بحضور مہاراجہ صاحب نمود۔ بعدہ بازار گرمی وکلاء از طرف مہاراجہ صاحب براجہ انوردھن چند تا عرصہ سہ ماہ ماند۔ درین وقت کسی بعرض رسانید کہ اسپ زرد کھار نزد شیر جنگ خان برادر سلطان محمد خان بی مثل و بی نظیر است۔ برای حصول اسپ مذکور و اسپان معمولہ مشخصہ کنور کھرک سنگھ را بکان افسری افواج وافر ماسور بطرف پشاور روانہ فرمودند۔ چون کنور مہصوف بر ساحل اتک رسید دریافت احوال افواج و متمردی [برگ ۲۷۰ ب] سردار یار محمد خان کردہ بحکم مہاراجہ صاحب عبور آن روی اتک نمود۔ یار محمد خان بخیبر گریخت۔ درین صورت مدت

ہشت ماہ منقضی شد۔ آخر الامر سلطان محمد خان درمیان آمدہ سردار یار محمد خان را فہمائید۔ اسپان معمولہ گرفتہ در سرکار کنور ممدوح رسانید۔ و از شیر جنگ خان برادر خود اسپ مذکور طلب کرد۔ مشاراً الیہ جواب داد کہ جاگیر دہ ہزار روپیہ مرا از ملک حضر و مہاراجہ صاحب عنایت فرمایند ہر گاہ اسپ مذکور خواہم داد۔ سردار سلطان محمد خان ازین معنی اطلاع بہ کنور ممدوح کرد۔ و کنور بحضور مہاراجہ عرض نمود۔ در جواب فرستادند کہ آنچه مناسب دانند بعمل آرند۔ کنور ممدوح جاگیر دہ ہزار روپیہ در وجہ شیر جنگ خان نوشتہ داد۔ بعد تصرف جاگیر مشاراً الیہ اسپ مذکور حوالہ آدمیان کنور ممدوح نمود۔ چون اسپ مذکور حوالہ آدمیان کنور ممدوح گشت و در تصرف کنور آمد آدمیان شیر جنگ را از جاگیر بدر کردند۔ هنوز این جواب و سوال کنور یا افغانان درمیان بود کہ مہاراجہ صاحب از آمد و رفت و کلا نزد راجہ انور دہن چند مفید مطلب ملاحظہ نکرده خود بدولت در سمت ۱۸۸۵ تہضت فرما بسمت دینا نگر بموجب عادت معمولہ شدند۔ و از انجا از گذر تلوارہ عبور کردہ در ملک انور دہن چند نزول اجلال فرمودند۔ و بسمت راجہ گلاب سنگہ و جماعتار خوشحال سنگہ بہیہ دہ روپیہ روزینہ دار بنا بر زود حاضر کردن بحضور مامور شد۔ و کنور کھرک سنگہ کہ براجہ انور دہن چند دوستی بہ طور دستار بدلی داشت حصول مطالب از سردار یار محمد خان کردہ بعزیمت روانگی بود۔ باستماع بورش مہاراجہ بر ارادہ انور دہن چند بنا بر اخذ نسبت برای راجہ دھیان سنگہ بچایت راجہ انور دہن چند بجناح استعجال از انجا روانہ شد۔ و بسرعت سریعہ دو منزل را بیک منزل طی کردہ بشرف قدمبوسی مہاراجہ صاحب مشرف گردید۔ و مراتب حایت را بتقدیم رسانید۔ اما مفید مطلب نگشت۔ آخر الامر قرار برین گرفت کہ راجہ انور دہن چند درخواست کرد کہ سن بر جوالہ مکھی می رسم و راجہ دھیان سنگہ صاحب [برگ ۲۷۱ الف] بر جوالہ ج بیاید و در باب اتفاق و وفاق عہد و پیمان بقسم سری جوالہ جی پختہ و محکم نماید۔ بنا بر قرار داد نسبت خواہم ساخت۔ راجہ دھیان سنگہ برین صلاح مترضی شدہ بہ اجازت مہاراجہ صاحب بہادر وارد مقام سری جوالہ جیو گردید و راجہ انور دہن چند نیز در انجا رسیدہ استحکام عہد و پیمان بمثل طرفین قرار واقعی

نموده از یکدیگر مرخص شدند - و ارتباط نسبت که شرط است بجا آوردند -
در عین گرما زیاد از سه ماه مدت این سفر بود - بعدہ مہاراجہ وارد امرتسر
گردیدہ بانتظام معاملات پرداختند -

درین عرصہ از نگاشتنہ عریضہ و کیل مامور لودھیانہ بمہاراجہ دریافت
رسید کہ نواب مستطاب لات قمبر میرا صاحب بہادر برای سیر نواح
لودھیانہ و ملاحظہ قواعد پلاتن وارد لودھیانہ می شوند - لہذا حکیم امام الدین
را بنا بر استفسار صحاح مزاج و انضباط ارتباط بنواب لات صاحب بہادر مامور
فرمودند - چون لات صاحب بہادر رونق بخش لودھیانہ شدند حکیم معزالہ
نیز وارد لودھیانہ گردیدہ از فہرست تخایف کپتان وید صاحب بہادر را
مطلع گردانید - کپتان صاحب بہادر بنا بر گذارش ہر چیز کہ صلاح دادند
مشاراً الیہ ہاں چیز بوقت حصول شرف ملازمت بحضور لات صاحب گذرانیدہ
بعد از چند روز شرف ارتخاص یافتہ بحضور مہاراجہ صاحب حاضر گردید -

من بعد آن مہاراجہ صاحب بہادر حکیم معزالیہ را بنا بر انتظام
ملک سردار فتح سنگھ اہلووالیہ مامور فرمودند - موافق حکم مہاراجہ
صاحب عرض بعضی معروضات و مشورت با کپتان صاحب ضرور بود - لہذا

1. COMBERMERE, STAPLETON COTTON, FIRST
VISCOUNT (1773-1865): Field-Marshal: son of Sir R. S. Cotton,
fifth Baronet: M.P.: born Nov. 1773: educated at Westminster, and
at a private Military Academy in Bayswater: entered the Army in
1790, in the 23rd Fusiliers; served in Flanders: was Lt.-Colonel of a
Cavalry regt. at the Cape on his way to India, where he was engaged
in 1799 against Tippoo, being at Malvailli and Seringapatam: returned
to England, 1800: was M.P. for Newark, 1806-14: as Maj-General he
commanded, first a Brigade in the Peninsula, from 1808, and later
the whole cavalry Division: succeeded as Baronet in 1809: was at
Talavera and Salamanca: K.C.B. in 1812: and at other engagements,
including the Pyrenees campaign and Toulouse: was made Baron
Combermere in May, 1814, and received a pension. He commanded
the allied cavalry in France in 1815-6: was Governor of Barbados
1817-20, and Commander-in-Chief in Ireland, 1822-5: as C.-in-C.
in India, 1825-1830, he besieged and took Bhartpur on Jan. 18, 1826:
and was made Viscount in 1827: Constable of the Tower, 1852:
Field-Marsal, 1855: he was G.C.B. in 1815: G.C.H. in 1817: D.C.L.
in 1830: Privy Councillor, 1843: K.C.S.I., 1861: died Feb. 21, 1865.

حکیم معز الیه از صاحب ممدوح اجازت طلب شد - ممدوح حکم دادند که برای سیر و شکار حضور بجانب موضع بهنبر می آید در آنجا حاضر شوند - برطبق این ارشاد حکیم معز الیه در موضع مذکور حاضر شده و در ساعت گذارش مطالبات [برگ ۲۷۱ ب] کرده ارشاد صاحب بهادر درباب انتظام آن گرفته مرخص شده واپس بکاروبار خود پرداخت - و مدارج مستر شده کپتان صاحب بهادر در حضور مهراجه صاحب معروض داشت - درینولا وقایع تهانه داران اتک رسیده که سردار یار محمد خان از عهد و پیمان خود برگشتگی دارد و سید احمد شاه در ملک یوسف زئی ها رسیده بترغیبات شرعی همه ها را منقاد خود ساخته مستعد بفساد می باشد - برادر سردار یار محمد خان نزدش رسیده بعهده وزارت ممتاز شده و دیگر سردار زاده ها نزدش رسیده اعتبار پیدا کرده اند - و ملک سردار پاینده خان سردار زاده ها و قلعه خادریخان یوسف زئی مسمی اودان واله ذر تصرف خود آورده و کلامش اینکه مرا در وقت جنگ سنگهان یار محمد خان زهردهانیده - لهذا من بیهوش شدم - و مشاراً الیه رو بفرار نهاد - خون چندین مسلمانان اول از و گرفته من بعد آن بمحاربه سنگهان خواهم پرداخت - و سردار مذکور نیز در فکر جنگ سید مستعد می باشد - و بطرف سرکار چندان ارادت ندارد - مهراجه بنا بر امتحان این معنی کنور شیر سنگه و دیوان دهنو معتمد کنور کهرک سنگه را بکمان افسری افواج بطرف پشاور مامور فرمودند - چون مشاراً الیهها در آنجا رسیدند همچنان یافتند - و عرض این معنی بحضور مهراجه نمودند - مهراجه باستماع مضمون عریضه کنور معز الیه الارد صاحب و و نورا صاحب را بتابعداری کنور شیر سنگه به بندوبست استماله سردار یار محمد خان روانه پشاور فرمود - و بجای خود بجهت خوف دهی و منقاد کردن شطرنج اینگونه گسترده که سردار غلام محمد خان برادر جهانداد خان پسر وزیر شیر محمد خان و حافظ عمر داروغه معتمد خود را مع زنجیر فیل و اقمشه غمده مناسبه چنانچه شاهان بشاهان میفرستند بطور وکالت بسمت شاهزاده کامران والی هرات مامور فرموده فهمانیدند که اگر شاه کامران بما تصفیة از دل و جان نموده سوال تسخیر کابل و قندهار در سرکار دهد پس بی غائله ریب

[برگ ۲۷۲ الف] رفاقت از دل و جان کرده بر تخت کابل خواہم نشانید۔
 مشاراً الیہ تمامی مراتب فہمیدہ براہ شکار پور روانہ بہرات گردید۔
 در ۱۸۸۶ بکرماجیتی حکیم امام الدین را بنا بر گذارش بعضی مطالب
 ضروریہ بخدمت کپتان صاحب بہادر و ترغیب دادن شاہ شجاع الملک
 را بہ تسخیر کابل و پشاور و رفاقت مہاراجہ صاحب و برای طلب نذرانہ
 از شاہ ممدوح منجملہ جواہرات عمدہ و نفیسہ بانداڑہ پنج لکھ روپیہ
 فرستادند و گفتند کہ اگر شاہ اعتبار طلب کند اعتبار کپتان صاحب خواہم
 دہانید۔ چون حکیم مشاراً الیہ بسامان و افر وارد لودھیانہ گردید آنچه
 مشورت مطالبات بہ کپتان صاحب جی کردنی بود من و عن گذارش
 کردہ فہمائیدہ جواب حاصل نمود۔ درین عرصہ ضمناً ملا شکور را بر دیرہ
 طلبانیدہ و از زاہ رفاقت اسلام فہمائید کہ طمع سرکار مہاراجہ بر ذات
 اقدس ہویدا است۔ اگر بقدر چہار پنج لکھ روپیہ وجہ نذرانہ از وجہ
 جواہرات عمدہ در حضور مہاراجہ بگذرانند پس تخت کابل و شہر پشاور
 برفاقت قرار واقعی میدہانیم۔ و اگر بدین صورت غرضی ندارند اختیار
 دارند۔ اگر واہمہ عدم وفای عہد و یا غصبیدہ داشتن جواہرات را بخاطر
 بگذرد پس جواہرات را نزد ساہوکار اسانت دارند۔ و ساہوکار نوشتہ دہد
 کہ ہر گاہ مقاصد ظل سبحانی از وجہ تخت نشینی قرار واقعی سرانجام شود
 بسر کار بدہد۔ و اگر ظن از وجہ قید و بند خود باشد پس کپتان صاحب
 را ضامن خواہم داد۔ چون این مقاصدات بملا شکور شمرده شد معزالیہ
 بعد اجازت شاہ قبول کردہ جواب داد کہ ہر گاہ شاہ وارد امرتسر
 شوید آدمی برای طلب مادر حضور حضرت ظل سبحانی روانہ نمائید
 کہ بی فرصت روانہ آنصوب خواہم شد۔ حکیم امام الدین این امر را
 قبول نمودہ روانہ شد۔ درین عرصہ بہائی گور دیال کہ بہ امرتسر رفتہ
 بود سرکار از و اطلاع یافتہ بحضور طلبانیدہ مراتب صدر فہمائیدہ پروانہ
 بنا بر طلب ملا شکور صادر فرمودند۔ در این صورت ملا شکور با اجازت
 کپتان صاحب بہادر روانہ بخدمت مہاراجہ صاحب گردید۔ مہاراجہ صاحب
 [برگ ۲۷۲ ب] از روی دانایی و قدر شناسی و رشک افزایی و کلای طرف
 ثانی لوازم تعظیم از وجہ فرستادن فقیر باستقبال و دیرہ و ضیافت چنانچہ رسم

بزرگانست یک یک فرونگذاشت - ملا مشاراً الیه بسیار منفرح و منشرح گردید - من بعد آن مهراجه صاحب بهادر بملائی مذکور ارشاد کردند که درینوقت کار انصرام شادی راجه دهیان سنگه در پیش است - بعد فراغت ازین معنی بخدمت بادشاه معتبری فرستاده شما را خواهم طلبید - خلعت فاخره مناسبه بمشاراً الیه عطا کرده و جاگیر دو هزار روپیه تعلقه سانبه وال بمشاراً الیه نوشته داده مرخص ساختند - مشاراً الیه در خدمت بادشاه حاضر شده یک یک مفصل گزارش نمود - بادشاه نیز فرحت اندوز شد - بعد از آنروز که سال دوم منقضی شده منتظر آدم رسیدن بود - و برادر جهانداد خان که مامور بسمت شاهزاده کامران بود در چند مدت از امرتسر تا بقلات رفت و پیشتر از خوف سرداران کابل و قندهار مبادرت در رفتن نه نموده واپس آمد - وکلای سردار یارمحمد خان که در حضور مهراجه صاحب حاضر بودند عریضه مشعر ما وقع و انگیزش مهراجه صاحب به شاه کامران والی هرات را و شاه شجاع الملک را به تسخیر آن ملک نوشتند - سرداران از مطالعه آن بغایت اقصی خوفناک شدند -

درین اثناء که دیوان دهنو بخلاف مرضی کنور شیر سنگه و صاحبان فراسیس وارد پشاور و طریق عملداری زجر و توییح برعایا در پیش کرده بود سردار یارمحمد خان استغاثه این معنی بکنور ممدوح و صاحبان موصوف قلمی نمود که ایشان از ما طلبگار اسپان و غیره اشیاء هستند و حالانکه بابت مالکی که از ما این چیز میخواستند در تصرف ما نیست - اگر دیوان دهنو را بحضور خود طلب دارند پس ما وارد پشاور گردیده سرانجام اسپان و غیره کرده میدهم و در صورت اختیار باقی است - برسیدن این گونه پیغام از سرکار مذکور کنور ممدوح و صاحبان موصوف بصحابت معتبران بدیوان دهنو [برگ ۲۳ الف] پیغامی برای جلد حاضر شدن فرستادند - اما دیوان معزالیه آنرا بسمع رضا نشنیده در جواب سخت گوئی و اتهام رفاقت افغانان ظاهر نمود - منہیان این خبر بکنور ممدوح و صاحبان رسانیدند - باستماع این معنی کنور و صاحبان سخت رنجیده شده سپاهیان جرار برای احضارش به بی عزت مامور کردند - سپاهیان حسب الحکم دیوان معزالیه را حاضر آوردند - دیوان معزالیه از حاضر آمدن بدینصورت بغایت اقصی

رنجیدہ روبرو سخت و شنتت گوئی بر زبان آورد۔ کنور ممدوح ازین معنی نہایت سخت شدہ امر ضرب و شلاق داد۔ ماسوران دیوان معزالیہ را نیم جان کردہ بعد وقوع این معنی تا پنج گہری در دیرہ خود قید داشتہ و بعدہ بدیرہ اش فرستادہ حکم نظر بندی دادند۔ سرداران را باستماع این معنی توقع بر کنور ممدوح و صاحبان فراسیس زیادہ تر گشت۔ بعدہ بامر کنور صاحبان وارد پشاور گردیدند باہستگی ادای اسپان وغیرہ اشیا نمودند۔ درین عرصہ بہ و نتورا صاحب کسی خبر رسانید کہ اسپ لیلی زندہ و نزد سردار یارمحمد خان موجود است۔ شیخ فیض نامی معتمد سردار یارمحمد خان مخلص صمیمی صاحب ممدوح بود۔ صاحب ممدوح او را بتوقعات مہربانی نامی حضور مہاراجہ صاحب و از خود استرداد کردہ اسپ لیلی بدمہ اش نمود و خود از انجا مرخص شدہ در حضور حاضر گردید۔ بعد امضای عرصہ قلیل از سمت شیخ مذکور و سردار ممدوح بہ و نتورا صاحب ایماء رسید کہ اگر درین ولا پیایند اسپ مذکور نذر سرکار گذرانیدہ خواہد شد۔

در سمت ۱۸۸۶ سردار دیوا سنگھ دوآبیہ از اعادہ تکلیفات مالایطاق یعنی لشکر کشی در ہر فصل ومع ہذا در ہر سال فرمایش نذرانہ و علاوہ بران پیش فرمودن از سلک مشاراً الیہ بدیگر کسان شدہ و معافی این معنی با وصف التماسات وافرہ ممکن ندیدہ ناچار پپوشیدگی اسباب اول شرقویہ ستلج نہادہ من بعد آن در اول ۱۸۸۶ مشاراً الیہ بکشتی خینگ ہا سوار شدہ شرقویہ ستلج عبور گردیدہ در مکان مقبوضہ پدری وارد شدہ بظل حمایت صاحبان عالیشان مسکنت گزین شد۔ و [برگ ۲۷۳ ب] صاحب ممدوح باجارت سرکار یلغار بدانصوب روانہ شد۔ در حینیکہ دیرہ سردار یارمحمد خان برگذر دریای لندی برای عبور آن بعزم تسخیر قلعہ اودھان بود خبر ورود جنود و نتورا صاحب بہادر شنید درانجا فرود شد و بصاحب بہادر ملاقی گردیدہ و از عزم خود مطلع نمود۔ صاحب ممدوح از عبور آن سو منع ساخت۔ اما مشاراً الیہ بسمع رضا نشنیدہ بتقاضای پیک اجل عاید شدہ متصل قلعہ اودھان دیرہ افگند۔ بسید احمد شاہ برای تخلیہ قلعہ و واپسی اسباب خادی خان مرحوم تقاضای

شدید پیغام کرد - سید ممدوح از روی زور و فریب بدر چاپلوسی در آمده جواب به بسیار لینت و تخلیه قلعه بسرعت سریع داد - همان ساعت به برداشت اسباب پرداخت سردار یار محمد خان باستماع این معنی فریب خورده متغافل گشت - سید ممدوح تغافل احوال سردار ممدوح دریافته وقت شب شبخون زد - سردار یار محمد خان بضرب دو تیز قرابین مجروح سخت گشت و همان ساعت بهمراهیان حکم داد که مرا جلد به پشاور رسانید - همراهیان ، همچنین بعمل آوردند - بوقوع این معنی در لشکر هزیمت افتاد - بدین غایت که تمام اسباب و اسپان و توپ و شاهین و خیمه جات درانجا گذاشتند و جان سلامت بردند - سردار معزالیه بفاصله دو سه گروه رفته بود که جان بحق تسلیم نمود - من بعد آن سلطان محمد خان قایم مقام گشت - و نتوارا صاحب برای اسپ لیلی و دیگر اسپان معموله سوال دادند - مشاراً الیه پهلو تهی نمود - و نتورا صاحب فهمانید که سید بزشا چنین غالب و از آنطرف شاهزاده کامران و شاه شجاع الملک ملتس رفاقت مهاراجه صاحب برای تصرف کابل و پشاور هستند - و شا از مهاراجه صاحب سرتابی میکنید - پس حامی خود کرا مقرر کرده اید و بکدام زور حکومت کابل و پشاور خواهید ساخت مشاراً الیه جواب داد : جاگیر پانزده هزار روپیه که در کشمیر و جاگیر ده هزار روپیه [برگ ۲۷۳ الف] که در ملک کمهاتر عنایت فرموده بودند هر دو مسدود گردید - اگر واگذاری هر دو جاگیر نمایند اسپ لیلی بهم رسانیده میدهم - مشاراً الیه بنا بر اجرای کارواگذاری هر دو جاگیر نوشته داد - اگرچه تسلی سلطان محمد خان بر نوشته مذکور نشد اما دست زوربالا تصور کرده نوشته ها را داشت و اسپ لیلی حواله و نتورا صاحب نمود - و صاحب ممدوح مدعا حاصل نموده مع اسپ در حضور حاضر شده مورد تحسین ها شد - چون قبل از ورود و نتورا صاحب دیره سپاه صاحب ممدوح و غیره عساکر بکمان افسری کنور کهرک سنگه ماسور بجانب پشاور شده بود و نتورا صاحب را حکم شد که بزوری بدیره شامل شوند - مشاراً الیه همچنان بعمل آورد - راجه انوردهن چند که وعده یکماه درباب انتظام شادی کتخدائی همشیره خود براجه دهیان سنگه بر جوالا جی نموده روانه بخانه خود شده بود - چون بخانه رسید اودرش میان فتح چند براجه ممدوح بسیار تشنیع

نمود - راجه گفت: چکنم؟ مقام برابری و جنگ نیست میان فتح چند ذمه دار
 شد که من خواهم جنگید - راجه این معنی را روا داشت - بناء علیه
 بادمان راجه دهیان سنگه جواب داد - چون آدمیان مذکور راجه رسیدند
 راجه ما وقع ازوشان شنیده در حضور مهاراجه عرض کرد - و
 مهاراجه ازین معنی سخت رنجیده حکم نهضت رایات عالیات بسمت
 راجه انوردهن چند داد - راجه باستماع این معنی نهایت خایف شده خروج
 اسباب خود باختفا بان روی آب ستلج و بپناه نزد راجه رام سرن بعمل آورد -
 درین عرصه خود بدولت مهاراجه صاحب نهضت فرموده در دینا نگر رسیدند
 و آن روی آب دریای بپناه از گد، تلوار عبور کرده افواج را بجنگ و احضار
 راجه انوردهن چند مامور نمود - چون پیش از ماموری افواج معتبران
 برای فہایش مامور شده بودند میان فتح چند بدون هنگامه آرای بمعتبران
 گفت کہ من [برگ ۲۷۳ ب] روبروی مهاراجه شده جواب و سوال خواهم
 کرد - معتبران این معنی را غنیمت انگاشته میان فتح چند را همراه آوردند -
 بوقت احضار میان مذکور از خیر خواهان مهاراجه صاحب گردید - چون
 بر راجه انوردهن چند ازین معنی خبر رسید مشاراً الیه از فریب او در
 پیشتر غافل نبود و ازین فریب زیادہ تر اندیشیده بلا فرصت آنچه اسباب
 همراه گرفتن توانست گرفته بجلدی از هرچه شاید آن روی آب ستلج
 گردید - چون بمہاراجه این خبر رسید میان فتح چند را بقید گرفتند -
 میان فتح چند نسبت دختر خود بر راجه ہیرا سنگه پسر راجه دهیان سنگه
 دادنی کرده در ظل حمایتش درآمد - راجه دهیان سنگه در حضور مهاراجه
 مہربی میان مذکور شدہ جاگیر لکہ روپیہ از ملک سججان پورہ بمیان
 معز الیہ دہانیدہ استحقاک نسبت های قرار واقعی نمود - بعد ازین افواج
 همراه میان مذکور شدہ - تمام ملک خلاص کنانیدہ دخل تہانہ های خود
 در قلعه اجات نمودہ مختاری نگاہداشت - معاملہ بکنور شیر سنگہ جی شد - چون
 مهاراجہ صاحب از بندوبست ملک راجہ انور دہن چند فراعۃ یافت راجہ
 گلاب سنگہ و راجہ دہیان سنگہ برای بندوبست شادی ہیرا سنگہ و خزان سنگہ
 رخصت گرفتہ بجمون رفتند - و مهاراجہ صاحب بلاہور تشریف فرما شدند -

درین عرصه کسی خبر رسانید که از صلب راجه سینسار چند و از بطن زن کدن یک پسر جوده پیر نام و دو دختر که در حسن و جمال نظیر خود ندارند در راج-چنبه فراری شده نشسته اند - و زن مذکور اگرچه مع اولاد راجه انوردهن چند کوچیده رفته ، اما بترغیب حضور حاضر خواهد شد - و معلوم شد که زن مذکور را غرض بقدم بوسی حضور است - مهراجه صاحب جیو بمجرد استماع این معنی بغایت اقصی خواهش مند تزویج دختر زن مذکور بنا بر سر سبزی خود شد - معتبران برای دختران مذکور و استمالت مادرشان [برگ ۲۷۵ الف] فرستادند - معتبران مذکور دریافت اراده زن مذکور نموده در حضور حاضر شده معروض داشتند که زن مذکور عرض میدارد که اگر تکه راج کانگره برای پسر من جوده پیر و برگزیدگی دختران من بر همه رانی ها و سهره بسته گرفتنی پیره دختران بمهراج منظور باشد معرفت حکیم عزیزالدین و مقصودن مصر عهدنامه این امر نوشته ارسال دارند و تصرف پسر من بر ملک مقبوضه راجه سرگباشی کنانیده دهند - آنگاه انتظام نسبت خواهم کرد - مهراجه صاحب فی الفور میان عزیزالدین را طلبانیده فہمائیدند کہ طلب تکه راج از زن موصوف بہر صورت کہ دانند معاف کنانیده بر جا گیر پنجاه شصت ہزار روپیہ و تا حد آخر بہ لکہ روپیہ رضامند نموده نسبت یک دخترش برای سرکار و نسبت دختر ثانیہش برای راجہ دہیان سنگہ مقرر باید ساخت - حکیم معزالیہ حسب الحکم روانہ بطرف سجان پور شدہ نزد زن مسطورہ رسید - غرض کہ بعد رد و بدل بسیار جا گیر لکہ روپیہ از ملک نادون و سپہ سالار چار ہزار سوار برای پسرش و نسبت یک دختر برای مهراجه صاحب مقرر شد - و از نسبت ثانی جواب داد - چون میان عزیزالدین جیو بتقرر این امر مذکور در حضور حاضر شد مورد آفرین ہا گردید - مهراجه صاحب بمجرد استماع این معنی جا گیر لکہ روپیہ مضاف نادون مقرر کردہ معتبری را روانہ کردند کہ تصرف معتمدان راجہ جودہ پیر بر جا گیر مذکور کنانیدہ و درستی جا و مکان برای مسکنش کنانیدہ راجہ مشاراً الیہ رابع مادر طلبانیدہ در آنجا آباد سازد - و خبر در سرکار رساند کہ بموجب اخبار شا

سرکار بدان جانب سوارشده خواهد آمد۔ معتبران در نادون رفته تمام بندوبست حسب الحکم نموده معروض داشتند۔ سرکار بمجرد استماع این معنی نہضت فرمای بجانب نادون گردیده وارد نادون شد و از مقام بارگاہ تا دولت سرای دورویہ کنات ہا برپا کنانیدہ و بوقت ساعت مقرری سہرہ بستہ اندرون دولت سرای رفته امر کردند کہ پیرہ ہر دو سرکار یعنی ہر دو ہمیشیرہ ہا بسرکار دہند۔ معتبران ہر دو ہمیشیرہ ہا را لاچار همچنان بعمل آوردند ہان ساعت کہ از پیرہ ہا فراغت دست داد بیرون آمدہ معتبران را برای تیاری ہر دو رانی مقرر کردہ خود بدولت بر کشتی سوار شدہ نہضت فرما شدند۔ و معتبران از پس حجلہ ہا باحتیاط بزودی تاسہ در حضور حاضر کردند۔ سرکار چون بنگاہ غور دریافت حسن و جمال شان نمود بسیار فریفتہ جمال اوشان گردید۔ لہذا بر گزیدہ ہا ہستند۔ نسبت دختر ثالث در ۱۸۸۷ بکرما جیتی بدیسا سنگہ جیو سر انجام شد۔

چون کنور کھرک سنگہ مع تمام فوج بر انتظام آن نواح از تعدی خلیفہ احمد شاہ در سواد قلعہ اٹک رسید سنہیان خبر دادند کہ خلیفہ در پنج تار بفراہمی فوج مسکنت دارد۔ کنور حکم داد کہ بعض دیرہ فراسیسان و بعض بعض دیرہ ہای دیگر بہ پنجتار روانہ شوند۔ ونتورا صاحب باستماع این معنی جواب داد کہ قبل ازین بہمراہی چار یاران بامور بخدست شدہ بودم بوقت کار نامبردہ ہا گریختند و نام من بدین حال۔ مرا بہتمام دیرہ خود بامور فرمایند یا فوج دیگر را۔ کنور صاحب اگرچہ رنجیدہ شدند اما بخفگی حکم دادند کہ شاہ یعنی ونتورا صاحب بہتمام دیرہ بروید۔ صاحب ممدوح آن روی اٹک عبور کردہ نزد پنجتار رفته مساکن سواکنان آنجا پاک سوزانید۔ خلیفہ احمد شاہ از پنجتار نیز گریختہ رفت۔ صاحب ممدوح از انطرف فراغت کردہ در حضور حاضر گردید۔ من بعد آن رجوع بطرف سلطان محمد خان آوردند۔ مشاراً الیہ از دادن اسپان خیلی عذر بمیان آورد۔ کنور صاحب مع تمام افواج عبور از دریای اٹک کردند۔ چون متصل پشاور رسیدند ناگزیر سلطان محمد خان ادای اسپان قبول کردہ التماس نمود کہ دیرہ از انجا کوچ نمایند۔ منزل بمنزل اسپان حاضر می سازم۔ برین قرار داد از انجا کوچ شدہ مدت یک ماہ در نوشہرہ ماندند۔ دہ تا اسپ رسانید۔ همچنین در عرصہ چہار ماہ ادای اسپان

هر گونه ساخت - بعد حصول اسپان کنور مذکور معاود لاهور گردید -
 و نتورا صاحب [برگ ۲۷۶ الف] بهادر را از روی تواریخ معلوم بود که
 سلطان سکندر ذوالقرنین سه جا خزانه دفن کرده و بران میناره ها بنا کرد -
 چنانچه یک مینار متصل بسالی است - بناء علیه هذا انهدام مینار آغاز کرد -
 مشقت بر انهدام آن زیاده از حد شد - از درجه اول یک صندوقچه برآمد - ازان
 یک انگشتری و نگینه و دو تا بتکی و از درجه ثانی یک صندوقچه آهنی برآمد -
 درونش یک صندوقچه خرد طلا و اندرون آن سه کوزه خردک پر از آب ، یک
 برنگ سفید و ثانی برنگ نیل و ثالث برنگ خاکی برآمد - دریافت خاصیت
 آن به هیچ وجه نشد -

چون و نتورا صاحب ازان فراغت یافت من بعد آن بنا بر سر انجام
 دهنی و کیپی مامور شد - بعد سر انجام آن وارد بلاهور شد - درین
 عرصه رانی صاحبه والده کهرک سنگه جیو در حضور مستغاثی شد که اهل
 کاران و نتورا صاحب متعینه ستار آباد که و نتورا صاحب بهادر آباد کنانیده
 بود در حق مابد گوئی و چنان تعدی می سازند که بر زبان آوردن نمی توانم -
 سرکار بکنور کهرک سنگه تنبیه کرد که نامرد مردمان اگر از شما فریادی
 شوند بهتر است یا شمارا فریادی شدن می زبید - باستماع اینگونه ارشاد کنور
 معز الیه سپاه خود فرستاد - مواشی موضع مضاف ستار آباد کرده و نتورا
 صاحب تاراج کردند - مردمان ستار آباد مقابل آنها شدند - بسیار کسان
 دران جنگ زخمی شدند - من بعد آن و نتورا صاحب آزرده شده سپاه برای
 مقابله تیار کرده در سرکار مستغاثی گردید - مهاراجه از فرستادن سپاه منع
 کرده فرمودند که سرکار حفاظت ستار آباد خواهند کرد - بعده رام چند
 اخبار نویس و همت سنگه جماعدار بهاتی دروازه را در ستار آباد فرستادند
 و امر کردند که طرفین را زیادتی کردن ندهند - لاله رام چند حقیقت آنجا
 دریافت کرده در حضور حاضر شده بعرض رسانید که همت سنگه تا حال
 در انجاست -

در سمت ۱۸۸۱ [برگ ۲۷۶ ب] دیوان کرپا رام بسبب کم وصولی
 معامله از جاگیر ششاهی ها بسپاه نرسانید - لهذا سپاه بوقت طلب حضور
 از نوکری جواب دادند - بدین سبب دیوان مشاراً الیه در حضور بر کناره

دریای اتک تنها حاضر شد - مهاراجه از وقوع بیدلی سپاه و تنها آمدن دیوان نهایت خفگی کرد - و بوقت بازگشت در حفاظت فراسیسان قید داشت - آخر دو لکه روپیه وجه تقصیرانه مقرر شد - بهر صورت ادا کرد - چنانچه قبل ازین ذکر شده - من بعد آن مهاراجه مشاراً الیه را در ۱۸۸۳ بکرماجیتی به ناظمی کشمیر بطریق مستاجری مأمور فرمود - مشاراً الیه پنجسال در انجا ماند و معامله بی کم و کیف رسانید - مگر در سنه ۱۸۸۴ زلزله عظیم در کشمیر بوقوع آمد - لهذا دران فصل خریف صورت آبادی و آمد معامله هیچگونه صورت نه بست - دوازده لکه روپیه بطور تخفیف گذاشته بود - من بعد آن مشاراً الیه خدمت نمایان از وجه نظم و نسق و تنبیه و تادیب قوم کهککه و تبت بعمل آورده دقیقه از دقایق حسن خدمت و معامله رسانی فرو نگذاشت - چون باهالیان بارگاه هیچ کس سازش نداشت لهذا هر واحد هر وقت بسمع مهاراجه تظلم و خورد و برد و تاخت تاراجی مال مردمان جوار از طرف دیوان می رسانیدند - لهذا در سنه ۱۸۸۷ بکرماجیتی طلب دیوان از کشمیر شد - و اهالیان هر وقت میگفتند که دیوان باغی خواهد شد و قطعاً هرگز حاضر نخواهد شد - با صبغای این معنی بخاطر مهاراجه ظنی میگذاشت - پیش از ایام دسهره خبر لشکر کشی خلیفه احمد شاه بر ملک سواد اتک پیهم بعرض رسید لهذا کوچ تمام افواج بدانجانب کنانیدند - و خود بدولت نیز فتح دسهره کرده نهضت فرمای آن سمت شدند - و بطلب دیوان پیهم معتبران روانه نمودند - هر قدر در آمدن دیوان توقف می افتاد فکر سرکار زیاده می شد - قضا کار درین عرصه فوج سید بر هری سنگه شب خون آوردند - اما مشاراً الیه آگاه گشته [برگ ۲۷۷ الف] سلامت ماند و شبخونیان جان سلامت نبردند و تمام سلاح و اسباب بدست سنگهان آمد - چون سرکار را از انطرف تسلی خاطر شد بجانب کشمیر متوجه شدند و دیره نزد دیوا و تاله انداختند - شیخ غلام محی الدین در انجا حاضر شد - نامبرده را بسیار مستمال و امید وار اشفاق فرموده برای حاضر آوردن دیوان امر کردند و اینهم فرمودند که اگر دیوان حاضر نیاید ما خود بدولت بکشمیر خواهیم رسید - شیخ غلام محی الدین بکشمیر رسیده بسیار سامان کوچ کنانیده آورد - سرکار درین عرصه چندی متصل روتاس گذرانیدند - چون خبر آمدن بکناره دریای جهلم سرکار رسید بدیوان حکم صادر شد که دیره پاهستگی

کرده بخانه خود بکنجه برسد و سرکار ایشان کتاس کرده بزودی در
 لاهور میرسد - ملاقات شما درانجا خواهد شد - درینصورت دیوان بکنجه
 رسید و سهاراجه از ایشان فراغت یافته در رسول نگر اجلال فرمود - دیوان
 را پروانه صادر شد که بکوچ اندک اندک وارد لاهور شوید و سرکار
 بزودی وارد لاهور می شود - دیوان همچنین بعمل آورد - سهاراجه از انجا
 سوار شده راهی بجانب علی پور بود - چون اهلکاران درانجا مکانهای بلند و سفید
 تیار کنانیده بودند ملاحظه کرده فرمودند که این مکانها از کیانند - مردمان
 نشان دادند که مالیه تمام ویسا کهه سنگه کردار چنیوت در سرکار نرسیده
 بود لهذا مشاراً الیه درقید بود و او دعوی خورد و برد معامله خود بر لاله
 باغ رای معتمد راجه جی نموده بود - به لاله باغ رای هیچ آفتی نرسید و
 بر مکانداران سفید سفید تنخواه بیست و یک هزار مع یک بهیه صادر
 گشت - آنچه بکاردار حمایت دار و صاحب محابه بودند ملک آنها وا گذاشت و
 دیگر بیوپاریان را درقید بند کرده سهاراجه ازان بعد وارد لاهور شدند -
 بعضی مردمان غریب از علی پور فریاد آوردند که تفریق آن منشی کشن چند
 نویسانید - مشاراً الیه بمطالعه راجه دهیان سنگه در آورد - راجه از لواحقان
 خود کم کنانیده بنام دیگران ایزاد کرده پروانه به بگ رفت - مشاراً الیه
 از انقرار تحصیل نموده [برگ ۲۷۷ ب] در حضور حاضر شد - سهاراجه تفصیل
 پرسید - نامبرده پروانه حاضر کرد سهاراجه کشن چند را طلبانیده پرسید:
 که این پروانه تو نوشته بودی؟ عرض کرد که من چنین نه نویسانیده
 بودم - باز فرمودند: که تبدیل بحکم که کردید؟ نامبرده خاموش ماند -
 اول بضر و شلاقش نموده شد - بعد ازان براجه جیو حکم شد - تسلی
 سرکار نگر دید - بعد ازان به بگ خرد حکم شد - از و نیز تسلی نگشت - بعد ازان
 به بگ کلان خوب ضرب شلاق کنانیدند و نیم جان از در بدر کردند - چون
 راجه صاحب بر او سهربان بود بعد اندمال زخمها باز در حضور حاضر می شد -
 چون دیوان کرپا رام وارد لاهور شد از سهاراجه حکم بدیوان شرف
 نفاذ یافت که چنانچه صوبه داران به پادشاهان ملاقات میکنند همچنان
 ملاقات باید کرد - مشاراً الیه اسباب نقد قیمتی یازده لکه روپیه گرفته
 در حضور حاضر شد - سرکار درانوقت همه وکلارا در حضور خود برای

نمائش خدمت دیوان طلب داشته بود۔ دیوان مشاراً الیہ صرہ یک ہزار روپیہ
 نثار فرق مہاراجہ کردہ پانصد پیشگی نظر کردہ پابوس شد۔ و من بعد آن
 اسباب حاضر آورده نذر گذرانید۔ سرکار از خوشی دو چندان شد و آواز آفرین
 از در و دیوار دران حال می آمد۔ دشمنان زرد روشدند۔ من بعد آن
 روبکاری حساب شد۔ سردقتریان از روی حکم سرکار بیست و پنج لکھ روپیہ
 اصل باقی و چہل لکھ روپیہ حسب الامر بنام دیوان موصوف موجب غازی
 بر او جمع کردند۔ مشاراً الیہ درینباب گفتگوی کرد کہ از کجا خواہم
 داد۔ سرکار باستماع این معنی حکم قید فرستاد۔ در باغ حضوری کہ دیوان
 نشسته بود درانجا قید شد۔ و دیگر لواحقانش را طلبانیدہ درانجا حاضر داشت۔
 و توشہ خانیہ دیوان را قید کردہ پرسیدند۔ منکر شد۔ آخر امر بضر و
 شلاق رسید۔ مشاراً الیہ از ہمہ معاملہ نشان داد۔ چنانچہ س پشمینہ
 از دیرہ دیوان قیمتی بیست لکھ روپیہ و شلاق ثانی نامبرده آدماں
 سرکار را بطرف کنجاہ ہمراہ برد۔ یک لکھ چہل ہزار بنکی و یک لکھ
 پنجاہ ہزار [برگ ۲۷۸ الف] نقد و پنجاہ و نہ پشمینہ از دیرہ دیوان
 قیمتی لکھ روپیہ نگہداشت خود بر آورده داد۔ بعد ازان سرکار پسر
 شیخ غلام محی الدین را ضرب شلاق کنانیدہ دو نیم لکھ روپیہ نویسانیدہ و
 پنج لکھ روپیہ از پندتان وغیرہ نویسانیدہ و ہفت لکھ روپیہ را فرمایش
 بر دیوان کرد۔ مشاراً الیہ انکار کرد لہذا قید ماند و بجایش کنور شیر سنگہ
 مامور ساخت۔ اما چونکہ عیش دوست بودند لہذا شب و روز بعشرت و
 سرشاری در سیر و تماشای گل و مجلس و حسینان میگذازند۔ ازانجا کہ
 مثل مشہور است، بیت:

چو خواهد کہ ویران کند سر بسر

نہد ملک در پنجاہ بیخبر

چو خواهد کہ ویران کند بیخ و بن

نہد ملک در پنجاہ بی سخن

چو خواهد کہ ویران کند عالمی

نہد ملک در پنجاہ ظالمی

نظر بران اہل کاران قابو بر مزاج یافتہ در معاملہ سرکاری غبن فاحش نمودند۔

سپهراجه بمعائنه اینچنین واقعه جمعدار خوشحال سنگه را در سمت ۱۸۹۰ بتائید بندوبست ملک مامور نمود - جمعدار مشاراً الیه که در سری نگر رسیده ملاحظه همه لوازمه سلطنت نمود یک روپیه در خزانه نیافت - اما انبارهای غله شالی که پیداوار کلان آن ملک است بملاحظه اش درآمد - بخيال انتظام مالیه در تمام شهر جار گشتاند که سوای غله سرکاری دیگر هیچ کسی در شهر و بیرون غله نفر و شد ، و غله سرکاری فروخته شود - چنانچه فروخت غله سرکاری شروع گردید - اگرچه پیش ازان یک و نیم خروار شالی فی روپیه فروخته میشد اما اهل کاران جمعدار مذکور روز اول یک خروار بیک روپیه فروختند - قضا کار روزی یک بقال بعلت فروختن غله خود ماخوذ سرکار گردید - جمعدار سزای بریدن گوش و دست بوی داد - از مشاهده این حال بر مردمان بازار و دهقان دهشت نشست - روز دوم اهلکاران بدو روپیه خروار چسپانیدند - اگرچه مردمان ازان گران می توانستند گرفت لیکن بسبب فروخت یکجا هجوم مخلوق زیاده از حد شد - و چندین کسان پایمال یکدیگر شدند - [برگ ۲۷۸ ب] و بظهور این چنین مصائب قحط و وبا و زیادتی محصول سرکاری چند لکه آدم سکنه کشمیر جلاوطن و در هندوستان آواره گردیدند - اکثری مردند - سپهراجه از اصغای این احوال بسیار از بسیار بر جمعدار رنجیده شده کنور شیر سنگه و جمعدار را بحضور خود طلبانید و بجای شان کرنیل مهبیا سنگه را مامور نمود - چنانچه مشاراً الیه چند سال زنده بود و بحکومت کشمیر گذرانید و آخر در وقت ایالت شیر سنگه بهادر بسبب برچمه گردی در کشمیر از دست سپاهیان کشته شد - و بعد ازین عرصه دو سال یعنی ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ بخیریت گذشت -

در ۱۸۹۳ بعد چندگاه سردار محمد اکبر خان بارک زئی پسر دوست محمد خان والی کابل بدعوی پشاور از خیبر سر بر آورد - سپهراجه از لاهور پا در رکاب گذاشت - بمقام گجرات اخبار رسید که بتاریخ ۱۸۹۳ بکرماجیتی سردار هزی سنگه نلوا از دست سپاهیان محمد اکبر خان دوران جنگ مجروح شده در قلعه جمرود در آمده

جان داد - و افغانان زیادہ از مور و سلخ فراہم آمدہ قلعہ را مع دیگر سپاہ محاصرہ نمودہ اند - و جنگ توپ و بندوق روزمرہ جاریست - و محصوران تنگ و منتظر کمک اند - مہاراجہ ہراجہ دھیان سنگہ و گلاب سنگہ و سوچیت سنگہ و جمعدار خوشحال سنگہ و سردار تیج سنگہ وغیرہ سرداران حکم داد کہ عزم بالجزم نمودہ خود را بہ پشاور رسانیدہ امداد محصوران سازند - چنانچہ ہر ہمہ بعرضہ قریب دو دو منزل را بیک روز طی نمودہ بہ پشاور رسیدند - و مخالفان بہ آواز آمد لشکر سنگہان محاصرہ از قلعہ برداشته بہ درہ خیبر در آمدند - و لشکر سنگہان صلاح رفتن بتعاقب شان اندرون خیبر بحق خود مفید نفہمیدہ بر روی درہ خیبر کہ آنرا شادی بکیاری میگویند از درہ دیگر کہ چیکی نام دارد و از قدیم آمدورفت لشکر شاہی از ہان راہ مع توپخانہ و باربرداری [برگ ۲۷۹ الف] میشد بفاصلہ توپ رس قلعہ سنگین بس مضبوط مجددا بنا نمودند - و بعد از اتمام عمارت قلعہ تہانہ سپاہ مع چند اضراب توپ و اسباب مطلوبہ جنگ دران گذاشتہ معاودت نمودند -

و در سمت ۱۸۹۳ موافق ۱۸۳۷ عیسوی از پشاور بمہاراجہ خبر رسید کہ امیر دوست محمد خان والی کابل بذاتہ از قصر خود مع افواج کثیر روانہ شدہ برای گرفتن ملک پشاور از درہ خیبر بر آمدہ است - باستماع این روئداد مہاراجہ صاحب بنفس نفیس از لاهور با عساکر جرار ہنچو بجزخار روانہ شدہ بہ پشاور رفت - و دیرہ فوج را بر جوی آب بارہ از دیہ شیخان واقع گوشہ غربی و جنوبی پشاور پائین تر نمود - متصل کوه بندخیبر دیرہ امیر معزالیہ بود - اول افغانان بحکمت عملی آب بارہ را گشتانندہ سمت کوهات انداختند - از وقوع این صدمہ بی آبی بر لشکر سنگہان چند پاس بسیار تنگی و بی تابی گذشت - مہاراجہ بدریافت این احوال بعضی لشکر خود را فرستاد کہ موضع گشتاندن آب را از غنیان انتزاع نمود و آب رفتہ را باز در جوی آورد - اما افغانان ثانیاً گاوکشی کردہ انداختن خون و گوشتش در آب مذکور جسارت نمودند - و سنگہان بہر کیف حسب مصلحت وقت اوقات گذاری کردند - آخر الامر سردار سلطان محمد خان بارکزی برادر امیر دوست محمد خان خفیہ بسرکار سنگہان آمیزش کرد - مہاراجہ

بظہور این امر فقیر عزیز الدین انصاری را بجمعیت یک دو معتمد دیگر بنا بر اطاعت پذیر ساختن امیر مشاراً الیہ نزد امیر فرستاد۔ امیر بمجرد رسیدن اینہا را براہ تعلی مقید نموده تفویض میر غضب نمود۔ و فقیر مشاراً الیہ اگرچہ سخنان نصیحت آمیز بر زبان آورد اما سودی نہ نمود۔ و امیر مشاراً الیہ بدریافت تفرقہ خانگی خود از میدان مصاف چون روز بد شباشب گریختہ درون خیبر رفت۔ و فقیر موسی الیہ ہم بلطائف الحیل کیف مالتفق جان خود را از انجا خلاص نموده بخدمت مہاراجہ صاحب حاضر شد۔ [برگ ۲۷۹ ب] مہاراجہ صاحب برسیدن فقیر مشاراً الیہ از پشاور کوچ نموده بطرف لاہور آمدند۔

و بعد ازین در ۱۸۳۹ عیسوی مطابق ۱۸۹۵ بکرساجیتی سرکار دولتمدار انگلیسیہ را بخاطر گذشت کہ یک سفیر را فرستادہ امیر کابل را باطاعت خود باید آورد۔ برین ارادہ کرنیل سکندر برنس صاحب راع

1. BURNES, SIR ALEXANDER (1805-1841): Political: son of James Burnes: born May 16, 1805, connected with the family of the poet Burns: educated at Montrose Academy: entered the E. I. Co.'s military service at 16: Interpreter at Surat in 1823: transferred to Cutch in 1825: sent, in 1830, on a mission, with a gift of horses, to Ranjit Singh at Lahore, and to explore the country: in 1832, travelled, under the orders of Government, in N. India, Afghanistan, Bokhara and Persia: in England in 1833-5, was lionized as a traveller: received the medal of the Royal Geographical Society, and elected member of learned Societies: on return to India, he succeeded, by negotiation at Hyderabad (Sind), in warding off war with the Amirs, who agreed to a survey of the Indus: in 1836, Burnes was sent on a mission, nominally commercial, but really political, to Dost Muhammad, Amir of Kabul; his discovery of Russia's intrigues, and the arrival of a Russian agent at Kabul, led to his advice, that Dost Muhammad, the reigning Amir, should be supported: but this advice was not accepted, the Amir's requests were rejected, and by the second Afghan war, Shah Shuja was to be reinstated. Burnes was sent to Sind and Beluchistan, to prepare the way of the British Army: he was made, later, Political Agent at Kabul under the Envoy Sir. W. H. Macnaghten: Shah Shuja was re-made Amir: Burnes was knighted, made Lt.-Colonel: and C.B.: for 2 years, at Kabul, he had a subordinate position: the Afghan mob rose, not without warning, on Nov. 2, 1841: and Burnes was assassinated. It came to light, in 1861, that some of Burnes' despatches from Kabul in 1839, had been altered, so as to convey opinions opposite to his. The matter was brought before Parliament, on an application for an inquiry: but Lord Palmerston's Government resisted the motion, which was defeated on the ground of the interval of time that had passed since the occurrence (Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 62).

لیج صاحب و داود صاحب از راه بمبئی روانہ کردہ بدار الملک کابل فرستادند۔ صاحب ممدوح از شکارپور در سفائن نشستہ تابہ کالا باغ رسیدہ از انجا بسبیل خشکی از راه فتح جنگ و حسن ابدال بہ پشاور و از انجا باربردار قاطران بہم رسانیدہ بکابل رسید۔ اگرچہ در بدو حال امیر کابل خاطر داری صاحب موصوف بوجہ احسن نمود، اما در آخر بسبب در اندازی بعضی غرض گویان از گفتہ و شنفتہ خود انحراف ورزید۔ صاحب موصوف بہ وادید اغاض امیر معزالیہ از کابل جریدہ برآمدہ بجلال آباد رسید۔ و از انجا بسواری جالہ اہ سبیل دریای لنڈی وارد بہ پشاور گردیدہ مع کرنیل فریڈرک مہکش صاحب بہادر کہ دران ایام عمدہ لفتنی استستی داشت، و از سرکار برای اخبار پشاور درین روزها رفتن کرنیل اسکندر برنس صاحب بکابل مامور بود، وارد دینا نگر گردید و از طرف لودھیانہ کرنیل وید صاحب بہادر پولیتیکل ایجنٹ لودھیانہ مع ولیم جی مکناٹن صاحب بہادر و چندی از صاحبان دیگر بمقام دینا نگر

1. A raft made of leathern bottles.

2. Colonel C. M. Wade (See *Introduction*, p. 10, f.n. 1).

3. MACNAGHTEN, SIR WILLIAM HAY, BARONET (1793-1841): I.C.S.: second son of Sir Francis Workman Macnaghten, *Bart*, Judge of the Supreme Courts of Madras and Calcutta: born in Aug. 1793: educated at Charterhouse: went to Madras in the Army, 1809: was in the Governor's bodyguard: gained prizes in languages: served at Hyderabad and in Mysore: appointed to the Bengal Civil Service, 1814: gained great distinction in languages at Fort William: became Registrar of the *Sadr Diwani Adalat*, 1822-30: published his works on Hindu and Muhammadan Law, and reports of cases: on tour to Upper India, 1830-3, with Lord W. Bentinck at his meeting with Ranjit Singh at Roopar: Secretary in the Secret and Political Departments, 1833-7: accompanied Lord Auckland on tour, 1837, to the N.W.P.: made the treaty with Ranjit Singh and Shah Shuja in June, 1838: signed Auckland's manifesto of Oct. 1, 1838: appointed Envoy and Minister at the Afghan Court of Shah Shuja: accompanied the army of the Indus *via* Kandahar and Ghazni to Kabul: the whole policy accepted by Macnaghten: had difficulties with the military authorities: Shah Shuja reinstated in Aug. 1839: Macnaghten made a Baronet in Jan. 1840: had great troubles in Afghanistan with Shan Shuja and the tribes, and in re-organizing the Government of the country: Dost Muhammad surrendered on Nov. 3, 1840: and was sent to India: Macnaghten nominated Governor of Bombay in Sept. 1841: on the reduction of their stipends the Afghan chiefs rebelled; Burnes was murdered on Nov. 2, 1841: the military authorities failed, and
(Continued)

تشریف آورده همراه مہاراجہ رنجیت سنگہ مشورہ لشکر کشی بر افغانستان و منضبط نمودن روابط اتحاد مابین بادشاہ شجاع الملک و سرکار خالصہ فرمودند۔ مہاراجہ بہادر از دینانگر برفاقت صاحبان موصوف وارد لاہور گردیدہ برای عہد نامہ مشعر انضباط روابط اتحاد مابین بادشاہ شجاع الملک و سرکار خالصہ فرمودند۔ مہاراجہ بہادر بدین اقرار نوشتہ دادند کہ ہر گاہ بادشاہ را کدام مہم با افغانستان روبکار گردد سرکار خالصہ لشکر خود کہ تعدادش از ہفت ہشت ہزار کس زیاد نباشد برای کمک بادشاہ تابکابل بدهد۔ [برگ ۲۸۰ الف] و اگر احياناً بمہاراجہ صاحب کرام مہم بملک خویش پیش آمد تاہمین قسم با اہل کاران بادشاہ موصوف بہ تعیناتی لشکر معمولی امداد مہاراجہ نمایند۔ بعد ازان صاحبان عالیشان بادشاہ شجاع الملک و مکناٹن صاحب بہادر را بمعیت لشکر بملک افغانستان مامور فرمودند۔ چنانچہ بادشاہ موصوف مع صاحب موصوف از کنارہ شرقی دریای ستلج روانہ گردید۔ و در عقب شان جوق جوق لشکر از راہ بہاولپور و شکار پور بر قندھار رفت۔ و کرنیل وید صاحب بہادر بموجب مندرجہ عہد نامہ شہزادہ تیمور را ہمراہ گرفتہ از راہ لاہور یعنی علاقہ سنگھان بہ پشاور رسانید۔ و از مہاراجہ فوج معہودہ درخواست نمود۔ مہاراجہ بہ بعضی از پلاتن و سواران سنگھان حکم روانگی بدانطرف داد۔ سنگھان ابا آورده گفتند کہ در رفتن ما بچنگ افغانستان، خصوصاً بہ تبعیت صاحبان انگریز بہادر، ہتک مذہب ما می شود بلکہ بحال نمی ماند۔ از استماع این امر مہاراجہ چنان تجویز فرمود کہ سپاہیان قوم مسلمان را از لشکر خود چیدہ مقدار فوج بموجب مندرجہ برابر باید کرد۔ چنانچہ مقدار شش ہزار و چند صد نفر سوار و پیادہ بر آورده مع یک توپخانہ اسپہی بکمان افسری

the Army remained inactive : Macnaghten accepted the terms of the rebel chiefs on Dec. 11 : the terms were not adhered to by the Afghans : Macnaghten negotiated further with Akbar Khan, son of Dost Muhammad, and at an interview on Dec. 23, 1841, was treacherously killed by Akbar himself. His character and capacity for his task have been much discussed. The whole policy was surrounded by the greatest difficulties, and the inefficiency of the military commanders added to them : Macnaghten's optimism and confidence prevented him from realizing the situation correctly : his high character and courage were conspicuous throughout : a monument was erected to him at Calcutta.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, 266)

جرنیل و نتورا صاحب فراسیس زیر کمان کرنیل صاحب [شیخ بساون] موصوف مامور نمود۔ و چون لشکر سنگھان به پشاور رسید جرنیل و نتورا صاحب از کمان افسری لشکر مذکور بنوعی استعفا داده کرنیل شیخ بساون نام هندوستانی را افسر گذاشت۔ فوج سنگھان تا فتح قلعه علی مسجد همراه ماند۔ پس از فتح رسید راضی نامه گرفته معاودت نمودند۔

و ازین طرف در آخر عمر زبان مہاراجہ کہ بدار و گیر جہان حکم می فرمود از بیوست عصبہ مسدود گردید۔ و امور حکومت بر زبان راجہ دھیان سنگھ محول گردید۔ ہر چند از فقرا دعا و از حکما دوا گرفت فائدہ مرتب نشد :

چون کہ بیدل شد اعتدال مزاج
نہ عزیمت اثر کند نہ علاج

بوقت سکرات موت خیرات از اقسام [برگ ۲۸۰ ب] جواہر و اجناس و غلات بسیار نمودند، و بازوی شہزادہ کھرک سنگھ بدست گرفتہ بدست راجہ دھیان سنگھ دادند، و جان بجان آفرین سپردند۔ انا لله وانا الیہ راجعون۔ بتاریخ یازدہم ماہ ہار ۱۱۸۹۶ بکرمہاجیتی آفتاب پنجاب غروب شد۔ عالی را شب ماتم افتاد و جہانی را غم و الم دست داد :

شب شود آری رود خورشید در زیر زمین

پس نعلش آن رھگرای عالم بقا را بعطر و گلاب و آب گنگ شست و شو دادہ در بان یعنی تابوت انداختہ مابین امرا و سلاطین بصد شان و تزئین بمنزل آخرین رسانیدہ در برج آتشین مانند خورشید برین نشانند۔ و بعض پردگیان ماہ جبین و پردہ نشینان عفت گزین و کنیزکان وفادار خدمت گذار یازدہ تن ستارہ وار بغروب خسروانجم بدرجہ احتراق از روی مہر و وفاق رسیدند۔ و اتصال جاوید حاصل نمودند، بیت :

خسروا در عشقبازی کم ز ہندو زن مباح

کو برای مردہ سوزد زندہ جان خویش را

1. 27th June, 1839 (Cunningham's *History of the Sikhs*, p. 221 ; and Khazan Singh, i, 311).

اگرچه در آتش سوختن وستی شدن در مذهب خالصه روا نیست - اما از سبب تاثیر صحبت راجگان کوهستان این امر در پنجاب هم رواج یافت - فی الجملة بعد تقدیم مراسم کریا گرم که رسم هندو است راجه دهیان سنگه مهاراجه کهرک سنگه را بر مسند عزت نشانده بدستور و آئین مهاراجه سرگباشی کاروبار سلطنت را اجرا داد - و از کدام سمت غبار فتنه و فساد برخاستن نداد - هر یک را پایه پایه نگهداشت بلکه امرا و سپاه و اهلکاران و تحصیل داران را زیاده تر مرهون منت ساخت - و رسوم مواخذه و مطالبه دور کرد - و ساخته پرداخته کاردار منظور نموده مگر سردار چیت سنگه پیشکار مهاراجه کهرک سنگه که از اصل حسود خوشنود نگشت و خود میخواست که مالک مختار در تمامی کار بوده مال سرکار خود دیره نماید - راجه مانع می شد - ازین جهت نزاع بمیان آمد -

درین اثناء مهاراجه گلاب سنگه بهادر که همراکب کنور نونهال سنگه [برگ ۲۸۱ الف] در نواحی پشاور مامور بوده بعد انتظام سهام همراه کنور مذکور وارد لاهور گردید - و در انجا هر دو برادر مشورت کرده پیش نونهال سنگه خصومت بی موجب ظاهر کردند - و صلاح دور ساختن چیت سنگه مذکور شمردند - چنانچه ماه اسوج در ایام نورانه در سمت ۱۸۹۶ شهمزاده نونهال سنگه و هرسه برادر راجه و غیره اخوان و اصحاب پیش از طلوع آفتاب دروازه کشاده داخل حصار شدند و سردار چیت سنگه را مع برادر خردش از خواب غفلت بیدار کرده سزای اعمال در کنار شان نهادند و بر بستر مرگ خوشترک خوابانیدند - مهاراجه کهرک سنگه از مشاهده کشته شدن همدم خویش چون شاخ بید بر خود لرزید و بیانگ بلند گریست - هر چند راجه گلاب سنگه بتعظیم و آداب پیش آمد و تسلی داد طمانیت پذیر نگردید - اگرچه بلطائف الحیل بر وساده عظمت نشانند اما دلش بجا نماند - و از کشته شدن سردار محرم اسرار بی قرار میباند و چشم گریان و دل بریان میگذرانید - و دشنام صبح و شام بفرزند خود کام میداد - و بکاروبار تعلق نمیداشت - آخر از خشم و غم بسیار بیمار گردید و امورات مملکت را راجه دهیان سنگه بحکم و ارشاد کنور نونهال سنگه سر انجام می ساخت - تا آنکه مدت یک سال و چهار ماه گذشته که مهاراجه

کهرک سنگه از دنیای بی وفا در گذشت و رخت بعالم بقا برد - قضا را چون بمنزل ناگزیر آن مسافر دیگر را رسانیده امیر وزیر مراجع بوثق شدند کینور نونهال سنگه همدوش میان اودهم سنگه خلف مهاراجه گلاب سنگه پنجه در پنجه شاخ کرده چون گل و بلبل در وسط جماعه کل متوجه دخول بلا بودند هنوز از دروازه پای اندرون نگذاشته بودند که پاره حصار و سنگپاره دیوار بر سر آن دو جوانان تا بر خوردار افتاده جان بگزار چنان برد ، بیت :

پسر بر خورد از رضای پدر
بدولت رسد از و غای پدر

چون پدرنا رضا رفت پسر بدولت نرسید - و چون این حالت پر ملامت هفدهم ماه کاتک سمت ۱۸۹۷ [برگ ۲۸۱ ب] واقع شد عالی بحیرت در آمد و جهانی تعجب نمود - و دانایان بتاسف گفت ، بیت :

هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت
دماغ بیمده پخت و خیال باطل بست

راجه دهیان سنگه شاهزاده شیر سنگه را از بتاله درخواست کرد که آمده بانصرام امورات پردازد - و بر مسند عزت نشیند که جای خالی است - درینوقت سخت بی بی زنده کور بسر وقت آمده واقعه شوهر و حالت پسر دیده و شنیده آه سرد کشید و اشک گرم بارید و باواز بلند نالید و رخ بناخن خارید

چندان ز غمش بمهر نالید

کز ناله او سپهر نالید

معجز شده از طپانچه پاره

اشک آمده تا بگوشواره

چون سبزه گهی بخواب می خفت

چون غنچه گهی شراره میرفت

سرداران و ناطه داران بدلاسا پرداخته عرض کردند که برضای ایزدی ستیزه نتوان کرد که با هیچ دلاور سپر تیر قضانیست - آخر بصبر و شکیب پرداخت - بعد انقراض سنسکار و ماتم کار بر صلاح سندهانوالیه خود بکرسی دولت بنشست - و شیر سنگه را تہی دست رخصت نمود - چون راجه دھیان سنگه هوای شیر سنگه میداشت بی بی رخ ازو گردانیده صلاح کار خود مهاراجه گلاب سنگه و بهائی رام سنگه و سردار عطر سنگه و اجیت سنگه سندهانوالیه مقرر نمود - چند ماه اجرای کار کردند - درین اثنا راجه دھیان سنگه بواسطه سیر و شکار که ذوق بصید بسیار داشت بطرف چکله جمون تشریف فرما شد - و شاهزاده شیر سنگه سرو سامان محاربه بهم رسانیده به تسخیر لاهور عازم گردید - چنانچه بر پڑاوه بدھو آمده مخیم سرادقات گشت - اکثر پلاتن از لاهور بدر آمده بمجرای رجوع شدند و سلامی اضراب گذرانیدند - مختصر که تمامی افواج سرکار باضافه در ماه امیدوار و عطای انعام بدام خود آورده داخل بلده لاهور گردید - و مورچال گرد جوار حصار سرکار برچید - و کارزار توپ و اضراب بر روی کار آمده - سرداران سندهان والیه پیش از محاصره از قلعه بدر رفتند - و مهاراجه [برگ ۲۸۲ الف] گلاب سنگه بواسطه ناموس و ننگ پاس نمک مخدومه مرعی داشته متحصن گردید - و دلدهی بی بی صاحبه کرد که تا جان در بدن و سر برتن است از تندهی کوتہی و پہلو تہی نخواهم کرد و حق نمک فرو نخواهم گذاشت و سر سو بیوفا نخواهم بود - از بیرون گولہ هزاران هزار چون باران امطار از ابر توپ شعله باران درون حصار می آمدند و منازل و بروج بر هوا می پریدند - لیکن راجه فلک درجه ثوابت وار پا برجا فشرده بود بتدبیر خرد و تجویز عقل نوعی تیر توپ را سر میداد که برهدف میخورد و یک تیر در هوا بر باد نمی رفت - اکثر سرهای مجاهدان بیرون از تن جدا شدند و بدن بی سر افتاد - درین ایام خالصه پلاتن به بهانه تخته آوردن بجهت بستن مورچال از خانه و دوکان و مهاجن و بقال داشته ظلم و اشتلم را رواج دادند و بازار گرم کردند - تخته از در میگرفتند و از خانه زر می روفتند - لاهور را پر شور کردند و شهر را اتر نمودند و دفتر را آواره و کاغذ را پاره می نمودند و اهل قلم را دست قلم

میکردند و پنجه نحران را شکنجه دادی، یعنی به بهانه خواندن نامه آمده
 جانهایشان به تیغ میدادند - کسی که گریخت جان برد و شخصی که نشست
 از جان رفت - چون اکثر مردم را بی گناه سر بریدند و دست و پا به برش و
 برید آوردند، ازین جهت برچهره خطاب یافتند - شیر سنگه چون دید که
 قلعه کوه آهن گردید، و از حمله خالصه و پلاتن بر نمی کشاید و راجه
 گلاب سنگه در چارچمن قلعه پختگی شکفتگی دارد و فوج من بر آشفستگی،
 لاچار معتبران پیای برای آوردن راجه دهیان سنگه روانه جمون کرد -
 راجه اطاعت حکم کرده به یلغار وارد وقت گشت و گفت کاریکه بزور
 نیاید به تدبیر بر آوردن شاید :

هر که بی تدبیر کاری کرد ملک از دست داد
 ملک میخواستی بنای کار بر تدبیر نه
 بهر تسخیر ممالک لشکر خیل و حشم
 جمله در کار است لیکن زین همه تدبیر به

شیر سنگه لب پیاسخ بکشاد -

سپردم بتو مایه خویش را تو دانی حساب کم و بیش را

پس راجه دهیان سنگه جنگ توپ و تفنگ بدیر و درنگ آورد و وکیل
 معتبر بمهراجاه گلاب سنگه فرستاد که با شیر سنگه [برگ ۲۸۲ ب] فرزند
 سرکار کارزار چه اعتبار دارد؟ مهراجاه جواب داد که بانو چند کور
 سنه سرکار والا است و خود سرکار قدرش از فرزندان بالا میداشت - در چنین
 خون ریزی به بلا کدام آئین وفا؟ آخر مهراجاه شیر سنگه بر حق شناسی و
 نمک حلالی مهراجاه مذکور مشکور بوده عهد و پیمان بست که بخون
 چند کور دست نخواهم شست و زیاده تر از سابق عزیز خواهم داشت
 و مثل مادران پرستش خواهم ساخت و جاگیر و معاش مناسب و تعظیم و
 آداب واجب خواهم داد - و بی بی صاحبه هم منظور نموده برین شرط راضی
 گردید - مهراجاه صاحب از هر دو طرف آفرین نامه نویسانیده قلعه حواله
 کرد و خود قول قلب آراسته بیرون آمد - و از دریای راوی عبور کرده
 متصل شاهدره مضرب خیمه گردید -

راجہ شیر سنگھ بتاریخ ۵ ماہ ماگھہ سمت ۱۸۹۷ برہمنند لاهور اجلاس فرمود۔ و راجہ دھیان سنگھ را مدارالمہام جزو و کل گردانید۔ چنانچہ راجہ مدوح بدیانت و کفایت امور سلطنت سرانجام میداد و خود در ماہ پہاگن ۱۸۹۷ بطریق سیر و شکار اطراف وزیرآباد و سیالکوٹ نہضت فرما شد۔ چنانچہ در توقف حوالی سیالکوٹ اخبار لاهور رسید کہ کنیزکان بیوفا حرم سرای بتاریخ دوم ماہ بیساگھہ سمت ۱۸۹۹ بکرمی رانی چند کور را در محل باطائف الحیل از جان کشتہ اند۔ ہر کہ خبر شنید آہ کشید و آب در دیدہ گردید۔ و عامہ گویند از ایمای والی خالی نیست، واللہ اعلم:

ہر کہ بد کرد بید یار شد

اوبہ بدی خویش گرفتار شد

و از سیالکوٹ مراجع بلدہ لاهور گردید و سردار لہنا سنگھ و اجیت سنگھ سندانوالیہ را طلب داشتہ بدستور سرکار جاگیر و منصب آنها واگذار فرمود۔ و محل اعتبار و درخلا و ملا مختار نمود۔ آن ناخدا ترسان حق ناشناس بتاریخ اول اسوج سمت ۱۹۰۰ یکہزار و نہصد^۳ بکرماجیتی در مقام شاہ بلاول بحضور مہاراجہ شیر سنگھ بہ بہانہ موجودات [برگ ۲۸۳ الف] مع سپاہ مسلح ہمراہی موجود شدند۔ چنانچہ اجیت سنگھ یک ضرب قرابین کہ از تیر پر بود مقابل آمدہ فتح واہگورو جیکی گفتہ سرداد۔ راست برسینہ و پیشانی شیر سنگھ بہادر چند تیر خورد و جانش برد۔ فی الحال نہضت کردہ بصمصام خون آشام سرش از تن جدا کردند۔ و مقربانش یک دو کس کہ دست بر تیغ آوردند نیز بقتل آمدند۔ و شاہزادہ پرتاب سنگھ معصوم بیگناہ جہت دفع نحوست انجم بگفتہ منجم درباغ رشک ارم پرستش کواکب پیش برہمن نشستہ بود۔ بہم زدن

1. 18th January 1841 (Khazan Singh, i, 313).

2. June, 1842 (Cunningham, 254). Mr. Clerk to Government 15th June, 1842. The widow of Maharaja Kharak Singh was so severely beaten, as was said by her female attendants, that she almost immediately expired. (Ibid.).

3. September 15, 1843 (Cunningham, 256; and Khazan Singh i, 314).

چشم به تیغ الم سرش قلم کردند و کله خون آلوده بدست گرفته و بر باد پایان نشسته عنان خیز مع سواران خون ریز طرف قلعه شتابان گشتند۔ قضارا در میان راه راجہ دھیان سنگھ تنہا دو چار شد و بلا بہ و مدارا در میان سواری آورده بہ بہانہ مشورت در قلعه آوردند۔ و ابواب حصار مسدود نموده نا گاہ بید رنگ پیک تیر تفنگ راجہ دھیان سنگھ را بہ نہانخانہ عدم فرستادند۔ دلیپ سنگھ بچہ سرکار را از اندرون محل طلبداشتہ بر مسند عدالت نشانند۔ و جبین مبین او را بقشقہ خون اخوان رنگین نمودند و شادیانہ کردند۔ و در شہر منادی زدند کہ راجہ دھیان سنگھ وزیر الممالک مہاراجہ دلیپ سنگھ والی ولایت شدہ۔ بعد از ساعتی بخیہ از روی کار افتاد کہ راجہ ناظم پنجاب بہ آب فنا رخ شستہ بر تخت روان تابوت بیرون آمد۔ درین واقعہ ناگہانی جہانی بہ غم افتاد و عالمی بہ الم برخواست و منادی دیگر ندا در داد کہ اجیت سنگھ وزیر مختار ولہنا سنگھ اہل کار سرکار لاهور شدہ۔ راجہ ہیرا سنگھ و سوچیت سنگھ بصلاح رای کیسرا سنگھ و پندت جہلا بہ اندوہ تمام افسران پلاتن و سران اہل انجمن را یک جا جمع کردہ حالی کردند، و استمداد جستند۔ ہر ہمہ یک دل و زبان شدہ گفتند غم نکنید، تا انتقام راجہ نیکنام مایان نگیریم طعام خوردن بما حرام است۔ چنانچہ لشکر تمام بہ اژدہام ما لاکلام و اہتمام تام وقت شام گرد و جوار حصار آمدہ سور چال را انتظام دادند۔ راجہ سوچیت سنگھ [برگ ۲۸۳ ب] با فوج خود بہ پیکار کمر بستہ در صدد افتتاح حصار و پادریش برادر عالی مقدار مہم پرداز شد۔ و راجہ ہیرا سنگھ لاش راجہ دھیان سنگھ را بخانہ برد کہ بکار سنسکار پردازد۔ چون اندرون دیودھی حویلی میت با عزت بردند رانی پتہانی وغیرہ عصمتیان پردہ نشین از وقوع واقعہ راجہ اندوہگین شدند۔ و بودن خود بی وجود ذیجود او نابود دانستہ تیاری آن مسافر عالم آخرت نمودند۔ و خزائن و دفائن بر آورده بنام پروردگار خیرات کردند۔ و ہر ہفت کردہ بہ تردد زیور آراستہ نزد میت شوہر آمدند و گلاب و عطر افشان کردند۔ و در میان صحن وسیع حجابی صندلین با ترتیب تزئین بہ آئین مہین آراستند۔ و فرش بہین بر آن گستردہ و مسند و بالین نہادہ آن انجمن گزین را بران دراز خوابانیدند۔ و خود چون حوران بہشت گردا گرد نشستہ مجلس را خلد برین کردند۔ و لحظہ تماشای بزم

رنگین دیدند - آخر فرزند عزیز هیرا سنگه را به انتظام پدر تا کید تمام نموده به تحسین و آفرین فرمودند که فتیله آتشین بدست خود بیندازد - همچنین کرد ، چنانچه بیک دم شعله آتش شده توده خاکستر شده بودند - کسیکه آن لحظه به بهار گلزارشان بنگریست تا که خزان و بهار است چون ابر بهار زار زار خواهد گریست - گویند همان روز قلعه مفتوح و محصوران مقتولان و سر و کله اوباشان برای مردم مدلول شد :

چو خون خداوند ریزد کسی
در نگش به گیتی نماند بسی
هر بد که میکنی بپندار کان بدی
گردون گذاردش و دزان هم رها کند

پس راجه هیرا سنگه بعد طی مراسم ماتم و ادای رسوم کریا کرم بر مسند وزارت نشست و مدارالمهام پندت جهلا رام را نموده زمام مهام سلطنت تمام بدست اهتمام خود آورد - ازین معنی راجه سوچیت سنگه و رای کیسری سنگه رشک برده ماده خصومت صورت بست - اما مه راجه گلاب سنگه مطلع شده فی الفور در لاهور رسیده [برگ ۲۸۴ الف] شعله فتنه به آب تدبیر فرو نشاند و راجه سوچیت سنگه و کیسری سنگه را از آنجا بر آورده بجمون برد - ازین جهت خاطر راجه هیرا سنگه و پندت جهلا جلای دیگر یافت و جوهر آب و تاب دیگر پیدا کرد - و در دانه دل هر یک را بنوک التماس زبان سفتند - لخت جگر اکثر بدرد آمدند - چنانچه بعضی از مردم خالصه پلاتن آزرده خاطر شده التجا براجه سوچیت سنگه آوردند : که بیاس خاطر شما قلعه کشایگی کردیم و جهلا بد باطن درینولا بعرض کسی گوش شنوا ندارد ، تشریف فرما شوید و قدم رنجه فرمائید که ماهمه پلاتن بقدم مبارک حاضر شویم و جهلا و هیرا سنگه هر دو را از میان برداریم - چون راجه سوچیت سنگه هوای لاهور داشت و عداوت با جهلای مجهول - این حرف قبول نموده و خواست که نامعلوم متردد آن حدود شود - اما راجه گلاب سنگه آگاه شده سنگ راه گشت - یک قدم حرکت کردن نداد - سوچیت سنگه بسیار بازی خورده فرو نشست - و بعد

دو سه روز به بهانه شکار سوار شد و بی فکر از راجه گلاب سنگه طرف
سانبه شتافت و از انجا شبگیر زده مع کیسری سنگه و بهیم سین عازم لاهور
شده به دیره خالصه پیوست - از عهد و پیمان نشان نیافت - بعضی مردم
گفتند واپس باید رفت و در خانه باید نشست و موقع وقت باید جست -
اما راجه سوچیت سنگه بمقتضای جهل راجپوتی و جوهر ذاتی عار پسپا شدن
بر خود نه پسندید - بیرون از لاهور متصل شالا مار در چار دیوار درس
خانقاه حضرت میان اسمعیل بزرگ ، که آن را درس میان ودا
میگویند ، فروکش گردید - و سخن سازان به هیرا سنگه خبر رسانیدند که
سوچیت سنگه بداعیه تدافع شما اینجا رسیده - پس راجه صلاح از پندت جهلا
پرسید - مشاراً الیه گفت ، بیت :

سر چشمه شاید گرفتن به میل
چو پرشد نشاید گزشتن به پیل

هیرا سنگه همانوقت به فوج شاهی [برگ ۲۸۳ ب] حکم داد که
فردا علی الصبح سوچیت سنگه را نگین وار در حلقه کرده گرفتار سازند -
چنانچه روز دوم وقتی که آفتاب طلوع نکرده بود طلایه لشکر فیروزی اثر
کرد و جوار راجه حصار کردند - و به آواز کوس و نقاره بیدار نمودند ، بیت :

غریو کوس داده مرده را گوش
دماغ زندگان را برده از هوش
اجل بر جان کس سازی نموده
قیامت در یکی بازی نموده

دیدند قضا بر سر رسید تن برضا باید سپرد و جوهر تیغ نمودار باید کرد که
مردار وار مردن کار مردان نیست - پس راجه سوچیت سنگه و رای
کیسری سنگه و دیوان بهیم سین و برادر هیرا سنگه توپی و غیره چند کس
که رفیق مرگ بودند بمقتضای اینکه ، فرد :

چو دست از همه خیلی در گذشت
حالا دست بران بشمشیر دست

تنی چند فکر ازدهام لشکر عوام نکرده بشمشیر خون آشام پیش آمدند و گفتند :
زند فوج تیغ کمر تاب ما فزاید به تندی به بحر آب ما
چنانچه نخستین دیوان بهیم سین که در سرکار لاهور مشهور بود چون نیزه
قلم بمیدان رزم قدم زد ، چنانچه :

ز تیر افگنان چون رقم گیر شد
نی خامه در دست من تیر شد
ز بس کرد در خانه زین سوار
نوشته کتابه بخط غبار
ز خون پای اسپان نگارین شده
چو برجست مصراع رنگین شده

سرهای سران را به تیغ چنان می برید که قلم را قط زنند - و دست و پای
بهادران چنان می پیچید ، که مکتوب رامی پیچند که یک قلم تمام افسران
را مانند فهم در خط کرد و دانایان لشکر را شیر وار مسطر رشته در گردن
افگند - اکثری را چون قلم سر بریده و بسیار پیرا چون شکم خط اعضا شکست -
تیغش رقم حیات باعدا از صفحه روزگار بسترده - نزدیک بود که سرداران
لشکر را برهم زند قضا را تیر بجگر خورد از پا افتاد و طومار عمر در نوشت
و خط حیات از صفحه ایام سترده و نامه ناموری بسر برد - بعده رای
کیسری سنگه چهره گلگونی کرد و عجب رنگ در میدان جنگ ریخت که
سواران را سیلاب خون از سرگذشت [برگ ۲۸۵ الف] و خانه زین رنگین گشت :

تیغ می گشت بسکه چون برمیغ
شبم لاله بود چو بر تیغ
تا نمی خورد شیر خون جگر
گل ز شاخ کمان نمی زد سر
رستی از مشتمل مزد خنجر زن
تیغ ها همچو غنچه سوسن

زره از باد جمله چون شبنم

برتن گل رخی شدی برهم

ناگه صرصر خزان بر چمن زار زعفران وزید و یکبار باران تقاطر تفنگ
بران سر و گل رنگ از ابر لشکر بی مهر بارید و زراعت حیات را تلف
گردانید - راجه سوچیت سنگه چون دید که بمنزل رسید ، دانست :

دور محنون گذشت نوبت ما ست

هر کرا پنج روزه نوبت اوست

بهوشیاری برخواست و قلیان برادر را خوانده دم تمباکو کشید - هوای دود
از سر رسید و بوی مرگ بمشام رسید - رو بمیدان رزم آورد و تیغ بر آورده
بدست کشید :

تو گفتی که آمد بهنگام کین

ز شمشیر آبی بروی زمین

زمین گشت با آب تیغ آشنا

درو داد صد کشت مردم گیا

ز بس خون گردن کشان تیغ ریخت

ز هم اسپ درخانه زین گریخت

ز انداز پیکان هنگام جنگ

کیان شد بفرمان تیر خدنگ

هر آن کس که شد در کمان گوشه گیر

تن او زره گشت از زخم تیر

بسی آب تیغ او از سرها گذشت و آب سنان یک نیزه بلند شد - هر لحظه
ز شوق طائر روح مرغابی تیغ آب می گشت - آخر توسن تدر و خرام های وار
بجولانگری در آورد و بشاهین خنجر شکار گنجشک دلان کرد و بشاهباز
تیر طائر روح اکثری را اجل گتر نمود - و دلیران را که هوای ناورد در سر
شان بیضه کرده بود بمنقار سنان بر فرق شان بیضه شکست - و مرغابی تیغ

آبدار از تن بدشگلان سرخاب روان ساخت - دران آشوبیکه هر سونی تیر
فتادی در بریدن زخم ز هر حلقه کبان بشکل حلقه پر طاؤس می پرید -
و پیکان تیر برنگ منقار طوطی سرخ رو میگشت - مخالفان جلاد طبع درین
مسلخه زبان بد از داستان می کشادند و چون بلبلان فریاد میکردند :

بود در دل هراس از شمشیر

همچو مرغ مسیح از خورشید

[برگ ۲۸۵ ب]

بعضی چون کبک بر تیغ کوه فولاد جای میگرفتند و برخی چون بط در آب
شمشیر شنا میکردند و تنی چند به سیخ سنان برآمده مانند کبک بر تین
نشستند ، فرد :

خود برفرق سرکشان از تبر

بود بر جی کبوتری برپا

زندگانی حکم عنقا میکرد و طائر روح از قفس تن پرواز نمود - راجه هیراسنگه
چون تماشا کرد که یک تن تنها سلاح رانی سر کرد و سرهای سران را از
تن برفگند دست تعجیل باید آورد که گفته اند :

که آفت هاست در تاخیر طالب رازیان دارد

بجوانان جنگ آزمای بیانگ بلند آواز داد و زبان بدین مضمون کشاد :

بلشکر بگویند یکبارگی

که رانند بر جنگ او بارگی

سواران را هوای ناورد در سرآمد و سودای تماشا از سر رفت - پس از چهار
طرف حصار بسته شل واز تفنگ رانی را کار فرمودند - اگرچه راجه نامدار
در میدان کارزار چون شیر خونخوار کارها کرد که کسی نکرد ، فرد :

هر آنچه نموده درین کارزار نه رستم نموده نه اسفندیار

اما از غذای نهار غذای سیر دل بر خوان و غا نشده بود - چشمش بمهربانی
دگران نگران بود - ناگهان تیرهای تفنگ آتش فشان چون قطرات باران
برسروی بارید - سپر آفتاب کردار و زره برتن ماه وار از کاوش تیرهای
بسیار تار تار گردید - و چند بار بندوق به آن گنج بخش و خزانه نثار

صندوق جگر در رسید که شعله جانش چون برق بر هوا رفت و چشمه حیات او بی آب گشت، و فیل چون ابر سیاه گریست، شب‌دیز را مانند شمع اشک روان شد. از لشکر فغان برآمد و از دلها نعره آه برخاست. راجه هیرا سنگه را چون روشن شد که چراغ زندگانی عم بزرگوار پڑ مرده گشت گیتی در چشم او تاریک گشت و بی اختیار اشک از دینه روان گردید، بیت:

همه کردند ماتم افروزی شمع مانند از جگر سوزی

پس آن شیر افکن را بر عاری فیل انداخته بر لب دریای راوی آوردند. و چون شمع قطره زنان روان در منزل آتش جادادند و بر کرده خود پشیمان شدند و تعزیت نامه بجمون فرستادند. [برگ ۲۸۶ الف]

درین نزدیکی کنور کشمیرا سنگه و پشورا سنگه در سیالکوت سر خود بخود کامی افراشتند. فوج لاهور آمده اخراج کرد. لاچار مشاراً الیهان مع والده و قبائل نزد بابا پیر سنگه، فقیر سلسله نانکشاهی که خود را از مریدان بابا صاحب سنگه بیدی قرار میداد و نان و طعام بمسافران در چاشت و شام میرسانید، نشستند. اتفاقاً عطر سنگه سندهانوالیه که از گروه برادران خود آن روی آب ستلج بود نیز در منزل بابا مذکور آمده فروکش شده بود. پندت جهلا سوء ظن بهم رسانید که مبادا اجتماع کرده هنگامه فساد برپا کنند. بعضی راجه هیرا سنگه رسانید. ایات:

درختی که اکنون گرفت است پای به نیروی مردی بر آید ز جای
و گر همچنان روز گاری هلی بگردونش از بیخ برنگسلی

به اظهار آن پندت افسران مختار راجه هیرا سنگه را ارشاد داد که دیره بابا ماوای مفسدان را تاخت و تاراج و بگوله‌های اضراب آماج نمایند. و افواج بد مزاج بی امتیاز و بی کشف زازیک بار گرد جوار فقیر خاکسار حصار کرده توپ و رهکله سر کردند. حاضران پیش بابا عرض کردند: که اگر ارشاد فرمایند مقابل شویم و جنگ نمائیم که روز تجربه است. بابا گفت: مکان درویشان جای آداب است نه دارالجهرب، بضبر و شکیب نشسته تن برضا در دهید. درین سخنان بودند که گوله برق آسب از توپ رعد نهیب برنام بابای ناتمام چون بلای ناگهان رسید و پایش از میان پزانید. بابا فرمود: که روز موعود موجود گردید. مرده را دریا برد

خواهند نمود - و جسد من بموج آب سر خواهند داد که کشتی بنیاد
بی ادبان خانه خراب غرق شتاب همین طور در آب خواهد بود - گوله و تیر
ژاله مثال از سحاب توپ و عد چخال بیارش در آمدند چنانچه نفوس جامعین
از مهان و مسافرین و عوام [برگ ۲۸۶ ب] و مساکین و حیوان و غیره
که در مکان بابا سکونت گزین بودند در طرفه العین از عرضه زمین بفردوس
برین رسیدند - و مال و اشیا بر خطه پاک چون خس و خاشاک افتاده ماند -
پس ازان آن بی ادبان زیاد سر آمده دست بغارت کشادند - و آنانکه آمده
مانده بودند یرغمال کردند - چنانچه کنور کشمیرا سنگه نیز گرفتار آمد -
بغور فرزندى سرکار سلاح و یراق و زیور و پوشاک از تن نمیداد - از غایت
ظلم و عناد او را از جان کشتند - و کنور پشورا سنگه پیش از رسیدن
لشکر بر آمده نزد راجه هیرا سنگه در لاهور حاضر شده بود - بسلامت ماند -
اما از نزاع برادر بملا حظه حالت اندوه مادر خون بجگر می خورد و زندگی
بی ثمر میدانست - اگرچه او را بجاگیر علاقه کریانواله روانه فرمودند
لاکن دلش قرار نگرفت - آخر بر خود سری های خود در قلعه اتک سر داد -
پس از وقوع این تردد حالت و حصول فتح و نصرت سیاست و هیبت پندت
جهلا به آن درجه رسید که هر یک چون بید بر خود بی لرزید - و هر کس
را مغلوب و مرهوب خود گردانید و شاهد مدعا ارا بر کرسی نشانید -
چنانچه میان رندهیر سنگه عرف سوهن سنگه فرزند ارجمند سهاراجه صاحب
در لاهور نزد هیرا سنگه حاضر گردید - اگرچه سکه و نقشه او بر مردم
خوب نشست اما از سخت گیری و سنگ دلی او اکثر دلها بهم برآمد -
خصوص سهارانی والده سهاراجه دلپ سنگه از عادت بدسلوکی او نامشکور
بود - لاچار با سردار جواهر سنگه برادر خود و راجه لعل سنگه معتبر و
افسران دیگر صلاح نمود بقسمی که میسر شود این شجره بی بر را قطع
نموده آید - هر همه منظور کرده [برگ ۲۸۷ الف] در صدد این کار شدند -
چنانچه از مافی الضمیر مخدومه مسطوره جمع امرا و پندت جهلا بدضمیر
و راجه هیرا سنگه بی تدبیر مطلع شده از منازل شهر بیرون آمدند که
سرداران و افسران و هواداران خود را یکجا جمع کرده شطرنج منصوبه
ببازند و بازی قایم کنند - تدبیر منعکس شد - و تقدیر رخ نمود - بیرون

آمدن ہان بود کہ در افواہ مردم افتاد و از ہر جا صدا برخاست کہ دو گروہ ہا دولت سرکار غارت نموده قرار شدہ اند۔ و خزائن لاهور برقیل و استپ بار نمودہ بجمون می بزنند۔ تمام فوج دریا موج از درون و بیرون باتفنگ و توپ فراہم آمدہ تعاقب کردند و گولہ ہای آتش فشان سر دادند۔ چون آنها دیدند کہ زمانہ منقائب گردیدہ و پایہ استقامت نماندہ ہر چند مانند ستارہ دویدہ رہ بجای نبردہ در چراگاہ بموضع لیانوالہ کہ چند خانہ لیانہ بود فرود آمدند و چند کس نمک حلال براہ ماندند۔ و بسیاری متفرق شدہ بجای خود رفتند۔ فی الحال لشکر سرکار چون شیران خونخوار رسیدہ گرد و جوار پرکار بستند و نقطہ وار آنها را در میان گرفتند۔ اگرچہ پندت جہلا اولاً زایجہ جنگ کشیدہ و اضطراب تیغ گرفت و چند شکل دو پیک نمودہ آخر تقویم عمر پارہ کرد و جان داد۔ راجہ ہیرا سنگہ و رنبیر سنگہ ہر دو کسان جوہر ذاتی تیغ رانی ظاہر کردند۔ اما بسر نبردند۔ و بمہرہ مار تفنگ ہا نجا مردند۔ و از شاخ عمر بر نخوردند۔ همچنان دیگر رفیقان رفاقت مرگ کردند۔

ازان پس راجہ لعل سنگہ مدارالمہام گشت۔ مہارانی صاحبہ فرمان روا و مہاراجہ دلیپ سنگہ مالک ملک گردید، اما درین اثنا کہ کدام وزیر فاسق در میان نماند تفرقہ در فوج آئین افتاد۔ ہر روز سپاہ ہوای دیگر پیدا میکرد و انعام و اضافہ میگرفتند و عربدہ دیگر میکردند و خون می ریختند و خود سری میداشتند۔ و افسران را [برگ ۲۸۷ ب] زار میزدند و سرداران را خوار میکردند۔ و ہر یک کمپنی پلتن ہا چند مقدم بزبان پنچ مقرر نمود و آنها را پنچ نام نہاد۔ و مقدمات را بصلاح اوشان سر براہ میکردند۔ و اجازت از حکام نمی جستند۔ ہر کس را خوف برچہا در دل نشست۔ برچہہ: یعنی بغیر گورو و پیر باشد آنرا برچہہ می نامند۔ بنا بران ہر چہ از کسی میخواستند میگرفتند۔ بلکہ اگر احدی عزت دار در راہ یا ہر جا کہ دو چار می شد وجہ خود را از میان بر آورده بطریق نیاز پیش میگذاشت و استمداد می خواست۔ آنها لب بہ تبسم کشادہ می پذیرفتند۔ و عمر دراز میگفتند و از زبان می فرمودند کہ طالع تو مددگار بود کہ بوسیلہ ارجاع رستگار شدی و عمر دوبارہ یافتی۔ والا ماترا ہلاک میگرددانیدیم۔

همچنان از تهتک پرده بر کنار نبودند - خلق الله لاچار روی نیاز
 بیمارگه پروردگار لپل و نهار از گردش روزگار امید وار که شب آبتن است
 فردا چه زاید - چون دانیان دانشور این مجموعه عناصر بشر را بچهار عنصر
 منسوب کرده اند - گروه سلاطین و الا تمکین و سلاحدار و سلحشور بکره آتش،
 اهل قلم و علم را با آب، و سوداگر را به هوا، و زمیندار را بخاک - اگر این
 چهار را بجای خود قرار دارند و بحکم ناظم کار نمایند انتظام مملکت است،
 و اگر یکی ازین حرکت نماید قیام نمی ماند - در پنجاب کره آتش شعله زدن
 گرفت و صاحب نسق احدی نبود که به آب تدبیر فرو نشاند - بی بی چند کور
 اگرچه بانطفای آن همت می گماشت و صلاح و استمداد از سران و رازداران
 می جست - چون علاجش از کم فطرتی و عدم همتی نمی توانستند کرد از
 ذکر و فکر این مقدمه مهر خاموشی بر لب نهادند - آخر رای رانی صاحبه
 مطابق اینکه النساء ناقص العقل والدین اند بدان راجع گشت که از کدام
 سردار جبار سر این زیاده سران شکست کنانیده آید - بر این تجویز افسران و
 پنچان پلاتن و سرداران انجمن را طلبداشته فرمود که راجه گلاب سنگه
 حاضر نمی شود او را رجوع و جمون را مفتوح نمایند - چنانچه راجه لعل سنگه
 و سردار شام سنگه و رنجود سنگه و [برگ ۲۸۸ الف] تمام افسر و سپاه و
 پلاتن بر سر راجه مامور نمود - و بلا قصور دانست که اگر راجه غالب و
 منصور گردید سپاه غرور گذاشته فرمان پذیر خواهد ماند - اگر مقتول و
 مغلوب شد ملک و مال او به تسخیر خواهد رسید - و چون لشکر بر حدود
 جمون رسید راجه بخود فهمید که اگر بچنگ می برآیم نمک حرام می شوم،
 و اگر بدر روم بزدلی است - و در ملاقات سردهی و بر اعتماد سرداران چه اعتماد
 است که خود از برچهها ترس کاراند - پس باید که پنچان پلاتن که
 زبردست بر دوست و دشمن اند بحکمتی در جمون طلب داشته از خود کرده
 آید - همچنان کرد - و برچهها و افسران حاضر شدند و بضیافت های کلان
 و عهد و پیمان از خود گردانید - و ماجرا در میان آورد و خون
 فرزندان و برادران یک یک شمرد و گفت که من خدمت گذار پرورده
 نعمت سرکار ام نخواهم که حرف بد بر زمه من آید - مال و جان در پای
 خالصه نثار است - عزت و آبرو مرا در کار - همه پنچان و افسران و اکابران
 پلاتن یک دل و یک زبان بوده به قسم و پیمان گفتند که چون راجه

معرفت مایان حاضر خواهد بود کدام را یارای نیست که نگاه تیز براجہ خواهد نمود۔ اگر بوی دیگر بمشام کسی رسید هنگام رستخیز خواهد دید۔ بہر صورت تسلی راجہ کردہ بلاہور بردند و در ہر مقدمہ رفیق ماندند۔ مگر راجہ بدادن زر آبرو نگاه داشتہ ، برضامندی رخصت گرفته بجمون باز آمد۔ و مطلبی کہ بی بی را مرکوز باطن بود بظہور نرسید۔ بلکہ فوج زیادہ تر مروج زد۔ یعنی بنا بر طلب انعام و کرۂ طلای و کنتہہ ہای زر بجواہر سنگہ برادر رانی صاحبہ وا نمودند۔ چنانچہ در ملاحظہٴ اسلحہٴ فوج فیل کوه تمیل را کہ در یک عاری سہاراجہ دلیپ سنگہ و جواہر سنگہ عدیل و ژدیف بودند بزور نشانندہ سہاراجہ را از میان بر گرفتند۔ و سردار را بضرب سنگین کشتند۔ و دشنام برانی صاحبہ ہم دادند۔ و از کشتہ شدن برادر رانی صاحبہ بحالتی گرفتار شد کہ نتوان گفت۔ و ملالتی کہ او را دست داد نتوان بیان نمود۔ پس سرداران و نامداران رانی صاحبہ را [برگ ۲۸۸ ب] دلاسا دادہ بصبر و شکیب رهنمای شدند۔ و بسنسکار مردہٴ جواہر سنگہ متوجہ نمودند۔ پردگیان سزاوار مسطور از ملاحظہٴ آثار روزگار مقہور ہمراہ جسد شوہر در آتش نشستند۔ دست و پای خود را سوختند و زبان بہ نفرین ہا و بدشنام قاتلان بد سرانجام چون شعلہ آتش می افروختند۔ و بدین قہر و غضب سوختہ تودہٴ خاکستر شدند۔ و خالصہ ازین سخن غافل ، بیت :

ستم کش کن آہی بر آرد ز دل

زند سوز او شعلہ در آب و گل

مکن مردم آزاری ای تندرای

کہ ناگہ رسد بر تو قہر خدای

و نمیدانستند کہ گفتہ اند :

بترس از آہ مظلومان کہ هنگام دعا کردن

اجابت از در حق بہر استقبال می آید

بلکہ آن سیاہ دلان ہر روز چون آتش سرخ می شدند۔ و بازار خود گرم

میگردند۔ و بشعلہٴ زبان رانی صاحبہ را بی سوختند۔ و رانی صاحبہ دندان

صبر بر جگر فشرده دل پر خون می ماند - و خیال پاداشش بهر قیاس بخاطر داشت - آخر دید که این آتش زود گیر به آب تدبیر زود نمی میرد - آتش را با آتش باید کشت - و آخر را به انگار بکره ناز باید سپرد - چنانچه روزی سائر سپاه و افسران و سواران تهمین را طلبداشتند فرمود که ملک آن روی آب ستلج را صاحبان انگریز میخواستند که متصرف شوند چه علاج باید کرد - برچپه ها بجواب آن درد دل حالی کردند - و گفتند که نمایان را از مدتی مرض مزمن است که از آله آن بجز جنگ اهل فرنگ متصور نیست - سوای حکم جسارت نمیتوانیم کرد - رانی صاحب فرمود که دوی این درد در بلده فیروز پور است - مضائقه نیست - همت در کار همت - بیت :

بهر کار یکه همت بسته گردد اگر خازی بود گلدسته گردد

ان مجهولان معنی الفاظ رانی صاحبه معلوم نکرده مضمون نفهمیدند - و به تیاری مهم فیروز پور و تسخیر ممالک دهلی اعلام بر افراختند - و لام قتل عام بستند - و ندانستند که آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه نزد رباعی :

پشه چه باشد که پرد چند میل

گر بهوا رفت نشد جبرئیل

گر مگسی زور دور باز و نمود

طعمه سیمرخ انخواهد ربودن

چون نوبت کشت [برگ ۲۸۹ الف] و خون در فوج لاهور باقصی الغایه سید - بنا بران میجر برادفت صاحب که کمشنر و ریجنت گورنر جنرل بهادر علاقه انباله و لودهیانه و فیروز پور وغیره واقع این روی آب ستلج بود بحضور لارڈ صاحب بهادر رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه توابع ریاست لاهور که این طرف دریای ستلج و نیاسا واقع اند ، و جمع آنها را بدائر پنج لکمه رویه نیست ، اگر بکدام صورت و تدبیر از دربار لاهور بطریق معاوضه یا ملک دیگر از آن سرکار انگریزی دز آید ، بآند و رفت سنگهان لاهور در عمل سرکار انگریزی

بالکل موقوف گردد و بازاں ہیچگونه فساد دیگر نگردد و لارڈ صاحب
 بہادر استحضار برای صاحب اموصوف نموده این حال را بدربار لاهور نوشتہ
 استخراج تبدیلی علاقجات مذکورہ نموده کہ سرکار لاهور بغرض این
 علاقہ جات خواہ ملکی دیگر از سرکار انگریز بگیرد و یا از خراج آن سال
 بسال از سرکار موصوف وصول نموده باشید۔ رانی چند کور والدہ کنور
 نومہال سنگہ بجواب آن نوشت کہ بنظر یک جہتی و اتحاد قدیمہ کہ افیابین
 ہر دو سرکار والا مقدار از عہد مہاراجہ رنجیت سنگہ بیکنتہ باشی ثابت
 و متحقق است بدان علاقجات جہت مصالحتی کہ بدان ایما روانہ است
 بدل و جان راضی ایم۔ فحویکہ سرکار انگریزی خواستہ باشد بعمل آورده
 دخل خود دران سازد۔ بشرطیہ فوج خالصہ ہم درین امر راضی گردد۔
 زیرا کہ بالفعل من بدون مرضی فوج مذکور اختیار در امری ندارم۔
 و بحسب اتفاق در ہان ایام جناب نواب مستطاب علی القاب لارڈ ہاردنگ

1. HARDINGE, HENRY, FIRST VISCOUNT, OF LAHORE (1785-1856): Governor-General; Field Marshal; born March 30, 1785; son of Rev. Henry Hardinge; entered the Army in 1799; went through the Royal Military College at High Wycombe, 1806-7; through the Peninsular war, first as D.A.Q.M.G., afterwards with the Portuguese Army; present in a number of battles; several times wounded K.C.B. in 1815; lost an arm at Quatre Bras; Commissioner with the Prussians in France, 1818; D.C.L. of Oxford; M.P. 1820-44, for Durham, Newport and Launceston; Secretary at War, 1818-30; and 1841-4; Irish Secretary in 1830 and 1834-35; Lt.-General in 1841 G.C.B. in 1844; was Governor-General of India from July, 1844, to Jan. 1848; the first to go out overland. The Panjab being in a state of anarchy since Ranjit Singh's death in 1839, and the Sikh *Khalsa* dominant, Hardinge strengthened the Satlaj frontier with troops; when the Sikhs crossed the Satlaj, they were defeated at Mudki and Ferozshahr in Dec. 1845, and in Feb. 1846, at Sohraon, Hardinge serving as second in command under Sir Hugh Gough, the C. in C. On peace being made, on terms dictated to the Sikhs, Hardinge received a Peerage, and pensions from Parliament and the E. I. Co. Kashmir was annexed and made over to the Raja of Jammu for a large sum; a British Resident (Sir H. Lawrence), at Lahore, was appointed. On retiring from India he claimed to have left it in complete peace. Hardinge also left his mark on the internal administration of India: he established schools; prohibited Sunday work in Government offices; promoted railways and irrigation; determined important military questions, both in the native and the European armies. His equestrian statue was subsequently erected in Calcutta. He was made Master-General of the Ordnance in 1852, and was C. in C. of the Forces, 1852-6; Field Marshal in 1855; died Sep. 24, 1856.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 189)

صاحب بہادر و کمندر انجیف گف صاحب بہادر برای ملاحظہ چہاونی
کمپ انبالہ و لودھیانہ و فروز پور و ہم بنا بر انتظام معاملہ بر دریای ستلج
جریدہ تشریف آورده بودند۔ پس سنگھان را یقین واثق شد کہ این ہر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی برای عمل و دخل کردن در اضلاع
مذکور آمدہ اند لہذا برچہہ ہای بی سروپا و پلاتن بی افسر و رجمنٹ
سواران باشور و شربماہ دسمبر ۱۸۴۵ء [برگ ۲۸۹ ب] بعزم رزم و جور
و ظلم از لاهور برآمدند۔ و سیلاب وار بکنار دریای ستلج قرار گرفتند،
تا آن روی آب عبور نموده با فوج دریا بوج صاحبان عالیشان دستبرد نمایند۔
و مطابق مقولہ اذ جاء القضاء اعمى البصر، بیت:
قضا شخصی است پنج انگشت دارد
چو خواهد روز بد بر کس گمارد
دو بر چشمش نہد دیگر دو بر گوش
یکی بر لب نہد گوید کہ خاموش

1. GOUGH, HUGH, FIRST VISCOUNT (1779-1869): Field Marshal; born Nov. 3, 1779; fourth son of George Gough; entered the Militia 1793; the Army in 1794; Adjutant of the 119th at fifteen; with the 78th in 1805 at the capture of the Cape; served in the W. Indies until 1803; in the Peninsula force, 1809, at Talavera, Barossa, Tarifa, Vittoria, Nivelle, twice severely wounded; knighted, 1815; Maj-General, 1830; K.C.B., 1831; commanded the Mysore Division of the Madras Army, 1857; sent to command at Canton, 1841; captured the forts, penetrated 170 miles up the Yang-tze-kiang, won several actions, concluded the treaty of Nankin, 1842; G.C.B. and Baronet; returned to Madras as C. in C. and became C. in C. in India, 1843; defeated Sindia's troops at Maharajpur, Dec. 28, 1843; took the command in person in the first Sikh war, 1845-6, and won the battles of Mudki, Dec. 1845; Ferozshahr, Dec. 21, and Sohraon, Feb. 10, 1846, Lord Hardinge, the Governor-General serving under his command; made Baron Gough, of Ching-keangfoo in China, Maharajpur and the Satlaj in the East Indies; commanded again in the second Sikh war, 1848-9, and won the battles of Ramnagar, Nov. 22, 1846; Chilianwala, Jan. 13, 1849. The result of Chilianwala was regarded as being so indecisive that Sir Charles Napier was sent out to supersede Gough, but, before his arrival, Gough had won Gujrat, Feb. 21, 1849, the Sikhs being thoroughly defeated. He retired in May, 1849; was made Viscount Gough of Gujrat and Limerick; received thanks of Parliament and a pension, and freedom of the City of London; General in 1854; sent in 1856 to Sebastopol to invest Pelissier and others with the Order of the Bath; K.P. in 1857; P.C. in 1859; K.C.S.I. in 1861; Field Marshal in 1862; he died March 2, 1869. He is said to have commanded in more general actions than any British Officer in the century, the Duke of Wellington excepted. He was very popular with the soldiers.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 172).

و بمقدار و مقدور خود چشم نکشاده که بصران گفته اند، نیت : از دست
 حوض آب دریا اگر پہلو زندی
 خویش را از بیخ و از بن برکنند
 از اژدہام عوام خود را بسہ طرف انقسام نمودند۔ چنانچہ سردار زنجود سنگھ
 مع چندین پلاتن و سواران سلحشور بگذر پہلور رفت تا از انجا عبور نموده
 بہ لودھیانہ متسلط گردد۔ و راجہ لعل سنگھ مع فوج سواری و گہور چرہ های
 خاص سرکاری و چند پلتن جرار و توپخانہ آتش بار از گذر ہریکی
 گذشتہ بہ پیر و شہر فروکش گردیدند۔ و دیگر سپاہ کینہ خواہ کہ
 خود را تہمتن وقت نام میکردند بطرف فیروز پور عابر شدند۔ و ہمین قسم
 بعمل آوزدند۔

[فصل چہل و یکم] در بیان شروع فساد سنگمان این طرف

دریای ستلج در عمل سرکار انگلیسی و وقوع محاربات

فیما بین فوج خالصہ

نخستین راجہ لعل سنگھ مع بیست و یکہزار سپاہ و توپخانہ کلان
 و دیگر سامان حرب از دریای ستلج کہ حد فاصل فیما بین ملک پنجاب
 و عمل انگریزی بود بر پل کشتی ہا کہ بستہ بودند بلا خوف و اندیشہ
 و بدون پاس و لحاظ ملک غیر عبور کردند و بدین طرف اہالیان انگریزی
 کہ غافل از ارادہ جرأت شان بودند صرف بدریافت حال شورش و خودسری
 سنگمان و قتل و خون ریزی ایشان در میان خود ہا در شہر لاهور و اتری
 و بی انتظامی در ریاست آنجا از راہ دور اندیشی و مال بینی، کہ از لوازم
 سلکداری و کشورستانی است، خواستند کہ اینطرف دریای ستلج در عمل
 خود بچند مقام و معابر، کہ بسبب پایاب بودن دریای مذکور کہ احتمال
 عبور سنگمان است، فوج خود را معین سازند، تا فوج مذکور سنگمان را
 [بزرگ ۲۹۰ الف] کہ بالفعل بی سر و سردار مثل شتران بی مہار اند اگر قصد
 آمدن بہ اینطرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود۔ چنانچہ
 ہمین قصد و ارادہ لارڈ ہازدننگ گورنر جنرل بہادر فرمان فرمای ملک

هندوستان با نفس نفیس خود مع سپه سالاران کل افواج انگریزی، آگف صاحب بهادر فرقومه، صدر و آرد کیمپ، لودھیانہ و فیروز پور شدند، و هنوز در تجویز بودند کہ چقدر فوج در فلان مقام و بعبیر مامور و معین باید کرد، و اصلاً بگان خود نداشتند کہ سنگھان خلاف عہد نامہ کہ فیما بین سرکار انگریزی و لاهور از عہد مہاراجہ رنجیت سنگھ منعقد است در ملک ما آمدہ مصدر فتنہ و فساد بلا سبب خواهند شد۔ بنا بران توپہای کلان و دیگر سامان حرب ہمراہ نیاوردہ بودند و بجز فوج متعینہ چھاونی لودھیانہ و فیروز پور و انبالہ و فوج قلیل کہ در اردوی لارڈ صاحب بہادر میباشد دران وقت افواج دیگر درانجا موجود نبود۔ و مرکوز خاطر داشتند کہ بعد تعین مقامات ماموری و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبہ از عقب طلب داشته خواهد شد، و معلوم نکردند کہ این یورش سنگھان در عمل انگریزی باہمی رانی صاحبہ ما در دلیپ سنگھ شدہ بود یا بدون اشارہ او۔ بلکہ راجہ گلاب سنگھ نمی خواست کہ سنگھان در عمل انگریزی رفتہ بچنگند، چہ او از جموں فوج خالصہ را ازین ارادہ مکرر ممانعت نوشتہ بود کہ زنبار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج حرکت نکنید۔ چنانچہ ذکرش خواهد آمد۔ مگر آن مغروران بر خود غلط برگفتہ و نوشتہ او عمل نکردند، و این بعید نیست کہ فوج خالصہ از گفتہ رانی یا اشارہ گلاب سنگھ قصد ملک انگریزی کردہ باشد، زیرا کہ این ہر دو کس حال مغلوبی و تباہی خالصہ را در مقابلہ افواج انگریزی بالیقین میدانستند۔ و از بسکہ آن ہر دو رئیس مذکور از دست [برگ ۲۹۰ ب] سنگھان جفا کار آقا کش بہ تنگ آمدہ بودند میخواستند کہ استیصال شیخ و بنیادشان بگردند۔ و مغلوبی و استیصال ایشان بجز مقابلہ با فوج انگریزی امکان ندارد۔ الغرض قلع و قمع این گروہ انہجی کہ شدہ عین مقصود و مدعاہی رانی صاحبہ و گلاب سنگھ بود۔ و عجب نیست کہ این لہر دو کسان بنظر شمال کار و دورا بلندی بینی قبل از جنگ چنانچہ در عوام مشہور است باہ سرکارہ انگریزی سازش کردہ باشند۔ تا بعد ہزیمت و مغلوبی فوج خالصہ بکارشان آید۔ و ریاست خانہدان مہاراجہ رنجیت سنگھ بجال و بجز قرار نماند، و آنجزلہ کار، ہمچنان شدہ یعنی

سیرکار مدوح نظر بر عدم شرکت و شمول رانی صاحبہ و گلاب سنگھ درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنگھ پسرش بحال و بر قرار داشت۔ و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگھ فرمود کہ او تا کہ بالکل فوج خالصہ مغلوب و مستاصل نشد از جمون قصد لاهور نکرد۔ و برای حفظ خود وعده های دروغ ابلہا فریب از جمون بفوج سنگھان و سرداران ہمراہی ایشان می نوشت کہ خاطر جمعدارید من خود را زود رسانیدہ شریک شہاسی شوم، و فوج خود را ہم برای مدد شما میفرستم، تا سنگھان از طرف او مطمئن شدہ بقصد او بر جمون یورش نہ نمایند۔ و گلاب سنگھ بعد دریافت حال ضعف سنگھان کہ ہزیمت های متواترہ خوردہ ماندند مانند ما سر کوفتہ شدہ اند، و زور و طاقت در ایشان نماندہ، و رانی صاحبہ ہم اینہا را مغلوب دیدہ از دادن آلات حرب و پیکار و فرستادن زر بالکل دست کشیدہ اند، و افواج سرکار انگریزی مقرر قصد لاهور خواہد کرد۔ درینصورت زیادہ ازین توقف کردن در جمون مناسب نہ انگاشتہ بر جناح استعجال در لاهور بحضور رانی صاحبہ در رسید۔ و بعد فہمایش ہمگی میراتب و پیش از شکست چہارم سنگھان و رسیدن افواج انگریزی قریب لاهور، مع ندور و اسباب [برگ ۲۹۱ الف] پیش کش با دیگر سرداران در معسکر لارڈ صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سنگھان از طرف رانی صاحب حاضر گشتہ، بعد تقدیم مراسم استعفا و استعذار و اظہار بی قصوری رئیس، پیغام صلح رسانید۔ الغرض بعرض و گذارش او صلح فیابین ہر دو سرکار منعقد شد۔ و اگر او درینوقت نیامدی و واسطہ صلح نمی شدی فوج انگریزی یک سربلا مانع در لاهور رفتہ عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و ریاست در خاندان مہاراجہ رنجیت سنگھ نمی ماند۔

[فصل چہم و دوم] در بیان جنگ اول سنگھان با فوج انگریزی

کہ در مقام مدکی بتاریخ نوزدہم ماہ دسمبر ۱۸۲۵ عیسوی

موافق ۱۹۰۱ بکرما جیتی و ۱۲۶۰ ہجری واقع شدہ بود

گویند سنگھان دفعہ اول با جمعیت بیست و یک ہزار باتوہای کلان کہ گولہ و چہرہ آن دور تر می رسید عبور دریای ستلیج از گذر

ہریکی نموده متصل پھیر و شہر فرودگاہ نموده مور چال بستند۔ بتاریخ
 نوزدہم ماہ دسمبر ۱۸۴۵ یکہزار و ہشتصد و چہل او پنج عیسوی شروع
 جنگ کردند یعنی ہنگام نماز پیشین از مقر خود سوار شدہ در جینیکہ
 فوج ظفر موج سرکار انگریزی بر تالاب آب واقع موضع ملکی رسیدہ استنادہ
 شدہ بود و در صدد نصب اخیام و اعلام بود بہ ارادہ حرب در رسیدند۔
 لشکر صاحبان عالیشان ہم بملاحظہ جسارت شان قاصر نیامدہ مقابلہ نمود۔
 از ہنگام ماندن چار پنج گہری روزالی مغرب دلاوران طرفین دران رزمگاہ
 بخوبی داد دلاوری و جوانمردی دادند۔ و اکثری از صاحبان عالیشان مع
 جرنیل سنیل صاحب بہادر کہ افسر کلان فوج انگاشیہ بود و فوج
 ہندستانی و ولایتی و از طرف سنگہان ہم اکثر رؤسای شان مع سوار و پیادہ
 غرق بحر مقابلہ و مجادلہ شدند۔ اما چونکہ طالع گروہ سنگہان برگشتہ
 بود لہذا بیک حملہ فوج انگریزی، کہ بر اشارہ صاحب کماندر انچیف
 صاحب بہادر کردہ بود، نسیم فتح و فیروزی بر پرچم لوای صاحبان
 [برگ ۲۹۱ ب] عالیشان وزید۔ و سنگہان در پردہ ظلام پسپا شدہ و
 بگونہ شکست خوردہ بقیام گاہ خود رفتند۔ و تمام توپخانہ مانگہی خان
 کہ حضوری سہاراجہ بود و دیگر لوازمہ پیکار در صف کارزار گذاشتہ
 رفتند۔ الحق از فوج انگریزی با وصف قلت و کمی بطریق سکون با فوج

1. SALE, SIR ROBERT HENRY (1782-1845): Son of Colonel Sale: born Sep. 19, 1782: educated at Ealing: entered the Army, 1795: went to Madras, 1798: was in the Mysore war of 1798-9, at Mallavilli and Seringapatam: against Tippoo and Dhoondia Waugh and Paichi Raja: against Travancore, 1809: in the Mauritius expedition, 1810-3, and Bourbon, to 1815: Major, 1813: in the first Burmese war, 1824-6, at Kemendine and Kamarut took Bassein: at Prome and Maloun: C. B.: in the Afghan war, 1838, commanded advanced Brigade: to Kandahar, April 1839: at Girishk, Ghazni, Kabul: Maj-General, K.C.B.: wintered at Jalalabad: in the fighting in the Kohistan: defeated Dost Muhammad at Parwandarra, Nov. 2, 1840: on the rising of the hill tribes in Oct, 1841, Sale forced the Khurd Kabul and reached Jalalabad, Nov. 12, 1841: being unable to return to Kabul, as ordered by Elphinstone (q.v.), was besieged with his force, "the illustrious garrison," in Jalalabad by Afghans until April 7, 1842, when he defeated Akbar Khan: made G.C.B.: relieved by Pollock's Army of Retribution: accompanied him to Kabul, Sept. 1842: met the recovered captives on Sep. 18, and returned to India, Q.M.G. in India, 1844: was with the C.-in-C. at Mudki, and was mortally wounded there: died Dec. 21, 1845.

Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 371).

سنگھان که در عدد بسیار و بقواعد صاحبان فرامیس آموخته کار شده بود ،
 آنچنان دستبرد درین معرکه بظهور رسید که فکر تماشائیان پراکنده و
 دیده بصیرت بینائیان بصیرت آکنده گردید - آری فتح و نصرت بموجب
 نص کریمه کم من فئه قليلة غلبت فئه کثیره باذن الله بر تعداد لشکر
 انحصار ندارد بلکه منحصر بر تائید ایزدی و نیکو نیتی سرکار دولتمدار انگریزی
 و کشش و کوشش افسران سبق می باشد -

تشریح جنگ دوم که با فوج انگلشیه متصل فیروز پور بمقام
 موضع پیر و شهر بوقوع آمده

گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر مع راجه تیجا سنگه
 برای مدد سنگهان رسید و هر طرف خیل خیل سوار و جوق جوق پیاده فراهم
 شده سر بشورش ها برداشتند - علی الخصوص چندی از لشکرشان که بجمعیت
 سردار رنجوده سنگه مجتبه و سردار اجیت سنگه لادوه والا به لودهیانه
 رفته بود قصد هنگامه و فساد نموده عابر این روی آب شد - اولاً چندی
 چپهای چهاونی لودهیانه را آتش داد و بموضع بدووال رسیده قبائل
 راجه لادوه والا را بر آورد - تا این وقت توپهای کلان و فوج دیگر شامل
 لشکر ظفر پیکر نواب گورنر جنرل بهادر شده بود - لارد صاحب بهادر بمقتضای
 همت خداداد و صواب نمای عقل خورده گزین نظر بر قلت فوج خود و کثرت
 فوج اعدا نکرده و زیاده تساهل و انتظار رسیدن فوج دیگر مناسب نپنداشته
 فوج چهاونی فیروز پور را که برگذر هر یکی افتاده بود حکم داد که خود را
 زود بطرف لودهیانه [برگ ۲۹۲ الف] جائیکه سنگهان سر بشورش برداشته اند
 برسانند - و حفاظت چهاونی لودهیانه نمایند - چنانچه اول و دوم بر گذر
 بیاه و سی و یکم پلتن بادشاهی و رساله ۳۷ و ۳۸ و نهم و شانزدهم از
 سواران و سه توپ توپخانه اسپ و چهار رساله هندوستانی بسر کردگی جرنیل

اسمیتھ صاحب بہادر و کلوات صاحب و کرنیل مٹیکینسن صاحب
 بہادر بطرف لودھیانہ روانہ گردید۔ و پلٹن پنجاہ و سوم نیز از دھرم کوتا
 آمدہ شریک فوج مذکور شد۔ بعد دران روز این ہمہ فوج تاپست و
 پنج میل برابر قطع مسافت کردہ رفت، و از کمپ لودھیانہ کرنیل کوولی
 صاحب بہادر باپلٹن پنجاہ و پنجم و قدری سوار و توپخانہ بطرف فوج
 کرنیل اسمتھ صاحب بہادر روانہ شد۔ در اثنای راہ انہوہ کثیر فوج سنگمان
 کہ بمقامی کمین کردہ نشستہ بودند بر فوج انگریزی توپ زدن آغاز کردند۔

1. SMITH, SIR HARRY GEORGE WAKELYN, BARONET (1787-1860): Born June 28, 1787: son of John Smith, surgeon, of Whittlesey: baptized as Henry, but called Harry: entered the 95th Rifles in 1805: served in S. America, at Monte Video and Buenos Ayres, 1806-7: throughout the Peninsular war, 1808-14: again in America, at Bladensburg and New Orleans, 1814-5: was at Waterloo: C.B. Brevet-Lt-Colonel: at Halifax, Nova Scotia, and D.Q.M.G. in Jamaica, 1826, and the Cape, 1828: commanded a Division in the Kafir war of 1834-6: D.Q.M.G. Brevet-Colonel, 1837: Adj-General in India, 1839: at Maharajpur, Dec. 1843: K.C.B.: commanded a Division in the Satlaj Campaign: at Mudki and Firozshahr, and Sobraon: commanded the force and led final charge at Aliwal, Jan. 28, 1846: Maj-General: made Baronet of Aliwal: and G.C.B., LL.D., Cambridge: made Governor of the Cape, 1847: Lt-General (local rank): defeated the Boers under Pretorius at Boom Plaatz: resisted successfully the landing of convicts at the Cape: carried on a harassing war against the Kafirs, 1850-1, but was recalled in 1852: held District commands in England, 1853-59: Lt-General, 1854: several towns in S. Africa called after him and his (Spanish) wife: Col-Commandant of 2nd and subsequently of 1st Battalion of the Rifle Brigade: author of an *Autobiography*, published in 1901: died in London, Oct. 12, 1860.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 393)

2. MACKESON, FREDERICK (1807-1853): Son of William Mackeson: born Sep. 28, 1807: educated at Canterbury and in France: entered the Indian Army in Bengal, in 1825: in the 14th N.I.: stationed as Assistant Political Agent at Ludiana: accompanied Sir A. Burnes (q.v.) to Cabul in 1837: distinguished as a Frontier and Political Officer in the first Afghan war in the Khyber and at Peshawar C.B., 1842: in the battle of Aliwal: in 1846, Superintendent of Cis-Satlaj territory: was in the Panjab Campaign of 1848-49: Political Officer with the Army: after Chillianwala he swam the Jhelum in full flood: local Lt-Colonel, 1849: Commissioner of Peshawar in 1851: he was, while engaged in official work in his verandah, assassinated by a religious fanatic from Koner, Sep. 10, 1853: he died on Sep. 14: Lord Dalhousie wrote his epitaph, which included the following words. "He was the beau-ideal of a soldier—cool to conceive, brave to dare, and strong to do... The loss of Col. Mackeson's life would have dimmed a victory: to lose him thus, by the hand of a foul assassin, is a misfortune of the heaviest gloom for the Government, which counted him among its bravest and its best."

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 264).

بتاخت بنگاه و بهیر دست کشادند اما جزئین صاحب بهادر بتصور تکامل
 سپاه از قطع مسافت بعیده آن روز حکم جنگ دادند و سپاه همراهی خود را
 بحکمت عملی سالماً بغیر ازینکه از چند نفر و رهنا کشته شدند آوردند و جزئین
 صاحب بهادر بتاریخ ۲۸ آماه جنوری معاوضه و مبادله آن به احسن الوجوه
 نموده یعنی لشکر سنگهان را سز سواری شکست فاش داده اسباب دلیله
 شان از حیمه و خرگاه و اتواب و مویشی و گوله بازود تاخت و تاراج
 نمودند و هم اسباب مهویه لشکر خود را از غنیمت انتزاع نمودند و هم موضع
 بدو وال را بجنگ از سنگهان گرفتند بتاریخ ۹ آماه پوه بمقام بهیر و شهر لشکر
 نظرقزین انگریزی برای حرب و قتل حاضر شده آنچنان در جنگ و جدل پافشردند
 و گوله های توپ را مثل [برگ ۲۹۲] آتش بازی طفلان پرازدند که
 هوش از سر مخالفان پرید اتفاقاً گوله تفنگ بینه بدن لعل سنگه چسبید
 او به بینه بستن زخم از میانه لشکر ناپدید گردید و سواران دیگر هم
 یکدیگر را دیده و بر اسپان سوار شده روانه وطن مالموقه شدند و قوج
 سنگهان را یقین کلی بود که راجه گلاب سنگه از سنگهان که برادران
 و فرزندانش را کشته و خانه ولی نعمت را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
 و پسرش بی چراغ کرده بودند ، چندان ناخوش و ناراض بود که از خدا
 میخواست که این ظالمان شهر عدالی و عقوبتی که کشته شوند عین صواب و
 باعث اصلاح و امن و آسایشش ملک و رئیس آنجاست بحکمت عملی خیر آمد
 و آمد مشهور و ظاهر کرده بود ، تا بتوهم و گمان آمیزش او بسرکار انگریزی
 بقصد تحریب او پورشی بر جمون نکنند و بعضی بدشعاران از لاهور
 تا کناره دریا در ملک خود غارتگری می کردند و بسبب اینکه رانی بعد
 دریافت حال هزیمت و مغلوبی همگان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات
 حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست کشیده بود ، از رانی بدگان
 گشته که با سرکار انگریزی ساخته است ، با خود قرار داده بودند که اکنون
 در لاهور رفته رانی و دلپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگری را
 بریاست لاهور مقرر خواهیم کرد ، اگر ایشان قابو می یافتند همچنین میکردند ،
 مگر ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب نشد ، گویند بسبب نوشته راجه
 گلاب سنگه که قتل از جنگ ملک کور دن لاهور فرستاده بود ، که تا من

Marfat.com

شریک شا نشوم هرگز [برگ ۲۹۳ الف] قصد جنگ با انگریزان نه نمائید
 بعض فوج لاهور و چندین از برادران قوم خالصه در جنگ شریک نشده
 بودند - و هرگاه هزیمتیان برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه می رفتند او
 در جواب میگفت: که من اکنون بحساب دوازده روپیه ماهیانه فی کس
 پیاده را دادن نمی توانم - و شا که اظهار تباہی و پریشانی خود میکنید این
 همه سزای سرکشی و خودسری شماست - چرا بی حکم سرکار خود با سرکار
 انگریزی جنگ کردید؟ و آخر کار نتیجه آن دیدید، و زیاده ازین خواهید
 دید - و قبل از یافتن شکست های فاحش بعضی سنگهان از فوج خالصه
 پلاف و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده
 پیغام صلح کرده اند - و ما جواب دادیم که صلح آنوقت خواهد شد که
 فیروز پور و لودهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید - و کرنال
 در میان ما و شا حد فاصل باشد - و بعضی ازیشان چنان شهرت داده بودند
 که انگریزان بفوج خالصه پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین ما و شا
 حد فاصل باشد - مادر جوابش گفتیم که بعد یک جنگ جواب سوال شا
 خواهیم داد - الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ شان چنان
 پیچیده بود که کسی را همسر خود نمیدانستند -

در بیان جنگ سوم که بتاريخ بیست و ششم ماه جنوری ۱۸۲۶
 عیسوی در مقام علی وال واقع کناره ستلج محاذی گذر هریکی
 بوقوع آمده بود

گویند بیست هزار سکه با پنجاه و شش توپ برای کمک آن
 گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود به بیست و ششم جنوری
 ۱۸۲۶ عیسوی اینطرف دریای ستلج عبور کردند، و منجمله آن فقط
 چهار هزار سوار بادوازده ضرب توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه
 گردید - و فوج انگلیسی درانوقت از نصف فوج [برگ ۲۹۳ ب] غنیم هم کم
 بود و فقط سی و دو ضرب توپ باخود داشت - مگر باوجود قلت سپاه درین
 جنگ مهم سنگهان را هزیمت داده غالب گردید - شصت یا پنجاه ضرب
 توپ سنگهان بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ سنگهان همراه خود گرفته
 گزینته بودند - و منجمله ایشان سه ضرب در ذریا بوقت عبور بحالت اضطراب

غرق شدہ کہ بدان طرف دریا بجد بردہ بودند۔ و بالتحقیق معلوم اگر دید کہ لعل سنگہ بعد عبور دریا پل را، کہ بران آمد و رفت فوج سنگہان بود، بشکست، و چون فوج خالصہ، کہ اکثر پیادہ بودند و درین جنگ سومی مغلوب گشتہ رو بفرار نہادند، خواست کہ از راہ پل مذکور عبور دریا کردہ بطرف لاهور رود، و فوج انگریزی غالب و مظفر گشتہ شلک زنان در تعاقب شان شد، چند ہزار سنگہان فراری بہ ارادہ عبور بر کنارہ دریا رسیدہ نشانی از پل درانجا نیافتند۔ مضطر شدہ اندیشیدند کہ اگر درینجا توقف میکنیم از فوج حریف کہ شلک زنان در عقب می آید کشتہ ہی شویم، و اگر خود را بدریا می اندازیم بسبب بسیاری آب غرق میگردیم۔ بالجملہ ازان گروہ ہر کہ بخوف غرق شدن بر کنارہ دریا توقف کرد از دست فوج انگریزی کشتہ شد و ہر کہ خود را بدریا انداخت لقمہ ہنگ اجل گردید۔ شاید معدودی بقوت شناوری ازین تہلکہ برساحل نجات رسیدہ باشند۔ و سردار لعل سنگہ کہ پل را شکستہ رفتہ بود غرضش ہمین خواہد بود کہ بوقت فرار از سنگہان خود سرمتفسی زندہ بماند، و از شلک حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد۔ ازین معاملہ لعل سنگہ کہ نسبت بفوج خالصہ کرد ثابت شد کہ کسی از سرداران و افسران کہ داخل فوج مذکور بودند ازیشان بدل راضی و خوش نبود، زیرا کہ ہر یکی از دست شان پر جان خود می ترسید۔ و بسبب ہمین نفاق و خلاف [برگ ۲۹۴ الف] فوج سنگہان باوجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواہ بدین زودی در ہر مقابلہ ہزیمت یافتہ مغلوب گشت۔ و الا در جنگ کردن و خملہ ہای متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاہی و کمی نکردند، و مردانہ وار جنگیدند۔ و علاوہ نااتفاق خون ناحق سہاراجہ شیر سنگہ و دیگر بسیار کسان دامن گیر ایشان بود۔ و ماورای این ہمہ نقص عہد نمودہ بلاسبب در عمل غیر یورش و تاخت نمودند۔ لہذا مبتلای قہر الہی گشتہ مستاصل و برباد گردیدند۔ گویند کہ در مقدمہ آخر اکثری از سرداران سنگہان مثل سردار شام سنگہ اتاریوالہ و ہیرا سنگہ بہیہ و امام شاہ توپخانہ والا و ماگھی خان وغیرہ سردار سنگہان بکار آمدند۔ و قبل این جنگہا کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از ظلم سنگہان نداشت۔ چنانچہ

سردار لہنا سنگہ مجیٹھینہ کہ از سرداران جلیل القدر سپہا راجہ رنجیت سنگہ بود در بلوائیکہ شیر سنگہ و دھیان سنگہ وغیرہ اکشتہ شدند از لاہور بدر رفتہ در بنارس بود و باشن چ خود اختیار کرد۔ لیکن از شامت اعمال آنجا ہم بخوش دلی نشست۔ زیرا کہ بعد از چند روز برای شیر و تفریح بلاد شرقیہ اعمال و افعال خود را در بنارس گذاشتہ بدارالامارت کلکتہ رفت۔ و در ایام جنگ فیما بین سنگہان و سرکار انگریزی بتا بز حزم و ہوشیاری بحکم کونسل سرکار مسطور با مردم ہمراہی در شہر مذکور نظر بند شد۔ و تمام مال و اسباب او کہ در بنارس و کلکتہ بود در سرکار انگریزی بقرق گردید۔ و سبب نظر بند شدن سردار مذکور این بود کہ متبادل از ہم قومی و ہم مذہبی سنگہان لاہور در دارالامارہ مذکور فساد ہی برپا کند۔ و همچنین املاک و اموال سنگہان کہ در مقام ہر دوار و دیگر بلاد و امصار عمل انگریزی بود نیز بقرق درآمد۔ و بعد از انعقاد صلح فیما بین ہر دو سرکار آن ہمہ مال و اسباب وغیرہ وا گذاشت کردہ [برگ ۳۹ ب] بمالکانش دادند۔ و بیست و سوم ماہ جنوری جنرل اسمتھ صاحب بہ معسکر خود از مقام لودھیانہ در لشکر کماندر انچیف ملحق گردید۔ زیرا کہ تا آن زمان فوج سنگہان در مقابلہ لشکر مذکور بسیار بود۔ و سوم ماہ فروری توپخانہ کہ انتظار آن بود از مقام دہلی در لشکر لارڈ صاحب رسید۔ و بعد از رسیدن توپخانہ و خبر رسیدن سرچارلس ناپیئر صاحب بہادر گورنر سندھ در معسکر لارڈ صاحب

1. NAPIER, SIR CHARLES JAMES (1782-1853): Born AUG. 10, 1782: son of Col. The Hon. George Napier: entered the 33rd Regt., 1794: educated at Cerbridge: A.D.C. to Sir James Duff, 1799: and to General H. E. Fox, 1803, both in Ireland: commanded the 50th under Moore in Spain, 1803: taken prisoner at Gorunna in the Peninsula: engaged against the United States, 1813: against Napoleon. 1815: C.B.: studied at the Military College Earnham, 1815-7: resident of Cephalonia. 1822-30: friend of Byron: declined to be Commander of the Greeks: Maj-General 1837: K.C.B., 1838: commanded the N. district, 1839: kept Chaitism under to India in 1841: advised Ellenbrough on the military policy, 1842: took command in Sind in 1842: offered the Amirs a fresh treaty: occupied their fortress of Imamghar in Dec. 1842: fought and won the battle of Miani on Feb. 17, 1843: with 2,200 men against 22,000: and beat Shir Muhammad, the Lion of Mirpur, at Dubba, near Hyderabad; March, 24, 1843, finally at Shahdulpur, on June 14, routing him to the hills controversy arose between Napier and (Sir James) Outram (q.v.) about the necessity for the conquest of Sind and the question of the

(Continued)

برای عیور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج از جانب منتظره باقی نمانده بود۔ بلکه تاریخ معبر ہم قرار یافته بود ولیکن اعلان نمی نمود۔ و همین تاریخ لاله چونی لعل از طرف فوج خالصہ بحضور لارڈ صاحب بہادر پیغام صلح بزد و معذرت ہا نموده او را جواب شد کہ ما سرکار خالصہ و سردار شلیج سنگہ و راجہ لعل سنگہ کہ سر دفتر خالصہ است نمیدانیم کہ کیستند۔ اگر و کیلی از رانی صاحبہ و یا راجہ گلاب سنگہ می آمد ساعت کلام او می شد۔ بوادید این حال رانی صاحبہ راجہ گلاب سنگہ را بوساطت بابا مہیا سنگہ بیدی طلب نمود۔ و بیست و ششم این ماہ راجہ گلاب سنگہ با دوازده ہزار فوج جنگی مردم کوهی حشراتی بر فاصلہٴ دہ کردہ از لاهور رسیدہ فرود شد۔ و روز دیگر بر معبر کروٹل کہ شہ کروہ از لاهور واقع است رسیدہ خبر وزود خود بحضور رانی صاحبہ کردہ فرستاد۔ حکم شد کہ فوج خود را ہا نجا گذاشتہ خود تنہا در لاهور حاضر گردد۔ و گویند در جنگ علی وال کہ جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و ہفتاد و نہ نفر از سپاہ و شش صد و پنجاہ و سی اسپ مقتول و مفقود گردید۔ و رانی صاحبہ باتفاق تمام سرداران و سپاہ سنگہان راجہ گلاب سنگہ را اختیار جمیع امورات ملکی از صلح و جنگ تفویض نموده و فوج خالصہ ہم رجوع

treatment of the Amirs: Napier organized the new government of the province, and received the submission of the Chiefs in 1844: G.C.B., 1843: defeated the hill tribes on the N. frontier of Sind, 1844-5: assembled an army at Rohri, 1846: but was not engaged in the Satlaj campaign of 1845-6: Lt-General, 1846: resigned the government of Sind, 1847: named by Wellington for the military command in India after Chillianwala: the Court of Directors objected, but yielded to the public demand for Napier: he arrived in India after the conclusion of the Panjab campaign, 1849: C. in C. in India, May 7, 1849, to Dec. 6, 1850: suppressed a mutiny in a native regiment: he suspended, on his own responsibility, a Government Regulation on the subject of compensation allowance to the Native Army: the Governor-General, Lord Dalhousie, expressing his disapprobation, Napier resigned and went home: died Aug. 29, 1853: on his statue in St. Paul's Cathedral are the words "A prescient general, a beneficent governor, a just man, another statue is in Trafalgar Square, London: wrote on the *Defects Civil and Military, of the Indian Government*, and various papers on military subjects, the colonies and miscellaneous literature: his despatches and civil work attracted as high praise as his military achievements: he had heroic qualities, and was both loved and detested."

(Buckland, C.E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 311).

به گلاب سنگه [برگ ۲۹۵ الف] نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ از ما تقابله کردن با افواج انگریزی دشوار است و بعضی سنگهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از دست رفتن قریب یک صد توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نماندن گوله و بارود و کشته شدن جماعتی اکثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب و شدائد را ظاهر ساختند - گلاب سنگه آن همه حال را شنیده بظاهر تشفی ایشان کرد ، و کلمات تاسف بر زبان آورد - و گفت شما را یاد خواهد بود که یک دو ماه پیشتر ازین واقعات من بفوج خالصه که سر بخودسری برداشته به اراده جنگ قصد رفتن بطرف فیروز پور کرده بودند چقدر ممانعت نوشتم که زنهار قدم بدانطرف نخواهید برداشت ، مگر افسوس که فوج خالصه سخن مرا نشنید و آنچه در خاطر ایشان آمد کرد - بعضی سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور گریخته آمده بودند از بار ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه را جوابی ندادند : که چون اکالیان زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و گمان فاسد این معنی که لارڈ صاحب سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی لودهیانه جمع شده اند و اراده تسخیر و انتزاع سلک پنجاب از سنگهان میدارند یکبارگی عبور دریای ستلج نموده شروع بجنگ کردند ، و بسبب هم مذهبی و ریاس قومیت فوج خالصه فرقه اکالی هم شریک شد و ما را هم به اصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با اوشان در جنگ افتاد - و همه کس را معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه [برگ ۲۹۵ ب] بر فوج خالصه اینچنین شکست و هزیمت نیفتاده بود ، بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب می شد ، مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال شکست بر شکست خوردیم ، و تمام توپها که درین جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتاد - اکنون نه زور داریم نه آلات حرب که باز مقابله با فوج انگریزی نمائیم ، مگر باقی ماندگان از فوج خالصه میخواهند که یک بار دیگر با فوج انگریزی بجنگند ، و در صف جنگ پائنداری کرده یا بالکل مقتول و فنا شوند یا بر فوج مخالف غالب آیند - تا ننگ و آبروی و ناموس فوج خالصه

جی بر قرار ماند و این امر بدون رفتن شا در حرب گاه ممکن نیست - خیر آنچه
 سابقاً شد شد، اکنون دستگیری شا ضرور است تا تدبیر جنگ از سر نو کرده
 شود - شاید آب رفته در جوی باز آید و داغ بی آبروی که درین شکست‌ها
 بردامن شجاعت سنگمیان رسیده است شسته گردد - و بالفعل با همه تابع
 حکم و فرمان شا هستیم، سر مو از آن تجاوز نخواهیم کرد - زیرا که از نا اتفاق
 و خود سری اکنون نوبت بجان و کارد به استخوان رسید - شا شنیده بآید
 که از سوء تدبیر خالصه علاوه بر نا اتفاق و جنگ سوسی چه قدر فوج برباد
 گشت - و سردار زنجوده سنگه و راجه لادوا و راجه لعل سنگه و سردار
 فراریا و سردار ارجن سنگه و غیره افسران از انگریزان شکست خورده در اینجا
 پناه نیافته اینطرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند - و با وجودیکه فوج خالصه
 اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر هر یک سردار سابق الذکر از خوف
 شیخون انگریزان متوهم شده جا بجا متفرق شدند - فقط مردم معدوده در فوج
 خالصه باقی مانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که درین [برگ ۲۹۶ - الف]
 جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود
 واپس آوردند - بعد جد و کد بسیار دو هزار مردم در لشکر
 زنجوده سنگه فراهم آمد، مگر گوله و بارود ندارند - و رانی صاحبه هم اکنون
 سامان جنگ نمیدهد و میگوید: آلات که سابق برده بودید بدان چه کار
 کزدید که اکنون خواهید کرد - الغرض باقیانندگان از فوج خالصه این طرف
 دریای ستلج در عمل خود به ده دوازده ضرب توپ انتظار آمدن و شریک
 شدن شا دارند - هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هر کاره‌ها خبر آوردند
 که نائب گورو سادهو سنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود بمرد -
 گوروی مذکور از مردنش بیدل و مضطرب گشت بطرف کرتار پور
 کوچ کرده برفت - و نیز مردم از نلون آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
 بر معبر نلون مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور فوج بسته اند - و باشندگان
 مندی نلون از نهیب و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را
 گذاشته رفتند - انگریزان گوله و بارود ایشان را در دریا انداخته باقی اسباب
 را تاراج کردند -

گلاب سنگه بعد استماع این همه ماجرا همان کلام سابقه را اعتبار کرده که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تمام فوج خالصه اقرار فرمانبری من کند - و آنچه من تجویز میکنم آنرا قبول نماید - و غرض گلاب سنگه ازین کلام این بود که بعد نویساندن مختارنامه از تمامی سنگهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعی که میسر شود نماید - تا باز جنگ واقع نشود - و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است - بهر کیفیت صلح واجب است - پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود - همه بالاتفاق راضی بر صلح شده تجویز کردند که در فوج انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که [برگ ۲۹۶ ب] فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان شده اکنون امیدوار است که فیابین هر دو سرکار صلح واقع شود - هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود که جنگ چهارم که آخر جنگ هاست شد -

در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون بدهم فروری ۱۸۲۶ سنه عیسوی فیابین سنگهان و افواج انگریزی واقع گردید

گویند فوج خالصه باز سازو سامان فراهم کرده مورچال ها کنده آماده جنگ شد - و رای صواب گورنر جنرل بهادر و کماندر انچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید - و جمعیت سنگهان را که مورچال کنده پیشین رو افتاده اند گریزانیده شود - زیرا که لارد صاحب و کماندر انچیف را به تحقیق معلوم شده بود که سوای این فوج سنگهان که بالفعل آن روی دریا بنظرسی آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی مقابل گردد - اولی آنست که این فوج را به حمله و یورش متفرق ساخته بیکبارگی عبور دریا نماید - سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فروری سال یکهزار و هشت صد و چهل و شش عیسوی پاسی روز برآمده حکم بفوج خود کردند که جنگ توپ شروع شود - چنانچه در مدت نیم ساعت بشلک های متواتر که گوله توپهای ایشان بسیار دور می رفت مورچال های سنگهان را که آن طرف ستلج بود متزلزل ساختند - و بمجرد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند - چنانچه پلتن گورکمپیه و غیره و غیره از راه پل که همان ساعت از تخته های

متین در دو سه جا نصب کرده بودند برق وار تاختہ در فوج سنگھان درآمده داد۔ مردانگی داده خوب جنگیدند۔ فوج سنگھان تاب اقامت در خود ندیده رو بہزیمت نہادند۔ بجمیع اسباب ایشان مع شصت ضرب توپ [برگ ۲۹۷ الف] کہ تہمتن قدر در لشکر غنیم بود بدست فوج انگریزی افتاد۔ و درین جنگ لارڈ صاحب بہادر بذات خود تشریف می داشتند۔ و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانہ عبور دریا نموده داخل در عمل لاهور گردید۔ و لارڈ صاحب بہادر در مقام قصور این اشہار دادند: خلاصہ اشہار: افواج سرکار انگریزی "در ہر یک مقابلہ و جنگ فوج سنگھان را ہزیمت متواتر داده از عمل خود بدانطرف دریای ستلج بدر کرده داد۔ و زیادہ از دو صد ضرب توپ سنگھان بضبط سرکار موصوف درآمد۔ و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردید"۔ و در اشہاریکہ بتاریخ ۱۳ دسمبر ۱۸۴۵ عیسوی قبل از جنگ سنگھان اجرا یافتہ بود مندرج است کہ نواب گورنر جنرل بہادر بنا بر اختیاریکہ جہت حفاظت ملک انگلشیہ دارند و ہم برای اظہار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادہی سنگھان عہد شکن کہ موجب آسائش کافہ انام است این ہمہ تدابیر جنگ را بر روی کار آوردند۔ و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عہد نامہ فیما بین سرکار مذکور و سرکار لاهور کہ ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافتہ بود بسبب تاخت و یورش آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی کہ بدان سبب سبکی و اہانت سرکار معظم الیہ عاید گردیدہ از سرکار لاهور بگیرند فوج انگریزی از قبضہ ملک پنجاب دست بردار نخواہد شد۔ و تاوان کل اخراجات این مہم از سرکار لاهور خواہند گرفت۔ و ہم آنچنان انتظام در سرکار لاهور خواہد نمود کہ باز طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند۔ و ازین بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزائش ملک انگریزی نیست۔ چنانچہ در اشہار لاهور مسبق الذکر ذکرش مفصل و مشروح مندرج است کہ فقط مقصود و خواہش نواب ممدوح قبول از جنگ آن بود کہ در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بندوبست بظہور رسد کہ افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد۔ چنانچہ مصدق و شاہد این آنست [برگ ۲۹۷ ب] کہ ازین طرف ہیچیک تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور سابق ازین نیامدہ

بود، لاکن هرگاه از سرکار لاهور یکایک و دفعتاً بلا ظہور ہیچیک وجہ
 تاخت و یورش بر ملک انگریزی گردید، درین صورت سرکار مدوح
 بعمل آوری تدبیر بجهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد۔
 اکنون آنچه کہ ہرج نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات
 ناہموار و اطوار ناہنجار سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود۔ اگرچہ
 خواہش این معنی نیست کہ زیادتی و افزائش ملک سرکار انگریزی گردد،
 فاما بجهت تلافی و تدارک منافات و برای اطمینان آئندہ ضرورت و لازم گردید
 کہ اضلاع کہ در میان ستاج و بیاسا واقع اند مع کوهستان واقع آن
 شامل و مضاف بملک انگریزی گردد۔ و با این ہمہ عہد شکنی و جنگ و
 جدال بلاسبب کہ از طرف سرکار لاهور بعمل آمدہ منظور نواب گورنر جنرل
 بہادر نیست کہ کل ملک پنجاب را در تصرف خود در آرند۔ بشرطیکہ رئیس آنجا
 در سرکار انگلشیہ رجوع آرد۔ و نیز فر کوز اہالیان سرکار انگریزیست کہ در
 صورت رجوع آوردن و ہمیشہ تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را
 ہر یکی از اولاد سہاراجہ رنجیت سنگہ بیکنتہ باشی کہ بانی بنیانی این ریاست و
 متعمد سرکار انگلشیہ بود بحال و برقرار دارند۔ و کدام دلیل فایق تر از تحمل
 و بردباری لارڈ صاحب بہادر باغراض فرمودن شان از جرایم و آگستہ فوج
 لاهور تواند شد کہ باوجود فتح کامل و غلبہ تام باظہار اینچنین مر کوزات
 بیاضی خود پرداختند۔ و بخیر خواہان خاندان سہاراجہ رنجیت سنگہ سر گیاشی
 علی الخصوص یکسانیکہ شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیہ بودند خیردادہ
 میشود کہ اکنون بہ اتفاق نواب گورنر جنرل بہادر آنچنان بندوبست بظہور
 آمد کہ از روی آن ریاست سہاراجہ رنجیت سنگہ بہ نہجی قائم و برقرار باشد
 کہ فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را [برگ ۲۹۸ الف] بحفاظت و امن
 داشتن تواند۔ و اگر احياناً باز اینچنین عہد شکنی از طرف سرکار لاهور نسبت
 بر سرکار انگلشیہ بوقوع خواهد آمد درین صورت ایفای کل حقوق بر حسب
 اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد، فقط۔

و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرایط مندرجہ آن را بدل قبول
 و منظور کرد۔ و تشریف آوری لارڈ صاحب بہادر در ملک پنجاب از تاریخ
 دہم فروری تا ہفدہم آن تمامی عشاگر انگریزی کہ در قرب و خوار

فیروز پور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل شد - و راجہ گلاب سنگھ در مقام قصور آمدہ بتاریخ شانزدہم ماہ مذکور بشرف ملازمت لارڈ صاحب بہادر فائز شد - و اسباب نقد و جنس کہ بسیار بطور نذرانہ آورده بود معاف گردید - و موجب حکم والا راجہ مذکور در خدمت میجر لارنس صاحب بہادر و مسٹر کار صاحب سکرتر لارڈ صاحب ممدوح حاضر شد - زیادہ از نیم شب در میان ہر دو صاحبان موصوف و راجہ گلاب سنگھ و دیوان دینا ناتھ و فقیر عزیز الدین گفت و شنود ماند - و شرائط صلح ہان قرار یافتند کہ در اشتهار مذکور مندرج بود - یعنی تمام ملک دوآبہ کہ در میان ستلج و بیاس واقع است در قبضہ سرکار انگریزی باشد - و علاوہ برین یک و نیم کروڑ روپیہ نقد کہ درین جنگہا صرف شدہ است سرکار لاهور بسرکار انگریزی بدہد - و منجملہ آن

1. LAWRENCE, SIR HENRY MONTGOMERY (1306-1857) : Brother of Sir George (q.v.) and of Lord Lawerence (q.v.) and fourth son of Colonel Alexander Lawrence: born in Ceylon, June 28. 1806: educated at Foyle College, Derry, Bristol and Addisombe: joined the Bengal Artillery, Feb. 1823: in the first Burma war, 1826: invalided home: joined the trigonometrical survey in Ireland: in the revenue survey, N.W.P., 1833-8: nearly fought a duel: in the first Afgan war, was under G.R. Clerk (q.v.), in charge of Firozpur, Assistant to the A.G.G., 1840: went with Pollock's Army of Retribution up to Kabul in Sep.—Oct. 1842; Brevet-Major: settled Kythul: Resident in Nipal, 1843-6: wrote for the *Calcutta Review* and advocated asylums in the hills for children of European soldiers: in the first Sikh war, as A.G.G. for the Panjab: was at Sobraon: opposed to annexation appointed Resident at Lahore, Jan. 1847: compelled the surrender of Kashmir to Golab Singh: K.C.B., 1848: at the siege of Multan, Jan. 1849, and at Chillianwala: appointed President of the Board of Administration of the Panjab, and A.G.G. in April, 1849, after its annexation: the Board broke up in 1853 and Lawrence was transferred to Rajputana as A.G.G.: A.D.C. to Queen Victoria: 1854: Chief Commissioner and A.G.G. in Oudh from March 21, 1857: prepared, with great skill and foresight, for the defence of Lucknow in the mutiny, from May, 1857, after the engagement at Chinhut, on June, 30, limited the defence to the Residency: wounded during the siege on July 2: died on July 4: wrote for his own epitaph "Here lies Henry Lawrence, who tried to do his duty." He had been meanwhile, in England, appointed provisional Governor-General of India: his eldest son was created a Baronet in recognition of his services: his statue was erected in St. Paul's Cathedral. He wrote essays and books on Indian subjects, and had considerable literary merits. But he is best remembered for his administrative ability, his energy, his sympathies with the native aristocracy, his high character, and his tragic death. He established the Lawrence Asylums in the hills, for the children of European soldiers.

(Buckland, C.E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 246).

پنجاب لکھن روپہ نقدہ بالفعل و ایک کروڑ روپہ بطریق قنط - بندی در بنیان
 دو سال - ادا سازد و بتاریخ ہفتدہم ماہ - حال بموجب شرائط مذکورہ عہد نامہ
 فیما بین ہر دو سرکار منقبت شدہ و بہتر بہاراجہ دلپ سنگھ را دیوان دینا ناتھ
 بران - ثبت - کرد و نوژدہم ماہ مذکور لشکر لارڈ صاحب بہادر مقام - الیانی
 کہ مابین قصور و لاہور است وارد گردید و درینجا خبر رسید کہ کل فوج
 سنگھان باغی بقدر شانزدہ ہزار کہ باقیانندہ است، نصف آن مسلح و
 نصف آن بی ساز و پراق [برگ ۲۹۸ ب] نہایت خائف و پریشان در مقام
 پدھانہ افتادہ است و از پدھانہ راہ بطرف لودھیانہ و امرتسر میروند
 و لارڈ صاحب بہادر از اثنای راہ بہ صاحبہ برای تشفی گفتہ فرستادہ اند
 کہ محافظت شہر لاہور نیز خواہم کرد و از سنگھان بغاوت کیش وغیرہ
 هیچک اندیشہ و ہراس نکنند و در ہان زمان قلعہ پہلور کہ قریب
 بلوڈھیانہ بود در قبضہ افواج انگریزی در آمد - از اہل قلعہ کسی بمزاجت
 پیش نہیامد - بلکہ نیم شب قلعہ را خالی کردہ گریختہ رفتند و بیسم فروری
 لارڈ صاحب و کمانڈر انچیف صاحب بہادر حکم دادند کہ دو رجمنٹ
 سواران گورہ وادہ رسالہ سواران ہندوستانی دیگر وادو ضرب از توپخانہ استی
 مع یک توپخانہ گورا و یک توپخانہ سواران ہندوستانی و سواران بادی گارڈ
 حضوری و یک رسالہ سواران تیار کردہ برای ہمراہی سواری بہاراجہ صاحب
 بلوٹوف منقر نمایند تا بوقت رسیدن ایشان را بمقاصت تمام بمحل سزای ایشان
 برسانند و ہمیں تاریخ جناب لارڈ صاحب داخل لاہور شداند و در بیست
 و یکم آن بہاراجہ دلپ سنگھ مع سرداران و افسران خود باز برای ملاقات
 لارڈ صاحب بہادر آمدہ عنوا از قصورات خواست - جناب بمذوح بلحاظ بہاراجہ
 رجیت سنگھ کہ دوست وفادار سرکار انگریزی بود از ہمہ قصورات فوج او
 در گذشتہ جاہم تمام ملک پنجاب بشرط قایم ماندن بر شرائط مندرجہ
 عہد نامہ فرمودند - اگرچہ مرضی بہاراجہ دلپ سنگھ این بود کہ تاقیم
 دائرہ دولت لارڈ صاحب در شہر لاہور در لشکر انگریزی باشد لیکن
 لارڈ صاحب بتصور اینکہ در لشکر بہاراجہ را تکلیف خواہد شد ایشان را با عزت

1. Village in the district and tahsil of Lahore, Punjab, situated in 31° 28' N. and 74° 40' E. (Imperial Gazetteer of India [provincial series] Punjab, ii, 41).

وہ احتراماً از لشکر ادرا محل سرای رسائیدند۔ وہ حکیم شہید کہ بیکینی داز لشکر
انگریزی درہ شہر لاہور نروید۔ و ہر دم رسد را کہ در لشکر می آرند حفاظت
کنند۔ و ہمیں گونه یک اشتهار برای تسلی عوام از پیشگاہ لارڈ صاحب بہادر
بتاریخ ۲۳ ماہ فروری ۱۸۴۶ عیسوی اصداریافت۔ [برگ ۹۲ الف] و در ہمیں ایام صاحب والا مرائب جان لارڈ سن
صاحب بہادر کہ مجسٹریٹ کلکٹر دہلی بود بعہدہ کمشنری فیروزپور و ملک
دوآبہ مابین ستلج و بیاسا نامور شدند۔ گویند بعد انعقاد صلح، افغانیہ ہر دو
سرکار راجہ گلاب سنگھ بحضور لارڈ صاحب عرض کرد کہ اکنون فوج

1. LAWRENCE, JOHN LAIRD MAIR, FIRST BARON (1811-1879): I.C.S.: Governor-General: sixth son of Lt-Colonel Alexander Lawrence: brother of Sir George (q.v.) and Sir Henry (q.v.): born March 4, 1811: educated at Bristol, Foyle College, Londonderry. Wraxall Hall, Haileybury: reached Calcutta in the Civil Service in Feb. 1830: to Delhi and its neighbourhood as Assistant and as District Officer for 8 years, and again, 1843-6; noticed by Lord Hardinge at end of 1845: provided efficient transport before Sohraon: in 1846 made Commissioner of the Trans-Satlaj Jalandhar Doab: acted as Resident at Lahore: suppressed the Kangra rebellion: after the Panjab campaign, and the annexation of the Panjab in 1849, became a member of the Board of Administration, with his brother Henry and Mr. C.G. Mansel: selected in 1853 by Lord Dalhousie to be Chief Commissioner of the Panjab, the Board being broken up: his differences of opinion from his brother, on public questions, were radical and serious: negotiated a treaty with the Amir of Afghanistan in 1855: K.C.B., 1856: made another agreement with Dost Muhammad in 1857: in the mutiny he saved the Panjab, and, by sending the movable column and all available forces down to Delhi for its siege and capture, worked for the eventual suppression of the mutiny: at one time contemplated the abandonment of Peshawar: first Lieutenant-Governor of the Panjab from Jan. 1, 1859: G.C.B.: Baronet: P.C.: K.C.S.I.: appointed by the Crown, in Sept. 1858, and original member of the new Council of India: D.C.L.: LL.D.: refused the Governorship of Bombay: Governor-General and Viceroy of India, Jan. 12, 1864, to Jan. 12, 1869: he had to deal with the Bhutan war, and the Orissa famine: was strong in his policy of non-interference with Afghan politics: his policy was described as "masterly inactivity": he recognized Shir Ali as *de facto* Amir: paid much attention to sanitation, railways, irrigation: enforced strict economy: settled the Oudh land question: was the first Governor-General to take the whole Government to Simla: he was vigorous and prompt in action, cautious, masterful, laborious, sincerely religious: after retirement, he was made Baron Lawrence of the Panjab and of Grateley: was, 1870-3, Chairman of the London School Board, and Chairman of the Committee formed to oppose the policy of the Afghan war of 1878-2: died June, 27, 1872: buried in Westminster Abbey: statues erected to him in Calcutta and London.

(Buckland, C.E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 246).

انگریزی ازینجا کوچ کرده بطرف هندوستان برود - زیرا که غملمه و فاعله ریاست لاهور تابع و فرمان بردار حکم حضور اند - و در صورت قیام فوج مذکور درین ملک موجب گرانی غله و وحشت و هراس رعایای لاهور است - لارڈ صاحب فرمودند که تا مهاراجه دلیپ سنگه یک نوشته متضمن این شروط چهارگانه ذیل نوشته و بران مهر خود کرده نخواهند داد فوج انگریزی نخواهد رفت :

شرط اول آنکه : اگر مردم این ملک باز در ملک انگریزی رفته شر و فساد کنند جواب دهی آن ذمه مهاراجه صاحب خواهد بود -

شرط دوم آنکه : هر قدر توپها که در جنگ همراه فوج خالصه رفته بودند و بالکل بدست فوج انگریزی نیامده اند حواله سرکار کمپنی نمایند -

شرط سوم آنکه : کل توپها که در لاهور هستند هر قدر که افسران فوج انگریزی طلب نمایند حواله کنند و قیمت آن را در زر دادنی محسوب نمایند -

شرط چهارم آنکه : مهاراجه صاحب پنجاه لکه روپیه منجمله یک ونیم کرور روپیه تاوان نقد بالفعل داخل سرکار کمپنی سازند -

و چون در خزانه لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه سنگهان یاغی که بر طرف شده بودند دقتی روی داد ازینکه سنگهان بحساب دوازده روپیه ماهیانه که از رانی صاحبه بزور و جبر مقرر کنانیده بودند می طلبیدند ، و رانی صاحبه بموجب در ماهه سابق ایشان میداد - لهذا بر اجه گلاب سنگه حکم شد که آنچه فوج قدیم در وقت مهاراجه رنجیت سنگه تنخواه یافت اکنون هم همانقدر یابد - و بعضیکه در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم شده اند مراسم [برگ ۹۹۶ ب] شش و نیم روپیه باید داد - و کسانیکه راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آن وقت ، که چندان زاید نیست ، داده یک قلم موقوف نمایند - و کنتیه های طلائی و بتکی ها از سنگهان واپس بگیرند - واضح باد که فوجی را راجه هیرا سنگه بعد کشته شدن پدر خود کنتیه ها و بتکی ها داده بود - همان مردم فوج او را کشته داد تمام حرامی و آقا کشی دادند - الغرض راجه گلاب سنگه برای خالصه صلاح داد که چون اکنون از همه

رائور مقدم، ادای پنجاہ لکھ روپیہ نقد۔ لارڈ سرکار انگریزیست و این بقدر زر در
تخزانہ لاہور موجود نیست باید کہ بعد ادای آن تنخواہ خالصہ بزودی دادہ
مراخص فرمایند۔ زیرا کہ بجا آوری شرایط بسرنا واجب و لازم است۔
گویند گلاب سنگھ برای ادای زر مذکور چنان تجویز کرد کہ بیست و دو
لکھ روپیہ از خزانہ سوتی مندر و ہفدہ لکھ روپیہ از تحصیل صوبہ ملتان و ہشت
لکھ روپیہ از آمدنی ملک کشمیر و برای سہ لکھ روپیہ باقی جواہرات و
ظروف طلائی و نقرہ دادہ شود۔ و بعد موقوفی فوج سابق لاہور چنان قرار یافت کہ
چہار پلتن توپخانہ و بیست و چہار ہزار پیادہ و شش رجمنت سواران جدید را
ملازم داشتہ این مجموع فوج را نام خالصہ باید نہاد۔ و چون در ادای پنجاہ
لکھ روپیہ مذکور توقفی رو داد لہذا معتمدی از لارڈ صاحب بہادر نزد راجہ
گلاب سنگھ رفتہ تقاضای زر مذکور و طلب توپہای لاہور نمود۔ راجہ
گلاب سنگھ در جوابش گفت : کہ جلد روپیہ مذکور و توپہا را روانہ
خدمت لارڈ صاحب میکنم۔ و نیز معتمد مذکور پیغام داد : کہ تنخواہ
رکل فوج بر طرفی را بدہند تا نوبت بلوا و فساد در فوج نرسد و فوجیکہ در
پڈھانہ افتادہ است تنخواہ آنرا ہا بجا فرستادہ موقوف سازند۔ راجہ گلاب
سنگھ گفت : این ہمہ ارشادات حضور را در مدت دو سہ روز بعمل می آرم۔
[برگ ۳۰ الف] و دہم مارچ سنہ ہذا مہاراجہ دلیپ سنگھ باز برای
ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد۔ و یازدہم لارڈ صاحب برای
باز دید مہاراجہ صاحب در ثمن برج تشریف بردند۔ و دواز دہم عزیمت رفتن
بر کوه شملہ فرمودند۔ و چون رانی صاحبہ بنا بر مصلحت برای چند روز
راجہ گلاب سنگھ را وزیر خود کردہ بود بسبب در اندازی سرداران مفسد
خصوصاً باغواہی راجہ لعل سنگھ از اینچنین رئیس با تدبیر خیرخواہ سرکار لاہور
کہ واسطہ عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شدہ از دل
راضی نبود۔ لہذا بعد طی شدن جمیع امور اہم و حصول خاطر جمعی
تمام او را از منصب وزارت موقوف کردہ باز راجہ لال سنگھ را وزیر مہاراجہ
دلیپ سنگھ، کہ او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع نداشت، ساخت۔
اگرچہ این چنین تلون مزاجی رانی صاحبہ ناگوار خاطر اہالیان سرکار
انگریزی شدہ بود مگر بموجب دفعہ یازدہم عہد نامہ اول کہ سرکار

انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نہ خواهد کرد، درین مقدمه اغراض فرموده طرح دادند - و چون راجہ گلاب سنگھ با وجود بجا آوری حسن خدمات در هر دو سرکار بلا هیچیک قصور بسبب معزول شدن از عہدہ اجلیلہ وزارت مایوس و افسردہ خاطر شدن لارڈ صاحب از راه قدردانی و ہم بمقتضای خیرخواہی راجہ مذکور را از اطاعت و علاقہ سرکار لاهور خارج ساختہ راجہ ملک جمون و کشمیر وغیرہ ملک کوهستانی ساخت - و نیز قرار یافت کہ برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سنگھان رباغی و برای احتیاطت مہاراجہ صاحب و خاص شہر لاهور بقدرہ ہزار فوج انگریزی منجملہ آن دو پلتن گورہ و باقی ترکسواران و پلتن های ہندوستانی در لاهور بمانند و یک ریزیدنت از طرف سرکار [برگ: ۳۰۰] انگریزی باشد - ولارڈ ملک دوآبہ در دو جا چھاؤنی کمپنی انگریزی مقرر کرد - یکی در مقام جالندھر و دوم در فریدکوت - کانگرا مع بعض کوه گرد نواح آن در قبضہ سرکار انگریزی درآمد - و ہشتم ماہ مذکور راجہ لعل سنگھ وزیر از ریزیدنت بہادر بحال جاگیر های سرداران ملک دوآبہ و دیگر علاقجات کہ در عمل انگریزی درآمدہ اند پرسید - صاحب موصوف جواب داد: سردارانیکہ سند بمعانی مہاراجہ مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار انگریزی خواهد درآمد - و نیز ریزیدنت گفت کہ: مال و املاک جمیع سرداران سنگھان کہ در وقت جنگ در میان ملک انگریزی ضبط شدہ بود اکنون بالکل مسترد کردہ شود - مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگھ تا بحد بلوغ رسیدن پسر نابالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند - و درہمین جلسہ سردار رنجودہ سنگھ سند جاگیر خود بملاحظہ صاحب ریزیدنت درآورد - صاحب موصوف جواب داد: چونکہ شا از بطن کنیزک ہستید لہذا در جاگیر لہنا سنگھ مجتہہ حق شا نیست و علاوہ ازین شا بسیار نقصان صاحبان انگریزی را بسوختن چھاؤنی لدھیانہ و غارت کردن آن نمودہ اید - رنجودہ سنگھ گفت: حاشا کہ من چھاؤنی اینجا را آتش دادہ ام و نہ اسباب صاحبان را غارت کردہ ام - راجہ لادوی والہ بوقت گریختن چھاؤنی آنجا را بسوخت صاحب جواب داد: راجہ لادوی والا در حقیقت بی ایمان بودا - بالیتہ او مرتکب این امر قبیح شدہ باشد - و شا ہم شریک و مددگار او

بودید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او اینست که هرگاه من در همان
ایام خطی ب شما بدین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مال کارزار
اندیشیده باید کرد، [بزرگ ۳۰ الف] تا آخر الامر موجب ندامت نشود.
و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید: هرچه بادا باد.
من بمقتضای هم قوی مدد راجه لادوی واله خواهم کرد. و موجوده سنگه از
رسیدن خط صاحب انکار کرد. و کیل سردار نهال سنگه اهل و والیه حاضر
شده گفت: من آن خط را از دست خود ب شما رسانیده ام. و موجوده سنگه باز
انکار کرد. و کیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد.
باز صاحب رزیدنت گفت: مرا حال شما خوب معلوم است. و موجوده سنگه از
حضور صاحب ملزم نادم شده نزد زانی صاحبه رفته عرض کرد که بسبب رفتن
من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار ناخوش است. بدون سعی سرکار
قصور مرا معاف و جا گیر من و اگذار نخواهند کرد.

روز دیگر کماندر انجیف صاحب مع میجر لارنس صاحب رزیدنت بهادر
در شهر رفته کلید مکان راجه دهیان سنگه وزیر سابق را که در بلوای
سنگه مان گشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را ب راجه گلاب سنگه
برادر حقیقی راجه متوقی حواله فرمود. بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر
مغتمندان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن عمل شهر فوج انگریزی را
در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند. گویند نائب سابق
که از قوم افغانان در قلعه کوت کانگرا بود عمل نداده علم بغاوت و تمرد
برافراشت. فوج انگریزی از هر چار طرف قلعه را محاصره کرده بگولهای توپ
کلان کار بر قلعه گیان تنگ کرد. و سنگه های کلان و بزوج قلعه را پرائیدند.
و تا سه روز از آتشازی و گولله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند. تا اینکه
نائب مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت.
و بعضی گویند ایشان را بسزای تمرد در قید کردند. اکنون در جمیع قلعات
دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزی است. [بزرگ ۳۰ ب]
در نهم مارچ لارنس صاحب بهادر در لاهور در بارعام فرموده اجازت
حاضر شدن بهر یک شخص که قایل مجرای حضور بود دادند. و بعد این
دربار راجه گلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جمون تیاری کرد. و افواج

انگریزی در یازدہم و دوازدہم از ملک پنجاب کوچ کردہ رفت و مہاراجہ دلیپ سنگھ برای ملاقات رخصت بحضور لارڈ صاحب آمد۔ بعد حصول ملاقات باعزت و تکریم تمام از سرشدن شلک سلامتی و استقبال معاودت ا مکان خود نمود۔ و بموجب فرڈ گذرانیدہ راجہ لعل سنگھ سرداران دربار لاهور بیافتن خلاع فاخرہ از پیشگاہ لارڈ صاحب بہادر معزز و سرافراز گردید۔ گویند بوقت رخصت مہاراجہ دلیپ سنگھ را لارڈ صاحب بہادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند مستر فریدرک کاری صاحب بہادر ترجمہ آن را باواز بلند بدین مضمون بیان کردند کہ ”چون سنگھان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حملہ کردند و جنگیدند کما حقہ بسزای اعمال خود رسیدند۔ اکنون رئیس لاهور را باید کہ از بجا آوری اموریکہ موجب بہتری و سرسبزی ملک و ریاست شان متصور است سعی و کوشش نماید۔ و آنچنان کاری کند کہ در ہر دو سرکار سررشتہ اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند۔“ و قبل ازانکہ لارڈ صاحب از لاهور نہضت فرمودہ متوجہ شملہ شدند اہل کاران سرکار لاهور از طرف مہاراجہ دلیپ سنگھ بواسطہ صاحب رزیدنت بہادر بحضور لارڈ صاحب برای تعیناتی بعضی فوج انگریزی در شہر لاهور درخواست نمودند۔ و عند الاستفسار سبب ماندن فوج در آنجا عرض کردند کہ مہاراجہ صاحب و ہم تمامی اہل کاران لاهور از شر و فساد سنگھان باغی مطمئن نیستند۔ بل احتمال است [برگ ۲، ۳ الف] کہ بعد کوچ کردہ رفتن کل افواج انگریزی جمعی ازان فتنہ پردازان کہ هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشدہ است و در اکثر مقام بہ نیت

1. CURRIE, SIR FREDERICK, BARONET (1799-1875) : I.C.S. : son of Mark Currie: born Feb, 3, 1799: educated at Charterhouse and Haileybury: reached India, 1820: was a Judge of the *Sadr Adalat* (court) in the N.W.P., 1840: Foreign Secretary to the Government of India, 1842: with Sir Henry Hardinge in the first Sikh war, 1845-6, and, after Sobraon, drew up the treaty with the Sikhs; made Baronet in Jan. 1847: officiated as Member of the Supreme Council, April, 1847 to Jan. 1848: resigned his seat, and succeeded Sir Henry Lawrence as Resident at Lahore in 1848: accepted the resignation of Mulraj, the Governor of Multan: confirmed as Member of Supreme Council, resuming his seat, March, 1849: retired in 1853: was elected a Director of the E.I. Co. in 1854: Chairman, 1857: Member of the Council of India from 1858: D.C.L., Oxford in 1866: died Sep. 11, 1875.

(Buckland, C.E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 104).

شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاہر گروہ گزوفہ افتادہ اند، فراہم شدہ مثل سابق ضروری ہمارے ہیں۔ و فوج عاریتی کہ درینجاست بران اعتماد نیست کہ ایشان دفع سنگھان کنند۔ و چونکہ فوج خالصہ را بحکم سرکار انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شدہ است ملک و ہم شہر لاہور از فوج خالیست۔ الغرض از تانندن فوج انگریزی در اینجا آن جماعہ باغیان را هیچگونہ جزأت فساد کردن درین سرکار نخواہد داشتند۔ ہر گاہ جناب لارڈ صاحب بہادر بدین مرتبہ و اعانت و حمایت رئیس لاہور فرمودہ اند اگر این درخواست را پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواہد شد۔ و بعد از ان کہ مہاراجہ صاحب نظم و نسق سرکار خود بداشتن فوج جدید مقرر خواہند کرد آنوقت فوج انگریزی را از ملک و علاقہ های سرکار لاہور برخاست فرمایند۔ اگرچہ لارڈ صاحب را ہرگز منظور نبود کہ فوج انگریزی در اینجا بماند تا کل اختیار در ملک پنجاب از مہاراجہ دلپ سنگھ باشد، مگر پیاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را مشروط بشرايط چند کہ در عہد نامہ دومی مندرج است قبول و منظور ساختند۔

عہد نامہ کہ اول فیما بین سرکار انگریزی و سرکار لاہور بتاریخ

۳۳ ماہ مارچ رقم گشتہ مشتمل بر شانزدہ وجہ

چون بسبب عہد شکنی سکھان کہ با فوج سرکار انگریزی بی وجہ و بی سبب جنگیدند و یورش بر ملک سرکاری نمودند عہد نامہ سابق کہ فیما بین سرکار مہاراجہ رنجیت سنگھ و سرکار انگریزی در سال یکہزار و ہشتصد و نہ عیسوی [برگ ۳۰۲ ب] منعقدہ شدہ بود منقضی گردید۔ اکنون ضرور شد کہ عہد نامہ جدید در میان ہر دو سرکار موصوف منعقد گردد، تا بعد ازین بنوعی فتنہ و فساد بسبب این عہد نامہ در سرکار لاہور واقع نشود۔ چنانچہ بواسطہ اہل کاران معتبر ہر دو سرکار این عہد نامہ تیار و مرتب شد۔ از طرف سرکار انگریزی فریدرک صاحب بہادر سکرتئر گورنمنٹ ہندوستان و میجر لارنس صاحب بہادر ایجنٹ نواب گورنر جنرل

1. Frederick Currie (Cunningham, 398).

2. Brevet-Major Henry Montgomery Lawrence (Cunningham, 398).

بہادر و از طرف سرکار لاہور بہائی رام سنگھ و سردار چتر سنگھ اتاری والہ و سردار رنجودھ سنگھ و راجہ لال سنگھ و سردار تیج سنگھ و دیوان دینا ناتھ و فقیر نورالدین برای انعقاد عہد جدید مقرر و معین شدند۔
تفصیل شروط شانزدہ گانہ مندرجہ عہدنامہ کہ سرکار نوشتہ دادہ:

شرط اول: درمیان مہاراجہ دلپ سنگھ رئیس لاہور و سرکار انگریزی ہمیشہ دوستی و اتحاد خواهد ماند، و گاہی جنگ نخواہد شد۔

شرط دوم: مہاراجہ موصوف ملک دوآبہ را کہ درمیان ستلج و بیاس واقع است بسرکار انگریزی دادند۔ آیندہ کسی از وارثان ایشان دران دعوی نخواہد کرد۔

شرط سوم: تمامی قلعہ ہا را کہ درمیان این دوآبہ واقع اند بسرکار انگریزی تفویض کنند۔

شرط چہارم: آنکہ مہاراجہ یکونیم کروڑ روپیہ بعوض اخراجات این مہم کہ بسبب عہد شکنی فوج لاہور در سرکار انگریزی افتادہ بود دادن قبول کردند۔ چنانچہ پنجاہ لکہ روپیہ نقد سر دست خواہند داد۔ و عوض یک کروڑ روپیہ کہ بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک کوهستان و حقوقیکہ درمیان رود سندھ و بیاس واقع اند مع ملک کشمیر و ہزارہ برای دوام بسرکار کمپنی دادند۔

شرط پنجم: آنکہ بعد مرتب شدن این عہد نامہ [برگ ۳۰۳ الف] پنجاہ لکہ روپیہ منجملہ یک و نیم کروڑ روپیہ مذکور بزودی نقد خواہند داد۔

شرط ششم: آنکہ مہاراجہ صاحب اقرار میکنند کہ تمام فوج سرکش خود را تنخواہ بر طرفی دادہ یک قلم موقوف خواہند کرد۔ و فوج آبتی [؟] موافق مہاراجہ رنجیت سنگھ صاحب تنخواہ خواہد یافت۔

شرط ہفتم: سرکار لاہور فقط بیست و پنج پلتن پیادہ، فی پلتن ہشت صد سپاہی، و دوازده ہزار سوار نوکر خواہند داشت۔ و سوای ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگہ ندارند۔ و اگر عندالضرورت قدری زاید از مقدار

مذکور نگاه داشتن باشد فوجی را با اجازت سرکار نگهدارد - باید که بعد رفع آن ضرورت آن را موقوف سازند -

شرط هشتم: آنکه سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند آن توپها بدست سرکار انگریزی نیامده اند - باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند -

شرط نهم: آنکه جمیع وجوهات محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد متین کوت و از آنجا تا بلوچستان کل تعلق بسرکار انگریزی خواهد داشت - سرکار موصوف آن را تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد رسانید و برای آمد و رفت تجار و مسافزین ممانعت نخواهد شد -

شرط دهم: آنکه اگر سرکار انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجای بردن خواهد در بار لاهور رسانیدن سامان رسد و کشتی ها بر ذمه خود خواهند گرفت - مگر خرج آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد - از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ بسرکار انگریزی خواهد بود -

شرط یازدهم: آنکه دربار لاهور کسی را از قوم انگریزی و مردم امریکه و غیره باشندگان ملک فرنگستان بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت -

شرط دوازدهم: آنکه راجه گلاب سنگه را، بسبب آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست و هم به نسبت آن ملکی که بعد نوشته شدن این عهد نامه سرکار انگریزی او را بعوض [برگ ۳۰۳ ب] خیر خواهی هر دو سرکار، در خصوص مصالحت کنانیدن، خواهد داد، سرکار لاهور او را حاکم مستقل بداند - و یک عهد نامه در میان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد -

شرط سیزدهم: اگر در کدام امر فیما بین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازعه واقع شود باید که طرفین رجوع بسرکار انگریزی کنند - و آنچه اهلایان این سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور کردن خواهد شد -

شرط چہار دہم : آنکہ حدود ملک لاہور بدون صلاح و اجازت سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد۔

شرط پانز دہم : آنکہ در امور ملکی و خانگی دربار لاہور سربکاران انگریزی را مداخلت نخواهد بود۔ لیکن اگر در کدام راجہ صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بہادر از راه خیر خواهی ایشان دست انداز خواهند شد، فقط۔

بتاریخ بیست و چہارم مارچ سنہ ۱۸۵۷ لارڈ صاحب بہادر در کمپ لودھیانہ تشریف فرما شدہ دربار عام کردند۔ بعد ملاحظہ چھاؤنی جدید جالندھر بطرف کوه شملہ نہضت فرمودند۔

نقل عہد نامہ دوم مرقومہ بیست و چہارم مارچ سنہ ۱۸۵۷ مابین سرکار انگریزی و رئیس لاہور مشتمل بر ہشت دفعہ۔ چون دربار لاہور درخواست داشتن فوج انگریزی در شہر لاہور برای حفاظت ذات سہاراجہ صاحب و حراست امرای دربار و شہر لاہور تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بہادر نمود، نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و درین باب این عہد نامہ مشتمل بر ہشت دفعہ بہ تحریر درآمد:

تفصیل دفعات ہشتگانہ کہ در عہد نامہ دوم اند:

دفعہ اول: لارڈ صاحب سہر قدر فوج انگریزی کہ ابوی حفاظت دربار لاہور مناسب خواهند دانست مامور خواهند فرمود و بعد ماہ دسمبر ۱۸۵۷ عیسوی کہ درین زمان فوج جدید لاہور تیار خواهد شد حکم ابوی برخواستگی فوج خود خواهند کردند۔

دفعہ دوم: چون سہاراجہ دلیپ سنگہ بر حسب خوشی خود [برگ ۳۰ الف] درخواست تعیناتی فوج انگریزی در شہر لاہور کردہ بود لہذا اخراجات فوج چھاؤنی و تیاری مکانات برای افسران آن ذمہ سہاراجہ صاحب توضوف خواهد شد و سوای ازین ہر خرجی کہ ناز نگہداشتن فوج مذکور در سرکار انگریزی عاید شود سہاراجہ صاحب آنرا دام داد خواهند داد۔

دفعه سوم: مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر داشته
اطلاع آن بوکیل انگریزی میکرده باشند -

دفعه چهارم: در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر
دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار برخواستہ خواهد رفت -

دفعه پنجم: حقوق جا گیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه
بهادر و کهرک سنگه و شیر سنگه تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ
خواهد ماند - و جا گیرهای کسانی که در ملک دوآبه مفوض خواهد بود
تأخیر حیات او معاف خواهد ماند -

دفعه ششم: سرکار انگریزی تحصیل فصل خریف که در ملک مقبوضه
خواهد نمود باید که کار پردازان مهاراجه در آن اعانت و مدد کنند -

دفعه هفتم: سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعه های مقبوضه سوی
ضربهای توپ درکار باشند آن را طلب نمایند - و اگر سرکار انگریزی را باز
از آن اسباب مطلوب خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد
رسانید - اگر سرکار ازادۀ فروخت آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ،
ممانعت آن نخواهد شد - بلکه سرکار انگریزی درین امر مدد شان خواهد نمود -

دفعه هشتم: از جانب هر دو سرکار امین و کمشنر مقرر کرده شوند
تا فریقین حدود ملک مقبوضه را متعین کرده دهند -

نقل عهد نامه فیما بین سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه
مشمول برده شرط مرقومه دوازدهم ماه مارچ ۱۸۲۶ عیسوی

[برگ ۳۰ ب] نواب گورنر جنرل بهادر از نواح لاهور بطرف امر تسر
تشریف فرما شدند و از آنجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی داده
رئیس ملک جمون و غیره بالاستقلال ساختند - و همانجا این عهد نامه متضمن
برده شرط فیما بین سرکار انگریزی و مهاراجه گلاب سنگه مرتب کردند -

شرط اول: سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه را و اولاد او را که
ذکور باشند نسلاً بعد نسل تمام ملک کوهستان که جانب مغرب راوی
و طرف مشرق رود سنده واقع است تفویض نموده اند -

شرط دوم: در حد شرقی این ملک که مهاراجه دلیپ سنگه و سرکار انگریزی مقرر کرده اند امین مقرر شوند -

شرط سوم: بعوض این ملک مهاراجه گلاب سنگه هفتاد و پنج لکه روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کردند - منجمله آن بیست و پنج لکه روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد -

شرط چهارم: حدود و ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد -

شرط پنجم: اگر کدام نزاع در میان دربار لاهور و مهاراجه گلاب سنگه واقع شود مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی رجوع نمایند - درین صورت هر چه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه گلاب سنگه را قبول و منظور کردن خواهد شد -

شرط ششم: مهاراجه گلاب سنگه و اولاد و اقربای او اقرار میکنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام سمت برود مایان مع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد -

شرط هفتم: مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کند که شرط پنجم و ششم و هفتم مندرجه عهد نامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است منظور خواهیم داشت -

شرط هشتم: هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد -

شرط نهم: مهاراجه گلاب سنگه [برگ ۳۰۵ الف] برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی برخود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و دو دنبه میش که از سوی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف خواهیم کرد، فقط -

بسبب بودن قیام فوج انگریزی در لاهور شاهراه عریض جهت آمدورفت کردن سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد - و راجه لال سنگه وزیر

از پلتن اطفال خرد سال همسن مہاراجہ دلیپ سنگھ یک صد و پنجاہ طفل را موقوف کرد۔ و یک اخبار نویس در جمون کہ وطن و مقام بود و باش مہاراجہ گلاب سنگھ است مقرر نمود، تا احوال شبانروزی آنجا بحضوری رانی صاحبہ نوشتہ باشد۔ و بہاگ سنگھ پسر رای کشن چند در ملک دوآبہ بصیغہ وکالت مقرر گشت۔ و بیست و چہارم مارچ ضلع مالیا منجملہ جاگیر چتر سنگھ مرالیوالا کہ در جنگ اخیر کشہ شد در سرکار انگریزی ضبط گردید۔ و راجہ لال سنگھ در ہر پلتن یک منشی را بحال داشتہ دیگر منشیان را کہ در لشکر بسیار بودند موقوف ساخت۔ و دیوان اجودھیا پرشاد مع دو کمپنی سپاہی برای بندوبست سرحدات رخصت گشت۔ و جناب لارڈ صاحب بہادر مرخص شد۔

گویند کہ بتاریخ یکم ماہ مارچ ۱۸۴۶ عیسوی پھرہ گورہای ولایتی بر دروازہهای شہر پناہ لہور برای حفاظت شہر پھرہ می بود۔ در آخر روز گاوان شہر از چراگاہ برگشتہ یکبارگی قصد رفتن در شہر کردند۔ یک کس گورہ کہ بر پھرہ خود مسلح ایستادہ بود گاوان را از رفتن اندرون مانع شد تا مردم آیندہ و روندہ در میان راہ از آسیب آن وحشیان آزاری نرسد۔ چنانکہ یک مادہ گاو بلا قصد و ارادہ از دستش مجروح گردید۔ مردم شہر کہ اکثری ہنود بودند دوکانہا را بند کردہ آمادہ بلوا شدند۔ میجر ہنری منٹگمری لارنس صاحب بہادر ایجنٹ علاقہ پنجاب و دوسہ صاحبان دیگر ہان روز باستماع این بلوا در شہر آمدند و [برگ ۳۰۵ ب] قصد فہمائش بلوائیان نمودند۔ تا مردم بازاری را از شر و فساد باز دارند۔ اما آن اہلہان از ہر چہار طرف بر صاحبان موصوف سنگہا زدند کہ از صدمہ آن صاحب ایجنٹ بہادر زخمی خفیف بر پشت خوردہ واپس بمکانہای خود آمدند۔ و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزا دہی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید۔ صاحب ایجنٹ بہادر بمقتضای دانشمندی و بردباری سواران را گفتہ فرستاد کہ بقالان را از دور ترسانیدہ متفرق سازند و قصد گرفتاری شان نہایند۔ زیرا کہ سزادہی ایشان موقوف بر تجویز راجہ لال سنگھ وزیر است۔ روز دیگر اہل کاران دربار لہور کسانیکہ سبب بلوا شدہ بودند بضر و شلاق و ہم بقید و اخذ

جریمه تنبیه قرار واقعی دادند - و آن کس را که مالک گاو مجروح و زدن سنگ بصاحب ایجت بهادر ثابت گردید سزای پنهانی دادند ، فقط -

و بلوای دوم در شهر جالندهر برپا شد - کیفیتش آنیکه بعض سپاهیان مسلمانان کمپنی جالندهر برای مقرر شدن یک دوکان قصاب در بازار چهارونی آنجا از صاحب کمشنر بهادر اجازت خواستند - دستوری یافتند - هنود سکناى جالندهر ازین امر بسیار بازار شده بجمع غفیر بخدمت صاحب موصوف رفته درخواست موقوفی آن نمودند - صاحب موصوف فرمود : که این درخواست شما بیجاست - زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چیزی سروکار نیست - و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گوره های ولایتی بر ضرورت است - هنودان و سکمان به سبب عدم منظوری درخواست خود افروخته و در خشم شده چوب و سنگ زدن در مردمان موجوده آنجا تابصاحبان انگریز بهادر شروع کردند - و ساعت بساعت مردم هم قوم شان فراهم شده بلوای عظیم نمودند - و چون چند کس متوسلان انگریزی از ضرب سنگ [پرگ ۳۰۶ الف] و چوب شان مجروح گشتند سواران رساله انگریزی در رسیده بموجب ایماى صاحب کمشنر بهادر قریب دو صد کس را گرفتار کرده قید کردند - و باقی بلوائیان گریخته رفتند -

و نیز گویند که هنگام رونق افزای لارڈ صاحب بهادر در امر تسر راجه گلاب سنگه بمشاهده گوشت گاوان در میان بازار رحمت سواران گوره ولایتی همراکب لارڈ صاحب بهادر بموجب تعصب مذهب خود بسیار رنجیده و ملول خاطر گردیده بحضور لارڈ صاحب بهادر حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکمان گاو کشی بسیار ممنوع است - مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر سنگه گاو را کشته و یا گوشت آن را به بیند او را واجب است که بشرط داشتن قدرت کشته گاو را مثل گاو ذبح کند - و یا خود را بکشد - و امر تسر از قدیم پرستش گاه سنگمان است ما مردم سنگمان این مکان را بسیار تعظیم و تکریم میکنم - لهذا امری را که خلاف مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمی توانیم - لارڈ صاحب فرمود : آنچه شما گفته اید راست است و ما را حفظ مراتب خصوصاً پانصداری مذهب و دین هر یک م کوز خاطر و ملحوظ میباشد - مگر این امر درین مقام به مجبوری بعمل

آمده - زیرا کہ غذای مردم ولایت میان گوشت است کہ از طرف سرکار کمپنی بہادر ہر روزہ بسپاہ ولایتی دادہ می شود ؟ راجہ گلاب سنگھ جواباً گذارش کرد : کہ اگر بجای گوشت گاو بز و میش از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود چہ قباحت دارد ؟ ارشاد شد : کہ اینقدر بز و میش هنگام سفر و مہم از کجا بہم میتواند رسید - و علاوہ دو چند و سہ چند صرف در گوشت بز و میش خواہد افتاد - راجہ مذکور عرض کرد : کہ بہم رسانیدن اینان بقیمت ارزان ذمہ بندہ است - ہر قدر کہ روزمرہ صرف خواہد شد ملازمانم بہم رسانیدہ خواہند داد - لارڈ صاحب عرض راجہ را پذیرا فرمودہ بنادی در باب امتناع گاو کشی در شہر امرتسر کنانیدند - گویند بعد یک دو روز بنادی مذکور شخص کشمیری مسلمان گوی را در مکان خود ذبح کرد - چون این [برگ ۳۰۶ ب] خبر بلارڈ صاحب رسید حکم بسزا و تشمیر آن کشمیری دادند کہ چرا بعد بنادی برخلاف حکم مرتکب این امر شد - بازی بسفارش بعضی از تاجران عمدہ کشمیر باشندہ امرتسر قصورش معاف و حکم گرفتن جریمہ صادر فرمودند - ازان روز مردم راجہ گلاب سنگھ کہ بز و میش بقدر حاجت در لشکر انگریزی می رسانیدند - و قیمت آن بازیافت می نمودند -

در بیست و چہارم ماہ مذکور لارڈ صاحب در لدھیانہ تشریف فرما شدہ دربار عام نمودند - سنگمہان ذی عزت و جمیع راجہای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند - بہ نسبت راجہ پتیالہ ارشاد شد کہ اہالیان سرکار انگریزی در خدمت گذاری و رساندن شاہ بسیار راضی و خوشنود هستند - و حکم شد کہ بوقت آمدورفت راجہ مذکور در لشکر انگریزی یازدہ آواز توپ بتقریب سلامتی سرشدہ باشند - و قدری ملک ہم بجلدوی حسن خدمت بر راجہ مذکور عطا شد - حضار دربار عرض کردند : کہ راجہ لادوا کہ با فوج سنگمہان شریک شدہ با افواج انگریزی بچنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر بسزای اعمال خود رسید - و راجہ نامہ کہ در جنگ شریک سکمہان بود در دربار آمدن نیافت - رئیس فرید کوت را بمزید عنایت خطاب راجگی عنایت شد - و همچنین دیگر سرداران و منشیان بجلدوی حسن خدماتیکہ از ایشان درین مہم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمدہ بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند -

تشریح درباره سر بفساد برداشتن فوج سنگمان با سرکار انگریزی

در سنه ۱۸۴۸

قبل ازین نوک ریز خامه وقایع نگار شده بود که رانی چنداں والدۀ مہاراجہ دلیپ سنگہ والی لاهور را از قلعہ خاص ، بسبب فساد و ہنگامہ پردازی شیخ امام الدین صوبہ داز [برگ ۳۰۷ الف] معزول کشمیر کہ از یافتن خطوط سردار لال سنگہ وزیر مہاراجہ صاحب کہ بصلاح و مشورہ رانی صاحب نوشتہ بود مردم راجہ گلاب سنگہ را در کشمیر دخل ندادہ باعث خون ریزی و مفسدہ عظیم در انجا شدہ بود ، در قلعہ شیخو پورہ کہ بفاصلہ سہ منزل از لاهور واقع است بردند - و سردار لال سنگہ را بعد از معزول ساختن از عمدہ وزارت در مقام آگرہ مقیم ساختند - و اکنون رانی صاحبہ را از قلعہ شیخو پورہ نیز اخراج کردہ در شہر بنارس بردہ اند - سببی دیگر کہ نزدیک می آید بیان میکنند کہ سابق ازین تاسدت دراز بعد مصالحت و تصفیہ امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار آنجا با سر میجر لارنس صاحب تعلق داشت - زیرا کہ صاحب موصوف علاوہ از داشتن عمدہ جلیلہ رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگہ خدمت وزارت سرکار مہاراجہ سابق الذکر را نیز انجام میداد - و چونکہ این صاحب از امور ریاست آنجا کما ینبغی اطلاع و آگاہی داشت بنابراین درستی ہمگی امور از کل و جزو آن دربار چنانکہ باید و شاید می نمود - و سرداران آن ریاست را کہ از وقت مہاراجہ رنجیت سنگہ دخیل کار بودند باخود متفق و ہموار ساخت - و چنان قرار دادہ بود کہ ہر مقدمہ ریاست کہ در پیش شود آنها دران فکر و غور کردہ بجای خود تجویز نمایند - اگر تجویز ایشان در رای صاحب موصوف درست می افتاد حکم باجرائی آن میفرمودند - پس آن سرداران بمنزلہ ارباب کونسل دربار مذکور بودند و خود رزیدنت قائم مقام جناب گورنر جنرل بہادر درین صورت ہمگی امورات ریاست در قبضہ اختیار خود میداشت و باہر یکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش می آمد - بدین سبب هیچیک از امرا [برگ ۳۰۷ ب] و رعایای آنجا مستعفی شدہ بولایت تشریف بردند بجای او جناب مستر کاری

صاحب بہادر مقرر گشت ، زیرا کہ این صاحب سابقاً در وقت وقوع محاربات فیما بین سنگھان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل لارڈ صاحب ہارڈنگ بہادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاہور بخوبی واقف داشت ۔ بلکہ انعقاد مصالحت فیما بین ہر دو سرکار و تحریر عہد نامہ ہا و شروط آنصاحب موصوف و سر میجر لارنس صاحب مذکور واسطہ شدہ بود ۔ بلاحاظ این ہمہ مراتب صاحبان کونسل کلکتہ کاری صاحب موصوف را کہ داخل کونسل آنجا شدہ بود در عہدہ رزیدنتی و وزارت دربار لاہور مقرر و مامور فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق ہمہ امور آنجا را با کمال ہوشیاری و بیدار مغزی سر انجام و انصرام می نمود ۔ ولیکن چون بعد از فوت مہاراجہ رنجیت سنگھ بسبب شامت اعمال نکوہیدہ سکھان کہ ادبار دامنگیر ایشان بود بقول آنکہ ، بیت :

چوتیرہ شود مرد را روزگار همان آن کند کش نیاید بکار

امری عجیب و غریب در لاہور از مردم آنجا سرزد کہ موجب بردن رانی صاحبہ از قلعہ شیخوپورہ در شہر بنارس گردید ۔ تفصیل این حال برین منوال است کہ بعضی سرداران بد نفس وخیم العاقبت را رای بر آن افتاد کہ بنا بر اعدام تماشی صاحبان انگریز از حکام و افسران فوج کہ در لاہور بودند خانسامان و شاگرد پیشہ وغیرہ عملہ مسکوت گہر را ، کہ اہتمام و تیاری طعام صاحبان درانخانہ ازیشان تعلق می دارد ، بطمع دادن زر نقد و جاگیر باخود متفق ساختہ چنان قرار دادند ، کہ شاہ ہمہ مردم عملہ این خانہ بشرکت در روزیکہ تماشی افسران فوج و حکام انگریزی کہ در لاہور اند [برگ ۳۰۸ الف] برای خوردن طعام دران خانہ قصد کنند ، یک دو روز پیشتر ما را اطلاع دهید ، تا شاہ را زہر ہلاہل بدہیم ، و شاہ آنرا در طعام و شراب ایشان داخل کنید ۔ بعد ازینکہ از تاثیر زہر آن ہمہ جماعت انگریزی یک باری رہ گرای کشور عدم و فنا شوند دران زمان ہر یکی را از شاہ بخلاع فاخرہ و انعامات وافرہ و جاگیرہای دائمی نسلاً بعد نسل دادہ برای دوام شاہ را مستغنی خواہیم ساخت ۔ و شاید پیشگی یعنی قبل از بجا آوری این خدمت چند ہزار روپیہ نیز دادہ باشیم ، تا این گروہ بدل مصروف درین کار شود ۔ باید دانست ہر جا کہ صاحبان فوج انگریزی بکثرت

می باشند برای تخفیف اخراجات و هم برای اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یک جا شده بملاقات یکدیگر و هم تماشای رقص و سماع سزانی و سرود خودها حظ و سرور می بردارند در میان کمپ یک خانه وسیع ساخته همگی اسباب و سامان طعام و غیره اشربه از صرف زر همه صاحبان که درین خانه شریک می باشند در آن خانه مهیا و موجود میدارند - و برای پختن هر گونه طعام انگریزی در آن خانه باورچیان و خدمتگاران و غیره عمله و فعله ملازم می باشند - و یک کس را برین عمله سردار و حاکم برکل میکنند، تا ازین مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد - چنانچه همین شخص سردار را خانسامان و این خانه را مسکوت گهر گویند - بوقت معین بعد از شام هر روز صاحبان در آنجا رفته بعد تناول طعام شغل می نوشی میکنند - و در بعضی اوقات که محفل رقص و سرود در آنجا قرار می یابد در آن روز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام باین خانه میگردند - بالجمله عمله مسکوت گهر که اکثر [برگ ۳۰۸ ب] ردیل و کمیته می باشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کور نمکی و سفاهت برین امر قبیح مستعد و آماده شدند، و زر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خودها تقسیم کردند - گویند در پختگی این امر بگرفتن قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرار نامه را برای دادن انعام و جاگیرها بغرض این خدمت یک دو هفته بگذشت - و بعد درستی همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و ازاده مصمم آن همه کوتاه اندیشان بران قرار یافته هر یکی در کمین و جویای وقت بنشست - تا اینکه بحسب اتفاق صاحب مهمم مسکوت گهر بخانسامان آن خانه حکم داد که فردا تقریب رقص و سرود محفلی در خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن خانه مجتمع خواهند گردید - برای هفتاد و هشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام اقسام حلویات و انواع شراب بر حسب معمول تیار باید کنانید - خانسامان بمجرد یافتن این حکم با دیگر خواجه تاشان خویش جهت اطلاع این امر و رسانیدن این مژده بخانه بعضی از سرداران که شریک درین راز و مشوره بودند مخفی بوقت شب رفت - و خواست که زهر را برای داخل کردن در طعام مسکوت گهر ازیشان بگیرد - و هم زری را

کہ خاص برای ذات خودش بعمل آوری این امر وعده کرده بودند بستاند و ازیشان بگیرد۔ شخصی از شاگرد پیشہ یکی از صاحبان فوج باوجود شریک نبودن دران صلاح و مشورہ از تمامی حالات آن آگاہ بود۔ ناگہان پیش آقای خود ہان ساعت رفتہ ازان حال آگاہ کرد۔ و نیز ظاہر ساخت کہ فلان فلان کس از خانہ سالان وغیرہ در خانہ فلان سردار برای اطلاع دہی از روز ضیافت صاحبان کہ حکم بہ تیاری طعام آن روز یافتہ اند درین وقت رفتہ اند۔ [برگ ۳۰۹ الف] و فردای آن کہ مجمع کل صاحبان در مسکوت گہر خواہد شد زہر در طعام شان داخل خواہند کرد۔ بدریافت این حال بیاس نمک حضور را ازین ماجرا خبر کردم۔ اگر بر صداقت کلام من اعتبار نشود ہمین وقت مردم سرکاری را فرستادہ بستہ کاغذات و صندوقچہ را مع عملہ مسکوت کہ در خانہ آن سردار مجتمع اند گرفتار کردہ طلب فرمایند تا از مضمون نوشتہ ہای ایشان این حال بخوبی منکشف گردد۔ آن صاحب مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفتہ ازین حال اطلاع نمود۔ صاحب موصوف بغور شنیدن این ماجرای شگرف زمانی در ورطہ حیرت فرو رفت و باز بخود آمدہ زود مردم معتبر را برای گرفتار آوردن آن ہمہ و ضبطی اسباب خانہ سرداران مذکور فرمان داد۔

گویند دو پہر سپاہیان گورہ ولایتی بسرکردگی یک کپتان درانجا رفتہ اول آن مکان را محاصرہ نمودند۔ من بعد آن یگان یگان را دست برکتف بستہ مع کاغذات کہ درانجا یافتند بحضور صاحب رزیدنت حاضر آوردند۔ میگویند از روی بعض کاغذات کہ ہاندم نوشتہ بودند حال سازش و اتفاق عملہ ضیافت خانہ مذکور با سرداران سکھ و مستعد و آمادہ شدن آنها بران کار زشت صاف و صریح معلوم گردید۔ و نیز از صندوقچہ اقرارنامہای نوشتہ ایشان بدست آمدند۔ و بعضی ازان مردم بخوف و رجا اقرار شرکت خود دران کار نمودند۔ و حال شمول یک دیگر را ظاہر ساختند۔ گویند روزی کہ جرم شاگرد پیشہ مسکوت گہر و بعضی سرداران سکھہ نزد صاحب رزیدنت بہ ثبوت رسید صبح آن روز یکشنبہ بود۔ و دران روز عیسوی مذہبان هیچیک کار از امور دنیوی نمیکنند۔ و اکثر اوقات در عبادات مشغول سی باشند۔ مگر صاحب رزیدنت بسبب استیلای غصہ و غضب حکم کرد کہ

آن همه مجرمان را برابر ایستاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند۔ ہر چند بعضی از [برگ ۳۰۹ ب] صاحبان فوج صاحب رزیدنت را گفتند امروز قتل کردن این گروہ را کہ روز عبادت ما مردم است موقوف بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد کہ مجرمانرا خصوصاً بچنین جرم سنگین کہ سبب خونریزی حکام و دیگر همقوم ایشان بیوجہ از راہ مکز و فریب شدہ باشند بسزا و سیاست رسانیدن عین عبادت و حکم خداست و ہم موافق قول حکما :

سنگ در دست و مار بر سر سنگ
سنت رای بود فسوس و درنگ

الغرض ہان روز یکشنبہ آن ہمہ را رسن در گو بستہ از حلق بکشند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود۔ گویند منجملہ آن اجل رسیدگان شخصی باشندہ کشمیر بود۔ چون نوبت قتل او رسید عرض کرد کہ اگر جرم من معاف گردد دیگر راز و نام کسانی را کہ درین امر شریک بودند نشان دہم۔ صاحب رزیدنت مصلحتاً قصور او را معاف فرمودند۔ و از قتل شدن برہانیدند۔ او نام دیگر کسان را از سرداران لاهور از انجملہ نام رانی چندان را نیز گرفت۔ و گفت رانی صاحبہ قریب دو لکہ روپیہ بشاگرد پیشہ مسکوت گہر بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کردہ بودند۔ چنانچہ چند ہزار روپیہ ہم از سرکار ایشان بمردم مذکور رسید۔ مگر عندالتحقیق هیچیک خط و نوشتہ رانی صاحبہ درین مقدمہ یافتہ نشد۔ لہذا صاحب رزیدنت خواست کہ رانی صاحبہ را از قلعہ شیخو پورہ بدربار لاهور طلبیدہ استکشاف این امر نمایند۔ بنا بران خط طلب بنام رانی صاحبہ فرستادند۔ و چون او بموجب طلب روانہ لاهور گردید در اثنای راہ بمقامی رسید کہ یک راہ ازان بطرف فیروز پور میرفت و راہ دیگر بجانب لاهور۔ چند کمپنی سپاہی بسرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی درانجا رسیدہ رانی صاحبہ را بطرف قلعہ فیروز پور برد۔ و بعد از قیام چند روز درانجا او را در کمپ لدھیانہ آوردند۔ من بعد حکم رسید کہ رانی صاحبہ را از ملک پنجاب خارج کردہ در عمل سرکار انگریزی بمقام بنارس کہ جای تیرتہ کلان ہنود است بردہ مقیم سازند۔ [برگ ۳۱۰ الف] چنانچہ رانی صاحبہ را طوعاً و کرہاً در شہر مذکور بردند۔ بعد از چندی رانی صاحبہ ازانجا گریختہ

بملک نیپال زفتہ امن گرفت۔ شنیدہ می شود کہ درانجا زندہ است و صحیح و سالم تشریف میدارد۔ و ہاں ایام خبر فوت شدن ایشان کہ شایع شدہ بود غلط محض بود۔ و ہر گاہ رانی صاحبہ را در فیروز پور و یا در لدھیانہ متحقق شد کہ مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کردہ در عمل سرکار انگریزی بہندوستان خواہند برد درخواست نمودند کہ زر نقد و جواہرات وغیرہ اسباب من قریب دوازده لکھ روپیہ در قلعہ شیخوپورہ است، آن ہمہ را طلبیدہ حوالہ ام نمایند۔ چنانچہ زر و جواہر وغیرہ اثاثہ ذاتی رانی صاحبہ از قلعہ مذکور طلبیدہ تفویض شان نمودند۔ چون با این ہمہ احوال و ائصال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس رسیدند اہالیان سرکار انگریزی بودن این ہمہ نقد و جنس بسیار نزد رانی صاحبہ مصلحت ندانستند۔ بعد تخمین قیمت ہر یک رقم جواہر از جوہریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت در خزانہ سرکاری نگاہ داشتند، بدین خیال و اندیشہ کہ مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف زر و جواہر باز مصدر فتنہ و فساد شوند۔

و سردار لال سنگھ وزیر معزول در آگرہ با جمعیت صد دو صد کس از خدم و حشم و سوار و پیادہ ذاتی خود مقیم است۔ چوکی و پیرہ سرکاری ہم بر مکان او می باشد۔ ہر گاہ برای اکتساب ہوا یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار می شود چند تا سواران سرکاری برای حفاظتش ہمراہ می روند۔ و این سرداران کہ از راہ نادانی و احمقی این چنین فکر برای صاحبان کردہ بودند محض عبت و بیسود بود۔ چہ غرض ایشان ازین تدبیر ہمین خواہد بود کہ عمل انگریزی از لاهور بر خیزد۔ و ما را اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد۔ و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چہ از نبودن شصت ہفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمی شد۔ بلکہ ہزارہا مردم از متعلقان ایشان [برگ ۳۱۰ ب] در قضاص صاحبان کشتہ می شدند۔ و عجب نہ بود کہ دران صورت در لاهور قتل عام می شد و قتنہ عظیم بر سیخو است۔ فقط در عوض خون دو صاحبان کہ در ملتان کشتہ شدہ بودند قیامت درانجا برپا شد۔ شہر و قلعہ ہر دو از گولہ ہا ہم سوختہ و ویران گردیدند۔ و اہل قلعہ مقتول و اسیر گشتند۔

در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان پسر سائون مل سلطان ملتان که سائون مل نامی پدر دیوان مولراج از عهد سهاراجه رنجیت سنگه بهادر بصوبه داری ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال زر مالگذاری صوبه ملتان را تمام و کمال در سرکار لاهور میرسانید و قانع خطی بیباقی سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل و الطاف او راضی و خوشنود بودند و خود نیز در همه امور تابع و فرمانبردار دربار موصوف میباند بدین سبب اهالیان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او بصوبه ملتان مولراج پسرش دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهد دیوانی که تعلق بدو داشت تقرر یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمی نمود - مدام در انتظام ملک مصروف بوده به حزم و هوشیاری از آشوب فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ می ماند - و معلوم همگنان است که همین سرداران مر سپاه ملک پنجاب بعد از سهاراجه رنجیت سنگه بسیار سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسیار خانه آنها را تباہ و برباد کرده اند - و باقی ماندگان ایشان که بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت کنند مگر تا هم بفریب و حيله خواهان بربادی یکدیگر می باشند - چنانچه سرداران دربار لاهور که در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب مولراج افتاده [برگ ۳۱ الف] خواستند که او را بهانه گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلب نمایند - و قید و ذلیل و خوار سازند - لهذا او را باجارت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند - مولراج حال ما فی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود - و چون اهل کاران در طلب او اصرار و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر شدن نمیتوانم - اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس و العین حاضر شده حساب را فہمائیدہ زر ذمه خود را که خواهد برآمد ادا خواهم ساخت - چنانچه درخواست او بحضور رزیدنت منظور گردیده و دو صاحب را از افسران

انگریزی درملتان فرستاده سولراج را در لاهور طلبیدند۔ و دیوان مذکور
 همراه افسران بدربار لاهور حاضر شده محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود
 لغایت حال باهل دفتر فہمائید۔ و آنچه از قلیل و کثیر ذمہ او برآمده بود
 ہا نجا ادا ساخت۔ فیصل نامہ و فارغ خطی سہری اہل کاران حاصل نموده
 بعد از رخصت شدن از رزیدنت بہادر و سہاراجہ دلیپ سنگہ و کارپردازان
 وغیرہ آنجا بملتان معاودت کرد۔ چون سرداران لاهور را نیامدن دیوان
 مذکور از حکمت خود و طلب خود شان بدون ذمہ داری صاحب رزیدنت
 ناگوار گردید لہذا خواستند کہ او را باز بکدام حیلہ در لاهور طلب داشته
 در مخمصہ اندازند۔ چنانکہ بعد از صلاح و مشورہ او را ثانیاً طلب داشتند تا
 آمدہ حساب ایام صوبہ داری پدر خود سانون مل را از عہد سہاراجہ
 رنجیت سنگہ لغایت روز وفاتش بفہمائند۔ او در جواب نوشت : پدرم سانون مل
 حساب ہر سالہ مع زر مال گذاری در سرکاری فرستاد۔ و رسید آن گرفتہ
 نزد خود موجود بیداشت۔ چنانچہ نقول آنرا [برگ ۱۱۳ ب] ارسال تیندارم
 و اگر با این ہمہ شما را در حساب پدر من شکی و شبہی باشد آنرا از دفتر
 سرکاری دریافت نمایید۔ و علاوہ فہمیدن حساب پدرم از من نمی باید۔
 حساب وقت صوبہ داری اش تعلق بخودش داشت نہ بمن۔ بہر کیف اکنون
 آمدن من درانجا ضرورت ندارد۔ اہل کاران دربار لاهور اینچنین تحریر او را
 حمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل او
 از صوبہ داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند۔ و بحسب اجازت
 صاحب موصوف فرمان معزولی بنام دیوان سولراج از صوبہ داری ملتان نوشته
 سردار کاہن سنگہ را بہ حکومت آنجا مقرر کردند۔ و ما ورای او دو کس
 از افسران فوج انگریزی ہمراہ کردہ روانہ ملتان ساختند۔ تا صاحبان موصوف
 در ملتان رفتہ کلیدہای قلعہ و خزائن آنجا را از حاکم معزول بحاکم منصوب
 گرفتہ دهند و عمل و دخل او در صوبہ مذکور بکنانند۔ چون سردار
 کاہن سنگہ و آن ہر دو افسران بملتان رسیدند در خیمہ ہای خود کہ
 بیرون قلعہ نصب کردہ بودند فرود آمدند۔ دیوان سولراج از سر اخلاص و
 نیاز پیش آمدہ رسم احوال پرسی و دعوت بر حسب شاہان بعمل آورد۔
 بعد از دو سہ روز افسران مذکور بدیوان سولراج گفتہ فرستادند : کہ ما بین

فرودگاہ ما و قلعہ جای قرار دهند تا فردا ما و شاہ جریدہ درانجا رفتہ بعد از ملاقات با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمائیم۔ مولراج گفتہ فرستاد : کہ بموجب ایماي آن صاحب مقام عید گاہ را کہ در وسط واقع است برای ملاقات قرار دادم۔ فردا فلان وقت درانجا حاضر خواہم شد۔ باید کہ شاہ صاحبان نیز درانجا قدم رنجہ فرمائید۔ الغرض فردا بر وقت معین دیوان مولراج با دو سردار خود از سنگمہان در مقام مذکور رفتہ با افسران کہ چند لہجہ پیشتر درانجا رفتہ بودند ملاقات نمودہ نشست۔ صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین و ذوق [برگ ۳۱۲ الف] و شوق رسمیہ بمولراج فرمودند کہ ما ہر دو صاحبان صرف برای ہمین ہمراہ سردار کاهن سنگہ صوبہ دار حال ملتان آمدہ ایم تا فرمان معزولی بشما دادہ کلیدہای قلعہ و خزانہ مذکور از شاہ بسردار مذکور گرفتہ دہیم۔ پس شاہ را لازم است کہ بزودی تعمیل این حکم نمائید۔ مولراج گفت : کلیدہا موجود و حاضر اند۔ و مرا در دادن آن بسردار کاهن سنگہ ہیچ عذر نہ۔ مگر بعمل قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین درین صوبہ چنان دستور است کہ ہر گاہ کدام صوبہ دار جدید از طرف سرکار مقرر شدہ می آید صوبہ دار معزول و منصوب ہر دو بدرگاہ شیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی رفتہ کلید را بصوبہ دار جدید تفویض مینماید۔ درینصورت سردار کاهن سنگہ را باید کہ ہمراہ من بدرگاہ مذکور رود و من کلیدہا را بلا تامل تفویض او نمایم کہ ظہور این معنی موجب میمنت طرفین متصور است۔ صاحبان انگریزی کہ معتقد درکارہا و همچنین رسوم نیستند متبسم شدہ بمولراج گفتند کہ این چہ سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میگوی؟ بدرگاہ فلان درویش رفتن و کلیدہا را درانجا سپردن چہ معنی دارد؟ امور ریاست را با درگاہ چہ علاقہ است؟ معلوم می شود کہ در دادن کلید عذر و حیلہ میکنی۔ در حق شاہ بہتر است کہ کلیدہا را ہمین ساعت روبروی ما ہر دو صاحبان بہ کاهن سنگہ حوالہ نمائید۔ بی دادن کلید ازینجا رفتن نخواہی یافت۔ مولراج کہ مرد متحمل بود و مال اندیش بود کلام افسران را شنیدہ افروختہ نشد و بملائمت جواب بصاحبان دادہ گفت : من دستور این ملک بحضور شاہ صاحبان ظاہر کردم، نہ برای دادن کلیدہا حیلہ نمودم۔ بہر کیف ہر چہ مرضی شاہ صاحبان خواہد

بود بران عمل خواهم نمود - [برگ ۳۱۲ ب] مگر سرداران سنگه که همراه بودند گفتگوی صاحبان را شنیده بسیار افروخته و برهم شده مولراج را ملامت کردند - و گفتند که سخت بی غیرت هستی - این چنین کلام سخت و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمی گویی بلکه سلام خوشامد و مدارا میکنی! ازین زندگی که داری مردنت بهتر است - ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و احمق قرار دادند - صاحبان که بخوبی کلام سرداران را نفهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراهیان شما با شما چه گفتند - مولراج گفت : که مرا ملامت و سرزنش کردند که تو چرا بصاحبان که تو را به بی وقوفی و حماقت منسوب کرده اند جواب نمیدهی ، سخن خوشامد شان میکنی - صاحبان متوجه سرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر و تابع هستید - این موقع ندارید که در گفتگوی صاحبان با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف بکشائید - جز آنچه گفتید آینده خاموش باشید - سرداران که از سنگهمان وحوش مزاج و مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایمای و اشارتی شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند - یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم به بمستر اندرسین بود بضرهای متواتر از جان کشتند - و ایگنو ۲ صاحب را مجروح ساختند و قید نمودند - و بعد این سفاکی و جرأت بی محل از انجا برخواسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند - مگر مولراج بمشاهده حال کشته شدن صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحیرت تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون رضا و ایمای من واقع شد [برگ ۳۱۳ الف] ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خون ریزی را در نامه اعمال من نوشته منسوب بمن خواهند نمود - و در عوض این جرم بر من قیاستی برپا خواهند ساخت - بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بجلف و شهود حقیقت حال را ظاهر نمایم - و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده بعوض خون صاحب مقتول بکشند و یا دایم الحبس سازند - و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند - زیرا آنکه

1. Mr. Anderson.
2. Mr. Vans Agnew.

اگر درینصورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان بنشینم
حفظ جان و مال و صیانت اهل و عیال محال بنظر می آید - و مرا چه یارا
و کدام زور و طاقت که مقابله فوج انگریزی کنم - او در همین فکر و اندیشه
بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر
سرداران و افسران افواج او که اکثر سنگهان و افغانان بودند فراهم شده
و بر ما فی الضمیر مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان
و نامردان از جنگ می ترسی؟ برو و در گوشه قلعه بنشین ما دانیم و جنگ
داند - تا که ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید - اول
مردن و آخر مردن - پس ازین که خود را در دست انگریزان بسپاری و
بدلت و خواری از دست ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار
تامقدور خود بجنگی - و اگر در صف جنگ میدان کشته شوی در میان مردان
سرخرو گردی - و آنچه در تقدیر بوده باشد بظهور خواهد پیوست - اکنون
در حق تو صلاح آنست که خزانه را بکشا و ما مردم سپاه جرار از افغان و
سنگه ملازم داشته و آلات حرب و پیکار بهمرسانیده بافوج اعدائیکه بر ما
یورش کند بجنگیم و داد [برگ ۳۱۳ ب] شجاعت و مردانگی بدهیم -

چون مولراج اندرون محل سرای رفته و این حال را با مادر خود ظاهر
کرد و درین امر صلاح مشورت رای نمود - مادرش نیز آنچه سرداران گفته
بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب رزیدنت خواهی
رفت یا ترا عوض خون افسر خود قتل خواهند کرد یا دایم الحیس خواهند
داشت - پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که با من در قلعه نشسته
هر که بر تو یورش کند با او جنگ بکن - و از طرف زر فکر بکن - برای این
سهم نزد من زران دوخته پدر تو بسیار است - و ترا بجز این صلاح امری
دیگر نیست - جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن - و دست
و پا بچنبان - اگرچه میدانم که تو آنچنان سبک سر نبودی که اشاره بکشتن
صاحب انگریزی بی موجب کرده باشی - این سنگهان خانه خراب که اکنون
اقبال ازیشان رو بر تافته و ادبار دامن گیر حال ایشان گشته است در هر
جا و هر مقام همچنین مفسده ها برپا میکنند - و آخر بوبال آن خود هم راه فنا
می پیایند - علاوه برین اهل کاران لاهور که با تو موافق نیستند بلکه
تشنه خون تو اند، اکنون بصد این جرم که از تو سر بر نزده است بتو

منسوب کرده چه عداوت و بدی‌ها که در حق اتو روا نخواهند داشت۔
 الغرض مادر پسر خود را مبتلا ببلبلیه عظیم دیده بسیار بگریست و کلید خزان
 پدرش را حواله او نمود۔ در حال طرف دیگر برین منوال است که صاحب رزیدنت دربار لاهور
 حال کشته شدن و مجروح شدن افسران خود را در ملتان شنیده مستر
 ادورد صاحب را با فوج انگریزی و سپاه رئیس بہاولپور برای تشبیه و
 استیصال دیوان بولراج بطرف ملتان مامور فرسود۔ و از ابتدای این جنگ
 تا شروع ماہ اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی از طرفین زد و خورد بسیار واقع شد۔

1. EDWARDES, SIR HERBERT BENJAMIN (1819-1868):
 Maj-General: son of the Rev. B. Edwardes: born November 12, 1819:
 educated at Richmond and King's College, London, where he distinguished
 himself in the debating society: obtained an Indian cadetship from Sir R.
 Jenkins (q.v.): reached India in 1841: sent to the Panjab, early in his
 career he published "Brahmini Bull's Letters in India to his cousin John
 Bull in England" in the *Delhi Gazette*, criticising the military and political
 system. He was A. D. C. to Sir Hugh Gough at Mudki and Sobraon
 in 1845-6: after which Sir Henry Lawrence, Resident at Lahore, took
 him as an Assistant. Edwardes, in 1847, pacified the district of Bannu,
 Levelled 400 forts, and initiated civilization. On the murder of Vans
 Agnew and Anderson at Multan and the rebellion of Mulraj in April, 1848,
 Edwardes collected a force of tribesmen and, with the aid of the Nawab of
 Bahawalpur, and Colonel Van Cortland of the Sikh service, attacked
 Mulraj and the rebels, defeating them at Kineyri and Sadusain, maintain-
 ing the War for months until General Whish arrived and took Multan.
 He was made brevet-Major and C. B.: received the thanks of Parliament
 and a special gold medal from the Court of Directors: D. C. L. of Oxford:
 after holding charge of the Jalandar and Hazara districts, he was in 1853
 made Commissioner of Peshawar. He proposed to Government to make
 a treaty with Dost Muhammad, the Amir of Afghanistan: with Lord
 Dalhousie's approval, but after some doubts on Sir John Lawrence's
 part, treaties were made with the Amir in March, 1855, and 1857, really
 the work of Edwardes. The Amir and the Afghans remained quiet
 during the mutiny of 1857. On its outbreak, Edwardes suggested the
 formation of movable column for the Panjab: he was told by Lord Canning
 to "hold on to Peshawar." He zealously, at this time and after, advocated
 the adoption of a more Christianizing policy in the Government of India.
 While on furlough he was made K. C. B. in 1860; LL.D. of Cambridge:
 Commissioner of Umbala, 1862-5: and then left India for his health:
 K.C.S.I. in 1866: he took much interest in mission work in his retirement,
 and wrote part of the life of Sir Henry Lawrence: died December 23, 1868:
 a memorial was erected to him in Westminster Abbey. He wrote also
A Year on the Panjab Frontier in 1848-9. He has been described as one of
 the most remarkable men that the Indian Army has ever produced.
 His bravery and brilliancy were universally recognized. Sir John, Law-
 rence wrote of him as a "born ruler of men."

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 132).

گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان [برگ ۳۱۳ الف] حمله می‌کرد و زمانی ایشان
 بر لشکر انگریزی تاخت می‌کردند و در آنوقت اغلب از مغلوب متمیز
 نمی‌گردید - و تا حال فوج انگریزی را مقابله بادیوان مولراج صوبه دار معزول
 ملتان بود، که درین اثنا سردار چتر سنگه پسر شام سنگه اتاریوالا صوبه دار
 پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر دستن هر برت صاحب که
 در قلعه اتک بمپور بود حمله کرد صاحب مذکور بسبب قلت فوج و عدم
 ستان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه بقلعه اتک برده محافظت
 خود نمود - هر گاه دستن ادورد را که در مقابله مولراج گرم رزم و پیکار بود
 حال بغاوت چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه جزم و احتیاط سردار شیر سنگه
 پسر چتر سنگه بمپور را که بسپاه متعبه خود همراه صاحب موصوف
 در مقابله دیوان مولراج بود فرمود که شا بر فاصله پنج کروزه از لشکر
 انگریزی دیره بکنید - و همچنان کرد - و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار
 انگریزی چنان بیان میکنند که یکی از عزیزان او بعزت سازش با عمده
 مسکوت گهر بشمول دیگر مجرمان در لاهور مقتول یا محبوس گردیده بود -
 و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی چندان صاحبه از ملک پنجاب است -
 و یا این هر دو امر بوده باشند - بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که
 بسبب انحراف پدرم افسران فوج انگریزی را بر من اعتماد نموده مبادا که
 مرا قید کنند، برین خوف و هراس از کمپ انگریزی شبها شب برخواسته
 مع سپاه همراهی خود در ملتان رفت و شریک دیوان مولراج گردید - طرفه
 اینکه مولراج نیز بتوهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد
 اینجانب آمده باشد تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد
 ادورد صاحب ببرد اعتماد بر وی نکرده در قلعه خود راه نداد - و همیشه از
 وی محتنب و متوهم می‌باند - چون شیر سنگه ازین سوراخده و ازان سلو در مانده
 شد از ملتان برخواسته بطرف رام نگر [برگ ۳۱۳ ب] رفت - و برای مدد پدر
 خود سردار چتر سنگه مذکور فوجی را بهم رسانیده قصد مقابله فوج انگریزی
 نمود - چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود اهالیان سرکار انگریزی فقط
 بهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدان طرف نمی نمودند - لیکن
 الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت

بزرگوارانہ مہیا و آمادہ برای مقابلہ سرکار انگریزی شدند و موسم سرما ہم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارڈ دلہوزی صاحب بہادر برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع ہنگامہ و فساد واقع ملک پنجاب از دارالامارت کلکتہ قصد ہندوستان فرمودند۔ چنانچہ در ماہ نومبر ۱۸۳۸ عیسوی از دارالامارت مذکور بسواری سفینہ دخانی متوجہ آن طرف شدند و از بنارس بطریق داک براه کمپ کانپور نہضت فرمای پیشتر گردیدند۔ و بتاریخ ہفدہم نومبر سنہ مذکور روز جمعہ در شہر آگرہ نزول اجلال فرمودند۔ و کماندر انچیف یعنی سپہ سالار کل افواج انگریزی احاطہ ہنگالہ گف صاحب بہادر مع جنرل گلبرٹ ۱ و برگد پنجم ۲ برای خبر گیری این مہم بتاریخ دہم ماہ مذکور داخل قصبہ قصور کہ قریب بلاہور است گردید۔ و لشکر کیورتن ۳ صاحب ہفتم دسمبر از مقام گجرانوالہ کوچ کردہ

1. GILBERT, SIR WALTER RALEIGH, BARONET (1785-1853): Son of Rev. Edmund Gilbert: born 1758: joined the 15th Bengal N. I. in 1801: present at the actions at Aligar, Delhi, Agra, Laswari in 1803, at Deeg and Lake's unsuccessful attacks on Bhartpur: Commandant of the Calcutta native militia, 1815: Superintendent of the Mysore Princes, 1816, and on Lord Hastings' Staff: A.G.G., on the S. W. frontier, 1822: Colonel of the 1st European Fusiliers, 1832: Maj-General, 1841: Lt.-General, 1851: commanded a Division in the first Sikh war at Mudki, Firozshahr, and Sobraon: K.C.B., 1846: and in the Panjab campaign: at Chillianwala and Gujrat: after the last-named battle he commanded in the pursuit of the Sikhs, who surrendered to him at Hoormuck and Rawul Pindi, the Afghans flying to the Khyber: G.-C. B.: Baronet in 1851: Military Member of the Supreme Council December 1852, to February 1853: he was a famous sportsman, and paid much attention to horse-racing: died May 12, 1853.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 165).

2. 5th Brigade.

3. QURETON, CHARLES ROBERT (1789-1848): Brig.-General: born in 1789: entered the Shropshire Militia, 1806: disguised as a sailor, he fled from creditors, and enlisted in a dragoon regiment in 1808: served in the Peninsula, was in many actions, Talavers, Badajos, Salamanca, Madrid, Vittoria, etc.: gazetted as Ensign, 1814: worked up to Lt.-Colonel in 1846: went to India in 1822: was at the siege of Bhartpur, January 19, 1826: was in the Afghan war, 1839, under Sir J. Keane, at Ghazni, July 23, 1839, and the occupation of Kabul: was at Maharajpur on December 29, 1843: C.B., 1844 in the Satlaj campaign was under Sir Harry Smith: commanded the cavalry at Aliwal, and a Brigade of cavalry at Sobraon, gaining the highest praise as a cavalry commander: made A.D.C., to the Queen: and Adjutant-General to the Queen's forces in India, 1846: in the second Sikh war he was killed at Ramnagar, November 22, 1848.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 103).

در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت - و صاحب مذکور قصد حمله بر غول سپاه سنگه ان که هر یک بر ریگستان دریای چناب افتاده بود نمود - مگر بسبب رسیدن حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در اینجا تامل باید کرد توقف نمود - سردار چتر سنگه یورش بر فوج مستر هربرت صاحب دراتک نمود - لیکن سردار موصوف با وجود داشتن هفت ضرب توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت - نود کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح گردیدند -

گویند راجه گلاب سنگه [برگ ۳۱۵ الف] برای ایتا صاحب بهادر قدری خزانہ فرستادنی نمود - بعضی ملتانیان که در لشکر مستر کورت لیند ملازم بودند برخواسته رفتند و با مولراج پیوستند - مگر مسلمانان و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند - و در جنگ هفتم دسمبر سنه مذکور که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هریسنگه کمیدان گوله اندازان ملازم مولراج را که درین جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود در دارالشفاء انگریزی آوردند، و آخر بدان زخمها بمرد - گویند هریسنگه مذکور بسیار قوی هیکل و دراز قد و جسم بود - و برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند - لباس و سلاح او را مردم همراهی فوج او برده بودند - او را عریان در بیمارستان آوردند -

1. ABBOTT, SAUNDERS ALEXIUS (1811-1894): Maj-General: born July 9, 1811: son of Henry Alexius Abbott, merchant, Calcutta: educated privately and at Addiscombe: joined the Bengal Infantry in 1828: appointed, in 1836, Assistant in the Revenue Survey under Sir H. Lawrence (q.v.): held Survey charges, 1838-42: present at Mudki, Dec. 18, 1845, bringing the reserves from Kasauli and Sabathu by forced marches: also as A.D.C. to Lord Hardinge at Firozshahr: dangerously wounded: Deputy Commissioner of Umbala, 1847: of Hoshiarpur, 1849: in charge there during the mutiny; Commissioner of Lucknow, 1858-63; Brevet-Major, 1846; Hon. A.D.C. to Governor-Generals, until he retired September 1864: after retirement was Agent of the Sind, Panjab, and Delhi railway at Lahore for years, and afterwards on the Home Board of Direction: died at Brighton, February 7, 1894.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 2)

و همین نرد دغا با انکتول صاحب باخته توپهای لشکر او را برده بود۔
 الغرض بعد گرفتن مورچال ملتانیان و گریزانیدن آنها را مولراج فوج
 جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد۔ و در میان انبوه درختان خرما
 برای گرفتن پناه استاده کرد و هر گاه بارش گلوله‌های توپ و تفنگ بر آنها شد
 از آنجا هم پس پا شدند و آن ماسن ایشان هم بدست فوج انگریزی درآمد۔
 و فوج مذکور مورچال و ماسن حریف را آتش داده به مخیم خود برگشته
 آمد۔ درین جنگ مولراج بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود۔
 بعد شکست فرار کرد۔ و هر کسانیکه از فوج کورت لیند صاحب گریخته
 در قلعه ملتان رفته بود سپاه آنجا خنده میزد و از راه طعن میگفت که شا برای
 دادن فریب نزد ما آمده آید۔ مولراج هم متوجه حال ایشان نشد۔
 نرائن سنگه و دیگر چند سردار [برگ ۳۱۵ ب] که درین جنگ فرار کردند
 در مقام بنوں و پشاور رفتند۔ و درین جنگ دو صد سپاهی از لشکر آورد
 صاحب که کشته و خسته گردیدند ملازم جدید بودند۔ از طریق جنگ
 خبر نداشتند۔ و از پلتن دهم ملکه فقط دو گوره بوقت گرفتن مورچال کشته
 شدند۔ و در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند ده گوره زخمها
 برداشتند۔ و دو سپاهی پلتن بردوان مجروح بزخمهای خفیف شدند۔ دیوان
 مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض شد۔ آن را در قلعه آمدن نداد۔ و بسیار
 کس از نزد او بر خواسته رفتند۔ و آن همه توپها که مولراج در جنگ سابق
 از فوج انکتول صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی
 درآمد۔ و مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ رخ اسپ خود را
 برای حمله کردن گردانیده بود۔ مادرش که در آن مقام موجود بود لگام
 اسپ او را گرفته مانع آمد۔ و همان روز او از ستیز و آویز هر روزه بتنگ
 آمد و بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضر است، سرکار بگیرد۔ آنچه چند

1. ANQUETIL, THOMAS JOHN (1781-1842): Native of Jersey: entered the Army 1803: served in the Mahratta campaign, attached to the Light Brigade, commanded the Pioneer Corps, the 57th N. I., and the 44th N. I. successively: Adjutant-General of General Stevenson's force in the Skekhawati campaign: D.A.G.: commanded the Oudh Contingent as Brigadier: Inspecting Officer of all the Contingents: as a Lt.-Colonel and Brigadier commanded Shah Shuja's army: in the retreat from Kabul was killed at Jagdalak on January 12, 1842.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 14).

2. See f.n. 1, p. 569.

شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند -

و یازدهم نومبر سنه صدر شین سنگه بتمام سنگمیان لاهور وغیره نوشته فرستاد که شا همه سنگمیان باخودها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته سرداران خود را که انگریز باشند قتل کنید - و بر خزانه ها متصرف شده در لشکر من آمده ملحق گردید - و جنرل کیمپل صاحب بهادر که بالفعل بجای جنرل کیونن صاحب کمان افسر فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه دیدار سنگه بر آمده بجانب علی پور که از رام نگر به فاصله هشت میل واقع است کوچ نموده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات از فیروز پور در لاهور که انتظار آن بود ، رسید - همراه اسباب مذکور دو رساله سواران و دو پلتن پیاده و بیست و یک ضرب توپ و چندین غبارہ یعنی توپهای آسانی و تخمیناً هشت صد چهاره محموله گوله و بارود [برگ ۳۱۶ الف] بسیار زاید از حاجت بود - گویند درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه ماهیانه بود - و خرج خوراک یک شتر بیست روپیه - و صرف گاو قدری کم ازان - و صرف یک اسپ سی روپیه -

بتاریخ پانزدهم نومبر کماندر انچیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند - و شانزدهم آن دریای راوی عبور کرده بر کوت پندی داس رسیدند - صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن ششصد سپاهی که بدین حساب یازده هزار چهار صد سپاهی شد و هفتاد توپ بودند - و همراه جنرل کیونن صاحب که برای مقابله او نامور شده بود کل پنج هزار فوج از سوار و پیاده بود ، و سی توپ همراه - و ادورد صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در ایمن آباد مع فوج خود رسیده و بحکم نواب گورنر جنرل بهادر بسردار چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبان که در پشاور و

1. CAMPBELL, SIR EDWARD FITZGERALD, BARONET (1822-1882): Son of Maj-General Sir Guy Campbell, Bart, C.B., born October 25, 1822: educated at Sandhurst: entered the Army in the 60th Rifles, 1841: Lt.-Colonel, 1870: retired 1872: served with distinction in the Panjab campaign of 1848-9, was at the siege of Multan and at Gujarat: in 1849 was A.D.C., to the C. in C., Sir C. Napier,: was at the siege of Delhi in 1857: Military Secretary to Lord Canning when Governor-General, 1857-61: was Assistant Inspector of Volunteers, 1864: died November 23, 1882.
(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 69).

ہزارہ و اٹک بلا فوج و آلات بند از طرف شاہ ضرر و ایذا خواہد رسید گلاب سنگھ پسر شاہ کہ در لاہور بدست ما است قتل نموده خواہد شد و حکم ضبطی اسباب و خانہای سنگمہان لاہور کہ ملازم سرکار بودند و بغاوت کردہ اند از سرکار انگریزی صادر گردید۔ و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگھ در جنگ رام نگر کہ بتاریخ سوم دسمبر شدہ بود، و ذکر آن عنقریب می آید، شنیدہ بسیار شکستہ خاطر گردیدند۔ و نیز توپہای کلان قلعہ شکن کہ انتظار آن در لشکر ادوردس صاحب کہ مقابل سپاہ مولراج بود بیستم نومبر رسیدند۔ و از آمدن جنرل تھیکول صاحب در لشکر انگریزی سنگمہان بسیار مضطرب گردیدند۔ و لال سنگھ کہ با ہشت ضرب توپ و افواج بنوں از طرف مولراج برای مقابلہ با سپاہ انگریزی آمدہ بود سنگمہان از خوف و ہراس بوقت شب از لشکرش گریختہ رفتند۔ اکنون راہ دریای چناب برای آمد و رفت [برگ ۳۱۶ ب] افواج انگریزی کشادہ گشت۔

کیفیت جنگ رام نگر کہ بتاریخ سوم ماہ دسمبر سنہ ۱۸۴۸ ع
موافق ۱۲۶۵ ہجری واقع شدہ

خلاصہ رپورت یعنی خبر کماندر انچیف اینست کہ بفضلہ تعالی بسعی و کوشش افواج انگلیسی راہ دریا برای عبور کردن لشکر ما بدست آمد۔ و بتاریخ سوم دسمبر حال برسگمہان ہمراہی شیر سنگھ و دیگر سرداران کہ از سرکار بغاوت کردہ بمقابلہ در آمدہ بودند شکست افتاد۔ در فوج سگمہان سی چہل ہزار سپاہی و بیست و ہشت توپ بود۔ و بر گذرہای پایاب دریا بسیار استحکام کردہ افتادہ بودند و آن مقام رام نگر فاصلہ دو کروہ داشت۔ و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را بطرف خود درانجا دمدمہ ہا بستہ حکم بسر کردن توپہا دادم۔ چون فوج دشمن بدینطرف مصروف شد

1. THACKWELL, SIR EDWARD JOSEPH (1781-1859): Born February 1, 1781; son of John Thackwell; entered the Army, 1798; with the 15th Light Dragoons in the Peninsula; in several battles; at Waterloo: lost his left arm; brevet Lt.-Colonel 1817; commanded the 15th Hussars, 1820-32; K.H., 1834; commanded the Cavalry in the Gwallior Campaign, 1843; and at Sobraon, 1846 Maj-General, 1846; commanded the Cavalry at Chillianwala and Gujrat 1849; G.C.B., 1849; Inspr-General of Cavalry, 1854; Lt-General, 1854; died April-8, 1859; wrote *Narrative of the Second Sikh War in 1848-49*, 1851.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 420).

بتاریخ سوم نومبر از مقام پایاب ہشت ہزار پیادہ و چہار ہزار سوار و بیست و شش ضرب توپ را بسر کردگی میجر تھیکول صاحب آن طرف دریا روانہ کردم۔ و دران مقام باہتمام لفتنت نکلسن صاحب شانزدہ کشتی نیز دستیاب شدند۔ و ہر گاہ شنیدم کہ فوج ہند کور بخوبی عبور دریا کرد و فوج حریف ہم بقدر دو میل پیشتر رفت من ہم فوج خود را پیشتر روانہ کردم۔ و فوج پیادہ تا شش میل مسافت طی کردہ بر دریا پل پیمہا بستہ عبور از دریا نمود۔ و من توپہا را بدستور برای آن گرم آواز داشتم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم نشدہ بطرف ما مصروف ماند۔ تا اینکہ بتاریخ سوم دسمبر بوقت نواخت دو ساعت روز حصہ کلان حریف بر فوج میجر جنرل تھیکول صاحب بہادر حملہ توپہا را سر کنانید۔ و چون تا یک ساعت توپہا زدند و از فوج انگریزی یک توپ ہم سر نشد لہذا ایشان دلیر شدہ قدم پیشتر [برگ ۳۱ الف] گذاشتند۔ و چون بر زد گولہ توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپہا زدند کہ بسیار مردم ایشان کشتہ شدند۔ و انتظام فوج آنها گسیخت تھیکول صاحب بنظر ماندگی مردم واسپ حملہ آن

1. NICHOLSON, JOHN (1821-1857): Son of Dr. Alexander Nicholson: born December 11, 1821: his mother's brother, (Sir) James Weir Hogg (q. v.), obtained for him an appointment in the Bengal Infantry: reached Calcutta, 1839: went to Afghanistan with the 27th N. I. in 1840, to Jalalabad, Kabul, Ghazni, where he was, with Colonel Palmer's force, besieged in December 1841: made prisoner in April, 1842: sent to Kabul in August and released in September: in the Satlaj campaign, in the commissariat at Firozshahr: sent to instruct the troops of the Maharaja of Kashmir: Assistant to Sir Henry Lawrence at Lahore: in the Panjab campaign of 1848-9, seized Attock and the Margalla Pass: at Chillianwala and Gujarat, and in the pursuit of the Sikhs: Deputy Commissioner under the Panjab Board of Administration: at Bannu, 1851-6: he was "a tower of strength," Lord Dalhousie said: the natives regarded him as a demigod and worshipped him as "Nikkul Seyn": Brevet-Lt.-Colonel, 1854: Deputy Commissioner of Peshawar in 1857: succeeded (Sir) N. B. Chamberlain (q. v.), in command, as Brig-General of the Panjab Movable column, to Delhi: disarmed suspected native regiments: cut off rebels at Trimmu Ghat and on the Ravi River: reached Delhi, August 14, 1857: commanded in the action of Najafghar, August 25: at the storming of Delhi, September 14, he commanded the main storming party: shot through the chest, in the street fights: mortally wounded: lingered till September 23: buried near the Kashmir gate of Delhi: his death deplored as a public misfortune: opinions are unanimous of his qualities for command: his great physique, his fearlessness, decision, judgment, forethought, energy: trusted and followed anywhere by his men: noble, tender and kind, but stern to evil: would have been K.C.B. had he lived.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 315).

روز موقوف کرده بر فردا گذاشت - مردم فوج غنیم سلاح خانہ و اسباب خود را آتش زده فقط با دو توپ از انجا بگریختند - آنگاه دو رسالہ سواران ما برای تعاقب ایشان شناخت - و شنیده شد مردمانیکہ سوای فوج خالصہ شریک ایشان شدہ بودند برخاستہ رفتند - از فوج انگریزی چہل مردم مقتول و سہ افسر مجروح گردیدند - و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند - و فیل سواری شیر سنگہ ہم بدست فوج ما افتاد - انتہای عبارت رپورت -

سکہان درین جنگ شکست یافتہ آن طرف دریای جہلم گریختہ رفتند - اکنون دوآبہ چناب و جہلم نیز در قبضہ سرکار انگریزی درآمد ، و رعایای این دوآبہ بسبب یافتن امن و اطمینان از خوش دلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی خود بخود می آوردند - و فوج میجر ویک صاحب قلعہ ہای سرداران مفسدین سکھ وغیرہ از منہدم ساختہ بطرف دوآبہ جالندھر معاودت کردہ آمدند - و بہ ہفتم دسمبر کماندر انچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نمود - ہشتم ماہ مذکور بسیار اسباب و رسد برای لشکر تھیکول صاحب کہ در تعاقب لشکر شیر سنگہ بود بر کشتی ہا بار کردہ از دریای چناب فرستادہ شد - دران زمان سہ فوج سرکار انگریزی در سہ جا گرم رزم و پیکار بود - یکی در پشاور و ہزارہ و اٹک بمقابلہ سردار چتر سنگہ کہ با جمعیت کثیر از سکھان و افغانان پنجاب اکثر صاحبان را در محاصرہ داشت - دوم در ملتان با دیوان مولراج سوم با شیر سنگہ - و غالب آن بود کہ قلعہ ملتان زود مفتوح گردد - [برگ ۳۱۷ ب] ازینکہ فوج دیگر از عقب رسید - درینوقت راجہ مہپال ہوری کہ قریب جالندھر است سرسرکشی از سرکار برداشتہ بود و از فوج لغتنت گاردن ا صاحب کہ فقط سہ کمپنی داشت ہزیمت یافت - و از قلعہ خود دست بردار شدہ خود را حوالہ بارنس صاحب نمود - و راجہ امید سنگہ کہ بعد از حملہ انبہ گریختہ رفتہ بود نیز گرفتار شد - این ہر دو راجہ و یک راجہ دیگر در قید

1. GORDON, WILLIAM (1824?): Born February 10, 1824: son of Adam Gordon of Chairfield: educated at Addiscombe: joined the Bengal Army, 1842: served at siege of Multan as Field Engineer, 1848-9: at battle of Gujarat, in command of a Company of Pioneers: in the Indian mutiny as Brig-Major and D.A.Q.M.G.: District Inspector of Musketry, 1860-2: Chief Inspector of Musketry? 1862-8: Brig-General, 1878: commanded three Districts: Maj-General, 1882: retired, 1883: C.I.E., 1878.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian-Biography*, p. 171).

شدند۔ و در مدت سیزده روز حملہ باغیان پتھان کوت نیز زیر کرده شد و فساد کوهستان نیز موقوف گردید۔ یک افسر و شش سپاہی درین معرکہ از فوج انگریزی زخمی و دو کس کشته شدند۔ گویند راجہ شیر سنگہ خطی کہ در لاهور فرستاده بود دران پانزده وجوه بغاوت نوشته بود۔ و سوم دسمبر سردار سلطان محمد خان بارک زئی میجر لارنس صاحب و دو صاحبان دیگر را از کوهات طلبداشته بامید نفع خود در پشاور حوالہ سردار چتر سنگہ کرده داد۔ سردار مذکور برین امر شلک تهنیت در لشکر خود سرکنانید۔ و پانصد روپیہ خودش و هزار روپیہ اهل کاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند، اما صاحب معزالیہ قبول نکرد۔ رعایای پشاور ازین بد عہدی و بیوفائی کہ از سردار سلطان محمد خان بعمل آمد بر قوم بارک زئی ملامت کردن گرفت۔ و ایت صاحب کہ در مقام ناره واقع کوهستان هزاره مقیم بود شش هزار مردم همراه خود داشت۔ چون سنگہان بر قلعه اٹک زور آوردند سپاہیان اندرونی کہ اکثری افغانان بودند بدیدن سپاہ بارکزئیان همراه سنگہان اکثری شباشب گریخته رفتند۔ پس ہربرت صاحب بوادید هوای زمانہ قلعه را بگذاشت و اجیت سنگہ کلیان والا کمیدان اکال پلتن سنگہان بحضور لارڈ صاحب رفتہ رجوع کرد۔ و جرنیل بشن سنگہ [برگ ۳۱۸ الف] نزد نکسن صاحب رفتہ موافق شد و سردار چرہت سنگہ بحضور لارڈ صاحب بہادر نوشت کہ اگر جان ما را امان شود بحضور حاضر شدہ غاشیہ اطاعت بردوش کم، مگر درجہ پذیرای نیافت۔ الغرض بظاہر حال سنگہان از حرکات خود پشیمان شدند و عزم آن نمودند کہ قصد مقابلہ نکرده سرداران ایشان در سرکار انگریزی رجوع کنند و استغفار قصور خود نمایند۔ هزار افسوس کہ این مردم ناعاقبت اندیش از بغاوت و سرکشی اعتماد ریاست خود را برباد دادند۔ و کاری نکردند۔ گویند روزی دیوان مولراج در شیوالا دربار کرده مذمت سنگہان بسیار نمود۔ کہ ایشان لاف زنی‌ها میکنند و بوقت جنگ می گریزند۔ و چند سوار را کہ در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشریح کرد۔ و یازدهم دسمبر یک حصہ فوج بمبئی دو هزار پیادہ و پانصد سوار و توپخانہ و یک رسالہ لام خاص ملکہ عالیہ در ملتان داخل لشکر جرنیل

و ش صاحب گردید۔ و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج ہشت ہزار فوج در قلعه ملتان موجود بود، و بعضی نوشته اند پنجمہزار۔ تطبیق این ہر دو میتواند شد کہ از رسیدن افواج بمبئی و توپخانہ درانجا سہ حصہ فوج او از خوف و ہراس بر خواستہ رفتہ باشد۔ و اکثر بیبیان صاحبان انگریز کہ در ملک پنجاب بودند در آگرہ رفتہ استقامت ورزیدند۔ و تا سی ام ماہ دسمبر مذکور بجز جنگ تاریخ سوم ماہ مذکور کہ با شیر سنگہ شدہ بود و ذکرش بالا گذشتہ جنگی دیگر نہ باو و نہ چتر سنگہ بوقوع آمد و نواب گورنر جنرل بہادر از لدھیانہ در سواد ملتان رونق فرما گردیدند۔ و فوج بمبئی مع توپخانہ بالکل تا بیست و دوم ماہ مذکور از ملتان رسید۔ و مشہور است کہ تا قلعه ملتان بدست افواج انگریزی نیامد کہاندر انچیف بہادر تعاقب شیر سنگہ نکرد۔ سر کرنیل لارنس صاحب بہادر از ولایت [برگ ۳۱۸ ب] بمقام بمبئی برسپیل داک و ازانجا در بہاولپور داخل شدہ در معسکر ملتان حاضر گردید۔ بتاریخ بیست و ہشتم دسمبر بوقت یازدہ ساعت روز برآمدہ چند پلتن انگریز را حکم جنگ با اہل قلعه ملتان شد۔ ادوردز صاحب کہ قریب بہ شیش محل بود حملہ نمود۔ دران حین فوج سنگہ متوجہ سپاہ صاحب موصوف گردید۔ و فوج بمبئی بر دیگر مقاسما و غول چپ بر مقام رام تیرتہ و شیوالہ حملہ آور شد۔ باوجود توپ زنی سنگہان غول اول پیشتر رفتہ مورچال ایشان را کہ ہان وقت تیار کردہ بودند انتزاع نمود۔ و ازانجا در گری مستحکمہ کہ درانجا سادہ سانوں مل پدر مولراج است بلا مزاحمت در رسیدند۔ و چون فوج قلیل سرکار قریب مسجدی کہ در قرب آن قبر حضرت شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساختہ است شتافت۔ درانجا بسیار فقرا، مردم پسر و زنان را کہ برای گرفتن پناہ مجتمع شدہ بودند دیدہ برایشان تعرض نمودند۔ و در پس این مسجد گروہی از سنگہان کہ مسلح افتادہ بودند از دیدن فوج انگریزی بگریخت۔ ولیکن گروہی دیگر ازیشان مقاسی را کہ دران مقدمۃ الجیش فوج سرکار کہ قریب سی چہل از سپاہیان زیر درختان انبوه بودند حملہ کردہ بگرفتند۔ و از راہ غرور قصد گرفتن مقام مقبرہ شمس تبریز نیز نمودند۔ درانجا جنگ شمشیر و تفنگ بظہور رسید۔ مگر بسبب حملہ کردن گورہہای ولایتی با سنگینہا

بر آنها فرار کردند - و آن باغچه هم یک پاس شب رفته باز بدست سپاه انگریزی درآمد - و فوج بنگاله یک دهمه بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه سر کردند - چنانچه در سلاح خانه غنیمت از افتادن گولهای توپ دو بار آتش در گرفت - و بوقت صبح از طرف قلعه گولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند - معلوم شد که اکنون نزد مولراج گولها هم نمانده اند - و برای حمله کردن بر رام تیرته که در آنجا دهمه بسته لغتنت تامس صاحب [برگ ۳۱۹ الف] با دوازده سپاهی او فتاده بود - ازان جمله یک مقتول و هفت مجروح شدند - و صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف شلک بندوقها بریکدیگر خالی میکردند - سنگمان میخواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد - و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها بر فاصله هشتاد گز میبردند - و از ضرب گولهها دیوار قلعه را رخنه ها می نمودند - و از هر طرف توپها را زده زود میکردند ، و از طرف حریف بدیر - زیرا که در قلعه گوله اندازان کم بودند - یک کس کار دوازده کس میکرد - و از گوله های این طرف اندرون قلعه بسیار نقصان می شد -

و فوجیکه در تعاقب شیر سنگه بود در پنج حصه منقسم گشت - یک لشکر زیر حکم میجر هنوکل صاحب بهادر مقام کاهله دوم بسرکردگی جرنیل کیمبل صاحب از کاهله بر اندک فاصله ، سوم لشکر کماندر انچیف بهادر در موضع چتوله - و لشکر سرکار انگریزی شمال رویه از وزیر آباد بفاصله سه گروه پایاب دریای چناب را عبور نمود ، و پتی و عرابه را بر کشتی ها و اضراب توپ را بر فیلان عبور کنانید ، چهارم لشکر تابع برگدیر ... صاحب که فوج رام نگر باشد ، پنجم لشکر برگدیر پوپ صاحب در وزیر آباد - و گویند دوست محمد خان رئیس کابل سردار چتر سنگه نوشت که میجر لزنس صاحب بهادر که برادرم سردار سلطان محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض بوی بنائید - زیرا که در خاندان ما ازین حرکت بد بسیار بدنامی شده است - اما چتر سنگه بران چیزی عمل نکرد - و در اسلحه خانه کلان ملتان از گوله توپ هم آتش

افتاد۔ وقت پریدن مکان آواز مہیب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار کروه رفت۔ جنرل اوش صاحب دہ اشرقی بگولہ اندازی کہ او شست بستہ [برگ ۳۱۹ ب] گولہ ہم را دران سلح خانہ زدہ بود انعام دادند و سہ اشرقی رافسر او بدو بخشید۔ مشہور است کہ بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب ہمراہ اسلحہ خانہ پریدند۔ و سوای آن سیصد مردم کہ برسقف آن بودند ہلاک گردیدند۔ درین اسلحہ خانہ ہزار من بارود و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود۔ ہمہ نقصان و ضایع شد۔ و سوای آن روز دیگر در کوتہ غلہ نیز از غلولہ ہم آتش افتاد۔ و روشنی آن در لشکر انگریزی ہم تمام شب ماند۔ و چون روغن گاو و روغن چراغ دران بسیار بود لہذا روشنی تا دیر معلوم می شد۔ بالجملہ دوم جنوری ۱۸۴۹ عیسوی شہر سلتان در قبضہ انگریزی درآمد۔ و سرداری کہ ایگنوا صاحب را از دست خود کشتہ بود بقتل رسید۔ و سوای او شام سنگہ و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاہ مولراج بقتل رسیدند۔ و بوقت شام چون اسباب غارت شہر جمع شد از انجملہ بیست و پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و اقسام اجناس بود۔ و قریب پنج لکہ روپیہ را غلہ کہ در شہر بود بسوخت۔ و مہاجنان شہر یازدہ لکہ روپیہ دادن کردند۔ بشرطیکہ شہر از غارت و تاراج محفوظ ماند۔ مگر آنوقت منظور نشدہ بود۔ و ہرگاہ شہر در قبضہ افواج انگریزی درآمد بسیار مردم سپاہ از قلعہ فرار کردہ رفتند۔

1. Mr. Vans Agnew (Cunningham, *f. n.* p. 270)

AGNEW, PATRICK ALEXANDER VANS (1822-1848): I.C.S.: son of Lt.-Colonel P. Vans Agnew, a Director of the E.I.Co.: educated at Haileybury: arrived in India in 1841: Assistant to the Superintendent of the Cis-Satlaj States, and at Sobraon in 1846: after political work connected with Kashmir was assistant to the British Resident at Lahore: was sent in 1848 with Lt. Anderson to Multan, to introduce both a change in the *personnel* of the native Government and new fiscal arrangements: they were treacherously attacked on April 20, 1848, wounded and subsequently murdered by Mulraj's retainers, with his knowledge: this outrage led to the second Sikh War of 1848-9, after which the Panjab was annexed.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 7).

مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران
و عزیزان خود را پیشتر روانه کردند و حکم کرد که از سردار چتر سنگه
میجره لارنس صاحب را بخواهند. چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان
گفته فرستاد که، بودن صاحب موصوف نزد من و شما برابر است و این هم
شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود.
ایشان از سنگهان بی خوف و خطر شده در پشاور بی تکلف گاو کشی کردند
[برگ ۳۲ الف] درین مقام در باب دوست محمد خان روایات مختلف اند.
نزد بعضی این بود که سنگهان صوبه پشاور و قلعه اٹک بدو دادنی کردند
بدین شرط که او مددشان کند. و سر هنری لارنس صاحب از کمپ
ملتان بتاریخ ششم در فیروز پور رسید و ملازمت نواب گورنر جنرل بهادر
نموده بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید. بتاریخ نهم آن داخل آنجا
شد و اهرگه دیا بخش و کیل که از وقت سانون مل رفیق مولراج بود
برای عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت و ش صاحب حاضر شد. صاحب
موصوف پرسید که نزد تو وکالت نامه مولراج است. گفت ندارم. صاحب
فرمود جواب با صواب معروضات شما این است که دیوان جیو خود را تفویض
سرکار انگریزی کرده دهند. و بدست ناسبرده نشان سفید بود تا معلوم کنند
که دارنده او ایلچی است. و بتاریخ دهم جنوری کرنیل لارنس صاحب
در لاهور رسیده با مهاراجه دلیپ سنگه ملاقات کردند. و بموجب اشتهار نواب
گورنر جنرل بهادر که مورخه هفدهم جنوری سنه مذکور بود معلوم شد که
بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود مع لشکر ولایتیان شکست فاحش داده فوج او را گریزانید. باید که در
چهاروقی ها برای تهنیت این فتح شلک شود. پانزده ضرب توپ سنگهان و دیگر
اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد. و منجمله غنیمت شهر ملتان
هشت هزار روپیه قیمت دواب و بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره قریب
بیست هزار روپیه خواهد بود. و نقبی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی
آنچنان نزدیک تر برده بودند که مردم قلعه نقب زن را دیده بر وی تفنگ

منز میگردند. مگر محفوظ مانده و افغانستان همراهی دوست محمد خان این قلعه
 اتک که سبب سازش افغانان متعینه قلعه جاوینی افتاده بود متصرف شدند.
 روپونگ و ناموس ملکنه قلعه دلبت اندازی کردند. هر چند چتر سنگه
 مانع آمد [برگ ۳۲۰ ب] مگر نشیندند. ازینجا ثابت شد که در میان
 افغانان و سنگه‌بان صفا و اتحاد نبود. گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری
 که بارشیر سنگه شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید. بسیار کس از
 فوج مذکور خسته و کشته شدند. سیزده افسر مقتول و سی و سه مجروح
 شدند. و سرد هری کزنیل لارنس صاحب یازدهم جنوری در لشکر
 کماندر انچیف بهادر داخل شد. و از شروع فروری سال مذکور بجای
 بستری کرنی صاحب باز بر رزیدنتی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردید.
 و در جنگ سیزدهم که مشهور بجنگ چیلیان است بسبب کثرت
 بارش مهلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد. که بدان سبب بیست و دو
 افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یک هزار و شش صد سپاهی مجروح
 و پانصد و شصت مقتول گردیدند. و لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه
 حریف رفته سی چهل توپها را میخ زدند و بیکار کردند. و چند هزار را از
 سنگه‌بان کشتند. و هفت کس سنگه زخمی را در دارالشفای سرکاری
 آوردند. و سپاه انگریزی آنقدر قریب بر قلعه ملتان شدند که سنگی یا خشتی
 از فصیل قلعه میریخت بر پای سپاهیان می افتاد. و پنجاه کس سپاهی مولراج
 بخوف جان خود را حواله میجر ادوردز صاحب نمودند. و زبانی ایشان
 معلوم شد که همگی هزار کس سپاهی نزد مولراج باقی مانده بودند.
 و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چیلیان این شد که بسبب
 نفهمیدن کلام افسر خود در آن معرکه رزم یک رساله انگریزی پشتا بطرف
 توپخانه خود کرده بایستاد. لهذا توپ شان بند شد. فوج دیگر از طرف
 حریف آمده گوله اندازان را قتل کرد. و لیکن درین جنگ بسیار برادران و
 برادرزاده‌های شیر سنگه نیز کشته شدند. بتاریخ بیست و دوم جنوری
 سنه حال دیوان مولراج بلا تقرر شرایط جان بخشی خود را حواله و ش صاحب
 نمود. و همه مردم که در قلعه همراه آمده اسلح را بکشودند و حواله سرکار
 نمودند. بوقت رسیدن [برگ ۳۲۱ الف] این خبر نواب گورنر جنرل بهادر

چنان اشتهار من قومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام مکم و جاری فرمودند
 که برای آگاهی تمامی خواص و عوام این اشتهار داده می شود که هرگاه
 از گلوله های توپ چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش
 سپاه گردید و سپاه انگریزی عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون
 قلعه نمودند دیوان مولراج مشاهده این حال مع مردم همراهی خود خویشتن
 را سپرد سرکار انگریزی کرد و لهذا حکم شد که در کمپ های کیلان بیست
 و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و شو صورت سپردن دیوان
 مذکور خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک و اکیل
 مرد پیر که چند بلای در لشکر انگریزی آمده بود جمع یک کس دیگر که
 شبیه مولراج و بعمر سی و پنج سال بود حاضر شد او بحضور روشن صاحب
 گذارش کرد که فردا دیوان مولراج نیز زهار خواه در سرکار خواهد شد
 و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو چهار چهار کس سپاهی از محصوران
 قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار نهاده پناه جان خواستند - بوقت شام
 معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار مردم پیر و
 بنگاه - من بعد مولراج بسواری اسب برفاقت چند رساله دار سرکاری از قلعه
 بیرون آمد - و همان ساعت یک پلتن گوره با دو پلتن هندوستانی در قلعه رفته
 تسلط نمود - بهر چار طرف پهره سپاهیان مقرر مامور گردیدند - تا مردم فوج
 وغیره اسباب قلعه را تاراج نکنند - تا هم بسیار کس اسباب را در خندق
 قلعه انداختند و رفیقان شان برداشته بردند - قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و
 فصیل های آن بلند و خندق او تا سی فت عمیق است مگر از صدمات
 گولها جا بجا شکسته شده مثل خرابه و ویرانه می نمود - و درین شک نیست
 که اهل قلعه تا مقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هرگاه
 فصیل های قلعه بضرر گولها شکسته [برگ ۳۲۱ ب] مثل غربال نشده
 و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنه ها داخل شود مولراج و همراهانش
 مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند - و تمامی مردم قلعه را اسب کزده
 در کمپ ادوردز صاحب فرستادند - اما مولراج را قریب روشن صاحب در خیمه
 فرود گردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بمحافظت سپاهیان سرکاری بمقیم
 ماندند - و تاکید شد که کدام سپاهی پهره والا در زنانه او رفتن نیابد -

و در مقام خزانہ پھرہ گورہہای ولایتی مامور گردید۔ و چہل توپ از قلعہ بدست آمد۔ و بر میگزین و سلاح خانہ پھرہ سپاہیان ہندوستانی مقرر شد۔ و لاش ایگنو صاحب و اندرسین ۱ صاحب کہ در ملتان مقتول شدہ بودند از قبرهای پیشین بدر کردہ دیدند کہ سرهای شان ہمراہ تن شامل بودند۔ و آنچه مردم میگفتند کہ مولراج سر آنها را از تن جدا ساختہ بدروازہ قلعہ آویختہ بود محض غلط بر آمد۔ چنانچہ پس از ملاحظہ بجای دیگر در قلعہ با عزت و احترام مدفون ساختند۔ و در تاریخ قلعہ ملتان از مستر ظامس ولیم بیل ۲ صاحب مواف کتاب مفتاح التواریخ این است تاریخ تعمہ سال عیسوی:

مولراج چو شد منہزم و بی زرو بی پر شد

منصوری و اقبال بانگریز میسر شد

تاریخ زہاتف پی این فتح چو پرسیدم

او با دل من گفت کہ ملتان مسخر شد ۳

و دیوان مولراج از ملتان اسیر شدہ بطرف لہور رفت۔

و گلاب سنگہ خواست کہ مدد فوج انگریزی کند۔ منظور شد۔ و

کننگہم ۴ صاحب انجینیئر سپہ سالار فوج گلاب سنگہ شدند۔ و لغتنت

1. Lt. Anderson (Cunningham, 270)

2. BEALE, THOMAS WILLIAM (? -1875): A clerk in the office of the Board of Revenue, N.W.P.: a learned scholar, who assisted Sir H. M. Elliot in his work on the Muhammadans in India: he wrote the *Miftah-ul-Tawarikh*, and an *Oriental Biographical Dictionary*: died at a great age, at Agra, 1875.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 31).

3. مفتاح التواریخ، ص ۴۰۴

4. CUNNINGHAM, SIR ALEXANDER (1814-1893): Son of Allan Cunningham: born January 23, 1814: educated at Christ's Hospital and Addiscombe: obtained an Indian cadetship, through Sir Walter Scott: reached India in June, 1833: A.D.C. to Lord Auckland, 1836: Executive Engineer to the King of Oudh, 1840: engaged in suppressing the rebellion in Bundelkund: was at Punniar, December 19, 1843: Executive Engineer at Gwalior, 1844-5: was in the first Sikh war, 1846: as field engineer: occupied Kangra and Kulu: demarcated boundaries: was at Chillianwala and Gujarat in the second Sikh war, 1848-9: Chief Engineer in Burma, 1856-8: and in the N.W.P. 1858-61: retired from the Army as Maj-General in 1861: he was then made the first Archaeological Surveyor to the Government of India, 1861-5: the department was abolished in 1865:

بوی صاحب را که همراه میجر لارنس صاحب در قید چتر سنگه در آمده بود شیر سنگه نزد خود داشت - و صاحب مذکور با جازت شیر سنگه در کمپ کهاندر انجیف بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز مراجعت در لشکر سنگهان نمود - زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سنگه مردم بسیار اند و لیکن هژده هزار سپاهی جنگی خوب [برگ ۳۲۲ الف] و هفتاد توپ دارد - و خود سنگهان میگفتند که در جنگ چیلیان که بتاریخ سیزدهم جنوری شده بود از طرف ما یک هزار و دو صد سپاهی کشته و دو چند آن مجروح شد - و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته می رفتند - و آنچه باقی بودند خواهان صلح شدند زیرا که از شنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت - بوی صاحب مذکور میگفت که ما را حریف ضرری نرسانید - پلتن والا در جنگ چیلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته بود - برای درستی سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت - بجای آن فوجی دیگر در جنگ گاه ماسور کردند - نواب گورنر جنرل بهادر از راه مزید قدردانی حکم نافذ فرمودند که تمامی مال و اسباب نقد که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است بر افواج متعینه آن که شریک جنگ بودند بر حسب مدارج قسمت نموده شود - و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون دادن سیزده لک روپیه واپس نخواهد شد - و هر گاه میجر ویلر صاحب در قلعه ملتان رفته تلاش خزانہ و اسباب نمود - در بعضی جا انبار پارچه ریشمی را

but revived in 1870, with Cunningham as Director: he held the post until he retired in 1885: C.S.I.: C.I.E.: and K.C.E.I. in 1887. Apart from his official reports of his annual tours and his occasional contributions to the Asiatic Society of Bengal's journals, he wrote, *inter alia*, on *Ladak, the Bhilsa Topes; The Ancient Geography of India; The Buddhist Period, Corpus Inscriptionum Indicarum; The Stupa of Bharhat; The Book of Indian Eras, Mahabodhi*. After retirement, he paid much attention to numismatics, on which he was an eminent authority: parted with his coins at cost price to the British Museum: died November 28, 1893.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 102).

1. WHEELER, SIR FRANCIS, BARONET (1801-1878): Born 1801: entered the Indian Army in 1818: served in Bundelkund, 1821-2: in the Afghan war of 1839-40, at Ghazni and in the pursuit of Dost Muhammad: in the Panjab campaign of 1848-9, at the siege and capture of Multan and subsequent operations at Suraj-kund: in the mutiny was Brig-General of the Sagar district: C.B.: Maj-General, 1861: commanded the Meerut. Division: Lt.-General, 1870: died April 4, 1878.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 449).

یافتند، و در بعضی مقام غله و روغن گاو که از وقت سانون مل فراهم بود، و در جای نیل و افیون بسیار بدست آمد۔ و قریب سه چهار لکھ روپیہ را مال سبب پریدن سلاح خانہ وغیرہ مکانات ضایع شد۔ و سوای اسباب مذکور در دارالضرب اشرفی و روپیہ بسیار بود۔ و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحہ و آلات حرب را حسابی نبود۔ و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب پر بود۔ و یک صندوقچہ مروارید قیمتی سه لک روپیہ نیز برآمد۔ و ش صاحب بدون اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکردند۔ و حکم شد کہ تا اخراج کل بارود [برگ ۳۲۲ الف] از قلعه هر دو بر آورده و عیال مولراج را از قلعه بیرون نبرند۔ و بسیار مردم از جواهر و اسباب قیمتی را جا بجا بیرون قلعه مذکور مدفون ساختند۔ کہ بعد ازان هنگام قلبه رانی می برآمد۔ و از نزدیک کس کہ از قلعه بیرون میرفت بقدر هفت هزار روپیہ طلا برآمده بود۔ باوجود چوکی و پهره فراوان مال را مردم قلعه و فوج متصرف گشته۔ روزی ادوردز صاحب از دیوان مولراج استفسار کرد کہ منجمله اسباب منضبطہ سرکار انگریزی خواهش هر چیزی کہ داشته باشید بیان نمایید۔ عرض کرد کہ یک پوتھی مذہب خود و دوسی کتاب طب کہ دران نسخه های رفع حمی هر قسم نوشته اند و مجموعہ تصاویر فرانسیسی میخوام تا در مطالعہ من بوده باشند۔ پس دیوان مشاراً الیہ را بلاهور بردند و میجر مسکوت صاحب انجینیئر قلعه ملتان را باز آراسته کرد۔ و مکانهای زاید را به نقبها پرانید و رخنہ های دیوار قلعه را کہ از ضربات گولہ های توپ کلان شده بودند بند ساختہ۔ و اتواب بالای فصیل های قلعه نصب کردند۔ و مقدار دو پلتن درانجا مامور نمودند۔ و در لاهور مقدمہ دیوان مولراج بخوبی تحقیقات گردید۔ و چون خون هر دو صاحبان انگریز واقعی بدمه اش ثابت گشت لهذا او را بہندوستان مقید کرده فرستادند۔ و ہم درانجا مشاراً الیہ جان داد۔ بتاریخ یازدہم ماہ فروری فوج ہمراہی صاحب سپہ سالار بلاهور از موضع چیلیان والا روانہ شدہ قریب بموضع بسوری رسید۔ و از لشکر ہمراہی شیر سنگہ و چتر سنگہ خبر رسید کہ قریب یک لکھ نفر سپاہی در لشکر او اند۔ روزی شیر سنگہ از روی لاف و گزاف گفت کہ کماندر انچیف را شکست دادیم۔ لهذا افواج ملتان

محاصرہ آنها گذاشتہ برای کمک صاحب موصوف می آید۔ و چون چند
سلتانیان در لشکر سنگمان خبر فتح قلعه مذکور دادند فوج سنگمان بسیار
بیدل گردید۔ دو پلتن همان دم درخواست [برگ ۳۲۳ الف] مواجب نمودند۔
و چون نیافتند از لشکرش برخواسته بموضع مونک رفته فرود گردیدند۔
واقعه شانزدهم فروری: میجر لارنس صاحب کہ نزد شیر سنگه نظر بند
بود با جازتش اول در لاهور آمد و بعدہ بحضور نواب گورنر جنرل بہادر رفت۔
بعضی میگفتند کہ برای سوال و جواب بمصالححت شیر سنگه آمده بود و نزد
بعضی او شان از میانجی گری شیر سنگه انکار کردند۔ واقعه ہفدهم فروری:
کوچ فوج انگریزی از سعد اللہ پور تاشش میل پیشتر شدہ بمقام موضع
کنجاہ مقیم گردید۔ صاحب سپہ سالار بہادر دران مقام بفوج ہمراہی خود
حکم دادند کہ مردم فوج احوال خود را سبک و کم نمایند۔ چنانچہ
حسب الامر از نصفی بیشتر تخفیف باربرداری گردید۔ و سپاہیان آذوقہ
سہ سہ روزہ در جہولہ کہ مثل زنبیل می سازند ہمراہ خود گرفتند۔ و ہمین تاریخ
لشکر ہمراہی ہاروی صاحب داخل کمپ کماندر انچیف بہادر شد و مارکہم
صاحب چہل منزل کشتی بتصرف خود آوردند۔ و بتاریخ یازدہم، لشکر
سرکار انگریزی مسافت چہار و نیم میل کہ مراد از سہ کرہ بودہ باشد
طی کردہ پیشتر رفت۔ و مابین لشکرین تفاوت شش میل ماند۔ چنانچہ
شیر سنگه و چتر سنگه مع فوج ہمراہی خود از گجرات بفاصلہ یک و نیم
کرہ شرق رویہ افتادہ بود۔ مارکہم صاحب ہم مع لشکر خود عبور دریای
چناب نمودہ شامل عساکر منصور گردید۔ صاحبان انگریز بعد دریافت
کیفیت و کمیت لشکر سنگمان صبحی همان تاریخ جنگ بر سنگمان بردند۔
فوج احاطہ بنگال مقابل سنگمان و لشکر احاطہ بمبئی روبری لشکر افغانان
کابل گردید۔ قریب یک پہر روز بر آمدہ در طرفین بشک اتوپ زد و ضرب

1. MARKHAM, FREDERICK (1805-1855): Son of Admiral John Markham: born August 16, 1805: educated at Westminster: joined the 32nd regt. in 1824: imprisoned for a year for being a second in a fatal duel, 1830: commanded a Brigade at the siege of Multan, 1848-9, and the Division at Surajkund: at Gujarat: C.B., and A.D.C. to Queen Victoria: Adjutant-General in India, 1854: Lt.-General in the Crimea: commanded a Division at the Redan, 1855: died in London, December 21, 1855: wrote *Shooting in the Himalayas: a Journal of Sporting Adventures in Ladakh, Tibet, and Kashmir*, 1845.
(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 275).

بزرگدیگر نمائند - چهار انگریزان لشکری مع دو تیم صد سپاهی تخمیناً مقتول و بیشتر کاکس ۱ صاحب پولیتیکل ایجنٹ مع سه صاحب دیگر [برگ ۳۲۳ ب] و چندی لشکریان مجروح گشتند - بیست و هشت ضرب توپ مخالفان بدست سپاهیان جلادت آثار درآمد و بر فوج سنگهان و افغانان شکست فاحش افتاد - چندی فوج انگریزی تعاقب هزیمتیان نمودند - و بعد زد و ضرب واپس بمقر خود رسیدند - خیمه جات و دیگر اسباب جبهه خانه یعنی گوله و بارود لشکر سنگهان آن قدر فراوان در رزمگاه افتاده ماند که دیر خرد از تحریر آن عاجز بود - چتر سنگه و شیر سنگه مع هزیمتیان همراهی خود متصل راول پندی اقامت پذیر گردیدند - و پیغام اطاعت فرستادند - کرنیل کلرت صاحب و کرنیل ایف میکینسن ۲ صاحب بهادر که حسب الحکم صاحب سپه سالار مع لشکر در تعاقب شان بر لب نهر مسمی سون افتاده بود بدین شرط منظور داشتند که بر ندی مذکور اسلحه خود انداخته و اسباب سرکاری تفویض نموده بوطن خود بروند - چنانچه همبرین قرار داد فوج سنگهان جوق جوق از سوار و پیاده آمدن و عبور نهر مذکور نمودن و یک یک روپیه فی نفر از صاحبان انگریز زاد راحله گرفتن و اسلحه انداختن گرفتند - راقم برای العین مشاهده نمود که از بندوق و طپانچه و قرابین و شمشیر و سپر و نیزه و غیره هر قسم اسلحه پشته ها مثل ریگستان و یا کوهستان شدند -

گویند نواب گورنر جنرل بهادر بعد نوشتن مبارکبادی این جنگ به سپه سالار بهادر ایما فرمودند که هنوز بنای جنگ قائم است و فساد برپا - فتح تمام پنجاب آن وقت خواهد شد که دوست محمد خان و افغانان کابل که برای مدد سنگهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب و مستاصل گردند - بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی به تعاقب فوج افغانان روانه

1. COX, CHARLES VYVYAN (1819- ?): Maj-General: son of the Rev. John Cox, Rector of Cheddington and Vicar of Stockland: born September 24, 1819: educated at King's School, Sherborne, and Military Academy, Addiscombe: entered the Bengal Artillery, 1838: served in the Gwalior campaign, 1843-4: Satlaj campaign, 1845-6: present at the battles of Mudki, Firozshahr and Sob aon: Panjab campaign 1848-9: present at battles of the Chenab, Chilianwala and Gujarat: throughout the Indian mutiny, 1857: retired in 1872: C.B. in 1871.

(Buckland, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 98).

2. See *f.n.* 2 p. 530.

شدند - افغانان مذکور از بدو موضع دهمک واقع بر کهد بکراله هر دیه و قصبه را که در اثنای راه پشاور یافتند مثل حسن ابدال که سنگهان آن را پنجه صاحب میگویند و اتک و خیر آباد و اکوره و نوشهره بعضی را سوخته [برگ ۳۲۴ الف] و بعضی ها را تاراج کرده رفتند - و روزیکه لشکر انگریزی بمقام حسن ابدال رسید به افسران عساکر منصوره خبر رسید که فردا روز افغانان جسر دریای اباسین را خواهند شکست - بلکه سفائن را آتش خواهند داد - افسران مذکور باستماع این معنی هان روز کوچ کرده در یک شبانه روز خود را به قلعه اتک که خالی از فوج غنیم بود و ویران افتاده بود رسانیدند - و دیدند که فی الواقعه کسان حریف در تردد سوختن کشتی ها اند - سپاهیان پفل انداز را بر فصیل قلعه مذکور مامور نموده بسر دادن بنادیق سد راه سوختاندن سفائن گردیدند - افغانان شباً شب از انطرف گذر کله متصل موضع سیدو روانه شده به پشاور و از انجا متواتر درون دره خیبر درآمدند و قلعه جمرود و غیره را خراب کرده رفتند - فوج انگریزی بعقب شان در پشاور رفته به انتظام شهر پشاور و مایتعلق بها نمود -

بعد وقوع این معنی اینچنین منظور اهالیان سرکار انگریزی گردید که بر حسب مضمون عهد نامه سابق که در عهد گورنری لارد هار دنگ گورنر جنرل بهادر بنگال فیما بین سکهان و سرکار انگریزی بدین مضمون شده بود که اگر ثانیاً سنگهان بالشکر سرکار انگلشیه قصد مقاومت خواهند نمود ملک پنجاب به تمامی از قبضه ایشان انتزاع نموده خواهد شد و عمل دخل سرکار بر تمامی ملک پنجاب خواهد گردید - بنا بران به لفتنت گورنر بهادر آگره حکم تعمیل این معنی نافذ شد - و سردار چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر سرداران را بعزیمت بردن در فیروز پور یعنی علاقه سرکار انگریزی از دریای چناب عبور کرده منزل بمنزل بفیروز پور بردند - و در لاهور یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که با سرکشان شریک نه بودند انعقاد یافت - و اشتهار محاربه نواب گورنر جنرل بهادر [برگ ۳۲۴ ب] که نقلش عنقریب نوشته می شود ، دران مجلس بخواندن درآمد - چنانچه مهاراجه و دیگر رئیسان لفظاً بلفظاً

حرفاً بخرفاً شنیده بران دستخط کردند - بعد ازین قرارداد مشاهرهٔ مهاراجه چهار لکه روپیه سالیانه و مقام بود و باش شان از پیشگاه سرکار انگریزی در هندوستان مقرر گردید - و تعمیل آن در ماه مارچ اپریل ۱۸۳۹ عیسوی بظهور رسیده - یعنی مهاراجه موصوف را به هندوستان بردند - و درین سال سلطنت سکھان در ملک پنجاب باختمام رسید -

و جاگیر راجه تیجا سنگه و راجه دینا ناتھ و شیخ امام الدین و بعضی سرداران به سبب عدم اتفاق با مفسدان بحال ماند - و جاگیرهای دیگر سرداران که با سرکار بغاوت کرده جنگ نمودند بالکل ضبط گردید - و جواهر کوه نور مع بعضی تحایف دیگر بخدمت ملکه معظمه لندن دام اقباله بولایت رفت - و دیگر اسباب سرکار سکھان از قسم پارچات و زیورات و ظروفات و اسلحه و غیره نیلام شده داخل خزانهٔ سرکار انگریزی گردید - خلاصهٔ اشہار نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی بہادر مرقومہ ۲۹ مارچ ۱۸۲۹ عیسوی از کمپ فیروز پور

چون بعد فوت مهاراجه زنجیت سنگه والی لاهور متوفی کہ دوست سرکار انگریزی بود و عہد نامہ با سرکار موصوف داشت سپاہ خالصہ و اکالیان و سنگھان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی کہ این طرف دریای ستلج بود یورش کرد و در مقابلۂ سرکار مذکور شکست های متواتر یافتہ بسیاری ازان مقتول گردیدند، و افواج سرکار بعد از گریزانیدن ایشان را در جنگ آخر آن طرف ستلج عبور نموده قصد لاهور کرد - مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار را قبول کرد - گورنر جنرل فرمان روای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج خالصہ را معاف نموده دست از ملک لاهور باز داشت - و عہد نامہ های جدید [برگ ۳۲۵ الف] فیما بین سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد - چنانچہ اہالیان سرکار انگریزی بران ہمہ قول و قرار مندرجۂ عہد نامہ ها تعمیل نمودند - مگر سکھان و سرداران ایشان عہد شکنی کردہ شرایط عہد نامہ ها را بجا نیاوردند - حتی کہ سالیانہ نعلبندی کہ دران مندرج بود ادا نکردند - و نیز قرضی کہ گورنمنت هندوستان ایشان را دادہ بودند ندادند - و علاوہ سکھان و سرداران ایشان اطاعت و فرمانبرداری سرکار را کہ بذمۂ خود اختیار کردہ بودند بہ عمل نیاوردہ برای قتال و جدال

برخواستند - و بعضی صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند بی وجه قتل نمودند ، و بعضی را بفریب قید کردند ، و بعضی سرداران آنجا را که بر عهد نامه دستخط کرده بودند شریک خود در فساد ساختند - بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت راهبری ایشان کرد - و تمامی سنگهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباہ و برباد کنند بغاوت و سرکشی نمودند -

گورنر فرمانروای هندوستان سابق در اشتهار خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز منظور خاطر نیست - چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک پنجاب ظاهر و هویداست - لیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را که از سرداران خود نمی ترسند مطیع و منقاد خود سازند - بنا بران نواب گورنر جنرل لارڈ صاحب دلهوزی بهادر ارشاد میکنند که اکنون صاحب سنگهان از ملک پنجاب ختم شد - و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک هندوستان گردید - و سرکار انگریزی مدام نسبت مهاراجه موصوف بعزت و تعظیم پیش خواهند آمد - و مال و جاگیر معدودی سرداران سنگهان [برگ ۳۲۵ ب] که با سرکار نجنگیدند بر قرار خواهد ماند - و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه مسلمانان باشند خواه هندو یا سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت - و لیکن احدی را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا در امری که در مذهب او فرض باشد تعرض و مزاحمت رساند - و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و اسباب ایشان بالکل ضبط خواهد گردید - و تمامی قلعه هائیکه در ملک پنجاب اند سهار و منهدم کرده خواهد شد - بلکه آنچنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد - و گورنر جنرل بهادر مردم رعایای پنجاب اطلاع میدهند که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزی را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار مذکور خواهند ماند بر ایشان مهربانی و ملامت حکمرانی خواهد شد - و احياناً اگر احدی از رعایای این ملک بنا بر فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درینصورت باز توقع رحم و مهربانی این سرکار در حق خود ندارد بل بسزای سنگین خواهد رسید -

TRIBUTES TO RANJIT SINGH

The author pays great tributes to Ranjīt Singh for repairs carried out by him (f. 37) in Shāhlāmār Gardens and the Lahore Fort, although he mentions that Ranjīt Singh carried away two marble *Baradaris* from the central terrace of the gardens.

THE PRESENT PUBLICATION

Originally it was planned to publish the complete book in one volume, but with the increase of bulk on account of addition of indices and bibliography it is now being published in two volumes. Volume I contains the first three *daftars* (parts) and ends with the proclamation by Lord Dalhousie, issued on the 29th March, 1849, after the annexation of the kingdom of Lahore to the British India. Volume II contains the last and fourth chapter of the manuscript with appendices.

12-G, Model Town,
Lahore - 1961

M. B.

Mofti 'Alī-ud-Dīn has also supplied us with a list of the technical and other terms invented and used by the Sikhs. Some of these are quoted below :

TERMS USED IN EVERYDAY LIFE

| <i>Current Panjabi or Persian</i> | <i>Terms used by Sikhs</i> | <i>Meaning</i> |
|---------------------------------------|--------------------------------|----------------------|
| رام رام | واہگورو جی کی فتح | A greeting |
| گروہ | خالصہ جی | Group (of the Sikhs) |
| باورچی خانہ | لنگر | Kitchen |
| باورچی | لانگری | Cook |
| طعام | پرشیاد | Food |
| حلوا | کراہ | Pudding |
| پارچہ پوشاک | بستر (bastar) | Dress |
| سلاح | شمستر (shastar) | Arms |
| شمشیر | سری صاف | Sword |
| بندوق | رام جنگہ | Gun |
| سپر | تہالہ | Shield |
| پیاز | رہہ پرشاد | Onions |
| شلمغہ | رام بتیرا | Turnip |
| گوشت | سہان پرشاد | Meat |
| رومال | صافہ | Handkerchief |
| وضو | پنج اشنانہ | Ablution |
| پوشیدن پوشاک | سوچیتہ | To dress up |
| سوار | گھوڑ چڑھا | Rider |
| شعر | کیس | Hair |
| حجام | نہیرنہ | Barber |
| بول کردن | چنا بہجا و نان | To make water |

MISCELLANEOUS INFORMATION

There is miscellaneous information, concerning the condition of learning and scientific knowledge ; superstitions ; unhygienic ways of consuming food ; medical quacks flourishing in the country and the techniques employed by them.

همان جوار را هر وقت از زیست تلخ میداشت و دیگری را
 دخل دران نواح نمیداد و از شر دیگران امان دهانید -
 بدینصورت آن سرفرد جامدار آن طرف میکردند و زمینداران
 بمد نظر کمزوری حکام و حفاظت خود از گروه سنگهان ادای
 نذرانه پیش آنکس اختیار میکردند - درینصورت زمینداران
 هند و مسلمانان قوم جت که فیما بین هم کفو بودند خوش
 گذران مینمودند - و مواضعات که در زمینداری مردم مغول و
 راجپوت و غیره اقوام اهل اسلام که بودند بسبب عدم
 متابعت اهل کفر و فساد پردازی هر وقت برباد و بچراغ شدند
 و اکثر دیهات که مردم مغول و غیره زمینداران قوم جت که
 خریده بود و آن بائعان و فروشندگان بدینصورت مالک شدند
 و مشتریان و خرید کنندگان بیگانه و بی ملک شدند - کسانرا
 بمتابعت و زور در دیهات مسکنت یانه و اکثرها دربدر رفتند -
 القصه که چون گروه سنگهان اول ازان چنان دیهات و
 تهمانه جات که اول بویرانی آنها سرگرمی داشتند و من بعد
 آن نذرانه گیر و پس از آن در تصرف و قبض خود آوردن
 خواستند، (pp. 311-12)

ARTS & CRAFTS

The book throws light, though casually, on the condition of arts and crafts during the period under review. Manufacture of Sialkot paper by water of the Aik is described on p. 19. Two famous scribes, Mīr Bāqir Khān and Mīr Amānat Khān, gave in charity to beggars a few words written by them and the beggars made money by selling these specimens of writings. (p. 56, vol. ii).

LANGUAGE OF THE SIKHS

The author has given us some interesting specimens of the language coined and used by the Sikhs, e g., they occasionally swore by saying :

(p. 306) من از نسل بول و برا ز باشم

(I would be a descendant of urine and shit if I)

میدارد، بطمع دادن زر نقد و جاگیر باخود متفق ساخته چنان قرار دادند، که شما همه مردم عملۀ این خانه بشرکت در روزیکه تمامی افسران فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام دران خانه قصد کنند، یک دو روز پیشتر ما را اطلاع دهید، تا شمارا زهر هلاهل بدهیم، و شما آنها در طعام و شراب ایشان داخل کنید - و بعد ازینکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزی یک باری ریهگرای کشور عدم و فنا شوند دران هر یکی را از شما بخلاص فخره و انعامات وافر و جاگیرهای دائمی نسل بعد نسل داده برای دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت - و شاید پیشگی یعنی قبل از بجاآوری این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشیم، تا این گروه بدل مصروف درین کار شود عملۀ مسکوت گهر که اکثر رذیل و کمینه باشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کور نمکی و سفاهت برین امر قبیح مستعد و آماده شدند، و زر را از آنها گرفته برحسب عهده و خدمت خود ها تقسیم کردند،

The shady system of the government under the Sikhs is explained as follows :

” در امور سلطنت هندوستان بسبب خروج احمد شاه درانی سنتی روداد و از درانی بموجب نادانی بوجهی انتظام سهام گروه سنگهان شد - بدینصورت سنگهان اول از دنیهای نذرانه گیر شدند و این نذرانه گیری به بندوبست و تقسیم کسی نبود، بلکه صورت اخذ آن این بود که بر سر فرد گروه سنگهان در بر جوار که کسی را به ترکتازی اتفاق و درخورد افتاد بار دیگر بلکه علی الدوام آن سر فرد مع نائین مردمان

HISTORICAL MONUMENTS AND GEOGRAPHY

The historical monuments and geography of the region have received special attention of the author and it makes interesting reading to know that a large garden was laid by Wazir Khān outside Lahore (p. 294); Rājgarh, now a locality of Lahore used to be a village (p. 294); and Newānkot had an area of 20 kos (p. 294).

POLITICS

Court intrigues and politics seem to be the vogue of the day during the Sikh regime. Moftī 'Alī-ud-Dīn has occasionally lifted veil from the face of some of these. He has described the shameful and merciless way of extortion of money by some Sikh chiefs, just as Sāhib Singh Bedī did in the case of Sāhebī, the wife of Dasondhā Singh. Details of the arrangements made by Ranjīt Singh for annexation of a particular state or territory are explained at great length. Normally the following stages were covered :

- (i) search for the appropriate person to lead expedition to a territory ;
- (ii) collecting arms, equipment and provisions for attack ;
- (iii) offering terms during siege to the enemy ;
- (iv) treating the vanquished enemy with respect on his accepting the terms and awarding him a خلعت at a court ceremony ; and
- (v) safe conduct of the enemy with his relatives and entourage to a place of safety and granting وظیفه to him for behaving loyally.

The intrigue sometimes took a deadly form as we find from the details of an unsuccessful plot hatched to kill all Britishers (f. 308 a) :

”امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سرزد کہ موجب بردن رانی صاحبہ از قلعہ شیخوپورہ در شہر بنارس گردید۔ تفصیل این حال برین منوال است کہ بعض سرداران بد نفس و خیم العاقبت را رای برآن افتاد کہ بنا بر اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و افسران فوج کہ در لاهور بودند خانسانان و شاگرد پیشہ وغیرہ عملہ مسکوت گہرا را کہ اہتمام و تیاری طعام صاحبان درالخانیہ ازیشان متعلق

Cavalry is given in details¹ there were five varieties² of wheat grown in this area (pp. 34 and 35) for various purposes ; the Sikh soldiers were normally being paid at the rate of Rs. 12 p.m. and the population of Muslims and Hindūs in the Panjāb was in the proportion of 3 to 1, with the following numbers of Hindūs living in the three *Doabs* :

| | |
|-------------|-----------------|
| Sindh Sāgar | 1,000 to 12,000 |
| Chaj | 3,00,000 |
| Rachnā | 20,00,000 |

SOCIAL EVENTS

Strange social events and facts are occasionally highlighted. The Sikhs insisted on Kābulī Mal, a governor of Lahore, appointed by Ahmad Shāh to stop cow-killing, but he refused to do it. (p. 234). Rānjīt Singh did not object to being called *٭٭٭* (pimp) by public, on the occasion of Holī. Karwā (Bitter) Singh, a sub-sect of *Nihangs* locked the trouser-strings of their women and opened them only at the time of need. Subsequently the same information is recorded about Akālīs. Prevalent customs and customary rituals of Hindūs, Muslims and Sikhs are explained in great details (f. 335). Cow-killing was prohibited by the British at Amritsar on the request of Mahārāja Gulāb Singh (f. 306a). Traits of the characters of the Sikhs are explained at great length, and Rānjīt Singh's personal character is depicted when he becomes restless to see the two wives, *viz.* Dayā Kaur and Ratan Kaur, of his *protege*, Sāhib Singh, immediately after his death. He had heard about the famed beauty of these women and on seeing them, married them (p. 260). The depraved character of the Muslims, in contrast with the strong character of Lahnā Singh, a member of the ruling triumvirate of Lahore, is depicted, when Muslims themselves recommend to Ahmad Shāh Durrānī, that Lahnā Singh should be appointed viceroy of Lahore, and sent him letters at Amritsar, asking him to come out of hiding and to report to Ahmad Shāh to receive viceroyalty. But he refused the offer and preferred to be loyal to the Sikhs and to stay with them (p. 204). The terrible conditions of social life prevailing during the reign of Dalīp Singh are also described by the author (f. 287b).

1. Rs. 180 per month were being spent on an elephant and Rs. 20 and Rs. 30 on a camel and a horse respectively.

2. Out of these four were named *wādanāk*, *daudkhani*, *khobi* and *goji*.

He also invents some Persian constructions, like the following, which convey the sense very appropriately :

دانه اسپان

Horses' food

آهن گل

Iron - ore

چار حدی

The four boundaries

As mentioned previously the *Ebratnameh* is a unique source - book of contemporary data. Probably due to hasty compilation some of the dates are not correctly recorded, but the fact remains that the author has worked hard to give us a complete picture of his times in the political, social, sociological and cultural spheres, besides the normal events of history, some of which have a novelty of being recorded only by Mofti 'Alī-ud-Dīn. We will presently discuss some of the features of the contents briefly.

HISTORY

Probably it is Mofti 'Alī-ud-Dīn, who mentions, for the first time, that Ahmad Shāh Durrānī removed the heavy brass rings from the gates of the Lahore Fort and a mosque in Lahore to cast two guns, viz., *Damdameh* and *Zamzameh* (p. 233 b).

Similarly the author has recorded for us the full Persian text of the first treaty, concluded at Lahore, on the 9th March, 1846, between the British Government and the State of Lahore, in which, in article 11, it was provided that the Mahārāja would never engage to take, or retain, in his service, any British subject, nor the subject of any European or American State, without the consent of the British Government.

Some interesting biographical notices about the *personagrala* at the court of Ranjīt Singh appear in the last chapter.

The account of the conquest of Lahore by Ranjīt Singh with the active co-operation of the *Arains* of Lahore is given in complete details which reveals that the course of history would have been different and totally changed if Nizām-ud-Dīn Khān of Kāsūr had accepted the offer of these *Arains* and had invested the town according to their plans.

ECONOMY

A floodlight is thrown on the economy of the region in those times. Salt was selling at 12 maunds a rupee (p. 48); cost of feeding animals in Sikh

After criticising earlier and almost contemporary writers the author describes the scope of the book as envisaged, planned and executed by his father. His father brought the political history down to the advent of the Sikhs in the Panjāb¹ and Moftī 'Alī-ud-Dīn supplemented it with the facts to the annexation of the Panjāb by the East India Company.

The subdivisions of the book are rather in a confused state, a باب اول and two دفتر دوم are included, but the meaning is clear - the author divided his work into three great portions, viz.,

1. Geography of the Panjāb, its flora, fauna, and natural resources, etc. in باب اول
2. History and topography of Lahore, from its foundation to the times of the author, description of other important towns of the Panjāb, and history of the Panjāb till the times of Sūrīs.
3. History of the Sikhs in the Panjāb, from the birth of Bābā Nānak to the final victory of the English in 1846, and a few subsequent events, till 1849.

To these three chapters there is added another chapter (without a general heading, and which now we have styled as دفتر چهارم) dealing in detail with the customs and usages, as well as the prevalent philosophic and religious ideas of the people of the Panjāb, beginning with sketches of the sects of the Qādirīs, Suharawardīs, Naqshbandīs and Chishtīs; among the numerous short chapters of this part are the most prominent ones; the great days of Muslims; the Hindū Faqīrs; manners and customs of Muslims, Hindūs and Sikhs, from the cradle to the grave; scientific attainments of the same three groups; usages in eating and dress; and the court-officials of Ranjīt Singh.

The language employed by the author of *Ebratnameh* is not a chaste Persian and he has frequently made use of Urdu and even Panjābī vocabulary, and constructions to convey his ideas. The following few examples will illustrate :

| | |
|------------|------------------------------------|
| کوٹہہ بہس | Hay - room |
| پورہ کرد | Completed |
| معاملہ | Revenue |
| بہاجت رفتن | To answer the call of nature |
| لازمہ | A curry of meat, fish or vegetable |
| کنجری | Prostitute |

1. 'Ebratnameh, p. 4

These are the few facts about the life of the author, gleaned from the manuscript itself. Although the descendants of Mofti 'Alī-ud-Dīn are still alive in Lahore, yet they are not in a position to provide any further historical and useful data except establishing their relationship with their ancestor.

CONTENTS

The book is a mine of information on the geographical, political, social, sociological and economic conditions prevailing in the Panjāb in the middle of the nineteenth century. It contains very useful source material although in a jumbled state.

The author has noticed in the beginning of his work, three important chroniclers of his time and has justified his own attempt, after running down their efforts. About Sohan Lal, the author of '*Omdatul Tawarikh*, and *Wakil* at the court of Ranjit Singh, he remarks :

” لاله سوهن لال ناسی سکنہ لاہور کتابی درین ضمن نوشته کہ
 بہ تطویل انجامیدہ و بسبب ہم مذہبی در اکثر مقامات
 رعایت نموده از نفس الامر بر کنار مانده و دران سوای
 ایجاد و ذکر ملک گیری سنگھان دیگر چیزی مندرج نموده ،”¹

He offers a capering criticism of Dīwan Amar Nāth's work (*Zafarnamah-e-Ranjit Singh*) as follows :

” و ہم دیوان امر ناتھ پندت کشمیری دہلوی کتابی نوشته کہ
 آن مثل وقایع سالیانہ بعبارت مختصر و مغلق بودہ کہ مطالعہ اش
 در بر آوردن مطالب شایق را بدقت نمی اندازد ،”²

Similarly he is not satisfied with Bute Shāh, who wrote his *Tarikh-e-Panjab* in 1842, and observes :

” و نیز بواتہ شاہ ناسی اوان سکنہ اودھیانہ کتابی نوشته کہ
 باوصف متانت و رنگینی فقرات بسبب تطویل اکثر مطالب دران
 مہمل مانده و سامع راجز سمع خراشی ازان حاصلی نیست ،”³

1. 'Ebratnameh, p. 3

2. Ibid., p. 3

3. Ibid., pp. 3 and 4

At Ludhiāna he was employed by the East India Company and served in various capacities, which he does not describe, in Ferozepur, Ludhiāna, Bahāwalpur, Sind, Mārwar, Multān, Derajāt, the Panjāb, Hazāra, Kashmīr, Khyber, Kābul, Ghaznī and Bāmiān, and eventually, not being very much satisfied with his achievements settled down in Lahore, where he compiled this history in 1854, *i.e.* 30 years after his first flight from Lahore, and 5 years after Lahore was annexed by the East India Company.

The book was originally planned and drafted by his father, Moftī Khair-ud-Dīn, (1823) to the order of Colonel C. M. Wade¹, the Diplomatic Agent at Ludhiāna. But it was not completed and finalised as Colonel Wade got busy in leading an expedition to Afghānistān and returned to the country after the fall of Kābul. Probably Moftī Sāhib also accompanied him on this expedition. Later on he died, after reaching the wife of Shāh Shujā'-ul-Molk to Kābul, and before the end of the rule of the Sikhs in the Panjāb² (1848 - 49 A. D.). So in 1854, when he was in the service of Mr. Charles Raikes,³ Moftī 'Alī-ud-Dīn completed this work, and dedicated it to Mr. Raikes⁴.

1. WADE, SIR CLAUDE MARTIN (1794 - 1861): Son of Lt-Colonel Joseph Wade: born in Bengal, April 3, 1794: called after Claude Martin (q v) to Bengal in the E. I. Co's military service, 1809: served in Bundelkund, 1812: in the operations against Sindia and Holkar, 1815: in the Pindari war, 1816 - 19: at the taking of Chanda: did good service in the Surveyor-General's office, 1822: as Diplomatic Agent at Ludhiana had charge of Shah Shuja, 1823: negotiated with Ranjit Singh, keeping him quiet during the Burmese war, 1824 - 26, and was the medium of intercourse with him and the Trans-Indus states from 1827 till Ranjit's death in 1839: knighted for those services: in the Afghan war, 1838 - 40, was sent on a special mission to Peshawar to lead a mixed force into Afghanistan: the Sikhs failed to appear: as Lt-Colonel in command, forced the Khyber Pass, July 23, 1839: captured Ali Masjid: entered Kabul at the head of his Force: after the fall of Kabul, returned to India: Resident at Indore, and Political Agent in Malwa 1840: retired, 1844: Colonel, 1854: C. B.: died October 21, 1861, (BUCKLAND, C. E., *Dictionary of Indian Biography*, p. 437)

2. Page 4

3. RAIKES, CHARLES (1812 - 1885): I. C. S.: born 1812: son of Job Matthew Raikes: educated at Haileybury, 1829 - 30: went out to the N. W. P., 1831: was Commissioner of Lahore: judge of the Sadr Court at Agra: in the mutiny was in the fort at Agra: was volunteer and saw active service as Civil Commissioner: C. S. I. 1866: died February 16, 1886: wrote *Notes on the N. W. P. of India*, 1858; *Notes on the Revolt of the N. W. P. of India*, 1859: *The Englishman in India*, 1867. (BUCKLAND, C. E. *Dictionary of Indian Biography*, p. 347)

4. Page 4

Probably the Moftī was dictating the book to this scribe or had handed over the rough draft to him. The author, later on checked this manuscript by working day and night on it for a considerable time and has made obvious corrections and alterations, yet so much has been left undone. The manuscript, in all probability, was being prepared for the Paris Exhibition in a great haste and the author could not do full justice to corrections, modifications and omissions, with the result that some important dates, measurements, figures and facts could not be incorporated, which the author had obviously proposed to include later on. References to these omissions will be found in footnotes. Some of the forms of writing and spelling of Urdu, Persian and Arabic words, as given in the manuscript, are noted below, with correct spellings in the brackets :

| | | | |
|----------|--------|-----------------|---------|
| (تمباکو) | طنباکو | (سندھ) | سندھ |
| (تیار) | طیار | (طالع) | طالعہ |
| (زرع) | زرعہ | (قزغان) | کزغان |
| (موقع) | موقعہ | (گل کلغا) | گل کلگہ |
| (دکان) | دوکان | (جامن) | جامنون |
| (علحدہ) | علحدہ | (خوبانی) | خوبانی |
| (مع) | معہ | (اخروٹ) | اکروٹ |
| (ملمع) | ملمعہ | (غلیان - قلیان) | کلیان |
| (ہیجڑہ) | ہیجڑہ | (کھیل) | کنیل |
| (ہجو) | حجو | (قزاقی) | قزاقی |
| (بطخ) | بتک | (طاری) | تاری |

THE AUTHOR

The author Moftī 'Alī-ud-Dīn, mentions his name thrice in the book (pages 1, 53 and 100, vol. ii), and according to his own statement, was the son of Moftī Khair-ud-Dīn of Lahore, who had died when 'Ebratnameh' was completed (p. 1). He left Lahore, his ancestral town, for Ludhiāna, with his father in the beginning of the year 1823 A. D., on account of the atrocities committed by the Sikhs.

Company by Dr. Royle¹ in 1856². The manuscript has since then been preserved in London in this and the India Office Library, which was established in 1858, on the transfer of the Company's power and material possessions to the Crown. After a century, in 1956, it was again sent to Lahore as a loan to the Panjabi Adabi Academy, through the kindness of Dr. S. C. Sutton, the Librarian of the India Office Library, for which the Academy feels very grateful. But for this courtesy the Academy would not have been able today to reproduce this unique manuscript preserved magnificently in London with meticulous care.

The full title of the book, as mentioned by the author, on the last folio, is:

عبرت نامه و عمدة التواريخ

The manuscript is written in a beautiful *nasta'liq* hand, but the scribe does not seem to be very well educated. He made innumerable mistakes of spellings: and that is why the author has rightly cursed him by saying ;

”تمت تمام شد کتاب تواریخ پنجاب موسوم عبرت نامه و
عمدة التواريخ بدست غلط نویس رحیم بخش
المعروف بکھو سکنه لاهور - باز بنده عاصی مفتی علی الدین
شب و روز مصروف بوده صحیح نموده نچویکه در تحریر این کتاب
مدت صرف شده بود همان قدر عرصه به تصحیح این مصروف گردیده،“

1. ROYLE, JOHN FORBERS (1799 - 1858) : Son of Captain William Henry Royle : born at Cawnpur, 1799 : educated at Edinburgh and Addiscombe, but became an Assistant Surgeon in Bengal, 1819 : M. D. : Superintendent of the Botanic Garden at Saharanpur, 1823 - 31 : cultivated useful vegetable products : retired : Doctor of Medicine, Munich : wrote *Illustrations of the Botany and Natural History of the Himalaya Mountains*, 1839 : advocated the introduction of cinchona into India : Professor of Materia Medica and Therapeutics at King's College, London, 1837 - 56 : had charge of a museum, at the India House, of vegetable productions of India : was F. R. S., F. L. S., Fellow and Secretary of the Geological, Linnaean, Royal Asiatic and Royal Horticultural Societies : wrote a manual on Materia Medica, 1847 : a book on the fibrous plants of India, and works on cotton and other products, and the Natural History of India : distinguished for his practical application of botanic science : a Commissioner of the great Exhibition of 1851, and in charge of the Indian Department : also at the Paris Exhibition 1855 : died, January 2, 1858 (BUCKLAND, C. E., *Dictionary of Indian Biography* p. 366)
2. Ethe, Hermann, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, i, 199.

Introduction

THE MANUSCRIPT

The only manuscript of '*Ebratnameh*', by Moftī 'Alī-ud-Dīn, is preserved in the India Office Library¹. This manuscript is the author's autograph, completed, according to the colophon, in the year 1854, 13th of September (20th Zuhijjah, 1270 A.H.). There appears another date on *f. 1 a* as follows :

بتاریخ ہفادم شعبان المعظم سن ۱۲۷۱
شروع کتاب تواریخ من تصنیف مفتی صاحب علی الدین دام اقبالہ

This date seems to have been added later on and after the completion of the manuscript, but it does indicate that the author was still alive (17 Sha'bān 1271—April 30, 1855). According to a note² prefixed to the manuscript by Mr. Charles Raikes, the Commissioner and Superintendent of Lahore, the manuscript was sent to the Imperial Exhibition at Paris, for works of Art and Industry, by the Panjāb Committee, Lahore. It was subsequently passed on to the Library of the Honourable East India

1. No. 3241, ff. 376, ll 18; large Nastaliq; the first two pages luxuriously illustrated; smaller gold ornaments on ff. 2 *b* and 3 *a*; size 12 $\frac{7}{8}$ in. by 8 $\frac{1}{2}$ in.

2. The note reads :

Ibratnameh by Mofti 'Ali-ud-Din of Lahore

A geographical, statistical and historical description of the Panjab, with a history of the Sikhs from their origin to the battle of Goozerat in the year 1849. The author was an employee under the British Government and is still living at Lahore.

Dr. Royle

July, 1856

Sent to the Imperial Exhibition at Paris for works of Art and Industry by the Panjab Committee at Lahore.

C. Raikes

Commissioner and Superintendent

Contents

| | | Page |
|-----------------|----------------|------|
| 1. Introduction | Muhammad Baqir | 1 |

متن عبرت نامه

صفحه

| | |
|-----|--------------|
| 1 | (2) دیباچه |
| 6 | (3) باب اول |
| 56 | (4) دفتر دوم |
| 156 | (5) دفتر سوم |

All rights reserved, including the rights to translate or to reproduce this book or parts thereof in any form

Grateful acknowledgement is made to the India Office Library, London for permission to reproduce text from the only manuscript of this book in their possession.

Made in Pakistan
Produced by Dr Muhammad Baqir

The Panjabi Adabi Academy Publication No. 1



EBRATNAMEH

Volume I

A history of the Sikhs from their
origin to the annexation of Lahore

Written in Persian

by

Mofti 'Ali-ud-Din' of Lahore

Edited

by

Muhammad Baqir

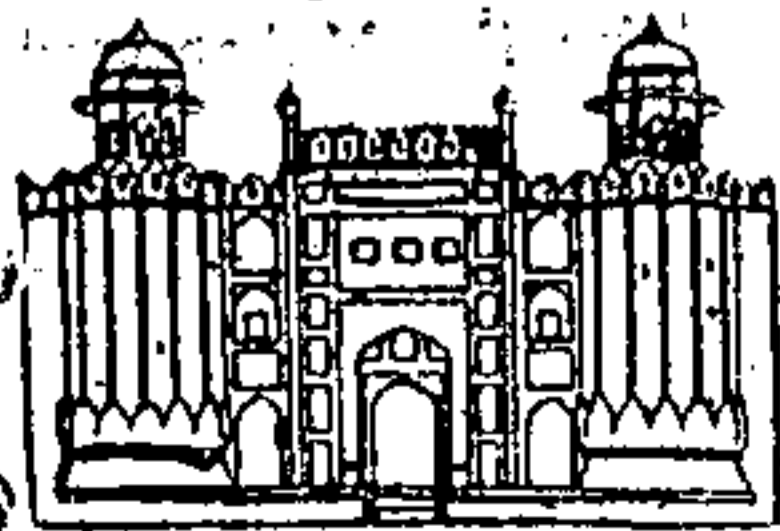
Ph.D. (London) M.A.

The Panjabi Adabi Academy

12 - G, Model Town,

LAHORE-PAKISTAN

1961



انتشارات پنجابی ادبی اکادمی

- ۱۔ پنجابی قصے فارسی زبان میں (فارسی - اردو)
(مجلد اول) باہتمام داکٹر محمد باقر ... 9 روپے
- ۲۔ تاریخ کوہ نور (فارسی - انگلیسی)
تالیف فقیر سید نورالدین بخاری بتصحیح داکٹر محمد باقر ... 2 روپے
- ۳۔ دیوان غنیمت (فارسی)
بتصحیح و مقدمہ پروفیسر غلام ربانی عزیز ... 10 روپے
- ۴۔ نامہ عشق (مثنوی سسی پنوں) (فارسی)
اثر اندرجیت منشی بتصحیح داکٹر وحید قریشی ... 2 روپے
- ۵۔ پنجابی قصے فارسی زبان میں (فارسی - اردو)
(مجلد دوم) - باہتمام داکٹر محمد باقر ... 2.50 روپے
- ۶۔ نیرنگ زمانہ (فارسی)
تالیف عبدالرسول باہتمام داکٹر محمد باقر ... 2.50 روپے
- ۷۔ ہیر سید وارث شاہ (پنجابی)
بتصحیح و مقدمہ شیخ عبدالعزیز بار - ایٹ - لا ... 7 روپے
- ۸۔ کلیات بلھے شاہ (پنجابی)
بتصحیح و مقدمہ ڈاکٹر فقیر محمد فقیر ... 6 روپے
- ۹۔ پنجابی ادب تے سالک (پنجابی - اردو)
تالیف مولانا عبدالمجید سالک ، ترتیب ڈاکٹر عبدالسلام خورشید 1.50 روپے
- ۱۰۔ تذکرہ مردم دیدہ (فارسی)
اثر عبدالحکیم حاکم لاہوری باہتمام پروفیسر ڈاکٹر سید عبداللہ ... 4 روپے

پنجابی ادبی اکیڈمی، ۱۲-جی ماڈل ٹاؤن - لاہور

انتشارات پنجابی ادبی اکادمی

۱۳

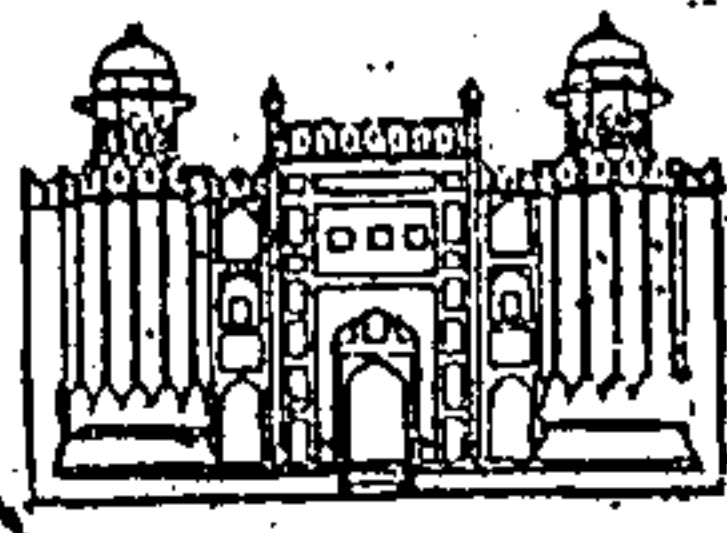


باہتمام
ڈاکٹر محمد باقر

عبریت نامہ

منفتی علی الدین خٹک منفتی تھیر الدین لاہوری

مجلد دوم



جملہ حقوق بحق پنجابی ادبی اکادمی محفوظ

| | | | | | |
|---------|-----|-----|-----|-----|---------|
| ۶۱۹۶۱ | ... | ... | ... | ... | بار اول |
| ۱۰ روپے | ... | ... | ... | ... | قیمت |

ملنے کا پتہ

پنجابی ادبی اکیڈمی

۱۲- جی ماڈل ٹاؤن

لاہور (پاکستان)

چاپخانہ پنجابی ادبی اکادمی، لاہور

انتشارات پنجابی ادبی اکادمی

۱۳



باہتمام
ڈاکٹر محمد باقر

عبریت نامہ

منقح علی الدین خٹک منقح تیسرا الدین لاہوری

مؤلف بسال ۱۲۷۰ ہجری قمری

۱۹۵۲ میلادی — ۱۹۱۱ —

مجلد دوم

۱۹۶۱ء

لاہور



تشکر

پنجابی ادبی اکیڈمی

وزارت فرینک دولت پاکستان

کی ممنون ہے

جس نے اکیڈمی کو مناسب مالی امداد دے کر

اس کتاب کی طباعت کے لئے

اسم وسیلہ بسم پنجایا ہے

فہرست مندرجات

صفحہ

موضوع

شمارہ

| | | |
|-----------------------|--|------|
| ۱ | دربیان محل آداب اہل اسلام در ضوبہ پنجاب | - ۱ |
| ۲ | ذکر از اولاد اکرام و عظام شیخ عبدالقادر جیلانی و خلفای ایشان رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہ در احاطہ پنجاب ساکن اند | - ۲ |
| ۳ | دربیان طریقت دوم سہروردیہ | - ۳ |
| ۴ | گروہ ثالث از چہار گروہ موصوفہ (نقشبندی) | - ۴ |
| ۵ | گروہ رابع از چہار گروہ (چشتی) | - ۵ |
| ۶ | در تشریح روزہای بزرگ اہل اسلام | - ۶ |
| ۷ | دربیان فقرای ہر سہ گروہ | - ۷ |
| ۸ | دربیان فقیران اہل ہنود | - ۸ |
| در بیان رسومات | | |
| ۹ | تشریح رسومات اہل اسلام | - ۹ |
| ۱۰ | زادن فرزند | - ۱۰ |
| ۱۱ | آغاز تدریس | - ۱۱ |
| ۱۲ | عروسی | - ۱۲ |
| ۱۳ | تشریح احوال مرگ | - ۱۳ |
| رسومات ہندوان | | |
| ۱۴ | زادن فرزند | - ۱۴ |

- ۱۵ - شادی کتخدایی
 ۱۶ - در بیان رسومات مرگ هندوان
 ۱۷ - در بیان رسومات سنگهان
 ۱۸ - در بیان عادات اهل اسلام

در بیان اهل علم هر سه گروه

- ۱۹ - اول کافه مسلمین
 ۲۰ - بیان اهل حکمت هنود
 ۲۱ - در بیان اهل علم هنود
 ۲۲ - بیان علم گروه سنگهان
 ۲۳ - در بیان رسوم گیران هر سه گروه
 ۲۴ - در بیان خوراک هر سه گروه
 ۲۵ - تشریح خوراک سنگهان
 ۲۶ - ذکر خوراک برهمنان و دیگر هندوان
 ۲۷ - غذای اهل اسلام
 ۲۸ - در بیان صدمه جنات

در بیان ملبوسات هر سه گروه

- ۲۹ - لباس سنگهان
 ۳۰ - بیان لباس و زیور نسوان سنگهان
 ۳۱ - در بیان زیورهای مردانه گروه سنگهان
 ۳۲ - در بیان پارچه پوشیدگی قوم هنود
 ۳۳ - بیان پوشاک افغانان قصور
 ۳۴ - در بیان مصطلحات سنگهان
 ۳۵ - در تشریح احوال مصاحبان، حکیمان و منشیان و مستوفیان و خدمتگاران و غیره دربار مهاراجه رنجیت سنگه
 ۳۶ - ذکر در ترقی دولت و حشمت جمعدار خوشحال سنگه و راجه
 ۳۷ - تیج سنگه بهادر
 ۳۸ - شرح ترقی دولت مصر دیوان چند
 ۳۸ - در بیان ترقی دولت فقیر عزیزالدین و فقیر امام الدین
 ۳۹ - و فقیر نورالدین انصاری
 ۳۹ - ذکر در ترقی دولت بهائی وستی رام و کاتبه سنگه

- ۸۶ - ذکر منشی کاهن چند مراسله نویس
- ۸۶ - ذکر ترقی دولت دیوان موتی رام و ولدش کرپا رام
- ۸۸ - ترقی دولت دیوان دیویداس و بهوانیداس
- ۸۹ - ذکر بهروزی دیوان کرم چند
- ۹۰ - ذکر ترقی دولت دیوان گنگا رام
- ۹۱ - ذکر ترقی دولت دیوان دیوی سہای
- ۹۲ - ذکر دیوان ہنس راج
- ۹۲ - ذکر ترقی دولت دیوان کرپا رام
- ۹۲ - کیفیت لالہ سوکھدیال
- ۹۳ - ذکر ترقی دولت دیوان شنکر داس
- ۹۳ - ترقی دولت مصریلی رام
- ۹۴ - ذکر ترقی دولت سردھا رام و سرب دیال منشیان
- ۹۵ - کیفیت منشی شیو دیال
- ۹۵ - ترقی دولت منشی کرم چند ولد لالہ ہرنام داس
- ۹۷ - ذکر لالہ رام چند منشی المشہور رپتی
- در تشریح اسامی حکما ملازم مہاراجہ :
- ۹۷ - فقیر عزیزالدین و فقیر امام الدین و خلیفہ نورالدین
- ۹۷ - حکیم حاکم رای
- ۹۷ - حکیم سید عنایت شاہ بن سید غالب شاہ بن سید
- ۹۸ - امیر بخش مشہور بہ سید نتھو شاہ
- ۹۹ - حکیم خیر شاہ
- ۹۹ - حکیم رحیم اللہ عرف کتار بند
- ۹۹ - حکیم مراد جو

ضمیمہ ہا

| | | |
|-----|------------------------|-------|
| ۱۰۱ | فہرست اعلام (مجلد اول) | (الف) |
| ۱۲۶ | فہرست اماکن (مجلد اول) | (ب) |
| ۱۲۹ | فہرست اعلام (مجلد دوم) | (ج) |
| ۱۵۵ | فہرست اماکن (مجلد دوم) | (د) |
| ۱۵۸ | فہرست کتابہا | (و) |
| ۱۵۹ | فہرست مآخذ | (ہ) |

۱۰۰ - ...
 ۱۰۱ - ...
 ۱۰۲ - ...
 ۱۰۳ - ...
 ۱۰۴ - ...
 ۱۰۵ - ...
 ۱۰۶ - ...
 ۱۰۷ - ...
 ۱۰۸ - ...
 ۱۰۹ - ...
 ۱۱۰ - ...
 ۱۱۱ - ...
 ۱۱۲ - ...
 ۱۱۳ - ...
 ۱۱۴ - ...
 ۱۱۵ - ...
 ۱۱۶ - ...
 ۱۱۷ - ...
 ۱۱۸ - ...
 ۱۱۹ - ...
 ۱۲۰ - ...

- (۱) ...
- (۲) ...
- (۳) ...
- (۴) ...
- (۵) ...
- (۶) ...

دفتر چہارم

[برگ ۳۲۶ الف] در بیان محل آداب اہل اسلام در صوبہ پنجاب

برذات ملکی صفات ملاحظہ و مطالعہ فرمایندگان کتب تواریخ محتجب و مستتر مباد کہ از اولاد و فیض یافتگان و بہرہ اندوختگان چہار پیر طریقت کہ اول منجملہ آن حضرت محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز و ثانی شیخ حضرت شہاب الدین سہروردی و ثالث حضرت شیخ بہاؤ الدین نقشبندی و رابع حضرت مودود چشتی دزین سر زمین تشریف ارزانی فرمودہ باعث ہدایت مضلان و گمراہان گردید۔ و حال محل زیارت ہزارہا خلایق اند، بدین تفصیل: چنانچہ بسیار مردم ہر روز مقرری عرس آن حضرت بہ نذورات میروند و ہرچہ مراد و مقصود در دل داشتہ باشند برای برآمدن آن بر درگاہ ایشان استدعا مینمایند و حاصل وقت ایشان می شود۔ این معنی منحصر بر حسن اعتقاد است۔ یعنی برآرندہ حاجات ہر یک بندہ او سبحانہ تعالیٰ است۔ چون مردمان بر درگاہ پیر استدعا مینمایند و وقت برآمد حاجت ہم از درگاہ رب العزت رسیدہ میباید شد و فی الفور بعد از استدعای جناب پیر برسی آید، حاجتمندان این معنی از توجہ و عنایت پیر تصور می نمایند۔ این امر را اعتماد و اعتقاد گویند و نیز در آیت قدسی آمدہ بد اللہ فوق ایدیہم حق چو دست پیر را دست خویش خواند۔

ذکر از اولاد اکرام و عظام شیخ عبدالقادر جیلانی و خلفای ایشان رضی اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کہ در احاطہ پنجاب ساکن اند و بخاوادگی بلندتر از ہمہ خانوادہا اشتهار دارند

واضح باد کہ حضرت سیادت باب و شرافت اکتساب حضرت سید چراغ شاہ کہ روضہ متبرکہ ایشان جنوبی لاهور متصل موضع مزنگ

واقع است ، سجاده نشین ایشان حضرت سید فتح الله شاه ساکن سلطان پور و سید حیدر شاه و سید احمد شاه در سنگم تره و سید محمد شاه در لاهور و سید قاسم شاه بن سید اصغر علی در لکهنؤ - و از خلفای آنحضرت برگزیده خاندان درین ملک حضرت حاجی نوشه صاحب است که خوابگاه ایشان [برگ ۳۲۶ ب] در موضع ساهن پال بر ساحل دریای چناب مجاذی رسول نگر واقع است - و از خلفای حضرت حاجی نوشه میان پیر محمد سچیار که خوابگاه ایشان در موضع نوشهره مضاف گجرات مشهور است - و خلیفه ثانی قدوه العارفین و زبده المحققین حضرت شاه غلام محی الدین انصاری که خوابگاه ایشان در بلده دارالسلطنت لاهور است - و از یمن برکات ایشان صدها فیض یاب شده اند - نسبت ایشان درجه بدرجه بحضرت سلمان فارسی که در لقب شان بزبان قدسی ترجمان حضرت سرور کائنات خلاصه موجودات فرمودند که : المسلمان منی و وقت صدور خطاب رحمت مآب کلام حضرت فاطمة الزهرا و حسنین رضی الله عنهم حضرت سلمان نیز محل اشارت و خطاب بودند - در سن ۱۲۳۶ اولاد و احفاد حضرت موصوف سجاده نشین موجود است - اگرچه بزرگترین فرزندان آنحضرت فقیر عزیز الدین و بدرجه ثانی فقیر امام الدین و بدرجه ثالث فقیر نور الدین اسم با مسمی بود ، هر دو صاحبان کلان بدستار خلافت سجاده نشینی جا بجای پدر خود فقیر غلام محی الدین خلیفه نور الدین را کرده بودند که هم صورت و هم سیرت نسبت به والد خود داشتند ، و لهذا چون انگشت خنصر را بختام اهل شرع ترجیح داده مفتخر گردانیده اند ، و بعطیات الهی و افضال نامتناهی تبرکات اعزاز که از خاندان غلام محمد چتها بدست آمده بود ، الفی و کلاه ملبوسه حاجی نوشه صاحب قدس الله سره عزیز نیز بخلیفه صاحب موصوف تفویض نمودند - و از تبرکات ایشان صدها فیض یاب و کام گیر کنوز معانی و اعلانی گردیده و میگردند -

خاندان ثانی از خلف ها و اهل بیت خاندان محبوب سبحانی سید داؤد کرمانی است - خوابگاه ایشان در قصبه شیرگره واقع بادیه بار چهل گروه جنوبی لاهور محل اعتقاد هزار ها خلائق است و از مسافت صدها گروه ارادتمندان زیارت مرقد منور ایشان بروز عرس و یاپس و پیش با نذور میر سند و کامیاب باستدعا [برگ ۳۲ الف] می شوند - و اولاد ایشان نزد مرید ایشان و اهل ارادت رفته هزار ها روپیه حاصل کرده می آرند ، و اوقات گذاری برفاهیت مینمایند -

و خاندان ثالث آنحضرت قدس الله سره العزیز در بلده لاهور حضرت شاه ابوالمعالی که خوابگاه آنحضرت قدس الله سره العزیز بیرون قلعه لاهور بطرف جنوبی و شرقی مابین نزدیک قلعه گجر سنگه عالیشان گنبد دار سبزی است - و مردمان بنا بر زیارت مرقد منوره آنحضرت هر روز میروند - و نذورات میگذارند - و اولاد و احفاد ایشان به آمد نذورات ارادتمندان تا حیدرآباد دکن و سندھ و پونه ستاره و کابل و قندهار رفته هزار ها روپیه آورده اوقات گذاری مینمایند - و دارا شکوه بجناب حضرت شاه ابوالمعالی وقتیکه جلوه پیرای قالب عنصری بودند بسیار ارادتمند بود - بنا بر مصارف باورچی خانه ایشان جاگیرها مقرر کرده بودند - و حال در ۱۲۴۶ هجری اولاد ایشان اینقدر موجود و بدین نامها مشهور - چنانچه سید بهولا شاه و دهولا شاه و اولاد ایشان سید محمد شاه و سید بهاون شاه و پسر سید بهاون شاه سید موهن شاه و سید عظیم شاه و پسر اوشان سید غالب شاه و سید امیر شاه و سید مهر شاه در حین حیات اند -

و چهارم خاندان از خلفای حضرت محبوب سبحانی حضرت شاه محمد فاضل که خوابگاه ایشان در قصبه بتاله است و به پنجم درجه حضرت احمد شاه مرحوم بحضرت ممدوح نبی رسد - چنانچه بجای ایشان میان صاحب احمد شاه قائم مقام حضرت سید حسین شاه

خلف الصدق حضرت احمد شاه و ایشان خلف حضرت محمد شاه و ایشان خلف حضرت محمد غوث و ایشان خلف حضرت سید غلام قادر شاه و ایشان خلف حضرت محمد فاضل شاه صاحب ممدوح - و ایشان محل ارادت و صاحب بیعت هزارها اند و می باشند - این خاندان را مهاراجه صاحب رنجیت سنگھ بہادر در قدر هر شخص جاگیر وجہ معیشت داده بود - و اکثر بہ آمد [برگ ۳۲ ب] نذورات اہل بیعت و ارادت اوقات گذاری فقرای این خاندان عالی شان می شود - بالفعل صاحب سجادہ بعد از انتقال میان احمد شاه خلف الصدق ایشان حضرت حسین شاه زیب افزای مسند آنحضرت اند ، و از حضرت بالا یعنی حضرت محمد فاضل شاه تالغایت محمد شاه بقومیت دیگر مشہور بودند - و میان صاحب حضرت احمد شاه بیان فرمودند کہ بعد امضای دو صد سال حالا بالتحقیق بر حقیقت حسب و نسب وقوف یافتیم کہ اصل ما از نسب محبوب سیدحانی است - کہ آنحضرت صحیح الطرفین یعنی از جانب والد حسنی اند و از جانب ما در ماجد حسینی اند - اگر شخصی در حسب و نسب ایشان تفاوت نماید محض کافر و مرتد است - نام مشہور ایشان شیخ عبد القادر است و عبد القادر المشہور اسمی و جدی صاحب العین الکمال -

وسادات ساکن موضع مسانیان ، مضاف قصبہ - بتالہ ، اولاد سید بدر الدین کہ خوابگاہ ایشان دران موضع است ، حسب و نسب ایشان بجناب محبوب سیدحانی میر سانند - و اللہ اعلم بالصواب - اما بر عرس آنحضرت هزارها مردمان انبوهی از ہر جانب می آیند و نذورات بر قبر متبرکہ میگذارند - و از دور دست می آیند - و از ارادتمندان وجہ مصارف آورده صرف مینمایند - و معاملہ موضع مملوکہ کہ از قدیم ایامہ بود در سرکار میگذارند -

در بیان طریقت دوم سہروردیہ از چہار گروہ کہ بطریقت سہروردی مشہور اند

آغاز این طریقت از زبده العارفین و قدوہ الواصلین حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی یعنی ساکن سہرورد کہ در سرحد ایران است میباشد۔ در ۶۵۵ ہجری جلوہ ظہور یافتند۔ و حضرت شیخ سعدی بیواسطہ مزید آن حضرت است۔ درجہ بدرجہ ہر کہ مستفید بیعت ایشان گردیدہ و بنعمت حق شناسی و واصل باللہ از توجہ ایشان شدہ او را بہمان طریقہ منسوب می سازند۔ از اولاد صاحبان برگ، [۳۲۸ الف] سہروردی درین ولایت هیچ کس نیست۔ مگر از فیض یافتگان این خاندان بدرجہ کمال و اولیای صاحب تصرف و مستجاب الدعوات در کشمیر و پنجاب و ملتان و اوچہ شریف خوابگاہا میدارند۔ چنانچہ از اولیای کبار حضرت سید جلال الدین بخاری در اوچہ شریف و حضرت شیخ بہاؤالدین قریشی ہاشمی و حضرت شیخ رکن الدین نبیرہ حقیقی ایشان در قلعہ شاہی ملتان و حضرت شیخ حاکم قریشی در موازہ و حضرت شیخ جمال الدین قریشی در دارالسلطنت لاہور دارند۔ و از برکات انفاس قدسی اساس آنحضرت آلف در آلف فیض یاب انوار ربانی و فیوضات یزدانی گردیدہ صاحب ارشاد و مہدی عالم بودہ۔ گویند کہ رشتہ اولاد صلبی حضرت شیخ بہاؤالدین قطع شدہ۔ و اولاد برادر حقیقی آنحضرت سجادہ نشین می باشند۔ و مہاراجہ در وجہ مدد معاش و سجادہ نشینی و تیل چراغ خانقاہ عالیجہ جاگیر دادہ بود کہ از سرکار انگریزی ہم واگذار می باشد۔ و آمد مریدان و ارادتمندان روزمرہ و ہر سال بر عرس می شود۔ و نیز صاحب سجادہ وغیرہ برای میر نزد مریدان رفتہ صدہا روپیہ می آرند و خوش اوقات میگذرانند۔ و کذالک صاحب سجادہ ہای حضرت شیخ حاکم در موازہ و اولاد حضرت شیخ جمال الدین خفایق و معارف دستگاہ میان غلام محی الدین

ولد قلندر شاہ و حیدر شاہ خلف پیر فرح بخش کہ در ورع و زہد نظیر خود در پنجاب نہ داشت از وقت ابتدای شورش سنگہان از بلدہ لاہور کو چیدہ رفتہ در موضع رٹا کہ منجملہ املاک ایشانست استکانت دارند۔ و نصف موضع مذکور و تمام موضع کوتلی و کرم پور و نصف موضع دیگر در خطہ ماہجہ در وجہ دہرم ارتہہ یعنی ایمنہ از سرکار مہاراجہ میداشتند۔ شنیدہ می شود [برگ ۳۲۸ ب] کہ این دیہات حال ہم از پیشگاہ سرکار انگریزی بہ اوشان واگذارند۔ و سوای این بآمد نذور مریدان و معتقدان خوش اوقات بیاد حق میگذازند۔ و دیگر عم ہا و عمزادہای ایشان در موضع کوتلی مذکور و ملک پوز متصل میرو وال و نبی پور قریشیان واقع بار صندل کہ بیست و چہار کرہ از لاہور غربی می شود سکونت میدارند۔ و سوای این دیگر مریدان این خاندان درین سرزمین بسیار اند۔ اما مشتمر بخاندان و صاحب بیعت نیستند۔

و دیگر درگاہ حضرت سید گنج بخش علی ہجویری کہ در سیادت ایشان از صحیح الطرفین هیچ فرق نیست در لاہور است، کہ ہر شب جمعہ و روز جمعہ ہزارہا مردم برای زیارت ایشان مع نذورات میروند۔ مرادات دلی را مستدعی می شوند۔ و موافق مذکور السابقہ برمی آیند۔ تمام بزرگان مثل حضرت فریدالدین و حضرت شیخ نظام الدین اولیا و دیگر بزرگان چلہ ہا بر سزار متبرکہ ایشان کشیدہ اند۔ و صاحب وصل گردیدہ اند۔

و متصل آن درگاہ حضرت سید پیر مکی است۔ دوم درگاہ حضرت سید پیر اسحاق کازرونی کہ پیر و مرشد سید زین العابدین کہ نکاہی والا مشہور و معروف اند در مسجد وزیر خان مشہور بہ میران بادشاہ است۔ همچنین مردمان ہر شب جمعہ و روز بر درگاہ موصوف بہرہ یاب و حصول مدعا می نمایند۔ و دیگر درگاہ حضرت

چہل بی بی صاحبہ در شہر لاهور متصل اکبری دروازہ و درگاہ دو بزرادر یکی سید اسحاق و دیگر شیخ تفتہ صاحب موصوف - و دیگر درگاہ سید مٹھا در شہر لاهور و نیز درگاہ حضرت پیر بلخی کہ در بازار کشمیر یست و درگاہ حضرت شاہ ابوالمعالی بیرون دروازہ موجی است - همچنین ہزارہا مردمان ہر روز و روز جمعہ و روز عرس و ہر دو عیدین [برگ ۳۲۹ الف] جمع می شدند - و درگاہ دیگر متصل قلعہ گجر سنگہ درگاہ حضرت شیخ چوہر و شیخ موسی و حضرت سبز مقبرہ سید مسام بودلہ مشہور است - و دیگر درگاہ حضرت حسو تیلی مشہور است - و دیگر درگاہ حضرت بی بی پاکدامن کہ از اولاد مسلم بن عقیل بن حضرت علی کرم اللہ وجہہ است - و نام ایشان برای ادب کسی نمیگیرد و باہم پاکدامن مشہور اند - و در سکنیۃ الاولیاء حضرت دارا شکوہ می نویسند کہ روضہ بی بی حاج و تاج متصل قلعہ گجر سنگہ بطرف جنوبی لاهور است - و متصل گنبد انار کلی درگاہ حضرت سید چراغ شاہ جیلانی کہ بالا ذکر کردہ شد - و نیز روضہ درگاہ سید محمد شاہ بخاری قدس اللہ سرہ العزیز و نیز روضہ سبز گنبد والا حضرت فریدہ کی وارہ کہ متصل بازار انگریزیست - و نیز درگاہ حضرت سید صدر دیوان بیرون شہر دروازہ شاہ عالمی است - نزدیک ایشان درگاہ شیخ اشرف ماہی گیر و متصل آن چلہ حضرت فریدالدین شکر گنج و درگاہ حاجی سعد اللہ و نزدیک ایشان متصل چوبارہ چہچو بہگت خاندان والا شاہ کہ در تمام ہندوستان مشہور است - سید بلاق شاہ مرحوم کہ حالا افتادہ و ویران است - و نزدیک قبر مبارک حضرت فقیر عبداللہ شاہ بلوچ کہ بسیار صاحب خوارق و تصرف بودند - و درگاہ حضرت شیخ طاہر بندگی کہ مشہور موضع میانہ است و نیز در مزنگ مذکور روضہ سید ابو اسحاق دیگر خانقاہ ہا مشہور حضرت شہ شمائیل کہ

در راه مزنگ و لاهور است - و دیگر مزار متبرکه حضرت بناب با صفات حضرت شاه میر بالا پیر که پیر و مرشد شاه جهان اند - نام ایشان میر محمد خلف قاضی قلندر از اولاد عمر فاروق ، یعنی قریشی اند - و مسکن ایشان اصلی وطن سنده است - و تربیت و خواندن علم در لاهور یافته ، بلکه چله مبارک ایشان شصت سال در باغ خرما والا که متصل بازار کلان انارکلی مشهور است - [برگ ۳۲۹ ب] و الحال مقبره شریف ایشان در هاشم پوره که متصل چهاونی انگریزی نزدیک موضع هندجر وال است - مقبره متبرکه میان میاندیر میان جنوبی و شرقی لاهور دو گروه فاصله دارد - و نیز درگاه حضرت شاه جمال که متصل برهی اچهره نزدیک سرای گوله واله که الحال جیل خانه نامیده اند ، دهمه حضرت شه جمال است - و دیگر درگاه حضرت سید محمد غوث بیرون دروازه اکبری بر لب خندق شهر واقع است که سلسله نسب گل بادشاه که الحال در کابل اند - و درگاه حضرت حافظ اسماعیل قوم ترک متصل کنج موضع باغبان پوره - و درگاه حضرت شه شهاب الدین نهرانواله متصل موضع بهوگی وال که نزدیک فصیل بیگم پوره و مزار متبرکه خان بهادر صوبه لاهور است و درگاه حضرت ایشان که پیر گروه مغل بودند و حالا موجود است - چله متبرکه حضرت شه بدرالدین نیز واقع است - و نیز خانقاه با عز و جاه از عهد جلال الدین اکبر بادشاه حضرت مادهو لال حسین متصل باغبان پوره و نزدیک آن شالا مار است - و درگاه پیر عبدالرحمن نزدیک باغ علی مردانخان - و نیز مقبره متبرکه در میان راه لاهور و مادهو لال حسین مقبره حضرت شاه بلاول بهاگری که بر عرس اوشان چپکه ها و نژی ها طفلان می بازند ، نزدیک مکان فقیر جهموان شاه - این همه درگاه ها شرقی لاهور اند - بر عرس ایشان هزارها مردم نذر و نیاز می آرند - و اسپ های

گلی منت و نیاز ایشانست - و نیز مکان فتح شاہ نزد مقبرہ ابو الحسن خان و کوتہی ابی طویلہ صاحب کہ فراسیس مشہور اند - و نیز خانقاہ با عز و جاہ حضرت حافظ عبدالکریم لاهوری کہ در عہد خان بہادر بودہ اند - و حالا ہم از شہر مردمان میروند و عرس مبارک ایشان می نمایند - و عرس فتح شاہ ہفتم روز عید کہ ماہ شوال می نامند - و دیگر قدم رسول و عید گاہ جانب مشرق و نیز مقبرہ خانقاہ میرمنو صوبہ لاهور نزد شہید گنج - و دیگر مکانات شرقویہ شہر لاهور بسیار واقع اند - و روضہ شاہ عبدالرحمن قریشی [برگ ۳۳ الف] و مزار متبرکہ علی رنگریز - سوی این مزارات در قصبہ ہای لاهور چنانچہ در حجرہ شاہ محمد مقیم - و در شیر گرہ حضرت بہاول شیر و سید محمد مقیم محکم الدین گیلانی - و متصل آن بدوازده کروزہ در شیرگرہ درگاہ حضرت شیخ داؤد کرمانی و در پاک پتن درگاہ حضرت شیخ فریدالدین شکر گنج کہ در تبیان کمالات ہر یک از ایشان یک یک کتاب اینچنین درست می شود - و در نور محل درگاہ شاہ فتح علی - بر عرس ایشان ہزارہا مردم جمع می شوند ، اما لاولد رفتند - و در نکودر درگاہ حضرت شہ محمد نعیم لاولد - و در تلون درگاہ سید علی رضا - ایضاً حضرت شاہ جمال و در سلطان پو درگاہ سید چراغ شاہ گیلانی - صاحب سجادہ ایشان سید فتح اللہ شاہ مع اولاد خود حال موجود اند - و در شہر جالندھر درگاہ حضرت شیخ امام ناصر کہ در عہد سلطان شمس الدین غوری تشریف آورده جوگی جالندھر را بدر کردہ تصرف خود فرمودہ در موضع مسانی دو نیم کروزہ شرقی قصبہ بتالہ خانقاہ حضرت شیخ بدرالدین جبلی و در شہر بتالہ خانقاہ حضرت شیخ محمد فاضل شاہ و دیگر بزرگان کہ در ذکر شہر مذکور ذکر شدہ - و در قلعہ سوہبا سنگہ خانقاہ سید بلاقی شاہ - و در ظفر وال خان سید خیر الدین - و در

سیدالکوت درگاہ امام ولی الحق - و سید سرخ در قلعه - در گجرات
 درگاہ حضرت شاہ دولہ دریایی تنگی گئی فراخی آئی - و در وزیر آباد
 درگاہ شیخ الہند حضرت بہلول سراجت ، متصل رسول نگر درگاہ
 کیلانوالہ - و در مورگرہ خانقاہ میان جان محمد غربی لاہور
 و در پسرور میر سید برخوردار و در پندی بہتیمان درگاہ میر
 محمد بخش - و در مکان تخت ہزارہ درگاہ و لنگر درگاہ حضرت
 مخدوم کمال الدین مخدوم شیخ برہان - و درگاہ حضرت سلطان باہو
 صاحب - و در بہیرہ درگاہ شاہ جمال و پیر اعظم شاہ - و پیر
 خیر دین و میران شاہ ولایتی - و در ہمانجا پیر سبحان شاہ اولاد
 حضرت شیخ داؤد کرمانی شیرگرہ والہ و درسیالی درگاہ میان
 محمد حافظ حیات ایضاً از اولاد مخدومان موصوف - و درگاہ
 شاہ یوسف قریشی در مانکوال [برگ ۳۳ ب] متصل ساہی وال -
 درگاہ شاہ محمد رودا در شاہ پور - اولاد اوشان حیدر شاہ و نجف شاہ
 صاحب برکت متصل ساہی وال درگاہ در جہاوریان اولاد او صاحب برکت
 و فضل - درگاہ شیخ محمود شہید در نور پور توانر - درگاہ میان
 علی محمد درسیان والی - - درگاہ میان حافظ محرم اوان در موضع
 متصل خوشاب - درگاہ میان محمد جمالی در کروت - درگاہ میان
 علی قتال در موضع میان علی قادر بخش پیر بخش صدر دین
 نور شاہ محمد شاہ از اولاد ایشان معصوم شاہ و صاحب برکت -
 خاکی شاہ جمن جتی سلطان در موضع بولا متصل خوشاب - ایضاً
 درگاہ سخی شاہ - ایضاً درگاہ شاہ عبداللہ شیرازی امام علی حیدر
 شاہ اولاد او موجود - ایضاً درگاہ قاب دبرو حاجی محمد جمیل
 غلام رسول و غلام نبی ، نبرہ قاب دبرو بہاوالدین و شمس الدین
 و نور جمال قوم اوان موجود اند ، صاحب فضل و برکت - درگاہ

میان گل محمد و میان فتح محمد اولاد ایشان میان غلام علی عالم موجود - درگاہ سید حسین شاہ درگاہ سید احمد و محمود - ایضاً - روضہ نواب احمد یار خان و اولاد او درانجا موجود - ایضاً درگاہ حافظ دیوان اوان بی اولاد - درگاہ شیخ محمد معروف پیر طریقت حاجی نوشہ - ایضاً درگاہ شاہ سلیمان - درگاہ مخدوم برکتا متصل خوشاب - ایضاً درگاہ محمد خوشحال در موضع دبو وال - اولاد ایشان عبد الغفور و محمد دین - درگاہ میان محمد کمال در کندوال - مکرم و محمد حسین اولاد او موجود - و قوم سترای زمیندار درگاہ موضع للی - درگاہ شاہ کبیر متصل کھاوہ نمک مگھراچہ - اولاد ایشان شاہ حسین و احمد شاہ صاحب برکت - درگاہ مامون خان در موضع لانگر غبرویہ احمد آباد - و ایضاً در احمد آباد درگاہ بزرگ درگاہ چوہہ سیدان شاہ شیرازی متصل پند دادن خان - درگاہ شاہ کبیر [برگ ۱۳۱ الف] در کوتلہ سیدان نزد پند مذکور - حال صاحب سجادہ میر قتال صاحب بیمن موجود - ایضاً درگاہ پیر اعظم شاہ وسید بخاری -

ثالث از چہار گروہ موصوفہ

حضرت قطب العالم اغوث الاعظم شیخ بہاؤ الدین نقشبند میخوانند شاہ از اولاد ایشان در پنجاب و کشمیر و ملتان احدی نیست - مگر از اہل بیعت ایشان اولیای کامل حضرات خواجہ محمد مشہور حضرت ایشان خوابگاہ در جوار لاهور متصل بیگم پورہ واقع است - و بالفعل از اولاد ایشان در لاهور مرزا محمد بیگ کہ از اقربای قرینہ خلیفہ نور الدین انصاری موصوف است - و ثانی حضرت مجدد الف ثانی فاروقی کہ خوابگاہ در سرہند دارند - و ہزارہا از خدمت ایشان فیض حقیقت و معرفت الہی گردیدہ - اولاد ایشان اکثر در جوار پشاور اند - و بعضی در دہلی ہستند - و یک کس صاحبزادہ

میان سیف الرحمن در جالندھر می باشند۔ و یک خلیفہ صاحب کمال ایشان مولوی بدرالدین قوم افغان است کہ خوابگاہ ایشان در موضع میدان وال واقع دوآبہ بست جالندھر۔ و حال اولاد ایشان در اینجا موجود و صاحب سجاده مولوی عبدالکریم اسم شریف دارند۔ صاحب بیعت و رهنمای ایشان اند۔ و دیگر اهل بیت خاندان نقشبندی درین ملک و در دوآبہ سنده ساگر و کشمیر بسیار۔ اما خاندان برگزیدہ و معروف اینست و سید احمد شاہ و مولوی عبدالحق کہ برای ادای سنت بطرف پشاور قوم یوسف زئی رفتہ داد جہاد دادند و آخر درین راہ سر باختند۔ ایشان نیز در طریقت نقشبندی بودند و مولوی شاہ عبدالعزیز و سید غلام علی شاہ ہم در طریقت نقشبندی بودند۔

وگروه رابع از چهار گروه

ممدوح چشتی ہاست۔ سر این گروه کہ آغاز این طریقہ فرمودہ اند حضرت مودود چشتی۔ یعنی ساکن مکان چشت و حضرت خواجہ معین الدین چشتی بایشان میرسند۔ و خوابگاہ آنحضرت در شہر اجمیر مشہور و معروف بطرف شاہ جہان آباد۔ فیض یاب [برگ ۱۳۳ ب] ازین جناب بسیار اند۔ چنانچہ حضرت خواجہ قطب بختیار کاکلی۔ و بعد چند پشت خلیفہ و اهل بیت این خاندان مولوی فخر الدین است۔ و از مولوی فخر الدین بطرف بہاولپور کہ از قدیم مضاف صوبہ ملتان است میان نور محمد قوم کہرل و قاضی مجد عاقل ساکن کوت مٹھن والا و میان محکم دین سرای ساکن کوت خلیفہ عاقل۔ و اهل بیت میان نور محمد و دیگر علمای آن طرف مستفید گردیدہ اند۔ و در ملتان مولوی خدا بخش از مریدان ایشان می باشند۔ در پنجاب در مقام پاک پتن خوابگاہ حضرت شیخ فرید گنج شکر چشتی است۔ اوصاف کمالات و ریاضیات ایشان معروف و مشہور۔ از برکت و انفاس قدسی اساس ایشان آف

در آلف مستفاد بدریافت حقایق و معارف گردیده - و این معنی اظهر
 من الشمس است و ایضاً من الامس است لایحتاج ایضاح الی المصباح -
 در پنجاب مثل این خاندان از گروه چشتمها مشهور و معروف نیست -
 و از اولاد حضرت موصوف در پنجاب و کشمیر و ولایت و باولی
 سرهند و هندوستان خوابگاه و استکانت دارد - اگر کاتب الحروف
 بتشریح آن پردازد کتابی دیگر تیار گردد - و استماع سرود بمز امیر
 در هر سه طریقه جائز نیست و بسیار زبون بل حرام مقرر داشته اند - و
 صاحب این طریقت روا داشته - اما صاحبان هر سه طریقت فرموده اند که
 بدریافت حقیقت و معرفت این راه سرود بسیار عنقریب است - اما خطرات
 بی شمار دارد - مبتدی ناواقف را ازین راه بحق پیوستن موفورالحد مشکل
 است - بانضروور میلش رجوع بحقایق باطل مینماید - لهذا استماع این
 منع و حرام فرموده اند - و صاحبان چشت که مرید را از راه نزدیک
 بدرجه معرفت می رسانند این را روا داشته اند - والله اعلم بالصواب -

در تشریح روزهای بزرگ اهل اسلام

اول روز بزرگ ماه محرم الحرام که ابتدای [برگ ۳۳۲ الف]
 و آغاز سال قمریست بسا روز خوشی و شادی بود اما بسبب شهادت
 امامین الهمامین از اول تا عشره ماه مذکور بماتم اخلاط یافت -
 درین عشره مسلمانان را پختن طعام عمده و نذر و نیاز حضرت حسنین
 و غیره شهیدان کربلا واجب است - طعامهای لطیف و خوب پخته
 بجناب حسنین و اسلاف خویش میگذرانند - و ثانی ماه صفر، که آخر آن روز
 چهارشنبه حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم درین روز غسل
 صحت فرموده اند در اهل اسلام ازان روز تا این روز متبرک گردیده -
 سیر باغها کردن و طعام شیرین ، سسمی چوری ، یعنی نانهارا پخته
 بقند و شکر خوب می آمیزند ، اول بارواح سروری و دیگر بزرگان و
 اسلاف خویش بمالای مسجد و غیره غربا بساکین داده بعد آن خود

بفراغت خوردن واجب است - چنانچه تا حال همچنین اهل اسلام بعمل می آرند - و ثالث ماه ربیع الاول که تاریخ دوم این ماه تولد آن حضرت سرور کائنات در عالم بشریت شد - درین روز سیده گندم را در روغن بریان کرده و شکر تری و یا قند و یا شکر سیاه و دیگر میوه ها حتی المقدور در آن آمیخته که آن را پنجگیری می نامند با ارواح حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به فقراء و مساکین داده دیگر خود میخورند - و برای سیر رفتن و خوشی کردن درین روز برای اهل اسلام واجب است - و تا حال همچنین با استعمال است - و دوازدهم این ماه آنحضرت انتقال ازین دارفانی بعالم جاودانی فرمودند - درین روز طعام وافر هرگونه پختن و بارواح آنحضرت فاتحه داده بفقرا و مساکین خورائیدن بر اهل اسلام واجب است ، و همچنین بعمل می آرند - و روز پنجم دوازدهم ربیع الثانی حضرت محبوب سبحانی قطب زمانی شیخ عبدالقادر جیلانی از دارفانی بعالم جاودانی انتقال فرموده اند - درین روز [برگ ۳۳۲] طعام وافر عمده هرگونه پختن و بعد فاتحه به نیاز آنحضرت موصوف گذراندن بر مریدان و معتقدان آنجناب لازم است - و همچنین بعمل می آرند - روز ششم بیست و هفتم ماه رجب که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام بمعراج رسیدند و تشریف فرما شدند - درین روز نیز پنجگیری بطور مذکور تیار کرده به نیاز آنحضرت بفاتحه گذرانیده بفقراء و مساکین داده و بعد خود مالک را خوردن و خوشی کردن و انبساط نمودن بر اهل اسلام الزام بلکه فرض عین است ، و بدین ترکیب هرکس بعمل می آرد - روز هفتم چهاردهم ماه شعبان المعظم که روز خوشی است برای اهل اسلام که در آن شب قسمت هر بنده نوشته می شود و اخلوا و مندا و چپاتی و نان پخته با ارواح جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم میگذرانند - در روز بست و هفتم ماه مذکور لیلة القدر بدستور صدر یعنی طعام لطیف

و عهده پخته به غربا و فقرا و مساکين نياز حضرت موصوف ميخورانند -
 روز نهم از ابتدای ماه رمضان تا لغایت ماه مذکور ایام صیام است روزه
 میدارند - یعنی از خوردن و نوشیدن و غیره ذالک عن ما یمنع اجتناب
 می‌وزرند - و غره و یکم ماه شوال که روز انبساط از همه روزهای
 نشاط است ، یعنی روز عید می‌باشد ، سیویان و شکرتری که از آرد سیده
 گندم باریک مثل تار می‌کشند آنها جوشیده و روغن و شکرتری درو
 آمیخته با روح نبی کریم میدهند و بغریب و مساکین داده میخورند -
 بعد آن ادای نماز عید فطر میکنند - روز دهم ماه ذوی الحجّه که
 حضرت ابراهیم خلیل الله بموجب فرمان حضرت ایزد منان بعد قربانی
 چندین صدها شتر براه خدا تجویز قربانی فرزند ارحمند حضرت اسمعیل مقرر
 فرمودند - در عین وقت ذبح حضرت اسمعیل موصوف حضرت جبرائیل
 بحکم قادر ذوالجلال دنبه [برگ ۳۳۳ الف] یعنی کپش از دار چنان آورده
 در پیش کارذ ذابح حضرت موصوف نهاد - و حضرت اسمعیل را برداشت و
 دنبه مشرف مذکور قربانی شد - ازان روز بر هر واحد مسلم و مسلمان
 صاحب مال قربانی واجب گردید - همچنین اهل اسلام بعمل می‌آرند و
 همدرین روز حاجیان برای حج و طواف خانه بیت الله روان میگردند -
 و بعضی مختار مرضی خود بروزیکه خواهند روان می‌باشند - اما در جای
 مسطوزه مشرف شده بروز معهوده حج نمیکنند ، فقط -

در بیان فقرای هرسه گروه

اطلاق اسم فقیری در گروه اهل اسلام بر چند وجه است - هر که
 علم میخواند او خود را برای کسر نفسی میگویاند فقیر - دوم مشایخ که
 صاحب ارشاد باشند و به نیعت مهدی خلائق می‌باشد و از ماسوی الله
 وارسته بحق پیوسته است آنها خود را خادم الفقرا و ملازم الاهدی
 لقب میدارند - و حضرت سرور کائنات بفقیر موجودات رحمت
 عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان احمد مجتبی محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که الفقر فخری و الفقر منی - در شان درویشان والا شکوه همین آیت بزبان وحی ترجمان فرموده - سوم گروه فقراء بانوا و لاقید - یعنی هرچه بر زبان آید در گفتن آن دریغ و توقف نکنند - و اگر کسی تمسخر بایشان کند فی البدیهه جواب با و میدهند - و لطیفه های عجائب و بذله غرائب میگویند - و بر قرب ظاهر ایشان ارباب صاحب تسبیح و مراقبه اعتماد نمیدارند - و اصل تعلق خود از چار پیر طریقت سابق الذکر میگمارند - و هشت پاس در سكرات مثل بهنگ و کوکنار و افیون و چرس مستغرق در [برگ ۳۳۳ ب] بحر مکاشفه میمانند - و همه امور ازیشان غیر شرع بل مخالف ورع بظهور می آیند - گروه سوم که بزرگان برای تسکین و شکستن رعونت نفس اماره ظاهر پرست و تصفیه باطن سوی سروریش و ابرو و مژگان و برهنه سر بودن و خاک بر روی مالیدن و روی خود را سیاه نمودن و بر خر سوار شدن و کاسه گرفتن و گدا نمودن و مکلف داشتن خود را عمل فرموده بودند برای نفس کشی، ما در دور اخیر فقیران حال برای وجه معیشت و پیدا کردن روزی بصورت مذکوره الصدر کسب و شعار خود ساخته اند و بالاخر مردمان جهلا این طریق را چنین خراب کرده اند که درجه الفقر فخری را بدرجه الفقر سواد الوجه فی الدارین رسانیده اند - گروه چهارم بنا بر حاصل نمودن ما بحتاج تکیه یا مکانی بر سر راهی و یا در دیهی مع اسباب ملزومه برای شکم و دوکانی برای پیدا کردن روزی مع اسباب ملزومه یعنی آتش و آب و حقه دران موجود دارند - حق الخدمت از ابناء سبیل و زمینداران دیهه میگیرند - و بتصرف خود می آرند -

در بیان فقیران اهل هند

قدیمی آغاز سلسله فقر مذهب از مهادیو است که آنرا سداشیو و اهلیه اش را پاربتی مینامند - پیشتر در هر رنگ و هر طرح جلوه ظهور بچشم خلاق مینموده ، و در دور کل جگ ظهور نمیفرمایند - و از ایشان

برسہ طرح طریقہ فقر جاری شد۔ چنانچہ اول آن سنای است کہ محنت و ریاضت بعمل می آرند۔ و ازین گروہ چند گروہ گردیدہ اند۔ چنانچہ فرقہ ایست کہ دستہا ایستادہ سوی آسمان نمودہ خشک نمایند۔ و ناخن ہا دراز می سازند۔ و گروہ ثانی فقیران بپراگی است و اینہا بموجب اہل ریاضت بسیار مینمایند۔ و در آتش می نشینند۔ و از ماسواللہ و علایق دنیوی مبرا شدہ با حق پیوستہ باشند۔ و ازین یک گروہ فقیران گروہ جوگیان است و اینہا نیز خود را از علایقات وارستہ دارند۔ [برگ ۳۳۴ الف] و گوشہا را دریدہ دران حلقہ اکثر از شاخ گیندا و بلور وغیرہ چوب مسکینان و عاجزان میدارند۔ و اینہا نیز ریاضت کش می باشند۔ گویند سوی ریاضت جوہر تخلیہ ارواح یعنی روح و بدن خود پاک و صاف مینمایند۔ و دریدن گوش خالی غیر افگندن آنچنان دارند کہ از دیگر گروہ ہا بعمل نیاید۔ ظاہرا این ہر سہ گروہ پارچہ ہای رنگین از گل سرخ دارند۔ و پاجامہ و دھوتی و دستار پوشیدہ باشند۔ و سوی سر دراز نمودہ بآن چیزی دیگر از قسم ریشمان پشم میشی پیوند کردہ بسیار دراز ساختہ بر سر پیچند۔ و بزبان ہندی آنرا جتا مینامند و بجای پیجامہ و دھوتی لنگوت می بندند۔ و برگزیدہ این ہر سہ گروہ را گوسائین و کرمی میگویند۔ و آنہا تمام اسباب ملبوسات عمدہ می پوشند و بطور عمدگی می مانند۔ و مردمان ارادتمند را سیوک یعنی سرید می نامند۔ و این گوسائین از قوم برہمن کہ سوی خواندن علم شاستر بطریقہ طریقت و فقیری اشتغال نیز ورزد۔ قوم ہنود قدیمی سوی گوسائین و فقیر این ہر سہ طریقہ مذکورہ سیوکی دیگر کسی اختیار نمی کنند۔ و گروہ چہارم فقیران پوج است کہ آنرا سر پورہ نیز میگویند۔ و در عربی و فارسی این گروہ را معتزلہ مینامند۔ عادت اینہا این است کہ ریاضت بسیار میکنند۔ و بہ طہارت و تصفیہ بدن غرض ندارند۔ چہ اگر دست ایشان بہ بول و براز آلودہ شود آن را پلید نمیگویند۔ و نقصان چیز

جاندار هرگز روا نمیدارند - چنانچه بوقت شب چراغ و آتش روشن نمی کنند که در روشنی آتش و چراغ نقصان جانوران بسیار می شود - و بردهان خود پارچه سفیدی بندند که آنرا چیره میگویند - بگمان آنکه بسیار جانوران چنین لطیف اند [۳۳۳ ب] که به هوای فم میمیرند - و بعضی ازینها چوری سوت مثل جاروب بچوبی بسته در دستها دارند - و راه را صاف کرده پا میگذارند و میروند - تا جانوری زیر پا نیاید - و وجه قوت از خانه چند کسان که کافی برای سیری باشد بگدایی میگیرند - و به زیادتی از قوت طمع ندارند و آب شوئیدگی چیز های که باشد آنرا فراهم کرده می نوشند - و آب صاف بدون ضرورت چندان تعلق ندارند - و اعتقاد مذهب ایشان اینکه از خالق کائنات بالکل منکر - و تولد و تناسل جمع جانوران به گیاه مینمایند - چنانچه کارنده او کسی نیست خالق جاندار نیز کسی نیست - بموجب گیاه توالد و تناسل نیز می شود - نه برای جاندار عذاب است و نه ثواب - چون هر جاندار می میرد و اجزای عناصر او باجزای خود آمیزش می یابند پس درین صورت مورد عذاب که میگردد ، و مورد ثواب که می باشد ؟ و این اعتقاد هر سه گروه مذکور محض غلط است - و از گمراهی است - و اهل هر سه گروه مذکوره این گروه را نهایت مذموم میگویند - تا باین درجه که اگر در بازار و راه از طرفی فیل خونی آید و از طرف دیگر فقیر سر یوره آید مقابل فیل خونی باید رفت و مقابل سر یوره نباید رفت - والله اعلم علی بحقیقت الحال - و سیوک و مرید فقیران مذکور قوم بهابره و بانیا سراوکی می باشد - و بر ارشاد این فقیران مذکور اعتقاد داشته امراشان بعمل نمی آرند -

در بیان رسومات هر سه : از روز تولد فرزند تا انتقال از دار فنا بدار البقا هر چه از شادی و غمی در هر سه گروه رسم بوقوع می آید -

اول تشریح رسومات اهل اسلام

بعنايت الهی بخانه مسلمانان فرزند هرگونه که پیدا می شود اول فرزند را پاک و صاف نموده بعد ازان پیراهن که از پارچه کهنه جد و اب باشد تیار میسازند ، و می پوشانند - و ملای مسجد را طلب داشته ازان و کلمه شهادت و تلقین [برگ ۳۳ الف] ایمان در گوشش میگویند - و از دست کلانی که خوش خلق باشد قدری قند سیاه بکامش می چسپانند - و شب یکشنبه اگر قریب باشد یا بعید زن نوزائیده را بعد از مغرب مع بچه اش سیر ستارگان ضرور میکنند - و تا چهل روز نزد زن متولده چیزی از سلاح آهن ضرور میدارند و هم یک زن بیدار و چراغ نیز تا صبح بنزدش روشن میمانند - زیرا که تا روز های مذکور خوف از صدمات جن و بهوت اینگونه عورت را ضرور میباشد - و بروز پنجم از تولد پنجیری یعنی مالیده آرد و قند و روغن می سازند و در اقربا تقسیم میکنند - بروز هفتم به اجماع اهل شهر و عالم و دانا جهند یعنی حجامت فرزند نوزائیده میکنند - و بوزن موی تراشیده نقره و دیگر نقدی از روپیه تا صد بقدر توفیق حجام را انعام میدهند - و صدقه عتیقه موافق ابر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ذبح یک گوسپند است - و صاحب توفیق هر قدر که زیاده کند منع نیست - تمام گوشت و هرچه از قسم خوردنی در بدنش می باشد همه را یکجا می پزند - و مردمان را میخورانند - و پوست و استخوان و خون آن را در زمین دفن میکنند - و دعای خیر برای زیادتی عمر فرزند مذکور کنایند رخصت مینمایند - و دیگر مردمان رسوم گیر مثلاً میراثی و رقاصه ها و خنثی ها و فقیران تکیه دار ، که پیشه فقیری میدارند و محتاجان که از وجه رزق در عسرت می باشند ، میر سند و صاحب حاله بقدر توفیق خیرات میدهد - و بعد ازان ریت یعنی چیزی طعام مثلاً کوهچری یا چیزی دیگر پخته باقربای قریبه میخورانند - و اول آن

قندوری یعنی چیزی طعام عمدہ پختہ بہ نیاز خاتون جنت اعنی حضرت بی بی فاطمہ الزہرا بنت رسول اللہ اہلیہ علی کرم اللہ وجہہ ام حقیقی حضرت حسنین مسماٹ نیک بخت را [برگ ۳۳۵ ب] میخورانند - و دعای خیر برای زیادتی عمر بچہ میکتانند - و دو سال بچہ شیر مادر یا دایہ می نوشد - و اہل توفیق زنی را کہ شیر بدهد و پرورش بچہ کند مقرری در ماہہ میکنند - و چون شیر نوشی بچہ موقوف می سازند چیزی شیرینی در خانہ تیار کردہ بروز موقوفی شیر تقسیم مینمایند - و چون بچہ بعمر چہار سال و شش ماہ و یازدہ یا ہفدہ روز میرسد پیش اہل علم کہ طفلان را درس میدہند برای حصول علم می نشانند ، و طعام عمدہ می پزند - و مردمان را میخورانند - و مردم عامہ و بچہ را سہرہ ورد یعنی گنہا می بندند - و پارچہ عمدہ سرخ یا زرد می پوشانند - و بر اسب سوار میکنند - و در شہر مردمان اقربا و دوست و اہل شادیانہ یعنی نقارہ نواز و سرنانواز ہمراہش شدہ میگردانند - والدین در تعلیم بچہ بعلم فرق نمی کنند - پیشتر ہرچہ در نصیبش باشد حاصل مینماید - اما اہل حرقت قرآن مجید و چیزی شرایط اسلام ضرور می آموزانند ، و اہل علم تا بحدی کہ نصیب بچہ باشد ہیچگاہ فرق نمی سازند - چون بچہ بعمر دہ یا ہفت سال می رسد بشادی کتخدایی متوجہ می شوند ، و سر انجام آن مینمایند - تشریح انتظام آن اینکہ ہرچہ ساکنان شہر اند در خانہ نی آنها زن حجام و از طرف والدین فرزند و در عوام والدین بچہ متلاشی نسبت می باشند - و در مواضع میراثی متلاشی نسبت گاہی از طرف والدین پسر و گاہی از قبل والدین دختر میباشد - چون متلاشی پسر یا دختر از مکان خاطر خواہ نشان می یابد ہر چند والدین دختر متلاشی باشند اما والدین پسر اطلاع یافتہ سوا لی برای طلب نسبت دختر برند - اگر بصلاح والدین دختر انتظام آن اصلاح نمود پس برای نشستن از قسم چارپای وغیرہ میدہند - و ہدایای اوشان قبول میکنند - و بعدہ شیر آوردہ در میانش شیرینی انداختہ والدین پسر را نوشانند - و اگر بسبب

کدام زبونی صلاح انتظام [برگ ۱۳۳۶ الف] آن نسبت نشود پس برای نشستن اوشان چیزی و شیرینیش قبول نمی سازند ، و باز میگردانند - و در موضع حجام و میراثی همچنین چیزی شیرینی و یک رویه نقد بدست گرفته بعد رضامندی طرفین که باذکار یکدیگر میباشند از طرف والدین پسر اکثر میرود - و گاهی شیرینی و نقد بوالدین دختر می سپارند و قدر و عزت مینمایند - بعده والدین دختر چیزی شیرینی و نقد بدست میراثی یا حجام میدهند و بهمراهی آمده بطرف ثانی میفرستند - و آمدهی طرف دختر نزد والدین پسر قدر و حرمت می یابد و آورده را بدست پسر می سپارد - بهر کیفیت چون طرفین فرستاده یا آوردهی طرفین نمی پذیرد پس ازان شادی مذکمه میکنند - یعنی نسبت میکنند - چه یعنی اول پارچه پوشاکی مع جوهر و حنا و چیزی شیرینی و چیزی حلیه دستی که آنرا آرسی و انگشتری گویند یا چهله پمته بخانه والدین دختر میفرستند - و والدین دختر آنرا قبول کرده بعوض آن دستار و رویه و انگشتری و شکر سرخ و سوت موی و سمهه ورد میفرستند - والدین پسر پیش از آمدن چیزهای مذکور طعام وافر از قسم پلاو پخته جمیع برادری را طلب داشته اول طعام میخورانند و بعد فراغت حجام چیزهای مذکوره آورده در مجلس می نهد و پسر را طلب داشته دستار بر سر بسته بران سمهه می بندند - و انگشتری در دست و انگشت می پوشانند - و رویه بدست می نهند - بعد ازان حجام مبارکباد میگوید - و پسر بهر یک سلام میکند - و در مواضع نیز همین رسم میکنند - و پوشاک و حنا و کفش و موی و چوریان کچ و وجه طعام خسراچیان برای دختر بروز عیدین و چیزی شیرینی بروز میله ها میفرستند - و من بعد آن چون طرفین بنا بر انتظام شادی بر رضامندی و اجازت یکدیگر تیار می شوند برای نکاح یک روز مقرر میکنند - و آن روز را روز گره می نامند - که روز معین شادی باشد - والدین دختر [برگ ۳۳۶ ب] برسوت یعنی تار موی چند گره مشعر وعده روز نکاح زده

بحجام زبانی فهمانیده روانه می سازند - بروز آورد گره مذکور والدین پسر طعام وافر پخته اقربای خاص را طلب میدارند - هرگاه اقربا از طعام فارغ می شوند بحجام گره مذکور آورده در مجلس بدست پدر پسر میدهد - و زبانی از روز انتظام شادی نشان میدهد - باستماع این معنی هر یک شخص مبارک باد به پدر و پسر میگوید - و رخصت می شوند و بعده رسم تیل که آرد از جو بریان تیار کرده و زرد چوب و دال چهر و و دیگر خوشبوها مثل حنا و آنرا سنبل الطیب میگویند که گیاه خوشبو ناک است و روغن سیاه درمیانش انداخته اول بدختر مذکور و دوم روز به پسر بحجام می مالند - چرک سیاه از بدن بدین صورت رفع میشود - و صاف بدن بر می آید - و دختر را چند روز زیاده مثلاً دختر را پانزده روز و پسر را پنج روز می مالند - و چون دو روز از انتظام شادی باقی میماند ، اول برای دختر خسراچیان حنا می آرند ، و والدین دختر طعام نمی پزند - و اقربا را طلب داشته میخورانند - و بعده بدختر حنا می بندند - و شب ثانی خسراچیان پسر یعنی والدین پسر طعام وافر پخته تمام اقربا را طلب داشته میخورانند - من بعد آن والدین دختر حنا می آرند و به پسر می بندند - و در وقت حنا بستن و دست را رنگ کردن سرود و نغمه میکنند - چون این معنی با تمام می رسانند صبحی آن روز والدین پسر طعام وافر پخته که از قسم پلاو زرده باشد تمام شرکا را طلب داشته میخورانند - و وقت رخصت باهر یک میگویند که شب جنج یعنی شب کتخدای و برات و نوعروسی هر یک صاحب تشریف ضرور خواهید آورد - چون وقت شب می رسد والدین دختر طعام شیرین که آنرا چوبها میگویند ، یعنی خشکه برنج تیار کرده در رکابهای مسی یا گلی انداخته و بالایش شکرتری و بادام مقشر و نارجیل و کشمش و خرما می اندازند و ورق و نقره بران می چسبانند - و همچنین یک طشت کلان مسی که از پنج آثار پخته طعام پر شود و آن را سینی [برگ ۳۳۲ الف] میگویند پر کرده میدارند - و پلاو و پخته تیار داشته منتظر

جنگ میباشند - چون نصف شب میگذرد و والدین پسر را غسل داده مع پوشاک عمدہ بقدر وسع هر یک تیار می سازد - و سہرہ ورد در مجلس می آرند و بعد فاتحہ خیر بہ پسر می پوشانند ، و سن بعد آن سہرہ از دست کلانی بر سر پسر می بندند - و پس ازان شکر در طشت مسی انداختہ در میان مجلس می نهند - و هر یک اہل برادری موافق توفیق چیزی نقدی آورده بوجہ تنبول بدست حجام می دہد - و حجام بہ آواز بلند میگوید کہ فلانی صاحب اینقدر مبلغ نقد و پارچہ داده است - همچنین تمام حاضران مجلس ادای تنبول می نمایند - چون ازین امر فراغت حاصل می شود اسپ برای سواری پسر حاضر می سازند - اول ہمیشہ اش و اگر ہمیشہ نباشد کدام دیگر دختر خردک کہ از اقربا باشد داندہ برای اسپ آورده بر سواری می چراند و پس ازان عنان او میگیرد - والدین پسر او را نقدی بقدر توفیق می دہند - آنگاہ او عنان اسپ را میگذارد - و چون پسر از خانہ خود بیرون می شود از خردان کہ برادر یا دیگر کس بودہ باشد دنبالش هر یک اسپ سوار میکنند و آنرا شہ بالا میگویند - و تمام اہل قرابت و آشنا و دوست و تماشبین کہ حاضر می باشند ہمراہ رکاب پسر پس و پیش وی نقارچی سرنائچی کہ حاضر می باشند نقارہ و سرتا و کرنا می نوازند - و پیش پیش سواری میروند - و بعضی کسان رقاصہ ہا را نیز پیش سواری دارند - و آنہا رقص کنان میروند دہ دوازده قدم رفتہ ایستادہ می شوند و رقص میکنند ، و نقارہ وغیرہ می نوازند - بعض مردمان ہمراہی چیزی نقدی بقدر توفیق آنہا را میدہند - و در بعضی جا نوبت هر چہار قسم ہمرا دارند - اول را در ہندوستان دمکی میگویند و آن خم ہا میباشند - و سرنا نواز [برگ ۳۳ ب] ہمراہ دارند - و ثانی عربی واجہ - و آن دہل معروف است - و ثالث را دکھنی و آنہم طاسہ ہا مع دہل میباشند - و چہارم دھونستہ و آن نقارہ اسپ و شتری میباشد - و اینہا درجہ بدرجہ خرد و کلان می باشند - و در عروسی آنرا نقارہ و سرنا نوازان

و رقاصه بر تخت روان ایستاده رقص کنان و نقاره و سرنا نوازان پیش پیش برات مبروند - و از براتیان کسی پیاده و کس بر سواری می رود و آتش باز نیز پیش از همه ها آتشبازی را خلاص کرده می رود - اول بمزار کدام پیر آنچه که نزدیک بوده باشد ضرور برای سلام پسر را می برند - و پسر از اسپ فرود آورده سلام هر قدر مستبر که میکنند - و بعد از سلام و ادای نذر از خانقاه در اکثر اطراف شهر گردش کنان چون قریب خانه والدین دختر می رسند والد دختر یا هر کدام که از اقربایش کلانی باشد در طشت چیزی شیرینی و نقدی موافق توفیق بدست گرفته مع اقربای عمده باستقبال والد پسر می آید - حجام طشت مذکور اول پیش نذر والد پسر میگذارد - او چیزی از آن گرفته در دهن می اندازد - و بعد از آن پیش دیگر همراه هیانش میدارد - والد دختر کم از یک روپیه بحجام نمی دهد - و زیاده از آن بقدر توفیق تا هزارها - و اسپان و یراق بدست خود پیش نذر والد پسر میگذارد - و معانقه با یکدیگر و غیره همراهیان عمده اش که در صف اول باشند کرده همراه گرفته بخانه بر فرش عمده می نشاند - بعضی ها اول شربت نبات و بعضی ها اول شیر بوالد پسر و من بعد آن دو دو قرط موافق شگن بطریق دهن شیرین کردن بهریک براتی می نوشاند - [برگ ۳۳۸ الف] و بعد از آن قاضی یا مفتی و بجای ایشان اگر نباشند اهل علم را و اول امام مسجد مجله را آورده نکاح میخوانند - تشریحش اینکه یک و کیل و دو گواه از طرف خاطبه مقرر شده نزد خابط و والدش می آیند - و اول بیان مهر میکنند - اگر قدر مهر موافق آمد همان وقت قاضی و غیرهم نکاح خواندن آغاز مینمایند - و اگر مهر مطابق نیامد پس و کیل و گواهان باهم آمد و رفت و رد و بدل با یکدیگر میکنند - چون بهر صورت موافق می آید - پدر خابط قبول می نماید - حجام طرف خابط طشت پر از کنجد و شکر آورده در پیش قاضی و خابط می نهد - قاضی با اهل علم اول دعاها به پسر یعنی خابط لفظاً بلفظاً تلقین می نماید -

و بعد ازان میگویند و می پرسند که ای شوهر تو عاقلی و بالغی و در مجلس مسلمانان حاضر آمدی - نفس مسلمات فلان بنت فلان را بمهر کذا که نصف آن معجل و نصف موجل است تا بقای نکاح بزوجیت و زنی خود قبول کردی؟ همچنین سه مرتبه زبانی و کیل قاضی خابط را میگوید و وی حرف قبلت یعنی قبول کردم و خواستم تا سه کورت بر زبان می آرد - پس مبارک باد از هر طرف میگویند - و نکاح خوان برفاقت حضار مجلس جهت اتفاق طرفین دست بدعا بر میدارد - و این دعا میخواند اللهم الف بیننا کحین هذا کما الفت بین آدم و حوا - اللهم الف بینهما کما الفت بین ابراهیم و سائره - اللهم الف بینهما کما الفت بین موسی و صفورا - اللهم الف بین هذا کما الفت بین سلیمان و بلقیس - اللهم الف بین هذا کما الفت بین یوسف و زلیخا - اللهم الف بینهما کما الفت بین محمد صلعم و عایشه صدیقه - اللهم الف بیننا کحین کما الفت بین امام حسین و شمر بانو علیهم السلام - و این دعا را خوانده بر شمیرینی یا بر کنجد و برنج که آمیخته باشند میدهند - بدین امید که در جانبین چنان الفت و محبت شود که تا دم نمرگ جدایی نشود - پس ازان قاضی بوالد خابط و خاطبه مبارک باد [برگ ۳۳۸ ب] میگوید - پس ازان تمام مجلس مبارک باد میدهند - بعده اهل خاطبه اول طشت کلان چوبها که کیفیتش ذکر شده پیش والد خابط و خابط آورده و از دست او پنج یا هفت مشت ازان طشت بر آورده برای خوردن خاطبه می برند - و همدرین اثنا طشت های خرد از چوبها پیش اقربای معتبر اهل خابط میگذارند - چون همه آنها از تناول طعام فارغ می شوند رخصت می نمایند - و چند کسان از اقربای قریبه درانجا می مانند - بعده خابط را درون خانه نزد خاطبه می برند - خابط را بر یلانگ یعنی چارپایی کلان و خاطبه را بر پیمره که تکیه دار باشد رو بروی یکدیگر می نشانند اول قند بدست خاطبه میدهند اور در مشت خود مضبوط می سازد و خابط آنرا می کشاید - بعده خابط را پاچانه خاطبه برای الداختن

ازار بند میدهند - و او با انگشتری ازار بند دران می اندازد - و بعد از آن مطربه حاضر شده تخت میدهد - تشریحش اینکه اول از خاطب اجازت نشستن می خواهد - چون او اجازت می دهد اول الحمد سوره قرآن مجید و آمنت بالله میخواند - بعد هفت مرتبه سر خاطب و خاطبه را با هم می چسپانند - پس از آن پارچه در گردن خاطب می اندازند - و بدست خاطبه میدهند - و خود سرود می سرایند بدین مضمون که من رزق پیدا کرده خواهم آورد و تو بخوری ، حال این پارچه را از گردنم دور کن - سپس ازین کلام مطربه از دست خاطبه گوشه پارچه رهائیده مبارک باد بوالدین و لواحقان طرفین میدهد - و این کار مرقومه الصدر را مطربه در سه پهری با تمام می رساند - و والدین دختر در تهیه جهاز دختر مشغول می شوند - چون بقدر توفیق سر انجام می نمایند و بیرون دروازه چهار پای می گسترانند - و در این وقت [برگ ۳۳۹ الف] از والدین خاطبه چیزی بمقدور در وجه اجهاز خاطبه ضرور می رسد - و آن را در هندی چمک میگویند - و همه چیزی که برای دادن اجهاز مقرر می سازند بیرون آورده بر چارپای می نهند - و اقربا و والد خاطب و دیگر کسان که راه آمد و رفت با یکدیگر میدارند در انوقت حاضر می شوند - و پلنگ و پمپرا که برای اجهاز تیار می سازند بران چارپای توشک گسترده بالین بطرف بالین و لحاف بطرف پائین آن می نهند - و در میان پمپرا گسترده بران خاطب را نشانیده هر چه لباس بقدر توفیق برای خاطب تیار کرده حجام خاطب را می پوشاند - و سمره از دست کلانی خاطب یا از دست بزرگی می بندانند - و هر یک شخص بقدر توفیق سلامی بخاطب و خاطبه مبلغ میدهند - بعد پوشاک بمقدور بوالد و برادر خاطب و بدیگر داماد خود و استاد خاطب و والده خاطبه و همشیره اش و غیره اقربای قریبه بمردان در آنجا می پوشانند - و برای زنان همراه می دهند - بعد خاطبه را آورده در دوی می نشانند - و والدین گریه کنان پیش خاطب و والدش دست بسته عرض میکنند

که این صبیہ خودی را برای کنیزی و جاروب کشی پسر شما داده ایم - او را کنیزک خواهید دانست - والد خاٹب دست بسته میگوید که این را سرتاج خود خواهیم داشت - و بهتر از او دیگری نخواهد بود - والد خاٹبه گریه کنان واپس بخانه میروند - و والد خاٹب شادان و فرحان دولی خاٹبه مع جهاز یعنی عنایت والدین دوری یعنی اسباب از قسم ملبوسات و زیور فرستاده پدر خاٹب گرفته روانه می شود - و بطور شبنینه نقاره نواز و غیره مواد شادی که مذکور شده همراه سواری حاضر [برگ ۳۳۹ ب] می باشند و بر دولی صدقه هر یک موافق مقدور نقد خر مهره یا فلوس یا روپیه صدقه می اندازند - و مردمان کنگال و مفلس که همراه سواری می روند آن صدقه را تاراج میکنند - بهمین سلیقه تا بخانه میرسند - کسان خاٹب یا والده اش مع دیگر اقربا اندرون دینو دهی خود منتظر می باشد - وقت ورود خاٹبه در خانه اول روغن سیاه بر دهلیز خانه می اندازد - و دیگر صدقه موافق مقدور خود میدهد - و خوشدامن یعنی والده خاٹب آب از سرش صدقه کرده می نوشد - بعد ازان اقربا موافق مقدور نقدی و میوه که آن را در هندی گد می نامند در دامن خاٹبه اندازند - برای تناول کهچری و چوری تیار می سازند و از دست خاٹب بدهن خاٹبه پنج یا هفت لقمه از کهچری و چوری میدهند - بعد ازان همه اقربا می خورند - و بعد از چار روز والدین خاٹبه مع اقربا در خانه خاٹب برای همراه بردن خاٹبه می آیند - و والدین خاٹب طعام و اقر پخته پیشش می نهند و ایشان می خورند - و برای دختر خود جفت پارچه ملبوسی و چیزی شیرینی حواله والد خاٹب مینمایند - و بعد ازان برای شگن گانه کشادن یعنی چیزی که بدست خاٹب و خاٹبه بسته است مطربه شادیانه میکنند - تشریحش اینکه در یک طشت آب شیر انداخته و آن گانه را کشاده و انگشتی خاٹبه گرفته دران طشت می اندازند - و خاٹب و خاٹبه هر دو بیازی آنرا میگیرند - بعد ازان ظرف شکر و ظرف برنج

آورده در میان می نهند - و دست خاطبه دوران کرده ازان هر چیز هفت یا پنج مشت بر آورده بدست خوشدامن خاطبه میدهند - و باز خاطبه را آراسته همراه والده و یا هر که از طرف والده آمده باشد روانه می سازند - بعد ازان در هر قدر مدت که طرفین خواهند خاطبه را [برگ . ۳۴ الف] والدین رخصت بخانه خاطب میکنند - و بمقدور باز چیزی کم و بیش همراه میدهند - من بعد ازین خاطبه حسب الطلب والدین خود میروند در صورت بخانه خسراچیان می باشد - اما والدین خاطبه بهرچه مقدور داشته باشند در ماهی چند مرتبه یا در تمام ماه یک مرتبه و روزهای بزرگ چیزی از طعام و پارچه و نقدی میبرسانند - و در گروه اهل علم مطربه را سوای شادیانه آن هم الشاد کالمعدوم دخل نمی باشد - بعد انتظام نکاح خاطب را نزد خاطبه برده بر یک مسند می نشاندند - و در میان مصحف مجید بر تکیه نهاده و وا کرده زیارت آن بطرفین کنانیده بعد ازان شیشه بایین می نهند - طرفین چهره یک دیگر دران می بینند بعد ازان صبحی بدستور مذکور رخصت مینمایند - اما نقارچی و غیره بدعت پیشه همراه نمی باشند - فقط -

تشریح احوال مرگ

یعنی کسی را وقت سپرد و دیعت حیات رسد - اول سورت یس برای آسانی مرگ از قرآن مجید بر بالینش میخوانند - و آب شهد در حلقش می چکانند - چون روح انتقال میکند چشمش می پوشند - و اعضایش را راست کرده رخس طرف قبله میگردانند - زنان در ماتم و نوحه مشغول می شوند - و مردان شخصی مرده شو را طلبانیده به تجویز تکفین و تجهیز پردازند - اول شخصی بر گورستان مقرر می پیمانه قد برای احداث گور نزد گورکنان می فرستند - و آن گورکن بمجرد استماع بگورکنی می پردازد - و بعده پارچه برای کفن اگر در خانه موجود باشد بهتر و الا نه از بازار بقیمت می طلبانند - و سبوهای و

آفتابه یعنی کوزه نو بقیمت گرفته در سبوها پر از آب کرده در میانش برگ کنار و گل خیری انداخته گرم میکنند - و بگوشه خانه زمین را میکنند - و بالایش تخته داشته میت را [برگ . ۳۳ ب] آورده بران دراز می سازند - وزیر چادر تپه بند نو دوخته بر سترش انداخته بعد ازان پادش از بالا می کشند - و مرده شو یعنی غسل کیسه پارچه دوخته دزدست ها پوشیده کاوخمها را گرفته اول استنجا به کاوخ میکنند - و بعد ازان شخصی پاک از بالا آب می ریزد - و مرده شو پاکی جای استنجا می سازد - و بعد ازان کیسه را انداخته کیسه دیگر بدست پوشیده تمام بدن میت را پاک و صاف می سازد - و هرمل یعنی اسپند یا لوبان یا عود را سوزانیده بمیت بوی آن میدهند - و تپه بند تر را برداشته ته بند خشک بر بدن میت انداخته از تخته برداشته بر چارپائی که بران کفن گسترده باشد می نهند - و بر قمیص باگل پاک بسم الله و کلمه شهادت نوشته می پوشانند و میت عالم را بر سردستار پنج یا هفت گز ضرور می بندند - و عنبر و کافور و گلاب بر چهره و بدن می افشانند - و عود را سوزانیده بوی میدهند - بعده اهل علم و دیگر چند اشخاص که اهل علم و اقارب میت باشند گرد چارپای ایستاده اهل علم که بجانب راست برابر سر می باشد قرآن مجید را بدست گرفته شرط اسقاط بجا می آرد - تشریحش اینکه اول عمر میت مقرر می کنند ازان پانزده و یا دوازده سال که محل عفو است و حد بلوغت است و عمر معصومی است منها کرده یعنی گذاشته باقی آن بر آورده اهل علم چنین تقریر میکنند که بابت سالهای گذشته عوض نماز و روزه و حج و زکوة و غیره حقوق و سنت رسول الله که بر ذمه میت فرض عین بود و بعضی ها ازین میت ادا شده اند و بعضی ها ادا نشده و درین حال از ادای آن عاجز است این مصحف شریف را بوسیله وصیله عفو آن حقوق ملک شما کردم - یعنی شخصی که بدست چپش استاده باشد این کلام مجید که بی بها است حواله ای آن شخص میکند - و او میگوید قبول میکنم باز در دست دیگر

کسی میدهد همچنین [برگ ۳۳۷ الف] تا نزد هفت یا پنج کس یا سه کس رسیده باز بدست اهل علم میرسد - باز اهل علم تقریر بیان کرده بدستور سابقه دوره میدهند همچنین سه کس یا پنج کس بعمل می آرند - بعد ازان پارچه غلاف مکه شریفه یا مدینه شریفه بران می اندازند و چادر ورد یعنی گلهها بران انداخته چارپایی را چارکس برداشته و نوبت بنوبت چارکس دیگر برای حصول ثواب از آنها گرفته بر میدارند - و همه مردم ها کلمه شهادت بلند خوانده میروند - چون بجنازه گاه میروند سر میت بجانب قطب کرده چارپایی می نهند - و هر یک وضو میکنند و هر که از همراهیان یا اقربا پس مانده باشد انتظار آن میکنند - چون همه ها حاضر می شوند اهل علم مصلاهی پارچه سفید که منجمله پارچه کفن می سازند گسترده نماز جنازه بچهار تکبیر میخوانند - و بعد هر تکبیر کلام ثنا و درود و دعا علیحده علیحده - یعنی در یک تکبیر و در ثانی درود و در چهارم دعاها میخوانند - بعد ازان گرد جنازه ایستاده سورت اخلاص که مشتمل بر صفات حق تعالی است میخوانند، او دعاء عفو نیز میخوانند - و چادر گلهها بالای میت گسترده چارپایی را بر میدارند - و قبل از برداشتن میت هر که وارث میت باشد رخصت عام میگوید - یعنی اذن عام بر همه کس میدهد - ای هر کرا که اراده برگشتن باشد بر گردد - و مردمانی را که اراده بر رفتن پیشتر نباشد بر میگردند - و چون بگورستان میروند اگر قبر تیار باشد میت را بر سر قبر میبرند - و اگر تیار باشد چارپایی جای تیاری می نهند - چون قبر تیار باشد میت را دران قبر دفن کنند - جای که زمین پخته می باشد درانجا قبر لحد دار می سازند - یعنی از بالا فراخ است و چون بقدر یک گز عمق نمی رسد از جانب غرب زمین دیگر را کاواکی داده میکاوند که آنرا اسامی می نامند و آن را از زیر فراخ می سازند و دهانش یک هته یعنی یک و نیم بالشت که میت از پهلو در آید و داخل آن بشود [برگ ۳۳۸ ب] میدارند - و میت را داخل دران می سازند - دهانش را بخش خام بند مینمایند - چون دهانش قریب بند

می رسد مردمان اندکی گل بدست گرفته بران سوره اخلاص خوانده بدست گورکن میدهند و مقابل روی میت میگذارند - و بر یک خشت خام کلمه شهادت نوشته آن نیز مقابل روی میگذارند - و نیز طاقچه در قبر احداث کرده دران چند مصحف کهنه که خواندن بران مشکل باشد نگه میدارند - و دیگر کلام ها در بالش داشته در طاقچه میدارند - و بعد ازان گل بران انداخته پشته بران میدهند - و بعض زمین که ریگ دار باشد لحد و پهلویش قایم نمی باشد لهذا از چهار طرف دیوار خشت خام برپا ساخته میت دران نهاده بالایش تاجر یعنی دور می بندند - و بران گل می اندازند - و صاحب توفیق صندوق چوبی ساخته میت دران انداخته میت را دران میدارند - و بالایش تخته یک دست کوتاه از خندق میخ ها نصب می سازند - و هر قدر که کوتاه می باشد تخته بران میگذارند - و میخ بران نمی کوبند زیرا که فرشتگان حساب گیر درانجا در قبر می رسند - و در میت روح نفخ کرده باز زنده می سازند - و او را نشانیده جواب و سوال اعمال نیک و بد یعنی متن رنگ و ما دینک می پرسند - اگر آن تخته بند نباشد ازانجا میت برخواسته می نشیند - و اگر بند باشد برخاسته نشستن بسیار مشکل است - بهر صورت دفن کرده خوانندگان بران ختم کلام الله میخوانند - و دانای از اقربایش گورکنان و غیره مستحقان که درانجا حاضر می باشند خیرات می میدهد - و اهل توفیق تا شب پنجشنبه چندکس از خوانندگان کلام الله بر قبر می نشانند - زیرا که در شب پنجشنبه میت ها را از مواخذه حساب و نعوذ بالله گنه گار را از عذاب نجات می باشد - هر میت را که پیش از شب جمعه بعد از جواب و سوال گرفتار نشود پس تا قیامت او را مواخذه برای حساب نمی باشد - بعد از انتظام این امور مردمان [برگ ۳۴ الف] از قبر روانه شده تا بیست و یک قدم رسیده باز برای میت فاتحه و تلقین شرائط اسلام مینمایند - و تسلی اش میدهند - بعد ازان رخصت شده بخانه وارد می شوند - عالم عورات در ماتم داری مشغول می باشند و بدین رونق برای ماتم داری

می آیند که یک مطربه با آواز حزین و اندوهگین کلام مثل مرثیه می بخواند و دیگر عورات بران آواز سرودی سینه می شکنند و هی هی میکنند - بناء علیه اهل ماتم در خانه نان نمی پزند و شریک قریبه نان های تنوری و غیره مع ترب و پیاز و پنیر حاضر می آرد - و مردمان بیرونی و زنان ماتم دار را او بهر کیف میخوراند - بعد ازان هر یک مرخص می شود و صاحب ماتم با چند کنس اقبای قریبه یا اخلاص مندان در خانه یا مسجد که قریب خانه باشد نشسته می ماند - و زنان بماتم می باشند - چونکه بسیار می مانند می نشینند - و چون زن صاحب عزت بود و وارد میشود برای او ایستاده بماتم می پردازند - و برای دیگری نشسته می ماند - و نزد مرد هر کس که برای معذرت میرسد نشسته دست بفاتحه بر میدارد - صاحب ماتم نیز دست برداشته فاتحه میخواند - لحظه ساعتی چون او می نشیند صاحب ماتم او را رخصت میکند - همچنین تا سه روز درانجا نشسته بروز سوم صبحی اهل غلم را می طلبانند - و پاره قرآن مجید بدست هر یک داده میخوانند - چون ختم تمام کلام الله می شود ملک یک کس میکنند - و چیزی درود و میوه حاضر آورده می نهند - من بعد آن فاتحه میخوانند - و بعد اتمام آن فاتحه خیر برای خیریت پسماندگان میخوانند - دستار بر سر پسر میت می بندند - و چیزی شیرینش بخوردن میدهند - در لاهور و ابرتسر نان وافر بقدر توفیق از نان بای گرفته تفریق در شرکاء و تقسیم بملانها می نمایند و پارچه ها بصیبه ها می دهند - و از سر ماتم خیزانیده و از زمین و بوریا اهل عزا را برداشته بالای پلنگ یا پیره می نشانند - و بکار و بار که داشته باشد [برگ ۳۴۲ ب] مشغول می سازند - و باز مردان مع صاحب ماتم نزد زنان اهل ماتم رفته تسلی شان افزوده نشستن صف موقوف می سازند - اما زنان تا چهل روز صف برای ماتم کلانی بر نمیدارند - و برای خردک علی الخصوص صیبه که سال دو ساله باشد بر نمیدارند - و برای فرزندان نرینه بر نمیدارند - بعد ازان در هر

شب پنجم شبیه طعام وافر و عمده بفقرا و مساکین و هر روز طعام بقدر خوراک یک آدم تا چهل روز میدهند - و اغنیا تمام عمر خود میدهند و علما و شرکا میخورند - تا چهل روز همچنین بعمل می آرند - بروز چهارم طعام وافر و عمده پخته بارواح میت علمای و شرکا را میخورانند - و این امر یعنی طعام شایسته ما دام بارواحش میدهند - فقط -

رسومات هندوان قدیمی از روز تولد فرزند تا مردن آن هر چه رسومات درباره او بوقوع آمده باشد

پوشیده نماید که از اصل هندوان چهار قوم اند، برهمن، کهنتری، ویش، شودر - بعده از هر چهار قوم هزارها قوم بعضی با اسم جد و بعضی بسبب کسب روزگار بوقوع آمد - و موافق وید و شاستر مراتب هر چهار قوم اصلی جداگانه است - چنانچه عمده آن برهمن است که تکلیف رسانی باو از هر گونه که باشد موجب وبال و قتل او باعث ویرانی ملک و نزول بلا از آسمان می شود - و این گروه در سه گروه دیگر نهایت بجای ادب و علم و وید و شاستر خواندان سوای این قوم بدیگر قوم از روی شاستر حکم نیست - و هر که ازین گروه بسیار می خواند او را بقلب پندت مینامند - و هر که علم علم نجوم خواند آنرا جوتشی می خوانند و این علم نجوم را دیگر قوم نیز میخوانند - و هر بچه برهمن که کرسی هر سه قوم یاد دارد و شادی و غمی در خدمت هر قوم حاضر باشد آنرا پروهت میخوانند و هر که ازین کسب غسل نیت میکند و صدقه آنوقت [برگ ۳۳ الف] میگیرد آنرا انچارج میخوانند - و هر که ازین گروه غسل میت میکند مادام بصدقه گرفتن عادت نماید آن را واکوت میخوانند - و هر که ازین گروه کسب رقص آموخته باشد آن را راسدهاری نامند - و سوای این کسب ها دیگر روزگار نیز چنانکه کار کشاورزی و گادی بانی و بازیگری و سپاه گری و دوکان داری نیز میکنند - این کسان بدیگر لقب سوای اسم برهمن ندارند - و بواقفیت این روزگار والا را برهمن

خوانده می شود - و دانستن دیگران منذ کور الصدور از روزگار شان معلوم می نشود - فقط به علت اینست که - بچه ها را در روزگار سحر و جادو - گروه دوم که کمتری باشند ازین گروه بسیاری دوکاندازی و بعضی سپاه گری و کشاورزی و گادی بانی می کنند - و گروه ثالث ویش : اکثر ازینها را راجپوت می خوانند - یعنی کسانی که ازین گروه صاحب ملک و تیغ باشند آنها را راجپوت گویند و قوم بانیان را که اکثر روزگار دکانداری و غیره روزگار دارند و آن نادر سپاه گری نیز میکنند و ازین قوم بخوانند والله اعلم - و گروه چهارم قوم شودر : و اکثر ازین گروه روزگار کشاورزی دارند - و بعضی زرگر و آهن گر و درود گر و مس گر و خیاط و کنبوی و غیره اهل کسب مشهوراند - هر گاه بخانه این هر چهار قوم برن یعنی فرزند تولد می شود رسوم دنیا داری این هر چهار گروه جداگانه است و در بجا آوری رسوم برهمنان پندت نیز موافق شاستر مراتب مقرر کرده اند - چنانچه وقت تولد فرزند چون تارا بریده می شود بعد از آن زنار کلانی که باشد آورده در گردن پسر برهن و کمتری می اندازند - و برای فرزند قوم ویش و شودر این کار روانداشته اند - و هر که می پوشاند خلاف شاستر میکند - [برگ ۳۳۳ ب] و در خانه برهن سو تک ده روز مقرر کرده اند - و در خانه کمتری دوازده روز سو تک فقط - بعد این رسم پندت آمده یا کلانی که خوانده باشد قدری قند بکاشن می چسپانند - و نام دیوتا ها و گوروها و رگپهران میبرد و تلقین مذهب بگوشن میکنند - و تا پنج روز شیر مادر بچه را نوشیدن نمیدهند - و مادر بچه را از قسم غله خوردن نمیدهند - شتهپوره که قند را در روغن بریان می سازند و زنجیل و غیره چیز گرم بوجه خوراکش میدهند - روز پنجم بچه را غسل داده حلوا می پزند که آن را بهوج کراهی مینامند و این را تقسیم کرد بعد بچه را شیر مادر بنوشیدن میدهند - و مادر بچه را خوراک دال، مونگ و موته و ... روز یک شبانه اگر قریب باشد سیاه بعبند

شوهرش شمشیر بدوش برداشته می‌رود، و پس آن مادر بچه مع بچه می‌آید. و بیرون سقف در صحن سرای آورده سیر ستارگان هر دو را میکنند و تا چهل روز شمشیر یا تیر یا دیگر سلاح نزد مادر بچه ضرور میدارند زیرا که تا روزهای مذکور زن پلیدی می‌باشد و در پلیدی عالم جن و بهوت بر این زن بسیار غلبه دارد. و اگر بندوبست بدین طور نباشد ضرور صدمه و آسیب جن و بهوت بزن مذکور میرسد. و تا ده روز بخانه برهنه سوتک می‌باشد. یعنی درین ده روز بسبب وفور پلیدی کدام برهنه ازین خانه چیزی نمی‌خورد بل آب نیز نمی‌نوشد. روز یازدهم برهنه پروت خود را آورده اسباب رسوی و ظروف گلی نو و دیگر پیتل و کانسی او را میدهد. و او رسوی کرده دران خانه می‌خورد. من بعد آن مادر بچه را غسل داده بهوج کراهی یعنی پنجیری کرده در اقربا تقسیم می‌نمایند. بعداً هر یک پخته خانه ایشان می‌خورد و آب می‌نوشد. و همچنین بروز میت یک و سی و یکم و روز چهارم بعمل می‌آرند. و در خانه کهنتری بروز سیزدهم و در خانه ویش [برگ ۳۳۳ الف] بروز پانزدهم و بخانه شودر یعنی زمیندار بروز هفدهم و از خانه حجام و گذر و رنگریز و تیلی و درودگر و آهن‌گر و مس‌گر و زرگر و غیره سی و یک روز سوتک می‌باشد. و بروز سی و دوم اینگونه رسم مذکور بجای می‌آرند. و بعد امضای روزهای سوتک هر یک قوم پندت نام بولود می‌نهد. و آن را نام کرن در شامتر گویند. و آن روز حجامت طفل میکنند. لیکن بمقراض. بعد در ششم سال و یا هفتم سال رسم بهدیا اوم بعمل می‌آرند. یعنی نزد پاندها می‌نشانند. و نذر موافق مقدور می‌نهند. دیگر شادی نمیکنند و در هشتم سال امین کرم یعنی زنار پوشیدن. از ابتدای حمل تا شانزدهم سال مدت زنار پوشی است بعد ازان درست نیست. شادی برین روز بسیار میکنند. برهنه سه مرتبه تلقین منتر نموده زنار در گردن بچه می‌اندازد. بعد ازان همشیر یا مادر ناریل و شیرینی و

روپیہ در دامنتین می اندازد۔ بعد ازان از برادری ہر یک تنبول میدہد۔
 بعد ازان تصدق میدہند۔ جوہر گرم یعنی بہدر حجامت را میگویند۔
 بدین طریق بعمل می آزند کہ اول پوجای تہ گزہ و دیوتہا و
 گنیشن چوک تیار کردہ بران خط ہا از آرد کشیدہ پوجای بزرگ
 طفل کیناند۔ بعد ازان کنجد و برنج برہاخاک بریزند و طفل را
 نشانده بران چوکا پوجا می نمایند۔ و رسوم برسوم گیران می دہند۔
 بوقت شام بہد کر یعنی حجامت تمام سر و ابرو تا گردن با ستران میکنند۔
 بعد ازین شادی کتخدائی آن فرزند متوجہ می شوند و رسم
 چنین است: در پنجاب دہ قوم برہمن است۔ ازین پنچہار
 شاخ می شوند۔ [برگ ۳۳۳ ب] بونجای، بہرہ اہ و نس،
 چہارم مہال۔ خانہ نانکہ گذاشتہ در ذات دیگر شادی میکنند۔
 و واہ کرم: وقت شادی بعض اوقات والدین فرزند نرینہ برہمن یا
 حجام را برای تلاش نسبت نامور می نمایند، و گاہی والدین
 دختر از ہر دو شخص مذکور برای تلاش نسبت روانہ می سازند۔
 بہر صورت ہر گاہ موافق تمنا نسبت می یابند۔ نزد بوالدین دختر یا
 پسر آمدہ خبر میدہند۔ والدین ہر دو طرف بتحقیق نسب می پردازند۔
 چون از ہمہ وجوہ لایق تصور می سازند پس پندت را طلب داشتہ
 از روی قواعد نجوم دریافت طالع موافقت و ثروت طرفین مینمایند۔
 اگر نیک برآمد بہتر، در صورت زبون پس تدارک رفع زبونی بہ پوجا
 و تصدق نمودہ بعدہ، برادری و پنچان شہر یا دیہ را طلب داشتہ
 بصلاح بموجب توفیق چیزی نقدی و مصری والدین دختر بوالدین
 پسر بدست برہمن پروہت یا حجام روانہ می سازند۔ و ازین ہر دو
 ہر کہ باشد بیرون شہر پسر والا رسیدہ می نشیند۔ و بوالدین پسر خبر می
 فرستد۔ والدین پندت را و برادری را طلبیدہ ساعت نیک دریافتہ باہل رسوم
 ملاقی شدہ بخانہ می آرند۔ دو عدد نتھالی پراز شیرینی آورده یک پیش لاگی
 کہ از طرف والدین دختر بچیز مرسلہ آمدہ و ثانی پیش پسر و پندت می

نہند۔ پس پندت پوجای نہ گرہ و گنیش کردہ از لاگی اگر برہمن پروہت باشد قشقہ بر پیشانی پسر میدہانند، و اگر لاگی حججام باشد پس قشقہ از خود دادہ باقی چیز آوردہ لاگی در دامن پسر می اندازند۔ و بعد وقوع این معنی مبارک باد بہ پدر و پسر وغیرہ میگویند۔ و از دامن پسر شیرینی گرفتہ در دهن لاگی می اندازند۔ و همان روز یا روز دوم لاگی را لاگ یعنی رسوم دادہ رخصت میکنند۔ و برای مادر عروس دو کهنو ریشمی و دو چادر و دوپتہ کناری و یک چولی کناری دار و یا کدام زیور [برگ ۳۴ الف] مثل پتہمی، مندزی یعنی انگشتی برای عروس میفرستند۔ بعد ازان والدین دختر بقدر لگن می فرستند۔ و کدام کسان مع لگن گرہ شادی میفرستند و آن را انحصار نیست۔ اقل او زیادہ روپیہ و زیادہ ازان بہر چہ والدین دختر توفیق داشتہ باشد، یعنی ہزارہا و اسپان و گاوان و گاومیشان و شتران و پارچہ عمدہ پوشاکی و چوری برای مادر پسر و پسر مصری دہ دوازده آثار بدست لاگیان میفرستند۔ والدین پسر ازین امر مطلع شدہ پندت را طلب داشتہ ساعت نیک برای ملاقات لاگیان و اخذ چیز مرسلہ دریافتہ برادری را طلبیدہ برای ملاقات لاگیان رفتہ آوردہ نشانیدہ اسباب مرسلہ رامیگیرند، و بہر کس اظہار می نمایند۔ از انجملہ اسباب لاگیان دو روپیہ و یک بر گرفتہ در دامن می اندازند، و مبارک و سلامت میگویند۔ بعدہ لاگیان را دو روپیہ و دو تھان پارچہ دستار در وجہ لاگ و برای خوردن قدری شیرینی و سیوہ و زیور و سروج، کہ چند چیز مثل الائچی وغیرہ در یک کاغذ پیچیدہ باشد، دادہ رخصت مینمایند۔ و ہر گہ لاگیان گرہ شادی مع لگن نمی آرند پس والدین دختر یک چتہمی برای تقرر ایام و انتظام شادی نوشتہ ہمراہ لاگیان میدہند۔ و لاگیان مع ناریل روپیہ و چتہمی بدامن پسر می اندازند۔ و چتہمی را در پنچاپت می نویسند و میخوانند۔ و ہر گہ گرہ و چتہمی مع لگن نمی فرستند پس بروز تقرر شادی چتہمی

مع خبر روز انصرام شادی دو رویه و یک ناریل و قدری شیرینی
 بدست لاگی میفرستند و لاگی هر که باشد بدشتور صدر روبروی
 برادری در دامن پسر می اندازد و و شش رویه یا ده رویه یا ده آنه
 حسب توفیق رخصتانه بلاگی میدهند و روز تیل که در چتمی مذکور
 نوشته می باشد اول این شگن را می کنند : هفت دانه زرد چوب گرفته
 بر چکله [بزرگ] نهاده هفت نو عروس آن را می شنایند باز
 آن را و چمیل چمیل و کچور که چیز خوشبودار می باشد در میان آرد جو
 انداخته و قدری روغن سیاه بدو آسین کرده می سرشند و آن را
 بر بدن انسان می مالند و ازان چرکه بدن دور می شود و آن را
 و ثنا می نامند بعد حجامه چوک می سازد یعنی زمین را صاف کرده
 و بران از گل و سرگین گاو ضاد می نماید و خطوط چار خانه بر آن
 از آرد کشیده خانه ها را پر از دال پنجرنگی ساخته بران چوکی انداخته
 عروس را بران نشانیده بر سر آن پارچه سرخ که سئالو نامند چنانکه
 نو عروس تنیده سوی زلفین سرش که بافیده باشند می کشاید اول
 چند برگ گیاه را بروغن سیاه مدهن کرده زن بزلفین نوعروس
 می مالند و بعد ازان شش زن دیگر تدهین زلفینش میکنند بعد حجامه
 می مالند و من بعد هر هفت عروس قدری قدری و ثنا به نوعروس
 می مالند بعد ما بین خود باستمزا و خوشی بهم بر یک زنکه مجلس
 می مالند پس ازان حجامه و ثنا به عروس نو می مالند و زنان دیگر با
 مطربه ها نغمه می سرایند همچنین تا شب انصرام شادی بعمل
 می آرند و علی هذا القیاس رسم تیل برای پسر بوقوع می آید اقل از سه
 روز نباشد و از زیاده او هفت یا یازده روز بخوشی و زیاده ازین بضرورت
 موثیق نوشته تقویم بعمل می آرند زیرا که برای وقوع هر امر
 مهورت از تقویم می جویند و هر روز که برای تیل مبارک باشد آن
 روز تیل آغاز میکنند و هر روز که برای انصرام شادی مبارک باشد
 آن روز انصرام شادی میکنند و برای رسم تیل ضرورت کمتر می باشد

زیرا کہ از خانہ سوار شدہ تا خانہ خسراچیان رفتن میباشد۔ ہر قدر کہ مسافت باشد آنقدر کمتر میکنند۔ و نیز در آن گروہ طریقہ مقرر است کہ ہر عروس راشگن تیل مذکور بعمل آید۔ و زوج منسوبہ اش بر روز انصرام شادی کہ موافق قواعد نجوم مقرر کردہ باشند و بسببی رسیدن [برگ ۳۳ الف] نتوانند چنانچہ مرضش فراگیرد وریا دریا یا نہر درسیان باشد و گذر ازان بکدام صورت ممکن نباشد پس تیر دست یا کمر بند دولہا ضرور بخانہ خسراچیان او می فرستند۔ و ہر چہ شرایط انصرام شادی کتخدای می باشند بدان چیز بعمل می آرند۔ و اگر قضاکار از چیزہای مذکور چیزی رسیدن نتواند پس والدین دختر را بہ ہر طفلی را کہ موافق دریابند بمہورت یعنی وقت مقرر موافق نجوم کتخدا بدو می کنند۔ و ازین تفاوت بعمل نمی آرند۔

بہر کیف چون پسر را روز سواری می رسد اول بر چوکی نشانیدہ وٹنا مالیدہ بعد بجغرات تمام سوی سر و بدنش می شویند و غسل می دهند۔ آن وقت مامون پسر دو پیالہ گلی می آرد۔ در یک آتش انداختہ دران سپند برای رفع چشم زخم می اندازند، و ثانی پیش پایش میدارند۔ مامون پسر را از دست گرفتہ می خیزاند۔ و پسر بہ لکد اولین پیالہ ہا یا می شکند۔ و بعدہ پای از چوکی فرود آورده وسانت می کند۔ یعنی پسر را بر پٹرہ می نشانند۔ و پندت پوجای نہ گرہ و گنیش میکنند۔ و بہ توفیق درانوقت زناز می پوشاند۔ بعد ازان دولہا را پوشاک پوشانیدہ و پندت دولہا را منتر خواندہ و بعدہ پندت با کلانی کہ باشد مکت بر سر دولہا نہادہ سہرہ بستہ پیش مادرش می فرستد۔ مادرش یک ناریل یک روپیہ یا تنگہ ہای سیاہ چار پنج در دامنش می اندازد۔ و قشقہ بر پیشانیش میدہد۔ بعد ازان زنان حاضرہ قشقہ میدہند۔ و یک کس خود را شہ بالا مقرر می سازد۔ آنرا نیز پوشاک پوشانیدہ روپیہ یا تنگہ ہا مادر دولہا در دامنش می اندازد و قشقہ

میدهند - و تصدق از سر هر دو بقدر توفیق نموده به رسوم گیران رسوم
 میدهند - بعد از آن تمام مجلس و دولتها برای اتخاذ تنبؤل میشینند - و هر
 یک شخص موافق قدره تنبؤل نقد و پارچه بدست حجام می سازد -
 و حجام با آواز بلند می گوید که فلان بادکش چندین [برگ ۳۶ م ب]
 مبالغ و پارچه ها داده صاحب من سلامت شد همچینا چون تمام
 مجلس میدهد پس رسوم گیران را رسوم داده پس را بدست شمشیر داده
 بر اسب سوار میکنند - و پس پشت آن شه بالا یعنی طفلک را که
 برادرش باشد یا قریبی سوار می سازند - و خنیاگران رقاضی است و نقاره
 نواز شادیانه میکنند - و پروت را در آن وقت قدری آرد و برنج و
 قند و تخم کدو تنگه شیشه در طشت داشته میدهند - بعد از آن طرف
 تما کردواره و بعد از آن بدرو کردن درخت جنیدی و بعد از آن پیش کلانی ها
 می برند - و از اسب فرد میکنند - و در تما کردواره دعای نیک
 میخوانند - و بعد از قدری شاخ از جنیدی می برند و بعد از پروت در
 حضور کلانی ها آورده فرود آورده چوک بطریق مذکور می سازد -
 و شیر و برنج بدست حاضرین و کلانی ها میدهد و میگوید دعای
 خیر کنید که سری سهاراج بخیر و خوبی این امر شادی را سر انجام
 فرماید - بعد از دولها و شه بالا را از آنجا سوار کرده بخانه دیگر
 کس همسایه فرود میکنند - و در آنجا شه بالا و دولها بر زمین
 می خسپد - و همشیره دولها به دولها از پارچه بادکش می نماید -
 دولها او را رویه میدهد - بعد از خنیاگران و نقاره نوازان را
 انعام داده ترخص می سازند - و دیگر حضار و والدین بخانه خود ها
 میروند - روز دیگر پدر دولها موافق مقدور تیاری جنج می سازد -
 چنانچه بعضی اهل توفیق چند طائفه های رقاصه ها و چند گروه نقاره نواز
 و مردمان بسیار و گدای ها و اسب ها و فیل موافق مقدور و نوشته پدر
 دختر همراه می برند - و بعضی ها بدرجه اوسط و بعضی ها ازین قدری
 و بعضی موافق نوشته پدر دختر یک پروت و یک حجام را مع اسب

میفرستند - و هر که سبج پندت و حجام می‌رود پدر دختر خبر یافته سامان جنیت از خود تیار کرده باستقبالش می‌رود - و بغزت بفرودگاه می‌آرد - بهر کیف [برگ ۳۳۷ الف] چون جنج قریب شهر پدر دختر می‌رسد پدر دختر اهل برادری و پندت را طلبیده تیاری سانت میکند - یعنی اول پندت چوک موافق مرقوم الصدر میکند - هر که کلان دران خانه باشد پندت آن را روبروی خود رو بمشرق کنانیده می‌نشانند - و پوجای نه گره و گنیش و اونکار درگا دیوی و کلیس و هشت چرن دیوی و شصت و چهار جوکنی و باسک نانگ می‌کناند - بعده آتش چوب پهلای روشن کنانیده هوم ازو می‌کناند - و چهار پیاله گلی طلبانیده دران سوراخ کرده بریسمان مولی آن را سفته در صحن سرای آویزان میکنند - این را سندهه می‌گویند - و آنجا که هوم کرده باشند آتش در دیگدان انداخته بران قزغان نهاده روغن در آرد انداخته متهی چارده عدد دران بریان کرده هفت متهی مع کنجد و برنج و چند تنگه از دست کلانی بنام دیوتاها و پتران منسائیده به پروهت می‌دهند - بعد ازان پروهت کنگنا بسته می‌آرد - پندت ازو گرفته پوجای آن بدستور کنانیده و کلانی را قشقه داده تیک سومی نشانند - و غروس دختر را طلبانیده در انجا می‌نشانند - پندت ازو پوجای نه گره و گنیش و کزر و نیائک کنانیده پروهت کنگنا بر دست او می‌بندد - و حجام را طلبانیده در کتوری تیل و سبز گیاه انداخته از حجام بزلف دختر تیل طلا می‌کناند - و رسوم ویل هر یک بحجام بیدهد - بعده حجامه زلف را از چرک تیل صاف می‌سازد - و پندت دختر را قشقه می‌کشد - و هفت متهی و کنجد و برنج بدامن دختر می‌اندازد - و سامون دختر را برداشته اندرون می‌برد - بعد ازین رسوم گیران را رسوم میدهند - و هنجنین روز روانگی پسر سانت میکنند - بعده شگن کواردهوی بعمل می‌آرند - تفصیلش اینکه پدر دو پرات و دو تهالی و یک چنگیر میفرستد - پدر پسر در یک ظرف چار مینوه کشمش، بادام، نارجیل،

خرما پر کرده و در ثانی پارچهٔ سالوسه ذرع پاو بالا گرفته بیک گوشه اش چارده خرما و یک نارجیل و در دوم تهالی حنا یک آثار [برگ ۳۳۷ ب] و یک پاو و در سوم هفده سپاری و در چهارم زعفران دو رتی بسته میدارند و در ثالث تهالی یک نارجیل و یک رویه و در رابع تهالی کتوری سیمی که زعفران دران سوده دارند و زیور پتی و انگشتری و دهلونا و در خامس تهالی سوت سولی و در یک سبد کلان سیوین داشته بران چولی چهپه دار طلای گرد توکره پیچیده و یک سوراخ بر توکره کرده در یک تاز نهاده بران کلکی زرین نهاده بعد ازان از کتوری مذکور قشقه زعفران بر پیشانی پسر کشیده ظروف مذکوره را بدست رسوم گیران مع رقاصه و تقاره توازان بخانه پدر دختر میفرستند - چون نامبرده ها بر دروازه پدر دختر می رسند پندت پیش از آمدن نامبرده ها چوک بطریق مذکور می سازد و اشیای آمده را یک طرف می نهد - و رسوم گیران بدست چپ پندت می نشانند - پندت پسر و دختر منترهای گنیش را می خواند - پس ازان پندت از دختر از پوجای گنیش و نه گره و اونکار و درگا دیوی میکناند - بعده از اشیای آمده مذکور هفت خرما، نیم ناریل، چار فلوس سیاه، یک اته سولی گرفته از دست دختر منسائیده پروهت پسر را میدهند - پندت دختر والا یک ناریل و یک رویه منجمله فرستاده پدر پسر گرفته منتر بران خوانده بدامن دختر می اندازد - و زیور دهلونا و چارده اته سولی منجمله فرستاده بر سرش می نهد - و پندت دختر دهوتی را گرفته از پله آن حنا کشاده می سرشد - و هفت مرتبه بر دست دختر می مالد - و پندت پسر پارچهٔ دهوتی مذکوران را صاف می سازد - و آن دهوتی گره بطریق حلقه داده بگردن دختر می اندازد - و پتی [برگ ۳۳۸ الف] انگشتری در انگشتها می پوشاند و دو مشت میوه منجمله میوه آمده بر کرده بدامن دختر می اندازد - بعده یک آثار و یک پاو سوت سیوین گرفته دست دختر بران مالیده به پروهت پسر

میدهد - و چارده عدد سیوین گرفته از سبد مذکور در دامن دختر می اندازد - و از کتوری زعفران قشقه بدختر می کشد - بعدہ پندت دختر رسوم برسوم گیران میدہاند - سه گز و پاؤ بالا پارچہ، چارده خرما پدر دختر بہ پروہت پسر میدہد - و بعد ازان رسوم برسوم گیران خود میدہاند - تا وقوع این معنی رقاصہ ہا رقص میکنند - و دیگر زنان دختر والا راگ می سرایند - بعدہ مردمان آمدہ را رخصت می نمایند - و دوتہالی شیرینی بنامبردہ ہا میدہند - مامون دختر را برداشته اندرون می برد - و بعد ازان پندت دختر را طلبیدہ بران پترہ می نشاند - مامون مذکور چہک می آرد - از مامون مذکور پوجای گنیش و نہ گرہ کنائیدہ بعدہ خیرات از و دختر را میدہانند - بعد ازان حلقہ بینی و پچورہ مامون آوردہ بدختر می پوشانند - و رسوم برسوم گیران میدہند - و دختر را باز اندرون میفرستند - بعدہ پدر دختر برہمنان را طعام بموجب مقدور میخوراند - بعد ازان پنج یا ہفت نفر بصوب برات والا رفتہ در شہر می آرند - و پدر پسر آنوقت روپیہ و فلوس ہا بطریق تصدق بر سر پسر انداختن آغاز میکند - و مردمان دختر والا منع کردہ دست شان میگیرند - و مردم برات از انداختن روپیہ باز نمی مانند - همچنین مع رقص رقاصہ ہا و نقارہ نوازان بجای فرودگاہ مقرری رسیدہ فرود می شوند - ظروف آب پدر دختر می رساند - نان روز اول را بتہری نامند - و آن رسد خام باشد بقدر توفیق مساوی مردمان یا سوای یا بکنیم چند یا دو چند و شیرینی و دوغ مردمان را نمایش کنائیدہ در یک تہالی ناریل، روپیہ، چار مشت دانہ برنج نہادہ میفرستند - پندت دختر رفتہ از پسر [برگ ۳۴۸ ب] پوجای نہ گرہ و گنیش کنائیدہ قشقہ زعفرانی بر پیشانیش می کشد و نریل و روپیہ بدامن پسر می اندازد و مہی بدوغ آلودہ بدہن پسر میدہد و رسوم خود میگیرد - بعدہ ہر زن شوہر دار کہ بخانہ باشد در پارچہ یک سپاری و برنج بستہ و یک تنگہ نیز بگرہ پارچہ بستہ او را بپارچہ شوہر دادہ

و بردوش زوجش شمشیر علم داده پس و پیش روان میکنند - و دیگر عورتان همراهی راگ میکنند - و همچنان بجای برات میروند پیرامون پسر گردیده می آیند - بعده آنکه چاه نزدیک باشد بران هر دو آمده شوهر زن مذکور بیک دست گدوی آب از چاه بر آورده دو کوزه گلی ازان پر کرده بزن میدهد - و آن زن برداشته شادیانه کنان باز بخانه می آید - پدر دختر چیزی شیرینی و فلوس سیاه بدامن زن مذکور می اندازد - بعد ازان حجام از طرف پدر دختر رفته پسر را مع مردم برات و شادیانه مذکور بخانه می آرد - پدر دختر تمام برادری خود را همراه گرفته باستقبال برات می آید - چون نزدیک بچار پنج قدم طرفین می رسد هر دو طرف ایستاده می شوند - پدر دختر اگر غریب باشد یک رویه و صاحب توفیق مقدر تا اسپ و نقد وافر بدست گرفته پیش پدر پسر رسیده نذر میگذارد - و معانقه با یکدیگر می نمایند - و حجام طرف دختر یک گز پارچه شروع گرفته یا دیگر پارچه که باشد گرفته برسر پدر پسر می نهد - و پدر پسر بر تمامی مردمان دختر واله گلاب پاشی مینماید - بهت دو طرفی کبت می خوانند - پدر دختر رسوم برسوم گیران میدهد بعده مردمان برات را بر می گردانند - و پسر را مع رسوم گیران خاص بر دروازه سوار آورده مایون دختر دختر را اندرون آورده هفت مرتبه از پائین اسپ پسر میگذرانند - بعد ازان در دروازه غربال آویزان میکنند - و دران چراغ روشن دارند - پسر را امر میکنند که این را بشمشیر بپنداز و بعد ازان پسر را اندرون می برند - اسپ و چتر والا [برگ ۳۳۹ الف] از اینجا رخصت می شود - و جائیکه ریسمان سانت بسته باشد پسر را بد انجام می برند - و میگویند که باین ریسمان شمشیر را آشنا کن - حجامه و دیگر عورتان تمام اعضای پسر را بتار مولی از جا بجای می پیمایند - و راگ می سرایند و مادر دختر یک ناریل و یک رویه در دامن داماد می اندازد - و دیگر زنان چار چار فلوس در دامنش می اندازند - و راگ چهند می کنند - بعد ازان

Marfat.com

دایی و حجام و مشعلچی پسر را بدیرہ خود می برند و پندت تیاری
سہاگ پتاری میناید۔ تفصیلش اینکہ : ناریل ۱، روپیہ ۱، جوہہ ۱۴، کہوپہ
گری ۱، کتوری چاندی، کوی پھلیل، زیورہا، جکر سر، شانہ،
چوب صندل، سولی سرخ، جوہہ ہا، لونگ، سہاگ پڑہ، خر مہرہ،
جہلکہ، ست سروچہ، و دیگر اسباب شادی۔

این ہمہ چیز ہا را در پتاری انداختہ بمرضی پدر دختر پدر پسر
بدست پندت و پروہت و حجام بخانہ دختر می برند۔ پندت دامن
نوعروس را گرفتہ متر خواندہ بدامن آن عورت می اندازد۔ و پندت پسر
چیز مذکور را حوالہ پندت دختر میناید۔ و او بدامن آن عورت
می اندازد۔ باز پندت پسر را خواندہ می آید و رسوم رسوم گیران پسر پندت
دختر میدہاند۔ و رسوم رسوم گیران خود را خود میدہد نام بردہ
می آید۔ بعد ازان دختر را غسل می دہند۔ جہپیوری آب تازہ
می آرد۔ و حجامہ چوک تیار کردہ عروس را بر چوکی می نشاند۔ و
عورتان برادری پارچہ سالو بر سر دختر می تنند و راگ میکنند و
غسل میدہند۔ بعد ازان بزبان چوکی مادر دختر را غسل میدہند۔
بعدہ سر دختر را شانہ کردہ ہر ہفت (؟) میکنند۔ بعدہ مادر دختر را سر
می بافند۔ و پوزی سروج سائیدہ بر سر دختر می مالند۔ بعد ازان حجامہ
دختر را گرفتہ چار چراغ آرد کہ در دو روسالان زیر دختر روشن کردہ
میدازند۔ دران تیل انداختہ روشن کردہ سپاری و یک دوک دران
داشتہ [برگ ۹ و ۳ ب] بدیرہ پسر میروند و پیش پسر می نہند۔ پسر
دوک را در سوراخ سپاری میکند۔ و او را میگویند کہ این را کج
بکن۔ پسر آن را کج میکند۔ ہفت تنگہ رسوم گرفتہ می آیند۔ بعد
ازان تیاری بیہ می نایند۔ اول شانزدہ دست مہدی تیار شدہ را برپا
می سازند۔ در میان آن چوکہ میکنند۔ برزہ شروع چار گوشہ مع سولی
دران می تنند۔ مثل چندوہ می شود۔ بعد ازان برگ نغزک برشتہ

مولی گزه بسته بر چهرتری آویزانی میکنند - پندت غربرو کرده می نشیند - و دو سبد ازنی آورده بران تولایی گسترند - پندت دختر چوک می سازد و حجام را می فرستد که پسر را بیارد - مع پسر پندت و پروهت و جمهیور و حجام می آیند - و بدست راست پسر دختر را می نشانند و پارچه بوی پیچیده آورده بر یک سبد می نشانند - بدست راست پدر دختر پندت پروهت پسر می نشیند - و بدست چپ سردمان و پدر دختر می نشیند - پدر دختر لباس شایسته می پوشد - و پندت دختر سه مرتبه آب بر کف پدر دختر می اندازد - و آن را می نوشد - آن را همان میگویند - بعد ازان ازو سنکلیپ می کنانند - یعنی پندت بدست پدر دختر آب می اندازد و میگوید که بکرما این ساعت شادی دختر را سر انجام کرده میدهم - بعد ازان دو دانه برنج بدست پسر میدهد و دو دانه برنج بدست پدر می نهد - و پروهت و پندت پسر را می نهند - و پروهت خود را می نهد - بعده منتر گنیش همه ها میخوانند و برنج در دست گرفته در چوک می اندازند - بعد ازان کونا چاری میخوانند - بعد ازان گنده چتراوه که رسمی است می کنند و پس آن سر هر دو را با یکدیگر می چسپانند - بعد ازان گرد آتش که می افروزند میگردانند - سه دفعه مرد پیشتر باشد و یک دفعه دختر پیش می باشد - بعد ازان هر دو را بر کهاره نی نشانیده پدر دختر را سنکلیپ میکنند - چنانچه دست دختر بدست داماد سپرده بر دست داماد آب میریزد - بعد ازان برادر عینی یا او در زاده دختر که باشد ازان سنکلیپ برنج بریان [برگ : ۳۰ الف] کنانیده هرگاه این امور سر انجام می شود دختر را اندرون می برند و داماد را بیرون می برند -

روز سوم و یا پنجم نصفی از طعام دو روزه باشد کهت یعنی چارپائی انداخته بران جهاز داشته عروس و دولها را بران نشانیده برنج شالی بر سر آنها می افشانند - و باز پدر دختر سنکلیپ دختر و جهاز

بدست داماد می ناید - و لاگیان را بقدر توفیق رسوم داده رخصت میناید - بعد چند روز دختر بخانه والدین برفاقت شوهر و رسوم گیران می آید - چند مدت یا چند روز داماد بخانه خسراچیان می ماند - و برای کاروبار واپس بخانه می آید - روزیکه والدین دختر را توفیق رخصت بهم رسد آن روز داماد را خوانده بقدر توفیق ملبوسات و غیره داده رخصت مینایند - باز آمد و رفت دختر بخانه والدین بزودی نمی باشد - و اگر قضا کار یا بدیر کسی بیوه شود از خانه خسراچیان بدر رفتن نمی تواند - بطریق توریث میدارند - در پرده اگر خرابیها بکند رواست - اما ظاهرا بازدواج نمی کشد، فقط -

دریدان رسومات مرگ هندوان

چون کسی را از قوم هندو اجل فرا میرسد اگر بر سقف باشد یا بر چارپایی بر زمین می آرند - زیرا که بر سقف و چارپایی مردن درینقوم بسیار زیون است - و وقت زیر آوردن از چارپایی بر فرش خسها میگسترند - و بران اجل رسیده را میخوابانند و ماده گاو را طلبانیده بران چیزی پارچه انداخته از دست آدمی منسائند - و آن را بترنی میگویند - یعنی هرگاه انسان نیک یا بد می میرد او را فرستاده های دهرم کشان کشان می برند، و تا دهرم پوری دریای ریم و خون و آتش میان راه می آید، و این ماده گاو آنوقت جان داده را بر پشت خود گرفته از سختی های راه سلامت در دهرم پوری می رساند - و من بعد آن چراغها روشن کرده از دست او می منسائند - و همچنین هر چیزی که توفیق داشته باشند دران وقت از دست او نیز می منسائند - چون ودیعت حیات می سپارد [برگ ۳۵ ب] شیر برنج پخته چمچه بدست میت میدهند - صاحب کریه دست میت گرفته شیر برنج در ظرفی می اندازد، و اچار را برای خوردن میدهد و او نمی خورد - بهر کیف راضی نامه او کرده میخورانند - و در تیاری تکفین و تجهیز او می شوند - چنانچه

درود گر را طلبانیده میفرمایند که تخته ها بیار - اگر میت کلان می باشد برای
 او تخت کلان می سازد - و گردا گرد آن چوبها مانند میخ نیکوبد و گرد آن
 برای اهل دول پارچه کخمواب و غیره عمده می پیچد - و زیر آن فرش نرم
 می گسترد - و برای صاحب دول زرگر را طلب می سازند که درو نقره
 حسب الامر تیار سازد - او تیار کرده می آرد - بعد ازان پارچه کفن
 برهنمن اچارج تیار می سازد - چون تیاری این چیزها می شود بعده
 حجام حاضر می شود - پسر کلانی یا بردار خرد که از میت باشد ریش
 و پروت و ابرو و زلف سر او می تراشد - این را بهدر میگویند -
 بعد ازان در گوشه خانه از دست او لحد می کاوانند - و بعده اچارج بران
 تخته می نهد و آب می آرد - و آنکه بهدر کنانیده است او میت را غسل
 می دهد - و دیگر پسران یا برادران یا اقربا آب بالای میت
 می اندازند - من بعد آن بر فرش تخس کفن گسترده میت را دران
 می پیچند و خشبوی میدهند - هرگاه ازین امور فارغ می شوند اول پند آرد
 جو خمیر کرده و چهار فلوس سنکپ از دست صاحب کریه کنانیده
 میت را برداشته از خانه می آرند - بهمان طریق پند دوم از دستش
 سنکپ کنانیده چار شخص قریبه بیان میت را میبردارند - دیگر کس
 دست انداز نمی باشد - روانه می شوند - و تام زنان خانگی و قرابتی و
 همسایه پس میت نوحه کنان روان می شوند - و همراهیان میت حرف
 رام رام ست از زبان گویان میروند - و صاحب توفیق زر و نقره
 مذکور را بران میت نثار می سازند - و هرگاه بر نصفی راه مسان که
 آنرا بدمارک میگویند میزنند میت را در انجا نهاده پند و ماده گاو را
 از دست صاحب کریه سنکپ کرانده سبوجه نو که پر از آب
 می باشد [برگ ۳۵۲ الف] آب آن را گرد میت ریزیده همان چار شخص
 بردارنده سبوجه را می شکنند - باز آن میت را برداشته روانه می شوند -
 و چون بجای سبوه میزنند پند بطریق از دست صاحب کریه
 سنکپ کنانند - اهل دول اکثر چوب صندل و عود و کنار و روغن

زرد و گدیله پنبہ دار بیشتر در مکان سبوه کہ رسانیدہ باشند بدرستی چخہ مستعد می شوند۔ اول بر زمین چو بہای کنار چیدہ بالای آن چوب صندل و عود می چینند و بالای آن گدیله پنبہ دار گسترده روغن زرد وافر بر چو بہا می افشانند۔ چار شخص و صاحب کریہ بیان میت را برداشته بالای چخہ می نہد۔ و صاحب کریہ مستی از نی ہا بدست گرفتہ آن را آتش دادہ بچوبہای مذکور از ہر طرف می چسپاند۔ آن را بنو نامند۔ چون چخہ بدین طور تیار می باشد بجلدی آتش می گیرد۔ چون سرسیت سوختہ پاریدہ آواز می دہد پس جمیع مردمان از انجا روان شدہ بر دریا یا کولاب یا چاہ ہرچہ ازین سہ چیز بہم رسد رفتہ زن و مرد غسل کردہ بخانہ روان می شوند۔ چون بدہ قدم می رسند اچارچ را رضامند نمودہ بخانہ می نشینند۔ و صاحب کریہ اندرون زنان رفتہ نعرہ ہیہات زدہ باز پس می آید۔ حجام مردان را و حجامہ زنان را رخصت می دہند۔ و اچارچ را رسد دادہ رخصت می نمایند۔ و صاحب کریہ چیزی پارچہ پشمین یا سوتی بالای بدن پوشیدہ مالا بدست گرفتہ پارچہ گسترده می نشیند۔ و پندت حاضر آمدہ تا دہ روز کتھا کردہ نامیگت کہ کتابی از شاستر است تا دہ روز می شنواند۔ و طعام یک وقت ہر روز از قسم نو خاطرخواہ میخورد۔ و پند از برج شالی لک ہر روز بہ اچارچ سنکلپ میکند۔ روز چہارم را چوتھ میگویند۔ آن روز چارده پند از برج شالی لک از صاحب کریہ سنکلپ کنانیدہ و حجامہ ہفت تکی از آرد پختہ و قدری دانہ گندسی را جوش دادہ و یک سبوچہ [برگ ۳۵۱ ب] آب و ثانی از گنگا جل و ثالث از شیر و رابع از بول مادہ گاؤ پر کردہ و قدری تیل و چار میخ آہنی و چار چوبی و یک دو نیزہ برای محافظت راہ کہ عالم جن و بہوت درین وقت از خزر رسانیدن بی سلاح باز نمیانند ہمراہ گرفتہ روانہ می شود۔ بر چخہ میت رسیدہ اول تیل گردا گرد چخہ ریزیدہ من بعد آن میخ ہا گرد چخہ کوبیدہ چند تار سوت پنبہ

گردا گرد آن می پیچد - قدری استخوان و انگشتان دست و پا و تمام دندان چیده آنرا در طشت داشته درجه بدرجه با آب و شیر و یا بول ماده گاو و گنگا جل شسته در تیلی یا پارچه تیلی یا کوزه گلی انداخته رویش بند کرده در خانه ماتمیان می آرد - و اهل توفیق از انجا بدست برهن برهت به دریای گنگا روانه می سازند - و بی توفیق در خانه داشته بر بردن خود منحصر می دارد - و بعضی بی توفیق بر دریای که قریب می باشد دران می اندازند و با چارج طعام خورائیدن بر سیوا درین روز بسیار خوب و مستحسن می انگارند - و اچارچ از خوردن دزانجا بسیار احتراز و تکلیف می سازد - بدون حصول مبالغ خاطر خواه دست بطعام دراز نمیکند - و هر یک موافق مقدور رضامندیش نموده ضرور میخورانند - و هشت روز یک پند شالی لک به اچارچ می دهند - نهم روز پند شیر برنج پخته و ماش و برنج و ره و پوری کچوری و حلوا با چارج میخورانند - روز دهم صاحب کریه و ماتم و غیره بر دریا رفته غسل کرده باز بخانه می آید - روز سیزدهم کریا کرم میکنند - تمام پارچه پوشاک مع پاپوش و چارپایی و بستر و بادکش و چوب دستی و دو آوند مسی و دو زیور برای عورت و دیگر لازمه و ماده گاو و سه صد چراغ و خرج سال یا دو سال موافق توفیق آورده اچارچ را بر چارپائی نشانیده چهار شخص چارپایه برداشته [برگ ۳۵۲ الف] مثل گهواره می جنبانند - و اچارچ دان پن نمیگیرد - و بر چارپایی نمی نشیند - اما رضامندیش از دادن مبالغ دیگر کرده سنکلیپ این تمام اشیا مینایند - و باچارچ میدهند - چار روز هیچ کار نمیکنند - روز هفدهم پارچه پوشاک و ماده گاو سنکلیپ نموده برهن برهت را میدهند - بعده برهت رسوئی کرده درانخانه میخورد - آن روز کریه و سوگ تمام می شود - و مردمان از خانه اوشان چیزی پخته می خورند - و بعد ازین هر یک بکا روبر خود می پردازد -

در بیان رسومات سنگمان از روز زادن تا مردن

گروه سنگمان اکثر رسومات موافق رسومات مذکوره الصدر از روز زادن تا مردن دارند - مگر در چند رسوم اختلاف بعمل می آزند - چنانچه نوزاد را زنار گردن نمی پوشانند - و حجامت سوی تولد که آن را جهند می نامند تا هشتم یا دهم سال بهدر نمی کنند - و بوقت مردن غریزی مثل کھتریان و کشاورزان بهدر نمی سازند - و با اهل ماتم خوردن طعام که در هندوان منع و زبون است ایشان همراه سیت حلوی تر تیار کرده و بعد سنسکار غسل کرده می برند، و درانجا می خورند - و کھتریان و برهمنان زن بیوه را بعقد نمی آزند، و اگر زن بیوه ناراض شده بجای رفتن خواهد نمی تواند که برود - و اگر بدزدی بجای رفته عقد نماید وارث از پس رفته واپس می آرد اگر بچه دار باشد بچه را نیز تقسیم کرده می آرد - اگر بجنس بدست نیاید عوضش میگیرند - و این عقد را چادر انداختن نامند، چنانچه فلانی بر فلانی چادر انداخته - و درینصورت رسومات مثل کدخدائی اولین بعمل نمی آزند - بل پندت نشسته چیزی رسم بوک پورن دختر خوانده چادر بر سر زن و زوجش [برگ ۳۵۲ ب] می اندازد و قشقه زعفرانی بهر دو کس میدهد - بدین قدر رسوم کار سر انجام می شود -

در بیان عادات اهل اسلام

پوشیده نماند که عادات این هر سه گروه ساکن پنجاب یعنی مسلمان و هندو و سنگمان جداگانه است - چنانچه بعضی اهل اسلام که بر احکام شرع شریف مستحکم اند موافق شرع هر رسم بجا می آزند - بروز هفتم حجامت و عقیقه بچه نوزاده میکنند و صف ماتم بعد از سه روز ندارند - و زن بیوه اگر اراده اش برای عقد باشد منع نمیکنند - و دعوی نسبت از روی توره مینمایند و عقد فرزندان صغیره میکنند - و برای خواندن علم حتی المقدور سعی دارند - و بعضی ازین گروه از روی

گمراهی خلاف شرع می باشند - چنانچه حیانت طفل نوزاد تا هفت روز نمیکنند - ومدتها از روی جاهلی میدارند، و عقیقه نمیکنند - و زن بیوه را عقد کردن نمیدهند - و برخلاف شرع ورثه بدختر نمی دهند - و دختران بالغ و جوان می شوند و برای عدم استطاعت بجا آوری رسومات کد خدا نمی کنند - و دعوی نسبت زیاده از نکاح کرده نمی گذارند - فسق و فجور و تکذیب و غیبت و دزدی و دغل بازی و سپاه گری و کشاورزی و غیره روزگار را شعار دارند - و تجارت کم میکنند زیرا که اکثر اهل اسلام بالقوه از مبالغ و این گروه سرف بسیار مال اندوخته ندارند - بطریق نوادرات نزد کسی جمع مبالغ می باشند - و آنهم سوای اجرای کار خود مددگاری بدیگری بقرض نمیکنند - و سپاه پیشه ازین گروه مشهور و شجاع می باشند و سلاح هر گونه را و سواری اسب دوست دارند - و از سپاه پیشه سواری گدی را دوست ندارند - و این سواری عرابه را زنانه میگویند - و در ملک پاهندست یعنی پهاول پور و آن نواح سواری شتر و اسب را و سلاح بندوق و شمشیر و نیزه و ناچخ را دوست تر دارند - تجویز و عقل و هنر مجد و بر آوردن نمی توانند - موافق نمونه اکثر چیز تیار کردن می توانند - و عادت به نکاح زنان وافر نیز دارند - [برگ ۳۵۳ الف] اهل اسلام پنجاب کاهل بسیار، و مردم دهقان ازین گروه در طعام تکلف ندارند - اما از نسبت سنگهان تکلف دارند - و نان پخته سوای هلاک خور و سنگهان و کوهستانیان و غیره که استعمال خورش خوک دارند دیگر از دست هر یک می خورند - و متعصب اهل مذهب دیگر بسیار - و بفقیر مذهب دیگر اصلاً اعتقاد نمی دارند - و متواضع و خوش خلق و نرم خوی اکثر اند - و فقرای هم مذهب خود را بسیار آداب میکنند - و هر روز فاتحه بر خانقاهان بزرگان و پیران که آن را میله نامند خیل خیل و توپ توپ اژدهام دارند - و بر سیر باغها و طعام پخته همراه بردن یا درانجا پختن و میوه خوردن عادت و رغبت است -

در بیان اهل علم ہر سہ گروہ یعنی اهل اسلام و ہنود و سنگھان

اول کافہ مسلمین: مخفی نماند کہ خواندن علم بر یک قوم منحصر نیست - ہر کہ خواند صاحب شرافت و فصاحت می شود - چنانچہ فارغ التحصیل را مولوی خوانند - و اهل اسلام در فضیلت و احترام آن را بر دیگر زمرہ امام ترجیح میدارند - و در زمان شاہان اسلام اهل علم این چنین شرف داشت کہ شاہجہان پالکی مولوی عبدالحکیم سیالکوٹی را مع سہرہ ہا بر دوش برداشته بود - فی الحال آنچنان اشخاص چون عنقا و نایاب - زیرا کہ در عہد خود شاہان اسلام کہ ہمگی سعی در استحکام آئین ملت اسلام داشتند بنا بر وفرت علم در خور مایہ علمی از درس خوان کتاب کریمہ الی تلویج خوان کہ نہایت تحصیل علم نحو و منطق و معانی است یونہیہ مقرر کردہ بودند - بدین طمع ہر کس **شغل علم** خواندن در پیش میداشت و بنا بر طالب علمان مدرسہ ہا تیار بودند - از روزیکہ آن حکم سروت از پنجاب وغیرہ مکانات رفع شدہ و حکم کفار غلبہ کردہ [برگ ۳۵۳ ب] شوق حصول علم ازان نسبت از ضد یک حصہ بود - و عمل نیز بدین قسم تصور باید کرد - و عہدہ مولوی وعظ و نصیحت بہ پیروی پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر منبر نشستہ مردمان را کردن و طالب علم را علم خواندن است - و حال برای درس دادن مدرسہ مقرر نیست - و در مساجد و خانہ خود ہا درس میدہند - و اجرت خواندن نمی گیرند - اگر کسی صاحب توفیق بطریق ہدایا بدہد میگیرند - مضائقہ نیست - و در تعلیم علم بخل ندارند - و اجرای ما بحتاج بامداد مردمان خاص و عام و بکتابت و تجارت و بعضی را اگر قدری ایمہ مانده باشد از آمدن آن میکنند - و ہر مولوی کہ در دیہات سکونت دارد شغل او نیز تعلیم علم بہر طالب العلم است - وجہ اوقات گذاری ایشان باید ایمہ کہ اکثر اهل توفیق مقرر کردہ میدہند - و نذر سر کہ مردمان برای برآمد حاجات خویش دادنی می نایند اکثر اینچنین کس را میدہند - البتہ

اوقات خوش میگذرانند - و بادشاهان اسلام بسیار خوانده و عابد و خیرخواه خلق الله را عهده شیخ الاسلامی و قاضی و مفتی گری برای انفصال مخاصمات مردمان مقرر کرده بودند - حالا اولاد آن عهده داران کدام کس علم دارد و کدام کس از علم بی بهره - اما بموجب رسم اسلاف مفتی و قاضی خوانده می شود - اهل علم ازین کسان انفصال مقدمات بموجب عهده خود می نایند - و درس میدهند - و وجه اوقات گذاری سوای انفصال خرخته و ریاضت دیگر ندارند - و ملا و حافظ عهده آنها امامت مسجد است - و دیگر خدمات که بدمه آنها مقرر است در میان اهل رسوم ذکر خواهد شد - و بطفالان اهل اسلام درس قرآن مجید بیاد درس میدهند - همچنین هزاران حافظ قرآن مجید می شوند - و طفلان صبحی بخدمت استاد [برگ ۳۵۴ الف] می آیند و وقت چاشت برای نان خوردن بخانه رفته نان خورده باز بخدمت استاد حاضر می شوند - وقت سه پهری بخانه رفته چیزی غله بریان کنانیده و یا چیزی دیگر از خانه او را بهم رسد می آرند - و پیش اوستاد می نهند بقدر چهارم ازان اوستاد می گیرد - و قس علی هذا همه شاگردان دو سه گهری روز باقیانده رخصت می یابند و وقت شام یک نان اوسط مغ لازم باستاد می رسانند - روز جمعه اوستاد رخصت بازی بطفالان میدهد - و یک تنگه نذرانه میگیرد - و آنچه کارگل ولا باوستاد در پیش میباشد شاگردان اول سرانجام آن کرده رخصت می شوند - و هرگاه ختم یک پاره شاگرد ناید اهل توفیق یک روپیه میدهند، و بی توفیق موجب توفیق خود - و هرگاه که طفل ختم قرآن مجید تمام کند والدین طفل پنج پارچه باستاد و سه پارچه باهلیه اش و دیگر نقد و جنس مثلاً ماده گاو و گاو میش میدهند - غرض که هر کس بموجب ثروت دنیاوی سروت و مراعات باوستاد میکند - و این هر دو معلم عادت بعبادت ایزدی و نیک خوبی و مسافرنوازی دارند - و هر واحد که از اینها در دیهات می باشد او نیز همین طور متکب داری و عهده امامت مسجد دارد - و زمینداران قدری زمین در وجه

از سرکار مرفوع القلم کنائیدہ میدہند۔ و ہر مسافر یکہ برای خواندن قرآن مجید نزد اوشان می رود اوقات گذاری بگدایی میکند، و علم میخواند۔ جای درس دادن اینہا اکثر مشاجد می باشد۔ و مدرس فارسی را بلقب اخوند و میان جیو و اوستاد جیو میخوانند۔ و او درس بطفلان میدہد۔ و اہل امتیاز از اہل اسلام و ہنود و سنگہان بر مکان خود و اگر از خود مکانی نداشتہ باشند در گوشہ و در کوچہ و بازار بکرایہ گرفتہ درانجا درس میدہند۔ و او را بقدر توفیق ہر یک فی نفر از چار آنہ تا دو روپیہ اجرت خواندن یک ماہ [برگ ۳۵۴ ب] میدہد۔ و این درس گیران نیز از دو سہ گہری روز برآمدہ بخدمت اوستاد حاضر شدہ شغل خواندن می نایند۔ و وقت چاشت رخصت تناول طعام دریا بند۔ طعام خوردہ باز بخدمت حاضر می شوند۔ اگر موسم گرما باشد دو گہری رخصت خواب کردن در مدرسہ نیز می یابند۔ و طفلان نوبت بنوبت وقت دوپہر باوستاد بادکش و مالش نیز می نایند۔ بعد از دو سہ گہری برخواستہ دست و رو شستہ بخواندن مشغول می شوند۔ وقت سہ پہر ہر یک طفل بموجب توفیق شیرینی و دانہ بریان آوردہ اول در پیش اوستاد بعدہ پیش خلیفہ می نہند۔ ہر دو ازان باندازہ چہارم نیگیرند۔ ہر چہ ماند آن شاگرد بدیگر طفلان صلح نیز میکند و خود میخورد۔ وقت سہ گہری روز ماندہ رخصت می یابند۔ چہارم : معلم انشاء و سیاق اکثر اہل روزگار باشند۔ اوشان را بلقب منشی و مہندسی میخوانند۔ اہل اسلام در آموخت این امور استعداد اشتیاق کم دارند۔ اکثر ہنود را در تعلیم شغل و اشتیاق بشیاز باشد۔ بعضی متضدیان از اہل اسلام کہ از سبب کهن سالگی آرام گزین شدہ اند و بعضی کہ در شغل تعلیم اند این تعلیم میدہند۔ اما شغل دیگر مدرسہ ندارند۔ طالب کہ بسیار نباشد صاحب شوق پیش ہر کس رسیدہ صلاح گرفتہ واپس بخانہ آمدہ مشق میکند۔ و اگر نزد اوستاد جای نشست باشد چندی درانجا

نیز باشد - اوستاد غریب را اگر کسی سراغبت نماید مضایقه نیست -
و صاحب توفیق قریب این معنی نمی گردد - و همچنین آئین خوش
نویسی است - در ایام ماضیه آنچنان خوش نویس خط عربی و پارسی بودند
که یک حرف نوشته اوشان یک روپیه قیمت داشت - چنانچه در لاهور
بر دروازه میر باقر خان و میر امانت خان سائلان خیرات گیر که
می رسیدند یک حرف [پرگ ه ه الف] در وجه اوشان نوشته میدادند
و اهل شوق درانجا بخریداری موجود بودند - از سائلان حرف مذکور
گرفته روپیه میدادند - و بر قواعد آن خود مشق می نمودند - حال
آنچنان خوش نویس و خریدار شان از هزار یک حصه نخواهد بود -
ششم: معلم بود در علم حکمت یونانی - و هنوز اهل حکمت را وید
میخوانند و آن اکثر اشغال حکمت هندی دارد در سنگهان اهل حکمت را
نیز وید میخوانند و او بسیار رتبه و قدر دارد - زیرا که مریض را مردمان
برای تداوی مرض پیش او می برند - و صاحب اقبال و صاحب فضل این
علم متوسل بدربار بادشاهی می شود - آنکس به تعلیم کم رغبت دارد - و آن
را که رتبه توسل بهم نرسد در شهر و دیهات مثل دوکاندار می باشد، و
بی حصول چیزی نبض نه بیند - و در قریه ادویه ها اکثر شعار تقاب دارد -
و به یک کس عطار طرح رفاقت پیدا کرده نسخه ادویه هر مریض که می
نویسد خریدار ایشان ادویه عمده و لائقه بدان دوکان نشان میدهد -
اگر آن کس از جای دیگر خرید کرده بیارد آن را پسند نمی کنند -
درین صورت از قیمت دوا فی روپیه رسوم خود بر آن عطار مقرر کرده
می گیرد - و اکثر مریضان غریب بمان او می روند - و بر مکان مریض
صاحب رتبه حکیم از راه خوشامد و وفور طمع میروند و بتداوی آدمی
میپردازد - بعد حصول شفا انعام می یابد - و گاهی پیش از حصول شفا
انعام شرطی مقرر می نماید و انجرائی ما محتاج خود بدین صورت میکند - و
علم حکمت اگرچه در هر گروه است اما شرف در علم هر گروه علم
حکمت یونانی دارد - و اکثر اهل اسلام کشمیر و پنجاب و صوبه ملتان

حصول کرده اند، و ایشان بسیار رتبہ و شرف دارند، زیرا کہ مرجع ہر خاص و عام اند۔ اگرچہ بشرف حصول این علم درین ہر سہ گروہ مذکور بسیار کسان ممتاز اند اما بہ تشخیص مرض [برگ ۳۵۵ ب] قرار واقعی نمی رسند۔ و استعمال ادویہ بر مریض بمثل تیر اندازی طفل میکنند۔ حکم انداز کسی نیست۔ حصول شفا در ہمہ حال منحصر بر افضال الہی است۔ اما خاص درین ملک بالکل حوالہ تقدیر است۔ بر تداوی حکما موقوف نیست۔ شعار ہر کس کہ علم و حکمت کم و بیش میخواند یا نسخہ های استماعی یاد داشته باشد۔ بتداوی ہر کس می پردازد۔ جای امتحان از بس ناپرسیدگی و بی نیازی و نافہمی مقرر نیست۔ یعنی ہر کہ علم حکمت خواند و حکیم کامل علم او مسموع نمودہ و تدبیرش کما ہو درست یافتہ بتداوی اہل مرض اجازت دہد از طرف سرکارها کہ پروردگار ایشان را مالک ملک فرمودہ احدی مقرر نیست۔ و مقرر کردن این امر برای رئیس وقت واجب و لازم است۔ چون بندوبست این معنی نیست لہذا احوال مریض بصورت صدر می باشد۔ واللہ اعلم بالصواب۔

بیان اہل حکمت ہنود

اہل حکمت را در قوم ہنود وئید میخوانند۔ و وئیدهای ہندی کہ برخلاف حکمت یونانی نسخہ های طب ہندی تصنیف و مرتب نمودند آن را از اوستادان ہندی درس گرفتہ بتداوی خلایق می پردازند۔ و ہر کس کہ ایشان را طلب میدارد نزدش رفتہ موافق رسایی عقل تشخیص مرض مریض نمودہ استعمال نسخہ ہندی می نمایند۔ اما بمثل حکمت یونانی محل اعتقاد خلایق و اشتہار ندارند۔ و حقیقت امتحان ایشان نیز بدستور مذکور الصدر است کہ سرداران زمان و دانایان آوان حکمت ایشان را بمعیار دانایی بسنجیدگی نمی آرند۔

در بیان اهل علم هندود

در قوم هندود علم اعلی علم شاستر است که بنا بر رهنمای خلق باسر خالق مطلق گفته است - هر که آن را خواند آن را پندت می گویند - [برگ ۳۵۶ الف] و خواندن این علم محض برای برهمن است - و قدغن است که سوای برهمن دیگری علم شاستر نیاموزد - و این پندت فقط برهمن زادگان را این علم می آموزد - و برهمن زادگان شهر بقدر وسعت خدمت او بجا می آرند - چون برهمنان چیز از دست غیر نمی خورند لهذا شاگردان بمدرسه چیزی می آرند و مسافر برهمن بی توفیق گدائی کرده می خورند - و علم می خوانند - و دیگری را بقدر ضرورت یعنی لایق ورد می آموزند - و علم نجوم را نیز این گروه تبرک دانسته از سوای برهمن بدیگر کس قلیل می آموزانند - خواننده نجوم را جوتشی میگویند - پندت شاسترکار وعظ و نصیحت و امر معروف دارد - و وعظ در روزهای مرگ و خواندن مندو یعنی نکاح دارد - و جوتشی از روزهای نیک و بد بداندیده در شادی از روی قواعد نجوم نشان میدهد - و هندوان بران عمل دارند - و دیگر عمل در امور شادی و غمی برگفت جوتشی و پندت میکنند - و دیگر هر کس که علم هندسه بطفالن آموزاند آنرا پانده میخوانند - و خواندن علم حساب بر یک قوم منحصر نیست - هر که علم حساب خواند و می آموزاند و رخصت بدستور صدر بطفالن می دهد -

بیان علم گروه سنگهان

پوشیده ناند که اهل علم در گروه سنگهان فقط گرنته خوان می باشند - و بنام بهائی جیو او را ملقب ساخته اند - و مهاراجه بسیار گرنته نویسانیده و برای خواندن هر یک گرنته چار چار و اقل درجه دو دو یا یک یک بهائی در هر مکان که گرنته داشته ضرور مقرر فرمود - و در وجه مصارف به بهائیان هر هر گرنته از هزار تا دو صد

روپيه جا گير و جائيداد ششاهي مقرر بود و هر بهائي رسد روز سه بقدر مصارف از سرکار مي يافت ، [برگ ۳۵۶ ب] و خوش اوقات ميگذراند - و وقت برآمد سفر مهاراجه گرنته ها را پيشرو مي ساخت - چنانچه هر دو گرنته را ، که يکي ازان کلام بابا نانک است و ثاني تصنيف گورو گوپند سنگه ، که گرنته دسوان بادشاهي مي نامند، در غلافهاي عمده پيچيده در پينس مي نهاد - و دروازه ها بند ميکرد و پيش هر دو پينس دو نشان زربفت مع سپاهيان پره دار مي رفتند - و به تعاقب اوشان بهائيان بر فيل در حوضه سيمين و طلای سوار شده مي رفتند - و سوار را نزديک پينس هاي مذکور آمدن نمي دادند، اهتمام و فرق بسيار دارند - و مهاراجه بوقت فروکشي دست نذر يعني از قسم شيريني و ميوه وغيره مي فرستاد - و سواي اين در پلتن ها و همراهي سرداران نيز گرنته ها مي باشند - بعضي سواران بر فيل گرنته را مع بهائيان سوار کرده مي بردند - و بعضي ها بر پيهری که چارپايي خرد باشد و لايق نشستن آدم است مي بردند - و وقتی که مهاراجه گرنته صاحب مي شنود گرنته بر پيهری طلای ميداشتند - و مهاراجه پيشش با ادب مي نشست و مي شنود - تا که بهائي گرنته ميخواند ديگر کلام و گفتار موقوف مي شد، و وقتی که گرنته روبرو مي آوردند براي تواضع بر ميخواستند - و بهائيان بر گرنته مورچهل بوقت آمدن و خواندن ميکردند - و خوش الحان در سرود مي خواندند - و نذر پيش مهاراجه ميگذراندند - و هر يك در هر جا نذر ميگذارد - و نيز فال از گرنته مي گرفتند - و آن را معتبر مي دانستند - و در ايام سابق اين بهائيان گرنته خوان مع سنگهان براي تاخت و تاراجي نيز ميرفتند - و بعضي از آنها صاحب ملک شده - چنانچه بهائي لعل سنگه کينتمهل والا وغيره صاحب دول گرديده خوش اوقات ميگذارد -

در بيان رسوم گيران هر سه گروه و رتبه هر يك رسوم گير
از روز تولد تا روز مرگ

[برگ ۳۵۷ الف] پوشيده نماند که رسوم گيران اين هر سه گروه چند اشخاص مقرر اند - چنانچه بر همن پندت که از هر دو علم يعني

پران و شاستر و جوتش خبردارد از روز زادن تا مردن رتبه ای دارد که هندوان بدون امرش مبادرت در هیچ امر کردن نتوانند ، مگر گروه سنگهان که در چند امر اختلاف به بید پران دارند دران امور متابعت برهمن پندت نمیکنند - و دوم پروهت ، که اکثر ناخوانده می باشد و اکثر نام اصلاب هر یک جچمان یاد دارد ، او نیز از روز زادن تا مردن مختار می باشد - چنانچه تا او از خانه بچه نوزاد طعام و آب نخورد دیگران هم نمی خورند - و تا او در انتظام نسبت و شادی کتخدائی و مرگ درمیان نباشد آن کار را معتبر نمیدانند - و اگر در جای از رشته داران جچمان این پروهت شادی باشد و یا غمی رود نامبرده در انجا رفته مطابق عهده خود رسوم میگیرد - و از انطرف هم بدستور داد و ستد و عوض و معاوضه که به هندی بهانجی - میگویند بعمل می آید - و ثالث برهمن ڈاکونت که برای اخذ چیز خیرات ، که در هندی دان و پن میگویند ، از قدیم مقرر است - گروه سنگهان نیز بدو خیرات میدهند - و رابع برهمن اچارچ که تعمیل میت و کیرتن ، یعنی راگ پیش میت ، میکند - و دیگر اخذ رسومات این وقت به عهده او هست - چنانچه در فصل مرگ ذکر شده - گروه سنگهان موافق دیگر هندوان او را درین باب معتبر دانند - و بدون او اوامر مرگ سر انجام نمی شود - خامس برهمن بهات - اگرچه خیرات از همه گروه میگیرند مگر در مردم کوهستان و دامان آن از راجه تا ادانی فقط بزوز شادی رسومی مقرر دارد که احدی را از ادای آن گزیر نیست - هرکس بقدر توفیق داده مخلصی خود [برگ ۳۵ ب] ازو میکند - اگرچه به روز مذکور فراوان فزاهم می شوند ، اما اگر یک کس ازیشان سد راه راجه کلان می شود بدون حصول رضامندیش حجله عروس یک قدم پیشتر بردن نمیتواند - و این گروه بهات تقسیم این آمدن را بعدالت میکنند و فرق درمیان خورد و بزرگ نمیکنند بل سگ که همراه یک کس باشد حصه او نیز نصف از آدمی زاد میدهند - و

ديگر ميراثي او نيز مثل پروهت در گروه سنگهان و هندوان در امر شادي اعتبار دارد، و در زمينداران و راجپوتان وغيره نيز اختيار دارد - و آن چند شاخ مي شود - شاخي ازان شيوه پشت خواني ياد دارد - و اكثر عدالت مشكوك زمينداران اهل اسلام و هندود و گروه سنگهان بر شاهدي نامبرده لسوق مي شود - و در كار شادي هر سه گروه بالتخصيص در شادي زمينداران و راجپوتان اهل اسلام اعتبار دارد - و زمينداران و راجپوتان بر وقت شادي و در آمد غله فصل و از تقرر زمين معافي و ديگر وجوه خدمت اين ميراثي قرار واقعي ميكنند - و شاخ ثاني شيوه نغمه سراي يياد دارند - مايحتاج ازين حاصل مي سازند - و شاخ ثالث شيوه نقاره و سرنا نوازي دارند - و شاخ رابع شيوه باز فروشي دارند - و راي جيو و بهات لقب دارند - ازين هنر مايحتاج کرده ميخورند و ناچخ و خنجر از سلاح ها بدست ميدارند - و شاخ خامس را بهمند ميگويند - و شيوه آنها نقالي ارباب روزگار است - و مردم دولت مند وغيره را خوش کرده وجه معاش گرفته اوقات گذران مي سازند - و سادس را بهگتیه گویند - و او شيوه رقاصی طفلان خود دارد - و ازين امر مايحتاج حاصل ميکند - مگر زمينداران دعوي بزرگي و گزیدگي ميراثي پشت خوان يعني کتاب خوان ميکنند - و او رسوم مايحتاج خود بوقت انتظام شادي ميگيرد - و ثاني مايحتاج خود بوقت فصل ربيع [برگ ۳۵۸ الف] خريف از زمينداران حاصل مي سازد - و موافق توفيق هر يك بايشان ميدهد - و بر شادي و مرگ اين ميراثي ها يعني مطربان مذکور رسوم گير ديگر ميراثيان مقرر اند - و آنها را مهرمذگ مي گویند - و رابع رسوم گير ازين هر سه گروه حجام است - و وي از روز زادن تا مردن از هر سه گروه رسوم ميگيرد - زيرا که کار خدمتگاري دارد - اگرچه گروه سنگهان بحجام چندان غرض ندارند - اما تا هم از احتياج او خالي نيستند - روز شادي هر سه گروه اين نيز اعتبار و رتبه دارد - و رسوم

خود میگیرد - و خامس رسوم گیر قوم جهپور است که خدمت آب رسانی در هر جا و مکان و بهنگی برداری دارد - از وقت زادن تا مردن رسوم گیر می باشد - و در گروه هنودان و سنگهان این هم اعتبار دارد - و سادس رسوم گیر بهنگی یعنی هلاک خوراست - چون در خانه و تصفیه مزروعات دارد بوقت درآمد فصل و شادی و غیره رسوم میگیرد - و سابع آهن گر و درود گر و گاذر و رنگریز بوقت شادی و تیاری مزروعات لاحق می باشند - زیرا که عهده خدمتگاری دارند - فقط - و نیز یک نوع میراثی گهریاله میگویند - جهت تسمیه اش آنکه از اولاد چند زمیندار و غیره می باشد - چون او شیوه پشت خوانی اختیار کرده لهذا او را گهریاله میگویند - و نام برده پشت نامه هر کس که یاد دارد درانجا رسیده بر مکان وی بلند برآمده از آغاز تا انجام پشتمایش میخواند - و شیوه مطربی نیز دارد - فقط -

دربیان خوراک هر سه گروه یعنی گروه سنگهان و برهمنان و دیگر هنود و اهل اسلام

اول تشریح خوراک گروه سنگهان

پوشیده ناند در طعام خوردنی شبانروزی تکلف هرگز نمیدارند - هرچه حق تعالی باین گروه از چیز قوت برساند بهرگونه که طعمش متغیر شده باشد شکایت آن نمیکنند و باسترضا میخورند - مگر در گوشت تکلف دارند که بدون گوشت جهتکه مذبوحه اهل اسلام و مردار اصلاً نمی خورند - و زنان این گروه [برگ ۳۵۸ ب] و دیگر هنودان از قوم برهمن و کهتری و ویش و شودر که تفصیل آنها بر صدر قلمی شده گوشت اصلاً و مطلقاً نمی خورند - بل آوندی را که درش احیاناً شوهر ایشان گوشت پخته باشد بدون ادای شرایط پاکی دست نمی چسپانند - و این گوشت جهتکه سرداران را بوقت مطلوب بهم می رسد - و دیگر سنگهان سپاه پیشه و کارنده را گ

گاه بهم میرسد - و درین صورت اکثر خوراک این گروه دال مونگ و نان گندم است که آن را پرساد میگویند - و بقولات نیز گاه گاه در خانه یا در مسافری که بطریق غارت بهم رسیده باشد، و بوقت بود و باش خانگی نان و لازمه را در آوند داشته میخورند - و در عدم آوند لازمه را برنان گرفته در یک دست نان لازمه والا داشته بدست راست آن را شکسته می خورند - و در مسافری اکثر نان این گروه یکجا تیار می شود - بجائیکه یک جا نان پخته می شود آن را لنگر خوانند - بوقت تیاری نان لانگری یعنی پزنده هر یک خورنده را آواز میدهد - خورنده یک نان را بدست چپ گرفته بزور دست بمثل کتوره می سازد - لانگری دران لازمه دال ماش یا دیگر بقولات هرچه باشد انداخته میدهد - اگر زمین ضما شده گوبر باشد خورنده بران نان می نهد یا در ظرفی میدارد، و در عدم هر دو اسر بر پارچه داشته خوش می خورد - و گاهی چنین نیز می شود که نان لازمه والا مشتق می شود و آب دال یا دیگر از راه باز و می چکد - خورنده آن را بزبان می لیسد - و در پنجاب نقالان نقل این طور نان خور را بخوب وضع میکنند که هر ادانی و اقاصی از وارید آن بخنده و قهقهه می در آید، و خیلی منشرح می گردد - و این گروه نان در چوکه نمیخورند و هر جا که نان بهم برسد همانجا تناول می نمایند - و هر کرا در دوازده ماه غله گندم بهم میرسد آن کس دوازده ماه نان گندمی بدینطور در سفر و خانه میخورد - و هر کرا دوازده ماه گندم بهم نمی رسد از دیگر [برگ ۳۵۹ الف] غله ها مثلاً نخود گندم آمیز یا جو گندم آمیز و نخود آمیز و عدس جو آمیز یا نخود آمیز، در ربیع میخورد - و در خریف جوار و مکی و چرهی و باجره و سوتبه و کال و ارزن و سوانک سائیده نان پخته خشک یا بکدام لازمه از بقولات و دوغ و یا دال ماش میخورد - و شکر بجای می آرد - و در اردوی سهاراچه آرد گندم کهنه

و لک بهم می رسید - سپاه سنگمان آن را باسترضا خوردند - و شکایت رازق نمی گفتند -

و هکذا احوال دیگر کشا و رزان و اهل حرفت قریه نشین می باشد - اهل قریات را چه هنود و چه مسلمین را از بی توفیقی یا قحط غله نو و عمده بهم نمی رسد - کهنترین این بلاد غله کهنه و افسرده و بودار برای خوراک میگیرند - و غله نو عوض آن دادنی می نایند - و بدان غله اوقات گذاری میکنند - و آن غله کهنه چنان تلخ می باشد که از دیگر مردمان بخوردن نمی آید - و بشکرانه می خورند - و بعضی در عدم بهم رسی این چنین غله بخورش بقولات اوقات گذاری میکنند - غرض که این قوم بسیار محنت کش و صابر است - و سرداران این گروه و زمینداران سرآمد نیز در طعام خورش مثل ولایت و هندوستان تکلف ندارند - اکثر نان و گوشت در بقولات پخته می خورند - و اکثر زمینداران سرآمد نان بمسکه و دوغ و شیر می خورند - و موجب خوارق عادت اگر کسی را گوشت گاهی بهم رسد میخورد، و الا بدین طور اوقات گذاری هر سه گروه ساکن قریات میکنند -

ذکر خوراک برهمنان و دیگر هنودان ساکن امصار و قریات پنجاب

برهمنان قریه جات و امصارات و دیگر هنودان اکثر اوقات گذاری با خورش دال و نان و دیگر بقولات و برنج پخته یعنی خشکه ساده با دال یا شیرین، و شیر برنج یکجا پخته یا برنج جدا پخته شیر آمیز کزده و حلوای تر میکنند - اما چهار چیز از بقولات نمی خورند - مثلاً شلغم و زردک و پیاز و سیر - و بعضی برهمنان سارست پنجابی گوشت مذبوحه اهل اسلام بی شرکت زنان بیرون خانه پخته می خورند - و آنانکه گوشت می خورند [برگ ۳۵۹ ب] بخانه رقاوه ها نیز می روند - و استعمال

شراب نیز میکنند - اما درین امور احقا بدرجه نهایت میکنند - و هکذا خوراک دیگر هندوان کمتری وغیره است - اما از کمترین کسانیکه گوشت میخورند از شلغم و زردک و پیاز و سیر پرهنیر کلی دارند -

و اهل اسلام پنجاب را نیز همین خورشهای مذکور مقرر است - اما غذای خورش گوشت بز و ماهی و خروس و گوشت دیگر جانوران بناچاری میکنند - و سکنای امصار اکثر نان گندم بلازمه گوشت و دال و بقولات می خورند - و اکثر مردمان برج در گوشت پخته که آن را پلاء می نامند می خورند - و بر انتظام شادی ها باهل برات یعنی جنیت ضرور همین طعام پلا و دیگر برج شیرین میخورانند - و اهل اسلام قریه جات نان از هر قسم غله که حق تعالی ایشان را میسراند اکثر بدوغ و ماش و بقولات میخورند - و گوشت اینها را گاه گاه در شادی یا از میهمانی عزیزی که برسد بهم می آید -

در بیان صدمه جنات

اهل اسلام ساکن پنجاب و هندوستان و ولایات موافق قول معتبر صدمات جنات و بهوتات مقرر و مستحق میدارند - و هندوان نیز قائل این معنی اند - چنانچه اهل اسلام مرد و زن بروز های بجا آوری رسومات نو عروس و میت و طفلک خرد را از خوف صدمه جن تنها نمی گذارند - همچنین هندوان و سنگهان نیز نمیگذارند - چنانچه در رسومات شادی بعضی بزرگان در رفع این صدمات عملیات دارند - و بتاثیر آن عمل جن از تکلیف رسانی انسان دور می شود - و بر آرنده وقت برآمدن جن برای ناپیش مردمان از جن نشان خروج میخواهد و میگوید که بوقت رفتن فلان شاخ درخت را بشکن و فلان دیوار را بیانداز - جن بوقت رفتن همچنین بعمل می آرد - از مشاهده این حالات اهل اسلام و هندو معتقد اند - صدمات جن مثل باریدن سنگ در محله ها و آسیب

ایشان بطفلان اکثر می رسد - و در خانه ویزان و جای تاریک اکثر می باشند - والله اعلم بالصواب [برگ ۳۶ الف] بحقیقت الحال -

در بیان ملبوسات هر سه گروه

مخفی و محتجب سبب که گروه سنگمیان موافق امر و ارشاد گورو گویند سنگه وضع و طریقه پوشاک پهلویان جداگانه از دیگر هندوان اختراع فرموده - چنانچه شعر های سر را بدان مضبوطی در پیچهای دستار مستحکم می سازند که بدون کشادن پیچ از سر فرو نمی آید - و بجای پاجامه کچمه که تا زانو می باشد و فراخ بانداز بیست گز آخر درجه میکنند و ازار بند دران اکثر از پارچه دوخته در ازار می دارند - و اکثر بنجوی کشاده می شود که گرد آوری آن بدقت می گردد - و بعضی اهل دول ازار بند ریشمین نیز میدارند - و اکثر سپاه پیشه و غیره در کرته نیم تنه که بغایت تنگ و آمیز به بدن می باشد می پوشند - سنگمیان قدیمی اکثر انگرکها بقطع پنجابی فراخ و دستار دراز میداشتند - و دیگر پاجامه و پارچه رنگدار هرگز نمی پوشیدند - و مهاراچه رجحیت سنگه پاجامه تنگ قطع پنبه دار اکثر در موسم سرما مع انخلاق تنگ پنبه دار کوتاه می پوشیدند و در روز های بسنت دستار زرد می بستند - و بالای دستار یک روسال دیگر - و یک روسال سه گوشه کرده بکمر می پیچیدند - بنا علییه تمام ملازمان ادانی و افاضی مهاراچه پوشاک این طور میدارند - و در گرما مهاراچه پاجامه کچمه و نیم تنه دریایی و بالای آن از سمل تنگ می پوشیدند - سرداران این طور لباس می پوشند و سنگمیان سپاه پیشه در گرما و سرما اکثر پارچه کچمه بجای خود می پوشند - و بعضی ها در روز حاضری پاجامه ها پوشیده حاضری میدادند - و سنگمیان اکالی و نینگ که کرواسنگه نام دارند و بازار بند زنان قفل میدارند، پوشاک سیاه می پوشند - مگر بعضی ها کچمه سفید و بعضی ها کچمه نیلگون نیز دارند - مگر نینگ سنگمیان

طور دستاربندی علاحدہ بر آورده اند۔ چنانچه قبل ازین ذکر شده کہ اول [برگ ۳۶ ب] دستار را بطور سنگهان بسته بعدہ در میان آن چوبکی مثل فی باندازه دو بالشت داشته گرد آن مثل گاو دم پیچ داده تا انتہایش برده درانجا گرد کرده بقدر دو نیم بالشت دراز شملہ در دستار آویزان می سازند۔ و وقت سواری بیا مثل بیرق نایان می باشد۔

پیدان لباس و زیور نسوان سنگهان

پوشاک زنان سنگهان و کشاورزان بقطع یکیست اما فرق همین است کہ صاحب دول بموجب قدر خود پوشاک مکلف چنانچه گہگرہ وغیرہ می پوشند۔ و آن پارچہ ایست فراخ از پارچہ ریشمانی یک و نیم عرض دوخته۔ و باز پارچہ ابریشم اگر عرض فراخ است تا یک عرض ہم کفایت میکند۔ بجای پیشوازان پاجامہ زنانه در کمر میکنند۔ یا کرتی نیم تنہ مسمی بچولی کہ بران ریشم دوخته باشند و فقط پستان را پوشیده میدارند۔ و یک پارچہ کہ از تہ پستان تا ناف دراز می باشد می پوشند۔ ایضاً چولی ریشمین کہ زنان صاحب دول می پوشند و چادر سفید از پارچہ بافته و باریک و یا پهلکاری کہ بر پارچہ ریشم و یا سوتی رنگ دار و غیر رنگ دار از تار ریشم بر آن کار گلدار میکشند می پوشند۔ ایضاً در موسم سرما دولای ریشمین و چادر چہینت بر سر دارند۔

زنان سنگهان سوی سر را بافته دزنیان سر رشته زیور بندند۔ اول آن یک گردہ نقرہ کہ بقدر چار پنج انگشت مدور میباشد و یک طرف پیشانی زنگولہهای خرد خرد مع زنجیر نقرہ از چین آویزان تا بن گوش می بندند۔ و صاحب دولت آن را از طلا می سازند۔ و از آن زیادہ صاحب ثروت آن را مرصع میکنند۔ و زیور تہیدو کہ آن نیز باندازه سه انگشت مدور از نقرہ و طلا مرصع میباشد مع گوشوارہ نقرہ و یا طلای می پوشند۔ و در گلوی طوق کہ آن را ہسی مینامند و آن

از نقره و طلا باندازه ده یازده [برگ ۳۶۱ الف] تولہ یا پنجہ تولہ
آخر می باشد میپوشند۔ و در بازو دند کہ آن نیز از نقره و طلا باندازه
ده یازده تولہ می باشد۔ و حلقہ بینی طلای سطرین پن دار، گوکھرو
مرصع مع جہال مروارید کہ بوزن چہار تولہ می باشد می پوشند۔
اگر مروارید سطر و اصیل بدست نمی آید مروارید قلب اندرونش
سندھور مالیدہ در میان حلقہ بینی انداختہ می پوشند۔ و تانیا بلاق
سادہ طلای و مرصع مع چہار مروارید در پره اوسط نخرین نیز
می پوشند۔ و باہی یعنی چورہ کہ از عاج می سازند و دران رنگ سرخ
و یا نقاشی می باشد بر ساعد عروس می پوشانند۔ و این رسم در ہر
سہ گروہ بر وقت شادی مقرر است۔ و تعویذ نقرہ یا طلا یا مرصع کہ
ہر دو طرف آن دھولنہ کہ بقدر یک نر انگشت سطر و باندازہ دو
انگشت دراز و مدور می باشد، و در دست ہا کہلوری نقرہ و طلا بوزن
بسیست تولہ می باشد، و من بعد آن چوری نقرہ یا طلای مرصع کہ
باندازہ ہفت ہشت، انگشت و گول موافق ساعد کہ پیرامون آن
بباید کلگی دار ساختہ و در انگشتان پای چہلہ ہای نقرہ و بالای
شتالنگ یعنی ساق پائری ہای نقرہ مدور کہ این زیور از طلا برای
صاحب دولت نیز نمی باشد۔ و حمائی کہ در گلوی آویختہ تاناف
می باشد و آن را چندنہار می نامند از نقرہ و طلا و مرصع ساختہ، و
در دست آئینہ یعنی آرسی و انگشتی ہا و چہلہ ہای نقرہ و طلای
نگینہ دار و مرصع و میناکار ساختہ می پوشند۔ پوشش زیور در
زنان سنگہان و کشاورزان ہمین قدر است۔ دزین وقت بعضی ہا کہ
رئیس وقت شدہ اند زیورہا بمثل سکنای اسرار و مغول برای زنان
خویش تیار کنانیدہ اند۔ آنرا بدین تفصیل کہ پس پشت اوراق
نوشتہ خواهد شد اینست: [برگ ۳۶۱ ب]

تفصیل زیور سنگهان امصار و مغول که حال اهلیه سنگهان
می پوشند این است:

چهله و انگشتری نقره و طلا و
مرصع در انگشتان دست -

انگشتانه نقره و طلا برصع در
انگشت دست راست و چپ

چهله های سیناکاری که آنرا
انگشتی می نامند در دست

در بند دست یاره نقره و طلا و مرصع

گجره نقره و طلا و برصع بسیار
خوب در دست

چوره نقره و طلا و مرصع و حافظی
مردان نیز میدارند

بازو بند نقره و طلا و مرصع و حافظی

مالای جوز و از طلای مرصع

دهگدهگی طلای مرصع نگینه دار

مالای کلان طلای

هیکل که یمین و یسار

میباشد از نقره و

نقره و طلا

در گوش پهل خرد نقره و طلا

والای نقره و طلا مرصع کلان

بوده نقره و طلا و مرصع که بموی
شرش پس پشت می بافند

تکمه طلا و مرصع بزنجیر مروارید که بند طلائی و مرصع که با
 و طلا بر پیشانی دوهنی عروس پیش پیشانی می دوزند
 زنجیر نقره و طلا و مرصع دو - در پا کمرهای نقره از ده توله
 طرف پیشانی یا گوش تا صد توله

پازیب نقره . . . توله [برگ ۳۶۲ الف]
 گهنگروی نقره جهانبجر نقره انوپ نقره منیا کاری چهله نقره و مینا کار و
 در انگشت نرینه پا گهنگرو دار
 در انگشتان پای

حلقه پینی مرصع یعنی نته بلاق مچهل مرصع در پره پائین منخر

در بیان زیور های مردانه گروه سنگهان

صاحب دولت در گلو کنته طلائی و مروارید و زمره، و
 تختی های طلائی ساده و مرصع و مالای مرصع و مالای آویزان ساده
 و طلائی و مروارید و مرجان و زمره، و بازو بند طلائی مرصع بر بازو
 پهنچی ساده طلائی و مرصع و مرواریدی و یاره ساده و طلائی و مرصع در
 مکان بند دست و والای طلائی مع مروارید اصیل و زمره و آویزه
 زمردی در بنا گوش و بعضی ها واله ساده طلائی و مرصع در وسط گوش
 و سرپیچ و جیغه مروارید همه اصیل یا قلبی یعنی که نگینه در خانه
 طلائی از بلور و کچ می باشد بر دستار می پوشند - و همچنین بعضی
 کهتریان سردار سر آمد و بعضی برهمنان که سنگه شده اند نیز
 می پوشند - و هندوان قدیم زیور همه قسم مالا و کنته در گلو و بیرلیان
 و والا و کمری و گوکهر و در گوش و یاره سیمین و نقره در دست
 و پهنچی در بند دست و انت و بازو بند بر بازو و انگشتی و چهله
 در دست و تراگی سیمین طفلکان را بر کمر و غیره زیور ها می پوشند -
 بمردان اهل اسلام در شرع پوشیدن این چنین زیور ها سوای یک انگشتی

سیمین یا طلای اصلا و مطلقا جائز و روانیست بل حرام است، اما درینوقت بعضی مسلمانان در شرکار سہاراچہ بدرجہ رفعت رسیدہ مثل گروہ سنگہان و ہنودان زیور ہا می پوشند [برگ ۳۶۲ ب]

در بیان پارچہ پوشیدگی قوم ہنود

کشاورزان پنجاب قوم ہنود بجای ستر عورت رشتہ ریشمین یا سوتی زیر ناف می بندند - و آن را تراگی می نامند - و در میان از پیش پارچہ بقدر دو گز یا کم زیادہ کشیدہ خایہ را پوشیدہ پس پشت از زیر سرین بردہ باز ازان رشتہ تراگی بر آوردہ از پیش زیادہ و از پس اندک آویزان میکنند - و آن را گہای میگویند - و بر سر دستار - و در گرما چادر بر دوش و در سرما کمبل و کھیس کہ از دو تار ریشمان تانا بانا میبافتہ باشد میدارند - این پوشاک عامہ زمیندارانست - و سر آمد زمینداران بجای کمبل لحاف پنبہ دار و انگرکھا ہم پنبہ دار میدارند - النادر کالمعدوم بعضی انگرکھا و پاجامہ کچمہ پنبہ دار می دارند - و کشاورزان مسلمانان اکثر ہمین پوشاک بوقت کلبہ رانی و بعد ازان بجای گہای تہ بند نیلہ و یا سفید می بندند - و کشاورزان دوآبہ سندھ ساگر بوقت کلبہ رانی نیز انگرکھا و پاجامہ و سر بدستار و پابنعلین پارچہ لک یا کھنہ پوشیدہ دارند - برھنہ ہرگز نمی باشند، ہر چند پارچہ کھنہ نیز باشد - و سر آمد آن قوم افغانان و زمینداران لیاس شایستہ از انگرکھا و پاجامہ و دستار و کفش دارند - اما دستار کلان دراز می بندند - و پاجامہ فراخ از دہ تا پنجاہ گز و انگرکھا کہ جای سینہ اش بغایت تنگ و دامن فراخ می باشد می پوشند - و زنان این گروہ نیز پاجامہ مثل مردان تا پنجاہ و شصت گز از بالا فراخ و از پا تنگ کردہ، و کرتی بگلو تا ناف میدارند - و بر سر در گرما چادر باریک و در سرما چادر لک از ہر قسم کہ باشد میدارند - و سوی را بافیدہ پشت میگذارند - و زیور اکثر موافق دھاقین پنجاب می پوشند - و

کشاورزان دوآبه چنمیت بوقت کلبه زانی ته بند سفید یا سیاه دارند۔
و بدون آن نیز بر سر دستار و بردوش لنگی یا چادر و در سر یا کمبل
سیاه عامه زمینداران می پوشند۔ و سرآمد زمینداران دستار و پاجامه
[برگ ۳۶۳ الف] مثل کشاورزان دوآبه سنده ساگر بدرجه اوسط
دارند۔ و در سرما لحاف انگرکها پنبه دار دارند۔ و زنان این زمینداران
که اکثر اهل اسلام اند در بر چولی بدستور مذکور الصدر
و زیر ناف لنگی سیاه می بندند۔ رشم گهگره پوشی بالکل ندارند۔
و مردان کوهستانیان این هر دو دوآبه دستار بر سر دو انگرکها در بر
و پاجامه فراخ سر آمد زمینداران می پوشند۔ و کوچک زمینداران ازان
تنگ می پوشند۔ و زنان اهل اسلام مثل زنان مسلمانان دوآبه
سنده ساگر پوشاک دارند۔ و هندوان کوهستان این دوآبه که اکثر قوم
برهن اند پوشاک بمثل دهاقین هنود و دوآبه رچنا دارند۔ و پوشاک
زمینداران دوآبه رچنا و و باری بست جالندهر چنانچه بر صدر ذکر شده
یکسانست۔ و پوشاک سکنای امصار دوآبه چنمیت و رچنا و باری و
بست جالندهر مخالف پوشاک های صدر است۔ زیرا که اکثر شرقا و
اهل حرفت زیادتی در هیچ نمی کنند۔ دستار بیست گز و انگرکها از
هشت گز و پاجامه از پنج تا هشت گز از بالا فراخ و از پا تنگ
می پوشند۔ و زنان مسلمانان کرتی سی گز دراز تا زانو و پاجامه شوشی
سیاه از دو نیم گز تا چار گز و دوپته تا شش گز می پوشند۔ و عورات شرفا
و ستردار در دولی نشسته بخانه یکدیگر می روند۔ و عورات مردم عرب
ستردار از سر تا پا چادر و برقع پوشیده بخانه یک دیگر آمد و رفت دارند۔
و پوشاک بعضی نوجوانان شهر از گروه مسلمین بخلاف اسلاف خویش
بوقوع آمده۔ چنانچه بر بستن دستار کوچک رنگدار مثل راجه دهیان سنگه
و راجه سونچیت سنگه عادت گرفته۔ و بیوشیدن پاجامه فراخ و
کرته کوچک کمری و چادر و دوپته سنجاف دار خوگیر شده۔ و
پوشاک برهمنان انصار اکثر دستار رنگدار سرخ معصری و بستنی و

بعضی [برگ ۳۶۳ ب] برهمنان سفید گول مهره دار لک می بندند - و بر پیشانی قشقه‌ها بسیار می کشند - اکثر جامه در بر و پارچه دھوتی در کمر می پوشند - و بعضی انگرکھا و پاجامه میدارند - اما بندش دستار پندتان علامت از پندت گری میدهد - و پنجان و چودھریان آصبار اکثر دستار سفید و جامه و دھوتی و چادر سرما بر دوش می گیرند - و در گرما دوپتہ بکمر می بندند یا بردوش میگیرند - و دیگر کمتریان و بقالان شہرھا بر سر دستار رنگین و در بر کرتہ و دھوتی میدارند - و زیور والہ و مرکی و پیربلی و آویزہ در گوش و یارہ در دست برہمن و کمتری ضرور دارند - و زنان بوقت بودوباش خانگی فقط یک چادر بر تمام بدن دارند - و بوقت برآمدن از خانہ گہگرہ اوسط کہ نہ چندان دراز و کوتہ باشد پوشیدہ و بر سر دوپتہ گرفتہ می روند - و بجای شادی زیورھا پوشیدہ می روند - و ہکذا زنان برہمنان لباس میدارند -

بیان پوشاک افغانان تصور

دستار ہفدہ ہیجده گزنوکدار بر سر می بندند - انگرکھا از جای سینہ تنگ و از دامن کشادہ تا زیر زانو سنجاف دار - و بجای پاجامہ تنبان کہ از بالا وزیر یکسان فراخ می باشد و از دہ دوازده گز تاییست و پنج گز دراز تا شتالنگ - و قوم کاکویان و بعضی باغبانان همچنین تنبان بعضی دراز و بعضی کوتاہ می پوشند - و گروہ قوم اووان کہ شیوہ گل ولا و احداث نہرھا وغیرہ همچنین روزگار دارند بجای پاجامہ گہایی موافق مذکور الصدر و بر دوش کمبل کہ آن را لوی نامند، و بر سر پتکہ از پارچہ لک می دارند - و زنان ایشان بر سر لوی و در بر چوی و بجای پاجامہ نیز لوی میدارند - اما جای ازار بند را نمی دوزند - بجای ازاربند ریسمان بستہ بقدر پنج شش انگشت از بالا فرو می آویزند -

در بیان مصطلحات [برگ ۳۶۴] سنگھان

بجای رام رام واہگوروجی کی فتح میگویند و نام گروہ خود خالصہ جی نہادہ اند - و جای باورچی خانہ و رسوئی را لنگر و رسوئیہ را لانگری و طعام مجموعہ را پرشادو نان را پرشادی و حلوا را کراہا و شیرینی نذر را نیز پرشاد و پارچہ پوشاک را بستر، بفتح بای تحتانی و سلاح را شستر، بفتح شین فوقانی و شمشیر را سری صاف و بندوق را رام جنگہ و سپر را تہالہ و پیالہ و کوندی را سنہرا و دیگ گلی را جگر ناتہی، پیاز را رپہ پرشاد، شلغم را رام بتیرا و زردک را رام بتیری و گوشت را مہان پرشاد و رومال را صافہ و دارندہ را صافی، پنج را سوکھہ و ساقی را سوکھی، لوتہ سنی و پیتل را گروہ و دارندہ را گروئی و وضو را پنج اشنانہ و آراستگی تن و پوشیدن پوشاک را سوچیتہ و غسل را اشنان و دستار بستن را سوچیت و بزغالہ را بیک ضرب سر از تن جدا کردن جہتکہ و خروس را کہ بر زمین زدہ بیجان کنند تہکہ، سوار را گہورچرہا و خود اسپہ را جبرتیہ، سائیس را تہلیہ و خدمت تہل، شتر سوار را ساهنتی سوار مشت ہا کہ برای آسایش میزنند این مشت را رگ جہکاؤ، شعر را کیس و روزی کہ شعر را مع بدن می شویند آن را کیسین اشنان میگویند - حجام را نہیرنہ و درودگر را تہوکہ، ریش را دہارا و شانہ را کنگھا و حاجت رفتن را کادہ و بول کردن را چتا بہجاونان و کوداونان، یک دست را لکھ باہیان و پالنگ را سوچالہ و واحدالعین را پنج اکہہ و سر گل را کاکگہ و آب را جل و نوشیدن را چہکنا و خوردن را نیز چہکنا و بخورید را چہکو و بنوشان را کہ صیغہ امر است چہکا چہکا و نان خورائیدن و خوردن را نیز چہکو و بیداری را سوچیت و دعا و عرض حال را ارداس [برگ ۳۶۴ ب] -

در تشریح احوال مصاحبان و منشیان و مستوفیان و خدمتگاران و غیرہ دربار مہاراجہ رنجیت سنگھ

ہر یک مصاحب کہ در سرکار مہاراجہ فی الحال ممتاز است از عزت و مہربانی مہاراجہ بشہرت فائز شدہ - و از اولاد سنگھان قدیمی و نام آوران ملک پنجاب احدی را نواختہ - زیرا کہ صاحب حسب و نسب از روی نخوت و رزانت انقیاد حکم کم می نماید، و خیر اندیشی مدنظر نمیدارد - مگر سردار فتح سنگھ آلہو والیہ بسبب انقیاد امر از سنگھان قدیمی بر ملک مسخرہ اسلاف خود قایم مانده - دیگر ہر کہ مصاحب مہاراجہ است مجدداً نواختہ خدمات خود ازان میگیرد -

چنانچہ راجہ راجگان راجہ دھیان سنگھ کہ نسب نامہ اش بر راجہ رنجیت دیو جموال باین طور میزند کہ آغاز راج جمون از راجہ سارنگ دیو است کہ وی خود را سورج بنسی یعنی اولاد سورج کہ در فارسی آفتاب را گویند میخواند - و سارنگ دیو از طرف ہندوستان در سر زمین جمون اول باحوال افلاس رسیدہ - من بعد آن صاحب اولاد شد - رفتہ رفتہ زمیندار و راجہ گردید - از سارنگ دیو مالدیو وغیرہ متولد شدند - چون کلانی مالدیو بود خود را براجگی ستود - و پسر کلانی او گجا سنگھ بعد وفات مالدیو قایم مقام گردید - بعد از وفات مالدیو پسر کلانیش ہری دیو بجایش بنشست - بعدہ دھرت دیو پسر کلانیش راجہ شد - و بعد از دھرت دیو پسر کلانیش راجہ رنجیت دیو در سلطنت محمد شاہ راجہ گردید و باقی برادرانش درجہ بدرجہ بلقب و در خدمتش حاضر بودند - چنانچہ برادر ثانیس کمہنسا دیو را دو تمہائین میگویند - ثالث بلونت دیو رابع اوقار دیو و خاس درجہ بہوپا و از بطن زن قوم چارک میان زوراور سنگھ و دلاور سنگھ و از زوراور سنگھ کشور سنگھ و از میان کشور سنگھ [برگ ۳۶۵ الف] اول راجہ گلاب سنگھ ثانی راجہ دھیان سنگھ ثالث راجہ سوچیت سنگھ صاحب اقبال متولد شدند - و از راجہ رنجیت سنگھ دو پسر بوجود آمدند -

برج راج دیو و دلیل سنگه دو تہائین - برج راج دیو لاولد فوت شد -
 و از دلیل سنگه جیت سنگه و راجہ رگہیلیر دیو تولد شدند - دلیل سنگه
 از خوف راجہ دھیان سنگه بدین روی آب ستلج گریخته رفت - و از
 اولاد جسونت سنگه پسر ثانی راجہ ہر دبو مذکور میان بہوپ دیو
 رہاسی بن میان دیوان سنگه بن میان جنگی بن مان سنگه بن رتن دیو
 بن جسونت سنگه بن راجہ ہری دیو بن گچا سنگه بن مالدیو بن
 سارنگ دیو مذکور موجود کہ من بعد این در قید سہاراجہ بود - و حال
 خلاصی یافت و از اولاد جسونت سنگه مذکور راجہ اکہنور است - چنانچہ
 بالفعل میان لہنا سنگه ولد اوتار سنگه بن عالم سنگه بن
 چندن دیو بن جسونت بن راجہ ہری دیو موجود و از راج معزول -
 القصہ از روز یکہ چون سہاراجہ رنجیت سنگه بہادر ملک جمون از راجہ
 رنجیت دیو غصبیدہ در تصرف خود آورد چنانچہ ذکر مفصل این معنی
 در دفتر تسخیر ملکی سہاراجہ قلمی شدہ برای جیت سنگه و میان موتا
 جاگیر بیست ہزار روپیہ سہاراجہ مقرر نمود - دیگر اولاد راجہا وغیرہ
 امرا کہ در وجہ مصارف جاگیرها داشتند ہمگی و تمامی مسدود گردانید -
 ازین سمر ہمہ راجپوتان و نوکری پیشگان ساکن جمون دیہات مضاف
 آن از قوت و نان دو وقتی بسیار محتاج و خراب گردیدند - و بعضی ہا
 اوقات گذاری بگوشت خوک و شکار میکردند - از انجا کہ رسم رزاق
 حقیقی مسبب الاسباب است مقارن این حال از جلباب خفا بعرصہ
 شہود چنان رسید کہ میان ویدونام از جموالان و اولاد را جگان ہم
 پشت راجہ رنجیت دیو و ایضا میان پورو از روی شجاعت و تہوری و
 دلیری و جوانمردی کہ در سرشت داشت بفتنہ و فساد و قطاع الطریق
 کہ رکن اول ملک گیری و جہان ستانی است برخواست - و مواضع
 کوه داسنی را بتاخت و تاراج شباروزی [۳۶۵ برگ ب] عاجز و حیران
 مطیع نذرانہ گذاری بخود گردانید - ہر چند سہاراجہ برای دفع فتنہ و
 فساد اوسعی می فرسود سودی نمی نمود - آخر الامر بخاطر خطیر سہاراجہ

بعد تجویزات بی شمار و ترددات بسیار این خیال خطور کرد کہ محرم اسرار و فریب کلام ہر شخص ہم وطن خود میباشند - پس ہم قومان و ہم وطنان مشارا الیہ را ملازم نموده دفع فساد و فتنہ او از ملک باید نمود - بدین صلاح پانصد سوار راجپوتان جموال بسرکردگی سرآمدان جمون ملازم بشرح سواجب پیش قرار فرمود - دران جملہ میان کشور سنگھ پدر حقیقی راجہ دھیان سنگھ و راجہ گلاب سنگھ و راجہ سوچیت سنگھ مطابق شرح سواجب دیگر ہم قومان نوکر شدند - و راجہ دھیان سنگھ جیو دران وقت امرد یعنی بی ریش - و راجہ سوچیت سنگھ خرد سال بود - مقارن این حال بہیہ رام سنگھ کہ مختار کار کھرک سنگھ جیو در آن وقت در جمون و در تدبیر انطفای آتش فساد میان و یدو مذکور می بود بمیان دیوان سنگھ رہاسی والا فرمود کہ چہ طور رفع فساد ویدو گردد؟ مشارا الیہ کہ با میان موتا عناد داشت عرض کرد تا میان موتا زندہ است رفع فساد ویدو ہرگز نخواہد شد - بہیہ مشارا الیہ بقتل میان موتا دیوان سنگھ را مختار کرد - مشارا الیہ در دیودھی بارگہ جمون بندوقچی نشانہ انداز را متواری نشانید - چون صبح دیگر میان موتا برای سلام بہیہ جی اندرون دیودھی درآمد تفنگ انداز مذکور بندوق دو غلولہ والہ بر وی سرکرد - ہر دو غلولہ از یک جانب در سرش نشستند - جان بحق تسلیم نمود - آن شخص تفنگ زن بمیان موتا نیز در برادری جموالان نوکر بود، و در گروہ راجپوتان از اولاد رشید آن کس می باشد کہ بدلہ خون کلانی از قاتل بگیرد - چون راجہ گلاب سنگھ تہور شعار و جوانمرد بود دیدن قاتل جد را پسند نمیداشت - و شب و روز از روی غیرت در صدد قتل قاتل مذکور می بود - روز یکہ اجل بہ قاتل مذکور [برگ ۳۶۶ الف] فرا رسید از گنبد انارکی سوار شدہ بسمت بہاتی دروازہ آمد - راجہ گلاب سنگھ نیز پی او سوار شدہ از راہ دیگر باو پیوستہ آواز بہ پشت داد کہ حالا کجا سیروی بر خیزو دست از پای بکن - چونکہ او نیز بر قوت خود

مغرور بود شمشیر کشیده مقابل شد - لفظ ای طرفین سر بازی مر دست
از پا نمودند - آخر الامر ضرب شمشیر راجہ گلاب سنگہ بر قاتل مذکور
کار گر آمد - بہ یک ضرب و ذیعت حیات سپرد - راجہ ممدوح باز بر دیرہ
رسید - بہیہ رام سنگہ از خوف ہر چند ازین باب یعنی مواخذہ راجہ
گلاب سنگہ سعی کرد سودی نداشت - چون این خبر دست از پائی راجہ
گلاب سنگہ بمہاراجہ رسید اگرچہ در اول بخفگی و رنجیدگی بسبب
بیخبری و مبادرت و گستاخی راجہ مسطور رجوع فرمود، اما آخر کار
پاس جمعدار و ضایع کردن اینچنین جوان تہور شعار از سر خون او
در گذشتہ جوان کار آمدنی انگاشته بذیل مہربانی متوجہ شدند - و حکم
بتابعداری جمعدار دادند - چون بہ راجہ گلاب سنگہ ازین وجہ
تسکین حاصل شد و حکم دیرہ کردن در پس پشت مسجد باد شاہی
یافت من بعد راجہ مشارا الیہ معرفت جماعدار در سرکار عرض کرد کہ
درین حال استکانت ما در جموں ممکن نیست - زیرا کہ بہیہ رام سنگہ
جی بر سر خفگی است و مرا زندہ نخواہد گذاشت - برای بود و باش
قبائل دیہی در حد ظفر وال بما عنایت شود - مہاراجہ عرض مشارا الیہ
را پیرایہ اجابت بخشیدہ جاگیر ہزار روپیہ از تعلقہ ظفر وال بر راجہ
گلاب سنگہ عنایت فرمود - دران هنگام والد ماجد کاتب الحروف از
دست خلیفہ نورالدین انصاری درانجا عامل بود - راجہ ممدوح مع نوازش
نامہ خلیفہ جیو در رسید - مرد دانشمند بود - از در دوستی و اخلاص مندی
در آمدہ جاگیر آنچنان گرفت کہ نقصانش عاید نگردد - بعد تقرر جاگیر و
فی الجملہ تعمیر مسکنات از صورت چیر بندیا وابستگان را درانجا طلبانیدہ
[برگ ۳۶۶ ب] آباد کرد - و خود در نوکری سرکار مع راجہ
دھیان سنگہ حاضر شد - و بجای مقرری دیرہ کرد - روزیکہ نیر طالع راجہ
دھیان سنگہ از افق سعادت طلوع نمود و بختش در عین یآوری بود
سبب الاسباب حقیقی عنان عزیمت سیر مہاراجہ بسمت دیرہ راجہ
ممدوح معطوف فرمود - راجہ ممدوح پدر و برادر بزرگ سلام مہاراجہ

باستقبال آمدند - و بشرف استیلام کامیاب شدند - چون وقت حصول ثروت و وصول دولت و سرسبزی و وجه اقبال و نزاقت و نصارت ریاض اجلال پیشوا رسیده بود بمجرد دیدار او یکدیگر دزیای محبت راجه جوش زد - و چون گرداب راجه معزالیه را بخود در کشید - بناء علیہ سہاراجہ فرمود و بجایبان حکم داد کہ راجہ دھیان سنگہ را بحضور در قلعہ حاضر آرند - چون سہاراجہ از سیر مراجعت کرد راجہ دھیان سنگہ بحضور حاضر شد - روز بروز محبت سہاراجہ سی افزود و قریب خود بر دیودھی روشنائی دروازه جای مسکنت مقرر فرمودند - و در سمت ۱۸۷۵ بعد عزل جمعدار خوشحال سنگہ خدمت دیودھی کہ مرتبہ رفیع تر ازین در سرکار سہاراجہ نبود ، بحدیکہ فرزندان نیز بدین درجہ و مرتبہ نمی رسند ، راجہ دھیان سنگہ تفویض فرمود - رفتہ رفتہ بدین درجہ فائز شد کہ راجہ بمدوح را خطاب راجہ راجگان و راج پُتر عنایت فرمود - راجہ گلاب سنگہ را بعنایت راج جمون و راجہ سوچیت سنگہ را بخطاب راجگی سرفراز گردانید - و فرزند دلبند راجہ را جگان راجہ دھیان سنگہ را کہ ہیرا سنگہ نام داشت بخطاب راجگی پونچھ و فرزندی بر نواخت - چنانچہ تا ایام حیات نزد سہاراجہ صاحب کسی جز این ہر چہار شخص موصوف دیگری [برگ ۳۶۷ الف] نبود -

ذکر در ترقی دولت و حشمت جمعدار خوشحال سنگہ و

و راجہ تیج سنگہ بہادر

جمعدار موصوف ساکن موضع اہکری عملہ پیگم سمرو صاحب فرنگی فرانسیس هستند - از انجا کہ تجسس وجہ معاش برای ہر ذی حیات واجب و لازم است بناء علیہ برای تلاش وجہ نوکری برہبری سعادت و اقبال و پیاوژی طالع و بخت مالا مال در سرکار سہاراجہ بہادر فائز گردید - چون قاعدہ دانان کہ از بیکار گفتہ اند: بیکار سرد مسافر و غریب الوطن را نوکری ہر گونه دست دہد فرو نگذارد - زیرا کہ

چیزی بخانه واصل خواهد شد و نقصان خرج کردن خوب نیست ، شاید که درین عرصه جوهر شناس بهم رسد - در ابتدا نوکری جائری نام جمعدار و دارغه سابقه دیودهی مهاراجه بهر سواجب که بهم رسید وقت را حجاب داده اختیار فرمود - چندی بدین صورت بگذشت - هرگاه که هنگام فراخی رزق و یآوری طالع در رسید و روزیکه از روزهای سعادت بود بوقت عبور سواری مهاراجه بر پهره دیودهی حاضر بود - بیک ناگاه نظر مهاراجه بر جمعدار افتاد - از قیافه دانایی و نمک حلائی و تهوری و خوش خلقی و کشاده پیشانی دریافته حکم با حضار نوکری حضور داد - معزالیه حسب الارشاد حاضر شد - چون از همگی وجوه مهاراجه نقد اوصافش بر محک امتحان بیازمود فی الجمله از هر وجه کامل و بالغ عیار دانسته خدمت دیودهی که زیاده از پایه وزارت در سرکار مهاراجه بود بمعزالیه عنایت فرمود و اشفاق و مروت مهاراجه بود تا پایه راجه راجگان راجه دهیان سنگه رسید - جمعدار مذکور در زمره مصاحبان و سرخیل لشکر کشان بحضور مهاراجه مقرر گردید - بعد از راجه معزالیه در تمام دربار و مصاحبان مثل جمعدار نظیر خود نمیدارد - و مهاراجه اکثر معروضات مشاراً الیه را پیرایه سماعت می بخشید -

شرح ترقی دولت [۳۷۶ ب] مصر دیوان چند

مشاراً الیه در بدو حال دهرهای یعنی غله پیمودن والا موضع گوندلانواله بود - بعده نزد نوده سنگه نکا ملازم بخدمت نودی خانه گردید - اتفاقاً از حساب معامله مشاراً الیه مبلغ نود روپیه بصورتی کم شد - ازین نوده سنگه مصر مشاراً الیه قید کرد و غذاب الیم باستحصال آن بوی میداد - گویند روزی سردار مذکور بندوقها بر دوشش داده در تابش آفتاب استاده کرده بود که همدرین اثنا مهاراجه بر سر وقت مصر مشاراً الیه برهبری طالع مساعد او وارد گردید - و سبب گرفتاریش

را استفسار فرمود - موکلان اظهار ماوقع نمودند - مهاراجه از روی کرم بخشی که لازمه طبع ارباب ثروت و اعتلاست بر حال زار مصر مذکور شفقت مبذول کرده سردار نوده سنگه فرمودند که مبلغ مذکور از توشه خانه سرکار بگیرد، و این محبوس را خلاص سازید -

مشاراً الیه برطبق ارشاد والا بجا آورد - مهاراجه مصر مسطور را از سردار مذکور خلاص کنانیده در توپخانه غوثی خان واله که در آن وقت همگی و تمانی دوسه توپ داشت بر خدمت رپت رسانی یومیه معین فرمودند -

هر قدر که توپخانه زیاده میشد مرتبه غوثی خان بالاتر میگردد -

علی هذا - القیاس وجه مصر مذکور هم رو بزیادت نهاد - چون در وقت لشکر کشی مرتبه اول در سمت ۱۸۷۱ غوثی خان مذکور بمرگ طبعی ودیعت حیات سپرد و فرزندش مسمی سلطان محمود بس خرد سال ماند مهاراجه نگهبانیت دیره توپخانه ازو ممکن ندیده به نگهبانیش مصر مذکور را مقرر فرمود - چون بارادت ازلی مرتبه اش بدرجه اعلی رسیدنی بود هر سخن و فعل اگر فی المثل مجبولانه می بود بخاطر مهاراجه پسند تر می آمد و منجمله فراست و کیاست مصر مذکور متصور میشد - تا رفته رفته برین وطیره بمساعدت طالع بدرجه مصاحبی پیوست - و مختار عزل و نصب افسران و گوله اندازان گردید -

روزی مهاراجه صلاح تسخیر ملتان در بارگاه عام بمصاحبان میفرمودند -

برای [برگ ۳۶۸ الف] تجویز انصرام این سهم سترگ تجویز کمان افسری می نمودند - مصر مشارا الیه از روی جدت طبعی که داشت عرض کرد که اگر بنده را بدین خدمت سرفراز فرمایند بدون پیشکش گرفتن کلید حصار ملتان بحضور حاضر نخواهم شد - چون مهاراجه احوال حصول فتح بنام مصر مذکور از جوتشیان استفسار فرمودند حصر بفتح و نصرت بنام مصر مذکور بیان نمودند - بعده بموجب دستورا العمل کرده خود چتهی های اجازت طلبی روانگی مصر مذکور بعزم فتح ملتان در پیش گرتنه جی انداختند - از انجا نیز چتهی اجازت

روانگی مصر مذکور حاصل شد - بعد فال بینی این طورها مهراجه مصر مشاراً الیه را مامور به تسخیر ملتان فرمودند - اتفاقاً بحکمت الهی ملتان مستخر گردید - چون دیوان چند بمحصول فتح و فیروزی بخدمت مهراجه حاضر آمد بخطاب خیر خواه با صفا، ظفر جنگ، فتح نصیب، مصر دیوان چند بهادر سرفراز گردید - من بعد آن همچنین قابلیت ها مصر مذکور بعمل در آورد - اما بر طبق اراده الهی فتح و نصرت بنامش افتاده برین تقدیر بخدمت مهراجه سر آمد مصاحبان و لشکر کشان گردید که در دیوان ازل اینگونه فخر و اعزاز و استلذاذ در نصیبتش مرقوم بود بکا سرانی و شادمانی اوقات خود را مصروف ساخت - چون ساغر کامرانیش لبریز بدرد سمات گردید شراب حیاتش را دران شکوه رنج و آلام ریختند - و ذکر این معنی در دفتر اختلاف و ارتباط مهراجه به سرداران نواح و مصاحبان بارگاه نگارش خواهد پذیرفت - انشاء الله تعالی -

در بیان ترقی دولت فقیر عزیزالدین و فقیر امام الدین و فقیر نورالدین انصاری

بزرگان اسلاف فقیر موصوف بمایه علمی و عملی هر علوم خصوصاً بانجرای علم حکمت و طب در هر دیار و در دربار هر سرکار مفخر و مختار بودند - و فی الحال فقیر ممدوح بجمیع صفات کمالات علوم که عبارت از شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت موصوف و از همه اوصاف غریب و عجیب تر اینکه ظاهراً فی اللیل [برگ ۳۶۸ ب] و النهار به انصرام سهام جزوی و کلی آقای خود بکمال خیر اندیشی چنان مشغول میماند که گویا یک لحظه فراغت ندارد - معیناً به تسبیح و تهلیل مشغوف مثل مثل مشهوره که : دست بکار و دل بیار - اینگونه صفت سوای فقیر معزالیه در کسی دریافته نمی شود - چنانچه تسبیح هزار دانه هر وقت در دست و کتاب تفسیر یا حدیث یا فقه و یا

تصوف در بغل دارد - و چون از خدمت فراغت می یابد بیاد حق و مطالعه کتب می پردازد - غرضکه بعقل معاد و معاش هر دو چندان ممتاز است که درین زمان نظیر خود ندارد - و در مبادی ایام بحضور آقای زمان مستفید از روی کسب حکمت گردیده اند - چون اجرای مطالبات هر یک سردار و غیرهم بطریق عریضه رسانست و عهده عریضه خوانی و صدور جواب آن و مراسلات هر طرف بنام فقیر معزالیه نموده جواب آنها می نویسند ، لهذا سر آمد صلاح کاران و مدبران و مرجع خاص و عام است - و علاوه ازین بموجب قاعده حکمت و سرنوشت ازلی مزاج سرکار را چنان در قبضه اقتدار خود آورده که اعتماد مہاراجہ بر دیگر حکیم قدیمی و جدیدی بوجہ من الوجوہ نمانده - اگر فی المثل خود افلاطون و ارسطو و لقمان در حضور مہاراجہ رسیدہ دریافت عارضہ مزاجی قرار واقعی نموده ادویہ بموجب دانایی و خیر خواهی و از روی کتاب تیار کردہ برای خورش دہد مہاراجہ بدون اجازت و صلاح فقیر معزالیہ مستعمل آن نمی شود اگر خیریت و صحت خود بفرست ازان معلوم نماید - چنانچہ حکیم حاکم رای کہ از ملازمان قدیمی و صاحب علم طب و کیاست تا آنکہ صلاح فقیر موصوف شاملش نگردد نسخہ آن نیز استعمال نمی نماید - و حکیم حافظ روح اللہ کہ مایہ علمی حکمت و فارسی و عربی و ہیئت و ہندسہ کہ داشت و حکیم شریف خان کہ با صدہا خواہش مہاراجہ [برگ ۳۶۹ الف] از شاہجہان آباد طلبانیدہ بود ہر گاہ کہ تشخیص مشارالیمہا بہ تشخیص فقیر معزالیہ ہم چیزی نکرد اصلاح رافعان پسند خاطر معزالیہ نیامد - لاجرم حافظ روح اللہ با وصف آن مایہ علمی کہ داشت بزیارت حرمین شریفین رفت ، و در بمبئی ودیعت حیات سپردہ برحمت حق پیوست - و حکیم شریف خان اعتماد نسخہ و تجویز خود در سرکار ندیدہ باوجود حصول پنجرویہ یومیہ رخصت گرفتہ از جای کہ آمدہ بود بہمان سمت معاودت نمود - ازین رہگذر خلائق فقیر معزالیہ

را حاکم مزاج مهاراجه میگویند - و فی الواقعه همچنین است - و قلعه گوبند گره و لاهور را که نسبت بجان مهاراجه مینمایند - هر دو برادران فقیر معزالیه که هر یک در عهد و همچشمان خویش و علمیت و حلمیت و فضیلت و خوش گویی و لطیفه سنجی و رسایی فهم و نظم و نسق معاملات و انفصال مقدمات نظیر خود ندارد ، حاکم و متصرف هر دو مکان مذکور است - چنانچه برادر وسط معزالیه ، فقیر امام الدین انصاری ، انفصال مقدمات امرت سر میکند و عمارت رام باغ و قلعه و تهاذه داری و محافظت خزائن وغیره و اسباب توشه خانه قیمتی لاکها روپیه است بر هراس مقرر [همین] - و خدمت ادویه سازی از جمیع عرقیات و عطریات و معاجین غریبه و حبوب لطیفه و سفوف نفیسه وغیره ادویات عجیبه خاص برای استعمال مهاراجه و خرید و نگهداشت و ارسال با طرف سیوه جات ولایات و عمارات باغ شمالا مار و محافظت حصار و خزائن و توشه خانه وغیره اسباب قیمتی لاکها روپیه که در قلعه شاهی است و دیگر انتظام و التیام کاروبار و تصفیه مقدمات لاهور به برادر خرد مشاراً الیه خلیفه نورالدین انصاری مفوض - با وصف چنین دستگاه ، که از مرقومه الصدر واضح رای مهر انجلای ارباب دانش و پیشش بگردد ، خود را چون بط که خمس الاوقات بدریا میماند و هنگام پرواز آزاد و سلوث بیک قطره آب نمی شود ، بی آلود داشته اند - و با وجود این قدر بنایه حکومت و مشاغل ، که از [بزرگ ۳۶۹ ب] عبارت صدر بر سرآت بیضا تنویر اصحاب فطنت و خیرت منعکس می شود ، تعیین خاطر خود به امورات دنیوی ندارند - و پیوسته بیاد حق و صحبت علما و اصالحا و خدمت این هر دو گروه و فقرا و مساکین اشتغال میدارند -

ذکر در ترقی دولت بهائی وستی رام و کانهه سنگه

ابنای حقایق و معارف ارتسام بهائی وستی رام که در زمان

خویش در امور معرفت و خدمت فقراء و اخلاق حمیده و بنایه حکمت

نظیر خود نداشتند و مرجع خاص و عام بودند نیرین سعدین مذکورین حکم الولد سر لایہ بہمہ صفات مذکور موصوف و تعقل معاش و امعاد و ایفای میعاد و حیدرالعصر و برای کار بر آری محتاجان از دربار سہاراجہ و خیر اندیشی در انصرام سہاراجہ و سخن پروری و خدمت فقراء بطریق سدا برت یعنی برای ہر فقیر و سائل و محتاج نان و آرد خشکہ ہر وقت تیار و ملازم خلیق برای عطای آن مامور۔ چون در پنجاب فقیران بسیار میباشند لہذا صدها فقیر بر آستان ایشان میرسند۔ و بہ اندازہ قوت شبانروزی نان پختہ یا آرد خشکہ می یابند۔ بدین نیک نیتی کہ دارند سہاراجہ جاگیر در خور کفایت مضارف عنایت فرمودہ و مقرب پارگاہ خویش ساختہ برابر خود می نشاند۔ و اکثر انتظام مہام و اجرای مرام خاص و عام بحسب صلاح و التماس ایشان می فرماید۔ معہذا از امورات دنیوی چنان منفور و بیزار و پرهیزگار کہ بی طلب سہاراجہ بخواہش خویش هیچگاہ بدربار نمی روند۔ ازین رہگذر بہیہ حاضر باش حضور سہاراجہ بہ خدمت طلب صاحبان موصوف منسوب۔ چون بہیہ مذکور باجارت حضور برای طلب آنها می رود آنگاہ تبدیل لباس نمودہ بدربار می روند۔ غرضکہ برای اجرای مرام عوام در دربار سہاراجہ مثل اوشان دیگری نیست۔ و پرستش معبود حقیقی چندانکہ اشتغال دارند بر صفحہ روزگار واضح و لائح، مصراع:

حاجت مشاطہ نیست روی دلارام را۔

محتاج بتوصیف این ضعیف نیست۔ علی الخصوص [برگ ۳۷۰

الف] برادر کلانی ایشان کہ بنام کانہہ سنگھ نامیست ہر وقت و ہر لحظہ مشغول بیاد ربانی است۔ و مامور دنیوی و آمد و رفت دربار سہاراجہ هیچگاہ الفت و اشتغال ندارند، فقط۔

ذکر منشی کاهن چند فراسله نویسن

مشاراً الیه از طرف راجه جسونت سنگه نابھی والا که تعلق بصاحبان انگریز دارد بعهد وکالت در دربار مهاراجه آمد شد میداشت - چون مرد دانا و پارسی خوان و سرد و گرم زمانه دیده و کار آزموده و عاقبت اندیش بود عندالتذکار بعضی تدابیر بهمت صلاح بمقتضای رسایی فهم معروض میداشت ، بتائید طالع و یاوری بختش پسند خاطر مهاراجه در آمد ، و بشرف مصاحبت مفتخر و مباهی گردید - اکثر تحریر جواب و سوال مراسلات اطراف بحسب صلاح مشاراً الیه می شود ، و عرض مشاراً الیه در هر باب پزایه اجابت مییابد - بحصول این مرتبه رفیع جاگیر زیاده تر از ما یحتاج آن عنایت ساخت - هر یک در بجا آوری خدمات ماموره سرگرم و ساعی می باشد - چنانچه مفصل ذکر فوج و جاگیر در دفتر فوج و جاگیرداران ذکر خواهد شد -

ذکر ترقی دولت دیوان موتی رام و ولدش کرپا رام

واضح باد که سومی دیوان کرپا رام پدر دیوان موتی رام متوطن قصبه کنجاہ واقع دوآبه چنہت است - مشاراً الیه بعہدہ دیوانی سردار دل سنگه کہ منجملہ قرابت داران جدہ مهاراجہ بہادر بود ممتاز بود - تا آخر قسمت کہ بحسب سرنوشت در سرکار سردار موصوف بود بکمال رفعت و حشمت و اعتبار گذرانید - چون منتهی شد سردار معزالیہ خبر خواجہ [ہمین] یافتہ دیوان معزالیہ را محبوس نمود - چندانکہ مالکان قضا و قدر تکلیف و تصدیع در نصیبش ثبت کردہ بودند دیدہ و آزمودہ خلاصی یافت - دیگر بود و باش نزد سردار مذکور نہ پسندیدہ پوشیدگی بگجرات گریخت - با مداد بخت در سرکار صاحب سنگه گجرات والہ بعہدہ دیوانی [برگ . ۳۷ ب] ممتاز گردید - بعد امضای چندی حاسدان بر روزگار دیوان حسد بردند - بنابراین غرض گویان بحضور صاحب سنگه عرض نمودہ دیوان مشاراً الیہ را قید کنانیدند - و چندان تکلیف و تصدیع بنامبرده رسانیدند کہ درجہ بقتل رسید - اما سفارش سردارنی

دیا کور اہلیہ سردار صاحب سنگھ ازان عذاب الیم نجات یافتہ بمہاراجہ گریخت۔ چون فائز شد بمہاراجہ بہادر کہ جوہر شناس بود قدر رتبہ اش بر افزود۔ و بدیوانی خود ممتاز فرمود۔ و دیرہ ہزارہا سوار لقبش نموده قائم مقام ذات خود گردانید۔ مشارا الیہ بسیار خدمات نمایان بجا آورد۔ آخر بمرگ طبعی از این جہان در گذشت۔ فرزندش دیوان موتی رام مرد فقرا دوست بود، و اشتغال امورات دنیوی را اکثر پسند نمیداشت۔ بمہاراجہ دیوان مشارا الیہ را بطور خود گذاشته پسرش رام دیال را بسر لشکری سپاہ مناسب و لایق دانستہ بر نواخت۔ تا زمان حیات از مشارا الیہ نیز خدمات نمایان بوقوع آمد۔ چون در جریدہ قضا برات عمر طبعی در بارہ اش ثبت نبود لابد در عمر کمتر از سی سال مقام از گذہرہ دست افغانان آب شمشیر بر حلقوم حیات گوارا نداشتہ در آتش غریزی را از تن بیرون انداخت و بادپیمای خاک ممات گردید۔ در سمت^۱ بکرماجیتی مطابق سنہ ہجری موافق سنہ عیسوی اینواقعه واقع شد۔ برادر ثانی او لالہ شیدو دیال بود۔ چون مشاراً الیہ فہم فراست و حدت مزاج و چابکی در سواری چندان نداشت و برادر ثالثش لالہ کرپا رام باین ہمہ صفات مذکورہ موصوف بود بصلاح و صوابدید دیوان موتی رام بسر لشکری ممتاز گردید۔ قضا را دوسہ سال برابر خشک در آمد۔ و معاملہ جاگیر نقصان پذیرفت۔ مواجب ششماہ مقرری بسپاہ نرسید۔ ازین وجہ سردمان نوکر پیشہ بسیار اندیشہ کردہ طلب مشاہرہ مقرری خود نمودند۔ مشاراً الیہ کار آزمودہ نبود۔ کہ بہر طرف کار سازی نمودہ رضامندی فوج حاصل کند۔ سپاہ از روی حق خود ہا نیک طلبی نمودند۔ مشارا الیہ بنادانی [برگ ۱۷۳ الف] متحمل ناز سپاہ نگردید۔ مقارن این حال بمہاراجہ مہم افغانان یوسف زئی روداد۔ مشاراً الیہ سر لشکران و چوہداران وغیرہ معتبران را سامور بدانصوب نمودہ خود بدولت نیز باتفاق فوج آئین روانہ گردید۔

1. Years are not mentioned in the original manuscript.

لاله کرپا رام که سرگروه لشکر گران بود برای طلب مشارا الیه نیز چویدار رسیده بود - چون مشارا الیه بسپاه ناموافقیت داشت تلافی سپاه هیچگونه بعمل نیاورده بطریق یلغار جریده طور بعد قطع مسافت بر ساحل دریای اتک بخضور مهاراجه حاضر شد - مهاراجه سبب جریده رسیدن از ناسبرده استفسار کردند - ما وقع معروض داشت - مهاراجه باستماع این معنی بنهایت آزرده خاطر گشت - در این عرصه دیوان موتی رام نیز از عاملی کشمیر برای فهمایش حساب در حضور مهاراجه حاضر شد - مهاراجه از نادانی کرپا رام بدیوان مشارا الیه عذر طعنه صریح دادند - مشارا الیه عذر تقصیر خواست - چون اهالیان دربار از میرزا مزاجی و نخوت لاله کرپا رام بنهایت آزرده خاطر بودند احوال سبک مزاجی و نادانی ناسبرده را از یک ده چند ساخته بسمع مبارک رسانیدند - آتش غضب مهاراجه در اشتعال در آمد - القصه بعد از معاودت سفر سپاه را طلبانیده مستفسر احوالشن شدند - سپاه ما وقع را بعرض رسانید - بسنوح موقوف مهاراجه بسیار از بسیار تکدر خاطر بر مشارا الیه ظاهر فرمود - چنانچه احوال این معنی مفصل در احوال صوبه کشمیر ترقیم پذیرفته - اگرچه خود روی و بی امتیازی ناسبرده بحضور مهاراجه ثابت شده بود اما بعضی امور لایق خدمت گذاری آقا هم داشت - اول مرد شجاعت شعار و دلیر بود - در معامله سنجی فکری کامل داشت - چنانچه معامله سنجی او از معامله کشمیر ظاهر و هویدا - سوم خیر خواه و نمک حلال سرکار بود - بسبب وجود این هرسه صفت مهاراجه عیب هایش را نیز صواب می انگاشت - [برگ ۳۷۱ ب] -

ترقی دولت دیوان دیویداس و بهوانیداس

مشارا الیهما در اصل ملازم و مختار در سرکار وزیر شیر محمد خان بامیزائی خلف الصدق شاه ولی خان وزیر احمد شاه درانی بودند - بعد از وفات وزیر مشارا الیه در جنگ شجاع الملک دیوان دیویداس از پشاور در موضع میچئی مع احوال و ائقال بسلامت رفت - و از انجا

بوساطت افغانان مذکور در راول پندی رسید - گویند روز رسیدن
 مشارا الیه نقدی و جتسی مال بیست لکھه روپیه همراه خود داشت - در
 سمت مشارا الیه در لاهور رسید دیوان دیویداس پشوری برای تحصیل
 تنخواہ از طرف نواب شیر محمد خان در منکیرہ بود - ہزگا خبر مرگ
 وزیر بمشارا الیه رسانیدند مشارا الیه ہرکارہ را قید کرد و خود نزد نواب رفتہ
 ما وقع بیان نمودہ عرض کرد کہ شاہ شجاع الملک فتح یاب شدہ معاملہ نزد
 شما نخواہد گذاشت ، الا بنموداری رسید من - اگر رقم نصفی مبالغ بمن
 رسانیدہ رسید بگیرند و مراسلات روانہ لاهور سازند ہر آئینہ از حساب دوسہ
 سالہ تصفیہ شما در سرکار شاہی خواہد شد ، و در صورت کشش باقی
 خواہد بود - نواب این معنی را پسندیدہ نصفی معاملہ مشخصہ بمشارا الیه
 رسانید رسید سہ سالہ گرفتہ مشارا الیه را موافق قرارداد در حدود
 لاهور رسانید - موبی الیہ در سمت^۱ بکرمی یک و نیم سال پیشتر از برادر
 خود وارد لاهور گردید - بعد رسیدن لاهور ہر دو برادر از روی قابلیت
 کہ داشتند مقرب بارگاہ مہاراجہ گشتند - و اجارہ سہر و دفاتر حساب را
 بنا نہادند - و پیش از آمدن ایشان رسم دفتر بکچہری مہاراجہ نبود -
 ہمگی کاروبار باختیار منشی حضور نویس می بود -

ذکر بہروزی دیوان کرم چند

مشارا الیہ ساکن لاهور است - و پیش از تسلط مہاراجہ در
 لاهور کمال بی سامان و بیکار بود - برای تجسس روزگار بہ پشاور و
 کابل رفت - از روی اتفاقات روزگار درانجا نیز ۳۷۲ الف بہم
 نرسید - لاچار بہر صورت ازانجا واپس بلاہور آمد و بخدمت ہشن سنگہ
 برادر مہاراجہ کرنیل چیت سنگہ بمعہدہ خطوط نویسی ملازم
 گردید - چون ہشن سنگہ مشارا الیہ بہ اتفاق موہر سنگہ ملہ از

1. Year is not mentioned.

مهاراجه بکدام سبب خایف شده مهر بلاله کرم چند سپرده به بنارس رفت ، چنانچه همدرانجا می مانند ، پیاوری طالع و تائید بخت مشارا الیه قایم مقام بنشن سنگه گردید - و تا آمدن دیوان دیویداس مهر مهاراجه پید تصرف لاله مذکور بود - چون دیوان مسطور برای مهر رسومات مقرر کرده باجاره گرفت - بعده لاله مشارا الیه بریک دفتر مسلط گردید - پسرش تارا چند که بخدمت حساب فهمی سپاه سواران مامور مانده بسرکار مهاراجه محل اعتماد گشت -

برادر دیوان ساونمل مشارا الیه از قدیم ساکن علی پور چتمپه است - و نزد سردار دل سنگه برادر قرابتی جد مهاراجه به اتفاق دیوان محکم چند ملازم می بود - چون دیوان مشارا الیه بحضور مهاراجه رسیده ممتاز گردید بوقت تقرر دفترها یک دفتر بنام دیوان موسی الیه مقرر گشت - دیوان مذکور بمعرفت سابقه لاله مشارا الیه را از طرف خود بر عهده دفتر مقرر نمود - چنانچه تا حیات خود مشارا الیه بر عهده دفتر ممتاز ماند - و برادرش دیوان ساون مل چند سال بصوبه داری ملتان سرفراز مانده بعده بحضور مهاراجه حاضر شد و بعادت طالع پس از چندی باز بملتان رفته تا مدت العمر صوبه داری نمود - و در آخر از دست یک کس افغان بضرب تفنگچه در کچهری کشته شد - من بعد آن مول راج پسرش قائم مقام گردید و چنانکه در جنگ اخیر ملتان مرقوم گردید مدت اندک بصوبه داری آنجا ممتاز ماند - و در آخر سر خود را بهمان سودا باخت -

ذکر ترقی دولت دیوان گنگا رام

معزالیه در اصل ساکن بلده کشمیر است - از مدت ممتد که بسمت هندوستان بتقاضای [برگ ۳۷۲ ب] آبخورش پیاوری طالع و تائید بخت اشتغال بروزگار شایسته داشت - چندی بخدمت دیوانی و سرشته داری سرکار نجف خان محل اعتبار و اعتقاد و وسیله رزق چندین

کسان بود - در زمان بیکاری معرفت رای نند سنگہ التماس ملازمت
 بسرکار مہاراجہ آورد - موافق اوصاف نگاری رای معزالیہ مہاراجہ
 بہادر بخواہش تمام استدعای مشارا الیہ را پیرایہ اجابت بخشیدہ
 پروانہ مشعر طلب دیوان معزالیہ ابلاغ داشتہ - و دیوان مشارا الیہ
 بوسیلہ جمیلہ پروانہ بسامان ظاہری مع دیوان دینا ناتھ صاحب کہ
 الحال بخطاب راجہ کلانور موصوف اند و دیوان اجودھیہ ناتھ و برادران
 ایشان کہ ہمیشہ زادہ اہلیہ دیوان مشارا الیہ ہستند و دیگر اقربای
 قریبہ و دوستداران وارد لاہور شدہ اول بہ سرشتہ داری دفتر سپاہ و من
 بعد بسرشتہ داری دنتر ملکی و مالی و توشہ خانہ و خزانہ عامرہ مامور
 و منصوب شدند - و در اول مبلغ بیست و پنج روپیہ یومیہ در وجہ شان
 مقرر گردید - و چون صاحبان فراسیس یعنی الارڈ صاحب و نتورا
 صاحب بہادر در حضور مہاراجہ حاضر شدہ و پایہ رفیع سر لشکری
 پلاتن پیادہ ہا و رجمنت ہای سواران فایز شدند دیوان اجودھیہ ناتھ
 را بسرشتہ داری کاغذ سپاہ مذکو مامور فرمود - و راجہ دینا ناتھ صاحب کہ
 دران وقت بلقب دیوانی ملقب بودند بسرشتہ داری کاغذ مالی و ملکی
 معین و مقرر گشتند - یک سال اجارہ پرگنہ گجرات مہاراجہ بدیوان
 موصوف دادہ بود ، اما ازان تمتع برندااشت - و چون دیوان گنگا رام
 فوت شد راجہ دینا ناتھ بصیغہ دیوانی قائم مقام مشارالیہ در دفتر
 خرج گردید - و در دفتر مہاراجہ نحویکہ معزالیہ معتمد الیہ و مشارا الیہ
 و مدارالمہام بودہ است دیگری نبود - [برگ ۳۷۳ الف] -

ذکر ترقی دولت دیوان دیوی سہائی

در ابتدا مشارا الیہ بنائیبی دیوان بہوانیداس در دفتر می بود - بہ
 اتفاقی کہ رو داد مزاجش از دیوان مذکور مکدر گشت - حق نمک
 سالہا از خاطر محو ساختہ بی ادبانہ در پیش آمد - و نبذی از غفلت
 دیوان مشارا الیہ و خیر خواہی خود بحضور مہاراجہ عرض کردہ بسر

خود دفتری گردید - بعده لاله دیوی سہای فوت شدہ بجایش لاله سلامت رای کہ در اول ملازم دیوان موتی رام بود دفتری مقرر گشت -

ذکر دیوان ہنس راج

مشارا الیہ در بدو حال بہ نیابت دیوان مگھرمیل کہ مدارالمہام تمام ملک مقبوضہ و محروسہ مہاراجہ بود در دفتر ملازم شد - نوعی از بد خواہی سنیب مشارا الیہ در حضور مہاراجہ عرض نمود - بنا بران دیوان مذکور از عہدہ خود معزول گردید و لاله ہنس راج بنفسہ دفتری سرکار مقرر گشت - بعده کیف مالتفق لاله مشارا الیہ از عہدہ دفتر موقوف و بجایش لاله رام دیال دفتری مقرر گردید -

ذکر ترقی دولت دیوان کرپا رام

مشارا الیہ در ابتدا بفرقہ عاملان نوکری میگرد - وقتی بخوردہ گیری غماز گرفتار آمد سخت تر عذاب کشید - آخر فرمایش مہاراجہ ادا کردہ چندی معطل ماند - چون مشارا الیہ در حساب فہمی ہندی دستگاہ داشت ہر گاہ لاله سوکہ دیال بنانیہ بدیوانی تمام ملک محروسہ سرفراز شد مشارا الیہ نیز از روی درک کامل کہ در محاسبہ ہندی داشت لاله کرپا رام را بہ نیابت خویش برگرفت - لاله سوکہ دیال بموجب اتفاق قسمت گرفتار بمحاسبہ شدہ جان بحق تسلیم نمود - و لاله کرپا رام قائم مقام مشارا الیہ گردید -

کیفیت لاله سوکہ دیال

در اول حال مشارا الیہ ساکن پند دادنخان بودہ - بیآوری طالع بگماشتہ گری لاله راما تند ممتاز گردید - مرتبہ اش در بیوپار بلاکہا رویہ رسید کیف مالتفق مابین شاہ و گماشتہ نثار خاطر [برگ ۳۲۳ ب] واقع شد - بعده ارتباط بسرکار مہاراجہ پیدا کردہ اجارہ تمام سائر ملک محروسہ بشراکت دیگر ساہوکاران گرفت - چندی در این شغل

گذرانید من بعد آن به دیوانی تمام ملک مقبوضه سرکار مهاراجه ممتاز گردید - بعد از یک سال بمحاسبه گرفتار آمد - هرچه مال از ساهوکاری اندوخته بود آن بتمامه و علاوه بران جان بصد دشواریها در نفع دیوانی باخت - یعنی سوای معامله سرکاری آنچه در ترکه داشت بسرکار داخل نموده بضرر شلاق و توبه های برآز و دود فلفل سرخ و دیعت حیات سپرد - چنانچه دفتر لاله سوکهدیال موقوف و بجایش بمیه بختاور سنگه داروغه دفتر مقرر گشت -

ذکر ترقی دولت دیوان شنکرداس

پدر مشارا الیه ساکن وزیر آباد و دیوان چرھت سنگه والد مہمان سنگه پدر مهاراجه بود - از او پسری بوجود آمد شنکرداس نام نهاد - چون نامبرده بعد تمیز رسید باهنگاری مهاراجه شرف امتیاز یافت من بعد آن مهاراجه مشارا الیه را دیوان کنور کھرک سنگه مقرر فرمود - چون مهاراجه از کنور ممدوح ملک وافر برگرفت دیوان شنکرداس را نیز از دیوانی کنور موصوف موقوف کرده بسرشته داری کاغذ دفتر خود سرفراز فرمود - از آن روز مشارا الیه بعمده مذکور ممتاز ماند -

ترقی دولت مصر بیلی رام

آغاز توسل مصر معزالیه چنان بیان می نمایند - که مصر وستنی رام مامون مصر مشارا الیه در مبادی ایام بسیار پر قوت بود - و مع هزار سنگه باغا در وقت سردار چرھت سنگه جد مهاراجه در کم مرتبه خدمتگاری بود - من بعد آن گھور چرھا مقرر شد - چون مصر مشارا الیه اعتبار اول بمشارا الیه توشه خانه خود سپرد نمود و من بعد آن کلید توشه خانه سردار ممدوح که در تصرف داشت بمصر مذکور سپرد ازان وقت مصر مشارا الیه توشه خانیه بوده - ازان پس بسرکار مهاراجه توشه خانیه مقرر [برگ ۳۷ الف] گشت چون نامبرده بعم

کہولت پیوست ہمیشہ زادگان را کہ مصر بیلی رام و مصر روپ لعل و رام کشن باشد طلب داشته بخدمت مذکورہ بالمشافہ خود مقرر فرمود۔ تا کہ مصر مشارا الیہ طاقت سواری و مسافری داشت ہر دو ہمیشہ زادگان را روبروی خود میداشت۔ چونکہ طاقتش از سواری طاق شد سہاراجہ مصر مشارا الیہ را بنگاہبانی توشہ خانہ گویند گرہ کہ ہمگی ذخیرہ دولت و سلاح مثل جواہرات و اقمشہ نفسیہ درانجا می باشد مقرر فرمود۔ و مصر بیلی رام کہ در خوش خلقی و بردباری و امانت داری نظیر خود نداشت بخدمت نگاہ داشته۔ توشہ حانیہ ہمرکابی و لاهور مقرر فرمود۔ و کاغذ توشہ خانہ امرت سر نیز میداشت۔ ہرگاہ مصر وستی رام قوت شد کاغذ توشہ خانہ گویندہ گرہ نیز بوی تفویض نمود۔ در عہد خود مثل بیلی رام دیگر در امانت داری و دیانت بسر کار سہاراجہ نبود۔

ذکر ترقی دولت سردہا رام و سرب دیال منشیان

مشارا الینہان برادر حقیقی اند۔ بوقت حضور نویسی و سہر داری دیوان دیویداس کہ یک سہر کلان بود و ردیف خود نداشت دیوان مشارا الیہ را بنیابت خود روبروی ہر دو برادر مقرر نمود۔ من بعد آن لالہ سوکھ دیال بانیہ سہر کلان مذکور از سہاراجہ با جارہ گرفت۔ و بدینہ دیوان دیویداس فقط خدمت دفتر ماند۔ لالہ سردہا رام منشی شیو دیال ساکن پند دادن خان را بالمشافہ سہاراجہ نائب خود معین نمود۔ چون لالہ سردہا رام مزاج معقول داشت و کم گو بود از روی ہوشیاری وقت عرض دریافتہ سخن مرغوبہ مرضی آقا بعرض می رسانید۔ بناء علیہ نامبردہ مرغوب خاطر سہاراجہ بود۔ بہ تبدیلی دیوان دیویداس مشارا الیہ و برادرش از حضور نویسی معزول نشدند۔ و دیوان دیویداس آنچه مشاہرہ و رسوم مشارا الیہما مقرر کردہ بود موقوف

ساخت - و تا دم واپسین [برگ ۳۷۳ ب] بدین اتفاق هر دو برادر محل اشفاق برگزیده بارگاه مهاراجه گردیدند - و هر وقت در حضوری ماندند -

کیفیت منشی شیودیال

مشارا الیه ساکن پند دادن خان است - بوقت اجاره گیری مهر لاله سوکهدیال مشارا الیه را به نیابت خود در خدمت مذکور و تنخواه نویسی بحضور مهاراجه صاحب مقرر نمود - و پسران خود را نیز در خدمت سرکار روبرو و سرگرم ساخت - بعد چندی دیوان دیوی داس اجاره مهر از سرکار بازگرفت - و لاله شیودیال از روی تائید بخت بخدمت مذکور بحال ماند - من بعد آن مهاراجه مهر خود از نسبت مهر کلان برای تزئین تنخواهات و معاملات مالی و ملکی احداث فرموده و لاله شیودیال را محل اعتماد تجویز کرده سپرد ساخت - مدتی مشارا الیه بدین عهده مهر داری مفتخر و ممتاز ماند - آخر به نزول ریش ناینا شد - در معالجه آن بسیار سعی کردند سودی نداشت - آخر جان بجان آفرین تسلیم نمود - بعد ازان بسرانش در خدمت سرکار سرفراز ماندند - چنانچه لاله رام داس بخدمت نمکسار مع راجه گلاب سنگه مامور - و نرائن داس پسر خرد و کشن چند و کرم چند در خدمت حضور نویسی سرفراز ماندند -

ترقی دولت منشی کرم چند و لاله هرنامداس

مشارا الیهما از قدیم الایام ساکن بلده دارالسلطنه لاهور اند - و نوکری پیشه و در اهلیت و شرافت و تواضع و خلق بموجب صلاح وقت هم ردیف خود دیگر ندارند - در دور ملک گیری سنگهان اتفاق نوکری برادر کلان ایشان مسمی لاله میگه راج نزد باگه سنگه اهل و والیه شد - بدین وسیله هر دو برادر نیز بخدمات سنگه مذکور سرگرم گشتند - تا سرسبزی و شادابی امور سردار مشارا الیه محل اعتبار

ماندند - چون سردار مذکور را بتقدیر ایزدی تنزل [برگ ۵۷۳ الف] روداد مشارا الیہما باز بوطن خود آمدند - بعد چندی لاله کرم چند کہ از ہر دو برادر خردک بود بنوکری کنور کمرک سنگہ ممتاز گشت - و بعدہ از طرف کنور موصوف بخدمت وکالت سرکار مہاراجہ مقرر گردید - چندی درین شعل ماند - بعدہ بعضی از اہل اغراض مزاج کنور را از مصر مسطور منحرف نمودند - در سرکار مہاراجہ از این معنی اطلاع رسید - مہاراجہ از روی مہربانی مشارا الیہ را بخدمت مراسلہ نویسی حضور خود سرفراز نمود - چنانچہ مشارا الیہ تا دم زیست بدین خدمت ممتاز ماند - و لالہ ہر نامداس اول مع ویسا کہہ سنگہ داروغہ عدالت بہ نگہداری سر رشتہ عدالت و آمدن آن از سرکار مامور بود - و من بعد آن بخدمت مراسلہ نویسی بر دیودھی مہاراجہ حاضر می بود - و لالہ میگہ راج بعد از نوکری سردار باگہ سنگہ بعزت نشینی و بیاد معبود حقیقی بقیہ عمر بسر برد فقط -

مشارا الیہ^۱ از قدیم ساکن بلدہ لاهور است در ہنگامیکہ لالہ سوکہدیال دیوان تمام ملک محروسہ مہاراجہ گردید مشارا الیہ را از طرف خود وکیل و حضور نویس مقرر کرد - لالہ سوکہدیال بموجب قسمت بد خویش اندوختہ سالہا و علاوہ آن سرمایہ جان عزیز در سودای خام و طمع نافرجام چنانچہ ذکر یافت درباخت - و مشارا الیہ بخدمت حضور نویسی مہاراجہ بدستور بحال و مقرر ماند - سپس ازین کاغذ سر رشتہ داری سپاہ متعینہ دروازہ های لاهور و گولہ اندازان کہ ر توپہای دمدمہ های دروازہ های لاهور متعین بودند مہاراجہ بہادر سپرد وی نمودہ تا زندگی بکار مذکور مامور ماند -

1. The name is missing.

ذکر لالہ رام چند منشی المشہور رپتی

مشارا الیہ از قدیم ساکن لاهور است از سنہ ۱۸¹ بکرسی از مہر پی سامانی و عدم انتظام روزگار در ہیچ سرکار در اضطرار می بود - چون براجہ دھیان سنگہ عہدہ استماع [برگ ۳۷۵ ب] رپت یعنی اخبار یومیہ وغیرہ تفویض یافت جستجوی منشی قابل برای رپت نویسی سوا از منشیانی سابق فرمودند - چون طالع اش رہبری کرد و بخت یاوری نمود مشارا الیہ بوساطت خیرخواہی مشرف بحضور راجہ گردید - ازان روز در خدمت مامور می ماند - و ثانیاً فرزند مشارا الیہ بخدمت پروانجات نویسی در حضور مقرر گردید در خدمت مذکور سر آمد و محل اعتماد بود -

در تشریح اسامی حکمای ملازم مہاراجہ

فقیر عزیزالدین و فقیر امام الدین و خلیفہ نورالدین انصاری بمثابہ ایشان در علم حکمت و معالجہ ہر مریض خالصاً للہ و پرورش ایشان از وجہ اغذیہ و اشربہ و ادویہ از مال خود در تمام ملک پنجاب درین جزو زمان دیگری نیست و نبود - و ہر قدر مہاراجہ را بر تشخیص و معالجہ ایشان اعتماد تمام داشت - حکیم حاکم رای مرد ہفتاد سالہ و ملازم قدیمی مہاراجہ بود - و در علم حکمت دستگاہی تمام داشت - و بہم صلاحی و ہم ردیفی فقیر مشارا الیہ بمعالجہ سرکار می پرداخت - و با وصف تعلق سرکار ضرورتاً بحضور می رفت - و ما و رای آن تمام روز بیاد معبود حقیقی مشغول می ماند - پسران مشارا الیہ احدیہما لالہ بشن داس و ثانیہما لالہ کشن داس بہ داروغگی مطبخ خاص مہاراجہ کہ محل کمال احتیاط و اعتبار است ممتاز بودند و عقل معاش کامل داشتند -

1. Year is missing.

ذکر حکیم سید عنایت شاه بن سید غالب شاه بن امیر بخش
مشهور به سید تهر شاه

معزالیهمان در زمان خود در علم حکمت و معرفت و معالجه غربا
خالصاً لوجه الله و اخلاص پروری و خدمت سفید پوشان ، که از
روی حیا و ناموس ایشان زبان سوال را در زندان دهان محبوس میدارند
و پیش کسی نمی کشایند ، و حین العصر بودند - با وصف اینگونه
مصارف بذات خود پیش احدی سوال نیکردند - و بنا بران مرجع
خواص و عوام لاهور و حکام وقت بودند - چون حکومت لاهور برسنگه‌بان
قرار یافت هر سه حاکم آن وقت مسمی بسر دار [برگ ۳۷۶ الف]
لهذا سنگه و سردار گوجر سنگه اور سردار سوپها سنگه برای
ملاقات و انجام مهمات بخانه ایشان می آمدند - و ایشان نیز از روی
اولوالامری نزد سرداران مذکور می رفتند - و محل تعظیم و تکریم
می شدند - چون این حضرت داعی اجل را لبیک گفتند خلف الصدق
ایشان سید غالب شاه آئین پدر بزرگوار را مرعی داشت - چون ایشان
نیز ودیعت حیات بمودع حقیقی سپردند خلف الرشید ایشان
سید عنایت شاه قیام برقاعده اولی و ثانی نمودند - هر چند مهاراجه بهادر
برای ملازمت سرکار خود ایشان را بتاکید اکید ارشاد فرموده بود اما
سید موصوف باب الله و توکل علی الله رانگهداشته اقبال ارشاد مهاراجه
نموده خانه نشین بوده بیاد معبود حقیقی و معالجه اهل مرض خالصاً
لله اشتغال میداشت و گاه گاه که مهاراجه ایشان را طلب نمی ساخت
می رفت - و گاهی در تشخیص مرض و تقریر ادویه شریک بحکمای
سرکار از روی ارشاد مهاراجه می شد - و وقت ترخیص مهاراجه چیزی
نقد در جلدوی خدمت عنایت می فرموده -

ذکر حکیم خیر شاہ

مشارا الیہ از قدیم ساکن لاهور و منجملہ اراکین شہر محسوب
 بوده و در تداوی غربا خالصاً لرضات اللہ اشتغال داشت - و هنگام
 تکامل مزاج مہاراجہ بہادر حسب الطلب سرکار در معالجہ شریک
 بدیگر حکیمان سرکار ہم صلاح و تجویز می بود - چنانچہ تا حیات خود
 نیک نام و مرجع خاص و عام بود - حال خلف الصدق شان سید
 حاکم شاہ وسادہ پیرا بجای والد بزرگوار خود است -

حکیم رحیم اللہ عرف کتار بند

وی نیز ساکن لاهور و ملازم رانی نکاین والدہ کنور کھرک
 سنگہ بود - گویند در علم حکمت و تجربہ کاری ید طولی داشت - و
 تا ایام حیات مستثنی ماند -

ذکر ترقی حکیم مراد جیو خلف الصدق حکیم جواد جیو

ساکن کشمیر بحکم مہاراجہ در حضور حاضر بوده شریک تشخیص
 و معالجہ بحکمای سرکار می شد - بمایہ علم حکمت و خلق حسنه ممتاز
 می ماند -

و سوی اینها حکیم [برگ ۳۷۶ ب] نام آور و عالم در ملک
 پنجاب نبود - مگر بعضی ہاکہ کم و بیش در علم حکمت دستگاہ
 میداشتند و میدارند برای بہم رسانی وجہ ما یحتاج بکسب آن اشتغال
 دراند ، فقط -

تمت تمام شد کتاب تواریخ پنجاب موسوم بہ عبرت نامہ و
 عمدہ التواریخ بتاریخ بیستم ماہ ذوالحجہ الحرام ۱۲۷۰ ہجری مطابق
 ۱۳ ماہ ستمبر ۱۸۵۳ عیسوی موافق ۱ ماہ بہادون سمت ۱۹۱۱ بمقام

1. Date is not mentemid.

لاہور بدست غلط نویس رحیم بخش المعروف بکھو و سکنہ لاہور -
 عاصی مفتی علی الدین شب و روز مصروف بودہ صحیح نموده ، نحویکہ
 باز بندہ در تحریر این کتاب مدت شدہ بود همان قدر عرصہ بر تصحیح
 ابن مصروف گردیدہ -

(الف) فہرست اعلام (مجلد اول)

الف

- اجیت سنگھ ۵۰۸ ، ۵۱۰ ، ۵۱۱ ، ۵۲۹ -
 اجیت سنگھ کلیان والا ۵۲۸ -
 اچل ۳۳۶ ، ۳۶۷ -
 (رای) احمد ۳۲۲ -
 احمد بیگ ۷۶ -
 احمد خان ۹۹ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۲۳۹ -
 ۲۶۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ -
 (بہندر) احمد خان ۳۹۸ -
 (سیال) احمد خان ۴۴۴ -
 (نواب) احمد خان ۴۶۲ ، ۴۶۸ -
 احمد شاہ ۹ ، ۶۸ ، ۷۵ ، ۸۳ ، ۹۶ -
 ۹۹ ، ۱۵۳ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۱ -
 ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۸ -
 ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ -
 ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ، ۲۲۳ -
 ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۸ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ -
 ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ -
 ۲۴۷ ، ۲۵۳ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۹۳ -
 ۳۵۹ ، ۳۳۵ ، ۳۹۵ -
 (سید) احمد شاہ ۳۸۸ ، ۳۹۱ -
 (میر) احمد شاہ ۳۳۱ -
 (سلطان) احمد مرزا ۱۳۵ -
 (رای) احمد منج جگرا نوالہ ۲۳۳ ، ۲۴۸ -
 ۳۰۷ ، ۳۲۳ ، ۳۳۷ ، ۳۱۵ -
 احمد یار خان ۲۰۱ -
 اختیار خان ۴۲۴ -
 (ملک) اختیارالدین ۱۳۳ -
 ادوردز (Sir Herbert Benjamin Edwardes) ۵۶۹ ، ۵۷۳ ، ۵۷۴ -
 ۵۷۹ ، ۵۸۳ ، ۵۸۴ ، ۵۸۷ -

- آدینہ بیگ خان ۸۸ ، ۱۸۲ ، ۱۹۳ -
 ۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ -
 ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ -
 ۲۲۳ ، ۲۵۵ ، ۳۰۴ ، ۳۱۱ ، ۳۲۱ -
 ۳۷۲ -
 آرام شاہ ۱۳۲ -
 آسا سنگھ ۲۷۰ -
 آصف بن برخیا ۱۱۸ -
 آصف خان ابوالحسن چہل گزی ۷۲ -
 آلا سنگھ ۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۳۳۳ -
 ابابکر خان ۴۲۱ ، ۴۲۲ -
 (رای) ابراہیم ۲۲۲ ، ۳۲۱ -
 (سلطان) ابراہیم ۱۳۵ ، ۱۳۷ -
 (شیخ) ابراہیم ۱۵۹ -
 ابراہیم بہتی ۹۱ -
 ابو اسحاق ۱۱۹ -
 (میر) ابوالحسن خان ۴۳۴ ، ۴۳۵ -
 ابوالعباس ۱۱۷ -
 ابوالعباس احمد بن اسحاق المقتدر باللہ ۱۱۷ -
 (شاہ) ابوالمظفر ۶۴ -
 (شاہ) ابوالمعالی ۶۶ -
 (شہزادہ) ابوبکر ۱۳۸ -
 (سلطان) ابو سعید ۱۳۵ ، ۱۳۶ -
 ابوہر ۱۱۶ -
 ابیہ سنگھ ۴۴۶ -
 ابی طویلہ صاحب ۶۶ ، ۷۰ ، ۹۷ -
 اترسنگھ ۲۰۸ ، ۲۸۴ -
 (بابا) اتل رای ۳۵۹ -
 (دیوان) اجودھیا پرشاد ۵۵۵ -

(فقیر) امام الدین ۲۶، ۳۱۶، ۳۲۳ -

(میان) امام الدین ۳۱۲، ۳۱۳ -

امام شاہ ۵۳۳ -

(گورو) امر داس ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴ -

- ۱۶۵

امر سنگھ ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۲، ۲۳۸ -

۲۳۶، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۸۰، ۳۱۷ -

۳۲۲، ۳۵۰ -

امر سنگھ بہکے ۲۳۳، ۲۵۳، ۲۷۳ -

- ۳۹۱، ۳۲۲ -

امر سنگھ تھاپر ۸۳، ۱۰۳، ۱۰۴ -

(راجہ) امر سنگھ ۳۰۶ -

امر سنگھ کنگرہ ۲۳۳ -

(دیوان) امر ناتھ ۳۰ -

(لاہر) امیرست ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۶۰ -

(راجہ) امید سنگھ ۹۲، ۱۰۶، ۵۷۷ -

امیر خان ۳۰۹، ۳۳۰ -

امیر سنگھ ۲۰۸، ۲۷۷، ۲۶۸، ۳۳۳ -

۳۳۱، ۳۳۶، ۳۶۸، ۳۵۶ -

(کرنیل) امیر سنگھ مان ۷۰ -

امیر سنگھ نہالیہ ۳۳۰ -

(میر) امین خان ۲۰۱، ۲۰۳ -

انارکلی (Anarkali) ۶۶ -

انتظام الملک ۲۱۹ -

اندر سین (Anderson) ۵۶۷، ۵۶۹ -

- ۵۸۵

انکتول (Thomas John Anquetil) ۳۲ -

- ۵۷۳

(گورو) انگت ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳ -

۱۶۴، ۱۶۵ -

(راجہ) اند پال ۱۲۳ -

اند سنگھ ۳۲۲ -

انوپ سنگھ ۲۰۸ -

(راجہ) انوردھن چند ۹۳، ۱۰۶، ۳۸۵ -

۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴ -

انوکھ سنگھ ۳۷۵ -

اودھم سنگھ ۵۰۷ -

(گورو) ارجن داس ۲۳، ۸۸، ۹۷ -

۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۳۵۳ -

- ۳۵۹، ۳۶۴

(سردار) ارجن سنگھ ۵۳۷ -

اسلام خان ۱۳۳، ۱۳۴ -

اسلام شاہ ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۲ -

(لودی) اسلام شاہ ۸ -

اسماعیل ۸۴ -

(میر) اسماعیل ۱۲۲، ۱۳۲ -

(قاضی) اسماعیل بن علی موسوی طائی ۱۱۶ -

(حضرت میان بزرگ) اسماعیل ۵۱۳ -

اسماعیل خان ۱۹۳، ۲۲۹ -

(جنرل) اسمتھ ۵۳۴ -

اشرف ۲۳۷، ۲۶۳ -

اشرف خان ۱۸۷ -

اصالت خان ۳۲۴ -

اعتبار خان ۱۸۷ -

(ملک) اعزالدین کبیر خانی ۱۳۳ -

اغر خان ۳، ۱۰۹، ۳۳۰، ۳۳۱ -

۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۲، ۳۵۴ -

افغنیہ بن اریسا ۱۱۸ -

اقبال خان ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳ -

(جلال الدین) اکبر شاہ ۹، ۲۸، ۶۰ -

۶۵، ۷۳، ۸۳، ۸۶، ۹۰، ۹۵ -

۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۵۲، ۱۵۳ -

۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۶ -

اگر سنگھ کنکھور ۲۳۵، ۲۹۶، ۲۹۸ -

الارد (M. Allard) ۶۶، ۳۶۰ -

- ۳۸۸

(مرزا) الغ بیگ ۳۳۶ -

الف خان ۱۳۷ -

الف خانی ۱۳۴ -

الہی بخش ۷، ۲۶، ۳۵۶، ۳۵۷ -

۳۶۵ -

(شیخ) اللہ داد ۸۴ -

(حکیم) امام الدین ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹ -

(شیخ) امام الدین ۵۵۸، ۵۹۱ -

(نواب) بخت خان ۲۲۴ ، ۲۳۸ -
 بختنصر ۱۱۸ ، ۱۱۹ -
 بخش الله بیگ ۲۲۵ -
 (گورو) بخش سنگھ ۲۶۲ -
 (شاه) بدرالدین ۸۴ -
 (میان) بدن سنگھ ۳۸۷ -
 بدہ سنگھ ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۶۱ -
 (چودھری) بدھا ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ -
 بدھا سنگھ ۲۶۷ -
 (میجر) برادفت صاحب ۵۲۱ -
 برار ۳۳۶ -
 برج راج دیو ۲۳۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ -
 ۲۵۵ ، ۲۸۲ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ -
 (راجہ) براتہہ ۹۲ -
 بردم سنگھ ۳۳۰ -
 (راجہ) برم دیو ۱۲۵ ، ۱۲۶ -
 برمک سنگھ ۳۱۲ -
 (کرنیل سکندر) بونس ۵۰۲ ، ۵۰۳ -
 برہان خان ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ -
 برہمن سنگھ ۳۳۳ -
 بویال سنگھ ۳۹۰ -
 (شیخ) بشاون ۵۰۵ -
 بستی رام ۳۸۸ -
 بشن ۱۱۱ -
 بشن داس ۷۶ -
 (جرنیل) بشن سنگھ ۵۷۸ -
 بشیر سنگھ ۲۶۷ ، ۲۸۲ ، ۲۸۹ -
 بکھاری خان ۶۵ ، ۲۱۲ -
 (چودھری) بگھیل ۲۰۷ -
 بگھیل (بگھیل) سنگھ ۲۰۷ ، ۲۳۳ -
 ۲۳۳ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۸۰ -
 ۲۸۱ ، ۳۰۶ ، ۳۳۱ ، ۳۹۵ ، ۳۳۶ -
 بگھیل سنگھ چبالہ ۷۵ -
 (نواب) بگھیل سنگھ ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۶ -
 ۲۳۳ -
 بلاول شاہ ۶۳ -
 (ملک غیاث الدین) بلبن ۱۳۳ ، ۱۳۷ -

اورنگزیب ۳۳۳ -
 (ملک) ایاز ۵۹ ، ۶۰ ، ۸۶ ، ۱۲۶ -
 ۱۲۷ -
 ایت (Saunders Alexius Abbot) -
 ۵۷۸ ، ۵۷۹ -
 (چودھری) ایزد بخش ۳۷۹ -
 (راجہ) ایسرسین ۳۲۳ -
 ایسر سنگھ ۲۶۹ -
 ایسر مہادیو ۱۱۳ -
 ایسری سنگھ ۲۸۲ ، ۲۸۸ -
 ایگنو (Mr. Vans Agnew) ۵۶۷ ،
 ۵۶۹ ، ۵۸۱ ، ۵۸۵ -
 (شاه) ایوب خان ۳۵۷ -

ب

بابا خان قچار ۳۲۶ ، ۳۹۲ -
 (سلطان) بابر شاہ (ظہیر الدین) ۱۳۵ ،
 ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۵۹ -
 بابر ، عبدالکریم خان ۲۵۰ -
 بابو راؤ ۲۲۱ -
 باج سنگھ ، بابو ۳۳۹ -
 بارنس (Barnes) ۵۷۷ -
 باغ رای ، لالہ ۳۹۸ -
 باقر ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۲۳۷ -
 باقر ارائین ۲۶۳ -
 باگھ (بھاگ) سنگھ ۷۵ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ،
 ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۴۳ ، ۲۴۸ ، ۲۸۱ ،
 ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۹ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ،
 ۳۲۷ ، ۳۳۱ ، ۳۴۳ ، ۳۹۰ ، ۳۲۶ -
 ۳۲۷ -
 بال سنگھ ۲۹۳ -
 بالک رام ۳۳۷ -
 بانکی رای ۸۳ -
 باول خان کوت ۳۲۲ -
 (راجہ) باھو ۳۳۲ -
 (گورو) بچک ۱۶۶ -
 (راجہ) بچہ راؤ ۱۲۲ -

بہگوان سنگھ نکئی ۲۷۷ ، ۲۷۸ -

بہگیل سنگھ ۲۳۳ -

(سلطان) بہلول لودی ۶۰ ، ۸۳ ، ۱۳۱

۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۵۷ -

بہما (بہمان) سنگھ ۲۳۵ ، ۲۶۸ -

بہنگا سنگھ ۲۳۳ ، ۲۳۳ ، ۳۳۱ -

(دیوان) بہوانیداس ۳۷۸ ، ۳۵۸ -

بہوپ دیو ۳۳۲ -

بہوپ سنگھ ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹ -

۳۳۰ -

بہولا سنگھ ۲۰۷ -

(کرنیل) بہیا سنگھ ۳۸ -

بہیجا سنگھ ۲۳۲ -

بہیم ۹۲ -

(رای) بہیم دیو ۱۲۹ ، ۱۳۱ -

بہیم سنگھ ۲۰۷ ، ۲۲۸ -

بہیم سنگھ رکھانوالہ ۲۳۳ -

بہیم سین ۵۱۳ ، ۵۱۳ -

بیر سنگھ ۲۳۳ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۳۵ -

۳۳۶ ، ۵۱۷ -

بیرم خان ۸۶ -

بیساکھ سنگھ ۳۲۹ -

بیل ٹامس ولیم (Thomas William)

Beale ۳۶۷ ، ۵۸۵ -

بیلی سنگھ ۸۸ -

بیمبا سنگھ ۲۰۷ -

پ

پاربتی ۱۱۳ ، ۱۱۵ -

(بی بیان) پاکدامن ۶۶ -

(سردار) پابندہ خان ۳۸۸ -

(رای) پتھورا ۱۳۰ ، ۱۳۱ -

پرتاب سنگھ ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۵۱۰ -

پرتھوی ۱۱۱ -

(مہنت) پریتم داس ۳۶۳ -

پریم سنگھ ۳۵۸ -

بندیچہ ۳۱۰ -

بنا سنگھ ۲۹۳ -

(راجہ) بندو خان ۲۵۶ -

(گورو) بندہ بیراگی ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ -

۲۳۲ -

بنس پال ۳۶۷ -

بویو فاطمہ ۳۳۸ ، ۳۳۲ -

بوٹہ شاہ ۳ -

بودہ سنگھ ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۱۰ -

بوغرا خان ۲۰۱ ، ۲۰۲ -

بول سنگھ ۲۵۳ -

بونا پارت فراسیس ۳۶۱ -

(لفتننٹ) بوی ۵۸۶ -

بہا سنگھ ۲۳۳ -

بہادر خان ۱۳۸ -

(محمد اعظم) بہادر شاہ ۱۵۳ ، ۱۵۴ -

۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ -

بہادر شاہ ۶۳ ، ۲۱۱ -

بہارا مل ۳۶۸ -

بھاگ سنگھ ۲۳۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۳ -

۲۳۳ ، ۲۶۳ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ -

۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ -

۲۹۷ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ -

۳۱۹ ، ۳۲۷ ، ۳۳۱ ، ۳۵۳ ، ۳۷۷ -

۳۹۵ ، ۴۰۹ ، ۴۱۱ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ -

۵۵۵ -

بہان سنگھ ۲۰۸ ، ۲۶۷ -

بہانی ۱۶۳ ، ۱۶۵ -

بہاول خان ۲۵۰ ، ۳۳۳ -

(شیخ) بہاؤ الحق ۳۳۹ -

(شیخ نقشبند) بہاؤ الدین ۶۷ ، ۱۰۷ -

(شیخ) بہاؤ الدین ذکریا ۱۳۵ -

(ملک) بہرام ۱۳۳ -

بہرام خان افغان ۸۹ -

بہرام شاہ ۱۲۸ ، ۱۳۳ -

بہگوان سنگھ ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ -

بہگوان سنگھ برہمن ۳۷۵ -

- (بی بی) ترکان ۱۳۳ -
- (راجہ) تروین جیپال ۱۲۳ -
- تغلق شاہ (غیاث الدین) ۱۳۷ ، ۱۳۸ -
- تقی خان ۱۹۵ -
- (نواب) تگلو خان ۲۳۷ -
- تموکن ۱۱۱ -
- تھا کر سنگھ ۲۳۳ ، ۲۹۰ -
- تہتمیار سنگھ ۳۳۵ -
- تھوکا سنگھ ۳۳۵ -
- تیج سنگھ ۵۳۵ ، ۵۵۰ -
- (سردار) تیج سنگھ ۵۰۱ -
- (راجہ) تیجا سنگھ ۵۲۹ ، ۵۹۱ -
- تیجو ۱۶۲ -
- (گورو) تیغ بہادر ۱۶۲ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ -
- ۳۳۳ -
- تیک چند ۲۳۵ ، ۲۸۶ -
- (راجہ) تیک چند ۳۵۵ -
- تیک سنگھ ۲۶۲ -

تمہیکول (Sir Edward Joseph)

(Thackwell) ۵۷۷ ، ۵۷۵ -

راجہ تیک سنگھ کشتواریہ ۳۳۸ ،

- ۳۵۵

(امیر) تیمور ۱۱۰ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ،

۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۵۷ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ -

تیمور شاہ ۱۰۸ ، ۲۱۳ -

(درانی) تیمور شاہ ۲۵۰ ، ۳۷۵ -

ج

جانداد خان ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۵۱ -

(سیان) جان محمد ۳۹۸ -

(خوجہ) جانی ۲۳۶ -

جبار خان ۳۵۳ ، ۳۶۳ -

جسپت رای ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ -

جت سنگھ ۳۳۵ -

جدہشتر ۹۲ -

- پشورا سنگھ ۲۶۰ ، ۳۱۸ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸ -
- پنجابا ۳۶۹ -
- پنجاب سنگھ ۲۳۳ ، ۳۰۰ -
- ہندی داس ۳۸۶ -
- ہنگا سنگھ ۲۳۳ -
- پوپ (Pope) ۵۸۰ -
- پورپ پال ۳۳۶ ، ۳۶۷ -
- پھولا سنگھ ۳۵۱ -
- پھولا سنگھ اکالیہ ۳۶۳ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ -
- پیارا سنگھ ۳۵۹ -
- پیتم سنگھ ۲۷۷ -
- پیر بخش ۷۶ ، ۳۸۲ -
- پیر محمد ۹۹ ، ۲۲۱ ، ۲۷۳ ، ۳۷۳ -
- ۳۸۳ ، ۳۷۵ -
- (قاضی) پیر محمد ۱۷۶ -
- (مرزا) پیر محمد ۱۳۹ -

ت

تاتار خان ۸۳ -

تاج خان ۱۳۸ -

تاراجی متھرا ۲۲۵ -

تارا سنگھ ۷۵ ، ۲۳۳ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ،

۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ،

۲۸۳ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ،

۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ،

۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۳ ،

۳۲۶ ، ۳۹۰ ، ۳۱۱ -

تارا سنگھ رندھاوا ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۲۰۷ ،

- ۲۰۸

تارا سنگھ غیبہ ۷۵ ، ۲۳۳ ، ۲۷۷ ،

۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۳۳۱ ، ۳۱۰ -

تامس (Thomas) ۵۸۰ -

تاہر سنگھ ۲۶۸ ، ۲۶۹ -

(چودھری) تخت مل ۳۶۸ -

تخت سنگھ ۲۵۵ -

(سید) جمیل الدین خان ۲۵۵ -
 (رانی) جندان ۵۵۸ ، ۵۶۲ -
 (بی بی) چند کور ۵۲۰ ، ۵۲۱ ، ۵۲۳ -
 (سلطان) جنید ۱۳۸ -
 جوالا داس ۳۸۶ -
 جوالا سنگھ ۸۸ ، ۳۲۱ ، ۳۳۰ -
 (بہرائیہ) جوالا سنگھ ۳۱۳ -
 جوالا سہای ۳۸۷ -
 جواہر سنگھ ۲۳۳ ، ۳۰۰ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۷ ، ۵۱۸ ، ۵۲۱ -
 جویا رام ۳۳۵ -
 جوجہار سنگھ ۱۷۵ -
 جودہ پیر ۹۳ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ -
 جودہ سنگھ ۹۷ ، ۲۵۲ ، ۲۶۸ ، ۲۸۲ ،
 ۲۹۳ ، ۳۰۰ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۲۳ ،
 ۳۳۱ ، ۳۳۵ ، ۳۷۷ ، ۳۳۵ -
 (کلسیہ) جودہ سنگھ ۳۳۱ -
 جوسل ۳۳۶ -
 جوگا سنگھ ۳۲۳ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ -
 جوندھر ۳۳۶ ، ۳۶۷ -
 جونیل ۳۶۷ -
 جوہد سنگھ ۳۲۶ -
 جوہر سنگھ ۲۳۳ ، ۲۶۲ ، ۲۶۸ -
 (سردار) جہان خان ۲۱۳ ، ۲۱۴ ،
 ۲۱۶ ، ۲۱۹ ، ۲۲۵ ، ۲۳۵ ، ۲۵۰ ،
 ۳۰۲ ، ۳۷۳ -
 جہانخان جنگ ۲۳۶ -
 جہانداد خان ۳۸۸ ، ۳۹۰ -
 جہاندار شاہ ۱۵۳ ، ۱۷۸ ، ۲۱۱ -
 ۲۱۷ -
 (محبی السنہ) جہان شاہ ۱۵۳ ، ۲۱۷ -
 (نورالدین محمد) جہانگیر ۶۱ ، ۷۰ ،
 ۷۳ ، ۸۲ ، ۱۵۳ ، ۱۶۷ ، ۳۳۳ -
 جہد سنگھ ۲۹۰ -

جرجودھن ۹۲ -
 جسا سنگھ ۲۰۷ ، ۲۵۳ ، ۲۷۳ ، ۲۷۶ ،
 ۲۷۸ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ،
 ۲۹۳ ، ۳۰۳ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ،
 ۳۰۹ - ۳۱۱ ، ۳۱۳ ، ۳۱۹ ، ۳۸۰ ،
 ۳۹۳ -
 جسا سنگھ رام گرہیہ ۲۵ ، ۲۲۹ ،
 ۲۳۳ ، ۲۵۷ ، ۲۷۸ ، ۲۸۱ ، ۳۰۳ ،
 ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۳۱ ، ۳۳۵ ، ۳۷۲ ،
 ۳۸۰ -
 (سردار) جسا سنگھ ۳۰۷ ، ۳۱۰ ، ۳۱۲ -
 (کھوکر) جسرتا ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ -
 (مہاراجہ) جسونت رای ہلکر ۳۳۱ ،
 ۳۵۸ ، ۳۰۹ -
 جسونت سنگھ ۳۲۳ ، ۳۲۷ -
 جعفر خان ۳۱۹ -
 (ملا) جعفر ۳۳۳ ، ۳۳۵ -
 جگپال ۳۳۶ ، ۳۶۷ -
 جگت سنگھ ۲۲۵ ، ۲۳۲ ، ۲۳۵ ،
 ۲۶۳ -
 جگن ناتھ ۲۳۷ ، ۲۳۸ -
 جلال الدین ۳۳۳ -
 جلال الدین افغان ۱۰۸ -
 جلال الدین خان ۲۸۷ ، ۲۸۹ -
 (سلطان) جلال الدین (فیروز) ۱۳۳ ،
 ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ -
 جلی خان عرف محی الدین پور ۸۷ -
 جمال ارائین ۲۲۹ ، ۲۹۲ -
 (سید) جمال الدین خان ۲۰۳ ، ۳۳۳ -
 جمال خان ۱۳۷ ، ۲۲۲ -
 جمعہ خان ۲۰۳ -
 جمعیت سنگھ ۲۸۹ ، ۲۹۹ -
 جمیل الدین ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ -

جیون خان ۲۳۶ -

جیون سنگھ ۱۰۲ ، ۲۰۸ ، ۲۶۷ ، ۲۷۹

- ۳۰۲

چ

(رای) چچ ۱۱۷ -

(سردار) چتر سنگھ ۵۵۰ ، ۵۵۵ ، ۵۷۲

۵۷۳ ، ۵۷۷ ، ۵۸۱

۵۸۳ ، ۵۸۶ ، ۵۸۹ ، ۵۹۰

چرا سنگھ ۲۳۳ -

(سید) چراغ شاہ ۶۶ ، ۹۱ -

(سردار) چرہت (چرت) سنگھ ۱۰ ، ۷۵

۹۳ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۲۰۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۵

۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷

۲۳۸ ، ۲۵۱ ، ۲۵۷ ، ۲۷۱ ، ۲۹۱

۳۰۱ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱

۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶

۳۸۹ ، ۳۹۰ -

چرہت سنگھ ۵۷۸ -

چرہت سنگھ کنک ۳۲۳ -

(راجہ) چنتامن ۱۳۹ -

چندا سنگھ ۷۵ ، ۲۰۷ ، ۳۶۸ ، ۳۷۵

- ۳۷۶

(چودھری) چندر بہان ۳۶۸ -

(بانو) چند کور ۵۰۹ ، ۵۱۰ -

چندو لعل ۱۷۰ ، ۳۶۱ -

چنگیز خان ۱۳۳ ، ۱۳۶ -

چنون ۲۳۷ -

چونی لال ۵۳۵ -

چیت سنگھ ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۲۲۶ ، ۲۵۲

۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۸۹ ، ۳۰۲

۳۸۷ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۷ ، ۴۰۰

- ۵۰۶

(دیوان) چیت سنگھ ، کلال ۴۲۸ -

چہد سنگھ کالیوالا ۲۹۸ -

(پندت) جہلا ۵۱۱ ، ۵۱۲ ، ۵۱۳

۵۱۸ ، ۵۱۹

جہندا سنگھ ۸۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۳۳

۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷

۲۳۷ ، ۲۵۱ ، ۲۵۷ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲

۲۹۰ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۳۰۳ ، ۳۱۸

۳۲۰ ، ۳۲۳ ، ۳۲۷ ، ۳۷۶ -

جہنکوچی راؤ ۲۲۰ -

جہوتر سنگھ ۲۰۷ -

(راجہ) جیپال ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱

۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ -

(راجہ) جیت سنگھ ۴۴۰ ، ۴۴۱ -

جیجا سنگھ ۲۴۲ ، ۲۴۳ -

جیسا سنگھ اہلووالیہ ۷۵ ، ۹۱ ، ۲۲۶

۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲

۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ -

(سردار) جیسنگھ ۳۸۱ -

جی رام ۱۵۷ ، ۱۵۸ -

جیسرا ۳۳۶ ، ۳۶۷ -

(راجہ) جے سنگھ ۱۷۱ ، ۲۰۷ ، ۲۳۳

۲۳۷ ، ۲۵۷ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۷۱

۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶

۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۹۶

۲۹۹ ، ۳۰۱ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸

۳۲۹ ، ۳۸۰ -

(رای) جیسنگھ ۳۳۱ -

(سردار) جیسنگھ ۲۳۳ ، ۲۳۷ -

جیسنگھ گھنہیہ ۷۵ ، ۸۳ ، ۹۳ ، ۱۰۳

۲۳۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۳ ، ۳۰۵

۳۱۳ ، ۳۲۳ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱

۳۸۶ ، ۳۹۱ -

جیمل سنگھ ۲۶۲ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۹

۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴

۳۳۹ ، ۳۵۶ -

جیون ۲۶۳ -

- خالج خان ۱۳۶ -
 خالد بن ولید ۱۱۹ -
 خان بہادر ۲۳۳ ، ۲۳۳ -
 خانخانان ۱۳۳ -
 (نواب) خاندوران ۱۸۳ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ -
 (قاضی) خان غلام ۳۹۸ -
 (جمعہ دار) خدا بخش ۷۷ -
 خدا یار ۳۰۱ -
 خدا یار خان ۱۹۳ ، ۱۹۳ -
 خراب شاہ ۸۳ -
 خزان سنگھ ۱۵۷ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۸ ،
 ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۸ ، ۱۸۱ ، ۲۸۶ ،
 ۲۸۹ ، ۳۹۳ -
 خزیم بن عبدالملک ۱۱۶ -
 (سلطان) خسرو ۶۰ -
 (امیر) خسرو ۱۳۵ -
 خسرو خان ۱۳۶ ، ۱۳۷ -
 خسرو شاہ ۱۲۸ -
 (ملک) خسرو ۶۰ ، ۹۵ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ،
 ۱۳۳ -
 (سید) خضر خان ۱۳۰ ، ۱۳۳ -
 (ملک) خواجہ ۱۳۳ -
 خواص خان ۱۵۱ -
 خور سنگھ ۳۳۳ -
 خوشحال سنگھ ۲۶ ، ۲۲۸ ، ۳۶۵ ،
 ۳۶۸ ، ۳۸۶ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۳۶ -
 (جمعہ دار) خوشحال سنگھ ۱۸ ، ۱۰۶ -
 (روران) خوشحال سنگھ ۳۲۲ -
 خوشحالی ۲۰۷ -
 (مفتی) خیرالدین ۱ -
 دادن خان ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۴۳ -
 (مولوی) دادن خان ۲۶۵ -
 دادوا ۲۲۱ -

د

- چیت سنگھ بن گہنا سنگھ ۳۳۷ -
 چیت سنگھ بہرائیہ ۳۳۰ -
 چین سنگھ ۲۳۳ -

ح

- حاجی خان ۳۳۸ ، ۳۳۹ -
 (خواجہ) حافظ شیرازی ۱۳۷ -
 حافظ عمر ۳۸۸ -
 حجاج بن یوسف ثقفی ۱۱۶ -
 حجام سنگھ ۳۳۵ -
 (مہاراجہ) حسن ۲۹۹ -
 حسن خان ۱۳۷ ، ۲۹۷ -
 (سلطان) حسن خان ۱۳۶ -
 حسین ۳۲۰ -
 حسین خان ۸۶ ، ۸۷ -
 حسین علی خان ۱۵۳ ، ۱۷۹ -
 (سید) حسین علی خان ۸۶ -
 حق نواز خان ۳۳۸ -
 حقیقت سنگھ ۷۵ ، ۲۰۷ ، ۲۳۳ ، ۲۳۳ ،
 ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۹ ، ۲۵۷ ، ۲۷۳ ،
 ۲۷۵ ، ۲۷۹ ، ۲۹۸ ، ۳۰۶ ، ۳۹۳ ،
 ۳۲۷ ، ۳۳۹ -
 حکم سنگھ ۷۶ ، ۱۷۳ ، ۲۶۲ -
 (بھائی) حکما سنگھ ۳۳۹ -
 (دیوان) حکما سنگھ ۳۲۰ -
 حکمت علی خان ۱۹۵ -
 حمید خان ۳۳۹ -
 حیات اللہ خان ۱۸۵ ، ۱۹۳ ، ۱۹۸ ،
 ۲۰۳ -
 حیات خان بلوچ ۱۰۸ -
 حیدر خان افشار ۱۹۵ -
 خادی خان ۳۹۱ -

خ

رامچی کرانکی ۹۲ - ۳۹۹
 رام چند ۳۵۵ - ۳۹۳
 (راجہ) رامچند ۵۸ - ۳۹۷
 (لالہ) رام چند ۳۹۶ - ۳۹۷
 (گورو) رامداس ۱۶۲ - ۳۹۶
 ۳۵۹ - ۳۶۳
 منشی رامداس ۳۸۰
 رامدیال برہمن ۳۸۵
 رامدیال جہپور ۳۸۵
 (دیوان) رامدیال ۳۳۲
 ۳۵۹ - ۳۵۲
 (لالہ) رامدیال ۳۰۶ - ۳۲۳
 رامدیو ۸۳
 (رای) رام دیو تھی ۸۲
 رام رای ۱۶۹ - ۱۷۰
 (گورو) رام رای ۳۳۳
 (راجہ) رام سرن ۳۳۲
 رام سنگھ ۲۳۵ - ۲۶۰
 رام سنگھ ، بیہ ۳۲۹
 ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۲۹ - ۳۲۵
 ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۲۹ - ۱۵۵۰
 (سردار) رام سنگھ ۳۳۵
 رامکی ۳۸۳
 رامون ۳۹۳ - ۳۹۵
 رامون سنگھ ۳۳۱
 راون ۵۸۲ - ۳۵۵
 رای سنگھ ۳۲۶ - ۸۱
 رتن سنگھ ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۷۵
 (جمعدار) رتن سنگھ ۳۶۵
 رتن کور ۲۶۰ - ۳۲۱
 (جمعدار) رجب علی ۳۶۶
 رحمت اللہ بیگ ۳۴۵
 (چوہدری) رحمت خان ۳۲۱
 ۳۵۶ - ۱۰۵
 رحمت خان روہیلہ ۳۴۰
 رحمت خان وراپچ (چوہدری) ۳۵۷
 رحیم اللہ خان ۳۵۳ - ۳۵۴

۳۱۹ - ۳۲۶ - ۳۸۷ - ۳۲۳
 ۳۹۵ - ۳۵۹
 دیسان ۲۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۷
 ۳۸۳
 دیسو سنگھ ۲۳۳ - ۲۴۵ - ۲۵۱ - ۲۵۳
 ۲۹۵ - ۲۶۶
 (دیوان) دینا ناتھ ۵۳۰ - ۵۵۰
 (راجہ) دینا ناتھ ۵۹۱
 دیوا سنگھ ۲۳۳ - ۳۰۲ - ۳۳۰
 ۳۹۱
 دیوان سنگھ ۲۷۵ - ۳۰۲ - ۳۳۳ - ۳۳۵
 ۲۳۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۳۲۰
 ۳۲۹ - ۳۷۷ - ۳۲۹ - ۳۳۱
 ۳۳۵
 دیوانی مل ۳۲۹
 (مصر) دیوان چند ۳۳۲ - ۳۳۹ - ۳۵۳
 ۳۶۵ - ۳۵۹
 (راجہ) دیوی سنگھ ۷۵ - ۱۰۶
 ذکرا اللہ ۳۳۵
 ذوالفقار خان ۱۹۶ - ۳۳۹
 (لالہ) راجروپ ۳۵۹
 راج سنگھ ۲۳۳
 راج کور ۲۴۹ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷
 ۳۲۶ - ۳۴۸ - ۳۷۷
 (مصر) راجکور ۶۶
 (شیخ) راجو ۱۲
 راجو سنگھ تتلا ۲۹۳
 راجی ۲۰۷ - ۳۶۲ - ۳۶۲
 راما ۸۶
 (ساھوکار) راماند ۲۲
 رام اوتار ۳۵۹
 رام جی ۲۲۰

(راجہ) رستم خان ۳۵۵ - رکن الدین ۳۵۳
 رسول خان ۳۴۸ - رکن الدین ۳۵۳
 رضا قلی خان ۱۹۵ - رکن الدین ۳۵۳
 (بی بی) رضیہ ۱۳۳ - رکن الدین ۳۵۳
 رفیع اللہ جات ۱۵۳ - رکن الدین ۳۵۳
 رفیع الدولہ ۱۵۳ - رکن الدین ۳۵۳
 رفیع الشان ۱۵۳ - رکن الدین ۳۵۳
 (حضرت) شاہ رکن الدین ۱۳۲ - رکن الدین ۳۵۳
 رکن الدین خان ۳۴۳ - رکن الدین ۳۵۳
 (سلطان) رکن الدین عزیز شاہ ۲۳۲ - رکن الدین ۳۵۳
 - ۱۳۳ - رکن الدین ۳۵۳
 رکن عالم (شاہ) ۱۲۲ - رکن الدین ۳۵۳
 رگھبیر ۵۸ ، ۵۹ - رکن الدین ۳۵۳
 (مصر) رلیا رام ۳۸ - رکن الدین ۳۵۳
 رنبیر سنگھ ۵۹ ، ۹۰ - رکن الدین ۳۵۳
 (سردار) رنجود سنگھ ۵۳۶ ، ۵۳۵ ، ۵۳۴ - رکن الدین ۳۵۳
 ۵۲۹ ، ۵۳۲ ، ۵۳۶ ، ۵۳۶ - رکن الدین ۳۵۳
 (راجہ) رنجیت دیو ۲۲۱ ، ۲۲۱ ، ۲۲۱ - رکن الدین ۳۵۳
 ۲۳۹ ، ۲۳۶ ، ۲۳۶ ، ۲۳۶ - رکن الدین ۳۵۳
 ۳۸۵ ، ۳۲۳ ، ۳۳۰ - رکن الدین ۳۵۳
 رنجیت سنگھ (مہاراجہ) ۹۰ ، ۹۰ ، ۹۰ - رکن الدین ۳۵۳
 ۲۲ ، ۲۲ ، ۲۲ ، ۲۲ ، ۲۲ ، ۲۲ ، ۲۲ ، ۲۲ - رکن الدین ۳۵۳
 ۲۶ ، ۲۶ ، ۲۶ ، ۲۶ ، ۲۶ ، ۲۶ ، ۲۶ ، ۲۶ - رکن الدین ۳۵۳
 ۱۰۳ ، ۱۰۳ ، ۱۰۳ ، ۱۰۳ ، ۱۰۳ ، ۱۰۳ ، ۱۰۳ ، ۱۰۳ - رکن الدین ۳۵۳
 ۲۳۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۳ - رکن الدین ۳۵۳
 ۲۶۶ ، ۲۶۶ ، ۲۶۶ ، ۲۶۶ ، ۲۶۶ ، ۲۶۶ ، ۲۶۶ ، ۲۶۶ - رکن الدین ۳۵۳
 ۲۸۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۱ - رکن الدین ۳۵۳
 ۳۰۱ ، ۳۰۱ ، ۳۰۱ ، ۳۰۱ ، ۳۰۱ ، ۳۰۱ ، ۳۰۱ ، ۳۰۱ - رکن الدین ۳۵۳
 ۳۲۱ ، ۳۲۱ ، ۳۲۱ ، ۳۲۱ ، ۳۲۱ ، ۳۲۱ ، ۳۲۱ ، ۳۲۱ - رکن الدین ۳۵۳
 ۳۳۲ ، ۳۳۲ ، ۳۳۲ ، ۳۳۲ ، ۳۳۲ ، ۳۳۲ ، ۳۳۲ ، ۳۳۲ - رکن الدین ۳۵۳
 ۳۵۱ ، ۳۵۱ ، ۳۵۱ ، ۳۵۱ ، ۳۵۱ ، ۳۵۱ ، ۳۵۱ ، ۳۵۱ - رکن الدین ۳۵۳
 ۳۶۴ ، ۳۶۴ ، ۳۶۴ ، ۳۶۴ ، ۳۶۴ ، ۳۶۴ ، ۳۶۴ ، ۳۶۴ - رکن الدین ۳۵۳
 ۳۹۰ ، ۳۹۰ ، ۳۹۰ ، ۳۹۰ ، ۳۹۰ ، ۳۹۰ ، ۳۹۰ ، ۳۹۰ - رکن الدین ۳۵۳
 ۴۱۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۵ ، ۴۱۵ - رکن الدین ۳۵۳
 ۴۳۳ ، ۴۳۳ ، ۴۳۳ ، ۴۳۳ ، ۴۳۳ ، ۴۳۳ ، ۴۳۳ ، ۴۳۳ - رکن الدین ۳۵۳
 ۵۵۹ ، ۵۵۹ ، ۵۵۹ ، ۵۵۹ ، ۵۵۹ ، ۵۵۹ ، ۵۵۹ ، ۵۵۹ - رکن الدین ۳۵۳
 رندھیر سنگھ میان عرفہ سوہن سنگھ
 - ۵۱۸

رن سنگھ ۳۷۹ - رکن الدین ۳۵۳
 رنگریتا سنگھ ۳۴۵ - رکن الدین ۳۵۳
 (گورو) رنگریتا ۳۴۴ - رکن الدین ۳۵۳
 روپا سنگھ ۲۸۶ ، ۲۸۶ ، ۲۸۶ - رکن الدین ۳۵۳
 روپ سنگھ ۱۰۳ ، ۲۰۸ - رکن الدین ۳۵۳
 روح اللہ ۳۲۰ ، ۳۳۳ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵ - رکن الدین ۳۵۳
 روشن بیگ ۳۵۸ - رکن الدین ۳۵۳
 روشن خان ۳۵۸ - رکن الدین ۳۵۳
 روشن الدولہ ۲۱۲ - رکن الدین ۳۵۳
 ریکشن ہ پچارلس ۱ - رکن الدین ۳۵۳
 - ۳۵۳ - رکن الدین ۳۵۳
 زاهد خان ۲۰۶ - رکن الدین ۳۵۳
 زکریا خان ۱۸۱ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۹۳ - رکن الدین ۳۵۳
 - ۱۹۳ - رکن الدین ۳۵۳
 زکریا - حضرت بہاؤ الدین ۳۵۸ ، ۵۶۶ - رکن الدین ۳۵۳
 (سردار) زمان خان ۲۱۲ - رکن الدین ۳۵۳
 زمان شاہ ۳۳۶ - رکن الدین ۳۵۳
 زمیندار سنگھ ۱۷۳ - رکن الدین ۳۵۳
 (بی بی) زندہ کور ۵۰۷ - رکن الدین ۳۵۳
 زور آور ۴۵۶ - رکن الدین ۳۵۳
 زور آور سنگھ ۱۷۵ ، ۲۷۲ - رکن الدین ۳۵۳
 زیب النساء بیگم ۲۸۳ - رکن الدین ۳۵۳
 زمین خان ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۳ - رکن الدین ۳۵۳
 - ۲۲۳ - رکن الدین ۳۵۳
 سادھو سنگھ ۳۶۵ ، ۳۳۸ ، ۳۷۲ - رکن الدین ۳۵۳
 - ۵۳۷ ، ۳۷۲ - رکن الدین ۳۵۳
 سالبان ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۶۷ - رکن الدین ۳۵۳
 سام ۱۲۹ ، ۱۹۵ - رکن الدین ۳۵۳
 سانول (سانول) بیگم پورین ۳۳۳ ، ۳۳۳ - رکن الدین ۳۵۳
 - ۳۰۱ - رکن الدین ۳۵۳
 سانول سنگھ رندھاوا ۲۳۳ ، ۲۳۵ - رکن الدین ۳۵۳
 ۲۳۶ ، ۲۳۶ ، ۲۳۶ ، ۲۳۶ - رکن الدین ۳۵۳
 سانول بیگم سورین ۴۵ - رکن الدین ۳۵۳
 سانول مل ۵۶۴ ، ۵۶۹ ، ۵۸۲ - رکن الدین ۳۵۳
 سانول سنگھ ۲۳۴ ، ۲۳۹ - رکن الدین ۳۵۳
 ساہنسی (ساہنسی) ۳۳۷ ، ۳۳۷ ، ۳۶۷ - رکن الدین ۳۵۳
 ۳۶۸ ، ۳۶۹ - رکن الدین ۳۵۳

صاحب سنگھ ۹۷ ، ۲۰۸ ، ۲۳۳ ، ۲۵۲
 ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱
 ۲۶۲ ، ۲۹۸ ، ۳۰۱ ، ۳۲۰ ، ۳۲۸
 ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۱ ، ۳۰۹
 ۳۱۷ ، ۳۱۸ -
 صاحب سنگھ ۳۲۹ -
 صاحب سنگھ بھنگی ۳۰۲ -
 صاحب سنگھ بیدی (بابا) ۹۳ ، ۱۰۶
 ۱۵۷ ، ۱۶۱ ، ۱۷۳ ، ۲۸۱ ، ۳۰۹
 ۳۲۰ ، ۳۲۲ ، ۳۲۲ ، ۳۲۲ ، ۳۹۶
 ۳۱۰ ، ۳۲۷ ، ۳۵۰ ، ۵۱۷ -
 صاحب سنگھ ڈوڈیہ ۲۳۳ -
 صاحبہ محل ۲۱۶ -
 صادق محمد خان ۳۲۰ ، ۳۱۵ ، ۳۳۳
 ۳۶۳ ، ۳۶۸ -
 صبھی خان ۳۳۸ -
 صدیق بیگ ۲۲۵ ، ۳۳۳ -
 (نواب) صفدر جنگ ۲۰۵ -
 صفدر خان ۹۵ -
 (سید) صلابت خان ۲۰۵ -
 صمدو میان ۳۷۰ ، ۳۷۱ -
 صوبا (صوبہ) سنگھ ۲۰۷ ، ۳۰۰ ، ۳۳۷ -
 صورت سنگھ ۱۶۸ ، ۲۰۰ -
 صورت سنگھ (جمعدار) ۷۷ -
 (دیوان) صورت سنگھ ۲۲۵ ، ۲۲۶ -
 ۲۳۸ ، ۲۶۵ -
 ط ۲۰۵ -
 طالوت (ملک) ۲۰۱۷ ، ۲۵۲ ، ۲۵۷
 طرہ باز خان ۶۵ -
 طہماسپ خان ۱۹۵ ، ۱۹۶ -
 ع
 عابد خان اتاریوالہ ۳۹۸ -

شہادت بیگ ۷۶ -
 شہداد خان ۱۸۷ -
 شہسوار خان ۱۹۰ -
 شہ نواز خان ۱۸۵ ، ۱۹۵ ، ۱۹۸
 ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳
 ۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۳۳ ، ۳۳۸ -
 شہ ولی خان ۱۹۷ -
 شہباز خان ۹۳ -
 (کھوکھر) شیخا ۱۳۹ ، ۱۴۱
 (راجہ) شیر باز خان ۳۵۵ -
 شیر جنگ خان ۳۸۵ ، ۳۸۶
 شیر خان ۸۳ ، ۹۳ -
 شیر سنگھ ۸۸ ، ۲۶۲ ، ۲۶۷ ، ۳۴۳
 ۳۵۹ ، ۵۰۷ ، ۵۴۸ ، ۵۴۹
 ۵۷۸ ، ۵۸۰ ، ۵۸۳ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵
 ۵۹۰ -
 شیر سنگھ پسر چتر سنگھ ۵۴۳ -
 (سوری) شیر شاہ ۶۰ ، ۱۰۶ ، ۱۳۶
 ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱
 ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۲۵۷ ، ۳۰۱
 شیر شاہ لودھی ۱۰۱ ، ۱۰۸
 (کنور) شیر سنگھ ۳۵۹ ، ۳۶۵
 ۳۶۷ ، ۳۸۸ ، ۳۹۰ ، ۳۹۳ ، ۳۹۹ -
 شیر محمد خان ۲۴۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴
 ۳۲۱ ، ۳۳۰ ، ۳۵۱ ، ۳۸۸
 (وزیر) شیر محمد خان ۱۰۹ ، ۱۱۱
 شیر شاہ شیخ عبداللہ ۱۰۱ ، ۱۰۲
 (قاضی) شیر محمد ۳۳۵
 (راؤ) شیشا پندت ۳۲۱
 (منشی) شیو دیال ۳۱۶ -
 ص
 صابر شاہ ۲۰۲ -
 صلابت بیگ (نائب)

(سردار) فتح سنگه ۲۷۳ ۸۲۸ ۲۴۸۳
 ۲۸۱ ۳۱۳ ۳۱۳ ۳۱۳ ۳۱۳
 فتح سنگه (اهلووالیه) ۶۷۸
 ۹۱ ۹۲ ۲۴۳ ۲۴۳ ۲۴۳
 ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۱ ۳۱۱ ۳۱۱
 فتح سنگه (دهاری) ۹۵۷ ۳۰۷
 فتح سنگه (کالیانوالیہ) ۳۳۷ ۳۳۷
 فتح سنگه (گھنہیہ) ۳۹۱ ۳۹۱
 فتح علی شاہ ۱۹۷
 فخرالدین ۱۱۳۵ ۱۱۳۵
 فخرالدین (ککی زئی) ۱۴۷
 فخرالدین خان ۱۹۰
 (مولانا) فخرالدین ۱۰۷
 فدایی (کھوکھر) ۱۳۲
 فراست خان ۵۴
 فرخ سیر ۶۳ ۱۵۳
 (حضرت بابا شیخ) فرید ۱۵۹
 فرید خان ۱۴۷
 فاپ (Philip) ۱۴۱
 فولاد خان ۱۹
 فیروز خان ۴۶۵
 فیروز خان تختک ۵۵
 (سلطان) فیروز شاہ ۱۳۸
 فیض طلب خان ۳۲۵
 ۲۵۱ ۲۵۱
 ۸۸۱
 (چودھری) قادر بخش ۳۰۷
 ۳۱۹
 (حافظ) قادر بخش ۳۶۹
 قباد خان ۱۹۷
 قرة العین جہانبانی ۲۹۵
 قرط ۶۶
 (ملک) قطب الدین ۴۲۳
 (سلطان) قطب الدین ۴۲۳
 (شیخ) قطب الدین (ابن خلیل) ۳۳۷

(سید) ۸۲۸ ۲۴۸۳
 فتح ۲۵۲
 ۸۱۳ ۸۱۳ ۸۱۳
 غازی الدین خان ۱۱۵۳
 ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۱
 ۲۱۵
 غازی الملک ۱۳۷
 غازی خان ۲۱۹
 غضنیر ۲۲۸ ۲۲۸ ۲۲۸
 غلام حسین ۲۱۹
 غلام رسول ۲۳۷
 ۳۸۳ ۳۸۳
 (چودھری) غلام غوث ۳۶۷
 غلام محمد خان ۳۳۳
 غلام منجی الدین خان ۲۰۱
 (شیخ) غلام منجی الدین ۲۰۱
 غنی خان ۱۷۶
 غوثی خان ۴۲۰
 ۳۶۱
 (ملک) ۳۶۱
 (ملک) ۳۶۱
 ۵۸۱
 فاجو خان ۳۳۹
 فاضل بیگ ۳۵۶
 فتح اللہ شاہ ۱۳۳
 فتح چند ۳۸۵
 (میان) فتح چند ۴۹۲
 فتح خان ۱۳۸
 ۸۳۳
 فتح خان بلوچ ۳۸۱
 فتح خان ، وزیر ۳۵۱
 فتح دین ۳۳۳
 فتح الدین خان ۳۶۵
 فتح دین خان ۳۳۲
 فتح سنگه ۱۷۵
 ۳۱۹ ۳۲۳ ۳۲۳

- ۲۷۱ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ -
 کرپارام ۱۹۹ ، ۳۲۹ ، ۳۵۸ -
 (دیوان) کرپارام ۳۶۵ ، ۳۹۶ ، ۳۹۸ -
 کرپا سنگھ ۳۱۰ ، ۳۱۱ -
 کرپال سنگھ ۱۷۳ ، ۲۶۲ -
 کرورا سنگھ ۲۳۲ -
 کرم اللہ ۲۵۶ ، ۳۳۳ -
 کرم خان ۳۷۷ -
 (چودھری) کرم داد خان ۳۱۸ -
 کرم سنگھ ۲۳۳ ، ۶۳۶ ، ۲۵۳ ،
 ۲۷۹ ، ۲۹۸ ، ۳۰۵ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ -
 ۳۱۱ -
 کرم سنگھ چاہل ۳۳۰ -
 کرم سنگھ سوہل ۳۸۲ -
 کرم سنگھ دولو ۲۵۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷ ،
 ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۱ -
 ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۳ -
 (سردار) کرم سنگھ ۲۹۵ ، ۲۹۶ -
 کرم سنگھ ثانی ۳۳۰ -
 کرمون ۲۸۵ -
 کری ۵۸۳ -
 کری خان ۳۱۰ -
 (حاجی) کریم داد خان ۲۲۳ ، ۲۲۵ -
 کشمیرا سنگھ ۲۶۰ ، ۳۱۸ ، ۵۱۷ ،
 ۵۱۸ -
 کشن جی ۱۲۳ -
 (منشی) کشن چند ۳۹۸ -
 (رای) کشن چند ۵۵۵ -
 (لالہ) کشن ۳۲۸ -
 کفایت خان ۱۸۳ -
 (جرنیل) کلرت ۵۸۹ -
 کلف ۳۱۱ -
 کلوات ۵۳۰ -
 کمار ۱۱۱ -
 کمر سنگھ بہنگی ۷۵ -
 کنجکان دیوی ۲۸ -

- قطب الدین خان ۹۹ ، ۳۳۳ ، ۳۳۳ ،
 ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ،
 ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۳ ، ۳۸۳ -
 قطب خان ۱۳۹ -
 قلندر خان ۱۸۳ -
 (لات) قمبر میر ۳۸۷ -
 قمرالدین خان ۶۵ ، ۱۸۱ ، ۱۸۶ ،
 ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ -
 ۲۱۶ -
 قمر سنگھ ۲۶۳ ، ۲۸۳ -
 قندھارا سنگھ ۳۳۱ ، ۳۳۲ -
 قیسرا سنگھ ۹۳ -

ک

- (دیوان) کابی مل ۲۳۱ ، ۲۳۳ ،
 ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ،
 ۲۶۳ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۳۰۲ -
 کابی مل ، بادشاہ ۲۵۵ -
 کار ۵۳۱ -
 کاری ، فریدرک (Currie) ۵۳۸ ،
 ۵۵۸ ، ۵۵۹ ، ۵۶۱ -
 کاکس (Charles Vyuyan Cox) ۵۸۹ -
 (ملک) کالا ۱۳۳ -
 کالی خان ۳۳۸ ، ۳۳۹ -
 کامران (مرزا) ۶۰ -
 کاهن سنگھ ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۹ ،
 ۵۶۵ -
 کبچیت سنگھ ۲۳۳ -
 کپور سنگھ ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۶۷ ،
 ۲۶۸ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۳۲۸ ، ۳۸۶ -
 ۳۵۶ -
 کپورسنگھ فیض اللہ پوریہ ۷۵ ، ۱۳۳ ،
 ۲۳۳ -
 کپور سنگھ ۲۳۳ ، ۲۳۳ ،
 ۲۳۳ -

گجپت سنگھ ۳۷۸ - ۳۹۰
 گجراتیہ ، سردار صاحب سنگھ ۳۹۰ -
 گجر سنگھ ۲۲۶ ، ۲۲۸ ، ۲۳۷
 ۲۳۸ ، ۲۳۵ ، ۲۳۳ -
 گرجا سنگھ ۲۰۷ ، ۲۳۳ ، ۲۵۴
 ۲۶۰ ، ۲۶۸ -
 گف (Gough) ۵۲۳ ، ۵۷۱ ، ۵۷۳ -
 گلاب سنگھ ۵۸۵ -
 گلاب کھتری ۳۵۹ -
 گلابا ۱۷۶ -
 گلاب سنگھ بھنگی ۲۶۶ ، ۳۱۳ -
 ۳۳۳ ، ۳۷۹ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۸
 ۳۹۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۶ -
 گلاب سنگھ پسر چتر سنگھ ۵۷۵ -
 گلاب سنگھ پوھوونڈیہ ۷۰ -
 گلاب سنگھ (راجہ) ۳۸ ، ۳۹ ، ۹۶
 ۱۰۳ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۳۲
 ۲۳۵ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ، ۲۵۸ ، ۲۷۰
 ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۳۰۰ ، ۳۰۵ ، ۳۳۱
 ۳۳۲ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲
 ۳۷۵ ، ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۴۱۷ ، ۴۳۱
 ۴۳۲ ، ۴۵۵ ، ۴۶۵ ، ۴۶۸ ، ۴۸۶
 ۴۹۳ ، ۵۰۱ ، ۵۰۶ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸
 ۵۰۹ ، ۵۱۲ ، ۵۱۳ ، ۵۲۰ ، ۵۲۶
 ۵۲۷ ، ۵۳۱ ، ۵۳۱ ، ۵۳۵ ، ۵۳۷ ، ۵۵۱
 ۵۵۳ ، ۵۵۷ ، ۵۷۲ -
 گلاب سنگھ راکھ ۲۷۷ -
 گلاب سنگھ سردار ۳۱۳ -
 گل ، سردار دل سنگھ ۳۹۱ -
 گلاب سنگھ کپتہ ۳۶۸ -
 گلبرٹ (Sir Walter Raleigh Gilbert) ۵۷۱ -
 گل دھیری والا ، محمد خان ترین
 ۳۵۷ ، ۳۵۸ -
 گل ، گنگا سنگھ ۲۸۳ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ -
 گل محمد خان ۲۲۶ -

کننگھم (Sir Alexander Cunningham) ۵۸۵ -
 کورا: کھتری ۳۳۵ -
 کورت لیند ۵۷۲ -
 کورہ مل ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۶ -
 (کرنیل) کوولی ۵۳ -
 کویر پال ۳۶۷ -
 کمہاندی رای ۱۳۰ -
 کھرک سنگھ ۲۷۰ ، ۲۹۸ ، ۳۰۰
 ۳۲۶ ، ۳۳۲ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹
 ۳۳۳ ، ۳۳۶ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۳
 ۳۴۷ ، ۳۴۹ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۸
 ۳۹۲ ، ۳۹۴ ، ۳۹۶ ، ۵۰۵ ، ۵۰۷ -
 ۵۵۱ -
 کھرک سنگھ (سردار) ۳۳۲ ، ۳۸۸
 ۹۷ ، ۱۰۳ -
 کھکھہ بھیمہ ۳۳۳ -
 (راجہ) کھلوریہ ۱۷۳ -
 کھوندرا ۳۳۶ ، ۳۶۷ -
 (راجہ) کھیم چند ۲۲۲ -
 (رای) کھسرا سنگھ ۵۱۱ -
 (رای) کھسری سنگھ ۵۱۲ ، ۵۱۳
 ۵۱۳ -
 کیمبل (Sir Edward Fitzgerald Campbell) ۵۷۳ ، ۵۸۰ -
 کیورتن (Charles Robert Qureton) ۵۷۱ -
 کیورٹ ۱۳۵ -
 کیوٹن ۵۷۳ -
 گ
 گاردن (William Gordon) ۵۷۷ -
 گجا سنگھ ، راجہ ۳۱۸ ، ۳۲۸ ، ۳۳۱
 ۳۳۲ -
 گجپت سنگھ ، راجہ ۲۵۷ ، ۲۵۸
 ۲۷۳ ، ۲۷۴ -

- مت کلف ۳۱۲ ، ۳۱۳ -
 متکف ، مستر چارلس سافلس ۳۳۳ -
 مہتا سنگھ ۳۷۸ -
 محبت خان ۱۹۳ -
 محراب خان ۳۶۱ ، ۵۰ -
 (خواجہ) محرم خان ۲۰۳ -
 (سہر) محکم ۳۹۷ ، ۳۹۸ -
 محکم چند ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۳۲۳ -
 (دیوان) محکم چند ۱۰۰ ، ۱۰۶ ،
 ۱۰۷ ، ۲۹۷ ، ۳۲۰ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲ ،
 ۳۹۳ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ،
 ۳۲۲ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲ ،
 ۳۳۳ ، ۳۳۲ -
 (حافظ) محمد ۳۹۸ -
 (ثواب) محمد ۱۸۶ -
 (ملک) محمد ۱۳۳ -
 محمد (غزنوی) ۱۲۷ -
 محمد اکبر خان ۵۰۰ -
 محمد امین خان ۲۱۲ - ۲۳۳ -
 (مرزا) محمد انور ۲۲۲ -
 محمد بن قاسم ۱۱۶ -
 (میان) محمد تقی ۲۲۶ -
 (مرزا) محمد جان ۸۳ -
 محمد جمال ۱۹۷ -
 (شہزادہ) محمد حسین ۱۳۳ -
 محمد خان ۱۰۸ ، ۱۳۸ ، ۱۸۳ ،
 ۱۸۵ ، ۱۹۱ ، ۱۹۶ ، ۲۲۶ ، ۳۳۳ -
 محمد خان چپار ۱۸۲ -
 محمد شاہ ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۳۳ ،
 ۳۳۲ -
 (سلطان) محمد شاہ ۱۳۸ ، ۱۴۱ ،
 ۱۴۲ ، ۱۴۳ -
 محمد شاہ (بادشاہ) ۱۵۳ ، ۱۷۹ ،
 ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ،
 ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳

- لعل سنگھ کینتھل والہ ۳۳۷ -
 لعلی ۳۲۹ ، ۳۷۱ -
 لکھا سنگھ ۲۶۷ ، ۲۶۸ -
 (دیوان) لکھپت رائے ۱۸۱ ، ۱۸۲ ،
 ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ ، ۲۲۵ ،
 ۲۳۸ ، ۳۹۰ ، ۳۹۲ -
 (لالہ) لکھپت رای ۳۰۰ -
 لکھمی داس ۱۶۰ ، ۳۶۳ -
 لکھمیر ۳۷۰ -
 لنگر خان ۳۲۰ -
 لونئی (جرنیل اختر) ۳۱۳ ، ۳۲۸ -
 لہنا سنگھ ۲۰۷ ، ۶۷ ، ۷۵ ، ۷۶ ،
 ۲۲۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ،
 ۲۴۳ ، ۲۵۵ ، ۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ،
 ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۳۳۵ ، ۳۶۸ ،
 ۳۷۴ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۴۰۰ ، ۵۱۰ ،
 ۵۱۱ ، ۳۲۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۶ -
 لہو ۵۸ ، ۵۹ -
 لنگ مہادیو ۱۱۵ -
 لیج ۵۰۳ -
 (لارڈ) لیک ۳۳۱ ، ۳۰۹ -
 لیلی ۳۹۱ -
 لین پول ۱۲۹ -

م

- مارکھم (Fredrick Markham)
 ۵۸۸ -
 ماگھی خان ۵۳۳ -
 مالا سنگھ ۲۰۸ -
 مامون رشید ۱۱۷ -
 ماہی سنگھ ۲۶۷ ، ۲۹۲ -
 مبارک شاہ ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ -
 مہکش ، کرنیل فریڈرک ۵۰۳ -
 مت سنگھ ، بہرائیہ ۳۹۵ ، ۴۱۰ ،
 ۴۳۳ -

- مسعود (امیر) ۱۲۷ -
 مسعود سوم (Masud III) ۱۲۸ -
 مسو خان بلوچ ۳۶۸ -
 مصدا سنگھ ۲۹۶ -
 مصرا سنگھ ۳۳۳ -
 مظفر خان ۱۸۷ ، ۲۷۷ -
 مظفر خان ، نواب ۳۳۶ ، ۳۳۹ -
 مظفر خان غازی شہید (نواب) ۱۰۷ -
 مظہر علی ۶۹ -
 معزالدین ۳۳۳ -
 معزالدین خان حسن زئی ۳۳۳ -
 معزالدین (کیقباد) ۱۳۵ ، ۱۳۶ -
 معزالدین محمد ۱۲۹ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ -
 معموریخان ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۲۹۱ -
 معین الملک ۶۵ ، ۹۶ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ -
 ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۱ ،
 ۲۱۳ ، ۲۱۶ ، ۲۲۰ ، ۲۲۵ ، ۲۳۳ -
 ۲۶۶ ، ۳۰۳ ، ۳۵۹ -
 معتمد خان ۱۵۳ -
 مکناتن ، ولیم جی ۵۰۳ ، ۵۰۴ -
 مکنجی ۳۸۳ -
 (چودھری) ملا ۲۰۷ -
 ملتان سنگھ ۲۶۰ ، ۳۱۸ -
 مل سنگھ ۲۰۸ ، ۲۶۶ -
 ملک خان ۳۳۷ -
 ملک خسرو ۱۲۸ -
 ملکہ زمانی ۹۶ -
 ملکہا سنگھ ۲۵۱ ، ۲۹۸ ، ۳۸۷ -
 ۳۹۳ ، ۳۹۶ ، ۳۶۳ -
 ملکی ۲۸۹ -
 منسیا سنگھ ۲۳۹ -
 منصور بن نوح ۱۱۹ -
 منصور علیخان ۲۰۳ ، ۲۵۶ -
 (سردار) منگل سنگھ ۳۲ -
 منہان سنگھ ۲۳۵ -
 (میان) موتا ۳۸۷ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ -
- ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۸ -
 محمد صالح خان ۱۹۶ -
 محمد عادل ۱۵۲ -
 محمد عاشق ۲۶۵ ، ۳۹۸ -
 محمد عظیم ۳۹۸ ، ۳۹۹ -
 محمد علی خان ۱۹۶ -
 (سلطان) محمد مرزا ۱۳۵ ، ۱۳۸ -
 (نواب) محمد مظفر خان ۲۰۶ -
 محمد معزالدین ۱۵۳ -
 محمد مقیم ۱۳۶ -
 محمد نعیم خان ۲۰۱ -
 محمود خان ۳۹۳ -
 محمود خان راجپوت ۹۳ -
 (سلطان) محمود ۱۳۱ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ -
 محمود ، شاہ ۳۹۲ -
 محمود غزنوی (سلطان) ۵۹ ، ۶۰ ،
 ۸۶ ، ۹۵ ، ۱۱۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۷ -
 ۱۲۸ -
 (سلطان) غیاث الدین محمود ۱۲۹ ،
 ۱۳۱ ، ۱۳۲ -
 (سردار) مدد خان ۲۵۰ -
 مراد بخش بھٹی ۲۲۲ ، ۳۷۸ -
 مراد بخش ، چودھری ۳۷۹ -
 مراد بیگم ۲۱۵ ، ۲۱۶ -
 مراد خان ۲۰۱ ، ۲۱۶ -
 (سردار) مراریا ۵۳۷ -
 (ملک) مردان ۱۳۳ -
 (مردانہ) ۱۵۸ -
 (خواجہ) مرزا خان ۲۲۱ -
 مرزا سنگھ ۲۰۸ ، ۲۳۳ -
 مروان ابن محمد ۱۱۷ -
 مرواہی ۱۶۸ -
 مری (Murray) ۳۲۳ ، ۳۵۹ -
 مست سنگھ ۲۳۳ -
 مست سنگھ بنتریہ ۲۳۳ -
 (خان) مسطور خوجہ ۲۲۷ -

مہیا سنگھ ۳۷۷ ، ۳۷۹ -

(بابا) مہیا سنگھ بیدی ۵۳۵ -

مہیا سنگھ ، کرنیل ۵۰۰ -

(چوہدری) میان خان ۲۲۹ ، ۳۸۳ -

میانمیر صاحب ۶۶ -

(راجہ) مید سنگھ ۴۴۶ -

(میرزا جلال الدین) میران شاہ ۱۴۵ -

(راجہ) میرتاز ۴۵۳ ، ۴۵۵ -

(کرنیل) میکین ۵۳۰ ، ۵۸۹ -

میگھراج کھتری ۲۳۸ -

میگھ سنگھ کاکر ۷۰ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

مینہان سنگھ ۴۴۱ ، ۴۶۶ -

(دیوان) موتی رام ۳۱۶ ، ۳۲۳ ،

۳۲۹ ، ۴۵۳ ، ۴۶۱ -

(سید) موج دریا بخاری ۶۶ -

موران کنجری ۳۹۸ -

موسی بیگ ۱۹۶ -

مولا ۱۵۷ -

(دیوان) مولراج ۵۶۳ ، ۵۷۷ ، ۵۷۹ ،

۵۸۲ ، ۵۸۳ ، ۵۸۷ -

مولک راج ۴۴۱ -

(میر) مومن خان ۱۹۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،

۲۰۳ ، ۲۱۳ ، ۲۱۵ -

موہر سنگھ ۲۰۸ ، ۲۲۰ ، ۳۰۲ ،

۳۱۳ ، ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷ ،

۳۵۶ -

موہر سنگھ ولد شوگان سنگھ ۳۲۶ -

موہری ۱۶۳ -

موہن ۱۶۳ -

موہن لال ۴۵۸ -

موہن لعل لالہ ۴۶۸ -

مہادیو ۱۱۹ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ -

(لالہ) مہاراج ۲۶۵ -

مہیا (مہان) سنگھ ۱۰ ، ۹۶ ، ۹۹ ،

۲۳۲ ، ۲۳۵ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ، ۲۵۷ ،

۲۷۳ ، ۲۷۹ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۹۵ ،

۲۹۷ ، ۳۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ،

۳۶۸ ، ۳۷۲ ، ۳۷۶ ، ۳۸۱ ، ۳۸۳ ،

۳۸۶ - ۳۸۹ ، ۴۲۵ -

مہتاب سنگھ ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۴۳ ،

۲۶۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۸ ، ۲۸۰ ، ۲۸۸ ،

۳۳۱ ، ۳۳۲ -

مہتاب کور ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۳۸۱ ،

مہتر دانیال ۶۱۸ -

مہر سنگھ ۲۳۳ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ،

۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۳۱۳ ،

۳۹۷ ، ۴۰۰ -

مہر سنگھ ۲۳۳ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ،

۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۳۱۳ ،

۳۹۷ ، ۴۰۰ -

مہر سنگھ ۲۳۳ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ،

- ۵۷۸ -
 نندا (راجہ) ۱۲۵ -
 (بہیہ) نندا رام پوربہ ۲۵۵ -
 نندا سنگھ ۲۳۳ ، ۲۳۵ ، ۳۰۳ ، ۳۱۳ -
 ۳۵۶ -
 نندی رام ۲۳۵ -
 نواب خان ۲۳۱ ، ۲۳۳ -
 نواب خان بہادر ۳۳۷ -
 نوبت رای ۹۷ -
 نودھ ، چودھری ۳۶۸ -
 نودھ چند ۳۷۰ -
 نودھ سنگھ ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ -
 ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۷۶ -
 نورالدین ۳۲۳ -
 (سردار) نورالدین خان ۲۳۱ ، ۲۳۲ -
 نورالدین ، خلیفہ ۳۲۸ -
 (فقیر) نورالدین ۵۵۰ -
 نور جہان بیگم ۲۲ ، ۹۳ -
 نور حسین خان ۳۳۳ -
 نور خان ۲۵۶ -
 نور دین خان ۳۳۸ -
 نور محمد ، ۶۶ ، ۷۶ -
 نور محمد خان ۱۹۳ -
 نور محمد ، قاضی ۳۱۳ -
 نور محمد منشی ۳۱۳ -
 نورنگ ۱۸۱ ، ۱۸۲ -
 نورنگ سنگھ ۲۹۶ -
 نورو ۳۳۱ -
 نونہال ۲۸۶ -
 نونہال سنگھ ۵۰۶ ، ۵۰۷ ، ۵۲۳ -

- نانکی ۱۶۸ -
 (ملک) نائب ۱۳۶ -
 نباہو ۲۳۳ -
 نباہو سنگھ ۲۰۷ ، ۲۵۳ -
 نبی بخش بودلہ (۳۳۳) -
 نبی خان ۱۷۶ -
 نتھا سنگھ ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۳۲ ، ۲۳۵ -
 ۳۰۲ -
 نتھا سنگھ پنجوریہ ۲۳۵ -
 نتھو ۲۰۷ -
 نتھو سنگھ ۲۶۸ -
 (سیر) نتھو شاہ ۲۲۶ ، ۲۳۸ ، ۲۶۵ -
 نجف خان ، وزیر ۳۰۶ -
 (نچو سنگھ) ۲۸۹ -
 (نواب) نجیب خان ۲۱۷ ، ۲۱۸ -
 ۲۲۵ ، ۲۳۲ ، ۳۳۹ -
 ندھان سنگھ ۲۲۲ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ -
 ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۹۷ ، ۳۲۵ -
 نرائن سنگھ ۳۳۱ ، ۵۷۳ -
 نذر خان ۳۳۸ ، ۳۳۹ -
 نصرت اللہ مرزا ۱۸۸ -
 (حضرت) نظام الدین ۱۳۵ ، ۱۳۷ -
 نظام الدین خان ۸۷ ، ۹۹ ، ۲۵۱ ، ۲۹۹ -
 ۳۱۳ ، ۳۳۳ ، ۳۳۶ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ -
 ۳۳۳ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۳۱۵ ، ۳۱۸ -
 نظام الملک ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۸۳ -
 ۱۸۶ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ -
 نعمت خان ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۱۲ -
 نقرہ جت ۲۶۳ -
 نکلسن (John Nicholson) ۵۷۶ -

(شاه) ولی خان ۲۲۳ ، ۲۲۷ ، ۲۳۰ ،
- ۲۳۱ ، ۲۳۲

ولی محمد خان ۳۷۳ -

ولید بن عبد الملک ۱۱۶ -

ونتورا (Ventura) ۶۶ ، ۶۹ ،

۳۶۰ ، ۳۸۸ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ،

۳۹۵ ، ۳۹۶ ، ۵۰۵ -

وید سی - ایم - (Wade) ۳ ، ۳۶۰ ،

۳۸۷ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ -

ویر سنگھ ۳۲۲ ، ۳۲۳ -

ویر سنگھ (جمعدار) ۷۶ -

ویسا کہ سنگھ ۳۷۵ ، ۳۷۷ ، ۳۹۸ -

(میجر) ویک ۵۷۷ -

(میجر) ویلر (Sir Francis Wheler)

۵۸۶ -

۵

(لارڈ) ہاردنگ ۵۲۳ ، ۵۲۵ ، ۵۵۹ ،

۵۹۰ -

ہارون رشید بن مہدی ۱۱۷ -

ہاروی ۵۸۸ -

ہربرت (Herbert) ۵۷۰ ، ۵۷۲ ،

۵۷۸ -

ہرداس سنگھ ۳۳۶ -

ہردت ۱۲۳ -

(گورو) ہررای ۱۶۸ ، ۱۶۹ -

رای ہرسا سنگھ ۳۳۱ -

ہرسو ۲۰۷ -

(گورو) ہرکشن ۱۶۲ ، ۱۶۹ ،

۱۷۰ -

نوہد سنگھ ۲۰۸ -

نہال ۳۳۶ -

نہال سنگھ ۲۵۷ ، ۲۶۲ ، ۲۹۳ ،

۳۳۱ ، ۳۳۲ -

نہال سنگھ اتاریوالہ ۲۵۹ ، ۲۹۷ ،

۳۳۰ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۲۶ -

نہال سنگھ (سردار) ۹۲ ، ۳۱۷ ،

۵۳۷ -

(سید) نیاز خان ۱۹۰ -

نیپیٹر ، سر چارلس ۵۳۳ -

نیل ہسبت کمار ۱۱۱ -

و

واجہ سنگھ ۹۳ -

واصل بیگ ۷۶ -

واصل خان ۳۳۸ ، ۳۳۹ -

واگر سنگھ کنکھور ۲۳۵ -

والا سنگھ ۲۰۸ -

وجیت سنگھ ۳۲۲ -

وزیر خان ۱۷۳ ، ۳۰۹ -

وزیر خان (نواب) عرف حکیم علیہ الدین

شاہ ۶۳ ، ۶۴ ، ۹۷ -

وزیر سنگھ ۲۷۷ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ،

۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۳۲۳ -

وزیر سنگھ نکی ۲۸۲ -

وساوا سنگھ ۳۶۸ -

وسنت ۱۱۱ -

وش ۵۷۹ ، ۵۸۱ ، ۵۸۳ ، ۵۸۷ -

وفادار خان ۳۹۳ ، ۳۹۶ -

ولی الحق (امام) ۹۵ ، ۹۶ -

ہیرا سنگھ ۲۰۸

ہیرا سنگھ ۲۸۳ ، ۲۰۸ ، ۱۷۳

۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۲۸۸ ، ۳۰۰ ، ۵۳۳ -

ہیرا سنگھ راجہ ۳۹۳ ، ۵۱۱ ، ۵۱۲

۵۱۳ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸

۵۱۹ ، ۵۳۳ -

ہیرا بل ۲۲۲ ، ۳۷۱ -

ہیرا نند ۸۳ -

ہنوکل ۵۸۰ -

ی

(میرزا) یادگار ۲۰۲ -

یار محمد خان ۳۵۱ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴

۳۶۵ ، ۳۶۷ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۸

۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ -

یحییٰ خان ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰

۲۰۱ ، ۲۰۳ -

یقوب علی خان ۲۲۵ ، ۲۲۷

۲۳۲ -

(خواجہ) یوسف اللہ خان ۲۰۰ -

(چودھری) پہلا ۳۶۸ -

یہودا ۱۱۸ -

(گورو) ہر گوبند سنگھ ۷۷ ، ۸۸

ہری رام ۲۲۹ -

ہری سنگھ ۲۲۶ ، ۲۰۷ ، ۸۶ ، ۷۵

۲۲۸ ، ۲۲۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵

۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۶۹ ، ۲۹۳ ، ۳۲۲

۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹

۳۶۵ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۹۷ ، ۳۶۱

۵۷۲ -

ہری سنگھ بن گوہر سنگھ ۳۲۳ -

ہری سنگھ بھنگی ۲۳۳ ، ۲۳۴

۳۱۸ ، ۵۲ -

ہری سنگھ دلی والیہ ۲۳۳ -

ہری سنگھ ڈھولیہ ۲۳۳ -

ہری سنگھ ، سردار ۳۲۳ -

ہری سنگھ نلوا ۱۰۱ ، ۱۰۱ ، ۲۳۳

۲۵۳ ، ۵۰۰ -

(سلطان) ہمایون ۸ ، ۶ ، ۸۴ ، ۹۰

۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲

۱۵۳ ، ۲۵۷ -

ہمت خان ۳۳۲ -

ہمت سنگھ ۱۷۳ ، ۲۳۳ ، ۳۷۱

۳۹۶ -

فہرست اماکن (مجلد اول)

الف

- احمد پور سیال ۱۰۸ -
 احمد نگر ۹۹ ، ۳۷۶ -
 ارمہ تانڈہ ۲۲ ، ۳۳ -
 اسلام پور ۱۷ -
 اسلام - گرہ ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۳۲۸ ، ۳۱۸ ، ۳۱۷ -
 اسلام گرہ (قلعہ) ۱۰۲ ، ۲۵۶ -
 اصفہان ۱۸۳ ، ۱۹۵ -
 افغانستان ۴ ، ۵۱ ، ۳۹۳ ، ۵۰۳ -
 اکال گرہ ۹۹ ، ۳۱۵ -
 اکالی والہ ۳۲۶ -
 اکبر پورہ خرد ۳۲۶ -
 اکبر پورہ کلان ۳۲۶ -
 (دروازہ) ایکبری ۶۱ -
 اکورا (اکورہ) ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۶۵ ، ۵۹۰ -
 اکھارہ ۳۶۳ -
 اکھنور ۱۳ ، ۲۶ ، ۹۲ ، ۹۵ ، ۳۲۳ ، ۳۳۰ -
 الہ باس ۲۱۷ ، ۲۱۸ -
 امرت سر ۲۲ ، ۳۳ ، ۳۷ ، ۶۸ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۷ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۸۹ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۳ ، ۱۰۳ ، ۱۶۱ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۲۰۷ ، ۲۲۰ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۷ ، ۲۳۲ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵ ، ۲۳۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۷ -

- آدم واہن ۱۵ -
 آصف والا ۲۸۷ -
 آگرہ ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ -
 آلبو والیان (دروازہ) ۷۷ -
 آنند پور ۳۳۳ -
 آنند پور سودھیان ۳۱۵ -
 آنند پور ماگھو وال ۲۳۲ ، ۳۰۶ ، ۳۱۵ -
 آنند پورہ ۲۳۳ ، ۲۳۲ -
 (دریای) اباسین ۳ ، ۱۱ ، ۳۵۰ ، ۳۶۵ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۵۹۰ -
 ابجوکن ۲۰۷ -
 ابدال پور ۳۲۶ -
 اتاری ۲۲۲ ، ۲۳۳ ، ۲۵۳ ، ۳۲۶ -
 اتک ۱۸۳ ، ۱۹۱ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۵۷ ، ۲۹۲ ، ۳۹۶ ، ۳۳۲ ، ۳۳۹ ، ۳۵۰ ، ۳۶۳ ، ۳۶۵ ، ۳۶۸ ، ۳۷۲ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ ، ۵۹۰ -
 (دریای) آتک ۳ ، ۱۰۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۳ ، ۳۷۶ ، ۳۸۰ ، ۳۸۲ ، ۳۹۵ ، ۳۹۷ -
 (قلعہ) اتک ۳ ، ۱۱ ، ۱۸ ، ۱۰۱ ، ۳۳۸ ، ۳۸۰ ، ۳۹۵ ، ۵۱۸ -
 اجمیر ۵۷ ، ۱۳۱ -
 اجنالہ ۲۲ ، ۲۰۷ -
 اچپلا نگر ۱۷۸ ، ۳۵۹ -
 اچھرہ ۲۹۳ ، ۲۹۳ ، ۲۹۵ -
 احمد آباد ۳۷ ، ۱۰۰ ، ۲۳۹ ، ۳۷۵ -

نہر ایک ۱۹ ، ۹۶ -
ایمن آباد ۳۲ ، ۹۸ ، ۱۹۸ ، ۲۳۵ ،
- ۲۹۰

ب

باجوی خرد ۳۲۶ -
باجوی کلان ۳۲۶ -
باجیکی ۳۲۶ -
باحیانوالہ ۳۲۳ -
باران مولا ۱۳ ، ۳۳۲ -
بارہ ۳۲ -
(دوآبہ) باری ۷ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۳۳ ،
۳۴ ، ۵۶ ، ۱۰۳ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰ ،
۲۲۲ ، ۲۳۲ ، ۳۱۷ ، ۳۶۸ -
باریوالہ ۳۲۵ -
باسرکی ۱۶۲ -
باغبانیورہ ۲۳۷ ، ۲۵۵ ، ۲۶۳ ، ۲۹۸ -
نہر باگھ بچہ ۲۱ -
(کوه) بالا ناتھ ۱۲۳ -
بامیان ۱ -
بانٹھ ۲۹۳ -
باندربسہ ۲۲ -
بانیان ۳۲۶ -
باؤپور ۳۲۶ -
باولی آسائنگھ ۷۸ -
باؤلی بہچران ۳۲۱ -
باولی سرھند ۹ ، ۱۱ ، ۵۷ ، ۲۵۱ ،
۳۱۳ ، ۳۱۹ ، ۳۲۲ ، ۳۲۸ -
بتالہ ۳۳ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۱۰۳ ، ۱۵۷ ،
۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۳۰۵ ، ۳۰۸ ، ۳۶۱ ،
۳۶۲ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۸۱ ، ۳۹۹ ،
۳۵۸ ، ۵۰۷ -

۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۷ ، ۲۹۰ ، ۲۹۳ ،
۲۹۵ ، ۲۹۸ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ،
۳۰۵ ، ۳۰۸ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ،
۳۲۷ ، ۳۳۰ ، ۳۳۵ ، ۳۵۵ ، ۳۵۸ ،
۳۵۹ ، ۳۶۳ ، ۳۶۸ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ،
۳۷۳ ، ۳۷۷ ، ۳۷۶ ، ۳۷۴ ، ۳۷۹ ،
۳۸۰ ، ۳۸۱ ، ۳۸۸ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ،
۳۹۶ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۹ ، ۴۲۳ ،
۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۳۵ ، ۴۳۹ ، ۴۴۴ ،
۴۵۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۴۷۷ ،
۴۸۳ ، ۴۸۷ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۵۳۲ -
(مقبرہ) اناکلی ۶۵ ، ۲۹۳ -
انبالہ ۵ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۳۱۲ ،
۵۱۱ ، ۵۲۳ ، ۵۲۶ -
انت والا ۳۲۵ -
اندربسہ ۱۵ ، ۲۳ -
اندور ۴ -
انند پور ۷۷ -
انندپور ماکھووال ۱۶۸ ، ۱۷۱ ،
۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۲۵۸ ، ۳۶۲ -
اوان ۲۱۱ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ،
- ۳۲۶
اوجہ ۱۳ ، ۱۵ ، ۲۵ ، ۱۲۹ ، ۱۳۹ ،
۱۹۲ ، ۳۳۸ -
اوجہ سید محمد غوث ، گیلانی ۱۵ ،
- ۱۶
اوجہ گیلانیان ۱۱ -
اورنگ آباد ۲۳ ، ۲۳۵ -
اوربسہ ۱۳۹ -
اولیا پور ۱۸۱ -
اھلو ۳۱۰ ، ۳۱۲ -
ایران ۱۲۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ -
ایراوتی ۱۳ -

بنچور ۲۳۳ - ۲۳۵ -
 بندر لاهوری (لاہری) ۱۱۶ -
 بندپل کھنڈ ۲۱۷ -
 بنگالہ ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ -
 بنوں ۱۱۱ ، ۲۲۲ ، ۳۶۱ -
 بنیر ۵۳ -
 بہادر پور ۲۳ ، ۹۱ ، ۳۲۶ -
 بہادر علی ، موضع ۲ -
 بہار گنج ۱۲۰ ، ۱۲۱ -
 بہا کناری ۵ -
 (کولاب) بہاگا ۳ -
 (دروازہ) بہاتی ۶۱ ، ۷۰ -
 بہاولپور ۱ ، ۸ ، ۱۱ ، ۱۵ ، ۳۹ -
 بہا ۳۱۵ ، ۳۲۰ ، ۵۰۳ -
 (دریای) بہت ۱۰۹ -
 بہدروا ۲۶ ، ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۳ -
 بہدر وال ۱۳ -
 بہدري ۲۲ -
 بہدو ۱۳ ، ۳۲۳ -
 بہرام پور ۲۲ ، ۲۳ ، ۸۹ -
 بہرت گره ۱۰۳ ، ۳۲۲ ، ۳۱۵ -
 بہرووالہ ۳۲۹ -
 بہری پور کلیر ۱۰۵ -
 بہسین ۲۵۱ ، ۲۶۶ ، ۳۰۳ -
 بہکر ۵۷ ، ۱۹۲ ، ۳۶۱ ، ۳۶۳ -
 ۳۶۸ -
 بہگو پورہ ۳۲۵ -
 بہلول پور ۱۲۶ ، ۳۵۹ -
 بہمنی والا ۳۳۷ -
 بہمننا نوالا ۲۰ -
 بہنیر ۱۷ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۲۱۹ ، ۳۳۷ -
 ۵۶ ، ۱۷۹ ، ۲۵۶ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ -
 ۳۳۲ ، ۳۵۳ ، ۳۸۸ -
 بہوانی پور ۳۲۶ -

بہہندہ ۱۱۹ ، ۱۲۲ ، ۳۳۷ -
 بتی ۳۲۵ -
 بجوات ۳۷ ، ۲۶۰ ، ۳۱۸ -
 بجوارہ ۹۱ -
 بخارا ۱۱۹ -
 بخت پور ۵۷ -
 بدایون ۱۳۲ ، ۱۳۳ -
 بدخشان ۱۲۷ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ -
 بدن وال ۳۲۶ -
 بدوکی ۱۹۹ -
 بدوملی ۳۲۷ -
 بدو وال ۳۰۹ ، ۵۲۹ -
 برہان ۳۳۰ -
 بری والہ ۳۲۲ -
 (دوابہ) بست جالندھڑ ۷ ، ۲۳ ، ۲۵ -
 ۲۶ ، ۳۳ ، ۳۶ ، ۵۶ ، ۶۶ ، ۹۰ -
 ۱۰۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۳۲ ، ۳۰۶ -
 ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۷ ، ۳۲۱ ، ۳۲۳ -
 ۳۲۵ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۵۸ ، ۳۶۲ -
 ۳۷۷ ، ۳۷۸ -
 ۳۸۰ ، ۳۷۷ -
 بستتر ۲۱ ، ۲۳۷ ، ۳۷۱ -
 مقام بسوری ۵۸۷ -
 بسوہلی ۱۳۰ ، ۳۱۵ -
 بسوہیان ۲۸۲ -
 بسہی ۳۱۷ -
 بسیت پور ۲۰۶ -
 بغداد ۱۲۲ -
 (کوہ) بکرالہ ۲۹ -
 بلاس پور ۱۰۷ -
 بلاقی چک ۳۳ ، ۳۳۷ -
 بلخ ۸۳ -
 بلند پور ۳۲۶ -
 بلوچستان ۱۰۹ -
 بمبئی ۵۰ ، ۱۰۵ -
 بنارس ۵۳۳ ، ۵۵۸ ، ۵۵۹ -

- ۵۲۵

پنج تار - ۳۹۵

پنجور ۲۰۷ ، ۲۳۵ ، ۲۵۳ -

پنجه صاحب - ۵۹۰

پندوری - ۳۵۹

پندی - ۳۹۶

پندی ابھتیاں ۱۳۰ ، ۱۰۰ ، ۲۵۱ -

پندی ۳۵۸ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ -

پندی کنجی ۲۱ -

پوتھوہار ۲۵ ، ۳۰ ، ۲۵۷ -

پور مندل ۲۱ ، ۳۶۰ -

پونچھ ۵۶ ، ۱۰۹ ، ۳۳۳ ، ۳۳۳ -

- ۳۵۵

پونہ ۹۳ -

پہرو وال ۲۸۶ -

پہگوارہ ۳۳ ، ۳۳ ، ۹۲ ، ۱۰۷ -

۲۲۲ ، ۳۱۷ ، ۳۰۶ -

پہلور ۳۲۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ -

- ۵۳۲

(قلعہ) پہلور ۱۰۷ ، ۳۳۲ ، ۳۷۷ -

پھیرو ۳۵۹ -

پھیرو شہر ۵۲۹ -

پیر پنجال ۳۳۳ ، ۳۵۳ -

پیرس (Paris) ۶۶ -

ت

تارا گرہ ۱۰۱ -

تاندہ ۱۳۷ -

تبت ۱۳ ، ۲۶ ، ۹۷ -

تبریز ۱۹۵ -

تخت گرہ ۱۰۷ ، ۳۳۲ -

تخت ہزارہ ۲۳۷ ، ۲۵۱ -

تراین ۱۳۰ -

تربیلا (تربیلہ) ۱۲ ، ۱۰۱ ، ۱۳۶ -

۳۵۱ ، ۳۵۶ ، ۳۵۸ ، ۳۷۲ -

ترکستان ۱۲۲ ، ۱۳۱ -

ترگہر ۳۱۷ -

ترمون ۳۲۱ -

ترن تارن ۲۲ ، ۸۲ ، ۱۶۶ -

ترہارا ۲۵ -

تغلق آباد ۱۳۷ -

(دروازہ) تکسالی ۶۱ ، ۷۰ -

تلاوری ۱۳۰ -

(تلہنہ) تلنہ ۱۳ ، ۳۳ ، ۱۰۸ -

تلوارہ ۱۵ ، ۳۸۶ -

تلوک پور ۳۸۷ -

تلون ۹۳ -

تلونڈی ۲۰ ، ۳۱ ، ۳۲۷ -

تلونڈی رای بہوا ۱۵۷ -

ٹلونڈی رای کمال ۱۳۱ -

تنک ۱۶۵ -

تنول ۳۳۸ -

توران ۱۲۲ -

توقی والہ ۳۲۳ -

توی ۳۸۶ -

تہارہ ایسر ۳۱۷ -

تہانیسر ۱۲۳ ، ۱۲۳ ، ۱۳۹ ، ۳۳۱ -

- ۳۱۲

تھاوت ۳۱۱ -

تہتہ ۵۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ -

۱۳۸ ، ۱۵۱ ، ۱۹۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ -

۲۹۳ ، ۳۶۱ -

تہمبو والی ۳۲۶ -

تھوتھانوالہ ۲۵۹ -

(قلعہ) تھوتھیان والہ ۳۱۸ -

تیرہ ۲۶ -

- ۷۸۲ ، ۷۵۳ ، ۷۴۳

ج

- ۵۲

جاجو وال ۳۲۶ -

۵۱۹ ، ۵۱۷ ، ۵۱۲ ، ۵۰۹ ، ۵۰۸
 - ۵۵۵ ، ۵۲۶ ، ۵۲۱ ، ۵۲۰
 (کوه) جمون ۱۹ -
 جندالہ ۲۲ -
 جندی ۲۸۳ -

جندیالہ ۲۲۹ ، ۲۷۷ ، ۳۱۱ ، ۳۱۶
 - ۳۰۶ ، ۳۶۸

جندیالہ گورو ۳۸۳ -
 جندیالہ گورو والہ ۷۵ ، ۳۸۰ -

جو الاجی ۳۹۲ ، ۳۸۶ -
 جو الا مکھی ۳۵۹ ، ۳۹۶ ، ۳۰۹ -

۳۲۲ ، ۳۷۷ ، ۳۷۰ ، ۳۸۶ -
 جو الا موکھی (کوه) ۲۸ -

جودھانگری ۳۱۱ -
 (موضع) جو کالیان ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ -

۳۷۳ -
 جوگی کی ۳۲۵ -

جہانپور ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ -
 جہانگیرا ۳۵۰ ، ۳۵۱ -

(موضع) جہپال (جہپال) ۲۰۷ ، ۲۳۲ -
 جھجرولی ۲۳۳ -

جہلم ۳۹۲ ، ۳۵۸ -
 (دریائی) جہلم ۳ ، ۷ ، ۱۱ ، ۱۳ -

۱۶ ، ۱۷ ، ۲۲۰ ، ۲۳۰ ، ۲۵۷ -
 ۳۷۵ ، ۳۹۷ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۹۷ -

جہمن ۲۷۷ -
 جہندہ ۲۲ -
 جہندیانہ ۳۲۵ -

جہنگ ۳۹ ، ۵۶ ، ۲۳۲ ، ۲۳۸ -
 ۲۵۱ ، ۲۷۷ ، ۲۸۷ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ -

۳۳۳ ، ۳۳۳ ، ۳۳۵ -
 جہنگ سیال ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ -

جیجوں ۲۶ -
 جیسلمیر ۷۵ -

جی سنگھ والہ ۲۳۳ ، ۲۳۵ ، ۲۹۵ -

جاندھر ۷ ، ۲۳ ، ۳۳ ، ۹۰ ، ۱۰۷ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ -
 ۲۶۳ ، ۳۱۳ ، ۳۲۷ ، ۵۳۶ ، ۵۵۶ -

جامکی ۳۰۵ -
 جانی ۳۲۳ -

(قلعہ) جاوٹی ۵۸۳ -
 جدون ۳۵۶ -

جسر ۱۳ ، ۲۱ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۸۹ -
 جسروٹہ ۱۳ ، ۲۶ -

جسوان ۱۰۶ ، ۳۲۲ -
 جعفروالہ ۳۲۶ -

(قلعہ) جکیرا ۳۸ -
 (جگرانو) جگرائوان ۳۱۵ ، ۳۱۶ -

۳۱۷ ، ۳۱۹ ، ۳۸۰ -
 جگن ناتھ ۳۶۰ -

جلال آباد ۱۵ ، ۱۹۳ ، ۵۰۳ -
 جلال پور ۱۷ ، ۱۰۰ ، ۲۵۶ ، ۲۵۸ -

۲۶۱ ، ۲۷۸ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۲۸ -
 جلال پور پیر والہ ۱۵ -

جلال پور خاکی ۱۳ -
 جلال سرا ۲۱ -

(سنگ) جلالیہ ۱۲ -
 (نہر) جلالیہ ۱۸ -

جلباری ۲۵۷ -
 جلا والہ ۲۰۷ -

جلاگٹم ۲۰۷ -
 جمروڈ ۵۰۰ ، ۵۹۰ -

(دریائی) جمن ۹ ، ۱۵ ، ۱۲۳ ، ۳۵۷ -
 ۳۱۲ -

جمون ۱۳ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۳۳ ، ۳۷ ، ۹۵ -
 ۹۶ ، ۱۰۲ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۹ ، ۱۹۹ -

۲۱۳ ، ۲۲۱ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶ -
 ۲۳۷ ، ۲۳۷ ، ۲۴۳ ، ۲۴۵ -

۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ -
 ۲۸۷ ، ۲۹۲ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ -

(قلعہ) دسکہ ۳۲۵ -

دسوا ۲۳۷ -

دسویان ۲۸۳ -

دکن ۱۸۰ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸ ، ۱۷۷ -

۱۸۳ ، ۱۸۶ ، ۳۵۹ ، ۳۶۱ -

(باغ) دلکشا ۷۲ -

دمر والہ ۳۶۸ -

دسہی کی ۳۲۶ -

دندوت ۱۷ -

دنگہ ۳۱۸ ، ۳۷۷ ، ۲۵۹ -

دوآبہ ۵۳۶ ، ۵۳۳ -

دورالہ ۱۳۳ -

دوگر ۳۹۰ ، ۳۳۷ -

دوگران ۲۸۳ -

(بار) دولہ بہتی ۱۵۷ -

دویلہ ۲۶ -

دھارا ۲۳۸ -

(قلعہ) دھارا ۳۷۶ -

دھاریوال ۳۳۵ -

دھا کہ ۳۶۱ ، ۹۱ -

دھامونکی ۳۹۱ -

دھرال ۱۰۹ -

دھرت گہرہ ۲۵۶ -

دھرم کوت ۳۳ ، ۱۸۱ ، ۳۱۰ -

۲۲۳ ، ۳۶۲ ، ۳۷۸ ، ۳۱۱ ، ۳۵۹ -

دھرم کوت بنگہ ۲۲ -

دھرم کوت رندھاوہ ۳۳ ، ۳۳۵ -

دھرمی وال ۳۲۶ -

دھلی ۱۲۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ -

۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ -

۱۴۶ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۶ ، ۱۷۱ -

۱۷۹ ، ۱۸۳ ، ۲۱۲ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ -

۲۵۳ ، ۲۷۲ ، ۳۰۵ ، ۳۶۷ ، ۵۲۲ -

۵۳۳ -

(دروازہ) دھلی ۶۱ ، ۹۹ -

خ

خان پور ۲۳۳ ، ۲۵۶ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ -

۳۶۱ -

خانگرہ ۱۳ ، ۱۰۸ -

خبوشان ۱۹۶ -

خراسان ۱۱۹ ، ۱۲۲ ، ۱۳۹ ، ۱۹۵ -

۳۳۶ -

خضر آباد ۳۲۸ -

خضری ۳۹۹ -

(دروازہ) خضری ۶۱ ، ۶۹ -

خوارزم ۱۲۲ ، ۱۳۱ -

خوشاب ۵۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۲ ، ۳۷۵ -

۳۱۶ ، ۳۱۹ ، ۳۶۱ -

خیبر ۱ ، ۲۰۱ ، ۳۵۱ ، ۳۶۵ ، ۳۶۷ -

۳۸۱ ، ۳۸۵ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۹۰ -

خیبر آباد ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۶۵ ، ۵۹۰ -

خیرالہ پور ۳۲۶ -

د

داسو وال ۲۷۷ -

داغستان ۱۹۵ -

دانی وال ۳۲۶ -

داتار پور ۳۳ -

دپالپور ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۳۶ -

۲۸۹ ، ۳۵۹ -

دتار پور ۲۶ ، ۹۳ -

دربند ۳۶۵ -

(قلعہ) دربند ۱۰۱ -

(دروازہ) درشنی ۷۸ -

دریا خان ۳۶۶ -

دسکہ ۳۲۵ -

دیول ۳۲۴ ، ۳۲۵ -
دیون کھدیان ۲۸۴ -

ڈ

ڈینی وال ۳۲۶ -
ڈلی والیہ ۳۱۸ -
ڈیرہ بابا نانک ۲۰۷ -

ر

راج بسوہلی ۲۶ -
راج بہنبر ۵۲ ، ۵۶ ، ۱۰۹ -
راچر ۱۲ ، ۲۹ -
راج کانگرہ ۳۹۴ -
راج کشتوار ۵۶ -
راج گر ۳۸۷ -
راجگرہ ۲۹۴ ، ۲۹۵ -
راجور ۱۳ ، ۵۶ ، ۱۰۹ ، ۳۳۸ -
راجوری ۳۳۰ -
راسہ پور ۳۲۱ -
رام باغ ۲۲ ، ۶۸ ، ۷۷ ، ۸۰ ، ۴۷۰ -
رام گرہ ۱۰۳ ، ۲۸۲ ، ۳۳۵ -
(دروازہ) رام گہریان ۷۷ -
رام نگر ۹۹ ، ۳۰۴ ، ۳۰۹ ، ۳۸۳ -
۳۹۴ ، ۳۹۶ ، ۵۷۵ ، ۵۷۷ -
راول پندی ۵۳ ، ۱۰۰ ، ۲۵۱ ، ۳۹۳ -
۳۲۰ ، ۳۳۶ ، ۳۶۴ ، ۳۸۱ -
(دریای) راوی ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۱۱ -
۱۳ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۵۸ -
۷۰ ، ۲۲۱ ، ۲۳۰ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ -
۲۳۷ ، ۲۶۶ ، ۲۷۰ ، ۲۸۵ ، ۲۹۲ -
۲۹۸ ، ۳۰۱ ، ۳۰۴ ، ۳۱۲ ، ۳۹۶ -
۳۰۳ ، ۳۲۱ ، ۳۳۷ ، ۵۰۹ ، ۵۱۷ -

دھمتور ۳۴۸ ، ۳۶۱ -
(موضع) دھمک ۵۹ -

دھندوال ۳۲۶ -

دھنکنی ۳۱۸ -

(سرای) دھنکنی ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ -

(قلعہ) دھنکی ۳۲۲ -

دھنی ۲۵ ، ۳۰ ، ۵۰ ، ۳۴۸ ، ۳۹۳ -

دھودہ ۲۷۰ -

(قلعہ) دھور کوت ۱۰۳ -

دھوکل ۳۲۶ -

دھوکی ۲۶۹ -

دھولن ۴۰۲ -

(موضع) دھونکل ۹۸ -

دیال پور ۲۸۷ -

(قلعہ) دیال سنگھ ۳۲۶ -

دیپہ والا ۳۲۵ -

دیپال پور ۱۵ ، ۳۳ ، ۵۷ -

دیپہ ۱۶۱ ، ۱۷۲ ، ۲۴۳ -

دیپہ اسماعیل خان ۱۴ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ -

دیپہ بابا نانک ۱۴ ، ۳۶۷ -

دیپہ جات ۱ ، ۳۹ ، ۱۹۳ -

دیپہ غازیخان ۱۱ ، ۵۷ ، ۹۸ ، ۳۶۳ -

۳۶۹ -

دیسوہہ (قصبہ) ۹۲ -

دیک ۲۱ ، ۳۳ ، ۳۹ ، ۳۶۰ -

دیک راوی ۵۷ -

دینانگر ۲۲ ، ۲۵ ، ۳۳ ، ۸۳ ، ۸۸ -

۱۷۹ ، ۱۸۳ ، ۲۳۲ ، ۲۹۷ ، ۳۱۱ -

۳۳۵ ، ۳۵۶ ، ۳۶۴ ، ۳۶۹ ، ۳۸۰ -

۳۸۶ ، ۳۹۳ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ -

دیواوتالہ ۲۵۹ ، ۳۱۷ ، ۳۹۷ -

دیور ۳۴۸ -

(قلعہ) دیور ۱۰۲ -

دیو کہ ۱۹ ، ۲۱ ، ۳۲ -

روہری بابانانک ۱۹۸ -
 روہی ۵۰، ۱۷۷ -
 رہاسی ۲۸، ۱۰۳، ۱۷۹ -
 رہانہ ۳۹ -
 رھتاس ۱۳۹، ۱۵۱، ۲۰۲ -
 ریاسی ۳۶ -
 ریانا (ھریانہ) ۲۲ -

ز

زابلستان ۳۳۶ -

س

سامانہ ۱۲، ۱۳۵، ۱۳۳ -
 سانہ ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۳۶، ۱۱۵ -
 سانہ وال ۳۹ -
 ساھی وال ۳۱، ۳۷، ۱۰۰، ۲۵۱ -
 ۳۱۶، ۳۱۹ -
 ساندل بار ۳۲ -
 سانجھ وال ۲۳۳ -
 سبز کوت ۲۰، ۱۸۱ -
 سپاتو ۳۸۳ -
 (کوہ) سپاتھو ۳۲۳ -
 سپیان ۳۳۳، ۳۵۳ -
 سپین (Spain) ۶۶ -
 ستار آباد ۳۹۶ -
 (پرگنہ) ستراہ ۱۹، ۲۳ -
 ستگرہ ۱۰۸ -
 (دریا) ستلج ۳، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳،
 ۱۴، ۱۵، ۲۳، ۲۶، ۵۶، ۵۷، ۶۹،
 ۷۵، ۸۲، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۹، ۲۳۳،
 ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۰۶،
 ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹،
 ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵،
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۱ -

راہون ۳۳، ۹۲، ۲۲۲، ۳۱۹، ۳۲۲،
 ۳۱۱ -
 راہہ پور ۲۷۸ -
 رای پور ۲۰ -
 رای پور گوجروال ۷۵، ۲۳۰ -
 رجھان ۵ -
 (دوآبہ) رچنا ۷، ۲۳، ۲۶، ۲۸،
 ۳۰، ۳۶، ۵۶، ۵۷، ۹۳، ۱۰۲،
 ۱۵۷، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۳،
 ۳۱۲، ۳۳۹، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۸،
 ۳۷۲، ۳۷۳ -
 رخت پور ۵۷ -
 رسول پور ۲۷۷، ۳۲۶ -
 رسول پور جنہانوالہ ۱۵، ۱۵ -
 رسول نگر ۱۳، ۳۱، ۹۹، ۲۲۱،
 ۲۳۱، ۲۹۷، ۳۷۳، ۳۷۳، ۳۸۲،
 ۳۸۳، ۳۸۳، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۱،
 ۴۹۸ -
 رکتاس ۳۲۵ -
 رکتانوالہ ۸۶، ۸۷، ۳۳۶ -
 رنداس ۱۳، ۲۲، ۳۳، ۲۹۸ -
 رنگھرانگلیان ۷۷ -
 روال سر ۲۷، ۳۵۹ -
 روپڑ ۷، ۱۳، ۲۳۳، ۳۲۹ -
 روپو والی ۳۸۰ -
 روتاس ۲۲۹، ۳۹۷ -
 (قلعہ) روتاس ۱۷، ۱۰۱ -
 روتاس (کوہ) ۲۹ -
 رورانوالہ ۲۳۳، ۲۳۳، ۲۳۳، ۲۵۳،
 ۳۲۲ -
 روس ۳۶۱ -
 روسیانوالہ ۲۳۳ -
 (دروازہ) روشنائی ۶۱ -
 روم ۱۹۵ -
 (قلعہ) روھتاس ۳۷۳، ۳۷۵ -

سکھر ۱۹۲ -
 سلطان پور ۱۵ ، ۲۳ ، ۳۳ ، ۳۶ ،
 ۹۰ ، ۱۵۷ ، ۳۵۸ -
 سلطان وند ۱۶۵ -
 سلطان وندونک ۷۲ -
 سلی وند ۳۲۵ -
 سلیمی کی ۳۲۵ -
 سمرقند ۱۳۵ -
 سنبہ ۳۸۳ -
 سنہریال ۱۹ ، ۳۲ ، ۳۳۹ -
 (قلعہ) سنتو کہ گرہ ۳۳۲ -
 سندانوالہ ۳۲۶ -
 سندانوالہ ثانی ۳۲۶ -
 سندھ ، دریا ، ۱ ، ۳ ، ۶ ، ۷ ، ۱۱ ، ۱۳ ،
 ۱۴ ، ۱۷ ، ۲۷ ، ۳۷ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۶۰ ، ۱۰۱ ،
 ۱۰۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۶ ،
 ۱۳۶ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۰۳ ،
 ۲۰۵ ، ۲۲۵ ، ۲۵۱ ، ۳۳۸ -
 (دوآبہ) سندھ ۲۲۱ ، ۵۳۳ -
 (دوآبہ) سندھ ساگر ۷ ، ۱۶ ، ۲۳ ،
 ۲۵ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۷ ، ۵۶ ، ۱۰۰ ،
 ۱۰۱ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۶۲ -
 سندھانوالیہ ۹۳ -
 سنکھترہ ۲۶۹ ، ۲۸۵ -
 سنکھرہ ۳۲۳ ، ۳۰۵ -
 سنگھ پور ۳۲۶ -
 سنگھ پور ثانی ۳۲۶ -
 سنگلا دیوی (قلعہ) ۱۰۲ -
 سنگھر ۳۶۸ -
 سوالک ۱۳۱ ، ۱۳۰ -
 (کوہ) سوالک ۹ ، ۶۰ ، ۱۰۲ -
 سویراؤن ۵۳۸ -
 (سوہل) ۳۲۶ -
 سوتہرہ ۳۶۳ -
 سوتھی والہ ۳۲۲ -

۳۶۵ ، ۳۶۷ ، ۳۰۶ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ،
 ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ،
 ۳۱۶ ، ۳۲۲ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۳ ، ۳۳۶ ،
 ۳۴۵ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ،
 ۳۹۱ ، ۳۹۳ ، ۵۰۴ ، ۵۱۷ ، ۵۲۲ ،
 ۵۲۵ -
 (شہر) سجان پور ۲۶ ، ۸۸ ، ۳۲۳ -
 سجان پور تیرہ ۹۳ ، ۱۰۶ -
 سجان پورہ ۳۹۳ ، ۳۹۴ -
 سجاوہ ۲۶۷ -
 سچگرائین ۳۶۱ -
 سخی وال ۳۲۶ -
 سدھارا ۳۲۵ -
 (قلعہ) سران ۲۴ -
 سرای دھکنی ۳۱۰ -
 سرای صالح ۳۳۸ -
 سرای گنجہ ۲۲۸ -
 سرای نور دین ۸۲ -
 سرای نور محل ۹۳ -
 سردیول ۱۲۹ -
 (نہر) سرمستی ۳۶۰ -
 سرھالی ۳۹۲ -
 سرھند ۵۶ ، ۷۳ ، ۱۳۰ ، ۱۳۳ ،
 ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۳ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵ ،
 ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۵ ، ۲۰۸ ، ۲۱۶ ،
 ۲۲۵ ، ۲۲۷ ، ۲۳۳ ، ۲۳۷ ، ۲۴۲ ،
 ۲۴۶ ، ۲۵۵ ، ۲۶۵ ، ۳۱۲ ، ۳۳۳ ،
 ۳۵۸ ، ۳۷۳ -
 سری کوت ۳۵۷ -
 سری گوہند پور (پورہ) ۱۵ ، ۳۳ ،
 ۳۰۵ ، ۳۳۶ -
 سری سردار پور ۱۶ ، ۱۳ -
 سری نگر ۱۳ ، ۵۰۰ -
 سعد اللہ پور ۵۸۸ -
 سکیت مندی ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۶ ، ۳۷ ،
 ۵۶ ، ۹۳ -

- سیدی شاہ ۳۲۴
- سیستان ۱۹۵
- سیکھووال ۳۰۲
- سیمہ ۳۶۸
- سیندھر ۳۲۵
- سیوستان ۳۶۱

ش

- شادی بکیاری ۵۰۱
- (باغ) شالامار ۲۲ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹
- ۸۰ ، ۸۳ ، ۸۸ ، ۲۰۹ ، ۲۴۱
- ۲۶۵ ، ۳۵۷ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷
- ۵۱۳
- شام ۱۱۸
- شام چوراسی ۲۳
- شام گھر ۲۳۴
- شاہ آباد ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱
- ۴۱۲
- شاہ بلاول ۵۱۰
- شاہ پور جاجن والا ۱۲
- شاہجہان آباد ۱۱ ، ۲۰ ، ۱۵۵ ، ۱۷۰
- ۱۷۱ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۳ ، ۱۸۸
- ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵
- ۲۱۰ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۷
- ۲۲۱ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۳۳
- ۳۴۴ ، ۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴
- ۳۲۰ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳
- شاہدرہ ۲۱ ، ۷۰ ، ۱۵۳ ، ۲۰۲
- ۵۰۹
- (خانقاہ) شاہ دولہ ۱۷
- (دروازہ) شاہ عالمی ۳۹۹
- شاہ نہر ۶۸ ، ۴۴۵
- شجاع آباد ۴۴۸
- شجاع آباد (قلعہ) ۱۰۸

- سودھرہ ۱۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۹۷ ، ۲۵۷
- ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۱
- سوہیان ۳۰۹
- سوہیان ۱۴ ، ۳۳
- سوکیت مندی ۳۵۹
- سوگروند ۴۲۷
- سومنات ۱۲۵ ، ۱۲۶
- (نہر) سون ۵۸۹
- (موضع) سوہل ۲۴۲ ، ۲۴۵ ، ۴۲۳
- سوہلی ۴۲۳
- سوہیان ۲۲ ، ۳۸۰ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱
- (نہر) سوئن ۱۶ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶
- سوستان ۱۲۲
- سہارن پور ۲۳۴
- سہاروہ ۳۷۶
- سہجی والی ۳۲۵
- سہیروال ۲۳
- سیالکوٹ ۱۹ ، ۳۱ ، ۵۹ ، ۹۳ ، ۹۵
- ۱۰۲ ، ۱۱۵ ، ۱۳۰ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵
- ۲۶۰ ، ۲۷۵ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۵۸
- ۳۶۷ ، ۳۷۳ ، ۳۸۲ ، ۳۸۷ ، ۳۹۲
- ۴۰۵ ، ۴۲۸ ، ۴۵۳ ، ۵۱۰ ، ۵۱۷
- سیالیہ ۲۳۴ ، ۳۲۸ ، ۳۳۰
- سیت پور ۳۶۸
- سیتل ۳۸۶
- سیدانوالہ ۳۳۴
- سید پور ۲۵ ، ۳۰ ، ۳۲۵
- سید گر ۳۸۶
- سید محمود ۲۰۷ ، ۲۹۶
- (موضع) سید محمود والہ ۲۳۴
- سید نگر ۹۹ ، ۳۸۴
- سیدو ۴۸۰
- سیدوالہ ۱۳ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۸۵
- ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹
- سیدو گرہ ۱۰۲

ط

- طالب پورہ ۳۵۹ -
- طالب پورہ پندوری ۳۳ -
- طاہر پور ۳۲۶ -

ظ

- ظفر وال ۲۰ ، ۲۱ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۱۸۱ ،
- ۲۳۷ ، ۲۴۳ ، ۲۹۶ ، ۳۷۶ ، ۳۵۳ -

ع

- عالم پور کوتلہ ۳۳ -
- عالی دھک ۱۳ ، ۱۷ ، ۲۳ -
- عالی والی ۳۲۷ -
- عراق (باغ) عبدالرحیم خان ۶۸ -
- عراق ۱۲۲ -
- عظیم آباد ۱۸۶ -
- عظیم گرہ ۳۳۰ ، ۳۵۳ -
- قلعہ) عظیم گرہ ۱۰۹ -
- علاول پور ۳۳ ، ۲۲۲ -
- علیانہ ۱۳ -
- علی پور ۹۹ ، ۳۸۳ ، ۳۹۳ ، ۳۹۸ -
- علی مسجد ۵۰۵ ، ۵۸۲ -
- علی وال ۵۳۲ ، ۵۳۵ -
- عمر کوت ۱۹۳ ، ۱۹۳ -
- عیسیٰ خیل ۲۵ ، ۲۵۱ -

غ

- غازی ۳۵۶ ، ۳۵۸ -
- غازی کوت ۳۷۲ -
- غازی گرہ ۱۰۱ -

- شرقی پور ۱۳ ، ۲۰ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ،
- ۲۹۳ ، ۳۱۲ -

شروان ۱۹۵ -

شریف پور ۲۶۸ -

- شکار پور ۱۱ ، ۵۷ ، ۶۹۳ ، ۳۶۸ ،
- ۳۸۹ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ -

شکر چک ۳۶۸ ، ۳۶۹ ،

شکر گھر ۲۷۳ -

شمائل پور ۳۲۳ -

شمشیر پور ۳۷۳ -

شملہ ۳۱۶ ، ۳۸۳ ، ۵۳۵ ، ۵۳۸ ،

۵۵۲ -

شور ۱۱۷ -

شہان بار ۳۲۵ -

شہداد پور ۱۹۳ -

شہدوازہ) شہ عالمی ۶۱ -

شہید گنج ۱۹۹ ،

شیخان ۵۰۱ ،

شیخوپورہ ۲۰ ، ۳۲ ، ۱۰۳ ، ۲۸۹ ،

۵۵۸ ، ۵۵۹ ، ۵۶۲ ،

شیراز ۱۳۵ -

شیر گڑھی ۳۳۲ -

شیر گڑھی (قلعہ) ۱۰۹ -

ص

صادق پور ۳۲۷ -

صالح پور ۳۲۶ -

صندل بار ۲۸۵ -

ض

ضار پور ۳۲۶ -

۳۱۸ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ،
 ۳۳۹ ، ۳۴۳ ، ۳۴۳ ، ۳۴۳ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ،
 ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۹ ، ۳۱۲ ، ۳۱۵ ،
 ۳۳۴ ، ۵۲۷ -

قطبی والا ۳۲۵ -

قلات ۸ ، ۵۰ ، ۱۹۷ ، ۳۹۰ -

قلعہ بہنگیان ۷۸ -

قلعہ تیک زئی ۸۷ -

قلعہ تلوندی ۳۲۷ -

قلعہ دمدہ ۸۷ -

قلعہ دھروال ۳۲۸ -

قلعہ دیدار سنگھ ۵۷۲ -

قلعہ سوہا سنگھ ۲۰ ، ۳۱ ، ۳۲ -

قلعہ صوبا سنگھ ۲۰ ، ۲۱ ، ۳۱ ، ۳۲ -

قلعہ صوبہ سنگھ ۳۲۶ -

قلعہ ظفر وال ۳۲۶ -

قلعہ فتح گرہ ۳۲۷ -

قلعہ کاندھر ۳۲۷ -

قلعہ لطیف خان (بکھدیان) ۸۷ -

قلعہ لور کی ۳۲۶ -

قلعہ محمد خان عیسیٰ زئی ۸۷ -

قلعہ محمد علی ۱۰۹ -

قلعہ موہر سنگھ ۳۲۶ -

قندھار ۱۱۹ ، ۱۳۶ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ،

۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۹۱ ، ۱۹۷ ، ۲۰۵ ،

۲۳۶ ، ۲۴۱ ، ۲۶۱ ، ۳۳۳ ، ۳۸۸ ،

۳۹۰ ، ۵۰۳ -

قنوج ۱۱۷ ، ۱۲۳ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ،

۱۵۱ -

ک

کابل ۱ ، ۳ ، ۱۱ ، ۵۶ ، ۶۰ ، ۷۵ ،

۸۳ ، ۱۱۷ ، ۱۳۹ ، ۱۳۶ ، ۱۸۳ ،

غازی گہگہ ۲۶۸ -

غزنی ۱ ، ۱۱۹ ، ۱۸۳ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ -

غزنین ۶۰ ، ۹۵ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۵ ،

۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ -

غور ۱۱۹ ، ۱۳۱ -

(قلعہ) غوک ۱۲۳ -

ف

فارس ۱۹۵ -

فتح آباد ۱۵ ، ۱۹۶ ، ۲۷۶ ، ۳۱۳ ،

۳۰۹ -

فتح پور ۳۲۴ -

فتح گرہ ۱۳۱ ، ۲۷۶ ، ۲۷۳ ، ۲۸۰ ،

۳۱۹ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۹ ، ۳۳۹ -

فتح جنگ ۵۰۳ -

فرید آید ۲۰ ، ۵۷ ، ۲۱۶ ، ۲۸۳ ،

۲۸۸ -

فرید کوت ۲۳۳ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۵ ،

۵۳۶ -

فرید وال ۲۹۲ -

(ضلع) فلور ۳۲۲ -

فیروز پور ۱ ، ۱۵ ، ۵۷ ، ۲۶۱ ،

۳۳۷ ، ۳۱۵ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۶ ،

۵۳۳ ، ۵۴۱ ، ۵۲۹ -

فیروز کوه ۱۱۹ ، ۱۳۲ -

فیض اللہ پور ۲۰۷ -

فیض پور ۲۶۵ -

ق

قادیان ۳۷۱ -

قصور ۱۵ ، ۲۲ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۸۶ ،

۸۷ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۲۶ ، ۲۳۵ ،

۲۴۰ ، ۲۴۶ ، ۲۵۱ ، ۲۵۵ ، ۲۷۷ ،

- ۳۱۹ -
 کچور گرہ ۳۳۹ -
 کتاس ۳۹۳ ، ۳۵۹ ، ۳۹۸ -
 (کولاب) کتاس ۲۳ -
 کترہ آلہو والیان ۷۸ -
 کترہ بہنگی ۷۸ -
 کترہ تیک سنگھ ۷۸ -
 کترہ جوالا سنگھ ۷۹ -
 کترہ چتہ شو راجہ صاحب ۷۸ -
 کترہ چرت سنگھ ۷۸ -
 کترہ چکی والا ۷۸ -
 کترہ چیل سنگھ ۷۸ -
 کترہ حکیم ۷۸ -
 کترہ خزانہ ۷۸ -
 کترہ دل سنگھ ۷۸ -
 کترہ رام گرہیان ۷۸ -
 کترہ رنجیت سنگھ ۷۸ -
 کترہ سدا کور ۷۸ -
 کترہ سنت سنگھ گیانی ۷۸ -
 کترہ شکری چاہی ۷۸ -
 کترہ شیر سنگھ ۷۸ -
 کترہ فیض اللہ یوریان ۷۸ -
 کترہ کرم سنگھ ۷۸ -
 کترہ کشمیری ۷۸ -
 کترہ کربا سنگھ ۷۸ -
 کرہ متھہ سنگھ ۷۸ -
 کترہ سہان سنگھ ۷۸ -
 کترہ نہال سنگھ ۷۸ -
 کترہ وستی رام ۷۸ -
 کترہ ہرسا سنگھ ۷۸ -
 کترہ ہمت سنگھ ۷۹ -
 (قلعہ) کتاجمہر ۱۰۶ -
 کتلہر ۳۲۲ ، ۳۷۷ -
 کچھی ۳۳۸ ، ۳۶۳ -
 (بار) کراران ۳۱ -
 (کوہ) کراں ۲۹ -

- ۱۸۵ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ،
 ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۵ ، ۳۳۶ ، ۳۶۱ ،
 ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۳۹ ، ۳۵۳ ، ۳۸۸ ،
 ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ،
 ۵۰۲ ، ۵۰۳ ، ۵۰۳ -
 کابلستان ۳۳۶ ، ۳۹۷ -
 کاتھ گرہ ۲۶ ، ۱۰۷ -
 کادیان ۲۲۲ -
 کادیوالہ ۲۲۲ -
 کاشغر ۱۱ -
 کاکران ۳۲۲ -
 کاکرہ خورد ۳۲۶ -
 کاکرہ کلان ۳۲۶ -
 کالا باغ ۱۱ ، ۱۲ ، ۵۰۳ -
 کالر ۳۱ -
 کالہ ۲۶۲ -
 (قلعہ) کالنجر ۱۲۵ -
 (قلعہ) کاندھر ۳۲۱ -
 کانشی ۳۶۰ -
 کانگرہ ۱۵ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۱۰۵ ، ۲۷۲ ،
 ۲۷۳ ، ۲۷۹ ، ۳۰۵ ، ۳۰۸ ، ۳۸۱ ،
 ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۳۶ -
 (کوہ) کانگرہ ۹۰ -
 کانگری ۱۳ -
 (قلعہ) کانگوی ۱۰۹ -
 کانہا ۲۰۷ -
 کانہہ ۲۹۱ ، ۲۹۳ -
 کانی والی ۳۲۵ -
 کاروان جہام ۳۲۶ -
 کاهن ۲۸۹ -
 کاهن پور ۳۷۱ -
 کاهنوان ۲۳ ، ۳۳ ،
 کپاس پور ۲۹۶ -
 کچور تھلہ ۲۳ ، ۲۳ ، ۲۳ ، ۳۳ ، ۸۲ ،
 ۹۱ ، ۲۲۲ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۷ ،

کو بیہکنند ۵۶ -
 کو پندت ۳۲۳ -
 کاووال ۳۸۲ -
 کلی ۳۸۱ -
 کایارا ۱۷ -
 کلیر ۳۲۳ -
 کلی کی ۳۲۵ -
 کمال پور ۳۲۵ -
 (موضع) کمال کی ۳۲۶ -
 (سنگ) کمالیہ ۱۲ -
 کمام ۳۳۰ -
 (قلعہ) کمانوں ۳۱۳ -
 کمروله ۲۱ -
 کنان ۳۲۶ -
 کنان ثانی ۳۲۶ -
 کنجاہ ۵۸۸ ، ۳۹۹ -
 کنج پور ۳۱۱ ، ۳۱۲ -
 کنجور ۲۱ ، ۳۶۸ -
 کندیان ۷ ، ۳۰ -
 کنک ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ -
 ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷ -
 کنک ہری سنگھ والہ ۲۳ -
 کنکی پور ۳۳۶ -
 کنیان ۳۲۶ -
 کوت ابابہ ۱۳ -
 کوت اعظم خان ۸۷ -
 کوت باول خان ۳۲۲ -
 کوت بوڈی خان ۸۷ -
 کوت بھاگا ۳۸۳ -
 کوت پنیداس ۲۱ ، ۵۷۳ -
 کوت پیرو گہرھی ۸۷ -
 کوتبہاہ ۳۲۸ -
 کوت جلی خان دولت زئی ۸۷ -
 کوت خواج حسین خان دولت زئی
 - ۸۷

کرتار پور ۳۳۳ ، ۱۶۰ ، ۲۰۷ ، ۲۶۳ -
 ۳۵۹ ، ۳۶۲ ، ۳۰۶ ، ۵۳۷ -
 کرکہ ۲۱ -
 کرمان ۱۱۶ ، ۱۹۶ -
 کرنال ۵۰ ، ۱۳۸ ، ۱۸۶ ، ۲۳۳ -
 کروہانس ۳۱۵ -
 کریال ۲۶۷ -
 کریانوالہ ۲۷۳ ، ۵۱۸ -
 کشتوار ۱۳ ، ۲۸ ، ۹۷ ، ۱۰۳ ، ۳۳۸ -
 ۳۵۵ -
 کشمر ۱۱ -
 کشمیر ۱ ، ۶ ، ۷ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳۵ -
 ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۳۲ ، ۳۶ ، ۳۹ ، ۴۹ -
 ۵۶ ، ۶۷ ، ۹۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ -
 ۱۱۶ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۷ ، ۱۵۳ -
 ۱۸۵ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۲۹ -
 ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۵۱ ، ۳۲۹ ، ۳۶۷ -
 ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ -
 ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۵ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ -
 ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ -
 ۳۵۵ ، ۳۶۱ ، ۳۷۰ ، ۳۷۷ ، ۳۸۳ -
 ۳۹۲ ، ۳۹۷ ، ۵۰۰ -
 (دروازہ) کشمیری ۶۱ -
 (دریای) کشن گنگ ۵۶ -
 ککران ۲۲ ، ۱۸۳ ، ۲۰۵ ، ۲۲۷ -
 ککراین بہار ۳۳۲ -
 کلات ۱۹۶ -
 کلان والہ ۲۰۷ -
 کلان تلہونہ ۲۷۷ -
 کلانوالہ ۳۰۰ -
 کلانور ۳۳ ، ۷۶ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۱۵۳ -
 ۲۳۷ -
 کاجند ۱۲۳ -
 کاکتہ ۳۱۳ ، ۵۳۳ -
 (کوہ) کو ۶ ، ۱۵ ، ۲۶ -

- کہدیان ۳۳۳ ، ۳۳۳ ، ۳۰۲ ، ۳۲۷ -
 کہدیوالہ کالہوانہ ۲۶۳ -
 کہرام ۱۳۱ -
 کہکے بنہبہ ۳۳۳ -
 کہندگرہ ۳۲۹ ، ۳۵۶ -
 (قلعہ) کہندگرہ ۱۰۱ -
 کہندی ۲۶ ، ۳۰ -
 کہورہ باری ۱۱ -
 کہو کہر ۲۰۲ -
 کہولی واوان ۳۲۸ -
 کہوہ غوثی والہ ۳۲۳ -
 کہوی ۳۲۵ -
 کہیالی ۳۲۵ -
 کہیم کرن ۳۳۶ -
 گیبی ۵۰ -
 کیچ مکران ۵۷ ، ۳۶۱ -
 کیرت پور ۲۳ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۳۵۹ -
 ۳۶۶ -
 کینی وال ۳۲۵ -
 گ
 گاجر گولہ ۳۸۳ -
 گجرات ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۹۶ ، ۱۰۰ -
 ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۳۹ ، ۲۲۱ ، ۲۵۵ -
 ۲۵۶ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ -
 ۳۹۲ ، ۳۰۳ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ -
 ۳۲۵ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲ ، ۵۰۰ -
 گذر تلوار ۲۶ -
 گرہ بکیالہ ۳۳۸ -
 گرہ دنبالہ ۳۳ -
 گرہ شنکر ۲۳ ، ۳۱۸ ، ۳۲۸ -
 گرہ مگھیانہ ۲۵ -
 گرہی ۳۵۰ -
 گرہی گہریالی ۲۵۶ -

- کوت دیوان لکھت رای ۲۲ -
 کوت رکن الدین خان ۸۷ -
 کوت سورج مل ۳۲۵ -
 کوت شاہ ۳۲۱ -
 کوت صدر خان ۸۷ -
 کوت عبدالرسول خان ۸۷ -
 کوت عثمان خان ۸۷ -
 کوت عیسیٰ خان ۳۲۳ -
 کوت غلام محی الدین ۲۳۵ ، ۲۳۶ -
 کوت غلام محی الدین خان ۸۷ -
 کوت فتح الدین خان ۸۷ -
 کوت کانگرہ ۱۰۳ ، ۳۸۱ -
 کوت کپورا ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۲۳۳ -
 ۳۵۹ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۷۱ ، ۳۸۲ -
 کوت کمالیہ ۱۳ ، ۲۸۸ ، ۳۳۳ -
 کوت متہن والہ ۶ ، ۱۱ ، ۱۶ -
 ۳۶۸ -
 کوت مراد خان ۸۷ -
 کوت مراد خان والہ ۳۰۵ -
 کوت محمد خان ۸۷ -
 کوت نو ۳۹۸ -
 (قلعہ) کوتلہ ۱۰۵ -
 کوتلہ والا ۲۳۳ -
 کوتلی تہروچی ۱۳ ، ۱۰۹ ، ۳۳۳ -
 کورو کھشتر ۳۶۰ -
 کوہات ۵۰۱ -
 کوہستان ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۳۶ -
 ۲۵۵ ، ۲۷۳ ، ۳۸۷ ، ۳۹۳ ، ۳۰۳ -
 ۳۳۱ ، ۳۸۳ ، ۵۰۶ -
 کھاتر ۳۹۲ -
 کھاریان ۳۳۰ -
 کہتوار ۱۳ -
 کہدبکرا لہ ۵۹۰ -
 کہدور ۱۶۱ ، ۱۶۲ -
 (قلعہ) کہدیان ۲۳۶ -

گھلو گھارا ۲۳۰ -
گھر مکیالہ ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۵ -
گیاجی ۳۶۰ -

ل

لات (Lat) ۱۲۳ -

لادو ۲۳۳ -

لارکانہ ۱۹۳ ، ۱۹۳ -

لالووالہ ۳۲۵ -

لالی والہ ۳۲۵ -

لاہر ۵۷ -

لاہور ۱۳۶ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ،

۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ،

۱۶۹ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۳ ،

۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ،

۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ،

۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ -

لاہور ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۳ ،

۲۰ ، ۲۲ ، ۲۲ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۹ ، ۴۹ ،

۵۰ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ،

۶۳ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ،

۷۲ ، ۸۰ ، ۸۳ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۹ ،

۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۳ ،

۱۱۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ،

۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ،

۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ،

۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ،

۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵ ،

۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ،

۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ،

۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۶ ،

۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۸ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ ،

۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ،

۲۹۰ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۳۰۸ ،

گرھی کھریالی ۳۳۶ -

گرھی گھربائی ۱۰۰ -

گنج ۳۱۰ -

گنجی سندھو ۳۰۳ -

گند گرہ ۲۹ -

گنگ ۵۰۵ -

(دریای) گنگا (گنگ) ۲۱ ، ۸۳ ، ۸۵ ،

۹۳ ، ۲۸۳ ، ۳۰۶ ، ۳۱۶ ، ۳۵۵ ،

۳۵۹ ، ۴۰۶ -

گنیش کھانی ۱۰۳ -

(قلعہ) گوالیار ۱۲۵ -

گوالیر ۱۳۲ ، ۱۳۶ -

گوہند پور ۷۳ ، ۳۵۹ -

گوہند پورہ (سری) ۸۸ ، ۱۰۳ -

گوہند گرہ ۷۲ ، ۷۵ ، ۱۰۳ ، ۱۰۶ -

(قلعہ) گوہند گرہ ۳۰۹ -

گوہند وال ۷۲ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳ -

گوچرانوالہ ۲۰ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۲۲۸ ،

۲۳۵ ، ۲۵۵ ، ۲۷۶ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰ ،

۳۳۷ ، ۳۶۸ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ،

۳۷۷ ، ۳۸۰ ، ۳۷۹ ، ۳۸۲ ،

۳۸۳ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ،

۳۹۳ ، ۴۲۸ ، ۴۷۵ -

(قلعہ) گوچر سنگھ ۱۰۳ -

گوچرہ ۳۲ -

گورالہ ۱۸ -

گورالی ۱۸ -

گورایا ۳۲۷ -

گورداسپورہ ۱۷۹ ، ۱۸۰ -

گور کھیدہ ۱۰۳ -

گوروکوت ۱۵ -

(بار) گوندلان ۳۱ -

گوہروالہ ۳۲۵ -

گہرتل ۲۳ ، ۳۲ -

گہکراں ۵۶ ، ۱۵۱ ، ۱۹۸ ، ۳۲۶ -

۵۲۹ ، ۵۳۳ ، ۵۳۶ -

لورگی ۲۰ ، ۳۱ ، ۳۲ -

لوه کوت ۱۲۳ -

(دروازه) لوه گرہ ۲۲ -

(دروازه) لوہاری ۶۱ ، ۳۰۰ -

لوہیان ۲۴۱ ، ۳۲۱ -

لوہیان والہ ۳۲۲ -

لویری ۱۹۲ -

لویریان ۳۹۸ -

لہور ۸۶ -

لیا ۵۷ -

لیانوالہ ۵۱۹ -

لیہ ۲۵ ، ۵۰ ، ۳۶۳ ، ۳۶۸ -

ماتری والا ۳۲۵ -

ماچھی وارہ ۱۵ ، ۱۴۶ ، ۲۱۳ -

۳۵۹ -

ماچھی والا ۳۲۵ -

ماچی والا ۳۲۲ -

(کوه) ماران ۱۰۸ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ -

(نہر) مارکنده ۳۶۰ -

(کوه) مارگلہ ۲۹ ، ۳۳۸ -

ماروار ۱ -

ماری ۳۱۱ -

ماکھووال ۱۵ ، ۷۳ ، ۲۳۲ -

مالپور ۳۲۸ -

مالوہ ۱۳۱ ، ۲۲۳ ، ۳۶۸ ، ۳۸۰ -

مالیر کوتلہ ۳۰۹ ، ۳۱۲ ، ۳۱۵ -

مانانوالہ ۲۲ -

مان سر ۲۳ -

مانکوت ۱۳ ، ۶۰ ، ۸۶ ، ۱۵۲ -

۱۵۳ -

مانکھ ۲۲۸ -

۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۳۲ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ -

۳۳۱ ، ۳۵۷ ، ۳۵۹ ، ۳۶۵ ، ۳۷۳ -

۳۷۴ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ -

۳۹۸ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ -

۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۹ ، ۴۱۳ -

۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ -

۴۲۸ ، ۴۳۲ ، ۴۳۶ ، ۴۴۲ ، ۴۴۴ -

۴۴۵ ، ۴۴۷ ، ۴۴۹ ، ۴۵۱ ، ۴۵۶ -

۴۵۸ ، ۴۵۹ ، ۴۶۰ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ -

۴۶۶ ، ۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰ -

۴۷۳ ، ۴۷۵ ، ۴۷۷ ، ۴۷۸ ، ۴۹۳ -

۴۹۶ ، ۴۹۸ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲ -

۵۰۳ ، ۵۰۶ ، ۵۰۸ ، ۵۱۰ ، ۵۱۲ -

۵۱۳ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۵۱۹ ، ۵۱۹ -

۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۲۵ -

۵۳۳ ، ۵۳۳ -

(دروازه) لاهوری ۷۷ -

لداک ۱۵ -

لکھنؤ ۲۱۷ -

للیانی ۵۳۲ -

لمقان ۱۳۶ -

لمقانات ۱۲۲ -

لمن لاوہ ۳۹ -

لندی ۳۶۵ -

(دریای) لندی ۱۱ ، ۳ ، ۳۶۶ -

۵۰۳ -

لنکی وال ۳۲۶ -

لنگھانہ ۳۲۵ -

لودری خرد ۲۹۳ -

لودری کلان ۲۹۳ -

لودھیانہ ۱ ، ۳ ، ۳ ، ۱۵ ، ۵۰ -

۱۰۷ ، ۱۳۱ ، ۱۸۵ ، ۳۰۹ ، ۳۱۳ -

۳۱۵ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۵۶ -

۳۷۱ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۷ -

۳۸۹ ، ۵۰۳ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۶ -

مانگتانوالہ ۲۱۶ -
 ماوراالنہر ۱۳۵ -
 ماہجہ ۸ ، ۵۸ ، ۲۳۳ ، ۲۷۶ ، ۲۸۱ ،
 ۲۹۰ ، ۳۰۲ ، ۳۰۸ ، ۳۸۰ -
 مبارک حویلی ۳۳۷ -
 متا ۸۷ ، ۸۷ -
 متہہ ۳۱۰ -
 متہرا ۱۲۳ ، ۲۱۶ -
 مجیتھہ ۲۷۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ،
 ۳۷۲ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۹۹ -
 مچنی ۳۶۶ -
 محلی ۳۲۶ ، ۳۲۷ -
 محمود کوت ۳۰۳ ، ۳۶۳ ، ۳۶۸ -
 مدار پورہ ۳۲۳ -
 مدالون ۳۰۸ -
 مدالہ ۳۶۸ -
 مداہر ۳۲۵ -
 مدکی ۵۲۷ ، ۵۲۸ -
 مروت ۵۷ -
 مریدوال ۲۳ -
 (موضع) مسانی ۸۳ -
 مست آباد ۲۳۳ -
 مستیاد چکرالہ ۲۶۳ -
 (دروازہ) مستی ۶۱ -
 مستی والا ۳۲۵ -
 مسجد بادشاہی ۷۰ ، ۳۰۰ -
 مسجد دائی انگہ ۶۵ -
 مسجد وزیر خان ۶۳ ، ۶۵ -
 معروف ۳۳۶ -
 معروف والا ۲۸۷ -
 مظفر آباد ۲۳ ، ۵۶ ، ۱۰۹ -
 مظفر گڑھ ۱۰۸ -
 مغل پورہ ۲۰۳ -
 مکت سر ۷۳ ، ۱۷۶ ، ۳۵۹ -
 مکھو ۳۹۵ ، ۵۸۳ -

مکہ ۳۲۳ -
 مکہ معظمہ ۱۱۹ -
 مکہروال ۵۶ ، ۳۳۸ -
 مکھیالہ ۳۷ -
 مکیریان ۱۵ ، ۳۳ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ -
 ۲۰۰۷ ، ۳۵۹ -
 مگھرالان ۳۳۳ -
 ملتان ۱ ، ۷ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۳ ،
 ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۹ ، ۲۵ ، ۳۳ ، ۳۸ ،
 ۳۶ ، ۳۹ ، ۵۰ ، ۵۷ ، ۱۰۷ ،
 ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲۳ ، ۱۲۶ ،
 ۱۲۹ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ،
 ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۵۱ ،
 ۱۶۹ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ،
 ۲۲۱ ، ۲۲۳ ، ۲۲۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ،
 ۲۳۴ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ،
 ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۵ ، ۲۵۸ ، ۲۶۵ ،
 ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۹ ،
 ۳۳۸ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۷ ، ۳۷۳ ،
 ۳۷۵ ، ۳۷۹ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ،
 ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۴۳ ،
 ۴۴۶ ، ۴۴۷ ، ۴۴۹ ، ۴۶۲ -
 ۴۶۹ ، ۵۶۳ -
 ملسیان ۲۳ -
 ملک پور ۱۸۳ ، ۳۲۵ -
 ملی والا ۳۲۵ -
 ممدوت ۵۷ ، ۲۹۳ ، ۳۱۵ -
 (قلعہ) ممدوت اول ۳۳۷ ، ۳۳۳ -
 مناور ۳۸۲ ، ۳۹۶ -
 (قلعہ) مناور ۳۸۵ -
 منسچر ۲۲۱ ، ۳۸۳ -
 مندالہ ۳۲۳ -
 مندراور ۱۳۶ -
 مندی ۲۷ ، ۳۲۵ -
 مندی اکبر ۳۲۵ -
 مندهالہ ۳۲۵ -

میرو وال ۱۵ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵

۲۵۳ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۳۳۵

ن

نابھہ ۳۰۶ -

(کوہ) نائین دھک ۳۲۳ -

نادر آباد ۱۹۶ -

نادون ۱۵ ، ۲۷ ، ۹۳ -

نارنول ۱۳۷ -

نارووال ۳۱ ، ۳۲ -

نارہ ۳۵۷ ، ۵۷۸ -

ناز پورہ ۸۹ -

ناگپور ۱۳۸ -

(کوہ) نالہ گرہ ۲۱۹ -

نانکی ۱۵۷ -

نانگ واہ ۲۱ -

نانوکی سدھار ۳۰۱ -

ناھر والی ۱۵ -

نبی پور قریشان ۱۵۷ -

نتروہ ۲۷۰ -

ندیان ۳۳۶ -

نرائن گرہ ۲۳۳ ، ۳۱۷ ، ۳۱۰ -

نری کی ۲۵۵ -

نشہ اتاری ۲۳۵ -

(شہر) نکوڈر ۹۳ ، ۳۱۰ -

نکہ ۲۷۶ ، ۲۸۹ -

نگرگوت ۹۰۳ -

نلوکہ ۲۳ -

نلون ۵۳۷ -

نملہ ۱۳۷ -

(قلعہ) نندنان ۱۲۳ -

ننکانہ ۲۹۳ ، ۳۷۶ -

ننگل ۳۲ ، ۳۲۵ -

ننگل بہادر علی ۲۱ -

منڈیال ۳۲۳ ، ۳۲۳ -

مندی بلوت ۱۷ -

منڈیسہ ۳۲۳ -

مندی والہ ۳۲۲ -

منکیرہ ۷ ، ۳۰ ، ۵۰ ، ۵۶ ، ۱۵۰۸ -

۲۳۹ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۸ -

منگلا دیوی ۱۳ ، ۱۰۹ ، ۳۲۳ -

منگلان ۲۵۶ -

(دروازہ) موچی ۶۱ -

مورنڈھا ۳۱۰ -

مورنڈہ اول ۳۲۲ -

(دروازہ) موری ۶۱ -

موسلی خیل ۲۵ ، ۳۳۸ -

موکیریان ۳۹۶ ، ۳۰۶ -

مونک ۵۸۸ -

موہلی کی ۲۲ -

(قلعہ) مہبان ۱۲۳ -

مہپال ہوری ۵۷۷ -

مہتہ پور ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ -

۳۲۳ -

مہلانوالہ ۳۱۵ -

مہم پوہ ۳۲۱ -

مہمون کی ۳۳۶ -

مہنا ۳۰ -

مہیس ۳۲۷ -

میان وال ۳۲۲ -

میانی ۲۸۱ -

(قلعہ) میانی ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۹۵ -

میتراں والی ۳۲ ، ۲۹۰ -

(دروازہ) میدانی ۷۸ -

میران کوت ۳۳۱ -

میرپور ۱۳ ، ۱۷ ، ۳۳۱ ، ۳۳۳ -

میرپور چوسہک ۲۶ ، ۳۳۱ -

میر تہہ ۱۳۱ ، ۱۳۰ -

- وداله ۳۳۹
- ورک ۳۲۷
- وریاہ کی ۳۹۱
- وزیر آباد ۳ ، ۱۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۹۷
- ۱۳۸ ، ۱۹۲ ، ۲۲۱ ، ۲۸۳ ، ۳۸۲
- ۳۱۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴
- ۳۵۳ ، ۳۶۱ ، ۵۱۰
- (باغ) وزیر خان ۷۰ ، ۲۹۳
- (باغ) وزیر فتح خان ۳۵۱ ، ۳۶۷
- وکن ۳۲۳
- ولکان ۳۱
- ولیان والہ ۲۶۸
- وندنہ ۳۳۸
- ونیکی ۳۰۱
- وھرال ۳۲۳
- وھمی شاہ ۳۲۳
- وھندو ۳۲۵
- وھور کوت ۳۳۹
- ویرو وال ۲۶۸ ، ۳۱۶
- ویہندہ ۳۳۶
- وئین ۲۳ ، ۳۱۸

ھ

- ہاتھی دروازہ ۷۸
- ہانسی ۱۳۱
- ہتھار پور ۲۳۸
- ہرات ۱۹۳ ، ۱۹۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹
- ہردوار ۱۳۰ ، ۳۶۰ ، ۵۳۳
- (موضع) ہردہ ۲۳۰
- ہرمندل ۷۵ ، ۱۶۶
- ہرن منار ۱۰۳
- ہرنہ ۵۷
- ہریالی ۲۳۳
- ہریانہ ۳۳ ، ۳۳

- ننگل دھنا سنگھ ۲۰
- نوان پند ۳۲۵ ، ۳۲۷
- نوان شہر ۳۳ ، ۳۱۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱
- ۳۷۷
- نوان شہر خالصہ ۳۲۲
- نوان کوت ۲۸۹ ، ۲۹۳
- نور پور ۳۲۳ ، ۳۳۶
- نور پور بیدی صاحب ۳۲۸
- نور پور توانا ۵۶
- نور محل ۳۳
- نورنگ پور ۳۲۶
- نوشہرہ ۱۳ ، ۹۲ ، ۳۸۰ ، ۳۲۳
- ۳۳۱ ، ۳۶۵ ، ۳۹۵ ، ۵۹۰
- نوکران ۲۰
- نوکرہ ۲۸۹
- نولکھہ ۸۸
- نوناز ۳۰۵
- نہال کی ۳۲۵
- نہر علی مردان خان ۲۲
- نیاز بیگ ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳
- ۲۹۵
- نیازی پورہ ۳۲۵

و

- وادی دیک ۵۶
- وارہ کالی رائو ۳۲۳
- وارہ مالی والہ ۳۲۵ ، ۳۲۶
- والج ۵۷
- واموسہاوا ۳۱۸
- وان کلی ۲۵۶
- وتالہ ۸۳
- وتالہ دیبانی وال ۸۳
- وتوان ۲۸۳
- وجیرہ ۳۱۵

فہرست اعلام (مجلد دوم)

ب

- (سیر) باقر خان ۵۶ -
- باگھ سنگھ ۹۵ -
- (حضرت سلطان) باھو ۱۰ -
- بختاور سنگھ ۹۳ -
- (حضرت خواجہ قطب) بختیار کاکی ۱۲ -
- (سید) بدرالدین ۳ ، ۸ ، ۹ -
- (مولوی) بدرالدین ۱۲ -
- برج راج دیو ۷۶ -
- (مخدوم) برکتا ۱۱ -
- (شیخ) برھان ۱۰ -
- بساکھ سنگھ ۹۶ -
- بشن ڈاس ۹۷ -
- بشن سنگھ ۸۹ ، ۹۰ -
- (سید) بلاقی شاہ ۹ -
- (حضرت پیر) بلخی ۷ -
- بلقیس ۲۵ -
- بلونت دیو ۷۵ -
- (حضرت شیخ) بہاؤالدین ۱ ، ۵ -
- بہاؤالدین ۱۰ ، ۱۱ -
- (سید) بہاون شاہ ۳ -
- (شیخ الہند حضرت) بہلول سراجف ۱۰ -
- بہوانیداس ۸۸ -
- بہوپ دیو ۷۶ -
- (سید) بہولا شاہ ۳ -
- (حضرت) بی بی پاکدامن ۷ -
- بی بی حاج و تاج ۷ -

الف

- (حضرت) ابراہیم ۱۵ ، ۲۵ -
- (سید) ابو اسحاق ۷ -
- ابوالحسن خان ۹ -
- (حضرت شاہ) ابوالمعالی ۳ ، ۷ -
- ابی طویلہ ۹ -
- اجودھیا ناتھ ۹۱ -
- (سید) احمد ۱۱ -
- (سید) احمد شاہ ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۱۱ -
- ۱۲ -
- (وزیر) احمد شاہ ۸۸ -
- (نواب) احمد یار خان ۱۱ -
- (سید) اسحاق ۷ -
- (سید پیر) اسحاق کازرونی ۶ -
- اسماعیل ۸ -
- (حضرت) اسماعیل ۱۵ -
- (شیخ) اشرف ماہی گیر ۷ -
- (سید) اصغر علی ۲ -
- (جلال الدین) اکبر ۸ -
- الارد ۹۱ -
- (فقیر) امام الدین ۲ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۹۷ -
- (شیخ) امام ناصر ۹ -
- (پیر) اعظم شاہ ۱۰ -
- امام علی حیدر شاہ ۱۰ -
- (سیر) امانت خان ۵۶ -
- (سید) امیر شاہ ۳ -
- اوتار سنگھ ۷۶ -
- اوتار دیو ۷۵ -

ح

- (حکیم) حاکم رای ۸۳ ، ۹۷ -
- (سید) حاکم شاہ ۹۹ -
- (حضرت شیخ) حاکم قریشی ۵ -
- حسنین ۲ -
- (حضرت) حسو تیلی ۷ -
- (امام) حسین ۲۵ -
- (حضرت سید) حسین شاہ ۳ ، ۱۱ -
- (شاہ) حسین ۱۱ -
- حیدر شاہ ۶ ، ۱۰ -

خ

- خاکی شاہ ۱۰ -
- خان بہادر ۸ ، ۹ -
- (مولوی) خہابخش ۱۲ -
- خوشحال سنگھ ۲۹ -
- (پیر) خیر دین ۱۰ -
- (سید) خیرالدین ۹ -

د

- دارا شکوہ ۳ -
- (سید) داؤد کرمانی ۳ ، ۹ ، ۱۰ -
- درگا دیوی ۳۱ -
- (سردار) دل سنگھ ۸۶ ، ۹۰ -
- دلاور سنگھ ۷۵ -
- دلیل سنگھ ۷۶ -
- دھرت دیو ۷۵ -
- دھولا شاہ ۳ -
- (راجہ) دھیان سنگھ ۲۲ ، ۷۵ ، ۷۶ -
- ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۹۷ -
- دیدو ۷۶ -

پ

- بیگم سرو ۷۹ -
- بیلی رام ۹۳ ، ۹۴ -

پاربتی ۱۶ -

پورو ۷۶ -

پیر بخش ۱۰ -

(سیاں) پیر محمد سچپار ۲ -

ت

(شیخ) تفتہ صاحب ۷ -

تیج سنگھ بہادر ۷۹ -

ج

جان محمد ۱۰ -

جسونت سنگھ ۷۶ ، ۸۶ -

(حضرت سید) جلال الدین بخاری ۵ -

(حضرت شاہ) جمال ۸ ، ۹ ، ۱۵ -

(حضرت شیخ) جمال الدین ۵ -

جنگی ۷۶ -

(فقیر) جھولن شاہ ۸ -

جیت سنگھ ۷۶ -

چ

(حضرت سید) چراغ شاہ ۱ ، ۷ ، ۹ -

چرہت سنگھ ۹۳ -

چندن دیو ۷۶ -

(حضرت شیخ) چوہر ۷ -

(حضرت) چہل بی بی ۷ -

چیت سنگھ ۸۹ -

سبحان شاه ۱۰ -

سخی شاه ۱۰ -

سدا شیو ۱۶ -

(سید) سرخ ۱۰ -

رام سدھار ۹۳ -

(حاجی) سعدالله ۷ -

(حضرت شیخ) سعدی ۵ -

سلامت رای ۹۲ -

سلمان ۲۵ -

(حضرت) سلمان فارسی ۲ -

(شاه) سلیمان ۱۱ -

سویہا سنگھ ۹۸ -

(راجہ) سوچیت سنگھ ۷۲ ، ۷۵ ، ۷۷ ، ۷۹ -

سوکھ دیال ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ -

۹۶ -

سیدان شاه ۱۱ -

(میان) سیف الرحمان ۱۲ -

ش

شاہجہان ۵۳ -

شاہ محمد ۱۰ -

شاہ ولی خان ۸۸ -

شجاع الملک ۸۸ -

(حکیم) شریف خان ۸۳ -

شمس الدین ۱۰ -

(سلطان) شمس الدین غوری ۹ -

شنکر داس ۹۳ -

(حضرت) شہاب الدین ۸ -

(حضرت) شہاب الدین سہروردی ۱ ، ۵ -

شہربانو ۲۵ -

(حضرت) شہ شمائل ۷ -

(وزیر) شیر محمد خان ۸۸ ، ۸۹ -

(منشی) شیو دیال ۸۷ ، ۹۵ -

(دیوان) دینا ناتھ ۹۱ -

دیوان چند ۸۲ -

دیوان سنگھ ۷۶ -

(دیوان) دیوداس ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ -

۹۳ -

(لالہ) دیوی سہای ۹۹ -

ر

(لالہ) رام چند ۹۷ -

رام دیال ۸۷ -

رام سنگھ ۷۷ ، ۷۸ -

رام کشن ۹۴ -

رای جیو ۶۱ -

رتن دیو ۷۶ -

(حکیم) رحیم اللہ عرف کتار بند ۹۹ -

رحیم بخش ۱۰۰ -

(حضرت شیخ) رکن الدین ۵ -

رگھبیر دیو ۷۶ -

(راجہ) رنجیت دیو ۷۵ -

رنجیت سنگھ ۴ -

(سہاراچہ) رنجیت سنگھ ۴ ، ۶۶ -

۷۵ -

روپ لعل ۹۴ -

(حکیم حافظ) روح اللہ ۸۳ -

ز

زلیخا ۲۵ -

زوراوور سنگھ ۷۵ -

(سید) زین العابدین ۶ -

س

سائرہ ۲۵ -

سارنگ دیو ۷۵ ، ۷۶ -

(دیوان) ساونمل ۹۰ -

- علی قتال ۰۱ -
 علی محمد ۱۰ -
 عمر فاروق ۸ -
 (حکیم سید) عنایت شاہ ۹۸ -

غ

- (سید) غالب شاہ ۳، ۹۸ -
 غلام رسول ۱۰ -
 (سیہ) غلام علی ۱۱۰، ۱۲۰ -
 (حضرت سید) غلام قادر شاہ ۳ -
 (حضرت شاہ) غلام محی الدین انصاری ۲ -
 غلام نبی ۱۰ -
 غوثی خان ۸۱ -
 غلام محمد ۲ -

ف

- (حضرت) فاطمہ الزہرا ۲ -
 (سردار) فتح سنگھ آلہو والیہ ۲۵ -
 (حضرت سید) فتح اللہ شاہ ۲، ۹ -
 فتح شاہ ۹ -
 (شاہ) فتح علی ۹ -
 (مولوی) فخرالدین ۱۲ -
 (پیر) فرح بخش ۶ -
 (حضرت) فریدالدین ۶ -
 (حضرت) فریدالدین شکرگنج ۷، ۹ -
 ۱۲ -
 (حضرت) فریدہ کی وارہ ۷ -

ق

- قاب دہرو ۱۰ -
 قادر بخش ۱۰ -

ص

- صاحب سنگھ ۸۶، ۸۷ -
 صدرالدین ۱۰ -
 (حضرت سید) صدر دیوان ۷ -
 صفورا ۲۵ -

ط

- (حضرت شیخ) طاہر بندگی ۷ -

ظ

- ظفر جنگ ۸۲ -

ع

- عائشہ صدیقہ ۲۵ -
 عالم سنگھ ۷۶ -
 (شاہ) عبداللہ شیرازی ۱۰ -
 (حضرت فقیر) عبداللہ شاہ ۷ -
 (مولوی) عبدالحق ۱۲ -
 عبدالحکیم ۵۳ -
 (شاہ) عبدالرحمان ۹ -
 (مولوی شاہ) عبدالعزیز ۱۲ -
 عبدالغفور ۱۱ -
 (شیخ) عبدالقادر جیلانی ۳۰، ۴۱ -
 (حضرت حافظ) عبدالکریم لاہوری ۹ -
 (مولوی) عبدالکریم ۱۲ -
 (فقیر) عزیزالدین ۲، ۸۲ -
 (سید) عظیم شاہ ۳ -
 (مفتی) علی الدین ۱۰ -
 (سید) علی رضا ۹ -
 علی رنگریز ۹ -

- مامونخان ۱۱ -
 مان سنگھ ۷۶ -
 (سید) متھا ۷ -
 (حضرت) مجدد الف ثانی ۱۱ -
 (حضرت) محبوب سبحانی ۳ ، ۳ ، ۱۳ -
 (حافظ) محرم اوان ۱۰ -
 (دیوان) محکم چند ۹۰ -
 (سیاں) محکم دین ۱۲ -
 محمد بخش ۱۰ -
 (مرزا) محمد بیگ ۱۱ -
 محمد جمالی ۱۰ -
 (حاجی) محمد جمیل ۱۰ -
 محمد حافظ حیات ۱۰ -
 محمد حسین ۱۱ -
 محمد خوشحال ۱۱ -
 محمد دین ۱۱ -
 محمد شاہ ۷۵ -
 (سید) محمد شاہ ۲ ، ۳ ، ۳ ، ۷ -
 ۱۰ -
 محمد عاقل ۱۲ -
 (حضرت) محمد غوث ۸ ، ۸ -
 (حضرت) محمد فاضل شاہ ۹ ، ۹ -
 محمد کمال ۱۱ -
 (شیخ) محمد معروف ۱۱ -
 محمد مقیم ۹ -
 (حضرت شہ) محمد نعیم ۹ -
 محمود ۱۱ -
 (شیخ) محمود شہید ۱۰ -
 مسلم بن عقیل ۷ -
 معصوم شاہ ۱۰ -
 (خواجہ) معین الدین ۱۲ -
 مکرم ۱۱ -
 (سید پیر) مکی ۶ -

- (سید) قاسم شاہ ۲ -
 قلندر شاہ ۶ ، ۸ -

ک

- کانہہ سنگھ ۸۳ ، ۸۵ -
 (شاہ) کبیر ۱۱ -
 کرپا رام ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۹۲ -
 کرم چند ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۵ ، ۹۶ -
 کشن چند ۹۵ -
 کشورا سنگھ ۷۵ -
 (حضرت مخدوم) کمال الدین ۱۰ -
 کھرک سنگھ ۷۷ ، ۹۳ ، ۹۶ ، ۹۹ -
 کھنساں دیو ۷۵ -

گ

- گجا سنگھ ۷۵ ، ۷۶ -
 (راجہ) گلاب سنگھ ۷۵ ، ۷۷ ، ۷۸ -
 ۷۹ ، ۹۵ -
 گل بادشاہ ۸ -
 گل محمد ۱۱ -
 (حضرت سید) گنج بخش علی ہجویری ۶ -
 (دیوان) گنگا رام ۹۱ -
 (گورو) گوبند سنگھ ۵۹ ، ۶۶ -
 گوجر سنگھ ۹۸ -

ل

- لہنا سنگھ ۷۶ ، ۹۸ -

م

- مادھو لال حسین ۸ -
 مالدیو ۷۵ ، ۷۶ -

(خلیفہ) نور الدین ۱۱، ۲۸ - ۲۸

(فقیر) نور الدین انصاری ۲، ۸۲

- ۹۷

نور شاہ ۱۰ -

(میان) نور محمد ۱۲ -

(حضرت حاجی) - نوشہ صاحب ۲

- ۱۱

و

والا شاہ ۷ -

(بھائی) وستی رام ۸۳ -

(امام) ولی الحق ۱۰ -

ونتورا ۹۱ -

ھ

(راجہ) ہر دیو ۷۶ -

(لالہ) ہرنامداس ۹۵ -

ہری دیو ۷۵، ۷۶ -

ہزار سنگھ باغا ۹۳ -

(دیوان) ہنس راج ۹۲ -

ہیرا سنگھ ۷۹ -

ی

(شاہ) یوسف ۱۰، ۲۵ -

(دیوان) مگھر مل ۹۲ -

موتی رام ۶، ۸، ۸۷ -

(حضرت) مودود ۱۲ -

(شیخ) موسیٰ ۷، ۲۵ -

مول راج ۹۰ -

موہر سنگھ ۸۹ -

(سید) موہن شاہ ۳ -

مہادیو ۱۶ -

مہان سنگھ ۹۳ -

(سید) مہر شاہ ۳ -

میران بادشاہ ۶، ۱۰ -

(حضرت شاہ) میر ۸ -

میر قتال ۱۱ -

(لالہ) میگھ راج ۹۵، ۹۶ -

ن

(بابا) نانک ۵۹ -

(سید) نتھو شاہ ۹۸ -

نجف خان ۹۰ -

نجف شاہ ۱۰ -

نرائن داس ۹۵ -

(حضرت شیخ) نظام الدین ۱۶ -

(رای) نند سنگھ ۹۱ -

نودھ سنگھ ۸۰، ۸۱ -

نور جمال ۱۰ -

فہرست اماکن (مجلد دوم)

الف

- ۸۸ (دریای) اٹک
- ۱۲ اجمیر
- ۱۱ احمدآباد
- ۸ - اچھرہ
- ۸ (دروازہ) اکبری
- ۹۳، ۸۳ امرت سر
- ۸ - انارکلی
- ۵ اوچہ شریف
- ۷۹ اہکری
- ۵ ایران

ب

- ۷۲ (دوآبہ) باری
- ۸ باغبان پورہ
- ۱۳ باولی
- ۳ - بتالہ
- ۷۲ (دوآبہ) بست جالندھر
- ۱۰ بولا
- ۱۲ بہاولپور
- ۹ بہاول شیر
- ۱۰ بہتیان
- ۸ بہوگی وال
- ۱۰ بہیرہ
- ۱۱، ۸ بیگم پورہ

پ

- ۱۲، ۹ پاک پتن

پسرور - ۱۰

پشاور - ۱۲

پنجاب - ۱، ۵، ۶، ۱۱، ۱۲

پنددادن خان - ۱۳، ۵۳، ۵۶، ۶۵، ۸۵، ۹۹

پندی - ۱۰

پونہ - ۳

ت

تخت ہزارہ - ۱۰

ج

جالندھر - ۱۲، ۹

جمون - ۷۵، ۷۷، ۷۸

جھاوریان - ۱۰

چ

(دریای) چناب - ۲

دوآبہ) چنہت - ۷۲، ۸۶

چوہہ - ۱۱

(چوہارہ) چھجو بہگت - ۷

ح

حیدرآباددکن - ۳

خ

خوشاب - ۱۱

د (موضوع)

(بار) صندل ۶ -

ظ

ظفر وال ۹ ، ۷۸ -

ع

علی پور چتھہ ۹۰ -

ق

قلعہ سو بہا سنگھ ۹ -

قلعہ گجر سنگھ ۳ ، ۷۷ -

قندھار ۳ -

ک

کابل ۳ ، ۸۹ -

کرم پور ۶ -

کروت ۱۰ -

کشیر ۵ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۵۶ -

۸۸ ، ۹۰ ، ۹۹ -

کلانور ۹۱ -

کنجاہ ۸۶ -

کندوال ۱۱ -

کوت خلیفہ عاقل ۱۲ -

کوت متھن والا ۱۲ -

کوئلہ ۱۱ -

(موضوع) کوتلی ۶ -

کھاوہ نمک مگھراچہ ۱۱ -

کیلانوالہ ۱۰ -

(موضوع) دیووال ۱۱ -

ر

رام باغ ۸۳ -

راول پنڈی ۸۹ -

(موضوع) رتا ۶ -

رسول نگر ۲ ، ۱۰ -

س

ساہن پال ۲ -

ساہی وال ۱۰ -

ستارہ ۳ -

سرای گولہ والہ ۸ -

سرھند ۱۳ -

سلطان پور ۲ ، ۹ -

سندھ ۳ -

(دوآبہ) سندھ ساگر ۱۲ ، ۷۲ -

سنکھترہ ۲ -

سہرورد ۵ -

سیالکوٹ ۱۰ -

ش

شالا مار ۸ ، ۸۳ -

شاہ پور ۱۰ -

شاہ جہان آباد ۱۲ ، ۸۳ -

(دروازہ) شاہ عالمی ۷ -

شیرگرہ ۳ ، ۹۷ -

شیرگرہ والا ۱۰ -

- (دروازہ) موجی ۷ -
- مور گرہ ۱۰ -
- میان وال ۱۲ -
- (موضع) میاننی ۷ -
- (خانقاہ) میر منو ۹ -
- میرو وال ۶ -

گ

- گجرات ۲ ، ۱۰ ، ۸۶ ، ۹۱ -
- گندھره ۸۷ -
- گوپند گڑھ ۹۳ -
- گوندلانوالہ ۸۰ -

ن

- نبی پور ۶ -
- نکھلی والا ۶ -
- نکوڈر ۹ -
- نور پور ۱۰ -
- نوشہرہ ۲ -

ل

- لاہور ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ -
- ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۵۶ ، ۸۳ ، ۸۹ -
- ۹۱ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ -
- لکھنؤ ۲ -
- (موضع) للی
- لنگر ۱۱ -

و

- وزیر آباد ۱۰ ، ۹۳ -
- (مسجد) وزیر خان ۶ -
- ولایت ۱۳ -

م

- مانکوال ۱۰ -
- مچھئی ۸۸ -
- (موضع) مزننگ ۱ ، ۷ ، ۸ -
- ملتان ۵ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۵۶ ، ۸۱ -
- ۸۲ ، ۹۰ -
- ملک پور ۶ -
- منکیرہ ۸۹ -
- سوانہ ۵ -

ھ

- ھاشم پورہ ۸ -
- ھنجر وال ۸ -
- ھندوستان ۱۳ ، ۶۵ -

فہرست کتابہا

- اقبالنامہ جہانگیری ۱۵۳ -
- بوستان ۱۳۵ -
- تاریخ فرشتہ ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ -
- تاریخ مبارک شاہی ۱۳۰ ، ۱۳۱ -
- توزک جہانگیری ۱۵۳ -
- جامع التواریخ ۱۳۱ -
- طبقات اکبری ۱۳۶ -
- طبقات ناصری ۱۲۹ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ -
- عبرت نامہ ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ -
- ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ -
- فتوح السلاطین ۱۲۹ -
- گلستان ۱۳۵ -
- مفتاح التواریخ ۵۸۵ -

فہرست مآخذ

1. Baqir, Muhammad,
Lahore : Past and Present.
Lahore, 1952.
2. Blochmann. H.,
Ain e Akbari,
Calcutta, 1873.
3. Buckland, C.E.,
Indian National Biography.
London, 1878.
4. Cunningham, Sir Alexander,
The Ancient Geography of
India.
Calcutta, 1924.
5. E. & D.
Elliot and Dowson,
The History of India as told
by its own Historians.
London, 1877.
6. Firishta, Mulla Muhammad
Qasim Hindushah,
Gulshan-e-Ibrahim, Brigg's
Edition.
Bombay, 1831-32.
7. Gardezi, Abu Sa'id Abdul Hay
b. az Zahak b. Mahmud,
Zainal Akhbar.
Berlin, 1928.
8. Garrett, H.L.O.,
Cunninghams' History of the
Sikhs.
Oxford, 1918.
9. Haig, Sir Wolseley,
The Cambridge History of
India.
Cambridge, 1928.
10. *Imperial Gazetteer of India.*
11. Isami, *Futuhus Salatin.*
Agra, 1938.
12. Jarrett, Colonel H.S.,
Ain-i-Akbari (II).
Calcutta, 1891.
13. Khazan Singh,
History and Philosophy of the
Sikh Religion. 2 vols.
Lahore, 1914.
14. King, Sir Lucas,
Memoirs of Zehir-ud-Din
Muhammad Babur (Eng. Tr.)
2 vols.
London, 1921.
15. Lane-Poole, Stanley,
The Mohammanadan Dynasties.
Paris, 1925.
16. Latif, Syed Muhammad,
History of the Punjab,
Calcutta, 1891.
17. Latif, Syed Muhammad,
Lahore.
Lahore, 1892.
18. Mutamed Khan
Iqbalnama-e-Jahangiri.
Calcutta, 1865.
19. Philips, C.H., *Handbook of*
Oriental History. London,
1951.
20. *Punjab District Gazetteer,*
vol. xxvii, A. 1904
21. Qazvini, Hamdullah Mustawfi,
Tarikh-e-Guzida.
London, 1910.
22. Raverty, Major H.G.,
Tabaqat-e-Nasiri (Eng. Tr.).
3 vols. London, 1881.
23. Rogers, A. and Beveridge, H.,
Memoirs of Jahangir (Eng. Tr.)
2 vols.
London, 1909-14.
24. Sirhindi, Yahya bin Ahmad
bin Abdullah,
Tarikh-e-Mubarakshahi.
Calcutta, 1931.
25. Steingass, F.,
A Comprehensive Persian-
English Dictionary.
London, 1930.
26. Storey, C.A.
Persian Literature.
London, 1936-1953.
27. Thompson, J.P., *Imperial*
Gazetteer of India (Punjab).
Calcutta, 1908.

۲۸ - مفتاح التواریخ طامس ولیم بیل - کانپور ۱۸۶۷

All rights reserved, including the right to translate or to reproduce this book or parts thereof in any form



THE NATIONAL LIBRARY

NEW DELHI

Presented to the National Library
by the Government of India

Grateful acknowledgement is made to the India Office Library, London, for permission to reproduce text from the only manuscript of this book in their possession.

Presented to the National Library

1959

1959

Dr. Muhammad Baqir

Dr. Muhammad Baqir

THE NATIONAL LIBRARY

Made in Pakistan

Produced by Dr. Muhammad Baqir

The Panjabi Adabi Academy Publication No. 13



EBRATNAMEH

Volume II

A history of the Sikhs from their
origin to the annexation of Lahore

Written in persian

by

Mofti Ali-ud-Din of Lahore

Edited

by

Muhammad Baqir

Ph: D. (London) M. A.

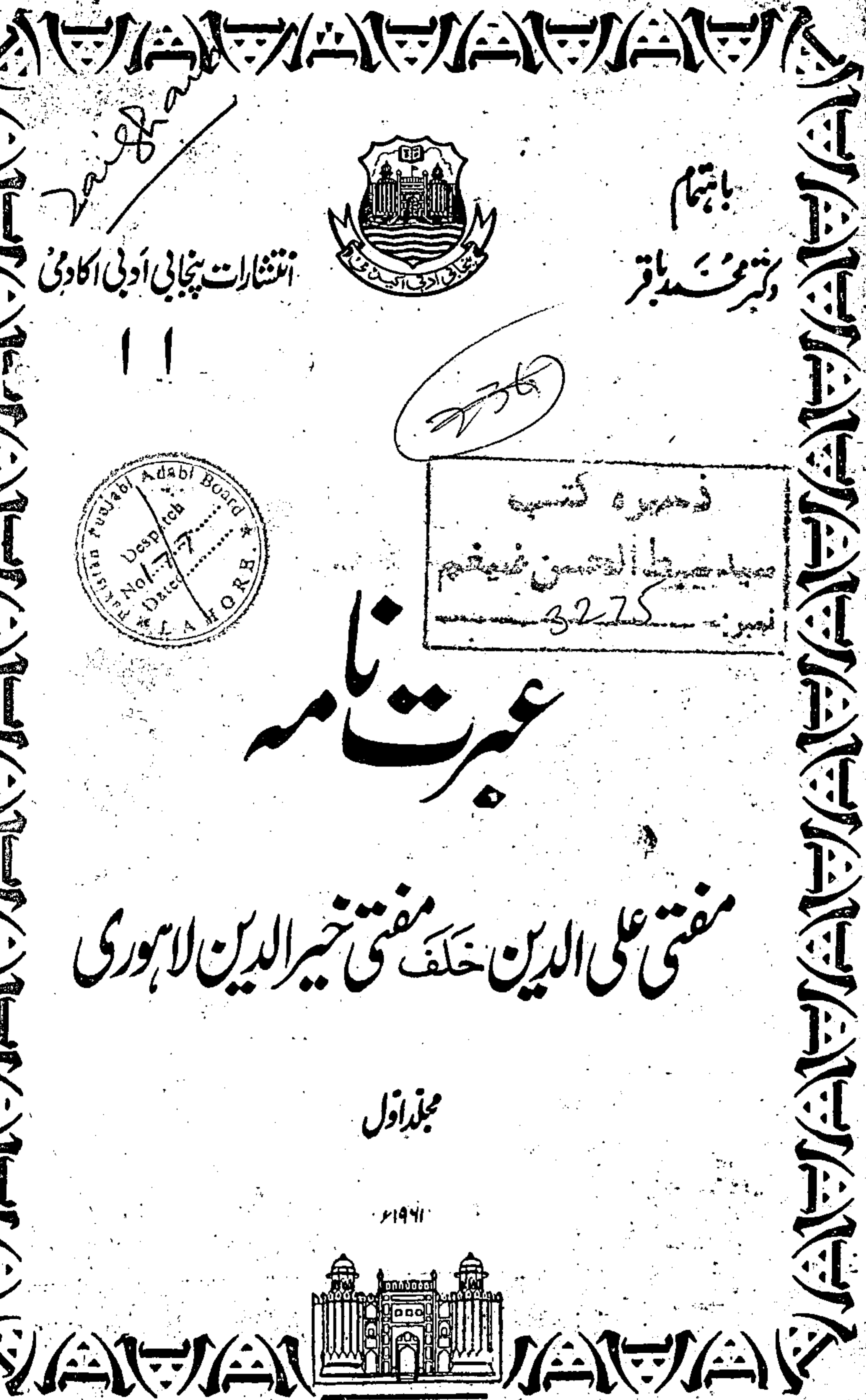
THE PANJABI ADABI ACADEMY

12 - G, MODEL TOWN

LAHORE - PAKISTAN

1961





لاہور

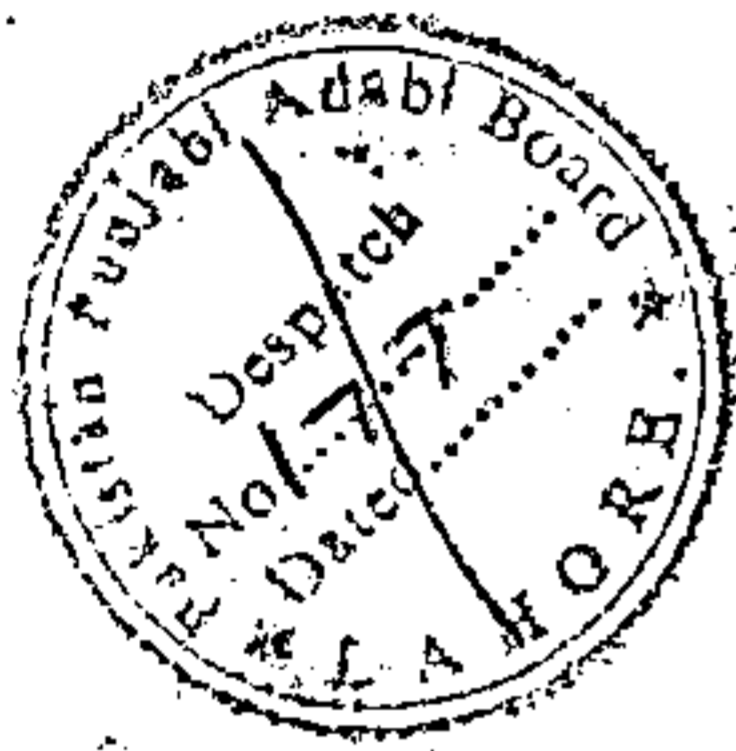
انتشارات پنجابی ادبی اکادمی



باہتمام
ڈاکٹر محمد باقر

۱۱

کتاب



فہرہ کتب
مکتبہ اسلامیہ لاہور
نمبر 3275

عبرت نامہ

مفتی علی الدین خٹک مفتی خیر الدین لاہوری

جلد اول

۱۹۹۱

